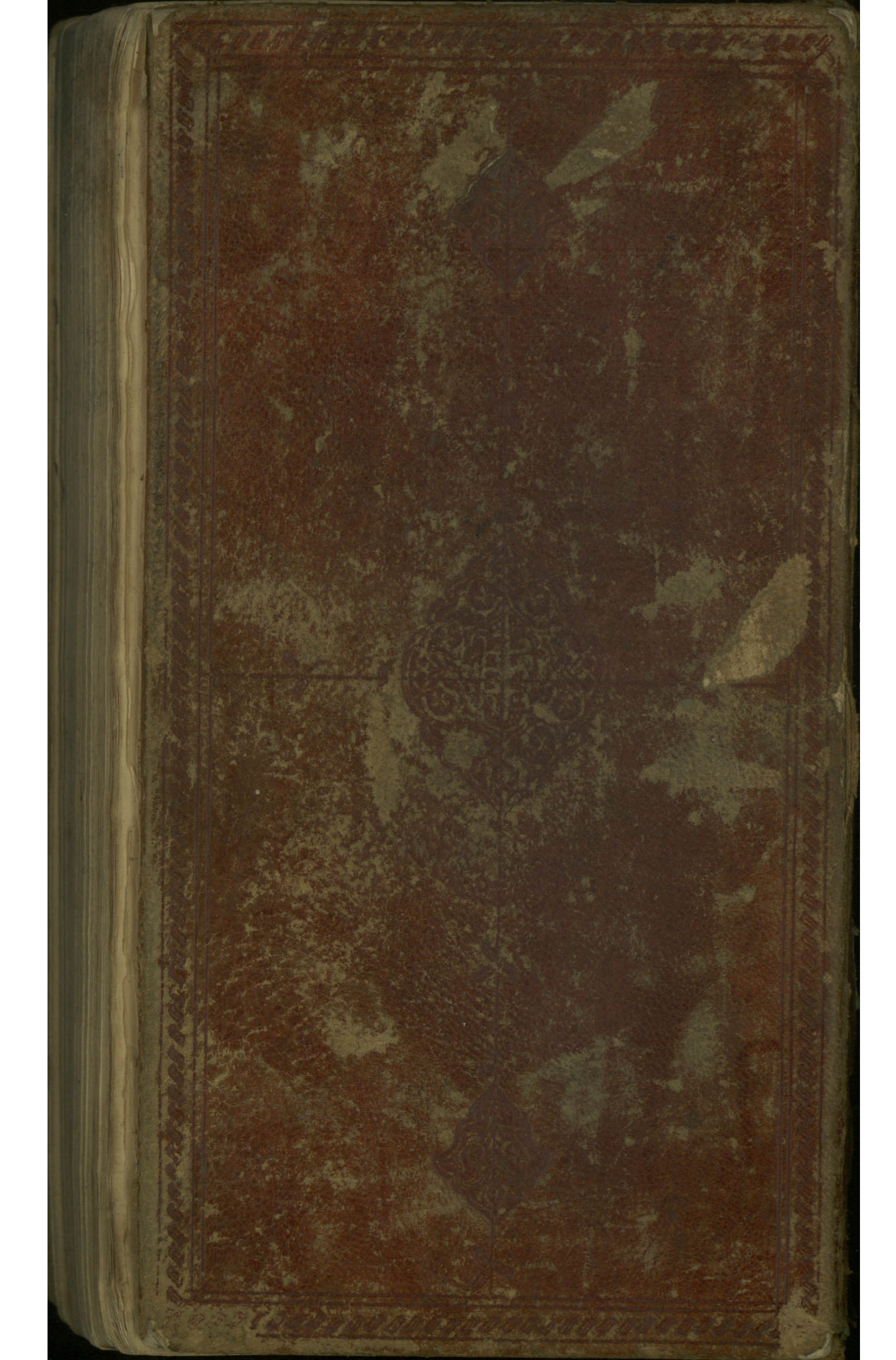
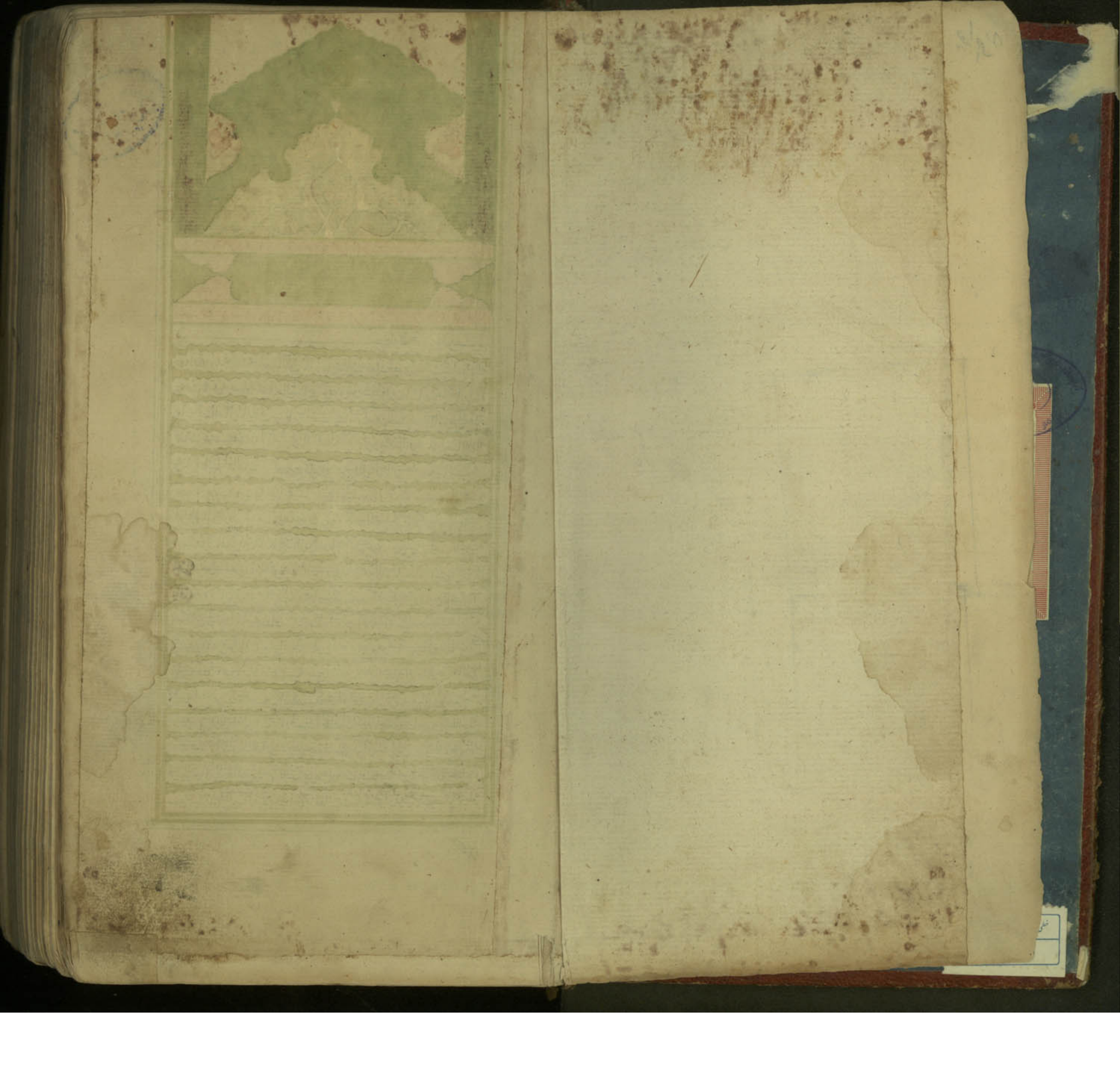


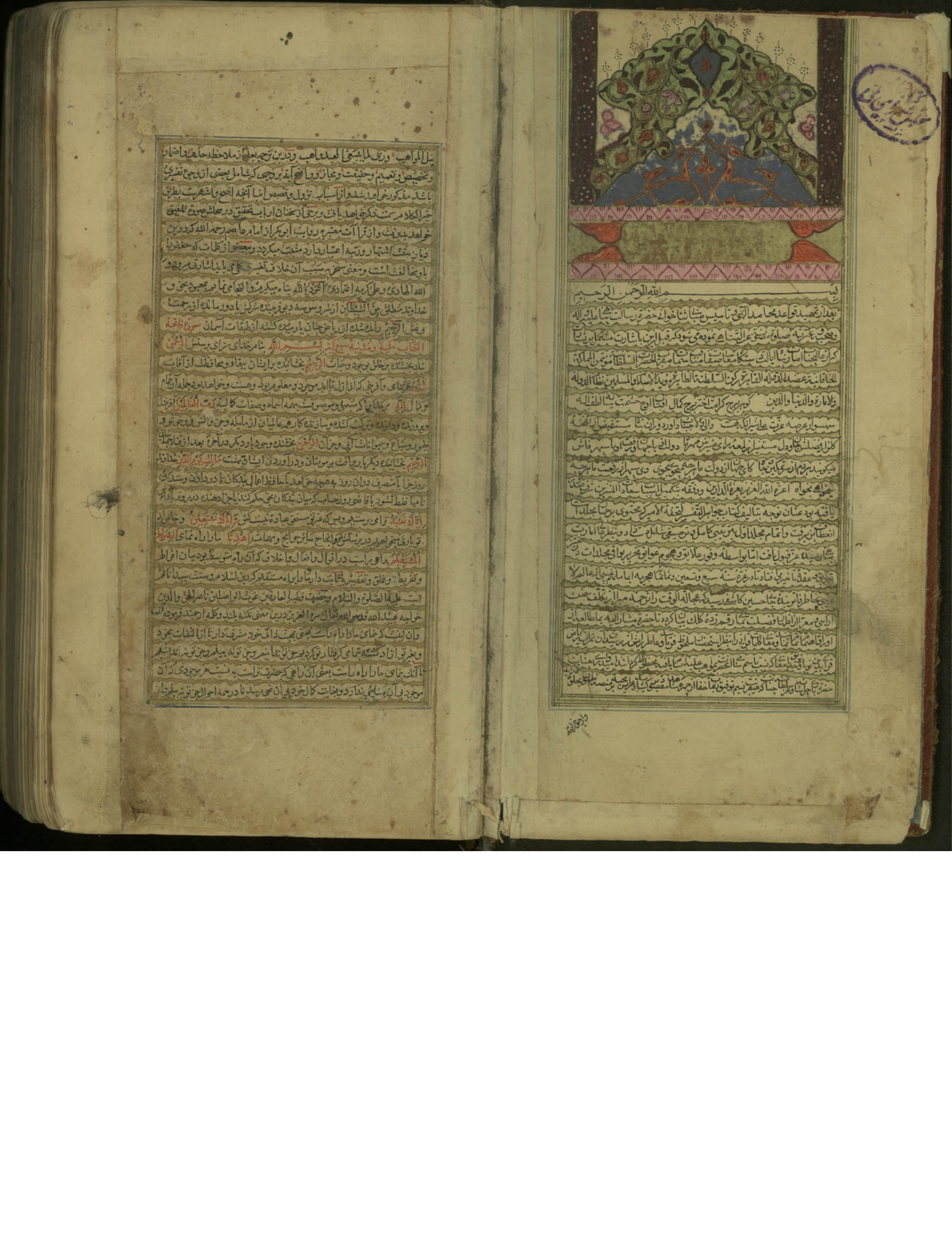

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر



236
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤلف ملاحسین کاشفی
موضوع تالیف
شمارهٔ دفتر
۳۷۶۶







بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناه علیه و آله

توجه بغیر تو اراد کرده ایم صراط الذین بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود انعمت علیهم
انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیه و شهادة و صلاحیت
یا راه آنها که اهل قربت و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعتست و بجمال نعمت باطن که
اطلاع بر اسرار حقیقت است ایشانرا معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه
آنکسان که خشم کرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو درآمده اند و بدان
سبب بر کفر اقدام نموده اند یا راه جهودان که بسبب تمرد در معاندت و مکابره و قتل
انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم کرفته و لا الضالین و نه راه کمراهان یعنی کسانی
که بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه
افراط در شان مسیح و تفریط در باب خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیهما
کمراه کشته اند آمین چنین باد و آمین داخل کلام ملك علام نیست سورة البقرة
مدنیة وهی مایتان و ست وثمانون آیة ۲۸۶ بسم الله الرحمن الرحیم الم
حروف مقطعه اسرار قرانست و هر کس بر آن اطلاع ندارد و کفته اند معنی الم انا
الله اعلم است یعنی منم خدای دانا تر ذلك آن کتابی که خداوند تعالی در کتب
متقدمه بانزال آن وعده داده بود الکتاب این کتابی کاملست یعنی قران لا ریب
هیچ شکی و شبهه نیست فیه درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه
ایست که هر که در وی ادنی تاملی کند از ریب باز ایستد و داند که شبهه را در وی مجال نیست
هدی دلالت کننده است و راه نماینده للمتقین مر پرهیزکارانرا که ایشان بدان
منتفع شده اند الذین آنانکه از صدق عقیدت یؤمنون می کروند بالغیب بنادیده
که حق تعالی است و ملیکه و قیامت با متعلقات آن یا بپوشیده که وحی است و کفته
اند غیب قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان می آرند و یقیمون و بپای میدارند
و ادای میکنند الصلوة نماز پنج کانه را بشرایط و آداب آن و مما رزقناهم و از آنچه بدیشان
عطا کرده ایم ینفقون نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایکان و ارباب
استحقاق و الذین یؤمنون و آنانکه ایمان می آورند بما انزل بدان آنچه چیزی که فرستاده
شده است الیك بسوی تو از قران و ما انزل و آنچه منزل کشته من قبلك پیش از تو
بر پیغمبران دیکر چون صحف و توریة و زبور و انجیل و جز آن و بالآخرة و بسرای دیکر که
دار الجزا است هم ایشان کریاد کرده شده اند یوقنون بی کمان می شوند یعنی
بر وقوع آن متیقن اند اولئك آن کروه که موسوم بدین سمات و موصوف بدین صفات
اند که مذکور یافت علی هدی بر راه راست و نشان دهنده من ربهم از پروردکار
ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند و اولئك و همان کروه هم المفلحون
پیروزی

ایشانند

ایشانند رستکاران از عقبات و عقاب و پیوستکان بدرجات و ثواب ایراد کلمه هم
دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم یعنی جز ایشان را طریق رستکاری است
سرای رستکاری است این آیتها که کذشت در شان مومنان است از اهل اسلام و اهل
کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان
در ذم کافران می فرماید ان الذین بدرستی که آنانکه از روی عناد کفروا بپوشیدند نور
ایمانرا بظلمت شرك سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم کنی ایشانرا
و بترسانی از عذاب ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی یعنی اکر بیم کنی و اکر
نکنی لا یؤمنون ایمان نمی آورند ختم الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای
ایشان تا بیان حق فهم نمیکنند و علی سمعهم و بر کوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند و علی
ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوشیدست تا راه حق نمی بینند و لهم و مر ایشان
راست از روی استحقاق عذاب عظیم عذابی بزرك در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر
و قهر این دو آیت در شان کفار و مشرکانیست که حق سبحانه بعلم قدیم دانست که بر کفر میرند
چون ابوجهل و کشتکان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان کفار اهل نفاق
فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادتست و من الناس و
از آدمیان من یقول کسانند که میکویند آمنا بکرویدیم ما بالله بخدای و بالیوم الآخر و
بروز بازپسین یعنی قیامت و ما هم و حال آنکه نیستند ایشان بمؤمنین کرویدکان و در آن
کویان یخادعون الله فریب میدهند بزعم خود خدایرا و الذین آمنوا و آنانرا نیز که ایمان
آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع و ما
یخدعون و نمی فریبند الا انفسهم مکر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز
میکردد و ما یشعرون و نمیدانند که چنین است فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست
و آن نفاق باشد و شك در دین و حقد مومنان و حسد بر ایشان فزادهم الله پس زیاده
کرد خدای تعالی مر ایشانرا مرضا بیماری یعنی هر چند قران فرو می آید شك و شبهه ایشان
می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می نهند و لهم و مر ایشانراست عذاب
الیم عذابی دردناك که آنرا انقطاع نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند که با مومنان
یکذبون دروغ میکفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند و اذا قیل و چون کفته شود
یعنی مومنان کویند لهم مر منافقانرا لا تفسدوا فساد مکنید و تباهی مکنید فی الارض
در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان قالوا کویند انما نحن جز این نیست که ما
مصلحون صلاح آرندکانیم کار خود را بطاعت و خیر الا بدانید ای شنوندکان انهم بدرستی
که منافقان هم المفسدون ایشانند تباه کاران و فتنه انکیزان و لکن لا یشعرون و لکن

میداشد که ایشان مفسدانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند مر این منافقان را که آمِنُوا
که بگروید بدلها كَمَا همچنانکه آمَنَ النَّاسُ گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا گویند
با خود یا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه ایمان
آورده اند جاهلان و بی خردان اهل نفاق را آنک می دانستند که مومنان عقاید ایمان
ایشان را سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و اعقل و احق اعتقاد کرده بوده اند پس حق
سبحانه و تعالی سفاهت ایشان را با ایشان کرد و گفت أَلَا بدانید ای مومنان إِنَّهُمْ
بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بی خردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر
آخرت فرو میگذارند وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن نمیدانند که همچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا و چون بینند
اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند
ومومنان مخلص از صحابه قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آمده که
عبدالله بن ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی را رضی الله عنهم دیدند و
وان روی خوشامد هر یک را مدحها کفتند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن
ابن ابی کفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت مفرمای که ما همچو شما مومن و مصدقیم حق سبحانه
خبر داد که ایشان چون مومنان را بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا
و چون باز گردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بقریب
ایشان که شیاطین الانس اند مغرور میشوند قَالُوا گویند از روی صدق که إِنَّا مَعَكُمْ
بدرستی ما با شما ایم و بودین و آیین شما إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِئُونَ
افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مومنان اللَّهُ خدا ایشان را جزا دهد يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ
جزای آن سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجه
است و اگر نه حق را مستهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ
و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف و اسراف و
سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالها يَعْمَهُونَ متحیر می باشند أُولَٰئِكَ آنها که اهل آن
صفت اند الَّذِينَ آنکسانند که از روی نادانی اشْتَرَوُا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند
الضَّلَالَةَ گمراهی را بِالْهُدَىٰ براه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق
را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و بعث را ببنت فَمَا رَبِحَتْ پس سود
نکرد و نفع نرسانید تِجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان ایشان را وَمَا كَانُوا و این گروه نیستند مُهْتَدِينَ
راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان
كَمَثَلِ الَّذِي مانند وصف آنکسی است که شب تاریک ابر تاک در بیابان اسْتَوْقَدَ برافروزد
نَارًا آتشی بجهت آنک راه بر بیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان

ایمن شود

ایمن شود فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام که روشن کرد آن آتش افروزنده مَا حَوْلَهُ آنچه گرد
برگرد اوست ذَهَبَ اللَّهُ ببرد خدای تعالی بِنُورِهِمْ نور آتش ایشان را وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد
ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَا يُبْصِرُونَ نه بینند گرد اگرد خود را
صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن
حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا سخن نمی گویند عُمْيٌ
کوراند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان باز نگردند از این صفتها
و برهینی وجه محشور شوند و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما مثل
منافقان است که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند
و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شدند میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار
ایشان منطفی کشتند در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درمانند أَوْ یا مثل
ایشان كَصَيِّبٍ مانند اصحاب باران بزرگ قطره است که بحیثیت فرو ریزد و تمام بریزد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فِيهِ در آن باران یعنی در اثنای باریدن آن از آسمان
یا از ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از تیرگی ابر و تیرگی شب وَرَعْدٌ و آواز صعب که از ابر
شنیده شود در آن تاریکیها وَبَرْقٌ و روشنی که از و لامع گردد يَجْعَلُونَ در می آرند اهل آن
باران از بیم آن أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ
از بیم صدای صاعقها که بدیشان نرسد و صاعقه آواز سختی هایل که با او آتشی باشد
بی زبان و دود که بهر جای که رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ
برای پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای تعالی بعلم احاطت
کننده است بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان و افعال و اقوال ایشان بروبی شک نیست و مجازات و
مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد
که روشنایی برق يَخْطَفُ برباید أَبْصَارَهُمْ بیناییهای ایشان را كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که بدرخشد
برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لَهُمْ برای ایشان مَشَوْا بروند ایشان فِيهِ در آن
روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ و چون باز تاریک گردد راه عَلَيْهِمْ بر ایشان بواسطه خفای نور برق قَامُوا
همانجا بایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای تعالی ذهاب سمع و بصر ایشان را لَذَهَبَ
بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوایی ایشان را باواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ و ببردی دیدهای ایشان را
بدرخشیدن برق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرٌ تواناست
حق تعالی درین مثل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند
و باران سخت و ابری تیره آنکه ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه
ساخته از هول او از صاعقه انگشت بر گوش نهند و در آن ظلمتها جاده بر ایشان پوشیده شود

هرگاه که برق بدرخشد وراه پیدا کرده قدمی چند بروند وباز که نور برق در گذشته تاریکی روی نماید متوقف وسرگردان بمانند آنجا اسلام را بباران تشبیه کرده که سبب حیات قلوبست وظلمات آن چیزهاییست که ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست وجهاد با اقربا وترک اذیات قدیمه وایشان را بمعنی ایشان ظلمات گفته ورعد مخاوف وشدایدکه پیش آید وبرق غنیمتها وظفرها که روی نماید وصواعق تهدید ووعید اهل کفر ونفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد وقتل کفار و امثال آن نازل می‌شد خوف برایشان استیلا می‌یافت که نباید که حکم الهی بقتل وجلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قران بدبندند وهرگاه که برق کثرت مال وحصول غنایم برایشان درخشان شدی دین اسلام را بسندیدندی وچون تاریکی مجاهدات وریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل که بامید نعمت دوست ومدح گوی بودندی از بیم محنت دشمن وعیب جوی واحوال منافقان در هر زمانی همین منوال است بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت در آید همه جا کرند بنکبت زهر دشمنی برزنند یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اُعْبُدُوْا بپرستید وبندگی کنید رَبَّکُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست اَلَّذِیْ آن آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَکُمْ بیافرید شما را واز نیست هست کرد ایند مه وَالَّذِیْنَ وبیافرید انکسان را نیز که بودند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما ونتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرمود لَعَلَّکُمْ تا باشد که شما تَتَّقُوْنَ بپرهیزید از خشم وعذاب او اَلَّذِیْ آن خداوندی که بحکمت بالغه جَعَلَ ساخت لَکُمُ برای نفع وفایده شما اَلْاَرْضَ زمین را فِرَاشًا بساطی بازکسترده جهت آرام در وحرکت بر و وَالسَّمَآءَ وگردانید آسمان را بِنَآءً سقفی برافراشته وَاَنْزَلَ وفرو فرستاده مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی بر غایت یعنی باران فَاَخْرَجَ پس بیرون آورد بِهٖ بسبب آن آب وقتی که باخاک آمیخته شد مِنَ الثَّمَرٰتِ از انواع میوها ونباتها رِزْقًا روزی ساخته وپرداخته لَکُمْ برای شما فَلَا تَجْعَلُوْا پس مگردانید لِلّٰهِ مر خدا را اَنْدَادًا همتایان وانبازان در ملک او وَاَنْتُمْ وحال آنکه شما تَعْلَمُوْنَ میدانید که او را مثل نیست ونشاید که باشد چه هیچ کس غیر او بیافریدن مخلوقات وبظهور آوردن موجودات قادر نیست وَاِنْ کُنْتُمْ واگر هستید شما فِیْ رَیْبٍ در شک وگمان مِّمَّا نَزَّلْنَا از انچه که فرو فرستادیم آنرا بتدریج عَلٰی عَبْدِنَا وبنده ما که محمدست صلی الله علیه و سلم ومیگوئید که بیساخته ویافته اوست فَاْتُوْا پس بیایید شما که اهل فصاحت وبلاغت بِسُوْرَةٍ بمقدار یک سوره سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت وجزالت واخبار از امور غیبیه باشد مِّنْ مِّثْلِهٖ از مانند قران وَادْعُوْا وبخوانید اگر عجز وناتوانی معارضه ندارید شُهَدَآءَکُمْ

وطن و

وبلاغت

حاضران محافل خود را از شعرا وخطبا یا بخوانید بتان خود را بمدد کاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید شما مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ از وراء خدا اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِیْنَ راست گویان در آنکه این کلام بشر است فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته ومثل آن سوره نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوْا ودر زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِیْ آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها که وَقُوْدُهَا آتش انگیز آن النَّاسُ مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ وسنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است وبوی آن ناخوش تر اُعِدَّتْ آماده کرده شده است این آتش لِلْکٰفِرِیْنَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ وبشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق اٰمَنُوْا گرویدند بخدای ورسول وقران وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وبجای آوردند کارها نیکو از ادای فرایض وسنن مضمون بشارت چیست اَنَّ لَهُمْ آنکه بدرستی مر ایشانراست در آخرت جَنّٰتٍ بوستانها که در وی همه نوع میوها باشد تَجْرِیْ روان می‌شود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها ومنظرهای آن الْاَنْهٰرُ جویهای آب وشیر وخمر وعسل کُلَّمَا رُزِقُوْا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِنْ ثَمَرَةٍ از میوه رِّزْقًا روزی ساخته وطعامی پرداخته قَالُوْا گویند هٰذَا الَّذِیْ این آن میوه ایست که رُزِقْنَا روزی داده وخورانیده بودند ما را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا وگفته‌اند هم در بهشت وقول اول اشهر است وَاُتُوْا بِهٖ وبیارند پیش مومنان از میوه بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوهاء دنیا برنگ وصورت اما بطعم مختلف باشد چه مزه همه میوهاء دیگر میوه بهشت هست وَلَهُمْ ومر اهل بهشت راست فِیْهَآ در بوستانهای بهشت اَزْوَاجٌ زنان از حوری وانسی مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر ونیکو منظر پاک از عیبها وآفتها که زنان دنیا را باشد وَّهُمْ فِیْهَا وبهشتیان در آن بوستانها خٰلِدُوْنَ جاوید باشند که اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَسْتَحْیٖٓ ترک نکند وباک ندارد اَنْ یَّضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مَّا مثلی هرچه باشد وبرای هر که باشد آورده‌اند که یهود در قران ذکر مگس وعنکبوت شنوده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدا چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد واگرچه باشد متمثل به بَعُوْضَةً پشه خورد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب وعنکبوت فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس آنکسانی که گرویده‌اند ودانسته که قران کلام حق است فَیَعْلَمُوْنَ پس بیقین میدانند که اَنَّهُ الْحَقُّ این مثل یا ضرب المثل بدرستی که درست وراست است مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا واما آنها که بی شک اند حق را فَیَقُوْلُوْنَ پس میگویند از روی جدال وعناد یا از نظر طعن وراه طنز وافسوس مَاذَآ

چه چیز أَرَادَ اللّٰهُ خواست خدای بِهٰذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران نمیدانند
که حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه کرده اند بِهِ بدان مثل كَثِيرًا بسیاری را از کفار
و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند وَيَهْدِي بِهِ و بفضل خود راه
نماید بهمان مثل كَثِيرًا بسیار کسانرا از مومنان که در آن تفکر فرمایند وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند
خدای بِهِ بدان مثل که زده إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون رفتگانرا از مقام فرمان برداری
الَّذِينَ این فاسقان آنانند که يَنْقُضُونَ می شکنند بغدر و خیانت عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدای
را که بر ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در
توریت با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخر زمان پس این فاسقان جهودان باشند
یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند وَيَقْطَعُونَ و
می برند این بی وفایان و عهدشکنان مَا أَمَرَ اللّٰهُ آنچه خدای فرموده است بِهِ بدان چیز
أَنْ يُوصَلَ که آن را به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه
با هیچ قبیله از عرب نبود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی نداشت و یهود نیز قطع
رحم میکردند چه میان آن حضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحاق خویشی بود
وَيُفْسِدُونَ و همین گروه فساد میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولٰئِكَ
آن قوم هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوید
بِاللّٰهِ بخدای وَكُنْتُمْ و حال آنکه شما بودید أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامی که از حیات نبود
چون نطفه و علقه فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از
تسویه ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضاء آجال ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر باره زنده
کرداند در قبور یا بنفخه صور شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی حساب گاه
او تُرْجَعُونَ باز کردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي او آن خدایست که بقدرت بی
علت خَلَقَ بیافرید لَكُمْ برای انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچیزها را که در زمین است جَمِيعًا
همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان ثُمَّ بعد از آفریدن زمین اسْتَوَىٰ
قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل
آنها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و اوست بهمه چیزها عَلِيمٌ نیک دانا
یعنی داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَإِذْ قَالَ و یاد کن ای محمد چون گفت رَبُّكَ پروردگار
تو لِلْمَلَائِكَةِ مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان
إِنِّي جَاعِلٌ من آفریننده ام فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خَلِيفَةً
بدلی از قوم بنی الجان یا آنکسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد
و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من باشد و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که

خلقت

خلقت از جمیع موجودات و همه مکونات باجمعهم خلف او نمی تواند بود زیرا که او مجمع غرایب
و منبع رغایب غیب و شهادت است و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع
حقایق علوی و سفلی هو مثنوی آدمی جلیست برزخ جامع ✻ صورت خلق و حق درو واقع ✻
متصل با دقایق جبروت ✻ مشتمل بر حقایق ملکوت ✻ قَالُوا گفتند آن ملیکه که مخاطب بودند
أَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِيهَا در زمین مَنْ يُفْسِدُ کسی را که فساد کند و نافرمانی از و صادر
گردد فِيهَا در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و ریزد خون بقتل مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین
حال یا باخبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بوده که عصمت
خاصه ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کس را خلیفه میسازی وَنَحْنُ و حال
آنکه ما نُسَبِّحُ بپاکی یاد میکنیم ترا بِحَمْدِكَ با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ
لَكَ و ذکر میکنیم ترا بپاکی از هر ناشایستی قَالَ گفت خدای باین ملیکه إِنِّي
أَعْلَمُ بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید
وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدَمَ مر آدم را که خلیفه عبارت از وست الْأَسْمَاءَ
نامهای مخلوقات كُلَّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض کرد اشخاص آن
مسمیات را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند فَقَالَ پس گفت و امر کرده
نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که أَنْبِئُونِي خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ
بنامها اینها که معروض شده اند بر شما إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید صَادِقِينَ راست گویان در طعن
بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قَالُوا گفتند فرشتگان
بعد از عجز خود بیان اسامی بطریق اعتذار که سُبْحَانَكَ تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه
کردنی لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا مگر آنچه عَلَّمْتَنَا تو در آموختی ما را إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَلِيمُ بدرستی که تویی دانا آموزگار الْحَكِيمُ محکم کار و صواب کردار قَالَ گفت
حق تعالی خدای بی واسطه يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ ای آدم خبر کن این ملیکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامها
ایشان که حاضرند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آن دم که آدم خبر داد ملیکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای مسمیات
قَالَ گفت حق تعالی با ملیکه بر سبیل عتاب أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را که إِنِّي أَعْلَمُ
بتحقیق من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه مخفی است
از امور زمین وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتن اتجعل فیها وَمَا كُنْتُمْ
و آنچه بودید شما که بر عمر خود تَكْتُمُونَ می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین
وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آنرا نیز که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگانرا که یکبار اسْجُدُوا سجده کنید
لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملیکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل
که وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاده

یعنی نا امید از رحمت خدای أَبَىٰ سر باز زد از سجده آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و گردن کشی کرده
وَكَانَ و بوده در علم خدای مِنَ الْكَافِرِينَ از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم ما یا آدم
از محض کرم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا
و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوه‌ها او رَغَدًا خوردنی بسیار حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید
وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر
گندم است فَتَكُونَا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران
بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را
الشَّيْطَانُ آن سرکش نافرمان بردار عَنْهَا از بهشت بعد آنکه بدستیاری طاوس
و مار ببهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان
اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مِمَّا از آنچ
كَانَا بودند فِيهِ در آن جز از کرامت و نعمت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ما طاوس
و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرود روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ برخی از شما
لِبَعْضٍ مر برخی را عَدُوٌّ دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد
آدم‌اند وَلَكُمْ و مر شما راست و ذریهٔ شما را فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار
وَمَتَاعٌ و برخورداری و منفعت إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن آجال و برآمدن اعمار فَتَلَقَّىٰ آدَمُ
پس فرا گرفت آدم مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر
اینست که ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و این
تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بکوه سراندیب دویست سال بگریست
حق تعالی این کلمات و برا تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای تعالی
قبول فرمود و بپذیرفت توبه او را إِنَّهُ بدرستی که حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه‌پذیر
بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر تائبان قُلْنَا گفتیم ما دیگر بار اهْبِطُوا فرود روید مِنْهَا از
بهشت یا از سموات جَمِيعًا همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما مِنِّي از من
مِنْ هُدًى دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس هر که متابعت کند و از
پی رود هُدَايَ دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست عَلَيْهِمْ
بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نیستند ایشان که
از تحقق فوت مقاصد از ایشان يَحْزَنُونَ اندوهناک شوند زیرا که به نیل مراد فایز
کردند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسان که نپرستیدند حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند
دلایل و حجتهای ما را یا باور نکردند قرآن را أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش اند
هُمْ فِيهَا و ایشان در آتش خَالِدُونَ جاوید مانند گان‌اند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان

اعمال

ع

یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع الَّتِي
آن نعمتهای که از فضل خود أَنْعَمْتُ انعام کردم عَلَيْكُمْ بر پدران و گذشتگان شما و شکر نعمت
بجای آباء همان نیکی نیست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشان را نیز حاصل است وَأَوْفُوا
و وفا کنید بِعَهْدِي بر پیمان من که در شأن پیغمبر امی با شما بسته ام در توریة حق تعالی در توریة
آن حضرت را به پیغامبر امی تعریف کرده کما قال سبحانه فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی
یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل أُوفِ تا وفا کنم بِعَهْدِكُمْ بعهد شما یعنی
جزای وفاداری بشما رسانم وَإِيَّايَ و از من فَارْهَبُونِ بترسید در نقض عهد و شکستن
پیمان وَآمِنُوا و بگروید بِمَا أَنْزَلْتُ بانچ فرو فرستادیم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتی که آن
فرو فرستاده موافق است در توحید و وعد و وعید لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزی را که با شما است یعنی
توریت وَلَا تَكُونُوا و مباشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروهی ناگرونده از اهل کتاب بقرآن وَلَا تَشْتَرُوا
و بدل مکنید بِآيَاتِي بآیتهای کتاب من که در توریت است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را
مخاطب علما بودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریت را تحریف
میکردند و امر محمد را صلی الله علیه و سلم می پوشیدند وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید
در فروختن کتاب ربانی بحطام دنیا فانی وَلَا تَلْبِسُوا و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست
را که در توریت است از صفات محمد صلی الله علیه و سلم بِالْبَاطِلِ بناحق که شما بدست خود
می نویسید وَتَكْتُمُوا و میپوشید الْحَقَّ سخن درست را که صفت مصطفی است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت او می پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مسلمانان
بدان وجه که ایشان میگزارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید مال زکوة بطریق اهل اسلام وَ
ارْكَعُوا و نماز کنید مَعَ الرَّاكِعِينَ با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ ایا میفرمایید مردمان را بِالْبِرِّ به نیکویی وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید
أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانید توریة را
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا عقل خود را کار نمی فرمایید آیة در شأن بعضی از یهود مدینه
است که یاران خود را که در ربقهٔ اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی
ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید
بِالصَّبْرِ بشکیبایی کردن در اداء طاعت یا بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ و بگزاردن
فرایض وَإِنَّهَا و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار و گران است
إِلَّا مگر عَلَى الْخَاشِعِينَ بر ترسندگان و آرام گرفتگان باطاعت که مومنانند و
عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهاء ایشان بپرستش مرتاض شده و در مقابله
ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بدیشان رسیده شوق چندان که نا نور و نور خشان شود

تا سلوک و خدمت آسان شود، پس در صفت خاشعان میفرماید که الَّذِينَ
آنانکه يَظُنُّونَ يقين میدانند أَنَّهُمْ بدرستی که ایشان مُلَاقُوا رَبِّهِمْ رسندگان
اند بجزاء پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان إِلَيْهِ
بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رَاجِعُونَ باز گردندگان اند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
اذْكُرُوا ای بنی اسرائیل یاد کنید نِعْمَتِيَ نیکی بهاء مرا الَّتِي آن نیکوییها که أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و آنرا یاد کنید که بدرستی من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل
کردم اجداد شما را و فضل نهادیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان
بودند وَاتَّقُوا و بترسید يَوْمًا از عذاب روزی که در آن روز لَا تَجْزِي جزا ادا
نکند و نتواند نَفْسٌ هیچ نفس مؤمنه عَنْ نَفْسٍ از نفس کافره شَيْئًا اندک چیزی را
از مکافات یا از مکافات کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ
و پذیرفته نشود چیزی از عذاب مِنْهَا از نفس کافره بعنی برای او شَفَاعَةٌ در خواست
بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند وَلَا يُؤْخَذُ و فرا گرفته نشود مِنْهَا از آن نفس عَدْلٌ
فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن از عذاب وَلَا هُمْ و نباشند کافران که در آن
روز يُنْصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند در دفع عذاب
وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشان
است منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان
از کرده بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب می کردند یا
یامیچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت‌ترین و بدترین عذابی يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ می کشتند
پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری
شود که هلاک قبطی و خرابی ملک بر دست او بود وَيَسْتَحْيُونَ و باقی میگذاشتند نِسَاءَكُمْ
دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ و در بریدن پسران و خدمت فرمودن دختران
بَلَاءٌ محنت و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ
و بی‌نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا و یاد کنید آنرا نیز که شکافتیم بِكُمُ بشما یعنی بسبب نجات شما
الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختند و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن
از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس برهانیدیم شما را از غرقاب لشکر وَأَغْرَقْنَا و در آب فرو
بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ می نگریستید
بدریا که چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق می گشتند
وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد میکنید آن را که وعده دادیم موسی را از بهر دادن
کتاب و وعده داد موسی مارا بآمدن بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز

یعنی

یعنی الی انقضاء آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس فرا گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را بخدا مِنْ بَعْدِهِ
بعد از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ و شما ظَالِمُونَ ستمکارانید بوضع حق عبادت در
در غیر موضع او ثُمَّ عَفَوْنَا پس عفو کردیم و در گذرانیدیم عَنْكُمْ از شما بعد
از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه چنین عمل منکر از شما
صادر شد و این عفو برای آن بود لَعَلَّكُمْ تا مگر شما تَشْكُرُونَ شکر گویید خدای را
بر نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الْكِتَابَ توریت
وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تا مگر شما تَهْتَدُونَ راه یابید
یا بیدید بدان کتاب و حجت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد آورید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم
خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ بدرستی که شما
ظَلَمْتُمْ ستم کردید أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ بفرا گرفتن شما الْعِجْلَ گوساله
را بخدای فَتُوبُوا پس بازگردید به تضرع و زاری إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار
خود فَاقْتُلُوا پس بکشید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله نپرستیده
اید بکشید کسانی خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ این کشته شدن شما خَيْرٌ لَكُمْ
بهتر است شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما و بعد از این حکم عبده
عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده
هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان می کشتند
پس رب العزة میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما بپذیرفت
إِنَّهُ بدرستی که او ست نه غیر او هُوَ التَّوَّابُ پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ مهربان رتبه
کارآن در لطایف قشیریه فرموده که توبه بقتل نفس در دین دین منسوخ بیست اما توبه
بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند آشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهان
خانه ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده اند که قتل نفس در ظاهر هم مؤمن تواند کرد و هم
کافر اما قتل نفس در باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادهاست
نظم
نفس خود را کش جهانی زنده کن • خواجه را کشتست او را بنده کن • تو طمع داری که او را بی‌جفا
بسته داری در وفا و در صفا • هر خسی را این تمنا کی رسد • موسی باید که اژدرها کشد
وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی میثاق بستند هفتاد تن از اخیار قوم
شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه شنوند بعد از شنودن
آن گفتند يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ ای موسی ما تصدیق نکنیم لَكَ مر ترا در آنکه این سخن که
از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حَتَّىٰ تا وقتی که ببینیم نَرَى اللَّهَ ببینیم خدا را
جَهْرَةً آشکارا و روی بروی فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند

الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ وشما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُونَ ·
می نگریستید بدان آتش وگویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد وچون آن
قوم شنیدند بیکبار بمردند وموسی متحیر در ایشان می نگریست ومیگفت خداوندا من با بنی
اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه وتعالی ایشان را زنده گردانید
چنانچ فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم وزنده کردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ
پس از مرگ شما یعنی بعد از آنك مرانیده بودیم بصاعقه لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَشْكُرُونَ ·
سپاس داری کنید مر حق را بر زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است وَظَلَّلْنَا وسایه
بان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید وآن وقتی
بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند وبا ایشان خیمه وسایه بان نبود وَأَنْزَلْنَا وفرو
فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ ومرغی بر شکل سمانی وآن طایریست
در طرف یمن از گنجشک بزرگتر واز کبوتر خردتر در تفسیر منیر گوید آن مرغان بر سر شاخها
گیاه نشستندی پس باد بریشان وزیدی پرهای ایشان بریختی وانواع نغمات خوش واصوات
دلکش از ایشان بظهور رسیدی ومرغی بودی با گرم وبریان بی رگ وپی وخون واستخوان
بنی اسرائیل برمی داشتند وبا ترانگبین می آمیختند كُلُوا وگفتیم که بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها آنچیزی که روزی کردانیدیم شما را یعنی هرچه هر روز می رسد
بخورید وبرای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند تا همه
متعفن ومتغیر می شد وَمَا ظَلَمُونَا وستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند
که از روی نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ · ستم می کردند بر داز فی حق اعتماد نمو
باد خار می کوشیدند وَإِذْ قُلْنَا ویاد آورید چون گفتیم شما را که ادْخُلُوا در آیید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ
درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا ازین دیه یعنی میوهها و
طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هرجا که خواهید رَغَدًا خوردنی گوارنده وَادْخُلُوا الْبَابَ ودر آیید
بدری از درها آن دیه سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن را از تیه وَقُولُوا وبگویید
حِطَّةٌ درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما
گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم مر شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را بسجود ودعا وَسَنَزِيدُ
وزود باشد که زیادت کنیم الْمُحْسِنِينَ · نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس
بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوا ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن که مامور
بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِي بجز آنچه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه وتعالی
فرموده که بگویند حطه ایشان گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب
خود از خوردنی فَأَنْزَلْنَا پس ما فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنان که ستمکاری کردند بتغییر

مرغ ه

سمقاثا

قول رِجْزًا عذابی وعقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا بدان چیزی که كَانُوا بودند
بدان چیز يَفْسُقُونَ · بیرون رفتند از حد فرمان وآن عذاب آتشی بود که فرود آمد
وهمه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست وچهار هزار
کس مردند وبقولی هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ ویاد کنید از آنگه چون موسی علیه
السلام آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن من وسلوی تشنه
شدند فَقُلْنَا پس گفتیم مر او را که ای موسی اضْرِبْ بِعَصَاكَ بعصای خود
که از شعیب علیه السلام مر تو رسیده الْحَجَرَ سنگی معین را وآن سنگی مربع بود برابر
سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود به موسی وگویند سنگی معین نبود پس
موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد
مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ
عَلِمَ بدرستی که دانستی كُلُّ أُنَاسٍ هریك از آدمیان یعنی اسباط مَشْرَبَهُمْ آبخورد خویش یا جای آب خوردن
خود را كُلُوا بخورید از من وسلوی وَاشْرَبُوا وبیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی
که خدای بی رنج وتعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا واز حد درمگذرید فِي الْأَرْضِ در
زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که شما تباه کارانید وَإِذْ قُلْتُمْ ویاد آورید از آنگه گفتید
يَا مُوسَىٰ ای موسی لَنْ نَصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یگانه
یعنی من وسلوی هرچند طعام دو بود اما هر دو را درهم سرشته یکی می ساختند فَادْعُ
لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را وازو درخواه تا بقدرت خود
يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا از آنچیزی که او را تُنْبِتُ الْأَرْضُ می رویاند نسبت
انبات بزمین مجاز است چه بحقیقت حق تعالی میرویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزها و
ترههای زمین وَقِثَّائِهَا واز خیار وبادرنگ او وَفُومِهَا واز گندم یا سیر او وَعَدَسِهَا ودانه
او وَبَصَلِهَا وپیاز او قَالَ گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود که أَتَسْتَبْدِلُونَ آیا
بدل میکنید الَّذِي آنچیزی را که بحسب واقع هُوَ أَدْنَىٰ او فروتر وخوارتر است چون سیر
وپیاز بِالَّذِي بآنچیزی که فی نفس الامر هُوَ خَيْرٌ او بهتر ونیکوتر است چون ترنجبین
وگوشت مرغ واکنون که چنین میکنید اهْبِطُوا فرو روید مِصْرًا در شهری از شهرها
ارض مقدسه فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید
از بقول وَضُرِبَتْ وزده شد یعنی لازم گشت عَلَيْهِمُ بر ایشان بجزای کفران نعمت
وعدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری وفرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ ودیگر بر ایشان
وضع کرده شد درویشی وبیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را در محتاجی وبی نوائی
بخلق نمایند وَبَاءُوا وباز گشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم

ع

رب ذو الجلال

خدای تعالی شدند ذٰلِكَ این خواری وبیچارگی وخشم خدای تعالی مر ایشان را بِأَنَّهُمْ
بان بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر می شدند بِآيَاتِ اللّٰهِ بایتهای توریة وَ
يَقْتُلُونَ ومیکشتند النَّبِيِّينَ پیغمبران چون زکریا ویحیی وشعیب علیهم السلام
بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق وناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیاء
صادر نشده بود ذٰلِكَ آن کفر وقتل ایشان بِمَا عَصَوْا بدان بود که عاصی شدند در فرمان
خدای وَكَانُوا يَعْتَدُونَ وبودند که از حد در میگذشتند وتجاوز از حد فرمان او میکنند
بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند بیت
هرکنه زنگیست بر مرآت دل ٭ دل شود زین زنگها خوار وخجل ٭ چون زیادت گشت دل را تیرگی
نفس دون را بیش گردد خیرگی إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق آمَنُوا گرویدند
یعنی همین بزبان اقرار کردند وَالَّذِينَ هَادُوا وآنانکه بیهودیت در آمدند وَالنَّصَارَى وترسایان
وَالصَّابِئِينَ وآنها که از دینی بدینی گرایند گویند بعضا از هر دینی چیزی اخذ کردند ملایکه
می پرستند وزبور میخوانند وروی بکعبه نماز میگزارند وگفته اند صابیان زنادقه اند
یا ستاره پرستان مَنْ آمَنَ هرکه ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف بِاللّٰهِ بخدای وصفات
سلبی وثبوتی او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز قیامت ومتعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عمل شایسته
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشان راست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ
وترس نباشد عَلَيْهِمْ بر ایشان روز محشر وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونباشد که اندوهگین شوند در وقت
مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا ویاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی
علیه السلام وعمل باحکام توریة وَرَفَعْنَا وبرداشتیم فَوْقَكُمُ بر زبر سر شما الطُّورَ کوه را
تا پیمان بستید بنی اسرایل بعد از نزول توریة تمرد آغاز نمادند وگفتند احکام این کلام
بغایت دشوار است اما کردن تعیلیهم حق سبحانه وتعالی کوهی را از کوههای فلسطین که از طور
کفنندی ودر تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق سبحانه فرمان داد
تا بر زبر سر ایشان بایستاد ودر پیش روی ایشان آتشی افروخته ودر عقب دریای زخار
پدید آمد وچون گریزگاه ندیدند بروی در افتادند ومتحیر شدند وحق تعالی گفت خُذُوا فرا گیرید
مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجدی تمام وجهدی قوی وَاذْكُرُوا
ویاد گیرید ویا بپوشنه یاد کنید مَا فِيهِ آنچه در وست از ثواب وعقاب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
تا باشد که شما بپرهیزید از ناشایستهای ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانید از فرمان
حق مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آن عهدی که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ پس اگر نه فضل وبخشایش خدای
بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشش او بنسبت شما لَكُنْتُمْ هر آینه می بودید شما مِنَ
الْخَاسِرِينَ از جمله زیان زدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ وهر آینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که

ع

تا کردن تعیلیهم بود

درزمان

در زمان داود علیه السلام اعْتَدَوْا از حد فرمان در گذشتند مِنْكُمْ از قوم شما در
شهر ایله [ایلیا] فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بود بر از صید ماهی وایشان مخالفت
نموده در آن روز بحیله ماهی را میگرفتند فَقُلْنَا لَهُمْ پس ما گفتیم مر ایشان را که چون
خلاف فرمان کردید كُونُوا بباشید قِرَدَةً بوزنگان خَاسِئِينَ خوار شدگان وتمامی این
قصه در سورة اعراف مذکور خواهد شد فَجَعَلْنَاهَا پس ما گردانیدیم آن عقوبت را
نَكَالًا عذابی وعبرتی که بند نهنده وپند دهنده باشد لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر آنکسانی
را که پیش ایشان حاضر بودند ومیدیدند وَمَا خَلْفَهَا وآنها را که از پس ایشان آیند
وقصه ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً وگردانیدیم آنرا پندی لِلْمُتَّقِينَ از برای پرهیزگاران
از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وَإِذْ قَالَ مُوسَى ویاد کنید آنرا که گفت
موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند
عامیل نام ومی خواستند که قاتل او معلوم گردد إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای
میفرماید شما را أَنْ تَذْبَحُوا الکه بسمل کنید بَقَرَةً گاوی را تا بعضی از وی بر مرده زنند
او زنده شده بگوید که قاتل او کیست قَالُوا گفتند قوم موسی أَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میگیری
ما را هُزُوًا اهل افسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته آ
وتو میگوئی که گاوی بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ موسی گفت پناه میگیرم بخدای أَنْ
أَكُونَ از آنکه باشم مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان وافسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند
بخوان وسوال کن از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما
مَا هِيَ که آن گاو را صفت چیست وسال او چند ست سوال بماهیت جهت آن بود
که هرگز چنین چیزی ندیده ونشنیده بودند که از نوع این بقر صورت صادر تواند شد
پس او را جاری مجری چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست ودر
نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن وسال او می پرسیدند لاجرم در جواب
ایشان قَالَ گفت موسی علیه السلام إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که میگوید خدای إِنَّهَا
بَقَرَةٌ آن گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر وشده ونه از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ ونه جوان
نارسیده عَوَانٌ میانه است بَيْنَ ذٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری وجوانی
فَافْعَلُوا پس بکنید مَا تُؤْمَرُونَ آنچه شما را فرموده اند قَالُوا گفتند باری دیگر ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا پیدا وهویدا سازد
برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن بقره قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی علیه السلام که
خدای میگوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ آن گاویست زرد فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی
رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِينَ وآن گاو شادی کرداند ومسرور میسازد از رنگ خود نظر

کشندگان را قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر بار گفتند بخوان بهر ما رَبَّكَ خدا وند خود را يُبَيِّنْ
لَنَا تا اشکارا کرداند برای ما مَا هِيَ که ان چه کاو است کارکننده است یا در صحرا
چرنده سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین نه دیده و نشنیده بودند اِنَّ الْبَقَرَ بدرستی
که کاوان تَشَابَهَ عَلَيْنَا متشابه شده اند بر ما چه میان سال و زرد رنگ بسیارند وَاِنَّا
و بدرستی که ما اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُونَ از جمله راه یافتگان باشیم بدین.
کاو و از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم منقولست که اگر بنی اسرائیل انشاء الله
نگفتندی هرگز آن کاو را نیافتندی قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که میگوید خدای اِنَّهَا
بَقَرَةٌ آن کاویست لَا ذَلُولٌ نه رام کرده و نرم شده که بحکم ذراع تُثِيرُ الْاَرْضَ بشوراند
زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه کاویست که آب دهد کشت را یعنی اب کشد برای زراعت
مُسَلَّمَةٌ دست باز داشته شده است از همه کارها و بر خود رها میکند یا از عیب است و تمام
خلقت لَا شِيَةَ فِيهَا نیست هیچ رنگی مخالف رنگ زردی در وی چون بنی اسرائیل این نشانها
شنیدند قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ اوردی راستی
را و صفت تمام ویش باز گفتی و آن کاو منحصر نا مرد اشت و بدست جوانی بود پرهیزکار
که خدمت مادر کردی الغصه بنی اسرائیل بخریدند آن کاو را بر انکه پوست او را پر زر کنند
فَذَبَحُوهَا پس بکشتند او را و نکشه در کشتن آن سرزنش که ساله پیشان بود بدیشان نموده
که بدین نوع آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لایق عبادت و مدح الغصه او را ذبح کردند
وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نمیخواستند که بکشند این کاو را بسبب گرانی بها وَاِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است
مخبر باید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْسًا یکی را که آن عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف
کردید فِيهَا دران نفس مقتول یعنی در کشنده او وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدای بیرون آرنده است
و ظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آن چیزی را که هستید شما که آنرا بپوشید از قتل باحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ
پس گفتیم ما که بزنید شما بان کشته شده را بِبَعْضِهَا پاره از ان کاو که ~~عجب~~ دم بود یا دم
یا زبان یا گوش و بهر تقدیر چون بروی زدند زنده شد و خون از کردن او میریخت و نام قاتلان
خود بگفت و آن دو برادر زاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند
و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد كَذٰلِكَ همچنانکه این مرده را زنده کردانید يُحْيِي
اللّٰهُ زنده میکرداند خدای الْمَوْتٰى همه مردگان را وَيُرِيكُمْ و مینماید بشما خطاب بان جماعت
است که در مجلس احیاء عامیل حاضر بوده اند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت پناه
را صلوات الله و سلامه علیه باشد میگوید که انکار حشر میکنید که اخر خدای بشما نماید اٰيَاتِهِ
دلایل قدرت خود را در احیاء موتی لَعَلَّكُمْ مگر باشد که شما تَعْقِلُونَ فکر کنید و در یابید
که کسی قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر اینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ

بس سخت

بس سخت شد قُلُوبُكُمْ دلهای شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس زنده کردن عامیل فَهِيَ
پس ان دلهای که شما راست كَالْحِجَارَةِ همچو سنگ است در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً بلکه
سخت تر است در قساوت و غلظت از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستی که بعضی از سنگها
هست لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه هر اینه روان میگردد مِنْهُ الْاَنْهَارُ از وی جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا
و بعضی دیگر هست از وی لَمَا يَشَّقَّقُ آنچه هر اینه بشکافد فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَاءُ
از وی آب چون چشمها خورد وَاِنَّ مِنْهَا و بتحقیق که هست از حجاره لَمَا يَهْبِطُ آنچه فرود آید
از بلندی و پستی که آید مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ از ترس خدای وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای
غافل عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما ای یهود میکنید اَفَتَطْمَعُونَ آیا طمع دارید ایهای مومنان
اَنْ يُؤْمِنُوا انکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لَكُمْ مر شما را در آنچه میگویید
از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ كَانَ و حال انکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی
از اسلاف ایشان که بی واسطه يَسْمَعُونَ می شنیدند كَلَامَ اللّٰهِ سخن خدای را بر کوه طور
ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از انکه دانسته بودند و
دریافته چون بمیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر
گفت که اگر اینها که فرموده توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای ان مکنید و باک مدارید
وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که افترا مینمایند و در ینابیع آورده که روزی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فرمود که جهودان بعد از این در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان
در مدینه فتنه ظاهر می شود بعضی از منافقان یهود اول روز در مدینه در می آمدند
که ما مسلمانیم همچو شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی و
وَاِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهود الَّذِينَ اٰمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند از
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قَالُوا اٰمَنَّا گویند ما نیز گرویده ایم وَاِذَا خَلَا و چون
خلوت کنند بَعْضُهُمْ بعضی از اصاغر ایشان اِلٰى بَعْضٍ برخی از اکابر چون کعب و حیی
قَالُوا گویند آن اکابر ایشان را که اَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید
اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم را بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش
انرا عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول الحضرت
صلوات الله و سلامه علیه واصحابرا از نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود
خبر دادند و ایشان از ان اکاهی یافته مخبرانرا سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفت
محمد خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ تا مخاصمه کنند و حجت گیرند بِهِ با آنچه دانسته باشند
عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید
اَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا چرا در نمی یابید این مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد

نصف

أَوَلَا يَعْلَمُونَ ایا نمیدانند جهودان که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ به تحقیق خدای تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ انچه پنهان میدارند از عداوت رسول و اصحاب او وَمَا يُعْلِنُونَ وانچه اشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه داناء آشکارا و نهانست باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی پردازد

بیت
بکن سر و علن را پاکی پاک ٭ که دانای نهان و اشکار است

وَمِنْهُمْ و از جهودان أُمِّيُّونَ جاهلی اند نانویسنده و ناخواننده که لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریت را و نمیشناسند که در وی چه چیز است إِلَّا أَمَانِيَّ مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علماء خود می‌شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آباء و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان می‌برند فَوَيْلٌ پس عذاب یا اندوه لِّلَّذِينَ مر آنان راست که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ می‌نویسند نوشته محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود یعنی خود مباشر کتابت اند و بدیگری نمی‌فرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا این نوشته مِنْ عِندِ اللَّهِ از نزدیک خداست و چرا چنین میکنند لِيَشْتَرُوا تا بخرند بواسطه اخذ رشوة یعنی استبدال کنند بِهِ بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک را یعنی علماء یهود بواسطه اخذ رشوت صفت مصطفی را صلوات الله علیه که در توریة بدین وجه بود که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند این آن پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ لَّهُم پس وای مر ایشان را مِّمَّا كَتَبَتْ از انچه نوشته و تغییر کرده أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَّهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِّمَّا يَكْسِبُونَ از ان چیزی که کسب میکنند از رشوت و مأکل حرام وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَن تَمَسَّنَا النَّارُ ما را مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِندَ اللَّهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی و پیمانی که شما را زیاده از انچه میگویند عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ پس خلاف نکند خدای عَهْدَهُ وعده خود را أَمْ تَقُولُونَ بلکه میگویید و افترا میکنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه نمیدانید بَلَىٰ نه چنان است که ایشان میگویند بلکه مَن كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحَاطَتْ بِهِ و فرا گرد گرد او را خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی برو مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس

ساکو

ع

آن گروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آنند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانندگان اند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای و انچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق اند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشندگان اند وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم لَا تَعْبُدُونَ مپرستید شما إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را که سزای پرستش اوست وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر خویشان وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان وَقُولُوا و بگویید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد با مردمان سخن گویید که دوست دارید که با شما گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بپای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدند بعد ازین پیمان و برگشتند از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِّنكُمْ مگر اندکی از شما مراد ازیشان بعضی اسلاف ایشانند که بشریعت توریة استقامت داشتند وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریت که در متابعت محمد صلی الله علیه وسلم صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ مریزید دِمَاءَكُمْ خونهای اقربا و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم و بیرون نکنید کسان خود را بستم مِّن دِيَارِكُمْ از خان و مان خویش و عهد دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید که با آباء شما این عهد نموده اند ثُمَّ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمان را شکستید تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون میکنید گروهی را مِّنكُم از قوم خود مِّن دِيَارِهِمْ از سراها و منزلها ایشان تَظَاهَرُونَ هم پشت شده عَلَيْهِم بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ ببزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگر نضیر که باهم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرکان نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا هم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدندی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَإِن يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند أُسَارَىٰ اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنست که آن حرام کرده شده

است عَلَیْکُمْ بر شما بحکم میثاق اِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان اَفَتُؤْمِنُونَ ایا میگروید شما
بِبَعْضِ الْکِتَابِ ببارهٔ از احکام توریة که فدیه اسیرانست وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ وکافر میشوید
ببعضی دیگر که قتل واخراجست فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ پس نیست مکافات انکس که بکند ذٰلِكَ
اینچنین عهد شکنی ونا فرمانی مِنْکُمْ از شما که بود بدان اِلَّا خِزْیٌ مگر خواری ورسوائی
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است واجلاء بنی النضیر
وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ وروز رستخیز یُرَدُّونَ بازگردانیده شوند از حشرگاه اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ
بسوی سختترین عذابی که عذاب دوزخ است ویکی از علامات شدت دوام اوست
وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ وخدای غافل نیست عَمَّا یَعْمَلُونَ از انچ عهد شکنان میکنند وحفص
بخطاب میخواند ومخاطب هم یهود ند یا خطاب عام است اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ این گروه آنانند
که از بی خردی اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا خریده اند وبدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْاٰخِرَةِ
بنعمت جاویدی آن سرای دیگر فَلَا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب
نه در دنیا بنقصان جزیه ونه در اخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ ونباشید ایشان که
یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان ونه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ
اٰتَیْنَا مُوْسَی وبدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْکِتَابَ توریة وَقَفَّیْنَا واز پی در اوردیم
مِنْ بَعْدِهٖ بِالرُّسُلِ از پس موسی پیغمبرانرا که خود چون یوشع وداود وسلیمان والیاس وزکریا
ویحیی علیهم السلام وَاٰتَیْنَا عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ وعطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَیِّنٰتِ
نشانهای روشن ومعجزات هویدا چون اخبار غیب واحیاء موتی وغیر آن وَاَیَّدْنٰهُ و
نیرومند کردانیدیم اورا وقوت دادیم بِرُوْحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا جبرئیل که در همه وقت
قرین عیسی علیه السلام بودی یا باسم اعظم که ببرکت او زنده کردی مرده را یا انجیل
که نازکی دل وزندگی جان از ان یافتندی بیت دل نازکی از حسن کلامت دارد
جان زندگی از سماع نامت دارد اَفَکُلَّمَا ایا هر گاه که از نزد ما جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ آمد بشما
فرستاده بِمَا لَا تَهْوٰٓی بانچ دوست ندارد اَنْفُسُکُمُ نفسهای شما اترا وسخن او برونق هوا
ومدعای شما نباشد اسْتَکْبَرْتُمْ تعظم کردید وگردن نهادید فَفَرِیْقًا کَذَّبْتُمْ پس گروهی را
از ایشان بدروغ داشتید چون محمد وعیسی علیهما السلام وَفَرِیْقًا تَقْتُلُوْنَ وگروهی را میکشید
چون زکریا ویحیی علیهما السلام وَقَالُوْا وگفتند یهود قُلُوْبُنَا غُلْفٌ دلهاء ما در غلاف
یعنی پوشیده از فهم وباز داشته شده از قبول قول محمد بدین سخن نا امید میکردانیدند
حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقران ومتابعت آن حضرت حق سبحانه
رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بلکه خدای
ایشان را رانده است ومدد لطف از ایشان بازگرفته بِکُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان

فَقَلِیْلًا مَّا یُؤْمِنُوْنَ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون ابن سلام واصحاب او وَلَمَّا
جَآءَهُمْ وآن هنگام که بدیشان امد کِتٰبٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ نوشته از نزد خدای که ان قرانست
مُصَدِّقٌ گواه وموافق لِّمَا مَعَهُمْ مران کتابرا که با ایشانست در توحید ونبوت وحشر وانچ
از اصول دین باشد قبول نکردند وبدان نگرویدند وَکَانُوْا مِنْ قَبْلُ وحال انکه بودند پیش از
نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی یَسْتَفْتِحُوْنَ طلب فتح ونصرت میکردند بدین کتاب
ویکی که این کتاب بروی فرود آید هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی وکار برایشان تنگ
شدی دست بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد صلی الله علیه وسلم
که رسول اخر الزمانست عَلَی الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَآءَهُمْ
پس آن وقت آمد بر ایشان مَّا عَرَفُوْا انکس را که شناخته بودند کَفَرُوْا بِهٖ کافر شدند بدو حسد ایشانرا
بانکه بود که ان پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بودند وکافر شدند فَلَعْنَةُ
اللّٰهِ پس لعنت خدای عَلَی الْکٰفِرِیْنَ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند وعناد ورزیدند
وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بدچیزی است که ایشان فروختند
بِهٖ بان چیز اَنْفُسَهُمْ جز نفسهای خود را وانچیز کدامست اَنْ یَّکْفُرُوْا انکه کافر می شوند بِمَآ
اَنْزَلَ اللّٰهُ بدانچ فرو فرستاده خدای که آن قرانست بَغْیًا از جهت حسد یعنی رشک بردند
اَنْ یُّنَزِّلَ اللّٰهُ برانکه فرو فرستد خدای مِنْ فَضْلِهٖ فضل خود را که کتاب ووحی است عَلٰی
مَنْ یَّشَآءُ برانکس که خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود که سزاوار ان باشند فَبَآءُوْا پس باز گشتند
جهودان بِغَضَبٍ بخشمی از خدای تعالی با مستحق گشتند خشمی را عَلٰی غَضَبٍ بالای خشمی
دیگر بانکار عیسی وانجیل وخشمی بانکار محمد وقران وَلِلْکٰفِرِیْنَ ومر کافرانراست عَذَابٌ
مُّهِیْنٌ عذابی خوار کننده وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ وچون گویند مر یهود را که اٰمِنُوْا بگروید بِمَآ
اَنْزَلَ اللّٰهُ بانچ خدای فرستاده از انجیل وقران قَالُوْا نُؤْمِنُ گویند ما میگرویم بِمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا
بانچ بما فرستاده اند یعنی توریة وَیَکْفُرُوْنَ وکافر میشوند بِمَا وَرَآءَهٗ بدانچ وراء کتاب ایشانست
وَهُوَ الْحَقُّ وان ماورا یعنی انجیل وقران درست وراست است مُصَدِّقًا درحالتی که آن
حق باور دارنده است لِّمَا مَعَهُمْ مران کتابرا که با ایشانست وازینجا کفر ایشان بتوریت
نیز لازم می آید چه کفر بانچ موافق جزیست کفر باشد بانچیز قُلْ بگوای محمد در جواب انکه میگویند
بتوریة ایمان داریم فَلِمَ پس چرا تَقْتُلُوْنَ میکشید اَنْۢبِیَآءَ اللّٰهِ پیغامبران خدایرا مِنْ قَبْلُ
پیش ازین اِنْ کُنْتُمْ اگر بودید شما مُّؤْمِنِیْنَ گرویدگان بتوریة وَلَقَدْ جَآءَکُمْ مُّوْسٰی وهر اینه که آمد
بشما موسی بِالْبَیِّنٰتِ بنشانهای درست وپیغامها راست که احکام الواح است ثُمَّ
اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس رفتن موسی علیه السلام
بطور وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ وشما بیداد کرانید بر نفس خود وَاِذْ اَخَذْنَا واذ اخذنا ویاد کنید چون فرا گرفتیم

٢٥ مِيثَاقَكُمْ بيمان شما را وَرَفَعْنَا وبرداشتيم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زبر شما كوهى را كه منسوب بود
بطور بن اسمعيل خُذُوا وكفتيم كه فرا كيريد مَا آتَيْنَاكُمْ آنچ بشما داده ايم يعنى توريت
بِقُوَّةٍ بعزمى درست وجدى تمام وَاسْمَعُوا وبشنويد يعنى فرمان بريد قَالُوا كفتند
باشكارا سَمِعْنَا شنيديم وپذيرفتيم وبنهانى باخود كفتند وَعَصَيْنَا ونافرمانى كرديم
ياشنيديم بكوش وعاصى شديم بدل وَأُشْرِبُوا وخورانيدند يعنى درآوردند فِي
قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ دردلهاى ايشان دوستى كوساله را بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود وانكار ايشان
قُلْ بكو بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بدچيزيست آنچ ميفرمايد شما را بِهِ بانچيز إِيمَانُكُمْ ايمان شما
وآن كفرست بقرآن وبمحمد صلى الله عليه وسلم إِنْ كُنْتُمْ اكر هستيد شما مُؤْمِنِينَ
كرويدكان بخداى چه اكر كسى مومن باشد ايمان او اورا بكفر نمى فرمايد وجهودان
با اين همه رسوايى ميكفتند بهشت جز جاى ما نخواهد بود خداى تعالى فرمود قُلْ بكو
اى محمد درجواب اين دعوى ايشان كه إِنْ كَانَتْ اكرهست بزعم شما لَكُمُ مرشما را
الدَّارُ الْآخِرَةُ سراى اخرت ونعمت بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى خَالِصَةً باكيزه
وخاصه مِنْ دُونِ النَّاسِ بجز ديكر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو كنيد مرك را إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ اكرهستيد راست كويان درانكه بهشت خاصه ازان شما است
چه بى مرك بدان سراى نتوان رسيد وآرزوى مرك علامت اشتياق لقاء است پس
هركه آرزومندتر بود بمرك مشتاقتر بود بلقاء مركت بث كه دوست را ساند بادوست
آن كيست كه او بمرك شادان نبود وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ وآرزو نكنند جهودان مرك را أَبَدًا
هركز بِمَا قَدَّمَتْ بانچ پيش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهاى ايشان از قتل انبياء و
تغيير نعت مصطفى عليه وعليهم الصلوة والسلام وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخداى داناترست
بِالظَّالِمِينَ بستمكاران ودروغ كويان وَلَتَجِدَنَّهُمْ وهراينه كه يابى تو جهودان را أَحْرَصَ
النَّاسِ حريص ترين مردمان عَلَى حَيَاةٍ بزندكانى دنيا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا وان
انكسانى نيز كه شرك آورده اند يعنى كفار عرب وآصح انست كه مراد اينجا مشركان مجوس
اند زيرا كه برهيچكس زندكانى دنيا دوستتر از ايشان نيست يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست
ميدارد يكى از ايشان يعنى از كبران لَوْ يُعَمَّرُ كه كاش عمر داده شود أَلْفَ سَنَةٍ هزار
سال وآن بيتست كه تحيت مجوس چون بهم رسند اينست كه هزار سال زى وزِه يعنى
از علما كفتن اين لفظ مكروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ ونيست كه رهاننده او باشد مِنَ
الْعَذَابِ از عذاب دوزخ أَنْ يُعَمَّرَ انكه عمر داده شود يعنى طول عمر دافع عذاب الهى
نيست وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخداى بيناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچ ميكنند يهود ومجوس وغير ايشان
بعضى از يهود كفتند كه صاحب محمد صلى الله عليه وسلم جبرئيلست واو وحى بدو مى آورد

واسلاف

٢٤ واسلاف ما را از جبرئيل زحمت بسيار رسيده واكثر بلاها وعذابها بر انبياء ما نازل شده
اكر بجاى او ميكائيل بودى ما بابى القاسم ايمان مى آورديم حق سبحانه وتعالى فرموده
كه قُلْ بكو اى محمد مَنْ كَانَ هركه باشد عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ دشمن مر جبرئيل را واين نام بيت
عبرانى باسريانى ومعنى او عبد الله است واو امين حق اين وحى باشد پس هركه دشمن او
بود كو از خشم بمير فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستى كه او فرو مى آرد قرآن را عَلَى قَلْبِكَ بر دل
تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خداى مُصَدِّقًا درحالتى كه قرآن تصديق كننده است لِمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ مر انچيزى را كه پيش از وى نازل شده وحالا با ايشان است از كتب منزله
چون توريت وزبور وَهُدًى وقرآن راه نماينده است بحق وَبُشْرَى ومژده دهنده و
لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را بنجات ودرجات مَنْ كَانَ هركه باشد عَدُوًّا لِلَّهِ دشمن
مر خداى را وَمَلَائِكَتِهِ وفرشتكان او را وَرُسُلِهِ وفرستادكان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ
واين دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقيق كه خداى تعالى عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ دشمنست
مر كافرانرا كه دشمن ملايكه ورسل اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا وهراينه ما فرستاديم إِلَيْكَ بسوى
تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهاى روشن يا آيتهاى درست وراست يعنى قرآن وَمَا يَكْفُرُ
بِهَا وكافر نشوند بدان آيتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ مكر بيرون رفتكان از فرمان خداى أَوَكُلَّمَا
آيا هركاه كه يهود عَاهَدُوا عهد كردند عَهْدًا عهد كردنى نَبَذَهُ بشكستند آنرا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
كروهى از ايشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلكه بيشترى از ايشان لَا يُؤْمِنُونَ نمى كروند بتوريت وَلَمَّا
جَاءَهُمْ وان هنكام كه آمد بديشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده از نزديك خداى يعنى
محمد مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَهُمْ مر توريت را كه با ايشانست نَبَذَ فَرِيقٌ بيفكندند كروهى
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانكه عطا داده شده بتوريت يعنى علماء ايشان بينداختند
كِتَابَ اللَّهِ توريت را يا قرآن را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود كَأَنَّهُمْ كوييا كه آن علماء
لَا يَعْلَمُونَ نميدانند كه قرآن كلام خدا است ومحمد رسول الله است وَاتَّبَعُوا وپى روى
كردند اين يهود مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ انچيز را كه ميخوانند ديوان عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان
پادشاهى سليمان عليه السلام وان چنان بود كه ديوان در عهد سليمان شعبدها صدريك
را با نيرنكهاى كهانت برآميخته نوشته بودند وميان اراذل وجهال شايع شده بود سليمان
عليه السلام بران اطلاع يافته بفرمود تا ان نوشتها را آوردند ودر صندوقى نهاده
ومقفل ساخته در زير تخت خود دفن كرده وبعد از وفات سليمان عليه السلام ديوان
آنرا از زير تخت وى بيرون آورده چنان فرانمودند كه سليمان بآن سحرها وشعبدها پادشاهى
ميكرده وبعد ازان يهود سليمان را بسحر نسبت ميدادند حق تعالى ابراء ذمه وى فرمود
كه وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وهركز كافر نشده سليمان يعنى جادوى نكرد وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ وهركز

ولیکن دیوان زمان او کَفَرُوا کافر شدند یُعَلِّمُونَ النَّاسَ درمی آموختند مردمان را السِّحْرَ
جادوی وَمَا أُنْزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند انچه را که فرود فرستاده شد از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ
بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است و آنکه ایشان بر آدمیان
گناه کار طعنه می زدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز
همان حالت که ایشان راست بودی صدور عملهای بد تر از افعال ایشان از شما امکان آمدی
ایشان استبعاد نمودند و حق تعالی نفس بشری بدیشان داده و برای حکومت خلق بزمین
فرستاده و ایشان بزمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق
و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان
درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب اند و انزال سحر بریشان
بجهت آن بود که دران زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق تعالی درین زمان حکومت و قبل
از معصیت این علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم دانم تا
جمعی دیگر را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان
نبوت گردند وَمَا يُعَلِّمَانِ و نیاموزند این دو فرشته درین وقت که در چاه اند مِنْ أَحَدٍ هیچ
کس را جادوی حَتَّى يَقُولَا تا گویند پیش از آموزانیدن آنکس را إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست
که ما آزمایش خلقیم از خدای فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که سحر کاهی مترتب است
فَيَتَعَلَّمُونَ پس می آموزند مِنْهُمَا از آن دو ملک مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ انچه را جدایی افکنند بدان
بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ و نیستند جادوان بِضَارِّينَ ضرر رسانندگان
بِهِ بسحر مِنْ أَحَدٍ هیچ کس را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضا و قدر خدای وَيَتَعَلَّمُونَ و می آموزند
مَا يَضُرُّهُمْ آنچه ایشان را زیان رساند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نکند ایشان را وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه
بتحقیق دانستند یهود لَمَنِ اشْتَرَاهُ هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهُ نیست او را
فِي الْآخِرَةِ دران سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از نیکویی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا و بد چیزیست آنکه فروختند
بِهِ بدان چیز أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند
ایشان که دانند زیان این سود را وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این جهودان آمَنُوا گرویدندی بمحمد
صلی الله علیه وسلم وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده
نیست که لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداش مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای خَيْرٌ بهتر است از رشوت که
بر کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می ستانند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودی که بدانستندی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه
با محمد صلی الله علیه وسلم که یهود کفار شما را دست آویز ساخته اند با آنحضرت این کلمه میگویند و در
لغت ایشان فاحش است و مومنان بدان معنی میگفتند مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه

فرمود که این دو کلمه مگویید وَقُولُوا انْظُرْنَا و بگویید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَاسْمَعُوا
و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست یعنی آنها که بر سبیل مذمت
این کلمه میگویند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که هرگز انقطاع نیابد مَا يَوَدُّ دوست
ندارند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه حق را پوشیده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب
یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِينَ و نه مشرکان أَنْ يُنَزَّلَ آنکه فرو فرستاده شود عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ
خَيْرٍ از هیچ نیکویی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزهاست
یهود نمی خواستند که نبوت بآل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که مثل
ولید مغیره و یا نعیم ثقفی رسد وَاللَّهُ يَخْتَصُّ و خدای اختصاص میدهد بِرَحْمَتِهِ بنبوت
و وحی خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل
بزرگ است بر هر که او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعار است بآنکه
فضل او فضلیست افزون از عدد لطف او لطفیست بیرون از شمار مَا نَنْسَخْ هر چه
منسوخ می کردانیم مِنْ آيَةٍ از آیه قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان أَوْ
نُنْسِهَا یا فراموش میکردانیم آنرا و از دلها می بریم نَأْتِ بِخَيْرٍ بیاریم بهتری مِنْهَا
از آن آیه منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن منسوخ کرد و با دو تن مقرر
ساخت أَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت
مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب بمنکر نسخ
است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانیست و بر خدای روا نیست
و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید که
ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی أَنَّ اللَّهَ آنکه حق سبحانه عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا قَدِيرٌ توانا تا نیست بکمال أَلَمْ تَعْلَمْ آیا دانا
نیستی أَنَّ اللَّهَ بآنکه بتحقیق خدا نیست بی شک لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین پس هر چه خواهد کند وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ
دُونِ اللَّهِ جز خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی که از وی بشما نفع رسد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که
از شما دفع ضرر کند أَمْ تُرِيدُونَ یا میخواهید أَنْ تَسْأَلُوا آنکه سوال کنید رَسُولَكُمْ پیغمبر
خود را كَمَا سُئِلَ مُوسَى همچنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش از این جهودان
می گفتند محمد باید که کتابی بیارد یکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی
فرمود که شما از محمد همان میطلبید از سوالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام
میطلبیدند وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هر که بدل کند کفر را بِالْإِيمَانِ بایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند
فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه که گم گشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میان راه راست وَدَّ كَثِيرٌ دوست

میبدارند بسیاری من أهل الكتاب از اهل توریة چون فنحاص بن عازورا که دانشمند
ایشان بود و امثال او لو يردونكم اگر کردانید شما را مراد حذیفه و عمار یاسر است که
فنحاص و یاران او مر ایشان را دعوت به یهودیه میکردند حق سبحانه فرمود که یهودی
میخواهند که سازند شما را من بعد ايمانكم از پس ایمان شما كفارا تا کرویدگان حسدا
از روی حسد من عند أنفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع
ایشانست نه بفرموده کسی من بعد ما تبين لهم الحق از پس آنکه روشن گشت مر
ایشان را حق ابخ داشت و درست است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و حقیت
قران و صحة دین اسلام فاعفوا پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذارید از قتال
ایشان واصفحوا و روی بگردانید از ایشان حتى يأتي الله تا بیارد خدای بأمره
فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر جزیه ان الله بدرستی که خدای
تعالی على كل شيء بر همه چیزی از تعذیب و انتقام قدير تواناست فأقيموا
الصلوة و بپای دارید نماز را وآتوا الزكوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا
و آنچه از پیش بفرستید لانفسكم از برای خود من خير از مال دنیا بر صدقات
و نفقات و انواع خیرات تجدوه یابید ان را نوشته عند الله نزدیک خدای
یا ثواب ان بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خدای تعالی بما
تعملون بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بصير بیناست وقالوا و گفتند
جهودان و ترسایان لن يدخل الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا من كان مگر
انکه باشد هودا یهودی او نصارى یا نصرانی یعنی یهود گفتند در بهشت نروند
الا جهودان و نصاری گفتند بهشت نروند الا ترسایان تلك این دعوی از هر
طایفه أمانيهم آرزوهای ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانكم حجت
خود را برین دعوی ان كنتم صادقين اگر هستید راست گویان در قول خود
بلى نه چنین است که ایشان میگویند بلکه من أسلم هر که تسلیم کرد وجهه وجه
خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکوکار است در کردار و گفتار
فله أجره پس مر انکس راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او ولا خوف عليهم
و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان ولا هم يحزنون و نه اندوهناک باشند
از تصور زوال ان مزد جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره
نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق تعالی این
آیه فرستاد وقالت اليهود و گفتند یهودان ليست النصارى نیستند گروه ترسایان
على شيء بر چیزی از دین حق وقالت النصارى و گفتند ترسایان ليست اليهود

نیستند

نیستند جهودان على شيء بر چیزی که معتدٌّ به باشد وهم و حال آنکه ایشان
يتلون الكتاب میخوانند کتاب خدا را یهودان از توریة میدانند که نصاری بجهت
اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار
عیسی و انجیل کافر بی حاصل اند كذلك همچنین که اینها میگویند قال الذين گفتند
آنانکه لا يعلمون هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مثل
قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در باره ایشان همین گفتند که
یهود و ترسا بر حق نیستند فالله يحكم پس خدای داوری کند بينهم میان ایشان
يوم القيمة روز رستخیز فيما كانوا در انچیزی که هستند ایشان فيه يختلفون که
در ان اختلاف میکنند از حق و باطل ومن أظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از انکس
که باز داشت مساجد الله مسجدهای خدا را أن يذكر از انکه یاد کرده شود فيها
اسمه در انجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را یاد کنند و پرستش
نمایند وسعى و سعی نمود في خرابها در ویرانی ان مساجد و این بخت النصر بابلی بوده
یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احبار را بقتل رسانید بیت مسجد را
بلفظ جمع ذکر کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده أولئك آن
گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما كان لهم نیست مر ایشان و نسزد
أن يدخلوها انکه در آیند در ان مسجد الا خائفين مگر ترسکاران و این صورت در زمان
دولت اسلام است که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان
لهم مر ترسایان راست في الدنيا درین جهان خزي رسوائی و خواری و جزیه
دادن ولهم في الآخرة و مر ایشان را در ان سرای عذاب عظيم عذابی بزرگ ولله مر
خدا راست المشرق جای بر آمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند
و هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان
از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعادت قضای آن نماز از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم اجازت خواستند و این آیه نازل شد که بعد از انکه تحری کردید
اعادهٔ نماز حاجت نیست چه همه جهات از ان اوست فأينما پس هر کجا تولوا روی
آرید فثم وجه الله پس انجا وجه خدایست یعنی جهت طاعت اوست محققان از تحقیق
این آیه نکته ایست که زبان حالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلد الله ظلال
هدایته درین ابیات اشارتی بدان میفرماید که نظم از نبی اینما تولوا خوان ∴
ثم وجه الله هش منم دان ∴ یعنی آن سو که روی قصد آری ∴ تا حق بند کیست بگذاری

وجه حق کان بود حقیقه او باشد انجا بسوی او کن رو هیچ جا نکرد استثناء
بس بود عین حق میان همه جای عارف حق شناس را باید کز همه سو که دید یکشاید
ببیند انجا جمال حق پیدا نکسلد از جمال حق قطعا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای وَاسِعٌ
بزرگ مغفرت است و بسیار عطا عَلِيمٌ دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و
کفتند بی باکان از یهودان و نصاری اتَّخَذَ اللَّهُ فرا کرفت خدای وَلَدًا فرزندی
یعنی عزیز و مسیح سُبْحَانَهُ پاکی و بی عیبی او راست بَلْ نه چنانست که ایشان میکویند
بلکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است وَالْأَرْضِ و در زمین و چون
اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند بس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود
چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و ابن المملوک عن المالک كُلٌّ همه آنچه در زمین
و آسمان باشد لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از نو پدید
آرنده آسمانها و زمینها است وَإِذَا قَضَى و چون خواهد یا تقدیر کند أَمْرًا کاری فَإِنَّمَا
يَقُولُ لَهُ جز این نیست که کوید مر آن چیز را که كُنْ بباش فَيَكُونُ بس باشد وَقَالَ الَّذِينَ
و کفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند خدای را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا
يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نکوید خدای با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بوی از ما بعلی نمی آید كَذَلِكَ
همچنانکه این مشرکان میکویند قَالَ الَّذِينَ کفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
از یهود و نصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند کفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور
معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ یکدیکر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و
قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ هر آینه بیان کردیم
نشانها بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای کروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد
و تخمین إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی و
کفته اند مع الحق یعنی قران یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مومنان وَنَذِيرًا و بیم
کننده کافران وَلَا تُسْأَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از آنها که
اصحاب الجحیم اند و جحیم آتشی سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم جاری شده که اکر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بکشاید و اثر
غضب بر ایشان نماید غالب انست که از بیم عذاب الیم به منهاج مستقیم باز آیند
حق سبحانه این آیه فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا
ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالت است و بر ما حساب اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضَى
و هرکز راضی نشوند عَنْكَ از تو الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى جهودان و نه ترسایان حَتَّى تَتَّبِعَ
تا انکاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بکوی ای محمد وقتی که هریک از ایشان

ملت

ملت خود را ستایش کنند إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدای هُوَ الْهُدَى
آنست راه نمودن یعنی شما را به یهودیه و نصرانیه میخوانید و او را به اسلام راه مینماید
وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اکر متابعت نمایی ای محمد أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین
بَعْدَ الَّذِي پس از آن چیزی که براستی جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش
که وحی است در حقیقه اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از
عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی رهاننده وَلَا نَصِيرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت
خطاب با حضرت است و معنی راجع بامت الَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ عطا کردیم ایشانرا
کتاب یعنی توریه بقولی که آیه در شان عبدالله ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی
که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه
از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قران بقولی که آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد
و بر هر تقدیر که باشد يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتاب را با متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه
حق خواندن با متابعت کردنست أُولَئِكَ آن کروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه آنها
که تحریف کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر کردد بکتاب و احکام او را تغییر دهد فَأُولَئِكَ
پس آن کروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا
یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و بر
اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و بدرستی که من پدران شما را تفضیل کردم عَلَى الْعَالَمِينَ بر
عالمیان زمان ایشان تکرار این آیه بجهت تاکید و تذکیر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوا
و بترسید يَوْمًا از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي کفایت نکند وَاتَّقُوا
نَفْسٌ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی
عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معذب نکردد وَلَا تَنْفَعُهَا و سود نکند هیچ نفسی را
شَفَاعَةٌ خواهش خواهندکان بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند کافران که ممنوع
کردند از عذاب یعنی ایشان را سودی نکند یاری هر یاری که هست وَإِذِ ابْتَلَى و یاد کن ای
محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ به
سخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا پنج از فطرت اسلام شمرده اند و آن فرقست یعنی
شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که موی دارد و مضمضه و استنشاق و سواک
و چیدن موی لب و کرفتن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا
فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ کفت خدای که چون
متابعت فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من کرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان
إِمَامًا پیشوای در دین که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر یاد آورد

ع

نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ

کس یاری نکند تا از عذاب باز رهند

۴۴ ۳۳

كه اتبع ملة ابراهيم وامت مرحومه نيز امر كرده كه ملة ابيكم ابراهيم براى انجاز اين و
وعده است وچون خداى ابراهيم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت ابراهيم
با حق تعالى ومن ذريتي واز فرزندان وبنيركان من نيز امام سيدا كن قال گفت حق
تعالى در جواب او لا ينال نرسد عهدي عهد من يعنى رحمت من ومقولا صح
برسالت يا امامت سلطانات الظالمين ستمكاران را از ذريه تو يعنى كافران را
از ذريه تو واذ جعلنا وياد كن آنكه كردانيديم البيت خانه كعبه را مثابة جاى بازكشت
يا موضع ثواب للناس مراد مبانرا يعنى حاجيانرا كه هر سال بوى باز كردند وانجا بثواب
وحساب رسند وامنا وكردانيديم انرا موضع ايمنى كه در وكسى را نكشند واتخذوا
وفرا كيريد اى مومنان بعد از ان كه شرف حرم دانسته ايد من مقام ابراهيم از مقامى كه
منسوب است ابراهيم مصلى نمازكاه وآن موضعيست كه در وى حجرى وضع كرده
اند واثر قدمهاى مبارك انحضرت بر اوست وعهدنا وعهد كرديم يعنى فرمان فرستاديم
الى ابراهيم واسمعيل بسوى ابراهيم واسمعيل ان طهرا انكه پاك سازيد بيتي خانه
مرا از اوثان وانجاس ونجاست ومعاصى وطواف جنب وحايض للطائفين براى طواف
كنندكان والعاكفين وبراى مقيمان ومعتكفان والركع السجود وبراى ركوع كنندكان
وسجود آرندكان يعنى نماز كزارندكان اهل اشارت برانند كه پاك داريد خانه دل را
كه حرم دوستيست از ادناس تعلقات كونين وكفته اند تطهير بيت بيت الله از ادناس واجاس و
اوثان است وتطهير دل از ملاحظه اغيار بيت اكرچه دل از غير دوست سازى پاك
صفاء وحدت صرف اندرو كنى ادراك واذ قال ابراهيم وياد كن انرا كه كفت ابراهيم
يعنى دعا كرد كه رب اجعل اى پروردكار من بكردان هذا اين مكانرا كه براى
تو در ان خانه ساخته ام بلدا آمنا شهرى ايمن از قحط وخسف ومسخ يا اهل ورا
از جور متغلبان در امان خود دار وارزق اهله وروزى ده اهل اين بلد را من
الثمرات از ميوهاى حق تعالى اين دعا را مستجاب كردانيد حكم فرمود تا جبرئيل
يكى از ديهها فلسطين را كه مشتمل بود بر ثمرات بسيار از زمين منقطع ساخته بمكه
اورده وهفت بار بر كرد خانه طواف داده در زمين تهامه بر سه مرحله از مكه وضع
كرد وآن ديه را بجهت طواف خانه طايف كويند وميوه اهل مكه از انجاست پس ابراهيم
تخصيص كرد رزق را بمومنان وكفت روزى ده هر كرا كه ايمان دارد منهم از
آنانكه ساكنان اين شهر باشند بالله بخداى واليوم الآخر وبروز بازپسين قال كفت حق
ومن كفر وهر كه كافر شود فامتعه پس اورا برخوردارى دهم قليلا برخوردارى
اندك يعنى هيچ در دنيا ثم اضطره پس اورا بيچاره كنم باز الى عذاب النار بعذاب دوزخ

من آمن

وبئس

۳۴

وبئس المصير وبد مرجعيست دوزخ واذ يرفع وياد كن انرا كه برداشت ابراهيم
القواعد ابراهيم اصلها واساسها را من البيت از خانه كعبه واسمعيل عطف است
بر ابراهيم جد پسر با پدر در رفع قواعد شريك بوده هر يك در طرفى از ان خانه كار
ميكرده اند يا بنوبت ديوار بر مى اورده اند واصح آنست كه اسمعيل سنك جمع مى كرده و
بدست ابراهيم ميداده تا بكار مى برده القصه بعد از اتمام خانه پدر وپسر دست تضرع
برداشته كفتند ربنا اى پروردكار ما تقبل منا قبول كن از ما اين كار خير را انك
انت السميع بدرستى كه تويى شنواى مر دعاء ما را العليم وتويى دانا به نيتهاى ما ربنا
اى پروردكار ما واجعلنا وكردان ما هر دو را مسلمين ثابت بر اسلام واستسلام يا موحد
ومخلص لك مر ترا ومن ذريتنا وكردان از فرزندان ما امة كروهى مسلمة
لك كردن نهاده ومنقاد شده ترا وارنا وبنماى مارا مناسكنا مواضعى كه در ان
افعال حج بجاى بايد آورد چون ميقات براى احرام وعرفات براى وقوف ومنا
براى قربان وتب علينا وازما دركذران اكر در عمل قصورى وتقصيرى واقع شده
انك انت التواب بتحقيق تويى پذيرنده توبه مقصران الرحيم بخشنده بر كناهكاران
ربنا اى پروردكار ما وابعث فيهم وبرانكيز در ميان ذريه ما يا امة مسلمه و
مبعوث كردان رسولا منهم فرستاده از ايشان وبزبان ايشان تا ذريه مرا عزتى وشرفى
باشد بدان رسول يتلوا عليهم بخواند برايشان آياتك كتاب ترا يا بيان كند نشانهاى
وحدانيت ترا بايشان ويعلمهم الكتاب وبياموزد ايشانرا قران والحكمة ومعانى آن تا
بيان كند انچه درو هست از امر ونهى وحلال وحرام ويزكيهم وپاك كرداند ايشانرا از كناه
بسبب بيان شرايع واحكام انك انت العزيز بدرستى كه تو توانا ناسخ وغالب وقادر بر
اجابت دعاى ما الحكيم تويى داناء محكم كار حق سبحانه اين دعا را نيز باجابت مقرون
ساخته حضرت رسالت پناه را صلوات الله وسلامه عليه از اولاد اسمعيل مبعوث كردانيد
ومن يرغب وكيست كه باز كردد استبعاد وانكار است يعنى هيچكس باز نكردد عن ملة ابراهيم
از كيش ابراهيم الا من سفه مكر كسى كه خوار كرداند نفسه نفس خود را باهلاك سازد يا
سفيه وبى خرد باشد در نفس خود ولقد اصطفيناه وهر اينه ما بر كزيديم ابراهيم را فى الدنيا
درين سراى بكرم و فتوت با شرف نبوت يا بعبادت وخلت يا بعمارت خانه كعبه وانه
فى الآخرة وبدرستى كه در ان سراى لمن الصالحين از جمله فيروزى يافتكان است بصلاح وفلاح
اذ قال له ياد كن ان وقت كه كفت مر ابراهيم را ربه پروردكار او اسلم كردن نه فرمان را
تسليم شو در هرچه از مجارى قضا بر تو جارى كردد قال اسلمت كفت ابراهيم كه تسليم كردم
خود را لرب العالمين به پرورنده عالميان تا هرچه خواهد بكند فان شاء احيانى وان شاء

۴۵

التفاتت بگذاشته‌ام مصلحت خویش بدوست ؛ گر دوست بمن هرچه رسد بس نیکوست ؛
وَوَصّٰى ووصیت کرد بِهَا بملة خود یا بکلمهٔ اسلمت اِبْرٰهِیمُ بَنِیهِ ابراهیم پسران خود را
وَیَعْقُوبُ ووصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود ومضمون وصیت این
هردو این بود که یَا بَنِیَّ ای پسران من إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى بدرستی خدای تعالی برگزید لَکُمُ الدِّینَ
برای شما دین مرضی مشروع که مامور به اسلام است فَلَا تَمُوتُنَّ پس میرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
مگر که شمان مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد
پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ أَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بودید إِذْ حَضَرَ آن هنگام که
آمد یَعْقُوبَ الْمَوْتُ یعقوب مرگ او یعنی اسباب وعلامات آن و یاد دارید إِذْ قَالَ آن
وقت را که گفت یعقوب لِبَنِیهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ چه چیز خواهید پرستید مِنْ
بَعْدِی از پس وفات من قَالُوا گفتند نَعْبُدُ إِلٰهَکَ خواهیم پرستید خدای ترا وَإِلٰهَ آبَائِکَ
وخدای پدران ترا إِبْرٰهِیمَ وَإِسْمٰعِیلَ وَإِسْحٰقَ ابراهیم را که جد بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم
پدر دارد واسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند وحرمت او
برابر پدر بجای آرد واین نظر بر اتحاد اصلیت إِلٰهًا وَاحِدًا عبادت میکنیم خدایرا که یگانه
ویکتاست وَنَحْنُ لَهُ وحال آنکه ما مر این خدایرا که یگانه ویکتاست مُسْلِمُونَ منقادیم
بطاعت تِلْکَ این جماعت یعنی ابراهیم ویعقوب واولاد ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند
قَدْ خَلَتْ که درگذشتند لَهَا مَا کَسَبَتْ مر ایشانراست آنچه کسب کردند وَلَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ
ومر شما را باشد آنچه کردید ایشانرا وشما را بر عملها پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ وشما
پرسیده نشوید عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهودان بود که
ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند وبکفر ایشان معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را
باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت ونه ایشانرا بافعال شما مواخذه خواهند کرد وَقَالُوا
وگفتند جهودان مر اهل اسلام را کُونُوا هُودًا باشید از جمع یهود أَوْ نَصَارٰى وگفتند
ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگو بَلْ نه جهودی ونه ترسائی بلکه متابعت
میکنیم ولازم میگیریم مِلَّةَ إِبْرٰهِیمَ کیش ابراهیم را حَنِیفًا در حالتی که آن ملت مایلست
از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام وَمَا کَانَ ونبود
ابراهیم مِنَ الْمُشْرِکِینَ از شرک آورندگان قُولُوا بگویید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض
کنید از قول یهود ونصاری ودر جواب آنکه شما را به جهودی وترسائی دعوت میکنند
بگویید آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْنَا وبه آنچه فرو فرستاده است بما یعنی
قرآن وَمَا أُنْزِلَ وبآنچه فرو فرستاده شده است إِلٰى إِبْرٰهِیمَ بسوی ابراهیم که بیست
صحیفه بوده است وَإِسْمٰعِیلَ وَإِسْحٰقَ وبفرزندان او اسمعیل واسحاق وَیَعْقُوبَ وبپسر

او یعقوب

۴۶

او یعقوب وَالْأَسْبَاطِ وبفرزندان یعقوب اگرچه با اولاد ابراهیم ویعقوب هیچ کتابی
فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا آن نیز بدیشان منزلست
چنانچه قرآن نیز منزلست بر ما وَمَا أُوتِیَ مُوسٰى وَعِیسٰى وایمان داریم بآنچه داده اند موسی
وعیسی را یعنی توریت وانجیل وسایر دلایل نبوت وَمَا أُوتِیَ النَّبِیُّونَ وبآنچه عطا داده
شده اند پیغمبران از کتب ومعجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدائی
نمی افکنیم بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه همه را ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ
وما مر خدایرا مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آورند یهود ونصاری
بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب ورسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس
هر آینه راه راست یافتند وَإِنْ تَوَلَّوْا واگر برگردند واعراض کنند فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ پس
جز این نیست که ایشان در مقام خلاف وعداوت اند وای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه
مکن فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند واز تو باز دارد شر یهود
ونصاری را وَهُوَ السَّمِیعُ واوست شنوا مقالات موحدان وکافران را باقرار وانکار الْعَلِیمُ
دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان یکی از متابعت پیغمبر اعراض
کردند وترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را
صبغه هست وشما را نیست وصبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در
آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا
وآنرا قایم مقام ختان دانستندی وگفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود
صِبْغَةَ اللّٰهِ بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خدایست وگویند
مراد ختانست وآن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ وکیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای
صِبْغَةً از جهت دین وتلقین وتطهیر مومنان از ادناس تلوین وتلویث وَنَحْنُ لَهُ وما
حق را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ پرستش کنندگانیم وگفته اند صبغة الله مرتبه
ولایت ودرجه محبت است هر کرا برنگ دوستی بر آورند از همه عالم بیرون آورند ونزد
محققان صبغة الله رنگ بیرنگیست وتا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله
نگیرد خلاصه رسایل درویشان ونقاوه عبارات واشارات ایشان بیان معنی این صبغة الله
است وتحقیقت کن از این رباعی که صاحب لوایح خلعت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح
افهام مستفیدان ثبت فرموده پی می توان برد بسر بیرنگیست یا رب دل خام ای دل
قانع نشوی برنگ تا کی ای دل اصل همه رنگها از آن بیرنگیست من احسن صبغة الله ای دل
یهود ونصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاد گفتند نحن ابناء الله
واحباؤه ما را که شرف دوستی وعزت فرزندی حق سبحانه ثابت باشد بودی سزاوارتر بمراد

۴۷ مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا آیا مخاصمت میکنید با ما فِي اللَّهِ در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پرورد کار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را در فراست پس عبودیت او بر همه واجبست وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما راست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ یا میکویید یهود و نصاری و حفص بخطاب بخانند یعنی شما میکویید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ که این پیغمبران و پیغمبرزادکان كَانُوا هُودًا بودند بر دین یهودی و این قول جهود انست أَوْ نَصَارَىٰ یا بر کیش نصرانیة و این سخن ترسایانست قُلْ تو بکوی أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا أَمِ اللَّهُ یا خدای که ایشانرا بدان دین مبعوث کردانید وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ کواهی که نزدیک او ثابت شده باشد مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای تعالی بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلی الله علیه وسلم تِلْكَ أُمَّةٌ آن قومی مذکور کروهی بودند که قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانرا همان رسید که خود کسب کرده اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اید وَلَا تُسْأَلُونَ و مسئول نمی شوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار آیة برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر امتست تمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز کزارد یهود ازین مبتهج شده میکفتند اگر محمد دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میکزارد یا میکفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمی بردند تا نماز ما ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر خطیر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بکشادند حق تعالی از آن حال پیش از سوال خبر میدهد که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که کویند کم خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مَا وَلَّاهُمْ چه چیز باز کردانید مسلمانانرا عَنْ قِبْلَتِهِمُ از قبله ایشان الَّتِي كَانُوا آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ بگو لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایراست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده يَهْدِي راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ

مستقیم

ع

الجزو ۲

۴۸ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم است علیه السلام وَكَذَٰلِكَ و همچنانک قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ شما را هم کردانیدیم أُمَّةً وَسَطًا کروهی عدل و برکزیده لِتَكُونُوا تا باشید شما شُهَدَاءَ کواهان برای انبیا عَلَى النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت وَيَكُونَ الرَّسُولُ و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه وسلم عَلَيْكُمْ بر راستی شما شَهِيدًا کواهی معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبله عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِي آن قبله را که كُنْتَ عَلَيْهَا تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ مکر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس که باز کردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود و این مثلست در باب کسی که باز کردد از راهی و عدول کند بغیر آن وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً بزرک و کران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مکر بر آنانی که هَدَى اللَّهُ خدای راه نموده ایشانرا تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که کفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانک بجانب بیت المقدس نماز کزارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق سبحانه فرموده که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدای با فضل و کرم لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ آنکه ضایع کرداند نماز شما را بهر طرف که کزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس داشتید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِالنَّاسِ بمردمان لَرَءُوفٌ مهربانست صلاح ایشان را فرونکذارد رَحِيمٌ بخشاینده است مزد ایشانرا ضایع نکند قَدْ نَرَىٰ بدرستی که ما بجینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ کردانیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی آین ایت در امر تحویلست سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که میکفتند محمد روی بقبله ما نماز میکزارد ملول شد و آرزوی کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و اقدم القبلتین است و درین باب جبرئیل علیه السلام سخن کفت و جبرئیل علیه السلام متوجه مقام خود شد سید کاینات علیه افضل الصلوة هر ساعت از پی وی بآسمان مینکریست و منتظر وحی میبود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا بآسمان دیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بکردان روی خود را در ادای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر کزارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره کردانید بجانب

کعبه توجه فرمود وان مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت وبعد از تخصیص خطاب
جهت تصریح بعموم حکم امتش را می کوید وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ وهرجا که باشید در بر و بحر
و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز کزارید فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ بس بکردانید
رویهای خود را شَطْرَهُ بسوی مسجد مذکور وَاِنَّ الَّذِینَ وبتحقیق آنانکه اُوتُوا الْکِتَابَ
داده اند ایشانرا توریة لَیَعْلَمُونَ هر اینه میدانند اَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست
و راست است وحکم ان مِنْ رَبِّهِمْ از پیش پروردکار ایشانست چه در توریة خوانده اند
که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز کزارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ
و خدای غافل نیست عَمَّا یَعْمَلُونَ از انچه یهود میکنند از انکار قبله وَلَئِنْ اَتَیْتَ و بخدای
که اکر بیاری تو ای محمد الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا
بِکُلِّ آیَةٍ بهر معجزی و نشانی یعنی اکر بیاری هر حجتی و بیانی و برهانی که از تو خواهند بر
حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ پی روی نکنند ایشان قبله ترا وَمَا اَنْتَ بِتَابِعٍ و تو نیز نیستی
متابع قِبْلَتَهُمْ مر قبله ایشانرا وَمَا بَعْضُهُمْ ونیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیروند
و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقیست و آن یهود غربی و جمع
میان این هر دو متعذرست وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ واکر تو روی کنی بر سبیل فرض اَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
ایشانرا درباب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبله ابراهیم
حقست اِنَّکَ بدرستی که باشی اِذًا آن هنکام که متابعت ایشان نمائی لَمِنَ الظَّالِمِینَ از جمله
ستمکاران ظاهر خطاب راجعست با پیغمبر اما معنی راجع است با امتان اَلَّذِینَ آنانکه آتَیْنَا
هُمُ الْکِتَابَ دادیم ایشانرا توریة یَعْرِفُونَهُ می شناسند قبله را و اصح آنست که پیغمبر را کَمَا یَعْرِفُونَ
همچنانکه می شناسند اَبْنَاءَهُمْ پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختنی روشن دارند در باب
پیغمبر وَاِنَّ فَرِیقًا مِنْهُمْ و بدرستی که کروهی از ایشان لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ هر اینه می پوشند حق را از
عوام و سفله وَهُمْ یَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که می پوشند اَلْحَقُّ انچه درست و راستست
مِنْ رَبِّکَ از پروردکار تست فَلَا تَکُونَنَّ بس مباش خطاب با حضرتست و مراد امت یعنی
مباشید مِنَ الْمُمْتَرِینَ از شک کنندکان در آنکه امر قبله من عند الله است وَلِکُلٍّ و هر کرویی
را از خدای پرستان یا از انبیاء که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را وِجْهَةٌ جهت و قبله ایست
هُوَ مُوَلِّیهَا که او روی بان دارد یا خدای او را روی بدان سوی کرداینده فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ
بس شما ای مسلمانان بیشی کیرید بر دیکران در نیکوییها که یکی از ان توجه بکعبه است محققان
بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویدائی سودائی ظهور کرده که قبله اوست
و هر یک روی بقبله حظ اورده از توجه بکعبه حقیقی باز میمانند مکر محرمان حرم تجرید و محرمان
حرم تفرید که ان قبله فثم وجه الله است روی نمیکردانند بیت قبله شاهان بود تاج و کمر

قبله

قبله ارباب دنیا سیم و زر قبله صورت پرستان آب و کل قبله معنی شناسان جان و دل
قبله زهاد محراب قبول قبله بدبختان کار فضول قبله تن پروران خواب و خورش
قبله انسان بدانش پرورش قبله عاشق وصال بی زوال قبله عارف جمال ذی الجلال
اَیْنَمَا تَکُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا بیارد
خدای همه شما را جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از احضار و غیر قَدِیرٌ تواناست وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از
هر جا که بیرون روی ای محمد برای سفر فَوَلِّ وَجْهَکَ بس بکردان روی خود را بهنکام نماز
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَاِنَّهُ و بتحقیق که تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ راست
و بسندیده است و فرو آمده مِنْ رَبِّکَ از نزد پروردکار تو وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بی خبر
نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از انچه شما میکنید وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان و هر زمان که بیرون
آئی فَوَلِّ وَجْهَکَ روی خود را بکردان در وقت ادای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد
حرام وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ و هر جا که شما باشید ای امت محمد فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ پس بکردانید رویها
خود را یعنی همه بدن خود را شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا یَکُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود
یا مشرکان را عَلَیْکُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود میکفتند
محمد دین ما را منکرست و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه می زدند که این مرد را چه شده
که روی از قبله پدران خود بکردانید پس بتحویل قبله بکعبه کس را بر شما حجتی نماند اِلَّا الَّذِینَ
ظَلَمُوا مکر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت
پرستان مکه یهود میکفتند برای میل باقوام خود روی بمکه آورده و مشرکان طعنه میکردند
که محمد دانست که ما بر حقیم دیکر باره روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان
در توجه بخانه کعبه وَاخْشَوْنِی و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِاُتِمَّ معطوفست
بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیکر تا تمام کنم بفضل
و کرم خود نِعْمَتِی نعمت خود را که اختصاص است بملة حنیفه عَلَیْکُمْ بر شما وَ
لَعَلَّکُمْ و مکر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و کفته اند نعمت بر شما تمام کنم در
آخرت کَمَا اَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا بارسال رسول کردیم و فرستادیم فِیکُمْ در میان
شما رَسُولًا مِنْکُمْ فرستاده هم از شما که یَتْلُوا عَلَیْکُمْ میخواند بر شما آیَاتِنَا آیتهای ما که
قرآنست وَیُزَکِّیکُمْ و پاک میکرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکنند تا از
کناه پاک شوید وَیُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ و می آموزد شما را قرآن وَالْحِکْمَةَ و حلال و حرام آن
وَیُعَلِّمُکُمْ و تعلیم میدهد و می آموزد شما را مَا لَمْ تَکُونُوا انچه نیستید شما که بخود تَعْلَمُونَ
بدانید آن را فَاذْکُرُونِی پس یاد کنید مرا بطاعت اَذْکُرْکُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت

تَمْتَدُونَ

آبن عیینه رحمه الله میکوید دراخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندکان خودرا چیزی داده امکه اکر جبرئیل ومیکائیل را دادمی هرآینه نعمت بزرک برایشان تمام کردمی وآن اینست که کفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه دیدن آیة مذکورشده وچون درین ترجمه بساط اطناب مطویست یك دونکته از سخن محققان اختصاص میکند درکشف الاسرار آورده کرب العالمین کفته لایزال العبد یذکرنی واذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است کهانرا عشق خوانند ومراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلك ذکر دل وجانست در نهایة حال از سلطان العارفین قدس الله سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان بکثر می شنویم فرمود که زبان بیکانه است درمیان نکنجد واسطی رحمه الله علیه فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکرست وقیام بمذکور ودرین بیان فرزند شیخ ~~ابوبکر~~ صفی الدین علی را رباعی است رباعی جز یاد تو امراز دل ناشاد برفت

وز سینه هوای کل وشمشاد برفت مستغرق ذکر تو چنانم که دکر در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برفت

وَاشْكُرُوا لِي وسپاس داری کنید نعمتهای مرا وَلَا تَكْفُرُونِ وناسپاسی مکنید مرا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کرویدکان اسْتَعِينُوا یاری جوئید بر قیام بحقوق الهی بِالصَّبْرِ شکیبائی که کلید نجاتست وَالصَّلَاةِ وبنماز که مجمع العباداتست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ وحمایت ونصرت ورعایت وَلَا تَقُولُوا ومکوئید لِمَنْ يُقْتَلُ مرانکس را که کشته شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ درراه خدای یعنی درجهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مرده کانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهداء میکردند وبعضی بر سبیل تحسر میکفتند بیچاره فلان درروز بدر جان شیرین بباد داد از نعمت حیات ولذت نعیم دنیا محروم شد حق تعالی فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلك ایشان زنده کانند درحضرت ما وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیراکه ادراك ان بعقل متصور نیست وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وهرآینه می ازمائیم شمارا یعنی باشما معامله ازمایندکان میکنیم وکرنه بر علم ما هیچ پوشیده نیست وان ازمایش بچه چیزست بِشَيْءٍ بچیزی اندك مِنَ الْخَوْفِ از بیم دشمن در غزا وَالْجُوعِ وکرسنکی بقحط وتنکی وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ ونقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود وَالْأَنْفُسِ ونقصان در نفسها به بیماری وضعف وشیب وَالثَّمَرَاتِ ونقصان میوها بافات سماوی وارضی یا مرك فرزندان که ثمره باغ دلند وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ وبشارت ده صبر کنندکانرا بهر کرامت که ممکن است الَّذِينَ انانکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشانرا مُصِيبَةٌ دشواری ورنجی وکفته اند هر حادثه مکروهی که به بنده رسد مصیبت است وان صابران دروقت وقوع مصیبت قَالُوا کویند إِنَّا لِلَّهِ ما از ان خداوندیم اقرارست بانقیاد حکم قضا واتصاف بتسلیم ورضا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وما بسوی حق بازکردندکانیم اعترافست به بعث ونشور أُولَٰئِكَ آن کروه که در مصائب

رجوع

رجوع بکلمه استرجاع نمایند عَلَيْهِمْ برایشان است صَلَوَاتٌ رحمتها مِنْ رَبِّهِمْ از پروردکار ایشان وَرَحْمَةٌ ونعمت وکفته اند بهشت چه بهشت را رحمت کفته است انجا که واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله وَأُولَٰئِكَ وانکسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان الْمُهْتَدُونَ راه یافتکان برضا وتسلیم با کلمه استرجاع که موجب ثواب عظیمست سعد بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرمودند و پس واکر با یستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله کفتی وفاروق رضی الله عنه چون این ایت خواندی کفتی نعم العدلان یعنی صلوات ورحمت نیك دو همسنك اند ونعم العلاوة یعنی اهتداء خوش سربارئی است إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا ومروه وان دوکوه اند در مکه که طواف بدیشان کنند مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانه خدایست فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ بس هرکه قصد خانه کند باعمال مخصوصه حج در حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس بود هیچ کناهی نیست أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا درانك طواف کند بایشان وسعی نماید درمیان ایشان چون کفار درجاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از ان شعار عاری امد حق تعالی فرمود که طواف این دوکوه درحج وعمره بجای باید اورد بی دغدغه که از شعایر ست وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هرکه بطوع ورغبت خویش عملی نیکو بجای ارد از زیادتی طواف یا حج وعمره برسبیل تبرع فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس خدای جزا دهنده شکر کو بندکانست عَلِيمٌ داناء باعمال بندکان إِنَّ الَّذِينَ بدرستی کهانان از علماء یهود که بجهل وحسد يَكْتُمُونَ می پوشند مَا أَنْزَلْنَا انچه فرو فرستادیم ما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توریة چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ وراه نمودن بنعت وصفت مصطفی صلی الله علیه وسلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس انك بیان کرده ایم آن هدی را لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریة یعنی ما اشکارا ساختیم وایشان مخفی کرده اند أُولَٰئِكَ ان کروه که پوشندکان حق اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ میراند ایشانرا خدای وازرحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ولعن میکنند برایشان لعنت کنندکان یعنی ملیکه یا همه افریدکان از جن وانس یا تمام مسلمانان ولعن لاعنان سوال لعنتست از حق برین وجه که اللهم العنهم وهمه این طایفه سزاوار لعنتند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر انانک بازکردیدند از شرك بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی وَأَصْلَحُوا وبصلاح آوردند کارها تباه شده را وَبَيَّنُوا وبیان کردند از صفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انچ نهان میداشتند فَأُولَٰئِكَ پس ایشان اند که بسبب توبه واصلاح أَتُوبُ عَلَيْهِمْ بازکردم برایشان برحمت وَأَنَا التَّوَّابُ ومنم قبول کننده توبه بندکانرا الرَّحِيمُ مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی انانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ وبمردند وحال انکه ایشان کافرانند

وکافران حق أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ ان کروه آنانند که بر ایشانست لَعْنَةُ اللَّهِ لعنت خدای بعد از مرگ ایشان وَالْمَلَائِكَةِ ولعنت فرشتکان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ولعنت همه مردمان مراد ازین ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است خَالِدِينَ فِيهَا واین ملاعین جاودانه در لعنت یا در اتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ونباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی کردند وَإِلَٰهُكُمْ وخدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مکر او که احدست در ذات وواحدست در صفات الرَّحْمَٰنُ او بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِيمُ مهربانست بر تقویت ارواح إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته وبی علاقه در هوا معلق بداشته وَالْأَرْضِ ودر آفرینش زمین که بساطیست مبسوط ومهادی مضبوط وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ واز پی در آمدن شب وروز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي ودیگر در کشتیهاء کران بار که میرود فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ بانچه نفع رساند بمردمان از تجارات ومکاسب مما ینفع الناس ودرانچه فرو فرستاد خدای وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ از آسمان یا از ابر مِنَ السَّمَاءِ از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخته وتازه کردانید زمین را بان اب بَعْدَ مَوْتِهَا از پس مردکی وپژمردکی او وَبَثَّ فِيهَا ودر پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم وسباع ووحوش وغزلان وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ ودر کردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ ودر ابر فرو داشته ورام شده مر امر خدای را بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ میان آسمان وزمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَآيَاتٍ هر اینه علامتهاست یعنی درین همه که کفتیم نشانهاست از صنایع حکمت وبدایع قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر کروهی را که خرد دارند نظر تامل بر موجودات کمارند کفار قریش میکفتند که ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واین معبودان کار یک شهر ما راست نمی توانند ساخت ومحمد میکوید که من یک خدا دارم وکار همه عالم میسازد اکر برین حقیقت حجتی بیارد وایتی وعلامتی بما نماید ما براستی او اقرار کنیم این ایت مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی ودر خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند ودرو تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ واز مردمان کسی هست که فرا کیرد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَنْدَادًا همتایان وشریکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ چنانچه خدا را دوست می باید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانکه ایمان اورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی تر وثابت ترانند در محبت خدای بجهت انک مشرک می بیند ودوست میدارد ومومن نادیده

ع

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ

دوست کرفته وبا ندیدن عمر میکذارد ودیکر محبت کفار محبتیست فانی نفسانی ودوستی مومنان محبت باقی ربانی وحقیقت در معنی اشد حبا انست که اول خدای ایشان را دوست داشته که يُحِبُّهُمْ تا ایشان او را دوست کرفتند که وَيُحِبُّونَهُ پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خدایست مر ایشان را بر طریقت فرموده اکر نخست محبت هم نکشتی مثال محبونه نرسی میل از طرف یار نیامد از اغاز وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وچون ببینند وبدانند آنها که ظلم کرده اند باتخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا انک همه قدرت وغلبه مر خدایرا است وَأَنَّ اللَّهَ وانک نیز بدانند که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان هر اینه بدانند مضرت اتخاذ انداد ودوزان انحراف از عبادت رب العباد إِذْ تَبَرَّأَ یاد کن ان هنکام را که بیزاری کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا انانکه جمعی پی روی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا وسفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ وببینند عذاب را هم تابعان وهم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ وبریده شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ از ایشان سببها ورابطها که در دنیا داشتند از عهود ومواثیق وخویشی ودوستی وصحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وکویند آنها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند کویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی که ما را وایشان را بازکشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم از ایشان انجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنان چه ایشان بیزار کشتند از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانچه در ان روز نموده عذاب را بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای کافران را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها وپشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج وعمره وضیافات وجز ان همه را حبط سازند وسبب حسرات ایشان کردد یا اعمال سیئه که مباشر ان می شدند از قتل وغارت ودفن بنات موجب مزید حسرت کردد وَمَا هُمْ ونیستند تابعان ومتبوعان بِخَارِجِينَ بیرون آیندکان مِنَ النَّارِ از اتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ از انچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک وپاکیزه وبخشیده را وَلَا تَتَّبِعُوا وپی روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ کامهاء ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال وحرام میکردند چون بحیره وسائبه واقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال وتحلیل حرام کام بر کام شیطان منهید وروی از راه او بکردانید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ دشمنیست مُبِينٌ اشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد ومیخواهد که شما را بفریب وغرور بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند

ع

بالسّوء بدی والفحشاء وکار زشت کفته اند سوء کناهان بنهان بنست وفحشا جرایم اشکارا یا سوء میلست بدنیا وفحشا متابعت نفس وهوا وحقیقت انست که سوء و فحشا متناولند جمیع معاصی را از صغایر وکبایر که شیطان ادمیان را بدان امر میکند وان تقولوا ودیکر میفرماید الکه بکویید دروغ وافترا کنید علی الله برخدای در تحلیل حرام وتحریم طیبات ما لا تعلمون انچه نمیدانید حقیقت انرا واذا قیل لهم وچون کویند مرطایفه را که در باب حلال وحرام اتبعوا ما انزل الله بی روی کنید انچه خدای تعالی فرستاد یعنی قران او بحلال وحرام ان بکروید قالوا کویند بقران نمی کرویم بل نتبع بلکه بی روی میکنم ما الفینا انچه یافته ایم علیه بران چیز آباءنا پدران خود را این سخن بنی اسد وعبد الدار کفتند اولو کان آباؤهم ایا متابعت بدران میکنند واکرچه بودند بدران ایشان لا یعقلون که فهم نمیکردند شیئا چیزیرا از امور دین ولا یهتدون وراه راست نیافته بودند ومثل الذین کفروا وصفت بند دهنده کافران کمثل الذی ینعق چون صفت کسیست که بانک میزند بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود الا دعاء ونداء مکر خواندن واوازی و جمع ازان فهم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کننده وپند کوینده خود جز اوازی نمی شنوند و حقیقت سخن اورا در نمی یابند صم کرانند از شنودن کلام حق بکم کنکانند از کفتن سخن درست عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نمی یابند انچه معبر باشان کوید یا ایها الذین آمنوا ای کرویدکان کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها یعنی حلالات انچه شما را روزی داده ایم واشکروا لله وسپاس کویید خدایرا بروزی حلال ان کنتم اکر هستید شما کر از روی صدق ایاه تعبدون خاص مر اورا می پرستید وبعد ازان امر به تناول حلال بیان انها می کند که حرامست ومیکوید انما حرم جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم المیتة بر شما مردارها وان چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرطانکه از انعام ماکول اللحم بود والدم وخون روان را ولحم الخنزیر وکوشت خوک را و همه اجزاء او را نیز حکم حرمت شاملست وما اهل وحرام کرد انچه اواز بر دارند بان در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای تعالی بنام بتان یا باسم سغمبران بکشند فمن اضطر پس هر که درمانده وبیچاره کردد باکراه یا کرسنکی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد ولا عاد ونه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فلا اثم علیه پس نبود هیچ کناهی نیست در تناول آن ان الله غفور بدرستی که خدای امرزکار است مر کسی که عند الضرورت ازین محرمات بخورد رحیم مهربانست بر بندکان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات در وقت ضرورت ان الذین یکتمون بدرستی که انان از علماء یهود

که میپوشند

که میپوشند بجهت اخذ رشوت ما انزل الله انچه فرو فرستاد خدای من الکتاب از توریة واحکام ان ویشترون وبخرند یعنی بدل میکنند به بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک را اولئک ان کروه ما یاکلون نمی خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهای خود الا النار مکر اتش ذکر شکم تاکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول مستعمل می باشد چنانچه کویند فلان مال فلانرا خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس ایجا مراد آن است که فردا اتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از انکه در درون ایشان اتش باشد چنانچه بر بیرون ایشان نیز هست ولا یکلمهم الله وسخن نکوید خدای با ایشان یوم القیامة روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نعمتی وراحتی یابند ولا یزکیهم وپاک نکرداند ایشانرا از خبایث اعمال یعنی کناه ایشان پاک نشود ولهم عذاب الیم ومر ایشانراست عذابی باشد دردناک اولئک الذین آن کروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند کمراهی بهودیترا که محض کمراهیست بالهدی بایمان ومعرفت واین معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة وبخریدند عذابی جاودانی با مرزش ربانی واین سودا اخرتست فما اصبرهم پس چه چیز ایشانرا شکیبا کرد اند یا چه شکیبا اند ایشان علی النار بر اتش وچه جان اتشی که ابد الابدین در ان باید بود ذلک این عذاب مر ایشانرا بان الله بسبب انست که خدای نزل الکتاب بالحق فرو فرستاده توریة را براستی وایشان حکم انرا بپوشیدند ودر کتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم کوشیدند یا قران را فرستاد نه ایشان متابعت نمودند ودر مخالفت افزودند وان الذین وبدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریة یا قران واکر لام جنس کیرند در همه کتابهای منزل واختلاف ان باشد که بعضی ایمان آوردند وبعضی کافر شدند پس ان اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف وعناد دور از وفاقند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیه کفتند که ما در شقاق وضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم ونماز میکزاریم واین نیکویی تمام است حق سبحانه فرموده که لیس البر نیست نیکوی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اقتصار باید کرد ان تولوا وجوهکم انکه بکردانید رویهای خود در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون ترسا والمغرب وطرف مغرب چون یهود ولکن البر ولیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی من آمن انکسیست که بکروید بالله بخدای وبکانکی ویکتایی او نه چون یهود ونصاری که عزیر وعیسی را در الوهیت شرکت دهند والیوم الآخر وبکروید بروز اخرت یعنی قیامت ومتعلقات او واین هم تعریض است بجهودان وترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند والملائکة وبکروید بفرشتکان وهمه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند والکتاب وایمان ارد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند

ربع

وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگروید بهمه پیغمبران نه چون اهل کتابین که بعضی ایمان می آورند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد مال را و ان را از باز میکند و دروا . خدای میدهد ذَوِي الْقُرْبَى خویشان درویش را وَالْيَتَامَى و بی پدران را که خورد سال باشند وَالْمَسَاكِينَ و بینوایان را که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را که هیچ در دست ندارند یا مهمانان را وَالسَّائِلِينَ و در یوزه خواهنده را وَفِي الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب که بر نجم کتابت خود معونت طلبند یا بندگان بخرند و ازاد کنند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگزارد نماز مفروضه را وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مفروضه را آنچه قبل ازین در ایتای مال مذکور شد در نوافل صدقات بود وَالْمُوفُونَ و صاحب پیمان اند که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق می شاید وهم با خلق وَالصَّابِرِينَ نصب او بر مدح است جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد أُولَئِكَ آن گروه موصوف بدین صفتها الَّذِينَ آنانند که صَدَقُوا راست کفتند در دین یا عهد یا اتباع حق وَأُولَئِكَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان گفته اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب ان منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سایر مؤمن به است و حسن معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب و تقویت نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا کردن عهد و صبر و مجموع اینها درین آیه مذکور است پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد در توضیح از ابی میسره رحمة الله علیه نقل میکند که من عمل بهذه الآية فقد استكمل الايمان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان و گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما قصاص مماثله و مساوات نه تعدی و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل عمدا بود قبل از اسلام جنگ میانه دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله نازل بعوض بنده ازادی و در بدل زن مردی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ ازادی بازادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله ازادی را برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیه و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیه بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس بغلامان را در نفس اعتبار نکنند وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى و نیز بر نفی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بنا بر اجماع

وصاحب پیمان اند ایمان

قتل ذکر بانثی روا داشته اند و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کنند و برا اکر قاتلست مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر او که مقتولست شَيْءٌ چیزی اشارتست بانکه عفو بعضی از دیت یا عفو بعضی از ورثه آن خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی دادن طوع و رغبت است در دادن دیت وَأَدَاءٌ و ادا کردن وجه دیت إِلَيْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ بزودی و نیکویی نه بمطل و بد خویی ذَلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیت تَخْفِيفٌ سبکساری است شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش او در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَى پس آنکه در گذرد بَعْدَ ذَلِكَ پس از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستاند یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته و دیت داده دیگری را بکشد فَلَهُ پس مر او راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيَاةٌ بقاء و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد این شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقای شما است يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوند عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما پرهیزید از قتل ناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد خیر مراد مال بسیار است الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت نوشتنی بحق و راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران از جهان و الدین و اقربا در جاهلیت بریا و سمعه وصیت کردند و والدین و خویشان را محروم میساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع کرد و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ شد و هم بر میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز درباره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کرد امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنوده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل او صیا میکنند و ذمه موصی از آن بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بدرستی که خدای شنواست هر کلام موصی را و هم قول مبدل را و دانا است به نیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند و دریابد خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عمدا از ذوی القربی أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیوة موصی کسی دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند تدارک کرد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ وبالی و بزه نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزگار است

مر موصی را چون نحی باز کردد و مهربانست بر وجهی که از مضمون وصیت در نکذرد یا ایها الذین آمنوا
ای آن کروه که کرویده اید کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانچه نوشته
شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاق پس بجهت تانیس
خاطرها بدان میکوید که این عبادت خاص بشما نیست بلکه جمیع امت از ربقهٔ این طاعت آزاده نبودند
و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چون روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید
که شما پرهیز کنید از معاصی و متقی شوید بسبب شروع در صوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر عرایس
آورده اند که این ندای اصحاب علویاست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد
بطالبان هلال مشاهده در افطار سموات غیوب و بمنادی که مفرح قلوب و مفرج کروب است
بکوید که فرض شده بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات چه اکر شما در طلب مشاهده آمده متوجهان
این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعت همچنانچه نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از
شما تا باز ستند از جمیع شرب و واصل شدند بمقام امن و قرب و عین القضاة قدس سره در
تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارت از نا خوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست
بخوردن طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و شراب و سقاهم ربهم شرابا
طهورا و معرفت که این صوم جز عارفان را دست ندهد بیت مرد عارف چو یافت لذت قرب
نه باکلش کشش بود نه بشرب اکل و شربش چه باشد انی بحق دایم او در حق مستغرق لقمه
از خوان یطعمنی شربت از چشمه سار یسقینی ایاما روزه دارید روزی چند معدودات شمرده
مراد روزه رمضان است که بیست و نه روز یا سی باشد و کویند این روزها ایام البیض است
در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بود فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفند
بروزه مریضا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرض بروزه زیادت می شود او علی سفر یا راکب سفری
بود که در آن قصر باید کرد چون افطار کند فعدة پس بر اوست بشمار آن روزها که افطار کرده روزه
داشتن من ایام اخر از روزهای دیکر و علی الذین و بر آنان که ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند
و خواهند که ندارند فدیة فدا دادنست و آن طعام مسکین خوردنی درویشان است هر روزی را
با ناهار یعنی نصف صاعی از کندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام
بود و بعد از آن منسوخ شد و کفته اند که اینجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند
روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فمن
تطوع پس هر که زیادت کند بطوع خود خیرا نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر
از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فهو پس آن تطوع خیر له بهترست
مر او را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و آنکه روزه دارید مطلقا مر میکوید یا رخصت دارید که تا
در افطار خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اکر هستید که بدانید فضیلت صوم را

امام ابی حصوما روزه دارید سه ایام شرکت وان سه روزست پیش از عید قربان روزی چند

شهر رمضان این روزها که کفتیم ماه رمضانست الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شد
فیه القرآن در و قرآن یعنی ابتداء نزول در و بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح
محفوظ باسمان دنیا فرو آمده و از آنجا آیة آیة و سورة سورة بر وفق مصالح بندکان نازل
شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این کفته اند که چون درین اوقات این
کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید
تا اقوات ارواح منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است ارشاد مردمانرا و بینات و کلامهای
روشنست از حلال و حرام من الهدی و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است
میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود
در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما حلول هلال این شهر را فلیصمه پس باید که روزه دارد
شهر را و من کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند فعدة من ایام اخر پس
بر اوست قضا آن روزه بعدد روزها از ایام دیکر تخییر مقیم که در آیه اولی مذکورست حکم
این آیة منسوخ شد یرید الله میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید نمیخواهد بکم العسر
بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و لتکملوا العدة و میخواهد که تا شما تمام کنید
روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اند و لتکبروا الله و تا بزرکی
یاد کنید خدا را بتکبیر کویند در شب عید فطر از وقت رویة هلال تا وقت اول روز تا وقت
اداء نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نموده شما را بصوم و لعلکم تشکرون و مکر که شما شکر کوئید
بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص داد که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل روزه
یکی آنست که او را از بندکان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اضافت میبخشد که
الصوم لی و مجازات آن را بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که و انا اجزی به بیت حق
بدان شرع بشارت داده است ازجه حق انا اجزی به است در دو فرح نیست بیقین روزه دار
فرحت افطار و لقاء هوش دار و اذا سألک و چون بپرسند ترا ای محمد عبادی بندکان من عنی از
صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه
پرسیدند که خدای را جکونه بخوانیم و کویند که اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای عز نزدیکست
تا او را راز کویم یا دورست تا آواز بلند بر داریم این آیت نازل شد که من به بندکان خود نزدیکم
بعلم و هر نوع که مرا بخوانند بمن پوشیده نیست اجیب اجابت میکنم دعوة الداع خواندن خواننده را
اذا دعان چون مرا بخواند حاجت او را روا میسازم اکر خواهم یا سوال او بمقتضای علم بود
یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندکان مرا اجابت کنند و لیؤمنوا بی و باید
که بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که بر راه
راست بمانند بعضی بر آنند که مراد این عباد و دواعی روزه داران اند که دعای ایشان قرین اجابت

از حلال و حرام و الفرقان م

مجمشد بن

است وانکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرموده موکد
این قولست و در بدایت حال مسلمانانرا در شبهای رمضان تا اداء نماز خفتن یا خواب کردن
زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرتها
در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه رسید و آیت آمد که اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَیْلَةَ الصِّیَامِ شب روزه
الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ ایشان لِبَاسٌ لَّكُمْ پوشش اند مر شما را
وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن
میباشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ انکه شما كُنتُمْ تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید
أَنفُسَكُمْ با نفسهای خود یعنی ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس
رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنكُمْ و عفو
کرد از شما آن خیانت فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام
وَابْتَغُوا و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد
آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقاء نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا
و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای صوم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ
الْأَبْيَضُ مر شما را رشته که کنایت از روشنایی روز است مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارة
بتاریکی شب است در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه بپای بسته
بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد فرق بدید آمدی تا آنگاه که مِنَ
الْفَجْرِ بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس
با تمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ
در حال انکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مساجد مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت
ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله جمیع لذات بر معتکف حرام میدارند و نزد محققان
اعتکاف نگاهداشتن نفس است در ادای اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده
که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط بجای آوری
هرجا که خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیدن درویشی آمد و خادم ویرا گفت مرا به بقعه پاک
نشان ده تا نماز گزارم گفت دل خود را از ماسوی الله پاک کن و هرجا که بخواهی نماز میگذار
بیت
از ان مرا به بقعه کردار اگر در مسجدی و در خرابات دلی فارغ بباید پاک
از اغیار که تا یابی تو لذت در مناجات تو را در بند مال و جاه داری کجا یابی صفا
هیهات هیهات تِلْكَ آنچه گفته در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهاییست که
خدای تعالی در دین مقرر کرده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز

اتموا الصیام

نوکته

هرگه عیسی در زبان خاری بغنه
توکنه نخواند به علم سموات
توکت شد و به لب در نوازت
تو که سود و زیان ضود نگوانی
مردان که سر بیهات هیهات
عجب احمق
نام نوشته

ازان وجه

ازان وجه که قرب بدان واقع نشود تجاوز از ان خود چگونه صورت بندد كَذَٰلِكَ همچنانچه
مبین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی و وعد
و وعید لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند و از حدود در نگذرند وَلَا تَأْكُلُوا
و نخورید أَمْوَالَكُم مالهای که واقع است بَيْنَكُم در میان شما یعنی بخورید مال یکدیگر بِالْبَاطِلِ
بنا شایست چون دزدی و خیانت و غصب و فساد و عقود فاسد یا مالهای خود را بنا مشروع
صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر فعل مناهی است یعنی فرو مگذارید
و القا مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از ان مالها
برشوت بحکام میدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِيقًا مقداری مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالها
مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید
يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه که از انصار
بودند رضی الله عنهما حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم پرسیدند که سبب چیست چون ماه
گاه گاه باریک مینماید و بر روی ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بتناقص مینهد حق تعالی بعلم
ازلی میدانست که ایشان از حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فایده
آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگو که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانه هنگامها و وقتها است لِلنَّاسِ برای مردمان
در مزد مزدوران و عدت زنان حمل و زمان رضاع و فصال و اجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ
و علامت اوقاتند برای حج که موسم را بدو بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکویی بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ بانکه در آیید
بخانها مِن ظُهُورِهَا از پشتهاء آن در عهد جاهلیت کسی که حج یا عمره احرام گرفتی بر عادت بودی از در خانه
در نیامدی اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها
در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آن را فاجر خواندی و این حکم
همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و
غیر آن و ایشان از سبب صلابت در دین و آیین خود چنین میکردند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر
علیه السلام از دری بیرون آمد و متعاقب او رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد
مهاجر و انصار بکار او را فاجر گفتند و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ازو پرسید که
این جرات چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه و سلم گفت مرا روا بود از در
در آمدن که من از احمسیم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسیم
دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال این آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده ابداع کرده اید
وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ولیکن برو کسی است بخدا و نیکویی کسی است که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال جاهلیت
پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید بخانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار شوید وَقَاتِلُوا

وبکشید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنانرا که با شما کارزار میکنند
ولا تعتدوا واز حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند
این حکم آیت سیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد
ستمکارانرا در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم بر
نیت عمره بمکه میرفتند سرهای عرب و مشرکان بجادیب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و
در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی
کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سالی دیگر که بنیت عمره قضا بعزم میرفتند
صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر
حرام و بلد حرام چه گونه بود آیت سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که
واقتلوهم بکشید مقاتلون خود را حیث ثقفتموهم هر جا که یابید ایشانرا در حل و حرم واخرجوهم
و بیرون کنید ایشانرا من حیث اخرجوکم از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه والفتنة و شرک
آوردن ایشان اشد سخت تر است در نا پسندی من القتل از کشتن شما ایشانرا در حرم
ولا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام مراد همه
حرم است حتی یقاتلوکم تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم و خود
هتک حرمت حرم کنند فان قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فاقتلوهم پس
بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله
کشاده کذلک همچنین است جزاء الکافرین پاداشت کافران ستمکاره فان انتهوا پس
اگر باز ایستند از شرک فان الله غفور پس خدای آمرزنده است [illegible] هایی را که در زمان کفر
مرتکب شده اند رحیم مهربان است که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام رساند وقاتلوهم
و با مشرکان قتال کنید حتی لا تکون فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک باقی نماند
ویکون الدین و باشد پرستش و طاعت لله مر خدای را فان انتهوا پس اگر مشرکان باز
ایستند از کفر فلا عدوان پس نیست ستمکاری یعنی جزاء آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران
الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمره قضا برید بالشهر الحرام بماه حرام
یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن
ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما دین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان
برآرید والحرمات قصاص و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدلست از
ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند با بتداء مقاتله با شما فاعتدوا
علیه پس شما نیز بروی ستم کنید یعنی با او قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه
جزاء ستم او بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آنچیزی که بر شما رفته است واتقوا الله

وبترسید

۵۴ وبترسید از خدای و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیز
کارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزم عمره قضا کرد
جمعی صحابه فقرا گفتند ما توشه راه نداریم و ما را اگر دست رس هست بما چیزی نمی دهند حکم شد که
وانفقوا و نفقه کنید ای توانگران فی سبیل الله در راه خدای که جهاد است ولا تلقوا بایدیکم
و میفکنید بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی بهلاکت
دلست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة و قریب الی النار پس بخل و خست مرد را دست کند
بلکه در چاه هلاکت افکند و وی چنین را انجا بسته بخل بسته افتاده زیر پای پیل اسحاق را یا بهم
کار نیست جای بخل جز میان مار نیست واحسنوا و نیکویی کنید با غاز یان ان الله بدرستی
که خدای یحب المحسنین دوست دارد نیکو کارانرا واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی
مناسک حج و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای آرید لله برای خدا نه جهت گفتار
که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید بر بیماری خوف
و کم شدن قوت و کم شدن راحله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از
قربانی و اقلا یمنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا رؤوسکم و مترا شید سرهای
خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی تا وقتی که برسد قربانی محله و محل او که منا ست
فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا باشد او را رنجی من
راسه از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جنبندگان در وی بدین سبب ضرورت شود
که سر تراشد ففدیة پس بروست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود جنبندگان روی
بوی آورده بودند چون مردم مخلط دید و در کاسه سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بران اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و درویشانرا بخوران گفت
یا رسول الله بران دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد من صیام از روزه و بجای
مقرر ست که سه روز روزه دارد او صدقة یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد
هر یک را دو من از گندم او نسک یا قربانی و ادنای آن گوسفندیست فاذا امنتم پس چون ایمن
شود از خوف عدو یا از مرض فمن تمتع پس هر که بر خورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج
و عمره در سفری واحد بطریق تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام
کرده و شرایط آن بجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام کرده و اعمال وی
بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضلست یا بطریق قران که در
احرام گوید لبیک بحج و عمره معا و با عمال حج اختصار کند که عمره در وی مندرجست چون وضو
در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم فاضلترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات
رسد احرام عمره کیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع کردد

واتموا ۱

اگر از درون مکه احرام کرد بحج وامام احمد رحمة الله این قسم را اختیار فرموده ودرو نیز میگوید
که هر که متمتع باشد فما استیسر پس بهست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی شکرانه آنکه توفیق
یافته و جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بر قربانی قادر نبود فصیام
ثلثة ایام بر حکم روزه داشتن است سه روز پیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام حج
وسبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه
و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن
ذلک این حکم هدی یا صیام با تمتع و قران لمن مر کسی راست لم یکن اهله نباشد اهل
او حاضری المسجد الحرام مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج
بهر دو عبادت متمتع میتوانند شد واهل حرم در عمره که متمتع بعمره احرام [illegible] تواند کرد پس
بر ایشان را تمتع و قران نباشد واین قول امام اعظم است رحمه الله واتقوا الله و بترسید
از خدای در تبلیغ در باب حج صادر شده محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای
شدید العقاب شدید سخت عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج
اشهر معلومات ماههای معروف و مشهورست یعنی شوال و ذی القعده و نه روز از ذی الحجه
و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در
شمار آورد فمن فرض پس هر که فرض کرداند بر خود فیهن الحج که درین ماهها حج را بتلبیه
و سوق هدی بمذهب حنفی و بنیت واحرام بقول شافعی فلا رفث نفیست بمعنی نهی
یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از
حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکند
با خادمان و رفیقان و خصومت ننمایند فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله مینمودند
در منا و هر یک میگفت حج من تمامترست این حکم فرود آمد که جدال مکنید
وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکویی یعلمه الله میداندش خدای وتزودوا و توشه
برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد حج کرده ندی و در مکه الحاح و احتیاج نموده
از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید
فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم
و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیه اشارتی بتوشه سفر آخرت هست و
بهترین زادی در آن راه پرهیزکاریست امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور
شدنست از لوث گناه و تقوی خاص اجتناب است از مشاهده ماسوی الله
وحقیقت آنست که بی توشه در راه عشق پی نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان
کرد بیت زاد راه عاشقان دردست و بی دردی نبرد و آنکه راه ازین کونه است بسم الله کرد آن

عزم راه واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما
جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فضلا روزی من ربکم از
پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تجارت را کره حج آمدندی میگفتند
داج لا حاج این آیت آمد که حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشان [illegible] حج
بی بهره نسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون باز گردید
من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بحال یکدیگر عارف
شدند فاذکروا الله پس خدایرا یاد کنید بتهلیل عند المشعر الحرام نزد بلند شعر حرام و آن موضعیست
میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند نام آن قزح است و آن جلیست در مزدلفه
واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو کما هداکم همچنان که شما را راه نمود
بمناسک حج وان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعث
هادی مطلق که محمدست صلی الله علیه وسلم لمن الضالین از جمله راه نایافتگان ثم
افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و حلفا ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی
و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و تمیز داشتندی
از مساوات موقف و در افاضه نیز براهی دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید
من حیث افاض الناس از آنجا که باز میگردند همه مردمان واستغفروا الله و استغفار و طلب آمرزش
کنید از خدای ان الله غفور بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را
رحیم مهربانست بر آنکه حج گزارد فاذا قضیتم و چون بگزاردید و بجای آوردید مناسککم
کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گویید خدایرا کذکرکم همچو یاد کردن
شما اباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در
بیش حرم ما بین مسجد منا و جبل الرحمة بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا
و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که بجای جد پدران یاد کنید خدایرا او اشد ذکرا
بلکه فراوان تر و بیشتر از آن زیرا که اولیا حق شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود
فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده
ما را فی الدنیا در دنیا غلام و کنیز و فلان یعنی مقصد و متاع دنیوی مطلبست وما له و نیست او را
فی الآخرة در آن سرای من خلاق نصیبی و بهره اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای
بی نصیب افتاده اگر مؤمنست چون دیگر مؤمنان بهره ندارد ومنهم من یقول و از مردمان
کسی باشد که گوید ربنا آتنا ای پروردگار ما عطا کن ما را فی الدنیا حسنة درین سرای نیکویی
یعنی توفیق طاعت وفی الآخرة حسنة و در آن سرای نیکویی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند
حسنه این جهان قناعتست و آن سرای شفاعتست وقنا و نگاه دار ما را عذاب

النار از عذاب آتش دوزخ مرتضی رضی الله عنه فرموده است که حسنه این جهان زن صالح است
و حسنه آن عالم حوری بهشتیه و عذاب النار زن بد و ناشایسته درشت خوی سخت
گوی ... زن بد در سرای مرد نکو همچنین حالست دوزخ او زینهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لهم نصیب مر ایشان راست بهره
مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند والله و خدای سریع الحساب زود
شمار است بعد از شمار همه خلایق کند واذکروا الله فی ایام و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گویید
معدودات در روزها شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی نزد امام اعظم
رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام التشریق عقب
بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است
فمن تعجل پس هر که شتاب کند تا از منا برود فی یومین در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه
فلا اثم علیه پس نیست هیچ گناهی بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند
و جماعتی متاخر را لاجرم حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست مطلقا ومن تاخر و هر که
تاخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه و هیچ حرجی نیست و مطلقا بر وی وبال
نباشد لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد و
واتقوا الله و بترسید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم و بدانید که شما الیه تحشرون بسوی
خدای محشور خواهید شد و بجزاها و مکافات خود خواهید رسید ومن الناس و از مردمان
هست من یعجبک آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قوله سخن گفتن او و آن اخنس بن شریق
بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و مردی شیرین سخن بود و نیکو صورت حضرت
را طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمد مضمون کلامش این بود که آمده ام تا
حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم
و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدا را گواه آورد و چون بازگشت و از مزرعات بعضی
در گذشته زراعت قومی را آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیه
فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا در عجب افکند سخن گفتن او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح
زندگانی دنیا ویشهد الله و بگواهی میآورد خدای را علی ما فی قلبه بر آنچه چیزی که در دل اوست
یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست وهو و حال آنکه او الد الخصام سخت ترین دشمنانست
واذا تولی و چون برگردد از حضرت تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین مدینه لیفسد
فیها تا تباهی کند در آن ویهلک الحرث و نابود گرداند کشت زار را بسوختن والنسل و هلاک
کند چهارپایان را والله و خدای لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت و تباه کاری واذا قیل له و چون
گویند مر این منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیت

بالاثم

بالاثم بارتکاب گناه فحسبه پس بسنده است مر او را جهنم و آن نام آتشیست که دوزخیان را
بدان عذاب کنند یا جای بعید القعر است در دوزخ ولبئس المهاد و بد جای آسایشست
ومن الناس و از مردمان هست من یشری کسی میفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان
بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد
در آمده بود
بن اسود رضی الله عنهم که از مدینه بمکه رفتند و خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده
بود و بدست مکیان افتاده و بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند
و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز جنگ کردند ایشان خبیب را از اسپ فرو گرفته
بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد
تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده بازگشتند و گویند که در شان صهیب
رومی است که هرچه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافته و رضای خدای
و خشنودی پیغمبر با مال دنیوی بخرید شعر بزر وصلش ار بتوانی بخر که وصلش عزیز است و زر
هیچ نیست و گفته اند که در حق امیر المومنین علی رضی الله عنه است که در شب غار بر فراش سید
مختار تکیه کرد و جان فدای آنحضرت کرد والله رؤف و خدای مهربانست بالعباد بر بندگان
خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند یا ایها الذین ای آنکسانی که ایمان آورده اید بظاهر
آمنوا
ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار امر منافقان میگوید که بر اسلام ثابت باشید
و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریة را نیز نگاه میداشتند
و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریة را نیز نگاه میداشتند
و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر نمی خوردند و صید... حق سبحانه فرمود که یکبارگی با اسلام در آیید
ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی احکام
منسوخه قیام منمایید انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا
که بوسوسهای خود خاطر شما را متزلزل میسازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و
احکام قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان
الله پس بدانید که خدای عزیز غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم و محکم کارست
انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی ... ایشان که بکلی در دایره اسلام
داخل نمی شوند الا ان مگر آنرا که یأتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل
در سایبانها من الغمام از ابر سفید یعنی چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظله بود
والملائکة و بیاید فرشتگان که موکل اند بر عذاب وقضی الامر و گذارده شود کار یعنی جزا هر کس
بدو رسد والی الله و بسوی خدای یعنی بجزای او ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا آنکه
اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و امر فرمان حق

باشند ولام برمیبند لله سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بپرس یهود را مانند با مومنان بنی اسرائیل را خطاب
بانحضرت است یا هرکرا که صلاحیت خطاب دارد میکوید بپرس که بسا کَمْ آتَيْنَاهُمْ چند داده
ایم پدران ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی
الله علیه وسلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ
يُبَدِّلْ و هرکه تبدیل کند از جهودان یهود و یکردانند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبر است مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بعد از توریت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت است بود در دنیا بقتل و جلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها زُيِّنَ آرایشته
کردانیده اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را
تا بدان فریفته می شوند و مغرور میکردند وَيَسْخَرُونَ و عزیز میکنند و افسوس میکنند مِنَ الَّذِينَ
آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان
رضی الله عنهم میخندیدند و میکفتند محمد صلی الله وسلم دلبر کرید که میکوید باین کدایان کار
جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم
می شکنم و اکر کار وی حق بودی با بستی که سادات اعراب و امائل قبایل تبع وی بودندی حق
سبحانه فرمود وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و کدایان فَوْقَهُمْ
زبر ایشان اند یعنی بالا افسوس کنندکان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات
اعلی باشند از فردوس برین و کافران در درکات اسفل سجین وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی دهد
مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام
و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً کروهی یکانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس
برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر ایشان
مُبَشِّرِينَ مژده دهندکان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندکان ارباب
معصیت را بعذاب و کویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت
کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران
فرستاد وَأَنْزَلَ و منزل کردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن
مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن چیز که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب
یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مکر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان
تحریف و تبدیل کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای
بینا و خلاف ایشان نه از دوری تدین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان
جست یا از روی ستمکاری فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که ایمان آورده اند

الْبَيِّنَاتُ م

وموسی د

وسجین

لما اختلفوا

لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدان چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است
یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نموده بِإِذْنِهِ بعلم و اراده و امر خود این اختلاف
در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه
که وسطست یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار
کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضل ترین روزهاست راه نموده وَاللَّهُ يَهْدِي و راه مینماید
خدای مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست
أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان کرفته اید و در محنت فاقه کرفتار یدهاکه
أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه بهشت در آیید وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و هنوز نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مانند محنت آنانکه
کذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان ایشان محل آنست
که می پندارید که رایکان به بهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش از ین کشیده اند
مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بدیشان رسیده سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و کرسنگی
نقلست که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان کرسنگی بود و در حدیث
آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مو بدین قولست
زان بلاها کانبیا برداشتند سر بچرخ هفتمین افراشتند هرکه در دریا محبت پیش
بود او را محنت بیشتر بر انبیا علیهم السلام و مومنان محنت کند اینند وَزُلْزِلُوا و از
جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه کفت پیغامبر
ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و کفتند آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با آن پیغمبر یعنی کفتند باتفاق
او مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت
میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه برسول پیغام داد که أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ بدانید
آنکه یاری دادن خدای مومنان را قَرِيبٌ نزدیکست يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ
که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرک و توانکر از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که مال چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بکو مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه
نفقه میکنید و اخراج مینمایید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر باید
داد سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه
وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْأَقْرَبِينَ
و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است وَالْيَتَامَى و بی پدران خورد سال
که قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَالْمَسَاكِينِ و درویشان که چاره معیشت خود ندانند
وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکویی با هرکس که باشد
فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای بِهِ عَلِيمٌ بدان چیز داناست و بآن جزا خواهد داد كُتِبَ نوشته شد

وکربت غربت م

بیماری و محنتی م

عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال كُرْهٌ لَكُمْ مکروه است بطبع شما یا و شاقست بر نفس شما و این کراهیت نه فرمان خدا را بوده بلک مقتضای طبع بشری است که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا و شاید که شما مکروه دارید شَيْئًا چیزی را بنفرت طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال آنکه نیکو بی باشد شما را چون غزو که مکروه میشمرید و نیکویی شما در آنست هم بجنب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از مرتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا و شاید آنکه دوست دارید شَيْئًا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بحول ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا بحرمان از ثواب عذو و بعد از درجه شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در وی و حضرت رسالت هم در دوم سال دوم از هجرت عبد الله بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد و در میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و تمازشام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که امروز سلخ ماه جمادی الآخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگوی که جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ کاری بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت او بآیة السیف منسوخ گشته و اگرچه این قتال بزرگ بوده اما آنچ کافران میکنند از آن بزرگترست وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتن مردمان از ایمان وَكُفْرٌ بِهِ و ناگرویدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگترست نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلامست إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا درین سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال غنیمت و میراث از ایشان

مسلوب کرده

مسلوب کرده وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب نباشند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاوید باشند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانک گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کرده اند از اوطان خود را وَجَاهَدُوا و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی یعنی عبد الله بن جحش و یاران او أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ آنگروه امید میدارند رَحْمَتَ اللَّهِ رحمت خدا را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست رَحِيمٌ و بر ایشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از خمر و میسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما بآن حضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل و در قمار که سبب سلب مالست و در آن محل خمر حلال بود حق تعالی فرمود که قُلْ فِيهِمَا بگو در این هردو إِثْمٌ كَبِيرٌ گناهی بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها مر مردمان را و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتغال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بددلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و منافع میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند در حقایق سلمی آورده که اثم کبیرست در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آنها وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول سوال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر بار گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه میباید داد اما نمیدانم که چه دهیم جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما این حکم بآیة زکوة منسوخ است كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میکرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد که شما فکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرمود که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانی که ایشان تا لعاتواهند و هما حرامان علی اهل الله بیت
دنیی و عقبی حجاب عاشقست میل ایشان کفر عاشق لابقست
وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَىٰ از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیة وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در آن معاملات تصرف مینمودند جهت برات ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر

عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال كُرْهٌ لَكُمْ مکروه است
بطبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهیت نه فرمان خدا را بوده بلک مقتضای طبع
بشری انست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا و شاید که شما مکروه
دارید شَيْئًا چیزی را بنفرت طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال انکه نیکویی باشد شما را
چون غزو که مکروه میشمرید و نیکویی شما در انست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت
و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از مرتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات
علیین وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا و شاید انکه دوست دارید شَيْئًا چیزی را از روی کسالت طبع
که ان تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و ان بدی باشد مر شما را هم در دنیا بحصول ذل
و غلبه اعدا و هم در ان سرا بحرمان از ثواب عظیم و بعد از درجه شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ و
خدای میداند مصلحت شما وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما از ان غافلانید يَسْأَلُونَكَ می پرسند
ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در وی و حضرت رسالت هم در این سال
دوم از هجرت عبد الله بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد و در میان ایشان و کاروان
قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و تمام شام هلال رجب
بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که امروز سلخ ماه جمادی الآخر بود یا غره رجب بعد از انتشار
این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع
خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سؤال
کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگوی که جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ کاری بزرگ است هنوز
در ان وقت قتال در ماه حرام حرام بود و حرمت او باية السيف منسوخ گشته و اگرچه این قتال
بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از ان زیادتست وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتن مردمان از ایمان
وَكُفْرٌ بِهِ و ناگرویدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز
در ان وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او
رضی الله عنهم مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگتر است
نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگ
تر است از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما
ای مومنان جنگ کنند حَتَّى يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلامست
إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که بر گردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین
خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال انکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی
مانده باشد فَأُولَئِكَ پس انگروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای ایشان
فِي الدُّنْيَا درین سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال غنیمت و میراث از ایشان

مسلوب کردد

مکرا بی توجه

مسلوب کرده وَالْآخِرَةِ و در ان سرای که مستحق ثواب نباشند وَأُولَئِكَ و آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در ان آتش خَالِدُونَ جاوید باشند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی انانکه گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و انانکه ترک بدرود کرده
اند اوطان خود را وَجَاهَدُوا و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی یعنی عبد الله
بن جحش و یاران او أُولَئِكَ يَرْجُونَ انگروه امید میدارند رَحْمَتَ اللَّهِ رحمت خدا را وَاللَّهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست رَحِيمٌ و بر ایشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ
می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از خمر و میسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر
صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما بآن حضرت گفتند که فتوی ده
ما را در خمر که زایل کننده عقل و در قمار که سبب سلب مالست و در ان محل خمر حلال بود
حق تعالی فرمود که قُلْ فِيهِمَا بگو در این هر دو إِثْمٌ كَبِيرٌ گناهی بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها
مر مردمان را و منافع خمر بالذات بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام با خلق
چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بد دلان با مالی چون سود فراوان در بیع
و شرای آن و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان بجهت رسم جاهلیت آن بود که زر
قمار بر مساکین قسمت میکردند در حقایق سلمی آورده که اثم کبیرست در اشتغال بدانها و
و منافع للناس در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگترست از نفع
آنها وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت
اول سؤال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر بار گفت یا رسول الله دانستم که صدقه
بکه میباید داد اما نمیدانم چه دهیم جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال
و نزد بعضی از علما این حکم بایة زکوة منسوخ است كَذَلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد
يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای برهانی
خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد که شما فکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و ان سرای
یعنی دل بر دنیا منهید و اخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر
در دنیا و اخرت آنست که بدانی که ایشان تا لعان زاهند و هما حرامان علی اهل الله بیت
دنیی و عقبی حجاب عاشقست میل ایشان که نه عاشق لایقست وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند
ترا عَنِ الْيَتَامَى از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن
مال یتیم باية وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد انها که قیم اموال ایشان بودند و در ان
معاملات تصرف مینمودند جهت برات ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان
بطرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند و حق سبحانه
فرموده که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو با صلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر

است از نجیب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بخشندی و از جای بر فراش ایشان
احتراز نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود وَإِنْ
تُخَالِطُوهُمْ و اگر با ایشان درآمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس
ایشان برادران شمااند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را
مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه
شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی یا بآنک مخالطه را با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است و قادر بر اعنات حَكِيمٌ دانا در آنچ کرد از ترک اعنات
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید زنان مشرکه را حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند رسول صلی
الله علیه وسلم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را
که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت
جمال بود و در جاهلیت با هم یاری داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک
داد مرثد اباء نموده گفت اسلام میان ما و تو حایل شده و در اصلش بر وجه زنا مجال نیست
عناق گفت پس مرا بزنی [بخواه] مرثد گفت فرمود که این نیز موقوف بر اجازت پیغمبر است صلی الله علیه
وسلم پس چون بعد از مراجعت این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که مشرکان را تا ایمان
نیارند در دایره ازدواج داخل نسازند و هم درین اوقات عبدالله رواحه رضی الله عنه
کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی زده بود و او دادخواهان بحضرت نبوت پناه صلی الله
علیه وسلم رفته آن حضرت بطریق تلطف از عبدالله رواحه رضی الله عنه تعرف حال کنیزک
نمود عبدالله گفت نماز میگزارد و روزه میدارد و خدای و رسول را تصدیق میکند اما سیاه [illegible] است
و فرمان نابرنده است حضرت فرمود که پس او مومنه باشد با وی نیکویی کن عبدالله او را آزاد کرد
و بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلان
زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند این آیت آمد که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مومنه
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهترست از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن
بجهت مال و جمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا تا وقتی
که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهترست از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ
و اگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت أُولَٰئِكَ آن مشرکین و مشرکات
يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ است وَاللَّهُ
يَدْعُو و خدای میخواند بر السنه رسل و اولیای خدای میخواند إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش
یعنی عملهایی که بدان آمرزیده شوید و بهشت رسید بِإِذْنِهِ بقضای و ارادت او وَيُبَيِّنُ و هویدا
میکند آيَاتِهِ احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان

[حاشیه: بخواه]

بند بذیرند

بند بذیرند وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان یهود در حال حیض از زنان
خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی و خوردن طعام
و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان
مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبه مجاوز بودند ثابت بن الدحداح
رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان در حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد
که قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ
پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید
از مجامعت ایشان نه آنکه ترک مخالطت و مکالمه نمایند پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و
نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد
از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و حفص يَطْهُرْنَ خواند بسکون طا و
ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول ابو حنیفه رحمه الله که چون
انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض که ده روز باشد قبل از غسل وطی حلال است فَإِذَا
تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا پاک شوند فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ
أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای تعالی امر کرده است یعنی مأتی معتاد إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی
که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را
نِسَاؤُكُمْ زنان شما حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت شما اند یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت
ظهر زوجه جانب او باشد فرزند احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت
حال بجناب نبوت عرض کردند جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت او
لاد اند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشتزار أَنَّىٰ شِئْتُمْ هر گونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار
و استلقا و غیر آن چون مأتی به واحد یعنی مأتی موضع حرث باشد نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا
پیش دارید لِأَنْفُسِكُمْ برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را و قصد
صیانت نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر او و مباشرت نهی
او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ رسندگانید بدو [illegible] ملاقات کنندگانید
انا که می رسید یعنی او را در عقوبات سر خواهید دید [illegible] ملاقات عرض بندگان است
بر خدای کما قال وعرضوا علی ربک صفا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژدگانی ده مومنان را به بهشت و رویت
وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدا را عُرْضَةً بهانه و دست آویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را
عبدالله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند
یاد کرده که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند و او با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی
آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع از آنک نیکویی کنید با اقربا و احبا أَنْ تَبَرُّوا و از آنک

[حاشیه: پاک شوند یعنی [illegible]]

بنکوئی با قربا و اجانب و تقوی بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید وَتُصْلِحُوا و از آنک اصلح کنید بَیْنَ النَّاسِ
میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست بسوکند شما عَلِيمٌ داناست بما فی الضمیر سوکند
خورندهٔ عبدالله رواحه بعد از استماع آیت از سراج کفته بود در کذشت و با بشیر در مقام
مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نکیرد شما را خدای یعنی عقاب نکند بِاللَّغْوِ بیهوده
که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوکندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی
بر چیزی قسم یاد کند بغلطه انکه راست میکوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله
لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان کسی کذرد تعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله
و قصد سوکند نباشد و بهر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بدان مواخذه نکند
و خدای بدان مواخذه نکند وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولکن مواخذه میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بانچه
عزم کند دلهای شما و بعمد سوکند خورید و حانث شوید و شما را کفارت باید داد و بیان کفارت
در سورهٔ مائده بیاید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را که بیمینی لغو نکیرد حَلِيمٌ برد
بار است در سوکند عمدی که بعقوبت تعجیل نماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنانرا که سوکند خورند
مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود دور شدن و باز ایستادن در جاهلیت چون مردی را بزنی
میل نبودی و غیرت داشتی که چون بکذارد دیکری بخواهد سوکند خوردی که هرکز
با وی نزدیکی نکند و او را در مدت بای بسته و سرکشته بکذاشتی و این کار مدتی متمادی
ترسیع بودی پس از آن که خدای بیاسودی خدای اثم آن برنسا پاید و حکم فرمود که برای ملاحظه
احوال آنان که اینچنین سوکند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است
فَإِنْ فَاءُوا پس اکر باز آیند یعنی سوکند خورندکان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است مر شکستن سوکند را درین صورت رَحِيمٌ مهربان
است که مباح کرد مخالفت سوکند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اکر مولی
در اثناء چهار ماه با زن نزدیکی کند اکر قادر بود بوطی و اکر عاجز بود بوعدهٔ نکاح یا بسبات
و بر وی کفارت سوکند نیست و اکر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام
اعظم رحمه الله طلاق باین واقع شود و قول امام شافعی رحمه الله آن است که زن او را رسد مطالبه
کردن که باز آی یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اکر امتناع
کند حاکم زن را از وی طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اکر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس
خدا شنواست قول مولی را عَلِيمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان رها کرده بالغه مدخول
بها که حامله نباشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود تا که بداست در انتظار
ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قروء آن بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله طهر است و نزد امام
اعظم رحمهم الله حیض و فایده خلاف در و مقام ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع

کرد عادت

کرد عادت منقضی شد بقول آنان که قرء طهر را کویند و بقول آنان که حیض را کویند انقضای مدت
بعد از انقطاع حیض ثالثه است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد مر زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ آنک بپوشند
مَا خَلَقَ اللَّهُ آنچه آفریده است خدای فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند و حیض
کتمان ولد سبب ابطال حق رجعت است پس از فرقت روا نبود إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اکر هستند
که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ
سزاوارترند بِرَدِّهِنَّ برجوع کردن با ایشان فِي ذَٰلِكَ در زمان تربص إِنْ أَرَادُوا اکر خواهند
شوهران بدان رجعت إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر ایشان و آزار و ساندن بدیشان
در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت
میکردند و زنان را باخود کرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَلَهُنَّ
و زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي مانند آن عَلَيْهِنَّ حقوقی که مردان را بر ایشان هست
بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس وی
نکاه داشته قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با وی زندکانی
بوجه احسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَلِلرِّجَالِ و مر مردان راست عَلَيْهِنَّ
دَرَجَةٌ بر زنان افزونی و بلندی بانک مهر بر ایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث ضعف
زنان می برند یا بطلاق و رجعت که سررشته اختیار آن بدست و حالت و در حقایق نجیه
مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده
که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان کذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم
بنت عمران رضی الله عنهما وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست عزت میکرداند مردان را و فضل
میدهد بر زنان حَكِيمٌ داناست و بحکمت حکم میکند بر بندکان الطَّلَاقُ طلاق شرعی که
در آن رجعت باشد مَرَّتَانِ دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبود و اکر صد
طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که زنان را طلاق میدادند و نزدیک
بانقضاء عدت رجوع نموده دیکرباره رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه
رضی الله عنها آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و بنای اضرار رجعت میکرد
بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بارست
و بعد از دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ پس باخود کرفتن است برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ یا رها کردن بِإِحْسَانٍ
بنیکوئی یعنی بکذاشتن تا عدت بکذرد و بعد از آن اکر خواهد نکاح از سر کند و اکر دیکر
باره طلاق دهد بینونه کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهری دیکر نرسد بر آن مرد حلال
حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا کیرید مِمَّا
آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را شَيْئًا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه

(margin: بنکوئی ه)

باغی بحساب مهر زن خود داده بود زن از وی جدایی طلبید بهمان کابین خود را باز خرید و آیه
نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از آن زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانند
مرد و زن أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نمی توانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت
فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست أَلَّا يُقِيمَا آنکه آن مرد
و زن اقامت نمی توانند کرد حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدای را فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ حرج و بال
نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر و کابین خود را باز خرد چنانچه زن ثابت
کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست
که برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن درمگذرید وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که درگذرد
حُدُودَ اللَّهِ اندازهای خدای فَأُولَئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس
آن زن حلال نباشد بدان مرد مِنْ بَعْدُ بعد از طلاق ثالثه حَتَّى تَنْكِحَ تا وقتی که نکاح کند
زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری دیگر را از زوج ثانی از مباشرت او تمیمه دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقه
ثلثه بود و بعقد شوهر دیگر درآمد خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج
ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتك
فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول این مطلقه أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه بایکدیگر رجوع نمایند
بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اگر گمان برند یا گمان میبرند أَنْ يُقِيمَا
آنکه بپای میدارند حُدُودَ اللَّهِ احکام خدای را و حق یکدیگر شناسند وَتِلْكَ و این که گفته
شد از تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای احکام است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا بیان
میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانا باشند که از پیش حق است و بدان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ
النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند نزدیک بآخر مدت یعنی بانقضای
عدت خود فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس رجعت کنید بدیشان و نگاه دارید ایشان بطریق اصلاح نه
بوجه اضرار أَوْ سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید ایشانرا بِمَعْرُوفٍ به نیکویی تا عدت ایشان منقضی
شود و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق داد و سه
روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاقش داد همچنین در نه ماه سه طلاق
داد و سه روز مانده بود باو رجعت نمود حق تعالی در این آیت از آن نهی کرد و فرمود وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ
و باز مدارید ایشانرا و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم
کنید بدیشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بدیشان رساند
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی درآورده و آزار رساند

بنهانی

بزبان صاحب شریعت ملعون است در اخلاق برکنیه آورده که در امت موسی علیه السلام هر که خواستی
که دعای بد کنند گفتندی که بلا کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه کند زود بود که هلاک
در افتد نظم نکو خواه مردم نباشد بدش نورزد کسی بد که نیک افتدش شر انگیز هم بر سر شر رود
چو کژدم که با خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهای خدا را هُزُوًا بافسوس یعنی
اعراض مکنید از آن و تهاون نمایید در عمل بدان در شان جماعتیست که امر نکاح و طلاق را
سست میگرفتند و میگفتند که بازی میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که
فایض میکرده اند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس زیاده
از یک زن در عقد نکاح روا نبودی مگر پیغمبرانرا و اینجا تا چهار حره در عقد واحد جایز است و
آنانرا که بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی اینجا رواست و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را
حلال نبودی تزوج بزنی دیگر جزوی و درین شریعت حلال است وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و دیگر ذکر کنید آنچه را
که بر شما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای
شما را بِهِ بقرآن و منع میکند از اعراض و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها از اعمال شما و
بمصالح روزگار شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند
بانتهاء مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح درآیند
أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی از عموم خلق اند یعنی باید که این عضل
مطلقا در میان شما وجود نگیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله عاصم
رضی الله عنه داده بود عبد الله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام ناشده پشیمان شد
و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز امروز
که رجوع کنی بخدای که هرگز او بتو نیاید و تو برو نرسی حق سبحانه این آیت فرستاد که مانع نشوید
زنانرا از رجوع بازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ
بنکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت ذَلِكَ این نهی عضل که کردیم يُوعَظُ بِهِ پند داده
شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ و بروز رستخیز که واپسین همه روزهاست ذَلِكُمْ این پند گرفتن شما یا ترک منع اطراد
أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش تا مراجعه زوجین مر یکدیگر را دیده اند و
شناخته پس رجوع ایشان باهم انسب است از نکاح با کسی که ندیده و ندانسته باشد وَأَطْهَرُ
و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که زن و مرد
خواهان یکدیگرند وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که مفارقت
افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق

متولد شده باشد و خواه بعد از ان حکم انست که ایشان یُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ
فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ أَرَادَ مر انکس را که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
انکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر انکس است که فرزند برای او
زاده اند رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش
ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده و رنج افتاده نشود هیچ نفسی
إِلَّا وُسْعَهَا مگر انکه گنجایش و توانائی ان دارد لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ
مادری بِوَلَدِهَا بفرزندی شیر خواره خود که اورا از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که
رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی اورا بر رضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند نفقه
و کسوت او و باز نگیرد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر رسانیده نشود مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند
خود که اورا در وقت شیر خوارگی از مادر باز ستانند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر
بواسطه فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له
چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث شیر ده لازمست
مِثْلُ ذَلِكَ مانند انکه بر مولود له بود در نفقه و کسوت و عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا پس اگر
خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از ایشان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین
عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر در باب
رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ و بالی نیست بر ایشان این جهت وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید
ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید أَنْ تَسْتَرْضِعُوا انکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَوْلَادَكُمْ
برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نی فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما هیچ گناهی
نیست در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَا آتَيْتُمْ انچه اراده کرده اید دادن انرا
بدیشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی و خوش خوئی بی مضایقه و بی الغر وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در باز
گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید انکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از رضاع
و فصال و استرضاع بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ و انانکه بمیرند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهاء خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ
چهار ماه وَعَشْرًا و ده روز مگر حامله باشد که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک
که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدت
عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ بزه و بالی نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه
و اولیای ازواج فِيمَا فَعَلْنَ در انچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در تنهای خویش از شوهر کردن
بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبولست و حضور شهود عدول
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای انچه شما میکنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ دانا است ای مطیع چون

دانستی که کار تو ا میداند عذر مخور که جزاء آن بتو برساند ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند
ترک معصیت کن تا از عقاب بجهاند نظم هر که دانستا انکه در حضرت حق تعالی بحال او دانا است
همه کردار و حال باشد خبر همه کفتار و حال کرده راست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناه نیست بر شما ای راغبان
نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در انچه تعریض کنید بان یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستگاری
زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد بر رغبت شما در نکاح ایشان مثلا بگوئی
و چه کو تو از شوهر بد نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی میباید یا چون عدت بسر اید مرا خبر کن و از
تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در ان گناهی نیست که سخنی بتعریض گوئید أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا انچه پوشیده
فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهاء خود عَلِمَ اللَّهُ خدای دانا است بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ انکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود
باشد که یاد کنید آن زنان را بنیکوئی بعد از تزویج وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ ولکن وعده مدهید ایشان را
سِرًّا بعلی که آن را پنهان میکنند یعنی مباشرت مراد انست که بکثرت مجامعت وعده مدهید ایشان را
إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر آنکه بگوئید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکو یعنی اشارت نه بتصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا
و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشان را حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای
نوشته و فرض کرده از عدت أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید
انکه خدای يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند انچه در دلها شماست از عزم بکاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس
بترسید و حذر کنید از عقاب او وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید انکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است
انرا که بترسد از عقاب او و از عقاب او حَلِيمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
گناه و بالی نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که
مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس کرده باشید امام اعظم رحمة الله خلوت صحیحه را موجب مهر داند
بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمة الله مس یا کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت
الزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام
نبرده برای ایشان فَرِيضَةً مهری مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشان
را یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی بخواست و در میان صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول
طلاق داد این آیت نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود متعها ولو بقلنسوتک عرض انست
که متعه باید داد و ان بقدر حال طلاق دهنده باید داد ان بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ
قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه توانائی وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دست
رس وی ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اکثر متعه خادمیست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمة الله
که به ایست و چادری و موزه مگر نصف مهر المثل از وی کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه
دادنی بِالْمَعْرُوفِ بر وجهی که شرع گواه عرف نشاید حَقًّا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر
فعل محذوفست یعنی خدای واجب کرد این متعه را واجب کردانیدنی عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران

مفوض برای حاکم شرع است
پس متعه دهید ایشان را
مَتَاعًا باندازه توانائی
متعه
[illegible]

فَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت وَقَدْ
فَرَضْتُمْ و بدرستی که مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس
بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی
از مهر مسمی چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سورهٔ احزاب حکم شده که
فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ پس بدین آیه حکم آن آیه منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر
آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو
کند آن کسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست عقدهٔ نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام
شافعی رحمه الله و این وقتی است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی باشد و امام اعظم رحمه
الله فرموده که مراد ازین کس شوهرست که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و موید
همین قول است آنکه میگوید وَأَنْ تَعْفُوا و آنکه در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید أَقْرَبُ
نزدیک ترست لِلتَّقْوَىٰ بپرهیزکاری از بیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید یا ترک مکنید
تفضل را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال
من محروم و مایوس شده او را بتمام مهر مسمی دلشاد گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد [illegible]
رسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از وی چیزی نگیرم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از جود و فضل بَصِيرٌ بیناست حَافِظُوا محافظت کنید و رعایت
نمایید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ و بر اوسط بمحافظت
بخصوصیت بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل
و ابو امامه رضی الله عنهم نماز بامدادست که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو
نماز لیلی و دو نماز نهاری است یا از هر طرف دو نماز است که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن
اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط
نهار میگذارند یا اوسط صلوة نهاریست و بروایت فاروق و مرتضی علی و عایشه و ام سلمه و حفصه
و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگرست و در
باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و اما
وسطی را سطر آن گفت که دو نماز روز را بیک جانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگری نی و دو نماز
شب از طرف دیگر همین وجه دارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام
است و او میان نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهارست و اقل دو و اما بین الاقل
والاکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه است و طایفهٔ دیگر نماز خفتن را صلوة
وسطی داشته که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا میان
دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بیان متفرع باشد [illegible]

جواهر التفسیر مذکورست بشرح مستوفی مذکورست وَقُومُوا و دیگر امر میکند که بپای ایستید
لِلَّهِ برای خدای قَانِتِينَ در حالتی که فرمان بردار باشید یعنی نماز گذارندگان و گفته اند قنوت
سکوتست در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود که هر یک از ما در عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند
فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن مجاهر یا از سبع ضاری یا حشرات موذی فَرِجَالًا پس پیاده نماز
کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله و نزد امام شافعی رحمه الله
در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد أَوْ
رُكْبَانًا یا سوار نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فَإِذَا
أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نمازست
و گویند شکرست یعنی چون ایمن شوید شکر گویید خدای را كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در آموزانید شما را
از اداء ابتغاء با شرایط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه
وفات کنند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده
یک سال عده میداشتند و جامهای کهنه میپوشیدند تا عده تزیین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از
اهل [illegible] بوده ندی در همان خانه با اولیای شوهر برده ندی یا اولیای زن در همان منزل [illegible] خانه
بنا کرده ندی و اهل وبر از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه
بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی
نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد مرد طایفی درگذشت
و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترکه را بوالدین
قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند و در این محل
این آیه نازل شد و حکم فرموده آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِيَّةً
[illegible] وصیتی و حفص بنصب خواند معنی آنست که وصیت کرده خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ
برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادنی بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال
غَيْرَ إِخْرَاجٍ نه بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان
را نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند قبل از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست
بر شما ای اولیای شوهر فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از تزیین و طلب
شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آن چیزی که بر وفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست انتقام کشد از
هر که مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ صواب کارست در آنچه حکم فرماید و این حکم و میراث زن که
ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکسال به چهار ماه و ده روز آمد چنانچه گذشت
وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه ایست که بدان

۷۳ برخوردار باشند وشوند بالمعروف بطریق نیکویی و توسط در علو و تقصیر حقاً سزاوار کرد اینه است خدای این را سزاوار کردانیدنی علی المتقین بر پرهیزکاران مراد متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن میکرداند خدای لکم آیاته برای شما احکام خود را در این بیان محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نکرده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلهای و سرایهای خود وهم الوف و ایشان هزاران بودند امام سدی کوید رحمة الله که دیه داوردان از حوالی واسط طاعون بدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بوخی بایستادند و اغلب مردند سالی دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا جمله هزار یا هفتاد هزار یکبار از دیه بیرون رفتند حذر الموت از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس کفت مر ایشان را خدای که موتوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلاء وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار بمردند با چهارپایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمدند عاجز کشتند و آخر الامر دیواری در کرد ایشان کشیدند و از آنجا در کذشتند مدتی بر ایشان بکذشت تا از ایشان جز استخوانی نماند ثم احیاهم پس زنده کردانید ایشان را و این صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل بن بوذی را که ثالث خلفای موسی علیه السلام بود بران موضع کذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده کرد کفت الهی چنانچه اثری از هیبت خود بدیشان نموده نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بکو تا من ایشان را زنده کردانم حزقیل آن کلمه را بر زبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس ولیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند خصوصاً آنانکه چنین معجزه دیدند و فرمان حق را کردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت کیرید وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای سمیع شنواست قول متخلفان را از جهاد که با عذار ناپسندیده تمسک مینمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست آنکه یقرض الله وام دهد مر خدای را یعنی بندکان درمانده او را اکر وام خواهند قرضاً حسناً وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیادت است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای بقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است

حسنه

کرده

واسط موضعیست بناحیه بغداد قریب بصره ...

درخواست نمود

۷۴ تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا به وام کرچه شبهه اعطای عوض در آن لازم است و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم رحمة الله استفهام را حمل بر معنی کند یعنی آیا کس هست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف کرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له آن جای او اضعافاً کثیرة ضعفهای بسیار مبهم کذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند این آیه نازل کرشد یهود بطعنه کفتند مکر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند و ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و کفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه فرمود علیه که میخواهد تا شما را بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح کفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین خرماهاست چنانچه نام دارد اکر آنرا بقرض بدهیم شما ضامن بهشت می شوید سید عالم صلوات الله و سلامه علیه فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد کفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلی الله علیه کرفت و چنین کفت در وا حق تعالی صدقه دادم فی الحال بدان خرماستان آمده مادر فرزندان را یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح کفت خوش سودا ایست بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باره او فرمود که کم عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض و خدای فرا میکیرد و تنک میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست ویبسط و کشاده میکرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و حکمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در آنست والیه ترجعون و بسوی حق یعنی بپاداش او باز کردانیده خواهید شد در معنی قابض و باسط محققان سخنان است در بحر الحقایق کفته که فرا میکیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نه بینند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی کرفتار کرداند و یکی را به بسط از خودی رهاینده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره کفته که الهی هر کاه بخود نکرم کویم از من زارتر کیست و چون بتو نکرم کویم از من بزرکوارتر کیست بیت کاهی که بخود درنکرم پست شوم کاهی که بتو نکرم سرمست شوم در حیرتم از حالت خود با دل زار حیران شده ام فتاده از دست بشوم الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد الی الملأ بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان بنی اسرائیل

یعنی از فرزندان یعقوب علیه السلام مِنْ بَعْدِ مُوسَى بعد از وفات موسی علیه السلام اِذْ
قَالُوا چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشان را وان بقول اصح اشمویل
بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع بر بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده
یا شمعون بن صفیه و بوهر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز از برای
ما یعنی تعیین کن از میان ما مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای با جالوت که پادشاه بود و ایشان عمالقه بودند از بقیه عاد که هوای بیت المقدس داشتند
و شرارت میورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان در مانده بودند
و در میان ایشان ملکی و کار فرمائی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعاء ملکی و حاکمی کردند
که بمدد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید از شما اِنْ كُتِبَ چون فرض
کرده اند عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین اَلَّا تُقَاتِلُوا اگر شما مقاتله نکنید
قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست ما را و چه بیان دارد اَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ اُخْرِجْنَا بدرستی که بیرون کرده اند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع
و مساکن ما وَاَبْنَائِنَا و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان که در حرب
که جالوت از ابناء ملوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر کرده بود و چندین گروه را از منازل
ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ
پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با اعادی تَوَلَّوْا برگشتند
و از فرمان برداری بگذشتند اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و
سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد تخلف
ورزیدند و چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل الحاح جواب دادند
از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصا بی
و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بنزد تو درآید و این روغن در ظرف غلیان کند
و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید
و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد نمودند آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش
نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت
و بواسطه طول قامتش او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل درآمد و الحال روغن القدس آغاز
غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغامبر
ایشان اِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا
طالوت را بپادشاهی و فرمان فرمائی قَالُوا گفتند از روی استبعاد اَنَّى يَكُونُ بچگونه باشد
و از کجاست لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ اَحَقُّ و ما سزاوارتریم

بالملك

بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط یهودا ایم مِنْهُ از وی که از سبط بنیامین است و در آن سبط نه
نبوت است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقاست وَلَمْ يُؤْتَ
و او را عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب
عاری است باری بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا بتجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی
کرد قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ
بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً در کشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب
و گویند دانا بود بامور سیاسی و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را در جسم آورده اند
که طالوت مردی تمام بود و با جمال بود و بلند کردن از اهل زمان خود بلندتر مینمود وَاللَّهُ
يُؤْتِي و خدای مالک الملک علی الاطلاق است میدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد میداند که او را صلاحیت ملکداری هست ببخشد ملک ده و ملک ستان
اوست بی آنکه با حکمش بر وی هیچ کس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست در دادن زمام
اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را برگزیند باز دیگر بنی
اسرائیل چنانچه دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفاء طالوت
حجتی و علامتی باید تا دلهای ما بفرمان برداری وی هوا داری او رغبتی بدید آید اشمویل از خدای
درخواست و خدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را
پیغمبر ایشان اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت اَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست
که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیا در آنجا منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ
در آنجا سکینه ایست مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و
گفته اند که سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو شعله از بیخ که کسی را قوت
دیدن آن نبود و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال
داشت چون کارزار را تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که بسختی وزد بر روی دشمنان جستی
و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی
وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشته آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ یعنی
موسی و هارون علیهم السلام الشخص در لغت نفس او می تواند بود چنانچه ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم ای نفسه و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود است علیه السلام
و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره ای
کرده به بر ایشان میبارید و بقیه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت
خود برده بودند و در هر موضع داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حال الحاح باز دفع
کردند حق سبحانه و تعالی فرشتگان را امر کرد تا آنرا بر داشته نزد اشمویل آوردند چنانچه حق تعالی

داود و مراد نفس

تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ برداشته ملایکه آن تابوت را و بشما آرند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت
بشما لَآيَةً لَكُمْ هراینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند
و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نموده هفتاد هزار مرد در لشکر همرکب طالوت روان شدند و هوا در
غایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا
بِالْجُنُودِ با لشکرها ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم
إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجوئی از آب که میان
اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد از آن جوی
فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آن آب را
طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از من است
یعنی پی‌رو من باشد هر که آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که برگیرد غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود
آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن
هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه
إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن
غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از آن غرفه بیاشامیدند
لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه‌تر شدند و بر کنار جوی
ماندند با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این مثل از برای دنیا
و اهل آن فهم کرده‌اند بدین وجه که قوم طالوت مبتلا شدند همچنین بمقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده
و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیارامد و بی‌یادت از آنچه ضرورت معاش است میل نماید
بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان
نیابد بیت کاسهٔ چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد و چنین کس بر لب نهر دنیا مانده
از دولت غزا با لشکرها محروم و بی‌بهره است و هر کس که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری
از خورش و پوشش که از آن چاره نیست خورسند گشت حق سبحانه او را بقرب خود موید کرده ابدی
از روی معنی مستغنی سازد نظم قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را فَلَمَّا جَاوَزَهُ
پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسان که ایمان آورده
بودند و قول او را تصدیق نموده مَعَهُ بگذشتند با او قَالُوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده
عصیان نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را قوت امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکرهای
او قول آنست که از لشکر او [illegible] و شصت هزار از جوی بگذشتند و از آن چهار هزار که عزم کردند
چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت تن ترسان و بددل شدند

کفتند

گفتند ما را طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه یقین میدانستند أَنَّهُمْ
مُلَاقُو اللَّهِ که ایشان ملاقات کننده اند یعنی بینندهٔ جزا دادن خدای را و ایشان باقی لشکر
بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار از گروه اندک مومنان غَلَبَتْ
غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت
و مددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگان است بتایید و قوت و جوق خایفان
ابا نموده‌اند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشید
و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار و خنجرگزار تیغ زن نیزه دار بودند نظم
جوشبران آهن دل الماس‌خای چو گرگان بدگوهر آشفته رای و جالوت نیز بخود مردی عظیم
الجثه و شدید الشوکه بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل
آهن بود و از آنجمله خودی که بر سر مینهاد سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مومنان
ظاهر شدند و صف قتال آراستند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ از برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا گفتند
مومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است
از آثار و احوال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ و نگاه دار ثابت کن أَقْدَامَنَا
قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه کافران
فَهَزَمُوهُمْ پس بشکستند و بهزیمت کردند مومنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدای
وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ و بکشت داود بن ایشا علیه السلام جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی
زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او بار روا گشتند و طالوت شرط
کرده بود که دختر خود را بکشندهٔ جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را
بداود علیه السلام داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و بالاخره تمام مملکت بداود علیه
السلام رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی
وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت با زبور وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه
خواست و آن علمیست که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان وَلَوْلَا
دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشت خدای بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان به
برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان جهاد کننده لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هراینه تباه شدی
زمین بظلمت کفر و منافع آن باطل گشتی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و
رحمت است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصه‌ها که در و معجزات واضحات بود آيَاتُ
اللَّهِ نشانهای قدرت خداوند است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند
بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی بر وجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم میدارند وَإِنَّكَ و بدرستی
که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هراینه از فرستادگانی بهم خلایق تِلْكَ الرُّسُلُ آن پیغامبران و فرستادگان

ابو منصور

الجزء ۲ الثالث

که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را بخصایص
و فضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ ازین پیغامبران مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که خدای
با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت و زوجک الجنة و چون
موسی علیه السلام که فرمود انی انا ربک و چون پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم که گفت
فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ بپایهای بلند
و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی
باکثر ایشان یا بتمام زمره انسان یا به مجموع جن و انس چون پیغامبر ما و دیگر آنکه بعضی را دو جزا
پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است
علیه السلام که حق تعالی او را رتبه عالی کرامت فرمود کما قال و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف
آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم گفت که مفضل است بر انبیا
بفضایل بی کران و خصایص بی پایان که جمله از مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم
میگردد نظم همه انبیا در پناه تواند مقیم در بارگاه تواند تو مهر منیری همه اختر اند تو سلطان
ملکی همه لشکر اند و وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا به بیانی مبسوط در جواهر التفسیر
رقم تحریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی بن مریم معجزهای روشن
و هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ
بجان پاک که جبرئیل در مادر وی دمید یا نیرومند کردانیدیم او را بموافقت جبرئیل علیه السلام
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از
پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانهای روشن بر صدق
پیغمبر ایشان وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس ازین امتان مَنْ آمَنَ کسی بود
که گرویده یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از
ایشان کس بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را بگذاشت تعریض بیهود و نصاری
است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای
خواستی مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است
و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای
يَفْعَلُ میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان و ضلالت و عصمت
و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آن چیز که روزی
بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی
لَا بَيْعٌ فِيهِ که نه بیع و خرید و فروخت نباشد در آن روز تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و
نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ

ع

روزی که از هول و هیبت آن هم

و نا کو بکاه

وناکوبکاه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالمند بوضع
عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست
در وجود مر خلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت او را ثابت است الْحَيُّ زنده پاینده همه
زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ
مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمه خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ
و نه خواب که رکود حواس ظاهر است لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از
مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست
آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او روز قیامت
کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد
بود از پس ایشان از کارهای آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند افریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی
از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بآنچه او خواهد که بدان شوند وَسِعَ فرا رسیده است و
گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ
همه آسمانها را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج
نیفکند و بر او گران نباید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از
حد اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیه شریفه بهترین آیت است از قرآن و در حدیث
آمده که این آیت را زبانیست که تقدیس میکند خدا را نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل
و آثار او در اخبار بسیار وارد است لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام
بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان
بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیه بآیه قتال منسوخ است از قبایل عرب
جز دین اسلام قبول نشود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو
الحصین انصاری رحمه الله علیه دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان
با او مصاحبت نموده و بافسون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و
همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دستوری
خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آورد این آیه نازل شد که اکراه مکنید کسی را
که بدینی متدین شده است قَدْ تَبَيَّنَ بدرستی که روشن شد الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ
از گمراهی یعنی از کفران ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی نگرود
بِالطَّاغُوتِ بانچه میپرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ
بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی که چنگ در زند بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست

اوبری محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وثوق نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر
ماست صلی الله علیه وسلم سلمی که بتقدیس سرع عروج و ثقی توفیقست در بدایت و سعادت
در نهایت و در حقایق بخشیه وارد است که آن مر عوام را توفیق طاعتست و مر خواص را مزید عنایت
بمحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گردانند و با نوار اخلاق
واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر به
نقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که در دین طریق طاغوت ما سوی الله است کفر
بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرمود که الهوی
عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمین میپرستند هوای ایشانست از اینست
من اتخذ الهه هواه ایا نمی بینی ای محمد انرا که هوای خود را بخدایی گرفته این بیچاره میپندارد که او بنده خداست
بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث صحیح آمده که تعس عبد
الدرهم و تعس عبد الزوجه در هلاکست بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هر آینه هر که بنده چیزی
باشد آنرا بپرستد بیت هر چیز که اندر دو جهان بند آنی آنست ترا در دو جهان مونس و معبود پس
بالضروره از همه چیزها می باید برید و بحق می باید پیوست ایشت فقد استمسک بالعروة الوثقی
واین عروه ایست که لا انفصام لها هیچ انقطاع و انفصال نیست مر آنرا والله سمیع و خدای
شنواست قول کسی را که متوسل بعروه وثقی بود علیم داناست بنیت خالص تمسک بدان عروه وثقی
الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آنکسانیست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن
بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت الی النور
بروشنایی ایمان و هدایت یا از کثرت بمعرفت یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات
بشریت باخلاق ربوبیت والذین کفروا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان و اصح آنست
که عام گیرند جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوتند یهود را کعب بن الاشرف
و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستانرا اصنام و آلهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین لعنت
یخرجونهم این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی
میخواهند که فرا برند من النور از ایمان جبلی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمان که
بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بانکار اولئک آن کافران باطواغیت خود اصحاب
النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها و ایشان در آن آتش خالدون جاوید مانندگانند
الم تر آیا ندیدی و بر بصر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابراهیم
حجت و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت
پروردگار او و این مجادله کی کرد ان آتاه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی
یا این جرات و مجادله چرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی داده بود ارزانی داشت و او هر دو بغی سلطنت داشت

طغیان

طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان بر کرد و آن مجادل نمرود بن کنعان بود که هم
روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتانرا شکست و رای ارکان دولت نمرود
بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت که تو خدایان ما را
باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که گفت ابراهیم در جواب
سخن او که ربی الذی پروردگار من آنکس است که از روی قدرت یحیی زنده میگرداند و از
عدم بوجود می آرد و یمیت و میراند و از منزل بقا بدیر فنا میبرد قال گفت نمرود انا احیی
من هم زنده کنم و امیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشته امید از زندگی قطع کرده
بود طلبید و آزاد کرده گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بی گناه طلبید بقتل رسانید و
گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مکر او را بمعنی حیات و ممات
بقتل و عفو دانست که احیا و اماتت خلق حیات و موتست در اجساد و آن جز قادر حضرت حق
مختار را نباشد یا بیدانست و بر خصم تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجتی
روشن تر انتقال نمود قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس
می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افق که محل طلوع اوست فات بها پس بیار تو آنرا من
المغرب از جایی که محل غروب اوست فبهت الذی کفر پس مبهوت گردانیده شد آنکس
که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج
القوم الظالمین گروه ستمکارانرا او کالذی این سخن مترتب بآیه اولست آیا
ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که او مر علی قریة بگذشت بر دیهی و هی خاویة
و آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای ساقط شده بود
پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابی است و اشهر آنست که گذرنده برین دیه خراب
عزیر بوده علیه السلام که توریت حفظ داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت
المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورده و خداوند تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود
و عزیر متوجه به بیت المقدس نموده بقریه صاباباد یا بدیر عنب که بر دو فرسنگی ایلیا بوده رسید
موضعی بسیار دید مادرختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور بار
کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سکه نهاد و انگور را بیفشرده باره
بیاشامید و بقیه در جکی ریخت و دراز گوشی که داشت در پیش بر بست و نگه بر دیوار کرد
در آن دیه ویران میگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قال گفت انی یحیی چه گونه و
بچه وجه زنده گرداند هذه الله این دیه را خدای یعنی چه گونه آبادان سازد بعد موتها
بعد از خرابی او و یا اهل او را چه گونه زنده کرد اند بعد از مردن ایشان و این گفتن نه بطریق
استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا مینمود فاماته الله پس بمیرانید خدای او را در وقت

این تامل و تفکر **مِائَةَ عَامٍ** صد سال و خر او نیز مرد **ثُمَّ بَعَثَهُ** پس زنده کرد انید او را بهمان شکل و صورت
که بود آورده اند که حق سبحانه او را طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد
سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق سبحانه و تعالی نوشک فارسی را برانگیخت
تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد و این دیه عنب از ایچ بیت تر
بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کردانید و گفته اند که او را هنگام چاشتگاه بمیرانیده را
روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای عز و جل در رفتی که عزیر
زنده شد و چشم میمالید **قَالَ** گفت مر او را **كَمْ لَبِثْتَ** اینجا چند وقت کرد رنگ کردی **قَالَ**
گفت عزیر **لَبِثْتُ يَوْمًا** درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ پاره از روز **قَالَ** گفت آن فرشته **بَلْ** نه چنانست که تو گمان بردی بلکه
لَبِثْتَ درنگ کردی اینجا **مِائَةَ عَامٍ** صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد
و در نگریست اوضاع آن مواضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر باره با او گفتند
فَانْظُرْ پس نظر کن یعنی نگاه کن **إِلَى طَعَامِكَ** بسوی طعام خود یعنی آنچیز که در سله نهاده
بودی **وَشَرَابِكَ** و بنگر بشراب خویش یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی **لَمْ يَتَسَنَّهْ** هیچ
تغیر نکرد آن عصیر **وَانْظُرْ** و در نگر **إِلَى حِمَارِكَ** بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده
و باقی اجزا متفرق شده اینک خطاب رسید تا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما
در نفس تو ظاهر کردد **وَلِنَجْعَلَكَ** و دیگر تا کردانیم ترا **آيَةً** نشانه و عبرتی **لِلنَّاسِ** از برای
مردمان که در حشر اجساد شک دارند **وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ** و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار
خود تا ببینی که بقدرت بی علت **كَيْفَ نُنْشِزُهَا** چه گونه انرا حرکت میدهیم و بعضی را بالای
بعضی مرکب میسازیم **ثُمَّ نَكْسُوهَا** پس می پوشیم مر آن استخوانها **لَحْمًا** گوشتی عزیر
علیه السلام در استخوانهای نگریست ندائی شنید که ای گوشت و پوست و اجزا متفرق
جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بدن او سمت تسمیه یافت
و جان بجسد در آمد فی الحال بر جست و نعره زدن گرفت **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ** پس آن هنگام که روشن شد
بر عزیر آثار قدرت الهی در احیا موتی بطریق معاینه **قَالَ أَعْلَمُ** گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته
بودم قبل ازین باستدلال و بیان **أَنَّ اللَّهَ** آنکه خدای **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیز از احیا و اماته
قَدِيرٌ تواناست پس عزیر با میان قوم رسید و پیران قبیله او را بشناختند و گویند کسی او را
نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که بخت نصر کتب ایشان را
سوخته بود **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ** و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم **رَبِّ أَرِنِي** ای پروردگار من بنمای
بمن که بقدرت کامله **كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى** چه گونه زنده میکردانی مردگان را سوال برای شهود کیفیت احیا
فرمود نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود **قَالَ** گفت خدای **أَوَلَمْ تُؤْمِنْ** آیا تو ایمان نیاورده

ایمان نیاورده که من مرده را

ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت
من بر احیا و اماته و با نمرود گفتی که ربی الذی یحیی و یمیت **قَالَ بَلَى** گفت ابراهیم بلی
ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام **وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ** ولیکن این سوال کردم تا بیارامد
و ساکن شود **قَلْبِي** دل من بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع
میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بدین و برخی را بیدین
ایجاد کرد و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و
چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیاء خلق بعد از موت وجودی
دیگرست و آن نیز متنوع می تواند بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیاء بکدام نوع میکنی
تا چون بدان علم مرا حاصل آید دل من از آن دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب
دریا میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران آن دریا و ددهای صحرا هر یک
از و پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکسار کران
طبع را فریب می توان داد که آخر این اجزا متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعاء
نهنگان و ماهیان چه گونه جمع توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که کنار فلان دریا
شو که دشمن مرا دام مکری گسترده است و سر رشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را
بقید پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار شبهه خود القا کرد ابراهیم علیه السلام
فرمود که چه محل تحیرست همانکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود
قادرست که دیگر باره از زوایای تفرقه بساحت جمعیت رساند **نظم** کوزه گر کوزه را
بشکند چون بخواهد باز دیگر قایم میکند آنکه داند کوزه کردن از نخست جمع کرده سازد
شکسته درست پس ابراهیم علیه السلام زبان سوال بکشاد که الهی بنمای که چگونه
زنده میکنی تا این طاغی باغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد **قَالَ** گفت
خدای که اگر مشاهده این حال آرزوی داری **فَخُذْ** پس فرا گیر **أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ** چهار عدد
از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیران نیز گفته اند **فَصُرْهُنَّ** پس جمع کن ایشان را
إِلَيْكَ بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیئات ایشان نیکو تامل نمای
و دقایق بنیه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردند
یا مجتمع ساز اجزاء ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان را
بدست خود نگاه دار **ثُمَّ اجْعَلْ** پس وضع کن **عَلَى كُلِّ جَبَلٍ** بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی
از انها بوی توانی نهاد چه قسمت این اجزا بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل ابراد عام
است و اراده خاص و محصل سخن آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنه **مِنْهُنَّ** ازین
مرغان متفرق شده با یک دیگر آمیخته **جُزْءًا** پاره **ثُمَّ ادْعُهُنَّ** پس بخوان این مرغان را بنامهای

تمزق

ایشان ترا اجابت نموده یَأْتِینَکَ بیایند بسوی تو و می شتابند سَعْیًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان
آن روی یقین أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَزِیزٌ غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی
حَکِیمٌ محکم کارست در هرچه میسازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرد
و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده
با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار
یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ
و ای خروس بیایید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر
ملتیم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت
در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم آن میشد که مرغان
بنده آن مرغان اند یا برخیال می رسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک
با صورت کیفیت مرغان در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها
تا پیش پای ابراهیم علیه السلام میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود
متصل میشدند و در آن قرار او کرده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرداند باید که
قوای بدن را بر تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صولت ایشان شکسته
منقاد فرمان شوند و ایشان را بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتابان کنان
بازآیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربع اشارت چنین بود که کبوتر را که پیوسته با مردم
مستانس است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوت است ذبح کن
و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص را از بگذار
و طاوس را که مجمع زینت است سر ببر و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند که هر که بر تیغ مجاهده
این چهار صفت را بذبح آرد حیات ابد و زندگی سرمد یابد و گویند چهار صفت از ارکان طبایع
اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بر تیغ مخالفت لازمست اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم
داعیه شهوت که ثمره هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم بخل و امساک که صفت
خاکست و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده بیت چار مرغ است چار طبع بدن
جمله را سر ببر کردن بس بایمان و عشق و عقل و دلیل زنده کن هر چهار را چو خلیل مَثَلُ الَّذِینَ
صفت و حکم آنکسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض یُنْفِقُونَ بیرون میکنند و صرف مینمایند
أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمهور همه ابواب
البر راه خدا است و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان کَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه ایست که
در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بدان نوع که هفت
شعبه از اصل او منشعب کردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ

صدحبه انه

صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ یُضَاعِفُ و خدای زیاده کرداند این هفتصد
را بهفتصد هزار و بیشتر لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ
وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد عَلِیمٌ دانا است بنفقه
کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض از این تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان
که چون نظر اجر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند نظم
آنکه بشارت بخودت میدهد دانه یکی هفتصدت میدهد دانه با نبازی شیطان مکار
تا زیکی هفتصدت آید ببار الَّذِینَ یُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای
خود را فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای بهر طریق که باشد یا در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا یُتْبِعُونَ
پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آنچیزها که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی ننهند که بر
صدقه دادن وَلَا أَذًى و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش
را نرنجانند قولا و فعلا لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد وَلَا هُمْ
یَحْزَنُونَ و نیستند که ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخنی نیکو و
وعده جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح
و ابرام او خَیْرٌ بهترست مر سایل را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که بسبب بر سایل یَتْبَعُهَا
أَذًى از پی در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و عیب وَاللَّهُ غَنِیٌّ و خدای تعالی بی نیاز
از صدقه ایشان که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِیمٌ برد
بارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا
باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِکُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش
چه مال از آن حقست و توانگر حال آن بیش نیست و منت صاحب مال را است نه حال را
و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید بیت با ز فقرا ای غنی آن
بکتی بار منت منهش بر کردن چو عطا بخش خدا آمد و بس به که دانا ننهد منت کس
در کرم حیله گری بیش منه جود را از کذری بیش منه پس متصدق را باید که بشکرانه آنکه مظهر آن
خیر واقع شده منت دار ایشان باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى و دیگر تباه مکنید صدقهای
خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدیشان نه بزبان که او را بگدایی سرزنش کنید نه بفعل که
روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم
نتواند شد شعر ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا که گدایی و آینه ز رو روی تست
حق سبحانه درین آیه جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل
مسازید کَالَّذِی همچو ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت نفاق متسم گشته

يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان وَلَا يُؤْمِنُ و
بحقیقت نمیگرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی
صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات
کردی نه برای مرایات فَمَثَلُهُ پس نمودار صدقه این منافق مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار
سنگیست خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بران سنگ خاک خشکست فَأَصَابَهُ پس بدان سنگ
رسید وَابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل انگیزد و بسیار خیزد فَتَرَكَهُ پس بشست آن خاک
را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلْدًا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک و صفوان مثل منافق است
و خاک بران سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده و چون قطرات باران عدل از سحاب حساب
ربانی بدان کرد آثار آن نفقات محو شده سنگی بی حاصل ماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال
دارد بیت ترا از آتش فشان بر چه آید، که در افروختن شمعی نشاید لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند
این نفقه کنندگان مرائی عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه تصدق کرده باشند
بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نمیکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان
را وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه با اعتقاد و اخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای
خود را و بدرویشان میدهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای وَتَثْبِيتًا و از
برای ثبات و یقین صادر شده مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ
مانند میوه بوستانی است که واقع باشد بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند که تابش آفتاب بر وی بیشتر رسد
و نباح لواقح برو بیشتر وزد و به ابر نزدیکتر و از آفت نم رسیدن در آب دورتر بود و این باغ
در چنین زمینی أَصَابَهَا برسید بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس بیاورده أُكُلَهَا
میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر بعضی یکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد
فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسید بدان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسیده
باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی از باران آنرا ضایع نمیکند و بکم و بیش محصول
میدهد و مقصود از این مثل حصول ثمره مخلصان است که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند
از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای
بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بَصِيرٌ بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ تمثیلی دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما
جمع انکاریست یعنی دوست ندارد أَنْ تَكُونَ لَهُ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِنْ
نَخِيلٍ از درختان خرما وَأَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا در آن
بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل کرده

اینست

اینست وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی
وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست درین پیری فرزندان ضُعَفَاءُ خردان و ناتوانان و معیشت
پدر و فرزندان همه ازین بوستان است فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید بادی گرم
و گویند گرد بادی فِيهِ نَارٌ در او باد آتشی و اینچنین باد آتشین را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ
پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق
و مرائی است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان که بدان امید واوی دارند
بسوزد و ایشان محروم و مهجور بمانند نه کاری که باشد مردی بران نه حالی که بینند
نفعی در آن زابر ریا برقی افروخته همه کشت اعمال ایشان سوخته كَذَٰلِكَ همچنان بیانی کرده
صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای
الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادات
دیگر ریا باوی شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان أَنْفِقُوا نفقه کنید
در راه خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها و برگزیدها آنچه کسب میکنید بتجارت و
صناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا و آنچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ برای شما از زمین چون
حبوبات و اشجار و ثمره اغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر
بودی بهمان یادیکر در مسجد حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه آوردندی
و در گوشه نهادندی تا فقراء مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا
دوست سایی خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی آشکارا بیاورد و در میان خرماها
نیکو بخت و کالای خبیث خود را بان متاعهای پاکیزه تر بیامیخت حق تعالی معامله نهی کرد
و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش
که از ذات ممت مِنْهُ تُنْفِقُونَ از آن چیزی نفقه کنید وَلَسْتُمْ و حال آنکه نیستید شما بِآخِذِيهِ
فراگیرنده چنان چیز را که اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید
در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غَنِيٌّ بی نیازست
از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيدٌ ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد
الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید یکی از شیاطین انس یا جن اما يَعِدُكُمُ
الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی
وَيَأْمُرُكُمْ و میفرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ بخل و امساک و منع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ و خدای
وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی
وَفَضْلًا و افزونی روزی و مکافات بجز در دنیا وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست
بر منفقان عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر سعت و فضل و مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ

89 میدهد خدای حکمت انفاق مَن یَشَاءُ هرکرا میخواهد تا داند که چه میباید داد و بکه باید
داد یا دانشی که میان القاء رحمانی و شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و
بوعده رحمان مستظهر باشد وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ و هرکه را حکمت دادند فَقَدْ أُوتِیَ پس
بدرستی که داده شد او را خَیْرًا کَثِیرًا نیکویی بسیار امام ابو اللیث رحمة الله فرموده که
حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ و در کلام مرتضی علی رضی
الله عنه وارد است نظم رضینا قسمة الجبار فینا · لنا علم وللاعداء مال · فان المال
یفنی عن قریب · وان العلم باق لا یزال · علم دادند یا دریس و بعاد و زر و سیم شد یکی
فوق سماک و دیگری تحت سمک و دانش با کثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا
پس عالم را باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال
خود ننهد که او را خیر کثیر داده اند و ایشان را متاع قلیل وَمَا یَذَّکَّرُ و در نیابند و پند
نگیرند بدین موعظها إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنفَقْتُم و آنچه بیرون کردید
ای مومنان مِّن نَّفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا
یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُم یا بر خود واجب کرده اید مِّن نَّذْرٍ از نذر معین و
یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای یَعْلَمُهُ میداند آن را
و فراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِینَ و نیست مر ستمکاران که نفقه بریا کنند یا نذر کرده طاعت کرده اند
بوفا نرسانند مِنْ أَنصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِن تُبْدُوا
الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِیَ پس نیکو چیزیست آن
چه دیگران بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان باشنای باسلام
میل کند وَإِن تُخْفُوهَا و اگر پنهان دارید صدقاتی را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ و بدهید آنرا بدرویشان در
خفیه فَهُوَ پس آن اخفا خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور میماند
و درویش نیز از مذلت اخذ ولی ناموس محفوظ میباشد بعضی علما حکم اخفا را عام دارند
در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در اخفا مبالغه عظیم
داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق به نوافلست
و در فرایض اظهار اولیست تا تهمت ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت بامر حق سبحانه
و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد
و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و
در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده که
اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَیُکَفِّرُ عَنکُم و ساتر گردانیم از شما حصص که محو اند یعنی خدای در
گذراند مِّن سَیِّئَاتِکُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید

ازابداء

90 از ابداء صدقه و اخفاء آن خَبِیرٌ داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت
مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود با ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت
ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت نوشیدند
آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض
کردند آیت آمد که لَّیْسَ عَلَیْکَ نیست بر تو ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه
بر تو هدایت دعوتست و بس وَلَٰکِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بعنایت خود یَهْدِی مَن یَشَاءُ راه نماید بایمان
هرکرا که خواهد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق
علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز نیست وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَیْرٍ از مال خود
فَلِأَنفُسِکُمْ پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب راجع بشماست خواه متفق علیه کافر باشد
و خواه مسلمان بیت کرامی برد پیش آتش سجود · تو وا بس چرا میبری دست جود · خورشید یکنخلت
وکلک و حمام · که روزی رسانند مهمانی بدام · چو هر گوشه تیر نیاز افکنی · بناگاه بینی که صیدی کنی
وَمَا تُنفِقُونَ و نفقه نمیکنید شما که مومنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب و خشنودی
خدای و جز عین ثواب آمده است کما قال الله تعالی و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله
وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَیْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود یُوَفَّ إِلَیْکُمْ توفیه مزد آن میکنند برای شما
یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وَأَنتُمْ و شما لَا تُظْلَمُونَ ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما
بستم چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَاءِ الَّذِینَ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست أُحْصِرُوا آنانکه باز
داشته شده اند فِی سَبِیلِ اللَّهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا یَسْتَطِیعُونَ نمیتوانند بواسطه اشتغال
بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِی الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان یاران
مهاجر بودند قریب چهار صد نفر چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم
که در مدینه مسکن و منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان شب صفه مسجد پیغمبر
بود صلی الله علیه وسلم و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایر اللذات پوکت می انداختند
و نه بسوال و طلب روزی میپرداختند و بدین سبب فرمود که یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد
ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان أَغْنِیَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ
بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُم بِسِیمَاهُمْ تو میشناسی ایشانرا ای محمد
به نشانه و علامت ایشان که صفرت لونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لا
یَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نکنند بر مردمان و چیزی نخواهند تا ایشان إِلْحَافًا از روی الحاح
و ابرام و غیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست و ترک سوال بجهت شفقت
و مرحمت میکردند که تا که مردم رد سوال کنند و از رستگاری باز مانند ما اظلم من رد السوال
وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَیْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر آن از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ

ر ل
السایل

بدرستی که خدای بر علیم بدان داناست و میداند که بکه میدهد و از برای چه میدهد اَلَّذِینَ
آنانکه یُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّیْلِ بشب وَالنَّهَارِ
وبروز سِرًّا در نهان وَعَلَانِیَةً و باشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطاء صدقات در اسباب
نزول آورده که علی مرتضی رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی
و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیه فرستاد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مرتضی علی پرسید
که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت
ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد صاحب کشاف
آورده که ابو بکر صدیق رضی الله چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان
مقدار در شب و همان منوال در روز حق سبحانه درین آیه صدقات صدیق را بستود فَلَهُمْ پس
مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند مزد آنست که ایشانرا در مقام
عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و خوفی نباشد ایشانرا وَلَا
هُمْ یَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند اَلَّذِینَ آنانکه یَأْکُلُونَ الرِّبَا میخورند مال ربوا یعنی
معامله میکنند و زیادت میستانند لَا یَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور اِلَّا
کَمَا یَقُومُ مگر انچنانچه برمیخیزد اَلَّذِی آنکس یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ که میزند و میفکند او را دیو برساند بدو مِنَ
الْمَسِّ از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط
و دماغ او را مخبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود ادا میکند و
محصل کلام آنست که خورندگان ربا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا
بدین نشانه بشناسند ذٰلِکَ آن عذاب ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند
اِنَّمَا الْبَیْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند رباست کفار یکدرم بدو درم بیع میکردند و
میگفتند این ربا نیست بیع است میان ربا و بیع فرق نکردندی وَاَحَلَّ اللهُ الْبَیْعَ و حال آنکه حق سبحانه
حلال کرده است بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته ربا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هر که بیاید بدو یعنی
بوی رسد مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که نهی است از ربا فَانْتَهَىٰ پس باز ایستد
از ان فَلَهُ پس مر او راست مَا سَلَفَ آنچه گرفته است قبل از تحریم ربوا از و نتوان گرفت بامر
او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَاَمْرُهُ و کار او مفوض است اِلَى اللهِ
بخدای یعنی بهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا گرد
آن کبره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که بازگردد باستحلال ربا بعد از انکه خدای انرا حرام کرده فَاُولٰئِکَ پس
آن گروه مستحلان و ناشنوندگان بامر و نهی اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ
ایشان در ان جاوید خواهد بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ

بحمد الله

یَمْحَقُ اللهُ الرِّبَا کم و کاست میکرداند خدای مال ربا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت
ان بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر چه از ان مال بصدقه
دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند بدین نفعی نبرد و این کمال نقصان است وَیُرْبِی الصَّدَقَاتِ
و افزون گرداند خدای صدقهای را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهد بود وَاللهُ لَا یُحِبُّ و دوست
ندارد خدای کُلَّ کَفَّارٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود اَثِیمٍ بزه کاری که بر ارتکاب ربا مصر
باشد اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردار نیکو کردند و امر را بموجب
فرمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را وَآتَوُا الزَّکٰوةَ و بدادند زکوة لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر
ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
و ایشانرا ترسی نیست بر انچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و ایشان اندوهگین نشوند
برای انکه از عقب گذاشته اند یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللهَ بترسید
از عقاب خدای وَذَرُوا و دست بدارید مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبَا آنچه مانده است از ربا اِنْ
کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما باور دارندگان مروی است که بنی عمرو ثقیف و بنی مغیره مخزومی
ربا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه بجهت ربا
فتوی داد و بنی عمرو شرط آنکه ربا ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربا دیگران از ایشان موضوع
صلح کردند و بوقت طلب ربا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آورده گفتند
ما چه بدبخت کسانیم که ربا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیه
خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت ملجای ایشان بجناب نبوت
نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید و بقیه ربا ترک ننمایید
فَاْذَنُوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ از خدای
و رسول او و حفص فَاْذَنُوا خوانده است از اذن بمعنی علمست یعنی اگر ترک ربا نکنید آگاه باشید
و بدانید که لایق بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وَاِنْ تُبْتُمْ و اگر
توبه کنید از گرفتن ربا فَلَکُمْ رُءُوسُ اَمْوَالِکُمْ پس مر شماراست سرهای مالهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم
کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی
بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از
سود در گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت
خواستند بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیه آمد وَاِنْ کَانَ
و اگر واقع شود غریمی ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس
باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست اِلَىٰ مَیْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَاَنْ
تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است شما را اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانید

خدای نه

بحرب ام

شما کمالیخ خدای میفرماید متضمن صلاح دوجهانی و متکفل نجاح جاودانی است وَاتَّقُوا
يَوْمًا وبترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُونَ باز گردیده شوید فِيهِ در آن روز
إِلَى اللَّهِ بحساب خدای بجزای که مقرر کرده از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیك و بد وَهُمْ وایشان یعنی باز
گردیدگان بوی لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنْتُمْ چون
معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه
مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان
کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ درمیان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ
براستی و داد یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ
نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست و بر قولی
فرض عین بشرط فراغی کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و
گفته اند مستحب است یعنی اولی آن باشد که ابا نکند کاتب چون التماس کنند أَنْ يَكْتُبَ انکه
بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر
شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ
الْحَقُّ انکس که بروثیقه دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای
رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که بروست چیزی را
فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ انکس که بروست حق یعنی در ذمه اوست سَفِيهًا جاهلی بی وقوف
یعنی نابالغ رشید چون مجانین و مرد مبهوت او أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوان چون کودك خورد یا پیر بنك
رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمی تواند أَنْ يُمِلَّ آنکه املا کند هُوَ او که مدیونست
بجهت آنکه گنگ باشد یا بواسطه مرض لکنت که در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف
آن قوم است دانا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا آن حق کند وَلِيُّهُ ولی که از پیش گذشت یعنی
متولی امر او و آن قیم سفیه طفل و مجنون یا وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ
براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه
مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ پس اگر این دو گواه نباشند دو مرد
یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یک مرد وَامْرَأَتَانِ و دو زن گواه شوند و شهادت
زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نساء در مواضع مستوره مسموع است و با مردان
در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و
عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید که باشند مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از آنکسانی که پسندید

وراضی

وراضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی دو زن
برای آن باید أَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن معامله را که بدان گواه
بود فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت
صفت نسیان برامزجه نسوان غالب است پس دو زن باید که تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گردد
وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برادای
آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول نشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالتی که خورد باشد آن
حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندك و بسیار آنرا بنویسید إِلَى أَجَلِهِ تا مدت او که مقرر شده باقرار مدیون
ذَٰلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ راستتر است عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدای وَأَقْوَمُ و صواب تر
لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است وَأَدْنَىٰ و نزدیك تر است کتابت أَنْ
لَا تَرْتَابُوا آنرا که بشك نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود چون رجوع نمایید بکتابت
إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِيرُونَهَا که میگردانید آنرا
بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ پس نیست بر شما
جُنَاحٌ گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنکه ننویسید آنرا وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید
و فروخت کنید نقد بنقد و حکم این آیة منسوخ است بقوله تعالی فان امن بعضکم بعضا الآیة.
وَلَا يُضَارَّ و نرسانند و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار
کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را مضطر سازند بر قبول شهادت چون نا فرو داشته باشد این معنی
که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست
که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه
نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی بپوشد بوقت طلب و باز نگیرد وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر
بکنید ای معاملات آنچه که نهی کرده از اضرار کاتب و شهید فَإِنَّهُ پس آن فعل منهی فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی
باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللَّهَ و همه شما بترسید و فرمان خدای را خلاف مکنید وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزد
خدای شما را مصالح دین و دنیای شما وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ
و اگر باشید شما عَلَىٰ سَفَرٍ در سفری علی اینجا بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید کاتبی که ثبت حق
کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گروها قبض کرده
شده یعنی فرا ستده فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امین دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت
او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ پس باید که ادا کند الَّذِي اؤْتُمِنَ انکس که امین داشته شده است یعنی مدیون
أَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ اعنی پروردگار او
و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبایرست
وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که بزه مند و گنه کار است دل او

ودر اضافت آثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جایم قلبیه سخت
تر وغلیظ ترست از آثام متعلقه باعضاء ظاهر وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچ شما میکنید از
اظهار شهادت وکتمان آن عَلِيمٌ داناست لِلَّهِ مرخدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچ در آسمانهاست
از ستاره وفرشته یا او راست عوالم روحانیه که استار غیوب وبواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچ
در زمینهاست از ارکان وموالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما ومظاهر افعال اند وَإِنْ
تُبْدُوا واگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ انچ در نفسهای شماست از عزایم ونیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان
سازید آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار میکند خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید
که دانای ضمایر ومطلع بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی
احصا کند از گفتار زبان وکردار اعضا واندیشه دل فَيَغْفِرُ پس بیامرزد بعد از احصا لِمَنْ يَشَاءُ
مرانکس را که خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وعذاب کند هر کرا که خواهد بعدل وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وخدای
بر همه چیز از غفران وتعذیب قَدِيرٌ تواناست بعضی برانند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا الا
وسعها منسوخ شده وجمعی گویند محکمست زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام
معترض شود نه بر اخبار واین آیه خبر است پس منسوخ نشود ونزول آیت لا یکلف الله نفسا معه ازین
برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون
این آیه نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون آن متامل گشته بی طاقت گشتند از صدیق وفاروق
ومعاذ بن جبل رضی الله عنهم وبعضی از اعیان وانصار رضوان الله عنهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رفته صورت حال بعرض ایشان رسانند ایشان بجناب نبوت آمده
گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق بر ما تکلیفی کاری کردند که قوت آن نداریم ملکه چیزی بما فرستاده
اند که طاقت استماع آن نداریم حضرت استفسار نمودند که آن چه چیز است گفتند یا رسول
الله عنان دلها در قبضه اقتدار وزمام اندیشها در چنگ اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل
ما بدید آید وفکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید وما آنرا مکروه میداریم وان قوت بفعل نمی آید حق سبحانه
میفرماید یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد وهیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم
صلوات الله علیه وسلم فرمود مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا وعصینا لاجرم چندین
بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا واطعنا دلهای اصحاب از کلام سید لباب اطمینان تمام
یافته گفتند سمعنا قوله واطعنا امره برکت این گفتار دشوار ایشان روی بآسانی نهاد وحضرت حق
در ثنای این امت وسبکباری ایشان این آیه فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گروید واعتقاد کرد رسول یعنی محمد
صلی الله علیه وسلم بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چیز که فرستاده شده باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیاتست
وانست واحکام دین وحقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ ومومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان
رسول صلی الله علیه وسلم بتحمل وتبلیغ بود وایمان ایشان باقرار وتصدیق پس جهت نکرمومنان

جمع کرد

جمع کرد میان پیغمبر وایشان در ذکر وفرمود كُلٌّ یعنی همه ایشان از نبی ومتابعان او
آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود لم یزلی ازلی وابدی واسما حسنی وصفات جلال
وجمال وافعال متقنه واحکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ وبفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند
ومبلغان وحی ورسانندگان حق سبحانه بانبیا وسبب وصول وحی اند برسل وَكُتُبِهِ وبکتابها
منزله وی که همه حق است وسخن اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهِ وبفرستادگان او که همه پاک ومعصوم
اند وبرگزیده ووحی گزارنده وخواننده بر احق لَا نُفَرِّقُ میگویند نبی ومومنان که ما جدا نمی کنیم
در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود
ونصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند وَقَالُوا وگفتند مومنان سَمِعْنَا شنیدیم
قول خدایرا وَأَطَعْنَا وفرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب بر آمده
گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ وبسوی تست بازگشت همه
واگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گفت واهل حدیث
متفق اند بر آنکه این آیت وتالی او مکیست وبی واسطه در شب معراج بر حضرت نازل شده چنانچ
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله وارد است که آن حضرت را در شب معراج سه چیز عطا نمودند
نمازهای پنجگانه وخواتیم سوره بقره وانکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزند هر کسی را از امت
که شرک نیارد بخدای ودر ینابیع آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت وبساط کونین را
بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید نظم سوی عالمی شد که عالم نماند وزود در میان سایه هم نماند
بوقت آمده از پرده بود خویش نگر کرد بی پرده منقصود خویش چو قرب بمقام او ادنی سلام وکلام الهی
در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرموده که آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلوات الله علیه وسلامه متابعانی کرد محتوی بر اثبات این
این کرامت بی مومنان این امت که از دعه نیست حق تعالی فرمود والمومنون کل آمن بالله الی
الآیه حق تعالی فرمود ... که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود وقالوا سمعنا
واطعنا الآیه خطاب آمد که من هم بایشان سبک کردم لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ در رنج نیفکند خدای نَفْسًا
نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن
نفس را باشد انچ کند از نیکوئیها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ وبروی باشد انچ بجای کرد از بدیها آن حضرت
درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت
إِنْ نَسِينَا اگر فراموش کردیم وعمل نیکو از ما فوت شد أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم وبی قصد
مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا ای پروردگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا وبار مکن بر ما إِصْرًا باری گران
كَمَا حَمَلْتَهُ همچنانکه بار کردی آنچیز گرانرا عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر انکسان که پیش از ما بودند یعنی
یهود ونصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود رَبَّنَا ای خداوند ما وَلَا تُحَمِّلْنَا

۹۷ وتحمیل مکن برما ما لا طاقة لنا به چیزی که طاقت نیست لنا ربنا مارا آن که حدیث نفس و وسوسه او بقول مفسران که آیت را مدنی دانند وناسخ آیة محاسبه شناسند و بقولی دیگر که مکی است مراد استیلای شیطان است بواسطه غلبه شهوات بر نفس باشمات اعلا یا هرچه بنده را از حق مشغول کرده اند واز فرمان برداری باز دارد وگفته اند ملا طاقة لنا به لرتهدی قد ماست از صراط مستقیم واعف عنا وعفو کن وبدر کذار از خطاها وفراموشیها ما واغفر لنا وبیامرز کناهان ما را وارحمنا وبخشای بر ما بقبول طاعت ها ما انت مولانا تو کارساز وباری دهنده مایی فانصرنا پس باری ده ما را و مظفر کردان ما را علی القوم الکافرین بر کروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره ختم کردی آمین کفتی و در خبر است که حضرت این دعا را در شب معراج میکفت وملائکه آمین میکردند وحق سبحانه وتعالی اجابت میفرمود سورة آل عمران بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح سوره یا اسرار اوست یا الف اشارتی بالای عمیم حق است ولام بلقای کرم او ومیم بمحبت قدیم او یا برکت آلاء او در دنیا همه را علی العموم شامل است ونعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل وفیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادة مگر او الحی زنده که حیات هر زنده از او القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند وحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود وایشان کفتند ما غاشیه اسلام بر دوش وطغرا قبول دین الهی در کوش داریم وحضرت جواب داد که شما را نسبت زن وفرزندان بخدای الوهیت از اسلام بازداشته است ترسایان کفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه معتقدیم واگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست وخود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید ودیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود وهم معتقدها شما چو پرورد کار عالم مصور نیست ودیگر خود میکویید که عیسی اکل وشرب داشت ورفتن وآمدن وخواب وبیداری بدو نسبت میکنید وحق سبحانه از این همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند وهشتاد واند آیه از اول این سوره در این باب نازل شد وچون نزاع ترسایان نارة در الوهیت عیسی بود ونارة در نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع الانبیاء لاجرم بر اول سوره ذکر الوهیت حق وحجت ونبوت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق براستی در اخبار ودراستی در دلالات مصدقا در حالتی که موافقست این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از او بوده و آن

موافق

ع

مائتان
آیات کلمات حروف
۲۰۰ ۳۴۸۰ ۱۴۴۲۵

۹۸ موافقت در توحید ونبوت ومعاد واصول دین است وانزل التوریة والانجیل وفرو فرستاد توریت وانجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق ودر این دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است وبدین نفی بطلان قول یهود ونصاری در ابن نسبت بعزیر وعیسی میکویند ثابت می شود وانزل الفرقان وفرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق وباطل ودر تفسیر کبیر آورده که فرقان معجز ایست که مقارن انزال کتب بوده ودعوی صادق وکاذب بدان متمیز می شده ان الذین کفروا بدرستی آنکسانکه نکرویدند بآیات الله به نشانهای قدرت الهی یا بآیات ذاتی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذاب سخت یعنی پیوسته والله عزیز وخدای غالب است وقادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند انتقام یعنی عذاب عقاب وغضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء نه در زمین ونه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات وموجودات وعلم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بود وآن نیز بتعلیم حق بود پس چنان علم ناقص سزا نیست که توان شد بر ربوبیت او هو آن خدایی که علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم آنکس است که تصویر میکند شما را فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء بر نوعی که میخواهد از دو کونه نه ذکر وانثی سیاه وسفید ناقص وکامل زشت وزیبا سعید وشقی وقصه عیسی علیه السلام برین وجه بوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته ومصور مصور خدا نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست ومخلوق محتاج بخالق وخالق همه الله است لا اله الا هو تکرار بجهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف النصاری که ثالث ثلثه قایلند العزیز بی همتا وبی مانند الحکیم دانا ومحکم کار هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآنرا منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات نشانهای روشن است وآیتهای منفصل مبین که در لفظ ومعنی آن هیچ اشکال نباشد هن ام الکتاب آن آیات محکمه اصل ومعظم قرآن است واخر وآیتهای دیگر متشابهات مانند اند بیکدیگر در ظاهر وادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد ومتشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم میداند ودر متشابه بمدد نقل دخل کردن نمی تواند وگفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند وچون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد ویک است والمص صد وشصت ویک والر دویست وسی ویک والمر دویست وهفتاد ویک الخ طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد وگفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فاما الذین اما آنکسانی که از جهت تقلید وتعصب

فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی
مینمایند ما تشابه آن چیزها که لفظ او متشابه و معنی او مشکلست منه از کتاب ابتغاء الفتنة
برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال الجاهلیه بود که گفتند این حسابهای
مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وابتغاء
تأویله و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و متمنای خود وما
یعلم تأویله و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام
سجاوندی رحمه الله علیه فرمود که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بالا الله
وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور می شوند در دانستن تاویل اشتراک نکردند بجهت حقیقت
چو حق سبحانه بتاویل آن عالم است فی العلم ثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتاب
اند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به ما گرویدیم بدو ای بمتشابه کل من عند ربنا همه
محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ماست وما یذکر و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند الا اولوا
الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که
متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ بجانب میل مساز
قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا بعد از آنکه ما را راه راست نمودی وهب
لنا و ببخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود توفیق بر استقامت که آن رحمت محض
رحمتیست یا ثبات بر ایمان دائم و عصمتی از شک و شبهه انک انت الوهاب بدرستی که تویی بخشنده
هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد
از مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله
بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا
بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه یا نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که درویش
است و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت میکردند و مکابره مینمودند لن تغنی عنهم
دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان مینازند ولا اولادهم و نه فرزندان
ایشان که بوجود ایشان علم مباهات می افرازند من الله از عذاب خدا شیئا هیچ چیز نه در
دنیا اگر محنت در رسانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند واولئک و آن گروه
هم وقود النار ایشانند آتش انگیزه دوزخ و عادت این مشرکان با یهود و نصاری در تکذیب حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم کدأب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب
موسی علیه السلام والذین من قبلهم و عادت آنکسانی که نیز پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود
کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیاء خود را فاخذهم الله پس گرفت ایشان را
خدای بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن والله شدید خدای سخت عقوبتست کافران را
العقاب

بهمات

والراسخون

وحشر

برکند

قل

قل للذین کفروا بگو ای محمد آن کسانی را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد
ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وتحشرون الی جهنم
و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ بعضی خطاب با کفار
قریش است میفرماید قد کان لکم بدرستی که بود شما را آیة علامتی و نشانی در درستی نبوت
محمد صلی الله علیه وسلم فی فئتین التقتا در قصه دو گروه که هم رسیدند و هم دیدار ستانند در حرب
بدر فئة تقاتل گروهی که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله
علیه وسلم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجرین و دویست و سی و شش انصاری واخری
کافرة و گروهی دیگر ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن یرونهم میدیدند
مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مثلیهم دو برابر خود رأی العین دیدنی آشکارا اگرچه ایشان
سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان را بر دو تن از کافران غالب
کرداند که ان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین درین محل کفار را دو برابر ایشان نمود تا بوعده الهی
مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکور این بوده که اندک بر بسیار غالب
آمدند در اخبار آمده است که در مبداء اقتتال مومنان را اندک بچشم کافران در آوردند تا بر جنگ
دلیر شدند و در اثناء حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمودند تا از خوف مغلوب و منکوب
گشتند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشد و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت
این بود والله یؤید و خدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر که را خواهد ان فی
ذلک بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان
بینائیها را مراد بینائی دل است که بصیرت گویند زین زینت داده شد یعنی آراسته شده است
للناس برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده
حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین
شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را من النساء از زنان که بدترین دام
شیطان ایشانند والبنین و پسران که محبوب طباع والدین اند والقناطیر المقنطرة و قنطارهای
گرد بر گرد نهاده یا دفین ساخته من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است
یا هشتاد هزار درم نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم والخیل المسومة و دیگر اسبان علامت
دار مراد آن نشان اسپ است که عیب و هنر او ظاهر میکرداند چون مطلق الیمین و غیر محجلین و امثال
آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است یا تمام خلقه یا داغ دار یا فربه یا ابلق که میل اعراب
بدان بیشتر بوده والانعام و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشت زارها
زمینها برای زرع ذلک این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا
چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا والله و خدای که معبود بحق است عنده

حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکویی بازگشت حسن مآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست
بیت جند کردی کوه وصحرا در هوس بیش ازین آی انده حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بکو آیا خبر دهم شمارا
ای درویشان اصحاب بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ بهتر ازینها که کفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای کسانیکه پرهیز کردند
از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب غیر احسن کذشتند یا متاع دنیا را دست بداشتند
چون اهل صفه مر ایشان را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهای است
که اندکی از ان بهتر است از دنیا بلکه دوست در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر
من الدنیا وما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار
آن بوستانها جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در ان بوستانها ذکر خلود جهت
انست که نعمت دخول در ان بخوف انقطاع منغص نکردد وَأَزْوَاجٌ ومر ایشانراست جفتها از حوری وانسی
مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از عادتهای که نساء دنیا را باشند یا پاکیزه در خلق وخلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ودیکر ایشانرا
خشنودی است از خدای واین از بهشت ونعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِالْعِبَادِ
به بندکان واحوال ایشان الَّذِينَ متقیان که سازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی
نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میکویند ای پروردکار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که اکرویدیم ایمان بلیغ تو فرمودی
فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا کناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ ونکاه دار مارا از عذاب دوزخ نکاه دار الصَّابِرِينَ دیکر صفت ایشان میکند که صبر
کنندکانند بر ادای فرایض وسنن یا بر ترک محظورات وشبهات یا در وقت هجوم آفات وبلیات
وَالصَّادِقِينَ وراستانند در قول وفعل ونیت وَالْقَانِتِينَ وفرمان بردارانند مر امر خدایرا در نهان
واشکارا وَالْمُنْفِقِينَ ونفقه کنندکان از مال حلال باهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ وآمرزش خواهندکانند
بِالْأَسْحَارِ بسحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز کزارندکان در ثلث آخر شب یا ادا
کنندکان نماز بامداد بجماعت محققان کویند که اهل تقوی صابر باشند در کشیدن بار ریاضت
وصادق باشند در ابتهاج منهاج ارادت وقانت باشند در سلوک الی الله وسیر فی الله بی قصور و
بی فتور ومتفق صفات وذات باشند از روی محبت ومستغفر باشند از ذنب قلوب که توجه است
بغیر حق بیت کر آمد شهود ماسوی الله ازین نوع کناه استغفر الله وازین صفات که مذکور
شد صبر مبدا سلوک است وصدق ابتدا تخلق باخلاق مالک الملوک وقنوت اشتغال بنقص
نفس بمحا الفضول وانفاق سبب تکمیل او ودر مرتبه قبول ومراد از استغفار فنا در توحید است
وتا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض
ازلی طالع نکردد وذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب وظهور صفای روز است این فایده میدهد
که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک وملکوت مستعلی شد شب وجود ماعدا که بمود بی
بود ست زایل کشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید وسر کلام تمام اطناء الراج

فقد طلع

فقد طلع الصبح ابتهاجهم کشاید بیت لمعه نور قدیم تافت زاکوان جمله مرادات محدثات
بر آمد صبح وصالش رسید در همه آفاق هر طرفی بانک الصلوة بر آمد در اسباب
نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه
وسلم سوال کردند که بزرکتر کلمه وشریفتر شهادتی در کلام خدای کدامست این آیت نازل
شد شَهِدَ اللَّهُ کواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ انکه او سزاوار
بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر او وَالْمَلَائِكَةُ وفرشتکان
نیز بهمین وجه کواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ وخداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر
وانصار یا علمای این امت همی کواهی میدهند قَائِمًا در حالتی که هر یک از علما قایم اند
بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدای کواهی داد بوحدانیت خود واو قایم بود بعدل
یعنی حاکم براستی وکفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید وشهادت ملایکه
اقرار بوحدانیت وکواهی علما ایمان بدان واحتجاج بران وفضیلت علما وشرف ایشان
از اقتران شهادة حق معلوم میتوان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار جهت تاکید است ومزید اهتمام
بمعرفت ادله توحید الْعَزِيزُ قوی است وغالب یعنی ممتنع است از انکه لاحق شود بذات او
موحدی ووصفی واصفی مکر بر وجهی امر او وجه همه مامورند باظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ داناست
در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای
اسلامست نه یهودیت ونصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ واختلاف نکردند در انکه دین اسلام
حق است ومحمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر حق است آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ دادند بدیشان تورات
إِلَّا مکر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از انکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان
آمد موافق ومصدق کتاب ایشان انکه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی
حسد ما جوری که در میان ایشانست یا میل بریاست وبزرکی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ وهر که نکرود
بقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت محمد را صلوات الله وسلامه علیه ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم
بروند وخدای بعد از ان حساب ایشان ایشان را جزا دهد بر کفر وانکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ
پس اکر این جهودان بخصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری بحران در مقام جدال
باشند بواسطه عیسی علیه السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بکو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ روی خود
یعنی خودی خود وکردار وکفتار ونیت دل خود را سپردم لِلَّهِ مر خدایرا وَمَنِ اتَّبَعَنِ وانها که پیروی
کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ وبکو لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر انکسانی را که کتاب بدیشان داده
اند یعنی یهود ونصاری وَالْأُمِّيِّينَ وبکو مشرکان عرب که کتاب نداشته اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام

می‌آرید چنانچه من آورده‌ام استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورده‌اند و اخرج حجتها انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی آن گروه که کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد درین نحو تاکید ست چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و می کشند آن کسانی که از روی حقیقت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمایند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی ماسوی انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ مژده ده ایشان را بعذاب دردناک یا وعید ده ایشان را بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهت حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشته و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند ما پیروی احکام توریت ایم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم بی شک اعمال ایشان حبط است فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس آن را نمی ستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بر آن مترتب نمی شود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را در قیامت از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمینگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شدند بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اندک چیزی دانستند از آن يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده می شوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا توریت حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مایده مذکور خواهد شد و گویند یهودی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد بیا تا در حضور علمای دین خود مناظره میکنیم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیار و در بین محکمه آن حکم سازند ایشان ازین قول ابا نموده آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریت میخوانند ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسا بودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگان اند از حق ذَلِكَ این اعراض از حکم توریت ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید

بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد مر ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که می بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آباء ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ پس چه گونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ از برای حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادة سیئات عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرد که در غزوه احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم نمودند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدان موضع آمده تیشه از دست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل بتایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شد بحد مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضربت آن حضرت مقداری از آن برجست و نوری درخشان شد که بروشنایی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف در آرند و ایالت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شعر رایت شریعت من بر سایر عن و دولت بر مفارق اهل یمن افکند مومنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزاء و سخریه افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاریکه این مرد از بیم کار زار مشرکان عرب خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و یاران خود را بگرفتن روم و پارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگوی ای بار خدای مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی و متصرف دولت تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد میسازد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد و گفته اند که ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه حوالت فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ادبار اعدا انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت امام احمد حرب رحمه الله فرمود که

این ملك قبول دلهاست ودلها در قبضه قدرت خداوند یکتاست هرکرا مقبول قلوب
سازد بنظرات عنایت صاحب دلانش خوانند وهرکرا از دلهای درویشان بیندازد بسلاست
نیمان نکبت ومذلتش بکدازد وَتُعِزُّ وارجمند میسازی مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی بایمان وطرفه
چون پیغمبر ومتابعان وی وَتُذِلُّ وخوار وبی مقدار میکردانی مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی بکفر وکرت
چون ابوجهل وپیروان او یا مراد عزت این امتست یا شیلد بر دیار عرب وعجم وذلت اهل
فارس وروم وغیر ایشان از کفار اعم یا عزت مومنان بظفر بر یهود ونصاری وذلت ایشان
بقبول جزیه یا قتل وجلا وکفته اند عزت بشرف قناعتست وذلت بنحست حرص چه استغنای قناعت
فقیر را بانصد تمکن رساند ونکبت حرص توانکر را در صف نعال افکند در تفسیر بصایر آورده
که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی رحمه الله که در زمان
خود قطب اولیاء بود امد واستدعای فاتحه نمود وهمچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر
تعز من تشاء وتذل من تشاء نکته درخواست نمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن
ترین وجهی در معنی آیت اینست که ترا با هزار وهفتصد پیل جنکی وچندین فرسنك ولایت ابادان وصد
هزار سواران مکمل جهت طلب بشر ویش طلبی بخانه بهو من کدایی آرد ودر صف نعال بازدارد
ومرا باین کلیم کهنه وپای برهنه ملك قناعت بخشد ودر صدر ازادی جای دهد بیت
انکو بقناعت آشنا شد، از فیض تعز من تشا شد، وانکو بحرص وآز بیوه، مقهور وتذل من تشا شد
ونزد محققان عزت بشهود لقا وکشف غطاست وذلت بحجاب جهان وبازداشت عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ
بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از عطای ملك واعزاز مومنان واکر چه شر چون خلع واعزاز
واذلال بدست اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبنی
بر بشارت اهل ایمانست ووعده ایشان بفتح اقالیم وکثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از و
ضدی دیکر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم
علیه السلام فرمود واذا مرضت فهو یشفین وحقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه امر
نسبیست چنانچه فرموده در مثنوی معنوی بیت بد به نسبت باشد این را هم بدان، پس بد مطلق
نباشد در جهان، زهر مار آن مار را باشد حیات، نسبتش با دیکران باشد ممات، یا آنکه خیر
وجودیست وشر عدمی ومعدوم را با وجود آمیزشی نتواند بود ولهذا حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدیك والشر لیس الیك وصاحب نقد النصوص
خلاصه ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بر این سخن اسمائی میفرماید اینجا که در نعت حضرت خاتم
النبیین میفرماید بیت بلبل شاخسار باغ بلاغ، شاهباز نشیمن ما زاغ، داشت چشم سر چو دید سر،
روشنایی زکحل ما بصر، چون بشطار جهان پرداخت، هر بد ونیك را کر دید وشناخت، کفت خیریك از
خصایص قدم است، نایخ بدان تعابض عدم است، کفت الخیر کله بیدیك، لکن الشر لا یعود الیك

انك

إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی تو بر همه چیز از اعطا وانتزاع واعزاز واذلال قَدِيرٌ توانائی تُولِجُ اللَّيْلَ
در می آوری لیل را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت تحول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان
حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی ودر اجزای روز می افزائی تا روزی که در اول
جدی اقصر ایام بسته بود در اول سرطان اطول ایام سال می شود وَتُولِجُ النَّهَارَ ودر می آری روز را
فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی واجزای شب را بدان زیاده میسازی
تا شبی که در اخر جوزا اقصر لیالی بوده در اخر قوس اطول لیالی می شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ وبیرون می آوری زنده را
چون حیوانات مثلا مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه ودرخت را
از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ وبیرون می آری مرده را چون نطفه وبیضه ودانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان
ومرغ ودرخت است وکفته اند خبیث را از طیب بیرون می آوری وطیب را از خبیث یا کافر را
چون کنعان از مومن چون نوح علیه السلام ومومن را چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه از کافر
چون آذر وَتَرْزُقُ وروزی میدهی از خزانه رحمت واسعه مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ
بی شمار یعنی برتبه که خلق عدد ومقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نکیرند مومنان
کرد وستان الْكَافِرِينَ ناکرویدکان را کر دشمنا شد أَوْلِيَاءَ دوستان ومتولیان امور خود
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بعد از مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نباید پس مومنان را باید که کافر
را بدوستی نکیرند جمعی از انصار با دوستان یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند وعقد موالات
وعهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرمود واز روی تهدید کفت وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَٰلِكَ وهر که بکند این دوستی با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست آنکس از دین خدای فِي
شَيْءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مکر آنکه بترسید وحذر کنید مِنْهُمْ از
شرهای کافران تُقَاةً ترسیدنی وحذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام وقبل از
استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ ومیترساند
خدای شما را در ارتکاب مناهی نَفْسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض
قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری نفس عبارتست از ذات چیزی وحقیقت وهویت او پس هرکجا
لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ وبسوی جزای
خداوندست بازکشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا بکو ای محمد که اکر پنهان دارید مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در
سینهای شماست یعنی در دل از موالات کفار أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را
يَعْلَمْهُ اللَّهُ خدای آنرا میداند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومیداند آنچه در آسمانهاست از اصناف
علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از انواع سفلیات وَاللَّهُ وخدای که علم ذاتی
او بدین همه محیطست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست وقدرت او بهمه مقدورات
احاطه کرده پس هرچه میکنند میداند ومکافات آن میتواند بس نافرمانی میکنند وبترسید

يَوْمَ تَجِدُ از روزی بیاید كُلُّ نَفْسٍ هرکسی از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچ کرده باشند
از نیکویی مُحْضَرًا حاضر کرده اینه نزدیك خود یعنی ببیند صحایف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ
وآنچ کرده باشند از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا انکه باشد میان او
وَبَيْنَهُ و میان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ وحذر میفرماید خدای شما را نَفْسَهُ از خود در عقوبات فرموده که خدای
شما را می ترساند از انکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات حق
وذات خلق ما للتراب ورب الارباب بیت چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی
خاك را با عالم پاك وَاللَّهُ رَءُوفٌ وخدای مهربان است بِالْعِبَادِ بر بندگان که مبالغه میکند در
تحذیر ایشان قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگو ای محمد که اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء
الله واحباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید خدای را
پس پیروی کنید مرا يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد
گناهان شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است کسانی را که رهنما بعثت من را تبع(?) باشند
رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب بقریش است که میگفتند ما بتان را
برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیك خدای شما ابیند(?) و از برای ایشان را نکوی
اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او فرو مگذارید قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدا را
در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض
کنند از طاعت خدای و رسول فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدای و رسول
کفرست إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که خدای برگزید آدَمَ آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما
و سجده ملئکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ
شریعت متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت
آدمیان و بنای خانه کعبه وَآلَ عِمْرَانَ وآل عمران را که موسی و هارون بودند برسالت
و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند ابن عمران پدر مریم است و آل او مریم
و عیسی بوده اند که خدای ایشان را برگزید مریم را بتقدیس و طهارت و عیسی را بانجاب و رسالت
ذُرِّيَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا که بعضی برخی از ایشان مِنْ
بَعْضٍ از برخی زاده شده مراد اولاد بسلسله اند از آبا و برگزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای
شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفته اند نحن ابناء الله و مزخرفات نصاری را که نبین(?) آل
عمران را گفتند ابن الله عَلِيمٌ داناست باعراض فاسده ایشان ازین مقالات إِذْ قَالَتِ
امْرَأَتُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود بود در وقتی

که حامله

ع

فَاتَّبِعُونِي ۵

که حامله شد رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ ای پروردگار بدرستی که نذر کردم لَكَ برای تو مَا فِي
بَطْنِي آنچ در شکم منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد
و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و
فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین
در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحك هلاکی باد
این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید و زبان حنه
جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچ نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی
که تو شنوایی سخن مرا که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانایی بقصد من درین نذر که جز رضای تو
نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بنسمه است یا بنذیره قَالَتْ
گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که من بنهادم
آن بار را أُنْثَىٰ فرزندی ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناترست بِمَا وَضَعْتُ بانچ بار بنهادم
حفص وضعت خواند یعنی خدای داناتر بود بانچ حنه وضع کرد بقرات بکر این جمله مقول حنه
است و بقرات حفص مستانفه من قول الله تعالی وَلَيْسَ الذَّكَرُ و گفت حنه که نیست فرزند نر
که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَىٰ همچو فرزند ماده که بمن داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا و
بدرستی که من نام نهادم او را مَرْيَمَ و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزك
خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا و بدرستی که من در پناه تو آرم او را بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا و
فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او برکت دعای
حنه بود که مریم و عیسی پیوسته از مس شیطان محفوظ ماندند و در حدیث آمده
که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس یکند در وقت ولادت تا آن فرزند
فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس و محفوظ بودند
فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتن نیکو جهة
خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نشو و نمای نیکو
یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بسن سالکی رسید
بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد و گویند بر و پرورش حسن تعلق او بود باخلاق ربانی
القصه مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس برده سدنه و احبار را گفت
دونکم هذه النذیرة و اگر بیا این نذر کرده شده را کرا زان خادمان(?) که آن بقبول وی
رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن که قلمهای خود را
که بدان کتابت توریت کردندی بکنار نهر اردن برده و در جوی آب افکنند بشرط آنکه قلم
هر کس که بر سر آب بر و شرم(?) بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم

برزکریا علیه السلام مقرر شد وکفلها زکریا وفرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا او را
بخانه برده جهت ارضاع دایه مقرر فرموده وچون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد
آورده غرفه که جز بنردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرگاه که زکریا از
تعهد حال او فارغ شدی دران غرفه محکم بقفلی بستی کلید با خود داشتی ودر حفاظت و
حراست او باقصی الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد وانوار ولایت بر صفحات احوال
او لایح گشت کلما دخل هرگاه که در آمدی علیها بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که آنجا
می بود وجد می یافت عندها رزقا نزدیک او روزی وان میوهای تابستانی بود در
میان زمستان ومحصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه
دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لک از کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت
گفت مریم هو این رزق که می بینی من عند الله از نزدیک خداست ان الله بدرستی
که خدای یرزق من یشاء روزی میدهد هرکرا که میخواهد بغیر حساب بی شمار از جهت کثرت
یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک دران وقت که زکریا بمریم نان نزد در هنگام آن مشاهده
کرد طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان دعا زکریا بخواند زکریا ربه
پروردگار خود را قال رب گفت ای پروردگار من هب لی ببخش مرا من لدنک از نزدیک
خود ذریة طیبة فرزندی پاک از الاثر کنا انک بدرستی که تو از کرم سمیع الدعاء شنونده
دعایی یعنی اجابت کننده آنی فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان وگویند همین
جبرئیل بوده وبجهت تعظیم او را بلفظ جمع یاد کرده وهو قائم وحال آنکه زکریا ایستاده بود یصلی
فی المحراب نماز میگزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای
یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است ومعنی یحیی آنست که نام بدو
زنده شد یا دین بدو زنده گی یافت مصدقا درحالتی که این فرزند باور کننده باشد
وایمان آورنده بکلمة بعیسی که او کلمه ایست من الله از نزدیک خدای عز آورده
اند که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود علیه السلام ودیگر
صفت یحیی آنست وسیدا ومهتری بحلم وعلم وتقوی که شرایط سیادت است
آراسته وحصورا وباز ایستاده از زنان یا خود را بازدارنده از لهو ولعب ونبیا
من الصالحین وپیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا وآبای او وصالح
آن باشد که حقوق خالق وخلایق بر وجهی ادا کند که باید وشاید چون زکریا را بچنین
فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون ازکجا باشد
مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر وبدرستی که فرا رسیده است مرا پیری ونزدیکست
وامرأتی عاقر وزن من یعنی ایشاع واو خواهر مادر مریم بوده عاقر نازاینده است

ایا مارا

ایا مارا جوان میسازی یا درهمین پیری فرزند میدهی قال گفت خدای یا جبرئیل
گفت بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری الله یفعل ما یشاء
خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت وخلاف آن قال رب اجعل لی گفت زکریا
ای پروردگار من ظاهر کردان برای من آیة نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار
کند قال گفت جبرئیل که خدای میگوید آیتک نشان تو الا تکلم الناس آنست که سخن
نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلاثة ایام سه شبانه روز الا رمزا
مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا بسر یا دست یا بر زمین نویسی واذکر ربک ویاد کن پروردگار
خود را کثیرا بسیار وسبح وتسبیح گوی او را بالعشی در شبانگاه والابکار ودر
بامداد باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد واذ قالت الملائکة ویاد کن آن زمانی را
که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند یا مریم ای پرستار خدای ان الله
اصطفاک بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش
داد بعصمت وطهرک وپاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که نسا را بجا
چون حیض ونفاس یا از خصال ذمیمه وعادات قبیحه واصطفاک تکرار از برای تاکید است
یعنی بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان بدانکه ترا بی شوهر فرزند دهد
وبنفخه جبرئیل مخصوص گرداند یا مریم اقنتی ای مریم فرمان بردار کن مر افریننده وپرورنده
خود را واسجدی وسجده کن خدای خود را وارکعی مع الراکعین ورکوع آر با رکوع کنندگان مراد
حکم بود که نماز بجماعت گزارد با احبار بیت المقدس ذلک آنچه که ذکر کرده شد در قصه
آنها از حدیث مریم وزکریا ویحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار
اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم وبزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت ونبودی
ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون از هنگامی که می انداختند
از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند که ایهم کدام از ایشان
پاینده شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم وتو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون آن
وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان
واضح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد
ترا بکلمة منه بکلمه از و مراد حضرت عیسی علیه السلام است واو را کلمه از آن گفت
که بکلمه کن حاصل شد بی پدر واگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما
ان سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی علیه السلام لاجرم اضافه
حدوث او بکلمه اکمل واتم تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است
وعیسی اسم وتقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی

انست

یکفل مریم

ع

محمد است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد
یعنی مبارک وَجِيهًا روی شناس و تمام قدر فِي الدُّنْيَا در دنیا بطاعت یا به نبوت یا بمخلوق
شدن بی پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال وَالْآخِرَةِ
و در آخرت بشفاعت است یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیک کردانیده شدگانست
بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در کنار تو که بجای
مهد باشد او را یا در زمان صغر یعنی که شایسته بر گهواره بود وَكَهْلًا و سخن گوید در
وقتی که کهل باشد بعوض دعوی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ
و از انبیا شایسته است قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام که ای
پروردگار من أَنَّى يَكُونُ از کجاء و چه باشد لِي وَلَدٌ مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي و حال
حال آنکه مرا مس نکرده است بَشَرٌ هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر
از زنی فرزند آید قَالَ كَذَلِكِ گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللَّهُ يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ خدای می آفریند آنچه میخواهد إِذَا قَضَى و چون خدای حکم کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ
پس جز این نیست که گوید لَهُ مر آن چیزی را که معلوم اوست كُنْ باش فَيَكُونُ پس بباشد
گفته اند لفظ امثال کن اخبار است از سرعت تکون اشیا بتکوین او و بعضی گفته اند که در خلق
بود شوا نیست جل مجده قادر است بر خلق اشیا باسباب و مواد همچنان قدرت دارد
بر آفریدن ایشان دفعة بی سببی و ماده نظم اینک از وی پدید گشت سبب بی سبب
آفرینش چه عجب قادری را که عجز نیست در آن هست ازین نوع کارها آسان وَيُعَلِّمُهُ
الْكِتَابَ و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم
و جز آن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعتست وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهد
او را تورات و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفصیل است وَرَسُولًا و کرداند
او را فرستاده بحق إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان
أَنِّي بانک من قَدْ جِئْتُكُمْ بتحقیق آمده ام بشما بِآيَةٍ بعلامتی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که ذکر پنج علامت
میکند اول أَنِّي أَخْلُقُ بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم لَكُمْ برای شما مِنَ الطِّينِ از
گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغ فَأَنْفُخُ پس میدهم نفس خود را فِيهِ در آن مرغ از گل
ساخته فَيَكُونُ پس میگردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پرواز کننده بِإِذْنِ اللَّهِ بامر
خدای یا به مشیتا و گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در وی
میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پرواز می آمد و گفته
اند که در نظر مردم میپرید و چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین می افتاد علامت

دوم

دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بهر میکردانم نابینایی مادرزاد را از علت او علامت سیم وَالْأَبْرَصَ
و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَأُحْيِي
الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم
الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران برانند که
عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح بود که قریب
چهار هزار سال از موتش گذشته بود علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا
تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای
خویش مشهور است که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده
اند و برای شما فلان چیز نهاده ایشان با خانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات
باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج علامت مذکور لَآيَةً لَكُمْ هر آینه علامت
هر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان
که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمدم بشما باور دارنده لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه پیش از من بوده
مِنَ التَّوْرَاةِ از توریت که آن کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده شبهات
آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمدم تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي بعضی از آنها که در
شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان
و تعظیم شنبه بود او هم وَجِئْتُكُمْ و آمدم بشما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما
مراد معجزات و دلایلست و ایراد آیه بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم
یک آیه دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان
برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار
شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست و رساننده
بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آنهنگام دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از جهود کلمه که دلالت
کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع در مشاورت بر قتل وی بود چون عیسی علیه السلام آغاز
دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام
بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام
با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیایید تا
دام توحید در دجله توحید افکنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار رجال الاشیا کماهی کنیم
و در معالم آورده که عیسی گفت بیایید تا مردمانرا صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم
عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ گفت عیسی علیه
السلام مَنْ أَنْصَارِي کیانند از شما یاری دهان من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وفق که نصرت

آلهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان وگفته اند حواریان
گازران ورنگرزان بودند ومعنی حواری خاصه وبرگزیده باشد این خاصگان در
جواب عیسی فرمودند نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاری دهان خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین
وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ وتو ای عیسی گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بانکه
ما گردن نهادگانیم دین خدایرا پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم
بِمَا أَنْزَلْتَ بانچه فرو فرستادی بعیسی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وپیروی کردیم فرستاده
ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنها
که گواهانند ترا بر خدایت وانبیای ترا بتصدیق وگفته اند کتاب بمعنی جمع است ومراد از
شاهدین امت بزرگوار سید مختار ومعنی دعاء حواریان آنکه خدای جمع کن میان ما وامت
محمد صلی الله علیه وسلم که ببرکت آن حضرت که از همه امتان اکملند وافضل ونحن الاخرون
السابقون حلوای آخرند ونمک اول بیت هست از پیغامبران آخرتر ، امتش از امتان پیشتر ،
وَمَكَرُوا ومکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود یهودان وجمعی که
جمعی را برانگیختند که هر جای که عیسی علیه السلام را ببینند بغته بکشند وواضح آنست که بانواع
حیل عیسی را بدست آوردند ودر خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند وعلی الصباح جمع
کثیر مجتمع خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن
شب عیسی علیه السلام را بآسمان برده بود چون که یهودا بخانه درآمد عیسی علیه السلام را
ندید وحق سبحانه وتعالی شبه عیسی را بر او افکند چون بیرون آمد وخواست که گوید که عیسی در
اینجا نیست در وی آویختند وهر چند استغاثه کرد که من فلان کسم بجایی نرسید واز دارش
در آویخته بر باد آن کردند تا اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ وخدای
جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بجواری تمام بکشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وخدای بهترین
مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن آنرا که گفت خدا يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی
بدرستی که فرا گیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وبر دارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود
وَمُطَهِّرُكَ وپاک کننده ونجات دهنده توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد ومکر آنکسان که کافر شدند
بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ وگرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو فَوْقَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت بیان بود که نصاری غلبه
کردند بر یهود بحجت وبرهان بر اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر معاونت
قیام وپیوسته ترسایان بر یهودان غالب خواهند بود إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ
إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی ومتابعان ومنکران او فَأَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ پس حکم کنیم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آن چیز که شما هستید که در وی
اختلاف میکنید یهود موسی را علیه السلام معتقد وعیسی ومحمد را صلی الله علیهما السلام

منکرند

وبهتر صورت

وجاعل الذين اتبعوك

منکرند ونصاری موسی وعیسی را تصدیق میکنند وبمحمد صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع
انبیا نمی گروند وبثالث ثلثه قائل می شوند ومومنان میگویند الله تعالی یکیست وموسی و
عیسی ومحمد علیهم الصلوة والسلام فرستادگان اویند پس حق تعالی فرمود که بنسبت این
طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود ونصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب
کنم ایشانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا در این سرای بقتل وسبی ولزوم جزیه وخواری
وَالْآخِرَةِ ودر آن سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ ونیست مر این کافرانرا
مِنْ نَاصِرِينَ از یاران ونصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وآنکسانی که ایمان
آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس تمام
بدهیم ایشانرا حفص یوفیهم خواند یعنی خدا بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا
بنیک نامی ودر عقبی بدوستکامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وخدای دوست نمیدارد ستمکاران را
ذَلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ می خوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ
وآن از علامات نبوت ودلالت رسالت است وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ واز یاد کرد بیست محکم از تطرق
خلل وتعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد بیان قصه عیسی بعضی خلق زبان اعتراض گشاده
گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی ونام بندگی بر وی مینهی حواله فرمود که عیاذا بالله
کدام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای وکلمه ایست القا کرده
بر بتول عذرا ایشان را آتش غضب بر افروخت وگفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر
مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد إِنَّ مَثَلَ عِيسَى بدرستی که صفت عیسی وشان عجیب او
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در علم وقدرت او که انسانی بی پدر بیافرید كَمَثَلِ آدَمَ همچو صفت
آدم وشما تصدیق میکنید که او بی پدر ومادر مخلوق شد وحال آنکه او را ابن الله نمی گویند
پس مخصوص که از مادر بی پدر در وجود آمد چه گونه او را پسر خدای میخوانید وگفته اند تماثل
مشارکت است در بعض اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در وجه الطرفین که عدم اینست یا در
آنکه موجود ایست خارق از عادت مستمره امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر
روح ایشان از مرور برحم اصلاب وتخفیف وجه مماثلت ظهور هر دو بغیر سبب بمحض قدرت
بروجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ بیافرید خدای قالب او را مِنْ تُرَابٍ از
خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مسوی جسم را که بحکم من كُنْ باش زنده بروح
فَيَكُونُ پس بود تنبیه میفرماید که بمجرد خاک را گفتم آدم باش پدید آمد گفتم عیسی باش
این خبر که از عیسی گفته شد درست وراست است وپیغام ایست رسیده مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است
بر زیادتی یقین وثبات بر آن وواضح است که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است

نتلوه

ایسر ر

نصارا بحمران م

نیم جبرئیل امین

صلی الله علیه وسلم ما قصد خطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید از آن
جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری
که در ظلمات ظن و تخمین مانده لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکرده اند بیت زاسرار یقین خرفی نخواندند
بزندان گمان محبوس ماندند بدین سان گشت ظاهر آفتابی بر بخش دیده ایشان حجابی
چه بیند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو سر جام جمشید فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند
با تو و مجادله نماید فِيهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه بتو آمد مِنَ الْعِلْمِ از
دانش عیسی که بنده و رسول است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگوی ایشان را که بیائید تا از برای مباهله
نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران ما و پسران شما را وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و زنان خود و زنان
شما را وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع
و دعا تا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس بکنیم لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ
گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه وفد نجران را طلبیده گفت هر چند در حجت محاقرایم شما در عناد و مناز عت
محافر ابتدا اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و حق از باطل امتیاز
کرده و نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن رضی الله عنه
گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب و علی رضی الله عنه بعد از و روان شدند و
خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کویم شما آمین گوئید از جانب ترسایان بعد از تامل
زاوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند با این همه در باب پیغمبر صف
بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدین نوع در برکشید که ای یاران
از مباهله این بزرگوار بپرهیزید بخدای که من رویهای می بینم که اگر از خدای تعالی در خواهند
کی جبال را از موضع آن زایل گرداند و یقین میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا
بروی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بستد
تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود رفتند و حضرت رسالت صلوات
الله وسلامه علیه فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ
کردانیدی آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عطا فر و مستغهای منازل ایشان هلاک
شدندی إِنَّ هَذَا بدرستی که این قصها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر
راست و درست وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر الله تعالی
بجهت که استحقاق عبودیت او را ثابت است وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ اوست غالب و قوی و محکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله

ترتابند.

بر تابند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ داناست بد فساد و تباه کاران وضع
مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید بیت
هر که بر بی توفیق را مجاهی نیز دهد که از این رخ بتافت روی رهائی ندید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
بگوی ای اهل کتاب خطاب با ترسایان نیست تنها ده میفرماید که یهود مدینه نیز در این
خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیائید إِلَى كَلِمَةٍ بسوی سخنی
راست سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ که برابر است میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان
باشند و آنجا کلمه سه چیز است که أَلَّا نَعْبُدَ یکی آنکه نپرستیم إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را تعریض
یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی وَلَا نُشْرِكَ و دوم آنکه شریک نیاوریم
بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر نیست وَلَا يَتَّخِذَ و سیم آنکه فرا نگیرد
بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی از ما بعضی دیگر را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای تعالی
اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت
اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر شد و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار
ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند اهل کتاب از این کلمه عدل فَقُولُوا
اشْهَدُوا پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه
ما مسلمانانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید
فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان
میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرموده که چرا در دین او مجادله مینمائید و او را جهود و ترسا
میخوانید وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت او عمل میکنند
وَالْإِنْجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دادند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم
و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او
برین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیه و نصرانیه بدو حکم
توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا درنمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که
گوش دارید که شمائید هَؤُلَاءِ آن گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید
فِيمَا لَكُمْ در آن چیزی که مر شما را بِهِ عِلْمٌ بآن علم و دانشی هست یعنی نعت محمد
صلی الله علیه وسلم که در توریت و انجیل خوانده بودید و آن را تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا
حجت می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آن چیزی که نیست شما را بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی
قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که یهودی بود یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای
میداند که ابراهیم بر دین هیچ از شما نبوده وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را
مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم علیه السلام يَهُودِيًّا جهود وَلَا نَصْرَانِيًّا و نه ترسا وَلَكِنْ

في ابراهيم

٤

کان ولیکن بود حنیفاً مایل و منحرف از عقاید ردیه مسلماً مخلص و تسلیم کننده
وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد
الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم
للذین اتبعوه هر اینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او وهذا النبی و دیگر این
پیغمبر که بر ملت اوست والذین آمنوا و آنان که ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف
اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله در آمده گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم
که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را صلی الله علیه و سلم حسد بران داشت که خود را بملت
ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که در وفق قول نجاشی رحمه
الله علیه فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمیع مسلمانان از مکه بحبش
هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستادند
تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره
کرد و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی ~~فرستادند تا مسلمانان را بدست ایشان~~ جعفر را بتلاوت
قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان و اساقفه ایشان در استماع قرآن رفت در زمره نجاشی جعفر
و قوم او را گفت مترسید که هیچ تعرض نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم
کیانند نجاشی گفت این گروه که پیش منی و این پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن
خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی
که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب
او والله و خدای ولی المؤمنین دوست مؤمنان و سازنده کارهای ایشانست ودت طائفة آرزو
می برند من اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم آنکه شما را گمراه کردانند و خطاب با حذیفه
و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سوره بقره گذشت و میخواستند
که از راه راست بیفکنند وما یضلون و گمراه نمی سازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه
وبال اضلال بر ایشان عاید است وما یشعرون نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا
اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تلبسون چرا می آمیزید راستی را بالباطل بکجی و ناراستی
یا خلط میکنید توریت را بمحرفات خود یا میپوشید اقراری که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان
داشتید بانکاری که بعد از آن دارید وتکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست
را که وصف حضرت مصطفاست صلوات الله علیه وانتم تعلمون و حال آنست که شما میدانید
که آن حق است یا میدانید که از حسد میپوشید و بعناد در اخفای آن میکوشید و
کفته اند میکوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی
است بدم هر نفسی منطفی نمیگردد والله متم نوره بیت لشکر باد اگر جهان گیرد شمع خورشید

صح متن مترجم
چرا کافر میشوید بآیات الله
بقرآن یا نعت محمد وانتم
تشهدون و حال آنکه شما
گواهی میدهید که توریت
و انجیل حق است و نعت او
در هر دو کتاب هست یا اهل
الکتاب ای گروه یهود لم
تلبسون الحق
صح

ازان نمیرد وقالت طائفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند
از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و سلم در آیند از روی مکر و حیله
و آخر روز بجای خود باز آیند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیاری دیدیم
بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و نشانهای پیغمبر موعود در پیغمبر شما موجود نیست
ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتابند بسخن خویش از
روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف ناچار حق باشند نخواهند نیفتند شاید که
از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مؤمنان را از این مکر آگاه گردانید و آیه
فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی دوازده تن که گفته شد آمنوا ایمان
آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بدانچیز که انزل علی الذین آمنوا فرو فرستاده شده
است بر مؤمنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید و انکار
کنید روز آخر بدان چیزی که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم شاید که مؤمنان بسبب
انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود و چون خبر آن دیدند
که زود ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا و تصدیق مکنید
الا لمن تبع مگر آنکس را که پیروی کند دینکم دین شما را که یهودیت است قل ان الهدی
بگو ایشان را که بدرستی که دین حق هدی الله دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در
میان سخن یهود رد قول ایشان را باز تتمه قول ایشان را بیان میکند که میگفتند که تصدیق مکنید
جز هم دینان خود را و باور مدارید ان یؤتی احد آنکه داده باشند هیچکس را مثل ما اوتیتم
مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم و این را نیز باور مکنید
که مسلمانان با شما مخاصمت کنند عند ربکم نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست
تر است و حجت شما قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بگو بدرستی که برتری و بیشتری و افزونی
در علم و حکمت بید الله بدست تصرف خداوندست یؤتیه من یشاء میدهد آنرا
هر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار واسع است یعنی بسیار رحمتست علیم دانا
است باهل استحقاق در اعطاء فضل یختص خاص میکرداند برحمته باسلام و با قرآن یا نبوت
من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد والله و خدای ذو الفضل العظیم
خداوند فضل بزرگست مؤمنان ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تأمنه کسی باشد که اگر
او را امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن مال را
بتو و او عبدالله بن سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت
بوی داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرده ومنهم و از ایشان باشد من ان تأمنه آن کسی که اگر
او را امین کردانی بدینار بیک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد بتو الا ما دمت

مگر آنك مادام باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سروی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از
احبار یهود که یك دینار با مانت بدو داده بودند و در آن خیانت کرد ذَلِكَ این خیانت مر یهود را
بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواننده
و نویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که نه بر دین ما نه
ای است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند که در توریت درج داده شده
است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میگویند در این سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنست که ایشان
میدانند که خیانت حرامست بَلَى نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در
خیانت عرب و حکم اینست که مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدا با و بسته در توریت
باداء امانت و ترك خیانت وَاتَّقَى و پرهیز کرد در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ
میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدا بسته اند و آن ایمانست بمحمد
صلی الله علیه و آله و سلم وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی
و تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا به بهای اندك و آن صاعی چند جو و چند گز کرباس بود
که از کعب بن اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و بدین افترا در پیش عوام سوگند
خورده أُولَئِكَ آن گروه عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی
نیست ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای
با ایشان سخنی که بدان خوشدل شوند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بر ایشان نگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاك نسازد ایشانرا از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا باشد
عذابی که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند
چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را
بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته احبار ایشانست و آن مفتریات را بر لغت
عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریت
است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه نیست آن از توریت وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ آن محرف و مفترا از نزدیك خدا است وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نیست آن از نزد خدای
وَيَقُولُونَ و میگویند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میسازند
وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر
افتراء نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت
کرده و امت را بعبادت خود فرموده رد قول ایشان می فرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود

و نباشد

و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی را أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ با آنکه بدهد
خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل امور و اقضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری
ثُمَّ يَقُولَ پس آنکس گوید لِلنَّاسِ مر امت خود را كُونُوا عِبَادًا لِي باشید شما بندگان
مرا پرستندگان من مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلَكِنْ كُونُوا و لیکن گوید که باشید
رَبَّانِيِّينَ استادان در دین و استواران در دانش بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید
شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بیاموزید مر دیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده
وَبِمَا كُنْتُمْ و با آنکه باشید شما که میخواندید تَدْرُسُونَ بخوانید و درست کنید کتابرا
از معنی این آیت چنان فهم می شود که ربانی آنست که علم را بپرورش دهد بافاده و استفاده
و آنکه محمد بن الحنفیه رحمة الله در روز وفات عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فرمود که مات
الیوم ربانی هذه الامة موید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر
کونین زده اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده جمار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و
روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده اند بیت ریخته باران عرفان از سحاب
مکرمت شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان و در لطایف قشیریه آورده که ربانیان
دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای قایم بالله و فانی از ماسوی الله شنودن
ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق با او گویند بالحق از وی می شنوند وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نمی فرماید
خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگانرا وَالنَّبِيِّينَ و
پیغمبرانرا أَرْبَابًا خدایان تخصیص ملك و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملیکه را میپرستیدند
و یهود و نصاری پیغمبرانی را که عیسی و عزیر اند أَيَأْمُرُكُمْ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بِالْكُفْرِ
بپوشیدن حق و شرك آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ بعد از آنکه هستید شما مُسْلِمُونَ گردن نهادگان
مر دین اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن که چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان و عهد
پیغمبران او امم را در اخذ میثاق اعظم است تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه
از همه پیغمبران فرا ستد که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و سلم و مضمون میثاق
چنین است لَمَا آتَيْتُكُمْ هرچه بدهم شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن
ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید بشما رَسُولٌ فرستاده از نزد من که آن محمد است صلی الله علیه و سلم
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آنچه را که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ هر آینه
ایمان آورید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار
صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمایید قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از
عرض این میثاق أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَى ذَلِكُمْ بر این که گفتم
إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که بر آن وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیا اقرار کردیم و میثاق را

بدیو فشهر فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ کفت خدای کواه باشید بعضی با قرار انبیا وَاَنَا مَعَکُمْ ومن کی
خدایم با شما مِنَ الشَّاهِدِینَ از کواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلَّی پس هر که بر کردد و اعراض کند از ایمان
بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذٰلِکَ بعد از ین عهد و پیمان فَاُولٰئِکَ پس انکروه ایشان
هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان بیرون رفتکانند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان اَفَغَیْرَ دِینِ اللّٰهِ
ایا بجز دین خدای یَبْغُونَ میطلبند دین دیکر و حفص بغیبت خواند یعنی ایا پیمان شکنان
بغیر دین خدای میطلبند دین دیکر را وَلَهُ و حال انکه مر خدایرا اَسْلَمَ کردن نهاده است
مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ هر که در آسمانها است وَالْاَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا برغبت
وَکَرْهًا و بنفرت یعنی اکر خواهند و اکر نه سر بر خط فرمان او بنهاد و کفته اند اهل آسمانها
فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت بانقیاد ما عدی تقلین بطوع آ
وا زان ایشان باکراه وَاِلَیْهِ یُرْجَعُونَ و بسوی او باز کردانیده خواهید شد ای طایفان و ای کارهان
و حفص بغیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ اٰمَنَّا بکو ای محمد
که ایمان آوردیم ما بِاللّٰهِ بخدای که یکتاست و بی همتا در صفات وَمَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا و کرویدیم
بدانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وَمَا اُنْزِلَ و بانچه نازل کردانیده اند عَلٰی اِبْرَاهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ
وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرکان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه
ایشان در تحت شریعت او بودند وَمَا اُوتِیَ مُوسٰی و بانچه داده اند موسی که توریت است
وَعِیسٰی و بعیسی که آن انجیل است وَالنَّبِیُّونَ و بانچه داده اند بپیغمبران دیکر چون شیث
و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از پروردکار
ایشان لَا نُفَرِّقُ جدا نمی کنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم
نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدایرا منقاد کردن نهاده ایم
در امر و نهی او وَمَنْ یَبْتَغِ و هر که طلب کند غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِینًا جز دین اسلام و مسلمانی دین
دیکر را فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ پس پذیرفته نشود از وی دین او وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام
فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ در آن سرای از زیانکاران باشند این آیه متضمن جمعی است که طالب
غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین
باز دارند و مرتد شوند میفرماید کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ چکونه راه نماید خدای استفهام است یعنی
نفی یعنی راه نماید خدای قَوْمًا کَفَرُوا کروهی را که کافر شدند بَعْدَ اِیمَانِهِمْ بعد از انکه ایمان آورده
بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته باز بمکه پیوستند چون حارث
بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول کرویدند بخدای وَشَهِدُوا
و کواهی دادند اَنَّ الرَّسُولَ انکه فرستاده خدای یعنی محمد صلوات الله و سلامه علیه حَقٌّ
حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا

معجزات

یا معجزات پیغمبر وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ راه ننماید کروه ستمکاران را که وضع
کفر کردند در موضع ایمان اُولٰئِکَ آن کروه مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداش و جزای ایشان
اَنَّ عَلَیْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت الله خدای و آن دوریست
از رحمت او وَالْمَلٰئِکَةِ و لعنت فرشتکان و آن بیزاریست از ایشان وَالنَّاسِ اَجْمَعِینَ
و لعنت همه مومنان و آن مذمت کردنست مر ایشانرا خَالِدِینَ فِیهَا جاوید باشند
در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبتست لَا یُخَفَّفُ سبک کردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ
از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای
رجوع بدنیا یا در تا برزخ خیر عذاب از وقتی بوقتی اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مکر آنانکه باز کردند بحضرت
و بتوبت مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس انکه برکشته اند از حق وَاَصْلَحُوا و بصلاح آوردند انچه را
که در آن فساد کرده اند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ امرزنده توبه کاران
است رَحِیمٌ و مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیتها را بدو نوشت یعنی
داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از نزول وقت آیت فرستاد ~~که حارث بعد از نزول و~~
کفت که من هرکز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز و رسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز
دروغ بر خدای نمی بندد و خدای از همه راست کوی تر است پس من جانا امید باشم تو به
کان روی بمدینه نهاد بوقت رجوع همین آیت را بان یازده تن دیکر خواند و ایشان از توبه
ابا نمودند جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت حضرت
مصطفی صلی الله علیه و سلم و انصار و اعوان او میبریم اکر مطلوب ما حاصل شود فهو
المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز کردیم و توبه ما نیز بدین قدر شود حق سبحانه در شان
ایشان فرستاد اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدای و رسول بَعْدَ اِیمَانِهِمْ بعد
از کرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثابت شدند بران
یا بیان توبه نیز کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرکز پذیرفته نشود توبه ایشان وَاُولٰئِکَ هُمُ الضَّالُّونَ
و آن کروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند کمراهان از طریق هدایت باهلاک شدکان در بادیه
غوایت اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ کُفَّارٌ و بمردند و ایشان
کافر بودند یعنی بکفر بمردند فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان
مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا پری زمین زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد
وَلَوِ افْتَدٰی بِهِ و اکر چه فدای دهد آن همه را یعنی اکر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از
مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از و مقبول نخواهد بود
اُولٰئِکَ و آنانکه کافر مردند لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ مر ایشانراست عذاب مشتمل بر المی
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ و نباشند مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهندکان در باز داشتن عذاب

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا مخنث وطالب العقبی مؤنث وطالب المولی مذکر

ازایشان لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نیابید نیکویی و بدانچه میطلبید از خیر نرسید یا نیابید
بهشت را حَتَّىٰ تُنْفِقُوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ از انچه دوست
میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید
یا بدنی که قوت آن با طاعت مشغول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی کرده اید یا جان
که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از ادناس تعلق بما سوی الله بپردازید و گفته
اند که هرکه محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هرکه از سر دنیی و عقبی
بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت محو صرف وحدت کسی نوش کرد کو دنیی و عقبی فراموش کرد
بعد از نزول این آیه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بجانب رسالت پناه آمد و گفت یا
رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیك من بیرحاست هرجا که خدای حکم کند وضع کن
و آن باغی بود بغایت مرغوب و نمایش نازکی و خوبی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم گاه
گاه بدان در آمدی و از آب و میوه وی تناول فرمودی پس در جواب ابوطلحه گفت بخ بخ
این مالیست با سود بسیار حضرت آن باغ را میان اقربا او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوا و انچه
نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی خواه اندك خواه بسیار خواه از محبوبات اموال و خواه از
غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدای بدانچیز داناست و بر حسب نیات شما شما را
جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا
علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای که حلال بود
لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده
گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن طعامها
بر یعقوب و اولاد او حلال بود إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر انچه حرام کرد إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ یعقوب بر نفس
خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر کرد که اگر خدای تعالی او را شفا دهد طعام
و شراب ... که دوست دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید او گوشت و شیر
شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله و وفاء بنذر بر خود حرام
ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریت بحرمت اینها حکم کرده است
حق سبحانه فرمود که نه چنانست که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام
کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان بمجادله اصرار
نمایند قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بگو بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوهَا پس بخوانید آنرا یعنی آیتی که غرض ایشان
از آن تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریت
ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَىٰ پس هرکه افترا کند و ببندد عَلَى اللَّهِ

الكذب

الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آن که ظاهر شد تحریم از اسرائیل
بوده نه آنکه از ملك جلیل فَأُولَٰئِكَ پس آن مفتریان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند و هیچ
ستمی از ترك انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم
و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم و دین او را
حَنِيفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرك آرندگان إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستیکه اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ عمارت
کرده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آن خانه ایست
که در بکه واقع شده است و بکه اسم بلد است همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در وی است
از مرتضی علی علیه السلام سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته
اند فرمود که نه پیش از آن نیز بیوت عبادات بوده اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارك
کرد آنرا بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مُبَارَكًا برکت
داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی طواف و نماز
برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَهُدًى و این خانه خداوند هدایت
است لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان اهتدی میسازد یا داعیه آن
مسلمانان را بر بهشت فِيهِ درین خانه یا در حرم آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ نشانهای روشن است
یکی از آنها مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن در آن بوده و آن نه
یك آیتست بلکه چهار آیت است اول اثر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم
آن حضرت در وی تا کعبین سیم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ
با وجود کثرت اعادی آنرا دیگر وَمَنْ دَخَلَهُ و هرکه در آید درین خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل
و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است تا مادام که در
خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی
که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گفت شب طواف خانه میکردم
و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که و من دخله کان آمنا داخل حرم
از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را یك آیت دانند
و امن داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد
و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و ذکر آن مینجا و زلزله حد
شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل غالب بدان و اختصاص آن بقبله
مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند مگر بقصد طواف
کننده نباشد و هرکه نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیاء هر شب جمعه در حوالی

است

وی حاضر کردند روحانیان وجنیان بطواف آن مایل باشند وامثال این آیات واضح بسیار است
بیت: هرچه گفتیم در اوصاف وی از حد کمال ۰ همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان بود ۰ محققان
گویند که نخستین خانه که در مملکت صدر انسان بجهت منظوریت کرد ولکن شطر الی الملکوت موضع شد
خانه دلست وجمیع اعضای وجود برکت دل بحق راه یابند چه هرگاه که اشعه لوامع نظرات
تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح وانوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد وبصفت
سعت ولکن بمعنی قلب عبدی المؤمن متصف گشته مظهر اسرار بی سمع وبی بصر شود ودر بن خانه
علامات روشن است که طالب بانها بر مطلوب خود استدلال میکند ومقام ابراهیم که
مقام تسلیم باشد یکی از اینهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلتست
وهر که بدین مقام درآید از همه فتنها ایمن گردد ودر آمدن بحرم صورت سبب امانست
از تیغ دشمن ودخول در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست وما اشعها
هیچ المی زیاده از الم فراق نیست بیت: بر تیغم گر زنی باکی ندارم ۰ بهجرانم کسی طاقت ندارم
وَلِلَّهِ ومر خدای راست عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانایی
دارد إِلَيْهِ بسوی بیت سَبِيلًا از جهت راه واستطاعت بقول امام شافعی زاد وراحله است
وبمعنی امام مالک صحت بدن وقدرت بر مشی وکسی که زاد وراحله از آن حاصل شود وامام
اعظم مجموع زاد وراحله وصحت را استطاعت گوید وامن طریق نیز شرط است وَمَنْ كَفَرَ
وهر که نگرود بفریضه حج فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیازست از همه
عالمیان قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لِمَ تَكْفُرُونَ چرا می پوشید یا می گروید بِآيَاتِ اللَّهِ
بآیتها که خدا در وجوب حج فرستاده وَاللَّهُ شَهِيدٌ وخدای مطلع است وگواه عَلَى مَا تَعْمَلُونَ
بر آنچه شما میکنید از کتمان حق وکفر بآیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل توریت
لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که دین اسلام است ومنع میکنید
مَنْ آمَنَ کسی را که بگرویده بخدای ودین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر ورفقای
او که یهود ایشان را بکیش خود میخواندند تَبْغُونَهَا میطلبید برای آن راه راستین
عِوَجًا کجی وانحراف یهود مسلمانان را میگفتند در دین شما کجی هست یعنی آن شخص که شما
او میکنید آن پیغمبر موعود نیست وصفت او بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام
میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وحال آنکه شما گواهانید
بر آنکه راه راست ودین پسندیده اسلام است واز وصیت ابراهیم ویعقوب علیهما السلام
دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ وخدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب بجماعت انصار است رضی الله عنهم
میگوید إِنْ تُطِيعُوا اگر شما فرمان برید فَرِيقًا گروهی را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از یهود که شاس

بن قیس

بن قیس واصحاب اویند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از ایمان شما كَافِرِينَ
کافر ویگانگان یعنی اگر متابعت شاس ومتابعان او کنید شما را مرتد سازند واین شاس یهودی
حقود حسود بود پیوسته عیب جویی وبدگویی مسلمانان کردی وخواستی که سنگ تفرقه در
جمع یکجهتان انصار افکند وایشان دو قبیله بودند اوس وخزرج ودر جاهلیت میان ایشان حرب
وقتال دایم قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت مشتمل بود بالفت والاتحاد مبدل گشت شاس از روی
حسد تدبیری انگیخت که همان طریق عداوت آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان
اوس وخزرج بنشیند وازان واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند وقصیده
که در آن ایام گفته بودند مشتمل بر هزیمت خزرج بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان
آمد وابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت اشفتگی ایشان زبان بهجای اوسیان
گشودند واوسیان تحمل نکرده آغاز سب ودشنام خزرجیان کردند وکار از مجادله بمقاتله کشید و
دلیران از طرفین مضمار مقاتله ومیدان محاربه بیاراستند وآغاز تیر انداختن وتیغ زدن کرده
غبار از معرکه هیجا برانگیختند بیت: زیکجانب گروه رزم پرداز ۰ زدیگر سوی جمعی در تک وتاز
افتادند همچو شیر غران ۰ بکف ره تیغ وشمشیر بران ۰ فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد وخواجه عالم
صلی الله علیه وسلم در معرکه ایشان درآمد ودر میان دو صف قرار گرفت وفرمود با وجود آنکه
من در میان شماام داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای شما را باسلام گرامی ساخته
طریق دین داری فرو میدارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال
استغفار کنان سلاحها بیفکندند واشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند ودانستند که اگر فرمان
یهودی می بردند از ایمان بکفر باز میگردیدند وحق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند وَكَيْفَ
تَكْفُرُونَ وچه گونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَى وحال آنست که شما بُد که خوانده میشود عَلَيْكُمْ
بر شما آيَاتُ اللَّهِ آیتهای فرستاده خدای یعنی قرآن وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ودر میان شماست رسول
او وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ وهر که چنگ در زند بدین خدا یا کتاب او فَقَدْ هُدِيَ پس بدرستی که بدو راه
نموده شود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
از اوس وخزرج اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدن است
نزد اکثر از علما این آیت منسوخ است چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد هیچکس را ممکن نتواند
بود پس عنایت الهی باز این مشقت از این امت رفع نموده ناسخ این آیت فرستاده که فاتقوا الله
ما استطعتم یعنی پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور باشد وَلَا تَمُوتُنَّ ومیرید إِلَّا
وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمان باشید ولفظ نهی بر موت واقع شده واما فی الحقیقه
امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرید وَاعْتَصِمُوا وچنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ
اللَّهِ بدین خدای که حبل المتین است جَمِيعًا همه شما وبقول بعضی بحبل الله اتفاق است یا موافقت

ع

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بدان تا متابعت سید
انام چه بی آنکه ظاهر و باطن چنگ در اتباع آن حضرت نزنید نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب
حقیقی توان رسید بیت حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند الا که آستانه او روی دل بتافت وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید
از خدمت وی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده
و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر بدیار ایشان إِذْ كُنْتُمْ آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر
أَعْدَاءً دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَأَلَّفَ پس خدای پیوند داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان
دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خدمت خواجه انام فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا
برحمت خدای برادران یکدیگر وَكُنْتُمْ و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ
برکناره مغاکی مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بوقوع در آن و اگر مرگ شما را در آن
حال در یافتی هر اینه بدوزخ میرفتید فَأَنْقَذَكُمْ پس شما را بازرهانید خدای مِنْهَا از آن حفره
یا از آن آتش كَذَلِكَ همچنین که بیان کرد حال شما را از تفرقه عداوت و الفت محبت يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان
میکند خدای و روشن میگرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما دلائل و حجتهای خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
تا باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هر اینه باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان
يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ میخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی باسلام یا بایتلاف مومنان با یکدیگر و جمعی
بر آنند که این داعیان مؤذنان باشند که خلق را بعبادت خدا میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند
به نیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت
باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر
صحبت نفس وَأُولَئِكَ و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکرند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران اند
وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود
و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامره و موشکانیه از یهود و ملکائیه
و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین
خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از دویست سال
از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود
بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَأُولَئِكَ و آن پراکندگان و مخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر
ایشانراست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ روزی که سفید گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ
و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ پس آنانکه سیاه شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان حق تعالی فرماید
از روی توبیخ با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند
که پس از ایمان به پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار کردند

انکار

(حاشیه: ل / سبهات)

انکار میکردند یا کافران روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان
که بعد از استعداد سعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج
که بعد از تمسک بر سنت در ورطه بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب
دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ
وُجُوهُهُمْ و اما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت و جماعت
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است
باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصالست و شهود جمال هُمْ ایشان سفید رویان فِيهَا
خَالِدُونَ در رحمت یا جنت جاوید مانندگان اند تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار
و احکام آيَاتُ اللَّهِ آیات آیتهای خداوند است در زجر و بشارت و وعد و وعید نَتْلُوهَا
عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بواسطه جبرئیل بِالْحَقِّ براستی و درستی وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای
که خواهد ظُلْمًا بیدادی از نزد خود لِلْعَالَمِينَ بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بجرم
و عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ و مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از ارکان و موالید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ
باز گردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ هستید شما خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین امتی یعنی گروهی که از کتم عدم
أُخْرِجَتْ بیرون آورده شده است لِلنَّاسِ از برای مردمان قولی آنست که بودید شما
بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب
الست بربکم مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت
رسالت منقبت صلوات الله و سلامه علیه منتظم اند بیت لما دعا الله داعینا باکرمهم
الرسل کنا اکرم الامم چون خدا پیغمبر ما را بوحشت خوانده است افضل پیغمبران باشد ملحم الامم
و گفته اند خیریت امت درین سه صفت است که یاد میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایید
بمعروف و آن خیریست که شرع او را مستحق داند وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی کنید از منکر و آن خیریست که
شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ و میگروید از روی تحقیق بِاللَّهِ بخدای متضمن آنست که
ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرچه
فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ و اگر ایمان آورند و تصدیق کنند أَهْلُ الْكِتَابِ
علمای بنی اسرائیل اگر به پیغمبر آخر الزمان و بدانچه آمده یعنی قرآن لَكَانَ هر اینه باشد آن ایمان و
تصدیق خَيْرًا لَهُمْ بهتر ایشان را از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام
و اصحاب او وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ بشما ضرر
نتوانند رسانید إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا طعن در رسالت بندید
یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ پشتها

(حاشیه: وجهالت م — ابیضّت م — لطاعته م)

برشما کرد اند و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری
بینند و نه از حق مدد کاری ضُرِبَتْ وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری
در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد واضح است که ذلت جزیه است أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر جا
که یافت شوند آن ذلت با ایشان باشد إِلَّا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات
ایشانست لیکن ایشان را زنهار میدهند بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی از خدای که قبول جزیه است
وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مومنان باذن خدای بعد از قبض جزیه وَبَاءُوا و بازگشتند یهود
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی گشت
بوضع عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشان
بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذَلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب
حق بِأَنَّهُمْ كَانُوا بآنست که ایشان هستند که از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ منکر میشوند بقرآن
یا باحکام توریت یا معجزات محمد صلی الله علیه وسلم وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و میکشتند پیغمبران را
بِغَيْرِ حَقٍّ بنا سزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان
نیز ناحق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان و گفته
قتل اگرچه از آبا یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بوده ایشان را بر عداد
قاتلان می آرد ذَلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب این بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای آورده اند که چون عبد الله بن سلام و یاران او چون
ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از
اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسُوا
نیستند مومنان اهل کتاب سَوَاءً برابر با کافران ایشان مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی
اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل صالح
خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن
از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند بمحمد صلی الله علیه وسلم
نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن را آنَاءَ
اللَّيْلِ در ساعات شب و گفته اند در میان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُونَ و ایشان سجده میکنند
یا نماز میگزارند در آن ساعات و اشهر آنست که نماز عشا است که مخصوص بدین امت
شده و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز
بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند
غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت امت قایمه میکند و میگوید که ایمان حقیقی می آورند بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله

علیه

انبیاء

علیه وسلم با همه مامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام
منهیات وَيُسَارِعُونَ و می شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرّات
وَأُولَئِكَ و آن گروه یعنی امة قایمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد مِنَ
الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و بسند بکار اند وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ
خَيْرٍ از نیکی فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز آنرا سپاس نا داشته نخواهید شد یعنی نقصان ثواب
اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر
میگوید فی قوله وکان سعیکم مشکورا لحفص در هر دو کلمه بیا خوانده یعنی آنچه میکنند
امت قایمه از خیرات کردن بسیار عند عمل ایشان ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا
دانا است بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن
و بمحمد صلی الله علیه وسلم مانند کعب بن اشرف و اصحاب او بودند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ باز
ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که برشوت میدهند علمای خود را یا آنچه
رشوت میگیرند از اراذل قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که باعانت ایشان
ایشان مستظهرند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را وَأُولَئِكَ و آن گروه کفار
أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید باشند
مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابو سفیان و اصحاب او
در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود
یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادی
که باشد فِيهَا صِرٌّ در آن باد سرمای سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار قومی که بشرک
و معاصی ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای خود یا خود را تباه داده اند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک
و نابود کرد آن باد سرد کشت ایشان را وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدای بر ایشان بضایع
نابود شدن مزروعات ایشان وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود
يَظْلِمُونَ ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند صاحب کشاف
گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه بر موقع در عدم انتفاع بدان
کشت زار سرما زده که منفعت از آن بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده ایشان
در راه خدا ایشان چون مثل ریح صر مهلک است در راه آن حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید بِطَانَةً دوستی نهانی مِنْ دُونِكُمْ از دون مومنان که ابنای
جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بودند
بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار و با هم دیگر رسم صداقت فرو نمیگذاشتند
حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هر که آشنا نشود لَا يَأْلُونَكُمْ ایشان

كانوا

تقصیر نکنند درباره شما خَبَالًا از روی تباهی وَدُّوا دوست دارند مَا عَنِتُّمْ آنکه شما در آن
باشید از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق آشکارا شده است دشمنی با ایشان یعنی
علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد
بهم پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت بحضرت رسالت
صلوات الله علیه و سلم سخنان فتنه انگیز میگفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان میدارد
دلهای ایشان از عداوت و بغضها أَكْبَرُ بزرگتر و بیشتر از آنکه آنچه بر زبان میباشد
قَدْ بَيَّنَّا هر آینه ما بیان کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و
معاودات بیگانگان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی انصاف تَعْقِلُونَ تعقل کنید و
دریابید مواضع نفع را که دوستان جانی اند و مکان ضرر را که دشمنان نهانی اند هَا تنبیه
است بر خطاء یاران که با اغیار دم دوستی میزدند أَنْتُمْ تعبیر است أُولَاءِ تحقیق و معنی
آنست که آگاه باشید شما اید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده اند
پس بیان خطا میکند بدین وجه که تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید
که بهترین چیزی برسید که اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ و ایشان دوست نمیدارند شما را
و میخواهند به بدترین چیزی که کفر است وَتُؤْمِنُونَ و شما ایمان دارید بِالْكِتَابِ كُلِّهِ
بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکر اند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که بشما رسیدند قَالُوا
آمَنَّا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت ساختند
عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ بخایند و می گزند بر دشمنی شما سر انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم
و کینه قُلْ بگو ای محمد ایشان را که شما مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و
حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید بمیرید که کار سرکند آید تا بوقت
مرا. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان خلقها که در دلهای
است و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام دعای
علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود صلوات الله علیه را فرمود که بهلاک ایشان دعا کن
پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید
بیت. ای از حسد پیوسته غمگین، که جز مرگت نخواهد داد تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ
حَسَنَةٌ اگر برسد بر شما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ دل تنگ کرد آن
ایشان را و بدحال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر بشما رسد غمی و المی چنانچه در حرب احد
واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت است
بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک گردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مومنان صبر کنید
بر جفای یهود یا کید منافقان یا انکار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالطه اعدا لَا يَضُرُّكُمْ

بخس

شمارا

شما را زیان نکند كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیله ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ رسنده است
و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی
مِنْ أَهْلِكَ از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست بقول بعضی آن روز احزاب
یا بدر بوده و اصح و اشهر روز احد است و آن هفتم شوال سنه ثلث من الهجرة بوده
اند که ابو سفیان لشکری از احیاء عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و با سه هزار
سوار و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست اسب با ایشان بود و بحوالی احد فرود آمد
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان
مقاتله کند جمعی دیگر از اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند
و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود در اثناء طریق عبد الله
بن سلول با سیصد کس منافق و هیبت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید
صلی الله علیه و سلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف بر کشید و کوه احد را در قفا
و یمین و یسار گذاشته و روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را رضی الله
عنه با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود و بنو ثقیف در آن مرکز
و محافظت آن بسیار مبالغه نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرد
و این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ ساخته
و مهیا میکردی بجهت مومنان مَقَاعِدَ جایهای ایستادن لِلْقِتَالِ برای کارزار و چنان
بود که میمنه لشکر بزبیر بن عوام نامزد کرد و میسره بمقداد اسود داد و قلب بحمزه سپرد و علی را
بملازمت خود تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج
از مدینه و وقوف در آن میگفتید عَلِيمٌ داناست بنیتهای شما و بعلم قدیم داننده
بود إِذْ هَمَّتْ چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس
و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز گردند بموافقت ابن ابی باز میگشت وَاللَّهُ
و او حالت یعنی چگونه گریزند و باز گردند و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار دهنده را این دو گروه
بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بغیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان تا ایشان
را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که نصرت داد خدای شما را بِبَدْرٍ بموضعی
که آنرا بدر گویند و آن جاهلیت منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار
در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید ایشان از حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که
توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت و نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مومنان در حرب

بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن اذ تقول چون میگفتی تو للمؤمنین مر آن گرویدگان را وقتی
که در مانده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست شما را ان یمدکم
ربکم آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را بثلثة آلاف بسه هزار سوار من
الملائکة از فرشتگان منزلین فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده نزول
این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بلی ایجابست بعد
از نفی یعنی مددکاری نماید ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا و بپرهیزید
از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صد و بیست روز بدر
از حق سبحانه مدد طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن به سه هزار
رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود ویأتوکم و بیایند بشما دشمنان شما من فورهم از
خشمناکی که ایشانراست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هذا یمددکم اینست که مدد
میکند شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة آلاف به پنج هزار سوار من الملائکة از فرشتگان
مسومین نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادت مستمر است در میان مبارزان
کرد و روز حرب علامت بر خود یا بر اسبان خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که
صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای
سفید طرههای آن میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله و نگردانید خدای آن امداد یا
انزال یا آن عدد را الا بشری لکم مگر مژدگانی مر شما را بنزدیکی فتح ولتطمئن و برای آن
تا بیارامد قلوبکم به دلهای شما بوعده نصرت وما النصر و نیست یاری دادن الا
من عند الله مگر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم دانایی که نصرت
و خذلان او مقتضای حکمت باشد لیقطع تعلق بنصر که دارد یعنی در حرب بدر شما را
نصرت داد تا ببرد و نیست کرداند طرفا گروهی بزرگان را من الذین کفروا آنانکه
کافر بودند تا بیاید در هم شکند که قتل ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید
قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند او یکبتهم یا آنکه خوار و نگونسار
کرداند ایشانرا فینقلبوا پس باز گردند و بهزیمت شوند خائبین در حالتی که بی بهرگان
و ناامیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند
میان صبر و شکر چه یکی از دو قصه مشتمل بر فتح و بر غنیمت است بر آن شکر باید و
دیگری محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا بر آن وجه بوده
که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و
لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت
کردند جماعتی تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر مبالغه فرموده

بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج و
غنایم روی بلشکرگاه آوردند چند انکه عبدالله جبیر مبالغه نمود و آن تاکید حضرت
رسالت پناهی ایشانرا آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید
با وی توقف کردند و باقی سخن امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت گشتند شامت
مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزم
هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی کفار بر سر
عبدالله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده و از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه
فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید باز گشتند و اهل ایمان اکثر که محیط
غنایم بودند دایره وار ایشان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از
اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند جمعی دیگر در ملازمت حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه جان کمر وار بر میان بستند القصه مهم بدان انجامید
که سنگ بگوهر آن درج شاهوار در درج لعل آبدار سید مختار از زره شد بیت بود لعلش سهیل
درخشنده شب ستاره وار انک لعل نخشب چون سهیلش رفت سنگ آمد ستاک دردم عقیق رنگ
آمد حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کفار
باز گشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و مثله کردن او با بعضی دیگر
از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که نفرین بر هدف حال اهل ضلال افکند از
بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال یافت که لیس لک نیست ترا من الامر ازین کار که نفرین
کفار است شیء چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست
او یتوب علیهم گفته اند او اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای
توبه دهد ایشان را و قول آنست که او برای عطف باشد و یتوب معطوف است بر لیقطع
و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان
بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند
او یعذبهم یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون پس بدرستی
که ایشان ستمکاران اند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن ولله ما فی السموات و مر خدای
راست آنچه در آسمانها است وما فی الارض و آنچه در زمین است یغفر لمن یشاء
بیامرزد هر کرا خواهد ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور رحیم
و خدای آمرزنده است و بخشاینده خود را مهربانست بر بندگان خود یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان لا تأکلوا الربوا مخورید مال ربوا را اضعافا مضاعفة افزوده بر
تو و گفته اند اضعاف در درهم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود

بر بوا امید دادنا و فتنی معین انکه در اجل بدبوا می افزود تا باندک مدتی همه مال ایدیون مستغرق می شد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در اینچه نهی کرده است **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** مگر شما رستکار گردید **وَاتَّقُوا النَّارَ** و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را بآتش **الَّتِي** آن آتشی که **أُعِدَّتْ** اماده کرده شده است **لِلْكَافِرِينَ** مر کافران و غیر ایشان را بالذات از برای کفار است و بالعرض برای عاصیان تباه کار یا کافران را تعذیب است و مومن را تادیب **وَأَطِيعُوا اللَّهَ** و فرمان برید خدای را در اینچه خدای حکم کند **وَالرَّسُولَ** و اطاعت کنید رسول را در اینچه فرماید **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید **وَسَارِعُوا** و بشتابید **إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ** بان چیزی که سبب آمرزش باشد شما را **مِّن رَّبِّكُمْ** از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بدانکه انست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اولی که بجماعت دریابند یا صف اول یا جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل الفتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام آنست خود اینست چه آنت در خلال قصه احد نازل شده محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست

بیت این راه بپای تن بپایان نرسد تا جان نزند قدم بجانان نرسد در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال نرسیدن محالست **بیت** بگذار ره هوا پرستی رو از سوی خدا پرستی **وَجَنَّةٍ** و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشت که از روی عظمت **عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ** پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها **وَالْأَرْضُ** و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک از این طبقات سطحی باشند مولف از اجزاء لا یتجزی و موصل گردانند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود **أُعِدَّتْ** اماده است چنین بهشتی **لِلْمُتَّقِينَ** برای پرهیزکاران از شرک **الَّذِينَ يُنفِقُونَ** آنانکه نفقه میکنند **فِي السَّرَّاءِ** در آسانی **وَالضَّرَّاءِ** و در سختی مراد همه احوال است چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند منفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ** و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را رحمه الله طپانچه زد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم و ولی نالم و میسر میشود که بقیامت که خصومت بربندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا

مراد ستکاری

مراد ستکاری باشد و شفاعت من در پذیرد تا بی تو قدم در بهشت ننهم **بیت** مردی کمان میر که بر دوست بر دلی بالخشم اگر بر آتی دانم که کاملی **وَالْعَافِينَ** و عفو کنندگان **عَنِ النَّاسِ** از بندگان و درم خریدگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و خدا دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کنند بجانبی جمعی که بدیشان بد کرده باشند در تنبیه آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادمش کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط بر آمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر چهره مبارکش فرو ریخت حسین بن علی رضی الله عنه از روی تادیب نه از راه تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ حسین فرمود خشم فرو خوردم گفت والعافین عن الناس حسین گفت عفو کردم خادم تتمه آیت خواند که والله یحب المحسنین حسین جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم **بیت** بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی بمعنی کسانی که رنج برده اند بدی دیده و نیکویی کرده اند **وَالَّذِينَ** معطوف است بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند دوم تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس **إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً** چون بکنند کاری ناشایسته **أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ** یا ستم کنند بر نفسهای خود بارتکاب معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه و ظلم خطا و عمد یست یا زنا و انچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بهر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم **ذَكَرُوا اللَّهَ** یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را یا بیند که جا حیث مرگ یا متنگر شوند و طلب مغفرت یا که با استغفار باز بسته است **فَاسْتَغْفَرُوا** پس آمرزش خواهند **لِذُنُوبِهِمْ** برای گناهان خود **وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ** و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگان را **إِلَّا اللَّهُ** مگر خدای **وَلَمْ يُصِرُّوا** اصرار نکردند بعد استغفار **عَلَىٰ مَا فَعَلُوا** بر انچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر باره بر سر آن فعل نرفتند **وَهُمْ** و ایشان که اطرار نکنند **يَعْلَمُونَ** میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول آیت در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بجهت خرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را دل بدو کشش کرده و بهانه خرما خوب بکوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدا بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مگردان نبهان را خوف الهی در یافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید فرمود که من در میان شما نیم

وشما چنین کار میکنید حق سبحانه برای تاکید امید حارثیان این آیه فرستاد و بقول
بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند
یا مرتکب فاحشه شدند پناه بتوبه و استغفار آوردند اولئک آن گروه متقیان که
منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزشی است از
پروردگار ایشان وجنات تجری و بوستانها که می رود من تحتها الانهار از زیر آنها یا اشجار
آن جویها خالدین فیها جاوید باشند کاشندگان ونعم و نیکو مزدیست اجر العاملین
مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت وجنت قد خلت بدرستی که گذشته بود من قبلکم پیش
از شما سنن واقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق
تعالی سنت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مرادست و سنن شرایع است یعنی
ایشان بوده اند با انواع دینها چه ست تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فسیروا فی الارض پس بروید و
سیر کنید در زمین و ببینید در بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت
که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان
هذا این کلام که در قصه احد و بدر گذشت با این شرح که ما از امم گذشته و وقایع
روزگار داده ایم بیان سبب هویدای سخن حق است للناس برای عامه مردمان و
هدی و زیادتی بصیرت و موعظة و بندی مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین خاصه
مر پرهیزکاران را ولا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه
عالم صلی الله علیه و سلم بشعب کوه در آمد ابو سفیان علم بخالد بن ولید داد تیغ کوه برده خواست
که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید و حضرت عزت تسلیه ایشان را آیت
فرستاد که سستی مکنید ولا تحزنوا و اندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت
غنایم وانتم الاعلون و حال آنکه برترانید شما از ایشان بحسب مکان یا آزو ... بر ایشان
بیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما با آنست که کشتگان شما در بهشت
نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود و از آن ایشان درک
اسفل و حقیقت آنست که این بشارت بوده مومنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب
خواهید شد ان کنتم مومنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده که وان جندنا لهم الغالبون
ان یمسسکم قرح اگر برسد بشما جراحتی و زخمی فقد مس القوم پس بدرستی که رسید آن
گروه کفار را در روز بدر قرح زخمی والمی مثله مثل قرح و جرح شما وتلک الایام و این
روزها که مدار زندگانی بر آنست نداولها میگردانیم آنرا بین الناس میان مردمان یعنی
بدولت و عزت گذرد و روزی بنکبت و عزت فیوما علینا و یوما لنا و این مداوله برای آنست
تا پند گیرند ولیعلم الله الذین آمنوا و برای آنکه ببیند خدای یا بینند اولیای او الذین آمنوا صریان را که

الله ص

بدو گرویده اند

بدو گرویده اند ویتخذ و برای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر
باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده بود و که روی بگریز آورده والله و خدای
لا یحب الظالمین و دوست نمیدارد ظالمان را یعنی منافقان را که مشرک شدند ولیمحص الله
و فایده دیگر در مداوله آنست که پاک گرداند خدای الذین آمنوا مومنان را از گناهان
بلاها که با اهل ایمان میرسد کفر ذنوب ایشان است و یمحق الکافرین و دیگر آنکه در نقصان
افکند و هلاک سازد کافران را ام حسبتم آیا می پندارید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید در
بهشت ولما یعلم الله و نداند خدای الذین جاهدوا منکم آنها را که جهاد کردند از شما
ویعلم الصابرین و ببیند شکیبایان بر فرمان رسول یا صابران را بر هجوم مصایب و
وقوع نوایب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید بیت
بلای گوستم خار تحمل نکند بعز آنست که دیگر سخن گل نکند ولقد کنتم و بدرستی که شما
بودید که از روی اشتیاق و لقای الهی تمنون الموت آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت
را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید با سبا از جراحت فقد رأیتموه پس
بتحقیق بدیدید آنرا یعنی بطلبید یا از مقاتله کفار وانتم تنظرون و حال آنکه شما مینگریستید
برادران و برادران شما که مقتول میشدند یا نظر میکردید بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و او را
تنها گذاشتند در خلاص خود میکوشیدید یا ورده اند که چون حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان
محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکنده و قومی از ضعفای اسلام خواستند که رجوع بعبد الله
ابی عوده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستانند و قوم دیگر میگریختند
و بعد از آنکه آن حضرت منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت
بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازه قتل تو شنودیم رعب کار
ما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت تعالی شانه در دفع عذر ایشان این آیت
فرستاد که وما محمد نیست محمد بنده ستوده من الا رسول مگر فرستاده از پیش من قد
خلت بدرستی که گذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان افإن مات آیا
اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد انقلبتم باز میگردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای
خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید ومن ینقلب علی عقبیه و هر که برگردد و پس آن رود
باز نداد یا ترک جهاد کرد فلن یضر الله پس زیان نرساند بدان بر گشتن خود خدای را شیئا
چیزی را که ورود مضار و منافع بر وی روا نیست وسیجزی الله و زود باشد که جزا دهد خدای
الشاکرین مر سپاس دارندگان را وما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفسی را ان تموت
آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت خدای و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را

در لوح محفوظ كِتَابًا نوشتنی مُؤَجَّلًا زمان او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمیرد و از آن
نیز در نگذرد در این آیت تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله
با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدار است هر اینه دلیر خواهد شد و مبارزت
معادات و شروع در مهالک مرتضی علی رضی الله عنه درین معنی دو بیت فرموده است
بیت أيّ يوميّ من الموت أفرّ يوم لا يقدّر أم يوم قدر يوم لم يقدّر لا أرهب الأجل يوم قدّر
لا يغني الحذر در دو روز حذر کردن از مرگ رعایت روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود و روزی که قضا نیست در و مرگ رعایت وَمَنْ يُرِدْ و
هر که خواهد بجهادی که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا
آنچه مقدور کردیم وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای آن جهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا
بدهیم او را آنچه خواهد و آن زور بود در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که ما پاداش دهیم
شکر گویندگان را بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق
قَاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ و با وی بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از
هزار نباشد و در عین المعانی کوید ده هزار یا دو هزار بمعنی ربانیت یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا
با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ
بانچه بدیشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند
از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا
با ابن ابی نموده از ابی سفیان خط امان طلبیدند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدای دوست میدارد صبر
کنندگان را بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبوده قول ایشان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شدی إِلَّا
أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را که
کم سبب منع نصرت و قتل صلحت دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا و در گذار از حد در گذشتن ما را
فِي أَمْرِنَا در کار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین
وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدای
ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی
نصرت بر دشمن و یافتن بر غنایم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشان را نیکوئی پاداش
آن عالم یعنی نعیم بهشت با رضا و لقا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را
یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار
هر دو ع ای خالق هر دو کون فریادم رس من فارغم از هر دو مرا وصل تو بس يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید مر کافران را این آیت در شان جمعیست
که از ابو سفیان طلب امان میکردند و در کشاف آورده که منافقان مومنان را می‌گفتند این

در هر دو جهان هست مرا هیچ هوس
از هر دو جهان هست مرا وصل تو بس

زمان

زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت شما را دیگر باره بدین
خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر فرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز
گردانند شما را عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوا پس انگاه باز
گردید شما خَاسِرِينَ زیانزدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ بلکه
بدانید که خدای مَوْلَاكُمْ یار و دوست دار و مدد کار شماست پس با کفار دوستی
مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای بهترین یاری کنندگانست
سَنُلْقِي زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ
ترس و بیم و خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر
و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند والقاء رعب در دلهای ایشان بجهه
سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا بانکه ایشان شرک آوردند بِاللَّهِ بخدای و انباز گرفتند
مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچه را که نفرستاده است خدای بِهِ باشراک آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی
تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجتست چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخست وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست ستمکاران را
دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر اینه راست کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه
آن ظفر مشروط بصبر بود تا اگر صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند
در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را
این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که میان کتاب
خدای میگویم که فرمود که وعده نصرت حق با شما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آن هنگام که میکشتید
کافران را از روی شتاب بِإِذْنِهِ بخواست خدا یا بحکم او یا بعون او در اول روز ظفر شما را
بود حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تا انگاه که شما بد دل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب
وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر خود عبدالله جبیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید
مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت
مِنْكُمْ از شما مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا کسی است که دنیا طلبید یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه
بودند که پای از جای امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند
وَمِنْكُمْ و از شما هست مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت
و آن گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ
پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما
بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا عیان شود صبر
شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما گناه

حاصل آنست که

مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نکرد انید ند وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ وخدای تعالی خداوند
فضل و رحمتست برگرویدگان عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان و از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی
هلاک نکرد إِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه میگریختند وَلَا تَلْوُونَ
و نمی ایستادید و التفات نمی کردید عَلَىٰ أَحَدٍ برهیچ یك از مردمان یا نمی نگریستید بیکی که
آن رسول است صلی الله علیه وسلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِي أُخْرَاكُمْ
در عقب شما و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس
مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی بعد از غمی یك غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر
شهادت و جراحت بعضی اصحاب یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را
تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوه گین نکردید
عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ و آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید
بآنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت وَاللّٰهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه شما میکنید ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد خدای بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه
و ملال أَمَنَةً ایمنی و آرامشی و آن چه بود نُعَاسًا خوابی سبك يَغْشَىٰ می پوشید
یعنی در میرسید آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند و در
تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد
بن ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را
نیز داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس عود قوة ایشان بوده و بخوع کاد له
از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروه دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ گمان می بردند
بخدای غَيْرَ الْحَقِّ نا درست ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی که اهل جاهلیت را بود که مهم محمد صلی
الله علیه وسلم باتمام نخواهد رسید يَقُولُونَ میگویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را استفهام
بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ
از هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قول است که ابن
ابی را گفتند قتل بنی الخزرج او جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان
هیچ اختیاری نیست گفتم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردید قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ
بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلّٰهِ مر خدایراست و بفرمان اوست يُخْفُونَ
نهان میسازند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش از شکوك و شبهات مَا لَا يُبْدُونَ
آنچه اشکارا نمی توانند کرد لَكَ برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان تا بایم کشف غطا
و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُولُونَ میگویند در خلوت با یکدیگر

لوكان لنا

لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما
بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و
هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای
خود و نمی خواستید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر اینه بیرون آمدندی از میان شما
آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ
مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن گاه خود و یا اگر شما تخلف میکردید هر اینه مومنان که خدای قتل
کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارك حرب و مصارع جهال آن
اهل شرك پس خطاب با مومنان میکند و میفرماید که بعد از چندان غمی و المی که داشتید
امنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ و برای آنکه ظاهر کرد اند
خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ و دیگر تا پاك و
خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها باشد از اسرار و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا هر اینه
آنکسانی که روی بگردانیدند مِنْكُمْ از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که
روی بر روی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلی الله علیه و سلم
وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ و بدرستی که خدای در گذرانید عَنْهُمْ از ایشان این گناه را بجهت
توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است حَلِيمٌ بردبار
و تعجیل نا کننده در عقوبت گناه کاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَكُونُوا مباشید
كَالَّذِينَ كَفَرُوا مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برا
برادران کشته و مرده خود نسبی یا نسبی إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ چون برفتندی در زمین برای تجارت
و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا
عِنْدَنَا اگر بودندی نزدیك ما و بسفر و غزو نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر
وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید
در این قول لِيَجْعَلَ اللّٰهُ تا گرداند خدای ذَٰلِكَ آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر
با ما بودندی تلف نشدندی حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دریغی و اندوهی در دلهای ایشان وَ
اللّٰهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد در سفر و حضر وَيُمِيتُ و او میمیراند در سفر و
حرب وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید ای گرویدگان از صبر و ثبات بَصِيرٌ
بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر شما کشته شوید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در جهاد أَوْ مُتُّمْ

ضربوا

یا بمیرید در خشنودی خدای بر قرار باشید لمغفرة من الله هرآینه آمرزشی از خدای ورحمة و
بخشش خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از مال دنیا و حفص بغایب یجمعون می‌خواند
یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را خوبتر است از آنچه کافران می‌آرند از متاع
غرور ولئن متم و اگر بمیرید ای مومنان بخشنودی خدای او قتلتم یا کشته شوید در
کارزار کفار لالی الله هرآینه بسوی خدا که معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید بعضی
گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید بتیغ ریاضت
در طریق طلب لقا پس شما را حشر با کسی خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نثر
بغیر او و اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المصیر الی الله بیت گر مرا در رسد بجا هراسم
کان راه بنیست می‌شناسم سرکان بی تو یا با تو الست شایسته افر وصال است فبما رحمة من
الله پس بسبب بخشایشی که ترا رسید از حضرت حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد و لاین
این دران وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از مراجعت اهل هزیمت
با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوشخویی بر نسبت آن جماعت
رعایت نمود حق سبحانه پیغمبر را میگوید که نرم سخنی و نیکوخویی تو برحمت من بود ولو کنت فظا و اگر
می‌بودی تو درشت خوی و یا سخت گوی با جفا کننده غلیظ القلب سخت دل نامهربان
لانفضوا هرآینه اصحاب ترا کنده میشدندی من حولک از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی
پس درگذار از ایشان تقصیر که در خدمت تو کردند واستغفر لهم و آمرزش خواه از من برای
ایشان اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیده اند وشاورهم و مشاورت نمای با ایشان
در کاری که از حق تعالی دران حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده
با امور محاربه و مقاتله با کفار فاذا عزمت پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت
فتوکل علی الله پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت ان الله بدرستیکه خدای یحب المتوکلین
دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و جز بدو
امیدوار نباشد ان ینصرکم الله اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع
شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما وان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانچه
در جنگ احد وقوع یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده
پس از فرو گذاشتن او وعلی الله و بر کرم خدای فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند باور دارندگان
وما کان و نباشد و سزاوار نبود لنبی مر پیغمبری را ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی
اقویاء صحابه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درخواست مینمودند که ما را از هر غنیمت که
می‌افتد زیاده بر حصه ضعفا چیزی ده این آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم
روا نیست و گویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفه سرخ گم شد و جمعی گمان از روی

فاعف عنهم

فی الامر

نفاق

نفاق نسبت آن حضرت سید علی الاطلاق کردند و حق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصا
و ذمم جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری کردانید و فرمود که هیچ پیغمبری در غنیمت
خیانت نکرد و نکند ومن یغلل و هر که خیانت کند در غنایم یات بما غل بیاید بگاه آنچه
دران خیانت کرده است یا بیارد آن چیزی را که دران خیانت کرده بر گردن یوم القیمة
روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر همه سوزنی باشد یا رشته
در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت رسنی که قبل از قسمت برداشته نزد حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم آورد حضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت
بیاری ثم توفی پس تمام داده شود دران روز کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای
آنچه کرده باشد از خیر و شر وهم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزاء
افمن اتبع آیا هر که پی روی رضوان الله خشنودی خدا یا در ترک غلول باشد یعنی باشد
کمن باء همچو کسی که باز گردد بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب خیانت وماویه
جهنم و آرام جای او باشد دوزخ وبئس المصیر و بد جای بازگشت است دوزخ
هم انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند درجات خداوندان پایهای بلند اند
یا مراتب ایشان درجهاست عند الله نزدیک خدای والله بصیر و خدای بیناست بما
یعملون بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لقد من الله هرآینه
بتحقیق منت نهاده خدای علی المومنین بر گروندگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان
ایشان رسولا من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان یتلوا علیهم میخواند
بر ایشان آیاته آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید ویزکیهم و پاک میکرد ایشان را
از ادناس مقتضیات طبیعت برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة ایشان از ایشان
وا میکرد یا کار ایشان را بصلاح می‌آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد ویعلمهم
الکتاب و می‌آموزد ایشان را قرآن یا معارف شریعت والحکمة و حدیث یا معارف
عقلیه وان کانوا و بدرستی که بودند همه مردمان من قبل پیش از بعث رسول
لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا و ظاهر حق را میدانستند و ترا از اهل باطل دور
شدن نمی‌توانستند بیت تاریک بد ظلمت باطل همه جهان عالم فرای روشن او نور
حق گرفت اولما اصابتکم آیا هرگاه که بشما رسد مصیبة نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت
از اعادی و حال آنکه قد اصبتم رسیده بودید از ایشان مثلیها دو چندان را یعنی یافته
بودید از کافران دو برابر ایشان در روز احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در روز
بدر هفتاد تن را اسیر گرفته و با وجود این قلتم گویید از روی جزع که انی هذا این از کجا
بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قل هو بگو این مصیبت که شما را

کلها

بیش آمد مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِکُمْ هم از نزد یک شما است که شما را پیش آمد بسبب که نافرمانی کردید و
از مدینه بیرون آمدید و با ترک مرکز نموده و روی بطلب غنیمت آوردید اِنَّ اللّٰهَ
که خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر هر چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت قَدِیْرٌ توانا است وَمَا اَصَابَکُمْ
بشما رسید از مکروهات طباع شما یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ بدان روزی که لشکر ابو سفیان
با سپاه مومنان روی بروی آوردند فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خدای و قضا و قدر او بود وَلِیَعْلَمَ
الْمُؤْمِنِیْنَ ه و تا بر بیند خدای ثبات مومنان را و ظاهر سازد وَلِیَعْلَمَ الَّذِیْنَ نَافَقُوْا و تا اظهار
کند خصوصیت آنانرا که نفاق ورزیدند وَقِیْلَ لَهُمْ و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت
بازگشتن ایشان از راه بمدینه تَعَالَوْا بیایید و از حرب باز مگردید و بجد تمام قَاتِلُوْا فِیْ
سَبِیْلِ اللّٰهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای اَوِ ادْفَعُوْا یا دفع کنید شر بیگانگان را که داعیه
قتل و غارت اهل مدینه دارند قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا گفتند اگر ما مراسم حرب میدانستیم لَا
تَّبَعْنٰکُمْ هرآینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که انجا جنگ خواهد بود میامدیم اما جنگ
واقع نخواهد بود و محمد صلی اللّٰه علیه و سلم با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ این منافقان
لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِیْمَانِ نزدیکترند که
بسوی ایمان با اهل اقرا قریبند در یاری دادن که با اهل ایمان یَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ میگویند
بزبانهای خود مَا لَیْسَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ انچه نیست در دلهای ایشان یا انکه بزبان میگفتند که حرب
نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و اللّٰه و خدای
داناتر است بِمَا یَکْتُمُوْنَ بانچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت
اَلَّذِیْنَ این منافقان آنانند که از روی که جهل یا بجهت فریب جهال قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ گفتند
از برای امثال خود با اقربا و هم نشان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوْا و حال انکه
این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال لَوْ اَطَاعُوْنَا اگر
فرمان برداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن
خود مَا قُتِلُوْا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بگوای محمد اگر اختیار مرگ بدست
شما باشد فَادْرَءُوْا پس دفع کنید عَنْ اَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را اِنْ کُنْتُمْ
صٰدِقِیْنَ اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند هر که شاف آورده که در ان
روز که این منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشانرا مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ
و مپندار آنانرا که بصدق نیت قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ کشته شده اند در راه خدای اَمْوَاتًا
که ایشان مردگانند ابن عباس رضی اللّٰه عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و سلم
صحابه را گفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در
اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه

سازند

سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین
باشند در پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا کیست که خبر دهد یاران و برادران
ما را که ما چه دولت یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه برای تعریف
حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود باید جابر انصاری رضی اللّٰه عنهما که از شهدا
بود از حق تعالی درخواست که باز مرا بدنیا فرست تا دیگر بار شربت شهادت بچشم فرمان
رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت بار خدایا از سعادت
حال و نعمت بی زوال که مرا داده برادران مرا خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندار بَلْ
اَحْیَآءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی که هر سال ثواب
عروج بدیشان میرسد یا خاک زمین ایشانرا نمی خورد یا غمی شوند ایشان را چون سایر
مردگان یا درود و سلام را برایشان میکنند یا مستور و زندگان یُرْزَقُوْنَ روزی داده می شوند
از میوهای بهشت فَرِحِیْنَ در حالتی که شادمان باشند بِمَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ بدان چیزی که عطا کرده است
خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است و عطایی
ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسیه را بانوار الوهیت
شوق پدید آمده ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر کرده اند یُرْزَقُوْنَ
اشارت است بر آنکه از منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فَرِحِیْنَ عبارت از آن است
و بحسب واقع ابتهاج زیادت از وصول بطعام و وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجمال
وجه کریم نمی تواند بود بیت مایه خوشدلی انجاست که دلدار انجاست میکنم جهد
که خود را مگر انجا فکنم وَیَسْتَبْشِرُوْنَ و مسرور می شوند ببشارت یا شادی بِالَّذِیْنَ با انکه
هنوز لَمْ یَلْحَقُوْا بِهِمْ در نرسیده اند با ایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان امید میدارند که
بدیشان رسند دگر امت با ایشان شریک شوند با شادی ایشان باینست که بر احوال
اخوان اخلاف صالحت و قوف شده یقین شده اند اَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ انکه هیچ ترسی نیست بر ایشان
از انچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نباشند که اندوهناک کردند بر مفارقت
دنیا و انچه در وی بگذارند یَسْتَبْشِرُوْنَ شادمانی مینمایند بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ بر چیزی که فایض شده
است از خدای برایشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق
باشد و فضل انچه زاید بران به بلوغ ارزانی دارد وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر فرح دارند شهیدان
بانکه خدای لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد اَلَّذِیْنَ انانکه از بهر
صدق اسْتَجَابُوْا اجابت کردند لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ مر فرمان خدای را و رسول را وقتی که بیرون
از مدینه امر کرد آنجنان بود که چون ابو سفیان از احد بازگشت سید عالم صلوات اللّٰه
و سلامه علیه انجمان روز که شنبه بود هفتم شوال که بمدینه آمد و صباح یکشنبه بر مود

بعزم ودنبال لشکریان احد بر عقب دشمنان بیرون رو وهر که در معرکه احد حاضر بوده بیرون
غزو بیرون نیا پس اصحاب اطاعت نموده با وجود ضعف وجراحات با او متوجه شدند
ودر حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شد شب دوشنبه آتش بسیار بر افروختند ابهت
و عظمت لشکر اسلام با حیا وقبائل عرب رسیده باشد که ایشان از عجز وانکسار نیست
حق سبحانه بدین آیت میستاید ایشانرا که اجابت امر خدا ورسول کردند مِن بَعدِ از پس آنکه
مَا اَصَابَهُم القَرحُ رسیده بود ایشانرا جراحتها لِلَّذِینَ اَحسَنُوا مر آنکسانرا که نیکویی کردند
مِنهُم از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوا وبترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر
اَجرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ است یعنی بهشت آورده اند که ابو سفیان را بعد از رجوع تمامی
نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد تا که خبر رسید که
آنحضرت بحمراء الاسد با او گفتند هراسی در دل ایشان افتاده از روحا روی هزیمت
بمکه آوردند ودر راه قافله تجار با طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند بها
بسیار نمودند که محمد یاران هر جا که ببینند از ما بسیار بترسانید و چنان باز نمایید که ابو سفیان
با لشکری آراسته [illegible] انه جدال وقتال بلکه استیصال شما را میان بسته می آیند
آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نمودند و پیغام ابو سفیان طرح
تخویف افکندند عنایت ازلی مسلمانانرا دریافته هیچ حال از تزلزل ایمانی خلوص ایشان
را منافی نشد بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله ونعم الوکیل
باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید اَلَّذِینَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت
تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی تجار یا اعرابی اِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابو
سفیان واصحاب او قَد جَمَعُوا بدرستی جمع شده اند ومتفق الکلمه گشته لَکُم برای
قتال شما فَاخشَوهُم پس بترسید از آمدن ایشان که شما را بآن جماعت طاقت حرب نیست
فَزَادَهُم پس زیاده کرد ایشانرا این سخن مر مومنانرا اِیمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود
نترسیدند وَقَالُوا وگفتند حَسبُنَا اللهُ بسنده است ما را خدای یاری دهنده وکفایت
کننده وَنِعمَ الوَکِیلُ و نیکو کارگذار است حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیه گذشت
والحق بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابو سفیان
در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که در جواب او بگویید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید
ابو سفیان پشیمان شد نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود ولشکر اسلام را بترساند
از قریش و چنان سازد که عنان عزم ایشان از سفر بدر باز کشند نعیم بیثرب آمد و هر چند
مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکرها وبسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد

جواب

او جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود وحضرت با اصحابیان احد و جمعی دیگر که مجموع
هزار و پانصد مرد بودند به بدر رفت وهشت روز آنجا توقف نمودند و بازارها
قایم گشت ودر معاملات سود بسیار و منفعت آمد وکفار از بیم اهل اسلام
بدین موضع نیامدند وحق تعالی این آیت فرستاد و بدین تقدیر ان ناس کردن آیت
سابقه است عبارت از قافله بود آنجا نعیم باشد و بهر دو تقدیر ناس ثانی ابو
سفیان واتباع او بید و تتمه حال مومنان اینست که فَانقَلَبُوا پس باز گشتند بقول اول
از حمراء الاسد وبقول ثانی از موضع بدر بِنِعمَةٍ با عافیت تمام یا ثواب ما لا کلام
مِنَ اللهِ از خدای وَفَضلٍ وزیادتی حرمت وافزونی مال بتجارت لَم یَمسَسهُم سُوءٌ
نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل وجرح وهزیمت بلکه بسلامت رفتند وبکرامت
باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضوَانَ اللهِ وپیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول وَاللهُ
وخدای ذُو فَضلٍ عَظِیمٍ خداوند فضل بزرگ است بدفع مشرکان از مومنان اِنَّمَا ذٰلِکُمُ
الشَّیطَانُ جز این نیست که آن تخویف تخویف شیطان بود یُخَوِّفُ اَولِیَاءَهُ می ترساند بدان
دوستان خود را یعنی آنچه اعراب با اهل قافله یا نعیم میگفتند آن شیطان القا کرده
بود تا بترساند بدان منافقان را واز لشکر پیغمبر روی گردان شوند وآن صورت
سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوهُم پس شما ای مسلمانان نترسید از اولیاء
شیطان وَخَافُونِ وبترسید از من در مخالفت امر من اِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما
تصدیق کنندگان بر وعد و وعید ما وَلَا یَحزُنکَ الَّذِینَ وباید که اندوهناک نکردانند ترا
آنانکه یُسَارِعُونَ فِی الکُفرِ می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که از جنگ
احد تخلف ورزیده تن آفرو کار اشتند اِنَّهُم بدرستی که ایشان لَن یَضُرُّوا اللهَ هرگز زیان
نرسانند خدای را یعنی دوستان خدا را شَیئًا چیزی بسبب مسارعت در کفر یُرِیدُ اللهُ
میخواهد خدای اَلَّا یَجعَلَ لَهُم آنکه نگرداند مر ایشانرا یعنی ندهد حَظًّا فِی الآخِرَةِ
بهره در ثواب اخروی وَلَهُم ومر این مسارعانرا عَذَابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ است
یعنی بسیار و همیشه اِنَّ الَّذِینَ اشتَرَوُا الکُفرَ بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند
بِالاِیمَانِ ایمانرا لَن یَضُرُّوا اللهَ هرگز زیان نکنند خدا را شَیئًا چیزی بسبب اشتراک
بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد وَلَهُم عَذَابٌ اَلِیمٌ ومر ایشانراست عذابی
دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا ونه پندارند آنکسانی که
کافر شدند از یهود ونصاری ومشرکان ومنافقان اَنَّمَا نُملِی لَهُم که آنچه ما مهلت میدهیم
ایشانرا خَیرٌ لِاَنفُسِهِم بهتر است مر نفسهای ایشانرا اِنَّمَا نُملِی لَهُم بدرستی که ما درنگ
میدهیم ایشانرا لِیَزدَادُوا اِثمًا تا زیاده کنند گناه را ودر دین ایطال خود ثبات ورزند

وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ
خدای بر آن نیست لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مومنان را عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بر آنچه شما ای منافقان
شما بر آنید از طعن بر ایشان در جفا و استهزاء با ایشان در اشکال ملکه صراف حکمت الهی نقد
حال شما را بر محک امتحان زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق
است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مومن مخلص و این تمیز بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده با
اعداء دین محاربه نکنند چنانچه در بعضی احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی
و سید عالم صلی الله علیه و سلم معلوم کرد و صحابه را بدان اطلاع داد و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق
آن بود که روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که امت مرا بصورت و حلیت بمن نمودند
بهمان شمایل که ذرات ذریات را بآدم علیه السلام نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد
که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر
میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم چنین دعوی میکند و میکند از حالات دل ما با وی ما
اگر راست میگوید بگو علی التعیین بما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد وَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بر آن سر پوشیده
که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي و لکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن
مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ از فرستادگان خود هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مومنان بگروید بِاللَّهِ
بخدای بدانچه که او منفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که ایشان
برگزیده اویند و نشاید که خطاب با کافران و منافقان باشد وَإِن تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید
بدین مصیر وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس شما راست
اجر عظیم یعنی مزد بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندارند آنانکه ایشان يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خدای از مال دنیا بایشان داده است مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود
هُوَ خَيْرًا لَّهُم که آن بخل بهتر است مر ایشان را بَلْ بخلاف آنست بلکه هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ آن بخل بد
تر است مر ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق
شداید و اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ
آنچه بخل کردند بآن از مالها و نداده اند زکوة از آن و این فضیحت ایشان را واقع شود يَوْمَ
الْقِيَامَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مال عظیم عطا فرموده
و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت
مار بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نکته سیاه بر زبر
چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیات است پس آن مار بیاید و طوق
گردن او شود هر دو کنار دهن او را بگیرد و بزبان تقریع و توبیخ کند ه

میگوید

میگوید انا مالک انا کنزک من آن مال توام که در دنیا بدان لاف مباهات میزدی
و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی بیت گنج را از دل برون کن مال
را بفکن ز چشم مال تو مار است در معنی و گنجت اژدهاست وَلِلَّهِ و مر خدای راست
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه عبرت و ملک آسمانها
و ملک زمینها بی دعوی مدعیان و بی تنازع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار و محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی
در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث حق
مجاز گفته چه عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوندست و لله
ملک السماوات والارض و چون اهل آسمان و زمین عاریت بصاحبش باز رسید
و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و انچه دارد از آن خدایست
پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غلبت غباوت و نهایت شقاوت باشد بیت
ای آنکه بر بخل کی را بنا کنی خود را بجود مال خود پسند کنی این مال خداست صرف کن در ره او
امساک بمال دیگری چند کنی وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید از انفاق و امساک
خَبِيرٌ دانا است لَّقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی که بشنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنها را که گفتند
إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستی که خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگرانیم چون آیت اقرضوا
الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است
که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ زود باشد
که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان گفتند فقر را بما و غنا را بخود
اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْأَنبِيَاءَ و دیگر بنویسیم کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را
بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ و ما میگوییم ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوقُوا
عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را ذَٰلِكَ این عذاب شما را بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعلست که اکثر اعمال
ایشان و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وَأَنَّ اللَّهَ دیگر این
عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ نیست ستمکار بر بندگان خویش
پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الَّذِينَ قَالُوا دیگر شنید
قول آنها که گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی
ما را امر کرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را
حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتش نور نازل
یا خوردنی قربانی حلال بوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن

قائل

زمان در میانه خانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش
انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربانی مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتشی
سفید بی دود باوازی مهیب از آسمان فرود آمدی در قربانی میرسیدی و بسوختی پس جهودان
میگفتند که در توریت مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بر بی وجه میآرد
حق سبحانه ایشانرا الزام میکند که قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگو بتحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي
فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن چون عیسی علیه السلام
وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست
چون زکریا و یحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا که صاحب
مذبح بود و پسر او یحیی را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر
صاحب قربانی میباید کرد فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد ملول مباش فَقَدْ
كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان پیش از تو چنان
فرستادگان که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر
وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتابی روشن کننده حلال و حرام
چون زبور و انجیل كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی که هست ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و زود باشد
ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این
نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخاستن از قبور
فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که او دور کرده شد از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شد در
بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست
زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه
کرد که خریدار در آن غرور یابد و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر
بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که هیچ نمی ارزد نظم در دیده اعتبار خوابیست
پر رهگذر اجل سرابیست ایمن منشین ز کرم سرد دنی مشغول مشو بسرخ و زرد دنی لَتُبْلَوُنَّ
بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از
هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هریک که در مکه داشتند دراز کرده
میفروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدید میسوختند
حق سبحانه آیت فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود بنقصان و تلف
وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب بایشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی
یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و دیگر میشنوید از آنکسانکه شرک آورده أَذًى كَثِيرًا

رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و هم نسبت خود وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذَلِكَ پس بدرستی که این صبر
و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استواری کارهای دینست و درستی نشانهای آن یا از
حقایق ایمانست وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد پیمان
آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند ایشانرا توریت و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون
عهد آنست که لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه ایشان بیان کنید برای مردمان آن کتابرا که در
شان محمد است صلی الله علیه وسلم وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند امر پیغمبر را حفص در هر دو کلمه
بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید
فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتابرا یا پیمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود این کلمه
مثلست در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بلجه اخذ میثاق بران
بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را و آن ماکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال
از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که میخرند بجهت آنکه میکشند
نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپنداری ای محمد آنانرا که شاد
میباشند بِمَا أَتَوْا بانچه آمده اند یعنی آنچه کردند از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ
يُحْمَدُوا و دوست میدارند که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بانچه نکرده اند حضرت
پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند
و چنان وا نمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان
نیز بود این آیت نازل شد یا در شان منافقان است که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر
باز آمد زبان اعتذار کشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس مپندار ایشانرا ای نبی
وای مومنان ایشانرا بِمَفَازَةٍ که اهل رستن اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عقوبت
دنیا چون قتل و جلاء و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک در روز
رستخیز وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللَّهُ و خدای
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ توانا است آورده اند
که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا
یا معجزات دیگر در میان آوردند از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام سوال کردند احیاء
موتی را و ابرای مرضی باز گفتند پس بجانب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما را از معجزات
موسی و عیسی چیز یافته اید و بطلب معجزات نو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را
زر سازی اتفاق متابعت یگانگی معبود تو میباشیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات

وحدانیت آمد إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه درو هست وَالْأَرْضِ
و آفرینش زمین و آنچه درو هست وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در آمدن شب و روز یا اختلاف ایشان
در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و تفرد
او و کمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد که عقول ایشان از شوائب حس و وهم
صافی و پاک باشد دقایق اسرار و حقایق آثار فی اشیا الَّذِينَ و آن اولوا الالباب آنانند
که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدای را قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا و
در وقت نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم
یادکرد حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق که من احب شیئا اکثر ذکره بیت شب و روزم
بجز از ذکر تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است
که بدین هیأت سه گانه میگزارند قیام بر حسب طاقت خود یا ذکر یعنی شکر است یعنی سپاس
داری میکنند بر قدرت قیام معیشت و بر نعمت قعود که پایداری صحت دانست
و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند مراد ذکر دل است
زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد پس مراد این ذاکران
صاحبدلانند که مشغول بذکر دل و جانند قیاما در حالتی که قایمند یعنی متوجه بامر الهی و قعودا
و قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم و بر جانب انداز از ارتکاب مناهی یا قایمند
بر آستانه خدمت و قاعدند بر بساط قرب و علی جنوبهم و آسوده کاشنده در بارگاه وجد و حال
بر کنار از پندار وهم و غرور و خیال بیت حجاب کثرت از هم بردریده بخلوتگاه وحدت آرمیده
در وهم و خرد بر خویشتن بسته بکلی پیوسته و از خویشتن رسته وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی
استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمان و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید
بصانع قدیر و مبدع حکیم و حجب بعد و هجران از نظر دل ایشان برخاسته از غیب بحضور آیند
و از روی شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هَٰذَا نیافریدی این مخلوق را
که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریدنی باطل یا خالی کرده از عیب و هزل سُبْحَانَكَ پاکی تراست
از آنکه چیزی باطل بیافرینی فَقِنَا پس نگاهدار ما را بعنایت لطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش
دوزخ رَبَّنَا إِنَّكَ ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل مَن تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ
و در آنجا جاوید دارن باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که او را خوار کردی ابدی بعقوبت وَمَا
لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را از مشرکان و یهود و نصاری و امثال ایشان مِنْ أَنصَارٍ هیچ
یکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّنَا بتحقیق که ما
سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندای ندا کننده که راه باشکارا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ میخواند خلق را بسوی
ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه و سلم یا قرآن و این عام تر است چه بسیار کس دعوت

رسول

رسول را صلی الله علیه و سلم در نیافته اند و همه کس از قرآن می شنوند که بزبان بیان
ندا میکند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ یعنی وحید که بگروید به پروردگار خود فَآمَنَّا پس اجابت کردیم
منادی را و ایمان آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز گناهان ما را
مراد کبایر است یا مطلق گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا و بپوشان از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای
ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران
رَبَّنَا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما وَآتِنَا مَا وَعَدتَّنَا بده ما را آنچه وعده کرده عَلَىٰ
رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاویدانی است یا آنچه بزبان رسل وعده فرموده
از نصرت مومنان یا آمرزش مطلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح
علیه السلام گفته و لمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات و چنانچه ابراهیم علیه السلام
فرموده ربنا اغفر لی و لوالدی و للمومنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم امر کردی
که واستغفر لذنبک وللمومنین وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا مگردان ما را در روز رستخیز إِنَّكَ
لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات حسن کردن
آیتها است از پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و چهار خلیفه بزرگوارش و ترتیب واقع شده
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از مرتبه شهود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق
در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تصدیق و تحقیق خود
خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ذو النورین در مرتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
مرتضی از سر حسن وی مطلب موعود آورده ربنا و آتنا ما وعدتنا لا جرم این دعوات بهدف
اجابت رسید و پاینده رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ پس اجابت کرد
مر دعاهای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بآنکه گفت أَنِّي لَا أُضِيعُ من ضایع نمیکردانم عَمَلَ
عَامِلٍ مِّنكُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید
عالم صلوات الله و سلم سوال کردم که هر عاملی را اجر است این چگونه باشد که مردان جهاد
بمناقب بسیار یاد کرده و مهاجر اند از آن نصیبی ادراکی نفرموده این آیت آمد که من عمل هیچ
عاملی را ضایع نکنم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ از مرد و زن بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ بعضی از شما از برخی دیگر اند
یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب
یک حکم است هر که عملی کند مزد برد ذکور را و انثی را دران تفاوتی نیست فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه
هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سرایها و
شهرها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان ایشان را بیرون کردند از مکه وَ
أُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلامند چون بلال که
او را بضرب و ستم و صهیب که او را به نهب اموال میرنجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند

بالکفار وَقُتِلُوا وکشته شدند در جهاد و این علامه مهاجر اند لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه در گذرانم
از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که
می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را
ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم
ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیه و تقیید باسم الله که دال است بر ذات
با مجموع صفات نشانه تعظیم ثوابست وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و خدایست که نیکویی پاداش و
پاداش نیکو نزد با اوست در تفسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مؤمنان
در عسرت می گذرانیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت
باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود
خطاب فرمود و مراد در حقیقت امتانند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
رفتن و آمدن کاروان کافران فِي الْبِلَادِ در شهرهای برای تجارت و جهان غلبه ایشان مَتَاعٌ
قَلِيلٌ برخورداری اندکست زود زایل شود ثُمَّ پس از آن بازگشت آیند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ بازگشت
ایشان جهنم وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاه است دوزخ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند
رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشانراست بوستانها
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می
و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتی که این بهشتهای
پیشکشی باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای تعالی نزل آنرا گویند که در منزل مهمان ماحضر سازند
و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان
دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی چه تماشای پرتو انوار لقا باشد بیت تو ای زاهد سوی
باغ بهشتم میکنی دعوت نمی خواهم بهشت و نعمت دیدار می خواهم وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست
از الطاف خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و هر آینه
از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست که میگرود بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه بر شما منزل شده
که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بآن چیز که بدیشان فرستاده اند که توریت است یا انجیل مراد
ابن السلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتی که ترسکارانند یا
متواضعان مر خدای را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللَّهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمن خاشع
لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است بآسانی و زودی
حساب مؤمنان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر ادای فرایض

با جهاد

با جهاد یا با یغاء اعدا و حقیقت آنست که یا استیصال احکام شرعیه نا هموار طاعات
شامل باشد وَصَابِرُوا و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در
میدان وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله را مرابطه آنست
که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از
از مومنان باز تواند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار
شوید محققان گفته اند صبر کنید و مجاهده نفوس منتهی از هوا و امر بطاعت مولی
و مصابره قرار نهید بمراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلاء و رضا بجریان احکام قضا
و اقدام نمایید بمرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید
بما قطعت اسرار از التفات باغیار تا باز رسته شوید از جهت وجود بفنا فی الله و فایز
گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت که بقا خواهی فنا شو کز فنا کمتر بنی چیز نکید
محو باید بقا است سورة النساء مدنية وهي مائة و ثمانون آیت بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردان اتَّقُوا بترسید و پرهیزید رَبَّكُمُ از خشم و عذاب
پروردگار خویش الَّذِي آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را با وجه
اختلاف الوان و اشکال و السنه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم است علیه السلام
وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن تنها زَوْجَهَا جفت وی یا که حواست و اصح آنست که حوا را
از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَبَثَّ و پراکنده کرد و ظاهر گردانید مِنْهُمَا از آدم و حوا
بواسطه توالد و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از نافرمانی خدای الَّذِي آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از
یکدیگر تَسَاءَلُونَ حاجت میطلبید و سوگند با یکدیگر میدهید بِهِ با خدای وَالْأَرْحَامَ
و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست
و بود و همیشه باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بر شما دیده بان یعنی بهمه افعال و اقوال شما مطلع
است و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط
بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی باکی از وی شرم دارد بیت هر که مؤمن بود بداند که خدای
حاضر و ناظر است در همه جای در و دیوار نی حاجب و بواب نیست در دید نی خدای
حجاب در پس پرده‌ای تو بر تو کی تواند مخالفت با او در بن چاه در شب تاریک بیند
او موی و رشته باریک وَآتُوا الْيَتَامَىٰ و بدهید یتیمان را ای اولیاء و اوصیای ایشان
أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیاء
در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود را ادنه ایشان

سر داده بعوض گوسفند لاغر بدل می کردند و میگفتند شاةٌ بشاةٍ حق سبحانه منع فرمود
وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بِالطَّيِّبِ بمال پاک خود یعنی قرا
مگیر بجبر از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال بد را که
نسبت شما طیب است وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ
آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ بدرستی که خوردن مال یتیم یا بدل آن با خیانت در آن كَانَ
هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناه بزرگ این آیت در شان یکی از غطفان نازل شد
که برادرش وفات شده بود و از وی پسری مانده بود و او بولایت عم بودن اموال او
را متصرف شده بود چون پسر بدرجه بلوغ رسید و مال خود از عم طلبید او در اداء آن
تعللی میکرد مرافعه ایشان در محکمه علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی گفت نعوذ
بالله من الحوب الکبیر و بزبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نموده وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید
و میدانید أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در
صحیح بخاری از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکنند که آیت در شان کسی فرود آمده
که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال آن صغیره او داشت و میخواست
که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد و بانواع مشقت
او را مزاحم می شد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد این آیه فرود آمد که اگر میترسید
که در تعیین مهر یتیمان و اداء مال ایشان از روش عدالت دور مانید فَانْكِحُوا پس نکاح کنید
مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَىٰ دوگانه وَثُلَاثَ و سه گانه
وَرُبَاعَ و چهارگانه در باب مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِنْ
خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَ
وَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ یا سریه گیرید آن چیزی را که مالک است
أَيْمَانُكُمْ دستهای شما یعنی شما را ملکیت در آن تصرف هست ذَٰلِكَ این اختیار واحده یا سریه
أَدْنَىٰ نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا بآنکه میل ننمایید و انحراف نورزید و جور نکنید
وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کاوینهای ایشان را
در حالتی که هست آنها نِحْلَةً عطیتی و عطیه از خدای تعالی بخشیده شد با ایشان فَإِنْ طِبْنَ
لَكُمْ پس اگر این زنان خوش خوی باشند و بخشند مر شما را و بگذرند عَنْ شَيْءٍ از چیزی
مِنْهُ از کاوین نَفْسًا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَكُلُوهُ پس بخورید
آن چیز را و بکار برید هَنِيئًا سازگار مَرِيئًا بی شکوه در مدارک آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بدین وجه تفسیر فرموده که هنی آن بود که در وی کاهش نبود و مری آنکه با وی
در دوخ [illegible] نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید بسفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمْ مالهای خود را که

با اولیاء نسوان و ایتام است و اضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشانست در آن بحق
ولایت الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالها که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام
معیشت دنیا و رابط انتظام امور دین چون حج و جهاد و غزا و زکوة و صدقه و نفقات
و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفیهان را یعنی وظیفه مقرر
کنید فِيهَا در آن مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید
ایشان را بقدر حال وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو
و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ
تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمایید
یتیمان را اگر مرد باشند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دانستن بیع و شری و اگر زن باشند بغزل و نسج
و تربیت امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است
فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه
راست یعنی صلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را
که در دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اوصیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا
از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر از آنکه
مکنید در مال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند
یعنی بشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند
وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیاء توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم
دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از آن جماعت
که مال یتیم بدست ایشانست فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال
یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و از لباس یا بمقداری که اجر سعی اوست
فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا
عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان و بقبض مال تا جدال و خصومت در میان پدید نیاید
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان
یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنان را
مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی برد که
با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت نهاد و حوزه تصرف تواند آورد
چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث برهمین نمط
مستمر بود تا روزی ام کجه بجانب نبوت آمد و فرمود که اوس بن صامت رضی الله عنه
دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته

ابناء عم او بحیطه تصرف در آورده اند مر او صغیران را محروم و بی نوا گذاشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ایشان را طلبید و صورت ماجرا بمجلس را ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که طریق بیداد آبا و اجداد را رونق دهند که نازل شد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان از آنچه والدین و اقارب بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا اندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشان که میراث نمی برند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را چیزی مِنْهُ از آنچه مقسوم میکردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند که این امر بر سبیل وجوب بوده و آیه مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز و صغیر خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی درآیند حرمان ایشان جایز هست هر اینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت دیگران نیز جایز نشمارند بیت دانی که چیست کمال مردی بپسند بکس آنچه بخود به پسندی فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند بحاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جرئت يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ میخورند و تلف میکنند مالها یتیمان را ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خود آتش را و در التیسیر آورده از ابو برده رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها که بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر است که روز قیامت

خورندهٔ مال

سورة النساء

خورنده مال یتیم بعرصات در آید و آتش که درون او از آن مملوست زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسد که این آکل مال یتیمانست پس بدین تقدیر حمل اکل بر ظاهر است است وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد که در اندازند شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و حفص معلوم میخواند معنا اینست که زود در آیند خورندگان مال یتیم سَعِيرًا در آتشی افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ امر میکند خدای شما را فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میکرداند بحکم خویش پدران فرزندان شما بهام میراث را برین وجه که لِلذَّكَرِ مر مرد را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشند اولاد میت نِسَاءً زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد وارث یک دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هر یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصه شش یک است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند إِنْ كَانَ اگر باشد لَهُ مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه مرد خواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ پس اگر نباشد لَهُ مر آن فرزند متوفی را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از وی پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست سه یک باشد از مال و چون حصر و داشت کرد برای پدر و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد برای متوفی برادران پدری و مادری یا پدری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر را از میت باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه معروض شد بر ایشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و مدعی آنکه موصی میت است أَوْ دَيْنٍ یا بعد ادای دینی که در ذمه مورث باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما أَيُّهُمْ که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر است و بکار آینده تر لَكُمْ مر شما راست نَفْعًا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع و ورثه کیست نفع رساننده بشما او در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه ترکه گذارند

زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزندی خواه یکی و خواه بیشتر خواه
از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر خواه مونث خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن
و هر چند که پایان رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود
فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصه چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات
شما و این نصف یا ربع که حصه شماست بتوانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی
که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیت کرده باشند بدان یا پس از قضای وامی که در
ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان راست از چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما بگذارید
خواه زن یکی باشد خواه زیاده همه در ربع شریک باشند إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ شما را
فرزند خواه یکی خواه زیادت خواه مذکر خواه مونث خواه از ایشان خواه از غیر ایشان
فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ شما را فرزندی بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان را
از هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته آید از مال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی
که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد
وَإِنْ كَانَ و اگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردی که از و میراث میگیرند كَلَالَةً کسی که والدین و اولاد
ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهُ أَخٌ و مر این مرد را و زن نیز درین حکم داخلست
برادری مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا از این
برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث
یکسانست فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری
فَهُمْ پس ایشان بتمامی خواه ذکور خواه اناث یا مختلطه از فریقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انباز باشند
در سه یک مال انبه مذکر ذکور با اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس
انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُوصَى بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از
ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و دین
ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین
مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ نگاه دارید وصیتی را که هست
آن از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ ۝
بردبارست که بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن
احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللَّهِ اندازهای
حکم خداست که از آن نشاید درگذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ هر که فرمان برد خدای
و رسول او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بهشتهایی
که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید

درین جنات جاودان باشند در آن وَذَلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بر صفت
خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ رستگاری بزرگست وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای
و رسول او را چون عیینة بن حصین فزاری که بمیراث زنان و کودکان راضی نشد و گفت
من میراث عیدهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد
که هر که فرمان خدا و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و در گذرد از آن اندازها که در حلال
و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتشی و
چه آتشی خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود
بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی
خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنانکه از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل
قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما فرض محصنات یعنی شوهرداران
فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان
أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ مِنْكُمْ از شما که مومنان باشند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا
فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها پس اگر این چهار
تن بزنا بر ایشان گواهی دهند اصح قول آنست که در اول اسلام عقوبت زنان زناکار این
وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازند
ایشان را ملک الموت باستیفاء ارواح ایشان کند أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا کرداند خدای
یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاصی یابند
و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که فرا گیرید از من قد
جعل الله لهن سبیلا اصحاب متوجه شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب
بالثیب الرجم و البکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام پس حکم این حدیث امساک بیوت
منسوخ شد و استشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمانان اید فَآذُوهُمَا پس برنجانید
ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ایشان
را بدست نیز ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود را
بصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان
این نیز حکم بحکم جلد و نفی منسوخ شد إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست
توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول
توبه عَلَى اللَّهِ بر خدایست نه بر طریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور نیست
وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانیست که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی

و تمثال فرموده که گناه مؤمن بجهل است بعضی از روی عناد و شک و جحود و استکبار و می‌شاید که حمل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس باز گشت مینمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک بعضی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیشتر از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگرچه زمانی اندک بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که نابچی را اگر یک نفس پیش از مرگ توبه کند میلکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این قول است آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر بزرگان گفته که چون وقت حلول اجل و زمان نزول ادراک معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی و با درد و ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تایبان حَكِيمًا حکم کننده بلجه تایب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسانرا که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی را از ایشان مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقان است و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبولست مر آنها را که میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود نمی‌دارد فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا باسنا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر میرند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته‌ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده‌اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادمی و مهر معجل و خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کردی و محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی او را بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی و اگر آن زن قبل از القای ثوب بخانه اهل خود رسیدی یا رث زوج متوفی را بر و دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرده زنی کبشه نام از و باز ماند

پسر ابو قیس که از زن دیگر داشتند کبشه را بتخت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هرچه دارد بدو بدهد و کبشه صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانید خواجه عالم صلوات الله علیه و سلم فرمود که بخانه کرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند بر وی بدر کاه نبوی پناه آورده گفتند یا رسول الله و کنا کهیئة کبشة ما اهم بدستور کبشه جام زهر آلوده این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناپایست و کراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان از ایشان میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند که قوله تعالی و لا تقتلوا اولادکم خشية املاق وجه قتل در وقت عدم خشیة هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنان از تزویج و گفته‌اند خطاب مراد اینست که از زنان خود بتنگ آمده برای آنکه از سر مهر خود درگذرند ایشان را در خانه از رمید داشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید که زنان را محبوس مسازید و در خانه باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت روشن کرده شده بفتح یا و ابو حفص کسر یا خوانند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع بطلبد و گفته‌اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده حالا این حکم منسوخ شده وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده‌اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا امور با ایشان از احکام و آداب شریعت که هیچ نیکو بر از آن نیست پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بر آن فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیزی مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی و افزون یعنی ثواب عظیم بتحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زوج دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَأْخُذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُ از آنچه بدو داده اید شَيْئًا چیزی و نه اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن زن بُهْتَانًا بستم و باطل وَإِثْمًا مُبِينًا و حرامی ظاهر و گناهی پیدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری از برای

ح فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ م

زن خود فرض کرده و بران کواه کرفته پس چون استرداد ان میکند کو یا بد عملی او انست که ان مهر
فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ وچکونه و بکدام وجه و بچه جهت تَأْخُذُونَهُ
فرا می ستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى و حال انکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ برخی از شما
ببرخی دیکر افضاء کنایت از مباشرتست وَأَخَذْنَ و فرا کرفته اند آن زنان مِنْكُمْ از شما در
وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که ان کلمه نکاح است یعنی ایجاب و
قبول در حدیث آمده کما استحللتم فروجهن بكلمات الله آورده که جمعی از جاهلان زمان
جاهلیة از زلج ابای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرموده و کفت وَلَا تَنْكِحُوا
و بنی بخواهید و در نکاح میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ
از زنان و بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مکر آنچه کذشته است قبل از تحریم که ان معفو عنه
است إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر كَانَ بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً
عملی زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه
و مبغوض می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میکفتند اند یعنی دشمن
داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی که این راه هست و کفته اند مراتب قبح سه است
یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی مَقْتٌ عبارت از انست سیوم قبح
عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر انست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شد بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح
مادران شما و این امومت عمومی دارد هر زنی که نسبت مرد بدو راجع شود بولادة خواه از
جهت ذکور چون مادر پدر و پدر هر چند که بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر
مادر و مادر او هر چند باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این
نیز عامست هر زنی که نسبت او بمرد باز کردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیك درجه
یا زیادت در بنات داخلست وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مردی صلبی بوده
باشد یا رحمی کذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد یعنی پدری و یا مادری و پدری
مادری را وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند
بالا رود در صلبی بوده باشد یا برحمی مرد نموده عمه انکس است و اینجا نیز طرف ثلثه متصور ست
یعنی پدری یا مادری یا مادری مادر پدری وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که
با مادر کسی یا مادری مادر تا انجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا رحمی کذشته خاله انکس
است و وقوع ان بوجوه مذکوره امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر هر وجهی
که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چند انچه
دور شوند همین حکم دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از وجه اخیت تحقق یابد و این نیز
متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشانست هر چند که پایان و ندیجان داخل

بنات

اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنها
ثبات اخت نند وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده اند بر شما مادران شما را
که شما را شیر داده اند مرضعه را مادر میکویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد
کسی را و زنی که شیر داده باشد از شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهران زن را کر بشیر
او از زوجه یا ام ولد یا ورضاع واقع شود همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران
شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالك رحمهما الله بر انند که حکم رضاع باند
و بسیار و از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله بکمتر
از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان
شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر بر و رضاع همین حکم دارند وَرَبَائِبُكُمُ و دختران
زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ ان دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط
در حرمت ایشان آنست که متولد باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از ان زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اکر نباشید شما که بخلوت دَخَلْتُمْ
بِهِنَّ در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت از مباشرة است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس
هیچ کناه نیست بر شما در نکاح ربائب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیکر از محرمات زنان پسران شما اند
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهاء شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم زینب را بعد از انکه زید بن حارث که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد
نکاح در اورد مشرکان اغاز سرزنش کردند کفتند که زن پسر خود خواسته این آیت فرود آمده
که حلیله پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد وَأَنْ تَجْمَعُوا و دیکر حرامست
بر شما انکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهران در یك نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مکر آنچه
از پیش کذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که ان معفو عنه است و برخی از مفسران بر انند که
مراد از ما قد سلف انست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران
لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بود إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزکار انکسانی از اهل ایمان که در زمان جاهلیة این عمل
کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای اورده اند و بعد از ان توبه کرده



تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایه تمام است بیت سرمایه عاصیان
ببازار امید غفران تو و رحمت بیغایت تست وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهر
داران مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مکر آنچه مالك ان شده باشد أَيْمَانُكُمْ دستها
شما ابو سعید خدری رضی الله نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس
باهل جهاد رسیده و از جمله زنانی که شوهران ایشان را بحسب و نسب می شناختیم بقید
اسیری مادر آمدند و چون حرمت زنان شوهر دار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران

مترددگشتیم وایشان را اگرچه ملك یمین بودند وجون از قبیله محصنات می شمردیم بعد از عرض
حال بحضرت رسالت علیه السلام این آیه نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما جون
به سبب سبی ملك یمین شما اند کفار اگر به شما رسند در تصرف ایشان حلال است بشرط اخراج
ایشان از دار الحرب بی انعلاج ایشان واین قول امام اعظم است و باقی ائمه بمجرد سبی
ایشان را حلال میدانند کِتابَ اللهِ ملازم باشد فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر
موکدست معنی انکه نوشته خدای نوشتنی عَلَیْکُمْ بر شما در محرمات وَاُحِلَّ لَکُمْ وکرداینده
مر شما را حفص مجهول میخواند ومعنی آنست که حلال کرده شد بر شما ما وَراءَ ذلِکُمْ انچه غیر این
محرمات مذکورست وبحدیث نیز محرمات ثابت شده جون نکاح زن با عمه او وبر خاله او
وبر خواهر وبرادر زاده او ونکاح مطلقه ثلث بی تحلیل ونکاح متعه ونکاح امه بر آزاد و تزویج
بجامه ونکاح ملاعنه وتفاصیل آنها در کتب فقه مذکورست وجون حق سبحانه بیان حلال
وحرام فرمود پس روا باشد شما را اَنْ تَبْتَغُوا انکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی
بنکاح در آورید وکابین کنید بِاَمْوالِکُمْ بمالها خود مُحْصِنِینَ درحالتی که بان تزویج متعفف
باشید یعنی دین خود را بان نکاح در پناه آرید غَیْرَ مُسافِحِینَ ونباشید زنا کنندگان فَمَا
اسْتَمْتَعْتُمْ پس هر که برخورداری یافته اید بِهِ بان چیز یعنی مِنْهُنَّ از زنان به سبب نکاح
فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را اُجُورَهُنَّ مهرهاء ایشان فَرِیضَةً مقرر کرده و مفروض
ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است وَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ وهیچ گناهی و بالی نیست بر شما که
ازواج وزوجات اید فِیما تَراضَیْتُمْ در آنچه با یکدیگر راضی شوید بِهِ بان چیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ
از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی انچه زن ابرا کند از مهر و مرد
عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد وگفته اند تراضی در نفقه
است یا در صحبت و مفارقت اِنَّ اللهَ کانَ عَلِیماً بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان
حَکِیماً کار حکم کار در بیان محرمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ وهر که را استطاعت نیست
از شما طَوْلاً از روی توانایی وتوانگری اَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ انکه بنکاح در آورد زنان آزاد
گرویده را فَمِنْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالك آنست دستهاء شما مِنْ
فَتَیاتِکُمُ الْمُؤْمِناتِ از کنیزکان شما که گرویدگانند وَاللهُ اَعْلَمُ وخدای داناترست بِاِیمانِکُمْ
بگرویدن شما وتفاضلی که میان شما باشد در ایمان بَعْضُکُمْ برخی از شما که عبید واماء اید
مِنْ بَعْضٍ از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان شما از یکدیگرید در نسب زیرا که همه شما آدم را
علیه السلام فَانْکِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان
چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ وبدهید بکنیزان نکاح کرده اُجُورَهُنَّ مهرها ایشان
بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی یعنی بی مکاس ومضایقه وادادن مهر ایشان هم باذن مالکان ایشان باید

صحبت

مُحْصَناتٍ درحالتی که این کنیزان نگاه دارنده فروج خود باشند غَیْرَ مُسافِحاتٍ نه زنا
کنندگان باشکارا وَلا مُتَّخِذاتِ اَخْدانٍ ونه فراگیرندگان دوستان به پنهانی فَاِذا اُحْصِنَّ
پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج وحفص
بصیغه مجهول خواند ومعنی آنست که آن هنگام که شوهر کرده شوند فَاِنْ اَتَیْنَ بِفاحِشَةٍ
پس اگر بیایند بزنا فَعَلَیْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ ما عَلَی الْمُحْصَناتِ نیمه انچه
لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زنا زاده
بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان بنجاه تازیانه باشد وزن آزاد را تعزیب عام است
امام شافعی رحمه الله میگوید تعزیب کنیزك نصف عام باشد واما اعظم رحمه الله فرمود که
میان نفی وجلد جمع نکنند مگر برای سیاست ودر همه مذاهب در زنا جلد واماء رجم
نیست ذلِکَ آن نکاح کنیزان لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ برای کسی است که ترسد از رنج سخت
یعنی از مشقت انکه در زنا افتد مِنْکُمْ از شما که عزبانید وَاَنْ تَصْبِرُوا وانکه صبر کنید از نکاح
کنیزکان خَیْرٌ لَکُمْ بهترست مر شما را وباحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی
وَاللهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اماء رَحِیمٌ مهربان است
برخصت دادن بنکاح ایشان یُرِیدُ اللهُ میخواهد خدای لِیُبَیِّنَ لَکُمْ انکه بیان کند برای شما
احکام حلال وحرام وَیَهْدِیَکُمْ وراه نماید شما را سُنَنَ الَّذِینَ براهها انکسانیکه بودند
مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم واسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان
از اهل حق وَیَتُوبَ عَلَیْکُمْ وباز کردد بر شما بتسهیل اثقال ودفع احمال وتخفیف احکام
یغفران اثام وَاللهُ عَلِیمٌ وخدای داناست بمصلحت شما در انچه فرماید حَکِیمٌ درستکار
وراست کفتار است در هرچه حکم کند وَاللهُ یُرِیدُ وخدای میخواهد اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ
انکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَیُرِیدُ الَّذِینَ ومیخواهند
انانکه از سر غفلت یا از روی عناد یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ پیروی میکنند آرزوهاء نفس را
اَنْ تَمِیلُوا انکه میل کنید شما از راه راست مَیْلاً عَظِیماً میل کردن عظیم یعنی بزرگ جون
این تحریم خواهرزاده وبرادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله
حلال است با آنکه خاله وعمه حرامند پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه
خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای میخواهد که شما را
توبه دهد ویهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یُرِیدُ اللهُ میخواهد خدای اَنْ
یُخَفِّفَ عَنْکُمْ انکه سبك کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکسار شوید شیخ ابو
منصور ماتریدی رحمه الله فرمود که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترك
ونزل استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال واصار بسیار بود وَخُلِقَ

الْإِنْسَانُ وآفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم
بروی آسان کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شد قال الله تعالی خلقکم
من ضعف یا ضعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارند یا در
سرّا و ضرّا و نعمت و محنت شکیبایی محققان کویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد
او را بضعیف و ناتوانی موسوم ساخت تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا به سبب متابعت
از روی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعیفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار
بکشاید و سمه او بظلوم و جهول هم ازین مقولست بیت من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی
چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ مخورید مالها یکدیگر بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بانچه حلال نباشد در شریعت چون غصب
و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی زور یا
الفصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً
بازرگانی و بیع صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد اند
وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ناروا نفسهاء خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان
از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه
جهال از بت پرستان هند که خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات
میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس
خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوا او یا بمباشرت اعمالی که موجب
سخط ربانیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست با شما ای امت محمد رَحِيمًا مهربان
وامر و نهی که می فرماید از غایت رحمتست وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند و بفعل در آرد
منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد
فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتش دوزخ وَكَانَ ذَلِكَ و
هست این در آوردن به آتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر یک طرف
شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده
شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خورد
شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضانی وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم
شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضعی نیک و شریف که آن بهشتست ملخص آیت آنست که هر که
از کبائر بپرهیزد صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که
حق سبحانه از کبائر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبائر اختلافست
بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن

بر آتش باشد چنانچه بخلود نار یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم
یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره
کویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت آنست که کبیره گناهیست که شارع برای آن
حدی مترتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیلی قطعی ثابت
شده و در تاویلات کاشفی مذکورست که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیر هست در وجود
واقرار با وجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه
بعد الظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرت
جمع است بیت تا یکی در تفرقه سوزی چو شمع غرقه شود نه رجه در پای جمع در لوایح
فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق با مور متعدده پراکنده سازی
و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی بیت چون تفرقه دلست حاصل ز همه
دل برایکی بند و بگسل ز همه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت
صلی الله علیه و سلم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از ان مثوبه محروم مانده و
رجال با وجود اخذ غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو حصه ادو نساء از مال میراث میبرند و زنان
با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته و واحسرتا می زنند کاشکی ما را در این
رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیت آمد که
وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آن چیزها را که خدای تعالی افزونی داد بِهِ بدان
چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر که
زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده
اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبْنَ
از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و اطاعت ازواج پس چون هر یکی نصیبی
معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای
و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مراد شما برآرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد
و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت کر مفلس و کر توانگرت کرداند او مصلحت
تو از تو بهتر میداند در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل
میاورد و شریک میشد حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا آفریدیم
مَوَالِيَ عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه
باز گذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر
معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت

حربك حربي وسلمك سلمي يعنی دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من و تو از من میراث
بری و من از تو تو عاقد من باشی و من عاقد تو و این سخنان را بسوکند مؤکد میساختند
و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت
یا رسول الله چه ما حلفا دارند که بر جود میراث با یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث
زود آمد و هیچ سخن معاقده مذکور نشد والذین عقدت و آنکسان که در محالفت بسته اند
ایمانکم دستهاء شما اسناد معاقده بایدی بطریق مجازست و سبب در این اسناد آنست
محالفان بوقت بیعت دستهاء یکدیگر گرفتندی فآتوهم پس بدهید مر ایشان را نصیبهم
بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت بآیت اولوا الارحام منسوخ گشت ان الله
کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات
شهیدا گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجه ثابت
بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه
بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برده و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت پناه علیه
السلام رفته قضیه گذشته را بموقف عرض رسانید و آن حضرت بقصاص بر شوهر وی
حکم فرمود و پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل علیه
آیت آورده الرجال قوامون مردمان کارگذاران اند بتسلط یافته علی النساء بر زنان و قایم بامور
معیشت ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پدر و دختر را آواز داد که باز گردید که
ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست و الذی اراد الله خیر و مفهوم آیت تفضیل مردانست
بر زنان چه مردان آنچه کننده و کار فرماینده زنانند بما فضل الله سبب آن چیز که تفضیل
کرده خدای و افزونی داد بعضهم بعضی از ایشان را که مردانند علی بعض بر بعضی دیگر
که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم
و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت
در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه از مرد باشد از همه فضایل
اکمل و اشرفست وبما انفقوا و دیگر فضیله دادند مردان را بر زنان به سبب آن چیز که
نفقه میکنند بر ایشان من اموالهم از مالهاء خویش چه در مهر چه در نفقه فالصالحات
پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برندگانند مر خدای را یا قیام کنندگانند بحقوق ازواج
حافظات للغیب نگاه دارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت
کنند در عفت و عصمت بما حفظ الله بآنکه نگاه داشت خدای مر ایشان را واللاتی و
آن زنانی که تخافون می ترسید نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشان را فعظوهن پس
پند بگویید ایشان را بکلماتی که دلهاء ایشان را نرم کردند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه

کنید

کنید از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن و ببرید از ایشان فی المضاجع در خوابگاهها یعنی
با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید واضربوهن و بزنید
ایشان را زدنی که بخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نکرداند و گفته اند که وعظ
نزدیک خوف نشوزست و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فان
اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز ایستند فلا تبغوا
پس مطلبید علیهن سبیلا بر ایشان راه بیدادی ان الله کان بدرستی که خدای هست
علیا برتر از آنکه ظلم بر ایشان راضی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد
وان خفتم و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شقاق بینهما ناسازکاری و
خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حکما داوری
که حکم کند من اهله از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد از رغبت بزن و نفرت از وی معلوم
کند وحکما و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد من اهلها از قبیل و اقرباء
زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند ان یریدا اگر خواهند
حکمین اصلاحا بصلاح آوردند کار زوجین یوفق الله سازکاری افکند خدای
بینهما میان زن و شوهر ان الله کان بدرستی که هست خدای علیما دانا بمصالح
زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین واعبدوا الله و بپرستید خدای را ولا تشرکوا و انباز
میگیرید به شیئا بوی چیزی را از صنم و غیره وبالوالدین و نیکویی کنید با پدر و
مادر را احسانا نیکویی کردنی بقول و فعل وبذی القربی و با خویشان بصله رحم
والیتامی و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی والمساکین و با درویشان بصدقات و زکوة
والجار ذی القربی و همسایه خویشاوندان به شفقت و مرحمت والجار الجنب و با همسایه
بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و یا همسایه کافر و حق جوار از اجل سرای مقرر کرده اند
و مطلق در حق همسایگان اراده خیر بکنند با ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم
بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه و امام قشیری
قدس الله سره فرموده که هر کاه که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را
که در لست بطریق اولی فرو نگذاری و خاطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه
دل که روح است نکویی نمایی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورات با موجودات منع فرمایی
و همسایه روح که سر است از غیبت عوالم شهودات و مجالات لوامع مکاشفات مانع شوی
از همه سزاوار تر آنکه از سر هو معکم غافل نکردی و یقین دانی بیت همسایه و همنشین و همره
اوست بادلق گدا و اطلس شه همه اوست در انجمن فرق و نهان خانه جمع بالله او است ثم بالله
همه اوست والصاحب بالجنب و دیگر نیکو کنید با همنشین و هم صحبت و صاحب کشتی گفت

که مراد مصاحبست واین میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم وآموختن حرفه یا همنشین در مسجد ومجلس وعیران ونیکوئی با رعایت حق صحبتست وبناء آن بر باقی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ وبا رهگذریان ویا مهمانان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وبا بندگان وپرستاران که در دست تصرف شما آید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هرکرا باشد مُخْتَالًا خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین واقاربان وهمسایگان ومهمانان وبندگان وبا ایشان نیکوئی نکند فَخُورًا نازنده خودستاینده که نه حقوق الهی مودی سازد ونه باحسان با خلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ ودوست ندارد خدای آنانرا که بخل میورزند آورده اند که جمع از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود برین وجه صرف یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ویاران مهاجر او نفقه میکنید که اندک زمانی را فرو مانده ومحتاج کردند ومال کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای ایشان را دوست نمیدارد که خود بخل آیند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ وامری میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخل وَيَكْتُمُونَ ومی پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدا داده است ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت وصفت حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم که حق تعالی بایشان عطا کرده بود در توریت وان را می پوشیدند وَأَعْتَدْنَا وآماده کردیم لِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطاء الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ ودیگر آنان نیز که بعداوت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان وملاحظه نام وثنا ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند ومالهاء خود ایشان میدادند یا منافقان که انفاق ایشان بریا وسمعه بود ویا در صفت یهود میگوید که بر غم خود از جهت اغراض یا عواض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ ونمیگروند از روی حقیقت بِاللَّهِ بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ونه روز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ وهرکه باشد دیو سرکش یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مرورا یار ودمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که اوست در دنیا وهر آینه در دوزخ نیز با او خواهد بود قال الله تعالی فبئس القرین حکیم الهی میفرماید بیت هرکه انجا که قرین تو است از سر این همنشین تو است دوستی جو که جان بیفزاید درد وعالم ترا بکار آید دیو را همچنین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ وچه چیز بود بر کافران وچه زیان کردی بر ایشان لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز قیامت وجزای اعمال را تصدیق کردندی حق خدای را بی غرض ودیا وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای با ایشان وَكَانَ اللَّهُ وخدای هست بِهِمْ بدیشان واقوال واحوال ایشان عَلِيمًا دانا وجزا فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن وذره مورچه سرخ را گویند

وَأَنْفَقُوا وبیرون کردندی

که از غایت

از غایت صغر بی نعمتی نظر بنکرند ظاهر نشود وآشهر انست که ذره جیزیست که بشعاع آفتاب از روزن در افتد ودر هوا ظاهر گردد وان اجزائی وزن نبود وحقیقة این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی از ثواب معین همسنگ ذره کم خواهد بود ونه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود واصح انست که در عمل کافر وفاسق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ واگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در ثواب مومن يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا افزوده کرداند تو بر تو وَيُؤْتِ وبدهید اورا زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل ورحمت نه باستحقاق انکس أَجْرًا عَظِيمًا عطا بزرگ وبی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع انست ومزید بران فَكَيْفَ پس چه گونه خواهد بود حال کفره وظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهند بود بر اقوال وافعال ایشان که امت اوست وگواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا ای محمد عَلَى هَٰؤُلَاءِ برین گروه از امت تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطایف قشیری مذکورست که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند ومقرر است که شهادة را بنوعی ادا خواهند کرد که محال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در وگواهی انبیا وآن روز قیامت است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ ونافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوَّىٰ آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان ومبعوث نکردند یا کنایتست از آنکه ایشان آرزومند باشند که خاک شوند چه زمینی بخاک راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ ونپوشند یعنی نهادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدای ورسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ نزدیک مشوید گرد نماز مگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ وحال حال آنکه شما مستان باشید از خمر وسایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادا عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند ودر محل سر انداز وبیهوشی صدای اذان شام باستماع صحابه کرام رسید بنماز برخاستند وامام ایشان از غایت سکر در سورة کافرون حرف لا را در چهار موضع که مثبتست حذف نمود این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز مشغول مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانند مَا تَقُولُونَ آن چیزی را که در نماز میخوانند محققان گویند که خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که زمرا ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلة و

وشهوة تا زمانی که از مستی هوا هوشیار شده دانید که چه میکوید وبشناسید که سخنی با که میکوید المصلی یناجی ربه مثنوی ای در مستی هستی مانده با ما در خود پرستی مانده بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان مستی مانده **وَلَا جُنُبًا** یعنی نزدیک مشوید بنماز درحالتی که جنب باشید ومحتاج بغسل **إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ** مکر انکه رونکان باشید در راه یعنی مسافر باشید وبا شما آب نبود ودر آن محل به تیمم نماز توانید کزارد دیکر هیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز کذاردن **حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا** تا وقتی که غسل کنید وبعضی کفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد میایید مکر انکه راه شما بر ان باشد **وَإِنْ كُنْتُمْ** واکر باشید در وقت جنابت **مَرْضَىٰ** بیماران مراد بیماری است که در ان از استعمال آب ترسند **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ** یا باشید در سفر **أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ** یا بیاید یکی از شما **مِنَ الْغَائِطِ** از خلاجای ومحدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین **أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ** یا سوده باشید زنان را امام شافعی رحمه الله بر انست که چون عضوی از بدن مرد ملاقی بدن زنی شود از غیر محارم واجنبیه وصغیره وضوی لامس وملموس هر دو منتقض کردد و امام مالک وامام احمد حنبل رحمهما الله بر انند که لمس به شهوة وضوی بشکند بغیر شهوة ناقض نیست وامام اعظم رضی الله عنه مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حائلی وانتشار آلت ناقض وضو میداند وبرهمه تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً** پس نیابید آب را **فَتَيَمَّمُوا** پس قصد کنید **صَعِيدًا طَيِّبًا** خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده واشهر غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزلی فرود آمده بودند که آب نبود وپیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند قضارا عقد عایشه رضی الله عنها کم شده وعزیمت به سبب تفحص آن در توقف افتاد تا روز شد ومردم بعضی محدث وبعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک ابابکر صدیق رضی الله عنه بردند واو در خیمه عایشه در آمد دید که حضرت رسالت سر در کنار وی نهاده در خوابست وصدیق زبان بطعنه بکشاد وبسر انکشتان تیز طعنه میزد ناکاه سید عالم علیه السلام بیدار شده بر مضمون حال ومادل صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب کشت ومقارن توجه آن حضرت جبرئیل امین در رسید وحکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزاء ارض که پاک باشد دست بران زنید و**فَامْسَحُوا** پس مسح کنید دست خود را **بِوُجُوهِكُمْ** بتمام روی های خویش **وَأَيْدِيكُمْ** وبمالید دستها خود را تا مرفق **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **عَفُوًّا** در کذراننده از شما وتخفیف کننده **غَفُورًا** امرزنده کسی را که تیمم کنند **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی ونمی نکری **إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا** بسوی انانکه داده اند ایشان را **نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ** بهره از علم توریت **يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ** میخرند کمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت وهدایت ایشان آن بود که بنعت وصفت حضرت

مصطفی

مصطفی علیه السلام عارف بودند وضلالت انکه بعد از بعثت آن حضرت انکار وی نمودند **وَيُرِيدُونَ** ومیخواهند این کمراهان از روی حسد وعداوت **أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ** انکه شما نیز ای مومنان راه کم کنید **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** وخدای داناترست **بِأَعْدَائِكُمْ** بدشمنان شما که یهود اند **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** وبسنده است خدای **وَلِيًّا** دوست شما ومتولی امور شما **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** وبس است خدای **نَصِيرًا** یاری دهنده شما بر دشمنان **مِنَ الَّذِينَ هَادُوا** بعضی از انکسانی که بدین یهود بیرون شده اند **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ** میکردانند کلمها را وتغیر میدهند **عَنْ مَوَاضِعِهِ** از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است علیه السلام یا تاویل کلمات توریت بر وفق رای وطبع خود یا کتمان آن ترجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمره از یهود از عماد مت آنحضرت صلوات الله علیه وسلم می آمدند وجواب آن حضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند وار مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متغیر کرا ایشان را منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان بر داشته فرمود که دشمنان تو که یهودی اند سخنان ترا که حبیب منی از مواضع ان تحریف میکنند **وَيَقُولُونَ** ومیکویند **سَمِعْنَا** شنیدیم قول ترا **وَعَصَيْنَا** ونافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا اشکارا میکفتند از روی عناد ودر تفسیر کوید اظهار اطعنا واضمار عصینا میکردند وحقیقت آنانست که زبان مقال ایشان سمعنا میکفته ولسان حال ایشان به عصینا ناطق بوده ودیکر میکفتند **وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ** بشنو در حالتی که غیر شنوده شده باشی این کلمه دو وجهین است روی در مدح دارد وبروایتی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس کلمه را معنی این باشد که بشنو در حالتی که دشنام داده وشنوده مکروهی باشی وبرین تقدیر دعاء این بود وجه ذم جانست که اسماع شنوانیدن بود میکویند بشنو غیر شنوانیده وکر شده یعنی اصم وابن دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساخته اند ومطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده ودیکر میکفتند **وَرَاعِنَا** واین کلمه نیز محتمل الوجهین وجه مدحش انکه از مراعات باشد یعنی نکاه دار ما را ودر ما نکر ووجه ذمش انکه از رعونت وحمق بود ومراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت وکفته اند یهود اشباع میکردند وراعینا میکفتند یعنی ای شبان با تعریض میکردند انحضرت را برعی غنم وبرهر تقدیر این کلمه میکفتند **لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ** در حالتی که کردانیدن وبیجانیدن سخن بر بانها خود یعنی فعلی که از مراعاتست بلغت عرب انرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت اوبیجانند وبطریق لحن راعینا میکویند یعنی ذم آنحضرت میخواهند **وَطَعْنًا فِي الدِّينِ** وقدح وطعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او به شبانی منسوب بود از چه دین خواهد بود وحال انکه ایشان بشبانی موسی علیه السلام معترف بودند **وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا** واکر ایشان کفتندی **سَمِعْنَا** شنیدیم سخن ترا **وَأَطَعْنَا** وفرمان بردیم امر ترا **وَاسْمَعْ** وبشنو سخن ما را **وَانْظُرْنَا**

ودرما نکاه کن **وَكَانَ** هرآینه این گفتار بودی **خَيْرًا لَهُمْ** بهتر مر ایشان را از استهزا و سب و الم و طعن در دین اسلام **وَأَقْوَمَ** و راست تر بودی یعنی ایشان **وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** و لیکن براندهاست خدای ایشان را از رحمت خود دور کرده **بِكُفْرِهِمْ** بسبب کفر ایشان و مجازاة بدان **فَلَا يُؤْمِنُونَ** پس نمی گروند ایشان **إِلَّا قَلِيلًا** مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمان است ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسول علیه السلام احبار یهود را چون عبد الله بن صوریا و کعب بن اسد را طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدا بترسید و قدم در دایره اسلام نهید بجز من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریت از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن از شما میثاق فرا گرفته است ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو وصفت و آن خبر دار بهر آیه آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریت **آمِنُوا** تصدیق کنید و بگروید **بِمَا نَزَّلْنَا** بانچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرآنست **مُصَدِّقًا** در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است **لِمَا مَعَكُمْ** مر آن چیزی را که با شماست یعنی آنکه مطابق کتاب توریت در اصول دین پس ایمان بگروید **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ** پیش از آنکه محو کنیم **وُجُوهًا** رویها را یعنی صورتها را نیست کردانیم تا اثر ابرو و بینی و چشم و لب و دهن بروی نماند **فَنَرُدَّهَا** پس باز کردانیم آن رویها را **عَلَىٰ أَدْبَارِهَا** بر هیئات قفاها آن یعنی شکل روی بصورت پس سر مبدل سازیم یا ایشان صورت را که بر محل است چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان در پس سر و این هیأتی در غایت درشتی و رسوائی **أَوْ نَلْعَنَهُمْ** یا براینم ایشان را که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ سازیم **كَمَا لَعَنَّا** چنانچه براندیم یا مسخ کردانیدیم **أَصْحَابَ السَّبْتِ** یاران روز شنبه را یعنی آنکه از فرمان خدای سر بپیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند **وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ** و هست فرمان خدای که با و عید او **مَفْعُولًا** بودنی هر آینه نخواهد بود **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ** بدرستی که خدای نمی آمرزد **أَنْ يُشْرَكَ بِهِ** آنکسان را که شرک آرند بدو یعنی شریک کیرند در عبادة او **وَيَغْفِرُ** و بیامرزد **مَا دُونَ ذَٰلِكَ** آن کناه را که غیر از شرک بود **لِمَنْ يَشَاءُ** مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادة و عرفان امام زاهد فرموده رحمة الله علیه که می آمرزد قبل العذاب هر که خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ** و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او **فَقَدِ افْتَرَىٰ** پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته **إِثْمًا عَظِيمًا** دروغ بزرگ را که

بدان

بدان عذاب بزرگ کردد و چون بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص درگاه عزت و مقربان درگاه حضرت میدانیم بدان ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق تعالی ثنایشان را نه پسندید و فرمود **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ** آیا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت **يُزَكُّونَ** می ستایند و ثنا می گویند **أَنْفُسَهُمْ** نفسهای خود را یعنی که نحن ابناء الله واحباؤه و با پاکی و بیگناهی نسبت میدهد و چنانچه منقول است بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت علیه السلام آوردند و گفتند که این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمودند که بی ایشان بی گناهانند ایشان را سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز بی گناهیم مثل ایشان زیرا که گناهان شب ما را بروز در میکذرانند و خطیئات روز ما را به شب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد **بَلِ اللَّهُ** بلکه خدای **يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ** بپاکی یاد کند و میستاید هر کرا خواهد و مستحق آن دانند **وَلَا يُظْلَمُونَ** و این گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند و ستم رسیده نخواهند شد و آن اصحاب کبار نبی مختارند که بستایش اشدا علی الکفار موصوفند **فَتِيلًا** بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیله آن وسخ که در میان دو انگشت بدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهد کشید و نقصانی بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید **انْظُرْ** بنگر درین جهودان که از روی عناد **كَيْفَ يَفْتَرُونَ** چگونه افترا میکنند و می بندند **عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ** بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد **وَكَفَىٰ بِهِ** و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان **إِثْمًا مُبِينًا** گناه ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم آلهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه کعبه باز چسبانیده و با یمان غلاظ بر حرب و جلاء اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤساء اهل کتاب پرسیدند که طریق ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آوریم و عبادت اصنام بطریق آباء کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقرب یا دین محمد علیه السلام که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را پدید اندوما را کافر و جاهل میخوانند بهج بعد از استماع این سخنان گفتند دین دشمنان حق تر است و آیین شما

بانسوی ابی سفین کفت ما بر اعتقاد شما وقتی که اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید
جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر
ورزیدن ایشان خبر میدهد و میفرماید الم تر ایا نمی‌دانی یعنی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه
داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهره از کتاب یعنی توریة که بواسطه عداوت مسلمانان یؤمنون
میگروند بالجبت والطاغوت بدین دو بت که قریش راست و گفته اند که جبت سحر است و جهود آن را
معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند بنزد محققان جبت نفس اماره [?]
است و طاغوت ارزوهای او ویقولون و میگویند این جهودان للذین کفروا در حق کافران
و برای ایشان که از روی اعتماد ما هؤلاء این گروه کفار قریش اهدی هادی ترند من الذین
آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلا از جهت راه یعنی راه
یافته ترند اولئک آن گروه متعنت و متعصب الذین آنکسانی اند که بخواری لعنهم الله
دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود ومن یلعن الله و هر کرا خدای براند و دور کند
فلن تجد له پس نیابی تو او را نصیرا یاری که رفع عذاب کند از وی ام لهم ایا ایشان را
یعنی جهودان را نصیب من الملک بهره از پادشاهی استفهام است بر سبیل انکار زعم جهودان
بود که ایشان بملک و نبوت از عرب سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب تنگی [?]
میداشتند و میگفتند که آخر منصب ملک داری و حکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود
که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آنگاه
لا یؤتون الناس ندهند مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را نقیرا بان مقدار که بر پشت
دانه خرما است و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری به نقیری
مضایقه دارند پس هنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چیزی بکسی ندهند ام
یحسدون الناس بلکه حسد می بردند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما آتیهم الله
بدانچه خدای بدیشان داده است من فضله از فضل خود که آن بعثت حضرت
پیغمبر علیه السلام از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالتست علیه السلام
و عرب لفظ جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را
که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل
نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح کرده است
او را در جمع میان بیشتر از چهار زن و جهود برین حال حسد می بردند و طعنه میزدند که اگر
او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار انبیا اشتغال نمودی [?] حضرت عزة فرمود که اگر این
حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب است پس باید که پیغمبران صاحب کتاب نیز
حسد برندی چه این صورت مخصوص بدان حضرت نیست فقد آتینا بدرستی که ما عطا

کردیم

کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام الکتاب
یعنی توریت و انجیل و زبور والحکمة و علم حلال و حرام وآتیناهم و دادیم ایشان را با وجود
نبوت ملکا عظیما پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند
و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسید که داود صد زن داشته
و سلیمان هزار و درین سخن تعریض بیهود است که اگر حسد شما بر محمد علیه السلام بواسطه
کثرت ازواج است پس داود و سلیمان بر حسد سزاوارترین باعتقاد فاسد شما و در تیسیر
آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است علیه السلام و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از
ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید بملایک فمنهم پس از یهود من آمن کسی بود
که ایمان آورد به بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد صلی الله علیه وسلم ومنهم و از ایشان من
صد کیست که هست که اعراض کرد عنه از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد آن را
یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید وکفی بجهنم و بسنده است دوزخ سعیرا آتش
افروخته برای عذاب کافران ان الذین کفروا بدرستی که آنکسانیکه حق را بپوشیدند و
نگرویدند بآیاتنا بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر علیه السلام سوف
نصلیهم زود باشد که در آریم ایشان را نارا در آتش وجه آتش کلما نضجت هر گاه پخته
شود یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان در آتش بدلناهم بدل کنیم برای ایشان جلودا
غیرها پوستهای غیر آنکه پخته شده و سوخته و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و
از حسن بصری رضی الله عنه منقول است که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل یابد و
تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق آن را ببرند و بحالت اول باز آرند پس این
تبدیل وصف است نه تبدیل عین و تجدید این حال بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان
پوست ایشان را تازه میسازند لیذوقوا العذاب تا بچشند آن عذاب را و آن چشیدن دایم
باشد ان الله کان بدرستی که خدای هست عزیزا غالب که کسی او را از تعذیب کفار
منع نتواند کرد حکیما دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
بخدای و رسول وعملوا الصالحات و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود
باشد که در آریم ایشان را جنات تجری ببوستانها میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
یا تحت مساکن ایشان جویها خالدین فیها در حالتی جاوید باشند این مومنان در آن
ابدا همیشه یعنی زمانی که او را آخر نباشد لهم فیها مر این بهشتیان را باشند در بهشت [?]
ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وندخلهم و در آریم
ظلا ظلیلا در سایه پاینده که آفتاب آن را زایل نکند چه در زمین عرب حرارت بسیار می باشد
و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش و بدین نکته

منتفع میشود سخن کسی که میکوید چون در بهشت افتاب نیست که حرارت او متاذی شوند بس ظل چرا باشد وفایده اجیبت نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت بادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهند بود وآن سایه از زوال مبرا و از نقص انتقال مقدس و منزه است بیت این سایها زوال بدید قد عاقبت در سایه کریز کرا و را زوال نیست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ انکه ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمود کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب داند وکلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بن طلحه بنزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میکفت اگر از شما بکیرند باز بشما نخواهند داد وکلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان بن طلحه مبالغه میکرد وسلافه مضایقه مینمود وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند و فاروق باواز بلند کفت ای عثمان بن ابی طلحه زود از خانه بیرون آی که انتظار حضرت از حد کذشت سلافه کلید بدست بسر داد وکفت تو بستانی بهتر که نیم و عدی بکیرند پس عثمان بن طلحه مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه آورده و آن سرور دست دراز کرده تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده مفتاح خانه را نیز بمن ارزانی دار عثمان بن طلحه بعد استماع این سخن دست باز کشید حضرت باز کفت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد عباس همان سخن اعاده کرد و عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدای و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان کفت اینک بستان بامانة الله القصه حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از انکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه بیش رفت وکفت یا رسول الله منصب حجابت باهل بیت عطای فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل با این آیه نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از ان نفعی بمردم رسد نه انکه کار بزرکی کنید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلب کرد وکفت خذوها یا بنی طلحه خالدةً تالدةً لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود وکلید به برادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه بدست آن قوم است اکرچه حکم باداء امانت درین قصه بخصوصه نازل شد اما تمام امانت درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل چون حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با افتاب پس همچنانچه وجود ظلال امانت آفتابست در وقتی که افتاب جلوه کنان تجلی نموده و با اشعه عالم افروز از افق

طالع

النساء

طالع شود بزبان حال میکوید ادوا الامانات الی اهلها چکونه ظلال تسلا شی میکردند و اثر ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن باز میکردد وسر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید نظم جمله سرها را به پیش او نهید ملک ملک اوست ملک او را دهید خصم از شیر آمد و روباه او کل شیء هالک الا وجهه وَإِذَا حَكَمْتُمْ و دیکر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ انکه کنید یعنی براستی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نیکو چیزی است که شما را بدان بند میدهد یعنی اداء امانت و عدل در حکومات إِنَّ اللَّهَ كَانَ بتحقیق که خدای هست سَمِيعًا شنوا بقول عثمان که کفت بکیر بامانت الله بَصِيرًا بینا برد مفتاح بوی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در فریضها وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و طاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امراء مسلمانان اند که حضرت پیغمبر در عهد خود تعیین مینمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سر امیر کرد و عمار یاسر را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بکریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد وکفت مردم قبیله من فرار نمودند و من باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اکر اسلام را دستکیری خواهد کرد تا باشم والا پای کریز در راه نهاده سر خود کیرم عمار او را امان داد و او بنابر فرموده او در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد وغیر از ان مسلمان کسی را نیافتند پس او را و عیال او را اسیر و دستکیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمان است و بفرموده من در امان است خالد کفت که از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد وکفت وکوی درمیان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت امد صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را برقرار داشت و نهی فرمود از انکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برید اولی الامر را یعنی امرا سرایا را تعلبی اورده که اولی الامر ابو بکر و عمراند رضی الله عنهما که بر دین صدق بودند و اشارت اقتدوا بالذین من بعدی ابو بکر و عمر در شان ایشان نازل شده ابو بکر وراق رحمة الله علیه کفته که خلفا اربعه اند و مجموع صحابه نیز کفته اند یا فقهاء و علما یا ارباب عقول و رای و نزد علما اولی الامر مشایخ اند و پیران طریقت اکر تربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند وسالک را فرمان برداری ایشان لازم است بیت هر که سر بر خط فرمان دلیل ننهد که میسر شودش روی براه آوردن هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اکر خلاف

کیند فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس باز گردانید آن را بکتاب خدای
والرسول و رجوع کنید با رسول در زمان حیوة او و بسنت بعد از وفات او ان کنتم
اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله میگروند بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز
چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند ذلک
این رجوع خیر بهترست شما را واحسن تأویلا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی
را با منافقی خصومتی افتاده بحالی که بیش او مرافعه مهم خود کشند محتاج گشتند یهودی منافق
را بمحکمه نبوی میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمودند عاقبت پیش حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بمدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون
آمدند منافق دست در دامن جهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رضی الله
عنه رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهود ماجرای دعوی
و حکم پیغمبر صلوات الله علیه باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه
برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است
اما بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبیم عمر رضی الله عنه فرمود که شمایان اینجا قرار
گیرید تا من از خانه بدر آیم و براستی میان شما حکم کنیم ایشان توقف کردند تا عمر از خانه
بیرون آمد با شمشیر کشیده و سر منافق را بصحرا افکند و فرمود که هر کی بحکم خدا و قاضی راضی نباشد
سزای او برین وجه باید داد آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب
داد حق سبحانه این آیت فرستاد که الم تر یا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین یزعمون بسوی
انکسانی که گمان میبرند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بانچه فرستاده شد
بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بدانچه بیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند
[illegible] دعوی ایمان ان یتحاکموا که مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن اشرف که
[illegible] طاغی و باغی است وقد امروا و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفات
نیز مامور بند ان یکفروا به بانکه نروند بحکم طاغوت ویرید الشیطان و میخواهند دیو دور شده
از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس ان یضلهم گروه آنکه گمراه کرداند ایشان که مایل طاغوت
اند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از ان با راه راست رجوع نتوانند نمود واذا قیل لهم و چون
گویند منافقان را در وقت تحکم تعالوا بیائید الی ما انزل الله بحکمی که فرو فرستاده است خدای
در کتاب خود والی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رأیت المنافقین می بینی منافقان را
که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا فکیف پس چون باشند و چه خواهند
کرد اذا اصابتهم چون برسد بایشان مصیبة عقوبة صدود و اعراض بما قدمت ایدیهم
بانچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود رضی الله عنه

ع

اعراض کردنی از روی عداوة م

مران

مران منافق را ثم جاؤوک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند تا دیت قتیل خود
طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای تعالی و مضمون سوگند ایشان انکه ان اردنا
نا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدر خانه عمر رضی الله عنه الا احسانا
مگر نیکوئی که بجانب حق شود وتوفیقا و تالیف و موافقت که بین الخصمین بدید آید اولئک
آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله انکسانند که خدای
میداند ما فی قلوبهم انچه در دلهای ایشانست از نفاق و دروغ فاعرض عنهم پس
اعراض کن از قبول اعذار ایشان وعظهم و پند ده ایشان را بر هلاک یعنی منع کن از نفاق
و دروغ وقل لهم و بگو مر ایشان را در خلا فی انفسهم در باب نفسهاء نا پاک ایشان
قولا بلیغا سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهاء ایشان بمثابه که از ان غمناک کردند
و آن تهدید است بقتل و اجلا و لکار به بدیشان اگر توبه نکنند وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم
هیچ فرستاده را به بندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای
ولو انهم واگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهاء خود بلنکا
حکم تو با یتحاکم الی الطاغوت جاؤوک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب آمرزش
کردندی از خدای واستغفر و آمرزش خواستی لهم الرسول از برای ایشان رسول یعنی شفاعت
کردی ایشان را لوجدوا الله هرآینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را توابا قبول کننده
توبه گناه کاران رحیما مهربان بآمرزش ایشان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی
بلتعه مخاصمتی واقع شد در باب ابهه که هر دو از ان مزروعات خود را آب دادندی چون
محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را
بس رها کن تا بحاطب رسد حاطب در غضب شد از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل
آن حضرت بجانب زبیر حق تعالی آیت فرستاد فلا یعنی نیست شان و حقیقة ایمان چنانچه گمان
می برند وربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی
یحکموک تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر بینهم در انچه اختلاف افتد میان ایشان و
تو حاکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهاء خود حرجا شکی یا در دلهاء
خود تنگی و گرانی مما قضیت از انچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا
و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تسلیما فرمان برداری ظاهر و باطن بی اعتراض
و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه حضرت نبوی بیرون آمدند مقداد رضی
الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای
پسر عمه او و درین سخن کردن تاب میداد و روی در هم میکشید یهودی انجا حاضر بود گفت قاتل
الله هؤلاء این چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای

سوکند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام فرمود
که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا
هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغامبر خود متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید
گفت بخدای که اگر محمد علیه السلام مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود
نیز همین گفتند سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا و اگر چنانچه كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فرض میکردیم بر
بی ایمانا که دعوی ایمان میکنند أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهاء خود را چنانچه بنی اسرائیل
کردند أَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم یا بیرون روید از سراهاء و منزلهاء خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند
مَّا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار
و ابن مسعود رضی الله عنهم وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقانند فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ
بدانچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ هر آینه بهتر بودی
ایشان را در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیکتر بودی از تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
وَإِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَّآتَيْنَاهُم هر آینه میدادیم
ایشان را مِّن لَّدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِيمًا مزده بزرگ و ثواب وافر که نعیم جنت است
وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه مینمودیم ایشان را صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا راه راست که از آن بمقصد برسند
یا به بهشت برود آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدای بود روزی بحضرت
مستطاب بنوعی ساب حاضر شد که زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت علیه
السلام فرمود که ثوبان ما غیر لونك چه چیز رنگ ترا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته
ثوبان گفت یا رسول الله من زمانی که جمال نبی نگرم آن زمان را از حساب عمر نمیشمرم بیت
بی نوای ایام جانم زندگانی مشکلست بی تماشاء جمالت شادمانی مشکلست حالا در آن
اندیشه ام چون بپایان اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره کنم و چه حیله
بر دارم بیت از مرگ غمی نیست از آن میترسم کز بر تو میمانم دیدار تو بی مانم دور بسخت
تو محقق آنکه اگر بمانم جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و مکر به بهشت روم من آنجا که درجه
رفیع تست چه گونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری را که صاحب اذان و مستجاب الدعوة
بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو
نزدیک من از نفس و مال و متعلقان من دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی
ندارم و میترسم از آنکه تو فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال یا امثال آن خود
بنشسته از دیدار میسر کوار تو محروم مانم حق تعالی غم شکسته دلان فراق را مژده وصال
شادمان ساخته آیت فرستاد وَمَن يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدای ما برد در اوامر و نواهی
وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فرمان برداران
باشند

باشند در روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آنکسانی که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم انعام کرده است خدای بر ایشان
مِّنَ النَّبِيِّينَ از پیغامبران و رسل و اولو العزم نیز داخلند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیشی
از همه کس تصدیق انبیاء کردند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدای مراد شهداء احد اند و نیز
جمهور گفت عام است و شامل جمیع شهیدان را وَالصَّالِحِينَ و ستودگان در اعمال و احوال و اینها
مانند وَحَسُنَ و چه نیکواند أُولَٰئِكَ این جماعت رَفِيقًا همنشینان و لفظ رفیق بر واحد
و جمع اطلاق میکنند با آنکه هر یک از اینها نیکو رفیق اند در معالم آورده که مراد از نبیین
حضرت پیغمبر ماست علیه السلام و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهداء
عمر و عثمان و علی اند و صالحین سایر اصحاب و ملخص آیت آنست هر که امروز کسی را دوست
داد فردا با او خواهد بود که المرء مع من احب نظم همچو بلبل دوستی گل گزین تا شوی
بلبل من گل همنشین زاغ چون مردار را شد هم نفس یاد او مردار خواهد بود و بس ذَٰلِكَ
آن بودن بجماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ افزونی و کرامتیست از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
و بسنده است خدای عَلِيمًا دانا بمقصد و مقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید
برای حرب فَانفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه
أَوِ انفِرُوا جَمِيعًا یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده یا یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنكُمْ
و بدرستی که از شما لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ کسی هست که درنگ مینماید در بیرون رفتن
بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که تخلف نمودند روز احد
فَإِنْ أَصَابَتْكُم پس اگر رسد شما را مؤمنان مُّصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ
گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام کرد بر من إِذْ لَمْ أَكُن
چه من نبودم مَّعَهُمْ با مسلمانان شَهِيدًا حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد
بشما فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ نیکوئی زیادت از خدای چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید
آن متخلف از غزوت كَأَن لَّمْ تَكُن چنانچه گوئی نبود بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی
مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور انداز و چون سخنی گوید که گوئیا شما را هرگز ندیده و صحبت
شما نرسیده و سخن او این که يَا لَيْتَنِي کاشکی که من كُنتُ مَعَهُمْ بودمی در دین عزو با
مسلمانان فَأَفُوزَ تا فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت
نصیب وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی
دنیا را که روی بفنا دارد بِالْآخِرَةِ برای جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَن يُقَاتِلْ و هر که
کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَوْ

ع

أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی
در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزده بزرگ در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل
اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمیکنید و بکارزار اشتغال
نمی نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
و برای ان بیچارگان که افتاده در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان
شده بودند و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان
چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال
ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن
عباس رضی الله عنه و او میفرماید که من و مادر من مستضعفان بودیم از نساء و ولدان
الَّذِينَ و این مستضعفان آنکسانند بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند
که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین دیه یعنی مکه
الظَّالِمِ أَهْلُهَا دیهی که ستمکارند اهل او به سبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست ان
الشرک لظلم عظیم وَاجْعَل لَّنَا بساز برای ما مِن لَّدُنكَ از نزدیک خویش کسی که
دوست و متولی کار ما باشد وَاجْعَل لَّنَا و دیگر بساز برای ما مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا
از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعاء ایشان را
مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی
نموده و مهمات ایشان سرانجام فرمود و نصیر و حامی را برای ایشان تعیین کرده یعنی عتاب
بن اسید را که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حکومت مکه بوی داد که او یار ضعفا
و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانیکه گرویده اند بخدای و رسول يُقَاتِلُونَ
کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانیکه کافر شده اند چون
یهود و نصارا يُقَاتِلُونَ و مقاتله مینمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی
است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشید ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان
و فرمان برداران شیطان را از مکاید و مصایب او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله
و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست و بیقوة زیرا که فریبی است مجرد از حجت
و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبدالرحمن
بن عوف و سعد ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله عنهم و امثال ایشان که ما را دستوری
ده که با اهل شرک حرب کنیم که از ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته
شد مر ایشان را انکار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان

وَلِيًّا

الهی

الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نمازها وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید بمستحقان
زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت
عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بریشان کارزار کردن با کافر إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ آن وقت گروهی
از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ میترسیدند از مشرکان از جنگ كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی
که از خدای می باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن
را حمل بضعف بشریت باید کرد نه بر کراهیت امر خدای یعنی انسان را بالطبع از قوت
و موت ترسیدنی است وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه
واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی
ایمن و فارغ إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک است بهمه کس اگر این سوال از منافقان
صادر شد چندان جای عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته از روی خوف و بیدلی سخنی گفته
باشند و باز توبه کرده قول آنست که قومی مومنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند از جهاد
تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و اصح آنست سوال را محمول بر تمنا تخفیف تکلیف دارند
نه بر وجه انکار قُلْ بگوی ای محمد این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند مَتَاعُ الدُّنْيَا انچه
بدان تمتع میگیرند از دنیا قَلِيلٌ اندکست در جنب تمتع اخرة وَالْآخِرَةُ و سرای اخرة خَيْرٌ بهتر
است از دنیا و فاضلتر لِّمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات
وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد
فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس بوعده استیفا ثواب مستظهر باشید و از
مرگ که بضرورة وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ کردنی را ازین گفته ها چاره
نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه أَيْنَمَا تَكُونُوا هرجا باشید
خواه در مدینه خواه در مکه يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ كُنتُمْ و اگرچه باشید
فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ در حصارها محکم یا در کوشکها آراسته یا در بروج دوازده گانه
فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست بیت گر کاخ تو بر گنبد اعظم
سازند ور کار تو چون سلسله در هم سازند هم عاقبت این جرم فانی ترا تو کان لحد سرای
ماتم سازند حکیم سنایی گوید بیت چه کنی خانه کلد بادان دل عزا یمانکو تو لحد خوان جون کلد کند
اجل چه بنا چه شاه وقت چون کرد سر لحد چه نام و چه جاه وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان
را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا میگویند
هَٰذِهِ این نیکویی مِنْ عِندِ اللَّهِ از نزدیک خدایست وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بدیشان
بلیه چون دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا هَٰذِهِ گویند
این سختی مِنْ عِندِكَ از نزدیک تست که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صواب نموده و

دعا نوازد فرمود که چون آنحضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها در آن سال بر منوال
سنه سابق نبود و نرخها روی بگرانی نهاد منافقان و جهودان اخلال را نسبت
بمقدم سرور عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میگوید
قُلْ کُلٌّ بگوی که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت مِنْ عِنْدِ
اللّٰهِ از نزدیک خداوند است و باراده او فَمَالِ پس چیست و چه حال است هٰؤُلَاءِ
الْقَوْمِ مر این گروه منافقان و جهودان را لَا یَکَادُوْنَ یَفْقَهُوْنَ که نزدیک نیستند که فهم
کنند حَدِیْثًا سخنی را که مشتمل بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند یعنی
چون بهایم که می‌شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند مَا اَصَابَكَ آنچه
بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح فَمِنَ اللّٰهِ پس از فضل خداوند وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَیِّئَةٍ
و آنچه بتو رسید از هزیمت و قتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس تست و بعضی
معاینت برین فرو می آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسیده از فضل و کرم خداوند
و هر بلا و محنتی که ترا بیش آید بسبب گناهان تست وَاَرْسَلْنَاكَ و فرو فرستادیم ترا لِلنَّاسِ
برای همه آدمیان رَسُوْلًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقداری که اسناد حسنه و سیئه
بتو کنند وَكَفٰی بِاللّٰهِ و بسنده است خدای شَهِیْدًا گواه بر رسالة تو مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ
هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه
رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و
در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت علیه السلام بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف
بود و کسی که قایم باشد هر آینه خلیفة الله باشد پس خلافت حق و مر آن حضرت را ثابت
بوده در هر معامله که با خلق می نموده کما قال وما رمیت اذ رمیت الآیة و بی شک خلیفه
بود در هر معامله که با خلق او میکرده اند کما قال ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله
و اطاعت چنین خلیفه بی شایبه شبهت اطاعت مستخلف است ~ چون نهی کشنده
از خود و بر شد ز دوست ‧ بیشکی فرمان این فرمان اوست ‧ ما رمیت فاش گوید بو ملا
که شیفکندی نیفکنده بر ما تو در افکندن نه جز آلت فعل فاعل را بود بی علتی عقل این جا
ره ندارد و هم نیز چشم بکشا لیف و ببندی اعتراض وَمَنْ تَوَلّٰی و هر که اعراض کند از فرمان
تو فَمَا اَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَیْهِمْ حَفِیْظًا بر ایشان نگاه بانی که ایشان را از
ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علماء این حکم را آیة السیف منسوخ دانند
وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از فرمان داری است و از تو حکم
فَاِذَا بَرَزُوْا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَیَّتَ طَائِفَةٌ بر شب
با یکدیگر میگویند گروهی مِنْهُمْ از ایشان غَیْرَ الَّذِیْ تَقُوْلُ غیر آنکه روز با تو میگویند

ما میگویند که

یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی لفظ تقول بغایبه مونث است و فاعلش ضمیر
عاید بطایفه یا مخاطب مذکر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وَاللّٰهُ یَكْتُبُ
و خدای مینویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدا می نویسند مَا یُبَیِّتُوْنَ و
آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از
عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان نیست جاری وَتَوَكَّلْ عَلَی
اللّٰهِ و توکل کن بر خدای و کار خود باوی گذار وَكَفٰی بِاللّٰهِ و بس است خدای وَكِیْلًا
قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان
اَفَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ آیا چرا تامل نمی‌نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ
تا بر ایشان ظاهر گردد بانوار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ
غَیْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق
است لَوَجَدُوْا هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم فِیْهِ اخْتِلَافًا كَثِیْرًا در و اختلاف بسیار
از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحیث لفظ و خواه
از روی معنی وَاِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان اَمْرٌ کاری یعنی خبر مهمی
مِنَ الْاَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام اَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع
اعادی یا نکبت سید از سرایاء مسلمانان اَذَاعُوْا بِهٖ افشاء کنند آن خبر را قبل از تحقق
آن و در آن افشاء ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان
دشمنان و اهتمام ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی
ایشان وَلَوْ رَدُّوْهُ و اگر باز گذارندی آن خبر را اِلَی الرَّسُوْلِ برای صاحب پیغمبر تا اگر صلاح
داند خود آشکارا کند وَاِلٰٓی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ یا بنده بر خداوندان امر از اهل ایمان چون
اشراف صحابه و امراء سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِیْنَ هر آینه بدانستندی آن را آنانکه یَسْتَنْبِطُوْنَهٗ
استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند مِنْهُمْ از پیغمبر و ولی الامر آنکه دانند که کدام
خبر را افشاء و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَیْكُمْ
بر شما بارسال رسول علیه السلام وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل
حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّیْطٰنَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی از شما بمدد و عصمت
ربانی از وسواس شیطانی ایمن می ماندند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول
و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و
بحیرا راهب و زید بن عمرو بن نفیل و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار

استخراج ه

لاتبعتم الشیطان ه

زاد کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای و نزول آیه در بدر موعود بوده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عزیمت کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر
ابوسفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت میفرمود که اگر
همه تنها باشم که میروم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف میورزند از کارزار و کفار تو برو
و تو مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد الا نفسک مگر در نفس خود بس از مجاهده
دیگران عمناک مشو و حرض المؤمنین و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان مگر بر تو
تحریض کرد است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس الذین
کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش بانکه ترس در دل ایشان اندازد و
همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفین ترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره
آل عمران مذکور شد والله اشد بأسا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش
و اشد تنکیلا و سخت ترست در عقوبت و عذاب ایشان من یشفع هر که درخواست
کند شفاعة حسنة درخواستنی نیکو که حق بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری
از کسی مندفع گردد یکن له باشد مران شفیع را نصیب منها بهره از ثواب آن و من
یشفع و هر که درخواهد شفاعة سیئة درخواستنی بد که بدان حقی از حقوق فوت
شود و خدای بکسی رسد و از چیزی باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از
وبال آن و کان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت
یا نگهبان همه چیزها یا گواه بر همه چیز و اذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده شوید بسلامی
فحیوا پس شما نیز تحیت کنید خود را تحیت گوید باحسن منها به نیکوتر از آن تحیت اگر
او گوید السلام علیکم شما در جواب گوید و علیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام
با رحمة جمع کند شما در جواب او برکاته زیادة کنید او ردوها یا همان تحیت را باز گردانید
یعنی در جواب السلام علیک السلام این قدر فرض است و آنچه اول گفته شد سنت فضل
و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی
برانند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن وجه باید گفت و اگر غیر مسلم باشد برو ردّ باید کرد
بلفظ علیکم ان الله بدرستی خدای علی کل شیء هست بر همه چیزی حسیبا حساب
کننده پس شما را بر تحیت و سلام و جواب آن حساب خواهد کرد الله خدای هست
که بی شبه لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لیجمعنکم بخدای
سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القیمة تا روز قیامت که برانگیزد لا ریب فیه
هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع و من اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی
نیست او راست گوی حدیثا از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه

یلیت

نیست زیرا که آن نقصی است و خدای از نقص مبرّا است آورده اند که قومی از مکه هجرت
کردند و در اثناء طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغام رسانیدند مسلمانان خویش خبر بمدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان
حکم میفرمودند آیه آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شأن منافقان که متفرق
شده اند فئتین بدو فرقه و جمعی برانند که مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته
از حضرت رسالت علیه السلام اجازة اقامت ببادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان
مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو
گروه شده اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید والله ارکسهم و حال آنست که خدای رد کرد ایشان را
بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا بانچه عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع بکافران
نمودند اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمایید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است
خدای و من یضلل الله و هر کرا گمراه کرد اند خدای فلن تجد پس نیابی تو له سبیلا مر او را
راهی بحق ودوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون اینکه کافر شوید شما
کما کفروا همچنانچه ایشان شده اند فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت
فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان
آرند و متحقق شوند ایمان ایشان بانکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه و رضای خدا هجرتی
خالی از عرض و ریا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید
ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که بیابید
در حل و حرام و لا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری و
لا نصیرا و نه یاوری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل رسید الا الذین
یصلون مگر آنانکه پیوند کنند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده است
بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان پیمان و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی
اسلم که پیغمبر علیه السلام با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار
آن حضرت باشد او جاؤکم یا برسند بقومی که آمدند بشما حصرت صدورهم و حال
آنکه تنگ بود سینهاء ایشان و کراهت داشتند ان یقاتلوکم آنرا که با شما جنگ
کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان
بستند با آنکه با پیغامبر علیه السلام مقاتله نکنند و با قریش نیز همین گونه عهد کردند و لو
شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بانکه
ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر اینه با شما قتال کردندی فان
اعتزلوکم پس اگر از شما و معاهدان کناره کنند این مرتدان و خلفا و معاهدان شما فلم یقاتلوکم

یکسواه

نصف الجزء

وَجَدْتُمُوهُمْ

وَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ و کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و اسلام
یا یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت و ننهاد خدای لَكُمْ مر شما را
عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی بقتل ان نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه فاذا
انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را
یعنی غطفان و بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند
که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و دلداده ایشان
انکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه که بخوانند ایشان را إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی
کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردند بدان فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از
شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را وَيَكُفُّوا
أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستها خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید شان حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بر ایشان دست یابید وَأُولَئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا
لَكُمْ دادیم ما شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان
و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد
لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا انکه بکشد مومنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی
بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که مومنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروست آزاد
کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بروست دیتی تمام ادا کرده شده إِلَى أَهْلِهِ
بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر انکه ورثه
تصدق کنند بر قاتل و دیه را از وی عفو نمایند نزول این آیه در شان عیاش ابن ابی ربیعه است که قبل
از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد
و مادر در فراق و ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش
بودند جزع و فزع مادر مشاهده نمود از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون
و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی
باز گردد حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش از بسیاری آزار و ایذا که بتو
رسید محنت چرا کشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش که از وی
میطلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از ان دین برگشتی اگر حق بود پس
ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از وی غضب شده سوگند
خورد که اگر روزی بر وی دست یابم بهر حال که باشد ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود بمدینه باز اسلام
کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر
نبود روزی حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر ان سوگند وی را بقتل رسانید صحابه

عیاش را

عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بران
صورت پشیمان شد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و تمام قصه بعرض رسانید
و گفت من از اسلام او خبر نداشتم بخطا امری واقع شد منتظر حکم او این آیه فرود آمد
و حکم قتل خطا مبین شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن
شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ بر قاتل است آزاد
کردن بنده مومن و ادا دیت باهل و نشاید زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست وَإِنْ
كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر انکه کشته شد از قومی باشد که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان
عهد و پیمان است یا اهل ذمه بود حکم در دیه و کفارت حکم مسلمانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر
قاتلست دیتی ادا کرده شده إِلَى أَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن مومن فَمَنْ
لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه دهد
شما را توبه دادنی و این توبه دادن مِنَ اللَّهِ از خدای است و بتوفیق اوست وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه و کفارت آورده
اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافته بحضرت رسالت علیه
السلام آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آن حضرت فهری را با وی نزد اعیان
بنی النجار فرستاد که اگر پیدا اید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او موجب
شریعت ادا کنید بنی النجار چون از ان پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس
با فهری روی بمدینه نهاد چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت
که فهری را بکشت و با خود گفت نفسی بقصاص نفسی بکشتم و بهای دیه سود آمد پس
مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل شد وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا بعمد و قصد
و حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید
باشد در ان وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای تعالی عَلَيْهِ بر وی وَلَعَنَهُ و براند او را و دور ساخت
از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا مُهِينًا عذابی بزرگ بجهت
از کتاب ... آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم سریه بر سر قومی فرستاد و
مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی
متحصن شد چون که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر
گفت و پیش ایشان سلام کرده و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر
آمد اسامة بن زید فی الحال بروی تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت غارت
کرد گوسفندان او را براند این خبر که بحضرت صلی الله علیه و سلم رسید بغایت متالم شده گفت

عَظِيمًا

اسامه کسی را کشتی که از بیکانکی شرک تبرا نموده و به یکانکی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شد کفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت رسول فرمود که فکیف لا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه کفت یا رسول الله کلمه کفت مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هل شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میکوید یا دروغ و این آیه نازل شد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَیَّنُوا پس نیک بپرسید و باهستکی تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا و مکوئید لِمَنْ أَلْقَى إِلَیْکُمُ السَّلَامَ مر کسی را که لقا کند بشما سلام را بعنی بجهت اهل اسلام کوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه که کفتی تَبْتَغُونَ می طلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اکر شما طالب غنیمت اید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ کَثِیرَةٌ غنیمتهاء بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مالها و اکر چنانچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه کفت و سلام کرد کَذَلِکَ کُنْتُمْ هم چنین بودند شما مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی اول که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون و مال اخذ توسل بکلمه شهادت می نمودید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ پس منت نهاد خدای بر شما انکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَیَّنُوا پس نیک و ببین سازید هم را و در قتل مردم تعجیل مکنید اندر وی کمان چه و بال نزد کذاشتن هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستی خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید خَبِیرًا دانا لَا یَسْتَوِی الْقَاعِدُونَ برابر نیستند نشستکان در خانهها خود مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از مومنان غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ که نباشد خداوندان ضرر و بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندکان فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالها خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و در نفسهاء خود که معرض قتل می آرند وجه کوته تر این خواند بود کسی که در رتبه راحت تن پروری کند با انکه در معرکه مجاهدت جانبازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیت فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم کفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعداء همان زمان آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و بعد از کشف حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللَّهُ تفضیل داد خدای الْمُجَاهِدِینَ جهاد کنندکان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهاء و نفسهاء خود عَلَى الْقَاعِدِینَ بر نشستکان یعنی دَرَجَةً پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَکُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بوجود مباشر اند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل در حدّ و تفاوت مراتب بزیادتی

عل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِینَ و تفضیل کرد خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِینَ بر نشستکان بی عذر أَجْرًا عَظِیمًا مزدی بزرک که آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ پایهاء بلند است از خدای در آخرت و کفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو هفتاد سال وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً و بخشش وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده کناهان کذشته ایشان رَحِیمًا مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان و در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند چون رؤساء قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحربکاه حاضر کشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ جان میستانند از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بنفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بوده و بموافقت با کفار و آن ممنوع بود قَالُوا کفتند ملایکه از روی سرزنش ایشان را که فِیمَ کُنْتُمْ در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قَالُوا کُنَّا کفتند بودیم ما مُسْتَضْعَفِینَ ضعیفان عاجزان فِی الْأَرْضِ در زمین مکه و کفار غالب بودند قَالُوا کفتند فرشتکان تکذیب ایشان را أَلَمْ تَکُنْ آیا نبود أَرْضُ اللَّهِ زمین خدای وَاسِعَةً کشاده و بسیار فَتُهَاجِرُوا فِیهَا که شما هجرت کنید در طرفی دیکر از آن جنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند فَأُولَئِکَ پس آن کروه تارکان هجرت مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِیرًا و بد بازکشتنی است ایشان را دوزخ و این عقوبت هم تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مکر کسانیکه بجهت واقع ضعیف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردمان وَالنِّسَاءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً که توانایی چاره سازی ندارند وَلَا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَئِکَ پس آن کروه عاجزان عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ انکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمای میکند بانکه ترک هجرت امری خطیر بود حتی که مضطر این نمی تواند بود وَکَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده کناهان ایشان وَمَنْ یُهَاجِرْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یَجِدْ فِی الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا کَثِیرًا مواضع بسیار یعنی آرامکاهها وَسَعَةً و فراخی در روزی یا کشادکی در اظهار دین و اعلاء کلمه توحید و عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کسی اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره بسران را کفت که هر چند من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه

مدینه را میدانم ترسیم که ناکاه بدست اجل درمانم و به سبب ترک هجرة ایمان من خلل یابد مرا بهمین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارة پدر را منقاد شده استعداد را مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد و کفت خدایا این دست از ان تو و این دیکر از ان رسول تو بیعت میکنم ترا بر انچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بکفت و در کذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب کفتند که اکر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و ثواب او شامل تر بودی حق تعالی این آیه فرستاد که **وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ** و هر که بیرون آید از خانه خود **مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ** در حالتی که هجرة کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای تقرب بایشان **ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ** پس دریابد او را مرک در اثناء طریق و بهجرتکاه نرسد **فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ** پس بدرستی که ثابت باشد مزد او **عَلَى اللَّهِ** نزدیک خدای **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا** و هست خدای آمرزنده کناه تاخیری که در هجرة کرده **رَحِيمًا** مهربان در وعده مثوبه او بحسن نیت او **وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ** و چون سفر کنید در زمین **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** پس نیست بر شما کناهی **أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ** در انکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت کزارید **إِنْ خِفْتُمْ** اکر بترسید **أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا** انکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالبست چه در ان وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز قصر باید کرد **إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا** بدرستی که کافران **لَكُمْ** هستند مر شما را **عَدُوًّا مُّبِينًا** دشمنی اشکارا **وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ** و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی **فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ** پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم سازی **فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم** پس باید که بایستند کروهی از ایشان **مَّعَكَ** با تو و نماز کزارند و کروه دیکر روی بر روی دشمن بایستند **وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ** و باید که فرا کیرند ان نماز میکزارند سلاحها خود را از روی حزم و احتیاط **فَإِذَا سَجَدُوا** و پس چون سجده کنند و نماز کزارندکان **فَلْيَكُونُوا** پس باید که باشند آنها که نماز میکزارند **مِن وَرَائِكُمْ** از پس شما در برابر دشمن و جمراانی کروه یک رکعت نمازی بکزارند نصف لشکر باز روند **وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ** و باید که بیایند آن طایفه دیکر که **لَمْ يُصَلُّوا** نماز نکزارده باشند و پاس میداشتند **فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ** پس بکزارند با تو یک رکعت دیکر **وَلْيَأْخُذُوا** و باید که بردارند ایشان نیز با خود **حِذْرَهُمْ** آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره **وَأَسْلِحَتَهُمْ** و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان **وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست میدارند آنانکه کافر شده اند **لَوْ تَغْفُلُونَ** آنکه اکر غافل شوید **عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ** از سلاحهای حربی خود **وَأَمْتِعَتِكُمْ** و از متاعها خویش چون البسه و سایر رخوت **فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم** و پس حمله آرند بر شما **مَّيْلَةً وَاحِدَةً** یک حمله و هرچه یابند ببرند و نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بغزوه رفته بود همین که

بعفان

بعفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و جدال و قتال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام نیز در مقابله صف بر کشیدند و وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان حایل بودند حضرت رسالت با اصحاب باقامت نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از ان نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بیکبار شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از میر کفره آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیکر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند تا ما فرصت نکاه داشته در ان وقت ناکاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از ین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت پناهی تعلیم داد و فقها را در چکونکی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و هیچ کناهی نیست بر شما **إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى** اکر باشد شما را رنجی **مِّن مَّطَرٍ** از باران که کران کرد اند اسلحه شما را **أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ** **أَن تَضَعُوا** انکه بنهید **أَسْلِحَتَكُمْ** سلاحها **أَسْلِحَتَكُمْ** یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح **وَخُذُوا حِذْرَكُمْ** و بهر حال فرا کیرید آلات نکاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکنند خود را و کفته اند مراقب بر حذر باشید **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدا **أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ** اماده کرده است برای کافران **عَذَابًا مُّهِينًا** عذاب خوار کننده **فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ** پس چون ادا کردید نماز خوف را فارغ شدید از ان **فَاذْكُرُوا اللَّهَ** پس یاد کنید خدا را **قِيَامًا** در حال قیام که شمشیر میزنید **وَقُعُودًا** و در حال نشستن که تیر می اندازید **وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ** و بر پهلوهای خود آن زمانکه زخم خورده اید و افتاده و کفته اند مراد یاد کردن خداوندست در همه احوال و در زاد المسیر آورده که ذکر عین خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام و مرده الاتحاف فی انبیه چنین خوف تواند بود که هر که نزد خوف کم شد هوش او نشود الاتحاف فی کثرا و خایف نبود الاتحاف کشت درس هر که خوفش بیش جون کوی مترس **فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ** پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید **فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** پس بکزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط ان **إِنَّ الصَّلَاةَ** بدرستی که نماز **كَانَتْ** **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** هست بر مومنان **كِتَابًا مَّوْقُوتًا** فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست **وَلَا تَهِنُوا** و سستی مکنید و ضعف مورزید **فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ** در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد از جنک احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات

الكهف
النساء

متألم بودند حق سبحانه میفرماید که إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمند
شدید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده كَمَا
تَأْلَمُونَ هم چنانچه شما هستید وَتَرْجُونَ وشما با وجود الم امید میدارید مِنَ اللهِ از
خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللهُ
وهست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن
ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده
بود با انبان بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه
طعمه آن انبان را بخانه یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد با مدا
قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکردم
و خبر ندارم قتاده برهمان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود بی برد و جهود را بخیانت گرفت
زید گفت درع طعمه ذرهی در انبان بودیعت بمن داد و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت
حال بمحکمه علیه نبوی رفع کرد و بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او بخواستند که طعمه
متهم زده شود و جهود بالذات من بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای
حضرت نیز بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمانی از آن خیانت مبرا باشد همین که
حضرت صلی الله علیه وسلم قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از
حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا
أَرَاكَ اللهُ بانچه خدای ترا شناسا کردانید و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش برای
خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بی گناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خاین
وَاسْتَغْفِرِ اللهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی إِنَّ اللهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده مرکسی را که آمرزش طلبید رَحِيمًا مهربان برو وَلَا
تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود
یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد
مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر کرا که هست بسیار خیانت کننده یعنی مقر بان أَثِيمًا گناه کاری مستغرق
در گناه خود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ
مِنَ اللهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار
ضمایر ایشان از وی پنهان نیست بس وسزاوارتر است که از وی شرم دارند و نمیدارند إِذْ
يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بر شب تزویر و تدبیر میکنند مَا لَا يَرْضَى آن چیزی که نمی پسندد خدای
مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنو ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ

بخورد

بخورد جهت سوگند او وا که مسلمانست باور خواهند کرد و بقول یهودی که کافرست
التفات نخواهند فرمود وَكَانَ اللهُ وهست خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنند از مکر
مُحِيطًا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ
شما اید ای گروه بنی ظفر که جهت جاهلیت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید از خاینان خیانت
را بجدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی در دنیا فَمَنْ يُجَادِلُ اللهَ عَنْهُمْ بس کیست
آنکه خصومت با خدای و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان در روز قیامت أَمْ مَنْ
يَكُونُ یا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان که نگاه دارد که ایشان را عذاب
کشد یا حمایت کند که عذاب ایشان باز دارد وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر
بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ پس طلب آمرزش کند از خدای
بتوبه و انابت يَجِدِ اللهَ یابد که خدای را غَفُورًا آمرزنده گناهان او رَحِيمًا مهربان بفضل
خود برو و درین آیت ترغیب قوم طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که
بکند گناهی و خواهد که بی گناه را بران تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ پس جزین نیست که میکند
آن عمل را عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس خود و بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ
اللهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق درع حَكِيمًا حکم کننده در مجازات او بقطع ید
وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هر که بکند گناه صغیره یا الجمله بخطاء واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناه کبیره یا الجمله
بعمدا نهی صادر کردن ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت نهد بان گناه بَرِيئًا بی گناهی را چنانچه طعمه
بنیت زید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت
می شود بی گناه وَإِثْمًا مُبِينًا و دیگر حامل شده گناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ و گرنه فضل
خدای بودی عَلَيْكَ بر تو وحی فرستاده ترا از حقیقت مهم اعلام داد وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او
که ترا از قصد بعذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ هر اینه قصد کرده
بودند گروهی مِنْهُمْ از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ با آنکه ترا گمراه کردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ و در
خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه و بال این عمل عاید بدیشانست
وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید بهیچ چیز چه در پناه عصمت خدای وَأَنْزَلَ
اللهُ عَلَيْكَ و فرستاده است خدای الْكِتَابَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را
وَعَلَّمَكَ و در آموخته است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی آن را از مخفیات
امور و مکنونات ضمایر جهود و گفته اند آن علمیست بر ربوبیت حق و جلال او و شناخت عبودیت
نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در
شب اسرای بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که فرمود که در زیر
عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللهِ و هست خدای

عَلَيْكَ بر تو عَظِيمًا و بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست لَا خَيْرَ نیست
نیکویی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بسبب مشاورتها
کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکویی در ایشان نیست
إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن
چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادن است یا دستگیری بیچارگان
أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورات از دلهای ایشان وَمَنْ
يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای
تعالی فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم اورا أَجْرًا عَظِيمًا مزده بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ
و هر که مخالفة کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى مر اورا راه راست
بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه را
که مومنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت
بجانب مکه و مرتد شد و در آنجا نیز نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز
دیگر اورا از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند
که این از مدینه گریخته و پناه بر اینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس اورا از مکه اخراج کردند
و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع
ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر اورا بگرفتند و سنگسار کردند و مدتها هر که بانجا میرسید
سنگی بر آن سنگها که اورا سنگسار کرده بودند می انداختند تا تلی عظیم شد و در نشیب آن بماند
و قولی آنست که او جای در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف
بران اورا بدریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى و اگر
او بیرا و دران سرای با آنچه دوست میدارد درین سرای که آن کفر و ردتست یعنی اورا
در دار کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم اورا بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
و بد بازگشتی است دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک
آرند بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرک است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول این
در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بود و بعرض رسانید که یا رسول الله
پیرم در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او
کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن
نداشته ام که طرفة العین خدای را بگریختن خود عاجز آرم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه
کننده بدرگاه حق تعالی حال من چگونه خدای تبارک و تعالی بدین آیه مژده داد که همه گناهان
ناچیز از شرک امیدوار آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه

گمراه شد

گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد
که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان را بتان را
ماده میگویند بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله
را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بصورت زنان
ساختندی و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند که فرشتگان
دختران خدای اند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته
از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ براند
است خدای اورا و دور کرده از رحمت خود وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه
میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس
از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ
و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افکنم ایشان را و می آرم
در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیاة یا تاخیر توبه یا انکار بعث و نشر یا بلوغ بدخول
بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و میفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ پس میشکافند
آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند اشارتست
بانچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید
وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدای
را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم
کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال
جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ
دوستی بدون خدای یعنی هرچه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستیکه زیان
کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و آن سود بی بهره
بود یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را
شیطان بانچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار
نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است أُولَئِكَ آن گروه که پرستندگان بتان و متابع شیطانند
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی
که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده
کردند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان از جویهای خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این داخلان جاوید

فَلَيُبَتِّكُنَّ

خسر

باشند دران ابدا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله حقا وعده کرد خدای
وعده کردنی وراست کرد سخن خود را حقا راست کردنی ومن اصدق وکیست راست
گویی تر من الله قیلا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان واهل
کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از
پیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته ودر بهشت نرود مگر یهودی
ونصاری مسلمانان جواب دادند که پیغامبر ما خاتم انبیاست وکتاب ما ناسخ کتب شما پس ما
بهشت سزاوارتریم آیة آمد لیس بامانیکم نیست الخ وعده کرد از ثواب یافته شود بآرزوها
شما ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب ونه بآرزوها اهل الکتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو میسر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض
بهشت باید بیت بآرزوی وهوس بر نیاید این معنی • به آب دیده وخون جگر توان بود •
من یعمل سوءا هرکه بعمل آرد کاری بد را یجز به جزا داده شود بدان عاجلا وآجلا این
حکم عامست همه عاملان را آورده اند که چون این آیة فرو آمد صحابه متالم گشتند وابو
بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الایة بعد از نزول
این آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچ کس از کردار بد خالی نیست پس همه جزاء آن کردار
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که نه بیمار میشوی ونه اندوهناک میکردی وبه بلدها
بتو می رسد گفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود هو ذاک آن جزاء اینست ودر تیسیر فرمود که
حضرت رسالت علیه بعد از این سخن فرمود که ای ابابکر تو واصحاب تو ومومنان را جزاء گناه
در دنیا دهند تا بخدای رسید وشما را هیچ گناه نبود ودیگران را جزاها ایشان جمع کنند وروز
قیامت بدیشان رسانند وحسن بصری رحمه الله میگوید عمل بد سوء شرکست بدلیل آنکه
حق تعالی میفرماید من یعمل سوءا یجز به ولا یجد ونمی یابد عامل سوء له برای نفس خود من دون
الله جز خدای ولیا دوستی داری که مدد بدو رساند ولا نصیرا ونه یاری که از
عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات وهرکه بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچ کس
واقف او تکاب تمام آن نیست من ذکر او انثی از مرد وزن وهو مومن در حالتی که
او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک پس آن گروه عمل کنندگان یدخلون
الجنة در آورده شوند ببهشت وحفص بصیغه معلوم میخوانند یعنی در آیند بجنت
ولا یظلمون وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیزی
از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن دینا وکیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه
از آنکه خالص کرد اینده نفس خود را لله برای خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی
وهو محسن وحال آنکه او نیکو است بر نیکوییها وترک کننده بدیها واتبع وپیروی کرد

ملة

ملة ابراهیم دین ابراهیم را حنیفا در حالتی که ابراهیم یا این پیرو مایلست از همه
دینها بدین اسلام واتخذ الله وگرفت خدای تعالی ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست
یعنی او را گزید واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست
آورده اند که در عهد ابراهیم صلوة الرحمن علی نبینا وعلیه قحط بدید آمد وچون مردم
همواره از موائد خلیلی فوائد یافته بودند درین سال بجهت جمع بیشتر رجوع نموده
آنچه ابراهیم علیه السلام داشت برایشان ایثار کرد وهمین که انبار تهی شد چند قطار
شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد
چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده
واگرچه فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی به هر نوع که بودی جاره
نمی توانست نمود فاما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدعا التجا کرده اند ما ویکرم عزیزی وسماح
جلی میخواهد که این طعام بریشان صرف کند القصه گرفتم بملازمان ابراهیم علیه السلام
نداد وبهای بر نیافتند بضرورت باز گشتند وایشان را شرم آمد که شتران خالی به شهر در ارند
چه بسی گدایان وبی نوایان چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان
خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها برا از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم
ازین حال تنگدل شد روی بمسجد نهاد ودران حال ساره زوجه ابراهیم علیه السلام
در خواب بود بیدار شد وجوالها دید پر خرم وخوش دل شد سر یکی بگشاد آرد میده گندم
سفیدی وپاکیزگی بیرون آمد پاره از ان خمیر کرده ونان بپخته بعیال واطفال
ودرویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد وبوی نان بشام او رسید پرسید
که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود
که این از نزدیک دوست من الله است خدای بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته
اند شرط خانه اشنیادم نیک است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال واین معنا در
ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسم شد وشرط محبت فنا جلیست است در محبوب و
بقاء او بدو واین مقام محمدیست لاجرم بحبیب مسمی شد واز نجاست که ذکر خلت بظاهر
فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا وذکر محبت بکنایه بیان نمود که فاتبعونی یحببکم الله
درین معنی گفته اند مثنوی بجز آن نیست که محبوب جهانی بو بالطف • بجز آنست که محبان
تو محبوب باشند خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشان هستی وتفرقه است وجذبه
علامت نیستی وجمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی
سیهدین واز جذب حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لاجرم کنج نظرگاه
خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السماوات قدمکاه حبیب کردانیدند که دنی فتدلی

خلیل از خلیل تا شان سپاهش سیح انجا و شان بارگاهش وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ و مر خدای راست
آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها باشد هر کرا خواهد از اهل آسمان
و زمین بدوستی بر گزیند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیزها
احاطه کنان از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ و طلب فتوی میکنند از تو فِي النِّسَاءِ
در باب میراث زنان یعنی دختران انچه جاهلیت گذشت و اعتراض عیینه بن حصین
که دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما نمی دهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت
بدست آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ بگوی که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را
فِيهِنَّ در باب ایشان وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند آنچه
خوانده می‌شود بر شما فِي الْكِتَابِ در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان یتیمان که زنان باشند اللَّاتِي
آن زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است
برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و در غبت میکنید أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ انکه بخواهید ایشان را
اگر جمیله باشند و مالهای ایشان بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد فی
در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید
وَأَنْ تَقُومُوا و دیگر حکم میکند بان که قیام نمایید لِلْيَتَامَى برای مهم یتیمان در
مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکویی
در باره یتیمان و کودکان و جز آن ایشان فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بس بدرستی که خدای هست بِهِ
عَلِيمًا ان دانا و بران جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه میجست
تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق
مده و هر کجا که میخواهی میرو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن
خدیج که میخواست که او را طلاق دهد همین گفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن
تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ بداند و در یابد مِنْ بَعْلِهَا
از شوهر خود نُشُوزًا سرباز زدنی از صحبت او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست
و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا بس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در انکه صلح
آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی اعمی کنند بانکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود
بزنی دیگر گذارد و مرد بنا بر حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ
خَيْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر بر آنند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داده و او بر سر راه
آن حضرت بنشست تا وقتی که سید عالم صلوات الله علیه و سلامه برسید سوده
بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نما عن بخدا سوگند که دوستی در دل من نمانده

ولیکن

ولیکن میخواهم که فردای در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله
عنها می بخشم حضرت صلی الله علیه و سلم بوی رجعت فرمود و در روز نوبت او در خانه عایشه
رضی الله عنها می بود و این آیه در قصه وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و حاضر آورده
اند نفسها را بخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخل و از نیست که هر یک از زوجین در مساعدت
و مروت بخل می ورزند وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکویی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا و پرهیزید
از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بانچه
میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و نمی توانید ای کسانی که زیاده
از یک زن دارید أَنْ تَعْدِلُوا انکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان
زنان برای انکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم با انکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود
میگفت خدایا این قسمت دو آن چیز نیست که من مالک انم از صحبت و نفقه مرا
مواخذه مکن در انچه تو مالک انی و من نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را
رضی الله عنها از همه ازواج دوست تر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید
بر ارتکاب عدل و عدالت در بنا شد بان فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ بس میل مکنید تمام میل
بانکه مرعی نباشد در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین
باشد فَتَذَرُوهَا بس میگذارید آن دیگر را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس باشد یعنی
چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دار وَإِنْ تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید انچه تباه ساخته
اید از امور زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان
آینده فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بس بتحقیق هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی را رَحِيمًا
مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان
از صاحب او بطلاق يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا بی نیاز گرداند خدای هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ از جود
فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهند هر یکی را یا بدلی بدید آرد وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و
هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام وَلِلّٰهِ و
مر خدای راست مَا فِي السَّمٰوَاتِ انچه در آسمانها است از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه
در زمینها است از کوائن سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر اینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ انانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و
آنها را که نیز قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی پیغمبرها
أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ بانکه بپرهیزید از شرک وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلّٰهِ بدرستی که مر خدای
راست مَا فِي السَّمٰوَاتِ انچه در آسمانها است وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است همه مخلوقات

ومملوك اويند بس بكفر و معصيت شما متضرر نمى كردد جنانجه بايمان وطاعة شما منتفع
نمى شود وكان الله غنيا وهست خداى بى نياز از خلق خود اورا اكر فرمان برند واكر
نبرند حميدا ستوده در ذات خود اكر حمد او كويند واكر نكويند ولله ومر خداى راست
ما في السموات آنجه در آسمانها باشد از ملك وستاره وغير آن وما في الارض وآنجه
در زمينها بود از اركان ومواليد وجز آن وكفى بالله وبسنده است خداى وكيلا
كارساز مهمات بندكان ان يشا يذهبكم اكر خداى خواهد ببرد شمارا وفانى كردد ايها الناس
اى مردمان ويات بآخرين وبيارد يعنى ايجاد كند ديكرانرا كه فرمان بردار تو باشند جون اين
آيه نازل شد حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم دست مبارك بر بشت سلمان زد
وكفت آنها قوم اين اند يعنى پارسايان وكان الله وهست خداى على ذلك برين
ايجاد واعدام قديرا توانا من كان يريد هركه خواهد بعمل خود ثواب الدنيا باداش اين سراى
همجو مجاهد مثلا كه از كار جهاد بوى غنيمت كند فعند الله بس نزديك خدايست ثواب
الدنيا والآخرة باداش دنيا وان خسيس است وباداش آخرت وآن شريفست بس جرا كسى
طالب خسيس ترين جيزى شود واز شريفترين جيزى بازماند واكر با طرف مايل كردد اخس
تابع خواهد بود جه اكر مجاهد في المثل براى خدا جهاد كند اورا در آخرت جندان بخشد
كه غنيمت دنيا در جنب آن جيزى بغايت محقر باشد وغنيمت دنيا نيز بوى مى رسد
بس توجه باصل بايد كرد كه فرع خود در بى آنست وكان الله سميعا وهست خداى شنونده
همه قولها بصيرا بيننده همه فعلها يا ايها الذين آمنوا اى كروه مومنان كونوا قوامين باشيد
ايستادكان بالقسط بعدل يعنى جهد كنندكان در اقامت مراسم عدالت شهداء لله
وباشيد كواهان براى خداى يعنى اداء شهادة كنيد بحق ولو على انفسكم واكرجه بر نفس
شما باشد وكواهى بر نفس خود آنست كه اقرار كند بحقى كه در ذمه اوست ودر تيسير
از ابو عاليه نقل ميكند كه مردى از انصار كفت يا رسول الله كسى با من بدين حق است
ومن بر آن كواهم ومرا از بيم ادا از اداء شهادة الا درويشى او فلا سى بدين اين
آيه نازل شد كواهى باز نكرديد واكرجه بر نفسهاى شما باشد او الوالدين يا بدر ومادر
والاقربين وخويشان نزديك ان يكن اكر باشد مشهود عليه يا هر يك از مشهود له ومشهود
عليه غنيا توانكر او فقيرا يا درويش يعنى غنى را براى غنا احترام ميكنيد وبر فقير بجهت افلاس
او ترحم مينمايد فالله اولى بهما بس خداى سزاوارتر است بانكه توانكر ودرويش را كه دانستى
كه شهادت بر ايشان يا براى ايشان مصلحت نيست بدان حكم نفرمودى فلا تتبعوا الهوى
شما متابعت هواى نفس مكنيد ان تعدلوا براى آنكه ميل كنيد از حق وان تلووا واكر
بپيجانيد زبانها خود را از كواهى دادن است او تعرضوا يا اعراض كنيد از اداء آن وبپوشيد

فان الله

ان الله كان بس بدرستى كه خداى هست بما تعملون بدانجه شما ميكنيد از عدل
وميل خبيرا دانا وشما را بدان مكافات خواهند كرد يا ايها الذين آمنوا اى كسانيكه ايمان
آورده ايد خطاب با مسلمانانست يا با منافقان يا مومنان اهل كتاب كه ميكفتند يا رسول
الله ايمان داريم بتو وبقران وبموسى وبعزير وتوريت وديكر وبهمه سغمبر وكتاب ايمان
نداريم وكويند كه خطاب با كافران نيز مى شايد كه مسلمانانرا ميكويد اى كسانيكه ايمان آورده
ايد بدل وزبان آمنوا ثابت باشيد براى ايمان خود ومنافقانرا ميفرمايد كه ايمان آورده
ايد بزبان ايمان آريد بدل مومنان اهل كتاب را ميكويند ايمان آورده اند ببعضى از كتب
ورسل ايمان آريد بتمامى انبياء كافرانرا ميفرمايد ايمان آورده ايد بلات وعزى ايمان
آريد بالله بخداى ورسوله وبفرستاده او كه محمد است صلى الله عليه وسلم والكتاب
الذى وبدان كتابى كه خداى فرستاد نزل على رسوله بر سغمبر خود يعنى قران والكتاب الذى انزل
وبآن كتابها نيز كه فرستاد من قبل بيش از قران محققان ميكويند كه آنكسانيكه ايمان آورده
ايد از جهة برهان ايمان آريد بر سبيل كشف وعيان يا ايمان آورده ايد از روى تصديق
ايمان آريد بطريق تحقيق واز قطب الاقطاب خواجه بها الدين نقشبند قدس سره
منقولست كه فرمودند يا ايها الذين آمنوا آمنوا اشارتست بانكه در هر طرفة العين نفى
اين وجود بشرى مى بايد كرد واثبات واجب الوجود جل ذكره مى بايد نمود ع وجودك ذنب
لا يقاس به ذنب واز حضرت سيد الطايفه جنيد قدس الله تعالى روحه منقولست كه فرموده
اند يا ايها الذين آمنوا امنوا انجاه سالست كه در ايمان آورده ام ودر ايمان تازه كردنم و
هنوز در اثر مثنوى دمبدم حق زدن محض كنا هست • بخود مشغول كشتن كفر راه است •
تمام دم كشد بيدار هستى • سبب ظلمت سراى خود برستى • خودى كفرست تو خويش كن زود
كه جز حق در حقيقت نيست موجود ومن يكفر بالله وهركه كافر شود بخداى وملائكته وبفرشتكان
او وكتبه وبكتابهاى او ورسله وبفرستادكان او واليوم الآخر وبروز رستخيز فقد ضل
بس بدرستى كه كمراه شد ضلالا بعيدا كمراه شدنى در غايت دورى از مقصود و
در نهايت بعد از مقصود ان الذين آمنوا بدرستى كه انانكه ايمان آورده اند بموسى عليه السلام
يعنى يهود ثم كفروا بس كافر شدند ببرستيدن كوساله ثم آمنوا بس از ان ايمان آوردند
وتوبه كردند ثم كفروا بس كافر شدند بعيسى عليه السلام وقصد قتل وى كردند ثم
ازدادوا كفرا بس بيفزودند وزيادت كردند كفر را بانكار محمد صلى الله عليه وسلم
وحسد برد لم يكن الله ليغفر لهم نيست آنكه خداى بيامرزد ايشانرا ولا ليهديهم راه حق
كه بحق باشد بشر المنافقين بشارت ده منافقانرا بر سبيل تهكم است با خبر كن بجاى بشارت
بان لهم بانكه ايشانراست عذابا اليما عذابى دردناك الذين ومنافقان آنانند

يتخذون الكافرين ميكيرند كافران را اولياء من دون المؤمنين دوستان بدون مومنان
ايبتغون ايا ميطلبند عندهم العزة نزديك كافران از دوستی ايشان ارجمندی و
قوت فان العزة بس بدرستی كه عزت لله جميعا مر خدايراست همه و هر كرا عزتی رسد
ازو رسد و او دوستانرا منتش رعزت داده ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين
وقد نزل عليكم بدرستی كه خدای فرستاده بر شما ای مومنان في الكتاب در قران
حق سبحانه در مكه آيتی فرستاد با خوض كنندكان و مستهزيان كه بقران است و خاموش نكنند
وان آيه اينست واذا رايت الذين يخوضون الآية اينجا در مدينه تذكار آن مينمايد و ميكويد
خدای در قران فرستاده بود كه ان اذا سمعتم بدرستی كه چون بشنويد آيات الله آيتهای
خدايرا از قران كه يكفر بها كفر آورده شود بدان ويستهزأ بها و استهزا كرده شود
بآن فلا تقعدوا معهم بس منشينيد با كافران و مستهزيان حتى يخوضوا تا وقتی كه خوض
كنند و شروع نمايند في حديث غيره در سخنی غير استهزا انكم اذا بدرستی كه باشيد
انهنگام كه نشست و خاست كنند با ايشان مثلهم مانند ايشان در كناه زيرا كه قادريد
بر اعراض از ايشان و انكار بر ايشان و با وجود اين راضی ايد بصحبت ايشان ان الله جامع
المنافقين بدرستی كه خدای تعالی جمع كننده منافقانست والكافرين و ناكرويدكان في
جهنم در دوزخ جميعا همه ايشانرا الذين يتربصون آنانكه انتظار ميبرند بكم بشما
وقوع نكبتی را فان كان لكم بس اكر واقع شود شما را فتح من الله فتح و نصرتی از نزديك
خدای قالوا كفتند منافقان مر شما را الم نكن معكم ايا نبوديم با شما و مددكاری نكرديم
بس سهم ما از غنيمت بدهيد وان كان واكر بود للكافرين نصيب مر كافران را بهره از حرب
يعنی غلبه كردند بر مومنان قالوا كفتند مر كافرانرا الم نستحوذ عليكم نه غالب و متولی بوديم بر شما
و توانستيم كه شما را بكشيم اما دست باز كشيده ايم ونمنعكم و باز داشتيم شما را يعنی
ممنوع ساختيم من المؤمنين از مومنان بانكه سستی كرديم در مددكاری ايشان و سخنان
كفتيم كه شكسته دل شدند تا شما غالب شديد بس ما را در غنايم خويش شريك سازيد فالله
يحكم بينكم بس خدای حكم كند ای مومنان ميان شما و منافقان يوم القيمة روز رستخيز
كه غير از و كسی را دعوی حكومت نباشد ولن يجعل الله و نكرداند خدای و ندهد للكافرين
مر كافرانرا على المؤمنين بر مومنان در روز قيامت سبيلا حجتی كه بدان ايشانرا ملزم
سازند يا در دنيا ندهد ايشانرا بر مومنان دستی ان المنافقين بدرستی كه منافقان
يخادعون الله مكر ميكنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفاء كفر وهو خادعهم و
خدای جزا دهنده است ايشانرا بر مكر و فريب ايشان و آن چنانست كه در روز قيامت
ايشانرا نيز نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان

باقی ماند

باقی ماند و نور خود از صراط بكذرند و نور منافقان منطفی كردد تا در ظلمات مانند بلغزند و در
دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخيزند منافقان الى الصلوة بسوی نماز قاموا كسالى برخيزند
منافقان و كران جانان مانند كسی كه از كاری كراهيت دارد اكر كسی از اصحاب پيغمبر صلى الله
عليه وسلم ايشانرا ديد نماز ميكذارند و اكر نه ترك ميكنند يراءون الناس مينمايند خود را
بمردمان و ريا ميكنند تا بندارند كه ايشان مومنانند ولا يذكرون الله و ياد نميكنند خدايرا
الا قليلا مكر اندكی و آن نيز در حضور مردم نه در خلوت يا ذكر زبان دارند و بس و ان نسبت
با ذكر دل اندكست و در قوت القلوب آورده كه ذكر ايشانرا اندك باعتبار آن كفت كه غير خالص
است بلك آميخته ساخته اند بطمع دنيی و دينی و هر چه درو ست بغايت اندك و مختصر است
و ذكر خدا از همه بزرك ترست ولذكر الله اكبر و منافقان ريا ميكنند مذبذبين در حالتی كه
متحير و مترددند بين ذلك ميان كفر و ايمان لا الى هؤلاء نه با كروه مومنانند تا ايشانرا
باشد هر چه انانراهست ولا الى هؤلاء و نه با كافرانند تا بر ايشان باشد هر چه بر ايشانهاست
ومن يضلل الله و هر كرا خدای كمراه سازد فلن تجد له سبيلا بس نيابی مر او را راهی بحق
و صواب يا ايها الذين آمنوا ای كروه مومنان لا تتخذوا الكافرين مكيريد كافرانرا اولياء من
دون المؤمنين دوستان بدون مومنان كه اين عمل منافقانست كه با دشمنان خدای دوستی كنند
اتريدون ايا ميخواهيد ان تجعلوا لله انكه بدهيد خدايرا عليكم بر عذاب خود سلطانا
مبينا حجتی روشن و ان موالات كافرانست كه موجب عقوبت و خذلانست ان المنافقين
بدرستی كه منافقان في الدرك الاسفل من النار در طبقه زيرترين اند از دوزخ بس عذاب ايشان
از كفار بيشتر باشد بجهت آنكه ايشان بدل كافرند و كفر را با خداع و مكر استهزا با مسلمانان
جمع كرده اند در كشف الاسرار آورده كه چون منافقانرا بدوزخ حكم شود و بدركه او در آرند
مالك كويد يا نار خذيهم آتش كويد حكم ما بر زبان است و زبان ايشان بر كلمه جاری شده هر چند
بمجاز ميكفته اند ما در سوختن ايشان دخل نميكنيم و برهمين منوال در هر دركه آتش از احراق
ايشان ابا كند تا بدركه هفتم رسند آتش آن دركه كويد حكم ما بر دلست نه بر زبان بياريد تا از
دل چه نشان داريد و چون در دل ايشان جز نشان شرك نباشد آتش در ايشان بجد و ابد
الاباد در عذاب بمانند ولن تجد لهم و نيابی تو مر ايشانرا نصيرا ياری كه حمايت نموده
ايشانرا از آن دركه بيرون آرد و همه منافقان درين عذاب خواهند بود الا الذين تابوا مكر
آنانكه توبه كنند از نفاق واصلحوا و باصلاح آرند انچه فاسد شده است از احوال
ايشان واعتصموا بالله و چنك در زنند بدين خدای و سنت پيغمبر صلى الله عليه وسلم
واخلصوا دينهم و خالص و پاكيزه كرداند دين خود را لله برای خدای يعنی طاعت نكنند
مكر برای رضاء حق فاولئك بس آن كروه كه بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند

مع المؤمنین با مؤمنان باشند و از ثمرها ایشان را در هر دو سرای وسوف یؤت الله المؤمنین
و زود باشد که بدهد خدای مؤمنان را اجرا عظیما مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک
باشند ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عتاب کند شما را ان
شکرتم اگر شکر کنید مر او را بفرمان برداری وآمنتم و تصدیق کنید بیحدانیة او را در عین
تحقیق با ایمان آرید بانکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر وکان الله شاکرا و هست خدای
ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر و ایمان لا یحب الله الجهر دوست
نمیدارد خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول بد سخنی بد الا من ظلم مگر آشکارا
کردن کسی که بروی ستم کرده اند چه او را رواست که نکوهش ظالم کند یا از وی تظلم نماید
و گفته اند مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند آنکس زبان شکایت کرده
هر جا که میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بر آن شکایت عتاب کردند
این آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وکان الله سمیعا
و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا
کنید نیکوئی و طاعت را او تخفوه یا پنهانی بجای آرید آن را او تعفوا یا عفو کنید عن سوء
از بدی که شما را اشکایت از آن روا باشد و بدان مواخذه رسد فان الله کان پس بدرستی
که خدای هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال القدرة بر انتقام از ایشان
قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان درین آیه تحریض مظلومانست بر عفو
تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند از سر آن درگذرند ان الذین
یکفرون بالله بتحقیق و یقین آنها که کافر می شوند بخدای ورسله و بپیغمبران او ویریدون
ان یفرقوا و میخواهند ان جدایی افکنند بین الله ورسله میان خدای و رسولان او با آنکه
ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران ویقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان میاریم به بعضی
از پیغمبران ونکفر ببعض و کافر می شویم به بعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم
بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد علیهم السلام ویریدون ان یتخذوا و میخواهند آنکه فرا گیرند
بین ذلک سبیلا میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدای تمام نمی شود مگر بتصدیق
رسل وی اولئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریق میطلبند هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفری
محقق شده یعنی کامل شده در کفر خود و ایشان را مؤمن نتوان گفت بهیچ وجه از وجوه زیرا که
آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتمد نیست واعتدنا للکافرین و آماده کردیم برای
کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین آمنوا و کسانیکه ایمان آوردند بالله بخدای
ورسله و بفرستادگان او ولم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان
بلکه همه را گرویدند اولئک آن گروه که مؤمنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم ما

الجزء السادس من الثلثین ٥

یتخذوا

اجورهم مزدهای ایشان را که وعده داده است
حفص بصیغه مغایبه خوانده یعنی خدا بدهد
وکان الله غفورا رحیما و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان یسألک مهربان بتضعیف
حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازوراء
و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری یکبار
کتابی بیار چنانکه موسی علیه السلام آورد آیت آمد اهل الکتاب سؤال میکنند از تو
اهل کتاب یعنی در میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بر ایشان کتابا من السماء کتابی
از آسمان یکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام
یا کتابی یا معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول
خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیة
فرمود آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که این سؤال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسی پس
بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی علیه السلام
اکبر من ذلک بزرگتر از این درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا
پس گفتند ارنا الله جهرة بنمای بما خدا را بر عیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشان را
صاعقه یعنی آتشی از آسمان فرود آمد و بسوخت ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان
یعنی سؤال محال که طلب رؤیت است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی
من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا
عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی و بدادیم
موسی را علیه السلام سلطانا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان
را و ایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان طور
بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول شکستند
وقلنا لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بزبان یوشع علیه السلام که در آئید بدروازه شهر
ایلیا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشند و ایشان از این حکم ابا کردند وقلنا لهم
و گفتیم ایشان را بزبان داود علیه السلام لا تعدوا که ستم مکنید و از حد در مگذرید فی
السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان از این امر نیز تجاوز نمودند
وأخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک از این حکمها میثاقا غلیظا پیمانی
استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم از لعن و مسخ و انواع
عقوبتها وکفرهم بآیات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریت یا قرآن وقتلهم الانبیاء و دیگر
بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیگر بگفتار ایشان
که دلهای ما او عیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در

سألوا

علوم است بوشیده است و فهم آنچه محمد صلی الله علیه و سلم میکوید ندارد و نه خیانت
کمیکوییند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلک خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب
کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب کرد اینده و مدد توفیق نیز در آیات و تذکر در مواعظ
از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُونَ بس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی چون عبد الله
سلام رضی الله عنه و یاران او که با ایمان اند جز معدودی وَبِكُفْرِهِمْ و دیکر عقوبت ایشان
بر سبب کفر ایشان است بعیسی علیه السلام وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ و بکفتن ایشان نسبت
بر مریم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتان عظیم را که انتساب زنا بود که وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم
مسیح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی بن مریم را رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای این وصف خدایست
مر عیسی را نه قول یهود وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را وَلَٰكِنْ
شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن مشبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان
افتاد و این قصه در سورة آل عمران کذشت وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنانکه
اختلاف کردند لَفِي شَكٍّ در شان عیسی علیه السلام لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر اینه در کمان و تردد
بودند از قتل او چه در وقتی که مهتر خود را بازنجستند که این عیسی است بطلب وی مشغول
شدند و چون از مهتر خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است
بس یار ما کجاست و بعضی کفته اند شبه عیسی همین بر روی یهود ابیش بود و نه دیکر که
بپای دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند کفتند الوجه وجه عیسی و البدن بدن
صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مکر
آنکه بیروی کمان میکنند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشته اند عیسی را بیقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ
بلک خدا بر او اشته است او را بمحل کرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای
غالب در آنچه خواهند از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر
کننده بحکمت در مهم عیسی علیه السلام وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست از اهل کتاب یکی
إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مکر اینکه ایمان آرد بعیسی قَبْلَ مَوْتِهِ بیش از مرک خود و آن در وقت معاینه
موت بود که آن را ایمان یاس کویند و هیچ سود ندارد و کفته اند اهل کتاب ایمان آرند
بعیسی علیه السلام بیش از مرک عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را
بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بود و او ایشان را باسلام
دلالت کنند و ملل مختلفه از میان مردم برافتند و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی
علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغامبر ما کند و چهل سال در زمین بماند انکه
متوفی شود و مومنان بر وی نماز کذارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت يَكُونُ باشد
عیسی علیه السلام عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب کواه یعنی کواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری

بانکه

فیه

بانکه او را ابن الله کفتندی فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بس بستمی که واقع شد از آنها که متدین
بدین یهود شده اند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ پاکیزها طعامهای
پاکیزه که حلال کرده بودیم بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سورة انعام
بیاید وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیکر بباز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيرًا
بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
و با مردمان کفتند که بدو ایمان میاورید که او پیغامبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیکر
بکرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریة
وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیکر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوة و
غصب و سایر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ برای کافران
از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان
در علم یعنی آنها که در علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
چون عبد الله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ و آنچه منزل کشته است بیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و
ایمان می آرند بکزارندکان و بپای دارندکان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان
نماز مقرر بود وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندکان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندکان بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز واپسین که قیامت است أُولَٰئِكَ آن کروه که متصدق و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ
زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرک که از دولت رضا و سعادت لقاء
باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی
کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعاء او امت
او هلاک شدند او بود بعضی کفته اند که سخن جواب اهل کتابست که میکفتند کتابی یکبار
بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است علیه السلام وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ
و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و
فرزندان یعقوب وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ و تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین
منطوی داخلند بجهت تعظیم و تفضیل است چه ابراهیم اول اولو العزم است و عیسی
صاحب شرع ناسخ است و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم
داود زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر و امر و نواهی
بلک شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریت بود وَرُسُلًا و دیکر فرستادیم

وَالنَّبِيِّينَ

ورسولانی که در قرآن قد قصصناهم علیک نام برده ایم وقصه ایشان خوانده ایم بر تو من قبل
پیش از تو چون یوسف وذکریا ویحیی والیاس والیسع وعزیر وغیر ایشان ورسلا لم نقصصهم
علیک ورسولانی که خبر ایشان بر تو نفرستادیم ونام ایشان ظاهر نکردیم وکلم الله موسی
کفت خدای با موسی تکلیما سخن کفتنی بی واسطه واین نهایت مراتب وحی است واکر این
تکلیم با موسی بر فرود طور بود با حضرت پیغمبر ما در عرفه بود فاوحی الی عبده ما اوحی
از ان کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند وبرین وحی هیچ عارف وکامل جز بتعلیم محمد صلی الله
علیه وسلم اطلاع نیافت سه موسی بطور که چه سخن کفت با خدا • بالای عرش ایم طور محمد ست
وفرستادیم رسلا پیغامبران را مبشرین مژده دهندکان مر اهل ایمان را ومنذرین وبیم
کنندکان مر کافران ومنافقان را لئلا یکون تا نباشند للناس مردمان را علی الله حجة بر
خدای حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن رسولان یعنی نکویند که ما را پیغمبری نبود که
بایمان دعوت کند واز شرك باز دارد وکان الله عزیزا وهست خدای غالب در آنچه خواست
از فرستادن رسل حکیما محکم کار در آنچه تدبیر کرده از امر نبوة ودر حاشیه حکمت فرمود در
اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی واعجاز آورده اند که از رؤساء کفار جمعی نزد سید مختار
علیه الصلوة والسلام آمده کفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین وآیین تو سوال کرده
ایم وایشان نبوة وکتاب تو استفسار نموده ایشان میکویند که ما او را نمی شناسیم وذکر او
در کتاب ما نیست معاذین این حال جمعی از یهود بمجلس آن حضرت در آمدند سید عالم
صلی الله علیه وسلم فرمود بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان کفتند که نمیدانیم
وهیچ کواهی ندادیم آیة آمد که ایشان از عداوت وعناد کواهی نمیدهند لکن الله یشهد
لیکن خدای کواهی میدهد وتبیان نبوة تو میکند بما انزل الیك بانچه فرو فرستاده
است بتو که آن قرآنست ومعجزیست روشن ودلالت کننده بر نبوة تو انزله
فرو فرستاده قرآن را بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو وآن علم است بانزال قرآن بر نظمی
که عاجز آید از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت والملائکة یشهدون وفرشتکان نیز کواهی
میدهند بر نبوة تو وکفی بالله شهیدا وبسنده است خدای کواه بر آن ان الذین
کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بر نبوة تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله وباز داشتند
مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم وتغییر آن قد ضلوا
هر آینه کمراه شدند ضلالا بعیدا کمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال واضلال
جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وظلموا وستم کردند بر محمد
علیه السلام بانکار نبوة یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم یکن الله لیغفر لهم نیست
خدای که بیامرزد ایشان را ولا لیهدیهم ونه راه نماید ایشان طریقا راهی الا طریق جهنم

مکر راه

موسی

مکر راه دوزخ وچون بدوزخ درآیند باشند خالدین فیها ابدا جاوید در آن وهمیشه
ساکن آن وکان ذلك وهست این حکم ودخول وخلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا
بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده
بالحق براستی ودرستی که آن کلمه شهادتست یا قرآن من ربکم از نزد پروردکار شما
فآمنوا پس بکروید بدو خیرا لکم کرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وان تکفروا واکر
کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهای
وزمینهاست این کفر شما زیان نخواهد کشید جناب جبروت را بعیان شما سود نخواهد یافت وکان
الله وهست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده در باب شما یا اهل الکتاب
خطاب با یهود ونصاری است پیغمبر را که لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهودانرا
میکوید که در جانب عزیر غلو مکنید بدان وجه که او را عزیر ابن الله میکویند ودر طرف نکوهش
عیسی غلو مینمایید او را حاجی کرا او را ابن الفاعله کویند وترسایان را میفرماید که در جانب ستایش
عیسی غالی مشوید بدانچه مشابه کرا او را ابن الله کویند ولا تقولوا علی الله وهیچ کدام از شما
مکویید بر خدای الا الحق مکر آنچه راست باشد وآن آنست که عیسی وعزیر بر آن
او نیستند بلکه بندکان اواند انما المسیح عیسی بن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است
رسول الله فرستاده خدای است وکلمته وکلمة او وکفته اند مراد از کلمه بشارتیست
بو قوع ولدی بی مساس احدی القاها که برسانید آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم
یعنی بشارت داده او را وروح منه ودیکر عیسی خداوند دو جلست صادر شده از حق
سبحانه بی واسطه اسباب فآمنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای وفرستادکان او وخطاب بترسایانست
خاصه ولا تقولوا ثلاثة ومکویید خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که
سه اند الله تعالی وعیسی ومریم وبعضی بر آن بودند که الله تعالی عبارتست از سه جزء است اقنوم
الاب یعنی ذات واقنوم الابن یعنی علم واقنوم الحیوة یعنی روح القدس واین را اقانیم ثلاثه میکفتند
حق سبحانه میفرماید انتهوا باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی که خیر شما
باشد انما الله جز این نیست که الله اله واحد خداوند یکیست بجا یزدان خود کر تعدد
راه هیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سبحانه بپاکی یاد میکنید او را بپاکی یاد کردنی ان یکون
له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها
وزمین است وهمه مخلوقات اویند ومخلوق مماثل خالق نباشد وفرزند مماثل پدر میباید پس از اهل
آسمان وزمین را کسی فرزند او نبود وکفی بالله وکیلا وبسنده است خدای کافی مهمات بندکان
تنبیه است بر استغناء حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و
خدای خود قایمست بحفظ اشیا وکافی امور ومستغنی از یاری ومدد کار ودر خبر است که نصاری

و لد

نحو ان کفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میکویم در شان او که شما
او را بعیب بندارید کفتند تو میکویی که او بنده خدا است و بندکی عیب باشد و حضرت
فرمود که بندکی خدا عار نباشد و هیچ کس او را بعیب نشمرد موافق قول ان حضرت آیت آمد که لن
یستنکف المسیح ننک ندارد مسیح و تعظم نفرماید ان یکون عبدا لله از انکه بنده باشد مر خدای را
و چون عبده ملایکه نیز که ایشان را فرزندان خدا میدانستند اثبات بندکی ایشان نیز
میکند و لا الملائکة المقربون نه از بندکی او عار دارند فرشتکانی که مقربان بارکاه ربوبیت
اند در معالم اورده که ایشان حاملان عرش اند و در انوار کفته که کروبیان اند بر حوالی عرش و من
یستنکف و هر که ننک دارد عن عبادته از پرستش خدای فسیحشرهم و سرکشی کند از ان
الیه پس زود باشد که حشر کند خدای ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود •
جمیعا همه ایشان را تا جزا مکافات بدیشان رساند فاما الذین آمنوا و عملوا اما آنها که ایمان
اورده اند و عمل صالح کرده اند الصالحات فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدها موعود ایشان
را و یزیدهم و بیفزاید بر جزاء ایشان من فضله از افزونی کرم خود و اما الذین استنکفوا
و استکبروا و اما انکسانی که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فیعذبهم پس عذاب
کند ایشان را عذابا الیما بعذابی دردناک و لا یجدون لهم و نیابند ایشان را من دون الله
بجز خدای ولیا دوست داری و لا نصیرا و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس ای آدمیان قد جاءکم
بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و دلیلی از پیش پروردکار شما که آن محمد است با معجزات
او با دین او اسلام و انزلنا الیکم و فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری ظاهر که قرآنست
فاما الذین آمنوا بالله پس آنها که ایمان آوردند بخدای و اعتصموا به و چنک در زدند بکتاب
او و پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشان را
فی رحمة منه در ثوابی که از و بازاء ایمان ایشان مقید شده و فضل و زیادتی بران از
محض انعام و احسان و یهدیهم الیه و بنماید ایشان را بجود یا بجنه وعده کرده صراطا مستقیما
راهی راست که آن اسلام است و طاعت در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری
رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه و سلم بعیادت من آمد
کفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند
هست و بس مال خود را چه کونه بریشان قسمت کنم این آیت نازل شد که یستفتونک طلب
حکم میکنند از تو در میراث کلاله قل الله یفتیکم بکوی که خدای حکم میکند فی الکلالة در
میراث کلاله ان امرؤ هلک اکر مردی بمیرد چنان مردی که لیس له ولد نباشد مر او را فرزندی
یعنی پسری چه اکر دختر باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وارثی و له اخت و مر او را
خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس ان خواهر راست نیمه آنچه میکذارد از مال و هو و آن

ویستکبر

مرد

مرد یرثها میراث میکیرد از خواهران ان لم یکن لها ولد اکر نباشد خواهر او را
فرزندی اکر مراد میراث همه مال است آن فرزند خواه مذکر و خواه و الا مراد مذکرست
چه مونث حجب برادر نمیکند فان کانتا اثنتین پس اکر باشند خواهران آن مرد دو فلهما
الثلثان پس ایشان را دو ثلث است مما ترک از آنچه کذشته است مرد و ان
کانوا اخوة اکر باشند وارثان او برادران و خواهران رجالا و نساء مردان و زنان
فللذکر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مونث یبین الله
بیان میکند خدای احکام میراث را لکم برای شما ان تضلوا تا کمراه نشوید یا بیان میکند
آنچه درست و راست است برای کراهت انکه کمراه کردید والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها
از مصالح عباد در محیا و ممات علیم داناست سورة المائدة و هی مکیة ایات
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای انکسانی که ایمان آورده اید اوفوا
بالعقود وفا کنید بعهدها که با یکدیکر میکنید بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح
و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان
که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و کاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و کاو کوهی
و کور خر یا الجنه که از بطون انعام بیرون می آید الا ما یتلی علیکم مکر انکه خوانده شد بر شما در
سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الایه غیر محلی الصید جز انکه حلال دارنده باشید صید را و انتم
حرم و حال انکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مکر آنچه وحشی باشد
و آن را صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم کند
در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای مومنان از حلال بار …
و حرمت مشکنید لا تحلوا شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطم کندی
که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت میل [illegible] بود و مالکی در عرب شهرتی داشت
بخدمت پیغمبر علیه السلام آمد و کفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت صلی الله علیه
و سلم فرمود به انکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و اداء زکوة
مواظبت نمایند حطم کفت انچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا و اشرافند که کارها بمشاورت
ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اکر دل پذیر بود دین تو قبول کنم
و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کوید کافر
در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت
کرد و در عام القضیه که رسول خدای صلوات الله و سلم با اصحاب بعمره قضا توجه فرموده بودند چون
به تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج بسامعه شریف رسید و حطم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را
بقلادها آراسته برسم هدایا بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود

کما هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیتها آمد که حرمت شعائر الله شکنید
ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در وی ولا الهدی و نه هدی را که نامزد کعبه
باشد ولا القلائد و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلادها چیزی بود که در گردن چهار
پایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند
ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان حرم یبتغون فضلا اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدای
یا روزی بسبب تجارت و کفار نیز طلبند مگر هدی و رضوانا و می طلبند مومنان خشنودی
خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است و اذا حللتم
و چون از احرام بیرون آیند و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم بر آن ندارد
شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه بازداشتند شما را در حدیبیه
عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد در گذرید و با نتقام آن خواهید که اخذ
اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از
احرام بیرون آیند و کافران را بهدی و قلاید امان نیست وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی
البر بر نیکویی که متابعت امر است یا پیروی سنت والتقوی و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا ولا
تعاونوا و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان است یا علی الاثم والعدوان و بر ستمکاری یا ابتداع بدعت
واتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای تعالی ان الله شدید العقاب بدرستی خدای سخت عقوبت
بر نافرمانی حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن
او رفته باشد والدم و خون ریخته ولحم الخنزیر و گوشت خوک با جمله اجزاء او از شحم و عظم
و غیر آن وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشند بوقت یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزدیک
ذبح و مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند والمنخنقة و دیگر حرام کرده اند
بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفندان را خناق میکردند تا میمرد پس میخوردند
والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد والمتردیة و آنچه از بلندی افتاده
باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد والنطیحة و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را مرده
وما اکل السبع و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید
شما از اینها ذبح او را و در وی اندک باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را
بجنباند وما ذبح علی النصب و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگهایی که منصوب
است در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده بیرامون حرم که اهل جاهلیة
تعظیم آن بجای می آوردند و بران قربان میکرده اند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و
برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وان تستقسموا و آن نیز
حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام بر تیرهاء اقداح بباید دانست که عرب را

ربهم

تعتدوا

سه تیر بوده

سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفته اند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع
بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل می بوده می سپرده اند بر یکی نوشته
بود که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیوم که از آن منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس چون
کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کرده
سهمی بیرون آوردی و اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر
نهانی ربی بودی یکساله ترک آن عمل کردی و اگر منیح بر آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته اند
مراد استقسام جزور است بر انصبا معلوم یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و
ایشان را اعتقاد و اهتمام بازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در
نسب و غیر آن ذلکم فسق این استقسام فسق بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که افترا است
بر خدای اگر ربی او را میخواهند یا شرک اگر غیر او را میگویند الیوم یئس امروز که روز جمعه است
و عرفه الذین کفروا نا امید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع
شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنه ایشان واخشون و از من بترسید این
آیت عصر دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آن حضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول
این آیت هشتاد و یک روز بزیست الیوم امروز اکملت لکم کامل کردانیدم برای شما دینکم
دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود واتممت علیکم و تمام کردم بر شما نعمتی نعمت خود
را که حج کردید ایمن و مطمئن و هیچ مشرکی با شما حج نکرد ورضیت و اختیار کردم لکم الاسلام
برای شما اسلام را دینا دینی با کرمتر از همه دینها فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند فی
مخمصة در گرسنگی و نایافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد غیر متجانف لاثم
در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بلذت نخورد یا زیاده از سد رمق تناول نکند فان
الله غفور بدرستی خدای آمرزنده است مر او را درین گناه رحیم مهربان بر وی که با کل این مقدار
رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل الطایی که پیغمبر علیه السلام او را زید الخیر
نام نهاد بخدمت آن حضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم باستظهار سگان
آل ذریح و آل حبیبه جانوران دشتی میگیریم بعضی از آن جمله است که در می یابیم و پیش از آنکه
سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق
سبحانه مردار را حرام کرده است حکم این چه گونه باشد آیت آمد که یسئلونک از تو میپرسند که
از مطاعم ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده شد
بر شما کشتهای شکار یا آنچه بنام خدای ذبح کرده باشند وما علمتم و دیگر حلال است شکار
آنچه تعلیم داده اید من الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از
طیور چون چرغ و باز جز آن مکلبین در حالتی که شما مؤدب و معلم ایشان را تعلمونهن

سحا مونانید جانوران شکاری را مما علمکم الله از انچه خدای شما را آموخته است از طرف
تادیب وان چنانست که از پی شکار بروند وقتی که خداوند سر دهد یعنی رها کند ایشان را
وبخوانند او را باز آیند وشکاری را نکاه دارند واز وی نخورند فکلوا پس بخورید پاک وحلال
مما امسکن علیکم از انچیزی که جانوران شکاری نکاه داشتند برای شما ونخورده اند وبعضی
فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند انجه تادیب طیور تا این حد متعذر
است واذکروا اسم الله ویاد کنید نام خدای را علیه بر انچیزی که تعلیم داده اید در وقت
ارسال او بجانب صید وکفته اند بسم الله اللهم اهد صدوره نا باید کفت وبسم الله
نیز کفایت است واتقوا الله وبترسید از خدای در تناول انچه حرام کرده است ان
الله سریع الحساب بدرستی که خدای تعالی زود حسابست واز حلال وحرام سوال خواهد
کرد الیوم یعنی در روز نزول این آیت احل لکم الطیبات حلال کرده شد شما را ذبایح بنام
خدای وطعام الذین اوتوا الکتاب وطعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود ونصاری
از ذبایح وغیر آن حل لکم حلال است مر شما را وطعامکم حل لهم وطعام شما نیز ایشان را
حلال است در دین ایشان جه شما ذبح بنام خدا میکنند والمحصنات ودیکر حلال است
بر شما زنان آزاد وپارسا من المومنات از انها که کرویده اند واین بر سبیل اولویت است و
اکر چه اموه نیز حلال است والمحصنات ودیکر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از انها
که ایشان را کتاب داده اند من قبلکم پیش از شما ومحصنات نزد امام شافعی رضی الله
عنه آزادانند پس امت کتابیه حرام باشد بمذهب او ونزد امام اعظم رحمة الله علیه
عفایفند پس بقول او جایز واما از کتابیات مساوی باشند وهمه را نکاح توان کرد اذا
آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان محصنین درحالتی که شما بدان
نکاح عفت وصلاح جویند غیر مسافحین نه مجاهر باشید بزنان ولا متخذی اخدان ونه فرا کیرند
دوستان بنهانی ومن یکفر بالایمان وهر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار
شرایع اسلام کند از حلال وحرام فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کردارهای او وهو
فی الآخرة واو در آن سرای من الخاسرین از زیانکارانست یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان
اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز وشما محدث باشید فاغسلوا پس بشویید
رویهای خود را از منبت شعر سر تا منتهای ذقن در طول ومیان هر دو نرمه کوش در عرض
وایدیکم وبشویید دستهای خود را با مرفقین ومرفق موصل ذراع وعضد است الی المرافق
وامسحوا ومسح کنید سرهای خود را امام مالک رضی الله عنه نظر بظاهر آیت میفرماید که تمام
سر را مسح باید کرد ونزد امام اعظم رحمة الله علیه مسح ربع سر فرض است وامام شافعی رحمة
الله علیه میکوید آن مقدار که اسم مسح بر وی اطلاق توان کرد کافیست وارجلکم وبشویید پایها

وجوهکم

برؤسکم

خود را

خود را الی الکعبین تا آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان
ساق وقدم است وحفص وارجلکم بطریق جر جوار خواند هم جنانک وعذاب من رجز
الیم وحفص بنصب خوانده عطف بر وجوهکم وان کنتم جنبا واکر باشید که جنابت رسیده
فاطهروا پس غسل کنید وان کنتم مرضی واکر باشید بیماران واستعمال آب شما را مضر
باشد او علی سفر یا در سفر باشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغایط از خلاء
جای یعنی محدث بوده او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه فلم تجدوا
ماء فتیمموا پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب وشما حایلی باشد از دشمن وسبع
که از آن هلاک نفس متیقن باشد یا آب در جاهی بود وآلة استقا یافته نشود یا میفروشند
وشما قیمت آن ندارید صعیدا طیبا پس قصد کنید بخاک پاک وهر جیز دیکر پاک از
جنس زمین بود الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم رویها ودستها خود را
منه از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه ویکی برای ایدی ما یرید الله نمیخواهد خدای در انچه
فرض کرد از غسل ووضو وتیمم لیجعل علیکم تا بر شما تنک فرا کیرد ولکن یرید ولیکن میخواهد
لیطهرکم تا شما را پاک کرداند از احداث یا از خطایا جه وضو کفارت ذنوبست ولیتم نعمته علیکم
نعمت خود را لعلکم بر شما با انکه رخصت میکند شما را در تیمم تشکرون تا باشد که
شما شکر کویید بر نعمتهای او وصاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست
که چون برخیزید از خواب غفلت ومتوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام
قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشویید باب توبه واستغفار و
دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین وتعلق بما فی الکونین ومسح کنید سرها را
یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق وپایها را از طین طبیعت وقیام بانانیة غسل دهید واکر
شما را جنابتی عرضی بیشک است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی ودلها
از رونق طاعات واسرار را از ملاحظه اغیار وارواح را از آرامش بغیر ما وسر السر را از لوث وجود
که الوجود کلی از ان کثیف ترنیست وجودک ذنب لا یقاس به ذنب سه ای بمقدار وجود آلوده
خود را پاک سازد کبین طهارة سالک ره را نمازی میکند واذکروا ویاد کنید نعمة الله نعمت
الله را که انعام کرده علیکم بر شما باسلام وشرایع آن ومیثاقه ویاد آورید پیمان او را الذی
واثقکم به انکه باستوار کرد بان یعنی عهدی که خدا بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در
لیلة العقبة با حضرت پیغمبر علیه السلام بستند که بر سمع وطاعت بیعت کردند اذ قلتم چون
کفتید سمعنا شنودیم قول ترا وفرمان بردیم امر ترا وکفته اند مراد بیعت رضوانست
که در تحت الشجرة واقع شد در عام حدیبیه وذکر این هر دو بیعت بمحل مذکور خواهد شد و
واتقوا الله وبترسید از خدای در فراموشی نعمت وشکستن پیمان او ان الله بدرستی که

یرنجح

عليم بذات الصدور

خدای بما تعملون داناست بانچه در سینها مخفی باشد يا ايها الذين آمنوا ای زمره مومنان
كونوا قوامين باشید قیام کنندگان بحق لله برای خدای شهداء بالقسط گواهان براستی
ولا يجرمنكم و وا ندارد شما را بعث نیارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی یعنی مشرکان •
على ألا تعدلوا اعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید هو اقرب عدل
کنید للتقوى که عدل نزدیکتر است به پرهیزگاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی
اقربیت قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود — عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبر زند عادل • عدل مشاطه است فلک آرای • دین و دولت ز عدل ما نیک جای واتقوا
الله و بترسید از خدای ظلم و ستمکاری ان الله خبير بدرستی که خدا داناست بما
تعملون بانچه میکنید از عدل و ظلم وعد الله الذين آمنوا وعده کرده است خدای آنکسان را
که ایمان آوردند وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند و وعده اینست که لهم مغفرة
مر ایشان راست آمرزش گناه وأجر عظيم و مزدی بزرگ افضل البر والذين كفروا و آنان که
کافر شدند وكذبوا بآياتنا و تکذیب کردند قران را أولئك أصحاب الجحيم آن گروه اصحاب دوزخ اند
یعنی جاودان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در غزوه عطفان بحرب جمعی
از محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت
بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام رای فرود آمدند در وقتی که باران باریده بود و حضرت صلی الله
علیه وسلم از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده سلاح را بر درخت افکند اعرابیان مشاهده
کرده مهتر خود را گفتند در باب محمد صلی الله علیه و سلم تنها در پای درخت تکیه فرموده و یاران از او
دور و پراکنده درین وقت میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد و گفت من يمنعك
اليوم مني کیست که ترا حمایت کند و مرا امروز از قتل تو کفایت کند حضرت فرمود که الله یمنعنی خدای
تعالی منع کند که مانع و کافی است و فی الحال جبرئیل علیه السلام دست بر سینه غورث زد و شمشیر
از دست وی بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه و سلم آن را برداشت و بر سروی رفت و گفت
من يمنعك مني آن مرد گفت هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و به میان قوم
باز رفته ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که يا ايها الذين آمنوا ای گروه گرویدگان
اذكروا نعمة الله عليكم یاد کنید نعمت خدای را که بشما ارزانی فرمود اذ هم قوم چون قصد کردند
قومی یعنی غورث و تابعان او ان يبسطوا اليكم آنکه بگشایند بسوی شما ايديهم دستهای خود را
بقتل و هلاک فكف ايديهم پس خدای باز داشت دستهای ایشان را عنكم از شما و مضرت
ایشان از شما بگردانید و بعضی برآنند که نزول آیه در قضیه بنی نضیر هست که قصد آن حضرت
کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود بجهت دیت عامریان و شرح این قضیه در سوره حشر
خواهد آمد واتقوا الله و بترسید از کفران این نعمتها وعلى الله بر خدای فليتوكل المؤمنون

باید که

باید که توکل کنند مومنان که رساننده خیر و دافع شر اوست ولقد اخذ الله و هر آینه که فرا
گرفت خدای ميثاق بني اسرائيل پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه و محاربه با جباران
وبعثنا منهم و بر انگیختیم از ایشان اثني عشر نقيبا مهتری هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود
کنند یا ایشان را وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این واقعه بر وجه اختصار
چنانست که حق تعالی سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا
با همه ولایت شام بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و
ایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون
غرق شد و از مصر بنی اسرائیل را خلاص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید
که قرار دیار شما خواهد بود و هر دیهی هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام
دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا
رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را
عوج یا عاج ابن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی گز و سه هزار سال عمر
داشته و باقی عادیان نیز قدها بلند داشتند و در تلبیس از هشتصد گز تا هشتاد گز او ورد بیش
بساطین ایشان را دیدند یک خوشه انگور ان مقدار بود که پنج کس بر نمی توانستند داشت
و پنج نفر در یک نیمه از پوست اناری گنجیدند نقبا باز گشتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال
این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی گشته نافرمانی کرده عصیان ورزند
پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند تا ایشان را تا جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه
آمده موسی و هارون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بدعهدی کرده
با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن
نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود باستادند و غلغله
در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ
کنیم وقال الله و گفت خدای انی معکم بدرستی که من باشما ام بنصرت دادن شما
بر دشمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بخدای که اگر بپای دارید شما نماز را و آتیتم
الزكوة و بدهید زکوة با رباب استحقاق وآمنتم برسلي و تصدیق کنید پیغمبران مرا
وعزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم ایشان را بجای آرید چه امر ایشان امر
خداست که التعظیم لامر الله وأقرضتم الله و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او
قرضا حسنا نفقه که از منت خالی باشد لاكفرن عنكم هر آینه در گذرانیم از شما سيئاتكم گناهان
شما را ولادخلنكم و در آرم شما را جنات تجري ببوستانهای که میرود من تحتها
الانهار در زیر درختان آن جویها فمن كفر پس هر که کافر شود بعد ذلك بعد ازین

شرط موکد بِکُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر اینه کم کرده است سَوَاءَ السَّبِیلِ راه راست
را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند وحق سبحانه فرمود فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِیثَاقَهُمْ پس بشکستن
ایشان پیمان خود را لَعَنَّاهُمْ براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا
خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ وکردانیدیم دلها ایشان را قَاسِیَةً
سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده آیات واستماع تحریفات یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میکردانند
سخنان توریه را با نعت حضرت را علیه السلام عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی صفت
دیگری را بجای صفت پیغمبر علیه السلام وضع میکنند یا کلمات توریه را تاویل میسازند باو
فاسد وَنَسُوا حَظًّا وترک کردند بهره تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند
بدان توریه از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ وهمیشه هستی تو که مطلع می
شوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت
نمیکنند چون ابن سلام واصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذران از ایشان اگر توبه کنند
وایمان آرند وَاصْفَحْ وروی بگردان از ابنا ایشان اگر التزام جزیه نمایند وگفته اند
مطلق عفو وصفح بآیة السیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست
میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا واز آنانکه گفتند إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستیکه ما ترسایانیم
خود را بجد نصرانی گفتند ونسبت دادند بدیه نصران یا ناصره حضرت علیه السلام در آن
می بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله وبرهر تقدیر از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشان
چنانچه از جهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
از آنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل از پیغمبری فارقلیط که احمد مرسل است علیه
الصلوة والسلام فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان
دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ وبعضی نهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز وآن چنانست
که نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیگر بعضی مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان
جهودان وایشان وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ وزود باشد که آگاه سازد وخبر دهد خدای ایشان را بِمَا
كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه ایشان میکنند وان خبر دادن بجزا ومکافات خواهد بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
ای جهودان وترسایان قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن
میکرداند برای شما كَثِيرًا بسیاری مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ از آنچه هستید که آن را پنهان میداشتید
مِنَ الْكِتَابِ از توریت چون نعت محمد علیه السلام وآیة رجم وانجیل چون بشارت عیسی با حمد
علیهما الصلوة والسلام وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ودر میگذرد از بسیاری مخفیات شما وخبر نمی دهد
بر آنچه هیچ مهم دینا بدان وابسته نیست نقلست که یهودی با حضرت گفت که کدام است
آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از او اعراض کرد دوم وسیوم نوبت مبالغه کرد حضرت ا[illegible]

روی میکرداند

روی میکرداند وقصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر کردد بترك عفو
چون در جواب جو دسه کرة جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن
شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ بدرستی آمد بشما از نزدیک خدای نُورٌ
روشنایی که دفع کنند ظلمت وضلالت است وَكِتَابٌ مُبِينٌ وکتابی روشن کننده و
بخود وگفته اند نور حضرت رسالتست علیه السلام وکتاب مبین قرآن ودر بحر
الحقایق آورده وجه تسمیه آن حضرت بنور آنست که اول چیزیکه حق سبحانه بنور کرم از ظلمة
عدم بیرون آورده بود که اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور او
او موجود کردانید ودر نقد النصوص فی شرح الفصوص مذکورست که اصل منشا ومعاد
جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است وان حقیقت محمدی ونور احمدی است صلی الله
علیه وسلم که صورت حضرت واحدی احدی است جامع جمله کمالات الهی وکیانی وکمال
و واضع میزان وهم مراتب اعتدالات ملکی وحیوانی وانسانی آنحضرت عالم وعالمیان
واجزا تفصیل او آدم وآدمیان مسخر های تکمیل او وبالیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید
ولد آدم وبقوله آدم ومن دونه تحت لوائی سه آنچه اول شد پدید از جیب غیب بود نور جان
او بی هیچ ریب بعد از آن آن نور مطلق زد علم کشت عرش وکرسی ولوح وقلم یک علم
از نور پاکش عالم است یک علم ذریت وآدم است نور او چون اصل موجودات بود
ذات او چون معطی هر ذات بود لاجرم آمد عموم هر دو جهانش دعوت ذات بیدا ونهانش
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه مینماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که پیروی خشنودی
او میکند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راهها سلامت از عذاب که آن راه خداست یا سبل دار السلام
که طریق بهشت است وَيُخْرِجُهُمْ وبیرون می آورد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل
إِلَى النُّورِ بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بِإِذْنِهِ بارادة وتوفیق خود وَيَهْدِيهِمْ وراه
مینماید ایشان را إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که نزدیک ترست راهها است بحق لَقَدْ
كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که الله هُوَ
الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان
قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس
ولد حادث باشد وحادث الوهیة را نشاید ودیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر
وخبر دور نیست که اصغر اله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ پس بگو که کیست که مالک باشد ومنع
کند مِنَ اللَّهِ از اراده خدای شَيْئًا چیزی را که یعنی کسی مانع نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد
أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی بن مریم را وَأُمَّهُ ومادر او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح ومادر او مقهور اند وقابل فنا چون سایر [illegible]

کس خدای را نشاید وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمینها
وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان ایشان است یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ و می آفریند آنچه می خواهد قادر
علی الاطلاق اوست که بی اصلی و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از
اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون والدین یا از مرد بی
زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی علیه السلام وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و خدای بر همه
چیزها توانا است وَقَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارٰی و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ ما پسران
خدائیم او ما را چون پدر است در مهربانی و رافت و با او ما چون پسر در تقرب و منزلت ابراهیم
نخعی فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرده که یا ابنا احباری ایشان خوانده اند که یا ابنا ابکاری
و در کلمات انجیل هست که میروم الی ربی و ربکم ایشان چنین خوانده اند که الی ابی و ابیکم وَأَحِبَّاؤُهُ
و دیگر گفتند که ما دوستداران خدائیم قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بگو پس چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوبِکُمْ
بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسیر است و در آخرت بسوختن ایشان بدوزخ ایاما
معدودات پس اگر پسر می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد و دوست
نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسرید و نه دوست بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید
مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدای تعالی آفریده است و همچون سایر مردمان بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید
یافت یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ و عذاب میکند
هر کرا میخواهد و آنها که مشرکانند وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین
و حکم فرمودن در آن و در این وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان اینها باشد وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ و بسوی اوست
بازگشت همه یَا أَهْلَ الْکِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده
ما یُبَیِّنُ لَکُمْ که روشن میکرد احکام برای شما را حق تعالی عَلٰی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی
است و فتور آثار رسالت رسول أَنْ تَقُولُوا تا نگویید شما مَا جَاءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِیرٍ مژده
دهنده وَلَا نَذِیرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَکُمْ پس آمد بشما بَشِیرٌ بشارت مژده دهنده مؤمنان
بکرامت وَنَذِیرٌ و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و خدای بر همه چیز
قادر است اگر خواهد رسولان پی در پی بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان
موسی و عیسی علیهما السلام بود هزار پیغامبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل
دهد چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود چهار پیغمبر
فرستاده سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و در بنی آیت منت مینهد بر بندگان که در وقتی
که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم تا ایشان
بدان ظلمت بالکلیه جهان عالم زدای روشن و نور حق گرفت وَإِذْ قَالَ مُوسٰی و یاد کن چون موسی گفت
علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یَا قَوْمِ اذْکُرُوا ای گروه من یاد کنید

نعمة الله

نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ نعمت خدای را که فایض است بر شما إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیَاءَ چون گردانید
در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نماید و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نشده
که در بنی اسرائیل وَجَعَلَکُمْ مُلُوکًا و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید
حالا مالک نفس خودید یا منازل شما وسیع است و در وی آب جاری هست چون منازل ملوک
وَآتَاکُمْ و بداد شما را من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر مَا لَمْ یُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را
مِنَ الْعَالَمِینَ از عالمیان زمان شما ای گروه من یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ در آیید بزمین
پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن و این
اتسع که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ آن زمینی که
خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان
از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقباء خود و میگفتند اگر ما را سر گروه باشد بمصر باز میگردیم
موسی علیه السلام وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰی أَدْبَارِکُمْ و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوا
خَاسِرِینَ که اگر چنین کنید و باز گردید زیان زدگان باشید چه دنیا از ثواب جهاد در آخرت
از لقاء رب العباد قَالُوا یَا مُوسٰی ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِیهَا بدرستی که در ارض مقدسه
قَوْمًا جَبَّارِینَ گروهی اند متغلب و با قوة و شوکت مقاومت با ایشان میسر نیست وَإِنَّا لَنْ
نَدْخُلَهَا و ما در نمی آییم بدان زمین جهت جنگ حَتّٰی یَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند ایشان
فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند از آنجای بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فَإِنَّا
دَاخِلُونَ پس ما در آیندگانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِینَ یَخَافُونَ از آنانکه می
ترسیدند از خدای أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمَا و انعام کرده خدای بر ایشان با یمان و ثبات بر عهد
و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبَابَ در آیید بجبابره
از باب قهر ایشان یا ملک ایشان و ایشان را در راه که در تنگ کرید و بصحرا رها مکنید فَإِذَا
دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیند از آن در بدین وجه که گفته شد فَإِنَّکُمْ غَالِبُونَ پس بدرستی
که شما غالب باشید زیرا که ایشان جسم چند اند بی دل و تن او را اشد بی حاصل این سخن بالهام
الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام وَعَلَی اللّٰهِ فَتَوَکَّلُوا بر خدای توکل کنید در این
حرب إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوا یَا مُوسٰی گفتند ای
موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت مَا دَامُوا فِیهَا مادام که ایشان
درین مواضع اند و تو و دو کس با تصدیق میکنی سخن ده کس را باور نمیداری فَاذْهَبْ پس
برو تو وَرَبُّکَ و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا
نشسته ایم و درین سخن خوار داشت کردند بخدا و رسول و گفته اند مراد از رب هارون
بود و رب بمعنی سید است پس هارون را که از تو بزرگتر بود سید گفتند و کلمه [illegible]

این قول راست قال رب کفت موسی ای پروردکار من انی لا املک الا نفسی من مالک نیستم
مکر نفس خود را واخی و برادر خود را فافرق بیننا پس جدایی افکن میان ما وبین القوم
الفاسقین و میان این کروه بیرون رفتکان از دایره فرمان قال کفت خدای فانها پس
بدرستی که ارض مقدسه محرمة علیهم حرام است بر ایشان یعنی در نیایند در ان و نه
مالک شوند بدان سبب شامت نافرمانی اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرکردان
و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین
سرکردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که
بامداد از انجا رحلت کرده بودند قولی آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بعضی
از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بکشاد و مدتی انجا بود واصح آنست که موسی
و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان چون توانا رسیدند
خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان برو بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت
ایلیا و اریحا را بکرفت و بنا جباران بر انداخت و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم دعا کفت
و حکم شد که چهل سال سرکردان باشند موسی از ان پشیمان شد و حق سبحانه تعالی با وی خطاب
کرد که چون حکم کردیم بجهت سرکشتکی ایشان فلا تأس پس اندوه مخور و غمناک مباش علی القوم الفاسقین
بر کروه فاسقان و در تبیان آورده که خطاب با حضرت پیغمبر است علیه السلام میفرماید قوم
موسی مدتی سرکشته شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار تعزیر موسی علیه
السلام بودند واتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر پسر آدم را که از صلب او بودند
قابیل و هابیل بالحق خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا رضی الله
عنها هر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرک میشدند آدم دختر یک بطن را بغلام بطن دیکر
میداد انکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا میکفتند و او
چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل و قابیل ازین
حکم ابا نمود کفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بود و بمن اولی است آدم علیه فرمود حکم
خدای برین جمله صدور یافته مادرین امر اختیار نیست قابیل مسلم نداشت و کفت تو هابیل را دوستر
میداری لاجرم انچه خیر وی ترا است بدو میدهی آدم فرمود اکر سخن من باور نمیکنی هر یک از شما قربانی
کنید بحضرت خدای تعالی قربان هر که قبول کردد اقلیما از ان او باشد حق سبحانه ازین خبر داد اذ قربا
چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانا تقرب جستنی بقربانی خود هابیل
کوسفندداری بود بزی فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد
که اکر قربان من قبول نکردد ترا اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته کندم ضعیف و کردانه
بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود کفت اکر قربانی مقبول شود و اکر نشود من دست از خواهر

باز نداد

باز ندادم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع
که آتشی سفیدی بی دود از آسمان فرود آمد و کوسفند را بخورد ولم یتقبل من الآخر
و مقبول نشد از دیکری که قابیل بود آتش از قربانی او در کذشت و بخوردان ملتفت
نکشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قال کفت
مر هابیل را لاقتلنک بخدای که ترا بکشیم برای انکه قربانی تو مقبول شد و از ان من مردود
قال کفت هابیل انما یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران
که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند لئن بسطت اکر بکشایی و دراز کنی الی یدک
بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط من یاری نیستم دراز کننده
یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشیم انی اخاف الله بدرستی که من
می ترسم از خدای رب العالمین که پروردکار عالمیان است با انکه هابیل از قابیل قوی تر بود و
با شوکت تر اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس کفت انی ارید من میخواهیم ان
تبوء انکه باز کردی تو باثمی بعقوبت کناه در قتل من واثمک و بپاداش کناه تو که ان سبب
رد قربان بود و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فتکون پس باشی تو بسبب این
دو کناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ وذلک جزاء الظالمین و اینست پاداش ستمکاران
که قتل بناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاوری داد مر او را نفسه نفس او
قتل اخیه در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری پیش متمثل
شد مرغی در دست کرفته بود پس آن مرغ را بر سنکی نهاد و سنکی دیکر بر وی زد تا کوفته
شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنکی نهاد فقتله پس بکشت
او را بیک سنک بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس کشت از زیان
زدکان در دنیا در دنیا بانکه بقیه عمر مردود و مطرود بود و در آخرت ظاهرست که نصف
عذاب اهل دوزخ سهام او خواهد بود امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل
ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچید و چهل روز در دوش کرفته و بهر طرف میکشت
و ابن عباس کفت که یکسال کشید تا کشته بوی کرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند
که هر وقت که بیفکند بخورند و بسیار دلتنک آمد فبعث الله غرابا پس برانکیخت خدای
تعالی زاغی را که یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا
کرد لیریه و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که کیف یواری چکونه پنهان کند
سوأة اخیه جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغ مرده را بیاورد
و در ان حفره نهاد و خاک بر ان می پاشید تا پوشیده کشت فاصبح من النادمین کفت قابیل
که برای من من اجل ذلک ایا عاجز شدم از انکه باشم کتبنا علی بنی اسرائیل مانند این زاغ

اعجزت

یبحث

قال یا ویلتی
ان اکون مثل هذا الغراب

درین عمل فاواری سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را انک قابیل همین طریق هابیل را در خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمان شدگان بر انکه او را یکسال میکشید و گویند ندامت او بران بود که بدین سبب در انی و تیره اکردند و تمام جسد او سیاه کرد و ندایی شنید که کن خایفا ابدا بعد از ان قابیل هر کجا میدید میترسید که ناگاه او را بکشند و آخر بدست پسری از ان خود نابینا کشته شد من اجل ذلک هر سبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل و نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا انکه هر که بکشد کسی را بغیر نفس یعنی انانکه او کسی را کشته باشد تا بروی قصاص لازم شده او فساد فی الارض و بی انکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد ازان حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا انک قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب غضب الهی و من احیاها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام توهیب است از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس ولقد جاءتهم و هر اینه که آمدند پیش بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزها روشن یا آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی مجاوز از حد اعتدال اسرف در قتل یا در گذشته از حدود او امر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسید آن حضرت ایشان را بمیان شتران خود که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی بدان موضع بسر برده شیر و بول شتر می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آن حضرت را ناگاه روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول خدا بود صلوات الله علیهم با چند نفر از عقب ایشان برفت بدیشان رسیده مقاتله کردند و باخر یسار را گرفت و دست و پای وی بریدند و خار در چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و گردن بربسته نزد آن حضرت آورده و حق تعالی این آیه فرستاد انما جزاء الذین جز این نیست که هست جزای آنانکه یحاربون الله حرب کنند با دوستان خدای و رسول او ویسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت است ان یقتلوا انکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند.

ورسوله

وبال نبود او تقطع ایدیهم وارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشان را من خلاف بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد لهم برای ایشان خزی فی الدنیا خواری و رسوایی است در دنیا ولهم فی الآخرة مر ایشان را است در آخرة عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه ناحق است من قبل ان تقدروا بیش از انکه شما قادر شوید علیهم بر ایشان پس اگر محارب ترک ستیز کرد یعنی اسلام آورده خواه پیش از قدرت بروی و خواه بعد از ان همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و خون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانان است که قبل از قدرت بروی توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی که بعینه نزد او باشد بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مقاتل را مطالبه دم نتوان کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که قبل القدرة علیه بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس بدانید ان الله انکه خدای غفور آمرزنده گناه است بتوبه رحیم مهربانست بر تایبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و طلب کنید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه او امر است و نواهی در لطایف شریعت گویا وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ و در کشف الاسرار آورده که وسیله عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان ترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه برد و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد فکر در این آیه کند که الذین یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم بر طریقه شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره نمود الهی وسیله بر توهم تویی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم ابن طلب را بی طلب تو داده گنج الطاف بر همه بگشاده این طلبیده رمامی از ابجاد تست دستی از بنیاد یا رب داده تست این قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین لبق غیب تو شیله قطره داقش که بخشیده تو نیش متصل کردان بدریهای خویش

وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ وجهاد کنید در راه او با اعداء ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما
رستگار شوید به سبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیت فلاح را بچهار
چیز باز بسته کرد بی آن ها رستگاری حقیقی دست ندهد اول آنکه ایمان که اصابت نور
است در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع
اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات مییابد
سیوم ابتغاء وسیلت و آن فناء ناسوتیت در بقاء لاهوتیت و تعاقب بر سبب آن از تاریکی
اوصاف هستی برهد چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیة است و اثبات هویت و موحد درین
مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد بس چون جلوه کند نور شهود از شرق غیب
از ظلمت هستی تو بر تو آثار فنا نه از جهت و جهات بغلتی پرده کثرت تا در نظر آید انت
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لَوْ أَنَّ لَهُمْ
اگر باشد ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه
وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همراه آن همه یعنی اگر ایشان آنچه در زمین است از نقد و جنس کار آن
را باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستخیز
مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همه عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست
در آن روز عذابی دردناک يُرِيدُونَ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند أَنْ يَخْرُجُوا
مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دائم که زوال و انقطاع نپذیرد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
و مرد دزد و زن دزد را فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ببرید دستهای راست ایشان چون اختصاص کشند
که ربع دینار نزدیک امام شافعی و ده درم و نزد امام اعظم و سه درم نزد امام مالک و زیاده
چندانکه باشد از حرز یعنی جائی که دزدان نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی
که نگاه میدارد و شده در راه یا مسجد نهان برد از تن جَزَاءً بِمَا كَسَبَا جزای پاداش میدهد
ایشان را با داش دادنی به آنچه کرده اند و آن تراوش دست دو مال نَكَالًا مِنَ اللَّهِ عقوبت
میکند ایشان را عقوبتی صادر از حق تا باید او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل وَاللَّهُ
عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود حَكِيمٌ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس
هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستم کاری خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را
بآنکه ترا ضی خصم کند و نادم باشد یا آنکه باز دزدی عود ننماید فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستی
که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
گناه او را رَحِيمٌ مهربانست بوی که در محشر او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب با آن
حضرتست و مراد امت اند یعنی دانستید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

مرو راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند هر کرا
میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی
سارق را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب
قَدِيرٌ تواناست يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب تشریفست که آن حضرت
را بلقب یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم اسکن یا نوح
اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم انت قلت چون نوبت
بخطاب حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات رسید او را
بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ تا اندوهناک نکرداند
کردار آنکسانی که از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند و خود را می افکنند در کفر
مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن هست بِأَفْوَاهِهِمْ
بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند
و کردار ایشان آن بود که کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا و بعضی از آنکسان
که دین یهود دارند سَمَّاعُونَ شنوندگان قول ترا لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ گویند
بر تو جهودان بعد از استماع کلام آن حضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد
چنین شنیدیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ شنوندگان
برای گروهی دیگر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی
میکردند و اخبار به خیبر می فرستادند نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف
اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود ملاحظه
بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب
این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیفان ویند کس بدیشان فرستید
تا از حکم زانی محصن از وی پرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید
سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با زانین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه
درمیان نهادند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه آمدند
از حکم زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمودند که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی
الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان
ابا کردند و گفتند خدای در توریت فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بر قاطری نشانند
تا پشت ایشان سیاه کرده و روی سیاه کرده و باز گونه بر دراز گوش نشانند و گرد منازل بگردانند
جبرئیل آن حضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند
که حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرمود که در میان مردم شما در فلان جا فلان جوانی هست ساده

دوی سفید یک چشم او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناترین اهل عهد اوست
بتوریت حضرت فرمود میان ما و شما در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی
میباشیم حضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت فرمود میان من و ایشما تو حکم باش
کرد اما تو یهودی ابن صوریا قبول کرد حضرت سوگند داد او را که بیاد خدای که توریة
را بر موسی نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من
و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت اگر نه
ترسوا نی عادم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگوی
که خدای تو چه گفته حضرت رسالت علیه السلام گفت خدای من چنان حکم کرده که چون
چهار گواه بر زنی محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای
موسی که در توریة نیز همین حکم فرمود اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بجلد
و تجبیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از
حال ایشان خبر داد که یحرفون الکلم تغییر میدهند کلمها را یعنی آیة رجم را من بعد
مواضعه از انکه خدای وضع کرد آن را در موضع ان و بعوض آن جلد و تجبیم می نویسند
یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم بجلد حکم کنند فخذوه پس قرار گیرید آن را و قبول کنید وان لم تؤتوه
و اگر این حکم بشما ندهند و برجم فرمایند فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن ومن یرد الله
فتنته و هر که خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاک او را فلن تملک له پس نتوانی
آورد و مالک نتوانی شد من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن فتنه اولئک آن
گروه الذین آنانند که در ازل لم یرد الله نخواسته است خدای ان یطهر که پاک سازد
از لوث کفر و انکار حق قلوبهم دلهای ایشان را لهم فی الدنیا مر ایشان راست در دنیا
رسوائی بانکه جزیه دهند و از مومنان ترسند ولهم فی الاخرة و مر ایشان راست در سرای
عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند
برای دروغ بستن اکالون للسحت خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم فان جاءوک پس
اگر بیایند یهود نزد تو فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی بگردان
از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آن حضرت را در ابتدا میان حکم و اعراض وان تعرض عنهم و
اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضروک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را
وان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله
بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وکیف یحکمونک

فاحکم

و چگونه حکم میسازند ترا وعندهم التورية وحال آنست که توریت نزد ایشانست فیها
حکم الله در آن حکم خدای برجم است ثم یتولون پس ایشان بر میگردند و اعراض
میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین
و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا التوریة بدرستی
که ما فرستادیم توریت را فیها هدی در وی راه نمونی بحق و نور و روشنایی که ظلمات
شبهات را دفع کند یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتوریت پیغامبران بنی اسرائیل الذین
اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را للذین هادوا برای آنها که متدین اند بدین
یهودیه والربانیون و حکم کرده اند علماء ربانی والاحبار و زاهدان ایشان نیز برای ایشان
بما استحفظوا من کتاب الله به سبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریت یعنی
نگاه داشتن آن از تحریف و تضییع وکانوا علیه و بودند بر کتاب شهداء گواهان که
بیان آن کنند بر سبیل تبلیغ ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجراء
احکام حق واخشون و از من بترسید در حکم سستی و نرمی و سهو ان کردن بدان امر مکنید
ولا تشتروا و بدل مکنید بایاتی باحکام من ثمنا قلیلا بها اندک را که رشوت
یا اعیان و جاه نابایدار است ومن لم یحکم و آنها که حکم نکنند بما انزل الله بدانچه خدای فرو
فرستاد یعنی یهود فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشانند کافران وکتبنا علیهم و نوشتیم
بر بنی اسرائیل فیها در توریت ان النفس بالنفس آنکه یک تن را بکشد بقصاص یکتن و بی نظیر
بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر حکم کردیم
که چشم بچشم در بودن روشنایی بر در کنند والانف بالانف و بینی ببینی والاذن بالاذن و گوش
بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتها که ذات قصاص باشند یعنی
قصاص کنند در آن چیزها که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه
مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان ارش باید کرد فمن
تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق کفارة له کفارت
بود مر گناه متصدق را یا کفارة معفو عنه باشد بسقوط قصاص از و واجب عفو کنند بر جانی
باشد ومن لم یحکم بما انزل الله و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای منزل کرده اند و آن جهود اند که
در عوض یک نفس دو نفس میکشتند فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ظالمان
که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وقفینا و در آوردیم علی آثارهم بعیسی بن مریم بر پی پیغامبران
عیسی بن مریم را مصدقا در حالتی که باور دارنده بود لما بین یدیه مر آن چیزی را که پیش از و
فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریت وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی
در وی راه نمودنی بتوحید و نور و روشنی بطریق حق ومصدقا و گردانیدیم انجیل را موافق

هادوا

درا صول دین لما بین یدیه من التوریة مران چیزها که پیش از و بود از توریت وهدی
وگردانیدیم او را رهنمای وموعظة للمتقین وپند دهنده پرهیزکاران را ولیحکم اهل
الانجیل وباید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بما انزل الله فیه بانچه خدای فرو فرستاد
درو مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم وانکه حکم نکند بما
انزل الله بانچه خدای نازل کرده است چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئک هم
الفاسقون پس انگروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وانزلنا الیک
الکتاب وفرو فرستادیم بسوی تو قران بالحق بدرستی وراستی که مصدقا در حالتی که مطابق
است لما بین یدیه من الکتاب مران را که از و بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا علیه ونگاهبان
بران کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در انها تغییر میدهند از وی راست
می شود یا گواه هست مران کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما
انزل الله بانچه خدای فرستاده بر تو از رجم وتسویه در قصاص این آیه ناسخ حکم تخییر است
که قبل ازین گذشت ولا تتبع اهواءهم واز خواهشها وآرزوها ایشان در حالتی که مایل باشی عما
جاءک من الحق از انچه بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا منکم مر هر گروهی را از شما
ساختیم شرعة شریعتی ومنهاجا وراهی روشن شریعت انست که منصوص علیه باشد در کتاب
ومنهاج انکه ثابت شود بحدیث پیغمبر علیه السلام ولو شاء الله واگر خواستی خدای
لجعلکم امة واحدة هر اینه میساختی شما را یک امت ومتفق بر یک ملت ولکن
لیبلوکم ولیکن میخواهد تا بیازماید شما را فیما آتاکم در انچه بشما داده است از شرایع مختلفه
مناسب هر عصری وزمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس بشتابید
وپیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است الی الله بخدای است مرجعکم جمیعا
بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه
تختلفون بانچه هستید که در ان خلاف میکنید از امور دین وشریعت وان احکم بینهم
ودیگر فرستادیم بتو انکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بانچه خدای فرستاده سبب
نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر وتدبیر وتزویر کردند که بیایید
تا برویم نزد محمد صلی الله علیه وسلم شاید که او را از راه ببریم وبه شعبده ونیرنگ فریب دهیم
پس بیامدند وگفتند ای محمد دانسته که ما اشراف قوم ودانایان ایشانیم وچون ما متابعت
تو کنیم اراذل وافاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا میکنند اکنون میان ما وقومی در دما
واموال خصومتها است وترا حکم میسازیم اگر فیصل آن کنی که رضاء ما باشد رسالت ترا مسلم داریم
حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود وگفت حکم کن بفرستاده خدای
ولا تتبع اهواءهم وپیروی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک وحذر کن از ایشان

ازانکه

ازانکه تا بگردانند ترا عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی از انچه خدای بتو فرستاد فان تولوا
پس اگر برگردند واعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان
ازان جهت است که میخواهد ان یصیبهم ببعض ذنوبهم انکه برساند بدیشان عقوبتها بر بعضی
از گناهان ایشان در دنیا وباقی در عقبی وان کثیرا من الناس لفاسقون بدرستی که بسیاری
از یهود فاسقانند وبعد از نزول این آیه جهودان گفتند که لا نرضی بحکمک آیت آمد که افحکم
الجاهلیة یبغون ایا حکم جاهلیه را ومن احسن میطلبند در حد زنا وقصاص چون بحکم
تو بشر وفق آن راضی نمی شوند من الله حکما وکیست نیکوتر از خدای لقوم از جهة
حکم یوقنون برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین ومیدانند که احسن احکام
حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در حضرت مجلس
رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستان
بودند در نوایب بمدد ایشان مستظهر بودم امروز بدوستی خدای ورسول
از همه تبرا کردم ومراد دوستی خدا ورسول بس است عبد الله ابی گفت من از دوایر روزگار
وحوادث لیل ونهار میترسم ومظاهرت ومعاونت یهود که حلفاء منند گریزی ندارم آیه
آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء فرا
مگیرید جهودان وترسایان را بدوستی بعضی از ایشان دوستان بعضی اند بجهت موافقت
ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم وهر که از شما ایشان را دوست دارد وبمعاونت
وموافقت ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد
ای یعنی غایتی نیند بدست در موالات یهود ونصاری ان الله بدرستی که خدای
لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران که بدوستی دشمنان بر نفس خود
ظلم میکنند فتری الذین پس تو می بینی انانرا که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان
بیماری ونفاق است یعنی ابن ابی واتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی
ویاری جهودان یقولون میگویند نخشی ان تصیبنا دائرة ازانکه برسد ما را از گردش روزگار
چیزی یعنی کار منقلب شود واهل اسلام مغلوب وکفار غالب گردند حق تعالی این اندیشه
ایشان را باطل کرده فرمود فعسی الله ان یاتی پس شاید که خدای بیاورد بالفتح فتحی را
از برای رسول ویاران او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل ومواضع یهود چون
خیبر وتیما وفدک او امر من عنده یا امری فرماید از نزدیک خود بقتل یهود واجلاء
ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم برانچه پنهان داشتند در نفسها
خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر علیه السلام نادمین پشیمان شدگان و
ویقول الذین امنوا وگویند مومنان مر یکدیگر را اهؤلاء الذین این گروه اند اقسموا بالله

بالله المکه سوگند میخورند بخدای جهد ایمانهم غلیظترین سوگندان خود انهم لمعکم که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ می گفتند حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیانزدگان باقتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرة یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این آیة اخبار می کند از صورتی که در غیبت بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت علیه السلام تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی به مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوة ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد از دین خود بدو رسد کار دیگر خواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم او دوست میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المومنین متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت رسالت بعد از نزول این آیة روی با بو موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا با اشارة بمجاهدان روز قادسیه اشت که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل عرب و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما بر آنند که این قوم ابوبکر صدیق اشت رضی الله عنه و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل رده جنگ کردند یجاهدون صفت آن قوم میکشد و میگویند که جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای و لا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها مذکوره فضل الله افزونی کرم اوست یوتیه من یشاء عطا میدهد به هر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد علما در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای بابنده اراده توفیق و هدایة اوست بنده را بخدای در دنیا و اعطاء حسن ثواب و کرامت حساب در آخرة و محبت بنده با خدای اراده طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب خود نزدیک کرداند و محبت آنکه برای او از غیر او خالص کرد او را و حقیقت با آنکه محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث بیت جون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم هر گاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محبت را در بوته اضمحلال انداز دو دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت یحبونه رشته آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد

فان محبة العبد لله افناء الناسوتیة فی ابقاء اللاهوتیة فی افناء الناسوتیة در منازل السایرین آورده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت در وستی ذات از برای ذات در حضرت احدیة بغناء رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود که درین ساعت با خضر علیه السلام بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتیم ملایکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت مرغ رحش که طاق آشیانه بدانجا لایق بود در هواء طویة طیران می نمود مرغ از هوا فرود آمد و منقار بر زمین می زد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که از وحشته نار الله الموقدة التی بود بر و بال او بسوخت و جان بداد بس که مرغ سحری در غم کل زار بسوخت باکر لاله باقی دل ما داغ زار بسوخت حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان سمنون داد تا حال محبت دریافته بحکوم سلطان محبت گشت و محبت موغله حاضران و نیز مدعیان آن صورت بظهور آمد و صاحب لوامع انار الله برهانه بلمعات و ارادات فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است که بجمال خود ش جمعا و تفصیلا اوان یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذاتست در مرات ذات بی توسطه کاینات نسخه معشوق که کس سر جمالش نشناخت در ملک ازل لوای قراخت خط او بس که بخود بود و فی میرو هم خود با خود نرد محبت می باخت یا از جمع بتفصیل چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر حد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود می نماید جانان که دم عشق زند باهمه کس کس را نرسد بدامنش دست هوس هر شهود اوست در باب وجود با صورت خود عشق همین باز دهد بس یا از تفصیل بتفصیل چنانک اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند گردند مثنوی ای حسن تو کرده جلوها در پرده صد عاشق و معشوق بدید آورده بر بوی تو لیلی دل مجنون برده و از شوق تو وامق غم عذرا خورده و یا از تفصیل بجمع چنانچه بعض از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اندر حق حجب و استار شئونات و صفات که مبادی افعال و آثار کرده متعلق همت و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی الصفات رفیع الدرجات امر دیگر نیست بیرون ز حدود کاینات است دلم برتر از احاطه جهاتست دلم فارغ ز تقابل صفاتست دلم مرآة تجلیات ذاتست دلم و ازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که محبت از مرتبه میل از جمع بتفصیل و محبوبیت از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین

جبیدالله قدس سره در رساله که بنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون بنده
در نکری حضرت حق جل و علا در همه مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است
یحبهم و یحبونه چه اقرار داشته بزیر پرده خویش که احتیاط داشت زیرا که دوست
داشتن صاحب جمال آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده خود در وی است پس
در حقیقت خود را دوست داشته و صاحب فطنت کامله از رتبه محبت و محبوبیه
کرد درین اثر ایشان را تا بنا شت بحقیقت قرب فرایض و نوافل نی تواند کرد بتاملی
ولیغ والله الموفق والکلیف آورده اند که عبدالله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد
و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند به سبب مفارقت کیش ایشان و
موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا ما پیوند اسلام
باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم
میمانیم حال ما چگونه باشد آیة آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این
نیست که دوست شما بحقیقت خدایست وَرَسُولُهُ و فرستاده او وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی
که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیة بشنید گفت رضینا بالله و
برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه بپای میدارند
نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و زکوة را میدهند وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی
دارند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است بر موقوف یعنی زکوة میدهند
در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که بر احسان دارند و مسارعتی که در اداء آن مینمایند
در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیة در شان علی کرم الله وجهه نازل شد و در اسباب نزول
آورده که حضرت علیه السلام از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام
بودند دید مبارک آن حضرت علیه السلام بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی
خاتمی از زر با نوع جوی بود و گفت این خاتم بمن داده اند حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید
که این عطا که کرده است درویش اشارت بحضرت علی رضی الله عنه کرد حضرت فرمود در چه حال
بتو داد سائل گفت در حالی که در رکوع بود حضرت پیغمبر علیه السلام تکبیر گفت و این آیة برخواند وَمَن
يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانی که ایمان
آورده اند یعنی مهاجر و انصار فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که لشکر خدای هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان
غالب باشند در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند
و باطن منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودة و مصلحت در میان بود حق تعالی
آیة فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگیرید آنانی که گرفته اند
دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را

من الذین

مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشان را مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی
یهود وَالْكُفَّارَ و غیر ایشان که کافران را نیز أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
بترک مناهی او إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند
که با دشمنان حق دوستی نکنید وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید إِلَى
الصَّلَاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند منادات را یا نماز را سخریه و بازی چون
مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتندی بطریق استهزا
قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه که هرگاه که
مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم وی آتش بخانه
وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن بجست و خانه را با آن جماعت
که در وی بودند تمام بسوخت ذَلِكَ این استهزا از ایشان با اذان بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ بآنست که ایشان
لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید
آورده که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت علیه السلام
پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بانچه بما
فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل الی آخر الآیة چون نام عیسی علیه مذکور شد ایشان
انکار نبوت وی کردند و گفتند سوگند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر
از شما در دنیا و آخرت آیة آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب مراد یهودند هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا
آیا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ مگر آنرا که
ما ایمان آورده ایم بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بانچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ
و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و دیگر برای آنکه
بیشتر شما فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهیم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ بدتر از آنچه
گمان میکنید که دین شما بدترین ادیانست و اهل آن دین کم بهره تراند یعنی شما را آگاه کردانیم و خبر
دهم از دین قومی که بدتراند مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از جهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیک
خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ
عَلَيْهِ وَجَعَلَ و خشم گرفت بر وی و آن یهودند که خدای ایشان را از جهت خود دور ساخت
و بمعرض غضب خود در آورد مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ
کرد ایشان را بآن صورت چون اصحاب السبت وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چون منکران مائده
عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستند طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف
یا آنکه در معصیت گمان برداری او کرده اند أُولَئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدتراند
از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ.

۲۴۴

گمراه شدند عن سواء السبيل میان راه راست واذا جاؤكم واذا وچون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا آمنّا گویند ایمان داریم همچو شما وقد دخلوا بالكفر وحال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به وایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول وخروج والله اعلم وخدای داناترست بما كانوا یكتمون بآنچه هستند که می پوشند از کفر ونفاق وکینه مسلمانان وتری كثیرا منهم ومی بینی بسیاری را از یهود یا منافقان یسارعون فی الاثم شتابی میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ والعدوان ودر ظلم یا تجاوز از حد واكلهم السحت ودر خوردن ایشان رشوت یا ربا را لبئس ما كانوا یعملون هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نکنند ایشان را علمای ربانی والاحبار وزاهدان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واكلهم السحت وخوردن ایشان رشوت یا ربا را لبئس ما كانوا یصنعون هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان میکنند ونهی ومنع ایشان نمیدارند آورده اند که پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه یهود را مال بسیار بود ودر سعت عیش رفاهیتی که داشتند چون آن حضرت بیثرب هجرت فرمود وایشان بانکار وعناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت واسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وقالت الیهود وگفتند جهودان ید الله مغلولة دست خدای بسته شده است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد ورزی بر ما تنگ میسازد غلت ایدیهم بسته باد دستهای ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا ورانده شدند از رحمت الهی بگفتن آن سخن وآمی بل یداه مبسوطتان بلک ید الله گشاده است یعنی جود او وافر وکرم او وافی است ید صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع وبصر ووجه ومارا دروان جز ایمان وتسلیم چاره نیست ودر کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد ودر ینابیع آورده که این از متشابهاتست ومتشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معنی وی را موافق محکم ادا باید نمود چنانچه درین محل این معنی دلالت بر غایت جود میکند چه متناوله دعا عطاء بر یک دست واقع میشود اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهند دلیلست بر آنکه عطاء او اکثر من ان یحصی است ینفق كیف یشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت ومقتضی حکمت ولیزیدن كثیرا منهم وزیاده میکند بسیاری را از یهود وترسا ما انزل الیك من ربك آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشان را طغیانا وكفرا نافرمانی وکفر یعنی ایشان طاغی وکافرند وبا آنکه قرآن سبب دفع کفر وطغیانست باستماع آن ایشان را دو صفت زیاده می شود چنانچه از تناول غذایی که صالح است مر اصحا را مرض مریض روی بافزونی می نهد والقینا بینهم وافکنده ایم درمیان طوایف یهود چون قریظه ونضیر العداوة والبغضاء دشمنی وخصمی

الی یوم القیمة

۲۴۵

الی یوم القیمة تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق واقوال ایشان مطابق نباشد كلما اوقدوا هرگاه که برافروختند نارا للحرب آتشی برای حرب کردن با رسول الله صلی الله علیه وسلم اطفاها الله فرو نشاند آن آتش را خدای بانکه منازعت درمیان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت ویسعون فی الارض و میشتابند در زمین فسادا برای تباهکاری که فتنه انگیزند والله لا یحب المفسدین وخدای دوست نمیدارد تباه کاران را ولو ان اهل الكتاب واگر اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا وپرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت ونصرانیت لكفرنا عنهم هر آینه محو میکردانیدیم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را ولادخلناهم ودر می آوردیم شان یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعیم در بهشتهای با ناز ونعمت ولو انهم واگر ایشان اقاموا التورية والانجیل بپای داشتندی احکام توریة وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم واقامت کردندی آن را که فرود آمد بدیشان من ربهم از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآن است لاكلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش ومن تحت ارجلهم واز زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران ورستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر میچیدندی واز زیر پای بر میداشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودندی یا از کشتها که بر زمین است منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی اند راست رو وراست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وكثیر منهم وبسیاری از ایشان ساء ما یعملون بدست آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بکافه خلایق ما انزل الیك تمام آنچه فرو می آید بتو من ربك از پروردگار تو چون حکم رجم وقصاص وامر زینب بنت جحش در نکاح او وحکم جهاد وغیر آن وان لم تفعل واگر چنین نکردی وتمام آنرا نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمك وخدای نگاه میدارد ترا از شر من الناس مردمان وکسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الكافرین راه ننماید کافران را بتسلط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که آن حضرت را شبها حراست پاسبانی میکردند چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد وفرمود که ای مردمان باز گردید که خدای ما را نگاه داشت قل یا اهل الكتاب بگوی که ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستند شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا التورية والانجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة وانجیل را یعنی آنچه اصول دینست

ازان باقامت دارید آن امرها کردهر دو کتاب فرموده وان ایمان آوردنست بمحمد علیه السّلام
وَمَا اُنزِلَ اِلَیکُم ونماز مانی که بپای دارید اوامر و نواهی آن را که فرستاده می شود بشما مِن
رَبِّکُم از آفریدگار شما یعنی قران وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم وزیاده میکند بسیاری را از یهود
و ترسا مَا اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ آنچه منزل می شود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قران می افزاید
ایشانرا طُغیَاناً وَکُفراً بیدادی وناگرویدگی فَلَا تَأسَ پس اندوهناک مباش عَلَی القَومِ الکَافِرِینَ
و زیادتی کفر و طغیان گروه کافرانرا اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنها که ایمان آورده اند بزبان
وَالَّذِینَ هَادُوا وانانکه دین یهودی گرفتند وَالنَّصَارَی وَالصَّابِئِینَ وصابیان و ترسایان و همچنین
مَن آمَنَ هرکه ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ بخدای و بروز
بازپسین وَعَمِلَ صَالِحاً و کند عمل پسندیده فَلَا خَوفٌ عَلَیهِم پس هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم
عقاب وَلَا هُم یَحزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَد اَخَذنَا
هر اینه ما گرفتیم بزبان انبیاء مِیثَاقَ بَنِی اِسرَائِیلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد
علیه السلام وَاَرسَلنَا و فرستادیم ما اِلَیهِم رُسُلاً بسوی ایشان پیغامبران اول موسی تا آخر
عیسی علیهما السلام کُلَّمَا جَاءَهُم رَسُولٌ هرگاه که آمد بر ایشان رسولی بِمَا لَا تَهوَی اَنفُسُهُم بانچه
نخواست و دوست نداشت نفسهاء ایشان از تکالیف شرعیه فَرِیقاً کَذَّبُوا گروهی را
تکذیب کردند چون عیسی و موسی علیهما السلام وَفَرِیقاً یَقتُلُونَ و گروهی را بودند که می کشتند
چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وَحَسِبُوا و می پنداشتند بنی اسرائیل اَلَّا تَکُونَ فِتنَةٌ
انکه نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از
دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السّلام ثُمَّ تَابَ
اللهُ عَلَیهِم پس عرض کرد خدای توریت را با ایشان بر بعثت عیسی علیه السّلام ثُمَّ عَمُوا
وَصَمُّوا پس دیگربار کور و کر شدند کَثِیرٌ مِنهُم بسیاری از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه وسلم
وَاللهُ بَصِیرٌ و خدای تعالی بیناست بِمَا یَعمَلُونَ بانچه ایشان میکنند و ناسپاسان پاداش
بدیشان خواهید رسانید لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ بدرستی که کافر شدند انانکه از روی جهالت و
بی بصیرتی قَالُوا اِنَّ اللهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ او مسیح پسر مریم است
وَقَالَ المَسِیحُ گفت مسیح یَا بَنِی اِسرَائِیلَ اعبُدُوا اللهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّی وَرَبَّکُم
که پروردگار من و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس بپرستید خالق
را باید مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را اِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللهِ بدرستی که هر که
شرک آورد بخدای فَقَد حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را
وَمَأوَاهُ النَّارُ وجای او دوزخ است وَمَا لِلظَّالِمِینَ و نیست ستمکاران را وضع عبادت
در غیر موضع او کرده اند مِن اَنصَارٍ هیچ یاری از یاری از یاری دهندگان در دفع عذاب ایشان

وَالصَّابِئُونَ

لقد

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ بدرستی که کافر شدند انان از ترسایان که از فرط نادانی قَالُوا اِنَّ اللهَ
ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند که الله یکی از سه آله است معتقد مرقوسیه از نصاری بود که الوهیة
مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها آله اند و خدای یکی از این سه است
وَمَا مِن اِلَهٍ و حال انکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادة اِلَّا اِلَهٌ وَاحِدٌ مگر خدای
یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وَاِن لَم یَنتَهُوا و اگر باز نه ایستند
این قوم عَمَّا یَقُولُونَ از انچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا هر اینه برسید
آنانرا که کافر شدند مِنهُم از ترسایان عَذَابٌ اَلِیمٌ عذابی که الم او دایم بود اَفَلَا یَتُوبُونَ
ایا رجوع نمیکنند اِلَی اللهِ بخدای که از قول به تثلیث وَیَستَغفِرُونَهُ و آمرزش نمی خواهند
از و باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید توبه و استغفار کنند وَاللهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزشگار است تائبانرا رَحِیمٌ مهربانست بر مستغفران مَا المَسِیحُ
ابنُ مَریَمَ نیست مسیح بن مریم که ایشان او را خدای میگویند اِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده
از خدای قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای و او را
معجزات داده است چنانچه ایشان نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السّلام
زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجب ترست و اگر او بی
پدر مخلوق شد ادم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیاء
ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وَاُمُّهُ صِدِّیقَةٌ و مادر او
یعنی مریم بسیار صدیق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود کما قال الله تعالی وصدقت
بکلمات ربها و کتبه کَانَا یَأکُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر
حیوانات محتاج غذا بودند با وجود احتیاج باکل صفت ربوبیت بدیشان اطلاق نتوان
کرد اُنظُر کَیفَ بنگر که چگونه نُبَیِّنُ لَهُمُ الآیَاتِ بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را
که ثُمَّ انظُر پس باز بنگر در حال ایشان که اَنَّی یُؤفَکُونَ چه گونه بر میگردانند ایشانرا
از دریافتن و بدیرفتن حق قُل بگو ترسایان را اَتَعبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ ایا می پرستید
بدون خدای مَا لَا یَملِکُ لَکُم انرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرّاً وَلَا نَفعاً و نه
زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف ان نداشت که مثل خدای برساند زیانی
از بلاء و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَاللهُ و خدای که معبود بحق است هُوَ
السَّمِیعُ اوست شنوا اقوال باطله شما العَلِیمُ دانا بعقاید فاسده شما قُل یَا اَهلَ الکِتَابِ بگو
که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغلُوا فِی دِینِکُم غلو مکنید در دین خود غَیرَ الحَقِّ غلوی
که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او
وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید اَهوَاءَ قَومٍ هواهاء قومی را از اسلاف خود که بجهل

واضلوا کثیرا

قد ضلوا من قبل تحقیق گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعثت پیغمبر و ضلوا عن سواء
و بعناد گمراه ساختند بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود
السبیل از طریق راست بعد از بعثت آن حضرت لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند
کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه
السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم و عیسی ابن مریم و بر زبان عیسی
علیه السلام نیز که اصحاب مایده را همین گفت ذلک این لعنت مر ایشان را بما
عصوا بسبب آن بود که نیز که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و بودند که از حد در
میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر
فعلوه از عملی زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای بد چیزیست آنچه ایشان
میکردند درین آیه تهدید عظیم است تا اگر نهی منکر نفرمایند بآنچه توانند تری کثیرا
منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا
دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکان
را بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است
لهم انفسهم برای ایشان نفسهاء ایشان و آن چه چیزیست ان سخط الله علیهم آنکه خشم
گرفت خدای بر ایشان و فی العذاب هم خالدون و ایشان جاویدان باشنده در عذاب ولو کانوا
یومنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود و ما انزل الیه
و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی
چه فرمان موسی و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند
یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه وسلم و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردند
ولکن کثیرا منهم و لیکن بسیاری منهم از یهودیان یا منافقان فاسقون خارجانند از دایره
ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی
للذین آمنوا با آنکسانی که گرویده اند الیهود جهودان را والذین اشرکوا و آنانرا که شرک آوردند
یعنی بدترین دشمن مر مومنان را جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت
دارند و لتجدن اقربهم و می یابی نزدیکترین ایشان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان
الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهاء ایشان نرم تر است از یهود و
بدوستی مشرکان استظهار نمی جویند ذلک آن قرب مودة بان منهم به سبب آنست که
که بعضی از ایشان قسیسین دانایان راست گویند و رهبانا و عابدان صومعه نشین
اند و انهم لا یستکبرون و به سبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق تا گفته اند مراد
از آنها که قرب مودة با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب وی اند چه از نصاری حبش

الجزء السابع

در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان که از یهود نیستند اما نصاری
حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل
شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه
مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت رسالت پناهی رسیدند آن حضرت سورة
یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه
مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و مقصود از قایلون انا
نصاری ایشانند و اذا سمعوا و چون شنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار
صلی الله علیه وسلم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است بر رسول تری اعینهم می بینی
چشمها ایشانرا که از رقت دلهاء ایشان تفیض من الدمع می ریزد اشک را مما عرفوا من الحق
از آنچه شناختند از سخن راست یقولون می گویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده
ایم بدین کلام و بدین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادة کرده اند
بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا ما را داخل امت محمد صلی الله علیه وسلم گردان
که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر هست که یهود و نیقان جعفر را سرزنش کردند که چرا ایمان
آوردید و مقتدای ماست که ما را دعوت میکند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند با یمان آوردی
بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند که و ما لنا لا نؤمن بالله و چیست
ما را که ایمان نیاریم بخدای و ما جاءنا من الحق و آنچه با ما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر و نطمع ان
یدخلنا ربنا و حال آنست که ما طمع می داریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را به بهشت مع القوم الصالحین
با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشانرا بما قالوا
بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جنات تجری بوستانها که می رود من تحتها الانهار از
زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاویدان باشندگان در آن و ذلک جزاء المحسنین
و اینست پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند
آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده که روزی حضرت صلوات
الله و سلامه برای صحابه وصف قیامت میکرد و از احوال آن روز شمه بیان میفرمود چندی از
اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان
بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب
بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده
و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناهی رسید
با ایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه

دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید که من به شب قیام و خواب میکنم و روزه میدارم
و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بر زنان در میایم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیت
نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم
چیزها پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کردانیده و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که
انچه حلال ساخته شما حرام سازید ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد
انانرا که از حد در گذرند و کلوا مما رزقکم الله و بخورید از انچه روزی داده است شما را حلالا
طیبا در حالتی که حلال و پاک است و اتقوا الله و بترسید در تحریم ما احل الله از ان خدای
که الذی انتم به مومنون شما بدو گرویدگانید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم سوگندی
که خورده ایم آیت آمد که لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم مواخذه نمیکند و عقوبت نمیکند خدای شما را بلغو
در سوگند از شما و لغو بمذهب امام شافعی رحمه الله آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا
والله و بلی والله و نزدیک امام اعظم رحمه الله انکه سوگند خورد بر چیزی بگمان انکه هست و نباشد
بدان سوگند در شرع مواخذ نیست و لکن یواخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان
بانکه به بندید سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین
سوگند بشکند فکفارته پس کفارت شکستن او اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین
است هر یک را مدی بقول امام شافعی رحمه الله و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب
امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی
و مدی بقول اهل حجاز رطل و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل هر رطلی نیم من است و هر
تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون از میان آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون
اهلیکم او کسوتهم یا کفارت پوشیدن ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز تواند گذارد چون
قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه نیز اضافت باید کرد و نزد جمعی یک جامه باید که ستر
عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت ازاد کردن بنده ایست و شافعی رحمه الله در وی ایمان شرط میکند
و حنفی میگوید که سالم و بی عیب می باید خواه مومن و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی ازین
کفارات ثلث فصیام ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روز است در پی و نزد شافعی رحمه الله تتابع
شرط نیست ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا حلفتم چون
سوگند خورید و بشکنید و احفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید خود را
و سوگند مخورید کذلک و همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله لکم آیاته بیان میکند و روشن
میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گویید نعمت تبیین
و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیة نازل کردانید اول در مکه و من ثمرات
النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و در ان روز حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ

بن جبل

بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
جواب آمد قل فیهما اثم و منافع للناس قومی نظر به اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع
للناس بدان اشتغال مینمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان در نماز
شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا ات خواند آیت آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری
اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست بیکبارگی ترک فرمودند
چهارم در مهمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن
وقاص رضی الله عنه از ایشان بود مهمانی کرد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت
مستی سعد وقاص انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد
را شکسته مجلس را منغص کردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلی حضرت رسالت
پناه محمدی صلوات الله و سلامه عرض کرد فاروق اعظم رضی الله زبان نیاز گشاده دست
دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای
زمره مومنان انما الخمر و المیسر جز این نیست که خمر و همه مسکرات در وی داخلست و الانصاب و
قمار و این نیز عام است نرد و کعب و بیضه و غیر آن را و الازلام و بتانی که نصب کردند
برای عبادت یا سنگهایی که بران ذبح میکنند رجس و تیرها و قداح که بدان فال میگیرند
پلیدیست من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین
پلیدیها لعلکم تفلحون تا باشد که شما رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این نیست
که می خواهد شیطان ان یوقع انکه افکند در میان شما بینکم العداوة و البغضاء دشمنی و خصومت
فی الخمر در خوردن خمر و المیسر و در باختن قمار و یصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله از
یاد کردن خدای و عن الصلوة از گذاردن نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادگان
استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از انکه بر معایب این منکرات مطلع شده اید
در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده
که درین آیه ده دلیلست بر حرمت خمر اول انکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست پس
قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و آن سر همه حرامهاست پس
این نیز حرامست سیوم او را رجس گفت یعنی پلید و پلید حرامست چهارم فرمود که از عمل شیطانست
و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرده که از وی برکناره شوید و هر چه دور بودن ازو
فرض است حرام باشد ششم فلاح رستگاری باجتناب ان منوط و متعلق ساخت و هر چه
رستگاری در اجتناب از وی بود حرامست هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و
هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدای و
هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد حرامست نهم سبب منع است از نماز پس این نیز حرام بود

دهم فرمود که باز ایستاد از ان یعنی ترک کنید وهرچه ترک آن فرض است حرام باشد
واین تهدید بالغی که در احادیث آمد عاقلان را همین کفایتست که مدمن الخمر کعابد الوثن
یعنی مدمن الخمر مانند پرستنده بت است [illegible]
برنجند بجز دان مرد که چیزی چشید کش قلم وچیزی در کشید وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان برید
خدای را در اجتناب از خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان برداری کنید رسول را در آنچه که امر
ونهی کند وَاحْذَرُوا وحذر کنید از مخالفت فرمان خدا ورسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض
کنید از امر ونهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا انکه بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی واعراض شما او را ضرری نکند آورده اند
که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شراب
خمر بودند وحالا شربت اجل چشیده اند چیز باشد آیت آمد لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنانکه
ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای شایسته کرده جُنَاحٌ گناهی فِيمَا طَعِمُوا از آنچه
خورده اند وبر ایشان حرام نبود وپرهیزکاران نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند [illegible]
إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا وثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
بکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا پس پرهیز نمایند از محرمات ثُمَّ وایمان آورند بتحریم آن
ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت ومستمر باشند بر تقوی خود وَأَحْسَنُوا وکارهای نیکو کنند یا احسان ورزند
وَاللَّهُ وخدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه
جانوران شکاری در لشکر مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت وبار ایشان در می آمدند وچون از ایشان
بعضی احرام بسته بودند از جانوران شکاری متالم میشدند حق سبحانه آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ ای گروه گروندگان هر آینه می آزماید شما را خدای یعنی با شما معامله آزمایندگان
میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما وچنان صیدی که تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ
میرسد بان دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ ونیزهای شما چون کبار صید واین ابتلا
برای آنست لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا ببیند خدای پیدا شود دوستان او مَنْ يَخَافُهُ آنکس را از وی میترسد
بِالْغَيْبِ در غیب یعنی نادیده او را نادیده فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد درگذرد وشکار کند بَعْدَ
ذَٰلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اند لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید صید شکاری وآن بمذهب
امام اعظم رحمه الله جوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع ومتوحش بود خواه ماکول اللحم وخواه
غیر آن وبمذهب امام شافعی وامام مالک رحمهما الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود
ودرهم مذهب شک نیست وکرگ ومردار خوار وکلاغ ومار وکژدم در صید داخل نیست
پس میگوید ازین متنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وحال آنکه شما

محرم

محرم باشید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ وهر که بکشد صیدی را از شما مُتَعَمِّدًا بعمد تعمد اند
که محرم است وقتل صید بر وی حرام است مراد ابو الیسر است رضی الله که در عام حدیبیه گور
خری را به نیزه طعنه کرد وبکشت پس متعمدا اشارت بدوست واگر نه هر محرمی که صیدی بکشد
بعمد یا بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر وی واجبست جزاء مانند آن چه کشته یعنی فدا دهد
مانند صید خود وآن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر وگاو وگوسفند يَحْكُمُ
بِهِ حکم کند بدان جزاء ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل ودانش از اهل ملت شما یعنی
دو مرد دانا بگویند که مانند آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود هَدْيًا در حالتی که آن
جزاء قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسیده بکعبه یعنی بحرم برند وآنجا بذبح رسانند وصدقه
نمایند بر مساکین أَوْ كَفَّارَةٌ یا بر وی است کفارة آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن درویشان
أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشنده
صید در احرام وَبَالَ أَمْرِهِ گرانی وسختی کار خود را بالتزام کفارة بباید دانستن که چون محرم
قتل صید کند مثل آنچه کشته قربانی باید کرد ومماثله نزد امام شافعی وامام مالک رحمه الله
در خلقت وهیات است چنانچه شتر مرغ شتری ودر گورخر گاوی ودر آهوی گوسفندی
ودر آهو بره وقس علی هذا وبقول امام اعظم رحمة الله آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد
اگر بهای قربانی باشد یا آن خرد بحرم فرستد یا طعام خرد بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم
صاع از گندم وصاعی از غیر آن یا باداء طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد ونزد امام شا(فعی)
هر درویشی را مدی طعام باید داد عَفَا اللَّهُ در گذشت وعفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه
گذشت است که محرم قتل صید میکرد در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بود وَمَنْ عَادَ وهر که
باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد از او وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالب
است در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام است بر کسی که اصرار میکند بمعصیت أُحِلَّ
لَكُمْ حلال کرده شده مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محل اید واگر محرم وجمیع میاه از چشمه
وچاه ودرین داخل اند وَطَعَامُهُ وطعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب بکنار افکنده
مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ وبرای کاروانیان شما که تحدید کرده توشه
سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ وحرام کرده شده بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام
که شما باشید احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آن خدای
که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت
حرام وخانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام
حج ومناسک بدوست ودر دنیا بجهت آنکه ایمن از جهت وقتل دروست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ ودیگر
گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در او سازند یا مراد جمیع اشهر

حرام است که مردم در آن از قتل و غارت ایمن باشند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی و
ذوات قلائد بدین راهم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مأمون و مصون شوند
ذَلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه بتحقیق خدای يَعْلَمُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی
که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی
علم و حکمت اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر کسی که ارتکاب
محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسی که از
محرمات بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا
ایشان را عذری نباشد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا می کنید وَمَا
تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان میدارید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد
لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ و مساوی نیست پلید و پاک یعنی حرام و حلال این حکم عامست در
نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اعمال و عزائم وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا
كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت دارد نه بقلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله نقل میکند که قومی بر سبیل
استهزاء از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سؤالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست
و دیگری می پرسید که اشتر من گم شده کجاست حق تعالی این فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی
که بگرویده اید لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود بر شما
جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین کرداند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و اگر بپرسید از چیزها که اگر بپرسید
از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از
جمله آن بیرون نتوانید آمد عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزهایی
که خدای درگذرانید آن را و بدان تکلیف نکرد بندگان را آورده اند که چون آیت فرضیت
حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شد حضرت رسالت علیه [السلام] ازو
اعراض نمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال
واجب شدی و شما طاقت آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیت نازل گشت که خدای
درگذرانید و بدین سؤال شما را مؤاخذه نساخت وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است که
عفو میکند حَلِيمٌ بردبارست که بعقوبت تعجیل نمی نماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیدند
از چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست
مائده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان سؤالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه

بدان

بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بدیشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران
عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال ننماید و درین باب گفته اند بگو آنچه
گفتن ضرورت شود بجا آر فعلی که لازم بود ناقلان حاصل
اند که اورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند
بدین جاهلیة دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخته بر بت پرستی
ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات در آن باب
انست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوشش او را بشکافتندی
و از سواری و دوشیدن و بازکردن و سوی به تیز او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه
دور نساختندی و آن را بحیره میگفتندی و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری در سفر
داشتی بجهت شفاء بیمار و قدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی
و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آن را سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی
بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست در میان رمه
سر میدادند و اگر مذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست آن را ذبح کردندی و اگر
نر و ماده بودندی نر را نمی کشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی با خواهر پیوست خود پس سنه
و برادر حکم او گرفت آن را وصیله گفتندی و فحلی که ده ساله نافه را آبستن ساختی میگفتند
حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمی فرمودند و
او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت علیه السلام اهل این قبایل
سبعه برین امر بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق سبحانه رد
سخن ایشان کرد آیت آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ و تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته
هیچ چیز مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شکافته و نر ناقه بحرام ان گذاشته وَلَا سَائِبَةٍ و نر شاتی
که برادر پیوسته بود وَلَا وَصِيلَةٍ و نه حمایت کننده ظهر خود وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر
شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ را که تحریم را بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ
نمی دانند حلال و حرام را و از تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشان را که ای سرکشان تَعَالَوْا بیایید إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بیایید به رسول که
بیان کند آن حکم است قَالُوا حَسْبُنَا گویند بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا بآنچه
یافته ایم بر آن پدران خود را أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران
ایشان لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمی دانند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل

ولا حام

و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای می باید کرد تا کار
کسی بتحقیق انجامد مثنوی از مقلد تا محقق فرقهاست کین یکی کوهست و آن دیگر صداست
منبع گفتار این سوزی بود وان مقلد کهنه آموزی بود دست در بینا زنی ایمن براه
دست در کوری زنی افتی بچاه یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد
محافظت نفسهاء شما و التزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل بر او
انکس که گمراه باشد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که
نهی منکر کند بر حسب طاقت خود و نگوید که ضلال دیگری مرا زیان دارد س اگر بینی که
نابینا و چاهست ور کر خاموش بنشینم گناهست این آیت وقتی آمد که مومنان حسرت میخوردند
بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از
گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرری نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خدای است بازگشت
شما همه فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید آورده
اند که تمیم داری و عدی بن بدا که انصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی
بدیل نام که مولی عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار
شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد در میان رخوت مختفی ساخته
و مرضوی استداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان
بعد از وفات او رخوت را بجوزه تصرف در آوردند انائی از نقره که بزر منقش ساخته
بودند و سیصد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه
آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه او در میان آن امتعه صحیفه بدیل که مشتمل بر مفصل
رخوت وی بود یافتند و چون انائی مذکور در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم و عدی
کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت علیه السلام آوردند این
آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید آنچه شما را فرموده اند شهادة
بینکم گواهی وصیت است در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی را
از شما علامات مرگ پس باید که گواه شوند حین الوصیة بهنگام وصیت اثنان دو تن
ذوا عدل خداوندان عدل و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران
یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمت و حالا این حکم منسوخ است و گواه ذمی
بر مسلمان نمی شنوند باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم
پس برسد شما را مصیبة الموت مرگ رسید یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست
که چون در سفر بموت مشرف شوند و کسی را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از
غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورة باشد تحبسونهما باز میدارید آن دو تن را

که غیر

که غیر شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر که هنگامی شریف است و وقت اجتماع
مردم فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید شما در ایشان
و مضمون سوگند این آیت باشد لا نشتری به ما بدل نمیکنیم باین سوگند ثمنا بهائی یا که
آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم و لو کان ذا قربی و اگر
مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم و لا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله
گواهی خدایرا یعنی گواهی که ما را خدای باقامت آن امر فرمود انا اذا بدرستی که ما آن
وقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت علیه السلام
تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم
و این سوگند را براستی میخوریم و رسول علیه السلام بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند
بعد از آن آن انا که شده را در دست ایشان یافتند و ورثه بدیل در آن
باب مجادله [illegible] کذشته و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده
بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر بار بمجلس اشرف
حضرت سید عالم علیه السلام مرافعه نمودند این آیت آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد
علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فآخران پس دو گواه
دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خاین و گواهی دهند بنقیض من الذین استحق علیهم
از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان آنانکه
اول بوده اند در ذکر مراد همه اولیاء میت اند حفص استحق معلوم میخواند و اولیان نیز قراءة
اوست یعنی دو گواه آنانکه احق و اولی اند بشهادة از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند شناسند
بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون
آنکه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن
که قبل از این گواهی داده اند و ما اعتدینا و ما ستم نکنیم و از حد در نمیگذریم در این گواهی
انا اذا بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل را
در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود تا عمرو بن عاص و
مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این انا حق
بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت علیه السلام حکم فرمود تا انا را بورثه
بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد عین بشاهد ادنی نزدیک تر است ان یاتوا بآنکه بیایند
گواهان بالشهادة بگواهی ~~و ما اعتدینا~~ بر وجهی که حق آنست او یخافوا او نزدیک تر است
بآنکه بترسند ان ترد ایمان از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگند
آن که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورده و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا

یاتوا علی وجهها

شوند وَاتَّقُوا اللهَ وبترسید از خدای از خوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوا وبشنوید
امر خدایرا بسمع اجابت اَنَّ اللهَ وخدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ راه ننماید گروه فاسقان را
که خائنان وگواهان دروغ اند یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ یاد کنید روزی را که خدای جمع
کرداند پیغمبران را فَیَقُولُ پس گوید مر ایشان را که مَاذَا اُجِبْتُمْ به چه چیز اجابت کرده شد
یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید این
سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادهٔ انبیاء علیهم السلام بر مومنان
قَالُوا گویند پیغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علم نیست ما را در جنب علم تو با هیچ دانشی نیست
ما را بچیزی الا آنک تو دانا تری بدان از ما دانی اِنَّکَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ بدرستی که تو داننده نهانهایی
پس تو میدانی که با ملت چه ظاهر کردند بزبان وچه در دل نهان داشتند وچه چیز را اجابت
نمودند وچه چیز را انکار کردند اِذْ قَالَ اللهُ یَا عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را
اذْکُرْ نِعْمَتِی یاد کن نعمتها را که افاضه کرده ام عَلَیْکَ وَعَلَی وَالِدَتِکَ بر تو وبر مادر تو اِذْ اَیَّدْتُکَ
یاد آر چون تقویت کردم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای
موتی وگفته اند روح القدس انجیل است تُکَلِّمُ النَّاسَ سخن میگوئی با مردم فِی الْمَهْدِ در
گهواره وآن معجز تو بود وَکَهْلًا وسخن گوئی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیة وکهولیة
اندروی فصاحت وبلاغت یکسانست بدین آیة استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام
چه باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته ودر همان سن نازل خواهد شد ودر زمین بسن
کهولت خواهد رسید وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ ودیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختیم ترا کتاب یعنی
کتابت وخط وَالْحِکْمَةَ وفهم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْاِنْجِیلَ ومعانی وحقایق توریت وانجیل وَاِذْ تَخْلُقُ
یاد کن آن را که می سازی مِنَ الطِّینِ از گل کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ مانند هیأت مرغ بِاِذْنِی بدستوری من
فَتَنْفُخُ فِیهَا پس میدمی نفس خود را در آن صورت از گل ساخته فَتَکُونُ طَیْرًا پس می شود آن
صورت گل مرغ زنده بِاِذْنِی بفرمان من وَتُبْرِئُ الْاَکْمَهَ واز علت بیرون می آری کور مادر زاده را
وچشم او روشن میکنی وَالْاَبْرَصَ وپاک می کنی از علت میسازی ابرص را بِاِذْنِی بفرمان من وَاِذْ
تُخْرِجُ الْمَوْتَی وچون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده بِاِذْنِی بامر من وَاِذْ کَفَفْتُ
بَنِی اِسْرَائِیلَ ویاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان را عَنْکَ از تو قصد قتل تو
داشتند اِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزهاء روشن از آنچه مذکور
شد فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل اِنْ هٰذَا نیست
این ابرا واحیا وسایر معجزات که عیسی مینماید اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس
مخفی نماند که این سحر است وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیِّینَ ویاد کن ای محمد آن را که امر کردم حواریان را
بزبان پیغمبر خود اَنْ آمِنُوا بِی آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِی وبفرستادهٔ من عیسی قَالُوا آمَنَّا

کفتند

کفتند ایمان آورده ایم وَاشْهَدْ وتو گواه باش بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان
ترا اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند یَا عِیسَی
ابْنَ مَرْیَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعا
ترا پروردگار تو و تو نادعا کنی اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا آنرا که فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از
از آسمان مایده خوانی را گویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوانی طعام
طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللهَ گفت عیسی که بترسید از خدای ومثل این سوالها مکنید
اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را وصحت نبوت مرا قَالُوا
گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نُرِیدُ اَنْ نَاْکُلَ
مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعام از آن مایده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وآرام گیرد دلهای ما بانضمام
علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا
وبدانیم که تو راست گفتی با ما دوانک هر چه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد وَنَکُونَ
عَلَیْهَا وباشیم ما بر آن مایده مِنَ الشَّاهِدِینَ از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی آن ابن عباس
رضی الله عنهما منقول است که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه السلام فرمود که
سی روز روزه دارید آنگه از خدای بطلبید آنچه میخواهید تا بشما ارزانی دارد حواریان سی
روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس
از خدای درخواه تا ما را طعام دهد وسلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سوال
مایده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشیده ودعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قَالَ
عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ گفت عیسی بن مریم اللّٰهُمَّ ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجاء
عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است واز نضر بن شمیل
نقل کرده اند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت
طلب مایده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما اَنْزِلْ عَلَیْنَا فرو فرست
بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَکُونُ لَنَا عِیدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت
نزول آن عیدی باشد لِاَوَّلِنَا مر اهل زمان ما را وَآخِرِنَا وآنها که از پس ما آیند یا اول ما و
آخر ما از آن خوان بهره یابند وَآیَةً مِنْکَ وباشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو
بر کمال قدرت تو وصحت رسالت من وَارْزُقْنَا وروزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن وَاَنْتَ
خَیْرُ الرَّازِقِینَ وتو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللهُ گفت خدای که اِنِّی مُنَزِّلُهَا من فرو فرستنده
ام این خوان را عَلَیْکُمْ بر شما جهت اجابت سوال شما فَمَنْ یَکْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ بعد از
نزول مایده مِنْکُمْ از شما فَاِنِّی اُعَذِّبُهُ پس بدرستی که من او را عذاب کنم عَذَابًا عذاب کردنی
چنانکه لَا اُعَذِّبُهُ آن عذاب نکنم اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِینَ یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو پاره ابر فرستاد

وسعرهو سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمدند وسفره از میان ایشان بپیش حواریان افتاده
عیسی علیه السلام بگریه در آمد وگفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا
این خوان را سبب رحمت گردان و موجب عقوبت مکردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و
بگریست وگفت بسم الله خیر الرازقین ومندیل از سفره برداشت خوانی بدید آمد در آنجا
بریده ماهی بریان که پوست وخار نداشت وروغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک بود نزد دم
او سرکه وبر حوالی او انواع ترها سکر کنند نان بخ کرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون وبر دوم عسل
وبر سیوم روغن وبر چهارم پنیر وبر پنجم قدید شمعون برخاست وگفت یا روح الله این
از طعام دنیاست از طعام آخرة عیسی علیه السلام فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامیست
که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید بدانچه طلب کرده آید وشکر کنید تا نعمت زیاده شود
گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بما نمائی موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام
با آن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای ماهی فی الحال بجنبش در آمد عیسی علیه السلام
فرمود بحال اول شو باز همان بریان شد پس حواریان از بهر خویش بانبهی ترسان شدند ازان مایده خوردند
وعیسی علیه السلام فرمود تا درویشان وبیماران معلولان را طلبیدند وگفت بخورید که شما را
عطاست ودیگران را بلا سه هزار وسیصد تن ازان طعام خوردند وهیچ چیز بران خوان
از انچه بود کم نشد هیچ فقیری ازان طعام نخورد الا که توانگر شد وهیچ بیماری تن نشد الا که شفا
یافت پس مایده باسمان رفت ودیگر روز چاشتگاه باز آمد واغنیا وفقرا همه ازان تناول
نمودند وبعد از چهل روز غایب شد روزی می آمد وروزی نمی آمد همچو ناقه صالح علیه
السلام پس وحی رسید که ای عیسی مایده مرا بفقرا ده نه باغنیا وتوانگران ازین حکم مضطرب
شده در مایده شک آوردند وان را بر جادوی حمل کردند وهشتاد وسه تن وبقول صاحب
معالم سیصد وسی تن مسخ شدند بصورت خوک وبعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا
عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ویاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز
قیامت مر عیسی علیه السلام برای توبیخ وتقریع نصاری أَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
مردمان را که بگیرید مرا وَأُمِّيَ ومادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای سزای
پرستش قَالَ سُبْحَانَكَ گوید عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد
ونشاید مرا أَنْ أَقُولَ انکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ انچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده
ام که گفته ام آن را فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آن را تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي میدانی انچه
در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ ومن نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ انچه در ذات تست یا تو میدانی
هرچه من نهان کرده ام ومن نمیدانم انچه تو پنهان داری إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ
الْغُيُوبِ دانا بپوشیدها مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفته ام مر ایشان را یعنی امت خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ

مگر انچ تو امر کردی مرا بانکه با ایشان گویم از توحید وتعبد ومن گفتم ایشان را مگر أَنِ
اعْبُدُوا اللَّهَ انکه بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار من وشماست پس من خود را
مربوب ومخلوق گفتم نه رب وخالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ وبودم من بر افعال واقوال ایشان
شَهِيدًا گواه ونگاهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودیم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي
پس آن هنگام که مرا فراگرفتی یعنی رفع گردی باسمان یا مرا بمیرانیدی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ
بودی تو نگاهبان بر ایشان ومراقب احوال واعمال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وتو بر همه
چیزها شَهِيدٌ گواهی ومطلع بران ومراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر
فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند وبنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد
در هرچه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ واگر بیامرزی ایشان را بانکه از کفر توبه کرده باشد وایمان
آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی وقادر بر ثواب وعقاب الْحَكِيمُ دانا در هرچه
کنی از عفو وعذاب قَالَ اللَّهُ هَٰذَا گفت خدای مراد آنست که گوید وآیراد لفظ ماضی برای تحقق
وقوع است گانه که قیامت قایم شد وخدای گفت يَوْمُ يَنْفَعُ این روزیست که درین
روز الصَّادِقِينَ سود میرساند راست گویان را صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده
از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر این صادقان راست بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا
تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت
خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود گشتند ایشان از وی بنیل کرامت ذَٰلِكَ
این دخول جنان بحصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست لِلَّهِ مر خدای راست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها وَمَا فِيهِنَّ وانچه در سموات وارضین است
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بقدرة واز عجز وضعف منزه ومقدس
تبارک وتعالی وتقدس سورة الانعام ست وستون ایات وهی مکیه
بسم الله الرحمن الرحیم الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدایراست ومرجع همه ثناها حضرت
کبریاست الَّذِي ان خداوندی که بقدرة کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وبیافرید آسمانها را بی
عمدی ومددی وبیافرید زمین را بی اصلی وماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وپیدا کرد تاریکیها و[illegible]
واو رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نور است وشیطان آفریننده ظلمت است حق سبحانه
فرمود که نور وظلمت هردو مخلوق منند وبعضی برانند که مراد از ظلمت ونور شب وروز است و
گفته اند جهل وعلم یا معصیت وطاعت یا نار وجنت ودر انوار فرموده که هدای وضلالة
واز این جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلال متعدد است ونور را بلفظ واحد ایراد کرده که
هدی یکیست ودر بحر الحقایق آورده که بیافرید آسمان دل وزمین نفس را وپیدا کرد ظلمات

ع

وَالنُّورَ

نفوس را از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی و شیطانی و ظاهر سازد قلوب را از اوصاف
ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم پس با این همه دلایل و آیات الذین کفروا آنانکه کافر
شدند بربهم یعدلون با پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از عبادت
غیر او هو الذی خلقکم اوست آنکسی که بیافرید پدر شما را من طین از گل یا ابتدا کرد خلقت
شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثم قضی اجلا پس حکم کرد مدتی را که
چون در آید مرگ برسد واجل مسمی عنده و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس
نداند و بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ثم انتم تمترون پس شما ای مشرکان با وجود
این آیات شک می آرید در توحید و بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق از دست
پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله و اوست خداوند مطلق و معبود
بحق فی السموات وفی الارض در آسمانها و زمینها و همه را اوجا و خدا اینست یعلم سرکم میداند
آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید وجهرکم و آنچه آشکارا شماست یعنی
بزبان می آید ویعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بران جزا خواهد
داد و در فتوحات میفرماید که سرکم اشارت است بنسبت باطنی انسان و جهرکم عبارت
از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده است که مراد از سر سر خلافت است که در انسان
ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی
را صورتیست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر ترشح
از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآت ذات
و جهین در یک روش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر روش نقایص عبودیت هویدا چون
بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون بنقایص عبودیت شماری از
همه کاینات خوارتر و بی مقدارترست چون در خود از اوصاف تو یابم اثری حاشا که بود نکو
تر از من دگری چون دم که فتد بجمال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من بتری پس حق
سبحانه میفرماید که من اسرار خصایص شما در رتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهاده
میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیت یا موجب
تنزل بدرکات حیوانیه و دانستن این دانایی سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال
مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر ذروه استیناس بانعیم روحانی متصاعد
گردد حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خورد گذرد آدمی میتواند از کوشش
که فرشته بفضل در گذرد وما تاتیهم من آیة و نمی آید بکافران هیچ آیتی من آیات ربهم از آیات
پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بر ایشان معجزه چون انشقاق قمر و انفلاق حجر و غیر آن
الا کانوا مگر که هستند عنها معرضین از آن آیه و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس

بلدستی

پس به حق بدروغ داشتند او را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان فسوف یاتیهم
پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان انباء ما کانوا به خبرها آنچه بودند
که بدان یستهزئون استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان
یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان شریعت سنیه خیر الانام علیه افضل
الصلوة والسلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست الم یروا آیا نمی بینند
و نمی دانستند که ما بوقوع قیامت کم اهلکنا چند هلاک کردیم ما من قبلهم پیش از ایشان
من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سال است
یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر از این نیز گفته اند پس صفت اهل قرن
میکند مکناهم فی الارض چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان دادیم و امکان
دادیم یا در آن زمین او و اهل آن متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت و
ما لم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار
بحشم و خدم وارسلنا السماء و فرستاده بودیم باران را علیهم مدرارا بر ایشان پی در پی
و بهنگامی محتاج بودند بدان وجعلنا الانهار و گردانیده بودیم جویهای آب را که میرفته
تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران
مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که مزارع و بساتین خود می بردند محصل کلام آنست
که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و وسعت عیش میگذرانیدند فاهلکناهم
بذنوبهم پس ایشان را هلاک کردیم بگناهان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت
وانشانا و بیرون آوردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر
آنکه کفار قریش را تهدید کرده بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد
و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم
آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی شما
آورده ای و در ضمن این معنی مندرج باشد که تو رسول اویی آیه آمد ولو نزلنا علیک و اگر
بفرستیم بر تو کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس ببینند و بسایند آنرا بدستها
خود و شبهه ایشان در نزول از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنها
که کافرند ان هذا نیست این چیز که آورده بما الا سحر مبین مگر جادوی روشن بر همه کس وقالوا
و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو نفرستاده بمحمد یا با او فرشته که با ما گوید که
این پیغمبر است ولو انزلنا ملکا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک
همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را آنچه طلب کرده اند هلاک
ایشان لازم بود ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن

و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر
ما کردانیدیم رسول فرشته را لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر اینه کردانیم او را ممثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را
علیه السلام بصورت دحیه کلبی ممثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن
ملیکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام که بقوت قدسی مشاهده
ایشان توانند نمود پس ملجی فرشته بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر اینه در ان حال پوشیده
کردانیم عَلَيْهِم بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت
بشر را مسلم نمیدارند در ان وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی
میدهد پیغمبر را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند و میگوید وَ
لَقَدِ اسْتُهْزِئَ و هر اینه تکذیب نموده و افسوس کرده اند بِرُسُلٍ به پیغمبرانی که بوده اند مِنْ
قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِينَ سَخِرُوا با آنانکه سخریه کرده اند مِنْهُم
از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده مَا كَانُوا بِهِ جزاء آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند با ایشان و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قُلْ بگوی
که اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سیر کنید در زمین کاهی بیمن و کاهی
بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه
بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ بگوی ای محمد و بپرس از ایشان که
لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانهاست و زمینهاست از روی خالقیت
و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه قُلْ لِلَّهِ بگو که مر خدا راست كَتَبَ نوشت
خدا عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است
و عفو از معصیات در کلحادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست
فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت غضبی و تواند که از رحمت مراد رحمت ذاتیه باشد
که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و ان رحمتیست همه چیز را فرا رسیده و نتیجه ان عطا دادنست
بی سابقه سوال و استدعا و بر رابطه طلب و استحقاق چنانچه در مثنوی معنوی وارد است
نظم در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین جان و برین دانش زدیم • ما نبودیم و تقاضا ما
ما نبود لطف تو ناگفته ما می شنود لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای که جمع خواهد کرد خدای إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ روزیکه در وقوع
آن شک نیست الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه
و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نخواهند
آورد وَلَهُ و مر خدا راست مَا سَكَنَ آنچه آرام داده فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز
یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان آنرا فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست

شنوا

شنوا بآنچه کافران گویند الْعَلِيمُ دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیه آن بود که جمعی
از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین
کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم
که توانگرترین از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه از این دعوی رجوع نمائی حق سبحانه
فرمود که هر چه شب و روز بدان اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود چندان
مال بدهد که توانگرترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگوی ایا غیر خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیرم
دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که پدید آرنده آسمان و
زمین است وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی
داده نمی شود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاج اند قال الله تعالی ما ارید
منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ
بگو بدرستی که من مامور شده ام أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد
حکم خدا را براستی برای آنکه نبی سابق بر امت باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا
میگویند که مباش از شرک آرندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
اگر عاصی شوم در پروردگار خود و عز او را برستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ
که قیامتست مَنْ يُصْرَفْ هر که بگردانند خدای عذاب که حفص بصیغه مجهول میخواند
یعنی هر که بگردانیده شود عذاب را عَنْهُ از او يَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس
بدرستی که حق بروی بخشایش فرموده است وَذَٰلِكَ و این بخشش خدای الْفَوْزُ الْمُبِينُ رستگاری
هویداست وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ و اگر برساند خدای بتو سختی چون فقر و مرض فَلَا كَاشِفَ لَهُ
پس هیچ باز دارنده و برنده نیست انرا إِلَّا هُوَ مگر او وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر برساند بتو نیکوئی
چون غنا و صحت فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ پس او بر همه چیزی از اینها قَدِيرٌ تواناست وَهُوَ الْقَاهِرُ
و اوست قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهِ غالب بر بندگان خود فوقیت به مکانست بلکه بصورت
استعلا و غالبیه حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم
کار در تدبیر خود الْخَبِيرُ دانا بخفایای احوال بندگان نقلست که سفها قریش گفتند
ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کنند و از اخبار یهود و علماء نصاری پرسیده
ایم که صفت این مرد در کتب خود دیده همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد
بر رسالت تو و بر حقیقت کتاب تو آیه آمد که قُلْ بگوی در جواب ایشان که أَيُّ
شَيْءٍ چه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر
از جهت همه گواهان قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بگوی خدای بزرگتر است از جهت شهادة بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست.

بقر

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ یعنی وحی کرده اند این قران را لِأُنذِرَكُم تا شما را بیم کنم بقران
واکر چه در وی بشارة نیز هست اما اکتفا کرد باحد الضدین بِهِ وَمَن بَلَغَ و دیکرانرا انذار میکنم
هر کرا که قران بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله کفته که هر کرا قرآن
بدو رسید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر اوست و از بخاری است که محمد بن کعب
قرظی رح فرمود که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلی الله علیه وسلم أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ
آیا شما اید که کواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ انکه با خدای هستند آلِهَةً أُخْرَىٰ خدایان
دیکر یعنی بتان قُل لَّا أَشْهَدُ بکوی که من باری کواهی نمیدهم بدین قُلْ إِنَّمَا هُوَ بکوی
جز این نیست که او إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدائیست یکانه و من برین وحیر کواهی میدهم وَإِنَّنِي
بَرِيءٌ و بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُونَ از انچه بوی شریک میدانید از
اصنام و غیران الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه ایشان را داده ایم کتاب يَعْرِفُونَهُ
می شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که مذکور است در توریة كَمَا يَعْرِفُونَ
همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی روشنست آورده
اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبد الله بن سلام پرسید که معرفت شما حضرت محمد
را صلی الله علیه وسلم که خدای از ان خبر میدهد که همچو معرفت فرزند انست بر چه وجه می
تواند بود ابن سلام رضی الله عنه کفت من برها از پیغمبر علیه السلام متیقن ترم از انکه صحت
نسب پسر خویش چه این را از توریه دانسته ام اما انرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر
رضی الله عنه فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرداناد ای عبد الله فقد اصبت و صدقت
أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ آنانکه زیانکار شدند در نفسها خود از مشرکان و اهل کتاب فَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی ارند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از
کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را بانکه ملایکه دختران و بتان
را نزدیک او شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا انکه تکذیب کند آیات او را که قرانست
و آن را سحر و شعر و کهانت نام نهند إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که رستکاری نشوند ستمکاران
یعنی کافران وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان
ثُمَّ نَقُولُ پس کوییم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر انانرا که شریک آورده اند
أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجایند خدایان شما که شریک خدای ساخته اید الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه
کمان میبردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت
ایشان إِلَّا أَن قَالُوا مکر انکه کویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدای که پروردکار ماست مَا كُنَّا
مُشْرِكِينَ که ما نبودیم شریک آورندکان دروغ کویند و بران سوکند یاد کنند مشرکان چون
روز قیامت مشاهده کرامات و حالات اهل توحید کنند بعضی با بعضی کویند بیایند

تا انکار

تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوکند خورند بخدای که مشرک نبوده ایم
حق سبحانه مهر بر دهنهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان کواهی دهند
الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون انظُرْ
كَيْفَ كَذَبُوا بنکر که چکونه دروغ میکویند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خود بر نفی شرک
وَضَلَّ عَنْهُم و کم کشت از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ انچه بودند که افترا
میکردند از شرکاء مر خدای را نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی
ابن خلف و برادرش با جمعی دیکر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قران
خواندن حضرت رسالت علیه السلام کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک
عجم خوانده بود و اخبار پیشینکان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میکوید
آن لعین کفت من نمیدانم که چه میکوید الا انکه لب میجنباند و افسانه پیشینکان می
خواند چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این آیة نازل شد که وَمِنْهُم و از کفار مکه مَّن يَسْتَمِعُ
إِلَيْكَ کسانی هستند که کوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قران میخوانی وَجَعَلْنَا و
افکنده ایم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان أَكِنَّةً پوششهاء أَن يَفْقَهُوهُ تا فهم نکنند
انرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در کوشهاء ایشان وَقْرًا کرانی تا سخن حق نشنوند وَإِن
يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اکر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نمی ارند
بان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسید حَتَّىٰ
إِذَا جَاءُوكَ تا چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ جدال و خصومت کنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
کویند آنها که کافرند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب تو إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مکر افسانه پیشینیان
وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ و ایشان یعنی کافران وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمان را از ایمان برسول
و دوری میشوند بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آورند و نه دیکران را میکذارند
و کفته اند این آیة در شان ابو طالب است و معنی اندین که نهی میکنند دشمنان از تعرض
رسول علیه السلام و خود از دین او دوری میجویند وَإِن يُهْلِكُونَ و هلاک نمیکنند بدین عمل
إِلَّا أَنفُسَهُمْ مکر نفسهاء خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی
نمیکند وَلَوْ تَرَىٰ و اکر ببینی ایشان را إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ چون باز داشته شده باشند در
اتش هر اینه ببینی ایشان را امری بغایت شناعت زشتی و ایشان را مشاهده کنی که از سختی
عذاب فریاد میکنند فَقَالُوا پس میکویند يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ کاشکی که ما باز کردانیده شویم
بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و بیش تکذیب نکنیم آیات پروردکار ما را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم
از جمله باوردارندکان بَلْ نه چنانست که ایشان میکویند که چون بدنیا روند مومن باشند
بلکه همچنان بر کفر خواهند بود و این آرزو و تمنی حالی برای آنست که بَدَا لَهُم ظاهر شده آن

مهم

برایشان را ما کانوا یخفون آنچه بودند که نهی می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش ازین در
دنیا چون امروز بیشهادة جوارح برایشان ثابت شده اعتذار میکنند و تمنای رجوع با دنیا دارند
و لو ردوا و اگر ایشان را باز کردانند بدین لعادوا هر اینه باز کردند لما نهوا عنه بسوی آن
چیزی که نهی کرده شده اند از ان یعنی شرک و عصیان و انهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ
کویانند در وعده ایمان و چون این ایشان وعده ایمان در روز عید قیامت بر کافران خوانده شد
بعث و نشر را منکر شدند و قالوا و کفتند ان هی نیست این زندگانی الا حیوتنا الدنیا مگر
زندگانی ما بدنیا و ما نحن بمبعوثین و ما نیستیم بر انگیختگان از قبور و لو تری و اگر ببینی
تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز داشته کافران را بر حکم خدای باد در موقف عرصات قال گوید
خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قالوا بلی و ربنا گویند
بلی بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند موکد بسوکند قال گوید خدای فذوقوا العذاب بچشید
عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کافر می شدید یعنی عذاب کشید بر سبب کفر قد
خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدن خدا را
یا باور نکردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت
بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرة و پشیمانی ما علی ما فرطنا بدانچه تقصیر
کردیم فیها در حیوة دنیا و هم یحملون و ایشان بردارند اوزارهم گناهان خود را علی
ظهورهم بر پشتهاء خود یعنی آدا است که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد
در معالم فرموده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی
و گوید مرا می شناسی مومن گوید ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من
بسیار در دنیا بر تو سوار بودم فاینست یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است
و چون کافر سر از خاک بر دارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و گوید
مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمی شناسم گوید عمل بد توام از بار تو ام بسیار در دنیا بر من سوار
شدی امروز من بر تو سوار می شوم و اینست و هم یحملون اوزارهم عبارت از اینست الا ساء ما
یزرون بدانید که بد باری است بار گناه که میکشند و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی
دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب و لهو مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان و
و للدار الآخرة و هر اینه سرای آخرة خیر للذین یتقون بهتر است برای کسانیکه پرهیزکاری
میکنند جهت آنکه سرای باقی است و لذتها او خالص از شوائب آفات و نعمتهاء او
ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنند
که ازین دو سرای کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات
کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی که در دعوی خود کاذبست

یا صادق

یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست گوئی باز خواست ابوجهل گفت
محمد راست گوئیست و ابلغ بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر به نبوة او اعتراف
میکنم بحذوری دارد و آن چنانست که تمام عزت و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافراز
از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق بال قصی دارد اگر نبوة نیز بدیشان باز گردد
اشراف قریش و بقیه آل لوی یکبارگی محروم میمانند و قول ابومیسره آنست که ابوجهل مشافهه
با حضرت پیغمبر علیه السلام گفت ای محمد ما از تو هرگز دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته
ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد قد نعلم تحقیق ما میدانیم انه لیحزنک
الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میکرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم
پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترف
اند و لکن الظالمین ولیکن ایشان که ستمکارانند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای
خدا را از روی عناد پس برای تسلی آن حضرت میفرماید و لقد کذبت و بدرستی که تکذیب
کرده اند رسل من قبلک پیغمبران را پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبائی نمودند علی ما
کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند و اوذوا و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند حتی
اتاهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران را
بنصرة و حکم کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران و لا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات
الله مر وعدهای خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا
المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و لقد جاءک و هر اینه آمد بتو
من نبأ المرسلین از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزار بدیشان رسانیده اند و ایشان
صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا و رسلی و ان کان کبر و اگر چنانست
که گران شده علیک بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق و توحید خدا
مطلق فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی آنکه بجوئی نفقا فی الارض سوراخی در زمین
آورده اند که از غایت حرص که حضرت رسالت علیه را بر ایمان قوم بود میخواست هر
معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر گرداند تا باشد که همه ایشان مومنان در آیند حق سبحانه
این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر می توانی
که بدست آری لقبی در زیر زمین بدانجا در آئی او سلما فی الارض یا نردبانی پیدا کنی و باسمان
بر آئی فتاتیهم بآیة پس بیاوری آیتی برای ایشان چنان کن و لو شاء الله و اگر خواستی
خدای لجمعهم علی الهدی هر اینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت بوجه الجاء و توفیق ایمان
دادی فلا تکونن پس تو مباش صورة خطاب متوجه آن حضرت است و در معنی با امت
گوید که مباشید من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خلا ن

السماء

وتوفیق منست إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا یَسْمَعُونَ
آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگان اند از ایشان
اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتَیٰ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگان را برانگیزاند ایشانرا
خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ پس بسوی او باز کرده شوند مر ایشانرا
برای جزا و مکافات وَقَالُوا و گفتند روسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ چرا فرو نمی فرستند
بر محمد آیَةٌ مِّن رَّبِّهِ آیتی از پروردگارش یعنی معجزه که ما میطلبیم ازو قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ
بگو بدرستی که خدای قادرست عَلَیٰ أَن یُنَزِّلَ آیَةً بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات
ایشان وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن آیتی که مطلق
ایشان است مستجلب بلا و عناست بر ایشان زیرا که حکم الهی برین جمله شرف نفاذ پذیرفته
که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر کرده اند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال
بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و مائده عیسی علیه السلام وَمَا مِن دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ و نیست
هیچ جنبنده در زمین وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ بپرد ببالهای خود
این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان چنین بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا
آنکه طیران کنایت از سرعت مشی باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام
آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُکُم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش
و مردن و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند
وان من شیء الا یسبح بحمده مَّا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِن شَیْءٍ هیچ چیز را
بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثُمَّ إِلَیٰ رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ پس بسوی پروردگار
خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا
و آنانکه بدروغ داشته اند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنیدن دلایل ربوبیت وَبُکْمٌ
و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فِی الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای کفر و جهل و عناد
و تقلیدند مَن یَشَإِ اللَّهُ یُضْلِلْهُ هر که را خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع
سازد وَمَن یَشَأْ و هر که را خواهد یَجْعَلْهُ گرداند ثابت و نگاه دارد عَلَیٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ بر راه
راست قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ بگو ایشانرا که خبر دهید مرا إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما
عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت و هول
و عذاب آخرت أَغَیْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شما باز دارد یعنی
نخوانید غیر او را إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بَلْ نه چنانست
که بتان را باز خوانید بلکه إِیَّاهُ تَدْعُونَ او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید
فَیَکْشِفُ پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ إِلَیْهِ آنچه او را بکشف آن میخوانید

إِنْ شَاءَ اگر خواهد وَتَنسَوْنَ و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز می
دارید مَا تُشْرِکُونَ آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی
که فرستادیم رسولان را إِلَیٰ أُمَمٍ بامتان ایشان مِّن قَبْلِکَ پیش از تو و ایشان کافر
شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَأَخَذْنَاهُم پس گرفتیم ایشان را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و
تنگی وَالضَّرَّاءِ و بآفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ تا ایشان تضرع و زاری کنند و از شرک
اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا
پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه
ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلَٰکِن قَسَتْ ولیکن سخت شده بود
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ
و آراسته بود برای ایشان ابلیس مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی
باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث
آمده است ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس
چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لافی
که از کبریای هستی و سر بر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرکشتگان بوادی
غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان
آراسته میسازد تا بواسطه خودبینی از حق پرستیدن باز میمانند سه مرد معجب
زاهد دین نبود. هیچ خودبین خدای بین نبود. بگذر از جهان و مست یکیست. خویشتن پرستی
و بت پرستی یکیست. فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان مَا
ذُکِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بآن از بأساء و ضراء فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بگشادیم
بر ایشان أَبْوَابَ کُلِّ شَیْءٍ درها همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و
محنت پند پذیر نشدند بر آسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتَّیٰ إِذَا
فَرِحُوا تا وقتی شاد شدند بِمَا أُوتُوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و
و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفاء لذات حسی ساختند و بنعمت از منعم
باز ماندند و بمراسم شکرگذاری و لوازم سپاسداری قیام ننمودند أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً
بگرفتیم ایشانرا ناگاهان فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند
پشیمانان و نا امیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا آخر آن گروه
که ایشان ستمکار باشند یعنی نصرت کردم اولیاء خود را و هلاک کردم تمامی اعداء خود را
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون هلاک
ظالم از آن که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرف

مر اینه مهلك ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ
اگر بگیرد خدای سَمْعَکُمْ شنوایی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَکُمْ و بینایی شما را تا کور
گردید وَخَتَمَ عَلٰى قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهاء شما تا فهم و هوش در و نماند مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ
کدام خدای است غیر الله که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد برای شما آنچ گرفته است
اُنْظُرْ نگاه کن و در نگر کَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيَاتِ چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی به اسلوبی
یعنی گاهی در ترغیب و ترهیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران
اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قُلْ اَرَأَيْتَكُمْ بگو ای کافران خبر بینید و خبر کنید
اِنْ اَتٰيكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند
یا آن اَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول عذاب ظاهر گردد و گویند بغتة اینست و
جهرة عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ هلاک نشوند بعذاب
اِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را
اِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان کافران را
بدوزخ فَمَنْ اٰمَنَ پس هر که ایمان آرد وَاَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست ایشان را از عذاب جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه
ایشان اندوهگین شوند از فوات ثواب آن جهانی وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا و آنانکه تکذیب
کردند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب
آنکه بودند که از دایرهٔ تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا اَقُولُ لَكُمْ بگو نمیگویم شما را عِنْدِي
خَزَائِنُ اللّٰهِ که نزدیک من است خزینهاء روزی خدا تا هر چه خواهد بیارم وَلَا اَعْلَمُ
الْغَيْبَ و من نمیدانم غیب را تا مادام که وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم وَلَا
اَقُولُ لَكُمْ اِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم شما را از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم من همچو شما
بشرم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نکنم اِلَّا مَا يُوحٰى اِلَيَّ مگر آن چیزی را که وحی کنند بمن قُلْ بگو از
روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشد
گمراه با راه یافته و جاهل با عالم اَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز نتوانید کرد میان
حق و باطل وَاَنْذِرْ و بیم کن بِهِ بآن چیز که بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آنکسان را که می
ترسند از بسیاری زلل و تقصیر در عمل اَنْ يُحْشَرُوا از آنکه حشر کنند ایشان را اِلٰى رَبِّهِمْ
بجزاء خداوند ایشان اگرچه بیم نمودن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا
که دل پند پذیر و گوش نصیحت شنوا ایشان راست لَيْسَ لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ دُونِهِ
جز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی که ایشان را
از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه

کہ صنادید

صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان
و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و صهیب و عمار و سهیل و امثال ایشان
اگر این بینوایان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو بنشینیم و خواست کنیم سخنان
در باب دین و قرآن بگویم و بشنویم حضرت فرمود که من راندن مومنان از صحبت خود
نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار ماست اگر بوقت حضور ما ایشان را
عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله
عنه فرمود که یا رسول الله چنین می توان کرد تا به بینیم که ایشان رؤساء عرب بچه میکشد
حضرت علیه الصلوة و السلام درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان بر این مواعده
و تبقه التماس نمودند پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند تا مرتضی علی رضی
الله عنه امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد آیت آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ
و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و عصر را يُرِيدُونَ میخواهند بدان
دعا و ذکر وَجْهَهُ رضاء خدا را و گفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را و پیر شیخ
یعقوب چرخی را قدس سره پرسیدند که صفت این آیت خوانده که یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده بر سه وجه است اول
ارادهٔ دنیا یعنی محض کما قال الله تعالی یریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در
زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمان اعراض نمودن دوم
ارادهٔ آخرت محض کما قال الله تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و آن نیز دو علامت
دارد و در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در مواسات و الفت با درویشان
کشادن سیوم ارادهٔ حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر
کونین نهادنست از خود و خلق آزاد گشتن بیت مرا خواهی خطی بعالم در کش در بحر فنا
غرق شو علم در کش مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان
چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ و نیست از حساب عمل تو عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ
تا تو برانی ایشان را پس هیچ وجه آن فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذٰلِكَ
چنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیاء همچنان فَتَنَّا آزموده ایم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
برخی از اشراف را ببرخی از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را بر اغنیا و عرب
در سبقت با ایمان لِيَقُولُوا تا گویند بزرگان اَهٰؤُلَاءِ آیا این گروه اند که بنعمت ایمان و
احسان با توفیق و هدایت مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ منت نهاد خدای بر ایشان مِنْ بَيْنِنَا از میان ما
اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ آیا نیست خدای داناتر و بینی هست بِالشَّاكِرِينَ بشکر گویندگان بر نعمت اسلام

من

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهاء ما فَقُلْ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد مراد ایشان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن
ایشان نهی نمود بعد از ان هرکدام که بمجلس حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمدی
آن حضرت بسلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بمجلس رسالت پناه
علیه افضل الصلوة آمد گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب
نموده ایم تدبیر اعتذار و چاره استغفار بچه وجه کنیم آن حضرت بجواب ایشان ملتفت
نگشت و ایشان نا امید از عتبه نبوة باز گشتند فی الحال این آیة نازل شد که چون مومنان
گناه کار که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قران گرویده اند چون بسوی تو آیند بدیشان سلام
گوی که بشارتست بسلامتی دنیا و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشته پروردگار
شما عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده که از شائبه خلف
مبرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بدرستی که هر که بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی
بدی کند در حالتی که جاهل باشد به تبعه آن نداند عقوبتی را که بر ان متفرع است ثُمَّ
تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از ان عمل وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را یا بکند عزم
کند بر عدم عود بان گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ
مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک
پس ترا دو گناهست یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت
مضمون این آیة بشربت شفا ستمر بیماران بیمار و استان گناه را و شفا بشرط پرهیز است
یعنی توبه و استغفار نظم دردمندان گنه را روز و شب ... شربتی بهتر ز استغفار نیست
آرزومندان وصل یار را ... چاره غیر از ناله و زاری نیست وَكَذَلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین
سوره دلایل توحید و نبوة را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل می کنیم آیات قران را در وصف مطیعان
و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی
خود را از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آن حضرت علیه السلام بدین آبا دعوة
کردند این آیة آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه
بپرستم آنانرا که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می پرستید بدون خدای یعنی بتان را که آرزوی
شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوها
شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند نضر بن الحارث و بعضی از قریش گفتندی ای محمد
چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی اگر از عقوبة حق تعالی بما رسان و بیش از این
ما را مترسان این آیة نازل شد که قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی عقلیه و دلیلی روشنم

من ربي

مِنْ رَبِّي از پروردگار من که قرآنست و حجج عقلیه یعنی فاصل باشد میان
حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنْدِي نیست نزدیک
من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب مینمایند به بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ نیست
حکم در تعجیل و تاخیر عذاب یَقُصُّ الْحَقَّ مگر خدایرا يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای چیزهای
درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین کارکنانست یا بیان کنندگان یا جدا
کنندگان صدق و کذب یا فرق کنندگان حق از باطل قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک
من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ
هر آینه گزارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده
بودمی تعجیل و میان ما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای تعالی داناتر است
بِالظَّالِمِينَ بجزاء ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهاء غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او و تعجیل و تاخیر
عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیة او از سید عالم علیه السلام
مرویست که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای بعد از آن این آیه خواند
که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر و معنی این آیة در سورة لقمان مذکور خواهد شد
وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات وَ
الْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادة و بحر
عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند
خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وی باقی ماند و آن برگ که افتاده
از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشته این مبالغه است در احاطه
علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمیست که
در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری است وَلَا يَابِسٍ و نه خشکی است إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
مگر در کتاب روشن ثبت شده است یعنی در لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و
یابس همه چیزها است از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی
نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارة بعالم روحانیانست و یابس عبارت از عالم
جسمانیات و همه در لوح رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خداوندی که
خواباند شما را و متوفی میگرداند بِاللَّيْلِ در شب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام الاجزاء
اینجا استعارة کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکتست در زوال
احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخ الموت اشارة بدینست وَيَعْلَمُ و میداند

خدای ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس بر انگیزد شما را
از خواب فیه در روز تا طلب معاش جویید برای توسع است در تو فی لیقضی
اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی
اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت بما کنتم
تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بآنست که جزا دهد شما را در قیامت بکردارها
شما وهو القاهر و اوست قاهر و غالب فوق عباده بر بندگان خود ویرسل علیکم و فرو
میفرستد بر شما حفظة فرشتگان که نگاهبان باشند بر اعمال شما یعنی می نویسند عملها را
تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد نخوانند پس حکمت ارسال در حفظه آنست که بنده از
فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ
کتابک عملی چند بجا آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد نز اندیشی از آن
روزی که در وی ٭ جگرها خون و دلها ریش باشد ٭ دهندت نامه اعمال و گویند ٭ بخوان تا کرده
خویشتن باشد ٭ مکن بد ور کنی باری در آن کوش ٭ که اندر نامه نیکی بیش باشد ٭ واین کرام الکاتبین
مشرف حال بندگان خواهند بود حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت یکی از شما مرگ
توفته رسلنا جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده
فرشته اند هفت از ایشان ملئکه رحمت است و هفت دیگر ملئکه عذاب پس چون ملک
الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بر دارد بملئکه عذاب
دهد وهم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند ثم ردوا
پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدای مولیهم الحق
آنکه خداوند ایشانست و حقست یعنی درست گوی و راستکار الا له الحکم بدانید
که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین و اوست
شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفند
شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل
کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو کیست که می رهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان
یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار والبحر و از ظلمات دریا که شب و سحاب و بخار است مراد
درماندگی و سختی و کشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهنده خود را تضرعا از روی
زاری باشکارا وخفیة و به پنهانی لئن انجانا و میگویند که اگر نجات دهد خدای ما را
من هذه از این شدت و محنت لنکونن هر اینه باشیم ما من الشاکرین از شکر گویندگان بر نعمت
نجات قل الله ینجیکم بگوی ای محمد که خدای نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر
و بحر ومن کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس آنکه شما باز شرک رجوع میکنید

ویهدی

و بجهای که کرده اید و فانی نمایند قل هو القادر بگو اوست توانا است علی ان یبعث علیکم
عذابا بر آنکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم
نوح آمد و سنگباره که بر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون
آل فرعون و در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق
قوم حکام ظالمند و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند
و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه و هر گروهی را سالاری
و متابعی آرزوی و مدعایی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد و یذیق بعضکم
و بچشاند خدای بعضی را از شما بأس بعض رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است
انظر کیف بنگر که چگونه نصرف الایات میگردانیم آیتها را با وعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد
که ایشان که ایشان بدانند وکذب به و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم
تو که کفار قریش اند وهو الحق و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بگو من
نیستم بر شما بوکیل نگاهبان که مهم شما را ایمن که داشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم
یا تکذیب جزا دهم لکل نبأ مستقر مر هر خبری را از وعد و وعید وقتیست که در آن وقت
قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزایی است وسوف تعلمون و زود باشد که بدانید آن را
واذا رأیت الذین و چون بر بینی تو آن کسان را که بتکذیب و استهزاء یخوضون خوض میکنند
و گوی میزنند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست و بدان طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض
کن از ایشان و همنشین با ایشان حتی یخوضوا تا خوض کنند تا وقتی که در آیند فی حدیث غیره در سخنی
دیگر غیر قران واما ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان
خطاب با آن حضرتست و مراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی
نهی خدا را مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب استهزا میکنند در موضع تصدیق
و تعظیم سبب نزول این آیت آن بود که هر گاه که مسلمانان با مشرکان بنشستندی ایشان فی الحال
خوض نمودندی در قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون بینند
که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزند و از ایشان دوری جویند اهل اسلام گفتند
یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز همیشه در مسجد اند
و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از
خوض منع نمی توانیم کرد ایا آثم باشیم یا نه این آیت فرود آمد وما علی الذین و نیست بر آنان که یتقون
بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء
از چیزی ولکن ذکری و لیکن بر ایشان هست که پند دهنده ایشان را بندادنی و مانع شوند
از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون باشد

که پرهیز کنند ازین عمل و غره دارند **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا** و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند
دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو
نهاده اند چون عبادهٔ اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان
دعوة میکند بان سخریه میکنند یا استهزاء یا عید خود را که میقات عبادتست لهو
و لعب میکنند **وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا
تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند **وَذَكِّرْ بِهِ** و پند ده ایشان را بقرآن **أَنْ**
تُبْسَلَ تا تسلیم کرده کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد یا گرفته نشود **نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ** نفسی
هکاری به سبب آنچه کرده است از بدیها **لَيْسَ لَهَا** نیست مران نفس گرفتار شده را **مِنْ دُونِ**
اللَّهِ جز خدای **وَلِيٌّ** دوستی که مدد تواند کرد **وَلَا شَفِيعٌ** و نه خواهنده که او را از عذاب
خلاص تواند کرد **وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ** و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از
عذاب باز خرد **لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا** از نفس پذیرفته نشود **أُولَئِكَ** آنگروه **الَّذِينَ أُبْسِلُوا** آنکسانند
که سپرده شدند بهلاکه عذاب **بِمَا كَسَبُوا** به سبب آنچه کرده اند از قبایح افعال **لَهُمْ** مر ایشان راست
در دوزخ **شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ** آشامیدنی از آب جوشاینده که درون ایشان بسوزاند
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشان را محترق سازد **بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** بجهت
آنکه ایشان بودند که کافر میشدند **قُلْ** بگوای محمد **أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ** آیا می پرستیم بدون خدا
یعنی بجز خدا **مَا لَا يَنْفَعُنَا** و آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش **وَلَا يَضُرُّنَا** و زیان
نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر ضرر و نفع **وَنُرَدُّ** و باز گردیم **عَلَى أَعْقَابِنَا**
و بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم **بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ** بعد از آنکه خدا ما را
راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما
كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که برده باشند او را دیوان **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی
در بیابان دور و از راه راست بیفکنده **حَيْرَانَ** متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار
خود می تواند **لَهُ أَصْحَابٌ** مر او را یاران و مصاحبان باشند که از روی شفقت **يَدْعُونَهُ**
میخوانند او را **إِلَى الْهُدَى** بسوی راه راست و میگویند **ائْتِنَا** بیا بجانب ما دیو
او را بطرف خود دعوة میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن اگر اجابت
شیاطین در ورطهٔ هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجاة میرسد
وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است بکسی که غولان و دیوان او را از میان
کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مومنانند او را براه
شارع که منهاج شریعت است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلال میکشد اگر
برگردد و خود را بکاروان رساند بحرم ایمان داخل شود و اگر با دیوان بماند بکفر

وزنده بمیرد **قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ** بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام **هُوَ الْهُدَى**
اوست دین درست و راه راست **وَأُمِرْنَا** و ما را فرموده اند **لِنُسْلِمَ** تا گردن
بنهیم **لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** مر پروردگار عالمیان را **وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** و دیگر فرموده آنکه بپای
دارید نماز را **وَاتَّقُوهُ** و بترسید از خدای در همه احوال **وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ** و اوست آن
خدای که بسوی او **تُحْشَرُونَ** جمع کرده خواهید شد روز قیامت **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ**
السَّمَاوَاتِ و اوست آنکس که بیافرید آسمانها را **وَالْأَرْضَ** و زمین را **بِالْحَقِّ** برای اظهار
حق چه مصنوعات او را دلایل قدرة و حکمة اویند **وَيَوْمَ يَقُولُ** و یاد کن روزی را که
خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین او خواهد آمد فرماید که **كُنْ** بباش **فَيَكُونُ** پس
بباشد آن چیز مراد در روز قیامتست و تکوین حشر اموات و احیاء ایشان **قَوْلُهُ الْحَقُّ**
سخن او راستست **وَلَهُ الْمُلْكُ** و مر او راست پادشاهی **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ** در آن روز که در دمند
در صور و آن شاخیست که در وی خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید **عَالِمُ**
الْغَيْبِ اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوتست **وَالشَّهَادَةِ** و دانای شهادة
که عالم ملکست **وَهُوَ الْحَكِيمُ** و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق **الْخَبِيرُ** دانا
بآنکه برانگیزد و بر چه وجه حشر کند **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ** و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم
علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس او لی آنکه بدو اقتدا نمایند در
توحید و قصه او آنست که گفت **لِأَبِيهِ آزَرَ** مر پدر خود آذر را و در کتب تواریخ نام او تارخ
است و آذر لقب اوست و معنی او پیر سالخورده است و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر
أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده **آلِهَةً** بخدایی **إِنِّي أَرَاكَ** بدرستی که من
می بینم ترا **وَقَوْمَكَ** و گروهی را که متابع تو اند **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی هویدا **وَكَذَلِكَ**
و چنانچه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان **نُرِي إِبْرَاهِيمَ** نمودیم ابراهیم را **مَلَكُوتَ**
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجایب و بدایع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمانها
شمس و قمرست و ملکوت زمین و شجر و حجر حق سبحانه ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها
و زمینها و در وی عرش تا تحت الثری بر او منکشف ساخت تا استدلال کند بر آن قدرة
کامله حق تعالی را **وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ** و تا باشد او بی گمان یا موقن بود در علم استدلالی
در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در
واقعه خواب دید که کوکبی از افق طلوع نمود که شعشعهٔ نور جمال او نور آفتاب و ماه تاب
بود کشف از غایت فزع بیدار گشت و کاهنان و حکماء مملکت تعبیر این واقعه بر آن وجه
کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضاء صحراء
وجود خواهد آمد که هلاک و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر

بمعنی جمع

آلهة

صلب بستود و رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و
بر هر دو تا ایشان یکی را موکل ساختند و آزر را که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی
با زن او ادنی بنت نمرود پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و بامداد
کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک در رحم پیوست نمرود خشم گرفت بفرمود تا بر
هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حوامل
بودند چون بمادر ابراهیم علیه السلام آمدند حمل ظاهر نبود او زود بر گذشتند و دیگر
کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسری
زاید و ناگاه خبر بکسان نمرود برسد فی الحال او را بکشند پنهان از شهر بیرون رفت
بغاری در میان کوه نشان داشت در آن ابراهیم را بزاد در خرقه پیچید همانجا گذاشته
در غار را بسنگ استوار کرد و آزر را که از قصه خبر داشت گفت ای آزر از ترس کاشتگان
نمرود بصحرا رفتم پسری زادم فی الحال مرد در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و ادنی
روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم علیه السلام انگشتان خود را می مکد و از یکی شیر و از دیگری
عسل بیرون می آید خوشدل شد و بشهر مراجعت نمود و از تدبیر او ایمن گشت القصه ابراهیم
علیه السلام چون شیر تربیت از بستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که دیگری
دیگر در ماهی بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی بیت چو ماه نو که با دوی دلفروزش
بود تا اینکه نورش روز تا روز شو چون پانزده ماهه شد با جانان پانزده ساله مقابله گشت
از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر
هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی با آزر گفت که پسری که آن روز خبر مرگ او بدروغ از
ترس کشتن او بتو دادم جوانی رسیده است در غار خوبروی و نیکوخوی پس آزر را بغار
آورد و ابراهیم علیه السلام را دید که جمال پسر خویش خوش بر آمد و مادر را گفت
این را از غار بخانه او برکه بعلامت نمرود برم از و بپرسیدم ادنی ابراهیم را از غار بیرون آورد
نماز شام بود و در بیابان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر
پرسید که اینها چه چیزهاست مادر هر یک را جدا جدا گفت که هر جنسی چیست و چه نام دارد ابراهیم علیه
السلام گفت هر اینه اینها را پروردگاری باشد که آفریدگار است و حالی دروی پیدا شد پس
مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد از تربیت او پرورش
یابد گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت
پدر تو گفت خدای او کیست مادر گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش
بانگ بر وی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه
را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر

بجانب

بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون برو در آمد و تاریک شد رَأَى كَوْكَبًا
دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی
ستاره پرست بودند بوی سجده کردند قَالَ گفت ابراهیم هَذَا رَبِّي آیا اینست پروردگار
من بر سبیل استفهام یا انکار بزعم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آنگه هنگام گران ستاره فرو رفت
قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر
پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه برفتند و شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه
بر کناره خوان سپهر فلک نمودار گشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا برآینده و
تابنده جمعی از ماه پرستان پیش وی سجده در افتادند قَالَ هَذَا رَبِّي گفت آیا اینست پروردگار
من فَلَمَّا أَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل
کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت
خود لَأَكُونَنَّ هر اینه من باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان پس آنجا در گذشتند و نزدیک
شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدا طلوع کرده و جمعی متحیر او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى
الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم آفتاب را بَازِغَةً برآینده جهان را بنور خود آراینده قَالَ
هَذَا رَبِّي گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هَذَا أَكْبَرُ این کوکب
بزرگترست در جرم و بیشتر است در روشنایی فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال
بر وی ظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما انباز
میگیرید با خدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را
متوجه ساختم لِلَّذِي مر آنکسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها
را حَنِيفًا در حالتی که من مایلم از همه ادیان باطله بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم
من از شرک آورندگان در تفسیر منیر مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را
بدیدن نمرود بردند او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه
منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدینجا
آورده اید گفتند خدای همه است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفتند آفریدگان
اویند ابراهیم علیه السلام تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را
از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم علیه السلام پیوسته
مذمت بتان کردی و بت پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او را مجادله میکردند چنانچه حق
سبحانه فرموده که وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي
گفت آیا با من حجت باطل میگویید فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید
وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خود و حجت بر آن ایشان او را تخویف

کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود
وَلَا أَخَافُ و نمی ترسم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از انچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم
که بکسی ضرری نمی توانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ مگر آنکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پروردگار من چیزی را
از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّي رسیده است پروردگار من و احاطه کرده است
كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا از جهت علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا یاد نمی کنید و پند نمی گیرید تا میان
عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما با آنها ذوی
کرفتید وَلَا تَخَافُونَ و نمی ترسید شما أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ از آنکه شرک می آرند بخدای و شریک او می آرید
مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیزها که فرو نفرستاده است خدای بِهِ بشریک کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا
کتابی و حجتی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوار
ترند با یمن بودن پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید آن را که از او
باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و دفع ضر انکه حق تعالی از سوال ابراهیم علیه السلام
جواب میدهد که سزاوارتر با یمنی الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانیکه ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوا و نیامیختند
إِيمَانَهُمْ ایمان خود را بشرک بِظُلْمٍ آن گروه أُولَئِكَ لَهُمُ مر ایشان راست الْأَمْنُ ایمنی از خلود در
دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان اند راه یافتگان وَتِلْكَ و انچه گذشت از استدلال ابراهیم
بافول کواکب تا انجا حُجَّتُنَا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم
آنرا با ابراهیم تا حجت گرفت بدان عَلَى قَوْمِهِ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ برمیداریم بپایهای بلند
مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم در علم و حکمت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت
است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض
او وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را إِسْحَاقَ پسر نام او اسحاق که پدر پیغمبران بنی
اسرائیل است وَيَعْقُوبَ و نبیره او که اسرائیلست كُلًّا هَدَيْنَا و هر یکی را از این هر دو را
مِنْ قَبْلُ نمودیم وَنُوحًا هَدَيْنَا و راه نمودیم بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت دادیم
از ذریه نوح علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریه ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس
و لوط درین ایتها مذکوراند از ذریه ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریه ابراهیم اند هم
از ذریه نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریه نوح است باتفاق پس حق سبحانه میفرماید از ذریه
نوح راه نمودیم دَاوُودَ داود را که پسر ایشانست از اولاد یهودا وَسُلَيْمَانَ و پسر او سلیمان را
وَأَيُّوبَ و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب
را وَمُوسَى وَهَارُونَ و موسی و هارون و برادر او را که پسر عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب
وَكَذَلِكَ و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکو
کاران را فراخور استحقاق ایشان وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و پسر آذرین مسلم است

از اولاد

از اولاد رحبعم بن سلیمان وَيَحْيَى و پسر او یحیی را علیه السلام وَعِيسَى و عیسی را که پسر
مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند
عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسبت
از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریه نوح یا ابراهیم یاد کرد و حال آنکه نسبت
او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی
الله علیه و سلم باید دانست و بنی امیه درین مسابقه منکر اند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس
را که بقول اصح پسر بن فنحاص بن عیزار بن هرون است و انکه گفته اند مراد ادریس است
دور می نماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران
از شایستگان اند وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ
و الیسع که پسر اخطوب است و با ابن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط
که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است صلوات الله
و سلامه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را تفضیل دادیم
بر نبوة عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالم که گروه جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران
این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی را از فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی را از برادران
ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغامبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشانرا
یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذَلِكَ آن دینی که این انبیاء بدان متدین بودند هُدَى
اللَّهِ دین خدایست يَهْدِي بِهِ راه مینماید بدان دین بفضل خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا
میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با همه
این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر اینه باطل گردد و نیست شود از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمالست درین آیه تهدیدیست مشرکان را أُولَئِكَ
آن گروه یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و داده
ایم حکمت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب
و حکم و نبوة هَؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا پس بدرستی که بر ما گماشته
ایم و مهیا کرده برای ایمان بدینها بِهَا گروهی را که از روی صدق قَوْمًا لَيْسُوا نیستند
بدین چیزهای کافران مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارة بانصار
است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند
پس این سوره بشارة است بایمان ایشان بِهَا بِكَافِرِينَ آن گروه انبیا آنانند که أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
راه نمود خدای ایشان را بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریق ایشان اقتدا کن مراد آن
چیزی است که بر آن متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها که وقوع

مختلف فیها درهدی داخل نیست وناسی بران عزیمکن در مفاتیح الغیب آورده که
آنجه حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم فرمود فبهدیهم اقتده یعنی بسر
انبیا اقتدا کن واحوال ایشان را پیروی نمای اشارتست بانکه وصف وسیرت هریك
مطلع شدی اجود واحسن آن را اختیار فرماید زیرا که اقتدای بپیغمبر پیشان در اصول
دین نشاید چه دران تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ
شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود واز صفات
سنیه وخلال رضیه هرچه با همه ایشان متفرق بود نزد او تنها مجتمع است پس از همه
افضل واکمل باشد بیت هرچه خوبان جهان داده اند قسم تو نیکوتر از آن داده اند
هرچه بناز دیگران دلبران جمله تو داهشت وزیاده بران قُل بگوای محمد با کافران که لا اسألکم
نمیخواهم از شما عَلَیهِ برپیغام رسانیدن از خدای اَجراً مزدی چنانچه بیش از من هیچ پیغمبری از
ازامت مزد دعوت نطلبیده اِن هُوَ نیست این تبلیغ من اِلّا ذِکری لِلعالَمینَ مگر پندی مر عالمیانرا
وَما قَدَروا اللهَ وبشناختند وتعظیم نکردند جهودان خدایرا حَقَّ قَدرِهِ چنانچه سزاوار
تعظیم او باشد ودر کشف الاسرار گوید خدا را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد
آری قدم را با حدوث چه نسبت وخاك وآب را رب الارباب چه مناسبت بزرگی
را از شناخت الهی سوال کردند فرمود کل ما خطر ببالك فهو خلاف ذلك بیت هرچه آن
برهم نهاده دست عقل وحس ووهم شعر کبرایش سنگ بطلان اندر آن انداخته شعر حضرت
حقایق پناهی خلاصة ظلال الکاملین الشیخ الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت وادراك
حق سبحانه باعتبار کنه ذات ومجرد او از تعینات اسما وصفات ممتنع است مر غیر حق را
سبحانه زیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجب است وبپرده کبریا محتجب هیچ نسبت نیست
میان او وماسوی او پس شروع در طریق معرفت اولین وجه اضاعت بضاعت وقت
بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان وامام علام قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرمود
کدای انکه اشارت بتو محال وعبارت از تو وبال بیت کنه خودم در خود اثبات تو نیست
دانش ذات تو بجز ذات تو نیست وگفته اند معنی اینست ما وصفوا الله حق وصفه
آورده اند که مالك بن الضیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله
علیه وسلم آمد آمد آن حضرت باوی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت
را بر موسی علیه السلام منزل کردانید که تو در توریت دیده که خدای دانشمند فربه را
دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن خبر تو بود وجود
پوست تو فربهی او در غضب شد وگفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخته است اینجا
آمد که اینها خدا را بأجنبی می باید وصف نکردند اِذ قالوا چون گفتند ما اَنزَلَ اللهُ نفرستاده

است خدای

است خدای عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی واحکام شرع وهمچنان صفتی را که
انزال کتب وارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قُل بگو مَن اَنزَلَ الکِتابَ الَّذی
که بفرستاد آن کتاب را که جاءَ بِهِ موسی آمد بوی موسی یعنی توریت نوراً در حالتی
که روشنایی دهنده وَهُدًی لِلنّاسِ وراه نماینده مردمان را تَجعَلونَهُ میگردانید شما
ابدان را قَراطیسَ صحیفها وطومارها ووقتها براکنده تُبدونَها اشکارا
میکنید آنچه میخواهید وَتُخفونَ کَثیراً وپنهان میسازید بسیاری را از آن چون
نعت مصطفی علیه السلام وآیة رجم وغیر آن وَعُلِّمتُم وآموخته شدید ای اهل اسلام
بزبان محمد علیه السلام ما لَم تَعلَموا آنچه ندانستید اَنتُم وَلا آباؤُکُم نه شما ونه
پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام قُلِ اللهُ بگوای محمد که خدای فرستاد واین
جواب است که فرستاد توریت را ثُمَّ ذَرهُم پس دست بدار از یهود وبگذار ایشانرا
تا بیوسته فی خَوضِهِم یَلعَبونَ در اباطیل وخرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابی
الخیر قدس روحه در کلمه قل الله ثم ذرهم فرمود که الله وبس وماسواه هوس وانقطع
النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم
غیر او را فرو کذار شبلی با بعضی از اصحاب خود میگفت علیك بالله ودع ما سواه بیت
چون تفرقه دلست حاصل زهمه شعر دل را بیکی سپار وبگسل زهمه شعر وَهذا کِتابٌ اَنزَلناهُ واین قرآن
کتابیست که فروفرستاده ایم او را مُبارَكٌ بسیار فایده وبا برکت مُصَدِّقُ الَّذی بَینَ یَدَیهِ
باورکننده آنچه پیش از وی بوده از کتب وَلِتُنذِرَ وتا بترسانی بدین کتاب وحفص
تا میخواند یعنی تا تو بیم کنی اُمَّ القُری اهل مکه را وَمَن حَولَها وهرکرا گرد اکرد مکه است
یعنی مجموع اهل مشرق ومغرب را قری جمع قریه باشد واو را ام القری گفته اند که بمعنی جمع
است پس هرجا مجتمعی باشد از شهر ودیه آنرا قریه توان گفت ومکه را ام القری گفت بجهت
انکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا انکه قبله اهل قری است ومجمع ایشان در
وقت حج وَالَّذینَ یُؤمِنونَ بِالآخِرَةِ وانکسانیکه ایمان آورده اند بآخرت یُؤمِنونَ بِهِ ایمان می آورند
بکتاب یا پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست وخوف سبب تدبر وتفکر در
انکه نجات بمتابعت پیغمبر توان دست دهد وَهُم وایشان که بر نبی وکتاب میکردند
عَلی صَلاتِهِم یُحافِظونَ بر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان وستون دین
نماز است آورده اند مسیلمه کذاب واسود عنسی دعوی نبوت کردند وحضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت
عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که وَمَن اَظلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از آن کس
که افترا کرد وبربست عَلَی اللهِ کَذِباً بر خدای دروغی وگفت من پیغمبر ایم اَو قالَ یا گفت

أُوحِيَ إِلَيَّ وحی میکند بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه الطبل
و مفتری بادث برهم میبست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمد و اسود عنسی
نیز میگفت شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته او سخنان بر من القا کند وَمَنْ
قَالَ و کیست ظالمتر از انکس که گفت سَأُنْزِلُ زود باشد که نازل کردانم مِثْلَ
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مانند انچه خدای نازل کرده اینجا کویند این سخن عبدالله بن سعد است کاتب
دیوان نبوت بود روزی ایه و لقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت و تقلب اطوار
آدم از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد بعد از انکه کلمات ثم انشاءه خلقا
آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت که بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک
افتاد و مرتد گشته گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر وی
می آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او میکوید وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی تو إِذِ الظَّالِمُونَ
چون باشند ظالمان یعنی کافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدتهاء مرگ وَالْمَلَائِكَةُ
و فرشتکان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ کستراننده کان دستهاء خود را برای قبض روح ایشان
قدر بنا بیع کفته که دستهاء اکشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند
و میکویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید روحهاء خود را از جسدهاء خود همچو متقاضی
مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی میطلبند یا میکویند فرشتکان که بدر آرید نفسهاء
خود را از عذاب اگر میتوانید الْيَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تُجْزَوْنَ
جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خوار کننده بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ بسبب انکه بودید
که میکفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ و بودید
که از آیات او تَسْتَكْبِرُونَ کردن کشی میکردید و تعظیم می نمودید و در ان تامل و تدبر نداشتید
وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزای بسوی ما فُرَادَى تنها نه مال با شماست
و نه فرزند و نه خدام و نه حشم و نه یار و نه مددکار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ و آمدید چنانکه شما را افریده
بودیم أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار از رحم مادر برهنه پای برهنه وَتَرَكْتُمْ و بکذاشتید مَا خَوَّلْنَاكُمْ انچه
عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی انچه بدان مینازید یا بر دیگران بسبب ان مفاخرت
میکردید بکذاشتید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید
وَمَا نَرَى مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ و شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ آنانکه کمان می
بردید از روی جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ که بدرستی ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لَقَدْ
تَقَطَّعَ بدرستی که بریده شد بَيْنَكُمْ پیوند شما و حفص بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت
انچه میان شما بود از وصلت و مودت وَضَلَّ عَنْكُمْ و کم شد از شما مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ انچه بودید که

کمان میبردید

می بردید که بتان شفیعان شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافنده تخم
است تا از وی نبات بروید وَالنَّوَى و شکافنده دانه است تا نهال از ان براید يُخْرِجُ
الْحَيَّ بیرون می آرد زنده را یعنی نبات را که نمو و نما و حیاتی دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که
تخم و دانه است یا بیرون آرد حیوان را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل
را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ
الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذَلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده و میراننده الله
است فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس کجا بر کردانیده می شوید از وی فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح
است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وَجَعَلَ اللَّيْلَ و کردانید شب را
سَكَنًا آرامگاه خلق از تعب حرکات روز تا بیاسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و
ماه را حُسْبَانًا نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور
و سنین بدیشان متعین گردد ذَلِكَ این کار که تیسیر و تدبیر شمس و قمر است برای
حساب تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاری است الْعَلِيمِ
دانا بتدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِي و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه
جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارها را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آن تمام
فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در دریا و نجوم را بجز این منافع
دیگر هست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر ان و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت
که چه دو بین جا دلیل قدرت ظاهر نیست زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق
زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی
که روشن و مبین ساختیم و نشانهای قدرت را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی را که دانند و بدان
استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکس که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یکتن
که آدم است علیه السلام فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهی است وَمُسْتَوْدَعٌ و
جای ودیعت یعنی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر
قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع اوست
چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و
ازین جهت آخرة را دار القرار گفته اند و محققان را درین آیه اشارتست که زبان قلم
از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزولند قومی که حقایق و معانی کویند بالخلق کیا
سر نهانی کویند اسرار غم عشق تو دلها با هم هر دم بزبان بی زبانی کویند قَدْ فَصَّلْنَا
الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای گروهی
که فهم کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان

مَاءً آبی فَأَخْرَجْنَا بس بیرون آوردیم بِهِ بآن آب التفات از غایت بسوی تکلم نَبَاتَ
كُلِّ شَيْءٍ رستنیهاء هرچیزی مجمل ذکر فرمود آنکه مفصل میکوید فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس
بیرون آوردیم ازین آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی کیاه که از تخم رسته است و بیخ و شاخ
پیدا کرده است نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا بیرون می آریم ازین کیاه سبز وَمِنَ النَّخْلِ دانه بر یکدیکر
مرکب شده یعنی خوشه مِنْ طَلْعِهَا و بیرون آوردیم از خرمابنان قِنْوَانٌ از شکوفه
و غنچه وی دَانِيَةٌ شاخهاء وَجَنَّاتٍ نزدیک بیکدیکر یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک
از بسیاری بار مِنْ أَعْنَابٍ و دیکر بیرون آریم بوستانها از انکور وَالزَّيْتُونَ و بیرون آوردیم
از آب باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتی که آن
درختان بعضی ببعضی مانند در برک وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیکرند در طعم میوه چه
بعضی بغایت ترش می باشند و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ بنکرید
بمیوه هر درختی إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خورد و بی مزه وَيَنْعِهِ و
بنکرید در رسیدکی و پختکی او که چکونه شکلی و مزه و نفعی و لذتی درو پدید می آید إِنَّ فِي ذَلِكُمْ
بدرستی در آنها که یاد کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر کروهی
را که بکرویند وَجَعَلُوا و ساختند کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند
اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لِلَّهِ برای خدای شُرَكَاءَ الْجِنَّ انبازان دیوان را یعنی
کفتند که شیطان شریک خداست هرچه خیرست خدای می آفریند و او را یزدان می کویند
و هرچه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او
آفریده است مرین کبران را نیز شیطان بلک شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را
شریک خالق میکویند وَخَرَقُوا لَهُ و برمی بافتند بعضی کافران برای او بَنِينَ پسران
چون عزیر و عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون ملائکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشان را
بحقیقت آنچه میکویند سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برترست عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه
صفت میکنند که او را شریک و فرزند هست بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پدید آرنده
آسمانها و زمینها أَنَّى يَكُونُ از کجا باشد و چه کونه بود لَهُ وَلَدٌ مر او را فرزندی
وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند نیاید از شوهر و زن بی زن آید
و چه کونه او را زن باشد که در زن و شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست
و میان او و ماسوی مجانست نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیزها را و خالق را هیچ
مخلوق مانند نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست و غیر او را بدین
دانایی وقوف نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه
و ولد بروی محال بود سه ابنک بدین صفتها موصوف ذَلِكُمْ خداوند مستحق عبادت

اوست

اوست اللَّهُ رَبُّكُمْ پروردکار شما لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست سزاء پرستش مکر او
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید وَهُوَ و او با وجود این
همه صفات عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها وَكِيلٌ نکاه دارنده است و مستولی امور بندکان است
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او می یابد خداوندان دیدها را
این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که قوه ایست برکنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رویه
چه رویه بی ادراک ممکنست و اکر ادراک بمعنی رویه دارند تقدیر باید کرد که نه بینند
بصرها او را در دنیا چه رویه در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ و او
است نیکوکار الْخَبِيرُ دانا باسرار و در تبیان کفته که اوست باریک بین تا دآن نیز ببیند
آنچ وی ببیند و کسی نداند آنچه او داند قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ بدرستی آمد بشما نشانهاء روشن
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ پس هر که ببیند منفعت او مر او راست وَ
مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا و هر که نابینا شود یعنی نبیند آن حجتهاء ظاهر را پس ضرر آن بدوست وَمَا
أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ نکاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را
جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وَكَذَلِكَ و مثل این تصریف که در آیتهاء کذشته
کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ دیکر میکردانیم آیتهاء قرآن را از خوف برجا و از نوعی بنوعی تا سامعان
متنبه شوند وَلِيَقُولُوا و تا بکویند اهل مکه که تو دَرَسْتَ خواندی و تعلیم کرفته از دیکری
زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جبر و یسار که دو بنده
بودند از بنی روم تعلیم میکرد و میکوید که خدای بمن وحی میکند حق سبحانه می فرماید
که تصریف آیات میکنیم تا نکویند که تو از غیری تعلیم کرده زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ
بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهُ و دیکر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای
کروهی که بدانند که این کلام خدایست نقلست که در محلی که کفار عرب آن حضرت را صلوات
الله علیه بدین ابا دعوت میکردند این آیه نازل شد که اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ پیروی آن رو که وحی
کرده شد بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزاء عبادت نیست الا او وَأَعْرِضْ و روی بکردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندکان و
باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی
مَا أَشْرَكُوا هرکز شرک نمی آوردند وَمَا جَعَلْنَاكَ و نکردانیدیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان
نکاهبان وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز کذاشته
نیست آورده اند که چون آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد
مشرکان قریش کفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند و اکر نه ما نیز خدای ترا که
بصفات کمال یاد میکنی هجا کوییم آیه آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ و دشنام مدهید آنان را
يَدْعُونَ

که می پرستند **من دون الله** بجز خدای وقبایح ایشان یاد میکنند **فیسبوا الله** که ایشان در
مقابله آن ناسزا گویند خدایرا **عدوا** از روی ظلم وتجاوز از حق **بغیر علم** بی دانشی
یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است
تا در برابر آن مسئبه واقع نشود کسی را که مستحق مسئبه نیست **کذلک** همچنانکه بیارائیم
اعمال کفار را در نظر ایشان **زینا لکل امة** بیاراسته ایم برای هر گروهی **عملهم** کردار
ایشان را از نیک وبد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون **ثم الی ربهم** پس بسوی
آفریدگار ایشانست **مرجعهم** بازگشت ایشان **فینبئهم** پس خبر دهد ایشان را در وقت
مکافات **بما کانوا یعملون** بانچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی
علیه السلام عصا بر سنگ زد ودوازده چشمه آب جاری شد وعیسی علیه السلام
مرده را بدم زنده کرد از این نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید
گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعاء تو زر گردد وحضرت گفت اگر این معجزه بتحقیق ببینید
مرا تصدیق خواهند کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند وسوگند غلاظ وشداد تاکید
نمودند که اگر این معجزه بنمای ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معا... فرمود
که حضرت بدعا اشتغال نمود ومقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود وپیغام آورد
که من بدعاء تو این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون امم از انبیاء بر نوع
ایشان نشانی خواهند وآن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب
استیصال بر ایشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذابی در پی دارد واگر
خواهی بگذارم تا توبه کنند حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود واین آیه آمد که **واقسموا بالله** وسوگند
خوردند بخدای **جهد ایمانهم** سخت ترین سوگندان ایشان **لئن جاءتهم** که اگر آید بدیشان
نشانه ای که خود طلب میکنند **لیؤمنن بها** هر اینه ایمان آرند بدان **قل انما الآیات** بگو چنین
نیست که آیتها یعنی نشانهاء نبوت که معجزات است **عند الله** نزدیک خداست واو بر
اظهار آنچه خواهد از آن قادر است **وما یشعرکم** وچه چیز دانا کرد است شما را ای مومنان
بانچه از کافران صادر گردد **انها اذا جاءت** بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان ومشاهده
کنند **لا یؤمنون** نخواهند گروید **ونقلب افئدتهم** ومیگردانیم دلهاء ایشان را تصدیق **وابصارهم**
ودیدهاء ایشانرا از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخرت **کما لم یؤمنوا به** همچنانکه ایمان
نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد **اول مرة** نخستین بار چون شق قمر وغیر آن **ونذرهم** ومیگذاریم
ایشان را **فی طغیانهم** در بیراهی خود سرگشته میروند **یعمهون** واگر چنانکه ما فرو
می فرستادیم **ولو اننا نزلنا** بسوی این کافران فرشتگان را چنانکه میگویند لولا انزل علینا الملائکة

وکلمهم

الثامن

الیهم الملئکة

وکلمهم الموتی واگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا
بآبائنا **وحشرنا علیهم** واگر جمع میکردیم برای ایشان **کل شیء** همه چیز واگر در دنیاست
قبلا گروه گروه تا گواهی دهند بر صحت الهی وبر نبوت حضرت رسالت پناهی **ما کانوا**
لیؤمنوا نبودند ونیستند که ایشان ایمان آرند **الا ان یشاء الله** مگر آنکه خدا خواهد و
ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار **یجهلون** نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند
ایمان نخواهند آورد **وکذلک** وهمچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند **جعلنا** ما گردانیدیم
لکل نبی برای هر پیغمبری **عدوا** دشمنی **شیاطین الانس والجن** گردن کشان از جن وانس وشیاطین
الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان **یوحی بعضهم** وسوسه میکنند
بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن **الی بعض** برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه میکنند
وخبر میدهند بعضی از جن جن را وبرخی از انس انس را **زخرف القول** سخنان در دفع آراسته
را **غرورا** از برای فریب **ولو شاء ربک** واگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را **ما فعلوه**
نمیکردند دشمنی با پیغمبران **فذرهم وما یفترون** پس بگذار ایشان را وآن دروغها که بر تو می افترند
وآنجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است
ولتصغی الیه وبرای آنکه میل کنند بآن **افئدة الذین** دلهاء آنکسان که **لا یؤمنون بالآخرة** نمی
گروند بآخرت **ولیرضوه** وبرای آنکه بپسندند آنرا **ولیقترفوا** وبرای آنکه کسب کنند از گناهان
ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان **افغیر الله** بگو ای محمد که آیا بغیر
خدای **ابتغی حکما** میطلبم کسی را که حکم کند میان من وشما **وهو الذی** واوست آنکه
انزل الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما قرآن را **مفصلا** بیان کرده شده دروغ وباطل **والذین**
آتیناهم الکتاب وآنکسان که دادیم ایشان را کتاب چون علماء یهود ونصاری **یعلمون**
میدانند **انه منزل** آنکه قرآن فرو فرستاده است **من ربک** از پروردگار تو **بالحق** براستی
ودرستی **فلا تکونن** پس مباش مخاطب امت اند یا هر احدی از امت یعنی چون ادله حقیقت
قرآن تمام شد پس مباشید **من الممترین** از شک کنندگان **وتمت** وتمام شد **کلمة ربک**
حجت آفریدگار تو در بیان توحید ونبوت **صدقا** از روی راستی در اخبار ومواعید **وعدلا**
واز روی عدالت در وصیه واحکام **لا مبدل** هیچ کس نیست تبدیل دهنده **لکلماته** مر اخبار
واحکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن
کرده از تبدیل که وانا له لحافظون **وهو السمیع** واوست شنوای گفتار همه **العلیم** دانا باسرار
همه **وان تطع** واگر فرمان بری **اکثر من فی الارض** بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار
وجهله وگویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را **یضلوک** گمراه
گردانند ترا از راهی که بخدای میرسد **عن سبیل الله** پیروی نمی کنند این گروه **ان یتبعون** مگر

بالحق

کمان خود را وکمان ایشان این بود که بدران ایشان بر حق اند الا الظن ونیستند ایشان
الا کر دروغ میکویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر وانتساب فرزند بوی واتخاذ شرک
در عبارة وی وان هم الا یخرصون بدرستی که آفریدکار تو او دانا ترست ان ربک هو اعلم
بانکس که کمراه میشود از راه وی من یضل عن سبیله وهو اعلم واو دانا ترست بالمهتدین براه یافتکان
فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از انچه یاد کرده شده است نام خدای تعالی علیه
بر وی در زمان ذبح او ان کنتم اکر هستید شما بآیاته مومنین ایمان خدای وبتخاذ او
در حلال وحرام کرویدکان وما لکم وچیست مر شما را الا تاکلوا آنکه نخورید مما ذکر
اسم الله از انچه یاد کرده اند نام خدای علیه بر وی در وقت ذبح کردن وقد فصل لکم و
بدرستی که تفصیل کرد خدای وبیان فرمود برای شما ما حرم علیکم انچه حرام کرده اند بر شما
وتفصیل دران اینست که حرمت علیکم المیتة الی اخره وبعض حرم نعل معلوم خواند یعنی
بیان کرد خدای انچه حرام ساخته بر شما الا ما اضطررتم مکر انچه بیچاره شده باشید ومحتاج
کشته الیه بسوی ان از محرمات ان نیز حلال است عند الضرورة وان کثیرا وبدرستی
که بسیاری از مردمان لیضلون کمراه میکنند وخلق را در تحلیل حرام وتحریم حلال باهوائهم
بارزوهاء خویش بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی وحجتی بران ان ربک بدرستی که پروردکار
تو او اعلم اوست داناتر بالمعتدین بدانها که از حد در کذشته اند وذروا ودست
بدارید ظاهر الاثم آشکارای کناه وباطنه وپنهان را یعنی ترک کنید همه کناهان را
زیرا که کناه یا اشکارا باشد یا پنهان وکفته اند نکاح محارم نکنید وبزنان مایل مشوید
بعضی بر آنند که کناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند وباطن انکه بدل می اندیشند در حقایق
سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهاء دنیاست باطن اثم میل بنعمتهاء عقبا چه هر دو سبب
مشغولی می شود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است وباطن حظوظ قلب یا کناه ظاهر
میلست بشبهات نفس بجوارح وکناه باطن محبت آرزوها نفس است در دل یا ظاهر
آنست که خلق را بران اطلاع افتد وباطن انکه پنهان بماند وخدا بود وحقیقت که کناه ظاهر
اقوال وافعال سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب ان دست میدهد وکناه باطن عقاید
فاسده وعزایم باطله است ودر بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسانرا ظاهریست یعنی بدن
جسمانی وباطنیست یعنی دل روحانی کناه را نیز ظاهریست وان قول وفعل باشد موافق طبع
ومخالف شرع وباطن که آن صفات حیوانیست واوصاف حیوانیت واوصاف سبعی وشیطانی
پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع ودست بدارید اخلاق
ذمیمه نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی وربانی وامام قشیری قدس الله سره میکوید که چون حق تعالی
نعمت ظاهر وباطن بانواع ارزانی داشته که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة اینجا میکوید که دو

اظهار الاثم

عن سبیله وهو اعلم

هو اعلم

ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمت ظاهر وباطن ترک کناه ظاهر وباطن است در ترک کناه
ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران ودر ترک کناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت
حرمان ای ظاهر وباطن خود پاک کن از لوث کناه تا از ان صورت ومعنی تو پاکیزه شود
ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که انانکه کسب میکنند کناه را ظاهرا وباطنا سیجزون
زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بانچه هستند که کسب میکنند آورده
اند مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی کفتندی ای محمد کوسفند که می میرد کشنده
او کیست فرمود آفریننده او کفتند واعجبا چیزی که یاران تو میکشند وسلک وجوع
هلاک میکنند حلال وپاکست وهر چه خدا میکشد حرام ونا پاک ازین سخن وسوسه در
خاطر ضعفا واهل اسلام افتاد وآیة آمد ولا تاکلوا مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از انچه یاد نکرده
اند نام خدای را بر ذبح او وامام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد
وخواه بسهو وامام مالک وامام شافعی رحمه الله بخلاف این میکویند که ذبیحه مسلمان
مطلق حلال است اکرچه تسمیه نکرده باشند وامام ابو حنیفه رحمه الله فرق میکند میان
عمد ونسیان اکر ترک تسمیه بعمد کرده حرام است والا حلال وانه لفسق وبدرستی خوردن
او فسق است وان الشیاطین وبدرستی که دیوان لیوحون وسوسه می کنند الی اولیائهم
بدوستان خود از کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکشید
میخورید وانچه خدای کشته است میکذارید وان اطعتموهم واکر شما ای مومنان فرمان برید
ایشان را در استحلال انچه حلال حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما مشرکان باشید
زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر او شرکست اومن کان میتا ایا انکس که بود مرده
بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه پس زنده کردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وجعلنا
له نورا وداریم مر او را نوری از حجج وبراهین تا تمیز کنند میان حق وباطل یمشی به فی الناس
میرود بان نور در میان مردمان براه راست بسوی بهشت چنین کس یا شد یعنی باشد کمن مثله
فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیهاء ماند لیس بخارج منها نیست
بیرون آینده از ان کذلک همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان زین للکافرین
زینت داده اند برای کافران ما کانوا یعملون انچه میکنند از عبادت اصنام این آیت
در شان حمزه رضی الله عنه وابو جهل نازل شد در وقتی ابو جهل از روی جهل وجراءة
نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال بنده ومواقف
استماع مخلصان امت نیست وحمزه دران روز در شکار بود چون باز آمده وشکایت
حرمتی ابو جهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سران نابالک بی باک رفت وکمان بر سر او زد
وکلمه شهادة بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است وکرفتار ظلمت کفر واثام ابو جهل وکفته اند

انکم

یمشی به

درباره عمر بن الخطاب رضی الله و ابو جهل فرود آمد که هر دو در مقام آزادی ستید بخمار بودند
و آن حضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی از ین دو تن عزیز گردان و دعاء آن حضرت
درباره فاروق همت استجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمات ابو جهل و محققان
گفته اند موت بهواء نفس است و حیوة بمحبت حق یا موت بکفر است و حیات بمعرفت در
کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان زنده اند و دوستان
بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت برآید کل نفس ذائقة الموت و هر که حیات معرفت
برنیاید فلنحیینه حیوة طیبة و از نجاست الموت حی فی الدارین ع عیر دهر کز جانش نو باشی
خوشا جانی که جانانش تو باشی شاه کرمانی قدس سره این آیت بر خواند که او من کان میتا و
فاحییناه گفت نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان
و دل و بزرگی این معنی را نظم فرموده ع بروی خلوتی در صحبت بکشای ـ باش کلی متوجه
بخدای غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان ـ تا زنده شوی جاوید در هر دو سرای وکذلک و همچنانکه
در مکه بزرگان گنه کار هستند جعلنا فی کل قریة آفریدیم در هر دهی اکابر مجرمیها بزرگان
که گنه کاران آن موضع اند یاد کرد اینرا بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا
فیها تا مکر کنند در آن موضع و مردمان را از ایمان باز دارند چنانچه رؤساء مکه بر سر
چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوال
کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن وما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا
بانفسهم مگر با نفسهاء خود چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان وما یشعرون و
نمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او می رسد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که
ابو جهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون
که میگویند که در میان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی نمیشویم الا که بما وحی فرود
آید چنانچه برو نازل می شود حق تعالی آیت فرستاد واذا جاءتهم و چون بیاید بکفار قریش آیتی
از قرآن یا معجزه در اثبات نبوة سید آخر الزمان قالوا لن نؤمن گویند ایمان نیاریم بدین آیت
یا معجزه حتی نؤتی تا وقتی که بدهند ما را مثل ما اوتی مثل آنچه داده شده اند رسل الله
پیغامبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بر ایشان فرود می آید امام ثعلبی
گوید مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هم اوست و این
بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمایل همه انبیاء با وی جمع نکرد او را
یا ایها الرسل خطاب نکرد مصرع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان فرموده که ولید
بن مغیره با حضرت رسالت علیه السلام گفت که اگر نبوة حق است من بآن از تو سزاوارترم
جهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوة پیغمبری و مال نیست بفضل

و کلمات است الله اعلم خدای داناترست حیث یجعل رسالته انجا می نهد پیغامها
خویش را وسیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسان را که جرم کردند بکفر صغار خواری
و رسوایی عند الله بنزدیک خدای وعذاب شدید و عذاب سخت بما کانوا یمکرون
به سبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بدی میسگالیدند در حق ایشان
فمن یرد الله پس هر که خواهد خدای ان یهدیه انکه او را راه نماید و بطریق شناسا
گرداند یشرح صدره بگشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام ومن یرد و هر کرا
خواهد ان یضله انکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند
دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت بمثابه که سر باز زند و از سخن حق ابا کند کانما یصعد
فی السماء گوییا بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و می خواهد
که با آسمان رود و این غایت تباعدست در گریختن کذلک یجعل الله همچنانکه تنگ میگرداند
دل کافران را الرجس میگذارد خدای علی الذین عذاب یا لعنت را
لا یؤمنون بر دلهاء آنانکه نمی گروند و توحید را تصدیق نمی کنند وهذا و این اسلام
صراط ربک راهیست پسندیده پروردگار تو مستقیما در حالتی که راستست و درو
کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم یذکرون برای گروهی
که پند می پذیرند لهم دار السلام مر پند پذیران راست بهشت عند ربهم نزدیک خدا
وهو ولیهم و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا
یعملون بسبب آنکه یاد کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم و یاد
کن روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را
جمیعا همه ایشان پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار
یافتید من الانس از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم و گویند دوستان
شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار
ما برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست
که ایشان را بر آرزوها و هواء نفس راه نمودند و تمتع جن و انس بانکه مطیع و منقاد ایشان
شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت
معاون یکدیگر بودند دیوان آدمیان را بگناه میخواندند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت
میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی با ستمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بوقت
وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر انگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون
حال ما چون خواهد بود قال گوید خدای تعالی النار مثواکم آتش است آرامگاه شما
خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد

خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کنیم إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو حَكِيمٌ خداوند
حکمتست در آنچه کند با جن وانس عَلِيمٌ داناست باعمال واحوال ایشان وَكَذَٰلِكَ وچنانکه
فرو میکذاریم کفار جن وانس را نُوَلِّي مسلط میکردانیم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بعضی از ظالمان را
بَعْضًا بر بعض در دنیا یا وامیکذاریم بعضی را ببعضی مالك دینار رحمه الله کوید که در یکی
از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که بنیست میکردانم دشمنان خود را بدشمنان خود
وباز ایشان را بدوستان خود وآشکار است که تولیت در لغت خواهد بود یعنی ظالم جن وانس را
باهم کذاریم تا آنکه هیچ نفع بدیکری نمی توانند رسانید واین صورت واقع میشود بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی ومناهی وبار دیکر حق خطاب میکند از
روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای کروه دیوان وآدمیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا بشما نیامد
یعنی آمد رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما اکرچه پیغمبر جن آدمیان بوده اما چون انس را باجن
جمع کرد خطا صحیح است وکفته اند از جنس رسل بدیشان مبعوث بوده وجمهور بر آنند
که رسل جن را نذر کویند وایشان رسل رسولانند چنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم بقوم خود رسانیدند کما قال الله تعالی وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ
ودر هر تقدیری حق سبحانه میکوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ وبیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن
این روز که روز قیامتست قَالُوا کویند در جواب که شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا کواهی میدهیم بر نفسها
خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر واستحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وحال آنکه فریفته کرده
بود ایشان را زندکانی دنیا تا از بعث ونشر فراموش کردند وچون بعرصه محشر آمدند بکناه
خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وکواهی دادند بر نفسهاء خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ انکه ایشان
بودند کافران ذَٰلِكَ این فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ برای آنست که نیست آفریدکار
تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاك کننده ساکنان دیهها وشهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلم که کنند
وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ وحال آنکه اهل آن شهرها ودیهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان
نیامده باشد وایشان را از خدای وقیامت خبر نداده وبزرکان کفته اند که استیصال
هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید واکر نه ایشان را بر حق حجت رسد که لولا ارسلت
الینا رسولا فنتبع آیاتك چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ وهر عمل کننده را
دَرَجَاتٌ مراتب است در ثواب وعقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای عملها که کرده اند وَمَا رَبُّكَ ونیست
پروردکار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بی خبر از آنچه ایشان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ وپروردکار تو بی نیاز است
از عبادت بندکان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمتست بر ایشان وتکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست
وکفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان وخداوند رحمتست بر مجرمان وعاصیان إِنْ يَشَأْ

اکر

هذا

اکر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را وعید اهل مکه است وَيَسْتَخْلِفْ وخلیفه وجانشین شما
سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هرکرا خواهد از آفریدکان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه
شما را پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از ذریت قوم دیکر که پدران شما بودند إِنَّمَا تُوعَدُونَ
بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت ومتعلقات او لَآتٍ هر آینه بودنی
وآمدنی است بیشک وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ونیستند شما عاجز کنندکان مر خدای را در
بعث وحشر شما قُلْ بکو ای محمد يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل
کنید دستکاه ومنزلت عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ هر یکی بر حالت خود وآنچه نهایت تمکن واستطاعت
شما باشد یعنی بر کفر وعداوت خود مستمر باشید امر تهدیدست میکوید شما بر حالت
خود باشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی وبردباری فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ لَهُ آنکس که باشد عَاقِبَةُ الدَّارِ ومراد
عاقبه پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که فیروزی ورستکاری نیابند
ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین زودی بدانید که بجاه سعد
ودولت فلاح که را رسد ببینید که درویشان شکسته بال ببرای کرامت چون خوانند
وخواجکان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند ـ باش تا کل یابی آنها
که امروز تد جزو ـ باش تا کل ببینی آنها را که امروز زندخان ـ تاکی از دار الغروری سلختن دار
السرور ـ تاکی از دار القراری ساختن دار الفرار ـ آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت
زار خود خطی کشیدندی وچهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله وبرخی برای بت
آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان ومهمانان دادندی وآنچه بهره بتان بودی بر خادمان
بتخانه قسمت کردندی پس اکر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی آن را بحصه الهه خود
ور حصه الهه نیکوتر بودی بحال خود بکذاشتندی واکر چیزی از نصیب خدای در میان
نصیب بتان افتادی بر نداشتندی وکفتندی خدای توانکر است احتیاج ندارد واکر نصیب
بتان بنصیب خدای مختلط شدی بر داشتندی وبا نصیب بتان ضم کردندی وکفتندی
ایشان فقیر محتاج اند حق سبحانه از این حال خبر میدهد ومیفرماید وَجَعَلُوا لِلَّهِ ومقرر کردانیدند
برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ
وچهارپایان نَصِيبًا بهره وبرای بتان بهره فَقَالُوا پس کفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب
مر خدا راست بِزَعْمِهِمْ بادعاء باطل وکفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا واین دیکر نصیب برای
شریکان ما یعنی شرکاء که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ
برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای ودر آن تصرف نمیکنند
وَمَا كَانَ لِلَّهِ وآن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ بر بتان

ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا برمیدارند و نامزد بتان میکنند ساء ما یحکمون بد
حکمی است که ایشان میکنند وکذلک و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت
قربان زین می آرایند لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان
ایشان را شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان و خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن
فرزندان را در چشم مشرکان لیردوهم تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند ولیلبسوا
علیهم و تا پوشیده گردانند بر ایشان دینهم دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل
علیه السلام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه برای
ایشان آرایش میدهند فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشان را با افترا او و دروغی که
میگویند وقالوا هذه و گفتند این نصیبه آنکه ما انعام وحرث حجر چهارپایان و
کشت حرامست لا یطعمها نخورد و نخوردان را الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم یعنی
خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را دخل نمیدادند بزعمهم بگمان خود بی
حجتی و برهانی وانعام حرمت ظهورها و میگفتند این چهارپایانند که حرام کرده شده است پشت
ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی وانعام و دیگر چهارپایانند که برای
قربانی بتان لا یذکرون اسم الله یاد نمیکنند نام خدا را علیها بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح
میکردند افتراء علیه و در بینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای تعالی میگفتند این ها
خدای فرموده سیجزیهم زود باشد که خدای جزا دهد ایشان را بما کانوا یفترون بسبب
آنچه افترا میکنند وقالوا و گفتند ما فی بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای این چهارپایان
است یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خالصة لذکورنا پاکست و حلال مر مردان ما را
ومحرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وان یکن میتة
و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی زن و مرد در
خوردن آن شریک باشند سیجزیهم زود باشد که پاداش دهد خدای وصفهم وصف ایشان
که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال
و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین بدرستی که
زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان خود را سفها از روی بیخردی
بغیر علم بی دانشی چه ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را
زنده در گور میکردند نباید که در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارة در قبایل عرب عام بود
یا اگر بزرگ شوند بجهاز و ملحاج عروسی باید داد حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد
کردند از روی جهل وحرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است ایشان را
خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر آن افتراء علی الله و بر بافتند افترا بر خدای قد ضلوا بدرستی

که گم شده

که گم شده اند در راه ضلالة وما کانوا مهتدین و نیستند راه یافتگان بطریق حق وهو
الذی و اوست آنکس که برای شما انشأ پیدا کرد جنات بوستانها از انگور که
معروشات برداشته و چفته بسته وغیر معروشات و بر زمین افتاده و بی چفته
و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات
آنکه در کوه و بیشه رسته باشد والنخل و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشتها را
از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوبست مختلفا اکله در حالتی که مختلفست ثمره هر یک از آنها
در هیأت و کیفیت والزیتون و دیگر پیدا کرد اینز زیتون را والرمان و انار را متشابها
در حالتی که مانند یکدیگر است برگهای او وغیر متشابه و مانند نیست ثمره میوه او بعضی
ترش است و برخی شیرین و بعضی میان آن و این کلوا من ثمره بخورید از میوهها هر یک اذا
اثمر چون میوه پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد وآتوا حقه و بدهید حق آن میوه را
یعنی تصدق کنید یوم حصاده در روز درودن زرع و بریدن نخل و چیدن میوهها و
مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن در آثار اقوال آنست که مراد از این
صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة مفروضه در مدینه فرض شد و این آیه مکیست
و بعضی گفته اند مراد زکوة است و آورده اند حدیث آورده اند که ثابت ابن قیس رضی الله
عنه قریب پانصد نخل بوده که خرماهاء آن ببرید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آنگه آمد
که ولا تسرفوا از حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه هست بیکبار تصدق مکنید
و در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام
قشیری رحمه الله فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست و اگر همه یک کینه دانه
بود و هر چه برای خدا دهی اسراف نیست و اگر چه هزار خانه بود انه بدرستی که خدای
لا یحب المسرفین دوست ندارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را ومن الانعام
و اوست که بیافرید از چهارپایان حمولة آن را که بار کشد چون شتر و گاو وفرشا و آن را
که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار
آن که از خردی بزمین نزدیکست مانند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه شما را
روزی داد خدای و حلال کرده بر شما ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان
را یعنی بر راه او مروید حلال یا حرام مسازید بقول او انه لکم بدرستی که او مر شما را
عدو مبین دشمنیست آشکارا ثمانیة ازواج و از چهارپایان بیافرید هشت زوج که
ازواج آن را گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را
نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرزند هر یکی زوج دیگری
من الضأن از آنچه پشم دارند یعنی از میش اثنین دو زوج یکی قوچ و دیگری

جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ واز انها که موی دارند وایشان را بز گویند اثْنَيْنِ دو زوج دیگری نر و ماده قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرده خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ ایا دو ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آن را حرام کرده که مشتملست بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهاء دو ماده خواه آنچه در رحم اوست ماده باش و خواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزد بکر اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز بهمان منوال دو زوج قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ ایا هر دو ذکور را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا باز حرام ساخته که فرا گرفته است آن را أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهاء هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ یا بودید شما شُهَدَاءَ حاضران و مشاهده کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا آن هنگام که وصیت کرده خدای شما بدان تحریم سبب نزول آیات آن بود که عوف بن مالک نزد حضرت رسالت پناه علیه السلام آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما آن را حرام کرده بودند حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که آنچه شما حرام کرده بودند اند حرام نمی شود عوف گفت که خدای حرام کرده است این آیت نازل شد سید علیه السلام فرموده که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگویید این تحریم از قبل ذکورت یا از قبل انثی این مالک ساکت شد اگر میگوید که تحریم بسبب ذکوریست پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثیت پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود علیه السلام که ای ابن مالک جواب سخن بگو چه گفت تو بگو که نا من بشنوم حضرت این آیت بر وی خواند فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را نسبت دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا را لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کند مردمان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشان است یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت رسالت علیه السلام میفرماید که من او را در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیه اند مشرکان چون این آیت شنودند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام است آیت آمد که قُلْ بگو ای محمد علیه السلام لَا أَجِدُ نمی یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه وحی کرده اند مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده شده عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آن را إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آن چیز مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خونی ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح روده یا در زندگانی از بیرون آید جگر و سپرز

حرم

در وی داخل نیست أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک را چه از وی نتوان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که او پلید است أَوْ فِسْقًا یا کشته شده بفسق و آن چهار پاییست که أُهِلَّ او از بر داشته شده است لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای بِهِ بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آن را فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره گی در مانده شود غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد گذشته در خوردن زیادت از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو غَفُورٌ آمرزگار است مواخذه نکنند آن را که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنکسانکه یهود اند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شیر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخل است در معالم آورده که مراد شتر است و شتر مرغ و بط بر ایشان حرام است وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا حرام کردیم عَلَيْهِمْ بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه هاء که درون ایشان بود چون پرده و پیه گرده إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه داشته بودی ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چربیها که بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن چربی که بودی متعلق بر روده های ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه بنا گوش و مغز و استخوان ذَٰلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ باداش داده بودیم جهودان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بگو رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که تکذیب کنند باشد حاصل سخن آنست که اگر امهال هست اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهرست که از نا آمده خبر داد و بعد نزول آیه مشرکان گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما این سخن بر سبیل استهزا میگفتند اما بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع و مرضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیزها یعنی او امر فرموده بتحریم اینها كَذَٰلِكَ همچو این تکذیب که قوم تو میکنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قُلْ هَلْ

شئتم

عِندَکُم بگو آیا هست نزدیک شما مِن عِلم هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آن را برای ما اِن تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمیکنید در مقامات خود اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود را وَاِن اَنتُم اِلَّا تَخرُصُونَ و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قُل بگوی ای محمد که اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلّٰهِ الحُجَّةُ البَالِغَةُ پس مر خدای راست حجت رسیده بنهایت صحت فَلَو شَاءَ پس اگر خواستی لَهَدَاکُم اَجمَعِینَ هر آینه راه نمودی همه شما را قُل هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَکُمُ الَّذِینَ گواهان خود را یَشهَدُونَ آنان را که گواهی دهند اَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ که خدای حرام کرده است هٰذَا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فَاِن شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشهَد مَعَهُم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن وَلَا تَتَّبِع و اتباع مکن اَهوَاءَ الَّذِینَ آرزوها و هواء کسانی را که از روی عناد کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِینَ لَا یُؤمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنان را که ایمان نمی آورند بِالآخِرَةِ بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُم و ایشان بِرَبِّهِم بپروردگار خود یَعدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُل تَعَالَوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من اَتلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَیکُم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه تا بد و آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن اَلَّا تُشرِکُوا آنست که شریک مسازید بِهِ شَیئًا بخدای چیزی را وَبِالوَالِدَینِ و نیکویی کنید با پدر و مادر اِحسَانًا نیکویی کردن در تأویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و ترتیب و دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَلَا تَقتُلُوا اَولَادَکُم و مکشید فرزندان خود را مِن اِملَاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحنُ نَرزُقُکُم ما روزی میدهیم شما را وَاِیَّاهُم و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست ترس شما از ترک قتل بناحق میشوید وَلَا تَقرَبُوا الفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات او و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بیباکان آشکارا بر آن اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنان مگردید مَا ظَهَرَ مِنهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمرست و ما بطن زنا و محققان گویند که ما ظهر فعل است و ما بطن نیت وَلَا تَقتُلُوا النَّفسَ الَّتِی و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرد خدای کشتن او را اِلَّا بِالحَقِّ مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذٰلِکُم این چهار نهی و یکی امر وَصَّاکُم امر کرد خدای شما را بنگاه داشتن آن لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست وَلَا تَقرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ

الیتیم

الیَتِیمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید اِلَّا بِالَّتِی هِیَ اَحسَنُ مگر بفعلی که آن نیکوتر باشد یعنی آن تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن بخورید و بکس مدهید حَتَّی یَبلُغَ تا برسد یتیم اَشُدَّهُ بقوت خود یعنی بالغ شود وَاَوفُوا الکَیلَ و تمام بپیمایید کیل را در مکیلات وَالمِیزَانَ و ترازو را در موزونات بِالقِسطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در تبیان آورده که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زیاده تر از نیم یا دو نیمه چنان برابر باشد که میل موی میل نکند حق سبحانه آیه فرستاد که لَا نُکَلِّفُ نَفسًا ما تکلیف نمیکنیم کسی را اِلَّا وُسعَهَا مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر در تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما رعایت عدل بوده آن را عفو کنیم وَاِذَا قُلتُم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت و یا گواهی دهید فَاعدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَو کَانَ ذَا قُربٰی و اگر چه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهدِ اللّٰهِ و بعهد خدای که دین احکام شرعیست یا بر نذری که کنید اَوفُوا وفا نمایید ذٰلِکُم این سه امر و یک نهی وَصَّاکُم بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید وَاَنَّ هٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شد است درین سورة از دلایل توحید و اثبات نبوة و بیان شریعت صِرَاطِی راه منست مُستَقِیمًا راه راست نا بهست فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راهها پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِکُم که آن راهها جدا کرده اند شما را و دور سازد عَن سَبِیلِهِ از راه حق ذٰلِکُم این اتباع وَصَّاکُم بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ شاید که شما به پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت صلی الله علیه و سلم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها را از چپ و راست و آن خطها فرمود که این راههاست بر هر راهی از آن دیوی موکل که میخوانند مردمان را بآن پس این آیه خواند وان هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از یکیست و نهایت هم بیکیست حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و ان احاطه وجودی یا علمی باختلاف و اقوال منتهاء هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور

هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم همه بسوی تو بود گفتیم مگر سوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثُمَّ پس بخوان بر ایشان آنکه آتَینَا مُوسَی الکِتَابَ دادیم

موسی الکتاب تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام
وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید و سبیل تفصیل وهدی
ورحمة و خداوند هدایت و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقاء پروردگار
خود یا ملاقات جزای او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب و این کتابیست انزلناه که
فرو فرستادیم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید او را واتقوا و بپرهیزید از
مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا
و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده
شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان
کنا و بدرستی که ما هستیم عن دراستهم از قرائت ایشان مر کتاب خود را لغافلین بی
خبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و برای آنکه نگویید
لو انا انزل علینا الکتاب اگر فرستاده بودندی بر ما کتابی چنانکه بر جهودان و ترسایان لکنا
اهدی هر آینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی آمد بشما
بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما فرود آمد وهدی و راه نماینده
که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة و بخشایشی مر مومنان را و این هر سه صفت
قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالتست علیه السلام
که گواه امتست و هدی و رحمت نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت است مر اهل ایمان
را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از آنکس که دروغ شمرده آیتهای خدا را
وصدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا
بر میگردند از آیات ما سوء العذاب بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بما
کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون آیا انتظاری برند
اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر علیه السلام الا ان تاتیهم الملائکة
مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملیکه عذاب بدیشان او یاتی
ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان با تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات
قیامت باشد و آن بسیارست و از آن جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول
عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب
او یاتی یا آنکه بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت
نصب کرده یوم یاتی روزی که بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول
اکثر مفسران طلوع شمسست از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد
و درازی آن را متهجدان شبخیزان و اهل اوراد دریابند و چون اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند

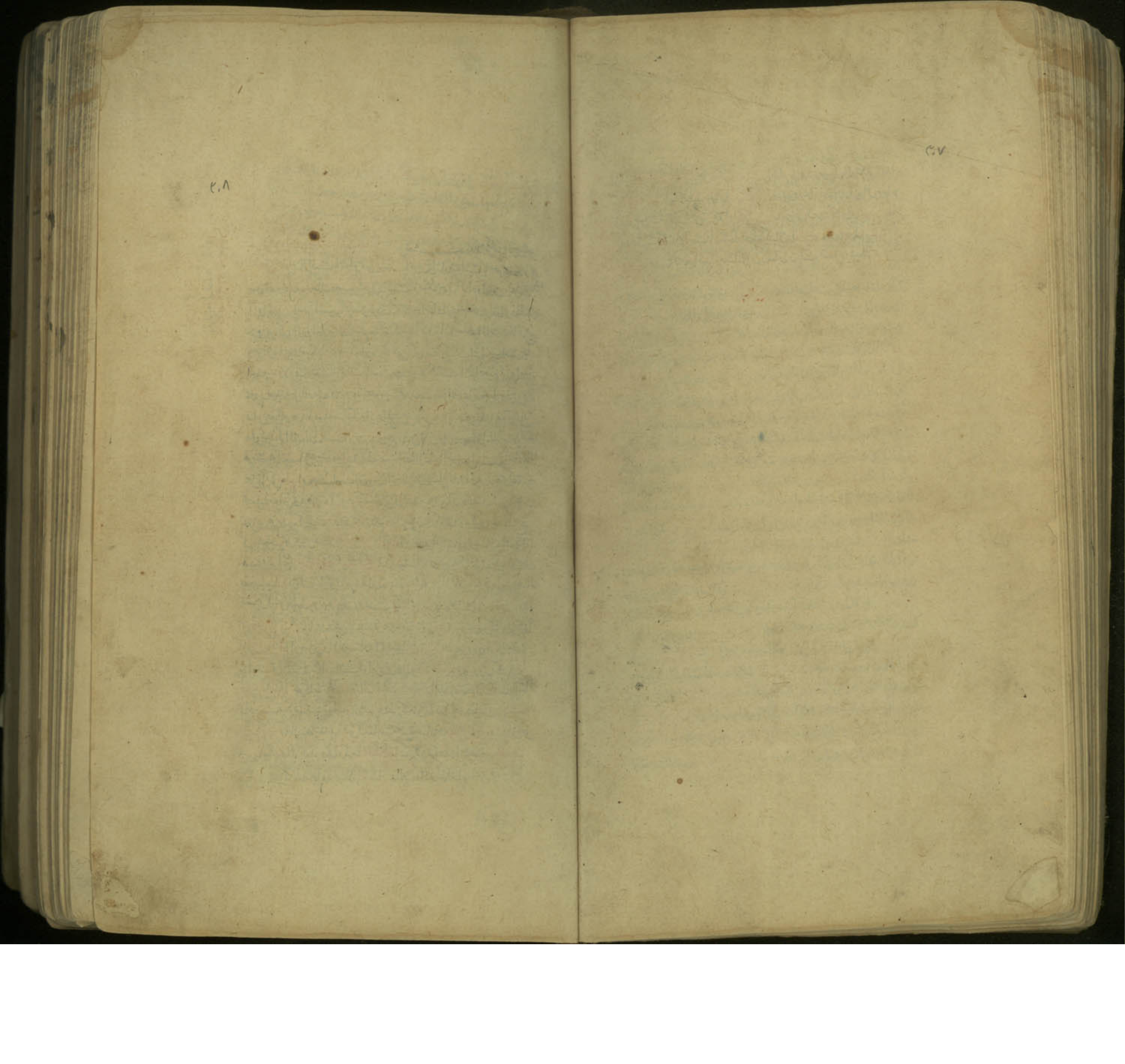
وصبح

وصبح بر نیاید دیگران افتند و دیگر بار ورد از سر گیرند و چون تمام شود و اثر صبح پدید نباشد
دانند که کاری عظیم از خلق نهانست غیب بعرصه گاه شهاده می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار
مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب طلوع آغاز کند و آفتاب از افق غربی بر آمد و او را
نوری نبود و همه خلق آن را مشاهده کنند و چون این آیت عظیم ظاهر گردد غیب عین
شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را
ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش
ازین و امروز ایمان آورد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان
خود نیکویی یعنی عملی پسندیده این دلیل کسی است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمی کنند
و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میدارند تخصیص میکنند این حکم را بدین روز و بعضی گویند مراد
از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان
منافق نیز سودمند نباشد و امام حسن بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از
مغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فرو گذاشته باشد و خیری نا کرده چون این آیت معاینه
بینند و آنگاه خیری کند از خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان
کافر و توبه فاسق مقبول نیست و موید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود
تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این آیتها را
انا منتظرون که ما نیز این علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوش حال ما ان الذین فرقوا
بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند
و بعضی کافر شدند وکانوا شیعا و بودند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری
که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی
یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم با آیه سیف منسوخست و گفته اند مراد ازین
قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این
نیست که کار ایشان الی الله با خدایست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند در دنیا
و اگر خواهد درین سرای مهلت دهد و در آخرت عذاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد
ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه میکنند در دنیا
من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکویی فله پس مر او راست عشر امثالها ده
باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام ماتریدی رحمه الله گفته است که مراد تعیین عدد
نیست بلکه اظهار تفصیلست بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پیش
اوراست ده حسنه قبل از آن تا بدان حسنه می تواند آمد حسنه ایجاد از عدم و آفرینش
در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات

وتوفیق واخلاص وقبول حسنه تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد
وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ وهر که بیاید به سیئه یعنی فعل بد فَلَا يُجْزَىٰ پس جزای داده نشود إِلَّا
مِثْلَهَا مگر همانند آن یعنی یکی بیکی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان که اهل حسنه وسیئه اند
ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب وزیادتی عقاب قُلْ بگو مر این قوم را که تفرقه
در دین خود افکنده اند که إِنَّنِي هَدَانِي بدرستی که راه نموده است مرا رَبِّي پروردگار
من إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براهی راست دِينًا قِيَمًا یعنی دینی پاینده درست مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
که آن ملة ابراهیم است علیه السلام حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم علیه السلام
از همه دینها بدین دین مایل بود وَمَا كَانَ ونبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از مشرکان یعنی از عبده اصنام ولا یهود ونصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي بگو بدرستی که نماز من
وَنُسُكِي وقربانی من یا حج من وَمَحْيَايَ وزندگانی من یعنی الحجه من براتم در زندگی
وَمَمَاتِي والحجه بر آن میرم از ایمان وطاعت لِلَّهِ همه مر خدایراست رَبِّ الْعَالَمِينَ
آفریدگار عالمیان لَا شَرِيكَ لَهُ هیچ انباز نیست مر او را یعنی من در عبادة خود کسی را با او شریک
نمیکنم چون بت پرستان وقربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او در حج بوقت تلبیه دیگری را با او
یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیة که میگفتند لبیک لا شریک لك الا شریکا هو لك وگفته اند
مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خود است بحق سبحانه یعنی هرچه کنم وگویم ودارم همه
برای خداست وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وبدین مأمور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ومن اول مسلمانانم برای
آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آن حضرت
را علیه السلام در رجوع با دین ایشان این آیت نازل شد که قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو آیا بدون
خدای أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگاری را ودر عبادت او را شریک سازیم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ
وحال آنکه خدایست آفریدگار همه چیزها پس ما سوی او مربوب ومخلوق او باشند
ومربوب برای ربوبیت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وکسب نکند هیچ نفسی از بدیها
إِلَّا عَلَيْهَا مگر وبال او بر او باشد وکید مغرم میگفت ای صنادید عرب متابعت من
کنند وگناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وبر ندارد هیچ بردارنده
وِزْرَ أُخْرَىٰ بار دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم پس بسوی
پروردگار من که پروردگار شماست مَّرْجِعُكُمْ بازگشت شما است فَيُنَبِّئُكُم پس خبر
خواهد داد شما را در آخرة بِمَا كُنتُمْ بآنچه بودید که در آن فِيهِ تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردید
در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و
اوست آنکس که کرد اینده شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم بنی
الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ وبرداشت بعضی را

ازشما

ازشما فَوْقَ بَعْضٍ زبر برخی دیگر دَرَجَاتٍ پایهاء بلند در بزرگی وتوانگری تا مثال
آن لِّيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده اند از مال وجاه
تا ظاهر شود شکر اغنیاء وصبر فقراء إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو سَرِيعُ الْعِقَابِ
زود عقوبت کننده است ناسپاسان وناشکیبایان را وَإِنَّهُ وبدرستی که او لَغَفُورٌ رَّ
حِيمٌ آمرزنده ومهربانست بر شاکران وصابران تمت تمام شد م م
م



سورة الاعراف مکیة مائتان وست آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام این قرانست یا نام این سورة است یا هر حرفی اشارت است یا سمی از اسماء الهی چون الله ولطیف وملك وصبور یا حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام ولطف ومجد وصدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد وبعضی بر افعال وتقدیر چنین بود که انا الله اعلم وافصل منم خدای که میدانم وبیان میکنم یا از محمد دانا تر ومحق از باطل جدا میکردانم ودر تاویلات کاشفی مذکورست که الف اشارت است بذات احدیت ولام عبارتست از ذات با صفت علم ومیم کنایتست از جامعیتی که ان معنی محمدی کویند صلی الله علیه وسلم وصاد صورت محمدیست صلی الله علیه وسلم وقول ابن عباس رضی الله عنه که صاد جبل بمکة علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند ودر حقایق سلمی کوید که الف ازلی است ولام ابدی ومیم مابین ازل وابد وصاد اشارتست باتصال هر متصلی وانفصال هر منفصلی وفی الحقیقة نه اتصال را مجال کنجایش است ونه انفصال را محل نمایش نظم این جه راه است این برون از فصل ووصل کاندرو بی فرع می کنجد نه اصل فی معانی فی عبارات فی عیان فی حقایق فی اشارت بجهان برتر است از مدرکات عقل ووهم لاجرم کوکشت دروی فکر وفهم جون بکلی روی کفت وکوی نیست هیچ کس را جز خموشی روی نیست کتاب انزل الیك این کتابی است فرستاده شده آنرا بسوی تو ای محمد فلا یکن فی صدرك حرج باید که نباشد در سینه تو تنکی از تبلیغ او یعنی باید که دل تو تنك نشود از رسانیدن پیغام الهی واز تکذیب قوم اندوهناك نشوی که این کتاب بتو فرو آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدان کافران وذکری للمؤمنین وتا پند دهی پند دادنی مر مؤمنانرا اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آن چیزی را که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردکار شما یعنی متابعت قرآن کنید ونکاه داشت اوامر ونواهی او ولا تتبعوا وپیروی مکنید من دونه اولیاء بجز کتاب خدای تعالی دوستانرا مراد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست میکرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در کمراهی می افکنند قلیلا ما تذکرون اندك پند میکیرید وقتی که متابعت غیر تو میکنید وکم من قریة وبسیاری اهل دیهها وشهرها از کفار وفجار که ما اهلکناها حکم کردیم باهلاك ایشان فجاءها بر آمد باهل آن شهرها ودیهها باسنا عذاب ما در شبانکاه مانند قوم لوط علیه

السلام

السلام او هم قائلون یا فرود آمد عقوبت بر ایشان وبودند ایشان خفتکان در نیمروز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت از جهت آنست که زمان آسایش است واستراحت وتصور وتوقع عذاب دران نیست پس بلیه غیر منتظر صعب تر وسخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوشتر ولذیذتر است فما کان دعویهم پس نبود دعوی وخواست ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان باسنا بلا وعذاب ما الا ان قالوا مکر آنکه کفتند انا کنا ظالمین بدرستی که بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف کنند بکناه خود ومظنه ایشان آنکه اعتراف بجای سبب نجات ایشان باشد از عذاب وحال آنکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف مقارن یکدیکرند پس در وقت نزول عذاب توبه واستغفار مفید نباشد وقوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی است چنانچه در قصه ذکر خواهد یافت فلنسئلن الذین ارسل پس هر اینه خواهیم پرسید روز قیامت آنکسانی را که فرستاده شده اند الیهم بدیشان پیغامبران وپرسول ایشان از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سوال تعنیف وتعذیب است ولنسئلن المرسلین وهر اینه بپرسیم فرستاده شده کانرا یعنی پیغامبرانرا از اداء رسالت وتبلیغ احکام واین سوال تشریف وتقریب است وکفته اند امم را از فرمان برداری انبیا بپرسند وانبیا را از مهربانی بر امم فلنقصن علیهم پس هر اینه بخوانیم بر امم ورسل ایشان کفتار وکردار ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یك چه کردند وکفت وشنید ایشان چه بود وما کنا غائبین ونبودیم ما نهان ودور وبی خبر از اقوال وافعال ایشان والوزن وسنجیدن اعمال هر کسی یومئذ الحق آن روز یعنی روز قیامت درست وبودنی وکفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی ودو کفه باشد وبمه خلایق دران نکرند واین صورت برای اظهار معدلتست ودر تبیان از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است ویك کفه او از نور است ویکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند وسیئات را در کفه ظلمت فمن ثقلت موازینه پس هر که کران بود اعمال سنجیده او وبین تقدیر موازین جمع موزونست واکر جمع میزان دارند نظر بتعدد وزن واختلاف موزونات باشد یعنی حالی کرانی بطاعتست وآنانکه میزان ایشان کران بود فاولئك پس آن کروه هم المفلحون ایشانند رستکاران ورسیدکان بنجات ومن خفت وهر که سبك باشد موازینه عملهاء وزن کرده او وآن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئك پس آن کروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم بنفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند

بما كانوا بسبب آنكه بودند كه بآياتنا بذكر كردن آيات ما يظلمون ستم مى كردند
يعنى وضع مى نمودند تكذيب را در موضع تصديق ولقد مكناكم وبدرستى كه
ما ممكن كردانيديم شما را اى آدميان في الارض در زمين جهت سكنى او وزرع وكفته
اند خطاب با قريش است ميكويد شما را دستكاه داديم در زمين تا سير ميكنيد بشام
ويمن در تابستان وزمستان وجعلنا لكم وآفريديم براى شما فيها در زمين معايش
اسباب زندكانى از مكاسب در تجارت وآنچه سبب سعت معيشت باشد قليلا
ما تشكرون اندك شكر ميكوييد با وجود تخصيص بچنين نعمتى يا از شما اندكى اند كه مراسم
شكر كذارى وسپاس دارى قيام مينمايند بيت نعمت بسى وشكر كذارنده اندكى است
كوينده سپاس الهى زصد يكى است ولقد خلقناكم وهر آينه بتحقيق بيافريديم شما را
در اصلاب پدران ثم صورناكم پس صورت كرديم شما را در ارحام مادران يا بيافريديم
ارواح شما را پس تصوير باجساد شما كرديم يا آفريديم پدر شما آدم را يا آفريديم شما را از آدم
پس تصوير كرديم شما را در ظهر او ثم قلنا پس كفتيم ما للملائكة مر فرشتكان را اسجدوا
سجده كنيد سجده تعظيم وتحيت لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده كردند ملائكه
از روى فرمان بردارى الا ابليس مكر ابليس كه او از راه عجب وحسد لم يكن من الساجدين
نبود او از سجده كنندكان مر آدم را قال ما منعك كفت خداى تعالى مر ابليس را چه چيز
باز داشت ترا الا تسجد از آنكه سجده كنى آدم را اذ امرتك چون فرموده بودم ترا بسجده او
قال كفت ابليس انا خير منه من بهترم از آدم اين جواب از حيثيت معنى است
يعنى دورى نمايد از آنكه مثل منى را بسجود چون او كسى فرمايد پس مانع است كه من
از و بهترم خلقتني من نار آفريدى مرا از آتش كه جوهر لطيف علوى نورانى است
وخلقته من طين وآفريدى آدم را از كل كه جسمى كثيف سفلى ظلمانى است ابليس درين صورت
مغلطه خورد كه فضيلت را باعتبار عنصر ملاحظه كرد واكر باعتبار فاعل كه لما خلقت
بيدى عبارت از آن و بنسبت حقيقت كه ونفخت فيه من روحى اشارت
است بدان نكريستى دانستى كه خيريت وفضليت آدم راست نه او را كما قال في المثنوى
بيت زادمى ابليس صورت ديد وبس غافل از معنى شد آن مردود خس كه چرا من خدمت
اين طين كنم صورتى را من لقب چون دين كنم نيست صورت چشم را نيكو بمال تا ببينى
شعشعه نور جلال وقياس نيز در افضليت نار از خاك نامستقيم بود زيرا كه آتش
خاين است هر چه بدو دهند نيست كرده اند وخاك امين است هر چه بدو سپارند
نكاه دارد وامين از خاين بهتر است وآتش متكبر است وخاك متواضع وتواضع از كبر
نيكوتر باشد خاك از نقش پذيرى خاك آدم نقش معرفت پذيرفت كه كتب في قلوبهم الايمان

وآتش

وآتش نقش را بسوزد چنانچه نقش معرفت ابليس بسوخت كه ففسق عن امر ربه ووجوه
تفضيل خاك بر آتش در جواهر التفسير بطريق تفصيل مذكور است نظم صورت
خاك ار چه دارد تيركى در تيركى نيك بنكر كز ره معنى صفا اندر صفاست اين
همان خاكست كاندر وصف او صاحب كمال دلى نكته كفته است كز روى ديد
جان اجل است جستن كو كبريت احمر عمر ضايع كردنست روى بر خاك سياه آورد كه
يك سر كيمياست قال كفت خداى مر ابليس را فاهبط پس فرود رو منها از آسمان
يا از بهشت واين امر عقوبت بود بر معصيت او وكفته اند كه تنزل كن از مرتبه
رفيعه كه داشتى بسبب طاعتى كه كرده بودى عز له دنيه بواسطه معصيتى
كه مرتكب آن شدى فما يكون لك پس نرسد ونه روا باشد ترا ان تتكبر آنكه
كردن كشى كنى فيها در آسمان وتعظم نمايى بر فرشتكان كه خاشعان ومطيعانند
يا نشايد كه معصيت كنى در بهشت كه جاى طاعت كنندكان است فاخرج پس
بيرون رو از بهشت يا آسمان انك بدرستى كه تو من الصاغرين از خوار شدكانى
ودر تبايع آورده كه تو بيرون رو از صورت فرشتكى ومباش در ميان فرشتكان پس
سبحانه وتعالى تبديل كرد صورت او را بزشت ترين صورتها قال انظرني كفت ابليس
وقتى كه ممسوخ شد واز رحمت نو اميد كشت مهلت ده مرا الى يوم يبعثون تا روزى
كه برانكيخته شوند آدميان از قبرها يعنى تا روز قيامت قال كفت خداى انك بدرستى
كه تو من المنظرين از مهلت داده كانى ابليس را آنچه مهلت داشت تا روز قيامت يعنى
نميخواست كه بميرد حق تعالى درخواست او را قبول كرد وتا نفخه صعقه او را امان
داد چنانچه جاى ديكر فرموده كه انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم يعنى تو از مهلت
داده كانى تا روز وقت معلوم كه زمان دميدن نفخه صعقه است يعنى تو داعيه
اضلال آدميان دارى پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال كفت ابليس
فبما اغويتني پس بسبب آنچه بى بهره كردانيدى مرا از رحمت لاقعدن لهم
هر آينه بنشينم براى فرزندان آدم صراطك المستقيم بر راه تو كه آن راه ديانت
يعنى دين اسلام ومترصد آن باشم كه ايشان را راه زنم وبر صراط مستقيم
نكذارم ثم لآتينهم پس بيايم بديشان من بين ايديهم از پيش ايشان يعنى در امر
آخرت وكويم بعث وحشر وبهشت ودوزخ نيست ومن خلفهم واز پس ايشان
يعنى از قبل دنيا وآن را در چشم ايشان بيارايم وعن ايمانهم واز دست راست
يعنى از جهت حسنات وايشان را در عجب وريا اندازم وعن شمائلهم
وعن شمائلهم واز چپ ايشان يعنى از جهت سيئات وايشان را در [illegible]

غیرین کرده‌ام وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را
شَاكِرِينَ شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ گفت
خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا در حالتی
که نکوهیده باشی و عیب ناک مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ
بخدای که هر که پیروی تو نماید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را
مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج
ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و زوج تو که حوا است الْجَنَّةَ
در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوه‌ها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا که
خواهید با هر چه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید این جنس را از درخت که گندم
است یا انگور و مخورید از آنکه اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ از
ستمکاران بر نفس خویش فَوَسْوَسَ پس وسوسه لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را شیطان
لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکار گرداند برای ایشان مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده بودند
عَنْهُمَا از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات
ایشان را نمی‌دیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر مشاهده نمی‌کردند و گفته‌اند
حق سبحانه ایشان را جامه‌ها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی
آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس
از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز
وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدست یاری مار و طاوس به بهشت درآمده بود
و بصورت دیگر برآمده وَقَالَ و گفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع
نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ
تَكُونَا مگر از آنکه نگردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا
از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان
که مرگ را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل می‌نمود
ابلیس تدبیری دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّي
بدرستی که من لَكُمَا مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی
شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان برد که کسی بخدای
تعالی سوگند بدروغ نخورد بدان سوگند فریفته شد فَدَلَّاهُمَا پس ابلیس تنزل داد ایشان را به
سوگند از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه
فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی

هذه الشجرة م

الحال

فی الحال بعقوبت بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس
ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر بدیدند در اخبار آمده که گیسوی بکر حوا ایشان
عورت ایشان را تا مدتی ایشان از این صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند
و قصد کردند برگهای اشجار يَخْصِفَانِ می‌چسبانیدند برگی بر بالای برگی
و می‌نهادند عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان
بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بهم بستند تا چون آشکاری شد عورت خود را
بدان می‌پوشیدند و از هر طرف بدان طرف میگریختند وَنَادَاهُمَا و ندا کرد ایشان را
رَبُّهُمَا آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ
از خوردن این وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم إِنَّ الشَّيْطَانَ
لَكُمَا بدرستی که شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا و عداوت
او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده‌اند که در وقت
گریختن ایشان حق سبحانه گفت أفرارًا منّي یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام
گفت بل حیاءً منك این گریختن نه بجهت جهالت از حضرت توست بلکه باعتراف
نموده‌اند و با حق سبحانه از روی نیاز قَالَا گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا ستم
کردیم أَنْفُسَنَا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی گناهان
ما را وَتَرْحَمْنَا و نبخشایی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران قَالَ
گفت خدای مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوا فرود روید بزمین
بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاوس
همه دشمن یکدیگرند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی
و آرام جایی وَمَتَاعٌ و برخورداری إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام
غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت مگر نخواهد رسید قَالَ گفت خدای
فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می‌زیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین میمیرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ
و از زمین برانگیخته آورده می‌شوید برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب
معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است بر همه فرزندان
وا میگوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی که با فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی
یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان
و از این قبیل است وأنزل لكم من الأنعام پس بیان فایده لباس میکند و می‌فرماید
يُوَارِي می‌پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را وَرِيشًا و دیگر فرستادیم
لباسی که بدان آرایش کنید و گفته‌اند لباس آنست که عورت را بپوشد

بلکه ماورای آنست انجا مها از ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده
که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش آن از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند
ریش امتعه خانه است وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع
پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ آن بهترست از لباسهای
نرم و متکلف که متکبران می پوشند و گفته اند لباس تقوی جامهای حرب است چون
زره و خفتان که وقایه محارب باشد از اثر تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس تقوی
طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد
و گفته اند لباس التقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر
الحقایق آمده که لباس بدن و گونه است لباس تقوی و آن مفوض باختیار یعنی است
و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی همین بدن بهرمند است
که ستر سوأه می شود و از لباس تقوی مراتب از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و
بهرایشه چیزی پوشیده میگردد بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی
و بدان پوشیده می شود سوأه طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت
حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوأه تعلق بغیر مولی و نصیب سر از تقوی
لباس ملبسا ملاحظه شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوأه دوبینی ماسوی
و بهره خفی از لباس تقوی لقاء اوست بهویت حق و بدان پوشیده گردد سوأه هویت
خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار نیستی از سر وجودات
منکشف در کشف آید و سر لمن الملک الیوم برعرفه وحدت و قهاری جلوه نماید
ملک ملک اوست او خود مالک است غیر ذاتش کل شیء هالک الا انست
کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل هالک امد بیشتر و جهش
هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ذَٰلِكَ آن فرو فرستادن
لباس مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از نشانها فضل و رحمت خداست که بدان سوأه آدمیان
را پوشیده و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ
تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ
الشَّيْطَانُ ای فرزندان آدم و ای امتان محمد بر حذر باشید که شما را در فتنه
نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كَمَا أَخْرَجَ چنانچه
بیرون آورد أَبَوَيْكُمْ پدر و مادر شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا
بیرون کشید از ایشان لِبَاسَهُمَا جامهاء ایشان را لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر ایشان
سَوْآتِهِمَا عورات ایشان یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورة

کشتند

متکبران

کشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی
که ابلیس يَرَاكُمْ می بینند شما را هُوَ وَقَبِيلُهُ او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ
از جای که شما ایشان را نمی بینند یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت
در نظر شما نمی آیند و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند
پس حذر از چنین دشمن لازم ترست إِنَّا بدرستی که ما جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ گردانیده
ایم دیوان را أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت
و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند
کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً عملی زشت را چون بت پرستی و نحر بحیره و سایبه
و امثال آن و کسی ایشان را از آن نهی کند قَالُوا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا
عَلَيْهَا یافته ایم بدین عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا و خدای
فرموده است ما را بِهَا بان فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قُلْ بگوی
ای محمد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای لَا يَأْمُرُ نمی فرماید بِالْفَحْشَاءِ بزشتی و ناپسندی
در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن
خلال أَتَقُولُونَ آیا میگویند شما عَلَى اللَّهِ بر خدای از راه افترا مَا لَا
تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگوی ای محمد أَمَرَ
رَبِّي فرموده آفریدگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی یا توحید که سر همه راستیهاست
وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بنزدیک
هر زمان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون
وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشد و تاخیر نکنید بان جهت که
در مساجد خویش گزارند وَادْعُوهُ و بپرستید خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی
که پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای خدای طاعت كَمَا بَدَأَكُمْ
چنان که بیافرید شما را در ابتدا تَعُودُونَ باز خواهید گشت بوی یعنی یا
جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهید کرد
فَرِيقًا گروهی را هَدَىٰ راه نمود بانکه توفیق داد بر ایمان وَفَرِيقًا و گمراه کرد
گروهی بخذلان و خیال کرد که حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار گشت بر ایشان گمراهی
بمقتضاء قضاء سابق یفعل الله ما یشاء إِنَّهُمُ بدرستی که ایشان
اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا گرفتند دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان خود و فرمان ایشان بردند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ و گمان بردند و پنداشتند که
مُهْتَدُونَ راه یافتگانند و فی نفس الامر نه چنانند يَا بَنِي آدَمَ بعضی گفته اند که

کر این خطاب عام است واکثر مفسران کویند خاص است بسلمانان چه بعضی جماعتی
دیکر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید
برو بری از ذنوب تفال نمودندی و بعضی عام در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب
بودی و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی
اهل اسلام کفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشانرا تخییر
فرمود و کفت خُذُوا فراکیرید زِينَتَكُمْ جامهای خود را که بدان آراسته اید عِنْدَ كُلِّ
مَسْجِدٍ نزدیک مسجدی که ان طواف میکنید یا دران نماز میکزارید و مراد ازین جامه
نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و کفته اند زینت شانه کردن
محاسن است و امام قشیری رحمه الله میکوید مراد زینت سرّ است ابو الحسن در کشف الاسرار
آورده که زینت زبان علم شرع و ستر عورت برای نماز و لباس کشف حضور دلست برای
عرض دار و نیاز نظم ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچ کس طالب خوی با دل حاضر زین
درکاه بس وَكُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام کوشت و چربی و قربان ماکولات
وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد مکذرید بتحریم حلال
یا بافراط طعام و شره در خوردن اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست
نمیدارد اسراف کنندکان را بعضی آنرا که زیادت از سیری میخورند در کتاب قوت القلوب
فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و از بعضی سلف نقل میکنند که اسراف
آنست که هرچه آدمی را آرزو کند بخورد و در فتوحات مسلمانان آنست که همت او تمام
مصروف باشد بفکر طعام و شراب در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور است
نظم خواجه را بین که از سحر تا شام دارد اندیشهٔ شراب و طعام شکم از خوشدلی و
خوشحالی کاه پر میکند کهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ
شیخ الاسلام انصاری قدس الله سره فرموده که اکر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان
درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که جز بجهت رضای حق سبحانه و تعالی صرف
کنی نظم یک جوانی که خیر دایم داشت بنه میباد راهبی در دیر کای بی خبر نیست در اسراف
کفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بکو که مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِينَةَ اللَّهِ آرایشی را
که خدای تعالی فرموده یعنی جامها متنوع الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون
آورد لِعِبَادِهِ برای بندکان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم
و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّيِّبَاتِ و دیکر که حرام کرده است از پاکیزها مِنَ
الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات مأکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا از حلال
چون بحیره و سایبه و جز آن قُلْ هِيَ بکو این زینت و طیبات لِلَّذِينَ آمَنُوا برای انکسانیست

که ایمان

که ایمان آورده اند یعنی اینها باصالت برای مومنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی
دنیا از کفار و فجار بتبعیت شرکت ایشانست در ان لیکن نعمت جاودانی اهل
ایمان را خواهد بود خَالِصَةً باکره و بی شرکت يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كَذَلِكَ
معنی آنکه تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام
دیکر را با دلایل توحید را مبین می سازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای کروهی که فهم دارند
و میدانند قُلْ بکو ای محمد اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدکار
من الْفَوَاحِشَ کناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا
آنچه پیدا است ازان چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان است چون نفاق وَالْإِثْمَ
و حرام کرد کناهی را بر آن حدی مقرر نیست چون صغایر وَالْبَغْيَ و حرام ساخت
ستمکاری را یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکیدست چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود
و دیکر حرام کرد انرا که شرک آرید بِاللَّهِ بخدای با شریک کردن در عبادت او مَا لَمْ
يُنَزِّلْ آن چیزی را که خدای نفرستاده است بِهِ بر شرکت او سُلْطَانًا حجتی و برهانی
وَأَنْ تَقُولُوا و آن را حرام کرده است که بکویید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر
خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف
بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر کروهی راست أَجَلٌ مدتی که خدای تقدیر کرده است
مرجوع ایشانرا و کفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتیست که دران عذاب استیصال
بر ایشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب و هلاک ایشان
یا چون آن علت مقرر بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نمانند از ان اجل یک ساعتی
ساعت در عرف اقصر اوقات را کویند و مراد در ساعت بخاتنست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی
نکیرند بدان اجل چون فرود آید اجل از پیش و پس بیش و پس نکذارد دت در یک نفس
يَا بَنِي آدَمَ کفته اند خطاب با مشرکان عرب است اِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیاید بشما
رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغامبران از شما بزبان شما واصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان
ادم چون بیایند فرستادکان بشما از نوع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي
آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شمارا باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقَى پس هر که بپرهیزد از شرک
و تکذیب وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر ایشان
بعقوبت هر چه می رسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک کردند بلکه
بهرچه امید میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و انانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای
ما را یعنی تکذیب رسل کردند نزد آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و تعظم کردند یعنی سرکشی
نمودند عَنْهَا از ایمان بدلایل وحدت ما أُولَئِكَ آن کروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند

هم فيها ايشان در آن آتش خالدون باقى اند ببقاء ابدى فمن اظلم پس كيست
ستمكارتر يعنى كافرتر ممن افترى از كسى كه ببندد على الله كذبا بر خداى دروغى
بانكه گويد شريك و فرزند و شريك دارد او كذب بآياته يا بدروغ شمرد آيات منزله
او را و اين انكار نبوت نيز هست اولئك آن گروه مفتريان و مكذبان ينالهم ميرسد
بديشان نصيبهم بهره ايشان من الكتاب از لوح محفوظ يعنى آنچه بقلم تقدير
بر لوح نوشته شده از عذاب و نكال ايشان بديشان رسد يا بيابند جزا الجحود نوشته
در دفتر عمل ايشان يا بهره كه از روزى نوشته براى ايشان حتى اذا جاءتهم تا وقتى
كه بيايند بديشان رسلنا فرستادگان ما كه ملك الموت و فرشتگان كه اعوان اويند
يتوفونهم فرا گيرند يعنى قبض كنند ارواح ايشان را قالوا گويند فرشتگان با ايشان از
روى توبيخ و تقريع اينما كجا اند آن بتان كه بوسيد كنتم تدعون بوديد كه ميخوانديد و
ميپرستيديد ايشان را من دون الله بدون خداى تا امروز دفع كنند عذاب خداى را از شما
قالوا گويند كافران كه آنها ضلوا عنا گم شدند از ما يعنى غايب شدند و هيچ مددى
از ايشان بما نرسيد وشهدوا و گواهى دهند على انفسهم بر نفسهاى خود انهم كانوا بانكه ايشان
بودند كافرين ناگرويدگان قال گويد خداى با يكى از ملائكه در روز قيامت ايشان را
كه ادخلوا در آييد في امم قد خلت در ميان آن امتان كه گذشته اند من قبلكم پيش
از شما هم بردين و آيين شما من الجن والانس از پرى و آدمى مراد كافران گذشته اند از
دو طايفه كه حق سبحانه وتعالى گويد در آييد با هم في النار در آتش دوزخ هر كرا عذاب
بيشتر باشد و با بيشتر باشند در آرند كلما دخلت هرگاه كه در آيند امة گروهى بدوزخ
لعنت اختها لعنت كنند گروهى ديگر را كه هم دين ايشان باشند و پيرايه كيش و ملت
يكديگر ميبرند چنانچه جهودان جهودان را لعنت ميكنند و ترسايان ترسايان را و گبران گبران را
و على هذا القياس حتى اذا اداركوا تا گاهى كه با يكديگر رسند فيها جميعا همه ايشان در آتش
قالت اخريهم گويند آنها كه پس در آمده اند و از پيروان مذكان اند لاوليهم براى آنها كه پيشوا بودند
يعنى در باره ايشان گويند ربنا اى پروردگار ما هؤلاء اين گروه اضلونا گمراه كردند ما را
فآتهم پس بده ايشان را عذابا ضعفا عذابى دو چندان كه ما را هست من النار
از آتش دوزخ يك قسم براى گمراهى ايشان و يكى براى گمراه ساختن ديگران قال گويد
خداى لكل ضعف مر همه را عذاب دو باره است پيشوايان را بجهت ضلال و اضلال
و پس روان را بواسطه كفر و تقليد ولكن لا تعلمون و ليكن ايشان نميدانند حفص بخطاب
ميخواند يعنى شما نميدانيد و از عذاب يكديگر خبر نداريد وقالت اوليهم و گويند پيشروان
لاخريهم مر پس روان را فما كان لكم پس نيست مر شما را علينا من فضل بر ما افزونى

كه بدان

كه بدان استحقاق تخفيف عذاب داشته باشيد بلكه ما و شما در كفر برابريم
فذوقوا العذاب پس بچشيد عذاب را بما كنتم تكسبون بسبب آنچه بوديد از كفر
و حواله عذاب بديگرى ميكنيد ان الذين كذبوا بدرستى و راستى آنها كه بدروغ
داشتند باياتنا آيتهاء ما را از قرآن و دلايل قدرت واستكبروا عنها و سركشى كردند
از گرويدن بان و فرمان بردارى ان لا تفتح گشاده نشود لهم براى دعاى ايشان
يا بجهت نزول رحمت بر ايشان ابواب السماء درهاء آسمان يا براى اعمال و ارواح
ايشان در آسمان نگشايند بلكه آنها را بسجين برند كه در زير هفتم زمين است و براى
و براى روح و عمل مومنان بگشايند و آنها بعليين برند كه ببالاى آسمان هفتم است
ولا يدخلون الجنة و در نيايند اين مكذبان و متكبران در بهشت حتى يلج الجمل تا
وقتى كه در آيد شتر في سم الخياط در سوراخ سوزن و اين صورت هرگز وجود نگيرد پس كافر
هرگز به بهشت نرود وكذلك و مانند اين پاداش منكر نجزي المجرمين جزا دهيم مجرمان را
يعنى كافران را لهم مر ايشان را باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشى
كه بران نشينند ومن فوقهم و از زبر ايشان غواش پوششها باشد هم از آن يعنى
زير و زبر ايشان آتش بود وكذلك و مثل جزاء اين گروه نجزي الظالمين پاداش دهيم جميع
كافران را والذين آمنوا و آنانكه گرويدند بخداى وعملوا الصالحات و عملهاء شايسته كردند
چون تصديق رسل و فرمان بردارى كتاب و چون اعمال صالحه بسيار است و از تكاليف تمام
آن فوق طاقت بشر است ميفرمايد كه لا نكلف تكليف نميكنيم و نمى فرماييم نفسا هيچ
تنى را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجاى آوردن آن و اين جمله معترضه
بود ميان مبتدا و خبر مبتدا آنست كه آنها كه ايمان آوردند و عمل صالح كردند و خبر
اين كه اولئك آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فيها ايشان در بهشت
خالدون باقى و دايم اند ونزعنا و بيرون بريم ما في صدورهم آنچه در سينهاء بهشتيان
بود من غل از كينه و حسد و آنچه اسباب و عداوت باشد تجرى ميرود من
تحتهم الانهار از زير مساكن ايشان جويها براى زيادتى لذت و سرور ايشان وقالوا
و گويند اهل بهشت چون منازل خود را ببينند الحمد لله الذي حمد و ثنا مران خدايرا
كه بفضل خود راه نمود ما را لهذا بدين مقام يا بعملى كه اين منزل اثر آنست وما كنا
لنهتدي و نبوديم ما كه بقوت خود راه مى توانستيم يافت لولا ان هدانا الله اگر نه
خداى ما را راه نمودى و اين شكريست كه بهشتيان بنعمت هدايت ادا كنند و آگاه
بى رفيق توفيق الهى سلوك اين طريقه ميسر نشود و بى بدرقه عنايت نامتناهى هيچ
سالك بمقصد مراد نرسد نظم گر بدرقه لطف تو ننمايد راه از راه نه هيچ كس نگردد آگاه

وانکه کی بوی رسند وبا بد رفتن توفیق رفیق ارنشود وا ویلاه لَقَدْ جَاءَتْ دیکر کویند
بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادکان پروردکار ما بِالْحَقِّ براستی
وما بمدد ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُودُوا وندا کرده شوند اهل بهشت
أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده داده شده بودید أُورِثْتُمُوهَا
میراث داده شدید انرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل می کردید بر طریق تعبد
وموافق سنت بهشت را میراث کفت زیرا که عطاء بی رنجست ودیکر انکه میراث
کرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده است که هیچ کس نباشد الا که مر اورا منزلی
باشد در بهشت ومنزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث میکیرند
در دوزخ ومنازل کافران میراث بمومنان رسد در بهشت وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را وازروی شماتت کویند أَنْ
قَدْ وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا انچه وعده کرده بود ما را پروردکار ما
از مثوبتها حَقًّا راست ودرست فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
آنچه وعده کرده بود شما را آفریدکار شما از عقوبتها حَقًّا راست ودرست وبی شبهه
قَالُوا نَعَمْ کویند دوزخیان کر آری یافتیم آنرا چنانچه خدای کفته بود فَأَذَّنَ پس آواز
دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده کویند اسرافیل باشد علیه السلام که کوید وندا کند
بَيْنَهُمْ میان بهشتیان ودوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت خدای عَلَى
الظَّالِمِينَ برکافران باد که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع الَّذِينَ يَصُدُّونَ انانکه
که باز میداشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای وَيَبْغُونَهَا ومیطلبیدند
از برای راه حق عِوَجًا کجی وناراستی یعنی عیب می جستند در دین خدای وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
وایشان بجای آخرت كَافِرُونَ ناکرویدکان بودند وَبَيْنَهُمَا ومیان بهشت ودوزخ
حِجَابٌ پرده ایست یا میان اهل بهشت ودوزخ حاجزیست چون سوری یا بارو شهر که
اهل دوزخ ببهشت نتوانند رفت کما قال الله تعالی فضرب بینهم بسور وآن حجاب را اعراف
کویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ وبر اعراف مردانی
باشند ومشرف بر بهشت ودوزخ يَعْرِفُونَ كُلًّا بشناسند این رجال همه اهل بهشت
ودوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهاء ایشان بهشتیان سفید روی باشند ودوزخیان
سیاه روی وآن موضع را بجهت آن اعراف کویند که ساکنان آن عارفند باحوال
فریقین از اهل بهشت ودوزخ بیقین وآنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان
یا ملایکه بر صورت رجال وبودن ایشان باعراف دلیل فضل وکرامت ایشان باشد
چه از انجا منازل خود را در بهشت می بینند وازان متلذذ میکردند وعذاب دوزخ

را مشاهده میکنند وبخلاصی ازان مبتهج ومسرور می باشند ودر تفسیر امام ثعلبی رحمه الله نقل
میکند از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضع بلندیست از صراط که حمزه وعباس وعلی وجعفر
طیار رضی الله عنهم در انجا باشند ودوستان خدا را بشناسند بتازکی وسفیدی روی
ودشمنان خدا را بتیرکی وسیاهی روی کفته اند وکفته اند بر اعراف کسانی باشند
که حسنات وسیئات ایشان ساوی بود ویکی از ابوین ازیشان راضی باشند ویکی نی یا موحدان
باشند مقصر در عمل وبرین قول بودن ایشان بر اعراف نقص ثواب ایشان باشند از استحقاق
دخول بهشت وَنَادَوْا وندا کنند أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نکرند
اهل بهشت را بر سبیل تهنیت کویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوشی حال
شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف ببهشت در نیامده
باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ وایشان طمع می داشتند که در آیند قولی آنست آخرین کسانی که ببهشت
در آیند ایشان باشند وایشانم در بهشت می نکرند وهم در دوزخ ودخول هیچ کدام را مرجحی
نبود پس چون خلق را بسجود خوانند وآن آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده
کنند ومیزان حسنات ایشان راجح کردد وببهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ وهرکاه چشمهای
ایشان بکردانند ودر تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه وتعالی فرشته را بفرماید تا روی
ایشان بکردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه کیرند بخدای وکویند
رَبَّنَا ای آفریدکار ما لَا تَجْعَلْنَا مدار ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ باکروه ظالمان یعنی با ایشان ما را
وایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ وآواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ
مردانی را که بشناسند بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد وجه وزرقت عین وایشان ازمشرکان
رؤساء کفر باشند چون ولید مغیره وابو جهل وعاص بن وایل وامثال ایشان
که در دنیا می کفتند که خدای امثال بلال وعمار وصهیب را ببهشت برد وما را بدوزخ
هرکز چنین نباشد وسوکند میخوردند که خدای شبانان وبندکان ما را تفضیل نکند
قَالُوا کویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را
جَمْعُكُمْ جمع مال میکردید یا کثرت انصار شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ وانچه بودید که کردن کشی میکردید
از قبول حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد بر اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال وعمار
وصهیب وسلمان وامثال ایشان رضی الله عنهم وباکافران کویند أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ نه این کروه
آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوکند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرکز بدیشان
نرساند بخشایش خود را وحالا برحمت حق در جنت اند وچون اصحاب اعراف ازین سخن
فارغ کردند حضرت سبحانه بکرم خود ایشان را کوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت
لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف وشدائد وَلَا أَنْتُمْ ونه شما تَحْزَنُونَ اندوهناك

شود از فوت مطالب و مقاصد رضی الله عنهما فرمود که چون اهل اعراف ببهشت در
آیند دوزخیان طمع فرج بعد الیاس بدید آید گویند خدایا مارا خویشانند در بهشت دستوری
ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خویش را
نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و نام
و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ
النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا از آنکه بریزید عَلَيْنَا
بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه
کرده است خدای شما از سایر اشربه یا انواع ناخوردنی قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است شراب و طعام بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان
الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازی چه ایشان
در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست می زدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و بفریفت مر ایشان را زندگانی و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا
غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده ~~ دردیده اعیار خوابی است ٭ بروده گذر
اجل سرابی است ٭ مشغولی منو بسرخ و زرد وش ٭ اندیشه مکن زکرم و سرد وش ٭ سرمایه آفت
زنهار خود را از فریب او نگهدار فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا
همچنانچه ایشان فرو گذاشته اند و بر خاطر نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا
كَانُوا و چنانچه بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات ربوبیت را
یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و هر آینه آورده ایم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ بکتابی که
بیان کرده ایم و معانی او مفصل ساختیم هرچه بکار آید بدو عَلَىٰ عِلْمٍ و این بیان بر علم کرده ایم یعنی
عالم بوده ایم بوجه تفصیل هُدًى و آورده ایم این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشایش لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند
إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای وعده
کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست می شود یا نه يَوْمَ يَأْتِي روزی که
بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ
گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون بر کافران
که قرآن را گرویده اند دران روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی
که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی و ما تکذیب ایشان کردیم و آن تکذیب خطای
عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس هستند آیا ما را مِنْ شُفَعَاءَ درخواست خوانندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت
کنند برای ما درین روز أَوْ نُرَدُّ یا آیا باز گردانیده شویم با دنیا فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم غَيْرَ الَّذِي

جزآنکه

۳۲۴

جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بر حجت عامل شویم نه
بشرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان
کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف بر شرک باطل کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم
شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیع
ما اند نزد یک خدای ~~ دی روز بدو لطف امید میداشت ٭ امروز برفت و نامید بگذاشت ٭
إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللَّهُ خدائیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ اوست آنکسی که بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز
دنیا چه قبل از آسمان خلق و زمین روز که عبارت از مدتیست معین از زمان طلوع شمس
تا غروب او نبود و در تبیان گوید که شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و قول
اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیلست بر
اختیار قادر مختار و اشارتیست برعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکتة العجلة من
الشیطان و التانی من الرحمن موید این سخنست و فی المثنوی المعنوی مثنوی مکر شیطانست تعجیل و
شتاب ٭ خوی رحمانست صبر و احتساب ٭ با تانی گشت موجود از خدای ٭ تا بشش روز این زمین و چرخها
ورنه قادر بود کز کن فیکون ٭ صد زمین و چرخ آوردی برون ٭ این تانی از پی تعلیم تست ٭
صبر کن در کار دیر آئی درست ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش تا مستوی شد
امر او بران مستولی گشت بران و تخصیص عرش باستیلای حق بر وجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات
بحقیقت آنست که استوی بر عرش صفتی است مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهات
است از قرآن ما بدان ایمان داریم و تاویل نجویان میگذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ درمیکشد خدای شب تاریک را
النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میکرداند روشنی روز بتاریکی شب و عکس این را نگفت
التفا باحد الضدین يَطْلُبُهُ می جوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا شتاب کننده
و روز نیز بسرعت طالب شب است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ بدانید که مر خدایراست هرچه آفریده شده
و تصرف دران‌ها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگ است خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت
رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدگار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا بزاری
وَخُفْيَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را بستید تضرع نشان احتیاج
ایشان است در نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج و مخلص را دوری نا امیدی نیست إِنَّهُ
بدرستی خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی آنها که دعا بد
کنند در خواستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود و یا چیزی طلبند از خدا که لایق
آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر معارج سما وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید در زمین بکفر

یا ظالم اصلاحها بعد از اصلاح آن بایمان یا بعد از وادعوه و بخوانید خدا را خوفا از بیم عذاب او و طمعا و از روی طمع او بعفو آن روی ثواب او ان رحمة الله بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک است بر نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید ایشان برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست و در مناجات شیخ الاسلام آورده که خدائی اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارد ـه
من اگر جفاست کارم بر تو بس امید وارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفائی وهو الذی او است
آنکه یرسل الریاح می فرستد بادها چهار کار بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از آمدن
باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند بادها سحابا ثقالا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا
ابرها از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات در آرد و باد
دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بعد تقدیر چون ابر را بردارند سقناه براندیم ما آن ابر را
لبلد میت برای احیاء زمین مرده فاخرجنا به پس بیرون آریم بدان آب من کل الثمرات از هر نوع
میوهها کذلک همچنین که زنده کردیم زمین مرده را به نبات نخرج الموتی زنده کنیم و بیرون آریم
مردگان را از قبرها ایشان و احیاء ارض که نمودار احیاء موتی است صورت بدان معنی استدلال کنید
والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و مصالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون
می آید سبزی او باذن ربه بفرمان خدای او و مشیت او که بیرون می آید باسانی و خوبی والذی خبث
و آن زمین ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که در آن هیچ نفعی
نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر و تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین
پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هر گاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد
انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت
قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکار آید ظهور نیابد ـه زمین شوره سنبل بر نیارد ❊ در وی تخم عمل
ضایع مگردان ❊ کذلک نصرف الآیات همچنان که این مثل را بیان کردیم مکرر دانیم آیتها را و ضرب امثال در
فنون احوال می کنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و در ین
مثلها تفکر فرموده بعبرت اعتبار بردارند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم نوحا نوح بن لمک بن
متوشلخ بن ادریس را علیهما السلام در وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که ازاولاد قابیل
بودند و بت می پرستیدند فقال پس گفت نوح نبی علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید
خدای را بیگانگی ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی ببرید و در عبادت
او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم
و عذاب روز بزرگ را که روز طوفانست یا روز قیامت قال الملأ گفتند بزرگان من قومه از قوم
او انا لنراک بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش

فانزلنا

تعلمکم ندکر

چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان
یا قوم ای گروه من لیس بی نیست بمن ضلالة هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و راه صواب
ولکنی رسول ولیکن من رسولم من رب العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی
میرسانم بر شما پیغامهای پروردگار خویش و انصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما
و اعلم و میدانم من الله از وحی خدای که بمن آمده ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و قوم نوح علیه
السلام عذاب قومی که تکذیب پیغامبر کنند نشنیده بودند و نمی دانستند چون نام وحی و پیغام
شنیدند متعجب گشتند قوم نوح علیه السلام گفتا او عجبتم آیا شگفت می دارید و تعجب مینمایید ان
جاءکم از آنکه بیاید بشما ذکر پیغام و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی
منکم از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت
و لتتقوا و تا بپرهیزید شما از تیر خدای و لعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما ببخشاید بسبب پرهیز
کردن شما از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد بهلاکت
قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی در آمد حق تعالی طوفان فرستاد
تمام کافران هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید فانجیناه پس نجات
دادیم نوح را از غرق شدن والذین معه و آنان را که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان هشتاد
تن بودند چهل مرد و چهل زن و اغرقنا و غرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا آنان را که بدروغ
شمرده بودند دلالت وحدت یا معجزات نوح علیه السلام بر نبوت انهم کانوا بدرستی که قوم نوح
بودند قوما عمین گروه کوران که از نشانهای وحدت نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در
بعضی آیات و سور خواهد آمد و الی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان را در نسب
یعنی خویشاوند ایشان را هود علیه السلام عاد که قبیله را بدو بازخوانند جهارم پدر هود است علیه
السلام و عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام و نزد اهل سیر نام هود علیه السلام عابر است
و او پسر شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است و درین قول از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم
بلند بالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله ای نبوده مردم بسیار بودند
و مال وافر داشتند و عمر خود را در پرستش بت می گذرانیدند حق تعالی هود را علیه السلام بر ایشان
فرستاد پس هود علیه السلام بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم من
اعبدوا الله بپرستید خدای را و بیگانگی او قایل شوید ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و نیست
مستحق عبادت نیست افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملأ گفتند گروه بزرگان
و پیشوایان الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان
بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او اما کافران گفتند ای هود انا لنراک بدرستی که ما ترا می
بینیم متمکن فی سفاهة در بی خردی که دین قوم خود را می گذاری و دین محدث را می آری و دین

وَاِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق گمان می بریم ترا مِنَ الْکَاذِبِینَ از دروغ گویان در آنچه میگوئی قَالَ یَا قَوْمِ
گفت هود علیه السلام ای گروه من لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و جهالت وَلَکِنِّی رَسُولٌ
ولیکن من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ از فرستادگان آفریدگار عالمیان اُبَلِّغُکُمْ میرسانم بشما
رِسَالَاتِ رَبِّی پیغامهای آفریدگار خود وَاَنَا لَکُمْ و من شما را نَاصِحٌ نصیحت کننده ام اَمِینٌ امانت گزار
و بخیانت اَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را اَنْ جَاءَکُمْ آنکه بیاید بشما ذِکْرٌ پندی و بیانی مِنْ رَبِّکُمْ از نزدیک
پروردگار شما عَلَی رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْکُمْ از شما یعنی هم نسب شما را که او را شناسید و او شما را داند
و سبب فرو آمدن ذکر بر وی آنکه لِیُنْذِرَکُمْ تا شما را بیم کند از عقوبت الهی وَاذْکُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را
اِذْ جَعَلَکُمْ چون کردانید شما خُلَفَاءَ پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان
مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس قوم نوح و هلاکت ایشان وَزَادَکُمْ فِی الْخَلْقِ و بیفزود شما را در آفرینش شما
بَسْطَةً قوتی یا زیادتی داد شما را بر آفریدگان از طول و کشادگی بر اعضا بسط طول قامت که مقدار ترین
قدیمها ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز فَاذْکُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهاء خدا را لَعَلَّکُمْ
تُفْلِحُونَ باشد که شما رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام اَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما
لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمائی که پرستیم خدا را وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست بداریم و پرستش فرو
گذاریم مَا کَانَ یَعْبُدُ آن چیزی را که بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از بتان و بایچ وجه ترک
عبادت ایشان نمی کنیم و قوم ما را از عذاب می ترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را می وعده
میکنی اِنْ کُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِینَ از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت علیه السلام قَدْ
وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَیْکُمْ بر شما تا فرود آید بشما و بر وجه قد برای تقریب باشد مِنْ رَبِّکُمْ از
پروردگار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اند بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن
بود که باران از ایشان می بارد و برخی را حافظه میخواندند بمظنه آنکه نگاهبان مرد سفر ایشان اند و بعضی
را رازقه و سالمه و گمان آنکه ارزاق و سلامتی احوال از ایشان است و این الفاظ اسامی بودند بی مسما
چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود علیه السلام فرمود که شما جدل میکنید
در چیزها که از روی جهالت سَمَّیْتُمُوهَا اَنْتُمْ شما نام نهاده اید ایشان را وَآبَاؤُکُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ
نفرستاده خدای شما بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ بوی از هیچ سلطانی یعنی حجتی و برهانی و چون حق ظاهر
شد و شما بر عناد و مکابره اصرار مینمائید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را
اِنِّی مَعَکُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ از منتظرانم مرا آورده اند که خدای تعالی سه
سال از ایشان باران باز داشت تا بقحط و غلا مبتلا شدند و در آن زمان هرگاه که بلیه نازل شدی
توجه بموضعی کردندی که حالا خانه کعبه است و اجابت بود و هر زنگ که مسلم و مشرک در دعاها
رجوع بدانجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف
خلاص یافتندی پس قوم عاد بجهت آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان

خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود
نزول کردند بعد از اقامت و ضیافت اجازت طلبیدن خواستند که بجهت دعا و طلب
باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود علیه السلام ایمان داشت فرمود
که دعای شما ازان نخواهد آمد مگر که اطاعت هود علیه السلام نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا
حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معاویه درخواست که مرثد را اند کرده
نگاه داشت و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل بن عنز با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا این قوم
عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای
قیل آنچه میخواهی از این سه ابر برای قوم خود در روی سیاه خود نهاد و چون بوادی غیث که از مساکن
ایشان بود رسیدند بشارت این بمردم قبیله رسانیدند عادیان شادمان و خوشدل گشتند تا فرج
ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بدیشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که از آباد
صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عاد بار از هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود
که ایمان آورده بودند بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثناء آیات مذکور خواهد شد و حق
سبحانه از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فَاَنْجَیْنَاهُ پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام
وَالَّذِینَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا و آن رهانیدن بخشش
و بخشایش بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و بریدیم دَابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بنیاد آنان که تکذیب کردند و منکر بودند
بِآیَاتِنَا بنشانهاء قدرت ما یعنی ایشان را بناصل تا ختیم و از بیخ و بنیاد نشان بر انداختیم وَمَا
کَانُوا و نبودند قوم عاد مُؤْمِنِینَ گرویدگان بوحدانیت معبود و رسالت حضرت هود علیه السلام
وَاِلَی ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عامر بن ارم
بن سام بن نوح علیه السلام منتهی می شد و مساکن ایشان بزمینی بود که آنرا حجر گفتندی ما بین
ولایت حجاز و شام و این مردم بت پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد اَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان را
در نسب که صالح بود علیه السلام به پشت پنج بر ثمود میرسید قَالَ گفت صالح چون برسالت بدیشان
آمد یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من بپرستید خدا را بی شریک مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست شما را معبودی که
استحقاق الوهیت داشته باشد غَیْرُهُ بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی
حجة تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که استدلال کنیم بدان بر رسالت تو
صالح علیه السلام فرمود که چه آیتی میطلبید گفتند با ما بصحرای بیرون آی فردا عیدی ماست و بتان را
آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم
پس دعا هر کس بمحل اجابت رسد دیگران متابعت او باید کرد بدین صورت قرار داده روز عید بیرون
رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد بر خجالت زده سر او شده
سرها در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا

افتاده بود و از اکاثبه می گفتند گفتند ای صالح ازین سنگی بیرون آر از برای ما ناقه مشابه شتر
بختی بسیار موی آبستن باشد صالح فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان
راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه می کنید گفتند می گرویم و پرستش خدای تو
میکنیم و بدین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز گذارد و بدعا از حضرت
عزت اظهار آن معجزه کرد فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که در وقت زادن نالید
و بشکافت و ناقه بر آن وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال برابر بچه
مانند خود و مردمان در آن می نگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شد فی الحال ایمان و بواقی اشراف
ثمود در بادیه خذلان سرگردان ماندند دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند یکی بعنایت
یکی بوادی خذلان بماند سرگردان · یکی بوسوسه دیو رفت سقر · یکی زنی روی حق گرفت ·
سلك جنان القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان می چرید و آبهای چاه بطریق
نوبت بدو می رسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتكم بدرستی که آمد بشما
بينة معجزه روشن من ربكم از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت هذه ناقة الله
این شتر خداست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره
کاثبه تا باشد لكم آية مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را و مانع مشوید
ویرا تأكل تا بخورد گیاه في أرض الله در زمین خدای و شما را در خوردنی او هیچ مؤنتی نباشد
ولا تمسوها بسوء و مرسانید او را هیچ بدی فيأخذكم که فرا گیرد شما را عذاب أليم عذابی دردناک
استحقاق عذاب نه بواسطه ضرب ناقه است بلکه اقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر
ناقه دلیل عتو ایشانست بر کفر واذكروا و یاد کنید نعمتهای خدای را إذ جعلكم چون گردانید شما را خلفاء
جای نشینان در زمین من بعد عاد پس هلاکت عاد قوم وبوأكم و جای داد شما را في الأرض
در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمینهای نرم قصورا کوشکهای برای تابستان
وتنحتون الجبال و میکنید سوراخها در کوهها یعنی می سازید در سنگ بيوتا خانهای برای
زمستان فاذكروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها
ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوشید في الأرض در زمین حجر مفسدين در حالتی که قاصدان فاسدان
باشند ایشان از جواب صالح اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ
گفتند گروه بزرگان الذين استكبروا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صالح علیه السلام للذين
استضعفوا مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن مر آنکسانی را که گرویده بودند
منهم از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما می دانید أن صالحا آنکه صالح فرستاده شده است
من ربه از پروردگار او این سخن بر سبیل استهزا می گفتند قالوا گفتند آن ضعفا إنا بدرستی که
بما أرسل به بآنچیزی که صالح علیه السلام را بآن فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون

هدایت یافت

گرویدگانیم

ربع

گرویدگانیم قال الذين استكبروا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدای و به پیغمبری او
بتحقیق که ما إنا بالذي آمنتم به بآنچیزی که شما گرویده اید بآن كافرون ناگرویدگان و منکرانیم
آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت شرب او بود تمام آب
چاهها ایشان می آشامید و در روز دیگر که قوم را نوبت بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا
نمی کرد و دیگر تابستان بظهر وادی آمدی چه ظهر وادی سرد و سبز بود و انعام قوم ازو هراسان
شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه نمود و بطن وادی گرم سبز بود و چهار
پایان بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشان را عنیزه
و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف
و مصدع بن مهرج را بدان آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد
و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شدید بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة
پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن أمر ربهم از امتثال فرمان پروردگار
خود وقالوا گفتند از روی استهزا يا صالح ائتنا ای صالح بیار آنچیزی را که بما تعدنا وعده میکنی ما را
از عقاب إن كنت اگر هستی تو من المرسلين از فرستادگان براستی فأخذتهم الرجفة پس فرا گرفت
ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم فأصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند
في دارهم در سراهای خود جاثمين بروی در افتادگان و بر جای مردگان فتولى عنهم پس روی
صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و فرمود که قوم ثمود را بصیحه جبرئیل علیه السلام و زلزله
هلاک خواهم کرد وقال و گفت صالح از روی تحسر يا قوم ای گروه من لقد أبلغتكم بخدای که رسانیدم
بشما رسالة ربي پیغام پروردگار من که بادای آن مامور بودم ونصحت لكم و نصیحت کردم شما را در روش
دعوت ولكن لا تحبون ولیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید الناصحين نصیحت کنندگان را
که از روی مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن لوط بن
هاران بن آذر بن ناحور را که برادرزاده ابراهیم بود علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم صلوات
الله و سلامه علیه از بابل متوجه بشام شد برادرزاده او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای
تعالی ویرا پیغامبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مداین
بود دیگر عامورا و داذوما و صعوه و صعودا و گویند که در هر شهری چهار بار هزار هزار
آدمی بودند و لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست و سه سال در میان
ایشان بود و بعبرات امر بمعروف و از فواحش نهی میکرد و یکی از فاحشهای ایشان لواطه بود حق سبحانه
این امر را از عادت اهل ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط علیه السلام إذ قال چون گفت لقومه
مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود أتأتون الفاحشة آیا میآیید و می آرید
بدین عمل زشت یعنی لواطه ما سبقكم کسی پیشی نگرفت بر شما بها بدین فاحشه یعنی پیش
از شما این کار نکردند من أحد هیچ یکی من العالمين از عالمیان أئنكم آیا شما و حفظ نکته بطریق خبر

خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم لتأتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی مباشرت
من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق حق نیستید بل انتم
بلکه هستید شما قوم مسرفون گروه اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وما کان و نبود
جواب قومه جواب قوم لوط علیه السلام بار این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند یعنی از مردم
سدوم بعضی با بعضی اخرجوهم بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها که بوی ایمان آورده اند
من قریتکم از دیه شما یعنی از سدوم انهم بدرستی که لوط و متابعان او اناس یتطهرون مردمانند
که طلب پاکی میکنند از فواحش یعنی بدین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب ایشان نه
پسندید و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فانجیناه
پس نجات دادیم لوط را علیه السلام از آن واهله و کسان او را از اهل بیت و مومنان الا امرأته
مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود نهان میداشت و کفار را بر اخراج لوط علیه السلام
اغرا مینمود کانت بود آن زن من الغابرین از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با
لوط علیه السلام اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا و باراندیم علیهم بر کفار قوم
لوط علیه السلام مطرا بارانی وجه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بوده که بر سر آن
قوم بارید فانظر پس بنگر ای بیننده کیف کان که چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گناهکاران
والی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الله وسلامه
علیه اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر مدین را قال
پس گفت ای یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را ما لکم نیست شما را
من اله هیچ معبودی بحق غیره جز وی قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما
بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب علیه
السلام مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در ابیات باهرات
که ذکر معجزات انبیا علیه السلام کرده میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آسیا
بروی صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی
یکی اندکی بزرگ تر بدان بزرگ خریدندی و بدان خرد فروختندی
و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه
السلام ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیه
روشن بشما می نمایم فاوفوا الکیل پس تمام و راست سازید
آلت کیل را والمیزان و آلت وزن را یا در کیل و وزن راستی
کنید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان اشیاءهم در چیزها ایشان یعنی خیانت
در خرید و فروخت ولا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فی الارض

تفسدوا

[illegible] وخیانت

الجزء التاسع

وخیانت فی الارض در زمین بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال
کتب ذلکم عمل بآنچه می فرماییم خیر لکم بهتر است مر شما را ان کنتم مومنین اگر هستید
گرویدگان و چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی
و در صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرده از قطع طریق نیز نهی فرمود
گفت ولا تقعدوا و منشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخذ مال و عدوان توعدون
می ترسانید مردمان را و گفته اند که ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس خواستی که بملاقات
شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها
منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وتصدون و بازدارید عن سبیل الله از راه
خدای من آمن آنکس را ایمان آورده است به بخدای وتبغونها و میجویید برای راه
خدای عوجا کجی یعنی طلب بطلان او کنید واذکروا و یاد کنید منت خدای را بر خود
اذ کنتم چون بودید قلیلا اندکی عدد و عدد فکثرکم پس بسیار گردانید خدای شما را
بالله برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین پسر ابراهیم علیه السلام زن خواست و
خدای ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را یاد
ایشان داد و گفت وانظروا و بنگرید کیف کان که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران
از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام دعوی نبوت
کرد و گفت وان کان طائفة و اگر هست گروهی منکم از شما آمنوا بگرویدند بالذی بآن
چیزی که براستی ارسلت به فرستاده شده ام بآن وطائفة و گروهی دیگر از معاندان لم
یومنوا نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند جمعی دیگر انکار نموده
گفتند ثروت و شریعت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان
بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام
فرمود که اگرچه شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبایی کنید حتی یحکم الله تا وقتی
که حکم کند خدای بیننا میان ما دو گروه وهو و خدای است خیر الحاکمین بهترین
کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست قال الملأ گفتند بزرگان الذین استکبروا
آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام بعد از
انکار دعوت او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا و آنان
را که گرویده اند بیرون میکنیم معک با تو من قریتنا از دیه خویش او لتعودن یا عود
خواهید کرد شما فی ملتنا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران
گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه
السلام هرگز نبوده کافر و آن مومنان بوده اند پس بسبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت

ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب داد بهمین و نرم قال گفت شعیب علیه السلام
که اجبار میکنید ما را بعود قال اولو کنا و اگرچه باشیم ما کارهین ناخواهان یعنی
چه گونه درآییم بدین شما و ما آن را کاره‌ایم پس اگر عود کنیم بسوی ملت شما و گوییم مر
خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم
و بربسته علی الله کذبا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب علیه
السلام آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که برآن طریق باشند و بدین سبب
آن را ملت میگفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن
که این ملت ما مور بهاست افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر بازگردیم یعنی قوم من
از مومنان باز گردند و بیایند فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجانا الله پس از آنکه برهانید
ما را منها از ملت شما پس ما مفتریان باشیم وما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را
ان نعود آنکه بازگردیم بملت کفر الا ان مگر آنکه یشاء الله خواهد خدای ربنا از نکال ما
ارتداد وجود ما را یانی و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وسع ربنا رسیده
است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده
است بهمه چیزها و دانا است بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر ما ننداد و نفاق و چون و شما
در تهدیدی که می نمایند از اخراج مومنان ما اضطراب نمی‌کنیم بلکه علی الله بر خدای
توکلنا توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان
برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود گفت ربنا افتح خدایا حکم کن
بیننا میان ما و بین قومنا و میان قوم ما بالحق براستی و انت خیر الفاتحین و تو بهترین
حکم کنندگانی و قال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند
بخدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده
بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود
را بگذارید انکم بدرستی که باشید شما اذا لخاسرون آن هنگام از زیانزدگان که آیین
قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگردید یا زیرکان کفرهم یا
کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم
فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و
از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود
علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته‌اند که صیحه منکر
در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده که زلزله بو صیحه
و رباح? می باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریاد میکرد که زلزله در شهر ایشان افتاد

و همه بلرزه در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و در منزل خود جاثمین
بروی درافتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه
تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند کان لم یغنوا گویا هرگز نبوده‌اند فیها در آن شهر
الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان
زیانزدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده که چون شعیب علیه
السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج نمود فتولی عنهم پس روی
بگردانید از کافران و قال یا قوم و گفت از روی تحسر که ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که
برسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را
از روی مهربانی و گفته‌اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه
حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در
بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه
داد و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک
قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان
بتکذیب پیغمبران تهدید میفرماید کفار قریش را و میفرماید و ما ارسلنا و نفرستادیم ما فی
قریة در شهری و دیهی من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه
بگرفتیم اهلها اهل آن شهر و دیه را بالباساء بسختی و تنگی والضراء و رنج و بیماری و
لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیرند تصدیق نبی خود نمایند ثم
بلا منقطع کردیم و چون بلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را بنعمت و راحت مبتلا کردیم
بدلنا پس بدل کردیم ما مکان السیئة الحسنة بجای بلا و مرض و شدت سلامت و
صحت و راحت حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال آنجا از آغاز کفران
کردند قالوا و گفتند از ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت
روزگار است قد مس بدرستی که رسید آباءنا بپدران ما نیز الضراء والسراء بشادی
و سختی یعنی در زمانی گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و وقتی بیماری
زمانی غم بود و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمان است یعنی ما بهمان طریقه می باشیم
که می بودیم چون این قوم بر ناشناسی و کفر راسخ و مستقر ماندند فاخذناهم پس ما بگرفتیم ایشان را
بغتة ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وهم لا یشعرون و ایشان نمی‌دانستند که
عذاب بایشان نازل خواهد بود و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب
دیده باشند و بزعم از آن دادستند و لو ان اهل القری و اگر اهالی آن دیهها که بدین
عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمنوا بگرویدندی بخدا واتقوا و پرهیز کردندی

از شرک و مخالفت پیغمبر **لَفَتَحْنَا** هر آینه می‌کشادیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان و می‌دادیم ایشان را **بَرَكَاتٍ** برکتها و زیادتیها **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران **وَالْأَرْضِ** و از زمین برآمدن حاجات یا رستن نبات **وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا** ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را **فَأَخَذْنَاهُمْ** پس بگرفتیم ما ایشان را **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندکان بکرویدندی بوعید من و حذر کردندی از مخالفت یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت شما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبادت از انست **بیت** در زمین و آسمان درها بجود • می‌کشایند از برای اهل سجود • از زمین بر الطاعت بازکن • بر سماء معرفت پرواز کن • **أَفَأَمِنَ** آیا ایمن شدند **أَهْلُ الْقُرَىٰ** اهل مکه و حوالی آن بعد از ان بیانی که در عذاب کافران کردیم **أَنْ يَأْتِيَهُمْ** از انکه بیاید بدیشان **بَأْسُنَا** عذاب ما **بَيَاتًا** در شب **وَهُمْ نَائِمُونَ** و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان **أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ** آیا ایمن شدند اهل شهرها **أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا** از انکه بیاید بدیشان عذاب ما **ضُحًى** در وقت چاشت **وَهُمْ يَلْعَبُونَ** و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه کاه غافلانست مشغول باشند و ملخص معنی آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب **أَفَأَمِنُوا** آیا ایمن شدند اهل تکذیب **مَكْرَ اللَّهِ** از ناکاه کرفتن خدای مکر استعاره است از استدراج بنده و کرفتن او بر وجهی که ندانند **فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ** پس ایمن نشود از مکر خدای **إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** مکر کروه زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند **أَوَلَمْ يَهْدِ** آیا بیان نکرد خدای **لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ** برای آن کسانی که میراث کرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در ان **مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا** پس از هلاک اهل ان مراد کفار زمان حضرت رسالت اند که دیار امم ماضیه کرفته اند و خدای برای ایشان بیان کرد **أَنْ لَوْ نَشَاءُ** آن را که اگر خواهیم **أَصَبْنَاهُمْ** بکیریم ایشان را **بِذُنُوبِهِمْ** بجزای کناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را **وَنَطْبَعُ** و مهر می‌نهیم **عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** بر دلهای ایشان **فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ** پس ایشان نمی‌شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است اینچ می‌شنود در می‌یابد پس کوش دل از استماع سخن حق فایده داود نه کوش آب و کل • این سخن از کوش باید شنود • کوش کل اینجا ندارد هیچ سود • کوش سر با جمله حیوان همدمست • کوش سر مخصوص نسل آدمست • کوش سر جهت جاذب کونیه است کوش سر بهر لمعات اکرام است پس بجهت تسلیه آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه میکوید **تِلْكَ الْقُرَىٰ** آن شهرها

که نسبت با تو مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر ان **نَقُصُّ عَلَيْكَ** خوانده ایم بر تو **مِنْ أَنْبَائِهَا** بعضی از خبرهای آن **وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ** و بدرستی که آمدند باهالی آن **رُسُلُهُمْ** پیغامبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام **بِالْبَيِّنَاتِ** بمعجزات روشن یا دلایل واضحه **فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا** پس نبودند که ایمان ارند بعد از آمدن رسل **بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ** بانچه تکذیب میکردند و قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان **كَذَٰلِكَ** مانند ان مهر سخت که بر دلهای کفار کذشته بود **يَطْبَعُ اللَّهُ** مهر می‌نهد خدای **عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ** بر دلها ناکرویدکان مراد ایشان اند از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند **وَمَا وَجَدْنَا** و نیافتیم **لِأَكْثَرِهِمْ** مر بیشتر امم مذکوره را **مِنْ عَهْدٍ** وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان اریم **وَإِنْ وَجَدْنَا** و بدرستی که یافتیم **أَكْثَرَهُمْ** بیشتر ایشان را **لَفَاسِقِينَ** شکنندکان عهد و پیمان **ثُمَّ بَعَثْنَا** پس برانکیختیم و فرستادیم **مِنْ بَعْدِهِمْ** بعد از ان پیغمبران مذکوره **مُوسَىٰ** موسی بن عمران را **بِآيَاتِنَا** بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون که نام او قیطوس بن قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است **وَمَلَئِهِ** و بسوی اکابر قوم او **فَظَلَمُوا بِهَا** پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق ان که بهما از غایت وضوح ان بود که بان بکروند **فَانْظُرْ** پس بنکر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق **كَيْفَ كَانَ** چه کونه بود **عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ** اخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا نام بعقد در آورده عزم مراجعت به مصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسید خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سور آینده مذکور خواهد شد حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد **وَقَالَ مُوسَىٰ** و کفت موسی علیه السلام **يَا فِرْعَوْنُ** **إِنِّي رَسُولٌ** ای فرعون من فرستاده ام **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** از نزد پروردکار عالمیان بسوی تو و قوم تو **حَقِيقٌ** سزاوارم برسالت یا بانکه تصدیق من کنی و مستقرم و راسخم **عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ** بر آنکه نکویم **عَلَى اللَّهِ** بر خدای **إِلَّا الْحَقَّ** مکر سخن راست **قَدْ جِئْتُكُمْ** بدرستی

که آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِن رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا
و هویدا که بر صحت رسالت من گواهست فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آباء ایشان
بوده باز کردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود
که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمده همانجا قرار گرفتند و
نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند
و ملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود بمرد بسرش مصعب بنی اسرائیل
را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد و ولید که فرعون زمان موسی
علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بکشاد بنی
اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده درم خریده کسان ما بوده و
شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث
شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون إِن كُنتَ اگر هستی
تو که در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آن را إِن كُنتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی
عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اژدها شد ظاهر
الامر که هیچ کس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدهائی
شد دهن گشاده و ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی
بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه او بهزیمت رفتند و فرعون
نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شد و فرعون نعره زد
که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده او یی که عصاء خود را بگیر و من بتو ایمان
می آوردم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلام قفا ثعبان را بگرفت همان عصا شد
و فرعون باز آمد بر سر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری
پس دست راست بگریبان برده بزیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را
فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او در غایت سفیدی بود و کمال
نورانیت لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام مردی
گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی
که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست
خود را بفرعون نمود و بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضاء نورانی که میان زمین و آسمان
را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه فرعون بعد

از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان
مشاورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستی
که این موسی لَسَاحِرٌ جادوئیست عَلِيمٌ دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها
را می سازد و دست گندم گون را بید بیضا بیرون می آورد يُرِيدُ میخواهد این ساحر
أَن يُخْرِجَكُم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِّنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصرست
و حکومت ببنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس [illegible]
چه چیز میفرمائید ما را در تدبیر این حیلت قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ
و برادر او هارون را یا تأخیر کن مهم ایشان را و شتاب زدگی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و
بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ گروه فراهم آورندگان و جمع کنندگان
را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر جادوگری که باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن
خود آورده اند که هیچ قرن چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام و رؤسای سحر
باقصی مداین صعید بودند در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر ایشان بودند
که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را
گفتند ما را بسر قبر پدر ما ببر چنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز
داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح
و کار بر وی تنگ کرده اند آورده و ایشان را عصائیست که چون می افکند اژدهائی
شود و هر چه پیش او می آید میخورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید. صاحب
قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب می شوند آن عصا
هم اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست جز سحر ساحر و وقتی که در
خواب باشد اثری ندارد و چون حال برین منوال باشد نه شما بلکه هیچ کس از عالمیان
را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصلحان که
دوازده هزار بودند و در زاد المسیر میگوید هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع
شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند
إِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی إِن كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان
بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان
من که هر گاه که خواهید نزد من در آیید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند از دو
برادر که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطط و مصفی و در لباب آورده که این چهار تن
را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عادور واقعه سؤال و جواب بدر خود

یا قوم کفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرکاه که موسی علیه السلام در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی بدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنها چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران بر یکطرف صف بر کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بر یکجانب ایستادند جادوان بر طریق ادب بیش آمده قالوا یا موسی کفتند ای موسی اما ان تلقی یا انست که تو می افکنی عصاء خود را واما ان نکون ویا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکنندکان حبال و عصو خود را قال کفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیا را می باشد القوا شما بیفکنید فلما القوا پس آن هنکام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقت نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردم را وجاؤا بسحر عظیم و آورده اند جادوی بزرک آورده اند که رسنهای بزرک را مجوف تافته و بافته بودند و بقرمطلی کرده و چوبهاء دراز را میان تهی ساخته و اجواف آن را بسیماب کرده چون حرارت آفتاب بر آن بجار رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیکر بپیچیدن کرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زمین میدان را تهی کرده بودند و آتش ما بر افروخته چون حرارت آتش از تحت وکرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمد چنان نموده که همه میدان پر از مار است واوحینا وما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلام ان الق عصاک انکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلام بیفکند اژدهائی شد دهان کشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شده بود عصا تلقف فرو می برد ما یافکون آنچه تزویر می کردند و بدروغ بخلق می نمودند و آن جمله خوار زمین وجوب بود راوی کوید که چون چوبها و رسنهاء ایشان فرو برد روی بنظارکیان آورد و مردم بکریختند و خلقی عظیم در آن ازدحام هلاک کشتند پس موسی علیه السلام او را بکرفت همان عصا شد حق سبحانه آن حبال و عصی را معدوم کرد انید فوقع الحق پس ثابت شد و بیدا آمد راستی موسی علیه السلام وبطل و نابود شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل می کردند از سحر و جادوان با یکدیکر کفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوی ما باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجه که موسی علیه السلام غالب شد با فرعون و قوم او مغلوب و منکوب کشتند وانقلبوا و باز کشتند از آن موضع صاغرین

خوار شدکان و با نا امیدان و بی مردان والقی السحرة وافکنده شدند جادوان بروی ها خر ساجدین سجده کنندکان مر خدای را قالوا آمنا کفتند ایمان آوردیم برب العالمین بپروردکار عالمیان فرعون کفت بدین پروردکار مرا می خواهید ایشان کفتند نه که با شو رب العالمین رب موسی وهارون پروردکار موسی و هارون قال فرعون کفت فرعون با جادوان آمنتم به ایا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن لکم بیش از آن که دستوری دهم لکم شما را دادن ان هذا بدرستی که این عمل لمکر هر آینه تدبیری خفی است که شما مکرتموه ساخته اید آن را فی المدینة در شهر مصر بیش از بیرون آمدن بوعده کاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته اید لتخرجوا منها اهلها تا بیرون کنید از این شهر اهل آن را که قبطیان باشند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فسوف پس زود باشد که بدانید تعلمون نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و کفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهاء راست شما را وارجلکم و پایهای چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیکر یعنی از هر شق عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت کرفتن دیکران قالوا کفتند جادوان که ما را از مرانجه تهدید و وعید کشتن چه دهی که ما بمرک مشتاق تر بیم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردکار خود منقلبون باز کردندکانیم پس چرا خواهان او نباشیم نظم جانها بسته اندر آب و کل چون رهند از آب و کل شاد دل در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون نقاب تن برفت از روی روح از لقای دوست دارد صد فتوح می زند جان در جهان آب کون نعره یا لیت قومی یعلمون وما تنقم و تو که فرعونی منکر نمی شوی منا از ما و عیب نمی کنی ما را الا ان آمنا مکر آنکه ما بکرویدیم بآیات ربنا بنشانهاء قدرت آفریدکار ما لما جاءتنا آن هنکام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون بکردانیده و متعلق متوجه حق شده کفتند ربنا ای پروردکار ما افرغ علینا بریز بر ما و افاضه صبرا شکیبائی در این بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمان ثابت قایم بر ایمان وقال الملأ و کفتند مهتران من قوم فرعون از کروه ملا زمان فرعون اتذر موسی وقومه ایا میکذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر کردانند ویذرک و بهشتن ترا بکذارند والهتک و از عبادت معبودان و خدایان تو دست بدارند کفته اند فرعون خلق را بپرستش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بصورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قومی را بتی داد که این را بپرستید

تا او و شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان خود بودند
و من خدا بزرگ القصه اعیان تختگاه فرعون را در تحریض و ترغیب کردند بر قتل موسی
و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قال گفت سنقتل
ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان
منقطع گردد و نستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان تا خدمت ما کنند و انا
فوقهم و ما بر ایشان قاهرون غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید
بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثت روی بموسی علیه السلام
آوردند و بعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا
بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بدانچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی
که زمین مر خدا راست یورثها میراث میدهد آن را من یشاء هر کرا می خواهد من
عباده از عباد بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست و دوام ملک و ولایت
ایشان بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة و عاقبت نیکو با ظفر و نصرت یا بهشت للمتقین
مر پرهیزکاران راست بنی اسرائیل این کلمات را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند
و باز آغاز شکایت نموده قالوا گفتند اوذینا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا
میکردند من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیایی از مدین بنیم از روز ما را بندگی خود میفرمودند
و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند و من بعد ما جئتنا و اینک میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی
و تمام روز ما را کار میفرمایند یا پیش ازین ابناء ما را می کشتند و حالا نیز می خواهند که بهمان
طریق اشتغال کنند قال گفت موسی علیه السلام از روی تصریح عسی ربکم شاید که
پروردگار شما و عسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای ان یهلک عدوکم آنکه هلاک
کند دشمن شما را که فرعونست یا قوم او و یستخلفکم و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک
ایشان فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس بر بیند خدای که بوقت
رحمت و راحت و دولت کیف تعملون چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شرک
و معصیت و طاعت یا شکر شما یا بر آن جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان
مقدمات آن را بیان میکند ولقد اخذنا و هر آینه که ما گرفتیم آل فرعون تبع و خدام
فرعون را بالسنین بقحط و تنگی و خشک سالی هفت سال ونقص من الثمرات و بنقصانی بعضی
از میوها ایشان لعلهم یذکرون تا شاید که ایشان پند گیرند و از کفرها باز ایستند اما ایشان
متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکویی از فراخی
و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم و ان تصبهم و اگر
رسیدی بر ایشان سیئة بدی چون قحط و بلا یطیروا فال بد میگرفتند بموسی

ومن معه بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت بشئامت
ایشان بما میرسد الا بدانید انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان
عند الله نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت
برده اند و شئامت آن عملها بدیشان رسیده ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان یعنی
قبطیان لا یعلمون نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و احوال بواسطه شومی
اعمال است وقالوا و گفتند فرعونیان موسی را علیه السلام مهما تاتنا به هر گاه که
بیاری یا هر چیزی که بیاری بما من آیة از نشانها که زعم تو آنست که معجزه تست مثل
قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بدان فما نحن پس نیستیم ما لک
بمؤمنین ترا از گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند
فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان طوفان را و آن چیزی باشد که طواف
کند بر اماکن و فرا گیرد همه آن را چون باران و سیل والجراد و فرستادیم ملخ بزمین[?]
والقمل و ملخ پیاده یا کنه یا سپوسه که در گندم و جو افتد والضفادع و بزغ والدم
و خون آیات مفصلات در حالتی که این اشیا آیتها قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده
یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه بوده و امتداد هر آیتی یک هفته از شنبه تا شنبه فاستکبروا
پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری وکانوا و بودند قوما مجرمین گروهی مجرم یعنی
معاند در کفر که با وجود تنظام[?] آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هر گاه
که واقع شدی و فرود آمدی علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی ازینها که مذکور شد
قالوا گفتندی از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک آفریدگار
خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است و آن عهدی نزدیک تست یعنی خدای تو
با تو وعده کرده است که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر کشف بری و
زایل کردی عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن لک هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق
کنیم لک مر ترا ولنرسلن و هر آینه بفرستیم معک بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی
ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما ببردیم بدعاء موسی علیه السلام و دفع کردیم عنهم
الرجز از ایشان آن عذاب و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که ثبت شد[?] هم بالغوه
ایشان رسندگان اند بدان تا معذب کردند در آن اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را
میشکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و بظلمت ابرها متراکم
در ماندند و آب بخانهاء قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را
بر بلندیها نشانند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل
بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه به تنگ آمده رجوع بفرعون

بزعون کردند و از وی نا امید شده روی بموسی علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواه
تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی مندفع شد و آب از
روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر شد بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران
نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سوار بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات
ایشان را بخورد دیگر بار پناه بموسی علیه السلام آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا
منکشف گردد بخدای بگروند حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصا
خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند
که مقداری از مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند
حق سبحانه ملخ ساده فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخورد و دیگر باره التجا بکلیم
الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز زایل شد گفتند ای موسی ما را
محقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر غوک را
فرستاد تا بجامه خواب ایشان می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی
بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد
و غفلت رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید چنین که سبطی می خورد آب صافی بود و همین
قبطی میل می کرد خون می شد اگر از یک طرف می خوردندی بر نسبت هر یک همین حال واقع
بودی انجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط منابعت بجا نیاوردند **فَانْتَقَمْنَا**
پس انتقام کشیدیم و اراده انتقام کردیم **مِنْهُمْ** از ایشان **فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ** پس غرقه ساختیم
ایشان را در دریای قلزم نزدیک مصر **بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا** بسبب آنکه ایشان بدروغ داشتند
بِآيَاتِنَا آیات قدرت ما را **وَكَانُوا عَنْهَا** و بودند از تامل در آن **غَافِلِينَ** بی خبران **وَأَوْرَثْنَا**
الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم قومی را **كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ** آنانکه بودند ضعیف و زبون
گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان در ماندن بودند بعد
از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم **مَشَارِقَ الْأَرْضِ** جهات شرقی که از زمین شام **وَمَغَارِبَهَا**
جهات غربی آنان زمین **الَّتِي بَارَكْنَا** آن زمینی که برکت پیدا کرده ایم **فِيهَا** در آن بارزانی
و بسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام **وَتَمَّتْ** و تمام
شد و بوفا رسید **كَلِمَتُ رَبِّكَ** وعده پروردگار تو **الْحُسْنَى** وعده نیکو **عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ** برای
بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان **بِمَا صَبَرُوا** و وفاء این وعده بسبب
آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره **وَدَمَّرْنَا** و خراب کردیم **مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ** آنچه بود که
ساخته و راست کرده بوده فرعون **وَقَوْمُهُ** و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو
وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان **وَجَاوَزْنَا**

بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را **الْبَحْرَ** از دریا بسلامت **فَأَتَوْا** پس بیامدند
و بگذشتند **عَلَى قَوْمٍ** بگروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه **يَعْكُفُونَ** اقامت میکردند
عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش اصنام یعنی بتان که مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قومی را مجاور
بتکده دیدند **قَالُوا** گفتند **يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا** ای موسی بساز برای ما **إِلَٰهًا** خدای یعنی تمثالی
بسازگران را پرستیم **كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ** چنانچه ایشان را خدایان هست که می پرستند **قَالَ**
إِنَّكُمْ موسی گفت بدرستی که شما هستید **قَوْمٌ تَجْهَلُونَ** گروهی نادانی که نادانی میکنید
و جهل می ورزید بدین که تو هم جواز عبادت غیر خدا دارید **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** بدرستی که این
گروه بت پرستان **مُتَبَّرٌ** هلاک شده اند **مَا هُمْ فِيهِ** آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و
آیین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان بدست ما پاره پاره خواهند گشت
وَبَاطِلٌ و ناپایدار مضمحل است **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت
اصنام **قَالَ** گفت موسی علیه السلام **أَغَيْرَ اللَّهِ** آیا جز خدای **أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا** طلب کنم برای
شما معبودی **وَهُوَ فَضَّلَكُمْ** و حال آنکه او فضل داد شما را **عَلَى الْعَالَمِينَ** بر عالمیان زمان شما
و بانواع نعم مخصوص فرمود **وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ** و یاد کنید چون برهانیدیم شما را **مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ** از تبعه
فرعون **يَسُومُونَكُمْ** می چشانیدند شما را **سُوءَ الْعَذَابِ** سختی عذاب **يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ** میکشتند
پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما **وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ** و زنده می گذاشتند زنان شما را بجهت
خدمت کاری و بندگی خود **وَفِي ذَٰلِكُمْ** و در این رهانیدن **بَلَاءٌ** نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی
بود شما را **مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ** از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام وعده
کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما
را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون لعین غرق شد
طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلام از خدای درخواست که آن کتاب بوی فرستد
حکم شد که سی روز روزه باشد پس از آن بطور آن تا با تو سخن گویم موسی علیه السلام سی روز
روزه داشت و روز سی و یکم بطور توجه نمود و کراهیت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید
و از دهن او بوی روزه آید پس از برای دفع آن رایحه مسواک کرد و ملائکه گفتند ما از تو بوی
مشک می شنیدیم از آن مسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا بجهت آن ده روز دیگر روزه دارد
چنانچه میفرماید **وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ** و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب توریت **ثَلَاثِينَ لَيْلَةً**
سی شبانه روز از غره ذی القعده چون مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال است و آن بشب مرئی
می شود تاریخ را بشب مقید کرد **وَأَتْمَمْنَاهَا** و آن تمام کردیم آن سی را **بِعَشْرٍ** بده دیگر از ذی
الحجه **فَتَمَّ** پس تمام شد **مِيقَاتُ رَبِّهِ** وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود **أَرْبَعِينَ لَيْلَةً** چهل
شبانه روز **وَقَالَ مُوسَىٰ** و گفت موسی **لِأَخِيهِ هَارُونَ** برادر خود هارون را که من بطلب کتاب

قوم

بجانب طور سینای روم اخْلُفْنِی تو خلیفه من باش فِی قَوْمِی در میان قوم من وَأَصْلِحْ و بصلاح
از هر کاری را که شایسته اصلاح بود از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پی روی مکن سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ راه
تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگام که آمد موسی لِمِیقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده
بودیم وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه
در تبیان آورده که حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا هفت
فرسخ گردا گرد طور ظلمت فرو گرفت چون موسی علیه السلام قدم ظلمت نهاد شیطان او را از وی
براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمان را بنظر وی در روی آوردند ملائکه را
دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت در ینابیع
آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار واضح تر و چهار هزار است
و در کشاف گفتند که حق تعالی چهل روز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی سخن حق را
شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست
خیال بست که در فردوس اعلاست و چون جستجوی مشاهده لقاست قَالَ گفت موسی علیه
السلام رَبِّ أَرِنِی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده
سر أَنْظُرْ إِلَیْکَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای تعالی لَنْ تَرَانِی نتوانی دید مرا در دنیا حکم ازلی
بر آن وجه واقع شده که هر چیزی که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نبینی
بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی
رویت را دلیل جواز رویت است چه اگر رویت محال بودی موسی علیه السلام این سوال نکردی
چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مرام موسی علیه السلام
در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این
ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن کاملتر است
از قیام بمراد خود ـ لن ترانی میرسد از طور بموسی را جواب ٭ هر چه آن از دوست آید
سر بنه کردن متاب ٭ اگرچه زخم لن ترانی رسید لیکن مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت
طاقت دیدار نداری از آن گفتیم که لن ترانی وَلَٰکِنِ انْظُرْ ولیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه زبیر که
بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر این
کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَکَانَهُ در جای خود بهنگام تجلی من بود فَسَوْفَ تَرَانِی پس زود باشد که
تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا از
تمنای این کار در گذر فَلَمَّا تَجَلَّىٰ پس آن هنگام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر
گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آنکه
حیات و علم و دیده در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه و تعالی را دید در عین المعانی از سهل

صاعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی
ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر
بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین رقم سرسبزی بپذیرفت و آبها شور
بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد
بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای مران کوه را دَکًّا ریزه ریزه و در تبیان نقل میکند
که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که اُحُد است
و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وَخَرَّ مُوسَىٰ
و بیفتاد موسی علیه السلام صَعِقًا بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد لهذا پاره پاره
شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آن
وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَکَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاک
می گردانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَیْکَ باز گشتم بسوی تو از اقدام بسوال که بغیر
اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ و من اول گروندگانم بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را
در دنیا طاقت دیدن تو نیست ـ ای بر یک لمعه تو کوه بصد پاره شود ٭ جز عجب
نیست کل عاجز بیچاره شود ٭ عجب سر اینست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت
و دل انسان را بحکم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست
تجلی که بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل نظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخته
این نظر دل را معمور میسازد ـ دل بپذیرفت آنچه گردون بر نتافت ٭ دل بدانست
آنچه عرش اندر نیافت ٭ پس حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی علیه السلام و تدارک آنچه که
از حرمان مقصود یافته بود قَالَ یَا مُوسَىٰ گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت
صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ بدرستی که من ترا برگزیدم
عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجودند بِرِسَالَاتِی به پیغامهای من که
بخلق رسانی وَبِکَلَامِی و دیگر بآن اختصاص دادم به سخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا
گیر مَا آتَیْتُکَ آنچه عطا کردیم ترا از اوامر و نهی و بدان عمل کن وَکُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ و باش از شکر کنندگان
بر آن عطا وَکَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشته لَهُ برای موسی علیه السلام فِی الْأَلْوَاحِ در لوحها
که هفت یا ده بوده و در زاد المسیر دوازده و این موافق قول اهل کتابست و طول هر لوحی
دوازده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدره بهشت یا از سنگ سخت
که ارقام در وی [illegible] بود تا چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بروی
نوشته بودند مِنْ کُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی را از اوامر و نواهی مَوْعِظَةً پس گفتیم بموسی علیه

السلام که فرا گیر الواح را بقوة بجد تمام و عزم درست وأمر و بفرمای قومک گروه
خود را تا بصدق عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها بنکوترین آنچه در الواح است که هر
اند احسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصها
یعنی بعزیمها تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمیع است یعنی
الفرایض والنوافل ساریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای
فاسقان یعنی ارامگاه ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در ارم و منازل قرون
ماضیه که از دایره فرمان حق بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان
در مصر که همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان ~~ چشم عبرت
بین چو در قصر شاهان ننگرد • تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب • پرده داری
میکند بر طاق کسری عنکبوت • جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب ساصرف زود بود که بگردانم
عن آیاتی از قبول اسماء من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت
امانت نهاده ام الذین یتکبرون آنانرا که تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق
یعنی مهر بر دلهاء ایشان یعنی متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری
قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهاء مدعیان باطل را بمکنون
حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهاء ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده ~~ حیف است
چنین گنج در آن ویرانه حکمت نکند فهم یقین در دل ما وان یروا و اگر ببینند این سرکشان
کل آیة هر نشانی که ما بنمائیم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات
آن حضرت یا بدانند هر سخنی که فرستیم لا یؤمنوا بها نمیگروند بدان از جهت ستیزه و
عناد وان یروا و اگر ببینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست و طریق هدایت
لا یتخذوه سبیلا آن را راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وان یروا و اگر ببینند سبیل
الغی راه بی راهی و گمراهی یتخذوه سبیلا آن را راه گیرند و پی روی کنند ذلک این
گردانیدن دلها ایشان را از فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا
دروغ شمردند سخنان ما را بآیاتنا وکانوا و بودند عنها از نظر در آن و اعتبار بدان غافلین
ناآگاهان و بعضی گفته اند مراد از غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل
یعنی میدانستند و تصدیق نمی کردند والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتها
ما را که قرآنست یا دلایل قدرت ولقاء الآخرة و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرة را
حبطت باطل و تباه گشت اعمالهم عملهای که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده
شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون عمل میکردند
واتخذ قوم موسی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساختند سامری و متابعان او من بعده از پس

رفتن

بآیاتنا

رفتن موسی علیه السلام بطور من حلیهم از پیرایهاء ایشان که از قبطیان عاریت
گرفته بودند عجلا گوساله یعنی بهیأت گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار
مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند
بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی نهاده ایم
و بهانه اشتغال مینمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایها
بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان
مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرموده سامری بخدمت هارون علیه
السلام آمد و گفت این پیرایهاء عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند
و تصرف در آن بر ایشان حرامست زیرا که در زمان ما لِ غنایم حلال نبود بر مومنان هارون
بفرمود تا تمام آن را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری
پیرایهاء زر و نقره را در تصرف آورده و در زرگری ماهر بوده همه را بگداخته در قالب ریخت
و بشخصی بهیأت گوساله ساخت اما بدنی بود بی روح پس عملی کرد که ازو آوازی بدر آمد چون
آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه السلام دیده بود
بر اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله
از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخته خدای آن گوساله را زنده گردانید
و فریاد آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل
رسید بسجده در افتادند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم آنکه گوساله با
ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند ولا یهدیهم سبیلا و نه نماید ایشان را راهی که بجایی
رسند اتخذوه فرا گرفتند او را بخدائی وکانوا ظالمین و بودند ستمکاران که وضع عبادت
کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که چه دورست
میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند ~~
آن را که تو ساختی نسازد کارت • سازنده تست در دو عالم یارت ولما سقط و آن هنگام
که افکنده شدند امث و پشیمانی فی ایدیهم در دستهاء ایشان یعنی یافتند پشیمانی را
سمی یافتن کسی که چیزی بدست خود درآرد و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان
حاصل شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند بعد عجل از عبادت او وراوا انهم و دیدند
آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا
اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ویغفر لنا و نیامرزد ما را لنکونن
بخدائی که باشیم ما من الخاسرین از زیانکاران و هلاک شدگان ولما رجع موسی و آن
هنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین
بغایت اسفا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت

ازین قصه خبر یافت واصح انست که حق سبحانه وی را اخبار کرده بود در طور و او خشمناک
با اندوه تمام میان قوم امد وازغایت غضب قال گفت بئسما خلفتمونی بد نیابت کردید
از من من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم ایا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل
امر ربکم و فرمان پروردگار خود وصبر نکردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم والقی الالواح
و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود وان غضب نیز برای
خدا کرد در ینابیع اورده که الواح را بیفکند زود از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی بیفکند
و جمهور برانند که الواح بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرچه بران مکتوب بود باسمان
بردند وکان تفاصیل الشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلام
بعد از معاینه با قوم توجه القا کرد واخذ و بگرفت براس اخیه موسی سر برادر خود را یعنی
هارون علیه السلام یجره الیه بطرف خود می کشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت
کان موسی علیه السلام ان بود که مگر هارون علیه السلام در منع ایشان تقصیری فرموده
قال ابن ام گفت هارون علیه السلام که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر مادری و پدری
می بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت ان القوم استضعفونی
تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وکادوا یقتلوننی و نزدیک
بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فلا تشمت پس شاد مان مکردان بی
الاعدا بمن دشمنان را و چنان مکن که از روی ایشان حاصل شود از اهانت من ولا تجعلنی و
مدان مرا مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی مرا در عداد گوساله پرستان میار قال گفت موسی
علیه السلام بعد از استماع این سخن رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر
بزرگتر کردم یا در انک الواح را بیفکندم ولاخی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد
در منع ظلمه وادخلنا و در آر ما را فی رحمتک در بخشایش خود وگفته اند در پناه عصمت خود
در دنیا و در ریاض جنت خود در اخرت وانت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از
اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو نظم تو با اهل سخا انعام کردی • که بیچارگان انعام
کردند • بهر جا جویی از رحمت روانست • زدریای جودت وام کردند ان الذین بدرستی که انانکه
از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را بخدائی سینالهم زود باشد که برسد ایشان را
غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان وان خشم همان بود که حق تعالی امر کرده که مکشتند
یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است
یا جلا از دیار ایشان وکذلک و همچنان که پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا
میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را والذین وانانکه عملوا السیات کردند بدیها از کبایر و صغایر
یا شرک اورکند ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعدها از پس وقوع ان عملها ✻ و

وآمنوا

وآمنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را بیگانگی و رسول را به پیغمبری واگر
مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی امنوا آنست که تصدیق کردند آن را که حق تعالی توبه
گناه کاران را قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور
هر اینه امرزنده است مر گناه ایشان را رحیم مهربانست بر ایشان بقبول توبه ایشان
ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه
کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه السلام بران فعل بکسی که امر باشد بچیزی و باز اغوا
کناد واز سکون ان بسکوت تعبیر فرموده با انکه غضب دلالت میکند بر انچه در نفس
خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که ان منزله نطق است و خلو سان عن لیه
سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیه
الواح را که بیفکنده بود وفی نسختها و در انچه مکتوب بود در ان هدی راه نمودن بود از
گمراهی ورحمة و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانیکه ایشان لربهم
مر عقاب پروردگار خود را یرهبون ترسکاری میکنند یعنی از عقاب خدای می ترسند
آورده که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار
بنی اسرائیل را با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت
و قبول کردند واختار موسی و برگزید موسی علیه السلام قومه از قوم خود سبعین
رجلا هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی
آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و انچه بر الواح است
کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار
تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسیدند
ابری پدید آمد میان موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بر پرده غمام در آمد
و اخیار قوم موسی بسجده در افتادند حق سبحانه با موسی علیه السلام سخن گفت و امر
و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمده
فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معبود بنود نا قبول
ایمان اوریم که خدا را اشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی
علیه السلام مضطرب شده اغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس
ان هنگام که بگرفت ان هفتاد تن را الرجفة صاعقه و بسوختند وقولی انست که فرا گرفت
ایشان اوازی مهیب و همه از هول ان بمردند وگفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد چنانکه
که مفاصل و اوصال ایشان انقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام بترسید که عمیر نیز او را
نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم کرد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی

أَفَتُهْلِكُنَا هلاك میکری ایشان را مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ
و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت
عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بس لجه کرده اند بی
خردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرات این قوم در طلب رویت إِنْ هِيَ نیست
این کردار از ایشان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را
کلام خود شنوا ایندی تا طمع در رویت کردند و از کوساله آوازی بدید ساختی تا روی
بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس الله قدس الله روحه جامعه مذکورست که حق
سبحانه موسی علیه السلام را در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسید از روی
دلال بدین جرات اقدام فرمود و دلال در مرتبه محبوبیق است چنانچه در کتاب قوت
القلوب فرموده که و من ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ العبد الاسود الی
قوله یضحکین کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق
ترک ادب نیست عین ادبست ~ گفت و گوی عاشقان در کار رب جوشش عشقست
نه ترک ادب هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش بی ادب ماند درو نی عقل و هوش ۰
هم از مقام بسطست این سخن موسی علیه السلام که تُضِلُّ بِهَا گمراه میکردانی بها بدان فتنه
و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی که گمراه میشود وَتَهْدِي و راه مینمایی هم بدان مَنْ تَشَاءُ
هر کرا خواهی راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا توی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَ
ارْحَمْنَا و بخشای بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین امرزندکانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس
برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی که قبول توبه
است یا توفیق طاعت یا روزی حلال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکویی ده ما را
که مغفرتست یا جنت یا سعادت رویت إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو قَالَ
گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت او انست که أُصِيبُ بِهِ میرسانیم او را مَنْ أَشَاءُ
بهرکه میخواهیم یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفت او انست که رسیده است
كُلَّ شَيْءٍ بهر چیزی یعنی شاملست در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و
گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی
میورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه کشوده و همه را بانصاف بدین
رحمت دعوت فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت
ذاتیه که آن را مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است همه چیز را فرا رسیده چنانچه
فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سوال سایل و وسیله
حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی .

نظم ای بیرانه

نظم ای بداده رایگان صد چشم و گوش ۰ بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش ۰
در عدم ما مستحقان کی بدیم ۰ که برین جان و برین دانش زدیم ۰ ما نبودیم و تقاضا
ما نبود ۰ لطف تو ناگفته ما می شنود ۰ دوم رحمت وجوبیه که مقیدست بی خواشد و آن
هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر این رحمت را هم نتیجه رحمت است
امتنانیه چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود
و بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را
مقیده جهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا
پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات
منزله ما يُؤْمِنُونَ می گروند قتاده رحمه الله گوید که یهود و نصاری غناء این رحمت نموده گفتند
ما بآیات منزله ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق
سبحانه رشته امید ایشان را منقطع ساخته این رحمت را بدین امت تخصیص داده و فرمود
که متقیان و مومنان که رحمت برای می نویسیم الَّذِينَ آنانکه که از روی صدق يَتَّبِعُونَ
الرَّسُولَ پی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبری نانویسنده
و ناخواننده وصف آن حضرت بدین صفت تنبیه است بدانکه کمال علم او با وجود امیه
یکی از معجزات او می تواند بود ~ نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ۰ بغمزه مسئله
آموز صد مدرس شد ۰ در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشا را ام گوید که
مکه را ام القری گویند که مبدا و منشا همه شهرها و دیه هاست و لوح را ام الکتاب
خوانند که اصل همه کتب است بس حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم باصل منتسبی
ساخته تا دانند که اصل موجودات و اول همه مکونات اوست و لولاک لما خلقت الافلاک
موالید این معنی است تو اصل وجود آمدی از نخست ذکر هر چه باشد همه فرع تست ۰
الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ
نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر
و یلبس الشملة تا آخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل آنجه که قول عیسی علیه السلام میفرماید
انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا و جاء تا آخر يَأْمُرُهُمْ میفرماید آن پیغمبر
امت ایشان را که بجه را و بیند بِالْمَعْرُوفِ بر نیکویی که توحیدست وَيَنْهَاهُمْ و باز
میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرکست و گفته اند معروف مکارم اخلاق است
یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ
و حلال میکرداند بر ایشان لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که بر خود اهل جاهلیت حرام

کرده بودند چون بحیره و سایبه و جز آن با مثلانات محرمه بر ببود چون شحوم ویحرم حرام
می سازد علیهم الخبائث بر ایشان خورشهاء پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر
یا مالها تا وجه را چون ربا و رشوت ویضع و فرو مینهد یعنی تخفیف میکند عنهم
از ایشان اصرهم بار گران ایشان را یعنی سبک میکرداند بر امت خود اوضاع شرع
را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل الزام کرده
بودند چون قطع عضوی که گناه از وی صادر شود و قطع از مقدار جامه که نجاست بدو رسد
و جز آن والاغلال و دیگر سبک میکند بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی آنکه
بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود بر ایشان و از قتل نفس بوده است و قصاص
بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فالذین آمنوا پس آنکسانی که بگرویدند به بدین نبی
امی از بنی اسرائیل وعزروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری دادند او را بر دشمنان و
واتبعوا و پیروی کردند النور الذی آن نوری را که انزل معه فرو فرستاده اند با
نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقا قرآن میکند یعنی فرو فرستاده
شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمده
اکثر آن باز باسمان بردند و نکته در آنک قرآن را نور گفت بغایت روشن است چه
امور دین و دنیا از و مفصل است و هویدا اولئک آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم
و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فایزند بجنت
و ثواب قل بگوی ای محمد بر سبیل عموم یا ایها الناس ای مردمان انی رسول الله بدرستی
که من فرستاده خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بوده‌اند
الذی آن خدای که بتحقیق له مر او راست ملک السموات والارض بادشاهی آسمانها
و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق عبادة نیست
الا هو مگر او یحیی زنده کرداند ویمیت و بمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید
بخدای که صفت او ستوده است ورسوله و بگروید بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی
الذی یؤمن آن پیغمبر که می گرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته و بسخنان فرستاده
او و بر انبیا واتبعوه و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون
باشد که راه راست یابید ومن قوم موسی و از قوم موسی علیه السلام امة گروهی
هستند که ایشان یهدون راه مینمایند خلق را بالحق بسبب حق که با ایشانست وبه
و بحق و راستی یعدلون عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله
سلام و اصحاب وی اند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام
و فوت خلیفه وی یوشع علیهما السلام هرج و مرج در میان مردم بنی اسرائیل پدید آمد گروهی

وقتل

وقتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بر نبیانی تمام از حضرت ملک
علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق سبحانه راهی در زیر زمین
گشاده گردانید ایشان در آن راه در آمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منزل
ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم شب معراج ایشان را دیده و ده سوره
از قران بر ایشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله ما نماز
میگزارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست
پس حق سبحانه از احوال قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید و میگوید وقطعناهم و جدا
کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدل است از اثنتا عشر
یعنی ساختیم قوم را سبط و سبط ولد ولد را گویند اسباط اولاد فرزندان فرزندان
یعقوب اند امما گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت
امت هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقاه
چون آب خواستند قومه گروه او از و در تیه بنی اسرائیل چون در تیه بجفا سرگردان
شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام
طلب آب نمودند و وحی کرد خدای تعالی بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود
آن سنگ را که چون در تیه در می آمدی با تو بیعنی در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو
برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بر آن سنگ زد فانبجست
پس شکافته شد و گشاده گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد
اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم
آبشخور خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وظللنا و سایه ساختیم علیهم الغمام بر ایشان
ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن بر ایشان
مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی مشابه سمانی و گفتیم کلوا بخورید من
طیبات از پاکیزه‌ها از چیزی که بمحض عنایت ما رزقناکم روزی دادیم شما را و ذخیره
منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما ظلمونا
و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر
نفسهاء خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را
بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان اسکنوا ساکن شوید هذه القریة درین دیه یعنی
اریحا یا ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوها و حبوب آن حیث شئتم هر جا که خواهید
وقولوا حطة و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وادخلوا
الباب و در آیید بدری از درهای این دیه سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید یا

منه را

مضعف شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
زود بود که افزون گردانیم جزاء نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا
سخنی مامور به غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطة گفتند
حنطة فيها شعيرة و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرو فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان
رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند
که ستم کردند یعنی لفظ را در غیر موضع او وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ
الْقَرْيَةِ از خبر دیه و واقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه
ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده است
در میان مدین و عینونا و بهر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت تورة بودند و از جمله فرایض
بر ایشان تعظیم سبت بود که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان
خلاف امر خدا کرده بزبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه
جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه خطاب میفرماید
که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز
کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که از ترک صید سمک بوده
ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ
سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند
شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که بسبت عمل
نمی کردند یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و بواقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند
بدیشان ماهیان و این ابتلائی بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی
ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی
و تا شنبه دیگر ماهی نادیدندی كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ چنانکه بیان کردیم ابتلا ایشان را یعنی معامله
آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بآنچه هستند که از سر جهل يَفْسُقُونَ بیرون میروند از امر فرمان
چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار دیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار تر دد
گشتند و بانواع حیل خدا پیر تمسک جستند در طلب چاره آن کار بودند تا آخر الامر رای ایشان بر آن
قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بدان بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان
بود ایشان راه آن حوضها را بندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندی
و روز یکشنبه بگرفتندی چندی بر این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شدند از سر تعظیم سبت
برگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشان را نهی میفرمودند و جمعی

نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را بدین ملامت میکردند چنانچه حق
سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب خبر آن را که چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ
گروهی از اهل ایله که متوقف بودند و در فعل و نهی مر گروه ناهی را که لِمَ تَعِظُونَ چرا پند
میدهید قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشان است
در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان است عَذَابًا
شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این
وعظ علت خواستنی است از ما حفص معذرةً بنصب پند دادن ما برای معذرت است از ما
إِلَى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشان
را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند
از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان
مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم
الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا
و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی
سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج میشدند از راه فرمان
برداری و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف
در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام
که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی
قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشان را كُونُوا گردید قِرَدَةً بوزنگان خَاسِئِينَ دور شدگان
و از امید از رحمت دور شده اند که ناجیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید
شدند ترک مساکنت نموده میان خانها خود و ایشان دیوار کشیدند و دری بر محله
خود نشانه راه آمد و شد کردند ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند
و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده
هر بوزنه گرد کسان خود که بیگانگان میگشت و دموع در جامه ایشان میمالید سه روز
زنده بودند و روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون اعلام داد رَبُّكَ آفریدگار
تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ
کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلاء و ضرب جزیه
گفته اند که بخت نصر بابلی بقتل و اسیر ایشان اختیار کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا
میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مبعوث
شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آورند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقی

است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت است مر کافران را
وَإِنَّهُ وبدرستی که او لَغَفُورٌ امرزگار است هر کرا که توبه کند وطلب مغفرت نماید
رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بجاه نکیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ وپراکنده کردیم بنی اسرائیل را
فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها جماعتها جنانجه هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشد
مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستکانند که موسی بدین علیه السلام متدین شده
تغییر حال ایشان راه نیافت یا مراد انها اند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ایمان
آوردند یا آنها که در شب معراج بان حضرت کرویدند وَمِنْهُمْ وازیشان هست دُونَ
ذَلِكَ فرود از صالحان یعنی کفره وفسقه وَبَلَوْنَاهُمْ وبیازمودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ
بنیکویها چون علیش وغنا وصحت وَالسَّيِّئَاتِ وببدیها چون شدت وفقر ومصایب نفس
ومال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز کردند بخدای واز معصیت بطاعت کرد ایند ایشان را
در نعمت شکری بایست کرد بطر واستغنا ظاهر کردند وکفتند ان الله فقیر ونحن اغنیاء و
در محنت صبر می بایست کرد واغاز ناسزا کرده کفتند ید الله مغلوله پس بمحک اختبار تمام عیار
ونیکو بیرون نیامدند ـه خوش بود که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در و غش
باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمدند صالحان را خَلْفٌ خلف بس آمدکان وَرِثُوا
الْكِتَابَ میراث کرفتند توریت را یعنی بیاموختند علم آن را از پدران يَأْخُذُونَ فرا
میکیرند عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى خواسته ومتاع این جهان فروتر که دنیاست که احبار زمان حضرت
رسالت اند حق تعالی میکوید که در حکم رشوت میکیرند وَيَقُولُونَ ومیکویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود
باشد که ما را بیامرزند ادعاء ایشان ان بود که کناه روز ایشان بشب وجرم شب ایشان
بروز امرزیده میشود وایشان اخذ رشوت را کناه نمیدانستند ~~عَرَضٌ مِثْلُهُ~~ وحال انکه اکر بیاید
بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل ان خواسته دیکر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا
میکیرند ان را یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت واکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ
عَلَيْهِمْ ایا کرفته نشده است بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریت أَنْ لَا يَقُولُوا
انکه نکویند عَلَى اللَّهِ برخدای إِلَّا الْحَقَّ مکر سخن راست ایشان دروغ کفتند ودانند غفران
خود را در توریت ودروغ بحق سبحانه نسبت کردند ومی دانند که دروغ میکویند زیرا که توریت
با ایشانست وَدَرَسُوا وخوانده اند مَا فِيهِ انچه در وست واین حکم در وی نیافته اند وَالدَّارُ
الْآخِرَةُ وپرستکاری سرای دیکر که عقبی است خَيْرٌ بهتر است از عرض دنیا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
مر انانرا که بپرهیزند از استحلال محارم ودروغ برخدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا تعقل نمیکنید وجمعی
بخطاب خوانده اند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا وَالَّذِينَ وانانکه
يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ نکاه میدارند کتاب را وچنک در ان میزنند آدمیان اهل کتاب اند

دیدن ابد

نتق الجبل

درین ایت توانست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای داشتند نماز را وتخصیص صلوة بانکه تمسک
بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات جهت ان تواند بود که نماز ستون دین است
واقامت دین موقوف بر اقامت آن ـه خانه دین خویش را بی خدا بر ستون
نماز کرد بنا بی شک تا ستون بر جای بود خانه دین حق بپا بود إِنَّا بدرستی که ما لَا
نُضِيعُ ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار بصلاح ارندکان کردار خود را بلکه تمام بر ایشان
رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا ویاد کن برای یهود زمان خود چون بکسستیم وبرداشتیم الْجَبَلَ کوه
طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ کوییی که کوه سایبانی است بر سر ایشان
وَظَنُّوا ودانستند أَنَّهُ انکه کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود اینده است بر ایشان اکر حکم
توریت قبول نکنند چه خدا ازین خبر داده بود خُذُوا وکفتیم فرا کیرید مَا آتَيْنَاكُمْ
آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَاذْكُرُوا ویاد کنید پیوسته مَا فِيهِ انچه در توریت
از اوامر ونواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که پرهیزکاری کنید واز جمله متقیان باشید وَإِذْ
أَخَذَ ویاد کن ای محمد چون فرا کرفت رَبُّكَ پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم
مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهاء ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را وَأَشْهَدَهُمْ وکواه کردانید
ایشان را عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاء ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی کواه ساخت
وکفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ایا نیستم پروردکار شما قَالُوا بَلَى کفتند آری تو پروردکار مایی
حق سبحانه ذریه آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچو توالد ابنا انا با وذکر
آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم است که بدو بشر اوست وهمه از صلب وی
بیرون اینده حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای فرا کرفت میثاق از ذریه آدم بنعمان
وان وادی است نزدیک بعرفات وان نعمان سحاب کویند وبقولی بطن نعمان خوانند
ودر لباب اورده که اخذ میثاق در هند بود وان زمینی است در ولایت هند
وبعد از خروج ادم علیه السلام بوده از بهشت ودر مدارک میکوید که جمهور مفسران
بر انند که بعد از خلق ادم وقبل از دخول جنت بوده بر فضائی که بر در بهشت هست
وعرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریه آدم را از صلب او بیرون اورد بر
مثال مورچهای خرد وحیات وعقل ونطق در ایشان بیافرید وربوبیت خود را بر ایشان
عرض کرد وایشان قبول نموده کفتند شَهِدْنَا کواه شدیم ما باقرار خود وکفته اند چون
ذریه بلی کفتند حق سبحانه ملائکه را کفت کواه باشید ملائکه کفتند شهدنا وسکی
فرموده که این خبر است که حق سبحانه وتعالی از خود واز فرشتکان میدهد که ما باقرار
ذریت کواه شدیم أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نکویید روز قیامت که إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم

ما عن هذا غافلین ازین اقرار غافلین . یا بجهت آن او تقولوا یا انکه بکویند انما اشرک بجز نیست
که شرک آوردند آباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما وکنا ذریة وبودیم ما فرزندان
من بعدهم از پس ایشان واقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا ایا هلاک میکنی و معذب
میسازی ما را بما فعل المبطلون بانچه کردند ان کج روان و بیراهان یعنی پدران ما و چون
مشرکان تقلید کرده است او را نمیسازند این سخن از ایشان مسموع نیست زیرا که اخذ میثاق
بتوحید الهی بر هر احدی از ذریه واقع شد پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش
این آیت متذکر عهد الست تا بیخبران سرکشته غفلت را منتبه سازد و آگاهو شمندان
بیدار دل از ان سوال وجواب غافل نیستند ~ الست از ازل همچنانش بگوش
بفریاد قالوا بلی در خروش . در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند
که روز بلی یاد داری گفت چون ندارم که گویی که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری
روح الله روحه فرمود که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز
شب در نیامده و صوفی در همان روز است ~ روز امروز است ای صوفی وشان کی بود
از دی عاز فردا نشان . انکه از حق نیست غافل یک نفس . ماضی و مستقبلش حالست وبس
از حسین منصور قدس الله سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چه
کونه جواب دهد بس ترنم خاطب و مجیب بغایت نازک است ~ تو در میانه همه هر چه
هست اوست . هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وکذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق
نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در ان
ولعلهم یرجعون و شاید که ایشان باز کردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم
بر قوم خود یا بر یهود نبا الذی خبر آن کس که آتیناه دادیم او را آیاتنا علم با سماء ما بعض
کتب منزله و انکس امیه بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد
که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که از رسول او باشد چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر شد و آن آیتها که خوانده
بود بر طرف نهاد کما قال الله تعالی فانسلخ پس بیرون آمد منها ازان آیات بواسطه کفر چنا
چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس در پی او رفت شیطان یا او را بی روی
خود فرمود فکان پس کشت ان دانشمند من الغاوین از کمراهان و گفته اند این کس ابو عامر راهب
بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او بانی مسجد ضرار است صفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی که ایمان آورده آخر انکار کرد
بدعوی کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعورا بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم
خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت

ایشان

ایشان شد جباره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود و التماس نمودند که بر موسی
علیه السلام وقوم او دعا کرد بد در اول ابا کرد و در آخر باغواء زن خود فریفته گشته
و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام وقوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم
از یاد او ببرد و ایمان باوی نماند ولو شئنا و اگر میخواستیم ما لرفعناه هر اینه بر میداشتیم
او را بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه
که منازل ابرار و مساکن اخیارست ولکنه و لیکن او بواسطه دنائت همت اخلد میل کرد الی
الارض بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت واتبع و پیروی کرد هویه آرزوی خود را
بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب مانند صفت
سگ است در اخس احوال او ان تحمل اگر حمله بکنی علیه بروی یعنی براتی او را یلهث زبانی
از دهن بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری او را و نرانی یلهث همان زبان از دهن بیرون
افکند معنی آنست که راندن سگ و نا راندن او یکسانست در هیچ حال صفت خوی خود را
ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ وجه از دناءت و خساست خود
بر نکشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعا بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه
لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که بر وی سوار بود با وی
بسخن آمد که ازین را باز گرد و لنفس این عمل بکند هم متنبه نگشت و شیخ الاسلام قدس سره
فرموده تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را
که عشق بازی داه دین کرده اند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بعلم با بر تاخته
با سگ خسیس برابری دهد نظم او با بری از صومعه در دیر گبران افکند وین تا کشی از میکده
سر حلقه مردان کند . چون وجه در کار تو عقل از بون را کی رسد . فرمان ده مطلق تویی حکمی
که خواهی آن کنی ذلک این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروهی است که از
روی جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ می شمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار
مکه اند فاقصص القصص پس بخوان برایشان این خبر را و گفته اند اینی مراد ازین قوم یهود اند
که تکذیب آیات توریت کردند در کتمان نعت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پس پیغمبر تا
که قصه بلعم را برایشان خواند که انسلاخ او ازان آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند و بفکر ایشان باز متعظ گردند
پذیر شوند ساء مثلا بد مثلی است مثل قوم الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را
بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وانفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند
که ستم کردند تقدیم معمول دلالت بر آن میکند که و بال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد
من یهدی الله هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فهو المهتدی پس او است راه یابنده

القوم

وَمَن يُضْلِل هر كرا گمراه سازد بحكم عدل خود فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ
ايشانند زيانكاران در هر دو سراى وَلَقَدْ ذَرَأْنَا وبدرستى كه بيافريديم لِجَهَنَّمَ براى
دوزخ كَثِيرًا بسيارى مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از ديوان وآدميان كه حكم ازلى بشقاوت ايشان
صادر شده وبر علم قديم اصرار ايشان بر كفر وموت ايشان بر شرك پوشيده نيست
لَهُمْ قُلُوبٌ مر ايشانرا دلهاست كه مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هيچ حقيقتى در نمى يابند
بان زيرا كه متوجه شناختن حق نمى كرده اند وان آينه را از زنگار انكار وغفلت بصيقل
تصديق وانابت پاك نمى سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ ومر ايشانرا چشمهاست كه هيچ وجه لَا
يُبْصِرُونَ بِهَا روى حق نمى بينند بان بدان سبب كه بنظر اعتبار در مخلوقات نمى نگرند
وَلَهُمْ آذَانٌ ومر ايشانرا گوشهاست كه هيچ روى لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بان نمى شنوند
زيرا كه بسمع هوش آيات ومواعظه قرآنى را استماع نميكنند أُولَئِكَ آن گروه در آنكه
مشاعر خود را متوجه باسباب تعيش دارند ومقصود بلذات فانى شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند
چارپايان كه همت ايشان جز خورد وخواب نيست وملتفت بنعيم باقى ولذات روحانى
نيستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلك اين گروه گمراه ترند از انعام زيرا كه انعام را تكليفى نيست
اگر وفاق شرع ندارند بخلاف ايشان متصف نيستند أُولَئِكَ آن گروه كه ياد كرده شد
هُمُ الْغَافِلُونَ ايشانند غافلان ودر غفلت خود كاملان صاحب عين المعانى آورده
كه مكلف بامور با فرو گذاشته معذور ومساوى نيست چه آدمى هم روحانى است
وهم جسمانى هم عقلانى است وهم شهوانى پس اگر عقل بر هوا غالب آمد از ملائكه افضل
است واگر خودش مغلوب نفس وهوا شد از بهايم اخس وارذل است ودرين معنى
گفته اند ـه بهره از ملكت هست وبعضى از ديو ترك ديوى كن وبگذر بفضلت ز ملك
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ومر خدايراست نامها نيكو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانيد او را بدانها مراد نود ونه
نام است كه خبر مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ در ان باب وارد شده ودر زاد المسير گويد سبب
نزول اين آن بود كه مردى در نماز خدايرا باسم الله ياد كرد وباسم الرحمن نيز بخواند ابو جهل
گفت كه محمد واصحاب او ميگويند كه ما يك خدايرا مى پرستيم پس اين مرد چرا دو خداى را ميخواند
اين آيت نازل شد كه اسماء الهى بسيار هست وهمه نيكوست او را بدان اسما بخوانيد صاحب كشاف
گفته كه خدايرا صفات نيكوست چون عدل واحسان وخير ورحمت وبى مثلى وامثال
آن پس او را بدان اوصاف بستائيد وگفته اند متخلق شويد باخلاق ربانى ومتصف گرديد
بصفات حقانى وَذَرُوا الَّذِينَ وبگذاريد متابعت آنانرا كه از روى جهل يُلْحِدُونَ ميل ميكنند
بكجى فِي أَسْمَائِهِ در نامهاى او يعنى تسميه ميكنند حق سبحانه را بنامى كه اذن شرع بدان
نرسيده چنانچه اعراب خدا را يا ابا المكارم ويا ابيض الوجه ميگفتند ونصارى يا ابا المسيح

وحكما

وحكما علت اولى ميخوانند وگفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهى چون
لات از الله وعزى از عزيز ومنات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد كه جزا داده شوند
ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزاء آنچه هستند كه عمل ميكنند وچون ذكر جمعى كه براى آتش
آفريده شده بودند گذشت ذكر اهل بهشت ميكنند وميگويد وَمِمَّنْ خَلَقْنَا واز آنها
كه آفريديم براى بهشت أُمَّةٌ گروهى اند كه ايشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه مى نمايند
خلق را بر حق وَبِهِ يَعْدِلُونَ وبحق عدل ميكنند در احكام خود وآن مهاجر وانصار
وتابعان ايشان اند چنانچه در كتاب قوت القلوب فرموده رضوان الله عليهم
اجمعين وَالَّذِينَ كَذَّبُوا وآنانكه تكذيب كردند بِآيَاتِنَا آيتهاء كلام ما را يعنى
كفار مكه باستهزا پس سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد كه بگيريم ايشانرا پايه پايه يعنى
اندك اندك ايشانرا بهلاك نزديك گردانيم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا كه ندانند
يعنى هر گاه كه گناهى ميكنند نعمت بر ايشان زياده ميگردانيم تا در طغيان وعصيان
مى افزايند امام قشيرى قدس سره فرموده كه استدراج اعطاء نعمت وانساء شكر
يعنى نعمت بديشان ميدهد وسپاس دارى بر دل ايشان فراموش ميگرداند تا
وقتى كه مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ وزمان دهيم مر ايشانرا مدتى پس بگيريم
شان إِنَّ كَيْدِي بدرستى كه گرفتن من مَتِينٌ سخت است كيد آن عملى را گويند كه
در خفيه باشد پس استدراج را بجهت آنكه در ظاهر احسانست ودر باطن خذلان
كيد گفت آورده اند كه شبى حضرت صلى الله عليه وسلم بكوه صفا بر آمده يكيك از
گروه قريش را از عذاب خداى ميترسانيد يكى از صناديد قريش گفت كه اين يار شما ديوانه
شده است كه همه شب فرياد ميكند اين آمد كه أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آيا فكر نكردند اين
معاندان وانديشه ننمودند درين كه مَا بِصَاحِبِهِمْ نيست مر يار ايشانرا يعنى محمد
را صلى الله عليه وسلم مِنْ جِنَّةٍ از هيچ نوع ديوانگى اين همان عاقل است كه او را قبل از
اظهار دعوت محمد امين ميگفتند بعد از آنكه دعوت حق را آشكارا كرد چرا ديوانه مى خوانيد
إِنْ هُوَ نيست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بيم كننده از عذاب الهى مُبِينٌ پيدا وهويدا بيم
كردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آيا نظر نكردند بديده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملك
عظيم آسمانها وَالْأَرْضِ ودر ملكوت زمين گفته اند ملكوت سما نجوم است وشمس
وقمر وملكوت ارض بحر است وجبل وشجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ ودر نگرستند در آنچه آفريد
خداى مِنْ شَيْءٍ از چيزى تا بدان نظر كمال قدرت صانع وجمال وحدت مبدع بر ايشان
ظاهر گردد وَأَنْ عَسَى ودر نگر نظر كردند در آنكه شايد أَنْ يَكُونَ آنكه باشد قَدِ اقْتَرَبَ
بتحقيق نزديك رسيده أَجَلُهُمْ مدت فناى ايشان يعنى چرا نظر نميكنند در آنكه شايد

کاجل ایشان رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند
که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش که اجل فرا
رسد تنگ • و ایام عنان ستاند از چنگ • بر مرکب فکر خویش بر زن • مردانه درای درره دین •
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این مشرکان
اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجمع میامن صورت و معنی است مَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خدای گمراه کرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده
نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و می گذاریم ما گمراهان را و حفص و غایب میخواند یعنی می
گذارد خدای تعالی گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا بسرشته يَعْمَهُونَ سر
گردان و متردد و متحیر میکردند • تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق • مطلقا راه نیابند
بمنزل نرسند • گروهی از قریش گفتند یا صح آنست که یهود گفتند ای محمد ما را خبر ده از وقوع
ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود و این سوال امتحان بود زیرا که می دانستند
که جز خدای هیچکس نمیداند اشارت بدان يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی
قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت
آنست که ساعت بساعت قایم شود با حساب خلایق در یکم از ساعتی و قوع یابد
یا دوری بدان همه درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند أَيَّانَ
مُرْسَاهَا کی است پیدا کردن و پدید آوردن او قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن
طلوع ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بدان
اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او إِلَّا هُوَ مگر او که
داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است دانستن آن
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آنها از ملایکه و ثقلین و
بزرگست از جهت هول و هیبت او گویا که حکمت در اخفاء او اینست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید شما را
قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو گوئی آن را وقت او بیان و خبر
كَأَنَّكَ گویا تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست میداری عَنْهَا سوال از آن و حال آنکه تو
کارهای آن سوال چه موقفی با آنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بگو دیگر بار از روی
تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که او تا جز حق تعالی نمیدانند که آن را جز
حق تعالی نمیدانند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا
بزخی که ارزان میکند و کی گران می شود تا در آن زمان چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان
سود کنی آیه آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو من نمی توانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا

وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد و مرا در آن تعلیم دهد
وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر اینه
طلب بسیاری کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و
نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم
کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی
و بآنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای آن کسی که بیافرید شما را مِنْ
نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام وَخَلَقَ و بیافرید مِنْهَا از جسد
وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حواست و این آفریدن جهت
آن بود که لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام إِلَيْهَا بوی و الفت بدیرد با وی
فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنگام که بوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی حَمَلَتْ بار گرفت
حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم بود علیه السلام در رحم او در آمده فَمَرَّتْ
بِهِ پس میگذشت بآن بار یعنی می آمد و میرفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آن هنگام که گران شد
حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دَعَوَا اللَّهَ
بخواندند آدم و حوا خدا را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا لَئِنْ
آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت
لَنَكُونَنَّ هر اینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجاهد گوید
آنست که حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه
جنبنده است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سگی یا بهیمی باشد آنکه بپرسید
که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت ما را معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش
یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت
ماجرا با آدم علیه السلام در میان آورد آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیگر بار
خود را بصورتی دیگر بر ایشان ظاهر کرد و از سبب ملال ایشان بپرسید حال باز گفتند
ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام از خدای در خواهم
که این حمل را مثل شما بشری هر است خلقت گرداند و خروج او باسانی باشد بشرط آنکه
او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد
فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آن هنگام که عطا کرد خدای بدیشان صَالِحًا فرزند صالح الجسم
و تن درست جَعَلَا لَهُ گردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکی یعنی شریک ساختند
در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث بعضی در بنجا مضافی
تقدیر میکنند یعنی فلما اتی اولادهما صالحا جعل اولادهما له شرکاء و بعضی برآنند که

وَجَعَلَ

از وقت که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزندی شایسته ایشان غیری را شریک حق
ساختند در عبادت و حفص غیر گاهی می خواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شرکا
مر خدا را فیما آتاهما در انچه داد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی
بران رفته اند نفس واحده قصی است از اجداد پیغمبر صلی الله علیه و سلم خدای
او را از جنس او یعنی عربی و قرشی کرامت فرمود زن و شوهر شرط کردند که اگر
خدای تعالی ایشان را فرزند شایسته دهد بشکر گذاری و سپاس داری قیام
نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را
و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند فتعالی الله برتر و بزرگ
است خدای پاک عما یشرکون از انچه انباز او میکردند قصی و اولاد او و بقول
اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را ایشرکون آیا انباز میکنند در عبادت
حق ما لا یخلق شیئا آن چیزها که نیافرینند چیزی چه قدرت ندارد بر خلق اشیا وهم یخلقون
و حال آنکه آن انبازان که می گیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود ولا
یستطیعون و نمی توانند بتان لهم برای پرستندگان خود نصرا یاری دادنی در جر
منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان و دعوت کنند ولا
انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را
می شکنند یا با لوث و ارجاث ایشان را آلوده می سازد وان تدعوهم و اگر بخوانید
شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نمیکنند
شما را سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین
حق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی از کفره چون ابو
جهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه شما
می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عباد بندگان اند
یعنی مملوک و مسخر فرمانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان را نیز مانند در تحت تصرف
و در قبضه تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فلیستجیبوا
لکم پس باید که اجابت مر شما را ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه
ایشان آلهه اند چه آله بحق آنست که دعاء بنده و ندا پرستنده خود را اجابت کند الهم
ارجل آیا مر بتان را پایها هست که در مهمات خود یمشون بها روند بدانها چنانچه شما
میروید ام لهم اید یا ایشان را دستها هست که چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بآن
چنانچه شما فرا میگیرید ام لهم اعین یا ایشان را دیدها هست که مبصرات را یبصرون
بها ببینند بدان چنانچه شما می بینید و چون قابل آنند که ایشان را بابای دعا درست

یبصرون بها ... ام لهم آذان

کراد

کرا چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدین ها از ایشان فاضل
تر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد این آیت جهل کفار رست و
ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی
فرمود که قل ادعوا بگو ای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای خود خدا
ساخته اید تا با هم یار شوید در عداوت من ثم کیدون پس بکوشید بدان مقدار که توانید
در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و مکیدت انچه خواهید که
من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشیم بیت اگر هر دو جهانم
خصم گردند نترسم چون نگهبان تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار من و متولی
کار من الله است الذی آن الهی نزل الکتاب فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان
حق است وهو و خدای یتولی الصالحین دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را
والذین تدعون و آنانرا که شما می خوانید و می پرستید من دونه بدون خدای لا
یستطیعون نمی توانند نصرکم یاری دادن شما را ولا انفسهم و نه نفسهای خود را
ینصرون یاری کنند بوقت کسر و حطم ایشان وان تدعوهم و اگر بخوانید مومنان
کافران را الی الهدی بدین راست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول وتراهم و می بینی
تو ای محمد ایشان را که بدیدها ظاهر ینظرون می نگرند بسوی الیک و حال آنکه ایشان
وهم لا یبصرون نمی بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت
بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید
که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس الله سره فرمود که اگر ابو یزید را دید
آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن نگفت و او را
کفار و یهود و منافقان می دیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر وجه ظاهر مکن
معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید
نیز چند کس جمال بینا شده باشند بیت برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید که این چشمی
که من دارم جمالت را نمی شاید خذ العفو این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فرا
گیر آسانی را در کار مردمان و بخواه از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت
عفو را و از سر گناه کاران در گذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را و انچه بر ایشان سهل باشد
صدقه دادن ان و بدین معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوه بوده باشد وامر و بفرما
دیگران را بالعرف نیکویی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصلتی است که آن را
عقل بپسندد و شرع قبول کند واعرض و روی بگردان عن الجاهلین از نادانان و سفیهان

وستیزه مکن با ایشان و ابو حمزه بغدادی قدس سره فرمود که نفس جاهل ترین جاهلانست
و او سزاوارترست بانکه اعراض کنی از وی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بعد از نزول این آیه از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست
جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده
آن را که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی تفسیر الامام اصل مکارم اخلاق
همین است که حکیم الهی فرماید نظم هر که زهرت دهد بده قندش • وانکه از تو برد در پیوند
وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هرگاه که برانگیزاند و از جای ببرد ترا صورت خطاب بان حضرت است
صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند هریک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا
مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردنی یعنی در حال غضب محتاج اند بود یا اگر
از شیطان بتو وسوسه رسد فَاسْتَعِذْ پس پناه گیر بخدای از شر او بِاللَّهِ بدرستی که خدای
إِنَّهُ سَمِيعٌ شنونده است آن را که بزبان گویی عَلِيمٌ داننده است آن را که در دل داری •
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا پرهیز شدند از خوی إِذَا مَسَّهُمْ
چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای را
و از وعید او بر اندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدلائل
بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار
که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ می کشند کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان
می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان
کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و اذا لم و چون نیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن معاندان طلب
ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا بهم نبافتی و بر نگزیدی آن آیت را از پیش در تبیان آورده
که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیر واقع شدی از روی
استهزا گفتندی چرا احادیث و انشا نکردی جمع نکردی دیگر آیتها را و تعنت طلب ذلك است یعنی
می خواستند که پیغمبر را گناه کار سازند و این آیت نازل شد و امر آمد که قُلْ بگو ای محمد
إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود
بمن مِنْ رَبِّي از آفریدگار من و من بر بافتن و ساختن قرآن نیستم هَذَا این قرآن بَصَائِرُ
دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار
شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت بهم و رحمتست لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که می گروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصار
در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد و هرچه آن حضرت قراءت میفرمود او نیز میخواند
آیت آمد که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید لَهُ مر آنرا

وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت
کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع و انصات است هرجا خوانند اما عامه علما
بر آنند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصاتست برای خطبه
امام در روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد
رَبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً و بترسکاری زاری
بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ و بخوان او را خواندنی فروتر
از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها وَالْآصَالِ و شبانگاهها
مراد دوام ذکرست یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانروزست وَلَا تَكُنْ و
مباش خطاب بحضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند یعنی مباشید
مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند او
سجده نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند اسجد لما تامرنا و زادهم نفورا حق
سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی
که آنانکه از ملائکه اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه
عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند
ذات او را از آنچه لایق آن حضرت نباشد وَلَهُ و مر او را خاص يَسْجُدُونَ سجده •
میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مؤمنان ولهذا بعد از تلاوت این آیت سجده می باید
کرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع است
یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب
امام اعظم رحمه الله نیست دوم در سوره ص بمذهب اعظم رحمه الله سجده هست
و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در
نماز و غیر نماز واجب است در حال و اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه
دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیضی
خاص حاصل کرد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد تا بجا نکند اقرب ما یکون العبد من ربه
و هو ساجد بر منصه ظهور چهره میگشاید و من تاعینی علی نفسك بکثرة السجود از مطلع شهود
روی مینماید سجده طاعت اینست خاص یاد افسر سیت زینت بر مفارق اهل الخلاص
زینت تو بس که بندگی • تاج تو در سجده سرافکندگی • شرم تو باد اگر ببالا و پستی • سجده
طاعت بر دیش هرچه هست • تو کجی از سجده او سرکشی • به که ازین شیوه قدم در کشی • حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سری که در وی سجود نیست سفر است و کوی که در وی جود

من القول

نیست کیمیاست ونعم ما قال بیت شرف نفس بجود است وکرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود. سورة الانفال مکیه بسم الله الرحمن الرحیم
یسئلونك می پرسند ترا ای محمد عن الانفال از حکم غنیمتها و کفار که برین امت حلال
هست باند در وسیط آورده که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند جوانان را مدعا آنکه ما
حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند که ما نیز مدد کار و معاون شما بودیم
ما را نیز نصیبی باید باهر قومی از مهاجر و انصار داعیه اجر از غنیمت داشتند بالاخره
از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال بگو که حکم غنیمتها
لله مر خدا راست والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد.
فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید واصلحوا و باصلاح
آرید ذات بینکم آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة بن الصامت رضی الله
عنه فرموده که این آیت درباب ما که اهل بدریم فرود آمد که در غنیمت اختلاف میکردیم
و اخلاق ما از شیوا عتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن را برسول خود تفویض
نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقهاء خود را باصلاح آوردیم.
واطیعوا الله و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را هر آنچه فرماید در باب غنایم
ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما
المؤمنون جزین نیست که مؤمنان کامل الذین آنانند که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود
خدای نزدیک ایشان وجلت بترسد قلوبهم دلهاء ایشان از هیبت جلال و تصور
عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او واذا تلیت و چون خوانده
شود علیهم بر ایشان آیاته آیاتها او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده کرداند آن آیات
ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان ایز
انضمام بدیوید یا ایمان ایشان بایمانهاء منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق
سلمی گوید که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر کردد و زیادتی طاعت بر ظاهر
ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعه روزن بر
دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانده روزنه دل ایشان ببرکت آن
قراءت کشاده تر کردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق کردند
وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا هر کس که در تحت
سطوات غلبه نور تجلی حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ماسوای نمی ماند بلکه غیر
حق بدیده شهود او در نمی آید ع هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود
غرقه دریا بجز دریا ندید غیر دریا هست بروی ناپدید الذین و این مؤمنان کامل الایمان

آنانند

آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن
ومما رزقناهم و از آنچه روزی دادیم ایشان را ینفقون نفقه میکنند اولئک آن
گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع
کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا بایمان درست و راست ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مؤمنان راست
درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است یا
درجات بهشت ومغفرة و آمرزش مر تقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزی بزرگ
که صافی باشد از کلد اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله
فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد ع توز روزی
ده بروزی طامان از سبب بگذر مسبب بین عیان از مسبب هر سه هر خیر و شر
نیست زاسباب و وسایط ای پسر اصل بیند دیده چون اکمل بود فرع بیند دیده
چون احول بود آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند
و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله مینمودند جبرئیل علیه السلام
بیامد و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم خبر داد و آن حضرت صورت حال بمؤمنان
باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندک رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان
گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافت ضمضم غفاری
را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد او خود با کاروان از پی راه روی بمکه نهاد
و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه
بدر شدند و حضرت رسالت صلوات الله وسلم در وادی زفران بود که جبرئیل علیه السلام
بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارك آورده که آن حضرت صحابه را فرمود که خبر آنست
العیر لحیه الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست تر میدارید یا مقاتله کافران را
بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت سید
انام علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شد و کبار صحابه و انصار حرب را اختیار کردند و
آن حضرت فرمود که گویا اگر کشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع
کشتند و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید را ابن عباس و انس که آن حضرت
فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که تا خدای بموضع بدر که
مصارع کفار است خواهید برد کما اخرجک ربک چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو من
بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق براستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی
من المؤمنین از گروید گان لکارهون هر آینه کارهند یعنی بدر را و آن کراهت طبع بود

از رحمت سفر و بی برگی نیز کراهت داشتند و بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو و جدال ایشان
بوده که ما برای کاروان بیرون آمده بودیم اندیشه حرب نداشتیم و سلاح نساخته کار
زار نیستیم فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آن که روشن
شده برایشان که جهاد واجب است یا دانسته اند یا علام تو که بر دشمن ظفر خواهند
یافت و با وجود آن میروند کانما یساقون گوییا رانده می شوند الی الموت بسوی مرگ
وهم ینظرون و گوییا که ایشان می نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت
بجهت قلت عدد و سلاح و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکر ایشان سیصد
و پنج نفر بودند و هشتاد شتر داشتند دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ
یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین یکی از دو
گروه یا کاروان یا لشکر کافران که انها لکم آن شما راست وتودون و شما دوست
میدارید ان غیر ذات الشوکة آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان
تکون لکم باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر
متصلح بجاء مردند پس شما آسان تر را میخواهید ویرید الله و میخواهد خدای ان
یحق الحق آنکه ثابت کرداند حق را بکلماته بآیات که در باب محاربه ذات الشوکة
فرستاده یا بوعدهاء فتح و ظفر که بپیغمبر خود داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر
ایشان بر لوح محفوظ نوشته ویقطع و ببرد و برکند دابر الکافرین بنیاد کافران را و
مستاصل سازد معاندان را لیحق الحق تا اظهار کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت
دهد پیغمبر خود را ویبطل الباطل و زایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را ولو
کره المجرمون واگرچه نخواهند و کاره باشند آن را کافران اذ تستغیثون و یاد کنید آنرا
که فریاد میخواستید ربکم از پروردگار خود و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین
رب انصرنا علی عدوک و گفته اند که حضرت پیغمبر دعا کرد صلی الله علیه و سلم که خدایا
اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستند فاستجاب پس اجابت
کرد خدای لکم مر شما را انی ممدکم بآنکه من مدد کننده ام شما را بالف من الملئکة
بهزار تن از فرشتگان مردفین از پی یکدیگر در آیندگان مراد ازین الف آنها اند که
مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر نعمانی از مجاهد
رحمه الله علیه نقل میکنند که جز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن
ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شد جهت بشری بوده اذ تقول للمومنین الن
یکفیکم الایة و بعضی میگویند الفی بود بعد از آن الفی تا پنج هزار شدند وما جعله الله
و نکردانید خدای این امداد را الا بشری لکم مگر از برای مژدگانی مر شما را بنصرت

ولتطمئن به و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهاء و نفوس قلت و ذلت از شما دور
شود وما النصر و نیست قدرت و نصرة و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک
خدای نه از ملائکه و غیر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است
و دوستان خود را نصرت دهد حکیم داناست کار هست که دشمنان را مقهور
سازد اذ یغشیکم النعاس و یاد کنید آن را نیز که کشید در سر شما خوابی سبک را
صحابه را در آن شب که روز آن التقاء فریقین خواست بود دغدغه عظیم دست
داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت
و آب نیز نداشتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت امنة برای
ایمنی منه حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح
شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می باید گزارد و بعضی محدثید و بعضی
جنب و آب ندارید و پای تان در خاک فرو میرود و کافران در زمین سخت اند و بر
آب قادر و شما میگویند ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست این چه گونه
باشد حق سبحانه و تعالی در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وینزل و فرستاد
علیکم بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان ماء آبی لیطهرکم تا پاک کرداند شما را
به بآن آب از حدث و جنابت ویذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه
شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان
بارید که رودها روان شد پس صحابه اکرام غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان
خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و وسوسه
زایل گشت ولیربط و تا بر بندد علی قلوبکم بر دلهاء شما امید واری بلطف حضرت
باری تعالی ویثبت و برای آنکه ثابت گرداند به بدان باران الاقدام قدمهای
شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آن را استحکام داد پس قدمگاه مومنان
مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات
قدم است در معرکه حرب اذ یوحی یاد کن ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو الی
الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمده اند و مضمون وحی آن بود که
انی معکم من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگاه دار شمایم از شر دشمن فثبتوا
الذین آمنوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مومنان را بتکثیر سواد ایشان یا بمحاربه
با کافران واصح آنست که به بشارت چه در بعضی اخبار آورده که فرشتگان بصورت
آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب
شدید و خدا با شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست

بس معنی آیت این باشد که این فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد
که در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ در دلهاء آنانکه عزحق را برشتید كَفَرُوا ترس وبیم را
فَاضْرِبُوا بس بزنید ای ملائکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بزبر کردنهاء ایشان یعنی بر
مذابح یا بروس ایشان آمام واحدی رحمه الله از ابن الانباری رحمه الله نقل میکند
که چون ملائکه بقتال مامور شدند بندانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید کرد
حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهاء ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ وبزنید از ایشان یعنی ببرید
كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتهان وگفته اند مراد تمام دست وپای است ذَٰلِكَ این ضرب
بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدایرا وَرَسُولَهُ
وفرستاده اورا وَمَن يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهرکه خلاف کند خدای ورسول ورا فَإِنَّ اللَّهَ
بس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالف در دنیا بگرفتاری و
در آخرت بخواری ذَٰلِكُمْ اینست عقوبت ای کافران فَذُوقُوهُ بس بچشید آنرا عاجلا
وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ وبدرستی که مرکافران راست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ و
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ وچون به بینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنان را که
کافرند زَحْفًا انبوه ودرهم بیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مکردانید ایشانرا
پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مومن را از ده کافر
وزیاده نشایستی که بجهد وبایة الآن خفف الله منسوخ شده چنانچه عنقریب مذکور
گردد وَمَن يُوَلِّهِمْ وهرکه بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را
إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر وفر لِّقِتَالٍ مر جنگ را یعنی
خود را چنان نماید که میگریزد وخصم را بازی دهد تا غافل شود پس بازگردد بوی
أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه
بمیسره رود وبرعکس وهرکه بغیر ازین دو وجه پشت برخصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی
که بازگردد بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وبازگشت وی دوزخ
باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبدجای بازگشتی است دوزخ آورده که چون آتش حرب مشتعل شد و
لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عریش آغاز دعا کرد و
گفت اللهم انجزلی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب جنگ نصرت من فرموده بودی
بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد وگفت کف خاک بردار وبرطرف دشمن افکن
آن حضرت کفی خاک وسنگ ریزه برداشت وگفت شاهت الوجوه وبر روی لشکر بیگانه
افکند حق تعالی آن خاک وسنگ ریزه را در چشمهاء مشرکان ریخت بخود مشغول شدند
وملائکه آغاز حرب کردند ومومنان بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب

کشته

کشته شدند وهفتاد دیگر را اسیر گرفتند بس از آن اهل بدر تفاخر می کردند این میگفت
بکشتم وآن میگفت اسیر کردم آیت آمد فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ بس شما نکشتید دشمنانرا
بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ولیکن خدای ایشان را کشت بامداد ملائکه شما را
نصرت داد وبر ایشان مسلط کردانید وَمَا رَمَيْتَ ونیفکندی تو ای محمد آن مشت
خاک بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون بیفکندی وافکندن تو بشابه بنود که در چشم
تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ولیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید
اضافه فعل بعبید از راه کسب است وبحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده
که حق سبحانه را بنود صحابه را رضی الله عنهم بفناء افعال در سلب فعل از ایشان واثبات
آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام
بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت ونسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت
واثبات کرد خود را که ولکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی
محمد صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه وبصره ویده پس اثر الله در ما رمیت بحسب
حکم باشد نه بحسب عین واین کلام در مرتبه قرب نفلی است ودر نفحات الانس مذکور است
روایح انفاس جامعه مذکور است که بنابر کمال حال مصطفی صلی الله علیه وسلم استغراق او
در حالت فنا قوی تر از همه انبیا واولیا بوده وچون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند
نشانه فعل وی بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت آن مشتی خاک بر روی دشمن تو بنداخت
خدا انداخت وهم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد فرمود وقتل داود جالوت
ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی ودیگر پیغمبران فرق بسیار است
میان آنکه فعل بنده بوی اضافه کند و بنده محل آفات وحوادث است ومیان آنکه فعل بنده را
بخود اضافه فرماید ووی سبحانه قدیم ومنزه از آفات وحوادث است
ما رمیت اذ رمیت گفت حق ٭ کارحق بر کارها دارد سبق ٭ گرببرانیم تیرآن نی زماست ٭ ما کمان وتیر اندازش
خداست ٭ تا نشاید مغلوب کش این سر بیافت ٭ گر تو خواهی آن طرف باید شتافت ٭ واز مثنوی
مولوی چنان مفهوم می شود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این
سخنان در جواهر التفسیر بسط یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ وکرد خدای آنچه
کرد تا دین را ظاهر کرداند وتا عطا دهد مومنان را مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطا نیکو
که آن نصرتست وغنیمت در حقایق سلمی از امام جعفر رضی الله عنه نقل میکند که بلای حسن
آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی کرداند وبعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد

آمام قشیری رحمه الله علیه کوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین
بلا ~ چو دانستی که این درد تو از کیست ؛ زرنج خویشتن می باش خرم ؛ کر و زهرت
دهد بهتر ز شکر ؛ ور او زخمت زند بهتر ز مرهم ؛ ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست
استغاثه و دعاء شما را شنود علیم داناست به نیات شما لاجرم دعا را اجابت نمود
ذلکم اینست کار که دیدید وان الله و بدرستی که هست خدای موهن سست کننده
و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در
وقت خروج از مکه با ستار حرم متعلق شده کفتند خدایا روی بقوم محمد دار یعنی نصرت
ده ازین دو لشکر آنرا که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بنزد تو دوست تر و در روز
جنک نیز ابو جهل همین دعا کرده اللهم انصر احب الفئتین الیک پس سبحانه و تعالی خطاب
میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید ان تستفتحوا اکر طلب فتح و نصر کردید
فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که من دوست تر است وان تنتهوا
و اکر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنک بدر از کفر و معادات رسول صلی الله علیه
وسلم فهو خیر لکم پس آن کار بهتر است لکم مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وان
تعودوا و اکر باز کردید بمحاربه مسلمانان نعد باز کردیم بنصرت ایشان ولن تغنی و دفع
نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا ولو کثرت و اکر چه بسیار باشند
آن جماعت وان الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مومنانست بنصرت و معونت
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا ورسوله
و فرستاده او را ولا تولوا و بر مکردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد
یا از فرمان خدای یا دوی مکرد اینجا ذکر رسول چه مراد ازین امرست بطاعت پیغمبر علیه
السلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق سبحانه تنبیه است بدانکه طاعت حق تعالی
در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید وانتم تسمعون و حال آنست که شما می شنوید
کرمن میکویم او پیغمبر منست یا می شنوید مواعظ قران را ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند
آنانکه قالوا کفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وهم و حال آنکه ایشان لا
یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع کیرند پس کوییا که نمی شنوند ~ بکو که می شنوم هرچه
کفته سعدی ؛ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی ؛ ان شر الدواب بدرستی که بدترین
جنبندکان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او الصم کرانند از
شنودن حق البکم کنکانند از کفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و بد
ترین ازینها ازین جهت اند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است
بهره بر نیافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته و در تبیان آورده که مراد ازین

قوم

قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر
و ابن حرمله رضی الله عنهما ولو علم الله و اکر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی
که انتفاع است بآیات قرانی لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی ایشانرا و بندی یعنی توفیق
شنیدن نافع دادی ولو اسمعهم و اکر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی لتولوا
هر آینه بر کشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندکانند از قبول حق قولی
آنست که کفار مکه کفتندی محمد برای ما زنده کردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک
بود تا بر صدق تو کواهی دهد و بتو ایمان آرد ما نیز بکرویم حق سبحانه میفرماید که اکر
خدای ایشانرا بشنوانیدی کلام قصی هم ایمان نیاوردندی یا ایها الذین آمنوا ای کروه مومنان
استجیبوا لله اجابت کنید مر خدایرا وللرسول و مر فرستاده او را اذا دعاکم چون بخواند
شما را رسول لما یحییکم بآن چیزی که شما را زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل از
اوست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد
که سبب بقاء شماست که اکر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت
که حیوة ابدیست نزدیک حق سبحانه یا قران که محیی قلوب مومنانست واعلموا و بدانید
ان الله آنرا که خدای یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد و دل و صاحب
انوار فرموده که تمثیل ایست مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه
مطلع است بر مکنونات دلها و کفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ
عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنک جدا
کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کردد و کفته اند جدایی فکند
میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار
فرموده که علما دل را یابند ولمن کان له قلب اشارت بر آنست و عرفا دل را کم کرده اند یحول
بین المرء وقلبه عبارت از آنست در بدایت از دل نا چار نیست و در نهایت دل حجاب
دیدار دوست ~ زین بیش همی دید شر اندر دل خویش ؛ دل نیز حجاب بود بر داشت ز پیش ؛
وانه و آن را نیز بدانید که شما الیه تحشرون بسوی او محشور خواهید شد و مجازات
عمل شما خواهد فرمود واتقوا و بپرهیزید فتنة از کناهی که اکر برسد عقوبت آن لا تصیبن
الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه یعنی نه مخصوص
بریشان بود بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق
کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و متکاسل در جهاد واعلموا
ان الله و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی که
ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد واذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم آنکاه که شما اندک

وقد

بوديد مستضعفون بيچارگان في الارض در زمين مكه پيش از هجرت تخافون مى ترسيديد
ان يتخطفكم الناس از آنكه بربايند شما را كفار قريش يا بيم داشتيد كه اگر از مكه بيرون آييد
مشركان عرب بر شما تاختن آرند فآواكم پس جاى داد شما را خداى در مدينه وايدكم
وتقويت كرد شما را بنصره بيارى دادن خود يا بمظاهرت انصار يا بامداد ملائكه در بدر
ورزقكم وروزى داد شما را من الطيبات از غنايم يا كه بر امم پيشين حلال نبود لعلكم
تشكرون تا شايد كه شما سپاس دارى كنيد برين نعمتها امام ثعلبى رحمة الله فرموده كه
بعضى از صحابه سخنان از پيغمبر صلى الله عليه وسلم مى شنيدند و در افشاى آن مى كوشيدند
و منافقان بران اطلاع يافته خبر بمشركان مى رسانيدند حق سبحانه آيت فرستاد كه يا ايها
الذين آمنوا اى آن كسان كه ايمان آورده ايد لا تخونوا الله والرسول خيانت مكنيد با خداى
و با رسول او در اظهار اسرار و قولى آنست كه چون رسول صلى الله عليه وسلم ابولبابه را
رضى الله عنه بحصار بنى قريظه فرستاد و يهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت
كرده گفتند محمد با ما چه خواهد كرد اگر فرو آييم ابى لبابه بانگشت اشارت كرد بحلق يعنى محمد شما را
بخواهد كشت و فى الحال دانست كه خيانت كرده از حصار بمسجد پيغمبر صلى الله عليه وسلم
آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتى كه توبه او در محل قبول يافت و اين آيت نازل گشت
وگفته اند خيانت مكنيد با خداى در تعطيل فريضه و با رسول او در تقصير سنت وتخونوا
اماناتكم و خيانت منماييد در امانتها كه ميان يكديگر داريد وانتم تعلمون و شما ميدانيد
كه وبال خيانت بسيار است يا مى شناسيد كه ضبط امانت بر شما واجب است واعلموا و
بدانيد انما اموالكم آنكه مالهاى شما واولادكم و فرزندان شما فتنة محنتى اند از خداى
كه بدان شما را مى آزمايد پس بايد كه دوستى مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در اثم
ندارد احمد انطاكى قدس سره فرموده كه حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه
بيكسو بود و ما بسته آن فتنه را زيادت ميخواهيم ؎ جوان و پير كه در بند مال و فرزند
نه عاقلند كه طفلان ناخردمندند وان الله و بدانيد آنكه خداى عنده نزديك اوست
اجر عظيم مزدى بزرگ پس بطلب آن سعى نماييد و جمع مال و حب ولد را بهانه منماييد يا ايها
الذين آمنوا اى گروه باورداركان ان تتقوا الله اگر بترسيد از خداى و تقوى را شعار خود
سازيد يجعل لكم سازد براى شما يعنى بدهد شما را فرقانا نصرتى كه بدان جدا شود
مبطل از محق يا هدايتى پديد آرد در دلهاى شما كه بدان فرق كنيد ميان حق و باطل يا نجاتى
ميان شما و غير شما از اهل اديان يا بخلاصى از مخاوف يا مخرجى از شبهات يا ظهورى
كه بدان مشهور گرديد و صيت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقايق آورده كه حق سبحانه
بسبب تقوى افاضه كند بر شما باسرار جلال خود فيضى كلى از انوار جمال خود تا فرق كنيد

ميان

ميان حدوث و قدم و بشناسيد سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شيخ و شاگردانش
آنچنان معلوم مى شود كه متقى آنست كه حق سبحانه و تعالى را وقايه خود گرفته باشد در
ذات و صفات و افعال فعل او در افعال حق فانى شده و صفت او در صفات حق مستهلك
گشته ؎ كم شده چون سايه اندر آفتاب بلجوى كل در اجزاء كلاب ويكفر
عنكم و بپوشاند و در گذراند از شما سيئاتكم بديهاء شما را ويغفر لكم و بيامرزد
شما را والله و خداى ذو الفضل العظيم خداوند فضل بزرگ است آورده اند كه چون لحاظ
هجرت شد و صحابه كرام عزم مدينه فرمودند جز ابوبكر و على رضى الله عنهما كسى در خدمت
سيد عالم نماند قريش ازين حال مترددشده بدار الندوه جمع آمدند و ابليس بصورت
شيخ نجدى بدان مجمع در آمد و در باب پيغمبر صلى الله عليه وسلم استشارت نمودند
يكى گفت او را در خانه محبوس بايد كرد ساختن و در خانه را مستحكم بر آوردن و از
روزنه آب و نان بوى مى بايد داد تا بميرد ابليس اين راى را نه پسنديد و گفت اكثر
اهل مدينه اسلام آورده اند و ياران وى بيشتر آنجا رفته و بنى هاشم نيز درين شهر
بسيار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ كنند و او را خلاص دهند و ديگرى گفت او را
ازين ولايت بيرون بايد كرد تا هر جا خواهد برود ابليس گفت هر جا كه ميرود مردم فريفته
وى ميشوند جمعى را فريب دهد و بيايد و با شما مقاتله كنند ابو جهل گفت راى من آنست
كه از هر قبيله از قريش و خلفاء ايشان يك كس را طلبيم تا باتفاق او را بكشند و خون
او در قبايل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبايل محاربه نتوانند نمود بالضروره بديت راضى
شوند ابليس گفت راى اينست ابو جهل از هر قبيله كسى طلبيد و مقرر شد كه در آن شب
حضرت را بقتل آرند جبرئيل عليه السلام خبر آورد و آن حضرت صلوات الله وسلامه
على را كرم الله وجهه بر فراش خود بخوابانيد و با صديق رضى الله عنه بغار رفت و حق سبحانه
و تعالى پيغمبر خود را از آن تعب و نعمت ياد ميدهد و ميفرمايد واذ يمكر بك و
ياد كن آنرا كه مكر كردند بتو آنانكه الذين كفروا نگرويدند ليثبتوك تا حبس كنند ترا
او يقتلوك يا بكشند ترا بشمشيرهاء مختلف او يخرجوك يا بيرون كنند ترا از مكه و
يمكرون و ايشان بدى مى سگالند ويمكر الله و جزا ميدهد خداى ايشان را
بر مكر ايشان والله خير الماكرين و خداى بهترين جزا دهندگانست مكاران را
و جزا آنست كه مكر ايشان با ايشان رد ميكند و ايشان را در چاهى كه براى ديگران
كنده اند مى افكند بيت هر كه در راه كسى چاهى كند ؎ خويش را اخر در آن چاه افكند ؎
آورده اند كه نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصه رستم
و اسفنديار بخريد و معرب ساخته بمكه برد و گفت اينك افسانه آورده ام بهتر از

افسانه‌ها که محمد بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى
و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهاء کتاب ما قَالُوا
گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم ما لَقُلْنَا
هر آینه بگوییم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود
اعراب را که فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض از این اظهار مکابره و عناد
بود که میگفت می‌توان مثل این بگوییم و دیگر گفت إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مگر قصه‌ها که پیشینیان نوشته‌اند و من نیز از این قصص یاد دارم بعد از استماع
این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است و
منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعایی کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد
وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آن را که گفت نضر و متابعان او که با او متفق بودند که بار خدایا
إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک
تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب
فیل باریدی أَوِ ائْتِنَا یا بیاور بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی مولم مهلک دردناک غرض از این
دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای
که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال
آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نکرده‌اند قومی را که پیغمبر
ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست
خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی
در میان ایشان مستغفرانند از مومنان یا بفرض که اگر استغفار کنند و استغفار
ایشان ایمانست از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در زمین دو امان بود یکی
رفت و یکی باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و آنچه ماند استغفار
ای عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال وست پس سبب
غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفروني اغفر لکم ه گفت حق
کامر[illegible] می طلب کان طلب عفو را باشد سبب از پی هر گناه ار دشنوی
هست استغفار تریاقی قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای آنست أَلَّا
يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز
میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند
وَمَا كَانُوا و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد رد قول کفارست که می
گفتند نحن ولات البیت الحرام سا بیشکار و صاحب اختیار بیت حرامیم حق تعالی

فرمود

فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت بیت حرام را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند
سزاوار تولیه مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند
و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعاء مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه
خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت
بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست
بر دست برهم میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم نماز میگزارد ایشان برای تغلیط آن حضرت این عمل میکردند و برین
تقدیر مراد از صلوة نماز نیست ه ماموربه فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس چشید ای کافران
عذاب را که قتل و اسیرست در معرکه بدر و حرق و زجرست در روز حشر
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه هستید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده
اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند
که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر
در روزی میکشتند حق سبحانه میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافران
یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ خواسته‌هاء خود را و شتر می
خرند و میکشند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای که متابعت رسول است و گفته‌اند ابوسفیان بعد از حرب بدر
دو هزار عرب بمزد گرفت برای جنگ احد سوا لشکری که بخود می آمدند با اصحاب
کاروان که ابوسفیان گردانید سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود
خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهاء خود را خرج
میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس
باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود
ناحاصل شده ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این
از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
باشند باشند بر کفر إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این
مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافرست
از پاک که مومنست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و باهم افکند کافر را بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ برخی بر برخی
فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس برهم چفسانده همه را در دوزخ جای دهد همه را فَيَجْعَلَهُ آنگروه خبیث
یا منفقان بده أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در احوال یا اموال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

فِي جَهَنَّمَ

بکوی برای انها که کافر اند چون ابو سفیان و اصحاب او **ان ینتهوا** اکر باز ایستند از کفر
و عداوت رسول **یغفر لهم** بیامرزیده شود مر ایشان را **ما قد سلف** انچه کذشته است
از کناهان ایشان **و ان یعودوا** و اکر باز کردند بمعادات و مقاتله پیغمبر **فقد مضت**
پس بدرستی که کذشته است **سنت الاولین** سنت الهی در پیشینیان که بر پیغامبران لشکر
کشیدند یا طلب استیصال کشتند که ایشان نیز همین چشم دارند **و قاتلوهم** و کارزار کنید
ای مومنان با اهل کفر **حتی لا تکون** تا وقتی که نباشد **فتنة** شرک یعنی شرک نماند در
عرب و اهل کتاب **و یکون الدین کله** و باشد همه دین خالص که توحید است و پرستش **لله**
مر خدای را و بس **فان انتهوا** پس اکر باز ایستند از کفر یا از جنگ با ایمان یا قبول جزیه
فان الله پس تحقیق که خدای **بما یعملون** بانچه شما میکنید **بصیر** بیناست و
مناسب عمل پاداش خواهد داد **و ان تولوا** و اکر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز
ایستند باک مدارید **فاعلموا ان الله** پس بدانید انکه خدای یار و معین و ناصر و مددکار
شماست **مولیکم** نیک یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نکذارد **و نعم النصیر**
و نیک یاری دهنده ایست که مومنان را بر مشرکان غالب سازد **واعلموا** و بدانید
ای مومنان **انما غنمتم** که انچه غنیمت کرفتید از کافران بقهر **من شیء** از هر جا اسم
شی بران اطلاق توان کرد **فان لله** پس بدرستی که مر خدا راست **خمسه** پنج یک آن
و للرسول و مر رسول راست **و لذی القربی** و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبد المطلب
اند **و الیتامی** و یتیمان مسلمانان را اکر فقیر باشند **و المساکین** و درویشان محتاج را از
اهل اسلام **و ابن السبیل** و مسافران مسلمانان را یا قبی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور
علما بر انند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و
یک بخش منقسم بر پنج بخش شده برای رسول الله صلی الله علیه و سلم و چهار طایفه مذکور
متفرق است حالا سهم رسول الله صلوات الله و سلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد
یا با امام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رحمة الله بوفات حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام بر ثلثه باقیه صرف
کنند و نزد امام مالک رحمة الله تقسیم ان مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد
صرف نماید و ابو العالیه و ربیع رحمهما الله میفرمودند بدین قول که خمس غنیمت را شش
قسم باید کرد قسمی مر خدا را و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی
که نام زد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل
مباحث تقسیم غنایم بر غازیان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بباید ای مقاتلان
که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکوره است پس بدینسان تسلیم کنید

الجزء العاشر

وباقسام

و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید **ان کنتم** اکر هستید شما که از روی تحقیق
امنتم بالله ایمان آورده اید بخدای **و ما انزلنا** و بانچه فرو فرستاده ایم
ما یا از آیات یا ملایکه یا مدد فتح و نصرت **علی عبدنا** بر بنده ما که محمد است **یوم**
الفرقان روز بدر که جدا شدند حق از باطل در و بود **یوم التقی الجمعان** روزی
که روی بروی آوردند دو کروه مسلمانان و کافران و ان روز جمعه بود هفدهم ماه
رمضان در سنه ثانیه از هجرت **والله** و خدای **علی کل شیء** بر همه چیز **قدیر** تواناست
لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد **اذ انتم** یاد کنید انرا که بودید شما
بالعدوة الدنیا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و ان ریکستانی بود که پای بزمین فرو میرفت
و آب نداشتید **و هم** و ایشان یعنی دشمنان شما بودند **بالعدوة القصوی** بکنار وادی
دورتر از زمین مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند **و الرکب** و سواران
کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند **اسفل منکم** زیرتر از مکان شما سه فرسنگ
جه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق مفرقه عزیمت ساحل نمودند **و لو تواعدتم**
و اکر وعده قتال بودی میان شما و قریشان که در عدوه قصوی بودند و شما از بسیاری
مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر می یافتید **لاختلفتم** هر اینه خلاف می کردید **فی المیعاد**
در وعده قصوی بودند و شما از میعاد خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید
و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح **و لکن** و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی
میعادی **لیقضی الله** تا حکم کند خدای با تمام سازد **امرا** کاری را که آن **کان مفعولا**
بود که این در علم او سزاوار بود با تکریر کرده شود و ان نصرت اولیاست و قهر اعدا **لیهلک**
و برای انکه تا هلاک شود **من هلک** هر که هلاک می شود **عن بینة** از حجتی روشن قایم
و یحیی و زنده **من حی** هر که می زید **عن بینة** از حجتی هویدا مشهور یعنی واقعه بدر از
آیات عظیم است هر که مشاهده نموده اکر میمیرد و اکر می زید داند بحق و عذری نیست
یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی
واضحه است هر که کافر کردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت
او مقرر و معاین **و ان الله لسمیع** و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال مومن و کافر را **علیم**
داناست باحوال ایشان و در ترجمه شوی مذکور است که کوهر شب افروز عقل را هم چنانچه
در حقه سینه دوستان می سپارند در استین دشمنان نیز مینهند لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی نور عقل اکر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان
بدان مهتدی کردند و اکر از طرف قهر و خذلان استضائت بدبود سبب اختطاف ابصار
بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا ؎ خنک انکس که عقل رهبر اوست

هردو عالم زطلوع چاکر اوست عقل کان رهنمای جمله تنست آن نه عقلست کان عقیله تنست
نقل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ان شب که روزش را جنگ بدر واقع
بود در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بانکه دوستان غالب
و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر ان بغایت مسرور
و فرحان شدند و حق سبحانه تذکار ان نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم
الله آن را که چون بنمود ترا خدای ایشان را فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون
اصحابرا خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند ولو اراکهم و اگر خدای بنمودی
ایشان را کثیرا بسیاری و تو خبر میدادی لفشلتم هر اینه بددل میشدید ای
اصحاب ولتنازعتم و هر اینه تنازع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا از ان غنائم
ولکن الله ولیکن خدای سلم بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت
اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بانچه در سینهاست از جرات
و بیم و جزع و تسلیم واذ یریکموهم و آن را یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای دشمنان را بشما
اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهاء شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی
شد بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهاء مسلمانان اندک کرد اندر برای تثبیت
ایشان و تصدیق رویاء حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آورده اند که ابن مسعود
رضی الله عنه در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد
تن باشند ان عزیز گفت که نزدیک بصد نیز باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد
بودند ویقللکم و اندک کرد اینده شما را نیز فی اعینهم در چشمهاء دشمنان تا دلیر شدند
در کارزار شما و از ان حساب بر نداشتند و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقل است که ابو
جهل میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و بر دست ایشان ببندید و چون بحرب
مشغول شدند حق سبحانه مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم
رای العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت
از عظائم آیاتست چه بصر اگر چه بسبب رویتر قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود
که قریب هزار تن را صد تن بیند و نزدیک به سیصد نفر را هزار و نهصد عدد و هر اینه قدرت
کامله در یافتی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی
شرائط رؤیت لیقضی الله امرا تا براند خدای حکمی را که ان کان مفعولا هست بودنی در علم
او والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه
مومنان اذا لقیتم چون بهبینید فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا
پس بایستید بر جای خود ثابت قدم و از مقاتله ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید

خدایرا کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعداء
گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعاء بد کفار بدین وجه که اللهم
اخذلهم اللهم اقطع دابرهم و درین آیه تنبیه است بانکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا
باز ندارد شعر تو بهر حالی که باشی روز و شب * یک نفس غافل مباش از ذکر رب * در خوشی ذکر
تو شکر نعمت اوست * در بلاها التجا بحضرت اوست * واطیعوا الله ورسوله و فرمان برید خدایرا
و فرستاده او را در امر بجا آوردن ثبات قدم در معرکه قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید که یکی
از شما مر دیگری را گوید که تو بر جنگ اقدام نمای فتفشلوا که از مخالفت بددل شوید وتذهب
ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در مشی
امور و نفاذ ان مشابه باد است در هبوب و نفوذ او و چنانچه گفته اند اذا هبت ریاحک
فاغتنمها فان الخافقات لها سکون و باد را باصطناع الخیر فیها فلا تدری السکون متی یکون
بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه از
مهب فتح فرستد و ان را ریح النصر میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا
واهلکت عاد بالدبور واصبروا و شکیبائی کنید در مقاتله ان الله بدرستی که خدای
مع الصابرین با صابران است بحفظ و نصرت ولا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا
مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سرایها و منزلهاء خویش بطرا از روی سرکشی
و فخر ورئاء الناس و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند
و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع
کردند ابو جهل گفت لابد است از انکه ببدر رویم و بشرب خمر و استماع اغانی تا آوازه ابهت
ما در احیاء عرب افتد و منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس خدای
مومنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب و سرفه ند
و ریا میکنند و یصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از دین خدای والله
بما یعملون و خدای بانچه ایشان میکنند محیط عالم است و بیانها چنین آورده
اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی
که میان ایشان بود اندیشه ناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک
که مهتر کنانه بود بر آمد با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من
ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی
از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد واذ زین
و یاد کنید آنرا که بیاراست لهم الشیطان برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملها
ایشان را در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حقانیت سلمی فرمود که قوت ایشان را بنظر

ایشان درآورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ وکفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده
نیست بر شما امروز از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و با سکون ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ ومن فریاد
رس و زنهار دهنده ام شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس ان هنکام که بدیدند هر دو کروه
لشکر یکدیکر را نَكَصَ بازکشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارتست از
هزیمت کردن مکر و حیله اورده اند که چون روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دید
روی بفرار نهاد و دست او در دست حارث بن هشام بود حارث کفت ای سراقه در
چنین حالی ما را فرو میکذاری ابلیس لعین دست بر سینه او زد وَقَالَ و کفت إِنِّي بَرِيءٌ من
بیزارم مِنْكُمْ از شما و زنهار شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستی من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ انچه شما نمی
بینید یعنی فرشتکان را که بمدد مومنان می ایند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من می ترسم از خدای
ابن عباس رضی الله عنه فرمود که دروغ کفت ان دشمن خدای که اکر از خدای ترسیدی کار او بدینجا
نرسیدی وَاللَّهُ و خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسی که از او نترسد نقل است
که منهزمان بدر چون بمکه رسیدند سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی
سراقه سوکند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را
معلوم شد که ان شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن
یاد کنید چون کفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و انانکه در دلهاء ایشانست مَرَضٌ
شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح انست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با
وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و چون
ایشان اندک لشکری که بیشتر اشدا ایشان میل بدان نمایند چون ترک هجرت نافرمانی کرده
بودند و روز بدر شامت ان در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نموده کفتند
بفریفته است غَرَّ هَٰؤُلَاءِ این کروه مومنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و
عدم عدت در برابر چنین لشکرها ساخته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را با او کذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس
بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالب است متوکل را فرو نکذارد حَكِيمٌ حکم کرده است که اهل توکل را
یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اکر ببینی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح
انان را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتکان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر چون از
منافقان مکه چون علی بن امیه و منبه و ابناء الحجاج السهمی کشته کشتند حق سبحانه فرمود
که ای حبیب من اکر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند
عمودها آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهاء ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهاء ایشان وَذُوقُوا
و میکفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب الحریق سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است

هر اینه میدیدی امری منکر و کاری بس هول و دیکر ملایکه میکفتند ذَٰلِكَ این
ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب ان عملها ست که از پیش فرستاده
أَيْدِيكُمْ دستهاء شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیکر بسبب انست
که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندکان که ایشان را بی جرم
بکیرد و تعذیب کفار عین عدل است پس برای تسلیه حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه میکوید عادت مشرکان قریش یا تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو
عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت انها که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود با پیغمبران
ایشان و ان عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهاء خدای یعنی
بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس کرفت
خدای ایشان را و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بکناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این کرفتن و عقوبت بیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب انست
که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود کرداننده و تبدیل دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده
است عَلَىٰ قَوْمٍ بر کروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که ان کروه تغییر و تبدیل دهند مَا
بِأَنْفُسِهِمْ ان حال را که در نفسهاء ایشانست بحالی بدتر از ان تهدید قریش است
که ایشان حال خود را که بت پرستی و مرداری بود بمعادات حضرت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم و تکذیب قران و استهزا بدان و ایذا و ازار مومنان بدتر ساختند
وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست سخنان نافرجام مشرکان را عَلِيمٌ
دانا بعقاید باطل ایشان دیکر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو طریقه آل فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و انانکه پیش از ایشان بودند
كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند ایات پروردکار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم
ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بکناهان ایشان یا قریش تکذیب قران نمودند و ایشان را در بدر
بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق کردانیدیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع
فرعون را وَكُلٌّ و هر کروهی از غرقیان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران
بر نفسهاء خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندکان بر روی
زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا انانکه راسخ شدند در کفر مراد معاندان
قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف
و حیی ابن اخطب و جدی و اضراب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی ارند و دیکر بدترین

۲۸۷ دواب الذین عاهدت انانکه عهد بسته با ایشان منهم از کفار یعنی ایشان بنو
قریظه بودند که پیغامبر صلوات الله علیه با ایشان معاهده فرموده بود ثم ینقضون
پس می شکنند عهدهم عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد میکنند در تبیان
آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری نمایند و روز بدر مشرکان
را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از ان گفتند فراموش کردیم و دیگر بار عهد بستند
و روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وهم لا یتقون و
ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت آن غدر فاما تثقفنهم
پس اگر در یابی ایشان را فی الحرب در جنگ فشرد بهم پس رمیده گردان و متفرق ساز
بهم بسبب قتل ایشان من خلفهم انان را که از پس ایشان قرار بسند از اعداء
شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندانی از ایشان بکش که هیبت تو ان کافران دیگر را
از مقاتله تو بر ماند لعلهم باشد که ان رمندگان یذکرون پند گیرند و عبرت بدیرند
واما تخافن و اگر بدانی و در یابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض
ان عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد
ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان
باشید علی سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین
دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن الذین و
مپندارد تو ای محمد انان را که کافر شدند که ایشان کفروا سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما
مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد پیغمبر باید که مپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت
ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود حفص
ولا یحسبن بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم
واعدوا و اماده سازید ای مومنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر ما
استطعتم انچه توانید من قوة از ساز و برگ حرب که لشکریان قوة می یابند و عقبة بن
عامر رضی الله عنه میفرماید که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر میفرمود الا
ان القوة الرمی بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر انکه تیر و کمان قوی ترین
سلاحهاست شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوة رمی
است یعنی مختلف باشد امادی بر حسب کوته بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه
در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوط از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی
ابو علی رودباری قدس سره که قوة اعتماد است بر جانب حق و واثق بودن بعنایت او سه
کرا اعتماد تو بر اسپ و لشکر هست و سلاح ◦ مرا است بر کرم دوست اعتماد تمام ◦ و گفته اند

مراد

۲۸۸ مراد از قوة حصارهاست پیغمبر باید که اماده سازید قلعها بجهت دفع کفار ومن
رباط الخیل و دیگر اماده کنید از اسپان بسته ترهبون به تا بترسانید به
باین استعداد عدو الله دشمن خدا را وعدوکم و دشمن خود را که کفار مکه اند
وآخرین و دیگر بترسانید باسپ و سلاح کافران دیگر را من دونهم جز کافران مکه
که لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشان را الله یعلمهم خدای میداند ایشان را
و ایشان را بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که کفره
جن اند چه صهیل اسپ جن را می ترساند وما تنفقوا و انچه نفقه میکنید من شیء
از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسپ
یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزاء آن وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده
نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح
و استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای
یعنی مترس از انکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند انه هو السمیع بدرستی که خدای
شنواست مر اقوال ایشان را العلیم داناست بدفع و براست ان اگر در مقام
مکر باشند تا انکه دارد و بال مکر را بر ایشان کارد چنانچه فرمود وان یریدوا و اگر
خواهند ان یخدعوک انکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله
پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هو الذی ایدک اوست آن خدای که قوت داد
ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه وبالمومنین و بهمه مومنان واضح
آنست که بانصار والف و پیوند افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهاء ایشان
یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده و همواره
بقتل و غارت همدیگر اشتغال مینمودند حق تعالی برکت تو دلهاء ایشان را الفت
داده لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعا
همه انچیز که در زمین است از مال و متاع ما الفت تالیف نمیدادی و قادر نبودی
بر الفت بین قلوبهم میان دلهاء ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه
که با هم داشتند ولکن الله ولیکن خدای بحکمت بالغه خود الف بینهم الفت الفت
کرد میان ایشان انه عزیز بدرستی که او قادر و غالب است هر چه خواهد بکند حکیم
داناست بحکمت انچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله بسنده است ترا
خدای ومن اتبعک و انانکه پیروی تو کرده اند من المومنین از گروندگان این آیت در
غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تسلی
خاطر صحابه رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلوات الله

فی الحدیث ان الشیطان
لا یقرب صاحب فرس و
دارا فیها فرس عتیق
وروی اذا صهیل
الخیل رهب
الجن ◦

وسلم ایمان آورده بودند چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه بشرف اسلام در یافت
وعدد اربعین تمام شد این آیت نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که سبب
نزول آیت اسلام فاروق است و بر این تقدیر آیت مکی باشد یا ایها النبی ای نبی
رفیع قدر رحمت کننده حرض المومنین تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را
علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم عشرون اگر باشند از شما بیست
تن صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر
از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما بمقابله ده تن از دشمنان
شکیبایی ورزند و فرار نکنند وان یکن منکم و اگر باشند از شما مائة صد
تن یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن من الذین کفروا
از آنکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان
قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدای را و روز قیامت را نمی شناسند
لاجرم از نجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مومنان
ندارند بعد از تنزل این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند
و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیت را منسوخ گردانیده فرمود که الان اکنون
که این حکم شما را گران بار سخت خفف الله سبک کرد خدای عنکم از شما وعلم
و دید و دانست ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن
منکم مائة صابرة پس اگر باشد از شما صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند
بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند
و نگریزد وان یکن منکم و اگر بود از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو
هزار باذن الله بامر خدای و یاری او والله مع الصابرین و خدای با صابرانست بمعاونه
و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر صبر و ظفر هر دو دوستان
قدیم اند • صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید • از چمن صبر رخ شاهد روزی • باغ شود
سبز شاخ گل برای فدا آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشورت نمود از قوم مهاجران
ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند
اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدایی بدهد باشد که روزی بدولت هدایت
رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی الله عنه گفت یا
رسول الله ایشان ائمه کفراند همه را بفرما تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه تا از فدا
مستغنی کرده است و از گروه انصار عبدالله رواحه رضی الله عنه واضح آنست که سعد

بن معاد

بن معاد رضی الله عنه فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش تیغ بسوزند حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بقول صدیق عمل نمود فدا بر مفرد فرمود حق سبحانه این آیت
فرستاد ما کان نسزد و نشاید لنبی ان یکون پیغمبری را که باشد له اسری مر او را
اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فی الارض
در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و شوکت
ابرار است تریدون می خواهید شما عرض الدنیا خواسته دنیا که عرض سریع الزوال است
والله وخدای یرید الاخرة میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمتهای آن است
والله عزیز وخدای غالب است که دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست
در آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر نه حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق پیشی گرفته
است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه
ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم هر آینه میرسید شما را
فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب عظیم عذاب بزرگ در روایت آمده
است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر
و سعد بن معاد رضی الله عنهما نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی
بودند نه باخذ فدا و صحابه از نزول این آیت از غنایم بدر دست باز کشیدند
این آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است
حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت
امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور رحیم آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رحیم
مهربان است که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود و در اسباب نزول آمده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیران بود
بادای فدای نفس خود و دو برادرزاده او عقیل ابن ابی طالب و نوفل بن حارث
و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو
گدایی استکاری در و پیش وارد در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال
از کجا آرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج
از مکه بام الفضل دادی و چنین و چنان گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن با هیچکس
نگفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش
که بر حقانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت
آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگو لمن فی ایدیکم مر آنکسان را که در دست شما اند
من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدا و بیند فی قلوبکم در دلهاء شما

خیرا نیکوئی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از انچه فرا کرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای امرزنده است کناهی را که در وقت شرا واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده اورده که عباس رضی الله عنه کفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی انکه بهتر از انچه از من کرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد حال اینست بنده دارم که هر یك برای من بیست هزار دینار تجارت میکند و سقایه زمزم بمن داد که از همه اموال عرب بهتر دوست میدارم و وعده دوم مغفرت است امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست نظم خلاف وعده محالست کز کریم اید لئیم اکر نکند وعده را وفا شاید وان یریدوا واکر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتك خیانت کردن با تو بنقض عهد یا بر کشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که بدرستی که خیانت کردند با خدای من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای توانائی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو کرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن کرداند والله علیم و خدای داناست بحال بندکان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین امنوا بدرستی که انانکه ایمان کرآورده اند وهاجروا و هجرت کردند یعنی خدا و رسول از وطنهاء خویش وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالها خود که در سلاح و نفقه محتاجان خود صرف نمودند وانفسهم و بنفسهاء خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و اینان قوم مهاجرانند والذین اووا و انانکه جای دادند مهاجران را ونصروا و نصرت کردند حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم مراد کروه انصارند اولئك بعضهم آن کروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان بعضی دیکرند و متولی در میراث در مبداء کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیکر میراث کیرند والذین امنوا و انانکه ایمان اوردند ولم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم و اکر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اکر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان الا علی قوم مکر بر کروهی از مشرکان که باشد بینکم وبینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد معاهد مکنید والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از وفاء عهد و نقض ان بصیر بیناست والذین کفروا و انانکه کافر شدند بعضهم

برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیکرند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه اکر نکنید آن را که فرمودم از بی‌پیوستکی با یکدیکر و تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود فتنه فی الارض در زمین وفساد کبیر و فسادی بزرك در دین یعنی اکر مومنان دوست یکدیکر نباشند و همدیکر را یاری نکنند مهم ایمان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه ازین بزرکتر نتواند بود چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترك ان تهدید فرمود دیکر باره از جزاء هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید والذین امنوا و انانکه بکرویدند بخدای و رسول وهاجروا و هجرت نمودند وجاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه خدای و رضای او والذین اووا و انان که بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان اولئك ان کروه هم المومنون ایشانند مومنان حقا براستی لهم مر ایشان راست مغفرة امرزشی از خدای ورزق کریم و روزی نیکو بی رنج و بی منت والذین امنوا و انانکه ایمان آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا و مهاجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وجاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئك پس ان کروه منکم از شمااند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد واولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند ببعضی در میراث کرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این ایت ناسخ توارث انجاعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث می کرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزها از مواریث با حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کسی را بران چون و چرا نرسد که نه در احکام اوست چون و چرا نه در افعال و حکم او چند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید صدق الله سورة التوبه مدنیه آیات ۱۲۹ کلمات ۲۴۹۷ حروف ۱۰۴۸۷ و این سوره را سوره براءة و فاضحه و مخزیه و مبعثره و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترك تسمیه در روی مصحف انست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای دفع امان نازل شده و کفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در انکه انفال و توبه یکسوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین کذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین کفتند و در ترجمه اسباب نزول از فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعنعنه از ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که کانت خاتمة سیالونك عن الانفال و فاتحة براءة من الله من یوم حضرت

در احکام

رسالت صلی الله علیه وسلم بیان این دو سوره املاء تسمیه نفرموده نداورده اند که چون
این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سی یا چهل آیت از اول سوره
با بوبکر صدیق داده رضی الله عنه او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند
و بچند روز بعد رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را رضی الله عنه طلب فرمود و بر ناقه
عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر رضی الله عنه فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته
خود قرائت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این
پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد علی کرم الله وجهه بابی بکر رضی الله عنه لاحق شد و در
روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر
علی کرم الله وجهه نزدیک جمره عقبه ابتداء بر اهل موسم خواند **بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ** این بیزاریست
از خدای **وَرَسُولِهِ** و از فرستاده او **إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ** بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با بعضی از مشرکان
عرب عهدها بسته بود هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند
حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش براءتست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی
چنانچه ایشان عهد خدا و رسول را شکستند رسول نیز بفرمان خدا بند عهد که با ایشان
محکم شده بود بگشاد و گفت ای مشرکان **فَسِيحُوا** پس سیر کنید **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی بیایید و بروید
ایمن از تعرض مسلمانان **أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ** چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا
دهم ربیع الآخر قول آنست که آیت در اوایل شوال فرود آمد پس مدت تا آخر محرم است
امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه
کمتر بود و از آن برخی بیشتر اما آنکه اجل ایشان کمتر بود مهلت داد بچهار ماه تا در کار خود فکری
کنند و آن که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنان را که
عهد نشکسته بودند ایشان را تا انقضاء مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را
گفت **وَاعْلَمُوا** و بدانید **أَنَّكُمْ** آنکه شما **غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ** نه آنید که عاجز کنندگان خدا باشید از
عذاب خود هر چند شما را مهلت داد **وَأَنَّ اللَّهَ** و این نیز بدانید که خدای **مُخْزِي الْكَافِرِينَ**
رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن **وَأَذَانٌ** و اعلام است و آگاه
ساختن **مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** از خدای و رسول او **إِلَى النَّاسِ** بسوی مردمان عرب **يَوْمَ الْحَجِّ**
الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر
و حلق و رمی درو است یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده
بآن روز یا دران روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بهر تقدیر
مضمون کلام کرام اعلام است **أَنَّ اللَّهَ** آنکه خدای **بَرِيءٌ** بیزارست **مِنَ الْمُشْرِكِينَ**

الی برا

از مشرکان و عهود ایشان **وَرَسُولُهُ** و پیغمبر او نیز بیزارست **فَإِنْ تُبْتُمْ** پس اگر
بازگردید از کفر و غدر **فَهُوَ** پس آن بازگشت **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر باشد شما را
از اقامت بران **وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ** و اگر بگردید از توبه و ترک کفر نکنید **فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ**
پس بدانید آنکه شما **غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ** نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از و
گریزید یا او را بستیزید **وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا** و بجای بشارت بیم کن کافران را **بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**
بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی
کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید **إِلَّا الَّذِينَ** لیکن
آنان که **عَاهَدْتُمْ** عهد کردید با ایشان **مِنَ الْمُشْرِكِينَ** از شرک آورندگان **ثُمَّ**
لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند **شَيْئًا** چیزی از عهدهاء شما یعنی نشکستند
وَلَمْ يُظَاهِرُوا و یاری و هم پشتی نکردند **عَلَيْكُمْ** بر قتال شما **أَحَدًا** یکی را از
دشمنان شما **فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ** پس تمام کنید بسوی ایشان **عَهْدَهُمْ** عهد ایشان را
إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشان را چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت
مدهید **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** دوست میدارد متقیان را
و از جمله تقوی وفا بعهدست و اتمام شرایط آن شیخ نصرابادی فرموده که متقی را
چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود
و برین وجه ترجمه یافته است **نظم** متقی را بود چهار نشان • حفظ احکام شرع اول آن
ثانیا آنکه دست رس باشد • بر فقیران و بی کسان باشد • عهدها با وفا کند پیوند
هر چه باشد بدان شود خرسند و حکم معاهدان چون مبین شد در شان مشرکان
غیر معاهد میفرماید **فَإِذَا انْسَلَخَ** پس چون بگذرد **الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ** ماههاء حرام یعنی
بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شان معاهدان نازل
شده و اشهر حرم چهار ماه مذکورست و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه و
محرم درو است یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که
از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضا مدة بعد از انسلاخ ماهها
حرام است اعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بهر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را
شکسته اند **حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** هر جا که یابید در حل و حرم **وَخُذُوهُمْ** و بگیرید ایشان را
باسیری **وَاحْصُرُوهُمْ** و باز دارید شان از طواف مسجد الحرام **وَاقْعُدُوا لَهُمْ** و بنشینید
برای ایشان **كُلَّ مَرْصَدٍ** بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند
در بلاد و قری **فَإِنْ تَابُوا** پس اگر باز گردند از شرک بایمان **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بپای دارند

نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة اموال خود را و این هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان
روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان
و راه دهید تا هر جا خواهند بروند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
مر گناهان گذشته ایشان را اگر چنین کنند رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بی
حساب وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از
انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس امن ساز او را و زنهار
ده حَتَّى يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای را که قرآن است ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ پس اگر اسلام
نیارد برسان او را مَأْمَنَهُ بخانه او که موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نمای
ذَلِكَ این امان دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی
اند که نمیدانند خدای را و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند و در آن
تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است
یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشرکان را عهدی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل
إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام
یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان استقامت
ورزند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران
را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشد بر عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا
و حال آنکه آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند در
باب شما إِلًّا حق قرابتی وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود میکردانند
شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهاء خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و سخنان شیرین
میگویند وَتَأْبَى و سر باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان از آنچه بزبان میگویند
یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست نظم دل بر خیال غدر و زبان در ادای عذر
ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان فَاسِقُونَ بیرونند
از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد
تحرز می نمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و بگرفتند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی را
که بها اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را بطمع حطام دنیا کرده
برای قتال اهل ایمان جمع کرده ایشان تکذیب قرآن نمود و بطمع افتاده در صدد قتل

مسلمانان

مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خدای یا باز داشتند
مردم را از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ سَاءَ بدرستی که ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد از این قوم یهودند که عهد پیغمبر را
صلی الله علیه و سلم شکستند و آیات توریت را باندک چیزی فروختند مردم را از
متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد
فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا قرابتی یا سوگندی وَلَا ذِمَّةً و نه عهدی
وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد درگذرندگان در [illegible] طغیان
فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ
و بدهند زکوة فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام
ایشان راست آنچه شما را بوده و بر ایشانست آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ
و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر فرمایند
وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند آنان مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهاء خود را
مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین
شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان
کفر و سرداران اهل شرک إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در
حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکستن بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان
لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا
کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانها که با شما بسته
بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قریش آن بود که
حلفاء یکدیگر را نرنجانند و بقتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که حلفاء
ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفاء رسول بودند صلوات
الله و سلامه علیه جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که در احزاب
ابو سفیان و قوم او را مدد کاری کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ
الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول صلی الله علیه و سلم از مکه و مشاورت نمودند در دار
الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که
رسول را صلی الله علیه و سلم جهت اداء عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن
بجهت استحقاق از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی مراد یهودند که قصد اخراج آن
حضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را
أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فَاللَّهُ

اَحَقُّ پس خدای سزاوارترست اَنْ تَخْشَوْهُ باینکه بترسید از عقاب وی در ترک
قتال پس بحرب ایشان اشتغال کنید اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ اگر هستید باور دارندگان
بعقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوْهُمْ کارزار کنید با مشرکان یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ تا
خدای عذاب کند ایشان را بِاَیْدِیْکُمْ بدستهاء شما یعنی بشمشیرهاء که در دست
شما مقتول شوند وَیُخْزِهِمْ و رسوا سازد شان بقهر و مغلوبیه وَیَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ
و نصرت دهد شما را بر ایشان وَیَشْفِ و شفا بخشد صُدُوْرَ قَوْمٍ مُؤْمِنِیْنَ سینهاء گروهی را
از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان
ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسانیده
بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَیُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما کفار
غَیْظَ قُلُوْبِهِمْ اندوه دلهاء آنان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَیَتُوْبُ اللّٰهُ
و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود عَلٰی مَنْ یَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه بدین
آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه ابوسفیان و عکرمه ابن ابی
جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست
بتوبه بعضی حَکِیْمٌ حکم کننده است بقبول توبه اَمْ حَسِبْتُمْ ایا می پندارید ای مومنان
که قتال کفار را کار هید و گفته اند خطاب با منافقان است میفرماید که پنداشتید
اَنْ تُتْرَکُوْا انکه شما را بگذارند برین حال که هستید وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ و نه بیند خدای
الَّذِیْنَ جَاهَدُوْا آنان را که جهاد کنند مِنْکُمْ از شما در راه وی وَلَمْ یَتَّخِذُوْا و فرا
نگرند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلَا رَسُوْلِهٖ و بغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِیْنَ و بدون
مومنان وَلِیْجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی از شما بمجرد
دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی
با مشرکان ندیده وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید و غرض
شما از عملها وی را معلوم است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شده
مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما
میگویید و از محاسن ما یاد نمیکنید علی رضی الله عنه فرمود که شما را چه چیزیست که
آن را از جمله محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام
مینماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بندها
رهانیم این نازل شد که مَا کَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِکِیْنَ مر مشرکان را اَنْ
یَعْمُرُوْا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهاء خدای را و گفته اند مسجد حرام را
بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد باشد

ومشرکان را

ومشرکان را عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِیْنَ در حالتی که گواهان باشند
عَلٰی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهاء خویش بِالْکُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید
انام علیه افضل الصلوات و السلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که
عمارت بیت حق است و عبادت غیر او اُولٰٓئِکَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و
باطل شده است بواسطه شرک اَعْمَالُهُمْ عملهاء ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت
مسجد و سقایه حاج وَفِی النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ خَالِدُوْنَ ایشان جاوداناند بسبب کفر
اِنَّمَا یَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مساجد الله مسجدهاء خدای را
مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول
وی وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بپای داشته باشد نماز را وَاٰتَی
الزَّکٰوةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ یَخْشَ و نترسیده باشد در امور دین اِلَّا اللّٰهَ مگر
از خدای فَعَسٰٓی اُولٰٓئِکَ پس آن گروه شاید اَنْ یَّکُوْنُوْا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ از راه
یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی
اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر ست میان لعل و عسی
پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چه گونه خواهد بود نظم
جایی که شیر مردان در معرض عتابند روباه پیرزان را انجا چه تاب باشد و دیگر
منع مومنانست از اعتزاز باعمال خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور شد
از فیض ازل مهجور شد مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در
بارگاه عزت دور آورده که بعضی از اهل حرم در جاهلیت بجمله زمره حاج را نبیذ
زبیب و یا عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آن منصب تعلق بعباس رضی الله عنه داشت و متصدی عمارات مسجد الحرام
شیبة ابن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرة در
آمد عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می نمود و علی کرم الله وجهه باسلام
و جهاد مفتخر می بود حق سبحانه و تعالی بتصدیق علی را کرم الله وجهه این فرستاد اَجَعَلْتُمْ
ایا می دارید سِقَایَةَ الْحَآجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت
مسجد الحرام را کَمَنْ اٰمَنَ همچو آن کس که ایمان آورده است بِاللّٰهِ بخدای وَالْیَوْمِ
الْاٰخِرِ و بروز آخر وَجٰهَدَ و جهاد کرده است فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای لَا یَسْتَوٗنَ
برابر نیستند این دو فریق عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی راه نمی نماید
بمقصود الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنان که
بگرویدند بخدای و بانچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوْا هجرت کردند از دیار

خود وَجَاهَدُوا وجهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل
کردن مالهاء خود بر مجاهدان وتهیهٔ اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ ودر باختن
نفسهاء خود در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی بلند
مرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایت حاج وعمارت مسجد کنند وجامع
این صفات نباشند وَأُولَئِكَ وآن گروه که مجمع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشان
اند ظفر یافتگان بأمانی دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان رَبُّهُمْ پروردگار
ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی فایضه از وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ وخشنودی کامل از ایشان
وَجَنَّاتٍ وبوستانها که لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را باشد در آن نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی
دایم بی انقطاع در تنکیر مبشر به ایماییست بانکه زبان تعریف باداء توصیف آن
وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که این گروه جاوید باشند فِيهَا در آن بوستانها
أَبَدًا همیشه تأکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او
حقیر باشد وچه نعمت بهتر از رحمت ورضوان ونعیم جنان بود در کشف الاسرار فرموده
که رحمت برای عاصیان است ورضوان برای مطیعان وجنت برای کافهٔ مومنان
رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم نا امیدی بر صحایف احوال خود نکشند که هر چند که
گناه عظیم بود رحمت او از آن اعظم است بیت که ما بود فزون ز شمار عفو تو لاغر تر
از گناه همه قطع نا بر رحمت تو بسته است شستن نامهٔ سیاه همه آورده اند که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را اجازت هجرت شد بعضی از صحابه بنشاطی تمام
بطرف مدینه مسارعت مینمودند وترک جان ومال بجهت زن وفرزند ومصلحت
خویش وپیوند وترجیح میفرمودند وجمعی دیگر را آباء واقربا واهل وعیال واطفال سوگند
داده بزاری تمام سکون ودوام در منزل ومقام التماس میکردند وایشان را رقت جنسیت
پیوند وشفقت بر زن وفرزند مانع هجرت می شد این آیت نازل گشت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرامگیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ
وبرادران خود أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر
برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان وشما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِنْكُمْ وهر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان بسندد فَأُولَئِكَ
پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر
محلش وضع کرده چه دوستی با مومنان باید وبا مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد
متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل وعشایر خودیم وبمعاملات و

تجارات

وتجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک
زن وفرزند باید کرد وتجارت از دست برود وما بی کس وبی مال بمانیم آیتی دیگر
آمد قُلْ بگو ای محمد مر یارکان هجرت را که إِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ پدران
شما وَأَبْنَاؤُكُمْ وفرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ وبرادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ وزنان شما
وَعَشِيرَتُكُمْ وخویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا ومالهاء که آن را کسب کرده اید
وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ وبازرگانی که می ترسید كَسَادَهَا از ناروایی آن وَمَسَاكِنُ و
مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندید آن را أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوست تر
بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست تر
میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای ورسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ واز جهاد کردن
در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید وچشم دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای
بِأَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلا وآجلا وَاللَّهُ وخدای لَا يَهْدِي توفیق هدایت
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان دین این آیت تهدیدی عظیم
وتوبیخی بزرگ است وقول بیشتر ایمهٔ تفسیر راجح است بانکه ازین آیت رایحهٔ نا امیدی
استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ماشاء الله در آن مقام اند که دین خود را از
اموال وازواج وعشایر ومساکن دوست تر نمیدارند وحظوظ دنیوی را بر آن اختیار
میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کونین بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین
مال را بذل مهمان وفرزند را فصد قربان وخود را فداء آتش سوزان کند تا در دعوی
دوستی صادق باشد نظم آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند وعیال وخانمان را چه کند
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است که لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه
من والده وولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد
بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر وپدر نشسته قصهٔ قربان کردن اسمعیل علیه السلام
از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز وبرو ما ترا در کار خدا کردیم احمد
برخاست وگفت آن هیچ نوا تا دم روی بکعبه نهاد وبعد از آنکه بیست وچهار سال توقف
ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد وبدر سرای خود رسید حلقه
در بجنبانید مادر آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش از این
ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد ومحمود را با ما چه کار نظم ما هر چه داشتیم
فداء تو کرده ایم جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود وهر دو کون نیز
واینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای
مومنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهاء بسیار یعنی مواقع حرب ومعارک کارزار چون

روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر
و فتح مکه و غیر آن **وَيَوْمَ حُنَيْنٍ** و در مواطن روز حنین و آن وادیی است میان مکه
و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرموده و آن چنان
بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق گشته قصد مسلمانان نمودند چون خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رسید با دوازده هزار یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد
و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت
لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسید نپسندید
و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه
را بیاد مومنان داد که شما را یاری داد روز حنین **اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ** چون شگفت آورده
شما را **كَثْرَتُكُمْ** بسیاری لشکر شما **فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ** پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما
شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن **وَضَاقَتْ** و تنگ شد **عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ** بر شما زمین آن وادی
بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت **ثُمَّ وَلَّيْتُمْ** پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب **مُدْبِرِينَ** در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی
لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چهار تن بماندند علی و عباس
و ابو سفین بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت در آن روز
بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی رو بآن حضرت آوردند
ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن آورده حمله میفرمودند و میگفتند
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته
نمی گذاشتند که آن حضرت بمیان دشمن در آید و از ین صورت بر کمال شجاعت سید عالم
صلی الله علیه و سلم استدلال می توان نمود که در چنان روزی بر استری که در معرکه حرب کر
و فر ندارد سوار شدند و بی مدد کار متوجه حرب کفار گشته نسبت خود را اظهار میفرمود
القصه چون عباس رضی الله عنه آن حضرت را نگذاشت که بکارزار نماید حضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود که کس اصحاب باز خوان عباس مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله
هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب السورة البقرة مردم بآواز عباس باز
گشتند جمعی که عدد ایشان بصد نمی رسید بملازمت حضرت بیوستند بر پای حمله کفار
شدند و آن حضرت صلی الله علیه فرمود که الآن حمی الوطیس و بلا و قت دعاء موسی علیه
السلام که در روز غرق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان
و علیهم شد و از استر فرود آمد یا میخان سوار شد مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت
با از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد

بقدرت

بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد
و شکست بر دشمن افتاده دلهاء مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی **ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ
سَكِينَتَهُ** پس فرو فرستاده خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است
عَلٰى رَسُولِهٖ بر فرستاده خود تا تمام داعیه حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود
وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رضی الله عنه باز گشتند **وَاَنْزَلَ جُنُودًا**
و فرستاده لشکرها که بچشم خود **لَمْ تَرَوْهَا** ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و
آنها ملائکه بودند با جامها سفید و عمامها سرخ و علاقه بین الکتفین گذاشته
بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بود
بود **وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و عذاب کرد خدای آنان را که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان
کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و
چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد **وَذٰلِكَ**
و این واقعه **جَزَاءُ الْكَافِرِينَ** پاداش ناگرویدگان است **ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ** پس توبه میدهد
خدای و فضل میکند **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** از پس این جنگ بتوفیق اسلام **عَلٰى مَنْ يَشَاءُ**
بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن
و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله و سلامه علیه آمده
بشرف اسلام معزز گشتند **وَاللّٰهُ غَفُورٌ** و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را
رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند **يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا** ای گروه باور دارندگان
اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست **نَجَسٌ** پلید در سبب خبث باطن و ناپاکی عقیده یا بسبب
آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که نجس العین اند مانند کلاب **فَلَا يَقْرَبُوا** پس باید که نزدیک نشوند **الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ**
بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است **بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا** پس از ین سال که سنه نه است
و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رحمه الله
گفت که مراد منع کفار است از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد
و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی
رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه **وَاِنْ خِفْتُمْ** و اگر میترسید ای
اهل مکه **عَيْلَةً** از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت
خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه میفرماید که ایشان را از دخول
حرم منع کنید و اگر از ین میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوند
فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را **مِنْ فَضْلِهٖ** از فضل و رحمت

عیلة: ا

خود مِنْ فَضْلِهِ اِنْ شَآءَ اگر خواهد و انچنان این وعده فرمود بانک اهل تباله و جرش که دو بلده
بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال انچندر بایست بود از طعام بمکه میبردند یا
آنک اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات انجا می‌روند اِنَّ
اللّٰهَ عَلِیْمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حَکِیْمٌ حکم کننده است بتحقیق امال
ایشان اگر دری در بندد دری دیگر بگشاید نظم کار ما اگر ضایع فی بگذاری ٭
گر ضایعم بگذارد مُسَبِّبُ الاسباب ٭ بروی من اگر در احسان اگر فی همه بندی ٭ در دیگر
بگشاید مفتح الابواب ٭ بعد از ذکر مقاتله و نفی مجاوره کفار فی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا
بکشید ای مومنان و کارزار بکنید الَّذِیْنَ با آنانک لَا یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ایمان ندارند بخدای
یعنی یهود که بتشبیه قایل اند و نصاری که تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ و نمی‌گروند
بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات
میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا یُحَرِّمُوْنَ و حرام نمی‌دارند
مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ آنچه حرام کرده است رسول یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت
ثابت شده وَلَا یَدِیْنُوْنَ و نمی پذیرند دِیْنَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِیْنَ
اُوْتُوا الْکِتٰبَ از آنانکه داده شده اند کتاب یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده اند
بیان الذین لا یومنون میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ وقتی که
بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج به نسبت هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عَنْ یَدٍ از
دست خود وَهُمْ صٰغِرُوْنَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست
خود آرند و ننشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را
بسیلی فرو کوبند مفهوم آیة مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را چون شبه اهل کتاب
است ملحق اند باهل کتاب و امام شافعی رحمه الله گوید که غیر از کتابی جزیه نگیرند و امام
اعظم ابو حنیفه رحمه الله فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر مشرکان عرب که حکم ایشان یا
تیغ است یا اسلام و امام مالک رحمه الله گوید از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل
است وَقَالَتِ الْیَهُوْدُ و گفتند جهودان عُزَیْرُ ابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است علیه السلام از سبط
لاوی و چهارده پشت بهارون بن عمران میرسد علیه السلام و مجمل قصه او آنست که
چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت
المقدس را منهدم ساخت و هر که توریة را میدانست همه را بکشت و باقی را برده
گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن وی
حسابی نگرفتند او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس

نهاد

نهاد حق تعالی در اثناء طریق در قریه سابقا با دراز او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید
چنانکه در سوره بقره گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق نمودند او را بجوانی و
و نوشتن توریة امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که پنج خامه
بر اصابع دست راست وی بستند و هر پنج انگشت کتابت توریة می‌کرد از ظهر
القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون تو کسی که توریة داند و حافظ
در میان ما نیست چه دانیم که این توریة هست یا نه مردی در میان ایشان گفت
که من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر
توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی بآن مرد
برفتند و توریة را از آن محل برداشته بجمع آوردند و بانچه عزیر علیه السلام
نوشته مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریة
بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنک او پسر او هست پس متقدما
یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصٰرٰی و گفتند ترسایان الْمَسِیْحُ ابْنُ
اللّٰهِ عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که فرزند را بی وجود پدر
مستحیل شمردند یا آنک از وا برآه اکمه و ابرص و احیا موتی مشاهده نموده بدین
جراءت اقدام کردند ذٰلِکَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشان است بِاَفْوَاهِهِمْ
بزبانها ایشان که بر ایشان افترا میکنند یا سخنیست مهمل که بر زبان میرانند و
حقیقتی ندارد مشابه میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا با سخن آنانکه کافر شدند
یضاهئون
مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بنی مدلج که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی
از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ لعنت کناد
خدای بر ایشان اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ چگونه بر گردانیده می‌شوند از راه حق بسوی باطل استفهام
بطریق تعجب است اِتَّخَذُوْا فرا گرفتند یهود و نصاری اَحْبَارَهُمْ علماء خود را وَ
رُهْبَانَهُمْ و عبادان خود را اَرْبَابًا خدایان مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای یعنی
فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می‌باید برد یا سجده میکنند
ایشان را وَالْمَسِیْحَ ابْنَ مَرْیَمَ و عیسی پسر مریم را نیز بخدایی میگرفتند وَمَا اُمِرُوْا و حال آنکه
عیسی و احبار و رهبان فرموده نشانده یا فرا گیرندگان ایشان بخدایی مامور نیستند
در همه کتابها اِلَّا لِیَعْبُدُوْا مگر آنکه تا که فرمان برند و پرستند اِلٰهًا وَّاحِدًا یک خدا را
که در وحدانیت لَا اِلٰهَ هیچ معبودی نیست مستحق عبادت اِلَّا هُوَ مگر او سُبْحٰنَهُ پاک
است او عَمَّا یُشْرِکُوْنَ از آنچه با وی انباز میکنند یُرِیْدُوْنَ میخواهند جهودان و ترسایان

أَنْ يُطْفِئُوا اینك فرو نشانند نُورَ اللهِ نور خدای را که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت روشن یا تقدیس و تنزیه او از زن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهاء خویش یا بتکذیبی که بر زبان میرانند وَيَأْبَى اللهُ ونمی خواهد خدای ونمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر اینکه تمام کرداند نُورَهُ دین روشن خود را باعلاء اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واگرچه کاره باشند آن را کافران و در این معنی گفته اند یریدون الجاحدون لیطفئوا • ویابی الله الا ان یتمه نظم چراغی را که ایزد بر فروزد • کسی کش پف کند ریشش بسوزد • بس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِي اوست آن خدای که بفضل شامل خود أَرْسَلَ فرستاد رَسُولَهُ فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم بِالْهُدَى بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ وبدین درست که اسلام است وارسال او برای آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند این دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنها و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بروی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ واگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد و عباد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه که میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهاء مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللهِ از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ وآنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ ونقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا ونفقه نمی کنند گنجها فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای یعنی زکوة نمی دهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوة فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بدان وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ بس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَى روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَى بِهَا بس داغ کرده شود بدان دینارها و درمها جِبَاهُهُمْ پیشانیهاء ایشان که در وقت دیدن فقرا بر آن زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوها ایشان را که از اهل فقر تهی کردند وَظُهُورُهُمْ و پشتهاء ایشان را که بر درویشان کرده اند و گفته که اشرف اعضا همین سه عضو اند که اشتمال بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این هر سه را در آن روز معذب گرداشد بداغ و گویند هَذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهاء خود در دنیا و زکوة آن نمیدادید و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا

نصف الحزب

لیأکلون م

وظهورهم

ماکنتم

مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ بس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره کرد وبال بر آن متفرع نباشد آن مال صالح است در امالی امام ظهیر الدین ولواحی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند یعنی ذخیره کنند تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جمع کنند تو رموز اسرار باقیه جوی بیت بگذرم کان دهی بدرویشی بهتر از گنجهاء صد خروست زانچه دادی تمتعی بردار کان دگر روزی کسی دگر هست چون معاملات اعیاد و ترمان متعبدان اهل کتاب را بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری بس در هر سه سالی سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است بس حق سبحانه بناء اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مترتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللهِ در لوح محفوظ یا در حکم او که نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزهای که بیافرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا بس ستم مکنید فِيهِنَّ در این چهار ماهها أَنْفُسَكُمْ بر نفسهاء خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علما بر آنند که حرمت مقاتله در این ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه در این ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال حرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانچه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیه بقتال و غارت مانوس شده بود و در ماهاء حرام قتال نمی کردند و چون سه ماه متصل حرام بود بر ایشان آمد گفتند ما سه ماه پی در پی ترک تاراج و غارت را تحمل نداریم بس نُعیم کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما در این سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرده بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدای در این سال محرم را حرام ساخت و صفر را

حلال کرد وکاه بود که در اثناء محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت اورا
تاخیر کردندی بماهی بعد از وی واو را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه را حرام میداشتند
اما اختصاص اشهر حرم را فرو کذاشته مجرد عدد را اختیار کردندی و اعتبار او نکردندی
و این عمل را نسیء میکفتند حق سبحانه فرمود که اِنَّمَا النَّسِیۤءُ جز این نیست که تاخیر حرمت
ماهی بماهی دیکر زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ افزونی است فی الکفر زیرا که تحلیل ما حرم الله
و تحریم ما احل الله کفری دیکر هست که با کفر ایشان انضمام می یابد یُضَلُّ کمراه میکردند
و حفص یضل میخواند بصیغه مجهول یعنی کمراه کرده میشوند بدین عمل بِهِ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا انانکه کافر شدند کمراهی زیاده بر زیادة یُحِلُّوْنَهٗ حلال میدارند نسیء را از اشهر
حرم عَامًا در سالی و بجای او ماهی دیکر را حرام میکنند وَیُحَرِّمُوْنَهٗ و حرام میدارند
نسیء را عَامًا در سالی دیکر و همان ماه را که حلال کرده بودند بحرمت او میل میکردند
و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ما حلال میکنند لِیُوَاطِـُٔوْا تا موافق سازند
و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است یعنی کفته شد که ایشان
اشهر حرم را چهار میدانستند فَیُحِلُّوْنَهٗ پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا
حَرَّمَ اللّٰهُ انچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُیِّنَ لَهُمْ آراسته
کردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان
سُوْۤءُ اَعْمَالِهِمْ بدی کردارهاء ایشان وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ توفیق نشاد
و هدایت ندهد کروهی ناکرویدکان را و در منابع آورده که جاهلان عرب در سالی
چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند و میان
موذیان بدان سزاوار اند کردیده ماهها سیاه انرا از ضرر خود سالم دارند و ایذا
وازار و خلق بیناد و دست فرو کذارند که مکافات آزار از دست و مجازات اضرار
همان اضرار انار دل خلق بیچاره بسببی تابر نکشند یا ویرانم شبی بر مال و حال
خویشتن نکیه مکن کاتز ابر شبی بزند و این را برخی نقلست که در سال نهم از هجرت که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل
مدینه بسبب خشک سالی ثقل الحال میکشیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد
بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد
مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و کرمی هوا کراهیت طبیعی در رفتن تکاسلی و رزیدند
این آمد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای انکسانی که کرویده اید مَا لَکُمْ چیست شمارا که برای اعلاء
دین اِذَا قِیْلَ لَکُمْ چون کوینده شمارا که بخدای تمام اِنْفِرُوْا بیرون روید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
در راه خدای و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ کران جنبید و درنک کنید یعنی مایل شوید اِلَی الْاَرْضِ

بسوی زمین از کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن اَرَضِیْتُمْ ایا راضی
شدید و خوشنود کردید بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا بزندکانی دنیا مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت اختیار
میکنید و دنیا را بر آخرت میکزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا برخورداری
از زندکانی دنیا فِی الْاٰخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن اِلَّا قَلِیْلٌ مکر اندکی
محقر و هیچ عاقل بزرک را از دست ندهد با خوردتر متاع این جهان فانی
و معیوب نعیم آن جهان باقی و مرغوب چرا کسی دولت باقی و مرغوب کذارد بنعمتها
فانی سر در آرد اِلَّا تَنْفِرُوْا اکر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده یُعَذِّبْکُمْ عذاب
کند خدای شما را عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک بانک دشمن را بر شما ظفر دهد یا
بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَیَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَیْرَکُمْ
بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس وَلَا تَضُرُّوْهُ شَیْـًٔا و زیان نتوانید
رسانید چیزی مر خدای را که غنی است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست
وَاللّٰهُ و خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از تبدیل و تغییر قَدِیْرٌ تواناست اِلَّا تَنْصُرُوْهُ
اکر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را
فرو نکذارد چنانچه در ماضی فرو نکذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را
خدای اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا انکاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران مکه و حق سبحانه
او را دستوری خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ در حالتی که دوم تن دو بود و نصرت داد اِذْ
هُمَا بوقتی که بودند هر دو فِی الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست بر اعلی جبل ثور الجبل در
جانب یمنی از مکه بمسافت ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نمیرسید و
رعات و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون
آمده بدان غار توجه نمود و شب در انجا بیتوته فرمود و روزی دیکر کفار بطلب آن حضرت
بیرون آمده بدر غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار برویانید
و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا انجا آشیانه کرفته بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در
غار بتنید کما قیل ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم شد دو سه تا دی که
عنکبوت بتنید بر در آن غار برده دار محمد صلی الله علیه و سلم القصه کفار بدر غار رسیدند
بسبب آن علامات که دلالت بر خلو مقام از انام داشت متعرض نشدند و صدیق رضی الله
عنه میکفت یا رسول الله اکر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نکاه کند هر اینه ما را ببیند
خواجه کاینات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اِذْ
یَقُوْلُ چون کفت پیغمبر لِصَاحِبِهٖ مر یار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا بدرستی

کہ خدای مَعَنَا باماست بنصرت بر اعادی وعصمت از اعادی فَأَنزَلَ اللَّهُ پس
فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَيْهِ بر رسول
و آشهر آنست که بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آن حضرت بغایت
مضطرب بود و شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده
بیت خواجه اول که اول یار اوست ٭ ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست ٭ چون سکینه
شد ز حق منزل برو ٭ گشت مشکلهای عالم حل برو ٭ وَأَيَّدَهُ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ
بلشکرهای ملائکه لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست
و حفاظت او نمودند یا مراد ملائکه منزله اند در بدر و احزاب و حنین وَجَعَلَ و کرد این
كَلِمَةَ الَّذِينَ کلمه آنها را که کافر شدند كَفَرُوا السُّفْلَىٰ فروتر یعنی دعوت کفرها که از ایشان
صادر می شد خوار و بی مقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام
یا توحید یا کلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرترست وَاللَّهُ عَزِيزٌ
و خدای غالبست عزیز کرداند اهل توحید را حَكِيمٌ داناست خوار سازد
اهل شرک مقصود از ایراد قصه غار در اثناء امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای
کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس
بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان
دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست و ما
النصر الا من عند الله بیت یاری از من جوی از خیل و سپاه ٭ زان یا من کوی با مهر و ماه ٭
هر کرا یاری کنم پیروز شود ٭ هر کجا دود افکنم ابتر شود ٭ انفِرُوا بیرون روید بغزوه تبوک
خِفَافًا سبکباران وَثِقَالًا و گران باران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوال
است حاصلش آنکه مراد سوار اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و
پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان و کدخدایان و عزبان یا لاغران و فربهان
یا منفردان و با خدمتکاران سلمی رحمه الله میگوید سبکروحان بادیت طاعات و گرانان
از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود ما سوی
آزاد اند و ثقال ایشان اند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف
مجذوبان اند از کشش عنایت براه سلوک درآمده و ثقال سالکانند بر عرش هدایت متوجه
جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش
راه می برد و یکی آنکه بپا میرود در قدمی عالمی زیر پی کند و آنکه ببال اقبال می پرد بیک
بساط مشاهده ماسوی را طی کند بیت مرد عارف چون ببال بر می پرد ٭ در دمی از نه
فلک میگذرد ٭ سیر زاهد هر دمی یکروزه راه ٭ سیر عارف هر زمان تا تخت شاه ٭ در اسباب

نزول

نزول مذکورست که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارها این جهانی
داعی تخلف از غزوه تبوک می داشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود
که بیرون روید آنها که سبکبار از بار مال و عیال و آنها که گرد آیید با حمال اشتغال
وَجَاهِدُوا و جهاد کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید وَأَنفُسِكُمْ
و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای ذَٰلِكُمْ این بیرون
رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را از تخلف و ترک جهاد إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول
الله صلی الله علیه و سلم مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند
جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع الطاعت شنودند و آن اکابر و انصار و مهاجر
بودند و بعضی ضعفاء مومنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای
نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در
شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی
عَرَضًا خواسته دنیاوی قَرِيبًا نزدیک بفرا گرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میان
آسان لَّاتَّبَعُوكَ هر آینه پی روی تو می کردند بطمع مال وَلَٰكِن بَعُدَتْ و لیکن دور شد
عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد
که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزاتست زیرا که قبل از وقوع بیان میکند که چون از
تبوک باز آئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستیمی سفر
کردن و استطاعت داشتیمی لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما و در مرافقت
موافقت می نمودیم يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ
یعنی مستحق عذاب می سازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنكَ دعا است حق سبحانه و تعالی پیغمبر
خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو
رحمت و مغفرت بی وقوع خطاء از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او
میگوید غفر الله لک یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی برانند که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعضی متأذنان را اجازت تخلف داد حق سبحا
نه او را عفو کرد و بدین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید خدای از تو لِمَ أَذِنتَ چرا
دستوری دادی از باز ایستادن لَهُمْ مر ایشان را و عذرها جهل آمیز ایشان را
شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ تا وقتی که روشن می شد
الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و تو میدانستی

يَتَبَيَّنَ لَكَ

دروغ گویان را لا یستأذنك دستوری نمی طلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانی که بتحقیق
ویقین ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای وبروز پسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد
نکنند باموالهم وانفسهم بمالها ونفسهای خود والله علیم وخدای داناست بالمتقین
به پرهیزکاران از تخلف انما یستأذنك جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف
الذین لا یؤمنون آنان که ایمان نمیدارند بالله والیوم الآخر بخدای وبروز آخر وارتابت
ودر شک افتاده است قلوبهم دلهاء ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده
اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان می گردند ولو
ارادوا الخروج واگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن برای غزوه لأعدوا هرآینه
آماده می کردند له برای خروج بغزوه عدة آن ساز وبرگ که در سفر بکار آید
یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله ولیکن کراهیت داشت خدای ع
ونپسندید انبعاثهم برانگیختن ایشان را درین سفر فثبطهم پس بازداشت
ایشان را وترس وکاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا وگفته شد ایشان را
که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان وکودکان وبیماران
گویند این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم با بعضی از ایشان یا بعضی بعضی گفتند
ونقلست که چون معسکر رسید همیون (?) در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله
بن ابی با جوق منافقان بیرون آمده در مقابل آن باب نزول کرد وچون لشکر اسلام
از آن منزل بمنزلی دیگر کوچ کردند عبدالله با مردم خود تخلف نموده باز گشت
این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیدند فرمود که اگر درون خیری بودی با ما
همراهی نمودی منت دار باید که از شر اشرار خلاص شدید وحق سبحانه موافق قول
آن حضرت آیت فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم
نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی وبدی ومکر وغدر ولأوضعوا وهرآینه در تک آوردندی
خلالکم در میان شما بسخن چینی وغمازی وافساد ذات البین یبغونکم الفتنة میجستند
برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ وبیم میترسانیدند
وفیکم ودر میان شما سماعون لهم جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان
میرسانند والله علیم وخدای داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان
لقد ابتغوا الفتنة هرآینه طلبیدند فتنه را تفرقه اصحاب وپریشانی امر ترا
من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند ودر حرب خندق که گفتند یا اهل
یثرب لا مقام لکم وقلبوا ودیگر بگردانیدند لك الامور برای تو کارها را یعنی
مکاید وحیل در ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی وظهر

وغالب شد ایشان امر الله کار خدا بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت
وهم کارهون وایشان ناخواهندگان اند نصرت ودولت ترا اما چون خدای
میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست نظم چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد
شاه از نفیر پرده دار وطعن دربان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری
ووصفاء هیچ شاید که بقتال روم اهل میل کنی واز ایشان سریتها خوب وکنیزکان
نیکو بگیری جد بن قیس گفت که انصار میدانند که من مشغوفم بنسا می ترسم که چون
زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد ودر فتنه افتم آیت آمد که ومنهم
واز ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف ازین
غزوه ولا تفتنی ومرا در فتنه میندار الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا
افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم وبدرستی که اسباب دخول دوزخ
لمحیطة فراگیرنده است واحاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان ان تصبك اگر برسد بتو
ای محمد در بعضی از غزوها حسنة نیکوئی چون ظفر وغنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم
اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبك واگر برسد بتو در برخی جنگها
مصیبة جراحتی وشدتی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خود پسندی
قد اخذنا بدرستی که گرفتیم ما امرنا اختیار کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دور
اندیشی کردیم وبدین حرب نرفتیم ویتولوا وبرگردند از مجلسهاء خود وهم فرحون وایشان
شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوای محمد لن یصیبنا نرسد ما را
الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت
وهزیمت وسرا وضرا ودولت ونکبت هو مولینا اوست یار ما وسازنده کار ما وعلی
الله وبر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای
حصول مراد است وکفایت مهمات وایمنی از آفات ومخافات قل بگو ای محمد مر ایشان را
که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که بما رسد الا احدی الحسنیین
مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم وشهادتست اگر کشته شویم ونحن وما
نتربص بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بد ان یصیبکم الله آنکه برساند خدای
بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چون صیحه ورجف وخسف تا هلاک شوید
او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهاء ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا
پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا
که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت

من اجازت تخلف بیطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعسر است اما الشکره بتا بمال خود مدد کاری نمایم آیت آمد که قُلْ بگو در جواب او أَنفِقُوا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت هیچ وجه لَن يُتَقَبَّلَ قبول کرده نخواهد شد مِنكُمْ از شما إِنَّكُمْ كُنتُمْ بدرستی که شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهاء ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا کافر شدند بخدای وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز جماعت به پیغامبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنفِقُونَ و نفقه نمی کنند در راه خدا إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند نیز و اگر بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن عقاب و عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با آن حضرت است و مراد امت اند مؤمنان را میفرماید که متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهاء منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد و مال است مر ایشان را إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُم تا عذاب کند ایشان را بِهَا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ و بیرون رود جانهاء ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دست گیرد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد ~ چون مرگ کشد کردن گردان در بند ° نتوان به ستیزه جست از آن خم کمند ° وان لحظه که دست اجل از پای فکند ° نی مال بفریاد رسد نی زن و فرزند ° وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ آنکه ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُم مِّنكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَلَٰكِنَّهُمْ ولیکن ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس تقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر یابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ و ایشان می شتابند شتافتنی که هیچ کس باز نگرداند چون اسپ سرکش آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم قسمت

بِاللَّهِ

يجمحون

غنیمت

غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را براعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُم و از منافقان مَن يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها و گفته اند این آیت در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بوده نزول آمد که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بریشان داد او بر آن طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود او جرات نموده با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت اِعْدِلْ یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه او را و قوم او را مارقین نام نهاده و لقب کرد در ینابیع مذکور است که علی را رضی الله عنه فرموده که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده و غرضش جز نفع خود بوده چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد رَضُوا بر بسندند آن قسمت را وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان بر بسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه دهد ایشان را خدای وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خورسند کردند وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِن فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که حالا عطا فرمود إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ باز گردندگانیم و امید دارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس الله سره نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند شد از غم و ملال باز رست ~ رضا بداده بده وز جبین گره بگشای ° که بر من و تو در اختیار نگشاده است ° و در همین معنی فرموده است ~ بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی ° خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی ° پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در قسمت غنایم کرده عین صواب

حَسْبُنَا اللَّهُ

بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جزین نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانرا است
وَالْمَسَاكِينِ وبیچارکانرا امام اعظم رحمه الله می فرماید که فقیر آنست که سوال
نکند بجهت انک کفاف معیشت در حال دارد ومسکین انکس که سوال کند
بواسطه آنک کفاف حال نیز ندارد ونزد امام شافعی رحمه الله برعکس اینست
وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ودیکر عمل کنندکان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل
ان وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وقومی که بهم آورده شده است دلهاء ایشان یعنی اسلام
آورده اند اما نتهاء ایشان هنوز خالص نیست بس جهت تالیف دل ایشان
باسلام ایشان را محفوظ باید ساخت ومولفه قلوب اشراف عرب بودند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر بالفت دلهاء ایشان بدین حق وترغیب
اسلام ایشان را از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان وعیینه
بن حصین واقرع بن حابس وغیر ایشان وچون سهم مولفه قلوب برای این اغراض بود
کرمند که بهشد بعد از ظهور اسلام وغلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده
است وَفِي الرِّقَابِ ودیکر زکوة برای صرف کردنست در کشادن کردنهاء بندکان از
ربقه بندکی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد در اداء نجوم کتابت او را بزکوة
مدد باید کرد وامام مالک وامام احمد رحمه الله برانند که بمال زکوة بنده باید
خرید وازاد کرد وَالْغَارِمِينَ ودیکر وام داران مفلس برای خود قرض کرفته باشند
ودر غیر معصیت صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ ودیکر برای صرف نمودن در راه خدا
یا نکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان وکفته اند ساختن
پل ورباط نیز ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ ودیکر برای راه کذری که از مال خود
دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً
فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست
بمستحقان حَكِيمٌ وحکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید وباید
حق تعالی چون در قسمت کشاد هر کسی را الخ می بایست داد نیست واقع اند با
قسمت غلط بنده را خواهی رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس واصحاب او
چون رفاعه وسماک ودیکر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند وسینه ایشان
از کینه سید عالم صلوات الله وسلم خالی نبود در خلاء آنحضرت را
بجزهائی که زبان را حد اداء آن نیست نسبت میکردند یکی کفت خاموش
باشید که اکر بسمع آنحضرت برسد جمیع شما رسوا شوید کفتند محمد کوش شنوا دارد
ما هرچه میخواهیم میکوییم وچون پیش او سوکند میخوریم که نکفته ایم باور میکند وما تبرای

حارث

حارث پیوسته سخن چینی کردی واسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی
چون او را منع کردند کفت محمد مردی سخن شنوست ما سخنی واثبات هرچه میکوییم
قبول میکند این آمد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ واز منافقان يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانکه می
آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ ومیکویند که هُوَ أُذُنٌ او مردی خوش شنوست
که هرچه با او میکویند استماع میکند قُلْ بکو ایشان را که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ
شنونده خیرست مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میکویید
بلکه شنونده وقبول کننده نیکوئیها است يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدا را در هرچه
کفته ومیکوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وتصدیق میکند مومنان را وسخن ایشان بعز قبول می
رساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ واو رحمت است لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آن
کسان را که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقبول شما دانا نیست
صدق وکذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد واز روی رحمت
با شما رفق مینماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ وآنانکه می آزارند بقول وفعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده
خدا را لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ سوکند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر انکه منافق نیستند
لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود کردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وخدای ورسول او أَحَقُّ
سزاوارترند أَنْ يُرْضُوهُ انکه خشنود سازند منافقان ویا یعنی رسول را جه سخن
در ایذاء وارضاء رسولست وکفته اند خدا را وتوحید ضمیر دلالت بر تلازم
رضا این دارد یعنی خشنودی خدا وابسته خشنودی اوست یعنی رسول الله صلوات
الله وسلامه علیه بس خدا ورسول را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اکر
هستید مومنان جنانچه کمان می بردند أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ آیا نمیدانند که مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ
انکه هر کس که خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ وبا رسول او واز حد در کذرانند فَأَنَّ
لَهُ بس سزاوارست انکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتی
که جاوید باشد در ان ذَٰلِكَ ان خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوائی بزرکست
در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیکر پیغمبر خدای را
سخن از ان نمائی ومتردد رای میکفتند وبفسوس واستهزاء سخنان ادا می کردند
وبعضی از ایشان تمنا می بردند که چه بودی که ما را صدتا زیانه زدندی واز آسمان
ایتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی ان آیت نازل شد يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر
میکنند منافقان از أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از انکه فرود آمده شود بر مومنان سُورَةٌ سورتی
از قرآن تُنَبِّئُهُمْ بیاکاهاند آن سورت مومنان را وخبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بانچه در دل

منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بکو ای محمد ایشان را افسوس دارید امر توبیخ وتهدید است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت وجزاء انست که برای تفضیح شما اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای مُخْرِجٌ ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آن چیزی را که حذر میکنید از اظهار ان یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شما داشته آورده اند که در غزو تبوک ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه میرفتند ومیکفتند به بینید این مرد یعنی محمد را که میخواهد که حصارهاء شام را بکیرد ودر قصور وملک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت در باطن آن حضرت ظاهر شد یا عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که ان قوم را دریاب بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میکفتند اکر انکار نمایند بکو که چنین کفتند عمار یاسر رضی الله عنه پیغام برسانید وایشان پیش آن حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل وبازی چنانچه دابِ ره کذریان باشد میکفتیم آیت آمد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واکر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میکفتند لَيَقُولُنَّ هرآینه کویند اِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما که همچو مسافران نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ وبازی میکردیم در ابجد میکفتیم قُلْ بکو ایشان را بر سبیل توبیخ اَبِاللّٰهِ آیا بخدای وَآيَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ وبفرستاده وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ هستید که استهزا میکنید واستهزا بایشها نشاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مکوئید که اعتذار شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای صلی الله علیه وسلم بَعْدَ اِيمَانِكُمْ بعد از انکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَعْفُ اکر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ از کروهی از شما که توبه کنند وان مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد واز حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد ودر حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طائفه دیکر را بِاَنَّهُمْ كَانُوا بسبب انکه هستند مُجْرِمِينَ کناهکاران باصرار بر نفاق اَلْمُنَافِقُونَ مردان منافق که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ وزنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی دیکرند یعنی همه مشابه یکدیکرند در نفاق وشقاق يَأْمُرُونَ میفرمایند بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَيَنْهَوْنَ وباز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکوئی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق ومتابعت حضرت رسالت وَيَقْبِضُونَ وفرا میکیرند اَيْدِيَهُمْ دستهاء خود را یعنی فرو می بندند از خیرات وصدقات یا از رفع برای دعا ومناجات وتسلی فرموده که از معاونت ضعفا وارباب حاجات نَسُوا اللّٰهَ ترک کردند فرمان برداری خدا را فَنَسِيَهُمْ پس فرو کذاشت خدای ایشان را وباز داشت فضل خود از ایشان اِنَّ الْمُنَافِقِينَ

كَنتُم

بالمنکر

المعروف

بدرستی

نوبه

بدرستی که منافقان زن ومرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتکان از دایره ایمان وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ وزنان منافقه را وَالْكُفَّارَ وناکرویدکان را از مرد وزن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند دران هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ ودور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَلَهُمْ ومر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب پیوسته دارند که آن تعب نفاق ورنج حسد است

ای انک زتیر حالی وبیم روزی در باطنت آتش حسدا فروزی در هر نفست شعله غم بیشتر است میسوزد دران شعله که خویش میسوزی

كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوا اَشَدَّ بودند سخت تر مِنْكُمْ از شما قُوَّةً از روی قوه یعنی تن از شما قوی تر بودند وَاَكْثَرَ اَمْوَالًا وبیشتر بودند از شما از جهت توانائی وَاَوْلَادًا مال وفرزندان یعنی مال وفرزندان ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره کرفتند بنصیب خویش از لذتهاء دنیا از مال وفرزند بهره برداشتند بِخَلَاقِهِمْ پس شما نیز بهره کرفتید فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز بهره کرفتید بنصیب خویش از زهرهاء فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ به بهره خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید وشروع نمودید در باطل كَالَّذِي همچو خوضی که کذشتکان خَاضُوا خوض نمودند وبران رفتند اُولٰئِكَ ان کروه حَبِطَتْ نابوده شد وتباه کشت اَعْمَالُهُمْ کردارها ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال وفرزندان با ایشان وفا نکردند وَالْآخِرَةِ ودر آخرة که ثوابی بران عملها مترتب نکشت وَاُولٰئِكَ وآن کروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان در هر دو جهان اَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیا مغرورند واز تحصیل لذات باقیه محجوبند نَبَاُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب ونکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ کروه نوح که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ وکروه عاد که بباد صرصر هلاک کشتند وَثَمُودَ وقوم ثمود وصیحه بمردند وَقَوْمِ اِبْرَاهِيمَ وکروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند ونمرود که به پشه زهر هلاک چشید وَاَصْحَابِ مَدْيَنَ واهل مدین که قوم شعیب علی نبینا وعلیه السلام بودند که بعذاب یوم الظله معذب کشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ واهل دیهها زیر وزبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بصیحه هلاک شدند اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهم ایشان فرستادکان ما بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهاء روشن ونشانهاء درست فَمَا كَانَ

الله پس نبود خدای لیظلمهم که ستم کند بر ایشان بعقوبت جرم ایشان را
عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهاء خود
ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون ومردان مؤمن و
المؤمنات وزنان مؤمنه بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند
در تعاون وتناصر یأمرون بالمعروف می فرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمان برداریست
وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و کناه کاریست ویقیمون الصلوة و بپای
میدارند نماز را بشرایط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را باداب متعلقه بدان
ویطیعون الله و فرمان میبرند خدای را ورسوله و پیغمبر او را در همه امور او
اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله
عزیز بدرستی که خدای غالبست هر چه خواهد کند حکیم داناست بوضع هر شیء
در موضع او وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان مؤمن و زنان مؤمنه را
جنات تجری بوستانها مشتمل بر منبع که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن
جویها خالدین فیها جاویدان باشند در آن ومساکن طیبة ودیگر وعده داد ایشان را
مسکنهاء پاکیزه وخوش فی جنات عدن در بهشتهاء پاینده جنات عدن علم شهر یست
در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی میگوید
نهریست در جنت که بوستانهاء او بر هر دو کناره اوست ورضوان من الله وخشنودی از نزد یک
خدای مؤمنان را اکبر که بزرگترست از بهشت ونعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات
ومنشأ تمام کرامات رضا حضرت است ومؤدی بر نیل وصال وفوز لقای ذی الجلال
اوست ومحققان راه عارفان درگاه را در گاه و بیگاه و شام وسحرگاه جز رضا
حضرت الله مطلوبی نیست بیت بکی میخواهد از تو جنت و حور یکی خواهد که از
دوزخ شود دور ولیکن ما نخواهیم این و آن جنت مرادی ما همین خشنودی تست
چو تو خشنود گشتی هر دو عالم همین مقصود بس والله اعلم در احادیث صحیحه
وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا وسعدیک
والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال
آنکه عطا کرده بما آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید ایا بدهم شما را افضل
ترازین عطاها بهشتیان گویند که از چه چیز تواند بود که ازین ها فاضلتر باشد خطاب
رسد که فرود آدم بر شما خشنودی خود را وهرگز بر شما خشم نگیرم و از مضمون حدیث
معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک آن خشنودی هو
الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعم دنیا در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت

بازاء او مختصر هست یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر
والمنافقین و با منافقان بالزام حجت واقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و
درشتی باش با ایشان در جهاد و محابا مکن ومأویهم جهنم و بازگشت ایشان همه
دوزخ است وبئس المصیر وبد بازگشتی است دوزخ آورده اند بوقتی که در
غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز کوشی سوار و از جانب قبا بمدینه می آمد و متخلف
برای تنغیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما ازین دراز گوشان
کمتر باشیم بدتر باشیم پسر زن او مصعب این سخن را بعرض آن حضرت صلی الله علیه
وسلم رسانید و آن حضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن مقاله سوال
فرمود جلاس سوگند یاد کرده که نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول
خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد
یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلق ماقالوا نگفته اند آن سخن را ولقد
قالوا و هر آینه که گفتند کلمة الکفر کلمه کفر را که طعنه زدند در دین و شک آوردند
در کلام سید المرسلین وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار
اسلام وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا بانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اجلاء مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج
سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بپادشاهی بر دارند وما نقموا و کینه نداشتند با رسول
ومؤمنان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را ورسوله و فرستاده
او من فضله از تفضل و تکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند
چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید و ببرکت آن
حضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نبایستی
مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود و حضرت صلوات
الله علیه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد و دوازده هزار درم زیادت
بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه وسلم اینجا تعریض میگوید که سبب این کینه
و دشمنی نیست مگر از توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد آن
بازگشت خیرا لهم بهتر ایشان را وان یتولوا و اگر رو گردانند از توبه و مقر باشند بر
نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک فی
الدنیا در دنیا بکشتن والاخرة و در آخرت بسوختن وما لهم فی و نیست ایشان را
در زمین من ولی دوستی که دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز
دارد منقولست که جلاس بعد از نزول آیت توبه کرد و از جمله مخلصان امت محسوب شده اند

الارض

که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل
الصلوات واکمل التحیات آمده التماس نمود که آن حضرت از خدای درخواهد تا او را
توانگر کرداند چند انچه حضرت او را پند بند داد که ازین مدعا درگذر سود مند نیفتاد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد
القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق سبحانه برکوسفندان او برکت کرد تا حدی که
در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورده وازاقامت نماز جماعت
محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالاخره ازان نیز بازماند و چون
عامل صدقات از نزد سید کاینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال و را بران داشت که از
فرمان نبوی سرکشی کرده کفت این که محمد صلی الله علیه وسلم از ما میطلبید جزیه است
پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید و صحابه متعجب کشتند و این آیت نازل شد که
وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق **مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ** کسی هست که با خدای عهد کرده که **لَئِنْ**
آتَانَا اکر بدهد خدای ما را **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل خویش مالی **لَنَصَّدَّقَنَّ** هر اینه که
صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم **وَلَنَكُونَنَّ** و هر اینه که باشیم بتصدق **مِنَ الصَّالِحِينَ**
از جمله نیکان و شایستکان **فَلَمَّا آتَاهُمْ** پس ان هنکام که بداد ایشان را مال دنیا
مِنْ فَضْلِهِ از فضل وکرم خود **بَخِلُوا بِهِ** بخیلی کردند بان و حق خدای ندادند **وَتَوَلَّوْا**
و روی بکردانیدند از عهد و پیمان **وَهُمْ مُعْرِضُونَ** و ایشان اعراض کنند کانند از امر
و فرمان **فَأَعْقَبَهُمْ** پس از پی در آورد ان بخل و منع زکوة ایشان را **نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ**
نفاقی متمکن در دلهاء ایشان که باقی باشد و زایل نکردد **إِلَىٰ يَوْمِ** تا روزی که
بینند عمل خود یعنی جزاء آن را وان روز قیامت باشد **يَلْقَوْنَهُ** بسبب انکه
خلاف کردند با خدای **بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ** انچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح **وَبِمَا**
كَانُوا و بسبب انکه بودند که در وعده **يَكْذِبُونَ** دروغ کفتند **أَلَمْ يَعْلَمُوا** اما
نمیدانید منافقان و معلوم **أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ** انکه میداند خدای **سِرَّهُمْ** انچه نهان ایشان
است از نفاق و عزم بر خلاف عهد **وَنَجْوَاهُمْ** و انچه راز میکویند با یکدیکر که این
زکوة نیست این جزیه است **وَأَنَّ اللَّهَ** و با یمیدانند که خدای **عَلَّامُ الْغُيُوبِ** داننده
نهانهاء و پوشیدهاست درین آیت تهدیدی عظیم است **بیت** مکن اندیشه
عصیان چو میدانی که میداند ببین در روی این چو می بیند نفلست که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریض
فرمود و صدیق رضی الله عنه از دنیاوی هر چه داشت بیاورد و فاروق رضی الله

ما وعدوه

عنه نصف از اموال خود تصدق کرد و ذو النورین رضی الله عنه سیصد شتر
مکمل جهاز ببسته بداد و مرتضی رضی الله عنه سه هزار مثقال طلا نزد پیغمبر
اورد و عبد الرحمن عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا با چهار هزار درم صدقه
نمود و هر یک مثل عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن مسلمه رضی الله عنهم مبلغ
مال آوردند و این همه نزد ان حضرت مجتمع شد در اخر عاصم بن عدی صد وسق
خرما که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز ان لشکر بداد و ابو عقیل انصاری
صاعی خرما آورد کفت امشب تا صباح بجهت مردم اب از چاه کشیده ام و دو صاع
خرما باجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود بکذاشته ام و یکی آورده ام حضرت فرموده
تا ان صاع را بر بالا دیکر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان اغاز
طنز و غمز کرده کفتند عبد الرحمن و عاصم این مال بریا دادند و خدای و رسول او
از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات
جزوی بستاند این آیت نازل شد که **الَّذِينَ** انانکه **يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ** عیب میکنند افزون
دهندکان را **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از کرویدکان **فِي الصَّدَقَاتِ** در اداء صدقات یعنی عبد
الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند **وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ** و آنان را نیز عیب
میکنند که نمی یابند **إِلَّا جُهْدَهُمْ** بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میکویند
خدا و رسول از صاع او مستغنی اند **فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ** پس افسوس میدارند از ایشان
یعنی سخریه میکنند با ایشان **سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ** جزا میدهد خدای ایشان را بر سخریت
ایشان **وَلَهُمْ** و مر ایشان را باشد **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک بران سخریه و استهزا
که میکنند در انوار اورده که پسر عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان
مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلوات الله در خواست
ان نمود که برای پدر وی امرزش طلبید ان حضرت برای ابن ابی استغفار کرد و این آیت آمد که
اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان که منافقانند **أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ** یا امرزش مخواه
برای ایشان مراد انست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند **إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ** اکر امرزش
خواهی برای ایشان **سَبْعِينَ مَرَّةً** هفتاد بار **فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** پس نمی امرزد خدای ایشان را
اورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم این آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم
تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این ایت دیکر بجهت
منافقان استغفار نکرد و ازینجا بیان می شود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید
ذَٰلِكَ ان عدم قبول استغفار در حق ایشان **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست که ایشان **كَفَرُوا**
بِاللَّهِ کافر شدند بخدای **وَرَسُولِهِ** و برسول او **وَاللَّهُ** و خدای **لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**

داه نماید بمقصود کروه فاسقان را یعنی متمردان را در کوخویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد کشتند
بازپس ماندکان از غزو بِمَقْعَدِهِمْ به نشستن خویش خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول خدای
تعالی وَكَرِهُوا وکراهت داشتند بکراهیت عقیدت أَنْ يُجَاهِدُوا انرا که جهاد
کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهاء خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا وکفتند مر مومنان را لَا تَنْفِرُوا بیرون
مروید بدین غزو فِي الْحَرِّ در کرما خود نرفتند و خواستند که مومنان را نیز
تنفیر کنند قُلْ بکوای محمد مر ایشان را که نَارُ جَهَنَّمَ اتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت
ترست از جهت حرارت نسبت با این کرما و ایشان بسبب مخالفت مستحق سوختن
دران حرارت شدند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اکر باشند که بدانند که مال ایشان بدان
انش است فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که
بکریند بسیاری خبرست بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بر انکه لا بد هست
که در قیامت خنده ایشان اندک و کریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و کریه
ایشان کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بعدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی
باشد نی فرح و اندوهی بود بی سرور جَزَاءً پاداش دهد خدای ایشان را پاداش
دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی خلاف فَإِنْ
رَجَعَكَ اللَّهُ پس اکر باز آرد خدای ترا بمدینه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی کروهی از منافقان
متخلف فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزو
دیکر از تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بکو بیرون نمی آیید خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون میایید
مَعِيَ با من أَبَدًا هرکز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا
دشمنی را إِنَّكُمْ بدرستی که شما رَضِيتُمْ خوشنود شدید بِالْقُعُودِ به نشستن و تخلف
کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیکر بار مَعَ الْخَالِفِينَ
با بازپس ماندکان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد مردان مرد و مبارزان
نیز دست از هر تردامنی این کار برنیاید و نامردی درد مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید یا چو
مردان اندرای و کوی در میدان فکن یا برو همچون زنان رنکی و بویی پیش کیر. آورده اند که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از ان حضرت
التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمایی تا کفن من سازند و بعد من حاضر شوی بر من نماز کزار
و مرا امرزش طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شد خواست که نماز
کزارد فاروق رضی الله عنه دران باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او یاد حضرت میداد
چون عازم شد بنماز وی این آیت آمد و کویند بعد از انکه نماز کزارده بود نازل شد وَلَا تُصَلِّ

ونماز مکزار عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بر هیچ یک از منافقان مَاتَ أَبَدًا که بمیرد هرکز ابدا
ظرف لا تصل باشد و کفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیاء
او برای تعذیب است نه برای تمتع پس کانه که همان مرده است و ابدا بر همان حال
خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلَى قَبْرِهِ بر سر کور وی برای دفن و زیارت یا دعا
و استغفار إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای که شرک
آوردند وَرَسُولِهِ و بفرستاده وی که فرمان برداری نکردند وَمَاتُوا و بمردند وَهُمْ
فَاسِقُونَ و حال انکه ایشان بیرون رفته باشند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا معجب
نسازد مراد امت اند و خطاب بان حضرت است یعنی در عجب نیفکند از دشما را أَمْوَالُهُمْ
مالهاء منافقان اکرچه بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اکرچه قوی و با
اقتدار ند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا انکه عذاب کند
ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن بیوسته در رنج
باشند و برای رونق احوال اولاد و تهییه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت
کشند بیت زدام مشقت خلاصش مباد که از بهر دنیا مشقت کشد وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ
و بیرون رود روحهاء ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافر اند بعضی بر کفر از این
جهان بروند درویشی میکفت که اغنیاء اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع
پریشانی و زحمت و نکاه میدارند باصناف بلیت و مشقت و باخر میروند و میکذارند
بصد هزار حسرت در او لیجو خواهی کنی مال جمع بس رنج بر خویش باید کماشت بس از ین
ان تا بماند بجای شب و روز می باید باس داشت و زین جمله ان حال مشکل ترست
که اخر بحسرت بباید کذاشت وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرو فرستاده شود سُورَةٌ از قران
بتمام یا ببعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل کردد أَنْ آمِنُوا
بِاللَّهِ بانکه ایمان ارید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او
اسْتَأْذَنَكَ دستوری جویند از تو در باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانایی
مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و کویند ذَرْنَا بکذار ما را و باخود بلشکر مبر نَكُنْ تا باشیم
مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستکان در خانها ای کالنساء والصبیان والمرضی رَضُوا خوشنود
شدند و راضی کشتند بِأَنْ يَكُونُوا بانکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و پس ماندکان وَطُبِعَ
و مهر نهاده شده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان از سبب نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان
فهم نمیکنند ان چیزی را که در جهاد است از انوار سعادت و انرا که در تخلف است از اثار
شقاوت لَكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و انانکه ایمان اورده اند مَعَهُ
با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهاء خود وَأُولَئِكَ

وان کروه لهم الخیرات مر ایشانراست نیکویها هر دو سرای غنیمت و نصرت
در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی واولئک وان قوم هم المفلحون ایشانند فیروزی
یافتکان و بمقصود رسیدکان اعد الله لهم اماده ساخته است خدای برای ایشان
جنات تجری بوستانها که می رود من تحتها الانهار از زیر مساکن اهالی ان جویها خالدین
فیها جاوید باشندکان در ان ذلک انست الفوز العظیم رستکاری بزرك
در روزی تمام وجاء المعذرون وآمدند در وقت توجه بغزوه تبوك عذر کویندکان من
الاعراب از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و غطفان که عذر کفتند از قلت مال و کثرت
عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بانکه اکر ما بغزا میاییم بنی طی اهالی و مواشی ما را
غارت میکنند و این عذرها کفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهند مر ایشان را
در تخلف وقعد الذین و نشستند انانکه کذبوا الله دروغ کفتند با خدای ورسوله
و با رسول او در ادعاء ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز
نکردند سیصیب الذین زود باشد که برسد انانرا که کافر شدند منهم از اعراب
عذاب الیم عذابی مولم بقتل در دنیا و حرق در اخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان
و عاجزان ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر انانکه
نیابند ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون جهینه
و مزینه یعنی برین سه طایفه نیست حرج کناهی اکر باز ایستند از غزو اذا نصحوا
چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدا و رسول او را و نصح اصلاح
فعلست باخلاص نیت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ
عتابی و ملامتی والله غفور و خدای امرزنده است انرا که بعذر از غزو باز ماند رحیم
مهربانست که معذوران را رخصت قعود دهد ولا علی الذین و هیچ معاتبی نیست بر انها
که از در مانندکی اذا ما اتوک چون بیامدند بسوی تو و در خواست کردند لتحملهم تا ایشانرا
ستوری دهی و با خود بحرب بری قلت کفتی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم
علیه چیزی که شما را سوار کنم بران تولوا برکشتند از پیش تو واعینهم و چشمهاء ایشان
تفیض من الدمع روان می شدند از اشك یعنی اشك از دیدهاشان میریخت حزنا از روی
اندوه الا یجدوا بجهت انکه نمی یافتند ما ینفقون انچه خرج کنند در ان سفر و این قوم
را بکایین کویند و ایشان هفت تن بودند که بدرکاه نبوت پناه آمده کفتند یا رسول الله
ما را داعیه جهاد هست و پیاده ماندهایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزو
اییم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که انچه می جویید نمی یابم ایشان کریان از پیش
پیغمبر بیرون آمدند و ابن یمین و عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و توشه و مرکب

کفروا منهم

انما السبیل

جمع خالفه

داده همراه بردند پس حق تعالی میفرماید که بدین نوع مردم اکر تخلف کنند حرجی و عتابی
نیست که معاتبت و ملامت علی الذین بر انانست که ایشان یستاذنونک از
تو دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء و حال انکه ایشان توانکرانند
و زاد و مرکب ایشان اماده است رضوا بان یکونوا راضی شدند بانکه باشند مع
الخوالف با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد خدای از خذلان علی قلوبهم بر دلها
ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند خاتمت و عاقبت خود را و عقوبتی
که برین نافرمانی مترتب است یعتذرون الیکم اعتذار خواهند کرد منافقان الیکم
بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز کردید از تبوك
الیهم بسوی ایشان و بمدینه باز ایید قل بکوای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید
بمعاذیر کاذبه برای انکه ما لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق
نخواهیم کرد بجهت انکه قد نبأنا الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخبارکم
از اخبار شما و احوال شما که جرا نیامدید و قصد شما چه بود وسیری الله و ببیند خدای
عملکم کار شما را ورسوله و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بران
ثبات می ورزید ثم تردون پس باز کردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب
والشهادة بسوی دانای پوشیده و اشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر
فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که میکردید از کتمان
نفاق و اظهار وفاق و ان اخبار توبیخ و عقاب خواهد بود سیحلفون بالله زود
باشد که سوکند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون باز کردید از
سفر الیهم بسوی ایشان و از اعجاز قران یکی این بود که خبر داد از سوکند بعضی
منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب
او بمدینه آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوکند
میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا دوری کنید از ایشان از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا
عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بکذارید شان انهم رجس بدرستی که ایشان
پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل بتوبه و انابت است در حق ایشان
مفید نیفتد زیرا که خبث ایشانرا بدین نوع تطهیر نیست وماویهم جهنم و جای ایشان
دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان ان خواهد بود جزاء برای پاداش بما کانوا
یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوکند میخورند مخالفان
و منافقان لکم برای شما لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از ایشان و از غرض
شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع از حضرت سوکند یاد کرد که دیکر هیچ سفر از سفرها

تخلف نکنند و عبدالله بن ابی سرح نیز بخصوص فاروق رضی الله عنه بهمین نوع سوکند خورد
حق سبحانه میفرماید که سوکند ایشان برای طلب رضاء شماست نه برای خشنودی
خدا فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر خشنود شوید ای مومنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ گوی
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَرْضَىٰ خشنود نمی شود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه
فاسقان یعنی رضاء شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد مراد از آیت نهی مومنانست
که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نکردند الْأَعْرَابُ بادیه نشینان
مراد بنو تمیم و اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع
مخصوص أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان
از اهل حضر بیشترست بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست
نکرده اند وَأَجْدَرُ و سزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازهای
که خدای تعالی فرو فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از حکمت با مهال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ
و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد برای شمار یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ
آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی
و غرامتی می شمارد چه بدان امید ثواب ندارد بریا نفقه انفاق میکند وَيَتَرَبَّصُ و انتظار
می برد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما گردشهاء روزگار را یعنی انتظار کردو دولت اسلام بر نکبت مبدل شود
و روزگار مسلمانان بد گردد تا از انفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بریشان باد
گردش بد و روزگار ایشان منقلب شواد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مر آنکه بزبان
می آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بدو
مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسانی که هستند می گروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین
مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین و رهط اویند که بخدای
و بقیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ و گرده آنچه نفقه میکنند در جهاد
یا در تصدق قُرُبَاتٍ اسباب قربه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب می جویند
بصدقات خود مراد آنست که وسیله می سازند انرا بقرب الٰهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و بدعاهای
پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکنند و آمرزش میطلبند که قوله
اللهم صل علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول
قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است مر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود
باشد که در آرد خدای ایشان را فِي رَحْمَتِهِ در جنت خود که محل نزول رحمت است إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است مر متصدقان را رَحِيمٌ مهربانست

بر متقربان

بر متقربان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه
مومنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه مهاجرت کرده بمدینه آمدند مراد
اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز کزارده اند
یا اهل بیعت رضوان وَالْأَنْصَارِ و از اهل انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که
اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبی اولی اند یعنی سباق سبعه و اهل
عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند
قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقان را و
بِإِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که بحر روی
سابقان گردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کنند تا قیامت از زمره تابعان
است رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق
و لاحق در رضا داخل اند وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه
یافتند از نعمت دینی و دنیوی وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که می رود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند
در آن أَبَدًا همیشه تاکید خلود ست ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست پیروزی بزرگ
و رسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل
بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوی از جهینه و مزینه
که کلمه شهادة میگویند و بنماز و روزه قیام نمی نمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ و از اهل شهر
شما نیز مَرَدُوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی
ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ
نمیدانی ایشان را یعنی کفرها در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و اخبار
بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم
ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشان
مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا با خذ زکوة از ایشان
و تکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّونَ پس باز گشته شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذاب
بزرگ که آتش دوزخ است و تحقیقت عذاب عظیم بعد ایشان آنست از درگاه
حضرت عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رویت و هیچ عذابی از نکبت حرمان
و مشقت هجران بزرگ تر نیست نظم از فراق تلخ میگویی سخن • هر چه خواهی کن ولیکن
آن مکن • تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست • در فراقت غیر بیچارگی نیست • صد هزاران
مرگ تلخ از سوی تو • نیست مانند فراق روی تو • جور دوران و هر آن رنجی که هست •

سهل تر از بعد حق و غفلت است • از فراق این خاکها شوره شود • وز فراق این
آبها تیره بود • دوزخ از فرقت جنان سوزان شدست • بید از فرقت جنان لرزان
شدست • کر بکویم از فراق چون شرار • تا قیامت یك بود آن از هزار • آورده‌اند
که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدها
آیتی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر
ستونهای مسجد بستند سوکند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بکشاید تا وقتی
که بحکم خدای کشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوك
رجوع فرموده بمدینه بر عادة معهود بمسجد در آمد و ایشان را دید کفت چه
کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم
بر زبان کهربار کذرانید که من هم سوکند میخورم که ایشان را نکشایم تا وقتی که امر در
رسد این آیت آمد که وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا وقومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر بِذُنُوبِهِمْ اعتراف
کردند بکناهان خود و مقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار
نیك را یعنی غزوها که با اتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بود
وَآخَرَ سَيِّئًا بعمل دیگر بد که از تبوك تخلف نمودند عَسَى اللَّهُ شاید که خدای
أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه توبه ایشان در پذیرد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
مر تایبان را رَحِيمٌ مهربانست بتفضل بر در تاویلات کاشفی مذکورست که اعتراف
بذنب از جهت بقاء نور استعدادست و علم رسوخ ملکه خطیئات و بدان
استدلال می توان کرد بدانکه معترف را دیده بصیرت کشاده شده و قباحت کناه مشهود
وی کشته چه اکر ظلمت غفلت متراکم کردد و زوایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ کناه
را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آن را نیك بیند و در عذاب خذلان بماند
حکیم سنایی قدس سره فرموده نظم چون بدی کناه را دانی • کشتت بیاب بشیمانی
ور ندانی کناه را که بدست • آن نشان شقاوت ابدست • القصه بعد از نزول
این آیت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا ایشان را بکشادند و آن
آزادشدکان شکرانه نعمت اموال خود را بحضرت نبوة پناهی آوردند و کفتند یا رسول الله -
ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا کیر و در راه خدای تصدق
کن خواجه عالم صلوات الله وسلامه علیه فرمود که من با خذ اموال شما مامور نیستم این آیت
نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا کیر از مالهاء ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ
تا پاك کردانی ایشان را از کناهان یا از حب مال که موذی بطغیان و عصیان است یا از
نجاست بخل وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده کردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را وَصَلِّ بدان

صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کوی بر ایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستی که
دعاهاء تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهاء ایشان را وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست
دعاء ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر آن را أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند آن تایبان
یا آنها که توبه نمیکنند و معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست
که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میکیرد یعنی
قبول میکند صدقهاء ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ
التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کنندکان وَقُلِ اعْمَلُوا و بکو
عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میکوید
ای کروه که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود
باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستاده او
وَالْمُؤْمِنُونَ و کروندکان نیز ببینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز کردانیده شوید
بعد از إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی داناء نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آکاه کند
شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید و آکاهی مجازات باشد بر آن
قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن
کذشت و سه کس دیکر که کعب بن مالك بود و هلال بن امیه و مرارة بن الربیع
ایشان خود را نه بسته بودند اما پیش حضرت آمده بکناه خود معترف شدند و حضرت
حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمت و مجالست نکند و در شان ایشان نازل شده
که وَآخَرُونَ و دیکران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدکانند و باز داشتکان لِأَمْرِ
اللَّهِ برای فرمان خدا در باره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را
اکر ندامت نورزند از آن اکر اصرار کنند بر آن کناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا توبه
دهد ایشان را اکر ندامت ورزند از آن تردد برای عبادت و اکرچه عند الله
تردد نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بجای ایشان حَكِيمٌ حکم کننده بارجاء
ایشان آورده‌اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیع
بن ثابت و اضراب و اصحاب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا
کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت
و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر اهل مدینه میخواند چون آن
حضرت بمدینه هجرت کرد و اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر
برمیدند و کسی پروای او نکرد بیت با وجود لب جانبخش تو ای آب حیات • چشمه آید
سخن از چشمه حیوان کفتن • ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده نفی آن حضرت مشغول

شده و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از انجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان اید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه ایم انجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ایم و التماس میبرد کرد دران مسجد نماز گزاری غرض ایشان ان بود که بواسطه نماز ان حضرت مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست **نظم** مسجد اصحاب مسجد را نواز تو مهی ما شب دمی با ما بساز • تا شود شب از جمالت همچو روز • ای جمالت آفتاب جان فروز • ای دریغا کان سخن از دل بدی • تا مرادی ان نفر حاصل شدی • القصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزویم تا باز ائیم وچون بوقت باز گشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان التماس نمودند و جبریل علیه السلام این ایه اورد **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا** وان کسانی که گرفتند و بنا نهادند **مَسْجِدًا** مسجدی **ضِرَارًا** برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان **وَكُفْرًا** و برای تقویت کفری که اضمار ان میکنند **وَتَفْرِيقًا** و برای تفرقه افکندن **بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ** میان مومنانی که در مسجد قبا مجتمع می باشند **وَإِرْصَادًا** و برای انتظار **لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ** مر ان کسی را که حرب کرد با خدای **وَرَسُولَهُ** و با رسول او **مِنْ قَبْلُ** پیش از بناء این مسجد مراد بنو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد **وَلَيَحْلِفُنَّ** و هر اینه سوگند میخورند چون کسی گوید که چرا این مسجد ساختید **إِنْ أَرَدْنَا** که ما نخواستیم از بناء این مسجد **إِلَّا الْحُسْنَى** مگر خواستی نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا **وَاللَّهُ يَشْهَدُ** و خدای گواهی میدهد **إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود **لَا تَقُمْ** مایست برای نماز **فِيهِ** دران مسجد **أَبَدًا** هرگز **لَمَسْجِدٌ** هر اینه مسجدی که **أُسِّسَ** بنا نهاده شده است **عَلَى التَّقْوَى** بر پرهیزگاری **مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ** از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت صلی الله علیه اول که بجانب مدینه رسید بمحله قبا فرود آمد چهارده روز انجا اقامت فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افکندند و ان اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسول صلوات الله وسلامه درانجا نماز گزارده

ودر تشویق

ودر تشویق الحرمین از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که رسول صلی الله علیه وسلم هر روز شنبه سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و در انجا دو رکعت نماز بگزاردی و گفتی هر که دو رکعت نماز در مسجد قبا بگزارد ثواب عمره یابد حق سبحانه می فرماید که ان مسجد که اساس او بر تقوی است **أَحَقُّ** سزاوارتر است **أَنْ تَقُومَ فِيهِ** انکه قیام کنی در وی برای نماز دران مسجدی که موسس بر تقوی مردانند که از پاکیزه طینتی **فِيهِ رِجَالٌ** دران مسجد موسس بر تقوی مردانند که از پاکیزه طینتی **يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا** دوست میدارند انکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته با طهارت باشند و گفته اند بجنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول این ایه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارتست که حق سبحانه بران بر شما ثنا گفت جواب دادند که اب از پی در می اریم استنجا نمیکنیم یعنی در استنجا بنزد جمعی مراد ان طهارتست از معاصی و خصال مذمومه **وَاللَّهُ** و خدای **يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ** دوست میدارد پاکی ورزندگان را **أَفَمَنْ أَسَّسَ** آیا هر کسی که اساس افکند **بُنْيَانَهُ** بناء دین خود را **عَلَى تَقْوَى** بر پرهیزگاری **مِنَ اللَّهِ** از خدای **وَرِضْوَانٍ** و طلب خشنودی او **خَيْرٌ** بهتر است **أَمْ مَنْ أَسَّسَ** یا ان کس که اساس نهد **بُنْيَانَهُ** بناء امور دین خود را **عَلَى شَفَا جُرُفٍ** بر کناره رودی که زیرش اب رود و سیل نهی شده و ظاهرش بجای ایشان باشد **هَارٍ** شکافته شده و نزدیک بافتادن و اینچنین زمین سست ترین قواعد باشد چون بر وی بنا کنند **فَانْهَارَ** پس ان زمین است که سست گردد و در افتد **بِهِ** با بنا یا بانیان **فِي نَارِ جَهَنَّمَ** در اتش دوزخ و این مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهند و مال مهم ایشان جمع باشد در دوزخ **وَاللَّهُ** و خدای **لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** راه نمی نماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشان است **لَا يَزَالُ** همیشه است **بُنْيَانُهُمُ الَّذِي** بناء ایشان **بَنَوْا** ان بنایی که بنیاد نهادند انرا بر اغراض فاسده **رِيبَةً** سبب شک و نفاق **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلهاء ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشان است که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که ان حضرت بمسجد ایشان در اید و نماز گزارد و این امد که **لَا تَقُمْ فِيهِ** ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا ان مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شد که ان موضع مزبله اهل مدینه باشد **س** پس نبی فرمود کان را بکنید • مطرح خاشاک و خاکستر کنید • حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بناء ایشان واسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب **إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ** مگر انکه پاره پاره کرده شود دلهاء ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک و دانا

نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل و قمع باید یا بمرگ یا در قبر یا در روز فزع و قول آنست
که بتوبه و استغفار برونداست بر مثل آنکه بود والله علیم و خدای داناست بنیاسیس
بناء ایشان که بحیه نیت بود حکیم حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت در تفسیر
وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکنند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد
و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیعت میکردند عبد الله
رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرطی کن برای خدای و برای خود انچه میخواهی حضرت
فرمود که شرط میکنم برای خدای انکه او را بپرستید و بدو شرک میارید و برای خود
انچه میخواهم انکه نگاه دارید از انچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند
چون بدین امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود
انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خریدیم و فروختن سودمند است ما درین
بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از ان بیع و شرا خبر میدهد که ان
الله اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گروندگان انفسهم نفسهای
ایشان را اگر مباشر جهاد شوند و اموالهم و مالهاء ایشان را که در راه وی نفقه
کنند بان لهم الجنة بانکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیلی است برای اثابت بهشت
و بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شری از جانبین وقوع یابد
که بایع مالک بود و چون هر که هست و هر چه هست همه از ان حق است العبد
و ما له لمولاه پس این تحریض است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس
و مال و از من عطا دادن بهشت نفس اماره شوم و شریر است و مال سبب
طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را
بستان ~ سنگ بینداز و گهر می ستان ۰ خاک زمین ده و زر می ستان ۰
در عوض فانی خوار حقیر ۰ نعمت باکرم باقی بگیر ۰ در کشاف و عین المعانی و جز آن
منقول است که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میگذشت و آن
حضرت این آیت میخواند لمعات انوار کلام الهی بلطائف عکس پذیر اشراقات فیوض
ملکوتی ساخته پرسید که هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سوال کرد که این بیع
و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات خطاب
مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل
چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض بهشت باقی میدهد کی
این بیع را بر هم زنیم از بیم ملک نفس و مال خود را در باز بیم نظم ان بیع را که روز ازل
با تو کرده ایم ۰ اصلا در ان حدیث اقاله نمی رود عزیزی فرموده که هر که بنده بجزد

وبعیب

وبعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خرید و بعیب ما دانا بوده
امید آنست که از درگاه کرم باز رد نکند ~ امیدکه از فضلت مردود نگردم من
چون شد بهمه عیبی لطف تو خریدارم ۰ در نفحات الانس از ابو زهیر بونجانی رحمه
الله نقل میکند که ~ تو بعلم ازل مرا دیدی ۰ دیدی آنگه بعیب بخریدی ۰
تو بعلم آن و من بعیب همان ۰ رد مکن آنچه خود پسندیدی ۰ و در حقیقت این بیع و شری
و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داد و ما را
درین مبایعه داخل نکرد مذکران و محققان را بیانات عجیب و اشارات غریب
هست و بعضی از ان در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته ~ هر که خواهد کزین
بود بویی ۰ گو تماشای آن گلستان کن ۰ و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله اشتری میکند
و میگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است
فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان را
و یقتلون و گاهی کشته می شوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای
ایشان را برین بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در ان
فی التوریة و الانجیل درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل توریت و انجیل مامور بوده اند
بقتال و القرآن و من اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای
که کریم است و کریم خلف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم
بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید بان و ذلک و ان بیع هو الفوز
العظیم ان رستگاری بزرگ است در تهذیب از امام جعفر صادق رضی الله عنه
نقل میکند که مومنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان
یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست و در مثنوی
معنوی آورده ~ خویش را نشناخت مسکین آدمی ۰ از فزونی آمد و شد در کمی ۰
خویشتن را آدمی ارزان فروخت ۰ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ۰ التائبون این مومنان
باز گردندگان اند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی العابدون پرستندگان حق
با خلاص یا قیام بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان حق بر انچه بر ایشان رسد از
سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان
بطلب علم یا بروش ایندگان از بادیه نفس و در آیندگان بسر منزل انس الراکعون
رکوع کنندگان از نماز با خضوع ایستادگان بر درگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان
در خلوات بالطاف قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت
و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم والناهون عن المنکر و باز دارندگان از کفر

هو ا

ومعصیت وارتکاب بدعت وجون هفت عقد کاملست دخول واو برو مشعرست
برانکه واو ثمانیه است یا برای تضاد میان امر ونهی جون ثیبات وابکارا یا بجهت
جمع میان امر معروف ونهی منکر که کویا شیء واحدند وهریک با دیکری باید که منضم
باشند وَالْحَافِظُونَ ونکاه دارندکان لِحُدُودِ اللهِ مر احکام خدای را وسلمی کوید
نکاه دارید اوامر او را برجوارح وقلوب واسرار وارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وبشارت
ده مومنان را که بدین صفات موصوفند وضع مظهر بر موضع مضمر دلیلست
بر انکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل وحذف مبشر به اشارتست بتعظیم وتکثیر
آن آورده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از زیارت قبر مادر
خود که بر کنار فرموده که دستوری طلبیدم در زیارت ولی مرا اجازت دادند ودر
استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند واین آیت آمد مَا كَانَ صحیح نباشد
وروا نبود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا وانان را که کرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا
انکه طلب امرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندکان وکفته اند که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم با ابوطالب در مرض الموت بعد از انکه از ایمان او نومید شد وعده
فرموده بود که طلب آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از ان وبعد از وفات
وی برای وی استغفار میکرد صحابه جون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب
امرزش میطلبد کفتند ما جرا از برای آبا واقربای خود را استغفار نکنیم وحال انکه
ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه برای پدر خود استغفار کرده واین که پیغمبر ما
برای عم خود استغفار میکند آیت امد که روا نیست پیغمبر ومومنان را که برای اهل شرک
امرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا واکرچه باشند ان مشرکان أُولِي قُرْبَى خداوندان قرابت
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس انکه روشن شد لَهُمْ مر ایشان را أَنَّهُمْ انکه ارباب شرک
أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ ونبود امرزش خواستن ابراهیم
علیه السلام إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مکر از برای وفا کردن وعده
که در وقت منازعه وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر خود را انجا که کفت سَأَسْتَغْفِرُ
لَكَ رَبِّي ودر ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان ارم پس
استغفار ابراهیم علیه السلام ان بود که من طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بکروی
فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنکام که روشن کشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ انکه پدر او
دشمن است مر خدای را یعنی بکفر بمرد وتوفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که از در
ایمان نخواهد اورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری بکرد ازو وقطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی
که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایتست از رقت قلب وکثرت ترحم حَلِيمٌ بردبار بود بجفای

که پدر میکفت لَأَرْجُمَنَّكَ واو جواب میداد که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي پس درا بندالیه
تمهید عذر رسول ومومنان میکند که جون ایشان قبل از منع استغفار کرده بودند
مواخذ نخواهند بود وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا ونیست خدای که قومی را ضایع سازد و
تباه کرداند یا ایشان را بکرد جانب اهل ضلالت بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از انکه راه نمود
ایشان را باسلام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرداند بدیشان مَا يَتَّقُونَ
انجه واجب است که از ان پرهیز کنند وکفته اند این آیت در شان جمعیست که قبل از
تحول قبله در کذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند پیغمبر مایل که بر ایشان
از ان کارها که کرده اند کرفته نیست إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها
از احوال اول واخر ایشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَهُ مر
اوراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها پس هرچه خواهد کند يُحْيِي
ومنازعی يُحْيِي زنده کرداند مردکان را وَيُمِيتُ ومیراند زندکان را وَمَا لَكُمْ و
نیست شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ
ونه یاری ومددکاری ومی شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا برستش
کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند وجز او یاری
نه که عذاب از شما دفع کند باز دارد لَقَدْ تَابَ اللهُ بدرستی که توبه بپذیرفت خدای
وبقبول توبه بازکشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف
یا بیان تبریز دم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر
لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که
محتاج بتوبه واستغفار نباشد حتی پیغمبر واصحاب او چه هر کسی را مقامی است
که مادون ان نیست وی منقصه خواهد بود پس توجه بما دون کناهی است که
از ان توبه لازم باشد ویلیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارة
باینست ونزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت نیست جه توبه آن
حضرت جز بحق متصور نبود پس سلمی رحمه الله میکوید ذکر توبه نبی برای آنست
تا مقدمه توبه امت باشد وتوبه تابع بمقدمه تصحیح بپذیرد ومر تقدیر ده پذیرفت
خدای توبه را از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ واز مهاجران وانصار یعنی جمعی از ایشان
که کاره بودند غزوه تبوک را به تیغ نرفتند الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وانانکه پیروی کرده
اند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت وتنکی لشکر تبوک را جیش العسرة میکفتند
بجهت انکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند وهم در توشه که دو کس
روزی به یک خرما بسر میبردند وهم در آب که با وجود قلت آن اکثر شتر را می کشتند

وبرطوبات احواق وامعاء آن دهن خوابش تری می ساختند و هوا بغایت گرم میگذشت
بس حق سبحانه صفت میکند کردرین زمان که تنگی بغایت است پی روی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم میکردند مِن بَعدِ ما کادَ ازپس انکه نزدیک بود که از غایت عسرت یَزیغُ
میل کند واز جای برود قُلوبُ فَریقٍ دلهاء گروهی مِنهُم از ایشان یعنی کار بدان
رسیده بود که جمعی از جهاد بازگردند یا از متابعت رسول را صلی الله علیه وسلم دست
بازدارند بواسطه شدت ومشقت ثُمَّ تابَ عَلَیهِم پس خدای درگذاشت از
آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود اِنَّهُ بِهِم بدرستی که خدای بر ایشان
رَؤُفٌ بسیار رافت است چون توبه کردند رَحیمٌ مهربانست بتفضل بر ایشان وَعَلَی
الثَّلاثَةِ الَّذینَ خُلِّفوا و دیگر توبه داد و بخشید بران سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف
کرده بودند از غزو وامر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین سبق ذکر رفت که هم کعب
بن مالک وهلال بن امیه و مراره بن ربیع ودر تاخیر افتاد وحضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله فرمود که کسی با ایشان مکالمه ومخالطه ننماید وبعد از چهل روز فرمود تا
از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی که مردی پیر وضعیف بود تا نازد گشت
بشرط عدم مباشرت وکار بر ایشان بتنگ آمده حَتّی اِذا ضاقَت تا وقتی که تنگ شد
عَلَیهِمُ الاَرضُ بر ایشان زمین بِما رَحُبَت با وجود کشادگی و وسعت واین کنایت از شدت
حیرت و نهایت پریشانیست وَضاقَت وتنگ شد بر ایشان عَلَیهِم اَنفُسُهُم دلهاء ایشان
از بسیاری غم و وحشت که هیچ فرح وانس با دران راه نبود وَظَنّوا و دانستند
اَن لا مَلجَاَ انکه پناهی نیست مِنَ اللهِ از خشم خدای اِلّا اِلَیهِ مگر هم بوی وآمرزش
خواستن از وی ثُمَّ تابَ عَلَیهِم پس چون درماندند وبیچارگی خود دانا شدند توفیق
توبه داد خدای ایشان را لِیَتوبوا وتا توبه کردند ومجی بازگشتند و مقرر است که
تا او بتوبه توفیق ندهد و در قسم قبول نکند توبه هیچ تایب درست نبود بیت کر لطف تو یاری
ننماید بخشند ٭ هم توبه شکسته است وهم پیمان سست ٭ چون توبه امید پذیرفتن نیست
تا تو نپذیری نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبه ایشان
پذیرفته گشت اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوّابُ اوست قبول کننده توبه از تایبان
الرَّحیمُ متفضل برحمت ایشان یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ ای گروه مومنان بترسید از
خدای و بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَکونوا مَعَ الصّادِقینَ و باشید
با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک وان دو تن دیگر که راست گفتند
وعذر باطل نیاوردند وبسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند نظم
از کجی افتی بکم و کاستی ٭ وزهمه غم رستی اگر راستی ٭ راستی خویش نهان کس نکرد ٭ در سخن راست

زبان

زبان کس نکرد و گفته اند این خطاب با اهل کتابست یعنی ای گروه ایمان بموسی و عیسی
علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم و باشید با صادقان
که اصحاب اخیار و امت ابرار اویند ما کانَ روا نیست و نشاید لِاَهلِ المَدینَةِ
مر اهل مدینه را وَمَن حَولَهُم وانانکه گرداگرد ایشانند مِنَ الاَعرابِ از بادیه نشینان
اَن یَتَخَلَّفوا انکه تخلف کنند و باز پس روند عَن رَسولِ اللهِ از حکم رسول خدای نهی است
در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان
بخروج آن حضرت بطرف تبوک وَلا یَرغَبوا و نرسد ایشان را که رغبت کنند بِاَنفُسِهِم
بنفسهاء خود عَن نَفسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند
از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست ابو خیثمه انصاری رضی الله عنه در مدینه
مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گذشت
روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود واو دو زن داشت زنان وی هر یک
در عریشی نشسته بودند و ان را رفته و آب زده و کوزهاء آب سرد مهیا ساخته و طعامی
نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه در عریش بایستاد و در زنان نگریسته ان ترتیب ملاحظه نمود
گفت روا باشد که رسول خدای صلی الله علیه وسلم در بیابان بشدت حرارت و باد
گرم در مانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب
بروی خشبوی معاشرت کند بخدای سوگند که در هیچ عریشی نیاسایم واز این آب
و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم پس اندکی توشه برداشت
و روی براه آورد و در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذلِکَ آن وجوب
متابعت و ترک تخلف بِاَنَّهُم بسبب انست که ایشان چون با رسول باشند
لا یُصیبُهُم ظَمَاٌ نرسد ایشان را تشنگی وَلا نَصَبٌ و نه رنجی وَلا مَخمَصَةٌ و نه گرسنگی
فی سَبیلِ اللهِ در راه خدای وَلا یَطَئونَ و نسپرند مَوطِئًا مکانی را از اماکن
کفار بسم اسب یا کف پای شتر یا بپایهاء خود سپردنی که ان یَغیظُ الکُفّارَ بخشم
آرد کافران را وَلا یَنالونَ و نیابند مِن عَدُوٍّ نَیلًا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر
و نهب و کسر و هزیمت و جراحت اِلّا کُتِبَ لَهُم مگر که نوشته شود برای ایشان
بِهِ بان عَمَلٌ صالِحٌ کرداری شایسته یعنی بهر یک از اینها که بر ایشان رسد
مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل
ایشان در اید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند اِنَّ اللهَ بدرستی
که خدای لا یُضیعُ ضایع نمی گرداند و تباه نمی کند اَجرَ المُحسِنینَ مزد نیکوکاران یعنی
مجاهدان را وَلا یُنفِقونَ و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغیرَةً نفقه اندک و خرد چون

علاقه تازیانه یا بغل اسبی یا صاع خرما که بدهند چون ابو عقیل رضی الله عنه
ولا کبیرة ونه نفقه بزرک چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن عوف رضی الله عنه
دادند ولا یقطعون وقطع نکنند در مسیر خود وادیا هیچ مراهب و سیل را مراد
زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان
ثواب آن وآن نوشتن برای جهت لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را
احسن ما کانوا نیکوترین آنچه کرده باشند حتی یعملون عمل میکردند چون احسن را
جزا دهند جزاء حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در تبیع
فرمود که اگر مثل اغازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه ابرا
ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر
آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد نظم مجاهدان
شرف اینچنین از آن دارند که در غزا کمر جهد بر میان دارند ● آورده اند که چون انواع
تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد
براید تمامی عازم حرب شوند آیت آمد که وما کان المومنون ونه روا نیست ونشاید مومنانرا
لینفروا آنکه بیرون روند بغزا کافة همه ایشان جهت امر معیشت مختل می ماند فلولا
نفر پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم
از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند طایفة گروهی اندک بجهاد و باقی توقف نمایند
لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق
بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا وتا بیم کنند فقها قومهم
گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون
تا باشند که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده می شوند ● یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی
که گرویده اند قاتلوا الذین کارزار کنید با آنکه یلونکم نزدیک شما اند من
الکفار از کافران و بدکاران مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم
مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است و بهر تقدیر قتال کنید
با دشمنان نزدیک ولیجدوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فیکم غلظة
در شما درشتی بر نسبت خود یعنی عنف در مقاتل قبل از وقوع قتال باشد تا وصبری
بر مقاتله با شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای مع المتقین
با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه مومنانرا
بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمن از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیک
ترین دشمنان بتو اوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس بقتال او که عبادت

از جهاد

از جهاد اکبرست اشتغال انسب واولی مینماید والیه اشار فی المثنوی ●
ای شهان کشتیم ما خصم برون ● ماند از و خصمی بتر اندر درون ● قد رجعنا من جهاد
الاصغر بیم ● این نبی با ما اندر جهاد اکبرم ● سهل شیری دان که صفها بشکند ● شیر آن را
دان که خود را بشکند ● واذا ما انزلت وچون فرستاده شود سورة پاره از قران
فمنهم من یقول پس از منافقان کس هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و
استهزا یا با ضعفای مومنان گویند ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را
هذه این سوره ایمانا گرویدنی یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان
او را زیاده کرد فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس
زیاده کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد علم ایشان
بواسطه تدبر درین سوره ایمان ایشان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان
بسورهاء دیگر وهم یستبشرون و ایشان شادمان می شوند بنزول آنکه سبب زیادتی
کمال و واسطه ارتفاع حال ایشان است واما الذین و اما آنانکه فی قلوبهم مرض در
دلهاء ایشان بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام است فزادتهم
پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رجسا الی رجسهم شکی منضم بشک ایشان یعنی
در سورهاء دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان
شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر وماتوا وهم و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان
تا وقتی که بمردند کافرون و ایشان کافران بودند اولا یرون یا نمی بینند این منافقان
انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن
یا نفاق و کذب ایشان ظاهر می شود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین
یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس از ظهور آن توبه نمیکنند از نفاق ولا هم یذکرون و نه
ایشان پند میگیرند واذا ما انزلت وچون فرود آید سورة سوره از قران که در آن عیب
ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی
دیگر یعنی بچشم یکدیگر اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از روی خشم و سخط
باستماع عیوب خود یا بتغامز عیوب ایمانی کنند بفرار از مجلس و با هم گویند هل یریکم
من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی نبیند
اقامت و اگر نه ببیند برخیزند ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه
وسلم صرف الله بگردانید خدای قلوبهم دلهاء ایشان را از فهم قران یا از قبول
ایمان واضح آنست که از جمله شکویها این کلام خبر هست واحتمال دعا دارد یعنی
بگرداند خدای دلهای ایشان را از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم

لا یفقهون گروهی اند که درنمی یابند حق را و فهم نمی کنند لقد جاءکم هر اینه بدرستی
و راستی که آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسکم از
شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نمایند و افاده و استفاده
وجود کیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن
عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی
را صلی الله علیه وسلم بیشتر قرابتی بیوسته بود بدان و در قراءة شاذه من انفسکم
بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضلترین و شریف ترین شما هم در نسب و هم در حسب
عزیز علیه دشوار برو ما عنتم آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف
کرده اند صفت رسول داشته و معنی علیه ما عنتم بدین فرو آرند که بر وست آنچه
بکنید از کناه یعنی اعتذار آن بروی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد
نمود و درین معنی کفته اند نظم غماند بعصیان در کرو کسی که دارد چنین سیدی پیش رو
اکر فرقت از کنه باک نیست جو او عذر خواهش بود باک نیست حریص علیکم صفتی
دیکر شد این حریص است بر اسلام شما بالمومنین بکرویدکان رؤف رحیم مهربانست
و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبری را بکجا بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مکر
پیغمبر ما را خود را فرموده که ان الله بالناس لرؤف رحیم و در باره وی کفت بالمؤمنین
رؤف رحیم و بلك وجه تفضیل آن حضرت بر انبیاء دیکر علیه و علیهم السلام اینست
وان تولوا پس اکر بکر دنند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان
برداری فقل پس تو بکو حسبی الله بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند
و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبودی بحق نیست مکر وی علیه
توکلت بروی توکل کردم و کار خود بروی کذاشتم وهو و اوست رب العرش
العظیم خداوند عرش بزرك مراد ملك عظیم است یا عرشی که قبله دعاها و مطاف
ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را
بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده از قاعده
تا قاعده سیصد هزار سال راه همه آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله
خود نکاه میدارد قادر است که مرا نیز از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندکان و
ناصر افکندکان اوست از وی خواه یاری که یاری ده اوست جمله الخ
کن کو نیاز بیرا وست کسی کو را او آورد در پناه چه غم دارد از فتنه کینه خواه
اما مطالع لطایف و اشارت این دو آیه حواله است با وراق جواهر التفسیر
والله نعم المولی و نعم النصیر سورة یونس علیه السلام ایات کلمات حروف
۱۲۹ ۱۷۳۲ ۴۴۲۷

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم الر حروف مقطعه بقبول ابن زید رحمه الله اسما
سورند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام چند سوره را بدین حروف
کفته اند اکر یعنی انا الله الرحمن و در بحر آورده که هر حرفی اشارتیست از حق
بحبیب وی صلی الله علیه وسلم میکوید سوکند میخورم بالاء من بر تو در ازل و
لطف من با تو در وجود و بر افت من بر تو انا ابد جواب قسم جیست تلك این
سوره آیات الکتاب الحکیم ایتهاء قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی تناقض
و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر
نبود ابن عباس رضی الله عنه فرموده که جون آساس نبوت محمدی صلی الله علیه
وسلم تاکید یافت و حضرت پروردکار عز شانه او را برسالت اختصاص داد
صنادید قریش اظهار انکار نموده کفتند عجب است که خدای تعالی از آدمیان
رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابوطالب را اختیار کند حق سبحانه فرموده اکان
للناس آیا هست مر مردمان را عجبا شکفتی ان اوحینا آنکه ما وحی کردیم الی
رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی
ما چیست ان انذر الناس آنکه بیم کن مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را
چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص
کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود
وبشر الذین آمنوا و مژده ده آنانرا که کرویده اند ان لهم بآنکه مر ایشانراست
قدم صدق پیش روی نیك عند ربهم نزد خدای ایشان یعنی ایمان و طاعت و
کفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که حق تعالی از وعده راست داده در
نجات مومنان دمیاطی کوید مقام صدق است که در وی زوال و ملال نیست
یا ایمان صادق یا رضوان یا دعا ملائکه در باره ایشان یا صلحاء خیر که از پیش
فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از
ایشان در کذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را چنانچه فحوای نحن الاخرون
السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت سید صلی الله علیه
وسلم و در عین المعانی فرموده که حضرت را صلی الله علیه وسلم از قدم صدق
پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقررست که کناه کاران
تباه روزکار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت نیست
کفتی کم شفاعت عاصی عذر خواه دل با امید آن کرم افتاد در کناه قال الکافرون
وکفتند ناکرویدکان بعد از آمدن پیغمبر بایشان و نمودن خوارق عادات ان هذا

انهذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادویست اشکارا ان ربکم الله بدرستی
که پروردکار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی
قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرکترین اجسام این عالم
اند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی
العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر می سازد امر کاینات را بر مقتضاء
حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت
کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مکر پس از دستوری دادن خدای مر اورا
در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم الله
آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردکار شماست
نه غیر او چه غیر او را با او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیکانکی بپرستید
افلا تذکرون ایا پند نمی کیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان
شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازکشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس
اماده باشید جواب سوال او را وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی
حقا راست و درست انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافریند خلق
را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده کرداند ویرا و مقصود از ابدا و اعاده
ثواب و عقاب اوست چنانچه فرمود لیجزی الذین امنوا تا جزا دهد انانرا که کرویده اند
وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا
بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان چه ایمان عدل قویست
و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این چه برای مقابله اوجه است چه ارداف میکند
این کلام را بقوله والذین کفروا و انانکه کافر شدند لهم مر ایشانراست
شراب من حمیم اشامیدنی از اب کرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعاء
ایشان پاره پاره کردد وعذاب الیم و دیکر ایشان را بود عذابی دردناک که
تخفیف نیابد بما کانوا بسبب انکه بودند که بخدا و رسول یکفرون کافر میشدند
هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس کردانید افتاب را
ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا و ماه را خداوند نور علما باشند که اکر روشنی
بالذات باشد ضیاست و اکر بالعرض بود نورست و در انوار امداد است حق
سبحانه درین ایه تنبیه فرموده بانکه افتاب بذات خود نیرست و قمر بعرض نیر
می شود و آن بعقد و مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیات مبین شده وقدره
و تقدیر کرد هر یک از شمس و قمر را منازل منزلها بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر انست

که تقدیر

که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت کانه که معاین و مشهورست و قمر
قریب بشبا روزی قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید عدد السنین شمار
سالها و چون سال مشتمل بر ماههاست ذکر ماه نکرد والحساب و تا بدانید
شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق الله
ذلک نیافرید خدای انچه مذکور شد الا بالحق مکر براستی نه ببازی و کویند
با بمعنی لام است یعنی مکر برای بیان حق یفصل الایات روشن میکنیم و حفص
یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای
کروهی که میدانند یعنی در ان اندیشه میکنند و از ان نفع میکیرند ان فی اختلاف
اللیل والنهار بدرستی که در امدن شب و روز پس از یک دیکر یا در مخالفت
ایشان بنور و ظلمت وما خلق الله و در انچه آفرید خدای فی السموات والارض
در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لایات هر اینه نشانهاست بر وجود صانع
و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لقوم یتقون مر کروهی را که بترسند
از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال مال و معاد بر اندیشند و از بیم ایشان حشر
ترسان کردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر ان الذین
بدرستی که انانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکرند اخرت
را که محل لقاست ورضوا و خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندکانی دنیا و بسنده کردند
آن را واطمانوا بها و ارام کرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوس و زخارف
فانیه مقصور کردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهاء جاودانی غافل شدند
یا انانکه در دنیا ساکن کشتند بر وجهی که کوییا هرکز ایشان را از انجا حلت نخواهد بود
و ندانستند که خلفت فلحظة دست اجل طناب رحیل فرو خواهد کوفت ه انکیست
کر دل نهاد و فارغ بنشست ه پنداشت که مهلتی و تاخیری هست ه کو خیمه زنی
که میخ باید کنده ه کو رخت منه که بار می باید بست ه والذین هم و انانکه ایشان
عن ایاتنا از ایات کتاب ما یا از دلایل صنع ما غافلون نا اکاهان و بیخبرانند
اولئک آن کروه یاد کرده شده ماویهم النار جای بودن ایشان اتش دوزخ
است بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک
و نفاق ان الذین امنوا بدرستی که انانکه ایمان اوردند وعملوا الصالحات و بکردند
کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشان را پروردکار ایشان در اخرت
بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید بسلوک
سبیلی که مودی باشد بادراک حقایق باشد تجری می رود من تحتهم الانهار از زیر مساکن

فی جنات النعیم ایشان جویها ا بس من تحتهم الانهار در بوستانهاء با نعمت دعویهم خواندن بهشتیان
مر خدا را فیها در بهشت وقتی که ایشانرا بخبر از وی ایشان باشد طلبند انست
که گویند سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای
عبادت او چون این کلمه گویند ابخه اشتهاء ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد و
تحیتهم و درود ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه
بر ایشان سلام سلام بود و آخر دعویهم و آخر دعاء ایشان ان الحمد لله ان
باشد که گویند حمد مر خدایرا رب العالمین که پروردگار عالمیانست و گفته اند چون
مومنان بهشت در آیند انوار عظمت و کبریاء حضرت عزت مشاهده نمایند زبان
بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملائکه با حق سبحانه بر ایشان سلام کرده
بانواع کرامات و علو مقامات مبشر کرده اند و ایشان وظایف حمد و ثناء الهی
بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را که
از جمیع لذتهاء بهشت خوشتر آید ذوق نام تو عاشق مشتاق را از بهشت جاودان
خوشتر است گرچه در فردوس نعمتها بسی است وصل او از هر چه دانی خوشتر است
در عین المعانی آورده که یکی از بردکیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم
بند اسیر اسبک کرد اینده وان اسیر بگریخت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خبر
یافته بر تخفیف کننده نفرین فرموده حق سبحانه این آیه فرستاد و لو یعجل الله و اگر تعجیل
جنانچه شتافتن ایشانست کند خدای للناس الشر استعجالهم بالخیر جنانچه شتافتن
ایشانست بسرعت اجابت دعاء خیر برای مردمان باجابت دعا شر لقضی الیهم
هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر دعاء
هاء بد ایشان را بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهاء خیر ایشان را مستجاب
می کردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا
وا می کیرم نزدیک تو عهدی که مرا در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم پس
هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در باره او دعاء خیر
کردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب
کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار نزول عذاب استعجال مینمودند
این آیت آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فنذر الذین پس می
گذاریم آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمی گروند
یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در زیادتی ایشان بطریق
استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت یعمهون سرگردان میروند

واذا

و اذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست
یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دعانا بخواند
ما را باخلاص لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش
بود از آن رنج او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و فایده تردید تعمیم
دعا باشد در جمیع احوال یا برای اصناف الام و مضار فلما کشفنا پس چون برداریم
و ببریم عنه از وی ضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص و درد دعا مر پس رود
بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کان لم
یدعنا گوئیا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده
بود کذلک همچنین زین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگان
که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض
از قبول اوامر و نواهی یعملون عمل میکنند و لقد اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک
کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ستم
کردند بتکذیب پیغمبران و جاءتهم و حال آنکه آمده بودند بر ایشان رسلهم پیغمبران
ایشان بالبینات بحجتهاء روشن یا معجزها ظاهر و ما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که
ایمان آرند یا اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و در
یافتن خذلان الهی مر ایشان را کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم باهلاک
ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از
اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را ای گروه
که محمد بشما مبعوث است خلائف خلیفهاء گذشتگان فی الارض در زمین من
بعدهم پس از قرونی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از
آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر
تا با شما بمقتضاء اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر سه جزا الکینه
فعلست کو بیم که در روی هر چه کردی مینماید اگر کردی نکوئی نیک بینی و گر
بد کرده بد بپیش آید در جز هست بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات
و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود که و اذا تتلی و چون
خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهاء ما یعنی قرآن بینات در حالتی
که واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا نا امید دارند در رسیدن بما
یعنی یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان مکه بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را

صلی الله علیه ایت بقرآن بیاد قرانی غیر هذا بجز این که برما میخوانی یعنی کتابی که در و
ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب آلهه ما نباشد او بدله یا بندیل ده تو انرا
یعنی بجای ایت عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان ان بود که ان حضرت
متابعت هواء ایشان کند و ایشان اورا الزام کنند حضرت حق فرمود قل بکو
با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست مرا ان ابدله انکه تبدیل کنم قرآن را من
تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآن را تغییر کنم و در ان زیاد و کم
تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمی روم الا ما یوحی مکر ان چیز یرا
که وحی کرده شود الی بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی اخاف بدرستی
که من می ترسم ان عصیت ربی اکر عاصی شوم در پرودکار خود بر تبدیل قرآن عذاب
یوم عظیم عذاب روز بزرک را که قیامت است قل لو شاء الله بکو اکر خواستی
خدای ما تلوته نخواندمی انچه بر من منزل شده است علیکم بر شما و لا ادریکم و
نه نیز شما را دانا کردی خدای به بقران پس از اثر فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن
و شما را دانا ساخت بفهم ان فقد لبثت پس بدرستی که من درنک کردم فیکم در
میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قران یعنی
دران مدت که مبعوث نبودم نه من قران میخواندم و نه شما دانا بان بودید افلا تعقلون
ایا چرا در نمی یابید و تعقل نمی کنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست
علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحاء عرب از کمال بلاغت
ان حیرانند و بلغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انکشت تحیر در دندان با دلهاء چون
سندان از غایت حرمان و خذلان کرفته اند و هر اینه بتامل درین صورت استدلال
می توان نمود بر انکه ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست پس قران معجزه رسالت
و وسیله دلالت باشد ــ امی دانا که بعلم فرقان ٭ داند رقم بر ورق کاف و نون ٭
بی قلم و کاغذ و آب سیاه ٭ معجزه آورد زوحی اله ٭ بی خط و قرطاس ز علم ازل ٭ مشکل لوح
و قلمش کشت حل ٭ مضمون ایه سابق انست که من افترا نمی کنم بر خدای در تغییر و تبدیل
قران و شما افترا میکنید که قران را کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمکار تر
ممن افتری از کسی که افترا کند اینهاء او را او بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی را
او کذب بایاته یا تکذیب کند اینهاء او را و بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات
نیابند جرم کاران یعنی کافران و یعبدون و می پرستند من دون الله بدون خدای
ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اکر ترک عبادت او کنند و لا ینفعهم و سود
ندهد و نرساند بدیشان اکر همه اوقات به پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان

المجرمون

جادست

جادست و جماد بر ایصال نفع و ضر قادر نباشد و حال انکه معبود باید که قدرت او
بایقاع ثواب و عقاب متعلق بوده باشد تا ایشان با امید جلب نفع و دفع ضر او را پرستند
و یقولون و میکویند عبده اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند
عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای در خواست
می نمایند تا مهمات ما کفایت کند یا اکر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد
مومنانست ما را از خدای در خواست کنند و از عذاب برهانند قل بکوی که
اتنبئون الله ایا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بان چیزی را که نمیداند فی
السموات در اسمانها و لا فی الارض و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است
یعنی شما میکویید که خدای را شریکانست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند
که در علم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و
شفاعت نخواهد بود و کویند کلمه یعلم صله است و معنی این که خبر میکنید خدای را
بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باوی سبحانه پاکست خدای و تعالی و
برتر است عما یشرکون از انچه ایشان شریک او میدارند ~~کلکالا امناس~~ و نبودند
ادمیان الا امة واحدة مکر امتی یکانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان ادم علیه السلام
یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود با متفق بودند
در کفر در زمان بعثت ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه فاختلفوا پس اختلاف
کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان اوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند
یا عرب بر دین اسلام متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت
اختراع کرد و لولا کلمة و اکر نه کلمه ایست سبقت که پیشی کرفته است من ربک
از افریدکار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان
مختلفان و اکر نه لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما هم فیه دران
چیزی که ایشان دران یختلفون اختلاف میکنند یعنی بیا مدی و مبطل هلاک شدی
و محق بماندی و یقولون و میکویند مقترحان ایات یعنی مشرکان مکه لولا انزل چرا فرستاده
نشد علیه بر محمد صلی الله علیه و سلم ایة معجزه من ربه از پروردکار او ان معجزاتی
که ما میطلبیم که ان تفجیر انهار است و اسقاط سما و بواقی ایات که در سوره بنی اسرائیل
مذکور خواهد شد فقل پس بکو در جواب ایشان که نزول اینها از عالم غیبست و
بی شبهه انما الغیب جز این نیست که علم غیب لله مر خدای راست شاید که ضمن انزال
ایات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد اینها را از نزول فانتظروا پس شما انتظار
برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم

ما کان الناس

تا ببینیم که عذاب بشما می آید یا اینها که مطلوب شماست واقع می شود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ
وچون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس از بیماری
که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون در نگری
مر ایشان راست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهاء ما یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر کید
نمایند آورده که اهل مکه هفت سال به بلاء قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت
ربانی دریافت سبحانه ازالت آن بلیت نمود بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت
پناهی مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می جستند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد
که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است از شما در رسانیدن جزاء مکر شما یعنی پیش از
ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان
ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر
و بعد از آنکه تدبیر خفی شما از فرستادگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود
مضمون این کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و
و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکبها چون اسب
و شتر وَالْبَحْرِ و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ تا چون
باشید فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها میروند با آنانکه در وی اند بِرِيحٍ
طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم می وزد فایده عدول از خطاب بغیبة مبالغه است یعنی
گویا این صورت تذکره ایست مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال
این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان را بادی راست که اندازه صلاح کشتی
است می وزد و میرود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان باد جَاءَتْهَا ناگاه
آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت ناموافق که دریا را در شور آورد وَجَاءَهُمُ
الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکان یعنی از چپ و راست
و پیش و پس کشتی موج در آید وَظَنُّوا و یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است
بلا مر ایشان را از همه جانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ
در حالتی که [illegible] باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین را یعنی از غیر خدا دین خود را
خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیة و شیطانیة زایل گردد و گویند
لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ هَذِهِ ازین اهوال و بلایا لَنَكُونَنَّ هر اینه
باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران نیکان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون
باز رهاند ایشان را از آنچه می ترسند إِذَا هُمْ يَبْغُونَ چون بر بینی ایشان فِي الْأَرْضِ
ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بر آن بودند از شرک و فساد

بغیر الحق

بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید ست یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان
نیز چه مبتلا شده کردار عمل مبطل اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ
جز این نیست که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهاء شماست یعنی وبال آن راجع
است بشما مَتَاعَ هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند و گفته اند بغیکم
علی انفسکم مبتدا است خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا معنی آنکه ستم و بیدادی شما
برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روز منفعت ناپایدار است لذت
آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر
فعلی محذوف دارد یعنی روزی چند بر میخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا
پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست در قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم
شما را بِمَا كُنْتُمْ بآنچه هستید تَعْمَلُونَ که عمل میکنید و مناسب آن پاداش
خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا
و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبیست یعنی باران که أَنْزَلْنَاهُ ما فرو
فرستادیم او را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بهم آمیخت بآن آب نَبَاتُ
الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب
و اصناف غاذیه و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه می چرند چهارپایان چون گیاههای تر و خشک
حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته
شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند اهل آن زمین
أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ایشان قادر اند عَلَيْهَا بر درویدن گیاه و چیدن میوهاء آن
أَتَاهَا ناگاه آمد بآن زمین أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید
لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا یا در روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم آن کشت و زراع را حَصِيدًا
شبیه بآنچه درو کرده باشند یا از اصل برکنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گوییا که هیچ نبوده بِالْأَمْسِ
دی روز كَذَلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا میکنیم و روشن
می سازیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای قومی که تفکر کنند در ضرب
المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال
اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد
از نازکی و طراوت خشک و پژمرده و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت صفوت
و الخرمت که ورت مبداء دنیا نیز نوازش دولت است و منتها آن گدازش نکبت
و حسرت شعر منگر بآنکه روی زمین فصل نوبهار ماننده نقش خانه مانی مزین است
وقت خزان برگ ریاحین چو بنگری منصف شوی که لایق بر باد دادن است

وگفته‌اند مثل به آب باران است ومثل الیه مال جهان ووجه شبه مال دنیوی
باب باران سخنان گفته‌اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی وحظوظ
آن باب باران از آن روی است که باران بحیله وتدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه
بتقدیر سبحانی ومشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد وتلبیس ومکر وتزویر
مجتمع نگردد بحکم ازلی وقسمت لم یزلی بدست آید ~ رزق مقسوم است و
از اول مقرر کرده اند ❊ هیچکس تا آن از آن حاصل نمیکرد بجهد ❊ هرچه می‌آید نصیبش وکم بدان
خرسند باش ❊ کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد ❊ دیگر آنکه آب باران مادام
که جاری بود بسمت پاکی وپاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید
ومدتی بیک جا بماند رنگ وبوی وطعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از وانقطاع
یابد مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده
ومقبول باشد چون در قبضه بخیل وامساک خسیسان بماند نکوهیده ومذموم
بود ودر مثنوی فرموده ~ مال چون آبست وتا باشد روان ❊ فیضها یابند ازو
اهل جهان ❊ چند روزی چون کند یکجا درنگ ❊ گنده وتیره شود هم بو ورنگ ❊ ودر
عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران بمقدار بقدر
حاجت نازل گردد سبب آسایش ادمیان وآرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه
بگذرد واز حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم وسرگردانی بنی آدم شود
مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین ودنیا بنجاح مقرون گردد
وفواید آن بدور ونزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد وخزاین وانبار بسیار
شود موجب ارتکاب معاصی ووسیله تفاخر وتکاثر وتفاخر گردد شود ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی ~ توانگری کشدت سوی عجب ونخوت وناز ❊ خوش آنکه
فقر که دارد هزار سوز ونیاز ❊ ودیگر آنکه چون باران بهنگام برسد لطافت وطراوت
او بیفزاید وچون بنگام بگذرد چاشنی وشوکت او زیاده کند مال دنیا نیز چون
بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح واگر بدست مفسد
افتد ماده فساد وعناد او روی بازیاد نهد ~ زر محک امتحان آمد که تا
نقد حال هر کسی گردد عیان ❊ چون کریمی را بدست افتد زری ❊ از زرش آسوده گردد
کشوری ❊ عام باشد کارسازی بهای او ❊ روح بخشد دلنوازیهای او ❊ سفله گر یابد
سوی گنج ❊ خلق را ازوی نباشد جز دریغ ❊ وگفته‌اند چون آب باران بزمین رسد
قرار نگیرد بلکه باطراف وجوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد وبا یک کس
آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد وهر شب با یکی عقد مواصلت بندد

نرعهد او را وفا او را بقا ~ نظم ~ کنج امان نیست درین خاکدان ❊ مغز وفا نیست
درین استخوان ❊ کهنه سرایی است بصد جا کرو ❊ کهنه واندر گرو نو بنو ❊ ودر تیسیر
فرموده که حق سبحانه بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفات است بلکه برای
آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرمود وَاللّٰهُ
يَدْعُوٓا اِلىٰ دَارِ السَّلٰمِ او خدای میخواند بندگان خود را بسوی سرای سلامت
که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت را دار السلام بجهت
آن گفت که تحیت ملائکه با اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام
نام حق سبحانه باشد واضافه بهشت بدان جهت تعظیم چنان چون اضافت
بیت باشد از طهر ایتیی برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند
از سرایی که اولش بکا وسطش عنا وآخرش فنا ست به سرایی که مبداش
عطا ومیانه‌اش رضا ومنتهایش لقا ست ~ نظم ~ والله یدعوا آمده از ادی زندانیان
زندان دنیا ان غمگین شده کوی بزندان میکشی ❊ شاهان سفیها نوا همه در بند وزندان
میکشند ❊ تو از چه وزندان شان سوی گلستان میکشی همه را به بهشت میخواند
وَيَهْدِي وراه مینماید مَنْ يَشَآءُ هر که را میخواهد اِلىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه
راست که منتهی بدار السلام باشد وان سلام است یا طریق سنت انام ای عزیز
دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی وهدایت خاص است و
وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا پسند
قبول نشاند تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا مر آنکسان را که نیکویی
کردند یعنی ایمان آوردند الْحُسْنىٰ مثوبه حسنی وپاداش نیکوست یعنی بهشت
وَزِيَادَةٌ وافزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزا حسنه است
یکی بیکی وزیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت است وزیادت خشنودی
حضرت در مدارک آورده که زیاده محبت است در قلوب عباد یا الجنه در دنیا عطا
کند ودر آخرت حساب ننماید وگفته‌اند بجا بی است که بر سر اهل بهشت فرو ریزند
وهرچه خواهند برایشان بیارد وجمهور محققان برآنند که زیاده لقاء حضرت پروردگار
که بعض کرم هشتیان را بدان مکرم سازد وَلَا يَرْهَقُ وپوشیده نکرداند وُجُوهَهُمْ رویها
بهشتیان را قَتَرٌ گردی وغباری وَلَا ذِلَّةٌ ونه خواری ورسوایی یعنی اثر مذلت
بر بشره ایشان نباشد چنانچه اهل دوزخ را برسد اُولٰٓئِكَ آن گروه محسنان اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ
اهل بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت خٰلِدُونَ جاوید مانندگانند نه نعمت
ایشان زوال یابد ونه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا وامتعه غرور

لنفد الجزء

اوکر در صدد فنا و زوال است وَالَّذِينَ و باداش انانکه كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
کسب کردند بدیها را چون شرك و کفر و نفاق جَزَاءُ سَيِّئَةٍ باداش بدیست بِمِثْلِهَا
بما شد سیئه که کرده اند نه زیادت بران وَتَرْهَقُهُمْ و بپوشند ایشان را ذِلَّةٌ
خواری و رسوایی یعنی اثار مذلت بر ایشان ظاهر و هویدا گردد مَا لَهُمْ نباشد مر ایشان را
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان
باز ندارد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ گوییا پوشیده شده است وُجُوهُهُمْ رویهاء ایشان
قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ بپارهاء از شب مُظْلِمًا درحالتی که تاریك بود یعنی سیاه گردد
رویهاء ایشان از غم و اندوه چون شب تیره أُولَئِكَ ان گروه که کاسبان سیئاتند
یعنی مشرکان و منافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان اتش دوزخ اند هُمْ ایشان
فِيهَا دران اتش خَالِدُونَ جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهایی
از عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسید از ان روزی که حشر کنیم نیکان و
بدان را جَمِيعًا همه ایشان را ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر انان را
که شرك اورده اند مَكَانَكُمْ بایستید بجایها خود أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان
شما بدین من پرستیده اید یعنی بتان تا ببینید که با شما چه میکنم فَزَيَّلْنَا پس
جدا کنیم بَيْنَهُمْ میان کفار و معبودان ایشان و ببرسیم از کافران که چرا
پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتانرا
بسخن آرد وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان اصنام مَا كُنْتُمْ نبودید شما
إِيَّانَا تَعْبُدُونَ که ما را پرستنده باشید بلکه شما هواء خود را پرستش میکردید افرایت
من اتخذ الهه هواه درینا تبع او برده که کافران اغاز جدال نمایند و گویند که چنین
است بلک شما ما را به پرستش خود امر کردید بتان گویند فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بس بسنده
است خدا گواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما إِنْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ
از پرستش شما لَغَافِلِينَ بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمیشنیدیم و عقل و فهم نداشتیم
هُنَالِكَ دران مقام تَبْلُو بیازماید یعنی بیابد و بچشد كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا
أَسْلَفَتْ جزا انچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آن را معاینه ببینید
وَرُدُّوا و بازگردانیده شوند همه نفسها إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب و عقاب خدای
مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم گردد از کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ انچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و
حال انکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو کیست که شما را روزی میدهد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران می باراند وَالْأَرْضِ و از زمین که گیاه می رویاند أَمَّنْ يَمْلِكُ

خواری

كأنما

السمع

السَّمْعَ یا کیست که خداوندی کند گوش را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را یعنی که تواند که
سمع و بصر بیافریند و از افتها نگاه دارد وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آورد
زنده را که حیوان است یا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ
الْمَيِّتَ و بیرون ارد مرده را که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست
یا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهاء عالمیان را تعمیم است بعد
از تخصیص و چون این سوالها کتی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد
و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس گویند که در جواب که خالق و مالك و مدبر امور این
همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار برهر کثری حجتی است در بطلان طریق ایشان
که اتخاذ اصنام است فَقُلْ پس بگوی ای محمد مر ایشان را که بعد ازین اقرار أَفَلَا
تَتَّقُونَ ایا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریك او می سازید
فَذَلِكُمُ اللَّهُ پس انك او را این صفتها باشد الله است رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما
که ثابت است ربوبیت او ثباتی که شك را دران مدخل نبود فَمَاذَا پس چه چیز است
بَعْدَ الْحَقِّ بعد از راستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس از کجا
گردانیده می شوید از حق بباطل و از توحید بشرك كَذَلِكَ همچنان که ربوبیت حق را
سزاوار است حَقَّتْ سزاوار شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو یعنی واجب شد
عذاب الهی عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر انانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند
در کفر خود أَنَّهُمْ برای انکه ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی اورند قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
ایا هست ازین شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدای می پرستید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ
کسی که اغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده کند
اورا بعد از موت و چون کفار ابدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی
لجاج و عناد بران اعتراف نمودند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد که خدا
يَبْدَأُ الْخَلْقَ باغاز بیافریند خلق را پس باز زنده سازدش بعد از فنا ثُمَّ يُعِيدُهُ
فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس از کجا گردانیده می شوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
ایا هست از بتان شما که شریك نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال
رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند
تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللَّهُ بگوی خدای
يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نماید خلق را به بیان حق أَفَمَنْ يَهْدِي ایا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ
بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس
که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَى مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده

کہ بت پرستان بت را بر چهار پایان می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود انکه ترا اگر راه نماید با کسی که ترا او را راه نمایی **فما لکم** پس چیست وچه بوده است شما را **کیف تحکمون** چه گونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاج اید با کسی که او بشما محتاج است ویکسان می شمارید قادر وعاجز را حکیم فرموده

عجز وقدرت که هر دو ضد اند عقل کی گوید که یکسان شدند
عجز بر خلق میدهد اند بوست قادر بر کمال حضرت اوست

وما یتبع وپی روی نمیکنند **اکثرهم** بیشتری از کفار یعنی روسای ایشان در معتقدات خود **الا ظنا** مگر گمانی را که مستند ست بخیالات واهیه وقیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد وخالق بر مخلوق **ان الظن** بدرستی که گمان **لا یغنی** بی نیاز نکرداند کسی را **من الحق** از علم واعتقاد درست یعنی ظن وتخمین بجای حق ویقین تواند بود وگفته اند ظن کفار ان بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند وباز ندارد از عذاب حق **شیئا** چیزی را **ان الله علیم** بدرستی که خدای تعالی داناست **بما یفعلون** بانچه ایشان میکنند از متابعت گمان واعراض از حجت وبرهان **وما کان** ونیست ونشاید **هذا القرآن** این قران با وجود دلایل اعجاز ان **ان یفتری** انکه بربافته شود وکسی تواند گفت **من دون الله** بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود **ولکن** ولیکن خدای فرستاد او را **تصدیق الذی** برای تصدیق انچه بود **بین یدیه** پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست **وتفصیل الکتاب** وبرای بیان انچه بر شما نوشته شده از اوامر ونواهی **لا ریب** نیست شکی **فیه** درو ونشاید که باشد چه منزلست **من رب العالمین** از پروردگار عالمیان اما کفار ربدین نمی کروند **ام یقولون** بلکه میگویند **افتریه** بر بافته است این کلام را محمد از خود **قل** بگو اگر اینچنین سخن را بر می توانی بافت **فاتوا** بس بیارید شما وبر بافید **بسورة مثله** سوره مانند او ودر بلاغت وفصاحت چه شما در نظم بلیغ ونثر فصیح مشهور زمان وسر آمد دوران اید واگر بخود معارضه نمیتوانید کرد استعانت نمایید **وادعوا** وبخوانید برای معاونت خود در ایتان سوره مثل قران **من استطعتم** هر کرا توانید که از وی یاری خواهید **من دون الله** بجز خدای تا شما را مدد کاری کنند وبسازید مانند قران **ان کنتم صادقین** اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه وسلم از خود می سازد **بل کذبوا** کافران یک سوره نیاوردند [illegible] تکذیب کردند وتکر ویدند **بما لم یحیطوا** بان چیزی که فرا نرسیدند **بعلمه** بدانش ان یعنی مسارعت نمودند در تکذیب

انچه در نیافتند آن مراد انست که بعد از سماع قران وقبل از تدبر در آیات آن بتکذیب وانکار مشغول شدند **ولما یاتهم** ونیامد بریشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان **تاویله** معنی وحقیقت قران وذهن ایشان باسرار ودقایق قران نرسید یا تکذیب کردند انچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث وجزا ووعید عقوبت ونیامد بدیشان انچه از عذاب وعده کرده بودند وهر اینه خواهد آمد وبعد از وقوع ان جز ندامت حاصلی نخواهند داشت وان ندامت نفع نخواهد کرد پس از دیدن پشیمان کردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد **کذلک** همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند **کذب الذین** تکذیب کردند انبیاء خود را انانکه بودند **من قبلهم** پیش از ایشان **فانظر** پس در نگر وببین که **کیف کان** چه گونه بود **عاقبة الظالمین** انتهاء کار ستمکاران ومکذبان وایشان نیز مثل آنها معذب ومعاقب خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسالت وتهدید اهل کفر وضلالت مندرج است **ومنهم** واز ایشان که تکذیب میکنند **من یومن به** کسی باشد که می گرود بقران وتصدیق میکند در نفس خود ومیداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند **ومنهم من لا یومن به** واز ایشان کسی بود که نگرود بان از فرط جهل وغایت نادانی **وربک اعلم** وپروردگار تو دانا تر است **بالمفسدین** بتباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب وگفته اند معنی ایت اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن واز کفر توبه کنند وبرخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند **وان کذبوک** واگر تکذیب کنند یعنی بران اصرار نمایند وتو از اجابت ایشان نا امید شوی خاطر خود را ملول مدار **فقل** پس بگو **لی عملی** مراست جزاء کردار من **ولکم** ومر شماراست **عملکم** باداشت عمل شما **انتم بریئون** شما بیزار میشوید یعنی ذمه شما بریست **مما اعمل** از انچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد **وانا بریء** ومن بیزارم **مما تعملون** از انچه شما میکنید یعنی ملحوظ بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی از علماء این ایه بایت السیف منسوخ است **ومنهم** واز ایشان یعنی از کفار ودر زاد المسیر گوید از یهود **من یستمعون** کسان هستند که گوش فرا می دارند **الیک** بسوی تو وقتی که قران میخوانی واحکام شرع می اموزانی تا استهزا کنند بان **افانت** ایا تو **تسمع الصم** می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی **ولو کانوا** واگرچه هستند که با وجود کری **لا یعقلون** در نمی یابند یعنی با صمم ایشا عدم تعقل انضمام یافته مراد انست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او میرسد

یعقلون

استدلال بر چیزی میتواند چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ و از ایشان کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ بسوی تو و دلایل نبوت و نشانها صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ اثر آیات رسالت ندیده أَفَأَنتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی اگر اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَلَٰكِنَّ النَّاسَ و لیکن مردمان أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ستم میکنند بر نفسهاء خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت کردد

جشم از برای دیدن آیات قدرت است گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است
هر کس که حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کر است بلکه از آن هم بتر بسی

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر مر ایشان را کوتاه نماید كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا گویا درنگ نکرده اند إِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِّنَ النَّهَارِ از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودندی و جواب میگوید که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب در قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی دهند با یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گویا زمان مفارقت اندکی بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ حسرات آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند بلقاء خدای یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوا و نبودند مُهْتَدِينَ راه یافتگان بایمان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاک جمعی از ایشان بود در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از ادراک آن تو بیابی که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فَإِلَيْنَا پس بسوی ماست

مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از ارائت آن یا پس از توفی تو شَهِيدٌ گواه است عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَّسُولٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت می فرمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمد بدیشان رَسُولُهُمْ رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ و ایشان یعنی رسول و مکذبان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان بزیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیة و اما نرینک الآیة کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت نازل شد که وَيَقُولُونَ و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این موعود به و جزا بما فرو نمی آید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُل بگو لَّا أَمْلِكُ مالک نمیشوم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَلَا نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را أَجَلٌ وقتی است برای هلاک ایشان إِذَا جَاءَ چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ واپس نمانند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن تهدید مشرکانست بآنکه ساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای که نزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب أَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال برین منوال است مَّاذَا چه چیز را يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آوریم آیه آمد که أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمَنتُم بِهِ ایمان آرید بوی

پس بگوی با ایشان آلْآنَ آیا اکنون ایمان می‌آورید وَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید
شما که از روی تکذیب و استهزا بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب
می‌نمودند ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنان را که
ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان بأس مقبول نیست ذُوقُوا بچشید عَذَابَ
الْخُلْدِ عذاب جاوید یا که الوان بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده می‌شوید
یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ الا بانچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ کسب
می‌کردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت
آن حضرت بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم
صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که
ای محمد اجادٌ انت ام هازلٌ این دعوی که میکنی بجدست یا بهزل است و این کلام
که میخوانی براستی است یا ببازی حق سبحانه آیت فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر می‌پرسند
از تو در باب قرآن و ادعاء نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حق است و راست است این و گفته
اند مستهزیان از وعید یا بعث و یا قرآن می‌پرسیدند که حق است یا نه جواب آمد که
قُلْ بگو إِي وَرَبِّي آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من یا قرآن
یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راست وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما
بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد
شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ
مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه
در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ هر آینه فدا دهد بِهِ بانچه دارد تا خود را از
عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پوشند پشیمانی خود را از اتباع و همدادان خود که تا
کز ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق
قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در یابند الم حسرت و ندامت را در درونهاء
خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاد باشد مضمونش آنکه
مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را
وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و
مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ و ایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند
بنقصان ثواب و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ بدانید آنکه بدرستی لِلَّهِ مر خدای راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس بفدای کافر
احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعده

خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راست است و در آن خلاف ممکن نیست
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت آنکه بدنیا
مغرور اند و از شناختن عقبی دورند نظم مانده در تنگنای این مجلس
غیر دنیا ندیده دیده حس ٭ چشم دل کو که بردها بدرد ٭ جانب ملک آخرت نگرد ٭
مرغ کو در قفس زبون باشد ٭ کی شناسد که باغ چون باشد هُوَ يُحْيِي اوست
که زنده کرداند وَيُمِيتُ و میراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد
بهر آن یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندا عام است قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما
مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفا و دواء لِمَا فِي الصُّدُورِ
مر آن چیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى و راه نمونی بسوی
حق وَرَحْمَةٌ و مهربانی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را یعنی قرآنی که نازل شده برای
مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح
افعال تنفیر می‌نماید مشتملست بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات
و اسقام عقاید فاسده باز می‌رهاند منطوی بر حکمت نظری است و هر آینه چنین
کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود زهی کلام تو محض هدایت و حکمت ٭
زهی بساط تو عین عنایت و رحمت ٭ کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ٭ ز شوره زار
خساست بگلشن رحمت و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور
و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص
را و هدی مر اخص خواص را و رحمت است از برای همه مومنان که بپایان رحمت
هر یک بمرتبت کمال خود رسیده اند قُلْ بگو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای
که قرآنست مر ایشانرا وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل
قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرآنست و رحمت حضرت
رسالت است صلوات الله وسلامه علیه یا فضل توفیق و رحمت عصمت
و در حقایق رحمه الله آورده که فضل معرفت است و رحمت توفیق دریافت
آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و فضل رحمت نعم باطنه
یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف عطاست و رحمت
شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید ای بنده
من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز
بر فضل من و اساس نیست جز بر رحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایه مومنان فضل
من هر کس را خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت من ٭ گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ٭

درویش را خزانه همین لطف دوست بس و بعضی بر آنند که معنی آیت آنست که بفضل
و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فَبِذَلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا
باید که شاد شوند برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهتر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه
جمع میکنند از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست قُلْ بگو مر مشرکان
عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاد خدا لَكُمْ
برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایان که خوردن از حلال است فَجَعَلْتُمْ
پس شما ساختید و نام نهادند مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی
یعنی بعضی را از آن گفتید که حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون
بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال ما فی
بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُلْ بگو آللَّهُ أَذِنَ آیا خدا
دستوری داد لَكُمْ شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ افترا
میکنید که میگوئید والله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر
بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند
که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که روز مکافات است در این
ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
با ایشان چه کند لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمت است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان
بانزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان
لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد
فِي شَأْنٍ در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو و نخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاده خدای
مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری
از کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه هستیم ما عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه و آگاه إِذْ
تُفِيضُونَ آن وقت که خوض میکنید و در می آئید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ
و پوشیده نمی شود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه
خورد یا مقدار هباء فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان وَلَا
أَصْغَرَ و نیست خردتر مِنْ ذَلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن
إِلَّا مگر آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص
آیت آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات افعال و
اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده با شارت مؤمنانرا
بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد

و میفرماید

و میفرماید أَلَا إِنَّ بدانید بدرستی که أَوْلِيَاءَ اللَّهِ دوستان خدای را لَا خَوْفٌ
هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نه ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین المعانی
نموده که اولیاء جماعتی اند که لقاء ایشان موجب یاد کردن خدای باشد و در بحر الحقایق
آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار
صفت اولیاء برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان
باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته س رخش ز میدان ازل تاخته
گوی بچوگان ابد باخته ، معتکفان حرم کبریا ، شسته ز دل صورت کبر و ریا ،
راه نوردان شکسته قدم ، راز گشایان فروبسته دم ، و گفته اند اولیاء الله جمعی
باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند و مؤید این قول همین کلام بس که وجبت محبتی
للمتحابین فی و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال
یوم القیمه و نزد بعضی اولیاء مؤمنان پرهیزکار باشند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان
میگوید الَّذِينَ آمَنُوا اولیاء آنانند که گرویده اند بما جاء من عند الله وَكَانُوا يَتَّقُونَ و
هستند که پرهیزکاری میکنند بما لا یحل الله لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مر ایشانراست مژدگانی
در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم در باب ایشان گذشته
و بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند و آنرا مبشرات
گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که
مؤمن جای خود در بهشت ببیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمانست
با ایشان و نام نیکو وَفِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست مژده هست در آن سرای و آن سلام
ملائکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و مژده آخرت
تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است
در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای
نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا س از نعمت این جهان ثناء تو بس
و ز دولت آن جهان لقاء تو بس است لَا تَبْدِيلَ نیست بدل کردن لِكَلِمَاتِ اللَّهِ سخنان
خدایرا یعنی در وعده او خلاف نیست ذَلِكَ آن بشیر موعود هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد
وَلَا يَحْزُنْكَ و باید که اندوهگین نکند ترا یا محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار و اشرار در باب
و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو با یکدیگر که در خاطر داشت تو میگویند إِنَّ
الْعِزَّةَ بدرستی که غلبه لِلَّهِ جَمِيعًا همه مر خدایراست دین ترا منصور خواهد کرد ایند و

وترا یاری خواهد داد هو السمیع اوست شنوا مر اقوال ایشان را هر چه بیهوده وهزل
میکویند العلیم دانا باحوال ایشان در هر عیب ونیت کردار زندهٔ فراخور ان ایشان
را جزا خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق مر خدایراست من فی السموات هر که در
آسمانهاست از ملایکه ومن فی الارض وهر که در زمین است از جن وانس وچون اینها
که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت وعبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد
که دعوی کند در ربوبیت وچون ذو العقول را صلاحیت شرکت ربوبیت نباشد پس
جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت ونهایت ضلالت است وما یتبع وچه
چیز را متابعت میکنند الذین یدعون آنانکه میخوانند ومی پرستند من دون
الله شرکاء بجز خدای شریکان را یا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدای را می پرستند آنان
را که شرکاء میکویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون
پیروی نمیکنند در عبادت شرکاء الا الظن مکر کمان را یعنی بر بنای کمان شرکت حق
بوده اند وان هم ونیستند ایشان الا یخرصون مکر که دروغ میکویند در نسبت
ان شرکت وبعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال
بر فردانیت ووحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست وبرجلایل میکوید
هو الذی اوست آن کسی که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را تا
لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی واز تعب تردد روز بر آسایید والنهار مبصرا وروز را
روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در آفرینش روز
وشب ونور وظلمت ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم
لقوم یسمعون مر کروهی را که بشنوند قران را بکوش وهوش ودران تفکر وتدبر
نمایند قالوا اتخذ الله کفتند جمعی از بنی مدلج که فرا کرفته خدای ولدا فرزند
یعنی ملایکه را بفرزندی کرفت سبحانه پاکست حق تعالی از کرفتن فرزند هو
الغنی اوئی بی نیازست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت بکیرد
یا فقری تا با عانت او روزکار کذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت وشرف یابد یا حقیری
که نام تا بولد اسم ورسمی پیدا کند ومجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی
مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا کوییم که ولد بعضی والدست پس
این صورت مستدعی ترکیب باشد وهر مرکبی ممکن است وهر ممکنی محتاج بغیر وواجب
الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بود کمال غنا از
صفات ذاتی او کسی که هست غنی کی بود یکسر محتاج واشارت بر بیان غناء حق آنست
که له مر او راست از روی مالکیه ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات

وما فی الارض وآنچه در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست
نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی وبرهانی بهذا باین که خدای فرزند
فرا کرد اتقولون آیا میکویید علی الله بر خدای بدروغ وافترا ما لا تعلمون
آنچه نمیدانید قل بکوای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند وبر بندند
علی الله الکذب بر خدای دروغ را به اتخاذ ولد واضافت شریک بوی لا یفلحون
رستکاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند وببهشت نرسند متاع مر ایشانراست
برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند وسهل فرصتی را
بکذرانند وبکذارند ثم الینا پس بسوی ما باشد مرجعهم بازکشت ایشان
ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشان را العذاب الشدید عذابی شدید سخت یعنی دایم
وبی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکتاب وبه پیغمبر ما یکفرون کافر
میشدند واتل وبخوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح
خبر نوح پیغمبر علیه السلام اذ قال ویاد کن چون کفت لقومه مر کروه خود را یعنی
آنها که مشرک بودند یا قوم ای کروه من ان کان کبر اکر هست که بزرک کشته
وکران شده علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی
مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام نهصد وپنجاه سال قوم را
بخدا دعوت کرد وجفا وآزار ایشان را تحمل نموده وچون جفاء قوم بغایت رسید
کفت ای قوم اکر بر شما شاق میکردد مکث من میان شما وتذکیری وپند دادن من مر
شما را بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای وتصدیق نا نموده مرا
میرنجانید فعلی الله پس بر خدای توکلت توکل کردم در دفع کید شما ونصرت
من بر اعدا فاجمعوا پس کرد آرید ومحکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت
کنید بر آن یا جمع کنید خدا وندان امر وار راد ورؤسا قوم اند وشرکاءکم وبخوانید
شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکاء حق میدانید ملخص آنکه شما هر تعصب
من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم
غمة بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید
بمن آنچه می خواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست ولا تنظرون ومرا
مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام ومحنت کلام من این سخن دلیلست
بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده ووثوق تمام بنصرت ملک
علام داشته ومیخواسته که امت او یکبین معنی پی برده قدم در طریق متابعت
نهند چون ایشان را خذلان ابدی دریافته بود از قول وی اعراض نمودند ووی

ثلث ارباع

فرمود فان تولیتم بس اکر روی بکردانید واز قبول قول من اعراض نمودید فما
سألتکم بس من نخواستم از شما بر اداء رسالت خود من اجر مزدی که با عراض
شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مکر
برخدای واو مرا بران ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید وخواهی اعراض کنید.
وامرت وفرموده شده ام ان اکون بانکه باشم من المسلمین از کردن نهادکان مر حکم
خدایرا بس خلاف امر او نکنم واجر رسالت خود از غیر او نخواهم فکذبوه بس بدروغ
داشتند قوم نوح علیه السلام مراورا یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد الزام حجت
برایشان فنجیناه بس ما نجات دادیم نوح را علیه السلام از غرق شدن ومن
معه وانان را نیز که با وی بودند فی الفلک در کشتی واهل سفینه بقول اصح هشتاد
مومن بوده اند از ذکور واناث وجعلناهم وکردانیدیم اهل کشتی را خلائف باشندکان
در زمین از پس هلاک شدکان واغرقنا وغرق کردیم بطوفان الذین کذبوا انانرا که
تکذیب کردند بآیاتنا ایتهاء ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فانظر بس
درنکر ای نکرنده بدیده عبرت وببین که کیف کان چه کونه بود عاقبة المنذرین عاقبت
کار بیم کرده شدکان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام ودرین ایه هم تسلیه حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه وهم تهدید اهل کفر وضلالت است ثم بعثنا بس برانکیختیم
من بعده از بعد نوح علیه السلام رسلا فرستادکانی الی قومهم بسوی قوم ایشان
یعنی هر رسول را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد صالح را علیه السلام بقوم ثمود و
ابراهیم را علیه السلام بقوم بابل وشعیب را علیه السلام باصحاب ایکه واهل مدین.
فجاءوهم بس آمدند رسولان ما بامتان خود بالبینات بمعجزهاء روشن ودلیلها
واضح فما کانوا لیؤمنوا بس نبودند تمام این رسل که ایمان آرند بدان بیغمبران فرستاده
بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نکرویدند به بان من قبل
بیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل بعثت بس از بعثت بر همان
وتیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بان چیزی که تکذیب آن کرده بودند بیش ازین
در روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهاء مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم
نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهاء از حد در کذرندکان در تکذیب
یعنی مکذبان قریش واضراب ایشان ازین امت ثم بعثنا بس برانکیختیم من بعدهم
از بس این بیغمبران موسی وهرون موسی بن عمران وبرادر او هارون را علیهما السلام
الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وملائه
واشراف قوم او بآیاتنا بایتهاء ما یعنی معجزهاء روشن چون عصا وید بیضا

فاستکبروا

فاستکبروا بس کردن کشی کردند از قبول آن ومتابعت نمودند وکانوا وبودند ایشان
قوما مجرمین کروهی جرم آرندکان یعنی معتاد بتکذیب انبیا ومتهاون بآیات کبریاء
فلما جاءهم بس آن هنکام که آمد بدیشان الحق سخن راست ودرست من
عندنا از نزدیک ما یعنی موسی را علیه السلام بدیشان امد وسخن حق برایشان
القا فرمود ومعجز بدیشان نمود قالوا کفتند از فرط عناد وتمرد ان هذا بدرستی
که این که تو آورده ومعجز نام کرده لسحر مبین هر اینه جادوئیست اشکارا قال
موسی کفت موسی علیه السلام در مقابله این قول را اتقولون ایا میکوئید شما
للحق مر سخن راست ومعجزه روشن را لما جاءکم آن هنکام که بشما امد که این
سحرست اسحر هذا ایا سحرست این که من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار
یعنی این جادوئی نیست ولا یفلح الساحرون وپیروزی نیابند ساحران وبمراد نرسند
قالوا کفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام اجئتنا ایا امدی
تو لتلفتنا تا بکردانی ما را عما وجدنا از انچه یافته ایم ما علیه بر ان
جیز آباءنا بدران خود را مراد عبادت فرعون است یعنی اصنام تا ما را
از پرستش فرعون باز داری وتکون وباشد لکما الکبریاء مر شما هر دو برادر را
بادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن ونیستیم ما لکما مر شما هر دو را
بمؤمنین از تصدیق کنندکان وقال فرعون وکفت فرعون جمعی از ملازمان
خود را ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کند
با موسی علیه السلام بس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سورة اعراف کذشت و
بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة
بس ان هنکام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام قال لهم موسی کفت
مرایشان را موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون انچه شما افکنندکانید
مر آن را از رسنها وعصاها را فلما القوا بس چون بیفکندند جادوان حبال
وعصی خود را وبسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قال موسی
کفت موسی علیه السلام ما جئتم به السحر انچه آورده اید شما از جادوئیست نه انچه
من آورده ام وفرعونیان آنرا سحر میکویند ان الله بدرستی که خدای سیبطله
زود باشد که تباه کرداند سحر شما را وظاهر سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح
نیاورد وتقویت نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق وثابت کرداند
خدای وازبیش برد حق را یعنی انچه من آورده ام از احکام الهی بکلماته بسخنان خویش
یعنی بحکم وقضاء خود یا بوعده نصرت وغلبه که با من فرموده ولو کره المجرمون واکرچه

کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی برین معنی هست

مثنوی

حق تعالی از غم خشم خصام • کی گذارد اولیا را در ظلام • مه فشاند نور و سگ عوعو کند • سگ ز نور ماه کی مرتع کند • خس خسانه می رود بر روی آب • آب صافی می رود بی اضطراب • مصطفی مه میشکافد نیم شب • ژاژ میخاید ز کینه بولهب • آن مسیحا مرده زنده می کند • وان جهود از خشم سبلت میکند •

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبدا امر او **إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ** مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آنچنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند **عَلَىٰ خَوْفٍ** با وجود ترس **مِّن فِرْعَوْنَ** از فرعون **وَمَلَئِهِمْ** و ترس از گروه خود یعنی از پدران و در وسائق مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود **أَن يَفْتِنَهُمْ** آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آباء ایشان بر فرعون تا باز گردانند ایشان را بکفر **وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ** و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر و غالب بر اهل آن **وَإِنَّهُ** و بدرستی که بود او **لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ** از حد بیرون گذرندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت **وَقَالَ مُوسَىٰ** و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود **يَا قَوْمِ** ای گروه من **إِن كُنتُمْ آمَنتُم** اگر هستید شما که گرویده اید **بِاللَّهِ** بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست **فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا** پس برو توکل کنید و کار خود با او گذارید

إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضا او را در انوار آورده که این از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبّب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته تعلق دل است بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمشابه میت در پیش غاسل

بیت

هر که در بحر توکل غرق گشت • همتش از ماسوی الله در گذشت • این توکل گنج دارد در رهها • فهو حسبه بخشد از وی کنجها • و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود **فَقَالُوا** پس گفتند **عَلَى اللَّهِ** بر خدای نه بر غیر او **تَوَكَّلْنَا** توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعا متوکل باجابت مقترن است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً** مگردان

ما را محل عذاب **لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم **وَنَجِّنَا** و خلاص ده ما را **بِرَحْمَتِكَ** بمهربانی بخشش خود **مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کردند ایشان را از اداء نماز منع نمودند حق سبحانه موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانها ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید **وَأَوْحَيْنَا** و وحی کردیم ما **إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ** بموسی و برادر او علیهما السلام **أَن تَبَوَّآ** آنکه فرا گیرید جای بازگشت **لِقَوْمِكُمَا** برای قوم خود **بِمِصْرَ** در شهر مصر **بُيُوتًا** خانها که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله ان متعلق است بائمه قوم و در آن محل امام ایشان موسی علیه السلام بود و هارون علیه السلام **وَاجْعَلُوا** و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما **بُيُوتَكُمْ** خانهای خود را که گرفته اید **قِبْلَةً** مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجهت کعبه گزاردی **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** و بپا دارید نماز را در آن مواضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** و بشارت ده ای موسی مومنان را بر نجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر مبشر بهست بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی بود علیه السلام **وَقَالَ مُوسَىٰ** و گفت موسی در دعاء خود **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **إِنَّكَ آتَيْتَ** بدرستی که دادی تو **فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ** فرعون و گروه او را **زِينَةً** چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه **وَأَمْوَالًا** و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها بود که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او درین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بجهت تصرف قبط در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آن که در دعا خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار کرد که **رَبَّنَا** ای پروردگار ما ایشان را اینها داده **لِيُضِلُّوا** تا گمراه گردانند بندگان ترا **عَن سَبِيلِكَ** از راه عبادة تو و بعبادت فرعون خوانند **رَبَّنَا اطْمِسْ** ای پروردگار ما اثر محو فرست **عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ** بر مالهای ایشان یعنی آن را محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند و قتاده رحمه الله

یونس

کفته کرده بنا ودرهم ایشان همه سنک شد بهمان شکل ونقش که داشت وسدی فرمود
که تمام اموال ایشان از نقود واطعمه واشجار وثمار همه سنک شد واین یکی از
آیات تسعه بود ودیکر موسی علیه السلام دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ وسخت
فراکیر دلهاء ایشان یعنی مهر بران نا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند
موسی علیه السلام بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند کروید لاجرم دعا کرد
که دل ایشان را سخت سازد تا بایمان منشرح نشود وایمان نیاورند حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ تا به بینند عذاب دردناک را که آن غرق است در بحر قلزم قَالَ کفت خدای
قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعاء شما هردو وبرادر آورده اند که موسی
علیه السلام دعا میکرد وهارون آمین میکفت وآمین کوینده در دعا شریک است از ین
جهت کفت که دعاء هردو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت والزام حجت
وتعجیل منمایند که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید کویند بعد از چهل
سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ وپیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانرا
که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که وعده حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن مصالح
کارها موقوف وقت است نکه دارید وقت وچون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد
بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رود که قبطیان را هنکام عذاب آمد موسی
علیه السلام با جماعتی بنی اسرائیل متوجه شام شدند وبکناره دریا قلزم رسیدند فرعون
با لشکر از عقب رسید وبدعاء موسی علیه السلام دریا شکافته شد وتفصیل این قصه
در سوره شعرا است ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بکذشتند
چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ وبکذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریا
قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون ولشکریان
او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا واز جهت از حد بیرون بردن در جفا
ایشان پس چون بکناره دریا رسیدند واسب فرعون ببوی مادیان که جبرئیل علیه السلام
بران سوار بود بدریا در آمد ولشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند وفرعون
نمی خواست که بدریا در آید چندانکه لکام اسب میکشید که نرود اما مرکب او وا می برد
حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون او را دریافت غرق شدن در آب ودانست که هلاک
خواهد شد قَالَ آمَنْتُ کفت ایمان آوردم وبکرویدم أَنَّهُ بانکه لَا إِلَٰهَ نیست معبودی
مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مکر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمَنَتْ بِهِ
بَنُو إِسْرَائِيلَ کرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ومن از جمله کردن نهادکانم
حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد

از غایت

از غایت حرص که بر قبول آن داشت وبجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت
دیکر مرة واحده کافی بود وبعد از آن که فرعون این سخن کفت حق تعالی بجبرئیل علیه السلام
در جواب او فرمود که آلْآنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نمانده وَقَدْ عَصَيْتَ
وحال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش از ین وفرمان پیغمبر من نشنیدی وَكُنْتَ
وبودی مِنَ الْمُفْسِدِينَ از جمله کمراهان وکمراه کنندکان در مدارک وتبیان وغیر آن از
تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد این صورت
فتوی نمود که چه حکم امیر چیست در شان بنده که نشو ونما در میان نعمت خواجه خود در یابد و
بتربیت او از سایر ممالیک ممتاز کردد پس کفران نعمت پیش آورده ودعوی خواجکی آغاز کرده
فرمان مولای خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میکوید ابو
العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید ودر
نعمتها وکافر کردد آنست که او را در دریا غرقه سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را
فرا کرفت ودرین محل که فرعون بکرداب افتاد اظهار ایمان مینمود جبرئیل علیه السلام
آن خط بوی نموده کفت همان فتوی بخط وی که نوشته بود در آن روز در دریا بوی
نمود وکفت هم بفتوی تو با تو عمل کردند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز می رهانیم بِبَدَنِكَ
تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند تا بدن تو بروی آب می افکنیم آورده اند
که چون فرعون وقوم او غرق کشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده
ودم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بکذرانند واز عقب ما در آید حق سبحانه
فرعون را بروی دریا آورده بازرهی که در بر داشت وبدان او را می شناختند تا بنی
اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند واز ینست که بعضی علما بدن را بمعنی
درع داشته اند وآمدن آهن بر بالاء آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است
آیتی باشد از آیات قدرت ربانی ودر زاد آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند
غرق شدن او را مسلم نداشتند وکفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ وماهی
مشغول است حق سبحانه بدریا وحی کرد که فرعون را بکنار افکند تا مصریان به بینند پس
دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس او را دیدند واز ینجاست که در معنی ننجیک
فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض وبرهر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی
تو لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس تو آید آيَةً نشانه که بتو عبرت کیرند ودانند که مملوک و
مقهور ودور است از دعوی مالکیت وقاهریت بنده که خود را از غرق شدن در کرداب
فنا نرهاند خبر اصلا انا ربکم الاعلی اسبح جهانیان چون رساند عاجزی کو اسیر
خواب وخواست لاف قدرت زند چو بی خبر است. آنکه در نفس خود زبون باشد.

صاحب اعتقاد او چون باشد وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیار مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ
آيَاتِنَا از علامت قدرت ما لَغَافِلُونَ بی خبراند ایشان را تدبر در ان فکری و تو
اثا ندیده وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که ما جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را علیه
السلام بعد از آن هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای نیز او شایسته جنانچه از
صدق وعده ما سزید و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی
دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و چیزها لذیذ و بقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل
یهود عصر پیغمبر اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرما تر و خشک بر ایشان ارزانی
داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت و احکام آن
و در ان اختلاف کردند تا ویل یا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفات محمدی
صلی الله علیه و سلم و بر تغییر و تحریف ان مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن
است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو
يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در ان چیزی که
بودند از روی عناد یا جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در ان چیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر
پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فَإِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از انچه ما فرستاده ایم بتو از قصص و احکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از انکه
يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی اهل کتاب
چه این منزل محقق است نزد ایشان و ثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم و مراد امت اند و در نادالمسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی
اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو بیان راست
و درست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آرندگان اصح
اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت است اما
مخاطب غیر اوست چه آن حضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در اینچه بروی
منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانی که
تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ مر آیتها خدا را که فرقانست فَتَكُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی
مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان زدگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستی که انانکه واجب شده است كَلِمَتُ
رَبِّكَ بر ایشان قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نبشته که ایشان بر کفر میرند
و ملایکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لأملأن جهنم یا هؤلاء في النار ولا ابالي
و بهر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند زیرا که کلام خدا

دروغ نباشد و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق اراده الله باشد بدان
مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگرچه آید بر ایشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی
که اقتراح میکنند حَتَّىٰ يَرَوُا تا به بینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناک را که نازل
ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند جنانچه قوم فرعون
و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان
بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیهها عاصیه که
بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود رسانید اهل آن
دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان در ان وقت إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس را علیه
که ایشان لَمَّا آمَنُوا ان هنگام که ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و ببردیم
از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَ
مَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار بگذاشتیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلها
ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و
نفع بایمان یاس مخصوص باشد بان قوم و مستثنی باشد بحکم ان ایت که فلم
یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و جمعی بر آنند که معنی ایت اینست که چرا اهل قریه
ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول تا ان نفع کردی ایشان را
ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند
تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع
باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را باهل نینوی
فرستاد از ارض موصل و او ایشان را سالها بخدا دعوت کرد و ابا نمودند و برا بیرون
اخر تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت
فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس
علیه السلام ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون
زمان موعد نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم
دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی را مطاوعت نمود سموم بصورت ابری سیاه یا دودی
غلیظ و شراره آتش بیامد گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام
راست گفته و روی بعالم خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلام طلب
کنید جند انچه طلبیدند نیافتند عالم گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدای که او را بدو
دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه بعجز و شکستگی و تضرع
بدرگاه او بر آئیم پس ملک الشهر با بوهنر پلاسی در پوشید و دعا بهمین صورت روی بصحرا نهادند

مردوزن وخورد وبزرک خروش وفریاد برکرفتند کودکان را از مادران جدا کردند وبیکبار زینهای خود را خالص ساخته آواز برداشتند کامنا بما جاء به یونس علیه السلام واز اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند ودرین چهل روز از فغان ونالهٔ ایشان دردمندی وبیچارکی بموقف عرض می رسانیدند شعر چاره ما ساز که بی یار وزبیم کر تو برانی بکه روآوریم بی طمعیم از همه سازنده جز تو ندادیم نوازنده بیش تو کر بی سر وپا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم قومی میکفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را کفته بود که خدای من کفته که بندکان بخرید وآزاد کنید ما بندکان توییم ما را کرم خود آزاد کن جماعتی دیکر می نالیدند که یا الهنا ما را یونس علیه السلام خبر داد که خداوند تو فرموده که بیچارکان ودرماندکان را دست کیرید ما بیچاره ودرمانده ایم بفضل خود ما را دست کیر بعضی دیکر عرض میرسانیدند کای پروردکار یونس علیه السلام از قول تو می فرمود که هرکه بر شما ستم کند از وی درکذرانید خدایا ماکاه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برتنی دیکر بدین کونه ادا می کردند که خدایا یونس علیه السلام ما را میکفت که پروردکار من کفته است که سایلان را رد مکنید ما سایلان روی بدرکاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن ~~~ ما تهی دستان براوردیم دستی در دعا نقد تیقضی بربند دستکیر کاه قاضی حاجات درویشان وبخشاینده مسکینان تویی بس روا کن از کرم حاجات بسیار همه القصه روز چهلم که آدینه بود عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد وظلمت سحاب مرتفع کشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی کشته میخواست که از حال قوم خبر کیرد وچون نزدیک شهر رسید وبر صورت واقعه مطلع شد ملالی بسیار بدو غلبه کرده باخود کفت من ایشان بعذاب ترسانیدم وعذاب برحمت مبدل کشت اکر من بدین شهر روم مرا مکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد وقصهٔ رفتن او بدریا وحبس کشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا وصافات مذکور خواهد شد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ واکر خواستی پروردکار تو لَآمَنَ هرآینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هرکه در زمین کُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بر ایمان قوم بغایت حریص بود وچون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه دل آن حضرت می نشست حق سبحانه این آیت فرستاد وایمان خلقی را بمشیت خود بازبسته وفرمود که أَفَأَنْتَ ایا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمان را حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا کردند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخ است بایت قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونشاید ونیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ انکه ایمان

آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مکر بارادت وتوفیق وقضاء الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ ومی کند پلیدی عذاب را یا خشم میکیریم یا مسلط میکنیم شیطان را وحفص بیای می خواند یعنی خدای غضب میکند عَلَى الَّذِينَ بر انانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمی نمایند در حجج وآیات قُلِ انْظُرُوا بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم مشرکان را که از تو طلب آیات میکنند که بنکرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیدهٔ سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ ودر زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی وبدایع وحکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ ودفع نمیکند دید آیتها وَالنُّذُرُ واستماع کلام بیم کنندکان وسد عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از کروهی که در علم وحکم من واقع است که نخواهند کروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ بس چشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مکر ایامی را یعنی واقعها را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ کذشتند بیش از ایشان چون عاد وثمود واصحاب ایکه واهل موتفکه مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بکو بس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من باشما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي بس باز رهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هر کاه عذاب بمکان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا ونجات دادیم انانرا که کرویده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ هم چنین که نجات داده ایم رسل وتابعان ایشان را حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست ودرست است از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات میدهیم کرویدکان را که محمد است صلی الله علیه وسلم واصحابا ورضی الله عنهم قُلْ بکو محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب باهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اکر هستید شما در کمان مِنْ دِينِي از صحت دین من بیان میکنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ بس من نمی پرستم انانرا که تَعْبُدُونَ شما می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام وملایکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن پرستش میکنم خدایرا الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدایی که می میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید بوفات اهل شرک میعاد عذاب ایشان است وَأُمِرْتُ ومن مامورشده ام أَنْ أَكُونَ انکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان باحکام الهی واخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ ودیکر امر کرده اند یا وحی فرستاده اند بانکه بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص سازان را حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ ومباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندکان این خطاب متوجه بغیر آن حضرت است وَلَا تَدْعُ ومخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آن چیزی را که سودی نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو کذاشتن او فَإِنْ فَعَلْتَ بس اکر بکنی یعنی بخوانی بجز خدا فَإِنَّكَ

من دینی

فإذا پس به درستی که تو من الظالمین آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا
در غیر موضع او کنی وان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری
فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر او را الا هو مگر او که الله است
وان یردک بخیر و اگر خواهد بتو صحت و دولت و غنا فلا راد لفضله پس هیچ دفع کننده
و بازدارنده نیست مر آن فضل را و وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق
سبحانه متفضلست باران خیر به بندگان بی استحقاقی از ایشان یصیب به می رساند
فضل خود را من یشاء بانکه میخواهد من عباده از بندگان خود وهو الغفور و اوست
امرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرحیم مهربان پس بطاعت امید
در رحمت او بندید قل یا ایها الناس بگو ای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که آمد بشما
کلام درست یا پیغمبر راست من ربکم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند
شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فانما یهتدی پس جز این نیست
که راه می یابد لنفسه برای خود یعنی منفعت آن عاید است بدو ومن ضل و هر که گمراه
شد بانکار و تکذیب فانما یضل پس همین است که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی
وبال آن ضلال بر وست وما انا و نیستم من علیکم بوکیل بر شما نگهبانی که امر شما
موکل من باشد دمیاطی فرموده که آیة السیف ناسخ اینست واتبع و پیروی کن ای محمد ما
یوحی الیک آن چیزی را که وحی کرده می شود بسوی تو بامتثال و تبلیغ واصبر و صبر کن
بر دعوت و بر ایذایی که بتو میرسد و شکیبایی ورز حتی یحکم الله تا وقتی که حکم
کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و نهی و جزیه کتابی وهو و اوست
بهترین حکم خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و
ستم نیست یا مطلع است بر سرایر و احتیاج به بینه و گواه ندارد سـ
از سپیدی تا سیاهی گیر ز لوح و قلم یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورة هود علیه السلام آیات کلمات حروف
١٢٣ ١٩١٤ ٧٦٩٤

بسم الله الرحمن الرحیم الر در حقایق فرموده که حروف مقطعه نسبت
با اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و موید این قول آنست
آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برآنند
که معنی الر آنست که انا الله اری امنم خدایی که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت
عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید
کتاب این کتابیست صفت او آنکه احکمت استوار کرده شده است آیاته آیتها
او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظم محکم مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد

ثم

ثم فصلت پس جدا کرده شده است سورة سورة و آیة آیة یا تفصیل یافته است
در و آنچه بندگان بدو محتاج اند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزدیک
حکم کننده با حکمت محکم خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آنکه نپرستید
الا الله مگر خدا را اننی لکم بدرستی که من مر شما را منه از و یعنی از طرف وی
نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وبشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید
و ایمان وان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست که تا آمرزش طلبید
ربکم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید
بحضرت او از معاصی در زمان آینده یمتعکم تا برخورداری دهد شما را متاعا حسنا
برخورداری نیکو یعنی عمر دراز با زندگانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما از زندگانی
بهره دهد و ایمنی و تندرستی الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده که آخر عمر شما است
محققان گفته اند متاع و حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی
نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور است که برخورداری نیکو آنست
که حاجت مردمان بر دست وی گزارده شود ویؤت و تا بدهد خدای کل ذی فضل
هر خداوندی فضلی را در دین فضله ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت
ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از
سیئات او و جنانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او
نشان فضل نوشته و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید ب
آنها که بدو دادند باز و باز نگیرند وان تولوا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام
یا اعراض کنید از متابعت من فانی اخاف پس بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما
عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است و در تیسیر گوید
روز بدر و گفته اند روز شدتی و مشقت و آن ابتداء کفار بود بقحط و غلا
تا حدی که مرده و مردار میخوردند الی الله بسوی مجازات خداست مرجعکم بازگشت
شما وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب قدیر تواناست
آورده اند که جمعی از مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
می ورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفاء آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات
نموده گفتند چون پردها را فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهاء خود را فراهم گیریم
در عداوت محمد کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که الا
انهم بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم فراهم می گیرند سینها خود را بر
عداوت حبیب من تا دو تا میکردند ایشان با دو تا کردن سینه عبارت است

الجزء الثاني عشر

از پوشیده داشتن آن در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل می گیرند لیستخفوا تا پنهان
دارند منه از خدای الا حین بدانید که آن هنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در
سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه
پنهان میکنند در سینهها وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند یعنی پنهان و آشکارا
و علانیة ایشان بر نسبت علم وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست
بذات الصدور باسراری که در سینههاست و گویند ذات الصدور دلها اند و حق
سبحانه مضمرات آن را میداند ع ای که در دل نهان سازی [illegible]
در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن
گذار و شیرین زبان بود و بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدی و سخنان
خوش ادا کرده لاف هواداری و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بودی
و درونش تیره و بیرونش روشن مینمود حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا
کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق
مشابه ماریست که درونش زهر و بیرونش نقش و نگار ع صورت ظاهر نمی آید بکار
باطنی باید مبرا از غبار وما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد
جمیع حیوانات باشد الا علی الله مگر بر خدای است رزقها روزی ایشان از روی
تفضل و رحمت ایراد لفظ علی مفید قید وجوب است در شرع بجهت تحقیق وصول
رزق است بر نوعی و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی ایشان همه از خدای
است یا بمعنی الی یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده
نماید قبض کند ویعلم و میداند خدای مستقرها قرارگاه حیوانات در حین
حیات ومستودعها و آرامگاه ایشان بعد از وفات صاحب کشاف آورده است که
مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان
قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق
و مستقر و مستودع ایشان مذکورست و مسطور فی کتاب مبین در کتاب روشن
یعنی لوح محفوظ وهو الذی و اوست آنکه خلق السموات والارض بیافرید آسمانها
و زمینها را فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخرش آدینه بود
وکان و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرشه علی الماء عرش او بر آب در تبیان
تفسیر آورده که حق سبحانه در مبدا آفرینش یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت
در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را بالای او بداشت
و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم
است

است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را
لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که ایکم کدام
شما احسن عملا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر که بیشترست برین نعمت یا تصدیق که
کاملترست در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد ولئن قلت و اگر گویی ای محمد قوم خود را
انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شدگانید من بعد الموت از پس مرگ لیقولن الذین
کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا این نیست این سخن که در باب بعث میگویند
الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا یا در فریب یا در بطلان ولئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم
عنهم العذاب از ایشان عذابی که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگام شمرده شده
یعنی وقت معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد
عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان
که روز بدرست لیس مصروفا نباشد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی چون
وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و دمیاطی فرموده که این عذاب قتل
جبرئیل است مر مستهزیان را و اجابه مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد و در
سوره حجر مذکور خواهد وحاق بهم و احاطه کرده خواهد بر ایشان وضع ماضی در موضع
مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشان را
ما کانوا آنچه بودند که از روی جهل به یستهزءون بدان استهزا میکردند و
بوقوع آن استعجال می نمودند ولئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی اگر بدهیم آدمی را
منا رحمة از نزد ما رحمتی که دریابد لذت آن را ثم نزعناها پس باز ستانیم
آن را منه از وی انه لیئوس بدرستی که او ناامید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد
بر کرم ما کفور ناسپاس است در نعمت گذشته ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را
نعماء نیکویی و غنا بعد ضراء مسته بعد سختی بدو رسیده باشد چون بیماری و
فقر لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات برفتند بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا
بدی آمد دور شد عنی از من انه بدرستی که ایشان لفرح شادمان است
بنعمت و مغرور بدان فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته
اند از شکر نعمت و قیام بحق آن الا الذین مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند در
محنت و بلا وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند
در نعمت و رخا اولئک لهم آن گروه که بصفت صبر و شکر موسومند مر ایشان راست
مغفرة آمرزش گناهان واجر کبیر و مزد بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ العالم
فرموده که در جنت نعمتی هست که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی

انوار الفاسـ ماراهست بر القاء تو در خور بست بی بر توجمال توجنت محقرست

آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد و اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات میکردند و با کلام کریم و کتاب قدیم بطریق تهاون واستهزا سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان ان بود که چرا کنجی بتو نداده اند یا ملکی با تصدیق تو فرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت واستهزا و سخریه ایشان تنکدل میشد حق سبحانه برای تهییج آن حضرت در اداء رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان این فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رحمه الله کوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَى برخی از انچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو یعنی انچه مخالف رای مشرکانست در نفی و طعن و سب آلهه ایشان وَضَائِقٌ بِهِ و تنک است باظهار ان صَدْرُكَ سینه أَنْ يَقُولُوا از ترس انکه کویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ برو کنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب ان تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت کواهی بر نبوت و بسبب این مقالات از اداء رسالت باز ممان .

إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو نَذِيرٌ بیم کننده بر تو انذار نیست و بس نماند و در ان تقصیر منما پس چرا از رده از انکار ایشان تنکدل باید شد سـ در شب مهتاب مه را بر سماک از سکان و عوعو ایشان چه باک وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها وَكِيلٌ نکاهبست یا کار کزار او انکه کار را او کذارد و نکاه دار انکه خود را بدو سپارد پس توکل بر او کن و از کفت و شنود حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میکویند کافران افْتَرَاهُ محمد بر می بافد انچه میکوید که بمن وحی میکنند یعنی قرانرا خود می سازد قُلْ فَأْتُوا بکو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قران در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزدیک خود یعنی زعم شما انست که قران را از خود بر می توان بافت و من این کمان می برید که من از خود می سازم شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادرتر بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و تعود شما بر انشاء اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بمعارضه هر کرا توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان که این کلام مفتری و مختلف است و چون ایشان از معارضه بعشر سورها عاجز آمدند ایتی دیکر آمد فاتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز ظاهر کشته شد فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اکر اجابت نکرده اند لَكُمْ مر شما را در انچه کفتند در اتیان سوره

مخاطب حضرت پیغمبرست و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و کفته مراد مومنانند که ایشان نیز تحری میکردند برای حمایت پیغمبر و می کفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مفتری میکویند شما با مفتراء معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اکر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّمَا أُنْزِلَ انچه فرستاده شده است بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خدا ایست یعنی ملتبس است بعلمی که خاصه اوست و ان علمی است بمصالح عباد و انچه ایشان را بکار اید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَهَ و بدانید انکه نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مکر او که عالم است بانچیز که غیر او ندانند و قادر است بر انچه غیر او نتوانند فَهَلْ أَنْتُمْ پس ایا هستید شما مُسْلِمُونَ تا بنان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قران نزد شما متحقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد که از دولت همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندکانی دنیا را وَزِينَتَهَا و آرایش آن را در مقابل اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که آورده عام است مر جمیع مردمان را هر که از ایشان باحسان و اعمال خود اراده دنیا خواهد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام ابر کذاریم بر ایشان أَعْمَالَهُمْ جزاء کردارهاء ایشانرا فِيهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولَئِكَ الَّذِينَ ان کروه انند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْآخِرَةِ در ان سرای دیکر إِلَّا النَّارُ مکر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء مزدی که برصورت اعمال ایشان مترتب بوده اند و نیا و مفاسد و غرایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است ماندة وَحَبِطَ و تباه کشت مَا صَنَعُوا انچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشانی در عمل غلس نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیزست فی نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انچه بودند که می کردند از ریا و سمعه و جز ان أَفَمَنْ كَانَ ایا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردکار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ و از پی در اید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِنْهُ کواهی از خدای که بصحت آن کواهی دهد و ان قران است برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند کفته اند که صاحب بینه پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و تابع اوست شاهدی که ان جبرئیل است علیه السلام یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر یا علی مرتضی یا صورت ان حضرت که هر که بدیده انصاف در روی نکریستی انوار حق و اثار صدق در بشره او مشاهده نمودی سـ ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا این حسن چه حسن است تبارک و تعالی بعضی بر انند که بینه قران است و یتلو بمعنی تعرف و آن شاهد جبرئیل است علیه السلام یا لسان

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یا اعجاز ونظم او واکر تلاوه بمعنی یتبعه دارند شاهد
انجیل است ودر زاد المسیر اورده که انجیل تابع قران است بتصدیق وشهادة وبشارت
واکرچه قبل از وی نازل شده ومن قبله وپیش از انجیل یا قران تابع او بوده کتاب موسی
کتاب موسی یعنی توریت چه او نیز در تصدیق بنجامی وبشارت بوجود او تابع است یعنی موافق
مر قران را اماما در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین را ورحمة وسبب بخشایش
بر منزل علیهم اولئک ان کروه که صاحب بینه اند یؤمنون به می کروند بقران ومن یکفر به
وهر که کافر شود بقران من الاحزاب از کروهی جند که اهل مکه اند وانکه حزب ایشان آمد
در عداوت پیغمبر فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده کاه اوست ولا محاله بدان رسد
فلا تک پس تو مباش فی مریة در کمان منه ازین موعد انه الحق بدرستی که
این وعده درست وراست است من ربک از پروردکار تو ولکن اکثر الناس ولیکن
بیشتر از مردمان لا یؤمنون نمی کروند بان وتصدیق نمی کنند ومن اظلم وکیست ستمکار
تر یعنی کافر تر ممن افتری از انکس که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی
او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن کروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد
در موقف علی ربهم بر پروردکار خود ویقول الاشهاد وخواهند کفت کواهان
یعنی حفظه وکرام کاتبین یا پیغمبران برای امتی هر یا اعضا وجوارح ایشان
کواهی دهند که هؤلاء الذین این کروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم
دروغ کفتند بر پروردکار خویش باتخاذ ولد وشریک الا لعنة الله بدانید که
لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکاران است یعنی بر کافران ومراد از لعنت دوری
باشد از درکاه قرب پس صفت ظالمان میکند ومیکوید الذین انانکه یصدون باز
میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او ویبغونها عوجا و
وجستجو میکنند راه خدای را عوجا بر کجی ومایل وانحراف از راستی وهم وایشان
بالآخرة هم بدان سرای هم کافرون ایشان ناکرویدکانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر
ایشان است بآخرت اولئک آن کروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندکان
مر خدای را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم ونیست مر
ایشان را من دون الله جز خدای من اولیاء هیچ کس از دوستان که عقوبت الهی
از ایشان باز دارد بلکه یضاعف افزوده شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی
دو باره معذب کردند بجهت ضلال واضلال ما کانوا نبودند که در دنیا یستطیعون
السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن کر بودند وما کانوا یبصرون
ونبودند که ببینندی یعنی ایات قدرت را چه از دیدن ان کور بودند اولئک

الذین این کروه انانند که در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش
را یعنی زیان ایشان بدیشان باز کردد وضل عنهم وکم شد از ایشان ما کانوا یفترون
انچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان ودر خواست ملائکه لا جرم
انهم بی شک وشبهه ایشان فی الآخرة در ان سرای هم الاخسرون ایشانند زیان
کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند ومتاع دنیا
فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده اند ودرین سودا غبن فاحش است
مایه دین را بغیما دادن از دون همتی است زانکه دنیا جملکی هیچ است ودین اساس
نعمتی فانی ستانی دولت باقی دهی اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است ان
الذین امنوا بدرستی انانکه از روی اخلاص کرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای
شایسته از اداء فرض وتعبد بنوافل واخبتوا وارام کرفته اند الی ربهم بذکر پروردکار
خود با تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ماسوی منقطع شده اند اولئک اصحاب الجنة
انان ملازمان بهشت اند هم فیها آنان در بوستان جنان خالدون دایم وباقی
اند مثل الفریقین صفت دو کروه که مومن اند وکافر کالاعمی والاصم مانند کور وکر
ومانند شنوا وبینا والبصیر والسمیع هل یستویان ایا برابر اند این دو فریق مثلا در صفت وشبه یعنی
برابر نیستند افلا تذکرون ایا پند نمی کیرند بدین مثلها وتامل نمی نمایند در ان تشبیه کرده است
کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهده او مر ایات قدرت را وبنا شنوا بسبب تصامم
او از استماع کلام الهی وتشبیه مومن بسمیع وبصیر جهت انست که حال مومنان
در سمع وبصر ضد احوال کافر انست در بحر الحقایق فرموده که اعمی انست که حق را
باطل وباطل را حق بیند واصم انکه باطل را حق وحق را باطل شنود وبصیر کیست که
حق را حق بیند وپیروی کند وباطل را باطل بیند واجتناب نماید وسمیع انکه
حق را حق شنود وبدان عمل کند وباطل را باطل شنود واز ان حذر فرماید بحقیقت
بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل بی یبصر جلا یافته باشد وسمیع کسی که کوش هوش
بکوشوار فبی یسمع اراسته باشد هر که بخدا بیند جز از خدای نه بیند وهر که بخدای
شنود جز از خدا نشنود کوشی که بحق باز بود در همه جای او هیچ سخن نشنود الا
از خدای وان دیده که نور بدید او هر ذره بود اینه دوست نمای
ولقد ارسلنا وبدرستی که فرستادیم نوحا الی قومه نوح را علیه السلام بسوی قوم
او پس کفت مر ایشان را انی لکم بدرستی که من مر شما را نذیر بیم کننده ام مبین
هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب ووجه خلاص را بیان میکنم یا نذیم الا تعبدوا
بانکه نپرستید الا الله مکر خدا را که اکر پرستش وی نمائید انی اخاف بتحقیق که من

ع

۴۸۳

می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی را که مولم است عذاب دردو صفت یوم الیم از قبل اسناد مجازیست برای وقوع الم در و فَقَالَ الْمَلَأُ پس کفتند اشراف و روسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلام مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مکر بشری مانند ما یعنی فضل فرقی که ترا بر ما باشد که بسبب تخصیص تو بود و بر ما واجب کرداند اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریه دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند سه همسری با انبیا بر داشتند انبیا را همچو خود بنداشتند کفتند اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور این ندانستند ایشان از عمی در میان فرقی بود بی منتهی هر دو کون ز نبور خورد از یک محل لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل هر دو کون آهو کیا خوردند آب زان یکی شد خون و زان دیگر مشک ناب هر دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی و آن دیگر پر شکر صد هزاران هم چنین اشباه بین فرقشان هفتاد ساله راه بین وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مکر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فروتران و فرومایه کان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی پس ایمان آوردند بی فکری و تاملی یا متابعان تو اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نکرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَى لَكُمْ و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه کمان می بریم شما را كَاذِبِينَ دروغ کویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ کفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای کروه من مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اکر باشم بر حجتی هویدا مِنْ رَبِّي از نزد پروردکار من بر صحت دعوی من کواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی از نزد خود که نبوتست فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده کردانیدند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آن را یا الزام کنیم شما را قبول آن و کفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بدان وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهانید و ناخواهندکانید قتاده رحمه الله فرموده اکر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردکارست تا حاجب عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند یکی را بخوانی که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست بلی عنکبوت امر تا بنا کرده اند بر تسلیم حکمت سر افکنده اند وَيَا قَوْمِ و ای قوم من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ مَالًا بر تبلیغ رسالت کنایتی غیر مذکورست خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما کران آید

اکر ادا

۴۸۴

اکر ادا کنید یا مرا سخت بود اکر ادا کنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مکر بر خدای آورده اند که اشراف قوم کفتند ای نوح اراذل و ادنی را از مجلس خود بیرون کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب فرموده وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا راننده ایمان کرویده اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنندکانند جزای پروردکار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چه کونه برانم ایشان را وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ ولیکن من بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ کروهی که نمی دانید قدر ایشان را وَيَا قَوْمِ وای کروه من مَنْ يَنْصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ طَرَدْتُهُمْ اکر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینماید کفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرموده وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمی کویم شما را البته عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک من خزانهاء علم خدا وندست وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا أَقُولُ و نمیکویم إِنِّي مَلَكٌ که بدرستی که من فرشته ام تا شما کویید که ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمیکویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنان را که بخواری در ایشان می نکرد أَعْيُنُكُمْ چشمهاء شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میکویید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشان را خَيْرًا نیکویی چه انچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان اماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناترست بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ بانچه در نفسهاء ایشانست از صدق و اخلاص و اکر من حکم باسلام شان نکنم در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که من آن هنکام باشم لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران چرا که انبیا را حکم بر ظاهرست قَالُوا کفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار کردانی جدال را با ما و در و حد از کشیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار انچه ما را وعده دادی از عذاب إِنْ كُنْتَ اکر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویان در وعید خود قَالَ کفت نوح علیه السلام إِنَّمَا جز این نیست که يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ بیارد بشما خدای عذاب را إِنْ شَاءَ اکر خواهد عاجلا و یا آجلا وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندکان خدای را از تعذیب خود بانکه بسبب بدنید یا بکریزید وَلَا يَنْفَعُكُمْ و سود نمیدارد شما را نُصْحِي نصیحت کردن من إِنْ أَرَدْتُ اکر خواهم أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم مر شما را إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ اکر هست خدای که میخواهد أَنْ يُغْوِيَكُمْ آنکه شما را کمراه سازد در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیر ش اینکه اکر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند هُوَ رَبُّكُمْ اوست پروردکار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت خود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز کردید خواهید شد و بر اعمال خود

جز اخواهید یافت اَمْ یَقُولُونَ بلکه کفتند افْتَرٰیهُ بری بافته نوح علیه السلام وحی را
از پیش خود ما نوح را علیه السلام کفتیم قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهُ بکو اکر بافته‌ام وحی را فَعَلَیَّ
اِجْرَامِیْ پس بر منست وبال کناه کردن من وَاَنَا بَرِیْءٌ ومن بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ از انچه شما
کناه میکنید در اسناد افترا بمن مینمایید وَاُوْحِیَ ووحی کرده شد اِلٰی نُوحٍ بسوی نوح
علیه السلام اَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ انکه ایمان نخواهد اورد مِنْ قَوْمِكَ از کروه تو اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ
مکر آن کس که ایمان اورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوه‌ناک مباش بِمَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ بانچه هستند
میکنند از تکذیب وایذا وچون فایده دعوت از ایشان منقطع کشت زمان نزول عذاب
در رسید حکم شد که ای نوح میان بر اجتهاد در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ وبساز کشتی را بِاَعْیُنِنَا
بنکاه داشت ما یا باعین ملایکه که مدد کاراند موکل تو اند وَوَحْیِنَا وبوحی کردن ما بتو در
ساختن ان ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چه کونه سازد
وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِیْ وخطاب مکن با من فِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا
درباره انانکه ستم کردند یعنی از من مخواه دفع عذاب از ایشان اِنَّهُمْ مُغْرَقُوْنَ بدرستی که ایشان
غرق شدکانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر امده که نوح علیه السلام چوب کشتی طلبید
فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت سالی که درخت برسید مطلقا هیچ
فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند وایشان نیز متابعت اباکرده از قبول دعوت نوح
علیه السلام اباکردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی وَیَصْنَعُ الْفُلْكَ وهر کاه که
بکذشتندی بر وی مَلَاٌ مِّنْ قَوْمِهٖ کروهی مهتران از قوم او سَخِرُوْا مِنْهُ افسوس کردندی
بر وجه کشتی را در بیابان می ساخت دور از آب وکفتندی کشتی می سازی اب کو وبعضی
طعن زدندی که با قول نبی بودی والحق بنجار شدی قَالَ اِنْ تَسْخَرُوْا مِنَّا نوح علیه السلام
کفتی اکر سخریه میکنید با ما فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس بدرستی که ما افسوس خواهیم کرد بر شما
كَمَا تَسْخَرُوْنَ چنانچه شما افسوس می دارید فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید مَنْ
یَّاْتِیْهِ انکس را که بیاید بدو عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ عذابی که او را رسوا کرداند که در دنیا که ان غرق
است وَیَحِلُّ عَلَیْهِ وفرود اید بدو عَذَابٌ مُّقِیْمٌ عذابی دایم در اخرت که ان حرق است
پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع وکفته اند
هزار و دویست وعرض او پنجاه ذرع وبقولی ششصد وارتفاع او سی ذرع وبقولی سی
وسه غیر از اینها نیز کفته اند واثار سه طبقه مرتب ساخت وبقیر مطلی کردانید و
بحکم الهی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد وطیور را در طبقه علیا وسباع وبهایم را در سفلی
وادمیان را با امتعه واغذیه در وسطی جای مقرر فرمود وبتهیه اسباب اتمام این مهام
مشغول بود حَتّٰی اِذَا جَآءَ تا وقتی که آمد اَمْرُنَا عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّوْرُ

تجرمون ع

اشتغال فرمود و بود که ساخت کشتی وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ

التنور

التَّنُّوْرُ وجوشید اب از تنور وآن تنوری بود از سنگ که حوا رضی الله عنها در ان نان پختی
و بمیراث بنوح علیه السلام رسیده بود ونشان عذاب ان بود که آب از تنور بر جوشد پس
چون امارت عذاب پدید امد قُلْنَا احْمِلْ کفتیم نوح را علیه السلام که بردار که فِیْهَا
در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَیْنِ از هر دو جفت از حیوانات یعنی از انها که جفتی میکشند اثْنَیْنِ
دو تا نر و ماده وحفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بردار وَاَهْلَكَ
وکسان خود را نیز بکشتی دار اِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر انرا که پیشی کرفته است عَلَیْهِ الْقَوْلُ بر وی قول
ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح بودند علیه السلام وَمَنْ اٰمَنَ
و بر دار در کشتی هر کس را نیز ایمان آورده بودند وَمَا اٰمَنَ وایمان نیاورده بودند و
موافقت نکرده مَعَهٗ با نوح علیه السلام اِلَّا قَلِیْلٌ مکر اندکی از مردمان که زن و چهل
او بود وسه پسر حام وسام ویافث وزنان ایشان وهفتاد دو تن مرد وغیر ایشان که مجموع هشتاد
و هشت تن بودند وبا نوح علیه السلام ایشان را نیز بکشتی اورد وسر پوشی که ترتیب داده بود
بر بالا کشتی بپوشید واز زمین آب عذاب جوشیدن کرفت واز آسمان آب بلا فرود آمدن
اغاز کرد وَقَالَ وکفت حضرت نوح علیه السلام با قوم ارْكَبُوْا فِیْهَا سوار شوید در کشتی
در حالتی که کویید بِسْمِ اللّٰهِ یعنی نام خدای برید مَجْرٰىهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰىهَا
و هنکام باز داشتن ان وکفته اند نام خداست رفتن وایستادن ان چه در خبر امده
که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله کفتندی روان شدی وچون خواستندی
که ساکن شود بسم الله کفتندی باز ایستادی پس علیه السلام ایشان را بدین وجه
تسمیه داد و کفت اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که پروردکار من لَغَفُوْرٌ امرزنده مومنانست
رَّحِیْمٌ مهربانست بر ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِیَ وکشتی تَجْرِیْ
بِهِمْ می برد ایشان را فِیْ مَوْجٍ در میان موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها
وَنَادٰی واواز داد نُوْحُ نِ ابْنَهٗ نوح مر پسر خود کنعان را وکویند نام او یام بود وَكَانَ
فِیْ مَعْزِلٍ وحال انکه بود بر کناره کشتی و بعضی او را از مسلمانان شمرده اند پس از فرط شفقت
کفت یٰبُنَیَّ ارْكَبْ ای پسرک من سوار شو در کشتی مَعَنَا با ما تا ایمن باشی وَلَا تَكُنْ و مباش
مَعَ الْكٰفِرِیْنَ با کافران که ویکان که غرق کردی از بس منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با
کافران در کیش ایشان متفق بودی قَالَ کفت در جواب پدر سَاٰوِیْ زود باشد که باز کردم
و پناه برم اِلٰی جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت یَّعْصِمُنِیْ مِنَ الْمَآءِ نکاه دارد مرا از غرق شدن
در آب قَالَ کفت نوح علیه السلام لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ نکاه دارنده نیست امروز که منع کند
و باز دارد چیزی مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از عذاب خدای اِلَّا مَنْ رَّحِمَ مکر انکس که می بخشد یعنی خدای
وکویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة راضیه یعنی هیچ کس ممنوع نیست

الکافرین

از عذاب مگر کسی که خدای بر وی ببخشد و در اثناء این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد
یافت وَحَالَ و حایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس
گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین ورده
که موضعیست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب تا دهم شهر محرم و کشتی تمام روی زمین
بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَ
قِيلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را
که بیرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای آسمان باز گیر آبی که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد
آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک
اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از اراضی
موصل یا از شام روز عاشورا دهم ماه محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفتند
بُعْدًا دوری و هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر قوم ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح
علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم
عاشورا سنت شد و این آیت در غایت فصاحت و نهایت بلاغت است و در مفتاح
و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغت و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن
گفته اند و در سفته اند بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن
مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه مسلحت میدان سخن وری سعت ایراد
آن ندارد حواله وقوف بر حقایق و دقایق این حال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر می رود
و من الله التوفیق بیت غوص البحر من طلب اللیالی که هر طلبی روی سوی دریا کن وَنَادَى نُوحٌ
و بخواند نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت نوح رَبِّ ای آفریدگار
من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود و تو فرمودی که اهل ترا
نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده تو راست است وَأَنْتَ
أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی در حکمت و درین جلیست امام ماتریدی
قدس سره در تأویلات آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت که اگر خبر داشتی
این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود که ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا و چون این
سوال فرمود قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستی که پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست
از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند عملی است غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته
فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی چیزی
که پرسیدن آن را ندانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال
مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ

الجاهلین

الْجَاهِلِينَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار
من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم
از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال آن نادان
دانشی وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نه بخشائی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم
از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا
بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از نزد ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و زیادتیها و
عَلَيْكَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست
که اهل کشتی را غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین
سه کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود
وَعَلَى أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یا آنها که ناشی
شوند از جمعی که با تو اند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند
شد که سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار کنیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت
رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت
مراد کفار اند و در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومنی و مومنه نباشد از آن
روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل
اند درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که
ما بواسطه جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آن را بسوی تو که محمدی صلی الله علیه و سلم مَا
كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی تو که بدانی آن را أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که گروه قریش اند
مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ
همچنانکه نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ پرهیزکاران
راست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید
بستگیهاست و شکیبائی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبائی ظفر است و کار بی صبران
هر دو بند بسته است بیت صبر است کلید گنج مقصود بی صبر در گنج را نگشود گر صبر کنی مراد یابی
ور پای در افتی از شتابی وَإِلَى عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود
را ذکر اخوت جهت نسبت است چنانچه در سوره اعراف گذشت قَالَ گفت هود
علیه السلام يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست
شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او و شما مر او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما
إِلَّا مُفْتَرُونَ مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکا يَا قَوْمِ ای قوم لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم
شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از پی

طمع خود جز داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت و تبلیغ نتیجه دهد
و موعظه آن زمان فایده رساند که بمطامع فاسده آلوده نباشد ع طمع بند و دفتر
زحکمت بشوی، طمع بگسل و هرچه دانی بگوی، لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند
جملگی هود علیه السلام فرمود ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر آنکس که بمحض
قدرت فطرنی بیافرید مرا افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا
محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود را قبول
نکردند حق سبحانه بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر
و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعات بودند و دشمنان بسیار داشتند برای زراعت
باران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود و یا قوم استغفروا
ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار با ایمان ثم توبوا
پس باز گردید الیه بدو از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم بر زرعهای
شما مدرارا باران پیوسته و یزدکم و بیفزاید شما را و یاری کند قوة الی قوتکم قوتی با قوت
شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید
ولا تتولوا و برمگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مصر باشید
بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت
دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بر ایشان نموده بود ایشان را در حساب نیاورده
انکار نمودند گفتند و ما نحن و نیستیم ما بتارکی آلهتنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را
عن قولک از سخن تو که گویی یک خدا را بپرستید و ما نحن لک و نیستیم ما ترا بمؤمنین گرویدگان
ان نقول نمی گوییم ما در شان تو الا اعتریک مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض آلهتنا برخی
از خدایان ما بسوء رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنون است عادیان گفتند که چون
تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان که نه بر طبق عقلست
از تو شنوده می شود قال گفت هود علیه السلام انی بدرستی که من اشهد الله گواه
می سازم خدا را و اشهدوا و شما نیز گواه باشید انی بریء بر آنکه من بیزارم مما تشرکون
از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک
میسازید فکیدونی پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جمیعا همه شما یعنی شما و خدایان شما
در اهلاک من اتفاق نمایید ثم لا تنظرون پس مرا امهال مدهید و هرچه خواهید در قصد
من کنید که باک ندارم و این حکایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما اندیشم و این از جمله معجزات
هود بود که بنی تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت
و قوت که بخون او تشنه بودند این همه سخن بگفت و مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق

نموده

نموده بی مهلت در اهلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و
اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل ع تو خدا را شو
اگر جمله دریاست جهان، بخدا گر سر موی قدمت تر گردد، و چون هود علی نبینا و علیه
السلام بکرم الهی وثوقی تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی
الله بر خدای ربی و ربکم که پروردگار من و شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم ما
من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدای فرا گیرنده است بناصیتها بموی
پیشانی او یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر وی و اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت
و تصرف است ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم بر طریق عدل و حق است
هر کس که برو توکل کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که
منتهی بحق باشد خیرا و کمالا و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره جامعه
مذکور است در باب لجدیه افعال و بیان تاثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه که در فی
الحقیقه مصدر جمیع افعال و موثر متعلقات در تمام منفعلات است بحکم تربیت هر یکی را
بحسب قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند اینست سر اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط
مستقیم کش کشانش میکشد کانا الیه راجعون و ازین مقوله است قول قایل چون همه را
اوست از چپ و راست تو بهره که می روی او راست، چون از و بود ابتداء همه هم بدو
باشد انتهاء همه فان تولوا پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید
فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آن چیزی که فرو فرستاده شده
بودم بآن الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید
حق سبحانه شما را هلاک کند و یستخلف و جانشین شما کرد اند ربی آفریدگار من قوما غیرکم
گروهی را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانید حق را چیزی با عراض از من و ابا
از قبول دعوت حق ان ربی بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگهبان
است یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از و غایب نمی شود
و چون کفار قوم هود علیه السلام بدین سخنان متنبه نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان
نافذ گشت و لما جاء امرنا و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات
دادیم هود را والذین آمنوا و آن کسانی را که گرویده بودند معه با او و ایشان چهار هزار
کس بودند که همه را با هود برهانیدیم برحمة منا بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل
ما بود نه بعمل ایشان و نجیناهم و برهانیدیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب سخت
و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از دیار ایشان بیرون شده اعضاء ایشان
پاره پاره می ساخت و تلک عاد و آن عادست یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله

عادست جحدوا انکار کردند وکافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود وعصوا رسله
عاصی شدند در فرستادگان او وعصیان یک پیغمبر مستلزم همه پیغمبرانست واتبعوا وپیر
وی کردند امر کل جبار فرمان هر سرکش عنید ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی
که ایشانرا بحق دعوت میکرد ومطیع کشتند آنانرا که ایشانرا بکفر وضلالت میخواندند واتبعوا
وازپی در آمده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت واکر بعد وهلاکت است
ویوم القیمة ودر روز قیامت لعنت نیز در پی ایشانست الا ان عادا بدانید که قوم عاد
کفروا ربهم نکرویدند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوریست لعاد مر عاد
را یعنی از رحمت دور اند وبعضی کفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت ودعای
هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب وعقاب است
قوم هود عطف بیانست عاد را یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند حضرت هود
علیه السلام بدیشان مبعوث شد بعاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه کویند جماعتی اند
با قوم ثمود هلاک شدند والی ثمود وفرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان
صالح را مراد اخوت نسبی است قال کفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای قوم
من بپرستید خدایرا وبوحدانیت او بکروید ما لکم نیست شما را من اله هیچ معبودی
بجز وی هو انشأکم او بیافرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را که پدر شماست ومواد
نطفها را که نسل او از وآفریده می شود از خاک پیدا کرد واستعمرکم وزندکانی داد شما را
فیها در زمین در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار
سال بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل ساختید وبحفر انهار وغرس اشجار
اشتغال نمودید فاستغفروه پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا
الیه پس رجوع کنید بپرستش او واز عبادت غیر او ان ربی بدرستی که آفریدکار من قریب
نزدیکست بامیدواران برحمت مجیب اجابت ودعا ایشان بفضل ومنت قالوا یا صالح
کفتند قوم که ای صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی
نشانه — وسداد در چنین حال قومی میدیدیم قبل هذا پیش از ین که دعوی نبوت کنی و
میخواستیم که ترا ملک یا مشاور خود سازیم یا امید داشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین
سخن که تو میکوئی نا امید شدیم از تو بریدیم اتنهینا آیا ما را نهی میکنی ان نعبد از آنکه پرستیم
ما یعبد آباؤنا آنانرا که بودند پدران ما که میپرستیدند وانا لفی شک وبتحقیق که ما در شکیم
مما تدعونا الیه ازانچه تو میخوانی ما را الیه بسوی آن از توحید وترک عبادت اصنام مریب
شکی در تهمت افکننده یعنی کمانی که نفس را مضطرب میسازد ودل را آرام نمی دهد وعقل را
شوریده میکرداند قال یا قوم کفت صالح علیه السلام که ای کروه من ارایتم خبر دهید مرا

وفرض کنید

وفرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة بر حجت روشن من ربی از پروردگار خود
وآتانی منه رحمة وداده باشد مرا از نزدیک خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری
کند وباز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اکر نافرمانی کنم او را در تبلیغ
رسالت پس من شما را بخدای میخوانم وشما مرا بدین خود دعوت میکنید وبا من مجادله می
نمایید فما تزیدوننی پس شما نمی افزایید مرا غیر تخسیر بجز زیان کاری نسبت دادن یعنی
نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال
بسیار طلب معجزه نمودند وچنانچه در سوره اعراف سمت ترقیم یافت بدعاء وی از سنگ
ناقه پدید آمد صالح علیه السلام بر ایشان حجت کرفت در باب ناقه ووصیت آغاز کرد
ویا قوم وکفت ای قوم من هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای خلق کرده لکم برای شما
آیة در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فذروها پس بگذارید او را تأکل تا بخورد
وبچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست ونفع او مر شما راست ولا
تمسوها بسوء ومرسانید بوی بدی وآزاری که اگر بدی قصد او کنید فیأخذکم پس بگیرد
شما را عذاب قریب عذاب نزدیک یعنی متعاقب ازار او معذب کردید ومهلت نیابید
فعقروها پس پی کردند آن ناقه را وتفصیل آن در سوره قمر بیاید وبعد از عقر ناقه بچه او
ببالاء کوهی بر آمده سه بانک کرد وصالح علیه السلام بدان وقت در سیاق قوم بود چون
بیامد وحال با وتقریر کردند فقال تمتعوا پس کفت که شما بر خورید از عیش فی دارکم
در سراهاء خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه وپنجشنبه وآدینه است روز شنبه بشما
عذاب فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده اند که روز چهار
شنبه روی ایشان زرد شد وپنجشنبه سرخ کشت وآدینه سیاه کردید وشنبه عذاب
نازل شد فلما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا
صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا معه وآنانکه با او بودند از مومنان برحمة منا
بفضل وبخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل ورحمت خود صالح ومومنانرا
ازان بلا برهانیدیم ومن خزی یومئذ واز رسوائی آن روز وی میباید که مراد روز قیامت
باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات مومنان العزیز
غالب بر دشمنان بهلاک ایشان واخذ الذین ظلموا وفرا کرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر
الصیحة فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است در زاد المسیر آورده که چون آن سه روز که وعده
حیات داشتند در خانهاء خود ساکن شده قبرها کنده بودند ومنتظر عذاب می بودند چون
روز چهارم آفتاب طالع شد وعذاب نیامد از منازل بیرون آمدند یکدیگر را می خواندند
که ناکاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خود پای بر زمین وسر بر آسمان وپرهاء خود

نشر کرده از مشرق تا مغرب با جمله وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید تر براق و پیشانی با جلا
و نورانی و درخشان افروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشانید
و ثمود ان حال را مشاهده نموده روی عصیان خود نهاده بعقوبت در امدند جبرئیل علیه السلام
نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده و سقفها بر ایشان
فرود آمد فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در سرایهاء خود جاثمین مردگان بر زمین چفسیده کان
کان لم یغنوا گوییا که هرگز نبودند فیها در ان سراها در تیسیط اورده که خدای تعالی
بدان صیحه هلاک کرد آن را که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر
یک مرد که او را ابو رغال گفتندی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ابو
رغال کیست حضرت فرموده که پدر قبیله ثقیف الا ان ثمود بدانید به درستی که ثمود کفروا
ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوری است از رحمت من لثمود هم
قوم ثمود را ولقد جاءت و هر اینه بتحقیق امدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه که یازده
یا دوازده یا هشت بودند و دمیاطی گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
علیهم السلام بر صورت جوانان ساده بروی صاحب جمال امدند ابراهیم بسوی ابراهیم
صلوات الرحمن علی نبینا و علیه السلام بالبشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط
علیه السلام در حقایق سلمی مذکور است که ان بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف
الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام
خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق اورده که ان مژده بود بظهور
حضرت سید انبیا از صلب وی و بانکه او خاتم پیغمبران و صاحب لواء حمد است و چه
بشارت در مقابله این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد س خوش وقت ان پدر
که چنین باشدش پسر شاباش ان صدف که چنین پرورد گهر ابا از و مکرم وابنا از و عزیز
صلوا علیه ما لمع الشمس و القمر و دمیاطی اورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط علیه
السلام امده بود و اسرافیل علیه السلام به بشارت ولد مر ابراهیم را علیه السلام و میکائیل
علیه السلام بمحافظت لوط علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه
چون نزد خلیل امدند قالوا گفتند سلاما سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت
ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را
در مهمانخانه نشانید فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء تا انکه آورد بعجل حنیذ گوساله
بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز
نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم علیه السلام ایدیهم دستهاء ایشان را
که مطلقا لا تصل الیه نمی رسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمی کنند نکرهم انکار کرد

ع

سلاما

ایشان را

ایشان را از ان یعنی منکر شد واوجس و در دل اورد منهم خیفة از ایشان
ترسی چه در ان زمان هر چه قصد کسی داشتی از طعام او تناول نمودی و چون
ایشان از طعام وی نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند
چون فرشتگان از وی احساس خوف نمودند قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس
انا ارسلنا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم
لوط علیه السلام تا ایشان را عذاب کنیم وامراته و زن ابراهیم علیه السلام
ساره بنت هاران قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود
یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و بر کشتر
و از کس روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنود فضحکت پس بخندید از جهة
فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم علیه السلام بود یا برای اهلاک
اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط علیه السلام
با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت میماند
از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر هر تقدیر
چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم ما او را از زبان ملائکه باسحق بوجود
فرزندی اسحاق نام ومن وراء اسحاق یعقوب و از پس اسحاق یعقوب تخصیص بشارت
بساره جهت ان بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر انکه ابراهیم علیه
السلام از هاجر پسری داشت اسماعیل نام و ساره را هیچ فرزندی نبود پس چون مژده
فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت یا ویلتا ای عجبا ءالد آیا من بزایم وانا عجوز و حال انکه
من پیر زنم و دران وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر
من در حالتی شیخا در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله
ان هذا بدرستی که این خبر که میگویند لشیء عجیب چیزی عجب است استعجاب
وی از انجاء عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را که
اتعجبین ایا شگفت میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجیب نیست که از
صنع بی الت و فضلت بی علت از میان دو پیر فرزند بیرون اورد قدر بحدی که
بر کمال بود که چنینها از و محال بود رحمة الله بخشایش خدای وبرکاته و برکتها یعنی
زیادت خیرات او علیکم اهل البیت بر شماست ای اهل بیت محققان بدانند که از برکات
الهی ان بود که اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات الله علیه و از ساره
رضی الله عنها پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید ستوده است با عطاء
نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس ان وقت که برفت عن ابراهیم

الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ و آمد بوی
بشارت اولاد يُجَادِلُنَا در استاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فِي قَوْمِ لُوطٍ در شان
قوم لوط علیه السلام آورده اند ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را
که در و صد مومن باشد گفتند نی فرمود که اگر نود باشد گفتند نی هلاک نمی کنیم
همچنین ده ده کم میکرد تا بیک رسید و بهیچ بس یکی ملایکه گفتند که یک مومن باشد ما را
بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام فرمود ان فیها لوطا و بنات وی
دران جا اند فرشتگان فرمودند که لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابراهیم لَحَلِيمٌ بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران
أَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان مُنِيبٌ رجوع کننده بحضرت ذکر این صفتها
دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملایکه رقت قلب و فرط ترحم او بود و امید داشت
که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملایکه گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابراهیم
روی بگردان و در گذر عَنْ هَٰذَا ازین جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی که آمده است أَمْرُ
رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستی که ایشان آینده است بدیشان
عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذابی باز ناگردنده بجدال و دعا ملایکه ابراهیم را علیه السلام وداع کرده
روی بموتفکات نهادند و ان چهار شهرستان بود در هر یک صد هزار مرد شمشیر زن چون
بنزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه السلام در انجا می بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین
کار می کرد بپیش وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و ان هنگام که آمدند فرشتگان ما
لُوطًا بسوی لوط علیه السلام سِيءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و
تنگ شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهاء
خوش و صورتهاء دلکش ترسید از بدی و بی باکی قوم اندیشید وَقَالَ و گفت يَوْمٌ عَصِيبٌ
این روزی سخت است بعضی آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط علیه السلام
چهار نوبت بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط مهمانان را دید گفت
بشما نرسیده است قصه اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را علیه السلام
شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل علیه السلام میکائیل علیه السلام
اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه
رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر درآمدند دیگر باره اعاده نمود و چون بخانه رسیدند
دیگر باره اداکرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه السلام دیدند
و خبر بدیگران رسید یا زن لوط آگاه بر قوم را خبر کرد و روی بدر خانه لوط علیه السلام نهادند
وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند با لوط علیه السلام قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ بشتاب دوانیده

هذا

بسوی او

بسوی او وَمِنْ قَبْلُ و پیش ازین وقت نیز كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملها
بد میکردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن
بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای
گروه من هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من ایشان را بخواهید هُنَّ ایشان أَطْهَرُ لَكُمْ
پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزویج مومنات
بکفار می توانست کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران
را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد به بنات نساء ایشان بود چیزی چه نبی بدر امت
خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند و مباح
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مکنید
فِي ضَيْفِي در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مرد
راه یافته که شما را پند دهد و از عمل بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط
بدرستی که تو میدانی که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ
هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق تو میدانی مَا نُرِيدُ آنچه میخواهیم از اینان فاحشه
قَالَ گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ کاشکی مرا باشد قُوَّةً
بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر اینه شما را دفع کنم أَوْ آوِي یا پناه
گیرم و باز گردم إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ برکن محکم یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع
شما توانم کرد در احادیث صحاح وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده
که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفته و حق سبحانه او را
یاری داد چه ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست نظم آستانش که قبله گاه همت
از همه افق پناه همت هر که دل در جنابش بسته است از غم هر دو کون وا رسته است
آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود
ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط
علیه السلام بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملایکه که او را بدان اضطراب
و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ملایکه ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان
پروردگار توییم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا
إِلَيْكَ نمی رسند بر اضرار و ایذاء تو بعوض را ایشان بتو نمی رسد تو قدم از میان بیرون
نه و ما را با ایشان گذار پس جبرئیل علیه السلام بپیش ایشان باز شده پر خود را بر رویها
ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند
حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بجر

کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب یعنی از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ
و باید که التفات نکند و وا پس ننکرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا
امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافرست إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستی که رسنده است
او را مَا أَصَابَهُمْ انچه رسید بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد
لوط علیه السلام از غایت تنگ دلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل
علیه السلام گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط
علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ
ایا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس ان وقت که امد فرمان
یا بعذاب ایشان جبرئیل را علیه السلام فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهاء ایشان
در اورد و بر داشت تا بجایی که اهل اسمان بانگ خروس ها و ارسگ ایشان شنودند
پس حکم کردیم تا برافکند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا کردانیدیم عَالِيَهَا زبر ان شهرها
را سَافِلَهَا زیران یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا و بباراندیم عَلَيْهَا بران شهرها
بعد از سرنگون شدن ان حِجَارَةً سنگها مِنْ سِجِّيلٍ از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل
است وان گلی باشد که با اتش پخته باشند چون اجر و یا سجیل کوهیست در اسمان یا نام
اسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی ان سنگ باران بر ایشان
از اسمان بود یا از دوزخ وان سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی مُسَوَّمَةً نشان
کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا ببیاض و حمره در زاد المسیر گوید معر
کرده شده بود بعضی از انها سفید و بران نقطها سیاه و برخی سیاه بران نقطها
سپید یا نام هر کس که بر وی باران بلشد بران نوشته بود یا اماده گشته عِنْدَ رَبِّكَ در
خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی اورده که سنگ کلان او
برابر خمی بود و خورد مساوی سبوی قولی انست که سنگ بر جماعتی باریدند از ان قوم که
در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی فرود بنام وی بر سرش امد و هلاک
شد اورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در امد و تا چهل روز ان سنگ که نامزد او بود
در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بر وی امد و هلاک وَمَا هِيَ و نیست
ان سنگ و عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ظالمان دور چه ایشان استحقاق ان هست که
بر ایشان سنگ بارد سه جو عالم از ستمکاران دارد عجب نبود که بروی سنگ بارد
سکان سنگ در خورد ست بنیاد جو ظالم را بر مبنی سنگ بر داد و گفته اند که
ضمیر هی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران
مکه دور نیست در اثناء اسفار بران دیار گذرند پس اولی انکه بنظر اعتبار دران نکرند

واز عذاب

نقطه زد

و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آورند
وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر
ایشان شعیب را علیه السلام قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدا
بیکانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و نکاهید
و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات
إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من می بینم شما را با توانکری و نعمت یعنی در مانده
و محتاج نیستید که داعیه باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانکر به هیچ حق گذاری
انست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه انکه از حق ایشان باز گیرید وَإِنِّي و
بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما باین خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب
روز گرداینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب است بجهت وقوع انست
دران یعنی دران روز گرد شما را فرو گیرد که هیچکس رهایی نیابد مراد عذاب قیامت
است یا عذاب استیصال و چون نهی کرده از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفاء
ان و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ وای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ بتمام بپیمایید
مکیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی
وان قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه می خریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند
و اطراف درم و دینار را می بریدند و دران باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید
مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهاء ایشان یعنی بهاء هر چه می خرید یا قراضه که از درم و
دینار می برید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی بجویید فِي الْأَرْضِ در زمین بلد خود مُفْسِدِينَ
در حالتی که تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ انچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال
بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از انچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید باور دارندگان مر اقوال مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نکاهبان
که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رسانده و
نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس سه من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال اورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند
بعضی انکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام
و برخی انکه ایشان را بحرب نفرموده اند و شعیب علیه السلام از ان جمله بود که رخصت
حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگزارد
قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ ایا نمازها تو میفرماید ترا أَنْ
نَتْرُكَ تکلیف انکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا انچه پرستیده اند پدران ما از بتان

أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم از انجه می کنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ انجه
میخواهیم از نقصان کیل ووزن یا باز کرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم ودنانیر إِنَّكَ
لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو بردباری الرَّشِيدُ وراه یافته بزعم خود یا این سخن از روی
تهکم میکفتند که تو با انکه بحلم ورشد موسوم وموصوفی چرا این سخنان می کویی
قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام که ای کروه من أَرَأَيْتُمْ چون می بینید وچه
میکویید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اکر باشیم من بر بصیرتی وحجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردکار
خود وَرَزَقَنِي وروزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزد یک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی
نیکو یعنی نبوت ورسالت یا مال حلال بی خیانت بخس وتطفیف با مراد دولت کمال و
تکمیل ارزانی داشته باشد وسعادات دو جهانی وجسمانی عطا فرموده روا
باشد که من در وحی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ ونمی خواهم من که مخالفت کنم
شما را وبیایم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی ان چیزی که شما را از ان نهی میکنم یعنی شما را از
چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب ان شوم بلکه از هرچه باز میدارم خود نیز باز می ایستم إِنْ
أُرِيدُ نمی خواهم إِلَّا الْإِصْلَاحَ مکر بصلاح اوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم
وَمَا تَوْفِيقِي ونیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بسر منزل صواب وصلاح
إِلَّا بِاللَّهِ مکر بهدایت ومعونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی توکل میکنم که قادرست
بر همه چیز وغیر او عاجزاند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وبسوی او باز میکردم در هرچه نیت میکنم
وَيَا قَوْمِ ای کروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بران ندارد شِقَاقِي دشمنی من وستیزه
کاری من أَنْ يُصِيبَكُمْ که برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند انکه برسید قَوْمَ نُوحٍ کروه
نوح را علیه السلام از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را علیه السلام از باد صرصر
أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا کروه صالح را علیه السلام از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ ونیستند کروه لوط
علیه السلام مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی در مکان وزمان شما نزدیکند اکر از امم
کذشته عبرت نمیکیرید از ایشان عبرت کیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وطلب مغفرت کنید
از پروردکار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او واز پرستش غیر او
إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردکار من رَحِيمٌ بخشنده بر مومنان مستغفر است وَدُودٌ
دوستدار تایبانست وودود بمعنی فاعل اید یعنی بندکان را دوست دارد وبمعنی
مفعول نیز بود یعنی بندکان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی
قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه اورده دوست دارنده نیکی
بهمه خلق ودوست دلها یعنی او نیکی را دوست میدارد ونیکان او را دوست میدارند
وفی الحقیقة دوستی ایشان فرع دوستیی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نکرند اصل

حسن

حسن واحسان که سبب محبت می باشد غیر او را ثابت نیست پس خود را دوست
میدارد واز این باب نکته چند در آیت یحبهم ویحبونه بر منظر عیان جلوه نموده شده
وللوالد الاعز بدت حقایقه صفیا سه ای حسن تو داده یوسفان را خوبی
وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی * کر پاک نظر کند کسی غیر تو نیست در مرتبه محبتی
ومحبوبی قَالُوا يَا شُعَيْبُ کفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمی کنیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ
بسیاری از انچه تو میکویی از وجوب توحید وحرمت تطفیف واین بواسطه
قصور عقل وعدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میکفتند واکرنه چرا فهم
کلام او نکردندی واو خطیب الانبیا بود ودیکر کفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ وما می بینیم
ترا فِينَا درمیان ما ضَعِيفًا نوت در دفع ما یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ
واکر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند وما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ هر اینه
ما ترا سنکسار میکردیم وَمَا أَنْتَ ونیستی تو عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ بر ما عزیز ومکرم بمرتبه
که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم باشد قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام که ای کروه
من أَرَهْطِي آیا عشیره وقوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیز تر اند بر شما ودوست تر نزد شما
مِنَ اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ وکرفته اید شما او را خدای را وَرَاءَكُمْ از پس پشت
خود ظِهْرِيًّا همچو متروک فراموش شده یعنی حق بار من نکاه میدارید وفرمان
پروردکار من پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که افریدکار من بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه
شما میکنید مُحِيطٌ اکاهست بروجهی که هیچ چیز بر وپوشیده نیست وبوان شما را
مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای کروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالهای
خود که دارید از شرک وبخس یا عداوت من إِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ومتمکن
در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ انکس را که بیاید بدو عذاب
عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ
وانکس که او دروغ کوی است بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من یا شما و
وَارْتَقِبُوا انتظار برید انرا که من میکویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا
جَاءَ أَمْرُنَا وان هنکام که امد عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را علیه السلام
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وانان را که ایمان اورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایش از
فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وبکرفت انان را که کافر بودند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل
علیه السلام که ایشان را کفت موتوا جمیعا فان علیکم لعنة الله فَأَصْبَحُوا فِي
دِيَارِهِمْ پس کشتند در سراهای خود جَاثِمِينَ مردکان وبر زمین افتادکان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا
کویا که هرکز اقامت نموده اند فِيهَا دران دیار أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکت باد قوم

مدین را و دوری از رحمت مر کما بعدت ثمود همچنانچه هلاک شدند و ملعون کشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود. و در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرمود که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام اما ادم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم موسی بایاتنا. موسی را با معجزات ما که نشانها صحت نبوت او بودند وسلطان مبین و بحجتی ظاهر واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر جهت وضوح اوست الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا امر فرعون پس پیروی کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وما امر فرعون برشید و نبود کار فرعون برشید بهیچ رشد و صواب و چون امروز متابعت کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آورد شان در دوزخ وبئس الورد المورود و بد مکانیست در آمده شده درو یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبش خوردست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و وردیست بر ضد آن واتبعوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را لعنة ویوم القیمة و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بئس الرفد المرفود بد عطائیست داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دیهها هلاک شده که نقصه علیک قصه آن بر تو می‌خوانیم منها بعضی از آنها قائم باقی است با آبادان چون زرع قائم ایستاده وحصید و برخی از آن مفقودست یا خراب چون کشت درویده و گفته اند که قائم آنست که اثر آن دیده می‌شود چون دیار عاد و ثمود وحصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها باهلاک ایشان ولکن ظلموا و لیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فما اغنت پس هیچ سود نکرد و یا فایده نداشتند عنهم از ایشان عذاب را آلهتهم التی آن خدایانی از روی جهل بودند یدعون بودند که می‌خواندند و می‌پرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی الهه ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیزی از عذاب ایشان لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشان را بتان ایشان غیر تتبیب بجز زیانکاری و هلاکت وکذلک و مانند این گرفتنست اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا

اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاص نبود و رهایی نیست سه کسی که زمین ظالمی داده، چراغ عیش مظلومان را بمیرد، نمی‌ترسد از آن کایزد تعالی اگر چه دیر گیرد سخت گیرد ان فی ذلک بدرستی که در آنچه یاد کردیم از قصص لایة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک روز قیامت یوم روزیست رستخیز مجموع له الناس جمع کرده شده است از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمی‌داریم روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قائم نگردد یوم یات روزی که بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقف خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس بعضی از اهل موقف شقی بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود وسعید و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرم‌ناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیزست سختی دل و خشک دیده و رغبت دنیا و طول امل و بی‌حیایی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین صورت دو کار عظیم بیان کرده یکی سبابت جاری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار نابکار بر آورد و دیگر حکم ازل که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار و این یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین، عدل او بر آنها سوی اصحاب الشمال فضل و میخواند این را نزد اصحاب الیمین فاما الذین شقوا فاما آنکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها مر ایشان راست در آن آتش زفیر فریاد سخت وشهیق و ناله زفیر صوت شدید را گویند و ابتدای او در مبداء صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل با تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله و افغان خالدین فیها جاوید آن باشند در آتش ما دامت السموات والارض همیشه تا آسمانهای

وزمینها بجای است این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید وتخلید است پس
دوام دوزخیان بدوام آسمان وزمین باز بسته نباشد چه نصوص دالّه بر تابید
دوام اهل النار وانقطاع دوام ارض وسما وارد است پس اعتقاد باید که کفار
که اشقیا عبارت از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد
یا عذاب دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب وعقوبت است
ویکی از آنها آنست که باتش عذاب کشند پس استثنا از خلود باشد در عذاب
نار نه از خلود در دوزخ اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هر
چیزی را که خواهد از انواع تعذیب وَاَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا واما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي
الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید دران مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ
مادام که باشد آسمان اخرت وزمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
ان زمین وآسمان بدل این آسمان وزمین خواهد بود وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات
آورده که دوام آسمان وزمین از حیثیت جوهر ایشان مرادست از حیثیت صورت
ایشان وگفته اند مراد فوق وتحت است چه عرب هرچه بالای سر باشد ان را آسمان
گویند وآنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که فوق وتحت باشد سعدا در بهشت
باشند اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نعیم جنان بدولتی ریا
زیادت از انکه ان رتبه رویت است ورضوان یا بنعمتی که کنه آن کسی نداند مگر وی
که عالم است بجمیع معلومات ونکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قول است
وشمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر ورضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته وبباید دانست
که علما تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند در زاد المسیر آورده که استثنا لا یفعله
ودر معالم فرموده که خدای برین استثنا دانا ترست واکر اقوال همه آورده شود شرط
ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند والله اعلم له الحکم والیه ترجعون عَطَاءً
عطا دادن ایشان عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ یا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه فَلَا
تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است
وحقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که بشک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ از
آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است موردی بهلاک یعنی شک
مکنید در آنکه ان عبادت بکراهیت که اخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه
سبب عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را اِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر
بروجهی که می پرستیدند اٰبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَاِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ

وبدرستی که ما تمام رسانندهٔ ایم بایشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشان را از عذاب غَيْرَ
مَنْقُوصٍ در حالتی که ان نصیب ناکاسته نباشد وَلَقَدْ اٰتَيْنَا وهر اینه ما دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم
او اختلاف کردند بعضی بدو گرویدند وبعضی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قران
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه سخنیست که پیشی گرفت مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر
عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام
تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی ومحق از ان نجات یافتی وَاِنَّهُمْ وبدرستی
که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ هر اینه در گمانند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ گمانی در ریبت
افکننده یعنی نفس را مضطرب وعقل را شوریده کننده وَاِنَّ كُلًّا وبدرستی که
هر یک از مختلفان لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از انجمله اند که هر اینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار
تو اَعْمَالَهُمْ جزاء عملهاء ایشان را بعضی ان را نافیه میدارند ولما بمعنی الا یعنی
هیچ کس نیست مگر که خدای تعالی جزاء عمل او بر وجهی که باید بدو رساند صاحب الجواهر
البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد بدین وجه
که وان کلا لما بعثوا لیوفینهم وچون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار
بسط مناسب نمود واین وجه بر تقدیر تشدید لما بود واگر مخفف خوانند صاحب کشاف
فرموده که لام لما طئه قسم است وتنوین عوض از مضاف الیه وما زائده وتقدیر چنین
باشد که وان کلهم لیوفینهم اِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خبیر
داناست وچیزی از وی فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد سه مکافات دانا اوست
مکافات هم توانا اوست فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَا اُمِرْتَ همچنانچه فرموده
شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وباید که مستقیم شوند یا بفرما که مستقیم گردند آنانکه
بازگشته اند از کفر وایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد
بر امر ونهی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم انکس است که از راه حق باز
نگردد تا بر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکنند
که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آن
آنچیز که بود وی همه نیکوها شود وبنبود وی همه زشتیها زشت شود استقامت
است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنید وگفت که وی بسیار نیکو گفته
است دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت
استقامت ابو علی سنوی رحمه الله فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را در
واقعه دیدم گفتم یا رسول الله سبب شیبنی سوره هود چیست فرمود که فاستقم کما امرت

ای عزیز هرکرا قدم مترسخ نباشد رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله
گفته که استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت
بخاری رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده که ـه کسی را که اهل استقامت
که باشد بسر کوی ملامت * تا وصال طبیعت پاک مرده * با طلاق هوی جان سپرده
تمام از گرد تن دامن فشانده * برفته سایه و خورشید مانده وَلَا تَطْغَوْا و از حد در
مگذرید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست وَلَا
تَرْكَنُوا و میل مکنید إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه مکنید
با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان سفیان
ثوری رحمه الله فرموده که هرکه قلمی برای ظالمی تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد
یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسد در ظلم ایشان شریک بود و هم از ایشان پرسیدند
که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک قریب بود او را آب توان داد فرمود که نی
گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود که دعه یموت ـه اینجا بدین زندگانی مرده به * پس حق
سبحانه و تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلمه مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که پس شما را بساید آتش
یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ
دوستان که عذاب از شما بازدارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید وَأَقِمِ
الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و ساعتها
از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف
اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن عزیه رضی الله عنه خرما میفروخت زنی صاحب
جمال را دید که بخرما خریدن آمده بود و گفت خرماء خوبتر در خانه است چون زن بخانه
وی در آمد عمرو او را تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله آمد و گریان گریان حال گذشته بعرض رسانید آیت فرود آمد که إِنَّ الْحَسَنَاتِ
بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ببرند و محو کنند بدیها را اگر غیر کبایر
باشند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گزاردی گفت
آری حضرت فرموده که همی کفارت آن نماز کفارت این گناه است گفتند یا رسول الله این
حال مر او راست خاصه گفت نی بر عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از
نمازی تا نمازی کفارت گناهیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب
نمایند واسطی رحمه الله درین آیت فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو میسازند و در بحر
آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی
صرف شده دفع میکنند و بعضی برانند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله

والحمد

والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ذَلِكَ این فرمان و این وعده ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ
پندیست مر یاد کنندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نگرداند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را علماء
از مضمر اشارت بانست که شکیبایی از احسان است فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود مِنَ الْقُرُونِ
مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی
جزم يَنْهَوْنَ باز داشتندی مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب
فرود نیامدی إِلَّا قَلِيلًا لیکن اندکی بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا از آنها که نجات دادیم ایشان را
از عقوبات مِنْهُمْ از گذشتگان که ایشان نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پی روی کردند
آنانکه کافر بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آن چیزی را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوها
نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کرده اند از ما ورای آن اعراض
نمودند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند کافران وَمَا كَانَ و نخواست رَبُّكَ پروردگار تو لِيُهْلِكَ
الْقُرَى که هلاک کند اهل دیهها را بِظُلْمٍ بشرک وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و حال آنکه اهل آن موضع
بصلاح آدمیگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم
نگردد و از نجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار
تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانیدی مومنان را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه یعنی بر یک دین و
بر یک آیین وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون
یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنانکه رحمت کند پروردگار تو بر و او را بایمان
راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند با آنکه مختلف اند در فروع یکی توانگرست
و یکی درویش مگر آنان خدای و برا قناعت دهد وَلِذَلِكَ و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ
آفریده است خدای مردمان را یا برای رحمت آفرید راه یافتگان را وَتَمَّتْ و تمام شد
كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفت و آن اینست لَأَمْلَأَنَّ هر آینه
پر سازیم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان أَجْمَعِينَ همه
ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ و هر چیزی میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و آن
خبر چیست مَا نُثَبِّتُ بِهِ بانچه ثابت میگردانیم و برجا میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا
یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل ترا آرام دهد و یقینت بیفزاید و بر اداء رسالت ثبات
نمایی و بر ایذاء کفار شکیبا باشی وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَذِهِ الْحَقُّ درین سوره
آنچه درست و راست است در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است
و الا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره است درین سوره
یعنی این خبرها راست است وَمَوْعِظَةٌ و پندست وَذِكْرَى و یاد کرد لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان

مرکردیکان را وَقُلْ و بکوای لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر اینها را که ایمان نمی ورند اعْمَلُوا عمل
بکنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالتی که بران متمکن اید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندکانیم
بر همان حال که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب زمان را إِنَّا مُنْتَظِرُونَ
بدرستی که ما نیز منتظرانیم نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ و مر خدای راست غَيْبُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم انچه غایب است از آسمانها و زمینها وَإِلَيْهِ و بسوی او
يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ باز کردد و حفص یرجع مجهول خوانده یعنی باز کردانیده شود همه کارها
فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم
عبادت بر توکل اشارتست بانکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بجرد کفتنا رنها عتبار
بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردکار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بیخبر از انچه بندکان میکنند و حفص
بخطاب میخواند یعنی مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که
فاتحه توریة ایت اول از سوره انعام است و خاتمه آن ایت آخر سوره هود علیه السلام
است والحمد لله اولا و اخرا سوره یوسف علیه السلام آیات کلمات حروف
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر [red numerals above: ۱۱۱ ۱۷۷۶ ۷۱۶۶] در کشف الاسرار آورده که این حروف از
متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و کفته اند مراد ترکیب اسماء حسنی است
اکر کسی راند جمله الر و حم و نون الرحمن حاصل می شود یا مختصر است از اسماء الهی
جنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رحیم یا از صفات او چنانچه الف
اشاوت از انفراد است و لام بلطف و راء برحمت کویا قسم یاد میکند بدین وجه که بانفراد
من بربوبیت و بلطف من با عارفان لطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم جملت
تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای کتاب الْمُبِينِ مبین است یعنی سوره که ظاهر است
اعجاز ان یا هویداست معانی ان بر متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود
سوال کرده بودند مبحر در روایت امده که علماء یهود بعضی از اشراف عرب را کفتند که از محمد سوال
کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بوده این سوره نازل شد که
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا
قرانی تازی بعضی از قرآن را قرآن کفته یعنی ما این سوره بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اکر
بلغت دیکر فرستیم شما در فهم ان عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما میخوانیم عَلَيْكَ بر تو أَحْسَنَ
الْقَصَصِ بهترین قصه که خوانده شود و در معالم کوید بهترست بجهت اشتمال او
بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین المعانی اورده که این قصه از قصها احسن
است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بود و در تیسیر اعجب القصص کوید صاحب بحر الحقایق

فرموده که احسن است بسبب انکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اکر تاویل کنند یوسف
دل را و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس را به برادران یوسف و شیخ قدس سره بر این منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین تعجیل اختصار
مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیت
کفته اند حوالت بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا مینماید
آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم کفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیت
نازل شد که ما بر تو می خوانیم بهترین کلامی که بعضو از ان در پی بعضی باشند یا خبری میدهیم
ترا بهترین خبری بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی کردن ما إِلَيْكَ بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سوره مفرد را
وَإِنْ كُنْتَ و بدرستی که بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول این سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ از
ناآکاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است إِذْ قَالَ
يُوسُفُ یاد کن وقتی را که کفت یوسف علیه السلام لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعقوب علیه
السلام کویند یوسف علیه السلام در سن دوازده سالکی شب آدینه بیکاه بر پدر خود در خواب
دید تا کاه هراسید از خواب در امد یعقوب علیه السلام کفت ای پسر ترا چه رسید کفت
يَا أَبَتِ ای پدر خوابی عجب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی که دیدم در خواب أَحَدَ عَشَرَ
كَوْكَبًا یازده ستاره وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم کرد در حوالی
آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارکان و نیرین فرود آمدند و من
در ایشان می نکریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشان را لِي سَاجِدِينَ مرا سجده کنندکان یعقوب
علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده کانه او که
ستارکان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلام و زوجه او که خاله یوسف است
و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر کرد که اکر برادران او
این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر اینه قصد او کنند قَالَ يَا بُنَيَّ کفت
ای پسرک من تصغیر از روی شفقت است و محبت لَا تَقْصُصْ مخوان و پیدا مکن رُؤْيَاكَ
خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا لَكَ که حیله کنند برای هلاک تو كَيْدًا
حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش که ابلیس لعین
است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است اشکارا که او را بر مکر و کید
میدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا برکزیدند بدین چنین خوابی که دلیل شرف و تشاب تفوق
تست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر خواهد کزید ترا پروردکار تو بنبوت و پادشاهی و پادشاهی
وَيُعَلِّمُكَ و خواهد اموخت ترا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب
منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان

يعقوب يعنى برادران تو بقولى كه ايشان را پيغمبر ميكويند يا بر نسل يعقوب عليه السلام
كه انبياء از وى بيرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا همچنانكه تمام كرد نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو
مِن قَبْلُ پيش از ين وقت يا پيش از تو مراد جد است و پدر جد يعنى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ بر ابراهيم
و اسحاق عليهما السلام يعنى بر ابراهيم به خلت و رسالت و نجات از نار و فدى بر اسحاق
عليهم السلام باخراج يعقوب و اسباط از صلب وى إِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه پروردگار تو
عَلِيمٌ داناست بانكه استحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ استوار كار است و درست كردار كه بكند
اجتبا بايد لَّقَدْ كَانَ بتحقيق كه هست فِي يُوسُفَ در قصه يوسف عليه السلام وَإِخْوَتِهِ و در
حكايت برادران او آيَاتٌ نشانهاء قدرت يا دلايل حكمت لِّلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را
و غير ايشان را يوسف را عليه السلام يازده برادران بوده بنيامين و ان برادر
اعيانى بوده و شش ديگر علاتى كه پسران خاله يوسف نيز بودند يهودا و روبيل
و شمعون و لاوى و زبالون و يشجر و چهار ديگر علاتى و ايشان از دو سريت بودند
دان و نفتالى و جاد و آشر آورده اند كه چون يوسف عليه السلام خواب مذكور
با پدر تقرير كرد و يعقوب عليه السلام بكتمان آن وصيت فرمود و اجتبا و اتمام نعمت
مژده داد بعضى از زبان برادران او شنودند و غماز شام كه ايشان بخانه باز آمدند
صورت حال باز نمودند ايشان را عرق حسد در حركت آمده و بتدبير مهم مشغول شدند
إِذْ قَالُوا ياد كن آن را كه گفتند برادران يوسف عليه السلام با يكديگر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ
هر اينه يوسف و برادر او يعنى بنيامين أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوست تر اند بسوى پدر ما مِنَّا از ما
وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنكه ما جماعتى توانا و كارگزاريم و ايشان خورد سال و بى كفايت
پس با آنكه ما را دوست تر داشتى و چون دو طفل ضعيف را بر ده مرد قوى اختيار كرده
إِنَّ أَبَانَا بدرستى پدر ما لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در دور افتادنى است آشكارا از راه
صواب يعنى راى او درين كار خطا واقع شد در تيسير آورده چون شيطان از ايشان
اين كلمات استماع كرد بصورت پيرى بر ايشان ظاهر شد و گفت يوسف ميخواهد كه
شما را بنده كند گفتند اى پير تدبير چيست گفت اقْتُلُوا يُوسُفَ بكشيد يوسف را و
گويند گوينده اين سخن شمعون يا دان بود گفت او را بكشيد أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يا بيفكنيد
بزمين دور از عمارات يا موضعى كه در آن سباع باشند يا او را غايب كنيد يَخْلُ لَكُمْ تا
خالى ماند براى شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روى پدر شما يعنى چون او نباشد پدر روى بشما آرد
و بتمامى بر شما اقبال كند وَتَكُونُوا و باشيد مِن بَعْدِهِ پس از يوسف بعد از ساختن كار او
قَوْمًا صَالِحِينَ گروه شايستگان يعنى توبه كنندگان و اين نيز از مكايد ابليس است كه تا
شكيبايان باديه آرزو را از روى تسويف ميگويد مصرع امروز كنه كنيد و فردا توبه آخر

تامل

تامل نمى نمايند كه علت فردا را عمر فردا مى بايد و بر عمر اعتماد نيست — مصرع
كار امروز و بفردا مگذار اى زنهار، كه چو فردا برسد نوبت كار دگرست قَالَ
قَائِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوينده از ايشان كه يهودا بود يا روبيل لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مكشيد يوسف
را كه قتل گناهى عظيم است وَأَلْقُوهُ و بيفكنيد او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و
يَلْتَقِطْهُ تا فرا گيرد او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضى از راه گذريان كه بدان جا رسند و ببرند
بناحيتى ديگر و شما از و باز رهيد يعنى چون غرض شما نابودن اوست بوين وجه قتل نبايد
كرد إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستيد شما كاركنندگان بمشورت من پس همه برين امر متفق
شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهارست و سبزها از زمين دميده — سنبل
بر نافه باز كرده گل دست بد دراز كرده، سيراب سبزهاء نو خيز، از لؤلؤ و زمرد انگيز
چه شود كه يوسف را با ما بصحرا فرستى تا روزى تفرج و تماشا بكنيم اند يعقوب عليه السلام
فرمود كه من بى بهار رخسار يوسف چون بلبل خزان ديده خواهيم بود و اما ديگر شما
در كار او باشيد و من بخار خار هجر گرفتار باشم — حريفان در بهار عيش خندان
من اندر كنج غم چون درد مندان فرزندان از يعقوب در ماندند پيش يوسف عليه السلام
آمدند و از تماشاى سبزه و صحرا شمه با وى در ميان آورده گفتند نظم موسم گل دوست دارد وقت
غنيمت دان كه دير نوبت تاراج خزان خواهد بود يوسف عليه السلام نام تماشا شنيد
خاطر مبارك متوجه شد و با برادران پيش پدر آمد و التماس اجازت نموده مضمون اين
مقال بزبان حال بعرض رسانيد — زين تنگناى خلوتم خاطر بصحرا مى كشد، كز بوستان
باد سحر خوش ميدهد پيغام را يعقوب عليه السلام در فكر دور و دراز افتاد قَالُوا گفتند
برادران يوسف عليه السلام يَا أَبَانَا اى پدر ما مَا لَكَ چيست ترا لَا تَأْمَنَّا كه امين
نميدارى ما را عَلَىٰ يُوسُفَ بر يوسف و تاملى ميكنى در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ و حال آنكه
ما مر او را لَنَاصِحُونَ نيكو خواهانيم و بغايت بروى مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما
غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخى معايشت ميوها و نقلها خوريم
وَيَلْعَبْ و بازى كنيم به تير انداختن و شتر دوانيدن و حفص بصيغه غيبت خواند يعنى
يوسف نقلها و ميوها خورد و بازى كند وَإِنَّا لَهُ و بدرستى كه ما او را لَحَافِظُونَ نگاه
بانانيم از مكاره يا از سباع و هوام قَالَ گفت يعقوب عليه السلام إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستى
كه مرا اندوهگين ميدارد أَن تَذْهَبُوا بِهِ آنكه شما ببريد او را از پيش من چه شدت مفارقت
او بر من بسيار سخت است و صبر از مشاهده وى كم وَأَخَافُ و ديگر مى ترسم أَن يَأْكُلَهُ
الذِّئْبُ از آنكه او را بخورد گرگ زيرا چه بدان زمين كه شما ميرويد گرگان درنده بسيار مى باشند
مبادا اگر گرگى قصد وى كند وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و شما ازو بى خبران باشيد بسبب اشتغال

تماشا با غلبه اهتمام در محافظت او ــــ از آن ترسم که تو غافل نشینید ز غفلت
صورت حالش نه بینید، درین دو پیشه دشت محنت انگیز، کمین کرده گرگی به دندان تیز
قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اکله الذئب بخدای که اگر بخورد
او را گرگ ونحن عصبة وحال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما
باده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد انا اذا بدرستی که ما آن وقت که
برادر را بگرگ دهیم لخاسرون هر آینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب
علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه السلام بگشت و تماشا
کوه و صحرا دید دل بالم هجران نهاد و بقضاء ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف
بشستند و مویش شانه زده جامهاء خوش بوی پوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات
الرحمن علیه که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود و بوقت الغاء در آتش نمرودی
در وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی بازویش
بست و بمشایعه فرزندان تا شجرة الوداع که در دروازه کنعان بود بیرون آمد و
یوسف را علیه السلام در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد ــ روز وداع
گریه نه خورد دیده بود. طوفان اشک تا بکجا رسیده بود و یوسف علیه السلام
که بلبل ها گریان دیده قطرات کاذبه بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید
خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد ــ از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و گفت ای
پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قضیه بسمع آن نور بصر رسانید
ــ میان بعزم سفر بسته و نه بسر راهست، شرر دیده من میرود کراه بگرد ای پسر
ازین رفتن تو را بجد اندهی عظیم عنان دل من می رسد و نمیدانم که سر انجام
کار بکجا خواهد کشید باری لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا
فراموش نخواهم کرد ــ فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان را در باب محافظت
یوسف مبالغه بسیار نموده و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند
یعقوب علیه السلام در ایشان می نگریست و از شوق لقاء فرزند از چشم گریست
ــ هنوز سروروانم ز چشم نا شده دور، دل از تصور دوری جو بید لرزانست
و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آن
هنگام که برادران ببردند یوسف را و کردند با او آنچه کردند وصایا پدر را بر یک
طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده می گفتند ای صاحب
رویای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند
یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پدر بر در کنعان

بیندیشید

بیندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید ــ یادی دهید که دراو
دور گشته ام، رحمی کنید که غم او زار ساند ام القصه بسخن او التفات ننموده
طپانچه بر روی او می زدند و در خاک و خواری که رسنه و تشنه بر روی خاک میکشیدند
تا بمهلکه نزدیک رسیدند بود آن صورت حال نموده او را در زیر دامن حمایت
گرفت و گفت دست در تعدی در استن توقف کنید آخر نه با من عهد کرده
اید که قصد قتل او ننمایند غضب ایشان تسکین یافته و از سر کشتن او در گذشتند
واجمعوا و رای خود را محکم ساختند ان یجعلوه باینکه بیفکنند او را فی غیابت الجب
در قعر چاه و آن چاهی بود به فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن
سر چاه تنگ بود و پایان گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیادت پس یوسف را
بسر چاه آوردند و چون دست در هر یک از ایشان میزد دستش بر بستند و رسن
در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهن او بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت
پیراهن از برش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت
ملک اعلی تعالی شانه خطاب مستطاب بطایر آشیان سدرة المنتهی رسید که
کادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بتک چاه رسد بوی رسید
و او را با جناحه مقدسه خود گرفته و بالا صخره که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و
شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانیدند
واوحینا الیه و ما وحی فرستادیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل الهام دادیم او را
که اندوهناک مباش که زودی از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران
تو احتیاجمندی نزدیک تو آریم لتنبئنهم بامرهم هر آینه تو خبر دهی ایشان را هذا
این کاری کرده اند و هیچکه با تو رسانیده اند وهم لا یشعرون و حال آنکه ایشان ندانند
که تویی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و اندک زمانی را این صورت دست داد
که بخدمت او آمدند و او را نشناختند اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد
و برادران باز گشتند بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن یوسف بخون او
آلوده ساختند وجاءوا اباهم و آمدند نزد پدر خود عشاء شبانگاه بدروغ یبکون
می گریستند یعقوب آواز گریه فرزندان شنید هراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای
فرزندان شما را چه می شود [illegible] یوسف من کجاست که او را نمی بینم قالوا یا ابانا گفتند
ای پدر ما انا ذهبنا نستبق ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن
و تیر افکندن وترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را تنها عند متاعنا نزدیک رخت و بار
فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ وما انت بمؤمن و نیستی تو باور دارنده لنا مارا

یعنی سخن ما را باور نمی کنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ واگرچه هستیم ما راست گویان در
همه کارها اما اینجا بجهت گمانی که به نسبت ما داری ما را دروغ گوی می پنداری
و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند
عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه
السلام که پیراهن خون آلوده دید دغدغه هلاک یوسف در دلش آمد اما چون
اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بود که یوسف را خورده و تعرض
به پیراهنش نکرده پس از روی عتاب قَالَ بَلْ گفت یعقوب با فرزندان که نه چنین
است که شما میگویید سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنفُسُكُمْ نفسهای
شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ را از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من
صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای
یاری خواسته شده یعنی یاری ازو می خواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید
از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف در آن چاه بود صباح روز چهارم
مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند
که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی آن چاه
و وارد کسی را گویند که کشندگان کاروان متعلق بدو باشند و وارد آن کاروان
مالک ابن زعر خزاعی بود از اهل مدین چون بر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه
فرو گذاشت دلو خود را و وحی رسید بیوسف علیه السلام که در دلو نشین ای یوسف
اخو بر نشست این دلو در چاه آمد و یوسف در دلو نشست در معالم آورده که دیوارها
چاه بفراق یوسف بگریستند در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو چیزی
بحالیکه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد
قَالَ گفت يَا بُشْرَىٰ ای مژده و شادمانی گفته اند بشری نام صاحب او بود او را بیاری آواز
طلبید و گفت هَٰذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را
از چاه برآوردند وَأَسَرُّوهُ چو آن ماه جهان آرا برآمد ز جانش بانگ یا بشری برآمد بشارت
کز چنین تاریک جای برآمد بس جهان افروز ماهی بِضَاعَةً و پنهان داشتند
او را از بسیار کاروانیان ~ در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را
برای فروختن مناسب بود پنهان ساختند امر او را و با کاروانیان گفتند که اهل
این آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گفته اند ضمیر اسروه راجع ببرادران
است یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آن چنان بود
که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروانیان را آمدند و یوسف را دیده و گفتند

این غلام از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ
بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفاء امر
یوسف علیه السلام آورده اند که چون برادران یوسف را دیدند بزبان عبری
با او گفتند اینچه ما می گوییم اگر خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف
خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده ما گریز پای است و نافرمان
برو دل بر خدمت ندارد او را می فروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما
دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت که من زری که داشته ام بضاعت خریده ام
و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار نیست
اما با تو میسازیم هر چه داری بدست یوسف علیه السلام بدست مالک
دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ به بهای اندک بجا عبارت دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ
درهمی چند شمرده شد عادت اهل آن روزگار بود چنانکه دون چهل درم را می شمردند
و مافوق آن را وزن می کردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود یا بیست
و برادری دو درم برداشتند در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک
یوسف را بخرید وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در شأن یوسف علیه السلام مِنَ
الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در
خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن
زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و تمام امور مملکت خود را بدست قطفیر
یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و تماشاکنان
عزیز بسر راه کاروان آمد یوسف را دید از لمعه جمال او آشفته و حیران باز گشت و خبر
بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام با فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی
در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در المشرع بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه
چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس ارد روز
دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار آورد و هجوم آن جمال شور از مصریان
برآمد ~ ناله و فغان از دود و دیوار برآمد آراسته آن بازار در آمد خریداران
بمزید در آمدند هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که همسنگ او زر و
نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد ~ خریداران دیگر لب
بر بستند پس تا روزی خاموشی نشستند عزیز بها بداد و یوسف را بخانه زلیخا آورد
وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِن مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ
مر زن خود را یعنی زلیخا را أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت است از نیکو

بِدَمٍ كَذِبٍ

داشت وحسن تعهد چه نشاندی کسی را بجای نیکو دلیل عزت واحترامست یعنی
این غلام را نیکو دار عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کارها ضیاع وعقار
وسرانجام مصالح روزکار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا کیریم ویرا وَلَدًا فرزندی کویند زن عزیز
عقیم بود کفت اورا بفرزندی کریم وبوالحه اثار رشد در بشره او پیداست وَكَذَٰلِكَ
وهمچنانچه نکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف
را ومتمکن ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در ان وَلِنُعَلِّمَهُ وتا بیاموزیم
اورا مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ وخدای غالب
است عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچ کس چیزی را ازان رد نتواند کرد ودر چیزی ازان منازعت
نتواند نمود یا غالب است بر امر یوسف علیه السلام که برادران را در ان خواهشی
بود وخدا را خواهشی وواقع نشد الا انچه خدای خواست بیت بود هر کسی را کر
کونه رای نباشد مکر انچه خواهد خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت ومشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ وان
هنکام که یوسف رسید أَشُدَّهُ بقوة خود بهرده سالکی یا بیست سالکی وکویند میان سی
وچهل آتَيْنَاهُ دادیم اورا حُكْمًا حکمی که نبوت است ویا حکمت وان علمی باشد
مؤید بعمل وَعِلْمًا ودیکر دادیم اورا دانشی در دین وَكَذَٰلِكَ وما نند این نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلام
بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانه زلیخا فرستاد ولشکر حسنش متاع
صبر وسکون اورا بیغما داد بیت زلیخا چون برویش دیده بکشاد بیك دیدارش افتاد
آنچه افتاد زحسن صورت ولطف شمایل اسیرش شد بصد دل نی بیك دل بعد از
انکه عشق بغایت کشید وشوق بنهایت انجامید صورت حال را با یوسف در میان
آورد وَرَاوَدَتْهُ ودرخواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در
خانه او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد
خود کرد از یوسف واورا بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیکر ساخته در آورد وَ
غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وببست درها را وَقَالَتْ وکفت زلیخا هَيْتَ لَكَ بشتاب وبیش آی
که من برای توام یوسف علیه السلام که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ کفت پناه
میکیرم بخدای پناه کرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که خدای پروردکار أَحْسَنَ مَثْوَايَ
نیکو ساخته است منزل مرا نزدیك بارکاه قرب یا عزیز مهتر ملست ونزا به
نیکوداشت من فرموده پس من حرمت او وحق نعمت او رعایت دست خیانت
بحرم او دراز نمی کنم إِنَّهُ بدرستی که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستکاری نمی شوند

ستمکاران

ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران چه زنا بدترین
ظلمهاست واز زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد کفته اند بیت
زهی خجلت که در روز قیامت جو افتد بر زناکاران غرامت جزای ان خفا
کیشان نویسند مرا سر دفتر ایشان نویسند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وبدرستی که قصد
کرد آن زن بجا الطه یوسف وَهَمَّ بِهَا وقصد کرد یوسف بدفع او از خود بفرار
لَوْلَا أَن رَّأَىٰ اکر ندیدی یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردکار خود را هر اینه
قصد مخالطه او کردی وآن برهان بقول اصح نور عصمت الهی ولمعه توفیقی
بود که حایل شد میان یوسف علیه السلام ومیان انچه سبب خشم خدا است
پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت ومدد فتوت در ان حال خود را
نکاه داشت كَذَٰلِكَ همچنین اورا ثبات دادیم لِنَصْرِفَ تا بکردانیم عَنْهُ السُّوءَ
از وبدی را یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ وعمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی
که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندکان خالص ماست یعنی پاك کرده شده از هر ناشایست
وناپایست آورده اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرده بهر دری کبشته که
می رسید بحکم مفتح الابواب کشاده می شد وزلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا
الْبَابَ وپیشی میکرفتند یوسف وزلیخا بسوی در ناکاه زلیخا بیوسف رسیده
دست در وی زده باز پس کشید وَقَدَّتْ وبدرید در کشیدن قَمِيصَهُ پیراهن
یوسف را مِن دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا ودریافتند سَيِّدَهَا شوهر زن یعنی عزیز را
لَدَى الْبَابِ نزدیك در بیرون چون عزیز یوسف وزلیخا را مضطرب دید دانست
که صورتی روی نموده که هردو اشفته اند پیش ان که عزیز بتفحص مشغول کردد زلیخا پیش
دستی نموده ودیر از بسخن در آمد قَالَتْ کفت مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزاء کسی که خواهد
بِأَهْلِكَ سُوءًا بکسان تو بدی مراد ش نفس خود ست دربن سخن خواست که ابرای ذمه
خود کند ازکناه وچنان فرا نماید که جرم یوسف است پس کفت مکافات کسی که بحرم
تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّا أَن يُسْجَنَ مکر انکه بزندان کرده شود یعنی پاداش
او زندانست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی دردناك یعنی ادب کردن وزدن بتازیانه چون
یوسف این سخن بشنید که بزندان وعقوبت تهدید میکنند قَالَ کفت هِيَ رَاوَدَتْنِي او
درخواست کرد مرا عَن نَّفْسِي از نفس من تن بوی در ندادم وازوی میکریختم عزیز کفت
راستی این سخن بچه دانم وهیچ کس ازین واقعه خبر دارد یوسف کفت درین خانه کودکی
چهار ماهه در کهواره بوده کواه من اوست وان کودك پسر خاله زلیخا بود عزیز کفت کودك
چهار ماهه چه داند وچه کونه سخن کوید یوسف فرمود که خدای من قادر است بر انکه اورا

بسخن در آورد در لطایف سخن آورده که عزیز آن کودک را پرسید که چه میگوئی کودک بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داده درین کلمات که وَشَهِدَ و گواهی داد شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا گواهی از کسان زلیخا گفته اند بزعم زلیخا بوده که از روی حکمت گفته اند که ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گویان است چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف می کرده از خود که گریبان او از پیش دریده شد وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ می گوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راست گویان است چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی گریخته و او در پی در آمده و او را بجهت کشیده که پیراهنش دریده فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که بدید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ گفت عزیز بدرستی که این کار إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما زنان عَظِيمٌ بزرگ است زود در دل می آویزد و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف در گذر و اعراض کن عَنْ هَذَا ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا آمرزش طلب لِذَنْبِكِ از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریب است و نبی او را بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گناه کاران تذکیر برای تغلیب است آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه عوام افتاد بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر اینه عشق را غوغاء ملامت در کار است

شرح سودا و سلامت نسازد عشق را کنج سلامت • خوشا رسوائی و کوی ملامت

غم عشق از ملامت تازه گردد • وزین غوغا بلند آوازه گردد

وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروه زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی در خواسته است از وی که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که بشکافته است غلام غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل وی در آمد إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم آن زن را

فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و خطائی روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته دوم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعاء آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت گوینده در میان ایشان بود تا چون بمنزل وی در آمدند تمام اعزاز بجای بجای آورده وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرده برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاه از بالشهاء لطیف یا مهیا کرد ایشان طعامی یا گرم یا بیاراست مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام می خوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را از این زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک بیوسف آمده جامه مرصع در بر شایید و تاج مکلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ و بدر زنان یوسف علیه السلام ابا نموده و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف علیه السلام را بیرون آورد ز خلوتخانه آن گنج نهفته بیرون آمد چو گلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال یکبار همه شیفته دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ و ببریدند أَيْدِيَهُنَّ دستهای خود را و بالم آن حس نشدند در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت را سرزنش میکند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدان مرتبه می رسد که احساس قطع بدنی کند

شما در شهود بر تو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متالم نشوید

گر ایتو دمی دست دوا غوش توان کرد • بیداد تو سهلست فراموش توان کرد

القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمدند زبان باقرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی باشد

تو از سلاله گلی ز آب و خاک نزادی • که از قبیله روحانیان حور نژادی

إِنْ هَذَا نیست او إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمالی بدین زیبائی و کمالی بدین غایت و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست

چو دیدند شکل جز و الاکهر نیست • بر آمد بانک ز ایشان کین بشر نیست

بشر چون آدم از آب و گل سرشت است • ز بالا آمده قدسی فرشته است

صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت خدای ترا سلام می رساند و میگوید ای حبیب من من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش منور کرده ام و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسف

دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی صلی الله علیه و سلم زنارها قطع یافت بیت
از حسن یعنی یوسف دست بریدن سهلست در پای دل بماسرها بریدن باشد از
عایشه نقل میکنند که در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده
لوامی زلیخا لو راین جبینه لآثرن فی القطع القلوب علی الید بیت زنان مصر بیکام
جلوه یوسف زروی بیخودی از دست خویش ببریدند مقررست که دلها را پاره
میکردند اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی
ایشان مشاهده میکرد قالت گفت فذلکن الذی این آنکس است که شما لمتننی ملامت
کردید مرا فیه در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده ولقد راودته و بدرستی
که من مراوده کردم او را عن نفسه از نفس او و درخواستم که آرزوی من بدهد
فاستعصم پس خویشتن را نگاه داشت و سر من در نیاورد ولئن لم یفعل و اگر چنانچه نکند ما
آمره آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر اینه بزندان کرده شود ولیکونا و
هر اینه باشد من الصاغرین از خوار شدگان یعنی داخل زندان وی یا کان یوسف این سخن
بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را
ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان بتنگ
آمد قال رب گفت ای پروردگار من السجن احب الی زندان دوست ترست بمن
مما یدعوننی از آنچه میخوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل
بایشان بیت عجب درمانده ام در کار ایشان مرا زندان به از دیدار ایشان والا تصرف
و اگر نگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت
خود نگیری اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را واکن من الجاهلین
و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب پس اجابت کرد له مر دعاء او را ربه
آفریدگار او فصرف عنه پس بگردانید از وی کیدهن مکر ایشان را انه هو السمیع بدرستی که او
شنواست مر دعاها کسی را که بدو پناه برد العلیم داناست بحال کسی که از جهد درو
گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از روی زلیخا را گفتند صلاح آنست
که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر
راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد بیت چو کوره ساز زندان را
بروکرم بود زان کوره گردد آهنش نرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و
گفت که ازین غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح
آنست که او را در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناهکارست و من ازین ملامت
باز دهم عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم پس ظاهر شد

مر ایشان را

مر ایشان را و در دل افتاد من بعد ما رأوا الآیات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت
و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی
با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان بدان قرار یافت که برای صلاح لیسجننه
هر اینه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان
آوردند و زندان را بدان سر و قامت گل رخسار رشک گلستان کردند بیت جوان دلنشین
چو در زندان در آمد بجسم مرده گویی جان در آمد در آن محنت سرا افتاد جوشی
برآمد ناله گرفتاران خروشی ودخل و در آمدند معه السجن با او بزندان فتیان

ع

دو جوان از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که وی را عنقندی و دیگر طباخ او که مجلث
خواندندی ملک بر ایشان گمانی برده بود که او را زهر میدهند حکم زندان کرده اتفاقا
با یوسف علیه السلام بزندان در آمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال
زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی این دو زندانی نیز خوابها دیدند و گویند
ساقی دید و طباخ نه یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را علیه السلام امتحان کردند
قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را یعنی
در خواب که در باغی یک اصل تاک و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست
من اعصر خمرا می فشارم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وقال
الآخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را که در مطبخ ملک احمل بر
میدارم فوق رأسی بر زبر سر خود خبزا نان را و آن سفره نانست تأکل الطیر میخوردند
مرغان منه از آن و می ربایند نبئنا خبر ده ما را بتأویله بتعبیر هر دو خواب انا
نریک بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکویی کن
با ما بتاویل رؤیای ما و یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان
بزودی باز گوید چه در آن نکبتی متوجه بود یکی پس از خواب ایشان اعراض نموده قال
گفت لا یأتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه طعام خوردنی که روزی داده شوید بوی
الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتأویله بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام
را قبل ان یأتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند
ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام فرمود که این معجزه
منست نه عرافت و کهانت ذلکما این که گفتم مما علمنی ربی از آن چیزیست که بیاموخت
مرا آفریدگار من بالهام و وحی انی ترکت بدرستی که من دست باز داشته ام ملة قوم لا یؤمنون
کیش گروهی را که نگروند بالله بخدای وهم و ایشان بالآخرة برای آخرت هم کافرون
ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت واتبعت و پیروی کرده ام

مِلَّةَ آبَائِي کیش پدران خود را إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ذکر آبا جهت اظهار آنست از اهل
بیت نبوت است با جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی مَا كَانَ روا نیست
ونشاید لَنَا ما را اگر پیغمبرانیم أَنْ نُشْرِكَ که انباز گیریم بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بخدای چیزی یا بلکه
او را پرستیم بیگانگی ذَلِكَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدایست عَلَيْنَا بر ما که وحی
ما را آگاهی داده وَعَلَى النَّاسِ و این فضل از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد
ایشان فرستاده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که پیغامبران بر ایشان آمده اند لَا
يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند این فضل و موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان
أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ
یا اعلی و اوسط و ادنی خَيْرٌ بهترست أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ یا خدای که یکانه و یکتاست در صفت
و ذات الْقَهَّارُ و غالب بر همه مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ بدون خدای إِلَّا أَسْمَاءً
مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهانی سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید
آنها را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بِهَا بر آنها
مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی
چند بی مسمی را إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت إِلَّا لِلَّهِ مگر خدایرا که مستحق پرستش
است أَمَرَ فرمان داد بزبان پیغامبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا آنکه مپرستید إِلَّا
إِيَّاهُ مگر او را ذَلِكَ اینست الدِّينُ الْقَيِّمُ دین حق و روشن و درست اوراست
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند راه حق را و در وادی ضلالت
سرگردان می شوند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی
ملک است سه روز دیگر او خلاص یابد فَيَسْقِي رَبَّهُ پس بیاشاماند مر تربیت کننده
خود را خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر می بوده وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن یار دیگر که طباخ است
فَيُصْلَبُ پس بر او بخته شود بر دار و سه تن او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَأْسِهِ از کاسه سر وی ایشان یا یکی از ایشان
گفت که دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قُضِيَ
الْأَمْرُ الَّذِي حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ در آن از
من طلب تاویل کردند و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ و گفت یوسف علیه
السلام لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکس را که دانست أَنَّهُ نَاجٍ آنکه وی رستنی است مِنْهُمَا از آن
هر دو یعنی ساقی را گفت اذْكُرْنِي یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی چون نزدیک
ریان روی تو مقرب وی گردی یاد کن مرا و حال بی گناهی من بعرض ملک رسان تا مرا از این
محنت باز رهاند مثنوی بکوهست اندر این زندان غریبی * زعدل شاه دوران بی نصیبی

جنیش نی که میبینند از بخود که هستاین از طریق معدلت دور آورده اند که چون
سه روز بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند
و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود بهمان منصب نخستین نوید دادند
چون او بمنصب تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل
شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس فراموش گردانید بروی شیطان ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را
نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بِضْعَ سِنِينَ
چند سال بضع عدد یست مبهم میان سه و نه گویند یوسف علیه السلام بعد از این
واقعه هفت سال در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان
ماند در معالم التنزیل از حسن بصری نقل میکند که روزی جبریل علیه السلام بزندان در آمد
یوسف او را بشناخت و گفت یا اخ المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنه کاران
جبریل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام می رساند و میگوید
شرم نداری که آدمی را سبب خلاص خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت جلال
من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نه گفت آری
از تو خشنودست یوسف علیه السلام گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی است مرا هیچ
باک ندارم و فی المثنوی المعنوی شعر پس جزاء آنکه دید او را معین * ماند یوسف حبس
در بضع سنین * گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب * تا تو یاری خواهی از ریگ و سراب
اما چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی مهیب دید و باستمداد تمامی حکما و منجمان طلبید
وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ریان إِنِّي أَرَى بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت
گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن يَأْكُلُهُنَّ میخوردند و فرو بردند ایشانرا سَبْعٌ عِجَافٌ
هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز
و تازه و تر که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ خشک
یعنی رسیده و بدرو در آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز بپیچیدند و در خاک
زیر کردند ایشانرا و بی شدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي
فتوی دهید فِي رُؤْيَايَ فتوی دهید یعنی جواب دهید مرا در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر
هستید شما اگر از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکنید قَالُوا گفتند حکما
و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابها شوریده است وَمَا نَحْنُ و نیستیم
ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانایان چه تعبیر صادقه میگوییم و این
از قبیل منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشت و بدریای تفکر
غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و تعبیر این واقعه که بچه نماید مصلح باب این حال

بر ایشان مر اتعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید حال یوسف او را یاد آمد
وَقَالَ الَّذِي وگفت آنکس که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی وَادَّكَرَ
و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز
أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بر تعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا
بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند ملک ازین خبر شادمان گشت
حکم فرمود که زود بر نجیب بار ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ ای یوسف
أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای که نیک راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در
هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ میخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ
و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان بپیچند و خشک
سازند همه حکما درین حیران اند تو جواب گو لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز کردم بجواب تمام إِلَى
النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ارکان و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ایشان
ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ گفت یوسف
که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارت ایشانست
دَأَبًا زراعت بر عادت مستمر خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ
پس بگذارید آن را فِي سُنْبُلِهِ در خوشه آن بعضی جو با پاک مکنید تا از سوس و آفات
ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی بقدر حاجت
مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه که آن را پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس ازین
سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال که سبع عجاف عبارت از ایشانست يَأْكُلْنَ بخورند
اهل این سالها یعنی کسانی که باشند در آن زمان مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ آنچه از پیش فرستاده
باشید یعنی ذخیره نهاده برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه
نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس
این سالها قحط عَامٌ فِيهِ سالی که در رو يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان
بباران داده وَفِيهِ و درین سال يَعْصِرُونَ بیفشرند آنچه فشردنی باشد مثل
انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت از کثرت نعمت است و گفته اند اشارت
است بدوشیدن شیر از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالی است
و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در
محفل عام این سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و
خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت
ائْتُونِي بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمد نزد او فرستاده

ع

ملک

ملک قَالَ ارْجِعْ گفت یوسف که باز گرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود یعنی ملک
فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ
النِّسْوَةِ اللَّاتِي که چه چیز بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر
زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست یوسف علیه السلام خواست که
بی کامی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن
فرستاد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود
تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قَالَ گفت
ملک بدیشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب میکردید
یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل از وی می جستید قُلْنَ گفتند آن
زنان حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند
یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم ما عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیاری
چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز پاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ
گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ پیدا و هویدا شد آنچه درست
و راست أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال
او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویانست در آنچه با عزیز
گفت هی راودتنی — بجرم خویش کرد اقرار مطلق بر املاء و صدای حصحص الحق
بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گمراه و داهی نخست او را
بوصل خویش خواندم چو کامی من نداد از پیش راندم ملک بیوسف علیه السلام
پیغام داد که زنان بگناه خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم
یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عقوبت ایشان نبود ذَلِكَ این درخواست
برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ که من خیانت نکردم او را بِالْغَيْبِ
در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر تا معلوم کنند
که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از بلیس نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ
مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن
نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق
الهی در ترک معصیت و اگرچه حفظ ربانی حمایت نماید معلوم است که از نفس نادان
چه نوع کار آید این کلمات از بهر آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی حکم نمیکنم
که نفس من از میل آرزوها مبرا و معرا است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده



اسْتُ بِالسُّوءِ یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی مگر آنرا که ببخشد پروردگار من و
از فرمان نفس در امان دارد إِنَّ رَبِّی بدرستی که پروردگار من غَفُورٌ آمرزنده است
قصدی را که بفعل در نیاید رَحِیمٌ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون
با ملک سخنان یوسف باز گفتند ارادت و عقیدت وی بدیدار یوسف زیادت گشت وَ
قَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ و گفت ملک مصر أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی بیارید یوسف را نزد من
تا خاص گردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تیسیر آورده که ملک هفتاد
حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و آراسته و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم
هرچه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند در خبرست که چون یوسف علیه
السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند جزع و شیون آوردند
و یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب
الاخیار و قصر علیهم الانبا(؟) و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال
فرموده سه زرتب(؟) مقدمش چون شد خبر یافت با استقبال و چون بحث بنشاند
کشیدش در کنار خویشتن تنگ چو سرو گلرخ و شمشاد گلزار(؟) پهلوی خودش بر تخت
بنشاند بپرسشهای خوش با او سخن براند فَلَمَّا کَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی
گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید و بپسندید قَالَ گفت
ای یوسف إِنَّکَ الْیَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَیْنَا نزدیک ما مَکِینٌ با جاه و قدری
أَمِینٌ مومن بر همه چیزها هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی
قَالَ اجْعَلْنِی گفت یوسف که بگردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهاء زمین
مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّی حَفِیظٌ
بدرستی که من نگاهدارنده ام چیزی را تا آن ضایع نکنم عَلِیمٌ دانایم بمصالح ملک و هرچه
سازم خالی از صلاح نباشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغتها هرکه با من سخن گوید آورده
که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکورست
که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر
کرده او تاج مملکت بر سر وی نهاد و کلیدهاء خزاین بوی سپرده زمام اختیار مملکت
بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را اعزال نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد
اندک زمانی را عزیز درگذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف درآورد
و حق سبحانه یوسف را ازوی دو پسر داد میشا و افرائیم و تفاصیل این حالات حواله بجواهر
التفسیرست وَکَذَٰلِکَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مَکَّنَّا جای دادیم و
لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را بحکومت یَتَبَوَّأُ

تا بود که جای میگرفت مِنْهَا از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرض داشت
حَیْثُ یَشَاءُ هرجا که میخواست نُصِیبُ بِرَحْمَتِنَا می رسانیم بنعمت خود از نعم دنیاوی
و دینی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هرکرا میخواهیم وَلَا نُضِیعُ و ضایع و باطل نمی
گردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ مزد نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام
خَیْرٌ بهترست لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند بخدای وَکَانُوا یَتَّقُونَ و
بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که باحسان و تقوی از قعر
چاه بتخت جاه رسید سه بدنیی و عقبی کسی قدر یافت که او جانب صبر و تقوی [illegible]
القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال
نمودند و انبارها و خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف
جزوی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین
مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقودی که
داشتند غله بایشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و زر و در سیوم بغلام و کنیزک
و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و هفتم
همه خط بندگی باز دادند یوسف حال صورت بملک عرض کرد ملک گفت همه بندهٔ
تواند و اختیار بدست تست یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و عقار
و ضیاع و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان
یوسف را وقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قلم رفت ازلی همه را
طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی را در باب او سخنی بیادبانه نرسد آورده اند که اثر
قحط بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند
ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا بدلخواه ایشان
می سازد، زلطفش آسوده برنا و پیر، وزو گشته خوشدل غریب و فقیر، ببخشش
ز ابر بهار افزون، صفات کمالش ز غایت برون اگر فرمایی برویم و طعام جهت گرسنگان
کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و ابن یامین را جهت خدمت
خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با شتری و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند
و یک شتر بجهت ابن یامین با بضاعت او همراه بردند وَجَاءَ و آمدند إِخْوَةُ یُوسُفَ
برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا عَلَیْهِ پس در آمدند
بدو و رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر
اول وَهُمْ لَهُ و ایشان مر او را مُنْکِرُونَ ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه
بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود با آنکه یوسف علیه السلام از بس(؟)

بوده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشان را پرسید که
شما چه کسانید که جاسوسها را مانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم
که یعقوب است صفی الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را
در صغر سن گرگ خورد و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بیامده‌ایم
یوسف فرمود که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند نه مردم مصر ما را غریب‌اند یوسف
گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیاورید تا حال شما بر من محقق شود ایشان
قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس او بایستاد و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعات
ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت
کار ایشان و هر یک را شتر بار داد گفتند شتر دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است
بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند قَالَ
ائْتُونِي گفت بیارید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی است
نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی‌بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنرا که من تمام می‌پیمایم پیمانه را و حق
کسی باز نمی‌گیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام
و احسان با ایشان دقیقه فرو نمی‌گذارم فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن آن برادر
را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک
مشوید بمن و در ولایت من میایید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ زود باشد که طلبیم از پدر
و جهد کنیم در آن وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما کنندگانیم آن چیز را که بگوییم وَقَالَ و گفت
یوسف علیه السلام لِفِتْيَانِهِ مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت
اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بار ایشان را که بها گندم آورده‌اند و آن ادیمی و کفشینی
چند بود یوسف نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را
درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بار و انبان ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضاء
آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و از این جهت گفت
لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انْقَلَبُوا چون باز
گردند و برادر را بیاورند إِلَى أَهْلِهِمْ پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب
علیه السلام لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بسوی پدر خود إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا گفتند ای پدر ما يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نپیمایند اگر
ابن یامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم
کیل از برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ و بتحقیق که ما مر او را لَحَافِظُونَ هرآینه نگاه دارندگانیم
از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را

امین دادم

امین دادم عَلَيْهِ بر وی یعنی بر ابن یامین إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ مگر همچنانکه امین ساختم شما را
عَلَى أَخِيهِ بر برادر وی یوسف او مِنْ قَبْلُ پیش از این گفتید و من بر محافظت شما
اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهترست حَافِظًا از جهت نگاه داشتن و حفص
حافظا خوانده یعنی او بهتر در حالتی که نگاه دارنده است پس توکل بر او میکنیم
و کار خود بدو می‌گذاریم وَهُوَ و او أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بخشاینده ترین بخشایندگانست
شاید که بمحافظت وی بر من ببخشاید و بمصیبت دو فرزند مبتلا نسازد وَلَمَّا
فَتَحُوا و آن هنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت
خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده
بودند بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز می‌طلبیم از احسان
ورای این که هَذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروختند
رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیدند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم
کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیادت
بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ بپیمودن شتری یعنی یک شتر بار و بمصلحت برادر زیادت بیاوریم
ذَلِكَ این یک شتر بار كَيْلٌ يَسِيرٌ پیمانه اندک است و ملک بدان متعلل با ما مضایقه
نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب علیه السلام لَنْ أُرْسِلَهُ نمی‌فرستم ابن یامین را مَعَكُمْ
با شما حَتَّى تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمانی مؤکد بذکر خدای در تبیان آورده که
او را ایشان بدهم تا سوگند خورید بحق محمد صلی الله علیه وسلم که خاتم النبیین و سید المرسلین
است لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که بیارید او را بمن إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه گرد شما در آورده شود
عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول فرموده بمنزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم سوگند خوردند که در مهم ابن یامین غدر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند
پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب علیه السلام که خدای عَلَى
مَا نَقُولُ بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وَكِيلٌ نگاه بان و گواه و مطلع است
وَقَالَ و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا
تَدْخُلُوا در میایید در شهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی همه برادران هم از یک
دروازه بشهر در میایید تا که چشم بدی در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیبت و شوکت
و ابهت به بینند وَادْخُلُوا و در آیید هر دو سه مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده و آن
شهر را چهار دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در دل مهر
بدوی پیدا کرد و در آخر عزیمت اشکالی کرد که گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمیکنم
از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللَّهِ از قضا خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی را که حکم

دفع تقدیر نمیکند و فوق تدبیر ما الله تقدیر است من جمله همه کنم قضا می کوید بیرون
ز کفایت تو کار دکر هست ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مکر خدایرا در همه خواهد
علیه توکلت بر وی توکل کردم من وعلیه و بر وی فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندکان
نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکلست بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا وان
هنکام در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام من حیث امرهم ابوهم از انجا که فرموده بود
ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند
عنهم از ایشان رای یعقوب علیه السلام من الله از قضاء خدا که در باره ایشان
واقع بود من شیء چیزی را که ملک تهمت دزدی بر ابن یامین افتاد و برادران
اند و هکین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف کشت بس تدبیر یعقوب
علیه نداد الا حاجة مکر حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب یعنی شفقتی که اولاد
کرد ان وقت قضیها ظاهر کردن ان را و وصیت کرد بان وانه لذو علم و بدرستی که یعقوب
خداوند دانش بود و میدانست لما علمناه مر ان چیزی را که بدو اموخته بودیم بطریق وحی
وان ان بود که کفت وما اغنی عنکم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر ادمیان لا یعلمون نمیدانند
سر قدر را یا جاهلند باکه تدبیر تقدیر غلبه نمی تواند کرد بس تدبیر کند بنده و تقدیر
نداند تقدیر خداوند بتدبیر نماند ولما دخلوا وان وقت که در امدند اولاد یعقوب
علیه السلام علی یوسف بر یوسف علیه السلام و ببارکاه او رسیدند یوسف علیه
السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو کذاشته بس سید که چه کسانید کفتند
کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید اورا از پدر درخواسته ایم و
و بعهد و پیمان اورده ایم یوسف علیه السلام فرمود که دانستیم بنشینید ایشان
در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان اراسته بیش ایشان نهادند بس
یوسف علیه السلام کفت هردو برادر که از یک پدر و مادر بند بر یک خوان طعام
خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بن یامین تنها ماند بکریه در امد و میکریست
تا بیهوش شد یوسف بفرمود تا کلاب بر روی زدند و چون بهوش امد پرسید که ای
جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی کفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر
اعیانی خود بر یک خوان نشیند مرا برادر پدری و مادری بود که یوسف نام داشت
بیاد امد با خود کفتم اکر او بودی با من بر یک خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این
حال بی طاقت شدم و سبب کریه و بیهوشی من این بود یوسف کفت علیه السلام
بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم بس بفرمود تا خوان وی بر داشتند
و در پس پرده آوردند و اورا نیز طلبیدند بدین بهانه اوی الیه جای داد بسوی خود

اخاه

اخاه برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرده چون بن یامین
را نظر بر دست یوسف افتاد بکریست یوسف پرسید که باز این چه کریه است کفت
ای ملک چه ماننداست این دست تو بدست برادر من یوسف همین که یوسف
این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بن یامین را کفت
قال کفت انی انا اخوک بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس بس اندوهناک مباش
بما کانوا یعملون بانچه کردند برادران در حق ما بن یامین چون روی یوسف را بدید
این سخن بشنید دیکر باره از هوش برفت و با خود امد دست در کردن یوسف افکنده
و بزبان حال کفت این که می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین
راحت بس از چندین عذاب انکه دست در دامن یوسف علیه السلام زد و کفت دیکر
از تو مفارقت نمیکنم یوسف کفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اکر ترا
بمانم باز دادم غم او زیاده شود اکر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من
بمانی بن یامین کفت که از ان باک ندارم بس یوسف فرمود که همراه برادران برو و این
امر مخفی دار بن یامین از بس پرده بیرون امد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند
فلما جهزهم بجهازهم بس ان هنکام که کارسازی کرد ایشان را جعل السقایة بنهاد سقایه
را و ان مشربه بود از نقره یا زر بجواهر مرصع بجواهر که ملک آب از ان خوردی و درین
وقت بجهت عزت و نفاست طعام ان را پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا جوهر
اوانرا تعبیه کرده فی رحل اخیه در بار برادر او و بارهاء دیکر انرا مکمل کردند و ایشان
را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه در امدند جمعی از ملازمان یوسف
از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن بس ندا کرد منادی ندا کننده که ایتها العیر ای
کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر
بدزدیدید و کفته اند منادی کننده این سخن را نه بفرمان یوسف کفت القصه چون
این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید قالوا کفتند واقبلوا علیهم و روی
آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون چه چیز کم کرده اید که می جوئید قالوا نفقد کفتند
می جوییم صواع الملک مشربه ملک را که پیمانه غله بوده ولمن جاء به و برای هر کس که بیارد
ان را حمل بعیر شتر بار طعام مقرر هست وانا به و من که منادی ام ان زعیم کفیلم
و بایندان باین شتر طعام قالوا تالله کفتند بخدای لقد علمتم که هر اینه شما میدانید
که ما مردی می بینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در کرت اول چون این نوبت بیامدیم
باز اوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا
نیامده ایم از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر و مال مردم

بناحق در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نبودیم و نیستیم ما سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار ما نیست
قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان إِنْ كُنتُمْ كَاذِبِينَ
اگر شما باشید دروغ گویان در ادای ذمه خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم
اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند
جزای سرقه سارق مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آنکس است که یافته شود کالاء دزدیده در
بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس هم اوست جزای او یعنی او را بر بندگی باید گرفت در دین پدر ما
كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الظَّالِمِينَ باداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را
باز گردانیده بمصر آوردند و بر درگاه یوسف باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد مؤذن
و گفته اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ بیاردها ابناء ایشان یعنی برادران
دیگر قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون
آورد سقایه را مِن وِعَاءِ أَخِيهِ از باردان برادر او كَذَٰلِكَ و همچنین كِدْنَا
لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند
و زبان طعن بر بنیامین گشادند مَا كَانَ نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود
او را لِيَأْخُذَ أَخَاهُ که فرا گیرد برادر خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک
در باب سرقه ضرب و تعظیم بود نه از استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را إِلَّا أَن
يَشَاءَ اللَّهُ مگر بخواست خدای و بدستوری او نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم از روی درجها
علم و حکمت مَّن نَّشَاءُ هر کرا میخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِيمٌ
دانا نیست که درجه او بلندتر است آنکه یوسف علیه السلام فرمود که این چه عملست
که در شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قَالُوا إِن يَسْرِقْ گفتند اگر دزدی کند
بنیامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ پس بدرستی که دزدی کرده است أَخٌ لَّهُ برادر اعیانی
که او را بوده مِن قَبْلُ پیش ازین یعنی یوسف در بهداران آورده که در خانه یعقوب ماکیانی
بود سایلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف علیه السلام آن مرغ را بسایل داد برادران
او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت
یوسف آن مقاله را فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ و ظاهر نکرد آنرا لهم برایشان
قَالَ گفت یوسف برادران با خود که أَنتُمْ شما شَرٌّ مَّكَانًا بدترید از جهت منزلت
در دزدی که پسر را از پدر دزدید جدا کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر هست بِمَا
تَصِفُونَ بانچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بکسانی خود سپرد و برادران
در استخلاص او چند انچه سخن گفتند بجایی نرسید شمعون را آتش خشم شعله زدن گرفت و
موی بر اندام وی سر از جامه بیرون کرد گفت ای ملک برادر مرا بگذار و اگر نه فریادی کنم هر جا

زنی

زنی حامله ایست درین شهر از هول آن بار نهند یوسف دید که روبیل در غضب
است پسر خود را گفت برو و دست بر پشت او فرود آر چون دست وی بروبیل
رسید شعله غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد که شما مس کردید گفتند
نی فرمود که بخدای که درین بلاد تخمی از یعقوب هست چه هرگاه که یکی را از ایشان خشم
آمدی ستی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر
بار در غضب شده آهنگ تخت یوسف کرد یوسف علیه السلام نقاب بسته از تخت
فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورده باز بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما
بزور خود مغرورید و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد سبحان
خدایی که بالای بیت آفرید به بالای هر دست دستی آفرید ایشان دیدند که هم بزور
بیش ترند و در زرادی کم آمده فَقَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز إِنَّ لَهُ بدرستی که بنیامین
را أَبًا پدریست شَيْخًا كَبِيرًا پیری بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود
بدو انس و الفت دارد فَخُذْ أَحَدَنَا پس فرا گیر یکی را از ما بنده گی مَكَانَهُ بجای او
و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران پس تمیت
ما بر احسان خود را با تمام رسان و ما الاحسان الا بالتمام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ یوسف
گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی أَن نَّأْخُذَ از آنکه بگیریم إِلَّا مَن وَجَدْنَا مگر
آنرا که یافتیم مَتَاعَنَا عِندَهُ متاع خود را نزد یک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم
إِنَّا إِذًا باشیم ما آنگاه لَّظَالِمُونَ ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا پس
آن وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمی
دهند خَلَصُوا نَجِيًّا آن هنگام یک کناره شدند راز گویان و از هر گوشه تدبیری آغاز
کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا أَلَمْ تَعْلَمُوا
آیا نمی دانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم بتحقیق فرا گرفت بر شما
مَّوْثِقًا عهدی و پیمانی مِّنَ اللَّهِ از خدای یعنی بدستوری وی در محافظت بنیامین
و شما سوگند خوردید بمحمد آخر الزمان صلوات الله وسلامه علیه که شما در شان وی
غایب نکنید و اکنون این صورت واقع شد وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ و پیش ازین تقصیر کردید
فِي يُوسُفَ در شان یوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی
ازین شهر بیرون نیایم حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي تا وقتی که دستوری دهد مرا به آمدن أَبِي پدر
من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ یا خدای حکم کند لِي برای من برجوع یا بدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگان است چه براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم
او نیست ارْجِعُوا شما باز گردید إِلَىٰ أَبِيكُمْ بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگویید ای پدر

إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما گواهی ندهیم
إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه دانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا و نیستیم
لِلْغَيْبِ مر باطن را حَافِظِينَ نگاه‌دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس
الامر خبر نداریم که بر وی تهمت کردند و صواع را در بار او نهادند یا خود او مباشر این امر
بوده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس اهل آن دیهی که كُنَّا فِيهَا بودیم در وی یعنی مصر را
اینست که بغرفت و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از کاروان نیز سوال کن که ما
أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان
بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم
فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم ربیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت
پدر آمدند آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب علیه
السلام بَلْ سَوَّلَتْ بلکه بیاراسته است لَكُمْ برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا
کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده اید و اگرنه ملک مصر چه میداند که جزا
سارق استرقاق است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس صبر من شکیبائی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي
شاید که خدا بیارد بِهِمْ جَمِيعًا همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر
دیگر را که در مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست بحال من الْحَكِيمُ
راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به
بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّى عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَى و گفت ای
اندوه من عَلَى يُوسُفَ بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم از جبریل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او بچه مرتبه
بود در مفارقت یوسف جبریل علیه السلام فرمود که برابر هفتاد زن فرزند مرده حضرت
سوال کرد که او را اجر بمقدار چند دادند گفت صد شهید آری هیچ کس در آتش مفارقت
برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف
تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش
خمیده گشت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ
پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و اظهار نمی‌کرد — بیت
دردیست در سینه که گفتن نتوانم، وین طرفه که از نیز نهفتن نتوانم، اما چون فرزندان
یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوا گفتند تَاللَّهِ تَفْتَأُ بخدای که
همیشه باشی که بناله و زاری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّى تَكُونَ تا وقتی
که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله هلاک شدگان

قال

یوسف

قَالَ گفت یعقوب ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّي
وَحُزْنِي غم و اندوه خود را إِلَى اللَّهِ بخدای نه بشما و غیر شما زیرا که پیش کسان و بجای
که بیچارگان اوست — بیت — حاجتی را که از تو می‌جویم، با کسی غیر که با تو میگویم
راز گویم بخلق خوار شوم، باز تو گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر هست که چون
یعقوب علیه السلام گفت انما اشکوا بثی وحزنی الی الله حق سبحانه و تعالی
وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی
بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز رسانیدمی و از این فرموده بود
که یعقوب علیه السلام گفت وَأَعْلَمُ و من میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمی‌دانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن و گویند که فرشته
ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام سوگند بوی داد که
روح یوسف را قبض کرده گفت نی یعقوب بدان امیدوار گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای
پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف و برادر او
وَلَا تَيْأَسُوا و نا امید مباشید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فضل خدای إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ
بدرستی که نا امید نشوند مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فرج خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ مگر
گروه کافران پس یعقوب علیه السلام نامه نوشته برین وجه که از یعقوب اسرائیل
الله ابن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما از اهل بیتیم
که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش نمرود
افکندند حق سبحانه او را نجات داد پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدای بجای او
فدا فرستاد و مرا پسری بود دوستترین فرزندان برادران او را بصحرا بردند
و پیراهن خون آلوده بمن آورده گفتند که او را گرگ بخورد من در فراق او چندان گریسته
ام چشم سفید شده او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را بند کرده
و نگاه داشته و ما از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بر آید اگر این فرزند
را بمن فرستی فبها والا بر تو دعائی کنم که اثر آن بفرزندان هفتمین تو برسد والسلام نامه
بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و بعضی امثال آن ترتیب نموده ایشان را
بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده برادری که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق
روی ببارگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس آن هنگام که در آمدند برادران بر یوسف
بروی قَالُوا گفتند بوی يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ای عزیز مَسَّنَا رسیده است ما را وَأَهْلَنَا الضُّرُّ
و کسان ما را سختی و بی نوائی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ و آورده ایم بضاعتی مُزْجَاةٍ
اندک و اعتبار فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق کن بر ما

بقبول بضاعت ما بزیادت از بهای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ
پاداش دهد به نیکویی اناما کرا از روی تفضل بتصدق میمایند انکه نامه یعقوب
بر کوشه تخت نهادند یوسف علیه السلام چون نامه را بخواند کریه بر وی غلبه کرد و
عنان تمالك از دست رفته قَالَ کفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید
مَا فَعَلْتُم اینچه کردید بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ بیوسف و برادرش بسبیل اجمال کفت نه از روی
تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین ان بوده که او را خوار میداشتند
و کم اعتبار میداشتند تا بمرتبه که با هیچ یك سخن نمیکفتی الا از روی عجز و مذلت پیش
یوسف علیه السلام فرمود که ایا دانسته اید قباحت آن را که با یوسف و برادرش
کرده اید اما الان توبه فرموده اند إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ چه آن وقت شما نادان بودند
یعنی نو رسیده و شوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس
یوسف علیه السلام این سخن را از روی نصاحت کفت نه بر وجه معاتبت انکه نقاب
بر افکند و تاج از سر برداشته ایشان را که نظر بران شکل و شمایل افتاد قَالُوا کفتند
أَئِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ استفهام تقریریست یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری
را نبود ــه کردارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری تبارك الله ازین روی نازنین
که تو داری قَالَ کفت أَنَا يُوسُفُ وَهَٰذَا أَخِي من یوسفم و این برادر من بنیامین است
قَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستی که منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَن
يَتَّقِ بدرستی که هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ و صبر کند بر طاعت یا از معصیت
فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق و درستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران
وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر انکه محسن آنست که جمع کند میان
تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی بتخت آورده خواستند که پای
یوسف را ببوسند یوسف علیه السلام از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار کرفت
قَالُوا تَاللَّهِ کفتند بخدای سوکند که بحسب صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر اینه
بر کزید ترا خدای عَلَيْنَا بر ما وَإِن كُنَّا و بدرستی که هستیم ما لَخَاطِئِينَ کناه
کاران و ان عملها که کرده ایم قَالَ کفت یوسف در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ
سرزنشی نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز و من دیکر هرکز کناه شما بروی شما نیارم
يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بکناه خود وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده
ترین بخشایندکانست ــه باهمی بسوزد جهان کناه باشکی بشوید درون سیاه
بده مانده تخت شاهی دهد بدرماندکان هر چه خواهی دهد پس چون بنوازش بزرکانه
دل برادران را تازه ساخت بکار پدر دلفکار پرداخت و کفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا ببرید

این پیراهن مرا و ان قمیص خلیل بوده که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی یدوق
رسیده بود که او را بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ پس بیفکنید انرا عَلَىٰ وَجْهِ
أَبِي بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز کردد بینایی و چشمش بحال اول باز رود
وَأْتُونِي و بیایید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ شما بهمه کسان خود اجمعین از احفاد و خدم
آورده اند که یهودا کفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن
بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارك حزن آن قمیص کند یوسف
علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته
به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران متوجه کنعان کشت
وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و ان وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر
و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف
را بمشام یعقوب رسانید قَالَ أَبُوهُمْ کفت پدر ایشان یعنی یعقوب جمعی را که حاضر
بودند از نبیرکان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف
را لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ اکر شما مرا بنقصان عقل تصویر نکنید و نکویید که پیر شده و بستی
خرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ کفتند انها که سوکند بخدا که هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ
در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات
او بعد از چهل یا هشتاد سال فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ پس ان هنکام که امد مژده دهنده یعنی یهودا
آورده اند که یهودا با برادران نه ایستاد و سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا
بکنعان رسید و نزد پدر آمد أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر
روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس بکشت بینا و با حال خود قَالَ کفت أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ آیا نمی کفتم
شما را إِنِّي أَعْلَمُ انکه من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه شما
نمیدانید و ان حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او و بشمیاء راه نموده هرکه
در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیکر رسیدند
و بر دست و پای پدر افتادند قَالُوا کفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا
امرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا کناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم
ما خَاطِئِينَ کناه کاران قَالَ کفت یعقوب علیه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود
باشد که امرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردکار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که
او آمرزنده نابیانست بجهت نوب الرَّحِيمُ مهربانست بر بندکان بکشف کروب پیش
تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعاست یا خواست که بداند انکه یوسف
از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاست

نماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در جفاء خود بدایستد و برادران را
در عقب او و آن حضرت دعا کرد و فرزندان آمین کردند وحی سبحانه اجابت فرمود القصه
چون یعقوب علیه السلام بنزدیک مصر رسید با لشکری بسیار آراسته باستقبال پدر بیرون
آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمد نظر بر آن کوکبه و آراستگی میکردند جبرئیل علیه
السلام فرود آمد یعقوب را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر که جنود ملک
از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چه چندین مدت از اندوه
تو محزون و رنجور بودند پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود
آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند در خبر هست
که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا
مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر درآورده از شادی میگریستند
چه خوش حالیست روی دوست دیدن   پس از عمری بیکدیگر رسیدن   شراب خوشدلی
را نوش کردن   بشادی دست در آغوش کردن   بکام دل زمانی آرمیدن   بهم گفتن
سخن وز هم شنیدن   ز دلبر حال عزا آغاز کردن   ز عاشق دفتر غم باز کردن   پس در نزدیکی
مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف علیه السلام
در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آن هنگام که در آمدند علی یوسف بر یوسف در آن
منزل آوی الیه جای داد بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش
بود و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش نمود و برادرزادگان را نوازش
کرد وقال ادخلوا مصر و گفت درآیید در مصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای در حالتی
که ایمان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلد استثنا داخلست در امن نه در دخول
و چون در مصر درآمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد ورفع ابویه و برداشت
پدر و خاله را یعنی بر بالا برد علی العرش بر تخت خود وخروا و بروی در افتادند پدر و
خاله و برادران له مر او را سجدا در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم
ایشان در آن زمان بسجده بود یوسف که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت
فرمود وقال و گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما مرا تاویل رؤیای
تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش ازین در ایام صبا قد جعلها بدرستی که
گردانید آن را ربی پروردگار من حقا راست وقد احسن بی و بدرستی که نیکویی
کرده است بمن آفریدگار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان ذکر
چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی
بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن نزدیک

کنعان بود یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و
شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم من بعد ان از پس آنکه نزغ
الشیطان افساد کرد شیطان و مخالفت انداخت بینی میان من وبین اخوتی و
میان برادران من ان ربی بدرستی که آفریدگار من لطیف مهربانست نیکوبیننده لما
یشاء مر هر که را خواهد انه هو العلیم بحقیقی اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم
محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده که چون بیست و چهار سال
ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر
یوسف علیه السلام را در واقعه دید که میگوید ای یوسف بغایت مشتاق لقاء
توام بشتاب و تا سه روز دیگر نزد ما آیی یوسف از خواب درآمد و برادران را
طلبید و وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق
مناجات گفت رب ای پروردگار من قد آتیتنی بدرستی دادی مرا من الملک پادشاهی
و مملکت دادی وعلمتنی و بیاموختی مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها و کتب فاطر
السموات والارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولیی تویی یار من و متولی
کار من فی الدنیا والآخرة درین سرا و در آن سرا توفنی مسلما بمیران مرا در حالتی که گردن
نهاده باشیم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران والحقنی و در رسان مرا بالصالحین به بندگان
شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از آن واقعه که دیده بود بروضه جنان رحلت
فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر
پوشانیده و تحریر بعضی ابیات از آن درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف
علیه السلام برین نمط ذکر میفرماید بگفت جبرئیل حاضر داشت سیبی
که باغ خلد از آن میداشت زیبی   چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد
نعان سیب را بوسید و جان داد   بلی زان نکهت باغ بقا یافت   از آن
نکهت بسوی باغ بشتافت ذلک اینچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء
الغیب از خبرهاء غیب است که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز نوحیه الیک وحی
میکنیم آن را بتو وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم
آن هنگام که جمع کردند رایهاء خود را بر افکندن یوسف در چاه وهم یمکرون و ایشان
مکر میکردند بیعقوب علیه السلام و چون تو آنجا نبودی و مکذبان تو میدانند
که از کسی نشنیده و خبر بیاهی چنانچه بوده پس دلیلی روشن است بر آنکه بوحی الهی
دانسته وما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان ولو حرصت و اگرچه حرص میورزی بر
ایمان ایشان بمؤمنین گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد

مولانا جامی

وَمَلَئِهِمْ وبنی خواهی از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ وادای احکام یا بر خواندن قصص
قرانی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه کویان قصه میخواهند إِنْ هُوَ نیست قران إِلَّا
ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را ونزدیتها مشرکان مکه از معجزه
تو روی میکردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ وبسا نشانها قدرت ودلایل البه وجود
صانع وحکمت او هست فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در اسمانها وزمینها کران معاندان
يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میکذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا وایشان از آن ایتها مُعْرِضُونَ روی کردانیده باشند
نزد دان فکرت کنند و برا تان عبرت کیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ وبکروند بیشترین ایشان
بِاللَّهِ بخدای إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مکر که ایشان شرک آرندکان باشند کوینلعراد ازین
کروه کفار مکه اند که کفتند ربنا الله وازبی در آوردند که الملئکه بنات الله یا یهود
که ایمان آوردند بخدای وکفتند عزیر بن الله یا نصاری که بخدا کرویدند وکفتند
للمسیح بن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تَأْتِيَهُمْ ازانکه بیاید بدیشان
غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشنده یعنی فرو کیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای
أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان
ندانند آمدن انرا وکار سازی نکرده باشند قُلْ بکوی ای محمد هَذِهِ این دعوت
بتوحید سَبِيلِي راه منست ودین راه نمایم أَدْعُو میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدای
عَلَى بَصِيرَةٍ بر بینایی هویدا وحجتی روشن أَنَا من انا تاکید ضمیر مستترست
در ادعوا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ومیخواند بخدای هر که بی روی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ وپاکست
خدای از شرکتی که شما او را بدان وصف میکنید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ونیستم من از شرک
ارندکان امام زاهد آورده که کافران کفتند خدایا فرشتکان هستند چرا آدمی را فرستاد
اکر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا ونفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش
از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مکر مردانی که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان حفص
نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اهل شهرها ودر بعضها
در وسیط اثر امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه هر کز پیغمبری فاضلی بخلق
نفرستاد از اهل بادیه ونه از جن ونه از زنان ودر باب سجاح کاهنه که دعوت نبوت میکرد
کفته اضحت نبيتنا انثى نطوف بها ولكن انبياء الله ذكرانا أَفَلَمْ يَسِيرُوا ایا سیر نمیکنند
کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام ویمن میبرد بار عاد وثمود غیکذرند یعنی باید که بکذرند
فَيَنْظُرُوا پس ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چکونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ اخرکار آنان از منکران
ومکذبان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس پند بر داشته از تکذیب پیغمبر وقران حذر
کنند وَلَدَارُ الْآخِرَةِ وهر اینه سرای اخرت یعنی بهشت ونعمت او خَيْرٌ بهترست از لذات

غاینه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک ونافرمانی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا
تعقل نمیکنید وهمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست سه چه نسبت جام سفالی را
بنزهتکاه روحانی چه ماند کلخن تیره بکلشنهای سلطانی پس باید که معاندان زمانی
تو بتمادی ایام حیات ودولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى
إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنکاه که نومید شدند فرستادکان از ایمان ایشان وَظَنُّوا و
کمان بردند رسولان أَنَّهُمْ بانکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بدرستی که مکذوب بشدند
یعنی کفار بوعدهاء ایمان با ایشان دروغ میکویند یا کافران کمان بردند که
رسل با ایشان دروغ میکویند در وعد ووعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران
یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ
هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر وتابعان او وَلَا يُرَدُّ وباز کردانیده نشود بَأْسُنَا
عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از کروه کافران وقتی که بدیشان فرود اید لَقَدْ كَانَ بدرستی
که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا وامم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و
برادران او عِبْرَةٌ اعتباری وپندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه
را سلمی رحمه الله از امام جعفر رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرارست
پس اعتبار از ین قصها ارباب اسرار را باشد وحقایق کلام در ایشان دل فی غل ایشان
روی نماید سه دلی در یابد اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی مَا كَانَ نیست
قران حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی که بر بافته باشند وَلَكِنْ ولیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق
آن چیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق وموافق آنست در
راستی ودرستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وبیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین ودنیا
وَهُدًى وراه نماینده است مر سالکان را وَرَحْمَةً وبخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر کروهی
را که بکروند بتوحید خدا ونبوت مصطفی صلی الله علیه وسلم سورة الرعد مکیه

٤ ایات کلمات حروف بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓرٰ حروف
مقطعه مختصر اند از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در الم کفته اند
که الف الای اوست ولام لطف وی منتهای او میم ملک وی زوال او ورا فنه بر کمال او
قوالی انست که بعضی ازان دلالت بر اسماء الهی دارند وبرخی بر افعال او چنانچه المر
یعنی انا الله اعلم واری تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرانست وَالَّذِي أُنْزِلَ
والجز فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو الْحَقُّ درست
وراستست چنک در آن زن وبان عمل کن وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان از اهل
مکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی کروند بدان بجهت عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ خدای الَّذِي رَفَعَ

السموات آنست که برداشت اسمانها را یعنی بیافرید و برداشت بغیر عمد بی ستونی
که بدان قایم باشد ترونها می بینید شما اسمانها را مرفوع بی ستون وگفته اند برداشته
است آسمانها را بی ستونی که شما ببینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست
وان قدرتست که آسمان بدان مرفوع باشد ودر فواید السلوك آورده که باری تعالی سقوف
عالیه وسطوح مرتفعه سموات را بی قایمه که ادراك توانید نمود برافراشت و بی ستونی
که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی است وقایمه موجود ست
ولیکن غیر مرئی است وان عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات آسمان و
زمین بعدل بپاست حتی زشاهان بغیر عدل نخواست که برپا شد ستون خیمه بجای
کی بود خیمه بی ستون برپای ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بافریدن عرش یا استولی
شد بر وی باقتدار ونفاذ حکم یا عرش ملك باشد واو قصد فرمود بان بحفظ وتدبیر
وسخر الشمس والقمر رام کرد آفتاب وماه را بجهت مصالح عباد بانچه خواست از حرکات
ایشان بر حد معین کل هر یك از ایشان تجری میرود وحرکت میکند لاجل مسمی تا وقتی
که نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او
منقطع گردد یعنی قیام الساعة یدبر الامر تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را
از ایجاد واعدام واذلال واعزاز واحیا واماتت یفصل الایات بیان میکند نشانهای
قدرت خود را یعنی مفصل میسازد یا امر ونهی یا احداث دلایل قدرت میکند یکی بعد
از دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن
جزائی که خواهد داد در قیامت توقنون بی گمان گردید ودانید که هر که قادر است
بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعادت واحیا وهو الذی مد الارض واوست انکه
بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول وعرض تا منقلب حیوان باشد وجعل فیها
وبیافرید در ان زمین رواسی کوههاء محکم پای برجای که میخ زمین بود وانهارا وبیافرید در
زمین جویهاء آب روان ومن کل الثمرات واز همه میوها جعل فیها بیافرید در زمین
زوجین اثنین دو صنف مثلا سرخ وسفید وسیاه وخورد وبزرك وترش وشیرین وحار وبارد
وبری وبوستانی وخشکی وتری وامثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب
العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار می پوشاند ودر می کشد شب را بر روز تا هوا بعد از
انکه روشن بوده تاریك میشود واز نجا در می توان یافت که تغشیه روز نیز در شب لابد هوا
بعد از تیرگی روشن گردد از وست ان فی ذلك بدرستی که در این اشیا از قدرت
که مذکور شد لایات هر اینه نشانهاء روشنست لقوم یتفکرون مرگروهی را که تفکر
کنند در ان وداند که تکوین این اشیا وتخصیص هر یك بچیزی دلیل است بر وجود د

صانع حکیم وفی الارض ودر زمین قطع متجاورات اراضی هاست پیوسته بیکدیگر
این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهاء زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت
است وبرخی شوره زار وقدری ریك آمیز وقطعه سنگستان وجنات ودیگر در زمین
بوستانهاست من اعناب از انگور بسیار وزرع وکشتها ونخیل ودرختهای خرما صنوان
چند شاخ از یك اصل جسته وغیر صنوان وچنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یك شاخ از
یك بیخ رسته یسقی بماء واحد آب داده میشود این همه اشجار وزروع بیك آب
ونفضل بعضها وتفضیل میدهیم بعضی را از ان علی بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه
بحسب شکل ولون ورایحه وطعم ان فی ذلك بدرستی که درین که ذکر کرده شد لایات هر آینه
دلالتهاء واضح است لقوم یعقلون مرقومی را که تعقل کنند وتامل نمایند که اختلاف میوها
واشجار با انکه از یك آب پرورش می یابند واین نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان
آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان واشکال وهیات واخلاق واصوات
با وجود انکه پدر همه یکیست ودر مدارك گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار وانوار
واسرار وهر دلی را صفتی وهر صفتی را نتیجه ایست دلی باشد موصوف بانکار واستکبار
که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون وباز دلی بود آرامیده بذکر پروردگار وفکر قادر مختار که
وتطمئن قلوبهم بذکر الله ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا وان تعجب واگر عجب میداری
ای محمد از ناگرویدن کافران بدلایل وحدت فعجب قولهم پس شگفت است قول ایشان
یعنی جای انست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند ائذا کنا ایا ان وقت که
ما باشیم ترابا خاك یعنی بعد از مرك که ما خاك شویم ائنا ایا ما لفی خلق جدید باشیم در
آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کرداند ومحل متعجب انست که ایشان خدا را خالق
آسمان وزمین میدانستند وهیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعادة نیز
قادر تواند بود لاجرم بیدا ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارگی بود اولئک الذین
آن گروه انانند که ایشان کفروا بربهم نگرویدند به پروردگار خود بجهت ناگرویدن
بقدرت او بر حشر ونشر واولئک الاغلال وان گروه اند که غلها فی اعناقهم در گردنهاء
ایشان است یعنی مقیدند باغلال ضلال وایشان را امید خلاصی نیست یا در روز
قیامت غلها آتشین در گردن ایشان نهند وعلامت کفار در دوزخ این باشد
واولئک وان گروه اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در ان
آتش خالدون جاوید انند در خبر هست که نضر بن حارث واشباه او استعجال عذاب
میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید که ویستعجلونک طلب تعجیل میکنند از تو
بالسیئة بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرد قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه

عذاب استیصال ایشان را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آن حضرت را صلی الله
علیه وسلم تاخیر فرموده و با قیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و آن استیصال
سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان
بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وقد خلت و حال آنکه گذشته
است من قبلهم المثلات پیش ازین عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان
دانسته اند این را و بدان اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن میطلبند وان ربک و بدرستی
که آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است للناس برای مردمان یعنی کافران
اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشان را علی ظلمهم با وجود ظلمی که
داشته اند یعنی کفر و شرک جه ایمان هادم جرایم زمان کفر است وان ربک و بدرستی
که پروردگار تو لشدید العقاب سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب
و گفته اند ذو مغفرتست بر مومنان بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران بانکار
و استکبار و محققان برانند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت است می فرماید که
آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او
ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نبودی و اگر وعید
حق نبودی همه کس تکیه کرده بر عفو از عمل باز ماندی نظم زحمتی ترس تا غافل نگردی
مشو نومید تا بیدل نگردی ویقول الذین کفروا و می گویند آنانکه کافر شدند لولا انزل
چرا فرو فرستاده نمی شود علیه بر محمد آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما
می طلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلام انما انت منذر جز این نیست
که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و بس نه اظهار آیات
جه اختیار قسمت ولکل قوم و هر گروهی را هاد راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص
باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طب
در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی و عیسی علیهما السلام کرشما طب اختصاص
بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست فاتوا
بسورة من مثله الله یعلم خدا میداند ما تحمل آنچه برمیدارد کل انثی هر زنی از فرزند
نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و چهار وما تغیض الارحام و داند
آنچه بکاهند رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید
وما تزداد و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون سازد در جثه ولد از اعضا زاید
و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است جه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار
و نهایة اولاد در رحم چهار است نزد ابو حنیفه و در اقوال شافعی رحمهما الله نقل میکنند

که درین

درین زنی پنج بطن بناد در هر بطنی پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء یا مراد مدت
حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزدیک ابو حنیفه دو سال و نزدیک
شافعی چهار سال و بیش مالک پنج سال وکل شیء و همه چیزی عنده نزدیک او بمقدار
باندازه ایست که از آن کم و زیادت نشود عالم الغیب داننده پوشیدها از حس والشهادة
و آشکارا یعنی حاضر محسوس الکبیر بزرگ المتعال برتر از همه سواء منکم یکسانست
از شما در پیش علم او من اسر القول هر که بپوشد سخن را در نفس خود ومن جهر به
هر که آشکارا کند آن را با دیگری ومن هو مستخف و هر که طالب خفا کند و می پوشد
علم خود را باللیل بشب وسارب و هر که ظاهرست و آشکارا میکند عمل خود را بالنهار
بروز یعنی مطلقا هیچ چیزی از قول و فعل سر او علانیه بر او پوشیده نیست له مر خدای را
معقبات ملائکه ای در پی یکدیگر آینده یا آنکس را که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را از فرشتگان
در پی اقوال و افعال او روز و شب من بین یدیه از پیش روی او ومن خلفه و از پس او
یحفظونه نگاه میدارند او را من امر الله بفرمان خدای و آنچه از و صادر می شود می نویسند
و ایشان را برره و کرام الکاتبین گویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز
و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند هیچ کس
فرشتگان آفریده با بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد از کعب الاحبار
نقل میکند که اگر خدای ملایکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی
از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
یعنی مر خدای را فرشتگانند که بمحافظت آن حضرت میکنند از ضرر اعادی چنانکه از شر
عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و عن قریب قصه ایشان مذکور
خواهد یافت ان الله بدرستی که خدای لا یغیر تغییر نکند ما بقوم آنچه بگروهی باشد
از عافیت و نعمت حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند ما بانفسهم آنچه در
نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر
دهند دل را از فکر او مادام که دلها باو راست دارند و مشغلت نورزند آثار فیض
بر ایشان متصل بود نظم گرت هواست که دلدار نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارم
واذا اراد الله وچون خواهد خدای بقوم سوءا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک
فلا مرد له پس باز گردانیدن نیست مر آن را یعنی کسی نتواند که آن را رد کند از خود یا از
دیگری وما لهم و نیست آن قوم را من دونه جز خدای من وال کسی که متولی امر ایشان
شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را هو الذی اوست آنکه یریکم البرق بنماید
برق را و آن لمعانیست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و نشانه باران باشد بر خلاف

عل

برق را مینماید خوفا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند وطمعا و برای
طمع مستقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وینشئ و پیدا دارد در هوا السحاب الثقال
ابرها را که بار گران دارند ویسبح الرعد و تسبیح میکوید رعد بحمده ملتبس بحمد خدای
یعنی تسبیح را بالتحمید مقترن می سازد و رعد ملکیست که سحاب را می راند و برق تازیانه
اوست در حقایق سلمی از ابن عطا رحمه الله نقل میکند که رعد صعقه فرشتکانست
و برق آه پرسوز و باران کریه ایشان والملائکة و تسبیح میکنند مجموع فرشتکان یا آنها
که اعوان رعدند من خیفته از ترس خدای ویرسل الصواعق و فرو می فرستد صاعقهها را
از ابر فیصیب بها پس میرساند آن را من یشاء هر کرا می خواهد که بدان هلاک سازد
چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه با اربد
بن قیس کفت که بر پیغمبر محمد می رویم و چون من او را بسخن مشغول کردانم تو از عقب وی
در آی و شمشیری بر مفتاق وی زن چون بمجلس وی در آمدند عامر آن حضرت را بسخن
مشغول کردانید و بعد از مقالات بسیار کفت ای محمد بروم و لشکر بسیار جرار
از سوار و پیاده بر سر تو آرم این بکفت و با اربد بیرون رفت حضرت فرمود اللهم
اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد کفت که آن همه وصیت بجا نشد اربد کفت که هر کاه
که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند
صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد و کویند یهودی
بجناب نبوت آمد کفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز هست از مروارید
یا یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت
حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وهم یجادلون و ایشان
جدال میکنند فی الله در حق خدای که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست
در انچه خدایرا بدان وصف میکند در کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وهو شدید
المحال و خدای سخت عقوبت است بر مجادلان له مر خدایراست دعوة الحق خواندن
بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزاواری آنکه بعبادة او خوانند یا او راست
دعوت مجاب یعنی چون بخوانندش اجابت کند والذین یدعون و آنانرا که می خوانند من دونه بجز وی
یعنی بتان را که مشرکان می خوانند لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشانرا بشیء بچیزی
از مرادات الا کباسط کفیه مکر همچو اجابت کسی که بکشاده هر دو کف خود را الی الماء بسوی
آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلوی و رسنی نبود هر دو دست خود را بسوی
چاه بکشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را می طلبد لیبلغ فاه تا بدهن وی رسد وما هو
و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جمادست و ادراک نیست بخواندن

وتفاوت

وتفاوت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی تواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام
نیز نسبت با عباد خود همین حال دارند وما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران
مر بتانرا الا فی ضلال مکر در کمراهی و بطلان و نا ابتدی و ضایع بودن ولله یسجد
و مر خدایرا سجده کند من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین است
طوعا از روی فرمان برداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند
و سجده کنند وکرها و از روی کراهت و ناخواهندکی مراد کافرانند که در وقت
شدت و محنت بضرورت سجده میکنند وظلالهم و سجده میکنند سایههای اهل آسمان
و زمین مر خدایرا بتبعیت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب والآصال و شبانکاه
بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر
باشد این سجده دوم است از سجدات قرآنی بحضرت شیخ قدس سره در سفر رابع از
فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العام کفته و فرموده که
لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی
آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه ایست و آن
سایه ساجدست مر حق را و قایم بعبادت او بهر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی
اکر از اهل موافقتست او با ظل خود هر دو ان سجده یکی اند و اکر از اهل مخالفت است ظل او بنیابت
طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف
ازل تخم ایمان را در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آنانکه قهر لم
یزل تخم خذلان در مزرعه نفس ناساز ایشان کاشته

بیت

بدان رخی زند کین بی نیاز است
بدین رهم نهد کین دلنواز است

قل بکوای محمد من رب السموات والارض کیست آفریدکار آسمانها
و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان
قل الله بکو خدایست چو ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این
خواهد بود الزام کن ایشان را قل افاتخذتم بکو آیا فرا کرفتید من دونه اولیاء بجز وی معبودان
که ایشانرا دوست دارید چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا
غیر او را می پرستید و میکیرید دوستانی که ایشان لا یملکون نمی توانند و مالک
نیستند لانفسهم برای نفسهای خود نفعا سودی ولا ضرا و نه زیانی یعنی برای
خود جز نفعی نمی توانند و بر دفع ضرر از خود قادر نیستند پس دیگری چگونه
توانند رسانید و بهیچ نوع زیان از وی باز توانند داشت قل هل یستوی الاعمی بکو آیا برابر
می باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر و بینا که پرستنده خداست ام هل تستوی
الظلمات یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت

سجده

أَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ ایا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند
كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفرینش عَلَيْهِمْ بر ایشان
یعنی ندانستند که آفرینش خدای کدامست و آفرینش شرکا کدام حاصل آنکه ایشان
شرکائی گرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند
ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او
هست قُلِ اللّٰهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفرینش
تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ و اوست یگانه در الوهیت الْقَهَّارُ غالب
بر همه چیزها أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَسَالَتْ
أَوْدِيَةٌ پس برفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار
خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود
رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کفی
بلند را یعنی بر زبر آورد وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند و حفص
بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر آن در آتش یعنی میگدازند
از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه
أَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات بکار بردن و ادوات محاربت زَبَدٌ مِثْلُهُ کفی است مثل
آن کف که بر روی آبست كَذٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللّٰهُ مثل میزند خدا
الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثواب باقی که جهت
منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد
و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب یا زبر فلز باشد فَأَمَّا
الزَّبَدُ اما کف روی آب و خبث بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً برود در حالی که مطروح و
ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز
که خالص بی غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند كَذٰلِكَ همچنین
يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل در آن در بین ائمه علماء
تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیارست بعضی بر آنند که مراد از این آب قرآنست
که حیات دل اهل ایمانست و اودیه دلها اند که فراخور استعداد خود از آن فیض گیرند
و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع سخن حق است و اگر
کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق این آیت باشد ممکن که در مطالعه همین محل از
از جواهر التفسیر یابد از معنی فایض تواند شد والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنان را
که اجابت نمودند لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ فرمان پروردگار خود را پاداش نیکوست یا مراد آن

حسنی

حسنی بهشت باشد وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا و آنانکه اجابت نکرده اند لَهُ مر خدای را
لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن
از نقود و اجناس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند اینها همه دیگر مَعَهُ بآن باشد
یعنی آن قدر که نقود و اقمشه دنیاست بآن اضافت کنند و همه در تصرف کافران
باشد روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آن را تا از عذاب برهند أُولٰئِكَ
آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان
قبول نکنند و سیئات ایشان را ببخشند مَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ
باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی است دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّمَا أُنْزِلَ
آنکه هر چه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و
راستست یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچو کسی است که نابینا
باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر
می شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی از شک و معارضه وهم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه
وفا میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی
شکنند آن پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ آنچه امر کرده است
خدای بآن أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدائی
میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ و خوف میکنند
سُوءَ الْحِسَابِ از سختی عذاب حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت
هوای او یا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضاء پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و
بپای داشتند نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه
بدیشان داده ایم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سِرًّا بنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ
و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند
سفاهت را بحلم مقابله کردند و فحش را بر سلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه
یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة چنانچه بعضی از ارباب
تحقیق کرده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو فرمودن و بعد از آنکه ایشان را محروم ساختند
عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید ایشان بوی پیوستند شعر کم مباش از درخت سایه افکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش از صدف یاد گیر نکته علم هر که زد بر سرت گهر بخشش
أُولٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند لَهُمْ مر ایشان راست عُقْبَى الدَّارِ سرانجام
نیکو جزا عمل در دنیا و در آخرت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای پایدار که همیشه
در آن باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ و هر که در آید شایسته باشد بایمان و طاعت

مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ وزنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ وفرزندان ایشان
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ وفرشتگان درایند بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهاء منازل
ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبا روزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند
وگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام بر شما بشارت است بدوام سلامت یعنی همیشه ایمن خواهید
بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنکه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبائی بود بر فقر
در دنیا وفقر دوستترین صفتی است نزد خدای تعالی جل جلاله در خبر آمده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت فرمود که چنان کن که فقیر بخدا رسی زیرا که
فقرا از همه مقبول ترند فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکست سرانجام این سرای که ایشان یافتند
وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ وآنانکه میشکنند عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدای را مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن
آن باعتراف وقبول وَيَقْطَعُونَ ومیبرند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای فرموده است بآن چیز
أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجای آن ندیا ایمان آرند بهمه پیغمبران وکتابهای
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وتباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی أُولَئِكَ آن
گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست دوری از رحمت وَلَهُمْ ومر ایشانراست سُوءُ الدَّارِ بدی عاقبت
در دنیا واخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
میخواهد وَيَقْدِرُ وتنگ می سازد برای هر که اراده میکند وَفَرِحُوا وشادی شدند اهل مکه
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزرگی دنیا وآنچه از متاع او بر ایشان دادند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندگانی
این سرای فِي الْآخِرَةِ در جنب آن سرای إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه
که دوامی وبقا ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا ومیگویند آنانکه نگرویدند لَوْلَا أُنْزِلَ
چرا فرود فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بدان وجه که ما میخواهیم
قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو بدرستی که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مراد اینها اند اقتراح
آیات کرده اند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیت گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ
وراه نماید بسوی خود بی مشاهده آیت مَنْ أَنَابَ هر کرا که باز گردد بوی وانمایه کسانند الَّذِينَ
آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ وآرام یابد قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدا
یعنی چون ذکر شنوند بآن انس گیرند وآرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر
رحمت او یا بکلام او که قویترین معجزاتست ودر فصول از ابن عیینه رحمه الله
نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم که دلهاء مومنان
بدو آرام گیرد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهاء مومنان
مجاهد رحمه الله فرمود که مراد اصحاب رسولند صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم
سلمی در حقایق آورده که آرام دل عوام بر تسبیح ودعا باشد واطمینان دل خواص

بصفات

بصفات علی وآرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد
الا بمشاهده لقا وهو المقصد الاقصی الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند
عملها شایسته طُوبَى لَهُمْ زندگانی خوش است مر ایشان را وَحُسْنُ مَآبٍ ونیکوئی
بازگشت طوبی بشارتست بشادی وخوبی وشادی وراحت وفرح ونعمت و
خوش حالی یا نام بهشت است بلغت حبشه واشهر آنست که طوبی درختی است
در بهشت عدن که بیخ آن درخت در منزل پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم ودر هیچ
غرفه وقصر نباشد که شاخی از آن طوبی نباشد ودو چشمه سلسبیل وکافور زیر آن
منفجر میشود كَذَلِكَ همچنانکه رسل از پیش تو فرستادیم أَرْسَلْنَاكَ ترا فرستادیم فِي
أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذاشته است مِنْ قَبْلِهَا پیش از ایشان امتان دیگر
أُمَمٌ لِتَتْلُوَ تا بخوانی بر ایشان عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آن چیزی که وحی کردیم بتو یعنی قرآن وَ
هُمْ يَكْفُرُونَ وحال آنکه ایشان نمی گروند بِالرَّحْمَنِ بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان
مکه اند که چون ایشانرا گفتند سجده کنید رحمان را وَقَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ ودر صلح حدیبیه
نیز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را کرم الله وجهه فرموده که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم وسهیل بن عمرو گفت ما ندری ما ندری ما الرحمن ما نمی
شناسیم رحمان را قُلْ هُوَ رَبِّي بگو رحمن آفریدگار منست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردیم در یاری دادن مرا
بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ وبسوی اوست بازگشتن من آورده اند که جمعی از قریش
گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین
بر ما گشاده گردد ودیگر زمین را بشکاف تا چشمها وجویها پدید آید وزراعت کنیم وقصی بن
کلاب را زنده گردان یا پدران ما تا در باب تو با ما سخن گویند آیت آمد وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا واگر کتابی
بودی که درین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ رانده شدی بوی کوهها یعنی بوقت خواندن وی از موضع
خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی بدو زمین چون بروی خواندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى یا بسخن
آوردندی لذیرکشته وقت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایتست در اعجاز متضمن
است در تذکیر وانذار بَلْ نه چنانست که کافران میگویند که بقرآن یا بغیر آن تواینها باید
که واقع شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هرگاه که خواهد
این اینها ظاهر گرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نومید نشدند آنها که گرویده اند یعنی مومنان
از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات یا آنکه دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواهد
خدا لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه مردمان را صاحب کشاف گفته که یاس در لغت
نخع بمعنی علمست یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت باز بسته وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ

كفروا همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم برسد ایشان را بما صنعوا بسبب آنکه کردند
از تکذیب وعناد قارعة عذابی کوبنده وداعیه از بنیاد برکننده او تحل یا فرود آئی
تو که محمدی قریبا بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه
مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آن حضرت پیوسته در بلا بودندی وسرایای آن
حضرت در حوالی ایشان رفتندی پیوسته اموال ومواشی ایشان غارت کردندی حق سبحانه
فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعده
خدای که موت است یا قیامت یا فتح مکه ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف
نکند وعده را پس برای تسلی آن حضرت میگوید ولقد استهزئ وبدرستی که استهزا کرده اند
برسل به پیغمبران من قبلک پیش از تو چنانچه این قوم میکنند فامليت پس مهلت دادم
للذین کفروا مر آنان را که نگرویدند ومدتی بگذاشتم در راحت وتن آسانی ثم اخذتهم پس
بگرفتم ایشان را بعقوبت فکیف کان پس چگونه بود عقاب معقوبت کردن من مر ایشان را
این سخن بر سبیل تعظیم وتهویلست افمن هو آیا هر کس که او باشد قائم علی کل نفس نگاهبان
بر هر نفسی یا پاداش دهنده بما کسبت بانچه کند آن نفس از نیکی وبدی برابر است با کسی که
چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده وسازنده کار ریگانست برابر نیست با آنکه ضعیف
وعاجز وناتوانست یعنی بتان وجعلوا ومی سازند کافران لله مر خدای را شرکاء انبازان
یعنی انبازان که می پرستند قل سموهم بگو نام نهید ووصف کنید این شرکا را باسماء واوصافی
که لایق ایشان باشد وبنگرید که استحقاق شرکت واهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست
که حق را حی وقادر وخالق ورازق وسمیع وبصیر وعلیم وحکیم میگویند واطلاق هیچ یک از این
اسما بر اصنام نمی توان کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدای را بما لا یعلم بانچه نمیداند فی
الارض در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلوم است ام
بظاهر من القول یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن بمجرد تسمیه بی اعتبار چون تسمیه زنگی بکافور
بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند مکرهم کید وکذب ایشان و
صدوا وباز داشته اند عن السبیل از راه راست ودین درست ومن یضلل الله وهر کرا فرو
گذارد خدای او را ودر ضلالت افکند فما له من هاد پس نیست او را هیچ راه نماینده که راه نماید
لهم مر کافران راست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل واسر وقحط وسایر
مصایب ولعذاب الآخرة وهر آینه عذاب آن سرای اشق سخت تر ودشوار تر است بر ایشان
وما لهم ونیست ایشان را من الله از عذاب خدای من واق نگاه دارنده که نگاه دارد تا
معذب شوند مثل الجنة التی از آنچه تو خواندیم صفت آن بهشت است که فردای قیامت
وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تجری می رود پیوسته من تحتها

الانهار

الانهار از زیر درختان یا از تحت منازل بهشتیان جویها اکلها میوه آن بوستان
دائم همیشه باشد وهرگز منقطع نگردد بخلاف میوهاء دنیا وظلها وهمچنین سایه او
منسوخ نگردد چنانچه سایهاء دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل
ایمان امروز در ظل رعایتند وفردا در ظل حمایت وعارفان بدنیا وعقبی در ظل عنایت
که پیوسته ظلیل است بیت سایه دولت او در دو جهان جاویدست ای خوش آن بنده
که این سایه فتد بر سر او تلک آن بهشت موصوف عقبى الذین اتقوا مآل حال ومنتهای
کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبى الکافرین وعاقبت همه کافران النار آتش دوزخ
است والذین آتیناهم الکتاب وآنان را که عطا کردیم کتاب یا مراد مؤمنان اهل کتاب اند چون
عبد الله بن سلام واصحاب او از یهود وهشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند وهشت
یمنی وسی ودو حبشی این جماعت یفرحون شاد میشوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده شد
بتو از قرآن ومن الاحزاب واز لشکرهاء کفر وضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب
وکنانة بن الربیع واتباع ایشان از یهود وسید وعاقب واشیاع ایشان از نصاری من
ینکر کسی هست که انکار کنند بعضه بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما
امرت بگو مر ایشان را که جز این نیست که من مأمور شده ام ان اعبد الله به آنکه پرستم خدای را
بیگانگی ولا اشرک به وشرک نیارم بوی چنانچه شما آوردید وعزیر ومسیح را بخدائی
گرفتید الیه ادعو بسوی خدای نه بغیر او میخوانم خلق را والیه مآب وبسوی اوست
بازگشت من وکذلک وهمچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان
انزلناه فرو فرستادیم بتو قرآن را حکما کتابی محکم که فسخ وتغییر بدان راه نیابد یا حکم
کننده میان حق وباطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشان را فهم وحفظ آن آسان
باشد ولئن اتبعت واگر متابعت کنی اهواءهم آرزوهاء مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت
میکنند یا امانی جهودان را که ترا رجوع کردن بقبله خود میخواهند بعد ما جاءک پس
از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا
بنسخ حکم صلاة بقبله یهود که بدعاء ایشان شوی ما لک نیست ترا من الله از عذاب
خدای من ولی هیچ یاری کننده که نفع رساند ولا واق ونگه دارنده که عقاب حق از
تو باز دارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و
میگفتند که همت این مرد همه با مر نکاح مصروفست وهمواره با ازدواج وامتزاج زنان
مشغول اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بنسوان باز داشتی آیت آمد
که ولقد ارسلنا وهر آینه ما فرستادیم رسلا پیغمبران پیش از تو رسلا من قبلک وبدادیم
مر ایشان را وجعلنا لهم زنان ازواجا وفرزندان وذریة یعنی باشد ونشاید وما کان مر رسولی

بِرَسُولٍ ۵۵۳

خدا را یعنی در وسع او نباشد اَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ آنکه بیارد معجزه که از و افتراح کنند اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بامر خدای یا بفرمان او این جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر که خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لِکُلِّ اَجَلٍ مر هر وقتی را کِتَابٌ کتابیست نوشته شده که چون وقت در آید آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را اجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که چون کسی بر اجال خلاف اطلاق ندارد یَمْحُوا اللّٰهُ می زداید و دور میکند خدای مَا یَشَاءُ آنچه میخواهد بحکمت وَیُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست اُمُّ الْکِتَابِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد الا آنکه نوشته باشد در وی و گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیران را یعنی چون حفظه و بروج آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفترها بموقف عرضه رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثواب و عقاب بر آن متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت سازد یا سیئات تایب را محو سازد و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمانی نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تا نکی و قعف جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علماء دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا هر چیزی که مرقوم بدان برسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتا بست غیر ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و ابو الدرداء رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که هیچ کس غیر از و در آن کتاب نظر نکند و هر چه میخواهد از وی محو میکند و هر چه خواهد در وی ثبت کند در فصول گفته که محو کند قوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای وی رسوم اسرار سلمی رحمه الله از محمد رازی قدس الله سره نقل میکند که شنودم از شبلی که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن و در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف رجا می برد و اخلاص میدهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و جود ثابت می سازد شره پدید آرد و قناعت می آرد حسد می سترد و شفقت می نهد لذت راحت اختیار می برد و تسلیم می نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات می نماید و از دل محب رسوم انسانیت میسترد و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی میفرماید یا شهود خلق می برد و شهود حق می آورد یا آثار بشریت محو میکند

والوار

۵۵۴

و انوار احدیت ثابت می سازد و از آن بنده می کاهد و از آن خود می افزاید تا چنانچه باول خود بود باخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جان نو جان نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا باخر همان شد که باول بود ـــه محنت همه در نهاد آب و گل ماست بلبش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست در عالم غیب خانه داشته ایم رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست وَاِنْ مَا نُرِیَنَّکَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِی بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافران را از عذاب اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَاِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام احکام است و بس وَعَلَیْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش ایشان اَوَلَمْ یَرَوْا ایا ندیده اند و نمی بینند اهل مکه اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ بدرستی که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا میکاهیم پاره پاره مِنْ اَطْرَافِهَا از کنارهاء آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بجوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن را جمع بیهود دست حق سبحانه فرموده که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم وَاللّٰهُ یَحْکُمُ و خدای حکم می کند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لِحُکْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِیعُ الْحِسَابِ و او ستیزرود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ بدرستی که مکر کردند آن جهود ان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلّٰهِ الْمَکْرُ جَمِیعًا پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزاء همه مکرهاء ایشان یَعْلَمُ میداند مَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او اماده می سازد وَسَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردا قیامت لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ هر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا روساء یهود که تو که محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قُلْ کَفَی بِاللّٰهِ بگو خدای بسنده است شَهِیدًا گواه بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ میان من و شما بانکه من پیغمبرم بشما وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است علیه السلام که وحی فرا میگیرد از لوح یا علم قرآن و آن مومنانند و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است کرم الله وجهه یا علم توریت و آن عبد الله سلام است والحق او رضی الله عنهم اجمعین ۝ سورة ابراهیم مکیه ایات کلمات حروف ۵۲ ۸۴٤ ۳۴۳۹ ع

بسم الله الرحمن الرحیم ۝ الر در شرح تاویلات امام تریدی رحمه الله

مذکورست که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مومن و تکذیب کافر را و خدای
بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسامی قرآنند و برین وجه
توان گفت که الر یعنی قرآن کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرو فرستادیم انرا إِلَيْكَ بسوی تو
لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری تو مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون ان مِنَ الظُّلُمَاتِ
از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شك یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا
یقین یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله
گفته از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر و در تحبیر گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت
ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمت کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب
افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمتی بالا بر پندار
هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده
گردد و نور هستی حق تعالی بر عرصات باطن پرتو افکند و سالك را از وی و از مزاحمت
غیر او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند و نه بعدم شعور بخود نیز داند ~ یارب
مددی کن دوری خود برهم وز بلبیم و از بلای خود برهم در هستی خود مرا خود
بخود کن تا از خودی و بی خودی خود برهم و گفته اند انواع ضلال در ظلمات
داخلست و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از کم راهی
برهانی و براه راست رسانی و از بیست که میگوید إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری
ایشان را از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه
دین اسلامست بس در وصف عزیز و حمید میفرماید اللَّهِ الَّذِي معبود بحق آنکه
لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از مبتدعات وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و رنج و مشقت مر ناگرویدگان را
بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذاب سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانند که از
از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و میگزینند زندگی دنیا را
عَلَى الْآخِرَةِ بران سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای
یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا و میطلبند برای راه خدای
عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد أُولَئِكَ آن گروه که
بدین صفتها موصوفند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی اند دور از راه حق بعد فی الحقیقة
صفت ضالست و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر
آورده که قریش میگفتند چه حالست که همه کتب منزله اعجمی فرود آمده و کتابی که
بمحمد می آید عربیست آیة وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ

قومه

قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و
با ایشان مبعوث شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه
انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر
و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر
قومه راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم یعنی جمیع کتب بلغت عرب منزل شده
و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند آن را بلغت منزل علیهم در لباب گوید
نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قوم او که بدیشان مبعوث شده و ترا فرستادیم
بزبان قوم تو و بهمه مردمان مبعوث کرده اند و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث با مم
مختلفه است بایستی که بدو کتب متعدده بالسنه موذی ایشان فرود آمدی گفته اند
که اختلاف السنه موذی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ
و معانی لغوی که نه بزبان ایشانست و حرمان از علوم متشعبه از ان پس نزول ان بیك
لغت محض فضل است و عین حکمت فَيُضِلُّ اللَّهُ پس گمراه کرداند خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
یعنی فرو گذارد او در گمراهی وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا
راه یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در حکم خود الْحَكِيمُ داننده کار که اضلال و هدایت
او بر وجه حکمتست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و هر آینه ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بدلائل قدرت
ما یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم أَنْ أَخْرِجْ آنکه بیرون آر قَوْمَكَ گروه
خود را که بنی اسرائیلند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر و جهالت و شبهت إِلَى النُّورِ بروشنی
علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان
وَذَكِّرْهُمْ و پند ده ایشان را بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهای که حق سبحانه عذاب کرده کافران
گذشته را و ران یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهایی که در ان گرفتار بودند بدست
فرعونیان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین که یاد کردیم لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت
الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَكُورٍ شکر کننده بر بالا وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن آنرا
که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوا ای گروه
من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاكُمْ چون
برهانید شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ
بدی عتاب یعنی عذابهای بد بشما می رسانیدند و بر بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند
وَيُذَبِّحُونَ و می کشتند أَبْنَاءَكُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری
متولد شود که هلاك فرعونیان بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ و زنده میگذاشتند نِسَاءَكُمْ
دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَلِكُمْ و در آن محنت و شدت بَلَاءٌ

ازمایشی بود شما را مِنْ رَبِّکُمْ از افریدکار شما یا دادن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی
عَظِیمٌ بزرک وَإِذْ تَأَذَّنَ ویاد کنید ای بنی اسرائیل انرا که اعلام کرد واکاه
کردانید شما را رَبُّکُمْ پروردکار شما لَئِنْ شَکَرْتُمْ اکر شکر کنید بر نعماء من لَأَزِیدَنَّکُمْ
هرابینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ واکر ناسپاسی نمایید شما بران إِنَّ
عَذَابِی بدرستی که عذاب من لَشَدِیدٌ سخت است بر ناسپاسان وشدت عذاب
سلب نعمت بود در دنیا ووقوع عقوبت در عقبی شیخ عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوز
جانی قدس سرهما نقل میکند که اکر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم انرا بایمان
واکر سپاس داری کنید برایمان افزونی کردانیم باحسان واکر بران شکر کنید زیادت
سازم بمعرفت واکر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واکران را شکر کویید زیادة
سازم و بالابر پدید حیر قربة وبشکر این نعمت در ارم بتجلی کاه انس ومشاهدت وازین
کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی ومعراج تصاعد بر درجاتست و
فی المثنوی المعنوی ﴿ شکر نعمت نعمتت افزون کند کس زبان از شکر کفتن چون کند
شکر باشد دفع علتهاء دل سود دارد شاکر از سوداء دل وَقَالَ مُوسَى وکفت موسی
علیه السلام که ای کروه من إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ اکر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِی
الْأَرْضِ جَمِیعًا وهرکه هست در زمین همه ایشان از پری وآدمی فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ پس بدرستی که
خدای بی نیازست از عبادت وشکر شما حَمِیدٌ ستوده است بی ستایش خلق وذرات
مخلوقات بنعمت او ناطقند والسنه جمیع اشیاء بتسبیح وحمد او جاری ﴿ بذکرش
جمله موجودات کویا همه او را زروی شوق جویا أَلَمْ یَأْتِکُمْ ایا نیامد بشما تتمه کلام
موسی علیه السلام است یا ابتداء سخنی است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که ایا نیامد بشما یعنی امد نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ
خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ کروه نوح علیه السلام وَعَادٍ وکروه عاد
وَثَمُودَ وقوم ثمود وَالَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وآنانکه بعد از ایشان بودند لَا یَعْلَمُهُمْ نمیداند
عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مکر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امتها
از عرب وعجم هلاک واثار ایشان را منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد
ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان عدنان وابراهیم سی قرن کذشته
واز اهل قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه جَاءَتْهُمْ اورده اند بر پیشینیان رُسُلُهُمْ
پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهاء روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا
أَیْدِیَهُمْ پس باز کردانیدند دستهاء خود را فِی أَفْوَاهِهِمْ در دهنهاء خود یعنی آنان
دستهاء خود را بدندان کزیدند از خشم وسد یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب

بالاصابع

بالاصابع خود را بر دهنها نهادند که خاموش باشید وکفته اند اکر ایدی خود را بر
افواه رسل نهادند که سخن مکویید وَقَالُوا إِنَّا کَفَرْنَا وکفته اند ما منکرهیم ایم بِمَا أُرْسِلْتُمْ
بِهِ بانچیزی که شما فرستاده شده اید بان بزعم خود وَإِنَّا لَفِی شَکٍّ وبدرستی که ما در
شک ایم مِمَّا تَدْعُونَنَا از انچه میخوانید ما را إِلَیْهِ بسوی آن از توحید وایمان
مُرِیبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولان را متهم میداشتند باغراض
فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ کفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم أَفِی اللَّهِ
شَکٌّ ایا در وجود خدای شکی هست وحال انکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نماند
فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که افریننده اسمانها وزمینهاست یَدْعُوکُمْ میخواند شما را
بایمان لِیَغْفِرَ لَکُمْ تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آرند مِنْ ذُنُوبِکُمْ
بعضی از کناهان شما را یعنی انکه قبل الایمان بوده وَیُؤَخِّرَکُمْ وشما را باز پس دارد وعذاب
نکند بلکه مهلت دهد شما را إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده که اخر اعمار شما بوده
قَالُوا کفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مکر آدمی
مثل ما در صورت وهیات وهیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید
بنبوت از میان ما تُرِیدُونَ میخواهید أَنْ تَصُدُّونَا انکه باز کردانید ما را بدعوی پیغمبری
عَمَّا کَانَ یَعْبُدُ از انچه بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ
پس بیارید حجتی مُبِینٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوت ومرتبت
رسالت کوییا که ایشان معجزه که میدیدند اعتبار نمی نمودند واز روی لجاج وعناد اقتراح
معجزات دیکر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قَالَتْ لَهُمْ
کفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان إِنْ نَحْنُ نیستیم ما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ مکر بشری مثل شما
یعنی شارکت در جنسیت مسلم میداریم وَلَکِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای یَمُنُّ منت مینهد بنعمت
نبوت وکرامت رسالت عَلَى مَنْ یَشَاءُ بر هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَمَا کَانَ لَنَا
ونیست ما را ونمی توانیم أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطَانٍ انکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مکر بفرمان خدای وبمشیت او یعنی ما از پیش خود میخواست خدای
کاری نمی توانیم کرد ومهمی نمی توانیم ساخت ﴿ ناتوانی وعجز لازم ماست قدرت و
اختیار از ان خداست کارها را بحکم راست کند او توانا است هرچه خواست کند
وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند کرویدکان وَمَا لَنَا وچیست
ما را یعنی چه عذر داریم أَلَّا نَتَوَکَّلَ در انکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای وَقَدْ هَدَانَا و
حال انکه راه نمود ما را سُبُلَنَا براههاء راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را
که روز تمام امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ وبخدای که صبر خواهیم کرد.

ما آذيتمونا بر آنچه ايذا مي رسانيد شما ما را بتكذيب ومخالفت وعلى الله وبر خداى
فليتوكل المتوكلون بايد كه ثابت باشد توكل متوكلان وقال الذين كفروا وگفتند آنانكه كافر
بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنكم هر آينه بيرون كنيم شما را من ارضنا از زمين
ديار خود او لتعودن يا آنكه عود كنيد يعنى موافقت نماييد با ما في ملتنا در كيش ما و مراد
عود جماعتى باشد كه ايمان آورده باشند از آن قوم فاوحى اليهم پس وحى كرد به پيغمبران
ربهم پروردگار ايشان وسوگند ياد فرمود كه لنهلكن الظالمين هر آينه هلاك كردانيم ستمكاران را
يعنى كافران را ولنسكننكم الارض وساكن سازيم شما را در زمين ايشان من بعدهم از پس
هلاك ذلك اين امر مقرر يعنى وعده راست است لمن خاف براى كسى كه بترسد
مقامى از ايستادن در مقام حكم من يعنى از آنكه روز قيامت او را در موقفى كه من حكم
ميكنم بر بندگان بازدارند وخاف وعيد وبراى كسى كه ترسان گردد از وعيد من بعذاب واستفتحوا
وطلب فتح كردند پيغمبران يعنى نصرت خواستند از خداى بر هلاك دشمنان يا حكم طلبيدند
ميان خود و اعادى يا انبيا وامم طلب حكم كردند يعنى گفتند كه هر كه از ما باطل است عذاب
برو فرود آيد خداى حكم فرمود و انبيا ومومنان نجات يافتند وخاب ونوميد ماند
وبى بهره گشت از خلاص كل جبار هر گردنكشى عنيد ستيزنده با حق يا معرض از طاعت
او من ورائه جهنم از پيش او دوزخ است در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود بران
وجه كه او را در آن افكنند ويسقى من ماء صديد وياشامانند از آبى مختلط با ريم وزرد آبه كه
از تن دوزخيان چكد و گويند آبى مثل صديد يتجرعه بتكليف ورنج جرعه جرعه بخورند
آن را ولا يكاد يسيغه ونمى باشد كه بگلو فرو برد از تلخى و گندگى ويأتيه الموت ومى آيد
برو آلام وشدايد مرگ من كل مكان از هر جانبى يا از هر جايى از اعضا او تا آنكه از بيخ
مويها وانگشتها وما هو بميت ونيست او مرده بعضى مردنى تا او بياسايد ودر عين المعانى
فرموده كه روح او در حنجره او ماند باشد بلكه بحكم لا يموت فيها ولا يحيى ميان زندگى
ومردگى ميگذرانند ومن ورائه واز پيش او است با وجود چنين محنتى عذاب غليظ عذابى
سخت يعنى از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ مثل الذين كفروا از آنچه بر تو خوانده
مى شود صفت اعمال آنانست كه كافر شدند بربهم بآفريدگار خود و آن صفت اينست
كه اعمالهم كردارهاى ايشان كرماد اشتدت به الريح همچو خاكستريست كه سخت بگذرد بر او باد
في يوم عاصف در روزى كه سخت باشد باد او وعصوف اشتداد باد است و زمان را
بدو وصف كردن غايت مبالغه باشد ملخص معنى آنست كه عملهاى كافران كه در صورت
خير مينمايد چون صله رحم و آزاد بنده كردن و اكرام مهمان و امثال آن مانند خاكستريست
كه باد سخت بران وزد وبيچاره در اطراف پراكنده سازد و هيچ كس جمع آن قادر نبود

واز آن

وازان نفع نگيرد لا يقدرون قادر نباشند كافران مما كسبوا از آنچه كرده اند در دنيا
على شىء بر هيچ چيز چه همه حبط شده و هباء منثورا گشته ومطلقا اثرى از ثواب
آن بديشان نرسد ذلك اين پندار ايشان كه ما نيكويى كرده ايم هو الضلال البعيد آن گمراهى
دور است يعنى در غايت بعد است از راه حق الم تر آيا نديدى اى بيننده يا ندانستى
ان الله آنرا كه خداى خلق السموات والارض بيافريد آسمانها و زمينها را بالحق بر وجهى
كه حق است در آفرينش ان يشأ اگر خواهد يذهبكم ببرد شما را اى اهل مكه و
معدوم كرداند ويأت بخلق جديد وبيارد آفريده نو به جاى شما كه در كفر و تكذيب مثل
شما نباشد وما ذلك ونيست اعدام و ايجاد على الله بعزيز بر خداى دشوار چه او
قادر است بالذات وقدرت او اختصاص ندارد بمقدورى دون مقدورى بلكه
نسبت او بهمه مقدورات يكسانست كارها اگر دشوار و اگر آسان بود پيش قدرت
جلال يكسان بود وبرزوا وظاهر شدند ايراد بصيغه ماضى جهت تحقق وقوع است و اگرنه
مراد همان است كه ظاهر شوند و بيرون آيند از قبرها لله براى امر خداى ومحاسبه جميعا
همه مردمان از كفار و مومنان فقال الضعفاء پس گويند عاجزان اهل كفر يعنى اتباع و
سفله للذين استكبروا مر آنانرا كه تكبر كردند از رؤسا و اشراف قوم يعنى آنانكه پى روى ايشان
كفر كرده باشند ايشان را گويند انا كنا بدرستى كه بوديم ما در دنيا لكم تبعا مر شما را
پى روان در تكذيب رسل و اعراض از فرمان ايشان فهل انتم پس هيچ هست شما مغنون
عنا دفع كننده از ما من عذاب الله من شىء از عذاب خداى چيزى را يعنى ما در آن عالم تابع
شما بوديم درين عالم چيزى از عذاب خداى دفع كنيد وبرداريد از ما قالوا گويند آن متكبران
بطريق اعتذار كه اى قوم لو هدينا الله اگر خداى نمودى ما را طريق نجات از عذاب و
لهديناكم هر آينه ما نيز شما را مينموديم بدان اما طريق خلاصى مسدود است شفاعه
مابين درگاه مردود وايشان نا اميد شده گويند بياييد تا برين درگاه جزع نموده وجزع كنيم
شايد كه درى بر ما بگشايند وراه خلاصى بما نمايند پس پانصد سال خروش كنند وسودى
ندارد گويند بياييد تا صبر كنيم شايد كه بكليد صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال ديگر
شكيبايى ورزند و ثمره نجات نرسد گويند سواء علينا يكسانست بر ما اجزعنا جزع كنيم
وجزع نماييم ام صبرنا يا صبر كنيم بعضى از هيچ يك فايده بما نميرسد ما لنا نيست مارا
من محيص هيچ گريزگاهى وپناهى از عذاب دوزخ وقال الشيطان و گويد ديو سركش يعنى ابليس
لما قضى الامر آن هنگام كه گزارده شود كار يعنى حساب خلق بكنند وحكم الهى نافذ گردد
به آنكه اهل بهشت به بهشت درآيند واهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخيان
مجتمع شده زبان ملامت بر ابليس دراز كنند ابليس بر منبرى از آتش برآيد وگويد با شقيا

ع

انس و جن که ای ملامت کنندگان اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که خدای وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامتست و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَاَخْلَفْتُكُمْ پس وعده که دادم شما را تبین خلف وعده را خلف میکویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ کفته ام وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ مکر انکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تامل نمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم جه دشمن هرچه از دی بدتر نباشد در حق دشمن میکند وَلُومُوا اَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسها خود را که مرا فرمان بردید و قول خدایرا که کفت یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان نشنودید مَا اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ و من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب وَمَا اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من اِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا اَشْرَكْتُمُونِ بانچه شریک می کردید مرا با خدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ بیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما اِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ مر ایشان را باشد عذابی دردناک موصوف بدوام و خلود وَاُدْخِلَ الَّذِينَ و در آورده شوند انانکه آمَنُوا کرویده اند بما جاء من عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای شایسته و پذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن و در آورندهٔ مؤمنان بهشت فرشتکان باشند ایشان بتعظیم و اکرام تمام بریاض دار السلام در آرند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردکار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملائکه بر ایشان فِيهَا در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیکر سَلَامٌ سلام باشد کردا کشت میباید تحیت

میکند

اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطابست میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بندهٔ بینا و دانا که برای تفهیم شما كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا چکونه زد خدای مثلی پیدا کرد امید کَلِمَةً طَيِّبَةً کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحیدست یا دعوت به اسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ ما ننده درختی پاک که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت اَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا و شاخ او فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي اُكُلَهَا میدهد میوهٔ خود را كُلَّ حِينٍ در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بر ان تقدیر که درخت خرما باشد کفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه تا پخته شدن و بر هر یک نوعی درین مده از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بِاِذْنِ رَبِّهَا باراده و تکوین آفرینندهٔ خود وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند

میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معاینست در اینه افهام و نزدیک کردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفرست یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درختی ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طباع سلیمه و یا وجود جانب و کراهت اُجْتُثَّتْ جنیان شله و بریده و برکنده کشته مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ از بر زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را قرار ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا نه بیخی که نیرو باشد او را و مدار نه شاخی که کرد دیکران سایه دار کیاهی است افتاده بر روی خاک پریشان و بی حاصل و خارناک حق سبحانه تشبیه کرده درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب اعلا علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او رسنده بخلق در هر وقت و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر متمکن بجهت عدم حجت و برهان ثبات ندارد و عملی نیز که بعقطه قبول رسد از صادر نمی شود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قراریست و نه فرع او را اعتباری نه مال سایه و در شرع میوه دارد جنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست درخت زندقه شاخیست خشک و بی سایه که بیش هیچ کس نیست هیچ اعتباری يُثَبِّتُ اللّٰهُ ثابت میکرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که ایمان می آورند و استحکام میدهند بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن کشته و کفته اند قول ثابت کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بران ثابت میدارد مومنان را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیا علیهم السلام و کویند ثبات دهد مومنان را در دنیا نزدیک مرک تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را در آن سرای یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و کویند در دنیا مراد قبرست و در آخرت موقف سوال وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِينَ و فرو کذارد خدای ظالمان را تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال و نه در قبر وَيَفْعَلُ اللّٰهُ و میکند خدای مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نکاه نکردی اِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا بسوی انانکه تبدیل کردند نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا شکر نعمت خدایرا بکفر آن یعنی وضع کفر کردند در وضع شکر یا استبدال کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی

نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را اسکان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان
گشاده و بنعمت وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشرف ساخت و ایشان
ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بی اعتبار گشتند و بعضی
از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از مرتضی علی کرم الله وجهه و فاروق
رضی الله عنه منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی ابن
مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را یعنی
اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار
البوار دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهیست دوزخ
وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ أَنْدَادًا برای خدای مانندها یعنی در عبادت که بتان پرستش کردند
یا در تسمیه که ایشان را الهه نام نهاده اند لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ
از راه خدای که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخورید از هواهای خود را یا بگذرانید
عمر را بعبادت بتان امر تهدیدیست یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ
مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که بازگشت شما إِلَى النَّارِ باتش دوزخ است قُلْ بگوی ای محمد یعنی
امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گزارید و نفقه
کنید تا ایشان بامر تو يُقِيمُوا الصَّلَاةَ نماز گزارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
از آنچه عطا داده ایم ایشان را سِرًّا نفقه کردن پنهان مراد تطوعست وَعَلَانِيَةً و نفقه
آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه
بندگان مرا بگو که نماز گزارند و زکوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ
فِيهِ روزی که خرید و فروخت در وی نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر
تواند نمود وَلَا خِلَالٌ و در آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه
اغلب دوستان دشمن شوند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اللَّهُ خدای الَّذِي
خَلَقَ آنست که بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان
مَاءً آبی مراد بارانست فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها رِزْقًا
لَكُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما
کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا میرود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او هر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ
و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وَسَخَّرَ
لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استضاء شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ
در حالتی که مستمرند در سیر خود یا بجد و تعب در سیران و انارت خود میکوشند و فتور
و قصور در آن ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید برای شما شب و روز را

تامتعاقب

ابراهیم

تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب معیشت
وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هر چه بخواستید و از هر چه نخواستید
یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَإِنْ تَعُدُّوا
و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما عطا کرده
لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کردن آن را و طاقت احصای آن نیابید سلمی قدس سره
فرموده که مراد ازین نعمت حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم که شفیعی بزرگ
تر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق او نیست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح
انوار جلال و جمال آن حضرت از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزونتر
ـه برد ذروه و مدارج قدر رفیع تو نی عقل راه یابد و نه فهم پی برد إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی
که آدمی لَظَلُومٌ ستمکاریست كَفَّارٌ ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافلست
و کفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلوم است در محنت جزع کند و
شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد
کن چون گفت ابراهیم خلیل الرحمن در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان
هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف و مکاره وَاجْنُبْنِي و دور گردان
مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه بپرستیم بتان را ابن عیینه رحمه
الله فرموده که فرزندان اسماعیل علیه السلام بجهت دعاء حضرت خلیل صلوات الرحمن
و سلامه علیه بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آن را دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی
و گفتندی که خانه کعبه از سنگست پس ما هر جا سنگی نصب کنیم بمنزله خانه باشد و
این قول غریبست و با جمهور مخالف چه بنی شیبه قریش از نسل اسمعیل علیه السلام بوده
اند و بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ
گمراه کردند كَثِيرًا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ
تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی که او از منست یعنی
از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا مادون شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی
که تو آمرزنده رَحِيمٌ مهربان یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان توفیق
توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن گردانیدم مِنْ
ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیلست علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر
در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک برده و ابراهیم را علیه السلام
فرموده که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد
خلیل متامل شد و جبرئیل علیه السلام وحی آورده که هر چه ساره می گوید چنان کن پس ابراهیم

علیه السلام بر براق نشست وهاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بنزدیک حرم
آمد و در وادی مکه ایشان را بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینها را
ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بر رود خانه کعبه که خداوند هیچ زرع نیست یعنی آب ندارد که
در آن کشت و کار توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در او
صید و قتال یا محترم است تهاون او و تعرض بد و مراد موضع خانه حرم است که در زمان
آدم علیه السلام بود و کرت بوقت دعاء ابراهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه خانه نبوده
پس تکرار ندا فرموده که ربنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن کرده ایم لیقیموا
الصلوة تا بپای دارند نماز را و بهشتش تو بجای آرند فاجعل پس بگردان افئدة من الناس بعضی
از دلهاء مردمان را که کشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعاء آن
حضرت را استجابت فرمود و بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بر کضه جبرئیل یا باثر
قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق خلایق
بدان جانب در تزاید است محققان بر آنند اگر من بتبعیض در من الناس نبودی فارس
و روم و هند و ترک و یهود و نصاری همه حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته
شعله جمال آن شمع شدندی — بیت — آن را که چنان جمال باشد گر دل ببرد حلال باشد
وانکس که بدان چنان جمالی عاشق نشود وبال باشد و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام
دعا فرمود که وارزقهم و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوهها لعلهم یشکرون
شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتها را تا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه
مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در آن پیدا می شود در تفسیر انوار مذکور است
که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز در مکه توان یافت و چون تکرار
ده دعاء دلیل تضرع و نیاز است دیگر باره فرمود که ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی
که تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم وما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی پنهان و
آشکارا ما پیدا است وما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی
الارض در زمین ولا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت
آن علم بهمه معلومات یکسانست — بیت — آنچه پیدا و آنچه پنهانست همه بادانش تو یکسانست
الحمد لله الذی ثنا و ستایش و سپاس آن خدای را که بمحض فضل خود وهب لی بخشید
و عطا کرد مرا علی الکبر بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید
از فرزند این بخشید دو پسر اسمعیل واسحق اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در
نود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی لسمیع
الدعاء بدرستی که پروردگار من شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعار است

بلکه

بلکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته اند رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم
الصلوة بپای دارنده نماز ومن ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بر آن ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده اند
و خواهند بود تا روز قیامت ربنا ای آفریدگار ما کرم نمای وتقبل دعاء و قبول کن یعنی
اجابت کن دعاء من ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا ولوالدی و پدر و مادر مرا
چون ایمان آورند بتو دعاء غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان ایشان
نداشته و بعضی گفته اند مراد از و آدم و حواست وللمؤمنین و بیامرز مومنان را بعموم که
بتو آید مومن یوم یقوم الحساب روزی که قایم شود حساب خلایق ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که مراد مومنان اند از امت محمد صلی الله علیه وسلم ولا تحسبن الله و مپندار ای محمد
خدا را غافلا که بیخبرست عما یعمل الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه
دانسته از عقابی که متوجه ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل
آنست که در امثال این نواهی داند که صورت خطاب متوجه آن حضرت است و مراد
غیر اوست انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را و حفص بغیبت
میخوانند یعنی خدای تاخیر میکند عذاب ایشان را لیوم تشخص برای روزی که خیره شود
فیه الابصار در آن دیدها از مشاهده اهوال مهطعین در حالتی که خداوندان این
دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشان را بعرصه محشر خواند
مقنعی رءوسهم بر داشتگان سرهای خود را ببالای لا یرتد الیهم باز نمیگردد بدیشان طرفهم
چشمهاء ایشان یعنی خیره بود و بازمانده بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن وافئدتهم هواء
و دلهاء ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وانذر الناس و بیم کن مردمانرا
یعنی اهل مکه را و بترسان یوم یأتیهم العذاب از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز
مرگ است یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا
ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و بدنیا فرست ما را
و مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی
آنکس را که بتو خوانند ونتبع الرسل و پی روی کنیم فرستادگان ترا اولم تکونوا در جواب
ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید
در دنیا پیش ازین که شما را بقاء خواهید بود ما لکم من زوال نباشد مر شما را هیچ زوال
مراد آنست که گفتند ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وسکنتم و ساکن
بودید شما فی مساکن الذین در مسکنهاء آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهاء خود
بکفر مانند فرعون و عاد و ثمود وتبین لکم و ظاهر شد مر شما را که کیف فعلنا بهم چگونه

کردیم بدایشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وضربنا لکم الامثال
ومثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم وبدرستی که کوشش کردند در حیله
انگیختن نهایت مکر ایشان وعند الله مکرهم ونزدیک خدای است جزاء مکر ایشان وان کان
مکرهم وبدرستی که بود مکر ایشان در سختی وهول ساخته وپرداخته لتزول تا از
جای برود منه الجبال از آن مکر کوهها یعنی جبال شد احکام شریعت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات ورسوخ چون
جبال راسیات است زایل کرده اند واین محالست — هست باد مکر ایشان که را
کی تواند کوه را برد زن جای در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیه
در شان نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده
کرد گفت بزرگان خدایی دارد ابراهیم که او را از آتش رهانید من میخواهم که بر آسمان روم و
او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفعست وبر رفتن باسانی میسر
نشود نمرود نشنید وفرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال بغایت بلند وچون بالای آن
رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد وساختن
وافتادن آن در سوره نحل مذکور خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح
از پای در آمد وخلقی بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت وگفت باسمان روم و
با خدای ابراهیم که منارهٔ ما بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام
گرفتند وصندوقی چهار گوشه بساخت ودو در یکی فوقانی ویکی تحتانی در وی راست کرد
وبر چهار طرف او چهار نیزه که بر سر بالا توان شد تعبیه نمود پس کرکسان را چهار روز گرسنه
داشتند وچهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان ببستند ایشان
از غایت گرسنگی میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند وصندوق را که نمرود با یک تن
در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از یک شبانه روز نمرود در فوقانی گشاده آسمان را همان
حال دید که از زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد وگفت بنگر تا چه می بینی آنکس
نگاه کرد جواب داد که بغیر آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از یک شبانه روز دیگر باب فوقانی بگشاد همان
حال دید که روز سابق مشاهده نموده بودند رفیق وی باب تحتانی بگشاد بجز دود وتاریکی
چیزی مشهود نبود نمرود بترسید ونیزها را با مردار سرنگون ساخت وکرکسان میل بزیر کردند
ودر وقت فرود آمدن آوازی مهیبی از جثهٔ کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک
بود که از اماکن خود زایل گردد فلا تحسبن الله پس مپندار خدای را مخلف وعده خلاف کننده
وعده خود رسله مر پیغمبران خود یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده انجا که انا لننصر
رسلنا ولاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده ونخواهد کرد وترا بر دشمنان مظفر ومنصور خواهد

ساخت ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست ذو انتقام خداوند انتقام یعنی
خواهندهٔ انتقام انبیا واولیا از اعدا یوم تبدل الارض روزی که بدل کرده شود زمین
غیر الارض بزمین دیگر والسموات واسمانها متبدل گردد باسمان دیگر در تفسیر گوید
تبدیل ارض تسویه جبال است وامها رو انهار وتبدیل سما تکویر شمس وتناثر ستارگان
ودر معالم آورده که اسمانها را بهشت سازند وزمینها را دوزخ واز مرتضی علی
کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره وآسمان را باسمانی
از زر وقول ابن مسعود رضی الله آنست که روز قیامت بیارند زمینی از نقره پاک
که بر وی هیچ گناه نکرده باشند موید این سخن است وبرزوا وظاهر شوند مردمان از گورها
خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین وببینی گناه
کاران را یعنی مشرکان را یومئذ دران روز مقرنین باهم بسته وجمع کرده بجهت
مشارکت در عقاید واعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی
الاصفاد در بندها یا غلها سرابیلهم پیراهنهاء ایشان من قطران از قطرانست و
ان چیزی باشد سیاه وگویند صمغ ابهلست که می پزند وبر شتر گرگین طلا میکنند تا
بعلت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بعلت وشدت و
وحشت لون ونتن وریحه وسرعت اشتعال آتش دران معذب گردند وگفته اند تفاوت
میان قطران دوزخ وقطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش دوزخ وآتش دنیا پس
این قطران بر ایشان اندایند وتغشی وجوههم النار وفرو گیرد وبپوشد رویهاء ایشان را
آتش یعنی روی ایشان را بجد لیجزی الله متعلق است ببرزوا یعنی بیایند از قبرها تا جزا
دهد خدای کل نفس هر تنی را ما کسبت جزا آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای
سریع الحساب زود حسابست مر بندگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز
نمیدارد هذا این قرآن بالجمله درین سوره است از موعظه بلاغ للناس کفایتست
مردمان را تا پند داده شوند بآن ولینذروا به وتا بیم کرده شوند بآن ولیعلموا وتا بدانند
بتامل در دلایل قدرتی که در وی مذکورست انما هو اله واحد انکه اوست اله واحد خدای
یکتا ولیذکر وهر اینه باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد وباز ایستند
از مناهی وقیام کنند باوامر الهی سورة الحجر مکیة تسع وتسعون آیة وکلماتها
بسم الله الرحمن الرحیم الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار
جمعی بر آنند که مطلقا دران باب سخن گفتن سبیل جرأتست در ینابیع آورده که فاروق
را از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر درین سخن گویم متکلف باشم وخدای پیغمبر
خود را صلی الله علیه وسلم فرمود که بگو وما انا من المتکلفین وبعضی گفته هر حرفی اشارت

الجزء الرابع عشر

باسمی است جنانچه در آلر الف اشارت باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول
یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل بر رسول فرود آمده تِلْكَ این آیتها
که می آیند آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای سوره است وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و آیتهای قرآن روشن
پایان کننده حق از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکیست اما بدو نام مذکور شده
که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است رُبَمَا ای بسا وقت
که دوان يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه نگرویدند و کافر شدند که لَوْ كَانُوا
مُسْلِمِينَ کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در وقتی باشد بوقت نصرت مومنان
یا نزدیک حلول مرگ کفار بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا وقتی
که عصاة مومنان را از دوزخ در آرند بیرون آرند و در جهنم بر کافران فرو بندند
و دانند که خروج ایشان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذَرْهُمْ
بگذار ایشان را امر ... ین و تحقیر است یعنی کافران در درجه حساب نکند دست از ایشان
بدار تا در دنیا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و برخورداری یابند از ملاذ و منافع آن
وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول گرداند ایشان را آرزوی زندگانی یعنی توقع طول عمر
و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک
نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه مر هلاک ایشان را كِتَابٌ مَعْلُومٌ
زمانی مقدر بوده نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی
بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگرفتند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا
يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نماندند از آن یعنی هلاک نشدند پیش از وقت مقدر و نه بعد
از اجل مقرر وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای آنکسیکه فرو فرستاده شده
است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که ما را از تقلید باز میخوانی
این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد نزول ذکر و نسبت بجنون باهم راست نیاید
لَوْ مَا تَأْتِينَا و دیگر گفتند چرا نمی آوری بما بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را بگواهی برسالت خود إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگویی فرشتگان
حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی در جواب ایشان می گوید که
مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرود آمده نشر و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی ما
فرو نفرستیم فرشتگان را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی و فتحا
نتوانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در زمان
صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه کس بیند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آن هنگام که

ملائکه را بدین صورت ببینند مُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب
شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کرده مومنانست
و ذکر نیز بمعنی شرف آید یعنی این کتاب موجب شرف خواهد شد کانت وَإِنَّا لَهُ و ما مر آنرا
لَحَافِظُونَ نگهبانانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی
از حق کم کند یا نگهدارانیم از تطرق خلل بدو یا نگهداریم در دل هر که خواهیم و گویند
ضمیر عاید بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی نگهبان وی ایم از مضرت اعادی
اگر جمله جهانم خصم گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی ز شادی در همه عالم
نگنجم اگر یک لحظه غم خوارم تو باشی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبرانرا
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در گروههای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد
بدیشان مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا مگر بودند که از روی کبر و عناد بِهِ بآن
پیغمبر يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یعنی از میان انبیا علیهم السلام همین تو مخصوص نیستی
با بلاء قوم بلکه همه ایشان مبتلا بوده اند كَذَلِكَ همچنانکه در آوردیم استهزاء
انبیا در دلهاء مکذبان پیشین نَسْلُكُهُ در می آریم همان را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ
در دلهاء کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمی آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و
بدرستی که گذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنة خدای در هلاک پیشینیان
یعنی هر که از ایشان هلاک بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل
مکه است که تکذیب پیغمبر علیه السلام نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند
در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
و اگر بگشاییم ما برین مقترحان بَابًا مِنَ السَّمَاءِ دری از آسمان فَظَلُّوا فِيهِ پس باشند همه
روز فرشتگان که در نظر ایشان يَعْرُجُونَ بدان در ببالا روند تا نان در
نیز بایند لَقَالُوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ جز این نیست
که بر بسته اند أَبْصَارُنَا چشمهاء ما را و خیره ساخته اند یا اگر در از آسمان بگشایند
و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند
و این صورت در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَسْحُورُونَ گروهی جادو
کرده یعنی محمد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور آیات دیگر میگفتند و یقولوا
سحر مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا در آسمان
برجهاء دوازده گانه را بهیئات و صفات و خواص مختلفه از یکدیگر وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم
آنرا بصورتها یا آسمان را بنیرین و سایر کواکب لِلنَّاظِرِينَ برای نگرندگان که

بعبرت دران نکرند وازان بر قدرت مبدع استدلال کنند وحفظناها ونکاه داشتیم
ما آسمان را من کل شیطان از هر دیوی رجیم رانده شده تا نتوانند که بران صعود
کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند الا من استرق السمع هر دیوی که خواهد بر
آسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتکان شنود فاتبعه پس
از پی درآید او را و بدو رسد و بسوزدش شهاب مبین شتابه روشن و
درخشان و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان آدم علیه السلام
تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان می رفتند و از ملایکه که اخبار
لوح محفوظ را درس مینمودند سخنان می دزدیدند و بزمین آمده با دوستان خود
از کاهنان میکفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند
وچون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه واله افضل صلوة المصلین دست
داد از همه آسمانها ممنوع کشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد
و ابواب کهانه بکلی مسدود کشت مهر با مد و بازار ترکی بشکست کلی
شکفت و هیاهوی خار آخر شد والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم بر روی
آب از زیر خانه کعبه والقینا و درافکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوهها
سرافراخته پابرجای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی
سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدار بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت الهی
علقست یا انچه وزن کنند و پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم
از زمین چیزها نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و زروع و غیره وجعلنا لکم و ساختیم
برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام معیشت شما
بوی است از مطاعم و ملابس ومن لستم له و همه برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما
برازقین مر او را روزی دهندکان یعنی خدام و ممالیک و کفته اند انعام و جز آن
وان من شیء و نیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مکر نزدیک ماست
یعنی در تحت فرمان ماست خزاینه خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین او این
ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیا
مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و مشقت و زحمت نیست وما ننزله و فرو
نمی فرستیم آنرا الا بقدر معلوم مکر باندازه دانسته شده که نه کم از ان شاید و نه
زیاده بران باید وارسلنا الریاح و فرو فرستادیم بادها را لواقح آبستنی آرنده یعنی
بردارندکان ابرها با آبستن کنندکان درختها را بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم
از آسمان ماء آبی که آن بارانست فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را از آن آب و فضر(?)

دادیم

دادیم دران وما انتم و نیستید شما له مر آن آب فرو فرستاده را
بخازنین نکاه دارندکان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظانیم امام ماتریدی
رحمه الله درین ولایت فرموده که نیستید شما مر خدا بر اخزینه داران یعنی خزاین
او در دست شما نیست وانچه شما در خزینه مینهید همه از آن اوست وانا لنحن
وبدرستی که ما نحیی زنده میکردانیم اجسام قابله را بایجاد و حیات دران ونمیت
و میمیرانیم اجسام حیه را باز الحیات از آن و در لطایف قشیری قدس سره مذکورست
که زندکی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده
میسازیم بموافقت طاعات و مرده کردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق
روح الله روحه که فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت
نفوس ایشان مینماییم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و
لبس ونحن الوارثون و ما وارثیم بعد از فنای خلق چه میراث چیزی را کویند که بعد
از مردن دیکری بدیکری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوفست بصفت
بقا ولقد علمنا المستقدمین و هر اینه ما میدانیم پیشی کیرندکان را منکم از شما در اسلام
ولقد علمنا المستاخرین و بدرستی که ما میدانیم واپس افتادکان را از آن یا میدانیم پیشینیان
را و پسینان را از شما که آدمیانید یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام
تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از کذشتکان و هر که نخواهد
زاد از آیندکان یا دانسته ایم قرون کذشته را و میدانیم امت محمد را یا آنکه مقدم
است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنکه موخر است از ینها در اسباب نزول
آورده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز ادا میکرد در صفوف
نسا بعضی از جماعت یاران در صفها پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند
در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که متقدم و موخر را از اهل
صفوف میدانیم و بر ما پوشیده نیست وان ربک و بدرستی که پروردکار تو هو یحشرهم
او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزا هر یک را بدو رساند انه حکیم بدرستی که او راست
کار است علیم دانای نهان و آشکار است ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم انسان را
یعنی آدم را علیه السلام من صلصال از کل خشک که چون دست بروی زنی مانند سفال
بانک ازو آید(?) من حماء از کل سیاه مسنون بوی کرفته بواسطه بسیار بودن
در آب چون لایی که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان کفته که حق سبحانه آدم را
علیه السلام را از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک باراند تا کل شد و مدتی بکذاشت
تا حما کشت پس آنرا تصویر کرد و مسنون بمعنی مصورست آنکه بکذاشت تا خشک شد و بر(?)

صلصال رسید ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ﴾ و جان که پدر پریانست بیافریدیم اورا ﴿مِنْ قَبْلُ﴾ پیش از
آفریدن انسان ﴿مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ از آتش گرم بی دود که در شبها نمود می‌نماید و صواعق از آن
آتش متکون میگردد و ابن مسعود رضی الله فرموده که سموم دنیا جزئیست از هفتاد
جزء از سمومی که جان از آن آفریده شده ﴿وَإِذْ قَالَ﴾ و یاد کن آن را که گفت ﴿رَبُّكَ﴾ پروردگار
تو ﴿لِلْمَلَائِكَةِ﴾ مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین ﴿إِنِّي خَالِقٌ﴾ من آفریننده ام
﴿بَشَرًا﴾ آدمی را ﴿مِنْ صَلْصَالٍ﴾ از گل خشک که کاین است ﴿مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ از گلای مصور
﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ﴾ پس چون راست کنم صورت و هیات اورا ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ﴾ و در آدم دمیدم
﴿مِنْ رُوحِي﴾ از روحی که آفریده منست و ایدان زنده کرده ﴿فَقَعُوا لَهُ﴾ پس بیفتید مر اورا
﴿سَاجِدِينَ﴾ سجده کنندگان ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ﴾ پس سجده کردند فرشتگان ﴿كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ همه ایشان
بتمام ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ﴾ مگر ابلیس که از روی استکبار ﴿أَبَى أَنْ يَكُونَ﴾ سر باز زد از آنکه باشد
﴿مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ از سجده کنندگان مر آدم را ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ﴾ گفت خدای که ای ابلیس ﴿مَا لَكَ﴾ چیست
ترا و غرض توجه بود ﴿أَلَّا تَكُونَ﴾ در آنکه نباشی ﴿مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ با سجده کنندگان ﴿قَالَ﴾ گفت
ابلیس ﴿لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ﴾ نیستم من که سجده کنم ﴿لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ﴾ مر آدم را که آفریدی او را ﴿مِنْ صَلْصَالٍ﴾
از گل خشک ﴿مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ از گلای سیاه بوی ناک یعنی اورا [illegible] عناصر آفریده که خاک است
و مرا از اشرف که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان بر جسمانی کثیف برد ابلیس
نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورت را دید و ندانست که گنج اسرار
در وی خزانه مدفونست ـ گنجست درین خانه که در کون نگنجد این گنج خراب از پی
آن گنج نهانست ـ فی الجمله درین خانه هر آنکس که ره یافت سلطان زمین است و سلیمان
زمانست ﴿قَالَ﴾ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و استکبار از سجده آدم که ﴿فَاخْرُجْ﴾
پس بیرون رو ﴿مِنْهَا﴾ از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از [illegible]
که داشتی ﴿فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ﴾ و بدرستی
که بر تست دوری [illegible] ﴿إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت
بر تو لعنت کنند و [illegible] از آن عذاب [illegible] که از لعنت فراموش کنی ﴿قَالَ رَبِّ﴾ گفت
ابلیس که ای پروردگار من ﴿فَأَنْظِرْنِي﴾ پس مهلت ده مرا ﴿إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ تا روزی که برانگیخته
شوند مردم غرض ابلیس این بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه
اجابت نکرد ﴿قَالَ﴾ گفت ﴿فَإِنَّكَ﴾ پس بدرستی که هستی تو از مهلت دادگان ﴿إِلَى يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ تا وقت معلوم یعنی فناء خلق به نفخه اولی که صعقه گویند چه فراجح آنست
آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان این دو نفخه بقول
اشهر چهل سال خواهد بود پس بعد چهل سالی که مرده باشد انگه برانگیخته شود ﴿قَالَ رَبِّ﴾ گفت

من المنظرين

ابلیس که ای آفریدگار من ﴿بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾ سوگند میخورم باغوای تو مرا ﴿لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ﴾ که
هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ درین زمین دنیا که دار غرورست در
مرآت آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده بر اغوای آدمیان یک نوبت بذات
خدای که فبعزتك لأغوينهم و یکی بصفت فعل که بما اغويتنى و فقها فرق کرده اند میان
این هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت
و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست
و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آن را سوگند توان گفت
یمین است و الا لا و بعضی بر آنند که باء در بما اغويتنى باء سببیه است یعنی بسبب آنکه
مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان ﴿وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ و گمراه سازم همه ایشان را
﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ﴾ مگر بندگان تو از ایشان ﴿الْمُخْلَصِينَ﴾ خالص شدگان از شوایب شرك جلی
و خفی که مکر و فریب ایشان را اثر نباشد ﴿قَالَ﴾ گفت خدای ﴿هَذَا﴾ این اخلاص در ایمان
﴿صِرَاطٌ﴾ راهیست که حق است ﴿عَلَيَّ﴾ بر من رعایت آن ﴿مُسْتَقِيمٌ﴾ راست است هیچ کجی نیست در
و رود بمقصود میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست
بسوی من ﴿إِنَّ عِبَادِي﴾ بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان ﴿لَيْسَ لَكَ﴾ نیست ترا ﴿عَلَيْهِمْ
سُلْطَانٌ﴾ بر ایشان توانی و تسلطی در اغوا و اضلال ﴿إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ﴾ مگر آنکسی که متابعت تو
کند ﴿مِنَ الْغَاوِينَ﴾ از گمراهان که تو بروی مسلط توانی شد ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ﴾ و بدرستی که دوزخ
﴿لَمَوْعِدُهُمْ﴾ وعده گاه ایشانست یعنی قوم متابعان تو ﴿أَجْمَعِينَ﴾ همه ایشان ﴿لَهَا﴾ مر دوزخ
را ﴿سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾ هفت درست ﴿لِكُلِّ بَابٍ﴾ مر هر دری را ﴿مِنْهُمْ﴾ از گمراهان ایشان ﴿جُزْءٌ
مَقْسُومٌ﴾ بهریست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر
و معین شده جهنم جای گناهکارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه
ماوای جهودانست و سعیر از آن صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست
هاویه که درك الاسفل گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات
فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند
ایشان را طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است و دوم از آن ثنویه و مشرکان
عرب و سیوم از آن براهمه مطلقا منکر رسالت اند چهارم از آن یهوده پنجم از آن نصاری
ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ را بعدد اوصاف
سیئه هفت درست حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه
شریف مذکور شده که دوزخ را و حرمان را هفت در از آنست که اعضاء هفتگانه
آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پایست هفت دربان گشوده اند و

وهر عضوی را از بابی مورد طریقی کرده اند سه هفت در دوزخ اند در تن ساخته
نفس شان دو در بربند همین که در دست تست قفل امروز در هر هفت محکم
اندر بند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از بد روی ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ
در بوستانها اند وچشمها یعنی در باغها که در ان چشمهاء روان بود از شیر وخمر
وجز آن ادْخُلُوهَا گویند فرشتگان متقیان را در آیید بدین بوستانها بِسَلَامٍ مقرون
بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدای آمِنِينَ ه در حالتی که ایمن باشید از
زوال وَنَزَعْنَا وبیرون کشیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ
غِلٍّ از کینهای که در دنیا باهم داشته باشند از مرتضی علی کرم الله وجهه
منقول است که امید میدارم که من وطلحه وزبیر از ایشان باشیم وگویند صفت حسد
را از ایشان نزع کنند تا درجات ومراتب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در آیند در
بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را در مهربانی ودوستداری عَلَىٰ سُرُرٍ
برادران نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ روی‌ها یکدیگر آورده
اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نه بینند چه هر جای که میروند وروی بدان جانب میکنند
تختهای ایشان نیز می رود ومیگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ
نمی رسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنج وسختی ومشقت چه آن سرای
تنعم وراحتست وَمَا هُمْ مِنْهَا ونیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ ه بیرون کرده شدگان
یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که می خندند فرمود که ما لی
اریکم تضحکون چیست مرا اختلال می بینم صحابه رائحه عتابی از این سخن استشمام نمودند
وان حضرت در گذشت هنوز بحجر نارسیده باز گشت وگفت جبرئیل علیه السلام بمن
آمد وآیتی آورده که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي
أَنَا الْغَفُورُ بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد بمغفرت ورحمت دون تعذیب و
عقوبت ترجیح وعده لطف است وتاکید صفت عفو الرَّحِيمُ بخشنده ام بر کسی که توبه
کند وَأَنَّ عَذَابِي وبآنکه عذاب بر من عاصیان که از راه توبه واستغفار منحرفند هُوَ
الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست دردناک ومحققان در توصیف ذات گفته اند شعر
گر جرم من از عدد بیش است   سبقت رحمتی از آن بیش است   چه عجب گر عذاب ننماید
بر گنه پیشگان ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ وخبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم
علیه السلام یعنی از سه فرشته یا هشت یا دوازده که به بشارت ابراهیم وهلاک قوم
لوط علیهما السلام نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر او فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند

سلام میکنیم

سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که
ما از شما وَجِلُونَ ه ترسانیم وجهت ترس آن بود که بی اذن وبی وقت در
آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخوردند فرشتگان که این سخن شنیدند قَالُوا
لَا تَوْجَلْ گفتند لا توجل یعنی مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده دهیم بِغُلَامٍ
به پسری اسحاق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتی که به بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد
رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ بعد از آنکه
رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرگ سالی متعجب شد از آنکه پیری بزرگ سال را پسر
بچه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا برهمان پیری که هست این صورت وجود گیرد
فَبِمَ پس بچه نوع وچه گونه تُبَشِّرُونَ ه مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده
دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی ودرستی بی شک وشبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ
ه از نا امیدان یعنی بدین وجه امیدوار بوده باش که آنکه قادرست بر خلق
بشری بی ابوین تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم وعجوز عاقر قَالَ گفت ابراهیم من
نا امید نیستم از رحمت پروردگار خود وَمَنْ يَقْنَطُ وکیست که نا امید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ
از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت
رحمت وکمال علم وقدرت حق را ندانسته اند وچون ابراهیم علیه السلام فرشتگان را
بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت رسانیدن یک بشارت حاجت
نبوده در ضمن آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما أَيُّهَا
الْمُرْسَلُونَ ه ای فرشتگان وکجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را فرستاده
اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک
کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر آل لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم
ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا قضا کردیم ما آن را که آن زن
إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ه از بازماندگان باشد در شهرستان برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر
را بخود یا آنکه فعل الله است از جهت قرب واختصاص ایشان بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام
که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط
علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی بیگانگان اید ونمی شناسیم شما را
قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآن چیزی که بودند قوم
تو که از روی جهل وعناد فِيهِ يَمْتَرُونَ ه در آن چیز شک می کردند یعنی آمده ایم بعذابی که
ایشان را وعده داده بودی وایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وآورده
ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ وبدرستی که ما راستگویانیم

دربن خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر اهل خود را ازین شهر بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره که از شب
بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ
و باید که باز ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما تا هول عذاب را نه بینند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ
تُؤْمَرُونَ آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا سعد که شهرستان پنجم است
و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم ما یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی
او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این کروه
مَقْطُوعٌ بریده و بر کنده خواهد شد مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح در ایند قوم تو در پیش مستاصل
خواهد شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر هست که چون زن لوط علیه السلام مهمانان
نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و امدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط
علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان
قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این کروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ
پس رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه
وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی کرده
ایم عَنِ الْعَالَمِينَ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بود ه
قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت خود را
بمنزله پدر است با نبات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
شما فَاعِلِينَ کنندگان ان چیز را که من میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی
که بودند قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ در گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان می شدند یا از
مستی غفلت گمراه می گشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای به هر چه خواهد
قسم یاد کند از مخلوقات و هیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای سوگند خورد در تبیان
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم و بحیات هیچکس سوگند نخورده الا بحیات او و سلمی قدس سره آورده که سوگند
یاد کرد بحیات محمد صلی الله علیه وسلم زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب حق بود ـ
چون نبی از هستی خود سر بتافت زندگی باکتر از لعمرک تاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی
شد لعمرک جلوه ان زندگی آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل
علیه السلام اهل خود را وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت
ایشان را بانگ هایل مهلک مُشْرِقِينَ در حالتی که داخل بودند در وقت فروغ شمس و
برداشت جبرئیل شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگون سار کرد فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا
پس ما کردانیدیم زبر ان شهرها را سَافِلَهَا زیر ان یعنی زیر و زبر کردیم آن را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ

وبیارانیدیم

و بیارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از ان بلاد
حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّيلٍ از گل محکم شده یا سنگی برو نوشته شده نام هر کس که
نامزد او بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک کردن قوم لوط لَآيَاتٍ هر اینه
نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند
و حقیقت اشیا را بسمات ان بشناسند و این صفت مومنانست چنانچه در
حدیث امده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله آورده اند خواجه بزرگوار
قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره العزیز روزی در معرفت سخن
میگفت جوانی در امد بصورت زاهد خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست
و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا
فراسة المومن الی اخره سر این حدیث چیست حضرت خواجه روح الله روحه فرمودند
که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد
خواجه فرمود بخادم تا خرقه از سر جوان برکشید و زنار پدید امد جوان فی الحال زنار ببرید
و ایمان آورد خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بموافقت این جوان که زنار ظاهر برید
ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر امد و در قدم خواجه افتادند و
تجدید توبه کردند ـ توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن
عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه ز دید خود بود وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرهای موتفکه
لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ بر راهی دایم السلوک است یعنی بر راهیست که قافلها میروند و اثار ان را می
بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه که یاد کردیم لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر اینه نشانه ایست
مر گروندگان را بر قدرت ربانی وَإِنْ كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه
یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظَالِمِينَ ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم بافته
را گویند و قبیله ایشان را باعتبار انکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه می گفتند و شعیب
علیه السلام بر اهل ایکه و اهل مدین مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه
هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی
کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و تفسیر ان در سوره
الشعرا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ
مُبِينٍ براهی روشن و هویداست که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی ع
که تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را یعنی
صالح را علیه السلام و تکذیب یک رسول تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم
ما ثمود را آيَاتِنَا آیتها کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح

علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند خروج ناقه از سنگ
معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرکه میدیدی بعظمتش و بوده
و زادن بعد از خروج و بسیار شیر میداده که همه قوم ثمود را کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب
در روز نوبت او و خوردن تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم
فَكَانُوا پس بودند عَنْهَا از آن آیتها مُعْرِضِينَ روی کردانندکان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و
بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ در حالتی
که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند که آن خانهای
حمایت خواهد کرد ایشان را و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس کرفت
ایشان را صیحه عذاب یعنی بانگ جبریل علیه السلام مُصْبِحِينَ در حالتی که در آیندکان بودند
بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبریل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره
هود علیه السلام کذشته فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند که کسب می کردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بناء بیوت وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستی که قیامت
لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است و خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس
درگذر درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی بر آنند
که این حکم بآیه سیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست
آفریننده خلایق و اخلاق الْعَلِيمُ دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در اذرعات هفت کاروان دید از آن جمله بنی قریظه
و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر
آورده که هفت کاروان قریش در یک روز در مکه آمدند با مطاعم بسیار و ملابس
بیشمار و بر هر تقدیر بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند که اگر این مالها در دست
ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب التیسیر فرموده که خاطر مبارک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خطور فرموده که مؤمنان برهنه و گرسنه کذرانند
و مشرکان را این همه مال باشد این آیه آمد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا و بدرستی که ما دادیم
ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیه از مثانی که قرآن است و این هفت آیه بقول اکثرین فاتحه
است مراد هفت آیه فاتحه است و کفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که
سبع طوال کویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند و قرآن را مثانی کفت بجهت آنکه
احکام و قصص در و مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دیکر دادیم ترا قرآن

عظیم که نزد ما بزرگ است و قدر او و ثواب کرامت او بسیار است و عطف
قرآن بر سبع المثانی که فاتحه یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص
لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آن چیزی که
ما برخوردار کردانیدیم بِهِ بآن چیز أَزْوَاجًا صنفها را مِنْهُمْ از کفار یعنی از رغبت
است نه از نظر یعنی با آنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده
اصنام دادیم مایل مشو که آن بغایت چیزی حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است نسبت
آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضایل و کمالات پیش دریای قدر و حرمت تو
نه محیط فلک حبابی نیست داری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست
وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَيْهِمْ بر ایشان خود به بی نوائی و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ
و فرو کیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان و
در کشف الاسرار کفته که خفض جناح کنایتست از خوش خوئی و مقررست که خلعت
خلق عظیم جز بر بالای والای آن حضرت راست نیامده ذات ترا وصف
نکو خوئی است خوی تو سرمایه نیکوئیست روز ازل دوخته حکم قدیم
بر قد تو خلعت خلق عظیم وَقُلْ و بکو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم کننده ام
الْمُبِينُ هویدا یعنی بر بیان و برهان بیم میکنم که خدای من کفته که اگر ایمان
نیاورید عذابی بشما فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذابی که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر
بخش کنندکان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره یعنی
بخش کردند قرآن را و میخندیدن وصف باز نمودند از شعر و سحر و کهانت و مفتری
و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میکفت سوره بقره از آن منست و
دیکری نمل را میکفت و دیکری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا
بود و کویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بر عقبات
مکه فرستادی تا بهر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم تنفیر داده کویند که شاعر و ساحر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها
که کذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ پس بحق پروردکار تو که همه ایشان را سؤال
خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که میکردند از تکذیب و تقسیم نقلست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال که
جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بنظام قیام نمای
بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بکردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از
مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در آزار و ایذاء میبودند

عالم صلوات الله وسلامه کو شبیدندی وهرجا که ویرا دیدندی بفسوس واستهزاء
پیش آمدندی روزی آن حضرت در مسجد الحرام با جبرئیل علیه السلام نشسته بود که این
پنج تن درآمدند و بدستور معهود سخنان گفتند بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را از تو کفایت کنم پس
اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وایل و بر بینی حارث بن قیس
و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج تن از ایشان باندک
زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکان در دامن او آویخت
از روی عظمت سر بزیر نکرد که آن را از جامه باز کند پیکان ساق پای او را مجروح کرد
و رگ شریان او ببرید و کشت و بدوزخ فرستاد و خاری در کف پای عاص خلید پایش
ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون روان گشت و بدان جان بداد و اسود بن عبد
یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا
شد از غضب سر بر زمین میزد تا جان اش بدر آمد و این آیت نازل شد که انا کفیناک
المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الذین یجعلون
آنانکه می سازند و شریک میکنند مع الله با خدای یعنی الها آخر خدای دیگر باطل را
فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردار خود را
ولقد نعلم انک و بدرستی که ما میدانیم یضیق صدرک آنکه تنگ می شود سینه تو بما
یقولون بانچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار
می آید ترا از کفار فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار خود یعنی
بگوی سبحان الله وبحمده وکن من الساجدین و باش از نماز گزارندگان صاحب کشف الاسرار
فرموده که ما از تنگ دلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از قصه بیگانگان خبرداریم بحضور
دل نماز درای که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن
آسان باشد یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد بودم دیدم که یکی را اگر صد
تازیانه زدند آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوانمرد این همه زخم خوردی و نتالیدی
گفت معذورم دار ای شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او
میزدند از نظاره وی با لم زخم شعور نداشتم

تو تیغ میزنی و یکدارنا من
بیدل نظاره میکنم آن جمع نگارین را

واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را
حتی یاتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است چه موت هر
مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست
از پرستش باز مدار

سورة النحل مکیه آیات کلمات حروف بسم الله الرحمن الرحیم

بسم

اتی نزدیک رسید امر الله فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار
فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید و مشتابید تا وقت آن آید آورده اند
که معاندان تعجیل مینمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بدان
وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دینی آیت آمد که آن نزدیک رسیده است
تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان حق که بتانند ما را از آن
خلاص خواهند داد و حق سبحانه فرمود که سبحانه پاکست خدای وتعالی عما یشرکون
و برتر است از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی برتر است از آنکه او را شریک باشد
که دفع مراد الله کند یعنی منع عذاب تواند کرد ینزل فرو می فرستد فرشتگان را الملائکة
بالروح بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائکه را با روح می فرستد در تبیان میگوید
که هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست و رقیب بر او چنانچه بر آدمیان حفظه می باشند
و بو هر تقدیر فرو آمدن ملائکه باشد بالروح از فرمان خدای تعالی من امره
علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود
بر بانی ... [illegible] انبیا که بیم ان انذروا آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه
سازید انه لا اله الا انا آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر من که روزی دهنده
و آفریننده همه مخلوقاتم فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید [illegible] را بندگی
کن که دارا منم تو از بندگانی و مولی منم خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را
بالحق بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تعالی عما یشرکون برتر است خدای
و برتر است از آنچه انباز میگیرند برای وی خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از
آب منی که جماد است بی حس و فهم و بسیاری که وضع و شکل [illegible] او را عقل
و فهم داد فاذا هو پس ناگاه او خصیم مبین جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره
میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی
کهنه و سست شده را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آورده و گفت من یحیی
العظام وهی رمیم حق سبحانه آیت فرستاد که او را اول جماد بود ما او را حس و نطق
دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند از ابتدا بر اعاده که هر که بر آن
قادر بود هر آینه بدین نیز قدرت دارد والانعام و چهارپایان را که اصناف ثمانیه
اند خلقها لکم بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را
فیها دفء در ایشان پوششی است که گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که
سرما را باز دارد ومنافع و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتایج و شیر
و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن ومنها تاکلون و از ایشان میخورید شیر و روغن

بالروح

من امره

وبیشتر را میخورند از ایشان انچه توان خورد چون لحم وشحم واکل غیر انعام چون طیور وصید
بر وجهی که نیا غیر معتد به است ولکم فیها ودر شما راست درین چهارپایان
جمال زینتی وارایشی یعنی در حله خانه شما در وقت بدین انعام زینت می یابد حین
تریحون هنگامی که باز می آیند از چراگاه او اراگاه خویش یعنی اخر روز وحین
تسرحون وقتی که بیرون میروند بمراعی خود یعنی بامداد وتحمل اثقالکم وبر می دارند
بارها گران یا ابدان شما را الی بلد لم تکونوا تا بشهری که نباشید شما بالغیه رسند
بدان در بارها گران بار یا سوار یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج وسختی که بدنهای
شما رسید اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود بهیچ شهری از شام ویمن
نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس شما را حق سبحانه نعمت انعام انعام فرمود
ان ربکم بتحقیق که افریدگار شما لرؤف مهربانست که نعمت داد بی سابقه خدمت
رحیم بخشاینده است که بافریدن چهارپایان کار بر شما اسان کرد والخیل وبیافرید
اسپان را واستران را والبغال وخران را والحمیر تا بر نشینید ایشان را لترکبوها
زینة وارایش کنید روزگار خود را بدان ارایش کردنی زینة گوییا فرید جلتجها ایشان را
افرید ویخلق ما لا تعلمون آن چیزی را که شما نمی دانید از حشرات وهوام وطیور وجانوران
آبی وگفته اند مراد نعم بهشتی است یا ملائکه حاملات وصفات یا مخلوقات ماوراء
قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر انچه حق سبحانه مبهم فرموده که ما لا تعلمون
اولی است وعلی الله وبر خداست یعنی او راست قصد السبیل بیان راه میانه
یعنی راه راست که موصلست بحق با مر او راست اما مشروطی مستقیم وتعدیل آن
نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل ورحمت با مر او راست راه حق یعنی دین اسلام
ومنها وهست بعضی از راه که خلقان رونده جائر کج ومنحرف از مقصد یعنی ملل گوناگون
باهوا وبدع ولو شاء واگر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم اجمعین هر اینه راه
نمودی همه شما را وتوفیق ساختی تا همه سالکان بمقصد سبیل رسیدندی هو الذی
انزل اوست انکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از سحاب یا از اسمانی بر
سحاب واز سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه شراب شما را از وی اشامیدنی ومنه
شجر واز وی باران باشد درخت مراد گیاهیست که از زمین روید نه نباتی که ان را
ساق باشد فیه در ان نبات رسته تسیمون میچرانید چهارپایان خود را ینبت می
رویانیم ما وحفص بالیاء میخواند یعنی می رویاند خدای لکم برای شما به الزرع بآب
باران کشت ومراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند والزیتون ودرخت زیتون
را والنخیل ودرختان خرمایان را والاعناب تاکها را ومن کل الثمرات وبعضی از همه میوه‌ها

کرد در دنیا

در دنیا باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی
که درین رویانیدن حبوب واشجار لآیة هر اینه دلیلی است روشن بر قدرت
وحکمت الهی لقوم یتفکرون هر گروهی را که تفکر کنند وتامل نمایند دران که دانه در
زمین افتد وآب درو نفوذ کرده متغیر گرداند واعالی ومنشق گشته ساقی ازو
در هوا ارتفاع یابد واسفل او بشکافته شاخی ازو در زمین منتشر شود و
پرورش ونما ساعت بساعت زیاده گردد تا وقتی که ازهار وانوار ومیوه‌ها بران
پدید وهر میوه را شکلی ولونی ومزه دیگر بالطبع ومعلوم است که اختلاف
اشکال والوان وطعوم نیست الا بفعل فاعل مختار وتقدس وتعالی
روضه جان بخش جهان افرید باغچه کون ومکان افرید کرد زهر شاخ وگل و
برگ وبار جلوه او نقش ذکر اشکار وسخر لکم ورام گردانید برای انتفاع شما اللیل
والنهار وشب وروز را یکی برای ارامش ودیگری برای اسایش والشمس والقمر واقتاب
وماه را بجهت انضاج فواکه وادراک زروع ومعرفت حساب سنین وشهور
والنجوم وستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع می رسانند در حالتی
که هستند مسخرات بأمره رام شدگان بامر خدای که برو ردگار همه است ان فی ذلک
لآیات بدرستی که درین تسخیر هر اینه علامتها ودلیلهاست بر وحدانیت
صانع حکیم لقوم یعقلون هر گروهی که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی
نیست تفکر فرمود ودرین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد وما ذرأ ودیگر رام
گردانید آن چیزی را که آفریده است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه
بدو محتاج آید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم ومشارب وملابس
ومراکب ومناکح مختلفا الوانه در حالتی مختلف است هیات واشکال واصناف آن
ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لآیة هر اینه دلالتی ونشانه ایست بر
وحدانیت حق لقوم یذکرون هر گروهی را که یاد کنند وهو واوست الذی سخر البحر
مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی انکه در وصید میکنید
لتأکلوا تا بخورید منه ازو لحما طریا گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجوا دیگر
غوص مینمایند در وتا بیرون آرید منه ازو حلیة تلبسونها پیرایه که می پوشید یعنی
استخراج میکنید انچه از وی پیرایه می سازید چون از لؤلؤ ومرجان ومی پوشند آن را
زنان شما وچون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وتری
الفلک ومی بینی کشتیها را مواخر رونده وشکافنده آب فیه در ان دریا
ولتبتغوا ودیگر تسخیر بحر مر شما را برای انست که بجویید که وجه در کشتی من فضله

ازسود او که سعت رزقست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وشاید که شکر کویید خدای را بر
تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیمست که ممالك را سبب منافع ساخته
صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفرید
چون قلزم و عمان و برای عبور برای کشتیها مقرر فرموده واز روی باطن در نفس
آدمی دریاها پدید کرده چون دریای حرص و شغل و غم و غفلت و تفرقه و برای عبور
ازان کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت
رسد و هر که بکشتی رضا درآید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت
جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای
غفلت بساحل آگاهی درآید و هر که بکشتی توحید نشیند از دریای تفرقه بساحل جمعیت
رسد بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خودان در مهلکه تفرقه اند و بیخود
آن در مرتبه جمع شهود
بحساب خودی قلم درکش * در رهِ بیخودی علم برکش * تا بجاروب
لا نروبی راه * کی رسی در حرم الا الله وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ
کوههای بلند و برزان أَن تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد
وشما را مستقر کرده اند در خبرست که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بی قرار
بود ملایکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمی تواند بود حق تعالی بر روی کوهها بیافرید تا قرار
گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق
سبحانه و تعالی فرشته که اورا صاعد یا ثبل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین
نهاد و زمین بگرانی پای او بجای خود قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا
بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون
و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کردیم در زمین راهها از موضعی بموضعی
لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر
پیدا کرد نشانها راه برای رهروان از کوهها و دشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان
چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن هُمْ
يَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش را در خشکی و تری راه می نمایند و می یابند اگرچه اهتدا
بنجوم همه مسافران را میسرست اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء و
الصیف بآنکه راه را بستاره ازهمه مردم بهتر می شناسند أَفَمَن يَخْلُقُ آیا کسی که می آفریند
این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَن لَّا يَخْلُقُ مانند کسیست که نمی آفریند مراد آنها
اند که ایشان را بدون خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملایکه و اصنام
یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریك قادر ساختن غایت عناد

وبنهایت

وبنهایت جهلست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمی کنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید
فساد اعتقاد خود را وَإِن تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای
خدای را که بر شما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن آن را اگر چون از شمار
نعمت عاجزید پس چه گونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای
آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رَّحِيمٌ مهربانست که
بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما بازنمی دارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ
آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
و آنانکه از آلهه باطله که میخوانند کفار مکه و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چه گونه آفرینند وَهُمْ
يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود به
دیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت نشایند أَمْوَاتٌ
و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند
و نمی بینند و نمی گویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد
ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چه گونه جزا توانند
داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحز بندگان خود دانا بود و بر ایصال
جزا بر ایشان توانا دمیاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند ذوات ارواح
تا از عبده تبرا کنند إِلَٰهُكُمْ خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا و یگانه است ٤
فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسان که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند
قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است مر راستی را نا باورند وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ
و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا گردن کشی میکنند از قبول
ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست است أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا
يُسِرُّونَ آنچه پنهان می سازند از مکر برسول خدای وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند
از حرب و مخاصمه با وی إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نمیدارد
متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُم و چون گویند
متکبران را یعنی اتباع و سفله پرسند از رهسای اشراف که مَّاذَا أَنزَلَ چه چیز فرستاد
رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزاء و تهکم است چه ایشان بنزول
قرآن مقر نبودند اما چون کسی از ایشان پرسیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوا
گفتندی أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ آن فرستاده شد و سرگذشتهای پیشینیان است یعنی
هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه

ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان
خود را كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی نیز
از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساخته اند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بآن
مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه
از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کردند أَلَا سَاءَ بدانید که بد بار است
مَا يَزِرُونَ آن باری که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کردند
آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیا فَأَتَى اللَّهُ پس بیامد
فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی
ابنیه ایشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یا عمدی که بنا بر او موضوع
بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان
یعنی اول بام بدیشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارت است بانهدام کلی
و هلاک ایشان و نزد بعضی آن باشد که مراد ازین بنای صرح نمرود است که ببابل ساخته
بود ارتفاع آن پنجهزار گز و گویند دو فرسنگ طول و عرض بود و غرض آن بود که رصد
امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه مطلع شده با وی
مقاتله نماید بعد از تمام صرح باد از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد
بکند در تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر جانهای نمرودیان افتاده و
آوازی از آن مهیب پدید آمد و زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف
گشت و وجه تسمیه آن شهر که آن را نام داشته ببابل اینست محمد جریر طبری آورده که زبان همه
مردم در زمان نمرود سریانی بوده چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف
پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان دیگر ندانست
و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم
که پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم وَأَتَاهُمُ
الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانستند یعنی وقتی
که طمع نداشتند یا از ممری که متوقع نبود در معالم آورده که مراد ازین عذاب بعوضه
است که بر لشکر نمرود مسلط شد در کتاب فرموده که خدای تعالی نمرود را مبتلا کرد با
پشه که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفته و بزرگ شد و چهار صد سال
در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ
فرید الدین عطار در تمهید منطق الطیر آورده که ع نیم پشه بهر خصمی کاشت
دو سر او چهار صد سال آن بلا داشت چون دهد حق ضعیفی را مدد سبلت خصم قوی را بر کند

ع

ثم

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس بروز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا کرداند ایشان را یا عذاب
کند باتش چنانچه در دنیا معذب کرد اینک باقتادن صرح و استیلاء لشکر بعوضه
وَيَقُولُ و گوید خدای در آن روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان من یعنی آنها
که گمان می بردند که شریکان من اند الَّذِينَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی ستیزه و
تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ
گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه
یا دانایان که خلق را بتوحید حق تعالی خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی
که خواری و رسوایی درین روز وَالسُّوءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران
است الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فرا گیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح
ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکار باشند بر نفسهای خود
بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در اندازند صلح را و اقرار کردند
بربوبیت و وحدانیت حق و سر گردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل
کنیم مِنْ سُوءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه
فرماید بَلَى یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای دانا
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید و بر آن شما را پاداش خواهد داد و پاداش
آنست که گویند فَادْخُلُوا پس در آیند أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده
است برای شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ
پس هر آینه بد مقامی و بد آرامگاهی است متکبران را جهنم آورده که احیاء عرب در موسم
کسانی را میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان
رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای
گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ و چون گفتند لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از
شرک یعنی مومنان مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرو فرستاده پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند
فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع مجموع حسنات و برکات اوست
و نیکوییها دینی و دنیوی و خوبیها صوری و معنوی ناشی از و لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا
که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَذِهِ الدُّنْيَا
درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت
وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و ثواب ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهترست وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و نیکو
سرایست مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیک سرایست دنیا که در وی توشه زاد
آخرت می توان کرد و نکته الدنیا مزرعة الاخرة موید این قولست بزرگان گفته اند

ذوع یومك حصاد غدك بکوش امروز تا تخمی بپاشی کر فردا بجوی قادر نباشی
کر اینجا کشت کردن را نورزی دران خرمن بنیم ارزن نیرزی جَنّٰتُ عَدْنٍ
سرای متقیان بوستانهای اقامت است که روز قیامت یَدْخُلُونَهَا در ایند بدان
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا
مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ انچه خواهند از انواع مشتهیات
در جواب کسی که کوید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب
شهدا برسد ان کفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمناها باشد
نیست بلکه هر یك از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی خواهند بود كَذَٰلِكَ
مثل این جزا يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِينَ انانکه تَتَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ میمیرانند ایشان را فرشتکان بامر خدای طَيِّبِينَ در حالتی که باشند از
شوایب شرك و عصیان پاك یا خوش وقت باشند بانکه مژده دهند فرشتکان ایشان را
و از روی تعظیم يَقُولُونَ کویند سَلَامٌ عَلَيْكُمُ سلام خدای بر شما و می شاید که سلام
فرشتکان باشد بر ایشان و بعد از سلام کویند که فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ
در ایید در بهشت که برای شما اماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب انچه بودید که
عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُونَ ایا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر
نیستند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مکر آن را که بیاید بدیشان فرشتکان بقبض ارواح
أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردکار تو بعذاب استیصال ایشان
كَذَٰلِكَ مانند شرك و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند انانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان انچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و بر ایشان
ستم نکرد خدای بهلاك ایشان وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشان را
بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای ان بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود امد بدیشان
یعنی فرو کرفت ایشان را مَا كَانُوا بِهِ انچه بودند که بان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند
یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و کفتند انانکه شرك اوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اکر
خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ نمی پرستیدیم بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی
نَحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نکردیم مِنْ دُونِهِ بی حکم
خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزها از بحیره و سائبه و غیر ان مشرکان این سخن را از روی استهزا
کفتند که بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل رحمه الله کفته که
اکر کفار این سخنها از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی کفتندی حق سبحانه ایشان را

بدان عیب نکردی كَذَٰلِكَ مانند کرد اراهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ انانکه پیش
از ایشان بودند از شرك و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس هست
بر فرستادکان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مکر رسانیدن پیدا یا پیدا
کننده مر طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر اینه ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر
کروهی رَسُولًا پیغمبری چنانچه تا بدین امت فرستادیم و فرموده ایم همه را تا
بقوم کویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ انکه بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید و بیك
سو روید از پرستیدن طاغوت و ان چیزیست که بدون خدای پرستند فَمِنْهُمْ
پس از این امم مَنْ هَدَى اللَّهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ
مَنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ برو کمراهی بسبب خذلان
الهی فَسِيرُوا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنکرید
که چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ منتهای کار تکذیب کنندکان یعنی بر دیار عاد و ثمود بکذرید
و بنظر فکرت دران نکرید تا بر شما واضح کردد که هر کرا ان کند که ایشان کردند چه حال
شود که ایشان شدند إِنْ تَحْرِصْ اکر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلَىٰ
هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید
مَنْ يُضِلُّ انرا که می خواهد کمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست کمراهان را مِنْ نَاصِرِينَ
هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تیسیر اورده که یکی از مسلمانان
بر کافری دینی بود متقاضی ان رفت در اثناء ان مکالمه کفت بدان خدای
که امید از مرده بلقای او امید وارم کافر کفت تو امید واری که بعد از مرك زنده
شوی مسلمان کفت اری کافر بایمان غلاظ و شداد که در کیش او مقرر بود
سوکند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود این آمد که وَأَقْسَمُوا و سوکند
خوردند بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوکند ایشان یعنی جهد کردند
در تغلیظ سوکند و کفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ برنینکیزد خدای مَنْ يَمُوتُ انرا که بمیرد
بَلَىٰ ایجابست بعد از نفی یعنی خواهد برانکیخت ایشان را و وعده کرده است
عَلَيْهِ وعده کردنی حَقًّا که بر او ست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا
درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لکن بیشتر ادمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند لِيُبَيِّنَ
وحق تعالی بر می انکیزد ایشان را تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ انچه
چیزیرا که اختلاف میکنند فِيهِ دران از امر بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و برای ان تا بدانند انانکه نکرویده اند أَنَّهُمْ كَانُوا ان کافران بودند كَاذِبِينَ دروغ
کویان در انکار قیامت إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را إِذَا أَرَدْنَاهُ

وَعْدًا

چون خواهیم آفریدن اورا أَنْ نَقُولَ لَهُ آنست که گوییم كُنْ فَيَكُونُ مر آن چیز را که بباش
پس بباشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر ماده و مدت
نیست پس کسی که ابتداء بی سبقت ماده قادر باشد بر ایجاد چیزی هر آینه قدرت او
از اعاده آن شی با وجود ماده درنخواهد ماند ـ آنکه پیش از وجود جان بخشد
هم تواند که بعد از آن بخشد چون در آورد از علم بوجود جمیع عجایب از کتم موجود
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه ببریدند از اوطان خود فِي اللَّهِ در کار دین حق خدای و برای
رضای او مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب نبی
رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه
وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً
شهری نیکو یعنی مدینه معظم علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ
الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را أَكْبَرُ بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان
رسد آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی
گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدك الله في الدنيا وما ادخر لك في
الآخرة افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو
سرای مزد دهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند
زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت
وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود را
تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشر را پیغمبری
فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشان را
آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما پیغامبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا
رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملک نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده می شود
وحفص بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت
الهیه ازان جاری شده که بشر را پیغامبر فرستند نه ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید
أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب را یعنی علمای ایشان را إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر شما هستید که
نمیدانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده با امم فرستاده
گشته بِالْبَيِّنَاتِ با معجزها روشن وَالزُّبُرِ و کتابها نوشته وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم
إِلَيْكَ الذِّكْرَ بسوی تو قرآن را که سبب یادکرد خداوند است سبحانه وتعالی لِتُبَيِّنَ
لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ آنچه فرستاده شده است در ذکر
وَلَعَلَّهُمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی يَتَفَكَّرُونَ و تا شاید که ایشان أَفَأَمِنَ الَّذِينَ تفکر کنند

نصف الجزو

دران و حاشا که این کلام مخلوق نیست مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ آیا ایمن شده اند آنانکه
کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیاء حیلها انگیخته اند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ
یا مراد جماعتی اند که بتثبیت با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مکر کرده اند پیغمبر بایدکه آیا
ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند بِهِمُ الْأَرْضَ از آنکه فرو برد خدای أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ یا ایمن اند
از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی أَوْ يَأْخُذَهُمْ از انجا که ندانند و امید ندارند
چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد فِي تَقَلُّبِهِمْ یا از آنچه بگیرد شان فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ در
کشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن
ایشان در جامه خواب از دستی بدستی أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان
مر خدای را از عقوبت عَلَىٰ تَخَوُّفٍ آیا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را فَإِنَّ رَبَّكُمْ بر ترسی
از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده اند و در
حین همان ترس عذاب برایشان فرود آید لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که پروردگار شما
مهربان است که بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت
ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه افریده است خدای
مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ می گردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ
از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و
حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع و در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست
که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند وَلِلَّهِ
يَسْجُدُ و مر خدای را سجده میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده می کنند
فرشتگان و تخصیص ایشان بانکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب
طول ایشان در سجده و مؤید این قول است آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمی نمایند
از عبادات او و صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه
است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوالعقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر
و آن سجده غیر عقل است و دین آیه سجده باید کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرآنی
و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت
خوف حق را سجده میکنند پس بنده باید که درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را
در زمره ساجدان گنجایش دهد يَخَافُونَ میترسند ملائکه رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار
خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند بطوع و رغبت

سجده

مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا
تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را لفظ اثنین برای تاکید ست إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ جز
این نیست که خدای وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا اگر
مرتبه الوهیت شرکت بر تابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد
باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیاء بلکه اشیا از وی ظاهر بود و او بی اشیا
قایم بود از همه . در صفات و ذات جدا لیس شیء کمثله ابدا فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من
بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدایراست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ
و مر اوراست طاعت وَاصِبًا لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا
او راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون
خدای از کسی دیگر تَتَّقُونَ می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه
بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها خدای چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از
خداست ثُمَّ إِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ
تَجْأَرُونَ پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ
الضُّرَّ بر دارد آن سختی که از آن مینالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ هر گروهی از شما
یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرک آرند محققان برآنند که شرک اینجا ملاحظه
اسباب است یعنی از مسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بسته اند
لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا
پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافر نعمتان دو سه روزی کام خود برآرید و از دنیا
بهره دارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخن توبیخ
اهل کفران را وَيَجْعَلُونَ و میکنند کافران یعنی مقرر می سازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها
که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام
تعیین میکنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها
و چهارپایان چنانچه فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا الآية و بیان این
کلام در سوره انعام گذشت تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز
قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آن چیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ برمی بافید که بتان
خدایانند و ما بنصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند و
می سازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند
و میگویند بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرده ملائکه متولد شدند سُبْحَانَهُ پاکست

خدای

خدای از قول ایشان که میگویند خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشان راست
آنچه آرزو مند ایشانند و بدان نازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ
یکی را از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا
دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شرمندگی
در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زادی يَتَوَارَىٰ
پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروهی اشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ
از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده باشند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختر
بداده اند و در تفکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و
مذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه
بنو تمیم و بنو نضیر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنند
مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ
صفت بدست یعنی حاجت بودن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن
ایشان را وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدایراست صفت اعلی یعنی وجوب ذاتی و
غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب
و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ
اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان
مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشوم کفر ایشان وَ
لَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام
برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت
مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
و پیشی نگیرند ساعتی بدان بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده
وَيَجْعَلُونَ و حکم میکنند لِلَّهِ مر خدایرا یعنی برای او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای
خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ و با وجود این میگوید
زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ آنکه ایشان راست بهشت یا
پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه
نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنى حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا
و حقیقت که فردا قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ وَ
أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق ایشان متروکان و مهجورانند در آتش و بی اعتباران و بعد

از سنت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
میفرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران را الی امم بسوی
امتان که بودند من قبلک پیش از تو فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان
دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهاء ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فهو
پس شیطان ولیهم الیوم دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی
میکند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهاء زشت را تا تکذیب تو ولهم
و مر ایشان راست یعنی ابلیس و ایشان را فردا عذاب الیم عذابی دردناک وما
انزلنا و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را الا لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و
روشن گردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا آن چیزی را که اختلاف کردند فیه
در آن از امور توحید و از احوال معاد وهدی و نیز نساختیم کتاب الا برای راه
نمودن ورحمة و برای رحمت لقوم یؤمنون مر گروهی که بگروند بآن والله انزل و
خدای فرستاد من السماء از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده کرد انید بآن آب
زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه کرد انید زمین را بباران پس از مردگی او و گفته
اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنانست پس زنده کرد انید بدو دلهاء
مرده را ان فی ذلک بدرستی که درین که مذکور شد لایة هر آینه نشانه ایست استکمال
لقوم یسمعون مر گروهی که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وان لکم
و بدرستی که مر شما راست فی الانعام در چهارپایان لعبرة دلالتی که بآن عبور کنند
از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونه بعضی از آنچه در شکمهای ذوات
الالبان از جنس نعم من بین فرث ودم از میان سرگین و خون لبنا شیری خالصا پاک از
لون دم و رایحه فرث سائغا گوارنده للشاربین مر آشامندگان را ابن عباس رضی الله
عنهما فرمود که چون بهیمه علف بخورد و در شکم پخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل
او فرث است و اوسط او لبن و اعلای او دم پس خون در عروق جاری می گردد و شیر به پستان
میرود و فرث از ممر خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنهما آنست
که اوسط او ماده لبن است و اعلی ماده دم است زیرا که لبن و دم در کرش یعنی الکرش
للحیوان بمنزلة المعدة للانسان متمکن نمی شود بلکه خلاصه اشیا ماکول بعضی از آن
که هضم یافته از جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است میگذارد و آن را کیلوس گویند بعضی
تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند اینها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم
در وی ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت
استیلاء برودت و رطوبت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون

ع یسمعون

متولد

متولد شد آن زاید یا بعضی از وی به پستان می ریزد و بجهت آنکه گوشت پستان
غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید می گردد و آن را شیر میگویند
و در تکون شیر از ماکولات بعضی از حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است
خروج او بآن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح
است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی ـــ از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون
وز خارهای خشک گل تر کند بدید و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت خلوص
لبن است یعنی اگر در وی یکی از دو صفت فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع
او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا
و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل
شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بمردم است و
در هوا بغرض خود و بهر وجه عمل خالی از آلودگی نیست ـــ طاعت آلوده نباید
بکار مشک جگر سوده نیاید بکار هر چند نه آلودگی افتاد باک بیش نظرها نبود تا نباک
ومن ثمرات النخیل و مر شما راست از میوها خرمابنان والاعناب و تاکهای انگور
تتخذون منه میگیرید از آن سکرا مست کننده این قبل از تحریم خمر نازل شد یا مراد
نبیذ است که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبیده رحمه الله فرموده که سکر سرکه را
گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید ورزقا حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و
دوشاب ان فی ذلک بدرستی که درین میوهای خشک و تر و فواید ایشان لایة هر آینه
دلیلیست روشن بر توانایی باری تعالی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر
تامل در آن نگرند واوحی ربک والهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران
عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی آنرا که فرا گیرید من الجبال از شکافهای کوهها
بیوتا خانها مسدس متساوی داشته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از
میان درختان نیز خانها گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته
باشید ومما یعرشون و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو
و غیر او ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد
ازهار و انوار است فاسلکی پس بروید سبل ربک براههای پروردگار شما یعنی طریقی
را که الهام داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر
او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان
مستحیل گردد بشیر شیرین و آن را قی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که خوبست میگوید
یخرج بیرون می آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب آشامیدنی .

یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهاء او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست
وزرد از آن میانه است و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته
اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول است فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ
شفاست مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط یا غیر خود چنانچه در
سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده
که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله برادر من می نالد
از شکم خود فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل دادمش سود نداشت
دیگر باره بدان فرمود و همان حالت اول دست داد در نوبت سیوم یا چهارم فرمود
که اذهب واسقه عسلاً فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای
کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرانست که در وی شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده
که وننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله منقولست که علیکم بالشفائین
القرآن والعسل آری عسل شفاء الام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهای
قالبها را زایل کرداند و این دیگر بیماریهاء قلبها را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی
که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصل است و هر مرضی که باشند
قلبی و قالبی تلاوت قرآن مران را شفای عاجل کامل دهد ~ رنج اگر بسیار شد لکی
کی غم خوریم، چون شفاء جان بیمارم توئی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر عسل یعنی نحل
لَآيَةً هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که در تفکر
کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رفیعه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا ان الهام
توانائی دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاده انقیادی دارند که
هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی
که جز پاک و پاکیزه نخورند و طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند
تمکنی که فرسنگها بروند و باز بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند
و از آن نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچو خانهای مسدس ایشان ساختن
نتوانند پس همچنانکه از عسل ایشان شفاء امراض ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای
مرض باطن که جهالت دست دهد ~ فکر دل را بنیک با تمکین کند کام جان را چون عسل
شیرین کند شربت فکر ار بکام جان رسد چاشنی او بماند تا ابد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای
بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس میمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد
وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُرَدُّ کس هست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارتر
ترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ

تا نداند

تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود
در نسیان و میاکلی فرموده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت
و عقل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست و جهل بر دانائی او طاری نشود
قَدِيرٌ تواناست و عجز بتوانائی او راه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ
برخی از شما را عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی
توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت دیگری چاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند
آنانکه فزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری و توانگری و مالک
رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ بازگرداننده مال خود را یعنی
دهنده و بخش کننده عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهاء ایشان
آنکسان را یعنی خواجگان مال و جاه خود را به بندگان نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را
در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند ولاة و موالی در مال داری
یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک
لا شریک لک الا شریکاً هو لک حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما
در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت
أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ انکار میکنید و حفص بغیبت میخواند
یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس
هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای بیافرید
لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میگیرید وَجَعَلَ
لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا
اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی
داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده يُؤْمِنُونَ می گروند این
مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان نمی گروند باطل عقیدت ایشانست
که بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حقست بیگانگی با باطل
آن چیزیست که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت الحق خدای بر ایشان حلال کرده اند
و گفته اند باطل شیطانست و ایشان بدو میگروند و نعمت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم و بدو ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای
مَا لَا يَمْلِكُ آن چیزی را که مالک نیست یعنی ندارد لَهُمْ برای ایشان رِزْقًا
روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نبات
ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمی توانند روزی

دادن شَيْئًا چیزی بپرستند کان خود از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و هرگز نمی توانند که
روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است
هیچ نعمتی عظیم تر از آفرینش و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابت است
نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدای مثلها یعنی از آن
وجه که قیاس کنید بتان را بوی و شریک دهید با او من لا له المثل لا تضرب له المثل إِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مثالها و فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی دانید
و اگر دانستید بدین اشراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او میداند که چه گونه
مثل باید زد و شما ندانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان
باطل ایشان اول فرموده ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدام است
عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر مأذون که او لَا يَقْدِرُ توانایی ندارد
عَلَى شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک
ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف توان کرد فَهُوَ
پس این مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکارا
هرنوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند یعنی مساوی
نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان با اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر
متصرف برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوق اند شریک قادر علی الاطلاق چه گونه
توانند بود بیت ای ذات تو بی نیاز لا یزالی از شرکت و شریک هر دو خالی، آن بنا که عاجز
است و محتاج، کی همراه بود بصاحب تاج. صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که
روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله درآمدم و بیاد بدم که این آیت میخواند
میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالت است فرمود
که یازده سال میگذرد که تا ورد من اینجا رسیده است و از اینجا نمی توانم گذشت آری حدوث
در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد ب نیست با هستی چون زند
پهلو، قطره با بحر چون کند دعوی. و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موفق و
کافر مخذول و مراد از مومن ابی بکر صدیق رضی الله عنه و از کافر ابو جهل الْحَمْدُ لِلَّهِ همه
ثنا و ستایش مر خدای را که مولی تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی
همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که نعم او را بغیر او اضافه می نمایند پس مثل دیگر بیان میکند
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و زد خدای مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ
است و بی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد
عَلَى شَيْءٍ بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست عَلَى مَوْلَاهُ بر کسی

که متولی

که متولی او باشد یعنی ولی او برعایت حال او درمانده یعنی أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ بازنیابد
به نیکویی یعنی کاری نسازد و بکفایتی نکند از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جواب
که گویند در تواند یافت لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ آیا برابر باشد این ابکم هَلْ يَسْتَوِي هُوَ و کسی که
میفرماید وَمَنْ يَأْمُرُ براستی یعنی سخن گوئی باشد با کفایت تمام و رشیدی کامل و
فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم
بِالْعَدْلِ تا در نفس خود وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و او بر راست و سیرتی درست و طریقی پسندیده
که بهر مطلبی که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم بی حاصل مساوی
این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار
نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافر است مومن حمزه ابن عبد المطلب رضی
الله عنه و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین و کافر اسید ابن ابی العیص
که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را باسلام دلالت میکرد و اسید او را از انفاق فی
سبیل الله منع میکرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت
میکردند این آمد وَلِلَّهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن نهانی آسمان و زمین
یعنی او داند و بس آنچه پوشیده از ملک و شما را محسوس نمی شود یا مراد مطر و نبات است
وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیا موتی دران در سرعت و سهولت
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مانند نگریستن چشم یعنی گشتن آن از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا
چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را اندران روز
آسان ترست از آنکه شما دیده برهم زنید أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ نزدیکترست چه لمح
بصر و فعلست و صحبت و وقع آن و ایقاع قیامت یا احیا موتی آن فعلست پس
ممکنست وقوع آن در نصف زمان این حرکت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست یعنی تواند احیای خلایق دفعة چنانچه قادرست
بر احیا ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد
استدلال کنند و فرمود که وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ
از شکمهاء مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا نمی دانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و
دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها
یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلهای مشارکات
و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرر احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل
آید و بنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه
از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است بشما ارزانی داشته و سلاطین قلوب را که بمیزان

مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شکر کنید برین
نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌نگرند دیدن برای استدلال و قدرت الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی
مرغان نمی‌بینند ایشان را مُسَخَّرَاتٍ رام شدگان برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوا
میان ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در آن هوا إِلَّا اللَّهُ مگر خدای و اگر نه
ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لَآيَاتٍ
نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر
میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفریده که طیران می‌توانند نمود و هوا را بر غطی (?)
مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکنست و ایشان را نگاه میدارد در هوا بر خلاف
طبع ایشان پس به بال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نمود خود را با شیانی کرامت نشان
که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة میرساند
فکر ازین خانه فراغت کشد
سوی سراپرده راز ت کشد
وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای بساخت لَكُمْ برای شما مِنْ بُيُوتِكُمْ از
خانهاء شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت
در آن ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست
پوستهای چهارپایان بُيُوتًا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازید و شما تَسْتَخِفُّونَهَا
سبک می‌یابید آن را بر داشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما
وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی نزول شما وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمها
انعام یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا و پشمهاء نرم که شتر را بود وَأَشْعَارِهَا و موهای
که بز را بود أَثَاثًا رختها از پوشیدنی و گستردنی وَمَتَاعًا و بهره‌برداری از خرید
و فروخت آن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که اینها برقرار بود و ازان نفع توان گرفت یا تا وقت مرگ
زنده بید (?) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا از آنچه بیافریده از درخت
و کوه و سرا و ابر ظِلَالًا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه برید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت
برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و سمجها که در آن سکون
میورزید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از
صوف و کتان و پنبه و غیر آن از البسه تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر
سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيلَ و
دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ نگاه میدارد شما را از سلاح
دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما كَذَٰلِكَ همچنانکه این نعمتها
بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میگرداند نعمت و نیکوئی خود را عَلَيْكُمْ بر شما تمام کردنی
لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ تا باشد که شما اسلام آرید یا انقیاد حکم او کنید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند

واعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن
پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند
يَعْرِفُونَ می‌شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را که شمرده شد به ایشان و
معترفند که اینها از وست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آن را به پرستش غیر منعم یا میگویند
نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی می‌شناسند و در حال آسانی منکر
می‌شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و می‌شاید که نعمت نبوت حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم باشد که آن را بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند
وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند
وَيَوْمَ نَبْعَثُ و برسان ایشان را از روزی که برانگیزیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی
شَهِيدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبر هر امت است ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس
دستوری ندهند لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع
بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود
سازید خدای را یعنی عملی کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست
و در تاویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند
و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَإِذَا رَأَى و چون به بینند روز قیامت
الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آیند ایشان با دوزخ
فریاد بر آرند و از مالک تخفیف طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ
از ایشان عذاب را وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی در آن
زمان ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند
در آن سرای الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان
که ایشان را شریک خدا میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند مشرکان که ای پروردگار ما
هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروهند شرکاء ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو آنانکه بودیم ما که ایشان را
می‌پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بدون تو و فرمان ایشان می‌شنودیم در کفر فَأَلْقَوْا پس بیفکنند
بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا زود ایشان را
جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز با شما نفرموده‌ایم
پرستش خود یا شما ما را نمی‌پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید
که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملیکه را علیهم السلام در بهشت ببینند
وقتی که خود که در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینان را می‌پرستیدیم بفرمان ایشان
بودیم پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگوئید ایشان شرمنده و مخذول گردند

دهند بر ایشان لاجرم شود اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بخدای یَوْمَئِذٍ
السَّلَمَ در ان روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در ایند و معترف شوند بگناه و گردن
نهند حکم خدایرا یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد چون کار از دست رفته باد
جه سود وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ انچه بودند
که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان جه بجای شفاعت از ایشان
شفاعت نبینند الَّذِينَ كَفَرُوا انانکه نگرویدند بخدای وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم زِدْنَاهُمْ
بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بر عذابی بِمَا كَانُوا بسبب انکه بودند
که بمنع مردم از اسلام يُفْسِدُونَ تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی
برای منع دیگری از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب انست که ماران بزرگ خلقت و کژدمها
عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان از انان گریزان شده خواهند که در میان اتش پنهان
شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش که اتش بطرف ایشان روان گردد و بسه
جوی از ان معذب شوند در مقدار ساعات شبی از شبها دنیا و بدو جوی دیگر
در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی عذاب زمهریر باشد
وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا
عَلَيْهِمْ گواهی بر کردار و گفتار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم
از ایشان مبعوث بوده بدیشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ گواه برین گروه یعنی
برامت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قران را تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دنیا
بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان انچه محتاج الیه باشد از شرعیات در
احکام منصوصه ظاهرست و در انچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز
قرآنست جه در ان مامورم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اطیعوا الرسول و حث
کرده است ما را بر اجماع و تهدید بر ترک ان و یتبع غیر سبیل المؤمنین و فرموده بعبرت
و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قران تبیان
همه چیز باشد وَهُدًى و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایشی بر همه اگر هدیه گیرند وَبُشْرَى
و مژدگانی بهشت لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را خاصه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدای
می فرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان
تعطیل و تشریک و قایل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواه در عمل چون
تعبد با اداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون که

ع

متوسط

متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسطست میان جبن و تهور
وَالْإِحْسَانِ و میفرماید بنیکویی در طاعت یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل
یا بحسب کیفیت چنانچه مروی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه از ان خبر میدهد
وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى و امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدایشان
انچه محتاج باشند بدان وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراطست
در متابعت قوة شهوانی چون زنا و لواطت و جزان وَالْمُنْكَرِ و از فعلی که انکار کنند
بر مباشران و ان اجراء قوت غضبیه است در غیر موضع ان چون قتل نفس و غصب
اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضی فوت و حمیت است
مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد
خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید این ایتی است جامع خیر
و شر هیچ جیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد
الا انکه اندراج دارد در منهیات او و از جهت انکه موعظه ایست جامع جمیع خطبا
روز جمعه در اخر هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون منقولست که گفت من در
بدایت حال اسلام ایمان نیاورده بودم مگر بواسطه انکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی که نزدیک آن حضرت
بودم و این ایت نازل شد که هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق
کردم و از مجلس بیرون امدم آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر
باره اعاده کن باز خواندم گفت ان له والله لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه
لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع این آیت گفته بدرستی
که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم
بن صیفی که از اکابر عرب و حکماء ایشان بوده همین ایتست و علما را در بیان این مامورات
و منهیات سخن بسیارست گویند که عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعات در
سر و جهر یا انصاف یا اداء فرایض یا تسویه در حقوق تا حکم بحق و احسان بذل و انعام
یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا اداء نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص
در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران انچه برای
خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر انچه برای نفس خود کاره می شمارد و ایتاء
ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت
او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان
بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و ان نیز نمی تواند دعا کند درباره ایشان و فحشاء

زناست یا انچه بو شیله کنند از عملهاء زشت یا بخل یا استهانه شریعت یا افراط
درگناه یا انچه در شرع حدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر بعد
نمرکشت یا انچه عقل ان را منکر بود یا انچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بدان
وعیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه خدای انجمن اورد یا اصرار در گناه و بغی ظلمست یا کبر
با تعظیم وتطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مردمان
یا تجاوز از حق بباطل ودر لطایف التفسیر در تفسیر این آیه آورده که استقامت ملك
بسه چیز مامور به است واضطراب ان بسه چیز منهی عنه و هریك ازینها ثمره دارد ثمره
عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان ثنا و مدحت و فایده صله رحم انس و الفت اما
نتیجه فحشی فساد دین و دنیاست و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن
از متمنی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید و محبت خدای و احسان دوستی
پیغمبرست و فرستادن صلوات بروی و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است و دعای
صحابه در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر انچه
صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر انچه اسم احسان بروی راست بود
سلمی در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب
معاصی است و هر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل انست که هرچه
بتو داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه در طلب رضای حق
صرف کنی که صرف انها در طلب غیر او ظلمست و احسان انکه هر نوع بندگی که توانی بی [illegible]
باخلاص بجای آری و ایتاء ذی القربی انکه با نزدیکان نیکویی کنی و نزدیکتر از همه تو نفس تست
اورا از مهالك هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای باز دارد و منکر انکه ضلال
و بدعت بود و حدی بدو مترتب بود و بغی سوء صفات نفسانیست و ان را بعقوبت ریاضت
بباید کشت تا قواعد سلوك درستی یابد زیرا که بحکم اعدی عدوك نفسك التی بین
جنبیك بدترین دشمنان نفس است ~ این سگ نفس شوم بدکاره که هم اغوش تست همواره
بدترین قاصدیست جان ترا میخورد مغز استخوان ترا بیش ازانکه ترا بر بندد جست
محکمش بند کن که دشمن تست و باقی وجوه حقایق و نکات و دقایق این آیه در جواهر التفسیر
توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد
عهد الست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح انست که نزول آیه در شان جمعیست
که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان
مشاهده کردند جزع و اضطراب در دل ایشان پیدا آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبد
تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیه ایشان بر منهج وفا ثابت قدم کرد اند و فرمود که

بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بعد
از استواری انها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال انکه ساخته حضرت خداوندی را عَلَيْكُمْ
بر پیمانهای خود كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ انچه میکنید
از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت
و باز گشاد غَزْلَهَا ریسمان رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ بر از قوت یعنی استحکام او
أَنْكَاثًا در حالتی که رشته‌ها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب
زنی بود نام او ریطه یا رایطه دیباطی کوید خیطه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا خرقا و اورا
کنیزان بودند ان زن از اول بامداد تا نصف النهار خود میرشت و کنیزان را رشتن
میفرمود بعد از نصف النهار میگفت تا آن رشته‌ها رشته و تاب باز میدادند تا خراب و
ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را
بباز کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن احمقا رسن تاب داده خود را ضایع می‌کرد
مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض باز نکشند تا بحکم و اوفوا بعهدی
اوف بعهدکم جزا وفا یابند ~ گرت هواست که دل از تو نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته
تا نگه دارد تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید عهد و سوگند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و غرور
و مکر در میان شما أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب انکه باشند گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ
ایشان زیادت اند از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد انست که قریش
از مسلمانان بیشتر و مال ایشان وافرتر دید یا میخواهید که بفریب و حیله معاش
کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ جز این نیست که خدای می ازماید شما را بِهِ بوفای عهد تا مرد ما
معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزنند و بعهد خدا و بیعت پیغمبر که وفا
میکند وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر اینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ
انچه هستید که در ان تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر
خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ هر اینه گردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یك گروه متفق بر اسلام
وَلَكِنْ يُضِلُّ و لیکن فرو میگذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه
مینماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هرکرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر اینه سوال کرده خواهید
شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از انچه بودید که عمل میکردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید
سوگندان خود را دَخَلًا عذر و مکر بَيْنَكُمْ میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ تا که بلغزد قدم از
شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استواری ان وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید اندوه در دنیا
و رنج بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب انکه باز ایستید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از وفاء
بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست در اخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ تهدیدی عظیم است

برضعفای اهل اسلام را که مینی استند که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم برکردند و قریش ایشان را
وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود
که وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللَّهِ بعهد خدای و بیعت پیغمبر او را ثَمَنًا
قَلِيلًا بهای اندک یعنی بچیزی حقیری از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند
إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت
هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
که بدانید مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی يَنْفَدُ سپری شود و منقضی
گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه است و بی
انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را
دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور حق در صورت
مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین
و ازین حیثیت اشیا را ممکن میگویند و خلق می‌نامند و جمیع نقایص موجودات ممکنه
ازین وجه منسوب میدارند ~ ازین صورت نماید غیر دوست چون نظر کنی
بمعنی جمله اوست ~ زان یکی ما عندکم ینفد شنو جزئی ما عند باق مشنو ما
عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول
ای بصفت بیان ما همه هیچ همدان توان ما همه هیچ هرچه ببیند خیال ما همه نقش
هرچه گوید زبان ما همه هیچ وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا آنان را که صبر کردند بر
فاقه یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل
بیعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که بی نوایی صبر نموده از عهد بیعت نکشتند بدهیم أَجْرَهُمْ
مزد ایشان را که نعیم بهشتست یا ثواب مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا بر نیکوترین آنچه بوده‌اند
که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل می‌نمودند امام زاهد فرموده که اگر یکی را از ایشان صد
طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر باشد
ثواب آن یکی که نیکوترست بتمامی بدهیم و باقی را هم بنیکوییم و ثواب آن بهتر برابر دهیم
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته من مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او
مومن باشد چه عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه
زندگانی دهیم او را در دنیا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی
داریم تا ماکول و ملبوس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعتست یا
قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و قولی آنست که حیوة طیبه در
بهشت خواهد شد چه زندگی در دنیا بی شوب تنغص و تفرقه نیست محققان برانند

که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقام
با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ما سوی خدای در حقایق سلمی مذکور
است که حیوة طیبه استغناست بالله عما سوی الله ~ صراحی تو دارم همه دارم
دگرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه بدهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
به نیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ
بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده
روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قرائت
بقول جمهور امر استحباب است و باختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در
تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنها
فرض بوده بوقت قرائت و اقتداء امت بدو بر سبیل سنت است و مباحث استعاذه
در رسایل جواهر التفسیر مستوفی امده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ
تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میبرند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار
خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جزین نیست که تسلط
او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِهِ بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرندگانند بخدای
آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد با یاران خود سخریه میکند
امروز ایشان را کاری می‌فرماید و فردا دیگر از آن نهی می‌نماید و غالب آنست که او افترا
میکند بر خدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیت آمد وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون بدل کنیم آيَةً
مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه
فرو میفرستد از ناسخ بجهت مصلحت و حکمت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جزین نیست
که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر
ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرود
آورد او را یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح پاک که جبرئیلست مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار
تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ تا اثبات دهد آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد
ایشان را راسخ سازد بآنکه این کلام حقست یعنی چون ناسخ را شنوند در رعایت صلاح
و حکمت او تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن برای هدایتست
وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت مر مسلمانان را ببهشت در خبرست که غلام رومی بود مر عامر
حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بود و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب

آمنوا

بودند بیوسته توریت وانجیل خواندندی وچون حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر
ایشان بگذشتی استماع قران ایشان فرمودی وگفته اند غلامی عابس نام بود از اهل
کتاب یا بعیش یا طعام یا نجیس یا عداس واهم انست که اورا ابو فکیهه گفتندی شبها
بیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امدی وقران تعلیم کرفتی قریش گفتند محمد
ازین غلام کلام می اموزد وبما میگوید آنرا وَهُوَ نَعْلَمُ وهر اینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ انا
که ایشان می گویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که اورا می اموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه
لِسَانُ الَّذِي زبان انکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را باو میکردانند یعنی کمان می برند که معلم اوست
أَعْجَمِيٌّ غیر مبین است یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا واین قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان
عربی روشنست که شما با وجود فصاحت ونهایت قوت بر انشاء عربیات از ایراد
مثل ان عاجزید بس چون ان می اموزاند عجمی شکسته زبان مران حضرت را کلامی بدین
بلاغت وفصاحت ظاهر البطلانست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که انانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی کروند
بِآيَاتِ اللَّهِ باسماء کتاب خدای وتصدیق نمیکنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ
راه نمی نماید ایشان را خدای بنجات یا بجنات وَلَهُمْ ومر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقران ونسبت افترا بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وحال انکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که برمی بافند
دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ انانکه نمی کروند بِآيَاتِ اللَّهِ بایات خدای یعنی فراد وگویند بافته
محمدست وَأُولَٰئِكَ وان کروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ کویان که می گویند
انما یعلمه بشر وبحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار امده که قریش
بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باالهه باطله ایشان بایذا وازار
درویشان صحابه که حامیی نداشتند چون خباب وبلال وعمار ویدر او یاسر ومادر
او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند وایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند ان جماعت
در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدی که والد عمار
شربت شهادت چشیدند وعمار از بی طاقتی وضعف بدن که تحمل ایذا نشت کلمه کفر رضا
نیم رضا در زبان بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار
کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بر از رشته حضرت فرمود که نه چنین است بلکه
از سر تا قدم عمار از ایمان بروست وایمان بگوشت وخون او بر امیخته یعنی ایمان در باطن
او چنان متمکن شده که بگفت وگوی هرزه کویی تفاوت بذیرد عمار رضی الله عنه
گریه کنان بجانب جناب نبوت ماب آمد وان حضرت صلی الله علیه وسلم بدست
مبارک اشک او پاک میکرد ومیفرمود که تراحیثست ان عادوا لک فعد لهم اگر باز کردند

بتو باکراه باز کرد بدیشان بهمان کلمه جواب ده این ایت فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که
کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ بس از ایمان خویش ومرتد کردد چون ابن خطل وطعمه
ومقیس وامثال ایشان در معرض غضب الهی باشند إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مکر کسی که اکراه
کرده شود وَقَلْبُهُ ودل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرامیده باشد بایمان وعقیده او متغیر
نکردد چون عمار وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ ولیکن هر کس که بکشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه را
یعنی انها که بکفر خویش بر ایند وبدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ بس بر ایشانست
غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ ومر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرک
بجهت کناه بزرک که ارتداد است ذَٰلِكَ ان عذاب عظیم مر ایشان را بِأَنَّهُمُ
اسْتَحَبُّوا بسبب انست که ایشان دوست داشتند وبرکزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندکانی
دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم اخرت وَأَنَّ اللَّهَ وبجهت انست که خدای لَا يَهْدِي نمی
خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ کروه ناکرویدکان را یعنی مرتدان را بلجه موجبات
ثبات بر ایمان باشد أُولَٰئِكَ انکروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ اناشند که مهر نهاد خدای عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وَسَمْعِهِمْ ودر کوشهای ایشان تا
سخن حق نشنوند وَأَبْصَارِهِمْ وبر دیدهای ایشان تا اثار قدرت حق ندیدند وَأُولَٰئِكَ
وآن کروه هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان وبیخبران لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ حقا ودر ان هیچ شبهه
نیست که ایشان فِي الْآخِرَةِ درسرای دیکر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان جبه سرمایه
عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند ومفلس را در شهر قیامت
جز تهی دستی ودل پر حسرت وندامت نخواهد بود سه قیامت که بازار مبنی نهند
منازل با عمال نیکو دهند بضاعت بجد انکه اری بری واکر مفلسی شرمساری بری
که بازار چندانکه اکنده تر تهی دست را دل پراکنده تر ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ بس بدرستی که پروردکار
تو لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر انان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب وصهیب وسالم
وبلال رضی الله عنهم مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا از بس انکه عذاب کشیده بودند واز کفار ایذای
تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا بس جهاد کردند وَصَبَرُوا وشکیبایی نمودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که افریدکار تو مِنْ بَعْدِهَا از بس هجرت وجهاد وصبر لَغَفُورٌ هر اینه امرزنده است
عفو کند از ایشان کناه کدشته رَحِيمٌ مهربانست که ایشان را توفیق طاعت
دهد در زمان ایند يَوْمَ تَأْتِي یاد کن روزی که اید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی
تُجَادِلُ جدال کند ومجادله نماید عَنْ نَفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند نفس خود را
مثلا عاصی کوید چرا معصیت کرده مطیع کوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند و
مجادله نماید در خلاص نفس خود وکوید نفسی نفسی وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ وتمام داده شود

هر نفسی ما عملت جزاء آنکه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در
مکافات وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی قریة کانت دیهی را که بود آمنة ایمن
از قتل و غارت و قحط و جوع مطمئنة آرامیده و اهل آن آسوده یأتیها می آمد
بدان دیه رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار
من کل مکان از همه جائی یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شدند یعنی اهل او
کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای خدای و شکر نگذاردند فاذاقها الله پس بچشانید
خدای اهل آن را لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بانچه بودند که کردند
از عملهای بد استعارت کرده است برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای جزئی که کسی را
فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان
مشتمل بود ابن عباس رضی الله فرمود که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از
قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که مبعث نبوت حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم رسیدند کافر شدند خدای مبدل کردانید فراخی ایشان را
بقحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند
و خون می آشامیدند و آن بدعاء آن حضرت بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر
وابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف
یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداختند تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک
تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و بر نفیس و مال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم و بدرستی
که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلوات الله وسلامه فکذبوه
پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب قحط و ترس
وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران اند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند
که قریش کسی را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستادند که اگر مردمان ما با تو
دشمنی کردند گناه زنان و کودکان مکه چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت دستوری
داد تا چیزی طعام بمکه بردند و این آیه آمد که فکلوا مما رزقکم الله پس بخورید ای زنان و کودکان
مکه از آنچه روزی داد خدای شما را بر دست فرستادگان پیغمبر حلالا طیبا بی شبهه
و پاک و گویند خطاب با مؤمنانست ایشان را می فرماید که حلال خورید واشکروا و سپاس
داری کنید نعمت الله نعمت خدای را ان کنتم ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون می
پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما
مردار را والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک را که از و توان خورد وما
اهل و آنچه آواز برآورده شود لغیر الله به از برای غیر خدای به یعنی در وقت

ذبح ان

ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن
یکی از این حرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نه خورنده بالای سیری فان
الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست
در رخصت او ولا تقولوا و مگوئید لما تصف برای آنچه که وصف میکند السنتکم
زبانهاء شما یعنی بمجرد وصف زبان خود می گوید الکذب دروغ را یعنی هر چه زبان
بر شما بگذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدام است آنکه گفتند هذا حلال این
حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلالست بر مردان ما وهذا حرام و
این حرام است یعنی آنکه مذکور شد حرامست بر زنان ما مگوئید که این حلال و این
حرامست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را و گوئید خدای
ما را بدین فرموده است ان الذین یفترون بدرستی که آنانکه بر بندند و افترا کنند علی
الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع
قلیل آنچه برای او افترا میکنند بهره داری اندکست زود منقطع گردد در دنیا ولهم
و مر ایشان راست عذاب الیم عذاب مولم یعنی دایم باشد در آخرت وعلی الذین
هادوا و بر آنانکه بر دین یهودیه در آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه
خواندیم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی سورة انعام وقوله تعالی وعلی
الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیة وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن
کانوا ولیکن بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ظلم کردند
تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر
آنان را که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم
تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک پس از آن عمل بدی واصلحوا و بصلاح
آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه
آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را ان

ع

ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل است کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات
و فضایل بود که یافت نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص لیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم فی واحد جانا تو یکانه ولی ذات تو هست مجموعه اشیاء کمالات
همه گویند بعد از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها امتی
بود قانتا لله فرمان بردار مر خدای را و قایم بامر او حنیفا مایل از ادیان باطله
بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود
شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه برگزید خدای مر او را برنجت

وَهَدَاهُ وراه نمود اورا در دعوت بخدای إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که طریق توحید
است وَآتَيْنَاهُ وداديم اورا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در دنیا نیکویی که ذکر جمیلست یا اولاد
ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل اورا دوست دارند وبرو ثنا گویند یا
آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آنکه صلوة برو مقرون بصلوة
سید عالمست اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
وبدرستی که ابراهیم وَإِنَّهُ در آن سرای فِي الْآخِرَةِ از شایستگانست در درجات
عالیه وامام ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که اورا داد در دنیا که نخواهد کرد از
حسنات از حسنات او ودر آخرت لَمِنَ الصَّالِحِينَ پس وحی کردیم بتو ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آنکه پی روی
در توحید أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملة ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در
دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق ومدارا وایراد دلایل یکی بعد از دیگری مجادله با هرکس بقدر
فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک متبوع است پس
اتباع آن حضرت مر ابراهیم را بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شده نه بجهت آنکه دون
او بوده چه بحکم انا اکرم الاکرمین الاولین والاخرین علی الله معروفست که آن حضرت از همه
انبیا اکرم وافضلست ونصیب او در فضیلت از مجموع انبیا واصفیا اجزل واشمل
تو اصلی وباقی طفیل نوال توشاهی ومجموع خیل تواند وَمَا كَانَ ونبود ابراهیم مِنَ
الْمُشْرِكِينَ اثبات ابراهیم از جمله شرک آورندگان تعریض بکفار قریش است که میگفتند که ما
کیش وآیین جد ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه وتعالی امر کرد موسی را علیه السلام
که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال بمهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون
فرمان بایشان رسید اندکی قبول کردند وبسیاری سرکشی نمودند ومیان ایشان
نیز اختلاف افتاده جمعی گفتند روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه وتعالی در آن
روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده وقومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که
در آن روز ابتدا بآفرینش خلق کرده خدای تعالی بشامت نافرمانی ومخالفت ایشان
تعظیم شنبه برایشان فرض کرد اینده ودر آن باب تشددی عظیم فرموده چنانچه میگوید
إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت
عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِيهِ در وی تعظیم سبت آن بوده که در روز کسب
نکنند وبهیچ مهم مشغول نشوند وآن روز را عبادت کنند وجز پرستش حق بکاری
اشتغال ننمایند واین تکلیف بغایت شاق بود برایشان در زاد المسیر آورده حضرت موسی
علیه السلام یکی را دید روز شنبه که هیمه بر داشته بجایی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند
وتنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردار خوار چهل روز اجزاء او واحشاء او میخوردند وَإِنَّ

ربك

رَبَّكَ وبدرستی که خداوند تو لَيَحْكُمُ هر آینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان
ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که بودند که از سرکشی
وجهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند بعضی در روز مقرر برای عبادت
در تبیان فرموده که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای
عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بوده اند ایشان در آن اختلاف
نمودند وخدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم لنا والیهود غد والنصاری
بعد غد ادْعُ بخوان برای محمد خلق را إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ
بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت وشبهه را زایل کرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وبپندی
نیکو که خطابات مقنعه است وحکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ وجدال کن با ایشان
یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ براهی که او نیکوترست یعنی برفق وخوش خویی
وترتیب مقدمات ظاهره وگفته اند حکمت برای دعوت خواص است وموعظه
حسنه برای ارشاد عوام وجدال برای دفع معاندان در ترجمه کشف آورده که طرق
ثلثه دعوت اشارت است بمناهج ثلثه وصول یعنی حقیقت وطریقت وشریعت
چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید وشریعت
آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد وطریقت رعایت ادبست در طریق سلوک و
بعد ما باب دعوات از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت وآن موهبت
ربانی بوساطت جبرئیل فایض شده وحقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن
مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب است دوم باب
موعظه حسنه وتخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر رعایت ادب ونیکویی ومحافظت
جانب رفق وخوشخویی است اولی مینماید سیم مجادله بالتی هی احسن وآن مختص براه
شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام وبیان اوامر حلال وحرامست وتبیین و
توضیح آن بشواهد وبراهین محتاج ونتیجه ودلایل مفتقر وازین کلام حقایق نظام کمال
دعوت سید انام وشمول آن مر طوایف خواص وعام را معلوم ومفهوم میگردد واز
سخنان شیخ عطارست نظم نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی
هر ذات بود واجب آمد دعوتش هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا ونهانش إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه شد
عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ واوست داناتر بِالْمُهْتَدِينَ براه
یافتگان وبر تو که محمدی غیر از دعوت وبلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده

کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر اینه
مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق تعالی این فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید
باداش کسی که با شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ
بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید به بدان معنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما
در برابر ان یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان
بگذرید لَهُوَ هر اینه ان صبر خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ بهتر است مر صابران را از انتقام و وضع
مظهر بجای مضمر بجهت ثنای خدای بر ایشان بنا بر انکه صابر اثنا اورده اند که
انحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این ایت ترک عقوبت فرموده کفارت سوگند داد
وَاصْبِرْ و شکیبا باش بر انچه رنج از احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبائی تو إِلَّا بِاللَّهِ
مگر بتوفیق و دعوت خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو
یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِمَّا يَمْكُرُونَ
از انچه می سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ
اتَّقَوْا با انانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ و با انانکه ایشان
مُحْسِنُونَ نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست
بتعظیم امر خدای و احسان عبارتست از شفقت بر خلق و مدار کار اسلام و ایمان
برین دو صفت ست ز احسان خاطر مردم شود شاد بتقوی خانه دین گردد اباد
بسوی این صفتها گر شتابی رضای خلق و خالق هر دو یابی سوره بنی اسرائیل مکیة
ایاتها [illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي پاکی و بی عیبی ان ذاتست
که بجهت کرامت أَسْرَى بِعَبْدِهِ ببرد بنده خود را که محمدست صلی الله علیه وسلم لَيْلًا
شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است
یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجد اند إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دورتر
از اهل مکه یعنی بیت المقدس الَّذِي بَارَكْنَا آن مسجدی که برکت کردیم حَوْلَهُ برگرداگرد
او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم
برکت دنیی که محفوف گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت
و ارزانی پس بدانجا محمد را صلی الله علیه وسلم بردیم لِنُرِيَهُ تا بنمایم او را مِنْ آيَاتِنَا
از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده
نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان
اطلاع یافت اکثر علما برانند که معراج در سال دوم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف
کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الاخر و اشهر شب بیست و هفتم است

از رجب و رفتن ان حضرت از مکه به بیت المقدس بنص قران ثابت شده و منکر
ان کافرست و عروج بر اسمانها و وصول بمرتبه قرب بصحیحه مشهوره که قریب است
بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار ان کند ضال و مبتدع باشد شد اهل معراج
نبی وافرست انکه منکر نیست کاین کافرست دستگر سلطنت این وصال
نیست بر پا مردی خیل خیال عقل چه داند چه مقامست این عقل شناسد که چه دامست
این و معتقد اهل اسلام انست که عروج ان حضرت بجسد و روح بوده معا و در
بیداری واقع شده و انانکه درین قصه نقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب
بدعتند و منکر قدرت انکه سرشت تنش از جان بود سیر و عروجش
بتن اسان بود و در ان شب جبرئیل با جوقی از ملائکه امد بر براق سوار شده
و ان حضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق صدر
و غسل قلبش با اندک فرصتی به بیت المقدس رسانید شبی رخ تافته زین
دیر فانی بخلوت در سرای ام هانی رسیدش جبرئیل از بیت معمور براق برق سیر
اورده از نور قوی پشت و کوه اسیر و سبک خیز براندی دو رهی وقت شد [illegible]
روایت صحیح انست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در بیت المقدس انبیا و ملائکه را
دید و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج بر امد و براق با برجبرئیل علیه السلام
و در اسمان اول ادم را و در دوم عیسی و یحیی را و در سیوم یوسف را و در چهارم
ادریس را و در پنجم هرون را و در ششم موسی را و در هفتم ابراهیم را علیهم السلام
دید و بر ایشان سلام کرده جواب بسبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور
و جوی کوثر و نهر الرحمه بنظر وی در امد و جبرئیل نزدیک حجاب از مرافقت وی باز
ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت چنان گرم در ته قرب براند که در پی سلام
جبرئیل از عنان باز ماند و آنجا تنها حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار
فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و ندا از غیب از حضرت حق خطاب
ادن منی شنید و در هر نوبت ان حضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر ثم
دنی نهاده از انجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او
ادنی در امد اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود کلام بی [illegible] فعل
بشنید خدا را بجهان را بی جهت دید بدید او انچه از دیدن برون بود
اما از کیفیت که چون بود و بنقل صحیح ثابت شده که ان حضرت ثنای الهی بکلمات التحیات
لله و الصلوات و الطیبات بجای اورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و
برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل داشته فرمود که السلام

علینا وعلی عباد الله الصالحین — چو کرده وعدهای لطف در کوشش نکرده امت خود
را فراموش ودر حین مراجعت بهشت ودرجات آن ودوزخ ودرکات آن بنظر وی
درآوردند وهدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند وبر بیت المقدس
باز آمد ومتوجه مکه شد کاروانهاء قریش را دید ومدت این سفر سه ساعت وبقولی
چهار ساعت بود — راه زان دانم برون رفته نتوان برد که چون رفته — عقل درین
واقعه حاشا کند عقل نه حاشا که تماشا کند آورده اند که چون بامداد همین شب قصه
معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند وکفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت
المقدس پرسیدند والی مسجد در پیش نظر وی ممثل کشته از هرچه طلبیدند نشان باز
داد وان کاروانهای خود خبر جستند بصریح ایشان گفت وان را که ماده توفیق
دقیق طریق میبود در انکار وتکذیب افزود القصه حق سبحانه آن حضرت را بمعراج برد
تا آیتهای ملک وملکوت ببیند ودیگر آنکه تکذیب وتصدیق منکر ومقر
ظاهر کردد إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب
الْبَصِيرُ بینا باحوال مومنان در تصدیق وبقولی سمیع وبصیر بمعنی مسمع ومبصر است
یعنی شنوانید محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود ونمود او را آیات قدرت بر وام
خود وبعضی ضمیر را عاید بآن حضرت داشته اند در نفحات مذکور است که بدرستی که محمد
شنوا بود مر اخبری را که بدان خطابش کردند وبینا بود مر آن چیزی را که بوی نمودند
ودر عرایس الحقایق آورده که بنمودیم اعیان آیاتی که مخصوص است بجلال وجمال ما انه
هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا — چو در مکتب نشانی رسید جز کریم کرا حاجه
دید وشنید وق در قو شتند که رشد بسبق شنید بحق بود دید بحق وچون در
الصفا فی صفات مصطفی قصه معراج بر سبیل استقصا آورده ام ونکات ودقایق
وحقایق عروج ونزول وادله قاطعه بر اثبات آن ودفع ومنع منکران بطریق استیفا
ذکر کرده اینجا بسط الخطاب سطوی ساختند رجوع نموده شد بجواهر التفسیر والله علیم
خبیر وَآتَيْنَا ودادیم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسی را تورات وَجَعَلْنَاهُ وساختیم کتاب را یا موسی
را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده فرزندان یعقوب وگفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا آنکه
فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریه
آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح مراد سام است که ابراهیم که جد بنی اسرائیل
است از نسل وی بود یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید
وشکرانه بگذارید إِنَّهُ بدرستی که نوح كَانَ بود عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه
حالات از اکل وشرب ولبس وقیام وقعود وركوب ومشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است

مر ذریتر را

نهایت الشکل

مر ذریتر را باقتداء باپدر در شکر نعمتهای الهی که موری میزیدست لئن شکرتم لازیدنکم
وَقَضَيْنَا واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي
الْكِتَابِ در توریت وبیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر اینه فساد کنید وتباهی
از شما باید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار افساد اول ایشان مخالفت
احکام توریت بوده وناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بوده وافساد
ثانی قتل یحیی وقصد هلاک حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما در توریت افساد خواهید کرد
وَلَتَعْلُنَّ وبلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدن بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد
از طاعت من تکبر خواهید نمود باقربکا من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا
وعده عقاب او فساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم ومسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما
عِبَادًا لَنَا بندگانی که مارا هستند اضافت خلقی است نه اضافت مدح چه
مراد بخت نصر است بقول اصح وگفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا رئیس عمالقه
پس صفت آنها میگوید که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت در مباطی گفته که
مهیب باشد از زهاء ایشان چون رعد وچشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوا پس در آیند
خِلَالَ الدِّيَارِ میان سراهای شما برای قتل وغارت واسیر وَكَانَ وهست این حکم وَعْدًا
مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی لابدست از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیم لَكُمُ
الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کند عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل وغارت کردندی
مغلوب ومقهور سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ ومدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالهاء از
هر نوع وَبَنِينَ وبفرزندان جوان وَجَعَلْنَاكُمْ وسازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از پیشتر
نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید
باخصما مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نکوئی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نکوئی کرده باشید
بانفسهای خود چه جواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ واگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال
آن مر نفس شما را باشد وپس در مداوک از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که من
هرگز با نفسی نیکوئی نکرده ام وبدی نیز بکسی نرسانیده ام پس این آیت خوانده اند یعنی هر کسی
میاند باخود میکند — در جهان گر نیک وگر بد کرده ام هرچه کردم جمله با خود کرده ام
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبتی دیگر یعنی افساد دوم ومیان
الافسادین دویست وده سال بود حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه
در رسد برفرستیم گروهی را بشما یعنی ططوس رومی وقوم او را برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا آن
فرستادن وبرانگیختن بد سازند وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم واندوه
بر چهره شما پیدا کنند وحفص لیسوء بجمع میخواند تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا

المسجد و تا در آیند به بیت المقدس کما دخلوه چنانچه در آمدند در وی اول مرة
اول بار یعنی همچنانچه نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر
ططوس نیز در آیند و لیتبروا و تا هلاک کنند و نیست سازند ما علوا آنچه غالب
شوند بر آن تتبیرا هلاک کردنی در این قصه خلاف بسیارست و هر مفسری
نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر که در مختار القصص و غیر آن از کتبی
که از اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در
ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و او مردی ضعیف حال
و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول
سنحاریب که ملک موصل بود بیامد و متعاقب او سلطان پادشاه آذربیجان برسید
و هر دو لشکر شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان
اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد ــــــ
سپهداران سپه درهم فکندند صدای مرگ در عالم فکندند ز پیکان عالمی بالا گرفت
بکرفت ز خون روی زمین لاله بکرفت عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده
هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بسیار بدست بنی اسرائیل افتاد و
دیگر بار پادشاه روم و ملک سقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کرار همه
تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون رایت سلطنت شوکت
برافراختند ایشان آغاز نزاع کرده بلشکر ایلیا و نبرد از ما بین قیام و اهتمام نمودند ــــ
در افتادند همچو شیر غران بگرز و تیغ و شمشیر تا آن بنی اسرائیلیان دعا اللهم
اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و نکبت
نکبت غبار ادبار بر دیده خاکساران باشید هزیمت را غنیمت دانسته و دلها
بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند ــــ نه جای قرار نه راه ستیز نهادند
ناکام رو در گریز اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت
پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف در آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
سر نخوت از گریبان عصیان بر آوردند و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده تورات
را بر طرف نهادند هر چند ارمیای پیغمبر علیه السلام ایشان را پند داد و گفت از آنچه
در تورات مقرر شده این افساد اولست مکنید و خود را معرض سخط الهی میازید
نشنیدند حق سبحانه و تعالی بخت النصر مجوسی را که کاتب سنحاریب بود بعد از
فوت او بعلم و صیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان
حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرده و تورات را بسوخت و هفتاد هزار

از بنی اسرائیل اسیر کرده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی
اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافت مال بسیار که گرفته بودند و سی هزار اسیر را بنا و سایر علما
با خود آورد و سی سال بعمارت ایلیا اشتغال نمودند تا بحال اول باز آمد و دیگر بار
بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد باز سودای
مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد و اظهار عصیان کرده و یحیی معصوم را علیه السلام
بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید
و ططوس رومی بر ایشان غلبه کرده و دیگر بار مسجد را خراب کردند و رختهای ایشان
برد و حق تعالی در تورات بعد از وقوع این دو عقوبت با ایشان گفته بود که عسی ربکم شاید
پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه اگر توبه کنید تحقیق است ان یرحمکم آنکه رحمت
کند بر شما و باز شما را منعم سازد وان عدتم و اگر باز گردید نوبتی دیگر بما فرمانی عدنا
باز گردیم ما نوبت سیوم بعقوبت دیگر وجعلنا جهنم و گردانیدیم دوزخ را للکافرین برای
ناگرویدگان حصیرا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند
و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
و بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن
یهدی راه می نماید للتی هی اقوم بر آنچه که آن راست و پاینده تر از همه راههاست
یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المؤمنین و مژده میدهد قرآن مرگرویدگان را الذین
یعملون الصالحات آنان را که میکنند عملهای شایسته ان لهم بدانکه ایشان راست
اجرا کبیرا مزدی بزرگ یعنی بهشت وان الذین و هم بشارت میدهد مومنان را
بانکه آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده ایم
برای ایشان عذابا الیما عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت
ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان ویدع الانسان و دعا میکند آدمی و خدای را
میخواند در وقت غضب بالشر به بدی بر نفس و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن
او بنیکوی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای بدعا خواست که
امطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان و هست آدمی عجولا شتاب کننده
در دعا بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در شر تحمل
دارد نه در ضرا و نه در گرما شکیبا است و نه در سرما وجعلنا اللیل والنهار و گردانیدیم
شب و روز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم
مطلق جل ذکره فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را
محو ساختیم باشراق آفتاب وجعلنا آیة النهار و ساختیم آیتی را که روز است مبصرة

روشن کرده و همه چیز ببینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ
روزی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند که آیت روز آفتابست و آیة شب ماه
و محو آیت شب نقصان نور ماهست از بدر تا محاق و در کتاب از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند
و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه و تعالی جبرئیل علیه السلام فرستاد
که پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بحال خود بماند پس معنی آیت
بدین قول آنست که نور ماه را که محو کردیم و آفتاب را روشن کذاشتیم تا شما در روز
از فضل الکتاب معاش خود روید و شب مشغول آسایش وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید از اختلاف
حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مراسم اعمال
وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان
کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفْصِيلًا بیانی کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی
را خواه مؤمن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده ایم او را طَائِرَهُ عمل او یعنی آنچه تقدیر
کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را
ناچارست از آن و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر
آورده و از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کاغذیست در گردن او آویخته
و در آنجا نوشته که شقی ام سعید بعضی برآنند که اعراب به پریدن مرغ از راست و از چپ
تفأل میکرده اند از جانب یمین نشان تیمن میگرفتند و طرف شمال را بشامت نسبت
میدادند پس اینجا استعاره کرده است طایر را بخیر سبب خیر یا شر بود در عین المعانی
گفته که طایر آن کتابیست بران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهده آن در
گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز كِتَابًا
نوشته که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا بر بیند آن کتاب را باز کشاده در تبیان
آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز
کشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه نوشته اعمال خود را
در آن روز همه امیان خواننده خواهند بود و خطاب بهر ایشان خواهد رسید که نامه
که خود املا کرده بخوان كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا
شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع باداشتی عمر خطاب رضی الله
عنه فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که
از نیک و بد چه کرده و چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود
کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در

کشف الاسرار

در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفتا امروز هرچه با مردم بگویی و هرچه
از ایشان شنوی و هر عملی که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش را
بر من عرض کن آن پسر نماز شام بتلفیق تمام یک روزه گفتار و کردار خود با پدر باز گفت
پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت زنهار ای پدر هر چه خواهی از
رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت گفتار ندارم پدر فرمود که من ترا
درین کار بندی داردم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی
که ترا یک روزه حساب دادن با پدر خود طاقت نیست حساب همه با حق تعالی
چون باز خواهی دادن — تو نمیدانی حساب صبح و شام — پس حساب عمر چون
گویی تمام — زین عملها نه بر وجه صواب — نیست جز شرمندگی روز حساب
مَنِ اهْتَدَى هر که راه یابد و براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه
می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد وَمَنْ
ضَلَّ و هر که گمراه شود فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه می شود عَلَيْهَا بر نفس
خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد و پس وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ
هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَى گناه نفس دیگری و آکید معنی کافران را میگفتند متابعت
من کنید و من گناهان شما را بردارم حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر نفسی بار
گناه خود بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده
قومی حَتَّى نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بر ایشان تا ایشان را
براه راست آرد و حجت بر ایشان لازم گرداند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَنْ نُهْلِكَ
قَرْيَةً آنکه هلاک کردانیم اهل شهر و دیهی را أَمَرْنَا بسیار گردانیم مُتْرَفِيهَا متنعمان
آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی
که مبعوث بدیشانست فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند
فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمه عذاب
که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس
از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی
و از بنیاد بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها
مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و
قرنی صد و بیست سالست یا جمهور اهل دنیا در مدتی که اعمار اهل عصر آنان در تکامل
وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است آفریدگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که
ذنوب پنهان بندگان داند بَصِيرًا بینا که خطیه [illegible] آشکارای ایشان را بیند آورده اند

که منافقان در غزوات با مومنان بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود
نه خلوص مجاهدت حق سبحانه و تعالی فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد که از روی خواست
همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا
بشتابانیم لَهُ برای او فِيهَا در وی مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ از
برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهُ جَهَنَّمَ برای او
دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید در دوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده
شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعَى لَهَا
و شتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه سعی باشد
وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شایبه شرک فَأُولَئِكَ پس آن گروه که
جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو و ثبات بر ایمان كَانَ
سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان مَشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا
هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نُمِدُّ مدد کنیم و عطا
دهیم هَؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَهَؤُلَاءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچ
کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطاء خدای تو وَمَا كَانَ
و نیست عَطَاءُ رَبِّكَ عطاء آفریدگار تو مَحْظُورًا منع کرده و باز داشته از مومن و کافر
مومن را در هر دو سرا و کافر را همین درین دنیا انْظُرْ بنگر بدیده اعتبار اعتقاد که از روی
حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَى بَعْضٍ بر بعضی
دیگر ایشان در روزی که بعضی را سعت است در آن و بعضی را نه با تفضیل داده ایم
بعضی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر برخی که جوینده اند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه آن سرای
أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بیشترست از روی درجات وَأَكْبَرُ و بزرگترست تَفْضِيلًا از جهت
تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشترست زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه
تا درجه برتر از و ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست
از درکه تا درکه زیرتر از وی همین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ قرار مکن ای آدمی
مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ که بنشینی در دوزخ جاودان
مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُولًا فرو گذاشته یعنی محروم از همه
نیکوییها وَقَضَى رَبُّكَ و حکم کرده پروردگار تو ای محمد بر مکلفان أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید
إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید
مگر کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیگر بآن که نیکویی کنید با پدر
و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقترن ساخت

زیرا که

زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسند
عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالگی و کبرسن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا
هر دو ایشان یعنی نزد تو پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ پس مگو
لَهُمَا أُفٍّ مر ایشان را اف و آن کلمه ضجرست که چون کسی از چیزی بتنگ آید یا
بر وی گران گردد یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه و تعالی فرمود که این
کلمه ایشان را مگوی یعنی از ایشان بر تنگ میا و صحبت ایشان را گران شمر
وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بگوی
مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان
و گفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گناه کار با خواجه خشمناک درشت خوی
گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرا گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی
با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آور مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش
بر ایشان برای آنکه تو دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان محتاج تو
اند امروز در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ببخشا بر ایشان
كَمَا رَبَّيَانِي هم چنانکه پروردند مرا صَغِيرًا در حالتی که خورد ضعیف بودم و حقیقت
دعای رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مومن اند ایشان را بهشت رسان
و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان خشنودی حضرت الهی برضا والدین باز بسته
است من رضی عنه والداه فالله عنه راض پس سوای حقوق ایشان را با واجب حقوق
بلش تباید رفت — آنکه تنت پاره از جان اوست قطره از چشمه حیوان اوست
آب از و دیده نهال برت شیر از و خورده لبان ترت زوج بشیر است فتوت بود
خوارش خود آتی چه مروت رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناترست بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه
در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان
یعنی نیکویی کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستی که هست خدای لِلْأَوَّابِينَ
مر توبه آرندگان از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ ذَا
الْقُرْبَى و بده ای خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت
با او امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست اگر درویش و محتاج باشند
بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند صلی الله علیه
وسلم و حق ایشان اعطاء خمس است مر ایشان را آنچه حق سبحانه مقرر فرموده در تفسیر
امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن حسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن
میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل نخوانده که وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ جواب داد که

خوانده‌ام و گویا که شما از اهل قرابتید که خدای امر کرده است با عطا حق شما امام
فرموده که ماری اهل از قرابت ماییم وَالْمِسْكِينَ وبده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ وراه گذر را
حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ واسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید
تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد فرموده که اگر همه کوه احد زر در وجوه خیر صرف
کنند اسراف نباشد اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
بدرستی که اسراف کنندگان كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران دیوان یعنی
امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب که التزام عادت قومی کند و متابعت
امور ایشان نماید گویند هو اخوهم آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه
خرج میکردند و جهت یک مهمانی شتران متعدد می‌کشتند حق تعالی ایشان را
نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار
خود را كَفُورًا منکر یعنی جاحد نعمت او و پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبر هست
که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در برخی
از اوقات از پیغمبر حضرت صلی الله علیه وسلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آن
حضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض نمودی این آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض
کنی از سخن‌خواهان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزد پروردگار
خود امید داری آن را فَقُلْ لَهُمْ پس بگوی ایشان را قَوْلًا مَيْسُورًا سخنی نرم و نیکو یا دعاء
برای درویشان باسانی کشیدن بار فقر را وعده ایشان را به نیکو می‌آورده آمده که بعد
از نزول این آیه چون از آن حضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله
و ایاکم در کشاف نزول آمده که مسلمانی را یهود به گرو میستند و مضمون رهن آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی کلیم سخی تر هست سخاوت موسی علیه السلام آن
بوده که سایل را رد نمیکرد بجزای که از وی حاصل بوده یا به سخن خوش او را خشنود می‌ساخت
القصد از وجهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دختر آمد که
یا رسول الله مادر من از شما پیرهنی میطلبد حضرت فرمود که تا زمانی برسد ساعتی
دیگر باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیرهن میطلبد که در بر شماست
حضرت بحجره درآمد و پیرهن بیرون کرده و بوی داد و خود برهنه بنشست بلال رضی الله
عنه قامت صلوة گفت و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند آن حضرت بسبب برهنگی
بیرون نمی‌آمد آیه نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ
بر بسته بگردن خود تا بر بسطان توانا نباشی یعنی دست کشادن است از امساک
وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادنی بسط ید عبادت از عطا

وكل البسط

وکل البسط اشارتست باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا
ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخاوت فرموده
و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع مینماید و در مجمع البحرین آن قوهی قطعه در
معنی آیه آمده و هی هذه ... مپسند از سر امساک دست بر گردن که خصلتیست
نکوهیده پیش اهل آزرگی مکن بجانب اسراف نیز چندان میل که هر چه هست بیکدم
کنی از دست رها باید جود لیکن هر دو راه جدا تفاوتست که از افتاب لمبها
پس اختیار وسط داشت در جمیع امور بهمان دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند و این بسط و قبض
از محض حکمتست و کس زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ
بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و بکشید فرزندان خود را
خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ
و شما را هم غم روزی ایشان مخورید إِنَّ قَتْلَهُمْ که هر آنکس که او جان دهد نان دهد
كَانَ بدرستی که کشتن ایشان خِطْئًا كَبِيرًا هست خطایی بزرگ چه مشتملست
بر قطع تناسل و انقطاع بنی نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَى و نزدیک مشوید بزنا و گرد
آن مگردید إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی
و در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و کبرانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید
آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل آن را و آن اهل ایمان اند و ذمی
و معاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص
بر و لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود
مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس
بدرستی که ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست
سُلْطَانًا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیه بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که
ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را
مثله نکنند یا غیر قاتل نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را
نکشتی بلکه مهتر قبیله قاتل را قتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود که باید که ولی غیر
قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده در
قصاص بمعونت امرا و حکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیمان شما
و در آن دخل مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر بود

ونیکوتر یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند وربح آن بوصله معاش او نشنید
واین معنی را التزام نمایند حَتَّى يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوت یعنی ببلوغ
رسد وآثار رشد بروی ظاهر باشد وَأَوْفُوا ووفا کنید بِالْعَهْدِ بعهدی که بسته است
خدای تعالی با شما از تکالیف شرعیه یا بپیمانی که با یکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی
که صاحب پیمان كَانَ مَسْئُولًا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض او وفای
بدان خواهند پرسید سلمی رحمه الله آورده که خدای را عهدهاست بر جوارح آدمی
بملازمت آداب و بر نفس او باداء فرائض و بر دل او بخوف وخشیه و بر روح او بآنکه
از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ماسوی نکند واز هر عهدی خواهد
پرسید مولع تا کسی از عهده این عهدها چون آید برون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وبتمام بدهید پیمانه
کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمایید برای دیگری وَزِنُوا وبسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی
راست یا بعقال ذَٰلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ بهترست شما را
از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ونیکوتر از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ وازپی مرو مَا لَيْسَ لَكَ
چیزی را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیزی دانایی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو
تا ندانی مگو که دانستم وتا نبینی مگو که دیدم وتا نشنوی مگو که شنیدم محمد بن
الحنفیه رضی الله عنه در معنی آیت فرموده که گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستی که گوش
وَالْبَصَرَ وچشم وَالْفُؤَادَ ودل كُلُّ أُولَٰئِكَ هر یک از اینها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس
خود مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه
معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی وچشم را گویند
که چه دیدی و چرا دیدی واز دل بپرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ
فِي الْأَرْضِ ومرو در زمین مَرَحًا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند
إِنَّكَ بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را ببپای زور دری کشید
وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ونرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی کسی که
زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تعظم وتکبر چرا باید کرد كُلُّ ذَٰلِكَ
زخان آفریدت خداوند پاک پس این بند افتادگی کن چو خاک كَانَ سَيِّئُهُ همه اینها که شمرده
شد فرمود یعنی اوامر و نواهی که از آیت الها الخ تا اینجا مذکور گشت و آن یازده امر
وچهارده نهی است وابن عباس فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب
بوده عِنْدَ رَبِّكَ هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است از آن مَكْرُوهًا ناپسندیده
پروردگار تو نابسندیده ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ از آن چیزهاست
که وحی کرده إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حق است

لذاتر ودانستن خیر للعمل به وَلَا تَجْعَلْ وفرامگیر مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای
دیگر تکریر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید عمل همه احکام است ولهذا در مفتتح و مختتم
این امور نهی فرمود از شرک ودر اول بنتیجه کرد دنیوی بر آن مترتب باشد ذکر کرد که فَتَقْعُدَ
مَذْمُومًا مَخْذُولًا ودر آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد نمود که
اگر شرک آری پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت
کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا در حالتی که
رانده شده باشی و در مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک خطاب عتاب
میکند با جمعی که معتقد الملائکة بنات الله ومی گوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را
پروردگار شما بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ وفرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از
فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده واز دختران ننگ
میدارید و پسران می آرید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما میگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی
بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل مینهید بر وی که محبوب را بخود
ومکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وبدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم
برات و باکی خود از ولد فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چندجا از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا در یابند و پند
بپذیرند وَمَا يَزِيدُهُمْ ونمی افزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از
حق و دور شدن قُلْ بگو ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودی با خدای بحق خدایان دیگر
كَمَا يَقُولُونَ همچنانکه شما میگویید مشرکان و حفص بغیبه میخواند یعنی چنانچه کافران
میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا بسوی خداوند
عرش یا مالک الملک راهی که بدفع او مشغول شدندی زیرا که الوهیت با توحید
توام است و جدائی نیست و غیرت مقتضی دفع ضد است چنانکه ملوک میکنند
در ملک خانی فکیف فی الباقی پس چون حق سبحانه این ابهام بعیب و نکوهش ایشان
می فرستد که اگر ایشان خدای با شرکت خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی
وعیب و عجز را از خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا
يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ در تیسیر نقل میکند که
یکی از اولاد خباب بن الارت رضی الله عنه گفت که بحجت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدای را چنانچه قوم شنیدند و
از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چه گونه تسبیح میگوید تُسَبِّحُ
مر خدای را لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ هفت آسمان و زمین وَالْأَرْضُ وهر که در اینهاست
از ملائکه و جن و انس وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ ونیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر

تسبیح می‌گوید خدای را تسبیح میگوید خدا را تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را
از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح
گوینده زندگانی او را از اهل آسمان و زمین بزبان قال و باقی از ایشان بزبان حال
یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیهات
مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند وَلٰكِن لَّا
تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی‌یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را چه شما را نظری
صحیح و عقلی صافی که بان فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده
مر آن را که بسخن خدای ایمان آورده و در حقایق از ابو عثمان مغربی قدس سره
نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح میگویند اما آن را نشنود و فهم
نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده باشد و نعم ما قال بیت بذکرش هرچه بینی
در خروش است دلی داند درین معنی که گوش است نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست
که هر خاری بتسبیحش زبانیست در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آنست
که اشیا بلسان الحال گویند پس در ایراد و لیکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب
ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگ بزبان قال ذکر حق تعالی
گفت و با ما خطاب کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی آن را در نیابد و
در بحر الحقایق آورده که ذره ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که بدان تسبیح و حمد
خداوند ناطق است و بدان زبان عصا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بر
همین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از جواهر التفسیر مطالعه توان نمود و التوفیق
من الله المنان المعبود آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر
را صلی الله علیه و سلم در وقت قرات قران ایذا کنند حق سبحانه آن حضرت را از چشم ایشان
بپوشید و این آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون میخوانی قران را جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم و
می‌آریم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نمیگروند بان سرا حِجَابًا پرده مَّسْتُورًا
پوشیده از حس تا ترا نه بینند و از اسری نقل میکند که حمالة الحطب بعد از نزول سوره
تبت سنگی بر داشته بطلب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و خواست که بران
حضرت زند او را در خانه ابی بکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد و حضرت انجا نشسته بود
و قران میخواند ام جمیل ابو بکر را گفت صاحب تو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابو بکر گفت
او شاعر نیست که زبان بهجاهای کسی بگشاید پس ام جمیل گفت فی جیدها حبل من مسد چیست

وا وجه داند که در گردن چه خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ابو بکر
را فرمود که از وی بپرس که در خانه غیر تو کسی را می بیند ابو بکر رضی الله عنه گفت ای
ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که نمی
بینم بجز ابن ابی قحافه را پس بازگشت و این آیه نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت
قران از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا و میکنیم یعنی می افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان أَكِنَّةً پوششها أَن يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود
میان دل ایشان و فهم قران وَفِي آذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی
تا استماع قرآن نکنند چون قران معجز است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران
او اثبات کرد آنچه مانعست ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ
و چون یاد کنی پروردگار خود را فِي الْقُرْآنِ در قران وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر
گردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتی که رمندگان باشند
از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که الهه ایشان را با آله خود ذکر کنی نَّحْنُ أَعْلَمُ
و ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بانچه ایشان می شنوند قران را بِهِ بسبب آن چیز و برای
آن از سخریه و هزل و مراد آنست که قران را برای استهزا و طعن در آن می شنوند
إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان راز
گویندگان اند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و یا شعر و در عین
المعانی آورده که نضر بن حارث گفت نمی دانم که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت من
بعضی از سخنان وی راست میدانم ابو جهل مجنونش گفت ابو لهب کاهنش خواند حویطب
شاعرش لقب نهاد و این آیه در شان این جماعت نازل شده است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد
کن ای محمد که چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِن تَتَّبِعُونَ متابعت
نمی کنید و از پی نمی روید إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را بعضا او را سحر کرده اند
و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا بنگر
که چگونه لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و تا تمثیل و توصیف کردند بمجنون
و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
سَبِيلًا پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه یابند بطعنه نوعی
که موجه باشد بلکه در کار خود که شده اند حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض
میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن
زوال عقلست وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند استبعاد کردند أَإِذَا كُنَّا آیا
آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای

خود دیگر شده أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان خواهیم خَلْقًا جَدِيدًا از نو آفریده تو و تازه
استبعاد کردند که حال خشک مخلوق تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو گردید شما امر تمثیل
است یعنی اگر فرض کردید بتن خود حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا
آفریده از آن چیزها که بزرگ است و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینه‌های شما مانند آسمان
و کوه که از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده کرداند فَسَيَقُولُونَ
بس زود باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد بس از مرگ قُلِ
الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید بس آنکه خاک را
تواند زنده ساخت در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ بس زود باشد که حرکت دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب
تو سرهاء خود را یعنی جنبانند از تعجب کسی چون سر خود جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد
سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَى هُوَ کی خواهد بود این حشر و بعث قُلْ عَسَى أَنْ
يَكُونَ قَرِيبًا بگو شاید که باشد نزدیک چه هرچه آینده است او را نزدیک توان گفت
و بعث شما را واقع خواهد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند خدای شما برای محاسبه
یا اسرافیل در نفخهٔ اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ بس شما اجابت کنید خدای را
عز و جل یا اسرافیل را علیه بِحَمْدِهِ در حالتی قایل باشید بستایش حق در حضرت که
خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانك اللهم و بحمدك و
در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیهٔ فسبح بحمد ربك ای صل بامر ربك
بس معنی آیه چنین بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ و گمان
برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا چون
آخرت را معاینه بر بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت بان بس باید
که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک
فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند

ع بدنیی توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری
کسی گوی دولت ز دنیا برد
که با خود نصیبی به عقبی برد

آورده که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولاً و فعلاً تقصیر
نمیکردند مومنان صورت بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال ایشان
دستوری طلبیدند آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که مرا حق سبحانه در باب ایشان
بدینها نفرموده آیتی آمد که وَقُلْ لِعِبَادِي و بگو بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران
يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان
درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که مردی عمر را رضی الله
عنه دشنام داد او نیز خواست که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیت فرستاد

ویعفوا

و یعفو فرمود گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف یا نهی از منکر و محققان
بر آنند که کلمه نیکو آنست که کسی بدی را یاد نکنند مگر به نیکی و اگر یکی درشتی کند در
برابر او سخن نرمی گویند إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افکند
میان آدمیان پس ممکن است که درشتی یاران در درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و این صورت
بازدیاد مواد فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که دیو هست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی
را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا که از صلاح او بجوید و جز هلاک او نکوشد رَبُّكُمْ
پروردگار شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقول بعضی مخاطب مومنان اند یعنی ایشان را
میگوید إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای بخشاید بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ
إِنْ يَشَأْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما و گفته
اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید با ضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب
با کافرانست میفرماید که اگر بخشاید خواهد بر شما و عذاب دینی در تاخیر افکند و اگر
خواهد در دینی عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دینی است و در تعذیب آخرت
حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و ما ارسلنا و نفرستادیم ترا که محمدی عَلَيْهِمْ بر کافران
وَكِيلًا نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا پابند آنی که ایمان ایشان را ضامن
شوی و اگر خطاب با مومنانست معنی آن باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیل
که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ بخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و او بکار
تو داناتر است بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بانکسی که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان
داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد کردند که چرا یتیم
ابیطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی آیه فرستاد
که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر را خواهیم برای نبوت بر گزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا
و بدرستی که ما افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبران را عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر
بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه
ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمه و محمد را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بمعراج و رویت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور پس
شرف او بدان کتابیست نه بپادشاهی او و در زبور صد و پنجاه سوره است که در او
احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست همه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و ستایش است او ست و ذکر زبور تنبیه است
بر فضیلت آن حضرت چه در اینجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیه و لقد
کتبنا فی الزبور اشارتی بدین هست ای وصف تو در کتاب [illegible]

وی نعت تو در زبور داود مقصود تویی ز آفرینش باقی بطفیلت موجود

آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیت
فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که گمان بردید ایشانرا
که خدا باشند مِنْ دُونِهِ بجز خدای سزای پرستش تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ
پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمی توانند
تغیر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده که بنو ملیح ملائکه را و بنی خزاعه
جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند این آمد که أُولَئِكَ
آن گروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشانرا و می پرستند
يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود دست آویزی یعنی
تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام نزدیکتر اند
بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میجویند بحق
سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که توجه بدان حضرت آرد ملخص سخن آنکه
معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را
وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب آفریدگار
تو كَانَ هست مَحْذُورًا سزاوار آنکه ازو حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان
در بیم اند و امید ند همچو سایر بندگان پس چرا کونه ایشانرا پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ
إِلَّا نَحْنُ و نیست هیچ دیهی و شهری مُهْلِكُوهَا مگر آنکه ما قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ هلاک کننده
اهل آنیم بمرگ و فنا أَوْ مُعَذِّبُوهَا پیش از روز قیامت عَذَابًا شَدِيدًا یا عذاب کننده
ان بقحط و قتل و جز آن كَانَ عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالح اند بموت و اگر
کافر و فاسق بعذاب ذَلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا
نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم معجزها
طلبیدند از آن جمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال از مکه محو کند تا زمین
گشاده گردد و صالح زراعت شود و جویها روان سازد تا باغ و بستان سازند حق
تعالی این ابیات بدیشان نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَنْ نُرْسِلَ
بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند
بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند
و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنانکه تکذیب کردند ما ایشانرا مستاصل کردانیدیم
پس اگر اینجا این امت نیز طلبند این معجزات بظهور آریم میدانیم که ایشان نخواهند
گروید و هر اینه عذاب استیصال بدیشان فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که

ایشان

مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم
ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله
اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند
و خدای ایشانرا از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا بدان
ناقه و او را پی کردند بعد هلاک گشتند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم ما بِالْآيَاتِ
معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسانیدن و حذر کردن از عذاب
استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر اینه مستاصل شوند وَإِذْ
قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که غم مخور إِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که آفریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمانرا یعنی
هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوع است وَمَا
جَعَلْنَا الرُّؤْيَا و نگردانیدیم الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خواب را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر
فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رویای عام حدیبیه است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نموده
و سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه فرمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان
زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر
واقعه در سنه آتیه بظهور آید و قومی از علما درین قول تردد دارند بجهت آنکه
سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد
و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن
بود که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه در واقعه دید که قوم بنی امیه
بر منبر او دویدند و انجا بر میجستند همچو بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و بعضی رویا را بمعنی رویت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب
معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفا
اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و
مومنان تصدیق نمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فِي الْقُرْآنِ
در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند
که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابو جهل گفت که محمد میگوید که آتش دوزخ
سنگ را می سوزد و باز میگوید که از او درخت میروید این بغایت عجب است و عجب
از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الله تعالی جعل لکم من الشجر الاخضر
نارا و هیچ فکر نمی کردند که آنکه در درخت سبز آتش میگرفتند ودیعت نهاد چه عجب که

درخت در آتش بر وید باقیا دری کر بروبال سمندر را در آتش از احتراق محافظت
میکند و احشاء شترمرغ را بوقت فرو بردن حمرات آتش از سوختن نگاه میدارد دیگر آنکه
با نبات شجره در دوزخ و ذوقم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندگان آن کافر اند
و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه یعنی مکروهه و منعوضه باشد چه طعام ملعون
ای ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل یا حکم بن العاص که بدر مروان
و ابن الزبیر گفته که آن شجره بنو امیه‌اند وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم کافران را بانواع تخویفات
چون قحط و سیعر و زقوم و ابن الزبیر و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویفات ایشانرا
إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی کفاف کاری و ستیزه از حد متجاوز و نهایت و چون
این تکبر ایشانرا بجهت وسوسه ابلیس است از استکبار وی متعاقب این آیه
خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم مر لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده
کنید لِآدَمَ مرادم را بجهت تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر
ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده
کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای برو لعنت کرد
و از درگاه قرب خود براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ
این را که گرامی کردی و فضل دادی او را عَلَيَّ بر من یعنی چرا فضل دادی او را و از خاکست
و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر تا پس دادی مرا و مرا در تا آخر کنی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت
لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ برکنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را باغوا و چنان سازم که بعذاب تو
مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کرد بسبب عصمت و رعایت
تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مر او را که برو امر اهانتست و ابعاد یعنی او را باز انداز درگاه
قرب و گفت در پی مهم خود رو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که متابعت تو کند و فرمان برد
مِنْهُمْ از ذریه آدم علیه السلام فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاؤُكُمْ
پاداش شماست یعنی از آن تو و از ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب
یعنی تو و همه متابعان ترا جزا دهم جَزَاءً مَوْفُورًا جزا تمام یعنی عذاب بر دوام وَاسْتَفْزِزْ
و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی لغزانید مِنْهُمْ از ایشان
بِصَوْتِكَ باواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر ست
امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای
خدای از دهان بیرون آید آواز شیطانست وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بر انگیزان بر ایشان
بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تواند در وسوسه
و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ

در مالها

در مالها تا اموال حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ
در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال
آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان
یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده
نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب
می‌آراید إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هولاء فی الجنة برای بهشت
آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ بر اغواء ایشان سُلْطَانٌ تسلط و
قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رحمه الله فرموده که بنده
حق آنکس است که در بند غیر حق نباشد شیخ عطار قدس سره فرموده که —
تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی
وَكَفَى و بسنده است بِرَبِّكَ پروردگار تو وَكِيلًا نگهدار بندگان خود را
از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ آفریدگار شما الَّذِي آنست که بقدرت کامله يُزْجِي میراند
و روان میکند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجوئید
مِنْ فَضْلِهِ از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود ست یا امتعه که بدان
احتیاج افتد و بی عبور بر دریا بدست نیاید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِكُمْ
رَحِيمًا بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان می‌گرداند و اسباب ما یحتاج
شما مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن
فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُونَ هر که او را خدای میخوانید
و می‌پرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خداوند بیست یگانه و یکتا که در آن محل جز او را
نمی‌خوانید و جز از حضرت او نمیخواهید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آن هنگام که برهانید شما را
از غرق شدن و برسانید إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید
و باز روی بر شکستن بتان خویش آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی بسیار ناسپاس
مر نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی
ایمن مباشید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه زمین یعنی
آنکه قادرست که شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک پنهان کند
أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی
قادرست که شما را سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید لَكُمْ برای خود
وَكِيلًا آنکه دارنده که شما را از آن محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید أَنْ
يُعِيدَكُمْ آن را که باز گرداند شما را و در آرد فِيهِ در دریا تَارَةً أُخْرَى بار دیگر

کفورا

یعنی اگر وقتی دریا در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس
بفرستد بر شما قَاصِفًا شکننده مِنَ الرِّيحِ از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را
بشکند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق گرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کرده
اید ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید شما لَكُمْ برای خویش عَلَيْنَا بر ما بِهِ بآن غرق کردن
تَبِيعًا از پی در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا و هر آینه
گرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار
گردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا بر کشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ
و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزونی دادیم
ایشان را عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِيلًا افزونی دادنی
عالی در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و در متن ترجمه بقول جامع الکتفا
میر و صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسمانی
و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آنچه تخمیر طینت ایشانست
بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت
و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و تمیز بعقل و افهام بنطق و اشارت
و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو
قسمست عامه و خاصه اما آنچه عامست مومن و کافر در آن شریک اند چون نفخ روح
در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و استماع قول الست بربکم و انطاق
بجواب بلی و عهد بر عبودیت و بنا یافتن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال
کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار
قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا
و اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و
ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور
بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت
و کراماتی که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رحمه الله گفته است که کرامت آدمیان بدانست
که حضرت رسول الله از ایشانست بیت ای شرف دوده آدم بتو روشنی دیده عالم تو
کیست درین خانه که خیل تو نیست چیست برین خوان که طفیل تو نیست از تو صلا بجز
بالستامائ نیست بمهمانی هست آمده در حقایق سلمی رحمه الله آمده که ظهور
گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در بر نفس و بحر قلب
و گفته اند بر آنست که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستور است

از حقایق

از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بود و بحر عالم
ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو روزی دادیم ایشان را از
طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم و بیشتر مخلوقات بانکه ایشان را
بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستغرق جنس ملایکه اند بخواص ایشان و علما داده
تفضیل ملائک و بشر مباحث دور و دراز است اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست
که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملایکه و رسل ملایکه از فضل انبیا و اولیاء بنی آدم
و اولیا بنی آدم شریف تراند از اولیاء ملایکه و صلحاء اهل ایمان را فضل است بر عوام
ملایکه و عوام ملایکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد
از بنی آدم مومنانند چه کفار رجس و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست
و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشان را
بتحقیق مشاهدت منور ساخت و جائیکه کافه مومنان را تکریم ارزانی داشته امت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بتکریم خاص اختصاص داد از جمله مرتبه رضی الله عنهم و رضوا
عنه و درجه یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله این آیت
دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس
صفات الهی همه اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم
توان فرمود بیت آمد این نسخه جامع کون و ولی هیچ این آینه نگرد جلی نموده اند رو بوجه
کمال صورت ذو الجلال و الافضال زانکه بود این تفرقه علتی مانع از سر جمعی احدی
گشت آدم جلادی این مرات شد عیان ذات او بجمله صفات مظهری گشت کلی جامع
سر ذات و صفات از و لامع شد تفاصیل کون را مجمل بر مثال تعین اول بوی
این دایره مکمل شد آخرین نقطه عین اول شد يَوْمَ نَدْعُو یاد کن روزی را که بخوانیم
كُلَّ أُنَاسٍ هر گروهی را از مردمان بِإِمَامِهِمْ به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان
مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی و عیسی یا بر کتابی که بر ایشان منزل شده
چنانچه خطاب کنند که یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب متابعت
او نموده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی یا شافعی یا بدین و ملت باز خوانند
چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع ام است فردا خلق را بمادران
باز خوانند بجهت کرامت عیسی و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما یا
برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در کتاب از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکنند
که در آن روز بخوانند هر قومی را با امام زمان ایشان و کتب منزل بر ایشان و سنت
پیغمبر ایشان قولی آنست که تعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال بماند هر گروهی را

بر کتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کتابنا فمن اوتی پس هر که داده شود کتابه بیمینه نوشته اعمال و بدست راست او فاولئك پس آن گروه یقرءون کتابهم می خوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوعی بعد از نوعی چه در آن نامه عملهای نیکو بر بینند ولا یظلمون و ستم دیده نشوند در مزد خود فتیلا بمقدار فتیلی از وسخ که میان الاصبعین باشد یعنی قصوری نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن بماند ومن کان و هر که هست فی هذه درین دنیا اعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند فهو فی الآخرة اعمی پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد و چشمش روشن نگردد بمقصود خود واضل سبیلا و گمراه‌تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و زوال فرصت محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که اینجا روی توبه نبیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده‌اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم مگر وقتی که یکسال ما را به بت پرستی بگذاری و زمین طایف را که از آن ماست چون حرم مکه محترم و محرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو که خدای من مرا بدین فرموده است این آیت آمد که وان کادوا و بدرستی که خواستند ثقیف لیفتنونك آنکه بگردانند ترا و متغیر سازند عن الذی اوحینا از آن چیزی که وحی کردیم الیك بتو لتفتری تا افترا کنی و ببندی علینا غیره بر ما جز آنچه وحی کرده‌ایم یعنی بگو که خدای مرا فرموده است واذا لاتخذوك و آنگاه که چنین کنی تو فرا گیرند ترا خلیلا دوست و گفته‌اند که قریش با آن حضرت گفتند که نمی‌گذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آن حضرت از غایت شوقی که بطواف داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این را کارهم این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند ولولا ان ثبتناك و اگر نه آنست که ترا ثبات دادیم براستی بمدد عصمت خود لقد کدت ترکن بدرستی که نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی ایشان شیئا قلیلا میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند معنی آیت آنست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی به میل و این تصریح است بآنکه بمیل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیت آمد اذا لاذقناك و آنگاه که میل میکردی هر آینه بچشانیدیم ترا ضعف الحیوة زیادت بر عذاب زندگی در دنیا عذاب زندگی

در دنیا

در دنیا وضعف الممات و عذاب مرگ یعنی و آخرت ثم لا تجد لك پس نیابی تو برای خود علینا نصیرا یاری که بسبب او از آن باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آن حضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین الهی برحمت خود دار ما را دمی با نفس خود ما مگذار آورده‌اند که اهل مکه در اخراج آن حضرت مشاورت کردند رای ایشان بآن قرار گرفت که در دشمنی و بیدی افراط نمایند که آن حضرت را ضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وان کادوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لیستفزونك تا ترا بلغزانند بدشمنیها من الارض از زمین مکه لیخرجوك منها تا ترا بیرون کنند از آن واذا لا یلبثون و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خلافك پس از رفتن تو و حفص خلافك خواند الا قلیلا مگر زمانی اندک و چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و همه را کشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آن حضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیاء بیشتر شام بوده اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آن حضرت عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت فرود آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چندان نپایند آن حضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند پس بدین قول آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهاده‌ایم ما سنة من قد ارسلنا سنة نهادنی برای آنها که فرستادیم قبلك پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتان است بتکذیب پیغمبران ولا تجد و نیابی تو لسنتنا تحویلا مر سنت ما را تغییر و تبدیل اقم الصلوة بپای دار نمازها لدلوك الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین و دیگر است و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وقرآن الفجر و بپای دار نماز بامداد را نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن درو فرض است ان قرآن الفجر بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا هست دیده و روشن شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال شب ثبت می‌نمایند و ملائکه روز نیز او را می‌بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند ومن اللیل و بعضی از شب فتهجد به پس بیدار شو بقرآن یعنی بنماز نافلة لك زیادتی بر صلوات مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو از برای اختصاص وجوب آن مر ترا عسی ان یبعثك ربك شاید و البته چنین بود که بدارد خدای ترا مقاما محمودا در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قایم درو ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم دران مقام ستایش کنند خلق اولین وآخرین واو برهمه مشرف باشد و
در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش نشاند و در کتابی از
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر
مقام محمود فرمود که نزدیک کرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست
که یکیبنی فیقعدنی معه علی العرش و معیت و همان معنی میگوید که عندیت را در ان
آیه ان الذین عند ربک مراد مکانت نه مکان و نزدیکی منزلت نه منزل امام ثعلبی
آورده که استواء حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه برهان
صفتست که بیش از آفریدن عرش بوجه ازلی و ابدی قایم بذات خودست پس
نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست
و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آن حضرتست در عین المعانی فرموده که مقام
محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو کرامی کنند و قولی آنست که مقام محمود آنجاست
که لوای حمد بدست آن حضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام
و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند   نی که لوای دولتش سایه و بس
آدم و من دونه تحت لوای مصطفاست   صاحب فتوحات قدس سره آورده او ده
که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر اسماء الهیه که مختص است بمقامات
و آن خاصه حضرت محمدست صلی الله علیه وسلم و باب شفاعت درین مقام کشاده
میشود در بحر الحقایق فرموده که محمود الله است و مقام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمودست   ای ذات تو در دو کون مقصود
وجود نام تو محمد و مقامت محمود **وَقُلْ رَّبِّ** و بگوای پروردگار من **أَدْخِلْنِي** در آر مرا
در قبر **مُدْخَلَ صِدْقٍ** در آوردن راست و ستوده بی ندامت **وَأَخْرِجْنِي** و بیرون
آر مرا از وی **مُخْرَجَ صِدْقٍ** بیرون آوردن ستوده و با کرامت یا در آر مرا بمدینه غانم و بیرون
آر از سال مرا در در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر ازو بسوی حنین یا در آر به بهشت و بیرون بر
از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت **وَاجْعَل لِّي** و قرار ده مرا
مِن لَّدُنكَ از نزدیک خود **سُلْطَانًا نَّصِيرًا** حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام **وَزَهَقَ الْبَاطِلُ** و بیچیز شد باطل یعنی شرک
و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هرجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند **إِنَّ الْبَاطِلَ** بدرستی که باطل **كَانَ زَهُوقًا** هست
نیست شده و بیچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل
آنکه برای غیر بود صاحب تاویلات برانست که حق وجود ثابت واجب است عز شانه

که ازلی

که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه
لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل
شود   همه هرچه هستند ازان کمترند که با هستیش نام هستی برند چو سلطان
عزت علم بر کشد جهان سر بجیب عدم در کشد **وَنُنَزِّلُ** و فرو فرستیم بر تو **مِنَ الْقُرْآنِ**
از قرآن **مَا هُوَ** آن چیزی که **شِفَاءٌ** شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا
یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من را بیانی دارند که تبعیض
یعنی همه قرآن شفاست از مرضهاء صوری و معنوی و قلبی و قالبی **وَرَحْمَةٌ** و رحمت
و بخشایش است **لِّلْمُؤْمِنِينَ** مر مومنان را بدو نفع میگیرند **وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ** و نمی فزاید
قرآن مر ستمکاران را **إِلَّا خَسَارًا** مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو
نمی گروند **وَإِذَا أَنْعَمْنَا** و چون انعام کنیم ما **عَلَى الْإِنسَانِ** بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی
أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافرست که چون خدای نعمت دهد او را با نزال
کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند **وَنَأَى بِجَانِبِهِ** و بنفس
خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بر طرفی رود **وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ**
چون برسد و بیماری و فقر و ترس **كَانَ يَئُوسًا** باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود
بفضل الهی و واثق نباشد بکرم پادشاهی نامتناهی اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت امید
فرج صبر نماید **قُلْ كُلٌّ** بگو که هرکس **يَعْمَلُ** عمل میکند **عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ** بر طریقه که مشاکل حال
او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و
مومن در سرا سپاس داری کند و در ضرا شکیبایی ورزد و گفته اند شاکله طبیعت است
یا عادت یا سنت یا دین یا اعتقاد قوت بر طاعت و معنی همه راجع است بر آنکه
    هرکسی آن کند کزو زیبد   هرکسی آن کند کزو شاید   از شبلی قدس سره پرسیدند
که کدام آیت در قرآن امیدوارترست فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت از
چه جهت امیدست گفت از بنده جفا و خطا آید و از نبی او شاید و از خدا وفا و عطا
آید و از حضرت کبریا او سزد   از من کنه آید و من آنم   و ز تو کرم آید و تو آنی **فَرَبُّكُمْ** پس
آفریدگار شما **أَعْلَمُ** داناترست **بِمَنْ هُوَ** بآنکس که او **أَهْدَىٰ سَبِيلًا** راه یافته ترست
و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث
و ابی ابن خلف و عقبه بن ابی معیط بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر
را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرد احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند
ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک شده و از سخنان شما احوال
احوال آن بیچاره استفهام می توان کرد شما بجهت آزمایش ازو بپرسید که طواف مشرق و مغرب کرده

واحوال جوانان که در زمان پیشین کم شدند چکونه است و روح چیست اکر
این هر سه سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر
نیست واکر دو را جواب دهد واز روح هیچ نکوید بدانید که او پیغمبر است
ایشان بمکه آمدند ومجلس ساختند واز ان حضرت سوال نمودند حضرت دو سوال را
جواب فرمود واز روح هیچ نفرمود ودر قصه روح این آیه نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ
ومی پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که بدن ایشان بدو زنده است قُلِ
الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بکو روح از امر پروردکار منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده
بی ماده واوازان جمله است که مخصوص است بعلم خدای وغیر حق سبحانه کسی بدو
دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ وداده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی
نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای
ما را داده است از علم نه از ان ماست بلکه عاریتیست نزدیک ما بر بسیاری از ان
نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم وجاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا
واکر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر اینه ببریم آنچیزی را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده
ایم بتو یعنی از صدورها ومصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود بِهِ
باین یعنی نیابی بعد از بردن ان عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که ان را استرداد کند وبسینها
ومصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتیست مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو ان را باقی
میکذارد ومحو میکند إِنَّ فَضْلَهُ بدرستی که فضل او كَانَ هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو
بزرک که سید ولد آدم ساخته وختم پیغمبران کردانیده ولوای حمد ومقام محمود بتو
داده وقرآن بتو فرستاده ودر میان امت تو باقی میکذارد قُلْ بکو ای محمد لَئِنِ
اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ اکر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ وپریان که تو مبعوث بدیشانی واتفاق کننده
عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بر انکه بیارند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ مانند این قرآن یعنی بیارند مثل ان را در فصاحت
وبلاغت وحسن نظم وکمال معنی واخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او در ادرین
صفتها با انکه در میان ایشان فصحا وبلغا وعرفا هستند این آیه در جواب نضر حارث
فرود آمده که میکفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اکر خواهیم مثل این قرآن بکوییم حق سبحانه فرموده
که جن وانس مثل این نتوانند کفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ واکر چه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
مر برخی را هم پشت ومددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وبدرستی که کردانیدیم ومکرر ساختیم زیادتی
بیان وتقریر را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی
وصنفی چون ترغیب وترهیب وقصص واخبار وذکر جنت ونار ومانند آن فَأَبَىٰ
أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان ونخواستند إِلَّا كُفُورًا مکر ناسپاسی را

که انکار

بنی اسرائیل

که انکار حق است آورده اند که ابو جهل وعتبه وشیبه با جمعی دیکر از قریش کفتند
ای محمد تو میدانی که هیچ شهری از بلاد ما تنک عیش تر وکم آب تر نیست مثل این
کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت بدید آید وجویها چنانچه
شام وعراق روان ساز تا کشت کنیم وخدای خود را بکوی تا ملایکه را بر صدق دعوی
تو بفرستند وترا کوشکها از زر وفرم بدهند تا از دروییشی باز رهی وبکو تا اسمان را
بر سر ما فرود آورد تا از عذاب او اکاه شویم وامثال این سخنان از روی تعنت میکر
کردند وبعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این ایتها در خواستند وعبد الله بن
امیه مخزومی کفت ایمان نیاریم بتو تا نردبان بنهی وبر آسمان بروی ومن در تو می نکرم ونسخه
بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم وبدانیم که تو پیغمبری وبا وجود انکه اینها بکنی هنوز کمان
می برم که ترا تصدیق نخواهیم حق سبحانه این آیه فرستاد وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ وکفتند متعنتان
قریش که تصدیق تو نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از
زمین مکه يَنْبُوعًا چشمه پر آب که هرکز کم نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی
مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما وانکور یعنی مشتمل بر انی درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان
کردانی جویها آب خِلَالَهَا در میان آن بوستانها تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ
یا تا وقتی که بیفکنی اسمان را كَمَا زَعَمْتَ چنانکه کمان بردی ووعید کردی که او تسقط
علیهم کسفا من السماء عَلَيْنَا بر سر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدا را
وَالْمَلَائِكَةِ وفرشتکان را قَبِيلًا رو در مقابله یعنی عیان بما نمایی یا بیاری ایشان را
بکواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد مر ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر که در اینجا
بنشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر اسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ وتصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن
ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی بخوانیم آن را
وداول تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بکو پاکست پروردکار من از انکه پیش وی
تحکم کنند یا از انکه کسی را در قدرت شریک وی سازند انچه شما از من میطلبید جز وی
کسی بر ان قادر نیست هَلْ كُنْتُ إِلَّا آیا هستم من إِلَّا بَشَرًا مکر آدمی رَسُولًا فرستاده
شده مثل سایر رسولان وایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم
ایشان بود واظهار آیات باراده وقدرت حقست نه باختیار ومشیت ایشان
این جوابی بود مر سخنان ایشان را مجمل وتفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق
فی قوله ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس ولو انزلنا ملکا ولو فتحنا علیهم بابا من السماء
وَمَا مَنَعَ النَّاسَ ومنع کرد مردمان اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از انکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ
الْهُدَىٰ وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد إِلَّا أَنْ قَالُوا مکر انکه کفتند أَبَعَثَ اللَّهُ

ایا برانگیخته خدای بَشَراً رَسُولاً آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشانرا از ایمان
کرد بشر نیز مانع است از رسالت وایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس
و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در
میان بدید اید چون کافران میکفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق
سبحانه رد شبهه پیغمبر باید که قُلْ لَوْ كَانَ بکو اکر بودندی بجای ادمیان فِي الْأَرْضِ در
زمین مَلَائِكَةٌ فرشتکان که مانند آدمی یَمْشُونَ میرفتند بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ
در حالتی که مقیم بودند و ارام کرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هرآینه می فرستادیم برایشان
مِنَ السَّمَاءِ از اسمان مَلَكًا رَسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول
بدیشان می فرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و از و تلقین تو توانستندی کرفت
چون در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرطست و چون ساکنان زمین ادمیان اند پس
رسول ایشان نیز ادمی باشند سه اوجبر فرمود خود را مثلکم تا بجانس اهلا وکر
کردند کرفته ذانکه جلسیت عجایب جاذبیست جاذبش جلس است هر جا طالب‌یست
در لباب اورده که کافران کفتند کواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ
بکو خدای بسنده است شَهِيدًا کواهی بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من وشما شهاده خدای
اظهار معجزه است بر دست ان حضرت چه معجزه بزبان حال ناطقست بانکه محمد صلی الله
علیه وسلم رسول اوست پس کواهی معجزه بزبان حاوی مجری قول خداست بر صدق دعوی
او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ به بندکان خود خَبِيرًا دانا که احوال
پوشیده ایشان را میداند بَصِيرًا بینا که اعمال اشکارای ایشان را می بیند وَمَنْ
يَهْدِ اللَّهُ وهرکرا خدای راه نماید یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ وهرکرا کمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو
کذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو کمراهان را أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشانرا
مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ وحشر کنیم ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ
وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه وارد شد که
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند که چه کونه روند بر رو باخود از هرایندی
وخواری زد که انکس که ایشان را می برد بقدمهای ایشان قادر هست که ببرد بر رویهای
ایشان اما انست که ایشان بر عرصه میکشند بر رویهای خود از هرایندی وخوارزی عُمْيًا
وحشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند انچه چشم ایشان بدان روشن کردد چه در
دنیا مشاهده آیات قدرت نمی کردند وَبُكْمًا یعنی وکنکان نکویند انچه از ایشان
مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمی کفتند وَصُمًّا وکران یعنی نشنوند انچه ایشان

شادمان

شادمان کرداند شود بجهت انکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ
یعنی چون اتش دوزخ کوشت و پوست ایشانرا بخورد وایشان مانند انکشت
شوند زبانه اتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا بعد از سوختن هیمه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم
برای ایشان سَعِيرًا اتش سوزان را برافروزیم اتش را بانکه جلود و لحوم ایشان را
تبدیل کنیم تا باز اتش در ایشان بجد ذَٰلِكَ ان عذاب جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشانست
بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب انکه ایشان نکرویدند بِآيَاتِنَا بدلالتهای واضحه ما
بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم که معجزات اوست یا بایات قرآن وَقَالُوا وکفتند
أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا ایا ان وقت که کردیم ما استخوانها وَرُفَاتًا و خاک ریزه شده
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ایا ما برانگیختکان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو چون ایشان خلقی
جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز کوشت و پوست ایشانرا
تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا ایا نمی بینند و نمیدانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي
آیتی مرا که ان خدای که بقدرت خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید اسمانها و زمین را با
آن عظمت و بسطت بی ماده قَادِرٌ تواناست عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر انکه بیافریند مِثْلَهُمْ
ایشان را دیکر باره و مثل تعبیر از نفس شی کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت
پس چیز هایل که انکه نه از چیزی افریننده قادر هست که بافرینش تو افرینده کهنه را باز آرد وَ
جَعَلَ لَهُمْ و نهاده هستی که خدای مقرر کرده است برای فناء ایشان أَجَلًا مدتی که
لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست دران زمان مرکست یا بجهت اعاده ایشان اجلی نهاده
که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح
حق إِلَّا كُفُورًا مکر انکار بعث و حشر را قُلْ بکو ای محمد مر کافران را لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ اکر
شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزانهاء روزی پروردکار مرا که
بخلقان میدهد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ انکاه هر اینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ از
ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن یا ورد فرمود که اکر یکی از افریدکان
مالک خزاین نعم ربانی شود هراینه جود او بجود الهی متساوی نخواهد بود بجهت انکه
برای نفس خود چیزی از ان باز خواهد کرفت و از کم شدن ان خواهد ترسید و خدای
در جود خود ازین دو جهت منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی قَتُورًا بخیل و
وجمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه ایت روشن
یعنی معجزه اشکارا که ان عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع
ودم و نقص ثمرات و غیر ان نیز کفته اند چون انفلاق بحر و انفجار اب از حجر و رفع طور

برهر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازاله عقده از زبان او و فرو بردن عصا
حبال وعصی سحره را وامثال این وملخه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی
از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع آیات پرسیدند آن حضرت وایشان را
جواب داد که شرک میارید وخون ناحق مکنید واز زنا وسرقه واکل ربا وسعایه وسحر
وقذف محصنات دور باشید واز جهاد مگریزید ومراد از آیات احکام عام است
که در هر ملتی ثابت بوده وعلینا در آخر فرموده خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه
از حد فرمان در نگذرید فسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء
ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد و یا سوال کن از یهود
اذ جاءهم چون آمد موسی بایشان که چه گذشت میان وی و فرعون فقال له فرعون پس گفت
مر موسی را فرعون انی لاظنک یا موسی بدرستی که گمان می برم ترا ای موسی مسحورا جادویی
کرده وعقل تو مختلط شده قال گفت موسی علیه السلام لقد علمت بتحقیق که تو دانسته
بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه ما انزل هؤلاء فرو نفرستاد این آیات نُه گانه را
الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بصائر دانشها و روشن که هر یک
دلیلست بر نبوت من وانی لاظنک یا فرعون وبدرستی که من یقین دانم ترا ای فرعون مثبورا
هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم وانکه
برانگیزد و دور کند موسی وقوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرق
کردانیدیم او را ومن معه جمیعا وهر که با او بود بتمامی وقلنا من بعده وگفتیم پس از غرقه
شدن فرعون مر فرزندان یعقوب را که شما لبنی اسرائیل اسکنوا الارض ساکن شوید در زمینی که ایشان
شما را میخواستند که بیرون کنند فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعده سرای
آخرت یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشان را و شما را بحرگاه لفیفا جماعتی آمیخته
باهم پس حکم کنیم میان شما بر تمیز سعدا از اشقیا وبالحق وبدرستی انزلناه فرو فرستادیم
قرآن را وبالحق وبراستی نزل فرود آمد در تبیان آورده که با بمعنی علی است ومراد
از حق محمد است صلی الله علیه وسلم یعنی علی محمد نزل و خطاب و ما ارسلناک موید
او در مدارک آورده که محمد بن سماک رحمه الله بیمار شد قاروره او را بطبیبی ترسایی میبردند
در راه مردی نیکو روی خوشبوی جامه پاکیزه بپوشیده بما رسید وصورت حال پرسید
پس گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدای از دشمن خدا استعانت میکنید
باز گردید و با ابن السماک بگوئید که دست خود بر موضع وجع نه و بگو وبالحق انزلناه و
بالحق نزل واز چشم ما غایب شد باز گشتیم وقصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بر آن
موضع نهاد واین کلمات بگفت فی الحال شفا یافت وگفته اند آنکس خضر بود علیه السلام

بلت

نداشت حکمت را هیبت این کار طبیبان الهیست این وما ارسلناک ونفرستادیم
ترا ای محمد الا مبشرا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب ونذیرا وبیم کننده
اهل کفر و معاصی را بما آرد یعنی بدکاران را بشارت دهد ببعث رحمت وکمال عفو
ما تا روی بدرگاه ما آرند ونیکوکاران را انذار کن از هیبت وجلال وقهر ما
تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وقرآنا فرقناه و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیة
آیة و سورة سورة لتقرأه علی الناس تا بخوانی آن را بر مردمان علی مکث بطریق تؤده
ومهلت چه از برای لفظ آسانتر است وبفهم نزدیکتر ونزلناه وفرو فرستادیم
او را بتدریج بحسب حوادث ومصالح تنزیلا فرو فرستادنی در مدت
بیست وسه سال قل آمنوا به بگو مردمان را که ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان
میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی هیچ نیفزاید واز عدم
ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد ان الذین بدرستی که آنانکه اوتوا العلم داده
شده اند علم را از مومنان اهل کتاب من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب
آسمانی خوانده اند وحقیقت وحی شناخته اند وامارات نبوت معلوم کرده چون
ابن سلام واتباع او از یهود ونجاشی واصحاب او از نصاری یا طالبان دین
حق چون سلمان وابوذر وورقه بن نوفل وامثال ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده
شود قرآن بر ایشان یخرون للاذقان بیفکنند بر زنخهای خود یعنی بر رویها سجدا
در حالتی که سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در
کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وانزال قرآن مجید ویقولون و
گویند سبحان ربنا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود ان کان بدرستی
که هست وعد ربنا وعده آفریدگار ما لمفعولا کرده شده یعنی واقعست لامحاله
ویخرون للاذقان و بیفکنند بر رویهای خود یعنی در سجده وذکر ذقن جهت آنست که
اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست وگفته اند سجده اول
برای شکر است واین سجده برای تاثر از موعظه قرآنی لاجرم در این سجده فرمود که
یبکون وحال آنکه میگریند ویزیدهم وزیادت کند سماع قرآن ایشان را خشوعا
تواضع وتضرع این سجده چهارم است از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره
این را سجود العلماء خوانده اند وفرموده که بحقیقت این سجود التجلی است زیرا که
خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا بر باطن یا بر هر دو وچون خبر داد که خشوع ایشان
زیاده می شود وخشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد
وبر این تقدیر این سجود تجلی بود وساجد را باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی محروم نگردد

وخضوع وخشوع او بیفزاید ما تجلی الله بشیء الا خضع له لمعه نور تجلی از قدم بر حدوث افتد فرو ریزد زهم بس خضوع ایجا زوال هستی است وان بلندی موجب این پستی است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند که محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند این آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید خدای را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذات واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند که خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیه نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قراءة بجهر میفرمود در جمیع نمازها و وقتی که بومیته در مسجد الحرام قراءة کردی اهل شرک بلهو ولغو وصفیر وتصدیه مشغول شدندی تا شاید که آن حضرت در غلط افتاده ترک قراءة کند حق سبحانه فرمود وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ آشکارا مکن قراءة نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنان که در عقب تو نماز میگذارند وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذَٰلِكَ میان جهر و مخافت سَبِيلًا راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوب است آورده اند صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر رضی الله عنه بلند میخواند میفرمود که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلند کن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود را فرود آر و گویند معنی آیه اینست که جهر مکن در همه نماز و اخفات مفرمای در همه و میان این هر دو راه پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفا و در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدای را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد بر یهود و نصاری و بنو ملیح است که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ يَكُن لَّهُ و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که بتان را شریکان حق میگفتند وَلَمْ يَكُن لَّهُ و نیست مر او را وَلِيٌّ دوستی مِّنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رحمه الله فرمود که حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذلی بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف و کرم از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن

اورا تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان فکرها عاجزست از اوصافش عقلها هرزه میزند لا فش عقل عقلست و جان جانست او آنکه زان برترست آنست او و گفته اند معنی کبره آنست که بگوی الله اکبر ثعلبی از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهترست از دنیا و ما فیها آیه آخرین را آیة العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب که سخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیه بدو بیاموختی سورة الکهف مکیة

ع سورة الکهف

ایات کلمات حروف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ ثنا و ستایش لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي أَنزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الْكِتَابَ قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن از اعظم نعمتهای ملک دیانست که بر بندگان خود ارزانی داشته وَلَمْ يَجْعَل و ننهاد لَّهُ در او عِوَجًا جزوی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل و کرد آنید او را قَيِّمًا راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و بعضی بتاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه ننهاد بنده خود را میلی بغیر خود و کرد آنید او را مستقیم در جمیع احوال علیه السلام الصلوة والسلام لِّيُنذِرَ تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم بآن قرآن مر کافران را بَأْسًا شَدِيدًا عذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده مِّن لَّدُنْهُ از نزدیک خدای که معذب اوست نه غیر او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان را الَّذِينَ آنانکه يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ میکنند کارهای أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یا پاداش پسندیده و تمام مَّاكِثِينَ در حالتی که مقیم باشند فِيهِ در آن اجر أَبَدًا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی رحمه الله آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه ساتر دولت بقا نبود وَيُنذِرَ الَّذِينَ و بیم کند آنانرا که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی و قایلان این کلام یهود و نصاری و بنی ملیح مَّا لَهُم بِهِ نیست این گویندگان را بر بفرزندی یا بدین سخن که میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القاء این قول میکنند وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانش بود مر پدران ایشان را درین باب اگر تقلید ایشان میکنند كَبُرَتْ كَلِمَةً بزرگ است کلمه ایست آن کلمه که از روی جرات تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان از همه قولها کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتملست بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث إِن يَقُولُونَ

همی‌گویند إِلَّا كَذِبًا مگر دروغی اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب
آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا برود تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق
الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بعد از استماع این کلمات غمناک شد و امیدی که بر ایمان ایشان داشت
بانقطاع رسید نزدیک حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّكَ پس مگر تو
بَاخِعٌ نَفْسَكَ کشنده‌ای نفس خود را عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر پی ایشان یعنی بعد از برگشتن ایشان
از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان کن و غم برد از پی غل
مثه إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی قرآن و بر تو کفر
و عصیان ایشان خود را هلاک مساز أَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب
إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کرده‌ایم مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچیز را که بر زمین است از
معادن و نباتات و حیوانات زِينَةً لَهَا آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند
که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظه قرآن که زینت زمین ایشانند
و جمعی گویند که آرایش زمین برجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف
ایشان باز بسته اند روی زمین بطلعت ایشان منورست چون آسمان بزهره
و خورشید و مشتری و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمانست که حق
سبحانه فرمود که ما آن را آرایش خلق ساخته‌ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ
تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که أَيُّهُمْ کدام از ایشان
أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند وَإِنَّا
لَجَاعِلُونَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا آن چیزها که بر روی زمین است و از
کوه و درخت و بناها صَعِيدًا زمینی هامون بی گیاه یعنی خراب این عمارتها را خراب
خواهیم ساخت پس دل بر آن منهید و ترتیب ناپایدار را و فریفته مشوید جُرُزًا
جهان از زنان و بوستان آن بپرست ولی نزدیک ارباب بصیرت نه زینت دلکش را اعتبار
نبود و بفریبش اعتماد نیست آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند
که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بپرسید با یکدیگر میگفتند که قصه جوانان
پس عجیبست عجب از روی که جواب او داند حق سبحانه آیه فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ
چنانست که میگویند یا می‌پنداری تو أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ که اصحاب غار و رقیم
که سیصد و نه سال در خواب ماندند كَانُوا بودند مِنْ آيَاتِنَا از دلایل قدرت ما
عَجَبًا چیزی شگفته است یعنی قصه ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش
ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست بجزیره نام

و واقع

و واقع کوه تیاخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه
ایشانست یا وادی که کوه تیاخلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص
یا حجری که اسماء اصحاب کهف بر آن رقم کرده بودند از در غار آویخته و حدیثی
مرفوع از نعمان بن بشیر هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از حمی
باران پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در آن غار فرود آمده و بوسیله گشت و
هر یک توسل بعمل خیری کردند چون توفیه مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از
حق سبحانه نجات خواسته اند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاص یافته اند
و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست و درین ترجمه آنچه اصح و اشهرست
مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید
و آنجا سنجی برای بتان که معبود آن او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان
کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده
خدای پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق
سبحانه درخواست نمودند که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان
بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید
رسوخ ورزیدند و مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حللی که در بر داشتند
از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خردسال شما را دو سه روز مهلت دادم
تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن پس از آن
شهر متوجه موضعی دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم
خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه خود چند قدری مال جهت
نفقه و زاد بر داشته در مکر کوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید
و با این ایشان در آمد و در مرافقت موافقت نموده سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن
آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من
مترسید که من دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی
کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه می‌توان
گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد
إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند إِلَى الْكَهْفِ بغار حیدم
فَقَالُوا پس گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا بده ما را مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود
بخشش یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو رَحْمَةً و مهیا ساز برای ما وَهَيِّئْ از کارها
که مفارقت کفارست لَنَا راستی و نیکویی و صواب مِنْ أَمْرِنَا پس بنمادیم رَشَدًا

على آذانهم

فضربنا بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکهف در غار
سنین عددا سالهاء ذات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را
لنعلم تا بر بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا پیدا شود بندگان ما که درین قصه ای
الحزبین کدام ازین دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بوجه
تقدیر معلوم گردد که کدام از ایشان احصی شمار نگاه دارنده تر هست لما لبثوا اندازه

أمدا

مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث
ایشان کدام گروه کرده اند و شماره کدام راست تر است نحن نقص ما قصه می کنیم

ع

یعنی میخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی انهم فتیة
بدرستی که ایشان جوانانی بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار
خویش وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین وربطنا و
بربستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم
براظهار حق و جرات از زبانی داشتیم در هر چه سخن نزد دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند
در پیش روی وی و او ایشان را به بت پرستی دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما
رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست لن ندعو نخواهیم پرستید من دونه
بجز وی الها معبودی را لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا آن هنگام که دیگری را
بپرستیم شططا سخنی خطا و دروغ هؤلاء قومنا این گروه کسان ما اند در نسب یعنی جمعی
از اهل شهر افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای
بحق آلهة خدایان دیگر که باطلند لولا یاتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان

بيّن

و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس
بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فمن اظلم پس کیست
ستمکارتر ممن افتری از آن کسی که افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدای دروغی
که نسبت شرک کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت
داد و ایشان فرار کردند و یملیخا که معتبر ایشان بوده در اثناء طریق با ایشان گفت واذ
اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وما یعبدون و از
آنچه می پرستید الا الله مگر خدای ایشان خدا را معبود می دانستند و بتان را در
عبادت شریک می ساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید
فأووا الی الکهف پس باز گشت کنید بسوی غار ینشر لکم تا بگسترانند
برای شما ربکم آفریدگار شما و ببارد بسیار من رحمته از بخشایش خود در دو سرای و
ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا آن چیزی که بدان نفع گیرید

دردین و دنیا آورده اند جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را بغار درد
آورده و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا بخفتند و
دقیانوس بعد از دو سه روز بافسوس باز آمد احوال جوانان بپرسید و چون از فرار
ایشان خبر یافت آباء ایشان را باحضار ایشان تکلیف نموده گفتند ای ملک مبلغی
از اموال ما برده و بدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و
ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید
تا هم در آنجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی
و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه
شاید که روزی کسی آنجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد غار ایشان بر طرف
جنوبی کوه بنا خلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب برد و جانب او می تافت
و عفونت او را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان
و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید وتری
و بینی تو ای بیننده آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم
از غار ایشان ذات الیمین سوی راست آنکه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده
بود واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم ببرد از ایشان و بگردد ذات الشمال بسوی
چپ نگرند وهم و ایشان فی فجوة منه در فراخنای از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی
که روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذلک این خبر ایشان من آیات الله
از دلایل قدرت خدایست من یهد الله هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فهو المهتد پس او
راه یافته است بفلاح و رشاد ومن یضلل و هر کرا فرو گذارد فلن تجد له پس نیابی تو

ع

مر او را ولیا مرشدا دوستی راه راست نماینده وتحسبهم ایقاظا و پنداری تو ایشان را
بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وهم رقود و حال آنکه ایشان خفتگانند
در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان
نگری بینی که جلوه کرده اند در میدان اعمال و چون سرایر ایشان در یابی بینی که از همه فارغند
بوستان ذی الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار یعنی بیکار و بصورت در کار و شغل
با این وان در ساخته باطنی از جانب و ابرد اخته ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اصحاب
کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه بروی است از اجساد ایشان
نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا میگردانند و پس و بر هر تقدیر تقلیب ایشان ثابت
است کما قال الله تعالی ونقلبهم و میگردانیدیم ایشان را یعنی ملائکه مکرم ما میگردانند
ایشان ذات الیمین بدست راست وذات الشمال و جانب چپ وکلبهم و سگ ایشان

باسِطٌ گستراننده است ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه او
و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در تراد المسیر آورده که سرش
سرخ بود و پشتش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر بوده یا قطمور یا حمران یا ریان
یا صهیبا و در تفسیر امام ثعلبی آورده است هر که در هر شبانه روزی بر حضرت نوح
علیه السلام درود فرستد از کژدم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات و کلبهم
باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نشود لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ
و اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان
فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم
یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست
بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده و مویهای و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان
در مکان مظلم موحش اند و صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم و مراد غیر وی اند القصه چون دقیانوس در این غار بر ایشان استوار کرده بازگشت
و بعد از ان مدتی زمانی را باد اجل بنا حیاتش در هم افکنده و آن همه ملک
و مال و جاه و جلال او متلاشی گشت ~ دی چند بشمرد و تا چه شد . زمانه بخندید یکی شد
و بعد از و چند ملک دیگر در ان ملک تصرف کردند تا نوبت بملکی صالح نامش تندروس
و گویند تندروسیلس رسید او مردی مومن و خدای ترس بود و اکثر اهل زمان او را
در حشر اجساد شبهه افتاد و منکران شدند هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق
سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانکه
گفت وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ برانگیختیم بکمال قدرت
و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته
ایشان را نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سؤال کنند
میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده
مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که پس از همه اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید در این
غار مقصود آن بود تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان را گمان
بغار در آمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا
لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا يَوْمًا روزی اگر دی روز در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و مویها
سر خود را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما أَعْلَمُ
بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است باینچه شما درنگ کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از میان

خود

خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید
که فرستاده در نگرد أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه تر اند از جهت طعام
یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر
کسانی بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که محمد ایشان پیدا کند فَلْ
يَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ پس بیارد بشما خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که
فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ و خبر دار نکرداند
أَحَدًا بشما یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر
متابع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند یا ظاهر گردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ
بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در
کیش خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا و رستگاری نیابید ان وقت که بدان دین در آیید و روی
نجات نبینید أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشند یملیخا که اعقل و اکمل ایشان
بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید اوضاع آن را
متغیر و حوش بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر غطی دیگر یافت
حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی از انجه همراه داشت بوی داد تا در عوض
نانی بستاند نانوا روی دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته ان زر را
بنانوای دیگر نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شد و بشحنه رسید یملیخا را طلبید
و تهدید عظیم نموده طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنج نیافته ام دی روز این
زر را از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام تا نام پدرش پرسیدند چون گفت کسی
از مردم آن شهر ندانست و وی را تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس
برید گر او از بهم من آگاه ... مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال
شد که مرده است تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما با من سخره میکنید دی روز ما
جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم
القصه او را نزدیک ملک بردند و صورت حال عرض کرد ملک با جمعی مقربان و
اشراف بلد روی بغار آوردند و یملیخا در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد
و علی الفور ملک برسید و ان لوح که در دیوار غار بود خواند و اسامی و احوال ایشان
معلوم کرد و با قوم بغار در آمد ایشان را دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر بماند
بر ایشان سلام کرد ایشان جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار فرموده وَكَذَٰلِكَ
هم چنانچه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس را و قوم او را
بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای بر بعث و حشر حَقٌّ راست

نه درست است چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وَالسَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میگفتند حشر بر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح با یکدیگر پس بدیدار ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد و اند سال بدنهای ایشان را از تخلل و تغیر نگاه دارد پس ارسال ارواح بکند بانی تا در استیر توفیه نفوس چه مردمان و امساک اجزاء ابدان ایشان و دیگر باز فرستادن ارواح با آن بیش قدرت کامله دشوار نیست عجز را با قدرت حق کار نیست آورده اند که چون آن ملک داد دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام فرمود که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اصحاب اخیار خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آن حضرت فرمود که چه گونه فرستم و کجا بروند فرمود جبرئیل علیه السلام که ردای مبارک خود را بگستر صدیق و فاروق و مرتضی و ابو ذر را رضی الله عنهم بگو تا هر یک بر یک طرف نشینند و باد را که مسخر سلیمان بود علیه السلام بطلب که خدای مطیع تو کردانید و بفرمای تا ایشان را بر داشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیدند و سنگی بر داشتند از در غار سگ ایشان روشنی دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی بر ایشان افتاد دم جنبانید و سر بر غار نهاد و سر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان باز آورد تا بر خاستند جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة و السلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و باز دیگر تا نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم زنده نشوند و مهدی بر ایشان سلام کند جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون شنیدند پس قوم این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند بنا نهید بر ایشان بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند رَبُّهُمْ پروردگار ایشان أَعْلَمُ بِهِمْ داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعت می نمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب

شدند

شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم فرا می گیریم بر ایشان مَّسْجِدًا مسجدی که مردمان در آن نماز گزارند سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان وَيَقُولُونَ و گویند که بسطوریه از ترسایان خَمْسَةٌ پنج تن بودند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختنی بپوشیدگی یعنی گفتاریست که بپندار یا اختراع خود میگویند وَيَقُولُونَ و میگویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه و سلم سَبْعَةٌ ایشان هفت تن اند وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان قُل رَّبِّي بگو ای پیغامبر من أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم داناتر است بشمار ایشان مَّا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و اصحاب او و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان اینست یملیخا مکسلمینا و نوس ساز نوش مرنوش مثلینا د و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر و در روایات دیگر در اسامی ایشان مختلف است اما بالجمله معنی دارد اینست در تیسیر از عبد الله بن عمر نقل میکند که چون آتش در موضع افتد این اسما بر کاغذ نوشته در آنجا فکنند فی الحال تسکین یابد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی گویند این قصه نمودار از احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایم است و کهف خلوتگاه ایشان و کلب نفس جسمانیه و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشتی و قوه قدسیه و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دارد و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بمجامع التفسیر میرود فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن ای محمد فِيهِمْ در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب جدال کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و برد و تجهیل ایشان اشتغال منمای وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيهِم در شان ایشان مِّنْهُمْ از اهل کتاب أَحَدًا یکی را آورده اند که چون سوالات ثلاثه مذکوره را از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند فرمود که فردا بیایید شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال مرات دل بی غل آن حضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد وَلَا تَقُولَنَّ و مگوی لِشَيْءٍ مر چیزی را و کاری را که قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذَٰلِكَ آن را

ع

غدا فردا الا ان یشاء الله مگر انکه خواهد خدای یعنی بگویی که اگر خدای خواهد
واذکر ربک ویاد کن مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون استثنا فراموش
کرده باشی وبگو انشاء الله یا یاد کن پروردگار خویش را جهت آنکه حقیقت ذکر فناء ذاکر
است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی انست که دل ذکر در تر
مذکور شود وجان وی در نور خبر عیان گردد وعیان از بیان دور باکه نی بیان در گنجد
اینجا نی عیان نی من ونی ما ونی نام نشان ذکر ورد اگر محو گردد بالتمام جملگی مذکور گردد والسلام
وقل عسی وبگو شاید ان یهدین انکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب
الخبری که نزدیکترست من هذا ازشان اصحاب کهف که می پرسیدند رشدا از راه
صواب وچون عسی از حق سبحانه لابد نیست او را راه نمود بر بزرگتر چیزی از قصه
اصحاب کهف وان اخبار انبیا وامم سابقه بود وانباء از نوازل وحوادث آینده
ولبثوا ودرنگ کردند آن جوانمردان فی کهفهم درغار خود وقتی که در خواب بودند
ثلث مائة سنین سه صد سال وازدادوا تسعا وزیاده کردند وبرافزودند نه سال
دیگر در کتاب آورده سیصد سال شمسی بوده ونه سال بروافزوده اند تا سال قمری
شده چه تفاوت بین السنتین در هر سالی قریب یازده روز است وبتحقیق سیصد سال
شمسی سیصد ونه سال قمری ودو ماه ونوزده روز باشد درخبرست که ترسایان گفتند
که ما سیصد سال دادانیم ونه را نشناسیم حق تعالی فرمود قل الله بگو خدای اعلم بما لبثوا داناتر
است بمقداری که درنگ کردند له مر او راست غیب السموات والارض پوشیدهای آسمان و
زمین یعنی مخفیات اهالی آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع وچه شنواست
بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان وزمین را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی
که متولی امور ایشان بود ولا یشرک وانباز نمیکند خدای فی حکمه در فرمان وقضای
خود احدا یکی را از موجودات علوی وسفلی واتل وبخوان ما اوحی انچه وحی کرده شده
است الیک بسوی تو من کتاب ربک از کتاب آفریدگار تو که قرآنست لا مبدل نیست
هیچ تغییر کننده لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده ولن
تجد ونیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسا
کفره حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب
وعمار وخباب که بوی خوی تنهاء ایشان ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا ما
با تو مجالست کنیم این آیه آمد که واصبر نفسک وباز دار تن خود را وشکیبایی کن
مع الذین با آنانکه یدعون ربهم می پرستند پروردگار خود را بالغدوة والعشی بامداد
وشبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة عصر وفجر یا بجامع اوقات یعنی شب وروز

بپرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای او را یعنی او را میجویند وجوای غیر
او نیستند ونزد بعضی این آیه مدنی است وسبب نزولش آن بوده که جمعی از
مؤلفة قلوب چون عیینة ابن حصین واقرع بن حابس وامثال ایشان گفتند یا رسول
الله ما اشراف عربیم با سلمان وابوذر وفقراء مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان
را دور سازی ما نزدیک تو آمده تعلم احکام شرع قیام نماییم این آیه آمد که صبر کن
بر صحبت درویشان که اوقات صبح وشام برای رضای خدای به پرستش او مشغولند
ولا تعد باید که در نگذرد عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان
بر مدار وبغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی تو زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی
دنیا باید که ان حضرت را هرگز بدنیا وزینت او میل نبوده بلکه معنی آیه اینست که مکن
عمل کسی که مایل بزینت دنیا است چه مایل بدنیا از فقراء معرض وبر اغنیا مقبل
باشد ولا تطع وفرمان مبر من اغفلنا انرا که غافل کرده ایم قلبه دل او را
عن ذکرنا از یاد کرد ما وآن کس امیة بن خلف بود واتباع او یا عتبه واشباع او که
ان حضرت را بطرد فقرا امر میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم واتبع
واو پیروی کرده است هویه آرزوی نفس خود را وکان امره وهست کار او فرطا
تباه وضایع یا موجب حسرت وندامت وهلاکت وقل وبگو مر ایشان را که انچه بشما
آورده ام یعنی قرآن الحق من ربکم پیغام راست ودرست است از آفریدگار شما فمن شاء
فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء وهر که خواهد نا گرویدن فلیکفر پس نگرود وباز اید
امام زاهد آورده که امر بوعید وتهویلست نه امر اجازت واباحت ابن عباس رضی
الله عنهما فرموده فرموده که این امر بمعنی اخبار است هر کرا خدای خواهد که ایمان
آرد هر اینه ایمان آرد وهر کرا خواهد که کافر شود بی شک کافر گردد وما تشاؤن
الا ان یشاء الله الخ مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا واز صفت
تبدیل معرا است بیت هر کرا خواهی بخوان وهر کرا خواهی بران حکم حکم تست وکس را جز
سر تسلیم نیست انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران
یعنی ناگرویدگان نارا احاط بهم آتشی که بگرد در آرد ایشان را سرادقها سراپرده‌اش
ان تشبیه کرده آتش را که محیط بود بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن
ودر حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق نار چهار دیوارست که غلظت
هریک از آن چهل ساله راه است گرد کافران در آید وان یستغیثوا واگر فریاد خواهی کنند
از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده شوند بآبی کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته
که پیش دهن ایشان برند یشوی الوجوه بریان کند وبسوزد رویها را از فرط حرارت بئس

الشراب بد شرابیست مهل وساءت و بدست آتش مرتفقا جای بودن ان الذین
آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدای و کتاب و رسول او وعملوا الصالحات و بکردند کارهای
شایسته انا لا نضیع بتحقیق که ما ضایع نکردانیم اجر من احسن عملا مزد آنکس را که نیکوترست
اولئک از جهت عمل یعنی از روی کردار لهم آن گروه مومنان و شایسته کاران جنات
مر ایشانراست عدن تجری بوستانهاء اقامت یعنی بهشتهاء که در آن مقیم باشند
میرود من تحتهم الانهار از زیر منازل ایشان با امر ایشان جویها یحلون پیرایه بسته
شوند فیها در آن بوستانها من اساور از دستوانهای ساخته شده من ذهب از زر
و در زاد المسیر از جبیر نقل میکند که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی
از نقره و یکی از لولو و یاقوت ویلبسون و بپوشند ثیابا خضرا جامها سبز من سندس
از دیباهاء نازک واستبرق و دیباهای سطبر فراخ را از زیر هر کس متکئین فیها تکیه زدگان
باشند در بهشت علی الارائک بر تختها بحجله عادت منعمانست نعم الثواب نیک
پاداشیست بهشت و نعیم آن وحسنت و نیکوست آن تختها مرتفقا تکیه گاه یا نیکوست
منزل و آرامگاه واضرب لهم مثلا و پیدا کن برای مومنان و کافران مثلی و آن
کدامست رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن
بوده و دیگر قرطوس و او کافر بوده و هشت هزار دینار ایشانرا از پدر بدیشان میراث
رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند کافر بدان ضیاع و عقار خرید و مومن همه را
در وجوه خیر صرف کرد و حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد جعلنا لاحدهما دادیم مریکی
از ایشان یعنی قرطوس را جنتین دو بوستان من اعناب از تاکهای انگور وحففناهما
بنخل و محفوف گردانیم آن دو باغ را بنخلستان یعنی درختان خرما گرداگرد آن در آوردیم و
جعلنا بینهما و پیدا کردیم میان آن دو باغ زرعا کشت زاری تا آن موضع جامع
اقوات و فواکه باشد کلتا الجنتین آن دو باغ آتت اکلها بدادی میوه و محصول خود را
بتمامی ولم تظلم و ستم نکردی یعنی کم نساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی را یعنی در
اغلب آنست که میوه سالی آید تمام و سالی ناقص و همیشه میوه آن باغها تمام آمدی و
فجرنا خلالهما میان آن دو بوستانها جوی آب تا شرب آن دایم باشد وکان له و بود مر کافر را
ثمر بهمه میوه غیر از انگور و خرما میوههای دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر به سبیل غالبیت
بود آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نمود و از وی در معیشت توقع مساعدتی کرد
و قرطوس گفت پدر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان
دادم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ و متاع
دنیا خریدی و من بوستانهای بهشت خریدم تو در اینجا سرا ساختی و من در جنت خانه گرفتم

و تو کدخدا

و تو کدخدا شدی و من همه حور العین بدادم تو غلام و کنیزان جمع کردی و من طلب ولدان
و غلمان نمودم قرطوس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست
دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فقال پس گفت قرطوس لصاحبه مر یار خود یعنی
برادر خود را وهو یحاوره و او مجادله میکرد و با او سخن باز می گردانید یعنی این میگفت
و او جواب میداد کافر گفت انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا از جهت مال
واعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد و خدم و حشم پس دست یهودا گرفت ودخل
جنته و در آمد بباغ خود وهو ظالم لنفسه و حال آنکه او ستمکار بود بر تن خود بعجب
و مغرور آنکه از روی محبت دنیا قال ما اظن گفت گمان نمی برم ان تبید آنکه فانی
شود و بسر آید و نابود گردد هذه ابدا این بوستان من هرگز یا مظنه من نیست که
این دنیا سپری گردد وما اظن الساعة و گمان نمی برم قیامت را قائمة آینده ولئن رددت
و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو الی ربی بسوی پروردگار من چنانکه تو می گویی مرا
برانگیزند لاجدن بخدای که بیابم خیرا منها بهتر از این بوستانها منقلبا جای باز
گشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این
باغ بمن داد قال له گفت یهودا مر قرطوس را صاحبه برادر او وهو یحاوره و حال
آنکه او جدال میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بالذی
خلقک بآن کسی که بیافرید ترا من تراب از خاک یعنی پدر ترا که اصل ماده تست
یا خود ماده اصل تو ثم من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیک است ثم سواک رجلا
پس برابر راست کرد مرد درست اندام لکنا لیکن من میگویم هو الله اوست
خدای بحق ربی پروردگار من از خاک و نطفه ولا اشرک و انباز نمی گردانم بربی
احدا بخداوند خود هیچ کس را ولولا اذ دخلت و چرا چون در آمدی جنتک ببوستان
خود قلت ما شاء الله نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز زوال
بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند
و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت هیچ کس را مگر بخدای پس باید که بعجز خود اعتراف
کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمددکاری لطف حضرت باری
است جل جلاله ان ترن انا اگر می بینی مرا اقل منک کمتر از تو مالا و ولدا از جهت
مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی
خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من ویرسل و
فرو فرستد علیها بر بوستان تو بسبب کفر تو حسبانا صاعقه یعنی عذابی
سخت من السماء از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا زمینی هامون

زلقا بی‌گیاه که پای برو بلغزد اَوْ یُصْبِحَ یا گردد مَاؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا
فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِیعَ پس نتوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته
را طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب و محصول مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی
باز آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه آن سخن مومن را راست
گردانید و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَاُحِیطَ و فرا گرفته شد
عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت
هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد قرطوس بدان حال را مشاهده
نمود یُقَلِّبُ میگردانید کَفَّیْهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف
می‌زد و پشیمانی میخورد عَلٰی مَا اَنْفَقَ بر هر چیزی که خرج کرده بود فِیْهَا در عمارت آن
باغ وَهِیَ و حال آنکه بناهای آن باغ خَاوِیَةٌ افتاده بوده عَلٰی عُرُوْشِهَا بر سقفهای
خود یعنی اول سقف ساقط شده و جدران بروی افتاد یا جفته که بسته بود بیفتاد
آنگه تاکها بروی فرود آمد و بر هر تقدیر چون قرطوس مشاهده آن عذاب می‌کرد دست
بر دست میزد وَیَقُوْلُ و می‌گفت یٰلَیْتَنِیْ ای کاشکی من لَمْ اُشْرِکْ انباز نمی‌گرفتم و
شریک نمی‌ساختم بِرَبِّیْ اَحَدًا بپروردگار خود دیگری را تا چنین تماشا من بسبب
شرک خراب نمی‌شد وَلَمْ تَکُنْ لَهُ و نبود مر او را فِئَةٌ یَنْصُرُوْنَهُ گروهی که یاری دهند
در دفع عذاب از باغ او مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای عز و جل که او بر آن قادر بود و او
را نصرت نکرد وَمَا کَانَ و نبود قرطوس مُنْتَصِرًا یاری دهنده خود را و انتقام کشنده
از خدای هُنَالِکَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا مواطن چنا الْوَلَایَةُ
لِلّٰهِ نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست پس الْحَقِّ خدای راست گوی
و درست کار هُوَ خَیْرٌ و بهترست ثَوَابًا از جهت پاداش مر آن را که بدو
امیدوار بود وَخَیْرٌ عُقْبًا و بهترست از جهت عاقبت طاعت او بهترست
از عاقبت غیر او و صاحب تأویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن
و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخیل مستلذات و زروع
تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن
در جواهر التفسیر است وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا مثال زندگانی
ایشان درین جهان کَمَاءٍ اَنْزَلْنَاهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آن را
مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ
الْاَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نما خود بکمال رسانید و زمین
بدان تازه و خرم شد فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و نو بیا

هشیما

هَشِیْمًا خشک شده و در هم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوْهُ
الرِّیَاحُ بپراکنده می‌کرد آن را ریاح یعنی بادها او را و از بن بر میکشند و بهر طرف می‌افکند
وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از انشا و افنا مُقْتَدِرًا توانا
تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال
نمو رسد و چون وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد
و خشک و بی فایده ماند همچنین آدمی زندگی فنا پذیری که دارد خوش بر آید همین
که نامه عمر او از عنوان بپایان رسد متقاضی اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر
فنا خشک سازد و خرمنهای آرزوی او را بباد نیستی بر دهد بیت
بهار عمر بسی دل‌فریب و رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی
رؤسای عرب بمال و فرزند تفاخر و مباهات میکردند و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بانکه درویش است
و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرموده که اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ مال و پسران زِیْنَةُ
الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه معاد چه اند که زمانی
عرضه تلف و هدف زوال خواهند شد وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته
پاینده که ثمره آن ابد الاباد باقی ماند خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ بهترست نزدیک پروردگار
تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَیْرٌ اَمَلًا بهترست از جهت امید یعنی صاحب آن
اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه در آخرت می‌یابد بعضی علما بر آنند که باقیات
صالحات نمازها پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات
سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و سلم یا سخنان
خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا بنات صالحات
که بحکم هن ستر من النار سبب خلاصی والدین باشد امام قشیری قدس سره فرمود که
باقیات صالحات آن عملست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله
بود تا بنتیجه آن ابدا بسمت بقا موسوم تواند بود و هم او قدس سره فرمود که خلوص
عمل آنست که رویت اعمال از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینید و نداند وَیَوْمَ
نُسَیِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را و از بیخ بر کنیم و بر زبر کرده و
هوا پراکنده سازیم وَتَرَی الْاَرْضَ و بینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها
و درختان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف
فَلَمْ نُغَادِرْ پس در نگذاریم مِنْهُمْ اَحَدًا از ایشان یکی را حاضر ناکرده وَعُرِضُوْا و عرض
کرده شوند عَلٰی رَبِّکَ بر حساب از پروردگار تو صَفًّا ایستاده و صف کشیده و توجها

کوید لقد جئتمونا هر اینه آمدید بما برهنه و تنها و بی خدم و حشم و مال و منال
کما خلقناکم همچنانکه افریده بودیم شما را اول مرة در اول بار که هیچ نداشتید بل
زعمتم بلکه شما کمان بردید و پنداشتید الن نجعل انکه نسازیم لکم برای
شما موعدا وقتی که برای انجاز وعد یا مکانی که موجود بود برای محاسبه این خطاب
خاص برای منکران بعث است ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها و اعمال در
دستها و اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فتری المجرمین پس به بینی گناه
کاران را مشفقین ترسان و احراض کنندکان مما فیه از آن چیزی که در کتاب
ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشد یعنی چون بران مطلع کردند خوف برایشان
مستولی کردد ویقولون و کویند یا ویلتنا ای وای بر ما مال هذا الکتاب چه بوده است
این نامه را که مطلقا لا یغادر فرو نکذاشته صغیرة ولا کبیرة کناهان خورد را و بزرک
الا احصاها مکر شمرده است همه ان را و ضبط کرده و نکاه داشته ووجدوا ما عملوا و بیابند
انچه کرده اند حاضرا در پیش آماده ولا یظلم ربک و ستم نکند پروردکار تو احدا بر کسی
بنقصان حسنات او یا زیاد نی سیئه او واذ قلنا للملائکة اسجدوا و یاد کن آن را که کفتیم
مر فرشتکان را که سجده کنید مر ادم را لادم پس سجده کردند همه ملائکه فسجدوا
مکر ابلیس که سجده نکرد الا ابلیس کان بود ابلیس از جن یعنی از قوم بنی الجان یا جن کروهی
اند از ملائکه که از آتش افریده شده اند و ابلیس از ایشان بوده و غیر ایشان از ملائکه
مخلوقند از نور و قول اصح است چه درهمین ایت او را ذریه اثبات میکند و ملائکه
را ذریه نیست و دلیلی دیکر انست که میکوید کان من الجن پس بیرون رفت ففسق عن امر ربه از
فرمان پروردکار خود فا برای سببیت است یعنی عاصی شد بجهت انکه در اصل جنی بوده
افتتخذونه ایا فرا میکیرید شیطان را وذریته و ذریه او را اولیاء دوستان خود من
دونی بجز من یعنی ایشان را دوست میکیرید و فرمان برداری ایشان میکنید و در من
عاصی می شوید وهم و حال انکه ابلیس و ذریت او لکم عدو مر شما را دشمنانند بئس
للظالمین بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریه او بدلا بدلی از خداوند کی و ذریه
بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریه از قبیل مجاز بوده باشد و اکثر بر انند که او را
ذریه هست و در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را بر انداخت پهلوی چپ او زوجه
او را که او نام دارد بیافرید و او را بشمار بیضهای بسیار فرزندان اند و از اولاد او
یکی مره است که کنیت بدو یافته و دیکر لاقیس و ولهانست و در عین المعانی اورده که لاقیس
موسوس طهارت است و ولهان موسوس صلوة و بعضی بعکس کفته اند و باتفاق زلنبور
از اولاد اوست و صاحب اسواقست که بدروغ کوئی و کم فروشی و خیانت وسوسه

میکند

میکند و ثبر واعور صاحب ابوابهاست و مبسوط صاحب اراجیف
است و داسم با خورنده طعام که بسم الله نکفته باشد شرکت میکند در خوردن
و مدهش موکل علماست که ایشان را بر امور مختلفه میدارد ما اشهدتهم حاضر
نکردانیده ام من شیطان را و اولاد او را خلق السموات والارض وقت افرینش آسمان
و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مدد کاری طلبم ولا خلق انفسهم و نه بوقت
افرینش نفسهای ایشان آعتقاد جمع کفار آن بوده که جن بر علوم غیبی مطلع اند
حق سبحانه و تعالی نفی آن میکند و میکوید ایشان در افرینش آسمان و زمین حاضر
نبودند تا غیب آن را دانند و از افرینش نفسهای خویش بیخبرند پس چه کونه ایشان را
در عبادت انباز من میکیرند وما کنت و نبودم من متخذ المضلین فراکیرنده کمراه کنندکان
که ابلیس و ذریه اویند عضدا یاران و مددکاران بعضی در خالقیت بی نیازم
از یار و مددکار ویوم یقول و یاد کن آن روز را نیز که کوید خدای یا فرشته با مر او
مر مشرکان را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادوا بخوانید
باواز بلند شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا انانکه کمان بردید که ایشان انباز من شوند
اضافت شرکا بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز می شاید فدعوهم پس
بخوانند کافران بتان را و استغاثه کنند فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشان را
و بفریاد نرسد وجعلنا بینهم و کردانیدیم میان کفار و الهه ایشان موبقا جای هلاک
یعنی وادی از وادیهای دوزخ بیدا کنیم میان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشان را
دران معذب سازیم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما منقولست که موبق وادی
باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ما سوی
ایشان ورآ المجرمون و ببینند مشرکان النار آتش دوزخ را معاینه از جهل
مساله راه فظنوا انهم پس یقین داشند انکه ایشان مواقعوها در افتادنی اند
بان ولم یجدوا و نیابند عنها از ان آتش مصرفا مکانی که بازکردند بدان یا کریزکاه
نیابند جهت انکه از همه جانب احاطه کرده باشد بر ایشان ولقد صرفنا

ع

فی هذا القرآن و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل کردانیدیم درین قرآن للناس برای مردمان
من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم کذشته که سبب عبرت
کردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی کوید
حق تعالی بمحض فضل عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم انچه مرجله را بکار اید کفته است
انجا نکه می باید وکان الانسان و هست آدمی اکثر شیء بیشتر از همه چیز یکه خلائق
افریده است جدلا از روی خصومت باطل یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل

کننده ترسنت وخصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن
حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث وحشر خصومت
میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت اَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه
بگروند و تصدیق کنند اِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون آمد بدیشان سبب راه نمونی
که محمد است صلی الله علیه وسلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع ننمود ایشان را از
آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی
اِلَّا اَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک
کردن پیشینیان اَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی باروی
و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم ما فرستادگان را
اِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان
مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و جدال کنند آنانکه کافر شدند بِا
لْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و حجاجین میکنند
لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند از مقر خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بان جدال حق را که قرآنست
یا دین قویم محمدی وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند ایشان آیات کتاب یا دلایل قدرت مرا وَمَا
اُنْذِرُوا و آن چیزی را که بیم کرده شده اند بدان از قیامت یا عذاب یعنی قرآن
و مواعید اخروی را کرفتند هُزُوًا افسوس کرده شده بان وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست
ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیات پروردگار او
که قرآن است فَاَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش
کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی
یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن اِنَّا جَعَلْنَا بدرستی
که ما نهادیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً پوششها اَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند آنرا
وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آن را چنانچه
حق استماعست وَاِنْ تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشان را اِلَى الْهُدَى بآنچه سبب هدایت
یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند اِذًا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو
براه نیابند اَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از کفار که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود
وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ
يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا بآنچه میکنند از گناهان
کثیر گشت و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه بشتابانیدی لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان
عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب مشرکان راست مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده

که روز

که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز
خدای مَوْئِلًا پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَى و این دیها که قصه ایشان بر تو خواندیم
یعنی حجر و احقاف و موتفکات اَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آن را لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام
که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر کردانیدیم
لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسید آن آن بیش
و پس نیفتاد و پس چرا قریش عبرت نمی گیرند و از شرک و نافرمانی باز نمی آیند السعید
من وعظ بغیره شیخ رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت
اعلام فرموده بیت نیکبخت آنکسی بود که دلش آنچه نیکی در وست بپذیرد دیگران را
چو پند داده شود او از آن پند بهره برگیرد آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام
بعد از هلاک فرعون و فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان از استماع
بر آمد و همه در ادای این کلمات و تامل در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظمای
قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام
گفت نمی دانم در هیچ حال از خود داناتری و می گویند در ضمیر مبارکش این صورت بگذشت
بی آنکه بلفظ کند حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست
که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی
بریان همراه بر که او ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه فرموده
و براه آورد وَاِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفت موسی علیه
السلام لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یوشع بن نون را علیه السلام که بطلب خضر
علیه السلام لَا اَبْرَحُ همیشه خواهیم رفت حَتَّى اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا برسیم بمجمع البحرین
بآنجا که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند آن موضع از افریقیه
است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و دربند شروان نیز گفته اند اذا القصه موسی
علیه السلام فرمود که مدام میروم تا برسم بمنزل او اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز
که هشتاد سال باشد و بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را بیابم مصرع دست از
طلب ندارم تا کام من بر آید ای یوشع تو با من موافقت می نمایی در طلب این بنده
صالح یوشع فرمود کدا ادی من با تو موافقم و مرافقت ترا مغتنم می شمارم مصراع
خوشست آوارگی اما که همراه چنین باشد پس یوشع علیه السلام جهت توشه
چند نان و ماهی بریان بر داشته باتفاق موسی کلیم روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آن
هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه
بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت و یوشع در آن چشمه وضو ساخت

وقطره آب از دست او بدان ماهی بریان چکید وفی الحال زنده شد وروی بدریا نهاد ویوشع متحیر گشت وموسی از خواب درآمد وتفقد حال یوشع ناکرده روی بدریا نهاد واز غایت تعجیل سفر **نَسِيَا حُوتَهُمَا** فراموش کردند ماهی خود را **فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ** پس فرا گرفت ماهی راه خود را **فِي الْبَحْرِ** در دریا **سَرَبًا** مثل سردابه که در آن توان رفت هرجا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد وزمین خشک میگشت **فَلَمَّا جَاوَزَا** پس آن وقت که درگذشتند از مجمع البحرین **قَالَ** گفت موسی علیه السلام **لِفَتَاهُ** مر جوانمرد خود یعنی یوشع را که وقت چاشت شده **آتِنَا غَدَاءَنَا** بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم ودمی براسائیم **لَقَدْ لَقِينَا** هر اینه دیدیم **مِنْ سَفَرِنَا** ازین سفر که کردیم **هَذَا نَصَبًا** این رنج وسختی چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی که بیادش آمد **قَالَ** گفت یوشع **أَرَأَيْتَ** آیا دیدی یعنی خبر داری **إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ** چون جای گرفته است بودیم بان صخره بر کنار چشمه **فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ** پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو بگویم **وَمَا أَنْسَانِيهُ** وفراموش نکرد بر من ذکر او را **إِلَّا الشَّيْطَانُ** مگر شیطان که مرا مشغول ساخت **أَنْ أَذْكُرَهُ** از آنکه یاد دهم ترا **وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ** وگرفت ماهی راه خود را **فِي الْبَحْرِ** در دریا **عَجَبًا** راهی عجب که هرجا که میرفت راهی فراخ پیدا میشد وزمین دریا خشک میگشت **قَالَ** گفت موسی **ذَلِكَ** این قصه ماهی است **مَا كُنَّا نَبْغِ** آنچه بودیم که میطلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را نشان خواهد نمود بدان کس که میطلبیم **فَارْتَدَّا** پس باز گشتند **عَلَى آثَارِهِمَا** بر نشانهای قدم خود **قَصَصًا** از پی رفتنی تا برسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده وخشک در آن در آمدند **فَوَجَدَا** پس یافتند **عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا** بنده از بندگان ما که بمحض عنایت **آتَيْنَاهُ** داده ایم او را **رَحْمَةً** بخشش **مِنْ عِنْدِنَا** از نزدیک ما که وحی است ونبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر عند آنانکه بر نبوت او قایل نیستند **وَعَلَّمْنَاهُ** وبیاموختیم او را **مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا** از نزدیک ما علمی که خاص است بما وکسی آن را نداند الا که بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق وخذلان وگفته اند علمیست که حاصل شود بی واسطه کسب وتلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که داند این علم محقق است که از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان می گفته اند که اخذتم علمکم میتا من میت واخذنا علمنا من الحی الذی لا یموت ع کاشکی کز نقل هر یک دمی کاشکی کز عشق روید خرم است کاشکی کز کالبد کرده تباه کاشکی کز دل دمد وافرحتاه علم چون بر دل زند

باری بود

باری بود علم چون بر گل زند باری بود آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده وجامه خود در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرده وخضر جامه از روی دور کرده جواب داد وگفت تو کیستی گفت من موسی ام بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دادم واز تو چیزی بیاموزم ودر جواب کسی که گوید پیغمبر صاحب شریعت چه گونه از کسی چیزی اموزد گفته اند که رسول می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول وفروع دین وچه از این قبیل باشد وهرچه نه از این قبیل باشد تعلم او منافی نبوت نیست ونکته انتم اعلم بامور دنیاکم مؤید این قول است **قَالَ لَهُ مُوسَى** گفت موسی مر خضر را علیهما السلام **هَلْ أَتَّبِعُكَ** آیا پی روی کنم ترا **عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ** بر شرط آنکه بیاموزانی مرا **مِمَّا عُلِّمْتَ** از آنچه بتو آموخته اند **رُشْدًا** علمی که مستتبع باشد برشد یعنی اصابت خیر **قَالَ إِنَّكَ** گفت خضر بدرستی که تو **لَنْ تَسْتَطِيعَ** نمی توانی **مَعِيَ صَبْرًا** با من شکیبایی کردن موسی علیه السلام گفت چرا نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری وحکم تو ظاهر است وشاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر ونا شایسته نماید وتو وجه حکمت آن را ندانی وبدان صبر کردن نتوانی **وَكَيْفَ تَصْبِرُ** وچه گونه صبر کنی **عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ** بر آن چیزی که احاطه نکرده **بِهِ** بان چیز **خُبْرًا** از روی دانش یعنی علم تو بان نرسیده باشد **قَالَ سَتَجِدُنِي** گفت موسی زود باشد که بیابی مرا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** اگر خواهد خدای **صَابِرًا** صبر کننده بر آنچه از تو بینم **وَلَا أَعْصِي** ونافرمانی نکنم **لَكَ أَمْرًا** مر ترا در هیچ کاری **قَالَ** گفت خضر که ای موسی **فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي** پس اگر پی روی کنی مرا **فَلَا تَسْأَلْنِي** پس مپرس مرا **عَنْ شَيْءٍ** از چیزی که منکر باشد ووجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن **حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ** تا من نو سازم برای تو **مِنْهُ** از آن چیزی **ذِكْرًا** بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول فرموده وهر دو با هم روی براه نهادند ویوشع بر عقب ایشان میرفت **فَانْطَلَقَا** پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی واز اهل آن استدعا کردند که ایشان را در آن کردند ملاحان در اول ایشان را نشناختند ودر آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام در آوردند **حَتَّى إِذَا رَكِبَا** تا چون نشستند **فِي السَّفِينَةِ** در کشتی وبمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشته وبمیان از قوم **خَرَقَهَا** سوراخ کرد کشتی را **قَالَ أَخَرَقْتَهَا** گفت موسی که آیا سوراخ کردی کشتی را **لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا** تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن ودخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد **لَقَدْ جِئْتَ** بدرستی که آوردی **شَيْئًا إِمْرًا** چیزی شگفت وشنیع وبر دل گران **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ** گفت خضر آیا نگفتم که تو **لَنْ تَسْتَطِيعَ** نمی توانی **مَعِيَ صَبْرًا** با من صبر کردن **قَالَ** گفت موسی

السادس …

عليه السلام كه آن سخن از خاطر من رفته بود لا تؤاخذني مواخذه مكن مرا
بما نسيت بانچه فراموش كردم ولا ترهقني ودر مرسان مرا من امري از كار من
عسرا دشواري يعني بر من سخت فرا مگير وبا من بدين مقدار مضايقه مكن فانطلقا
پس از سفينه بيرون رفتند تا بديهي رسيدند در خارج ديه جمعي كودكان بازي ميكردند
ودبيري زيبا روي بلند قامت خط سبز برپشت لب او ظاهر شده نام او خشنود يا
خيسور ونام پدرش كلاس يا كازري ونام مادرش شاهويه با رحمي در ميان ايشان
بود وموسي وخضر عليهما السلام ميرفتند حتى اذا لقيا غلاما بديدند پسري را
كه ذكر كرديم خضر عليه السلام او را از ميان اقران طلبيد ودر پس ديواري برد فقتله
پس بكشت او را بذبح يا اختناق قال گفت موسي ايا بكشتي اقتلت نفسا زكية نفسي
پاك را بغير نفس بغير نفسي كه او كشته باشد يعني پاك بود از قتل بغير حق پس بي
قصاص چه گونه او را بكشتي لقد جئت هر اينه آوردي شيئا نكرا چيزي ناپسنديده
قال الم اقل گفت خضر آيا من نگفتم لك انك مر ترا در اول مصاحبت كه تو لن
تستطيع قوت نداري ونتواني معي صبرا با من بر فعلهاء من شكيبائي ورزيدن
قال گفت موسي ان سألتك اگر سؤال كنم ترا عن شيء از چيزي كه صادر شود
مثل اين افعال منكره بعدها بعد ازين كرت فلا تصاحبني پس مصاحبت مكن با من
قد بلغت بدرستي كه برسيدي من لدني عذرا از نزديك من بعذري يعني سه بار
ترا مخالفت كنم هر اينه در ترك صحبت من معذور باشي ودر حديث آمده كه خداي ع
رحمت كند بر برادرم موسي كه از روي شرم گفت فلا تصاحبني اگر چنانچه صبر كردي
وبا مصاحب خود در ساختن نمودي هر اينه چيزهاي شگفت ديدي فانطلقا پس برگذشتند
ورفتند حتى اذا اتيا تا چون آمدند اهل قرية باهل ديهي كه انطاكيه بود يا ايله يا بصره
يا بجرواني از آذربيجان يا بر قدر از روم يا بر زمين واهل آن ديه چون شب شدي
دروازه در بستندي وبراي هيچ كس نگشادندي نماز شام كه موسي وخضر عليهما السلام
بدان ديه رسيدند خواستند كه بديه در آيند ايشان دروازه نگشودند استطعما
طلب طعام كردند اهلها اهل آن ديه را وگفتند اينجا غريب رسيده ايم وگرسنه نيز هستيم
چون ما را در ديه جاي ندادند باري طعامي جهت ما بفرستيد فابوا پس سر باز زدند
اهل آن قريه ان يضيفوهما از آنكه ايشان را مهماني كنند ايشان شب گرسنه در بيرون
آن ديه بودند وبامداد روي براه نهادند فوجدا پس يافتند فيها در نواحي
آن ديه جدارا ديواري مايل شده بيك طرف يريد ميخواست ديوار ان ينقض آنكه
بيفتد ودور كردن از پنج اراده ديوار مجاز است يعني نزديك بود به افتادن فاقامه

پس

الجزو السادس عشر

٢

پس خضر راست كرد آن را بانكه اساسش را بسنگ وگل استحكام داد قال گفت
موسي كه اهل اين ديه ما را جاي ندادند وطعامي نيز نفرستادند پس بچه جهت
ديوار ايشان را عمارت ميكني لو شئت اگر ميخواستي لاتخذت هر اينه فرا ميگرفتي
عليه بر تعمير اين ديوار اجرا مزدي قال گفت خضر هذا اينست فراق
بيني وبينك جدائي ميان من وتو يعني گفته بودي كه اگر نوبت ثالث چيزي پرسم
با من صحبت مدار اينك وقت فراق رسيد سانبئك زود باشد كه آگاه سازم
ترا بتاويل ما لم تستطع يعني آنچه نتوانستي عليه صبرا بر آن شكيبائي نمودن واز
حيثيت ظاهر بر آن انكار كردي اما السفينة فكانت اما كشتي بود لمساكين مر نيازمندان
كرده برادر بودند پنج بيمار وپنج جاي مانده وپنج ديگر ملاحان كه بجهت تحصيل
معيشت يعملون في البحر كار ميكردند در دريا فاردت پس خواستم بحكم خداي
ان اعيبها آنكه او را سوراخ سازم وعيب ناك كنم وكان وحال آنست كه
هست وراءهم در پيش راه ايشان ملك پادشاهي كه او را جلند بن كركره گويند
يأخذ ميگيرد كل سفينة هر كشتي كه درست مي بيند غصبا يعني از كشتي بانان
باز مي ستاند من آن كشتي را معيوب بغصب كردم تا او را غصب نكند وآن بيچارگان
بكلي محروم نگردند گر خضر در بحر كشتي را شكست صد درستي در شكست خضر هست
واما الغلام واما آن پسري كشته فكان ابواه پس بودند پدر ومادر
او مؤمنين گرويدگان فخشينا پس دانستيم ما يا ترسيديم ان يرهقهما آنكه
در رساند بديشان طغيانا بي باكي وكفرا وكفران نعمت يعني شايد كه با كفر
وفسق او در سازند يعني از روي مهرباني كه والدين را با ولد است واين در ساختن
موجب كفران وطغيان باشد فاردنا پس خواستيم ما ان يبدلهما آنكه بدل
دهد ايشان را ربهما پروردگار ايشان خيرا منه فرزندي بهتر ازو زكوة
از روي طهارت وپاكيزگي يعني از لوث گناه وشوب اخلاق رديه مزكي باشد واقرب
رحما ونزديك تر از جهت بخشايش ومهرباني بر پدر ومادر آورده اند كه حق
سبحانه عوض آن پسر ايشان را دختري داد وپيغمبري او را بعقد خود در آورد وهفتاد
پيغمبر از نسل او پديد آمدند آن پسر را كش خضر ببريد حلق سر آن را درنيابد
عام خلق آنكه جان بخشد اگر بكشد رواست نايب است ودست او دست خداست
پس علما وتنها كه او ياري بود پس خواهيها كه معتاري بود واما الجدار فكان اما ديوار
پس هست لغلامين يتيمين براي دو كودك يتيم نام ايشان اصرم وصريم وايشان
هستند در شهر مراد قريه مذكوره است فكان تحته وهست در زير آن ديوار كنز

في المدينة

تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُمَا گنجی برای ایشان واگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی ومردمان برداشتندی
وَکَانَ أَبُوهُمَا وبود پدر ایشان صَالِحًا مردی شایسته نام او کاشح وگفته اند
میان ایشان وپدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده وخدای ایشان را بجهت
صلاح آن پدر محافظت ورعایت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفریدگار تو
أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا آنکه برسند یتیمان اَشُدَّهُمَا بقوت وکمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا وبیرون
آرند كَنْزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً بخشش مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ
ونکردم آنچه تو دیدی عَنْ أَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او خواست
که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنج بود از زر ونقره وگویند کتب علمیه بود
وآشهر آنست که لوحی بود از زر جید وبر او نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم
عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا وقدر چگونه اندوهگین شود وشگفت میدارم
از آنکه گوینده است برزاق حق چرا خود را در تعب افکند وعجب است از کسی
که تصدیق بمرگ کند چرا شادمان گرد اند وشگفت از شخصی که ایمان دارد
بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد وعجب از کسی که دنیا دنی وتقلب او را
نقل با احوال ارباب او دانند چه دل در بندد لا اله الا الله محمد رسول الله ذَٰلِكَ
اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر او صبر کردن آورده اند
که موسی وخضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند وهر یک روی بمنزل خود آوردند و
محققان را درین قصه بسی نکات واسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق در بیان
دقایق آداب مرید صادق واشفاق پیر محقق بعبارتی خوش وتقریری دلکش آورده وبعضی
آنرا در جواهر التفسیر از آنجا توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ وباز می پرسند ترا مشرکان مکه
بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذی القرنین که پادشاه شرق وغرب بوده وبدین جهت
او را ذو القرنین گفته اند که بکرانه مشرق ومغرب طواف کرده یا در زمان او دو
قرن از مردم در گذشتند یا تاج او دو شاخ داشت یا بدست ورکاب حرب مینموده
یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر وباطن جمع کرده یا دو ضفیره داشت یعنی
دو گیسو بافته از دو جانب سر واشهر آنست که این ذو القرنین اسکندر رومی است
ودر نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگو ای محمد سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم
بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از وی خبری وبیانی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ بدرستی ما متمکن گردانیدیم یعنی
دست رس دادیم لَهُ مر او را باستیلا واستقلال فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ وعطا
دادیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان محتاج اند سَبَبًا یا آنچه سلاطین را
بکار آید در تسخیر شهرها ومحاربه با اعدا یاد دادیم او را از چیزیکه میخواست سَبَبًا دست

اوبزی

اوبزی که بدان سبب او را آنچه میسر بشد آورده اند که حق سبحانه نور وظلمت
را مسخر او کرده ایشان بود ودر زاد المسیر آورده که سحاب را بفرمان او کرد تا بر وسوار
شده هر جا که میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
وبا زنگیان حرب کرده بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی
در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت وبدان سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا
بَلَغَ تا چون برسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی بنهایت عمارت در جانب
مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را تَغْرُبُ که در رأی العین فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در
چشمه آب گرم وحفص حمئة میخوانند یعنی در چشمه آب گل آمیز وَوَجَدَ ویافت
عِنْدَهَا نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند
وایشان قومی بودند بت پرست جز چشم سرخ موی نتا ور پاهیث لباس ایشان
پوست حیوانات وطعام ایشان گوشت وحوش وجانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ
گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است واگر نبی نبوده
باشد بالهام یا بزبان پیغمبر زمان او یعنی بتقدیر حق تعالی فرمود إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ
یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیاورند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ
ویا آنکه فرا میگیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکویی اگر بگروند قَالَ گفت ذو
القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود
باشد که عذاب کنیم یعنی من وهر که با منست بکشیم او را واین عذاب دنیاست
ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ پس باز گشته شود بسوی جزا پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ
پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت تر ومنکر که مثل او معهود
نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ واما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا وعمل کند شایسته یعنی بر مقتضای
ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ
وزود باشد که بگوییم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان یعنی از آنچه ما فرماییم يُسْرًا
کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت
تا بکوش ودهن ایشان در می آمدند وزینهار خواست بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ
سَبَبًا پس دیگر بار از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت وقوم ناسک را با خود
برده ولشکر نور را از پیش روان کرد وعسکر ظلمت را از عقب بداشت وبجانب جنوب
متوجه شد وقوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان نوع که در قصه ناسک
مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن
آفتاب یعنی موضعی که مبداء عمارتست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر

بامداد وَجَدَهَا برمیاید وشعاع او می افتد تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ گروهی که ما لَمْ نَجْعَلْ نکردانیده
بودیم وپیدا نکرده لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون افتاب در وقت طلوع
سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان وآفتاب حاجز باشد چه ایشان را
پوشش نبود وزمین ایشان بنا نگاه نمی داشت از غایت نرمی وسستی پس چون افتاب
طلوع کردی بسرداب ها در آمدندی تا ان وقت که ارتفاع بدین فتی وازسمت دامن ایشان
دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی وبافتاب بریان کرده خوردندی
وایشان قوم منسک بودندی کَذَلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب
کرده بود یا همچنان ابتاع سبب کرد وبجانب قطر ایسر عراق شد وبقومی رسید که ایشانرا
تاویل خواندی وبا ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا وبدرستی که ما
احاط داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بانچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی اگاهی یعنی لشکرها وادوات
حرب واسباب جهانگیری که بروجمع شده بود بهمه محیط بودیم ومجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ
پس اسکندر از پی در آمد سَبَبًا راهی وطریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون
رسید در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس انها زمین یاجوج وماجوج
است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با هیاتهای عجیب وشکلهای
غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند از کم فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را وکسی
از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان
گفت ای ذو القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یاجوج وماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند
فِي الْأَرْضِ در زمین ما هرگاه که از پس این کوهها بیرون ایند انچه از گیاه سبز باشد
بخورند وانچه خشک باشد با خود ببرند وتمام انعام ما را می کشند ومی خورند
واگر جهار پا نیافتند آدمی را عوض آن بکار می برند وایشان دو قبیله اند از اولاد
یافث ابن نوح علیه السلام ودر عین المعانی آورده که ادم را علیه السلام احتلام
افتاد ومنی او بخاک آلوده شد آدم علی نبینا وعلیه السلام از ان حال اندوهناک
شد وحق تعالی این دو قوم را از ان خاک آلوده بمنی ابو البشر بیافرید وبقول کسی که
گوید انبیا علیهم السلام محتلم نمی شود این قول ضعیف است ودر اشکال واحوال ایشان
اختلاف کرده اند از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که قامت بعضی از ایشان بمقدار
شبریست وقد بعضی بغایت دراز ودر حدیث امده که صنفی از ایشان بر مثال شجره
ارزند وان درختیست در ولایت شام طول او صد وبیست گز وصنفی را طول وعرض
بمساویست وصنفی آنانند که از یک گوش فراش واز دیگری لحاف سازند ودر صفت ایشان
گفته اند بگوناچیشی سک جیفه جوی بکوش داد از خلق برده گوی نرشر فی وبه

بیلشو

بیلشو لنواز دران جشم کوتاه وگوش دراز بهنگام خفتن بخفتند بسر یکی گوش
بالا ودیگر بزیر شکن بر شکن جبین ابرو ایشان کشان وریش تا بر زانو ایشان
برون امده اشکشاه چون گراز شکم پهن وپا خورد وگردن دراز چو یوز دندان
آمده در وجود مژه تیره دو سرخ ودیده کبود ندانند جز خواب وخور هیچ کار
همه بکی تاز امده هر ار القصه ان قوم با اسکندر گفتند ما ازین قوم سخت بتنگ
آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ پس ایا بکنیم یعنی مقرر سازیم برای تو خَرْجًا مزدی عَلَى أَنْ
تَجْعَلَ بشرط انکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما وایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشانرا
از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي انچه دست رس داد مرا فِيهِ دران
رَبِّي آفریدگار من خَيْرٌ بهترست از انچه شما میخواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس
مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانایی یعنی بمردان توانا یا ان یا چیزی که بدان قوت یابیم
درین کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما وایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی
از ان بر بعضی دیگر مرکب باشد که آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای آهن
منقولست که فرمود تا خشتها از اهن بساختند بفارغ دلی جابجا بن زدند
همه روز وشب خشت اهن زدند انگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بوده
در پشت وپنج گز عرض بکندند تا باب رسید پس در ته زمین وبر روی آب پاره
از سنگ خارا نهادند وخشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند حَتَّى إِذَا سَاوَى تا چون
مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان هر دو کوه فرمود تا هیمه بسیار بر بالای ان
ریختند ودمها بر جوانب ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوا گفت مر علمه را که بدمید در ین اهنها حَتَّى
إِذَا جَعَلَهُ تا چون گردانید ان خشتهای اهن را نَارًا مانند اتش قَالَ آتُونِي گفت
سکندر که بیارید با أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای ان خشتهای آهن گرم شده قِطْرًا روی
گداخته بر روی فرشی که انگیختند بر روی حل کرده میریختند وبرین کثرت دیوار
صد وپنجاه گز در ارتفاع بر امد مانند کوهی یکپاره وهموار وبکسان فَمَا اسْطَاعُوا پس
نتوانستند یاجوج وماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ انکه بالا روند بر ان سد بسبب ارتفاع
واملس ان وَمَا اسْتَطَاعُوا ونتوانستند لَهُ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی
صلابت آن قَالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن ان هَذَا این جدار واقتدار بر اتمام
آن رَحْمَةٌ بخشایش است مِنْ رَبِّي از پروردگار من بر انها که می رسیدند از فتنه
یاجوج وماجوج فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده آفریدگار من بخروج یاجوج
وماجوج جَعَلَهُ گرداند خدای این سد را دَكَّاءَ زمین هموار یعنی اورا از بیش راه ایشان
بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي وهست وعده پروردگار من حَقًّا درست وراست در خروج

یاجوج وماجوج خروج این گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامتست ودر اخر سورهٔ انبیا علیهم السلام ذکر آن خواهد آمد وترکنا وبگذاریم بعضهم برخی از یاجوج وماجوج را یومئذ آن روز یعنی روز خروج که ازدحام نموده باشند یموج فی بعض اضطراب میکنند وداخل میشوند در برخی دیگر وگفته اند مراد آنست که در روز قیامت انس وجن از روی تحیر واضطراب درهم می آمیزند ونفخ فی الصور ودمیده شود در صور برای قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم همه خلق را جمعا جمع کردنی برای حساب وجزا در عرصه محشر وعرضنا جهنم وظاهر کردانیم دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای ناگرویدگان عرضا ظاهر کردنی واظهار آن بر ایشان قبل از دخول در آن جهت زجر وتهویل باشد الذین آن کافرانی که از فرط غفلت کانت هست اعینهم دل ایشان فی غطاء در پوشش عن ذکری از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که بآن یاد کرده میشوم بتوحید وتعظیم وتمجید نزد اهل ایمان وکانوا وهستند کافران که بجهت ناشنوایی سخن حق لا یستطیعون نمی توانند سمعا شنودن کلام من یا محجوب می مانند از استماع قران بسبب حجاب سمع کما قال الله تعالی واذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا بیت جون تو قران خوانی ای صدر امم کوششان از پرده سازم از صمم چشمشان از بر سازم چشم بند تا نه بینند وکلامت نشنوند افحسب الذین کفروا آیا پنداشتند آنانکه نگرویدند ان یتخذوا عبادی آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی وعزیر وملائکه اند علیهم السلام من دونی بجز من اولیاء دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا خدایان ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودی هیچ سود نخواهد داشت ایشان را انا اعتدنا بدرستی که ما آماده ایم جهنم دوزخ را للکافرین برای ناگرویدگان نزلا منزل ومأوای یا نزلی که جای مهمان آرند ودرین معنی تهکم است وتنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقری باشد قل بگوای محمد هل ننبئکم آیا خبر کنیم شما را بالاخسرین اعمالا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الذین ضل آنان باشند که کم شد وضایع گشت سعیهم شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چون قسیسان ورهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة وصوم میگذرانند وبسبب کفر آن همه عملها باطلست وبر آن ثوابی متفرع نیست گفته اند مراد ازین طایفه خوارج اند یا روافض یا ارباب بدعت یا جمیع که عمل ریا وسمعه کنند واشهر آنست که چون از کفار صله رحم واطعام فقرا وعتق رقاب واقع میشد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرده فرمود وهم یحسبون وایشان

می پندارند

می پندارند انهم یحسنون آنکه ایشان نیکویی میکنند صنعا کار را اولئك آن گروه که ذکر کرده شد الذین کفروا آنانند که کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل توحید ولقائه وبدیدار او یعنی بعث وحشر کردند وانرا وقت رویت میسر خواهد شد اهل آن را فحبطت اعمالهم پس تباه شد کارهای که در صورت نیکویی نمود وبر آن جزای خیر نخواهند یافت فلا نقیم پس اقامت نخواهیم کرد لهم برای اعمال ایشان یوم القیمة روز رستخیز وزنا ترازویی که بدان وزن بسنجه کنند آن عملها را چه همه حبطه گشته ونابوده شد یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری واعتباری نخواهند داشت بلکه خوار ومتذلل خواهند بود ذلك آنست کار که گفته شد از بطلان عمل وخست قدر ایشان جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخست بما کفروا بسبب آنکه نگرویدند واتخذوا آیاتی وفرا گرفتند آیتهای کتاب مرا ورسلی وفرستادگان مرا هزوا افسوس کرده شده یعنی با کتاب وپیغمبر من سخریه کردند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب وپیغمبر وعملوا الصالحات وکردند کارهای پسندیده وشایسته کانت لهم وهست مر ایشان را در حکم خدای جنات الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نزلا پیش کشی در تبیان آورده که خدای تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرید وعقیا در هر روز از روزهای پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید ازدادی طیبا وحسنا لاولیایی افزون ساز حسن وجمال وتازگی وپاکیزگی خود را برای دوستان من واحبای منزلی را نزل دوستان من واحبای من میگویند تنبیه برای آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم بهشت بازای آن محقری وماحضری تواند بود وآن عطا نباشد الا دولت لقا بیت نعمت فردوس زاهد را وما را روی دوست قیمت هر کس بقدر همت والا اوست وگویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که فاذا سألتم الله فاسألوه الفردوس قولی آنست که اسمی از اسماء جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود کنند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن لا یبغون نجویند عنها حولا از آن بهشتها حولا بدلی یا نطلبند از تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارضست مدادا سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لنفد البحر هر آینه فانی گردد ونماند آب دریا زیرا که جسمست وهر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قبل ان تنفد پیش از آنکه برسد ونماند کلمات ربی علما علوم پروردگار من

جهت آنکه او عز متناهی است پس عدد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ
جِئْنَا بِمِثْلِهِ واگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مداد و بآن افزاییم
گویند این آیت در آن وقت نازل شد که یهود مر مسلمانان را گفتند که در کلام
خود می‌خوانید که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد صلی الله علیه
وسلم آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر بار می‌خوانید که
وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توانید بود حق سبحانه و تعالی
درین آیه فرمود که علم نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی
کم از کم می‌تواند بود — علم از بحر علمش قطره از خورشید ست و این هاذره
گر کسی در علم صد لقمان بود — پیش علم کاملش نادان بود قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَنَا
بَشَرٌ جز این نیست که من آدمیم مِثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطه کلمات الهی
نمیکنم این مقدار هست که بواسطه جبرئیل يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده میشود بمن
أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ چنین نیست که معبود شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک فَمَن كَانَ
يَرْجُو پس هر که امید میدارد لِقَاءَ رَبِّهِ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که
می‌ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو در روز رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند
عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح
متابعت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و سلوک منهاج سنت او بظاهر که ترک
دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که تبدیل است از خلق و پیوستن
و رسیدن بحق یعنی دیده همت از مشاهده ما سوی بربستن و جز بشهود حضرت
مولی ناگشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی — روی از همه برتافتم
و سوی تو کردم — چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم آورده اند که جندب بن زهیر
عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله
من عمل از برای خدای میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوش دل میگردم حضرت
فرمود که خدای تعالی چیزی که در آن شریک باشد قبول نمی‌کند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر
خود را آیت فرستاد که وَلَا يُشْرِكْ و باید که بیامیزد که عمل صالح را شرک بیارد و انباز
نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ در پرستش پروردگار خود أَحَدًا یکی را یعنی ریا و تصنع عمل
نکند که ریا شرک اصغرست و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریاء و نعتصم به
من وقوع الذلل و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد المصطفی صلوات
الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین م

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة مریم علیها السلام تسع وتسعون آیة

ع

كهيعص در مواهب صوفیان آورده از مواهب الحی که حضرت شیخ رکن الدین
علاء الدولة سمنانی قدس سره فرموده اند مذکورست که حضرت رسالت را صلوات
الله و سلامه علیه سه صورتست یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه
فرموده انی لست کاحدکم ابیت عند ربی سیم حقی کما قال لی مع الله وقت الی آخره
وازین روشن‌تر من رآنی فقد رای الحق و حق سبحانه با او در هر صورتی سخن بعبارت دیگر
واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده
مانند کهیعص را خوانند و در صورت حقی کلام مبهم فاوحی الی عبده ما اوحی شعر
در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق — زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگرست پس حروف
مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص
از آن جمله است و گفته اند این حروف اسماء الهیه اند و از مرتضی علی رضی الله عنه
منقولست که در بعضی ادعیه میخوانده یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح
اسم کافی و کبیر و کریم است و اشارت باسم هادی و جود مبداء هیج یاء اسماء الهی حرف
یا واقع نشده گویند ایمائیست بآنکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من یجیر
ولا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدلست و صاد از صادق و میشاید که نام سوره
باشد و مابعد او مترتب بود یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ یاد کرد بخشایش خداست بر بنده
عَبْدَهُ زَكَرِيَّا بنده خود زکریا ابن آذر را و او از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود علیه السلام
بوده پیغمبری عالی شان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود از قصد او
بخوان و یاد کن إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس
بعد از تقریب بقربان نِدَاءً خَفِيًّا خواندنی پنهانی که آن با خلاص اقربست یا دعا بلند میکرد
و از قوم پنهان میداشت که در نود و نه سالگی با وجود کلان سالی از اینکه طلب فرزند
کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند میگفت کسی نمی‌شنید و ندای او
این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست
شده است استخوانی که ستون بدنست مِنِّي از من و چون استخوان که صلب‌ترین اجزاست
سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ و سفید شده است موی سر من

ود اد — ٠زن ٥بود

شَيْبًا سفيد شدنی و كفته اند تشبيه كرده شيب را در روشنی باتش و فرو
كرفتن او موی را با اشتعال آن يعنی روشن و درخشنده شد موی من از پيری وَلَمْ
أَكُنْ و نبوده ام بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردكار من شَقِيًّا بی بهره و نا اميد
يعنی هر كاه كه دعا كرده ام باجابت رسانيده و من بدو خو كرده شده ام وَإِنِّي و بدرستی
كه خِفْتُ الْمَوَالِيَ می ترسم از بنی اعمام خود كه ايشان در پی هم جويی و اقامت دين نتوانند
ورزيد خلافت من در امت من نيكيهای بنا ورند مِنْ وَرَائِي پس از مرك من پس مرا
خلفی ببايد وَكَانَتِ امْرَأَتِي و حال آنكه زن من هست عَاقِرًا نازاينده و در سن نود
و هشت سالكی فَهَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزديك خود وَلِيًّا فرزندی كه
متولی امور دين باشد و از روی استحقاق يَرِثُنِي ميراث برد امامت و نبوت
از من وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ميراث كيرد علم و حكمت از آل يعقوب پسر اسحق عليهما السلام
يا يعقوب بن ماثان برادر عمران كه پدر مريم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ و بكردان فرزند مرا ای آفريدكار
من رَضِيًّا شايسته و پسنديده كه تو از قول و عمل او راضی باشی بعد از دعا سر بسجده
نهاده تضرع ميكرد كه ندای كرد ربانی از روی وعده باجابت دعای او كفت يَا زَكَرِيَّا
إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زكريا ما بشارت ميدهيم ترا بِغُلَامٍ به پسری اسْمُهُ يَحْيَى نام او يحيی لَمْ نَجْعَلْ
لَهُ نكردانيديم مر او را مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا پيش از وی همنامی در زاد المسير آورده كه وجه فضيلت
او نه از آن روی است كه قبل از و كسی مسمی بدين اسم نبوده باشد چه بسيار آدمی
برين وجه يافت شود كه پيش از و مسمی نبوده باشد بلكه فضيلت آنست كه حق سبحانه بخود
تولی تسميه او نموده به پدر و مادر حواله نكرده و امام ثعلبی آورده كه ذكر قبل از آن
نمود كه بعد از و كسی بظهور خواست آورد كه او را بچندين اسم خاص اختصاص
دهد و اسم سامی او را از نام همايون فرجام خود مشتق سازد ~~~ و شق له من اسمه
ليجله فذو العرش محمود و هذا محمد ای خواجه كه عاقبت كار را مدت محمود ذات
شدنست كه نامت محمدست و كونيك سمی يعنی شبيه است يعنی مثل و ننافريده ايم
او را كه هر كز عصيان و قصد عصيان از و بظهور نرسيد قَالَ رَبِّ كفت زكريا ای
خداوند من أَنَّى يَكُونُ چه كونه باشد لِي مرا غُلَامٌ پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي و حال آنكه هست
زن من عَاقِرًا نازاينده وَقَدْ بَلَغْتُ و بدرستی كه رسيده ام مِنَ الْكِبَرِ از بزرك سالی
عِتِيًّا سر بنهايت و نكافت و ضعف اعصاب و قوی اين سخن از روی استبعاد
كفت نه بطريق استبعاد يعنی ما را جوان خواهی ساخت يا هم در پيری فرزند خواهی
قدرت خواهی افراخت قَالَ كفت فرشته بامر خدا تعالی كه ای زكريا كَذَلِكَ همچنين
است كه تو كفتی از پيری و ضعف اما قَالَ رَبُّكَ كفت خدای تو هُوَ اين كار كه آفريدن

فرزندست

فرزندست در اين سن از اين دو شخص عَلَيَّ هَيِّنٌ بر قدرت من آسانست وَقَدْ خَلَقْتُكَ
و بدرستی كه بيافريدم ترا مِنْ قَبْلُ پيش از يحيی وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و نبودی تو چيزی يعنی معدوم
صرف بودی ترا موجود كردانيديم پس من كه ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بر ايجاد فرزند
از دو پير زكريا عليه السلام از اين بشارت مسرور شد اما ندانست كه عنقريب وجود
خواهد كرفت يا مدتی ديكر بظهور خواهد رسيد قَالَ كفت رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردكار
من كردان برای من يعنی بنمای مرا آيَةً علامتی كه بدان قريب وقوع اين واقعه معلوم
كردد قَالَ كفت خدای مر زكريا را عليه السلام آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
آنست كه سخن نتوانی كفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سه شب و روز آن سَوِيًّا بی بيماری
يعنی هم بيستنه يا قادر نباشی بتكلم در حالتی كه سوی الخلق و تندرست باشی آورده
اند كه در همان اوقات زبان او در دهان بزرك شد بر وجهی كه تحريك را مجال نماند
فَخَرَجَ پس بيرون آمد عَلَى قَوْمِهِ بر قوم خود صباح آن روز كه در شب آن ايشاع نام برحم
او حامله شده بود مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلی خود فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ پس اشارت كرد بديشان أَنْ سَبِّحُوا
بُكْرَةً آن را كه نماز كزاريد يا تسبيح كوييد خداوند خود را بكرة بامداد وَعَشِيًّا و شبانكاه
القصه سه روز برين منوال كذشت پس بحال خود باز آمد و يحيی عليه السلام بعد از
مضی مدت حمل متولد شد و در كودكی پدر سن دو سالكی با احبار در عبادت بطريق
رياضت موافقت مينمود تا وقتی كه وحی بدو فرود آمد و حق سبحانه خطاب رسانيد كه
يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ ای يحيی فرا كير كتاب تورية را بِقُوَّةٍ بجد و جهد يا بقوت دل وَآتَيْنَاهُ
الْحُكْمَ و داديم يحيی را حكمت و فهم توريت صَبِيًّا در حالتی كه كودك بود سه ساله يا
هفت ساله آورده اند كه كودكان محله روزی در سه سالكی او كفتند ای يحيی بيا تا
بازی كنيم فرموده ما للعب خلقنا ما برای بازی آفريده نشده ايم درين سخن تنبيه عظيم
است كه بيخبران بازيچكاه غفلت را كه عمر عزيز ببازی می كذرانند و بدام فريب انما الحيوة
الدنيا لعب و لهو مقيد و مشغول ميمانند ~~~ عمر ببازيچه ميبری بازيچه ز اندازه
بدر می بری بيرون كن بازی جهان با كشی طفلانه چند ببازی خوشی وَحَنَانًا و ديكر داديم يحيی
رحمتی و مهربانی بر پدر و مادر و غير ايشان مِنْ لَدُنَّا از نزديك ما وَزَكَاةً و طهارتی
از كناه يا ستايشی نزديك خلق وَكَانَ تَقِيًّا و بود پرهيزكار يا فرمان بردار يا مجتنب از
لوث جرايم و اوزار وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نيكوكار بر پدر و مادر يا فرمان برنده و خدمت كننده
مر ايشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و نبود سركش يعنی عاق و نا فرمان مر والدين را عَصِيًّا و نبود عاصی
مر پروردكار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام از ما بر يحيی عليه السلام يَوْمَ وُلِدَ روزی كه متولد
شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی كه می ميرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و روزی كه برانكيخته شود زنده يعنی در ...

وگویند مراد سلام تحیت یحیی است روزی که متولد از غمز شیطان و وقتی که وفات کرد آن
از عذاب قبر و روز قیامت از هول و روز برانگیختن و قصهٔ خوف و بکای یحیی علی نبینا
علیه السلام در غایت اشتهار است وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن مَرْيَمَ قصهٔ
مریم بنت عمران را و او پیوسته در مسجد مقدس بودی و بوقت عذر بخانهٔ خاله رفتی
و بعد از طهر بمسجد باز آمدی و وقتی در خانهٔ خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که
آنجا غسل کند و حق سبحانه از آن خبر میدهد إِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مریم و با کرانه
رفت مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی خاله و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی بجانب شرقی از
بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی
فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان حِجَابًا پرده
که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرموده جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم
ما إِلَيْهَا رُوحَنَا بسوی او فَتَمَثَّلَ لَهَا روح ما را که جبرئیل است اضافهٔ روح بخود بجهت
تشریف و تخصیص اوست بَشَرًا سَوِيًّا پس متمثل شد جبرئیل برای مریم سَوِيًّا آدمی
تمام خلقت یعنی بصورت آدمی جوان با روی نیکو مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید
قَالَتْ إِنِّي گفت مریم بدرستی که من أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ پناه میگیرم بخدای بسیار بخشنده
مِنْكَ از شر تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو پرهیزکار و غایت مبالغه است در عفاف یعنی
اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند
که تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصهٔ او استماع
نموده بود گمان برد که مگر او وست از وی بحق سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل علیه
السلام اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا گفت جز این نیست که من
رَسُولُ رَبِّكِ فرستادهٔ خداوند توام که بدو پناه میبری مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ تا
ببخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَكِيًّا پسری پاک و ستوده قَالَتْ گفت مریم أَنَّى يَكُونُ
چگونه بود لِي غُلَامٌ مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي و مرا نسوده است بَشَرٌ آدمی یعنی
هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ و نبوده ام من بَغِيًّا زناکار
و جوینده فجور قَالَ كَذَلِكِ گفت جبرئیل علیه السلام که چنین است که تو میگویی هیچ کس
بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ این کار که
اعطاء ولدست بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من آسانست ما ترا پسر میدهیم تا استدلال
کنی بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ و تا گردانیم او را آيَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان
که مشاهده کردوان توانایی در یابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیم او را سبب بخشش از ما
برای آنانکه بدو بگروند وَكَانَ و هست او بی پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا کاری حکم کرده یعنی

مقدر

مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل علیه السلام
نزدیک وی آمد و باد میدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم
بار گرفت در همان دم بعیسی علیه السلام فَانْتَبَذَتْ پس دور شد و دور
گشت بِهِ بعیسی یعنی وقتی که در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا مکانی دور از شهر
ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل
دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل
و وضع در یکساعت بوده و در تبیان المیسر نه ساعت فرموده و مقاتل گوید یکساعت
خلق بود و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک
رسید مریم درخت خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه مانده
فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما
تا پشت خود بدان باز نهاد قَالَتْ گفت يَا لَيْتَنِي مِتُّ ای کاشکی من مردمی قَبْلَ هَذَا
پیش از این صورت وَكُنْتُ و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی باز گذاشته فراموش
شده یعنی هیچ کس مرا ندانستی و از من حسابی برنداشتندی حالا احبار
بیت المقدس مرا میشناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام
بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی بزایم
و از خجالت این حال ندانم چکنم [illegible] هر چند بروی کار در می نگرم [illegible]
جز خود نمی بینم من فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او بود یعنی در
شکم او بود مراد عیسی است علیه السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا
تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها میخواند یعنی عیسی
از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی
که بیافرید و روان کرد آفریدگار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی
و بدان طهارت کنی وَهُزِّي و بجنبان و میل ده إِلَيْكِ بسوی خود تنهٔ درخت
خرمای خشک شده تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفکند
عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا خرمای تر و تازه فَكُلِي پس بخور از رطب وَاشْرَبِي و بیاشام
از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا بخوشدل شو بسبز شدن درخت و
بر دادن او که مناسب بحال تو داد وجه آنکه قادرست بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت
دارد بر ایجاد ولد از مادر بی وساطت پدر پس حق سبحانه ملایکه فرستاد تا بگرد مریم در
آمدند و چون عیسی علیه السلام متولد شد او را گرفته بشستند و در حریر بهشت
پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا آدمیان

بِجِذْعِ النَّخْلَةِ

جَنِيًّا

یکیها و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس تو بگو اِنِّي نَذَرْتُ بدرستی
که من نذر کرده ام لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا برای خدا روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام
بوده فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز اِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن
میگویم و با حق مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت
ازین خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند متفحص او مشغول
شده از هر جا و هر کسی جستند تا کسی نشان داد که اورا در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا
رفتند و مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ
پس آورده مریم عیسی را بِهِ قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ برداشته او را همین که چشم آن گروه
بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آوردی شَيْئًا فَرِيًّا چیزی
شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر
هرون گویند او را برادری هارون نام بوده یا هرون مردی صالح بوده و در بنی اسرائیل که در
صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل
هرون در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ نبود أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی
بد بلکه امام مسجد اقصی و اشراف احبار بوده وَمَا كَانَتْ و نبوده أُمُّكِ مادر تو حنه بنت
فاقود بَغِيًّا زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی بی پدر از کجا آوردی
فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام که با او سخن گویید و جواب ازو
شنوید قَالُوا گفتند كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ با آنکه هست فِي الْمَهْدِ در
گهواره یعنی در خور گهواره است صَبِيًّا کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب
ندارد گویند که عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن
از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بنده خدایم
آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و ثعلبی
آورده که تعلیم داده است مرا توریة در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانید مرا پیغمبر
گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز می کرد وَجَعَلَنِي و ساخت مرا مُبَارَكًا با برکت
و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا باشم وَأَوْصَانِي و امر کرد بِالصَّلَاةِ باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و بایتاء زکوة
مَا دُمْتُ مادام که باشم زنده حَيًّا و گردانید مرا نیکوکار وَبَرًّا بِوَالِدَتِي بمادر نیکو و مهربانی
برو وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانید مرا جَبَّارًا گردنکشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را
برنجانم شَقِيًّا بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست چنانچه
بر یحیی علیه السلام بود يَوْمَ وُلِدْتُ روز که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم
وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزی که انگیخته شوم زنده ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکه ذکر او گذشت و وصف او

کردیم

کردیم عیسی ابن مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند بابن الله قَوْلَ
الْحَقِّ میگوییم گفتن درست و راست الَّذِي آن گفتنی که جهودان فِيهِ
يَمْتَرُونَ در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که حمل بچیزها ناشایسته میکنند
یا ترسایان در آن جدال نموده جمعی او را خدا و بعضی پسر خدا میدانند مَا كَانَ نیست
و نشاید لِلَّهِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد
باید و حق سبحانه از جنسیت منزه است سُبْحَانَهُ پاکست از اتخاذ ولد إِذَا قَضَى أَمْرًا
چون حکم کند و خواهد کاری را که سازد که بسازد یعنی اراده احداث شیئی نماید فَإِنَّمَا
يَقُولُ پس جزین نیست که گوید لَهُ كُنْ مر آن شیء را که بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی درنگ
وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدا رَبِّي وَرَبُّكُمْ پروردگار من و شماست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید
و بعبادت غیر او مشغول مگردید هَذَا اینست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست که بمنزل
جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند جماعتها مِنْ بَيْنِهِمْ میان یکدیگر یعنی
یهود و نصاری در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان
در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی
را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکائیه ثالث ثلثه قایل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن
در روز بزرگ که قیامت یا مشاهده اهوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ چه شنوا
باشند کافران وَأَبْصِرْ و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند
ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند
اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند
سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات با هول لَكِنِ الظَّالِمُونَ لیکن ستمکاران الْيَوْمَ امروز
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا اند وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را
يَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز حسرت که بدان متحیر باشند و متحسر که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند
که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد
و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی روزی که در پیش است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
و ایشان در غفلت و بیخبری اند از آن وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان کافران نمی گروند باخرت
و متعلقات آن إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا
و هر که را که بر روی زمینست یعنی همه فانی کردند و ما باقی باشیم وَإِلَيْنَا و بسوی ما
يُرْجَعُونَ باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست
ببقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی الطلاق

و وسوم کن را آتش بیازی در زنند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشانند و
لجام اعدام بر سر مرکب وجود کنند تا کبریا در رسد که لمن الملک و چون ماسوی
الله معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت عز قدسی و کمال سبوحی جواب
دهد که لله الواحد القهار ـ صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزید خس و خاشاک
تعین همه را باد ببرد هرچه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل عزت همه را تا عدم
آباد ببرد واذکر و یاد کن برای قوم خود فی الکتاب ابرهیم در قرآن قصه ابراهیم را علیه
السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات
میکنند پس از توحید او خبر ده ایشان را انه بدرستی که او کان صدیقا بود راست
گوینده و مبالغت کننده در آن یا راست کار و راست گفتار نبیا پیغمبری خبر
دهنده یا بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن آن را که گفت مر پدر خود آذر را
یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی ما لا یسمع آن را که نمی شنود دعا و نیاز را و لا
یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی و لا یغنی عنک و دفع نمیکند از تو
شیئا چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار یا ابت انی قد جاءنی
ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یاتک آنچه
بتو نیامده فاتبعنی پس پیروی من کن که تا بنمایم ترا اهدک صراطا سویا راهی راست و درست
که سالک خود را زود بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را
و فرمان او مبر که او فرمانی خدای است ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست للرحمن
عصیا مر خدای را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا ابت انی
اخاف ای پدر من می ترسم ان یمسک آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از خدای
بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون پس باشی للشیطان
ولیا مر شیطان را دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قال گفت پدر
ابراهیم او را اراغب انت ایا روی گردانده تو عن آلهتی یا ابرهیم از پرستش خدایان من
ای ابراهیم و ترک کننده ایشان لئن لم تنته اگر باز نایستی از مخالفت یا از گفتن
عیب و مذمت ایشان لارجمنک هر آینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنم واهجرنی
و دور باش از من ملیا زمانی دراز یا از غضب و معرفت من ایمن مانی سلام علیک
قال گفت ابراهیم که سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد
تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان در آید و در اخبار مذکورست
که چون ابراهیم علیه السلام قصد هجرت کرد پدرش بدو گفت که از رفتن ملول مباش
که تو نیک خدایی داری تا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

ع

نافع

بایمان او

بایمان او امید وار شده بر وی سلام کرد و فرمود ساستغفر لک زود باشد که آمرزش
خواهیم برای تو ربی از پروردگار خود استغفارهای کفار را استدعا توفیق
است از حق سبحانه بر ایمان ایشان که سبب مغفرت ایشان می تواند کرد انه
کان بدرستی که خدای من بی حفیا بمن مهربان است و مرا باجابت دعا وعده داده
واعتزلکم و کناره میگیرم از شما که آذر است و امثال او از بت پرستان میگوید
کردوری میجویم از همه شما وما تدعون و آنان چیزی که هم میخوانید یعنی می پرستید من
دون الله بجز خدای یعنی بتان وادعوا ربی و میخوانم خداوند خود را و می پرستم
عسی الا اکون شاید انکه نباشیم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن خدای خود
شقیا نا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید
و من امیدوارم که از حق سبحانه بهره تمام گیرم سعدی حاجت نه کسی خواه که محتاجان را
بی بهره نکرد اند از انعام عمیم در بحر الیوزی فی تفسیر الکتاب المسطور آورده اند که ابراهیم
علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف ان جبال سیر میفرمود
تا پدرش بمرد و بخانه تعلق بر عشقها دیگر رفت باز بابل آمد و مذمت بتان اغاز کرد
و در این نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی بر او سرد شد و با ساره و لوط علیه
عزیمت شام شد و حق سبحانه ازین هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آن هنگام
که دور شد ابراهیم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را وما یعبدون و آنرا
نیز که می پرستیدند من دون الله بجز خدای وهبنا له بخشیدیم مر ورا از سارا
اسحق و یعقوب یعنی فرزندی و پس از وی نبیره وکلا جعلنا و همه را کردانیدیم نبیا
پیغمبر ووهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشان را من رحمتنا از بخشش خود گفته اند
مراد از رحمت اموال و اولاد است که بدیشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و دادیم
ایشان را لسان صدق سخن گفتنی مشتمل بر صدق و یاد کردی نیکو علیا بلند و سایر
بیان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم است صلوات الله علی نبینا
و علیه حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الاخرین واذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن
موسی قصه موسی را علیه السلام انه بدرستی که او کان مخلصا بود پاک کرده شده
از ادناس نقایص وکان رسولا و بود فرستاده شده از نزد حق نبیا خبر دهنده خلق
را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با انکه اخص و اعلی است آن گفته اند
که خدای اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد ونادیناه و ندا کردیم موسی را من
جانب الطور از جانب کوه الایمن از طرف راست موسی وقربناه و نزدیک
کردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیا در حالتی که راز گوینده بود با ما و انکه نجی ما

بمعنی مرتفع داشته میکوید موسی را علی نبینا وعلیه السلام بالا بردند از آسمانی بآسمانی واز حجابی بحجابی دیکر تا بجایی که او از قلم که توریت بدان نوشته میشد استماع کرد وامام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه وموسی مکر یک حجاب صاحب کشف الاسرار کوید که حضرت موسی را علی نبینا وعلیه السلام هم روش وهم کشش اشارت بروش او ولما جاء موسی لمیقاتنا عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالک تا در روش است خطر دارد چون کشش در رسید خطرها با او کاری نیست یعنی در سلوک مشوب تفرقه هست وجذبه محض جمعیت است شعر تا دوئی خود بحاصلی چون او کشیدت واصلی م رفتن کجا بردن کجا این سیر با بنشستن وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر موسی را وعطا کردیم مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش ومهربانی ما اَخَاهُ هٰرُونَ یاری کردن برادر او هرون او را بوزارت ونبیرهم نَبِيًّا در حالتی که پیغمبر بود وَاذْكُرْ ویاد کن فِی الْكِتٰبِ اسمٰعیل در قران قصه اسماعیل را اِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق آورده اند که کسی با کسی راوعده داد که من درین مکان تا تو بیایی سه شبانروز وبقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد ودرین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت بیت هر که از بن بایه وفا بیش کمست آن ندوفا بلک فریب ودمست ::

نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق وفا خوبتر پس دیکر باره در صفت اسمعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ وبود که میفرمود اَهْلَهُ کسان خود را وکفته اند امت خود را بِالصَّلٰوةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكٰوةِ وبزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ وبود نزد آفریدکار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهت استقامت اقوال وافعال وَاذْكُرْ ویاد کن فِی الْكِتٰبِ در قران اِدْرِیْسَ قصه ادریس را که پسر پسر شیث وجد پدر نوح است علیه السلام ونام او اخنوخ بوده وبجهت دراست علوم بادریس ملقب شده اول کسی که بقلم خط نوشت واز نجوم سخن کفت وخیاطی کرد او بود وسی صحیفه برو نازل شد ودر جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال بعد از وفات آدم علیهما السلام متولد شده اِنَّهُ بدرستی که او كَانَ بود صِدِّيْقًا راست کوینده با خلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنٰهُ وبرداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا بمکانی بلند که شرف نبوتست ودرجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ادریس را علیه السلام در آسمان رابع ملاقات فرمود ودر رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یعنی ادریس را علی نبینا وعلیه السلام حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد

کرالهی

کرا آلهی با وجود این مقدار بعد که میان من وآفتابست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب بروسبک کردان واو را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار شعر از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آن را که سایبان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعای وی مستجاب کرد اند وروز دیکران فرشته که حامل آفتابست خود را سبک بار یافت وتاثری از حرارت او فهم نکرد سبب آن را از حضرت استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا فرموده ومن اجابت کردم فرشته استیذان نمود بزیارت ادریس علی نبینا وعلیه السلام بزمین آمد وبالتماس ادریس او را بر پر باز خود نشانید باسمان برد ونزدیک مطلع آفتاب رسانید وباستدعاء ادریس علیه السلام کمیت عمر وکیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید وعزرائیل علیه السلام در دیوان اعمال نگاه کرده فرموده که حکم الهی در باره اینکس که تو میکویی اینست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را دریافت نقد جان بخازن اجل سپرده وطوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده وروایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا وعلیه السلام مشتاق دیدار وی شد وباذن حق سبحانه بزمین آمد وبا در یافت وبامر الهی بالتماس ادریس جانش برداشت وباز حق سبحانه جان بوی داده عزرائیل او را در آسمان برد وبدوزخ بد ونمود واز آنجا به بهشت رفت ودیکر بیرون نیامد اُولٰٓئِكَ آن کروه انبیا که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم السلام الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ آنانند که انعام کرد خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان بانواع نعم دینیه ودنیویه واصناف مواهب صوریه ومعنویه مِنَ النَّبِيّٖنَ از پیغمبران بیان موصولست یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ از فرزندان آدم که ادریس است وباقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا واز ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مَعَ نُوْحٍ با نوح علیه السلام وآنها غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيْمَ واز فرزندان ابراهیم علیه السلام وَاِسْرَآءِيْلَ واز ذریه یعقوب علیه السلام وَمِمَّنْ هَدَيْنَا واز جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا وبرکزیدیم ایشان را از میان مردمان بنبوت اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود بر ایشان اٰيٰتُ الرَّحْمٰنِ آیتهای خدای در کتب منزله بر ایشان خَرُّوْا بروی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان بودند مر خدایرا وَبُكِيًّا وکریندکان از خوف وی کریه را باستماع وتلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قران خوانید وبکریید اکر نتوانید خود را بر تکلف بکریه در آرید صلح

سجده

۲ سجده

مری رحمة الله فرموده که در خواب قران بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خواندم
فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست مبهج شوقست ایچون اتش
شوق در کانون دل برافروخته گردد از دیده اب خوف ریختن گیرد واذا سمعوا ما انزل
الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع ای دریغا اشک من دریا بدی
تا نثار دلبر زیبا بدی اشک کان از بهر او بارند خلق گوهرست واشک پندارند
خلق این سجده سجم است از سجدات کلام ربانی الله حضرت شیخ قدس سره این سجده
را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وفتوح می یابد سجود انعام عام گفته وگریه شکر
بروست ان را که بر فرح وسرور رسید انجه رحمت رحمانیت مقتضی لطف ورافت
وموجب بهجت ومسرت پس نتیجه او طرب نه اندوه وتعب فخلف من بعدهم پس در رسیدند
از پس ایشان خلف فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را
یعنی ترک کردند واتبعوا الشهوات و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی
چون شرب خمر وزنا وامثال آن فسوف یلقون پس زود باشد که ببینند غیا جزاء
گمراهی وتباه کاری یا عذاب وزیان گویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب
اهل آن چاه بخدا پناه جویند وبقول بعضی وادیست در جهنم اتش او تیزتر وعذاب او
سخت تر که زانی ونمازان ومتابعان ارزوها بدانجا برند الا من تاب مگر انکه بازگشته
باشد از معصیتها وامن وایمان آورده بدل وزبان وعمل صالحا وکرده کردارهای
شایسته فاولئک پس آن گروه تایب مومن یدخلون الجنة در آورده شوند وحفص
فعل معلوم خوانده یعنی در آیند ببهشت ولا یظلمون وستم دیده نشوند شیئا در چیزی
از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند وآنچه بهشت باشد که ایشان را در آرند
جنات عدن بوستانهای اقامت التی وعد الرحمن آنها که وعده داده است خدای آن
عباده بندگان خود را بالغیب بپوشیدگی یعنی ایشان را وعده داد بهشت وان
از ایشان غایبست یا ایشان از ان غایبند وچون وعده هست از ین غیبت باک نیست
انه کان بدرستی که هست وعده ماتیا وعده خدای آمده یعنی موعود او که بهشت
آمدنیست ومومن بدان رسیدنی لا یسمعون نشنوند بهشتیان فیها در ان
بهشتها لغوا سخنی بیهوده وتباه الا سلاما لیکن شنوند سلام از خدای یا
از ملایکه یا از یکدیگر ولهم ومر ایشان را هست رزقهم روزی ایشان
از نعم بهشتی فیها در جنت بکرة بامداد وعشیا وشبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز
ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمه دوزی دو نوبت طعام
میخورند یا مراد دوام رزق باشد وتوالی آن ودر بهشت اگرچه شب وروز

نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل ونهار بشناسند ودر عین
المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها وبستن درها معلوم شود
وزمان نهار برفع حجاب وفتح ابواب ودر تبیان آورده که در زمان شب
کنیزکان بهشت خدمت مهمان کنند ودر زمان روز غلمان وولدان تلک
الجنة آن بهشت که ذکر کردیم التی نورث آنست که میراث دهیم من عبادنا از
بندگان ما من کان تقیا هرکرا که پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از اصحاب کهف وذو القرنین وروح سؤال کردند فرمود که فردا
بیایید اجواب دهم واستثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست وچهار روز جبریل علیه
السلام بوحی فرود نیامد وحضرت رسول بعد از نزول وی با او گفت دیر
آمدی ومن منتظر بودم جبریل جواب داد وحکایت قول او کرد در قران اینست که
وما نتنزل وفرود نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان ودستوری پروردگار
تو له مراوراست ما بین ایدینا انچه در پیش ماست از کارها اینده وما خلفنا وانچه
از پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وما بین ذلک وانچه در میان ما کان وما سیکون
هست یعنی در حال یا مرور است حکم در ابتداء انچه در پیش ماست از کارها
اینده وانچه از بطن آفرینش ما وانتهاء اجال ما وانچه در مدت حیات
ماهست وما کان ربک نسیا ونیست ونبوده ونخواهد بود پروردگار تو
فراموش کار یعنی از حال تو اگاه هست هرگاه که خواهد ما را بتو فرستد رب
السموات والارض اوست آفریدگار آسمان وزمین وما بینهما وانچه در میان
ایشانست پس آفریننده ارض وسما وپرورنده اهالی آن نشاید که فراموش
کار بود فاعبده پس او را پرستش کن واصطبر وشکیبا باش لعبادته بر پرستش
او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش وبابطاء
وحی دلتنگ مشو هل تعلم ایا میدانی له سمیا مر خدای را مانندی که او را
آله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را نام الله بوده باشد یکی
از اثار سطوت الهی این بوده که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند
بلکه اله میگفتند غیرت احدیت وغیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار
دران وتسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت وزبان اهل ایمان را
در نعمت ومحنت وسرا وضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید شعر الله الله چه طرفه
نامست این جز دل ورحان تمامست این بس بود زهی صاحب معنی حسبی الله
گاه این دعوی ویقول الانسان ومیگوید انسان یعنی در میان ایشان می گویند ع

یا الجیز خلقا استخوانهای ریزه شده می‌آورد و بطریق استبعاد می‌گوید أئذا ما مت
ایا ممیرم من لسوف اخرج حیا هر اینه زود بیرون آورده شوم از خاک حیا زنده استفهام
بمعنی انکار است یعنی چه گونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق
سبحانه در جواب او میفرماید که اولا یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آدمی
آدمی انا خلقناه انرا که بیافریدیم ما او را من قبل پیش از این ولم یک و نبود شیئا چیزی
یلک عدم صرف بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم شگفت
زیست از جمع مراد بعد از تفریق آن فوربک پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام
قیامت لنحشرنهم هر اینه حشر کنیم ایشان را یعنی کافران را والشیاطین با دیوان یعنی
ازبا ایشان از شیاطین که در دنیی داشتند با شیاطین هر یکی را با قرین او در سلسله مقید
سازند ثم لنحضرنهم پس حاضر کردانیم ایشان را و بعضی گفته همه آدمیان را حول جهنم
کرداگرد دوزخ جثیا بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی
دوزخ جهت آنست تا سعدا بگاشند که از چه بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان
بیفزاید و اشقیا امکنه خود را از دوزخ به بینند و ملال ایشان زیاده گردد ثم
لننزعن پس بیرون آریم بخشید من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر کرا باشد از ایشان
اشد سخت‌تر و بسیار تر علی الرحمن عتیا بر خدای از جهت سرکشی و جراءت یعنی اول از هر
اعوانها که کافر تر و نافرمان تر بوده جدا کنیم ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین هم
بانانکه ایشان اولی سزاوار ترند بها با تش دوزخ صلیا از جهت اندافتن یعنی
میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افکنند وان منکم و نیست از شما ای
آدمیان هیچ کس الا واردها مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وی گذرند
آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند
که حق سبحانه و تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که
ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که شما ورد نمودها و حق خاسده به بهشتی که شما گذر کردید
بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود بر آن وجهی میفرماید فقد تش سرع
فرمود سه مومن فسون جو اندر آتشش بخواند سوزش نماند کرده . انه نور روشن
کان هست ورود بر دوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما جزمی و قطعی مقضیا کاری
حکم کرده شده بر آن یعنی وعده ایست که البتة واقع خواهد بود و در آن خلاف نیست
و جمعی برانند که ورود بمعنی دخول است جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ورود دخول است و هیچ برّی و فاجری نباشد
الا که بدوزخ در آید اما آتش با مومنان سرد و با سلامت باشد چنانچه با براهیم علیه السلام

و موید این

و موید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که ثم ننجی پس نجات دهیم الذین اتقوا
آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ ونذر الظالمین و بگذاریم ستم
کاران را فیها در آتش جثیا بزانو در آمدگان واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم
بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات هویدا و روشن معانی آن باد لایل یا اعجاز شان قال گویند
الذین کفروا آنانکه نگرویدند از صنادید قریش للذین آمنوا مر آنانرا از فقرا که گرویدند
یعنی توانگران درویشان را گویند ای الفریقین کدام از این دو گروه مومن و کافر خیر
بهترند مقاما از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل نزه است و تمام اسباب
معیشت در وا مادة و شما را نه کوچه ایست معین و نه توشه ایست مهیا و بحقیقت
مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مومنانرا
میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حال ترند واحسن ندیا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی
آراسته‌تر چه در مجمع ما صنادید و اشراف عرب‌اند و در مجلس شما موالی و ضعفاء
پس حق سبحانه بار افتخار و مباهات را درهم شکسته فرموده که وکم اهلکنا و چند
هلاک کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن گروهی را بمجمع بودند در زمانی واحد
و بجب واقع بودند هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت امتعه
بیت کالا و ایش منازل بدان باشد ورئیا و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر
زان مال هلاک از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت
بمال و جمال خویشتن تکبر مکن کان را بقایی نیست [illegible] قل بگو ایشانرا
که بمال و منال مغتر و مستظهرند و بر غرة مشرب شده زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست
در گمراهی و دوری از راه حق فلیمدد پس باید که مدد کند خبر است در صورت
امر یعنی مدد میکند له الرحمن مر او را خدای و باز میکشد عمر او را مدا باز کشیدنی
یعنی او را مهلت میدهد و نعمت که در پی بدو میرساند حتی اذا رأوا تا وقتی که ببینند
ما یوعدون آنچه بیم کرده شده اند بدان اما العذاب یا عذاب در دنیا بقتل و اسر
واما الساعة و یا روز قیامت مشاهده انواع خزی و نکال فسیعلمون پس بدانند
من هو شر آنرا که بدتر است از آن دو گروه مکانا از جهت مکان چه جای مومنان
درجات جنان باشد و ماوی ایشان درکات نیران واضعف و بدانند آنرا که ضعیف
تر است جندا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدا
و ملایکه و انبیا یاری و مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یاور و مددکار نباشد
وما للظالمین من انصار ویزید الله و می‌افزاید خدای در دنیی الذین اهتدوا آنانرا
که راه یافته اند بکتاب او هدی راه نمودن یعنی گرویده اند بانچه از قرآن نازل شد

وحق سبحانه ایشان را بتصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیادت میکند و
فَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربعه
و قران مر ایشان را خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهت
پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا
جاه و مال در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد
و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب ربط بدیشان فرود
و نامدارتند یعنی کامران و کامکار نیا آورده که خباب بن الارت را رضی الله عنه
و عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی او را باداء آن تقاضا کرد و او گفت وام ترا باز ندهم
تا محمد را کافر نشوی خباب رضی الله عنه گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده
و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روز که مبعوث شوی مال و وام خود
از من بستان که اگر آنچه میگویی حقست من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند
من بیشتر حق سبحانه آیه فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آن را که کفر ورزید
بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قران را و حلف وَقَالَ و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای
قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند در آن روز مَالًا وَوَلَدًا مال و
فرزندان را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این
سخن از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهد و پیمانی
برین صورت كَلَّا نه چنانست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم
مَا يَقُولُ آنچه میگوید تا بر آن او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و باز
کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم
عذاب او را برین وجه که عذابی بر بالای عذاب بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم
یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَ
يَأْتِينَا و بیاید بما وقت مرگ یا در روز رستخیز فَرْدًا تنها نه مال با وی و نه فرزند بر
او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان اصنام و
ملائکه لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی
یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزیز گردند سَيَكْفُرُونَ
زود باشد که کافر شوند پرستش نمایان بِعِبَادَتِهِمْ و باشند وَيَكُونُونَ مر معبودان خود عَلَيْهِمْ
دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند ضِدًّا آیا ندیدی و ندانستی أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ
آنکه ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین
در فتنه ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشان را أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریض

میکنند

نصف الجزو

میکنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و از جای می برند بتسویلات و وساوس
فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا
نَعُدُّ جزین نیست که میشماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشان و انفاس ایشان عَدًّا
شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه
مقرر شده یَوْمَ یاد کن روزی را که ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزکاران را و
جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتی که سواران باشند
بر ناقههای بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه
ملوک می برند امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات
باشند و قومی بر مراکب همم و نیات اما آنکه بر مراکب طاعت باشند بهشت جویانند
ایشان را بروضه جنان برند و اما آنکه بر نجایب همت باشند خدای طلبانند ایشان را
بقرب رحمان خوانند جانان جوی دیگرند و جان جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که
ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی ایستاده دعا می کرد که خدایا بر وی رحمت
کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بر وی زد که ای غافل سی سالست که بهشت
را با شرف و غرف و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من گوشه چشم همت بر وی نیفکنده
ام اکنون که بدرگاه قرب میروم رحمت خود آورده و برای من بهشت میخواهی
باغ فردوس از برای دیدنش ایدم ... بو خیالش روضه جنت چکار آیدم وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
و برانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را برانند وِرْدًا تشنگان
یا پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ مالک نشوند یعنی نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست
هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشند عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا پیمانی
برای شفاعت و آن پیمانی توحیدست و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن
مگر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری
از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر
علیهم السلام بگو ای محمد مر ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ بتحقیق که آوردید شَيْئًا إِدًّا چیزی
زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ
شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
و بیفتند کوهها هَدًّا افتادنی شکستنی یعنی پاره پاره گردد أَنْ دَعَوْا از آنکه خواندند
لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزندی یعنی بدو نسبت اسناد کردند وَمَا يَنْبَغِي و نسزد و لایق
نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی
مجانست است زیرا که ولد از جنس باید و حق سبحانه از مجانست منزه است و اقتضای ذات ...

نیست بمعاونت اولاد وانس والفت بایشان واستظهار وتزین بدیشان ان کل
نیست من فی السموات والارض هرکه در اسمانها وزمینست الا اتی الرحمن مکر اینده
در قیامت بسوی رحمن عبدا در حالتی که بنده باشد لقد احصیهم بدرستی که همه
را دانسته است وبدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم وقدرت او بیرون
نیستند وعدهم وشمرده است اشخاص وافعال ایشان را عدا شمردنی وکلهم
وهمه ایشان آتیه ایندکاننده بوی یوم القیمة روز رستخیز فردا تنهای اتباع
وانصار ان الذین امنوا بدرستی انانکه بکرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای
پسندیده سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان خدای
ودا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب
ووسایط ان در حدیث امده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل علیه
السلام کوید که من فلانرا دوست میدارم تو هم اورا دوست دار جبرئیل اورا
دوست کرد ومنادی کند در میان اهل اسمان که حق تعالی فلانرا دوست میدارد
شما هم دوست دارید پس اسمانیان اورا دوست دارند انکاه محبت اورا وضع
کنند در زمین تا زمینیان نیز اورا دوست کیرند فانما یسرناه پس جز این نیست
که اسانی کردانیده ایم قرانرا بانکه منزل ساخته ایم بلسانک بزبان تو یعنی بلغت عرب
تا خواندن ان بر زبان تو اسان کرده ایم لتبشر تا مژده دهی به المتقین بدان پرهیزکاران
کاران که از شرک اجتناب نموده اند وتنذر به وبیم کنی بان قوما لدا کروهی ستیزه
کاران سخت خصومت را وکم اهلکنا وچند هلاک کردیم قبلهم پیش از قوم تو
من قرن از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هل
تحس هیچ می یابی ومی بینی منهم ازان هلاک شدکان من احد یکی را او تسمع یا میشنوی
لهم مر ایشان را رکزا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب ما بدیشان فرود امد
مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی ایشانرا بیند ونه آوازی بر جای که کسی
بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته وهمه را بدست فنا در دام خمول
ونسیان انداخته مصرع کان لم یخلقوا او لم یکونوا شعر کو اثر از خسروان تاج بخش
کو نشان از خسروان تاج دار سوخت در هیم شهان کامجوی خاک شد تخت ملوک
کامکار سورة طه مکیة ایات ۱۳۴ کلمات ۱۳۴۱ حروفات ۵۲۴۲ بسم الله الرحمن الرحیم
ع طه در هر یک از حروف مقطعه که مبادی سورتست اقوال مختلف بسیار
کرده طایفه بعضی این حروف را مقطعه دانند وکویند اسم قرانست یا اسم سوره یا اسمی
از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر وهادی وجمعی بر انند که اسمیست از اسماء حضرت

صلی الله علیه وسلم چنانچه مزمل ومدثر پس منادی باشد حرف نداء از وی محذوف
با اشارتست بدو اسم ان حضرت که طا لبست وهادی یعنی طالب شفاعت
هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب وهادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت
دل وست از غیر حق وهدایت او بقرب حق در حقایق سلمی اورده که طا اشارتست
بانکه طی کرده شد نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی علیه السلام وها رمزیست از انکه
هایم یافت بقرب مکون سرمدی ویقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند وهریک
اشارتست بچیزی در تبیان اورده که قسم بطول وهدایت الهی است یا بطینت
پاک وهمت عالی حضرت رسالت پناهی ودر تیسیر از امام جعفر صادق رض
نقل میکنند که طه سوکندست بطهارت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم کقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا ویقول بطوبی وهاویه که اشارتست بجنت
ونار ودر زاد المسیر اورده که طا طیبه مدینه است وها مکه وبدین دو حرم
محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیانست وها هرب کافران یا طرب اهل
جنانست وهوان ارباب نیران قومی بر انند که این لفظ از حروف مقطعه نیست
بلکه موضوعست با ناء یا رجل بلغت عک یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل مصرع
ان السفاهة طاها فی خلائقکم لا قدس الله اخلاق الملاعین ودیکری کفته
ع هتفت بطاها فی القتال فلم یجب وبدین قول منادی حضرت رسول باشند
ودر بعضی تفاسیر امده که طا بحساب جمل نه است وها پنج مجموع چهارده باشد
وغالب آنست که ماه را مرتبه بدریت در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب
مندرجست که ای ماه شب چهارده ومنادی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وبدریت اشارت بکمال مرتبه جامعیت ان حضرت کما لا یخفی علی العرفا شعر ماه
چون کامل شود انور بود زانکه او مرات نور خود بود کاه ماه بدری وکه شاه بدر
صدر تو مشروح وکارت شرح صدر در شب تاریکی کفر وضلال از مهت روشن شد
انوار جلال وکویند طاها در اصل طاها بوده که همزه را حذف کرده اند طا امرست
از وطا بطا وها کنایتست از ارض کنایت غیر مذکور ودر تبیان حال که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بتهجد بر خواستی بریک قدم ایستادی یا بانکشتان پای مبارک
ایستادی چنانچه پس پای او بزمین نرسیدی وبدین سبب پشت پای مبارک کش
ورم کرد این سوره نازل شد وامر فرمود که طاها یعنی بسپر بقدمین خود زمین را یعنی
کف هر دو پای بزمین نه وکویند روزی ابوجهل واضراب او حضرت رسول را صلی الله
علیه وسلم کفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند که قران بر محمد

صلی الله علیه وسلم فرو ایستاده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد
که طه ای مرد که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده ما انزلنا نفرستادیم
ما علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و خود را ایستاده کنی و بواسطه قیام
در نماز القدم ورم در پای حضرت رسد الا تذکرة لیکن فرستادیم او را برای جهت
پند دادن لمن یخشی مر آنکس را که ترس شد تخصیص خاشی با آنکه تذکیر عامست
جهت انتفاع اوست بآن تنزیلا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی ممن خلق
الارض از آنکس که بیافرید زمین را والسموات العلی و آسمانها و بلندها الرحمن اوست
بسیار بخشایش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد امر او و اضافه استیلا
بعرش با آنکه سبحانه بر همه موجودات مستولیست جهة آن تواند بود که اعظم
مخلوقاتست در تاویلات امام ماتریدی مذکورست که عرش بمعنی ملک آید
وحق سبحانه بر ملک خود مستولی وغالبست در فتوحات آورده که شیخ ما قدس
سره درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوی خداوند بر عرش در قرآنست و مرا
بدین ایمانست تاویل نجویم که تاویل درین باب طغیانست بظاهر قبول کنم و بباطن
تسلیم آورم که این اعتقاد سنیانست اما میدانم نه محتاج مکانست و نه عرش بردارنده
اوست بلکه اوست بردارنده و نگه دارنده عرش شعر نی مکان راه یافت سوی بیش
نی زمان نی بیان دارد خبر زو نی عیان این همه مخلوق حکم اوست خالق عالم
از عالم برترست له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات
علویه وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وما بینهما و آنچه میان
هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی وما تحت الثری و آنچه در زیر طبقه
ترابی است و از زمین ثری طبقه زیرترست از طبقات ارض و آن موضعیست
که صخره صما بر بالای اوست در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایة وهب بن منبه مذکور
است که زمین هفت طبقه بر دوش فرشته ایست و قدمین فرشته بر صخره است و
صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوام گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت
بر بحر و بحر بر جانب جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل
آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ماتحت الثری جز حق تعالی نداند وان تجهر بالقول
واگر آشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستی که او یعلم السر میداند پوشیده را و
اخفی و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند و می پوشد و
اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید و اخفی آنکه در دل خود

نهان دارند

نهان دارد الله اوست خداوند بحق لا اله الا هو نیست معبودی سزای پرستش
مگر او له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای با صفتهای نیک وهل اتیک و آمده است
بتو حدیث موسی خبر موسی بن عمران و قصه او داستانه پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا
کن اذ رای نارا و یاد کن چون دید موسی نارا آتشی در اخبار آمده که چون موسی از
شعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب
علیه السلام اجازه داده و اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و
برف می بارید ایشان راه گم کرده نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر
شعیب را علیه السلام که حلیله او بود درد وضع حمل بدید آمده باتش محتاج
شد موسی علیه السلام چند آنچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد
ناگاه از دور آتش دید فقال پس گفت لاهله امکثوا مر اهل و عیال و خدم خود
را که درنگ کنید در همین موضع که انی آنست نارا بدرستی که من دیدم نارا آتشی
لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بقبس از آن آتش شعله در سر چوب
یا نی گرفته یا جمع خورد را از آن یعنی فتیله با چیزی روشن کنم یا اخگری بیارم
او اجد یا شاید که بیابم علی النار بسر آن آتش هدی راه نمایی که ما را
بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فلما
اتیها پس آن هنگام که بیامد بان آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب
یا عوسج بوده بر افروخته و در حوالی آتش هیچ کس نی موسی متحیر شد و از روشنی
آتش و سبزی درخت متعجب بود ناگاه که نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی
انی انا ربک بدرستی که من منم پروردگار تو تکرار ضمیر متکلم برای توکید و تحقیقست
یعنی شک مکن و متیقن شو بانکه من آفریدگار توام فاخلع پس بیرون کن و بیفکن
از پای خود نعلیک نعلین خود را گفته اند آن نعلین نجس بود از پوست حمار غیر
مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن
فرموده تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت
آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط
ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره
و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند شعر گفتی که زمین و آسمان طالب اوست
چون در نگری برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر
اهل و ولد فارغ کن امام قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل
بیرون افکن یعنی در عالم تجرید قدم برد و گوشه انک بدرستی که تو بالواد المقدس طوی

بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ ومن برگزیدم ترا
برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَىٰ مرا آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو
ان وحی کدامست إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای
بجز من فَاعْبُدْنِي پس پرستش کن مرا این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهی
علم است وامر بعبادت که کمال عملست پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص
نموده فرموده وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وبپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در ان
نماز و ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است
أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آن را جهت تخویف بعذابی که وقت آن
معلوم نیست اتم واشد باشد واگر اخفی بمعنی سلب خفا دارند معنی انست
که نزدیک شد که ظاهر کردانم ان را لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیه یعنی قیامت
بیشک اینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ بانچه می شتابد
از عملها و میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت
مَنْ لَا يُؤْمِنُ آنکس که نمی گرود بِهَا بوقوع ان وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی
نفس خود را پس بصدد این کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی خطاب با موسی
علیه السلام است و مراد امت اوست امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما
الله بر انند که از انجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر علیه السلام ماست
و برین تقدیر مراد امت وی باشند القصه چون موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین
بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ وان چه چیز است بِيَمِينِكَ
يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و رفع هیبت با وی
سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش
تا عجایب بینی قَالَ گفت موسی علیه السلام هِيَ عَصَايَ این عصای منست وآن عصای
از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و بر سر خط بر نبشته بود خط
اول القدرة لله خط دوم العظمة لله خط سیوم محمد رسول الله و در زیر او سنانی
نشانده و نامش علیتی بوده با تبعه از آدم علی نبینا و علیه السلام میراث بشعیب رسیده
بوده از وی بموسی رسید القصه جواب داد جهت تعداد نعم بلیغ بران افزود و گفت
أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بران عصا چون مانده می شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه باشم
بپویند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود
وَلِيَ فِيهَا و مرا در ان عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی
علیه السلام سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و جهت

درخواب

در خواب بودی رمه را محافظت نمودی و بر چاهی که رسیدی تنه او حبل و
شعبتین او دلو شدی و چون بزمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که
مرغوب موسی علی نبینا و علیه السلام بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون
شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که مرا با وکارهاست قَالَ گفت خدای
أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز همچون نعلین
دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش
وی رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ می شتافت
بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد برابر عصا بعد از ان بزرگ شد و ابر شتر
بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطبر کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او
هفتاد یا چهل ذراع بود و در دهان او دندانها بزرگ و دو چشمش چون برقی در خشید
بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختها بوزن از بیخ بر کندی و بخوردی
چون موسی علیه السلام وی را دید ترسان شد روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای
وَلَا تَخَفْ وی را و مترس از وی سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ زود باز گردانیم وی را وَاضْمُمْ
يَدَكَ بحالت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی
علیه السلام رسید روی باژدها روان شد دست خود را در دهان او کرد همچنین
او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی دل موسی علیه السلام آرام گرفت
دیگر باره ندا آمد که إِلَىٰ جَنَاحِكَ ضم کن دست خود را تَخْرُجْ بَيْضَاءَ بسوی پهلوی خود
در زیر بغل مِنْ غَيْرِ سُوءٍ تا بیرون اید سفید روشن آيَةً أُخْرَىٰ و عیبی و علتی یعنی
سفیدی برص نباشد بلکه سفید درخشنده و با شعاع بود مانند برق
آيَةً أُخْرَىٰ فرا گیر اینی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ اینچنین کردیم تا بنمایم ترا
مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ برو بدین دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون و دعوت کن او را به پرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در گذشته
و دعوت ربوبیت میکند چون حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام مامور شد
بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چه گونه مقاومت توانم
کرد پس از خدای تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي
ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی گنجد اعباء بمن
وحی میکنی یا ما تحمل و بردباری سازم تا از هر سخنی تنگ دل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان
کن برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي
از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را

ع

علیه السلام در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست بریش وی رسید و اورا از
کره و قدری از آن بکرفت و برکند فرعون خشم کرفته بقتل او حکم کرده و آسیه خاتون
عذرخواهی آغاز نموده فرموده که این کودک جوهر درخشان دید و بدان متوجه شد
واکر جمر آتش بینند هم دست بدان خواهد رسانید پس طشتی آتش بجواز یاقوت
پیش موسی آوردند موسی خواست که دست بجانب یاقوت دراز کند جبرئیل
علیه السلام دست وی را کرفته بسوی جمرات آتش برد جمره برداشته در دهن نهاد
زبانش بسوخت و کرهی از آن بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا درخواست کرد تا آن
عقده منحل کردد و دیکر کفت وَاجْعَلْ لِي و کردان برای من یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده
یا بار برداری مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون برادر مرا اشْدُدْ بِهِ محکم کن
بوی أَزْرِي پشت و قوت مرا وَأَشْرِكْهُ و انباز کن اورا فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک
ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز کزاریم كَثِيرًا بسیار
وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعاء بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو كُنْتَ هستی
بِنَا باحوال ما بَصِيرًا بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ
کفت خدای که بتحقیق داده شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَى مطلوب و مسؤل خود را ای موسی
یعنی هرچه خواستی بتو دادم وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستی که منت نهاده ایم عَلَيْكَ بر تو
و نعمت دادیم ترا مَرَّةً أُخْرَى در وقتی که دیکر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ
بسوی مادر تو مَا يُوحَى آنچه نتوان دانست مکر بوحی یا او را الهام دادیم
در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار
تو درمانده شد ما ملهم ساختیم او را یا بزبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام
کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن موسی را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه
در وی نهاده باشی و سر آن بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را
فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا صورتش امر است
و معنیش خبر یعنی دریا او را می افکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا کیرد او را
عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار
عدو بجهت مبالغه عداوت اوست آورده اند که مادر موسی علیه السلام
بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جوی از آن دریا
بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون درآمد و او با زن
خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بکرفتند و سر باز
کرده کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد شعر ماه زیباست ولی روی تو زیباتر

ازوست

ازوست چشم نرکس چکنم چشم تو رعناتر ازوست قتاده رحمه الله فرموده
که در چشمهای موسی علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی
دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان
پایدار شد بجانب حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی
کاین مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند
وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَى عَيْنِي بر دیده من یعنی بعلم و ارادت من در حضرت
که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و به تربیت مهد و تعیین دایه اشتغال
نموده هرچند دایه آوردند موسی علیه السلام شیر وی نکرفتی مادر موسی دختر
خود مریم را کفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا می رود
چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت
حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی ستاند خود را پیش آسیه افکند إِذْ تَمْشِي
یاد کن چون میرفت أُخْتُكَ خواهر تو در نزد ایشان فَتَقُولُ پس کفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا
دلالت کنم شما را ای حاضران عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد
آسیه کفت اکر چنین کنی با تو احسان تمام مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد
و موسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز کردانیدم ترا إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر
تو و بدین عهد وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو
وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نکردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را آن قبطی
بنی اسرائیلی ترا استغاثه کرد آنرا و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت
قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم بمدین هجرت
کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک
و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در
سوره قصص مشروح بیاید فَلَبِثْتَ پس درنک کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان
اهل مدین و آن هجده یا بیست و هشت سالست ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی
عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى بر اندازه که مقدر کرده بودم ای موسی و اینجا با تو سخن کفتم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا
برکزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست کرفتم اذْهَبْ
برو تو أَنْتَ وَأَخُوكَ و برادر تو هارون بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید
فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَى فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او در عصیان از حد درکذشته است
فَقُولَا لَهُ پس سخن کویید با او قَوْلًا لَيِّنًا سخن کفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او

داو وا دعوت کنید در صورت مشورت مثل اهل الالحان نزکی مبادا اکر درشتی نمایید
بر شما غضب کند یا انکه حق تربیت او در خوش یعنی مربی دارید وکفته اند او را
بکنیه خوانید چون ابا العباس و بقولی ابا الولید و ابو مره نیز کفته اند و بر هر تقدیر
منع میکنند لعله یتذکر شاید که او بر پند کیرد بکلام شما او یخشی یا بترسد از عذاب
خدا اندکی بهم متحقق است و خشیه حقه بتوهم پس موسی علی نبینا و علیه السلام
ازین محل متوجه مصر شد و با سر اهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی
علی نبینا و علیه السلام شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز از وی چیزی نیافتند
دران صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین انجا رسیدند و صفورا را بشناختند
بپیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان
رسید الغصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون علیه السلام که باستقبال
برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و موسی علیه السلام
شرح احوال بتمامی باز کفت و با او آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت
باید نمود خبر داد هرون علیه السلام کفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از انچه
تو دیده زیادت شده و بادنی سببی حکم بقطع و بقتل و صلب میکند موسی علیه السلام
اندیشناک شد و هر دو برادر باتفاق قالا ربنا کفتند ای پروردکار ما اننا نخاف
بدرستیکه ما می ترسیم ان یفرط علینا از انکه فرعون پیشی کیرد برما یعنی تعجیل کند بعقوبت
ما و نکذارد که معجزه بدو نماییم او ان یطغی یا انکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت
با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه کوید قال کفت خدای که ای موسی و هرون لا تخافا
مترسید از افراط و طغیان او انّنی معکما بدرستیکه من با شماام بحفظ و نصرت اسمع
می شنوم دعای شما یا انچه او میکوید بنسبت من واری و می بینم انچه کند با شما یعنی
خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام نکذارم که ضرری بشما رساند فاتیاه پس بروید
بدو فقولا پس بکویید انا رسولا ربک ما دو فرستاده پروردکار توییم فارسل معنا پس بفرست
با ما بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آبای ما بوده
و لا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کرفتن مقاطعه و قتل اولاد
قد جئناک بدرستیکه آورده ایم نشانی یعنی معجزه بآیة من ربک از نزد آفریدکار تو
والسلام و سلام ملایکه یعنی تحیت بهشت علی من اتبع الهدی بر انکس است که پیروی ایمان
کند و راه راست کیرد یا سلامت هر دو سرای مر وراست انا قد اوحی الینا
بدرستیکه وحی کرده اند بما یعنی پروردکار ما حکم فرموده ان العذاب بانکه عذاب دنیا
و آخرت علی من کذب بر انکس که تکذیب کند آن را که آورده ایم و تولی و پشت بر ان

کند

کند و ازان اعراض نماید پس موسی و هرون علی نبینا و علیه السلام بحکم الهی
بدربارکاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد کفتند
که ما رسولان پروردکار اییم و ترا بعبادت او میخوانیم و ان کلماتی که حق سبحانه
تلقین کرده بود ادا کردند قال کفت فرعون فمن ربکما یا موسی پس کیست پروردکار
شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید نکته در انکه موسی را بندا
تخصیص کرد با انکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که زبان موسی
عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمیشود خواست که او را از رد حصار مجلس
انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح قال کفت
ربنا الذی پروردکار ما انکس است که از محض رحمت اعطی داده است
کل شیء هر چیزی را از انواع مخلوقات خلقه صورت او و شکل او و لایق
و موافق حال او یا داد هر یک را از خلایق انچه قوام و استقلال او در وجود و
معاش بدانست ثم هدی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا کردانید بکیفیه
انتفاع ازان یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج
و استزاج بدو نمود و کفته اند خلقه مفعول اولست و تقدیر کلام اینک داد
آفریدکان خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی بود راست
آن را تقدیر کرد فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین
خدایی میل کنند سخن را بجای دیکر کشانید و جهت تعجیز موسی علی نبینا و علیه السلام
قال کفت فرعون فما بال القرون الاولی پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم
نوح و عاد و ثمود که این خدا را نپرستیدند تا این زمان در سعادت و دولت اند
یا در شقاوت و نکبت قال کفت موسی علمها علم حال و مآل آن کروه عند ربی
نزدیک آفریدکار منست فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل خطا
نمیکند و فرو نمی کذارد ربی پروردکار من هیچ چیز و لا ینسی و فراموش نمیکند بلکه
دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مکر آنچه مرا ازان خبر دهند
و کفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود کفت چیست حال کذشتکان
که بر انکیخته می شوند موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که ان را جز خدای
هیچ کسی دیکر نمیداند و باز فرعون همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و کفت
پروردکار من الذی جعل آنست که کردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا فرشی
کسترده که بران می نشینید و مسکن میسازند و سلک لکم و روشن کرد برای شما
فیها در زمین سبلا راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود

قیام مینمایند وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که باران است
فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت به تکلم تنبیه
است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون
می آوریم بآب باران أَزْوَاجًا اصنافی گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى از رستنیهای پراکنده
که لون و طعام و رایحه هر یک مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین
كُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از ثمار
و حبوب وَارْعَوْا و بچرانید أَنْعَامَكُمْ چهارپایان خود را در چراگاهها از آنچه خوردن
گیاهها که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این که مذکور شد لَآيَاتٍ
هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِأُولِي النُّهَى مر خداوندان
خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح مِنْهَا از زمین
خَلَقْنَاكُمْ آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک
زمین است و در تبیان فرموده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک موضعی
که مدفن کسی خواهد بود قدری برمیدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد
فالکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میگردد چنانچه حق
سبحانه فرمود شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین باز بریم بعد از
مرگ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آریم تَارَةً أُخْرَى باری دیگر بجهت حساب
و جزا و حکیم فردوسی راست بیت بخاک در آرد خداوند پاک دگر ره برون
آرد از زیر خاک برآن حال کاین بخاک اندرون برآن گونه از خاک آیی برون.
اگر پاک در خاک گیری مقام برای از و پاک باکی تمام پس فرعون حجتی و معجزه طلبید
حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان
عصا شد و ید بیضا بوی نمود و آن آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و نگروید
چنانچه حق سبحانه فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه
معجزهای ما که بموسی علیه السلام داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد همه
را وَأَبَى و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمان برداری کند و از روی عناد قَالَ
گفت أَجِئْتَنَا آیا آمدی بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از
زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى بجادویی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری
و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی
کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم ما برای تو جادویی مِثْلِهِ مانند جادویی
تو و با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ

ع

پس مقرر

پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه
چنان وعده که هیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو چون
وعده برسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم
ما و تو از آن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم
نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسی علیه السلام مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ
الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را که همه آراسته
در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ
و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در چاشتگاه که روشنتر است از باقی روز و
یعنی موعد ما روز اجتماع ادیان است بوقت چاشت موسی علیه السلام آن روز را
تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد دست دهد و وقوع پذیرد و خبر آن
باطراف و اکناف عالم برسد فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت
در آمد و جهت جمع کردن سحره را یزد و کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد
انجیز را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ أَتَى پس آمد بوعده گاه
با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود
با ایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی که آیات او را سحر گویید و خواهید که با آن معارضه
کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل گرداند
و از بیخ برکنند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کرد اند بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی
که بی بهره ماند مَنِ افْتَرَى هر که افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود
کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی
علیه السلام و گفتند این سخن سخن ساحران نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پنهان داشتند
راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت
او باید کرد آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند و مشاوره
میکنند و پرسید که ای سحره چه میگویید ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هَذَانِ
بدرستی که این هردو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون
کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادویی خود و مملکت مصر را در
تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى مذهب شما را که افضل مذاهب است
و دین و مذهب خود را ظاهر کنند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان
از شما بر گردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف است

کویند اسم ان است وبلغة خثعم نلتنه در هر سه حال از اعراب بالف می باشد
واین حروف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد وهذان مبتداء
جنانچه ان وصاحبهما النافیه . وبعضی کفته اند اسم ان ضمیر شان محذوف است
وهذان ساحران خبر او وحفص وابن کثیر مخفف میخوانند اورا نافیه میدانند ولام را
بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه جون فرعون از سحره شنود که موسی
وهارون علیهما السلام ساحرانند وداعیه اخراج قبطیان دارند از مصر اشفتند
وکفت فاجمعوا کیدکم بس جون حال جنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی
الات سحر را ثم ائتوا صفا بس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما
در دل مردم افتد وجهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وقد افلح الیوم وبدرستی
که فوز یافت وبمطلوب خود رسید امروز من استعلی هرکه بر سر امد در سحر بس
جادوان هفتاد هزار یا سی ونه هزار صف کشیدند وموسی وهارون علیهما
السلام در برابر ایشان بایستادند سحره وبقولی سبصد خروار حبل وچوب میان
تهی کرده وبر زیبق ساخته بمیدان اورده ند وبطریق ادب قالوا یا موسی کفتند
ای موسی اما ان تلقی یا انکه تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون ویا انکه باشیم
اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی علی نبینا وعلیه السلام از روی مقابله ادب
ویا از وجه باعتبار ان وبی حسابی از ان قال بل القوا کفت بلکه شما بیفکنید
ایشان جادوییهای خود را بیفکندند وبسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب
امد فاذا حبالهم وعصیهم بس انکاه رسنها وعصاهاء ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی
من سحرهم از جادویی وکید ایشان که کویی انها تسعی بدرستی که ان میرود ومی شتابد
فاوجس بس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی موسی از انکه نظاره
کنان میان سحر ومعجز فرق نکنند یا انکه تفرقه کردند بیش از القاء عصی وجون این
وهم بر موسی طاری شد قلنا کفتیم لا تخف مترس از انجه ترا در بیم انداخته که امر
تو از غایت وضوح بر عام وخاص ملتبس نخواهد کشت انک انت الاعلی بدرستی که
تو برتری از ایشان وغالب بر ایشان والق وبیفکن ما فی یمینک انچه در دست
راست تست تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا ورسن ایشان باک مدار
وان جوب که در دست تست بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا انجه ساخته اند
انما صنعوا بدرستی که انچه ساخته اند کید ساحر فریب جادو است ولا یفلح الساحر
ورستکاری نیابد ساحر وفیروز نشود حیث اتی هرجا که باشد وبهر جا
رود حضرت موسی علی نبینا علیه السلام عصا بیفکند فی الحال اژدهای

عظیم شد

عظیم شد ودهن خود کشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد ومردمان
ترس وی روی بکریز اوردند موسی علیه السلام اورا بکرفت همان
عصا شد جادوان دانستند که ان سحر نیست زیرا که سحر سحری دیکر را
باطل کند بلکه قدرت خدا ومعجزه موسی است فالقی السحرة بس بروی
در افکنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افکند سجدا
در حالتی که سجده کنندکان بودند مر خدای را از روی صدق قالوا امنا
کفتند کرویدیم برب هارون وموسی بپروردکار هارون وموسی علیه السلام
تقدیم هارون جهت رعایت فواصل وملاحظه روش (?) ایهای است که این
صورت مشاهده کرد قال امنتم کفت ایا ایمان اوردید وحفص امنتم خواند
بر سبیل اخبار یعنی شما بکرویدید وتصدیق کردید له مر موسی را قبل ان اذن لکم
بیش از انکه دستوری دهم لکم مر شما را وفرمایم که بدو بکروید انه بدرستی
که موسی لکبیرکم هر اینه بزرک شماست الذی علمکم السحر انکه بیاموخت شما را
سحر جادوی یعنی معلم ومهتر جادوانست شما باهم ساخته اید میخواهید که
ملک ما بر اندازید فلاقطعن بس هر اینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستهای وبایهای
شما را من خلاف مخالف یکدیکر یعنی یکی از راست ویکی از جب ولاصلبنکم
وبر اویزم شما را فی جذوع النخل بر تنهاء نخل خرما یعنی درخت خرما که دراز
ترین درختانست تا همه کس شما را ببیند وعبرت کیرد ولتعلمن اینا وتا بدانید
که کدام از ما اخدای موسی که بدو کرویده اند اشد عذابا سخت ترست از روی
عذاب وابقی وباینده تر از جهت عقاب ساحران جون از جام جذبه ربانی
مست شده بودند واز انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته
از دست شده
خورده یک جرعه از کف ساقی هرجه فانیست کرده در باقی
دامن از فکر عذاب افشانده لیس فی الدار غیره خوانده لاجرم در جواب فرعون
قالوا لن نؤثرک کفتند که ما ترا اختیار نکنیم واختیار نکنیم علی ما جاءنا بر انچیزی که امد بما
من البینات از معجزات واضحات وکویند در حین سجده بهشت ونعیم ان را بدیشان
نموده بودند بس کفتند ما نعمت ترا نمی کزینیم بر انجه دیدیم از نشانها وروشن
وسوکند میخوریم والذی فطرنا بخدای که ما را افرید فاقض بس بکن ما انت قاض حکم
هستی کننده ان یعنی هرجه خواهی با ما بکن که ما بروای ان نداریم انما تقضی جز این
نیست که حکم کنی هذه الحیوة الدنیا درین زندکانی دنیی یعنی حکم تو درین جهان که ما فنیم
بلش جاوی نیست هرجه میخواهی میکنی در اخرت که بهترست وباینده تر تو از حکم

معزول و بمهم خود مشغول خواهی بود شعر امروز بجز هرچه خواهی بکنی فردا اینها نیز
هرچه خواهند کنند إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا بپروردگار ما لِيَغْفِرَ
لَنَا تا بیامرزد ما را خَطَايَانَا گناهان ما از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و آنچه
اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آن چیز مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادویی آورده اند
که فرعون مردم را بآموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشان را اکراه بود مجرد
حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در
جمیع ادیان باکراه مواخذ بوده اند و این مواخذه از امت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهتر است از وی پاداش وَأَبْقَى
و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه دارد
و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستی
هر که آید رَبَّهُ نزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس
بدرستی که مرو راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَى
و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارد وَمَنْ يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در
حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده کارهای شایسته فَأُولَئِكَ پس آن گروه
مومنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى مر ایشان را درجهای بلند که آن درجها جَنَّاتُ
عَدْنٍ بوستانهای اقامتست تَجْرِي می رود بی سِتر مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختها
یا منازل آن جویها خَالِدِينَ در حالتی که آن گروه جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستان
وَذَلِكَ این ثواب جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى پاداش آنکسی است که پاک باشد از دنس کفر و ارجاس
عصیان یا متطهر بود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصه
ایشان بر وجهی که این در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده
بر مضمون آیات اقتصار نموده وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هر آینه ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بموسی
علیه السلام یعنی وقتی که فرعون از رویت معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی
اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي که شب ببر بندگان مرا از مصر
و چون بکناره دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ
پس فرا گیر برای ایشان طَرِيقًا راهی ابن عیسی فرموده که بزنی عصا تا بسازیم برای
ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشکی که در وی آب و گل نبود لَا تَخَافُ نترسی
دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نه یابند وَلَا تَخْشَى
و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را
از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانه هر یک از ایشان صبیی

عظیم

عظیم افتاد که بجود در ماندند روز دیگر لشکرها جمع شد فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی
در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود بکناره دریا رسیدند
موسی با قوم خود در گذشته بود فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِيَهُمْ پس
دریافت ایشان را مِنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای
تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد
تا لفظی بازاء وی تصحیح تواند کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه
خود را در دین وَمَا هَدَى و راه نمود ایشان را هدایتی فرعون متهکم است چه
او میگفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در
دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ
أَنْجَيْنَاكُمْ بدرستی که رهانیدیم شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم
او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم شما را بجهت انزال تورات تورات برای شما
جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ بجانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما
ترنجبین وَالسَّلْوَى و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم كُلُوا بخورید
مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها و حلالها که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا و از حد
در مگذرید فِيهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره
منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید
نعمت مفقود است نظم شکر نعمت حق شاکران را تا ابد شکر کن تا شادمانی
در دو کون واجب آمد در خود منعم ور نه بگشاید در خشم ابد و گفته اند قوت
آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید اگر چنین کنید فَيَحِلَّ پس فرود آید
عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بر وی غَضَبِي خشم من
فَقَدْ هَوَى پس بتحقیق افتاد در چاه و یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی
که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را توبه کرد از شرک وَآمَنَ و ایمان
آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل نیک یعنی فریضها را ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَى
پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت
نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی صراط
مستقیم گشتن دامی بود سوی رضای ذوالمنن هر که در چشم وی هیچ است سنتی
تیز باد کز تنابی زندگی خواهد زمانی بی سنن آورده اند که چون اسرائیل
بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای
ما قوانین شریعتی و قواعد احکام از مبین و معین ساز موسی علی نبینا علیه السلام

در این باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که با جمعی
از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد
بتو دهم موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشته و با وجود قوم که
هفتاد تن بودند متوجه طور شد قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر را می‌آیم و کتاب
می‌آرم و چون بنزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام
و پیام الهی داشت زودتر ببالاء کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید وَمَا أَعْجَلَكَ
و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ از گروه
خود ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی علیه السلام که ایشان گروه مردمانی اند
می‌آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم إِلَيْكَ
رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود گردی از من امتثال امر موجب
رضا امر است یعنی پیش آمدن من از قوم از جهت تعجیل بود بر ایشان بلکه طلب
خشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت خدای که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه
انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از
میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد یعنی بسبب گمراهی ایشان شد سامری و او
مردی بود منسوب بقبیله سامری از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از
باجرما موضعی است در عراق عرب و نه از قوم بنی اسرائیل بود بلکه از جمع گوساله
پرستان بود تا او را موسی بر ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل است
و در وقتی که فرعونیان ابناء ایشان را میکشتند او متولد شد و مادر بعد
از تولد او را بکنار نیل در حجره بیفکنده و حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام
امر فرموده تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا کرد از این سبب
او جبرئیل را می‌شناخته و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضهٔ
خاک برداشته و محافظت نموده درین وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری
بنزد هرون علیه السلام آمد گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته اید
با ماست و مال ایشان را تصرف کردن روا نیست و می‌بینم که بنی اسرائیل آن را میخرند و می
فروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هرون علیه السلام امر فرمود تا تمام
پیرایها آوردند و در حفره ریختند آتش در آن زدند و سامری زرگری چالاک بود همین
که آن زرها بگداخته وی قالبی ساخته بود و آن زر گداخته را در آن ریخت و شکل
گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام
که فرس الحیوة میگفتند که برداشته بود در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت

وگوشت

نظم بدل

و گوشت و پوست برویید شده با واز در آمد و گویند زنده نشد لیکن
بهان وضع که ریخته بود بانگ کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده
کردند و حق سبحانه موسی را علیه السلام خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله
پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس بازگشت موسی علی نبینا و علیه السلام از مناجات
بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفته إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم
خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهگین از عمل ایشان و چون میان
قوم رسید بانگ و خروش از ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف می‌زدند
و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای
گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا
حَسَنًا وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد و من با شراف قوم شما
بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت
من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا
خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما
بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده را که کرده
بودید بر ثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قَالُوا گفتند گوساله پرستان
مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت و اختیار خود وَلَٰكِنَّا
حُمِّلْنَا و لیکن برداشته بودیم و حفص حُمِّلْنَا میخواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل
کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ
الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم
آن را در آتش بحکم هارون فَكَذَٰلِكَ پس همچنان که ما افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ
سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان
عِجْلًا گوساله جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا
پس گفتند سامری و متابعان او هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست
وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ و خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی خدا را و بطلب او
بکوه طور رفت این قول جمله عجل است و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی
ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند
گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمی‌گرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا
سخن را یعنی هر چند او را میخوانند جواب نمی‌دهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمی‌تواند برای
ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان

بلغ

و سود بکسی و جز این چیزی را که داعی خود را جواب ندهد و بر اشفاع و اضرار
ایشان قادر نبود چه گونه توان پرستید وَلَقَدْ قَالَ و بدرستی که گفت لَهُمْ
هَارُونُ مر ایشان را هارون علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی علیه السلام
از روی موعظه که یَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا فُتِنْتُمْ جز این نیست که مبتلا شده
اید بِهِ بگوساله یعنی به پرستش او وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ و بدرستی که آفریدگار شما
خدای بسیار بخشایش است فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا
و کردن نهید أَمْرِي فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ گفتند ما
همیشه باشیم عَلَيْهِ بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ مجاوران و مقیمان حَتَّىٰ يَرْجِعَ
تا وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما موسی از طور و ببینیم که او پرستش میکند
یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته یا نی پس چون موسی
علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنکه روی بر برادر
آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدستی گرفته سوی خود
کشید و از روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ گفت ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت
ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من
کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آیی و خود را بمن رسانی
أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سر کشیدی از فرمان من قَالَ گفت هارون علیه السلام از روی
استعطاف يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر پدر و مادری بود اما ذکر
مادر کرد برای رقت دل موسی و عادت عرب است گفت لَا تَأْخُذْ فرا مگیر بِلِحْيَتِي محاسن مرا
وَلَا بِرَأْسِي و نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان
یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم أَنْ تَقُولَ آن را که تو گویی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
جدایی انداختی میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته
بودم و اصلح امری و حضرت موسی علیه السلام بوقت رفتن بطور مر هارون را
علیه السلام گفته بود و اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاهداشت جماعت
و مدارا با ایشان موسی علی نبینا و علیه السلام این عذر را مسلم داشت و
روی بسامری آورده قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ گفت موسی چیست که این کار عظیم
تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ
يَبْصُرُوا بِهِ بآنچه که بینا نبودند بنی اسرائیل بِهِ بآن چیز یعنی جبرئیل را علیه السلام
دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مشتی خاک مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان
سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک زیر سم اسب وی

گرفتم و با خود

و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس افکندم آن را
در درون گوساله تا زنده شد و با و از آمد وَكَذَٰلِكَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ بیاراست
لِي برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نَفْسِي نفس من در لباب مذکور است
که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش
که صفت سخاوت بر او غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حق
از و باز نتوان داشت شعر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض بنجا ظاهر است شعر
هر نهالی که بر او دارد ثمر باد از آب حیوة تازه و تر و آنچه بجمیع باشد و سایه
به کرده تنومند را مایه قَالَ گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند
فَاذْهَبْ پس بیرون رو از میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست ترا از عقوبت
فِي الْحَيَاةِ در زندگانی تو أَنْ تَقُولَ آنکه گویی هر که از نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مساس مکن
مرا و در شوحه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر دو تب کرد
پس مردمان از و متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر کرا از دور
میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی از تفاسیر هست که جمیع اولاد
سامری در این زمان نیز همان حال دارند و القصه موسی علی نبینا علیه السلام سامری را
حکم کرد برفتن و گفتن لا مساس و مود که این عقوبت دنیاست وَإِنَّ لَكَ و بدرستی
که مر عذاب تراست مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند
با تو در آن بلکه بوفا رسانند وَانْظُرْ و نگاه کن إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي بآن معبودی که تو
ظَلْتَ عَلَيْهِ بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم و مشتاق لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم
او را باتش و این بقول کسی است که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان
او را براده ساره سازیم و این بر آن قول است که او جسدی بوده ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس بیاست
پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراکندنی
ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و مبرود توان ساخت صفت
الوهیت بر او اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست
که معبود شما که مستحق عبادت است اللَّهُ الَّذِي آن خدایست که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست
معبودی فی الحقیقة بجز او وَسِعَ و فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا
از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله
که اگر زنده نیز باشد ملتست در غباوت و نادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن
عجل را بسوختند و خاکسترش در دریا ریختند ع بادست موسی چه زند سحر سامری
كَذَٰلِكَ همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد صلی الله

علیه وسلم من انباء از خبرها ما قد سبق آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور
سابقه و قرون ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر
مستبصران امت تو وقد آتیناك و بدرستی که ما داده ایم ترا من لدنا از نزد
ما ذکرا یادکردی که موجب شرف باشد یعنی نبوت با کتابی مشتمل بر اقاصیص
و اخبار من اعرض هرکه روی بگرداند عنه ازین ذکر که نبوت تست یا قرآن
فانه پس بدرستی که آن معرض بر دارد یحمل یوم القیمة روز رستخیز وزرا باری
گران گزست خالدین فیه درحالتی که جاوید باشند در ان بردا اشتن یعنی در حمل آن
جمع خالدین و توحید اعراض حملست بر معنی و لفظ وساء لهم و بدست مر ایشانرا
یوم القیمة روز قیامت بر داشتن آن بار ایشان که کفر و تکذیب یوم ینفخ روزی
که دمیده شود فی الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور دردمید ونحشر
المجرمین و حشر کنیم ما گناه کاران یعنی آنها را که شرك آورده اند یومئذ زرقا در ان روز
کبود چشمان و در خبر است که زرقه عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد
بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان با کوران چه غالبا چشم در عما کبود
می شود و از غایت تشنگی نیز زرقه میل میکند و چون حشر کنیم ایشان را یتخافتون بینهم پنهان
و آهسته می گویند با یکدیگر ان لبثتم درنگ نکردید در گورها الا عشرا مگر ده شبانه
روز یا در دنیا این مقدار بیش نبودید یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرید
نحن ما که خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم بآنچه ایشان میگویند اذ
یقول چون گوید امثلهم طریقة تمام ترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ
نکردید در قبر یا در دنیا الا یوما مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا در
قبر مقدار یك شبانروز بیش نبوده گفته اند هول قیامت بر ایشان فراموش کرده اند
زمان بودن ایشانرا در دنیا و قبر یا بنسبت با درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند
خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصراع عمری که بنادان شد ان
کونه بر آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود این
آمد که ویسئلونك و میپرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی مآل حال آن فقل پس بگو
بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت ینسفها پراکنده سازد آن را ربی آفریدگار
من نسفا پراکنده ساختنی صاحب لباب آورده که بر کند انرا از بیخ پس اجزاء آنرا
ریزه گرداند چون ریگ پس باد دبورها بفرستند تا آن را متفرق سازد و در تبیان
آورده که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افکند فیذرها پس بگذارد

خلا

ع

قرارگاه

قرارگاه یعنی زمین را قاعا خاکی صفصفا هموار لا تری فیها نبینی در ان
عوجا پستی و مغاکی ولا امتا و نه بلندی و پشته یومئذ در ان روز
یتبعون الداعی پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را
بخواند بمحشر گاه لا عوج له هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ بدعوی نتوانند که
عدول کنند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران
بدرنگ و گفته اند راستی باید و مشرکان را براند تا محشر وخشعت الاصوات
پست شود آوازها للرحمن برای بیم گفتن خدای یا از عظمت و مهابت
وی فلا تسمع پس نشنوی تو در ان الا همسا مگر آوازی نرم یعنی صوت
اقدام ایشان در رفتن بمحشر یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد
در خواست کسی کسی را الا من اذن مگر انرا که دستوری دهد له الرحمن
مر شفاعت او را خدای ورضی له و بپسندد برای وی قولا سخن شفیع را
یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش روی ایشانست از امور آخرت وما
خلفهم و آنچه از پس ایشانست از کار دنیا ولا یحیطون و احاطه نمی توانند کرد جمیع
عالمیان به بذات خدای علما از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد
زیرا که مقتضای او عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است
بمعلوم و کشف او بر غیر سبیل از غیرا و پس احاطه نمودن علم جزئی را که ذات او
مقتضی علم و احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق
روا نیست و عدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علمیه و نقصان انست بلکه
از کمال ذات متعالی وی و بی نهایتی اوست شعر کجا دریابد او را عقل چالاك که
بیرونست از سر حد ادراك تماشا میکن اسما و صفاتش که آگه نیست کس از کنه
ذاتش وعنت الوجوه و خوار و فروتن شوند اصحاب روها یعنی روز حشر همه مردمان
ذلیل و خاشع باشند للحی القیوم مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران
در دست وگویند مراد مشرکان و مجرمانند وقد خاب و بدرستی که بی بهره
ماند و نومیدی کشید من حمل ظلما هر که بر داشت ظلم را یعنی بار شرك بر گرفته
بموقف حشر آرد ومن یعمل و هر که بکند من الصالحات بعضی از طاعتهای شایسته فلا
یخاف وحال آنکه او مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان
شرطست لا جرم هو مومن که عمل نکو کند فلا یخاف ظلما پس نترسد در ان روز
از ستم و بی دادی که زیادتی سیئات بود ولا هضما و نه شکست که نقصان حسنات
یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کنند و نه بر سیئات وی افزایند وکذلك و همچنین

منزل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را وكذلك انزلناه و همچنین فرستادیم کتاب را
قرآنا عربيا قرانی بلغت تازی وصرفنا و مکرر کردانیدیم فيه من الوعيد درو از
ایات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لعلهم يتقون شاید که
بپرهیزند مشرکان و بترسند از انکه مثل آنها بدیشان فرو آید او يحدث یا
تجدید کند قران لهم ذكرا مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فتعالى
الله پس برترست خدای از صفات مخلوقات یا برتر از اتخاذ ملحدان یا برتر
از قول مشرکان الملك پادشاه نافذ الامر الحق ثابت در ذات و صفات خود
یا سزاوار باوصاف کمال وهو الکبیر المتعال اورده اند که چون جبرئیل علیه
السلام بوحی نازل شده اینجبر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندی آن حضرت
قبل از اتمام آن خوف انکه مبادا اگر چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قرائت میفرمود
ایت امد که ولا تعجل و شتاب منمای بالقرآن بقرات قران من قبل ان يقضى پیش از انکه
ادا کرده شود اليك وحيه بتو وحی آن ماوردی فرموده که سوال انزال قران مکن پیش
از انکه وحی بیاید و کفته اند مجمل قران را مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود اید
در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رحمه الله اورده که مردی زن خود را طپانچه زد
و او پیش حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه امده قصاص طلبید آن حضرت خواست
که بقصاص حکم کند این ایت فرود آمد و حضرت در ان حکم متوقف شد تا آیت الرجال
قوامون علی النساء نازل شد پس معنی ایت انست که حکم مکن بقران مگر بعد از انزال
ان وقل رب و بکو پروردکارا زدني علما بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقران
و معانی آن یاد کن حفظ مرا تا فراموش نکنم ابن عمر و حچکنی یاثما علمی بعد از علمی
در لطایف در قشیری مذکورست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
زیادة علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند و بی طلب پیغمبر ما را
دعاء زیاده علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که انکه در مکتب
ادبنی ربی فاحسن تادیبی سبق وقل رب زدنی علما خوانده باشد هر اینه در
درس کاه و علمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والاخرین بکوش هوش مستفید
از حقایق اشیا تواند رسانید علما انبیا و اولیاء در دلش رخشنده چون شمس الضحی
عالمی کامنر کار پیش حقبود علم او پس کامل و مطلق بود ولقد عهدنا و بدرستی که ما وحی
فرستادیم الى آدم بسوی ادم صفی من قبل پیش ازین زمان و فرمودیم او را که
کرد شجره منهیه نکردد و از ان نخورد فنسي پس فراموش کرد آن امر را ولم نجد له و نیافتیم
مر او را عزما عزمی بر کناه یعنی بخطائه بعمد صورتی از و سمت صدور یافت یا بود

او را صبری بران منهی واذ قلنا و یاد کن چون کفتیم للملائكة اسجدوا مر ملایکه را
که اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجده تحیت و کرامت فسجدوا
پس همه سجده کردند الا ابليس مکر دیو و رمانده از رحمت ابى سر باز زد از
سجده فقلنا پس کفتیم يا آدم ان هذا ای ادم بدرستی که این دیو عدو لك
دشمنست مر ترا ولزوجك و مر جفت ترا که حواست فلا يخرجنكما پس باید که بیرون
نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن من الجنة از بهشت فتشقى که تو در رنج
افتی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا
باید کرد ان لك بدرستی که تراهست در بهشت الا تجوع فيها انکه کرسنه نمی شوی
درو که همه نعمتها اماده است ولا تعرى و برهنه نمی کردی که ملبوسات انچه باید
هست وانك لا تظمأ و بدرستی که تو تشنه نمی شوی فيها درو که جیونی و
انهار دایم است ولا تضحى و در افتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیلست
و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس اليه الشيطان پس وسوسه کرد بسوی
آدم شیطان پس انکه در بهشت در امد حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا با ادم
باز کفت و ادم از مرگ ترسان شده با بلیس که بصورت پیری خود را بدیشان نموده بود
رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال يا آدم کفت ای ادم علاج
این مرض خوردن میوه شجرة الخلدست هل ادلك ایا دلالت کنم ترا على شجرة الخلد
بر درخت جاویدی که هست هر که از ان بخورد هرکز نمیرد وملك لا يبلى و راه نمایم ترا
بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد ادم کفت آری دلالت کن مرا پس ابلیس راه
نمونی شد ادم و حوا را علیهما السلام بشجره منهیه فاكلا منها پس بخوردند از ان
درخت فبدت لهما پس اشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی
لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند وطفقا يخصفان و در ایستادند و
می چسبانیدند عليهما بر عورات خود من ورق الجنة از برک درخت بهشت وعصى
آدم و خلاف کرد ادم ربه امر پروردکار خود را در خوردن درخت فغوى
پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از ان بتوبه و استغفار
قیام نمود و حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بشفاعت آورد ثم اجتباه ربه پس
برکزید ویرا خدای او فتاب عليه و قبول کرد توبه او را وهدى و راه نمود او را بر
ثبات بر توبه قال اهبطا کفت خدای مر ادم را و حوا را که فرو روید منها جميعا از بهشت
همه با هم بعضكم بعضی برخی از اولاد شما لبعض عدو مر برخی را دشمن بود چنانچه
حالا واقع است و از تخاصم و تحارب و اکر تخالف آدم و ابلیس اند عداوت ذریت

هر دو با هم ظاهر هست فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید شما را وقتی که در زمین باشند مِنِّي
از نزدیک من هُدًى راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ
اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند از هدی مرا فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَى
و برنج نیفتند در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که
روی برتابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب
من فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق مر و راست مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستن تنگ و سخت در دنیا یعنی
در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت ازو بستانند و بدام حرص در ماند
و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم از معرض
را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای
آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى چرا حشر کردی مرا اعمی یعنی نابینا یعنی
بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و ایراد فعل ماضی جهت اشارتست بتحقیق وقوع
این قضیه وَقَدْ كُنْتُ و حال آنکه بدرستی که بودم بَصِيرًا بینا وقتی که سر از قبر بر آوردم
قَالَ گوید حق سبحانه كَذَلِكَ کار همچنین است که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب
ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيتَهَا پس تو چشم بر هم نهادی از آن
و ترک کردی آن را وَكَذَلِكَ و همچون ترک کردن تو آن را الْيَوْمَ تُنْسَى امروز ترک
کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذَلِكَ و همچنانکه روی گردانیدی از کتاب ما
جزا دادم نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا که از حد در گذشته یعنی شرک
آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ و نگروید بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیات پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای باشد سخت تر است از تنگ عیشی این سرای أَشَدُّ
وَأَبْقَى و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه نموده قرآن مشرکان
قریش را و طریق اعتبار پیشان روشن ساخت آنکه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود
يَمْشُونَ می روند بوقت تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف
و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آن اهلاک
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِي النُّهَى
مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلها که نهی کنند او را بخود را از تغافل وَلَوْلَا
كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
که عذاب منکران را باخرت افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه
بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که

مستاصل

مستاصل ساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى و وقتی که نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی
اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی آنچه
بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند
اهل شرک از تکذیب تو و طعن بقرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر بآیت
السیف منسوخست وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ نمازی مقترن بحمد پروردگار
تو یعنی نماز گزارد بوقتی که حمد گوی خدا را بر توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش
از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس
یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز گزار
یعنی مغرب و عشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک
زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از طرف اول نصف آخر روز و جمع او
بجهت امن است از التباس یا باعتبار نصفین پس در بین اوقات ادا کن نماز را
لَعَلَّكَ تَرْضَى شاید و البته چنینست که خشنود گردانیده شوی و حفص و بنای
فاعل میخواند یعنی خشنود شوی و خشنودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای
او را عطا دهد و آن شفاعت امتست و نکته وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى
تقویت این قول میکند [illegible] امت همه جسمند و تو نبی جان همه ایشان همه اتقی
و توان همه خشنودی توجب خداوند بجز خشنود نه مگر بغفران همه ابی رافع
رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد در خانه
چیزی که بدان اصلاح شان مهمان توانستی نمود حاضر نبود مرا نزد یکی از
یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد صلی الله علیه و سلم میگوید که مهمانی بمنزل
نزول فرموده و نمی یابیم نزدیک خود آنچه بدان شرایط ضیافت تقدیم افتد این
مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها فرستیم
من پیغام بیهودی رسانیدم و او گفت نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی در
گرو من نهند من بحضرت مراجعت نموده صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین
في السماء امين في الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او را ادا کردی پس زره
خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیت جهت تسلیه دل مبارک وی نازل شد وَلَا
تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَى مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچه برخوردار
گردانیدیم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی داده ایم
ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منالست لِنَفْتِنَهُمْ تا
بیازمائیم ایشان را فِيهِ در آن یا آن را فتنه و بلیه ایشان سازیم یا عذاب کنیم

۷۲۳ روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار تو
بهتر بود یا آنچه روزی داده ترا در بهشت و هدایة خَيْرٌ بهتر است از مالها فانی
نعمی اعتبار ایشان وَأَبْقَى و پاینده تر در کشف الاسرار آورده که زهرة لغت
شکوفه است حق سبحانه دنیا را بشکوفه خواند زیرا که تری و تازگی او در سه
روز بیش نباشد اندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود نظم مال جهان
بباغ تنعم شکوفه است که او بجلوه دل برباید از اهل حال پس هفته نگذرد
فرو ریزد از درخت برخاک ره شود چو خس و خاک پایمال اهل کمال در دل خود
جا چرا دهند از اگر دمی بدم برزخی است آفت و زوال وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن کسان
خود را بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن برآن یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ نمی
خواهیم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمی گوییم که خود و کسان خود را روزی ده
نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب
نیاز فارغ بال باش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوَى مر خداوندان تقوی
راست در تبیان آورده که ابن سلام رضی الله عنه نقل میکند که چون سختی
ببعضی از اهالی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رسیدی ایشان را بنماز فرمودی
و این آیت خواندی وَقَالُوا و گفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آورد آیتی
برای ما مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یعنی چرا آنچه ما میطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند
أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى خبر آنچه در کتابهای پیشین
از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح
آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت
و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و سلم و بشارت قدوم او و حقیقت
آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشان را باعظم معجزات
که قرآنست و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر خلاصه
و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن امی ایست که از صحف دانا نبوده و
نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب از آوردن بمثل سورة از آن عاجزند
با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ
و اگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان
مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعث محمد صلی الله علیه و سلم یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا
هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما
فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی میکردیم آیتهای

ترا کرباوی

۷۲۴ ترا با وی میفرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی
و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر
دیگران فرستادیم و ایشان نگرویدند وَنَخْزَى بگو هر یکی از ما و شما قُلْ كُلٌّ منتظر
مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا
پس انتظار برید و مترصد باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در
روز قیامت معلوم گردد بتحقیق مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ که باشد خداوندان راه
راست السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى و کیست راه یافته یعنی مراد حضرت پیغمبرست صلی الله علیه
و سلم که هم راه یافته بود و هم راه نماید نظم راه دان و راه بین و راهبر
در حقیقت نیست جز خیر البشر سورة الانبیاء علیهم السلام آیات ۱۱۲ کلمات ۱۱۶۸

ع الجزء السابع عشر

حروف ۴۸۹۰ بسم الله الرحمن الرحیم اقْتَرَبَ نزدیک آمد لِلنَّاسِ
مر مردمان را حِسَابُهُمْ حساب ایشان و وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز
قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و پاداش
ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری از حساب
با مواخذه مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا معرضند از طریق توبه و انابت
مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان مُحْدَثٍ
نو فرستاده و تجدید بانزال شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آن را از پیغمبر صلی الله
علیه و سلم وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند
یا آن میشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتی که دلهای ایشان مشغول آن
چیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی از ابو
بکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلیست مشغول باموال دنیا
و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را
الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه کفتند و ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا آیا هست
این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلی الله علیه و سلم إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند
شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید و رسول باید که
فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا می روید شما بجادویی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد
کفار آن بود هر چه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از کلام الهی بریشان میخواند
سحرست پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید
که هر چه میخواند سحرست وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می بینید که او آدمی ایست مثل ما و فرشته
نیست پس هر چه فکر میکنید که مهم او در هم شکنند حق سبحانه پیغمبر خود را از آن مشاورة

خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قال ربی و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در
جواب کافران گفت که ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده را
فی السماء والارض در آسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بستر وهو السمیع و او شنوا
قول کفار را العلیم دانا است باسرار و ضمایر ایشان بل قالوا اضرابیست از انچه
گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند اضغاث احلام سخنانیست چون خواب پریشان
یعنی پراکنده هر جایی و آن نیز نیست بل افتراه بلکه بربسته است از خود و افترا
کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بل هو شاعر بلکه او شاعر است کلام شعری
میگوید و در خیال سامع محال فکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل که ایشان
در کار حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه متحیر و مضطرب گشته گاهی او را
ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی بر پیشان سخن میخوانند و میگفتند اگر چنین
که ما میگوییم نیست فلیأتنا بآیة پس باید که بیاورد برای ما معجزی کما ارسل الاولون همچنان
معجزی که فرستاده شده بودند بان پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیا
موتی حق سبحانه و تعالی فرموده که ما آمنت نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح
قبلهم پیش از مکیان من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم
گذشته اینها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک
شدند افهم آیا صنادید مکه یؤمنون ایمان آورند اگر آن اینها بیاوریم یعنی نیاورند
بواسطه آنکه سخت دل‌تر و ستیزنده‌تر اند از مشرکان گذشته وما ارسلنا و نفرستادیم
قبلک پیش از تو به پیغمبری الا رجالا نوحی مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حفص
نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده
همه بشر بوده اند تا میان ایشان و امم ایشان بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود
گیرد فاسألوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک اهل الذکر از اهل کتاب
که باخبار انبیا دانا باشند ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمی دانید که رسول باید که بشر
باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خوردن و خواب بود وما جعلناهم و ما نساختیم
پیغمبران را جسدا خداوندان جسدی که بان لا یأکلون الطعام نخورند خوردنی وما کانوا
و نبودند خالدین باقی در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست کردانیدیم وعده ایشان
یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم
پس نجات دادیم انبیا را ومن نشاء و هر کرا خواستیم از مومنان یا کسانی که در ابقا ایشان
حکمتی بود واهلکنا المسرفین و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را لقد انزلنا هر اینه
فرستادیم الیکم بسوی شما ای گروه قریش کتابا فیه کتابی که در وی است ذکرکم شرف نام

و آوازه شما باشد و موعظه شما افلا تعقلون آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را جای
داوری که بدو بگروید این ایه اهل قرآن را تشریفی عام و تکریمی که ما لا کلام است و حضرت
اشرف انموجلد القرآن مؤید و موکد این اجلال و اکرام است اهل قرآن اهل الله و خاص
اند ایشان که پیشه همی بود الحرص اهل باشد جلیس و جنس این کلام نیست جز مرغی
که بود هر که اندر دام نفس است و هوا اهل شیطان است نی اهل خدا او رده اند
که در ولایت یمن دیهی بود که آن را حضور یا حاضوریا گفتندی حضرت عزت پیغمبری بدیشان
فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را برایشان گماشت
تا شمشیر در ایشان نهاد و ندایی از آسمان بیامد که یا لثارات الانبیاء یعنی ای قصاص
پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت درمان و قت نفعی
نکرده بتمامی هلاک گشتند کما قال تعالی وکم قصمنا و چند در هم شکستیم من قریة کانت
از اهل دیهی را که بودند ظالمة ستمکار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر
و دیهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار وانشأنا و بدید کردیم بعدها پس
بعد از هلاک آن موضع قوما آخرین گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند
کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از اهلاک پیشینیان تواناست بر اهلاک
پس اینها کان فلما احسوا پس آن هنگام که اهل آن دیه بعضی از حضوریان دریافتند عذاب
ما را و مشاهده کردند بحس که لشکر بخت نصر که ایشان کرفته اند اذا هم ایجا ایشان منها
از آن دیه یرکضون هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملائکه
بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا مروید و پای بجنبانید و از عذاب خدای مگریزید
وارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم بسوی آن چیزی که منعم شدید فیه در آن چیز ومساکنکم
و باز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسألون شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبری خود چون
اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قالوا یا ویلنا ای وای
بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل
رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک دعواهم آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا
میگفتند حتی جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حصیدا گیاهی درویده یعنی چنانچه
گیاه را بداس دروند ایشان را بشمشیر درویدیم و ساختیم ایشان را خامدین مردگان
و افسردگان وما خلقنا السماء و نیافریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست
لاعبین در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینها ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره
اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون کردانیدیم بانواع بدایع و غرایب و اصناف
صنایع و بدایع و عجایب بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش در هیچ ذره نیست که

سر عجب نیست لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ انکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بازی کنند
کنند و بویتران مستانش شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ هر اینه فرا میگرفتیم او را
مِنْ لَدُنَّا از جهت قدرت خود یا از انچه نزد ماست لایق بحضرت ما از نزدیک
خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر می بودیم
کنندگان این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد
یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جد است عَلَى الْبَاطِلِ
بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند او را
فَإِذَا هُوَ پس انجا او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و زایل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما
راست و بلکه کلمه حسرت و ندامت است با شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ
از انچه صفت میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و
مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در اسمانهاست از روحانیان وَالْأَرْضِ و هر که در زمین
است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی اند وَمَنْ عِنْدَهُ
و کسانی که نزدیک اویند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل اسمان بجهت تعظیم است
یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی نمی کنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمیشوند از عبادت
انقطاع نمی پذیرند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش میکنند
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکنند لَا يَفْتُرُونَ سست
و ضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفته اند کافران از خدایان باطل را مِنَ
الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب
و سنگ یعنی ما خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ که ایشان زنده کنند
مردگان را بجهل مشرکان میکنند یعنی شما بتان را الهه میگویید و از لوازم الوهیت
اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود این
عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ فِيهِمَا اگر باشد فِيهِمَا در آسمان
و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر انها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر اینه
تباه شود آسمان و زمین و کارها درهم شکسته شود چه اگر الهه در مراد موافق
باشند چندین قدرت بر یک مقدور طاری شود و اگر در کاری مخالف نمایند در تعویق
افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله نشاید
در دو جهان قادر یکتا تویی جمله ضعیفند و توانا تویی چون قدمت بانگ برابلق
زند چون جز تو که بار که انا الحق زند فَسُبْحَانَ اللَّهِ تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ

که افریدگار

آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا
يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ از انچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت
یا بسبب انکه هرچه کند عین حکمت و صوابست وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی همه
بندگان پرسیده شوند از انچه میکنند جهت انکه مملوک اند و مملوک را مالک بطریق
حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ
آلِهَةً بجز خدای قُلْ هَاتُوا خدایان و مامور بودند باتخاذ آن بُرْهَانَكُمْ بگو بیارید
دلیل اتخاذ الهه بدون خدای عقلاً و نقلاً هَذَا اینک ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانی که باشند
از امت یعنی قران وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و اینکه یاد کرد انانکه پیش از من بودند یعنی توریت
و انجیل و سایر کتب سماویه و در انجا نگرید و اگر انها کرید انها دانا اند به پرستید
که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر
کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را و میان وی و باطل تمیز نمی توانند کرد
فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَمَا
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي مگر وحی
کرده شد بدو و حفص نوحی خوانده یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا انکه نیست خدایی
بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا بپرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ و گفتند فرا گرفته
خدای بسیار بخشایش وَلَدًا فرزندان از ملائکه سُبْحَانَهُ پاکست او و منزه از این
بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتگان و نواختگان
لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند
مراد ازین قطع و منع طمع کافرانست از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای
شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ
میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ انچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و انچه پس ازین کنند
وَلَا يَشْفَعُونَ و در خواست نمیکنند شفاعت إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى مگر کسی را که خدای بپسندد شفاعت
او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که شفاعت
نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَهُمْ و فرشتگان
مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب و عقوبت الهی مُشْفِقُونَ ترسانند یا از مهابت و عظمت او
ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَهٌ که بدرستی
که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَلِكَ پس ان قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ
كَذَلِكَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش خواهیم داد ستم
کاران را به پرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا ندیده شد یعنی ندانسته اند

اناکه نگرویده اند اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنکه آسمانها و زمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند
بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بودند فَفَتَقْنٰهُمَا پس باز کشادیم
ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمییز یا آسمانها یکی بود او را بحرکات مختلفه چندین
فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین نوع
کرده ایم یا ارض و سما بیکدیگر ملتحم بودند یعنی بر هم چسبیده و میان ایشان فرجه
نبود هوا را در میان در آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم در زاد المسیر آورده
که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم
تا هفت طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین
بسته بود و از وی گیاه نمی رست آن را به باران و این را بگیاه کشاده کرده ایم
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و بیافریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است یعنی همه حیوانات را
از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان باب و انتفاع
ایشان بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم
و کل برای غلبست اینجا بجهت عموم اَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا نمی گروند مشرکان با وجود
این آیات واضحه و دلالات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْاَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوهها
بلند اَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نه جنبد زمین و فرو گرداند آدمیان را وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و
پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راهها گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که
ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را
سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع
یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ اٰيَاتِهَا از نشانهای آن در
آسمان که دلالت بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است
مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت بکمال خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
بیافرید شب را تیره تا در وی آرام یابند و روز را روشن تا در وی جهت کسب معیشت تصرف
نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخ
آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شتافتن آشنا بر سطح آب در
کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست
گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد و گاه یکی را بر
بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال اقبال دهد و آفتاب نشانه
صاحب توحید است بنعمت تمکین در حضرت شهود او آسته نه فرو آید و نه کاهد
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشان اهل تلوین است گاه در کاهش

بود

بود گاه در فزایش زمانی بدر بر تو برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی
بروز ظهور رموز جامعیت بمرتبه بدریت رسانند تحصیل گویا در کلام حقایق
انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست
ز مو باریکتر ز لیمسوز هجرانت ز مو باریکتر کردم چو روز وصل یاد آرم شوم
در حال از آن فربه و حضرت پیر رومی روح الله روحه میفرمود چون روی
بتابی ز من گردم هلال ممتحن ور روی بسوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم
تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب گه در محاق افتم زمانی که شمع نور افشان شوم
آورده اند که معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت میگفتند نتربص
به ریب المنون انتظار آن می بریم که گردباد حوادث برآید و یاران محمد را متفرق
ساخته او را در ورطه هلاک اندازد حق سبحانه و تعالی تسلیه آن حضرت را میفرماید
که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر آدمی را مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا
اَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود
از دام مرگ رهائی خواهند یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده
مرگست هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت
فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود
وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم
شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها
فِتْنَةً آزمودنی مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان
میکنم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر
و کفران بر عالمیان ظاهر شود وَاِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید
شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بجمعی از صنادید عرب بگذشتند ابوجهل از آن میان
طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف است این آمد که
وَاِذَا رَاٰكَ الَّذِينَ و چون بر بینند ترا كَفَرُوا آنانکه نگرویدند اِنْ يَتَّخِذُونَكَ آنکه
نگیرند ترا اِلَّا هُزُوًا مگر جهت تمسخر یعنی کسانی که با او استهزا کنند مراد آنست که
ایشان با استهزا با پیغمبر خواهند و با یکدیگر گویند اَهٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است
که بسیستم يَذْكُرُ اٰلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان شما را ببدی و مذمت وَهُمْ و حال
آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ بیاد کردن خدای را و یا بکی دانستن یا بقرآن یا بنام
رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لایق سخریه ایشانند خُلِقَ

الانسان آفریده شده من عجل انسان سأريكم از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تانی در امور کوییا که مخلوق از شتابست و از جمله شتاب کاری او انکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل میکرد بعقوبت حق سبحانه فرمود آیاتی زود باشد که بنمایم شما را ایاتی نشانهای عقوبت خود را در دنیا واقعه بدر بود و در اخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان ادم است علیه السلام و عجله او انکه چون روح بسر و چشم او در امد نگاه کرد افتاب را دید که بغروب نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از انکه افتاب غایب گردد و یقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت با ما بگویید ان کنتم اگر هستید شما صادقین و راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه او رضی الله عنهم حق سبحانه باز ایشان فرمود که لو یعلم الذین کفروا اگر بدانند انانکه کافر شدند حین لا یکفون هنگامی که باز نهدارند یعنی باز نتوانند داشت عن وجوههم النار از رویهای خود اتش دوزخ را و لا عن ظهورهم و نه از پشتهای ایشان زیرا که احاطه کرده باشد اتش بدیشان و لا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد نیابند جواب شرط درین جا محذوفست تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع ان یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بل تأتیهم بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فلا یستطیعون پس نتوانند ردها باز داشتن احوال ان از خود و لا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا انکه معذور نکردند یعنی در دنیا در برابر ایشان نکردند و لقد استهزئ و بدرستی که افسوس کرده اند برسل من قبلک بر رسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل ان حضرت را و حال انبیاء گذشته و استهزا معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزان جناب رسالت مآب را میکوید ایشان استهزا کردند فحاق پس احاط عذاب کرد بالذین سخروا بانانکه سخریه کردند منهم از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید ما کانوا به جزاء انچه بودند که بان یستهزءون استهزا میکردند پس یکسانی نیز که با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قل بگوای محمد با مستهزان که من یکلؤکم که نگاه میدارد شما را باللیل و النهار بشب و روز من الرحمن از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بل هم بلکه ایشان عن ذکر ربهم از یاد پروردگار خود با

ازقران یا از مواعظ آن معرضون روی بر کرداننده که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت الهی بهراسند و نگاه دارنده را بشناسند ام لهم آلهة ایا مر ایشان را خدایانی باشد که از ما توانایی تمنعهم باز دارند از ایشان من دوننا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند دو بین ابت تقدیم و تاخیر هست تقدیرش این که ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف الهه ایشان میکند و میفرماید لا یستطیعون نمی توانند بتان که بزعم ایشان الهه اند نصر انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال ان از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت و لا هم و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد دیگری منا از عذاب یصحبون نگاه داشته و یاریها داده شوند بل متعنا بلکه ما برخورداری دادیم هؤلاء انگروه مکیان را بسعت عیش و آبائهم و پدران ایشان را حتی طال تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان مدتی زندگانی و بدان مغرور شده بنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دیلم بنای عیش درهم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد مغرور مشو که دیلم دست اجل برهم زند این بناکه افراشته افلا یرون ایا نمی بینند کافران انا نأتی الارض اینکه ما می ایم یعنی می ایدفرمان ما بزمینی ایشان ننقصها من اطرافها که ما کم میکنیم ان زمین را از اطراف ان یعنی می کشاییم ان را بر مسلمانان که ناحیه ناحیه قلع میگیرند و منزل بمنزل تصرف در ان ازند افهم الغالبون ایا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان قل انما انذرکم بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی بانچه وحی کرده شود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمی شوید و لا یسمع الصم الدعاء و نمی شنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند کافران را بعدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه می کند بکران که چیزی مسموع ایشان نمی شود و لئن مستهم و اگر برسد بکروه نفحة اندک چیزی من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو یعنی از انچه ایشان را بان بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لیقولن هر اینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب و نضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوها ذوات العدل را لیوم القیمة برای جزای روز قیامت در تفسیر صاحب اللباب و بعضی مفسران بر انند که میزان عبارت از عدالت یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محافظت حساب و مکافات

اعمال براستی جمهور برآنند که مراد میزانیست که او را عمودی و دو کفه باشد چون
ترازوی که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت
تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت با حضرت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان می سنجند پس برای هر یک یک میزان باشد
وجمعیت او باضافت با جمع است و بعضی برآنند که علی حده هر کس را میزانی خواهد بود
که عمل او را بدان بسنجند فلا تظلم پس ستم دیده نشود نفس نفسی شیئا چیزی را که
از حق خود یعنی از نیک و بد جمیع عمل او سنجیده نگذارند و ان کان و اگر باشد عمل مثقال
مثقال همسنگ دانه من خردل از سپندان که اصغر حبات است اتینا بها بیاریم
آن را و نزد تو حاضر سازیم و کفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال
بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست ولقد آتینا و بدرستی که دادیم ما موسی
وهرون الفرقان موسی و هارون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی
یا شکافتن دریا وضیاء و دایم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که مستعدان ازان
از ظلمات حیرت و جهالت یابند و پندی مر پرهیزکاران را وذکرا للمتقین آنانکه میترسند
الذین از عذاب آفریدگار خود ربهم بپوشیدگی یعنی خدا را نادیده از و میترسند
و عذابش را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا از پس کارند بر پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند
باشکارا در موضع آنچه ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که هر که ایمان دارد بوحدانیت
خدای و بگروید بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است
از خدای بغیب وهم و ایشان و پرهیزکاران من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ترسندگان
وهذا و این قرآن ذکر مبارک سخنیست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه وسلم
انزلناه فرو فرستادیم او را و او از خود بر نبافت افانتم آیا شما له منکرون مر او را انکار
کنندگانید ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم ابراهیم رشده ابراهیم را راه یافتن او و وجه صلاح
من قبل پیش از موسی و هارون یا قبل از محمد علیهم الصلوة والسلام یا پیش از نبوت او را
توفیق شناخت دادیم وکنا به عالمین و بودیم باستحقاق او مر عطاها ما دانا پس فرا خورد
استحقاق او را نوازش فرمودیم اذ قال لابیه یاد کن چون گفت لابیه مر پدر خود آزر را
وقومه و مر گروه خود یعنی اهل بابل را ما هذه التماثیل چیست این شکلها و صورتها
که پیوسته انتم لها شما بر آن یعنی بر پرستش آن عاکفون مجاورانید و آن هفتاد
دو صورت بود و در تیسیر گوید نود بت بود و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو
گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر
هیات سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بود ٭

حبة

یخشون

بالغیب

وبرهر تقدیر

وبرهر تقدیر ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام فرموده که این چه صورتها است
که می پرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم ما آباءنا پدران خود را لها عابدین مر
آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قال گفت ابراهیم علیه السلام
لقد کنتم انتم بخدای که بودید شما و آباؤکم و پدران شما فی ضلال مبین در
گمراهی روشن و خطائی آشکارا قالوا گفتند نمرودیان از روی تعجب اجئتنا
بالحق آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد ام انت یا تو هستی من اللاعبین از بازی
کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود
و تجهیل آباء خویش قال گفت ابراهیم علیه السلام بل ربکم نیستم بازی کننده بلکه
پروردگار شما رب السموات والارض آفریدگار آسمان و زمین است الذی فطرهن
آنکه او آفریدگار آسمان و زمین یا تماثیل شما را وانا علی ذلکم و من بر اینها و بر پروردگار
من و شما است من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادا شهادت مینمایم آورده
اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا
کردندی و در باز گشتن به بتخانه در آمدندی و بتان را بیاراستندی بنوعها بنواختندی و
آنکه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی چون
ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند
فردا عید ماست با ما بیرون آی تا به بینی که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم علیه
السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت و روز دیگر که میرفتند خواستند که او را
ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از و باز داشته رفتند
ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان فرمود که وتالله و بخدای سوگند که من
لاکیدن هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد
از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مدبرین پشت بر ایشان
کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن
را شنیده و با کسی نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری بر داشته
به بتخانه در آمد فجعلهم پس گردانید بتان را بزخم تبر جذاذا پاره پاره الا کبیرا لهم
مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگ تر را نشکست بلکه تبر بگردن او نهاد و
بیرون آمد لعلهم الیه شاید که قوم نمرود با آن بت بزرگتر یرجعون باز گردند
یعنی بدو رجوع کرده از وی بپرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود
اینست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم علیه السلام ازین عمل
تبکیت قوم بوده و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم است یعنی وی بتان را شکست

تا شاید که رجوع بدو کنند و عجز بتان را حجت بر ایشان ثابت کند القصه چون
نمرودیان اخر روز به بتخانه در امدند از وقوع این صورت متحیر شده قالوا من فعل
گفتند که کرده است هذا این عمل بالهتنا با خدایان ما و ایشان را
درهم شکسته است انه بدرستی که او لمن الظالمین هر اینه از ستمکارانست بر الهه
چه ایشان را تعظیم می باید کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین
عمل خود را در معرض هلاک افکنده نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که
بت شکن را پیدا سازند انکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم علیه
السلام شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با امراء نمرود رسید
قالوا گفتند با نمرود که از قومی شنیده ایم که اینها را میگویند سمعنا فتی شنیدیم
از جوانی که به بدی یذکرهم یاد می کرد بتان را یقال له ابراهیم میگویند او را ابراهیم
یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند نمرود و امراء او فاتوا به پس بیارید او را
علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لعلهم یشهدون شاید
که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر
کردند قالوا ءانت گفتند ایا تو فعلت هذا کرده این را که می بینیم از کسر و قطع بالهتنا یا ابراهیم
بخدایان ما یا ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله بلکه کرده است این را کبیرهم
هذا این بزرگ ایشان از روی خشم که بریشان که داشت با وجود من چرا ایشان را
پرستند فاسئلوهم پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون
اگر هستند که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم پس باز گشتند با عقول خود با یکدیگر فقالوا
پس گفتند بعضی مر بعضی را انکم انتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید به پرستش چیزی
که نشنود و نگوید ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رءوسهم بر سرهای خود یعنی
سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لقد علمت بدرستی که تو دانسته که
ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند چرا امر می کنی که از ایشان بپرسید چون اعتراف نمودند
بعجز الهه خود قال گفت ابراهیم افتعبدون ایا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای
ما لا ینفعکم شیئا آن را که سود نرساند بشما چیزی که اگر او را بپرستید ولا یضرکم و زیان
نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اف لکم زشتی و پلیدی باد مر شما را و لما تعبدون
و مر انچه را که می پرستید من دون الله بجز خدای افلا تعقلون ایا درنمی یابید قبایحت
عمل خود را چون قوم نمرود این سخن را شنیدند از مجادله عاجز شده نقل کرده قالوا حرقوه
گفتند بسوزید او را که عقوبت اتش با هولست وانصروا الهتکم و یاری کنید خدایان
خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید شما فاعلین کنندگان نصرت

یعنی یاری

یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره پیش کوهی بنا کردند
وارتفاع دیوار او شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده ان را بر سوختند
و روغن فراوان بر هیمه ریخته اتش در ان زدند و ابراهیم را صلوات الرحمن
علی نبینا و علیه غل برگردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق باتش افکندند
جبرئیل علیه السلام از هوا بوی رسید و گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی
داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولیکن نه بتو جبرئیل گفت پس که
داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست جز توکل خلیل بر خدای
جلیل و انقطاع او از ما سوی درست بود قلنا یا نار کونی گفتیم ما که ای اتش
باش بردا و سلاما علی ابراهیم خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم علیه السلام ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که اگر نگفتی بردی باسلامتی ممکن بودی که ابراهیم علیه
السلام از سرما بیفسردی و ارادوا و خواستند نمرودیان به کیدا بر ابراهیم
مکری در سوختن او فجعلناهم الاخسرین پس ما کردانیدیم ایشان را زیان زده یعنی
ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده
اند که ابراهیم چون خلیل صلوات الرحمن علیه بمیان اتش فرود آمد فی الحال غل و بند
او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بر دمید و چشمه اب شیرین بدید امد و هفت
روز اتش در حظیره ماند و نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بستانی خوش و گلستانی
بغایت دلکش نشسته و با ملک الظل سخن میگوید و بر گرد اگرد ایشان اتش
شعله میزند نمرود او را زد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه
است که می بینم بزرگ خدا ایست و من برای او قربان کنم ابراهیم علیه السلام
فرمود که خدای من ان قربان از تو قبول نمیکند مادام که بر کیش خود باشی در
اخبار آمده نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذاء ابراهیم گرفت در کشف
الاسرار اورده که نزد محققان خطاب با نار که کونی بردا با اتشیست که در کانون دل
خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت — اتش دارد دل من اتش دارد فوان
اتش دل دل را خوش دارد خلیل نزدیک تر اتش نمرودی رسید خواست که
از سوز شهود عشق آه کند و اتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای اتش نمرودی
سرد شو بر اتش نمرودی و بسلامت باش بر ابراهیم علیه السلام چه ما حکم کرده
ایم که در میان اتش معجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بنار نمرودی
برانی نابود شود بوستان بیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر ابراهیم بسلامت نباشی از
شعله نار الله الموقدة بسوزد و قاعده دعوت بر افتد و از ینجا معلوم می شود که اتش

عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر او غالب نبود — عشق آن شعله است کو چون
بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را
از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادر زاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم
ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بآن زمین برکت کردیم و افزونی دادیم مر جهانیان را لِلْعَالَمِينَ
یعنی ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت
و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بفلسطین
نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروز
بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ اسحاق
نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سؤال او یعنی از ما پسری طلبیده بود
ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط
و اسحق و یعقوب را علیهم السلام صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم
ایشان را پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بما بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان
ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص
و زکوة از خیرات جهت تفضیلست وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را عَابِدِينَ پرستندگان
باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم
وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم
او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن دیه که میکرد یعنی اهل آن
میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از زمین مؤتفکات اهل آن بلواطت اشتغال
مینمودند و راه میزدند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان
قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایره فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم
لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در آوردیم
در بهشت که محل رحمتست إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان و نیکان
است و قصه لوط علی نبینا و علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد
کن نوح را إِذْ نَادَى چون ندا کرد مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهم السلام
یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعای او را
فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان
ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم
او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب

کردند

کردند بِآيَاتِنَا اسمای ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علی نبینا علیه السلام
كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیها است
فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق گردانیدیم همه ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه
داود و پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت
آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علی نبینا و علیه السلام
بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی
روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و
او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا بشب رمه خود را
می چرانید بکشت زار من در آمده اند و تمام خورده قولی آنست که به بوستان وی
رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسید
جواب داد که آری چنین واقع شده داود حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده و در
شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون
قضیه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه در آمد در سن سیزده سالگی و با پدر فرمود که
اگر حکمی چنین بودی اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد
سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع کرده بر شیر و روغن
و پشم و موی و باغ یا زرع را به یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول
بوده چون خوشها و انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان
خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود علیه السلام برین منوال حکم فرمود و حق
سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علیهما السلام برین قوم خواند
وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون بشب رفته بود فِيهِ در آن کشت زار
یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را بر محاکمین
شَاهِدِينَ گواهان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا
سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را دیدا او ساختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم
کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند تا از نفع کرد و بدان تلافی روزگار خود کند
و باغ را صاحب گوسفندان غم خوارگی نماید و بمرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از رمه
غافل نگردد در حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام
صادر گشته و خدای وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنقضی که ناسخ آن حکم شده و داود
علیه السلام بعد از اطلاع بمنسوخیه حکم سابق و بنص ناسخ حکم فرمود فَفَهَّمْنَاهَا
و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و یا دانش بامور دینی وَسَخَّرْنَا

وَكُلًّا آتَيْنَا

عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز برا و غالب نبود ــه عشق آن شعله است که چون
بر فروخت هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت **وَنَجَّيْنَاهُ** و نجات دادیم ابراهیم را
از عراق که منزل نمرود و قوم او بود **وَلُوطًا** و برادرزاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم
ایشان را **إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا** بان زمین برکت کردیم و افزونی دادیم مر جهانیان را
یعنی ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت
و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بفلسطین
نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروز
بود **وَوَهَبْنَا لَهُ** و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری **إِسْحَاقَ** اسحاق
نام او **وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً** و دادیم او را یعقوب بزیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود
ما او را پسری بخشیدیم و نبیره **وَكُلًّا جَعَلْنَا** و هر چهار را کردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط
و اسحق و یعقوب را علیهم السلام **صَالِحِينَ** نیکان و شایستکان **وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً** و ساختیم
ایشان را پیشوایان که خلق را **يَهْدُونَ** راه نمایند بما **بِأَمْرِنَا** بفرمان ما **وَأَوْحَيْنَا**
إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان **فِعْلَ الْخَيْرَاتِ** کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان
ترغیب نمایند **وَإِقَامَ الصَّلَاةِ** و بپای داشتن نماز **وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ** و دادن زکوة تخصیص
و ذکوة از خیرات جهت تفضیلست **وَكَانُوا لَنَا** و بودند ما را **عَابِدِينَ** پرستندکان
باخلاص **وَلُوطًا آتَيْنَاهُ** و لوط را دادیم **حُكْمًا** حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم
وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت **وَنَجَّيْنَاهُ** و برهانیدیم
او را **مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي** از آن دیهی که **كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ** بود آن دیه که میکرد یعنی اهل آن
میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات اهل آن بلواطت اشتغال
مینمودند و راه میزدند ما ایشان را هلاک کردیم **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستی که بودند ایشان
قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد **فَاسِقِينَ** بیرون رفتکان از دایره فرمان **وَأَدْخَلْنَاهُ** و در آوردیم
لوط را **فِي رَحْمَتِنَا** در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در آوردیم
در بهشت که محل رحمتست **إِنَّهُ** بدرستی که لوط **مِنَ الصَّالِحِينَ** از شایستکان و نیکان
است و قصه لوط علی نبینا و علیه السلام قبل از این بتفصیل کذشته **وَنُوحًا** و یاد
کن نوح را **إِذْ نَادَى** چون ندا کرد **مِنْ قَبْلُ** پیش از ابراهیم و لوط علیهم السلام
یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود **فَاسْتَجَبْنَا** پس اجابت کردیم **لَهُ** مر دعای او را
فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را **وَأَهْلَهُ** و اهل بیت او را از فرزندان و زنان
ایشان **مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ** از غمی بزرک یعنی محنت طوفان **وَنَصَرْنَاهُ** و یاری دادیم
او را **مِنَ الْقَوْمِ** و بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران **الَّذِينَ كَذَّبُوا** آنانکه تکذیب

کردند

فیها للعالمین

کردند **بِآيَاتِنَا** آیتهاء ما را **إِنَّهُمْ** بدرستی که قوم نوح علی نبینا علیه السلام مر
كَانُوا بودند **قَوْمَ سَوْءٍ** کروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیها است
فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه ایشان را **وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ** و یاد کن قصه
داود بن ایشا و پسر او سلیمان را علیهما السلام **إِذْ يَحْكُمَانِ** چون حکم کردند **فِي الْحَرْثِ** در کشت
آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علی نبینا و علیه السلم
بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی
روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا کفتندی و یکی کوسفند دار و
او را یوحنا خواندندی ایلیا کفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا بشب رمه خود را
می چرانیده بکشت زار من در آمده اند و تمام خورده قولی آنست که ببوستان وی
رفته بودند و خوشهای انکور را خورده و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسید
جواب داد که آری چنین واقع شده داود حکم کرد که کوسفندان خود را با ایلیا ده و در
شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند مضمون
قضیه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه در آمد در سن سیزده سالکی و با پدر فرمود که
اگر حکمی چنین بودی اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام کفت چه نوع توان کرد
سلیمان جواب داد که کوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از وی نفع کرد بشیر و روغن
و پشم و موی و باغ یا ذرع را به یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول
بوده چون خوشها و انکور پدید اید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و کوسفندان
خود بکیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود علیه السلام برین منوال حکم فرمود و حق
سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علیهما السلام برین قوم خواند
وقتی که حکم کردند در ذرع یا باغ **إِذْ نَفَشَتْ** چون بشب رفته بود **فِيهِ** در آن کشت زار
یا بوستان **غَنَمُ الْقَوْمِ** کوسفند کروهی **وَكُنَّا** و بودیم ما **لِحُكْمِهِمْ** مر حکم حاکم را بر متحاکمین
شَاهِدِينَ کواه یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند **فَفَهَّمْنَاهَا**
سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را دید او آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم
کرد که کوسفندان بصاحب باغ دهند تا از و نفع کیرد و بدان تلافی روزکار خود کند
و باغ را صاحب کوسفندان غم خوارکی نماید و بمرتبه نخستین باز رساند تا دیکر از رمه
غافل نکردد در حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام
صادر کشته و خدای وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود
علیه السلام بعد از اطلاع بمنسوخیة حکم سابق و بنص ناسخ حکم فرمود **فَفَهَّمْنَاهَا**
و هر یک از پدر و پسر را دادیم **حُكْمًا** حکم کردن یا پیغمبری **وَعِلْمًا** و یا دانش با مور دین **وَسَخَّرْنَا**

وکلا آتیناه

ودام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ با داود کوهها را یُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند و خدا ایشان را با تفاق
او در تبیان فرموده که بیان منوال که ذکر از داود علیه السلام میشنود ندا ز کوهها
نیز شنوده میشد و این معجزه آن حضرت بود وَالطَّيْرَ و مسخر کردانیدیم مر داود را مرغان
را در تقدیس با وی موافقت مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده مر امثال این ها را
و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی
تسبیح را بمعنی سباحت داشته اند یعنی هر جا داود علیه السلام رفتی کوهها با وی
روان و در فواید آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت
نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برانند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بر آن تقدیر
جمله اشیا بهمان زبان بر تسبیح الهی ناطق اند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام
چه تواند بود پس موفق باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت
داود علی نبینا و علیه السلام بر وجهی تسبیح میگفته اند که مر سامعان را ترکیب حروف
و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست — هر کجا
قدرش علم افراخت از غرایب هر آنچه خواست بساخت قدرتی را که نیست نقصانی
کارها جمله هست آسانش وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره
لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم یا حفص بتا میخوانند یعنی تا نگاه دارد زره شما را
مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید
شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر
گویید خدا را بر چنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً
سخت و تند در وزیدن و تندی آن آن که تخت سلیمان را بر داشتی و بروزی یکماه
بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرود که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي
بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده ایم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص
آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته
بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده و باز نماز شام باد وی را
بدانجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمد و قیلوله
در اصطخر فارس کردی شبانگاه را بکابل رفتی و در روزی دیگر از کابل بیرون آمدی
چاشت در اصطخر بودی و شبانگاه به تدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ
عَالِمِينَ به همه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان
مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریا لَهُ برای او جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ
و میکنند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ عملی دیگر جز غواصی مثل بنای و سایر صناعات

عزبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نگاه دارنده تا از فرمان سلیمان
بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن
بن اسحاق بن ابراهیم است علیه السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت
نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی
و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق سبحانه
مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و وسعت عیش است و مال بسیار و فرزندان
بزرگوار دارد اگر او را اگر او را با نوع ابتلا اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه حق
بر گردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگویی
ما را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلا بگدازیم بر محک اعتبار
تمام عیار خواهد بود — چنان به عشق بکوشیم که گر تیغ رود بر سر ما زیر امتحان
باشم چو شمع استاده پا برجا — در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس از حق سبحانه
درخواست که مرا بر مال و فرزندان و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی
ظاهر گردد حق سبحانه ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را برگماشت تا با هلاک
آن اشتغال نمودند در حقایق آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست
بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام
محن بر وی گماشت بس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه
شتران اش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند
و زراعت وی بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند
و قروح بر جسد مبارک وی ظاهر شد و متعفن گشته دیدار آن در آن بیا کشتند یعنی
کرمان و مومنان مرتد شدند برا از وی و منزل که میرفت بیرون میکردند تا زن
او رحیمه دختر افرایم بن یوسف یا ماخیر دختر منشا بن یوسف علیه السلام
در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت
ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه برای
تسلیه دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تعلیم امت بر شکیبایی
حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصه ایوب را علیه السلام إِذْ نَادَى رَبَّهُ
چون بخواند پروردگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ با آنکه فرا رسید بر من رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ و تو بخشاینده ترین بخشایندگانی مذکر آنست که چون حق سبحانه در باره ایوب
علی نبینا و علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا نکته الحسنی المضر منافی انست
چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب برین وجه تقدیر میکند که شکایت

شیطانش رنج عظیم رسید چه نزد او امد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون ارم
ایوب علیه السلام با حق سبحانه از ضرر وی شکایت کرد شرح رنج خویش از عرایس
جمعی اورده که جمعی از انها که با وی ایمان اورده بودند کفتند اکر وی در حضرتی
بودی بدین بلا مبتلا نکشتی این شماتت دل مبارک اورا مجروح ساخت واین سخن
بنا بان ماند یا جان ضعیف شد و فرض نماز و عرض نیاز بقیام نمی توانست نمود بدین
سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان اهنک دل و زبان وی کردند واین دو عضو محل تمجید
و توحید بود از فوات ایشان بترسید واین کلمه کفت یا زنش از غایت عاجزی کیسوی
خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب برین حال مطلع شده او انی مسنی الضر
بر کشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که جبرئیل در بر وی
بوی بنیامد این شکایت بجهت انکرد و کفته اند از ان کرمان که بدن وی میخوردند یکی بروی
زمین افتاده بر خاک کرم میطلبید ایوب اورا برداشته بجای او نهاد چون این کار را خیال
واقع شد ان یکی کرم که طاقت نیاورد واین کلام بر زبانش جاری شد و کفته اند سیری
بی واسطه ملکی و بشری از بارکاه کبریا این خطاب مستطاب با ایوب مکروب رسیدی
که ای بیمار ما حکیم و ابو صید وق و شوق انی مسنی که یاد ما جان میکنند و با ن
بیماری جاش بود بیت که بر سر بیمار خود ایی بعیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود
دو بیماران روز که مرهم ما حق میرسید بتغیر این خطاب سرافراز نشد فریاد کرد
که انی مسنی الضر یعنی اوقات بماند که شکایت با او بودم از بعید و در بحر الحقایق اورده
که تعذیب ایوب از ضرر جسمانی نمی نالید اما روحانیتش از اجمال مبتلی شده کمال عنایت
در بلا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر کفت ولسان روحانیتش بندای و
انت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه
اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه اظهار وی ضعف و عجز بشری است چه منقول است
جبرئیل علیه السلام بوی آمد و کفت چرا خاموش نشسته کفت حکیم مکر صبر جبرئیل
علیه السلام فرمود که یاد یاد رخزاین حق بسیار هست تو طاقت نداری و بیاری ازحق
عافیت خواه ایوب علیه السلام این سخن کفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای
اورا فَكَشَفْنَا پس ببردیم ما مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ انچه بود از رنج یعنی اورا شفا دادیم
و شرح ان در سوره ص خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم اورا أَهْلَهُ فرزندان وی
که باعیان ایشان زنده کرد آیندیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی
هفت پسر و سه دختر دیکر شبیه ایشان یکی که ابن عباس فرموده که اولاد و اموال و
مواشی وی را مضاعف کرد و ابری سرخ باسفید فرستاد تا ملخ زرین بروی بیارید

ودر احقاف اورده که سه شبا روز در حوالی سرای وی میبارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
این کارها که بنسبت ایوب کردیم برای ایصال رحمت وانعامی از نزدیک ما بود
وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ و پندی برای پرستندکان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه
او یافت بیت هر که او در راه صابر بود بر مراد خویشتن قادر بود صبر باید تا شود
یکسر حرج زانکه کفت الصبر مفتاح الفرج وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را
وَذَا الْكِفْلِ و خداوند نصیب واکر الیاس است یا یوشع یا ذکریا علیهم السلام و وجه
تسمیه انکه از خدای بهره مند بود و کفته اند کفل یعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر
عمل انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در تبیان اورده الیسع
از الیاس علیهما السلام متکفل شد که با مردم قیام نماید بعد از ذهاب
وی و بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محیی السنه رحمه الله و صاحب
تبیان اورده اند یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی امد که من میخواهم که روح ترا قبض
کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پایندان شود ان را که شب نماز کزارد
و فتور نورزد و در روز روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم
نکیرد تو پادشاهی خود بدو و تسلیم کن بعد از ان که ان پیغمبر سخن بر بنی اسرائیل اظهار
کرد جوانی از میان قوم برخاست انا اکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او
بر عهد وفا نموده خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه اورا ذا الکفل خواند كُلٌّ همه این
پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذا الکفل اند مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندکان بودند بر
مشقت تکلیف یا بر شداید زمان اسمعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع
بود صبر فرمود و ادریس روزکار دراز بر بلای قوم صبر کرد و بد ایمان نیاوردند و
ذو الکفل شکیبایی نمود بر انچه متکفل ان شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در اوردیم ایشانرا
فِي رَحْمَتِنَا در بخشش ما که نبوتست یا نعمت اخرت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ
الصَّالِحِينَ از شایستکان و فرمان برند اند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس را
إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید
قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم کرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده
بود کفته اند که ایشانرا وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب
بر قوم امد بنداشت که اورا دروغ کوی خواهند دانست از میان امت بیرون
فَظَنَّ پس کمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که کمان می برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ انکه
تنک نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بروی راه رفتن را پس ما اورا بر بحر در اوردیم و در
شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَى پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای یعنی در ظلمت

بجرو بطون حوت وتاریکی شب وبخواند مرا ان لا اله الا انت باینکه کفت هیچ معبودی نیست مکر تو سبحانك پاکی تو از انکه در چیزی عاجز شوی انی کنت بدرستی من هستم من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود کر بی اجوت مبادرت کردم در اخبار از حضرت سید مختار صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدایرا بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر اورا فاستجبنا پس اجابت کردیم له مر دعای یونس را ونجیناه وبرهانیدیم اورا من الغم از غم دریا والتقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا اورا از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وکذلك وهمچنانکه اورا از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین میرهانیم ونجات میدهیم کرویدکان را وقصه ماهی ودریا در سورة والصافات بتفصیل می اید وزکریا ویاد کن زکریا را اذ نادی ربه چون بخواند پروردکار خودرا وکفت رب لا تذرنی ای افریدکار من مکذار مرا فردا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وانت خیر الوارثین وتو بهترین وارثانی پس اکر مرا وارث نه دهی باك ندارم فاستجبنا له پس ما اجابت کردیم مر دعای اورا ووهبنا له یحیی وبخشیدیم مر اورا پسری یحیی که بدو زنده شد معالم دین واصلحنا له زوجه وبصلاح اوردیم برای او زوجهٔ زن اورا ایشاع بنت عمران را که ولادت بعد از عقر وکفته اند اورا خوش کردانیدیم برای زکریا بعد از انکه بد خلق بود انهم بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند کانوا یسارعون بودند که می شتافتند فی الخیرات در نیکوییها ویدعوننا ومیخواندند مارا رغبا از روی رغبت بثواب ورهبا واز جهت ترس از عقاب وکانوا لنا وبودند مارا خاشعین فروتنان فرمان پذیران یا نیازمندان محققان کویند که نیاز نیای او باید وناز نهد شاید در کشف الاسرار اورده که هرکه نیاز بیشه برد تو انکر شر سازد وهرکه ناز نهد عکند عزیزش کرد اندیشان نیاز و کانوا لنا خاشعین نشان ناز من مثلی ورب العرش معبودی سه کدائی میکنم لیك وقت مستی بین که ناز بر فلك حکم بر ستاره کنم والتی احصنت ویاد کن ان زنی را که نکاه داشت فرجها ویاد کن ان زنی که فرج خود را از حلال وحرام مراد مریم بنت عمران رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت ودست هیچ کس بدامن عصمت وی نرسید فنفخنا فیها پس دمیدیم بعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید من روحنا در پیراهن او یا در درون او وجعلناها از روح که ان امر ماست محصل سخن انکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح را وابنها وکردانیدیم قصه وی را آیة للعالمین وخبر پسر وی عیسی را ایة یعنی علامتی مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بدیشان روشن شود که ظهور پسری بدر از بتول عذرا بجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که

ملت توحید ودین اسلام که واجبست شما را استقامت بران امة واحدة ملتیست یکانه یعنی اختلافی نیست دران بلکه همه انبیا بران بوده اند ودر اصل توحید همه متفق اند وانا ربکم ومن افریدکار شماام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا وببریدند امم ماضیه امرهم بینهم کار دین خودرا در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود ونصاری وهریك تکفیر دیکری کردند کل همه این فرقها الینا راجعون بسوی ما باز کردندکانید وما ایشان را فراخور اعمال ایشان باداش خواهیم داد فمن یعمل وهرکه بکند من الصالحات از عملهاء پسندیده وهو مؤمن وحال انکه او کرویده باشد بخدای ورسول فلا کفران پس ناسپاسی نیست لسعیه مر شتافتن اورا بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار اورا وانا له وما بر سعی اورا کاتبون نویسندکانیم یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او مراد انست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکوان ضایع نباشد تو دحی لا یضیع الله اقی اللدا دین اجر المحسنین وحرام علی قریة وممتنع است بر اهل دیهی که ما اهلکناها هلاك کردیم ایشان را انهم لا یرجعون انکه ایشان باز کردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاك شدکان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال وتدارك احوال وبعضی لا را صله داشته اند وکویند معنی اینست که ممتنع است بر هالکان ونشاید که رجوع نمایند که بمحشر برای حساب بلکه بیایند ومحاسب شوند وقول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد ودر قبور معذب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که کشاده شود یاجوج وماجوج سد یاجوج وماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج وماجوج علامت انست وهم ویاجوج وماجوج من کل حدب از هر بلندی ینسلون می شتابند ومی دوند نامیم عالم را فرو کیرند وابهاء دریا بیاشامند وان خشك وتر از هرچه بیابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت اورده اند که بعد از هلاك شدن دجال واتباع او بر دست عیسی علی نبینا وعلیه السلام خروج یاجوج وماجوج باشند وکشاده شدن سد ایشان ویحصن عیسی علیه السلام با مومنان بکوه طور ودر بعضی احادیث وارد شده که بر وند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است وکویند اهل زمین را کشتیم باشند تا بکشیم هرچه در اسما نست پس تیرها بطرف اسمان افکند وخون الوده فرود اید وکار بر عیسی علیه السلام واصحاب او دشوار شود دعا کنند وحق سبحانه بیك دفعه همه را هلاك کند واقترب الوعد ونزدیك رسید وعده راست که وقوع قیامت است فاذا هی پس انجا قصه انست که باشد شاخصة خیره وباز مانده از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیدهای انانکه کافر شدند وایشان میکویند

الحق

٧٤٥ یا ویلنا ای وای برما قد کنا بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة در بی خبری
من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود
که سخن پیغمبران نشنیدیم انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون و انچه می
پرستید من دون الله بجز خدای از بتان و دیوان حصب جهنم اتش انگیز دوزخید
انتم لها شما با بتان در دوزخ واردون کذا اماشد کاینید و درو درایندگان در
تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان با دوزخ زیادت تعذیب بت پرستانست
چه بتها اتش افروخته کرده و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تشفیه ایشان است
چه انها را پرستیده اند که حالا با ایشان در اتش اند لو کان هؤلاء اگر بودندی این بتان
الهة خدایان چنانچه گمان میبرند ما وردوها در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب
باشد نه معذب وکل و همه بتان و بت پرستان فیها در دوزخ خالدون جاوید مانندگان
که جز ایشان را از ان روی خلاصی نیست لهم مرایشانراست فیها در دوزخ
زفیر ناله زار وهم فیها وایشان در اتش لا یسمعون نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند اورده
که چون ایة انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد اتش غضب در مشرکان افتاد و ابن
الزبعری ایشان را پریشان دیده گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه
کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبة تو میگوئی که هرچه ما دون الله می پرستند
در دوزخ خواهد بود حال انکه عزیر و عیسی و ملایکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند
هرگاه که این معبودان حصب جهنم باشند که ما نیز با ایشان باشیم ایة امد که ان الذین سبقت
بدرستی که انانکه پیشی گرفته است لهم برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکو که
سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و ان عیسی و عزیر و ملایکه اند
علیهم السلام اولئک انگروه که بسابقه عنایت مخصوص شدند عنها مبعدون از دوزخ
دور کرده شدگانند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب
ظهور ولایتست در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرع عمر اید پدید
بعیان لا یسمعون نمی شنوند ان دور شدگان از دوزخ حسیسها اواز اتش را بجهت
انکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین وهم فیما اشتهت وایشان در
انچه ارزو برد انفسهم دلها ایشان خالدون جاویداند یعنی مشتهیات خود را دایم
می یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهگین نمی کرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملایکه
که گویند لا بشری چه ایشان ان کلمه نخواهند شنید تا وقتی که گویند وامتازوا الیوم
وایشان ماوا نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند
شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبش املح برپای بدارند

ویکشند

٧٤٦ و بکشند و این ندا بر اید که یا اهل النار خلود ولا موت و یا اهل الجنة خلود ولا
موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرانند وتتلقاهم الملائکة و پیش
ایند ایشان را ملیکه وقت بیرون امدن از قبرها و گویند هذا یومکم الذی این
ان روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده می شدید یعنی
اینست روز ثواب و کرامت شما عاید انرا گویند این روز جزای شماست عارفان
را خطاب رسد که روز تماشای شماست بیت بیدل مردان را نعیم اندر نعیم
عشق بازان را لقاء اندر لقا حصه اینها وصال حور عین بهره اینها جمال
کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم اسمانها را کطی السجل همچو
پیچیدن طومار للکتب برای کتاب للکتاب ای کتاب و حفص کتب جمع میخواند
یعنی همچو طی کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بوده و گویند ملکیست که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در
هم پیچد کما بدانا همچنانچه اغاز کردیم اول خلق نخست بار افریدن را ماده و بی
مددی نعیده باز گردانیم ان را که افریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد
از عدم و هر دو نزد قدرت ما اسانست وعدا وعده دادیم باعاده وعده دادنی
علینا بر ماست و فا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که کنندگانیم بی شبهه یعنی
چنانچه از اول بوجود اوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای
مکافات ولقد کتبنا و بدرستی که نوشتیم ما فی الزبور در کتاب داود علیه السلام
من بعد الذکر از پس توریت یعنی بعد از انکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت
کردیم ان الارض انکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند ان را عبادی الصالحون
بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند عامه مومنان
ان فی هذا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لبلاغا هر اینه
کفایتست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را مراد امت محمد است صلی الله علیه
وسلم که خبر و موعظ قران ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وما
ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا رحمة مگر بخشایش للعالمین مر عالمیان را
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمتست مر مومنان را که بدو راه یافتند
انما انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال
ایمن بودند وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار اورده که
از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و
اگر در مدینه طاهره اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره طاهره همچنین بود و

٧٤٧ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
زدا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی عاصیان برگشته
دو دامن آخر زمان دست در دامان تو دارند و جان در آستین تا امداد
حضرت با فصرت تو انی شدن، چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بگو
ای محمد بکافران را انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده می شود بسوی من
انما الهکم انکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است و یکتا فهل
انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان منقنقون وحی را فان تولوا پس اگر
بگردند از توحید فقل اذنتکم پس اگر بگو آگاه کردم شما را علی سواء برسویه یعنی
من و شما در علم بآنچه اعلام کرده برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه
بمن وحی کردند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی شدند و ان
ادری و نمیدانم من اقریب که آیا نزدیک است ام بعید یا دور است ما
توعدون آنچه وعده داده شد بدان از حشر یا غلبه مسلمانان انه بدرستی که خدای
یعلم الجهر میداند آشکارا من القول از سخن کافران در طعن اسلام و یعلم ما تکتمون
و میداند آنچه می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان و ان ادری و نمیدانم
لعله فتنة شاید که تاخیر آن بر موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایش
باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر انداخته و متاع و شما را
برخورداری بود شما را الی حین تا هنگامی که اجل معلوم برسد قال رب احکم بگوای
آفریدگار من حکم کن میان من و اهل مکه و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که ای پروردگار من حکم کن میان من و اهل مکه بالحق براستی و ربنا الرحمن
و پروردگار ما بسیار رحمتست بر آفریدگان خود المستعان یاری خواسته شده
یعنی یاری ازو خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگویید که
عذاب موعود اگر حق است چرا فرود نمی آید یا رایت اسلام دمبدم نگونسار
خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزای گویید و ما از خدای بر آن یاری میخواهیم
و امیدواری موعود از حضرت او داریم سعه را خویش بر درگاه پادشاهی خود
که هیچ کس نشود نا امید از آن درگاه سوره الحج مدنیه آیات آیات کلمات
حروف بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب
با عامه مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان
زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ
و پر هولست اسناد تحریک بساعت مجازست و این زلزله از علامات قیامت

گر باشد

نصف الجزو

٧٤٨ گر باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که
گر قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس
اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید سـ در طبقات ملک افکنده هم
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها در روزی که ببینید آن زلزله را یعنی
آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل مرضعة هر شیر
دهنده عما ارضعت از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه
بر رضیع و تضع و بنهد کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی
باردار حملها فرزند خود را و تری الناس و بینی مردمان را از غایت دهشت
در آن روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده
و ما هم بسکاری و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف
و حیرتست نه از سکر نباشد و اگر چه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست
نباشند و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش
نمایند و من الناس و از مردمان من یجادل کسی هست جدال کند فی الله در کتاب
خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند
در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بغیر علم بی دانشی
و معرفتی و بی برهانی و حجتی و یتبع و پیروی کند در مجادله یا در عامه
احوال خود کل شیطان مرید هر دیوی سرکش گمراه را که در ازل کتب علیه نوشته شده
است بر آن دیو در لوح محفوظ انه من تولاه آنکه هر کس او را دوست دارد
و متابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه گرداند تابع خود را و یهدیه و راه
نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را
بدان کار دارد که مکافات آن دوزخ بوده و در کشاف فرموده که ضمیر علیه راجع
بجادله است یعنی حکم کرده شده بر آن جدال کننده که هر که پیروی وی رود بدوزخ
رسد یا ایها الناس ای مردمان که خطاب با کفارست منکران حشر را میگوید
ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگویید اعاده
ممکن و مقدور نیست او نظر کنید در اول حال خود فانا پس بدرستی که ما
خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک و شما فرع اویید ثم من نطفة پس آفریدیم
شما را از منی ثم من علقة پس از مقدار خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت
مقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت کرده و هیچ عیبی و نقصی نبود و غیر مخلقة و ناتمام
که در بعضی از اجزاء وی نقصانی باشد یا مصور و غیر مصور در وسیط آورده

مرید

که این معنی در سقط است که یکی بیفکند بعضی از و مصور و یکی تمام صورت افتد
بر اید ملخص کلام انکه که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم
برای شما ابتدای افرینش شما تا استدلال کنید از مبدا و معاد و تامل نمایید
که هرچه قابل تغیر و تکوین است باری دیگر قبول ان می تواند کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم
فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ انچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنینی سقط نشود
و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ
طِفْلًا پس بیرون اریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف بامور
خود قیام نتوانند نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس از ان تربیت کنیم شما را تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال
قدرت و جمال فهم که میان سی و چهل سالگی است وَمِنْكُمْ و از شما کسی باشد که مَنْ يُتَوَفَّىٰ
متوفی کرده نزدیک بلوغ باشد یا قبل از ان وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ و بعضی از شما بود که رد کرده شود
إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفرود ترین زندگانی که سن خرافتست لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ پس
از علم داشتن شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش
کند و عود ادمی از نهایت به بدایت اشارتیست بانکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده
جنانچه ابدا نداشته پس دیگر باره جهت استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَى الْأَرْضَ و
می بینی ای ادمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون
ما فرو فرستادیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین اب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند
از زمین بگیاه وَرَبَتْ و بیفزاید و بر دمد وَأَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر
صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را
باز زنده سازد توانا است بر انکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز
برد سه انکه بی دانه نهال افراخت، دانه را هم شجر تواند ساخت، کرد نابوده را بقدرت
بود، چه عجب گر دهد بوده وجود ذَٰلِكَ انچه گفته شد از افرینش انسان در اطوار
مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیا زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب
انست که خدای هُوَ الْحَقُّ او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات کمالست
وَأَنَّهُ و بجهت انست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده می کرد اند مردگان را و اگرچه نطفه و زمین
خشک ... وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و برای انست که او بر همه چیزها
قادر و توانا است چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات
متساوی پس چون مشاهده قدرت بعضی از اموات دلالت کرد لازم اید اعتقاد
او بر احیاء همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و ایراد این دلایل برای انست تا بداند که قیامت
اینده است لَا رَيْبَ هیچ شکی نیست فِيهَا در امدن او وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آنکه

که خدای

که خدای يَبْعَثُ بر می انگیزد مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند بمقتضای
وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ
کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا
قدرت او و تکرار برای تاکیدست یعنی قبل ازین بهمین الفاظ گذاشته یا
مراد از مجادل اول رؤسای کفار اند چون نضر و ابی و اضراب ایشان و از
ثانی تبعه و مقلدان که هر یکی از ایشان نیز طرح جدال می افکند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی
دانشی که بدیهی وداده باشد وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا
كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله
می کند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است بمحض تقلید و تقلید
بحض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که بپیچنده دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر
چه متکبر دامن از هرچیز در می پیچد پس این مقلد متجبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر ورا است
در دنیا خِزْيٌ رسوایی بقتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ
الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب اتش سوزنده و گوییم ذَٰلِكَ این خزی
و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ پس انچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی
انچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب انست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ
نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان خود این صیغه مبالغه جهت کثرت
عبید است اورده اند که جمعی اعراب بمدینه امده شرف اسلام دریافتند
پس هر که را از ایشان مرضی عارض نشد و فرزندش پسری بزاد و اسب او کره خوب اورد
و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینیست و مرا بسبب قبول او
نیکوییها بیش امد دل او باسلام ارمیده شد و اگر قضیه بر عکس امد دل او از دین
برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست انزنا زل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ
يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدای را عَلَىٰ حَرْفٍ به انحراف و اضطراب یا بر طرف
یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن و ماوردی فرموده که در نعمت دون
محنت فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ خیر نیکویی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ
ارام گیرد بدین و ثابت شود بران بِهِ بسبب ان خیر وَإِنْ أَصَابَتْهُ و اگر برسد او را
از ما یلی چون مرض و فقر فِتْنَةٌ بلیه انْقَلَبَ برگردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود یعنی از جهتی
که امده باز بپایان عود کند مراد انست که مرتد گردد و از دین اسلام دست باز دارد
قولی انست که یکی از یهود ایمان اورده و نابینا شد و بلاها بیش او امدی با حضرت...

عَلَىٰ وَجْهِهِ

٧٥١ عليه و سلم گفت مرا دين اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که
ان الاسلام لا يقال يهودی مرتد شد و اين ايه فرود آمد که هر که از دين برگشت
خسر الدنيا زيان کرد در دنيا که بمراد نرسيد والاخرة و زيان دارد در اخرت که
عملهاء او نابود شد ذلك زيان هر دو سرای هو الخسران المبين انست زيان هويدا
چه بر همه عقلا ظاهر است که زيانی از ان عظيم تر نيست ـــ نه مال و نه اعمال نه
دنيا و نه دين، نه لامعه صدق و نه انوار يقين در هر دو جهان منفعل و خوار
و حزين، البته زيانی نبود بدتر ازين يدعوا ميخواند و مي پرستد مرتد يا مشرك من
دون الله بجز خدای ما لا يضره انچيزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را
وما لا ينفعه و سود ندهد وی را اگر پرستش کند ذلك ان پرستش هو الضلال البعيد
انست گمراهی دور از مقصد يدعوا مي پرستد لمن ضره ان را که ضرر
پرستيدن او که قتل دنيا و عذاب اخرتست اقرب نزديك ترست من
نفعه از سود او که توقع شفاعتست و توسل بحضرت عزت لبئس المولى
هر اينه بد ياريست بت ولبئس العشير و بد مصاحبی است و بد آميزگاری
ان الله بدرستی که خدای يدخل الذين امنوا در می ارد انان را که تصديق خدای
و رسول کردند وعملوا الصالحات کارهای شايسته بجای آوردند جنات تجری در بوستانهای
که می رود من تحتها الانهار از زير اشجار ان جويهای و غايت نزهت باغ و بوستانها
از اب روانست ان الله يفعل بدرستی که خدای ميکند ما يريد انچه ميخواهد
از مكافات موحد و مشرك اورده اند که گروهی از غطفان در اسلام قبول توقف
نموده گفتند شايد که مهم محمد از پيش نرود و دوستی که ميان ما و يهود هست منقطع
گشته مدد ايشان بما نرسد حق سبحانه اين ايه فرستاد که من كان يظن هر که باشد که گمان برد
ان لن ينصره الله انکه نصرت ندهد خدای پيغمبر خود را في الدنيا در دنيا با علای کلمه
و اظهار حجت و غلبه بر اعادی والاخرة و در اخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت
فليمدد بسبب پس بايد که فرو گذارد رسنی الى السماء بسقف خانه يعنی رسنی از سقف
بياويزد و در حلق خود بندد ثم ليقطع پس ببرد ان رسن را تا بر زمين افتد و بميرد يا رسن
در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از اسمان دنيا بياويزد و دست در ان
زده قطع مسافت کند تا بفلك رسد و در دفع نصرت از پيغمبر صلى الله عليه و سلم جهد
تمام نمايد فلينظر پس در نگرد بنظر تامل که با وجود اين کلفتها هل يذهبن آيا ميبرد
كيده فعل و حيله او و اين امر او ما يغيظ انچه او را بخشم اورده است انکار پيغمبر و مظفر گشتن اعدا
شايد متصور نشود وكذلك و همچنانکه بيان کرديم اين کارها و روشن کرديم انزلناه

فرو

٧٥٢

فرو فرستاديم قرآن را ايات بينات ايتهاء روشن در احکام و اخبار تا بر شما هويدا
کردد وان الله و برای انکه خدای يهدی راه نمايد بدان ايتها يا بر هدايت ثابت دارد
من يريد هر که خواهد ان الذين امنوا بتحقيق انانکه گرويدند والذين هادوا و انانکه
يهودی شدند والصابئين و ستاره پرستان والنصارى و ترسايان والمجوس و گبران
والذين اشركوا و انانکه شرك اوردند يعنی عبده اصنام ان الله يفصل بدرستی
که خدای جدا کند بينهم ميان ايشان يوم القيمة روز رستخيز بحکم محکم
و قضای مبرم تا محق را از مبطل متميز کرداند ان الله بتحقيق که خدای على كل شيء
بر همه چيزها شهيد گواه است و از حال همه اگاه الم تر ايا نمی بينی يعنی
نمی دانی ان الله ان اکه خدای يسجد له سجده ميکنند مر او را من في السموات
هر که در اسمانهاست از ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخير ومن في الارض و هر که
در زمينهاست از مومنان سجود طاعت و ديگران سجود خضوع و ذلت والشمس
والقمر و افتاب بطلوع و غروب والنجوم و ماه بنزول و افول والجبال
و ستارکان برفتن و امدن والشجر و کوهها بجريان ينابيع و برويش معادن والدواب
و درختها بساير والدواب و چهار پايان بعجايب ترکيب وكثير و بسياری
من الناس از مردمان سجاه کنند او را سجاه طاعت وكثير و بسياری از
ايشان که ابا کرده اند از سجود حق عليه العذاب حکم شده است بر ايشان بعذاب
در احقاف فرموده که در حقيقت وضع جبهه بر زمين سجود نيست چه اگر
کسی از روی استهزا يا بيگشتی پيشانی بر زمين نهد ان را از حساب سجده
نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهايت تواضع و تضرع و غايت تعظيم
و نکريست و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که
افصح است از دلالت مقال ـــ در نگر تا بينی از عين شهود جمله ذرات
جهان را در سجود، اين سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرانی و در
فتوحات اين را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشيا غير
ادميان را تبعيض نکرد پس بنده بايد که مبادرت نمايد بسجده تا از کثير اول باشد
که اهل سجده و اقتراب اند نه از کثير ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند ومن يهن الله هر کرا
خوار کرداند خدای بشقاوت يا از اضلال يا خذلان يا دخول در دوزخ فما له
پس نيست اورا من مكرم هيچ گرامی کننده و نوازنده و عزيز سازنده بسعادت يا هدايت
يا توفيق يا وصول ببهشت ان الله يفعل بدرستی که خدای ميکند ما يشاء انچه
خواهد از اعانت و اکرام اورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب و در مقام مخاصمه

سجده

آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم
از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق می‌کنیم و بکتاب
خود و کتاب ما را می‌شناسید از روی حسد بدان نمی‌گروید پس حق در طرف ما
باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیت فرستاد هَذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان
اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و از ابوذر غفاری
رضی الله عنه منقول است که سوگند می‌خوردم بخدای که این آیت در شأن شش کس است
که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از
طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه
نقل کرده که نزلت الآیة فی مبارزت الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که
فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصم
اند و مومنان علی حده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات خدای جنگ کنند
فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شد برای ایشان بمقدار جثه ایشان
ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ
ریخته می‌شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الْحَمِيمُ
آب گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای
ایشان باشد از امعاء و احشا وَالْجُلُودُ و بگدازد پوستهای ایشان یعنی اثر آن
حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُمْ و مر تعذیب ایشان را مَقَامِعُ گرزها
باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هر گاه که خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا
آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد
أُعِيدُوا باز گردانیده شوند بدان گرزها فِيهَا در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ
رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان میزنند و باز میگردانند بدرکات
و می‌گویند وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقیق
که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آرد آنانرا که گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و
کردند عملهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که می‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
مساکن و قصور آن جویهای يُحَلَّوْنَ فِيهَا آراسته کرده شوند و پیرایه بندند ایشانرا
فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بدستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بمروارید
شان بمروارید وَلِبَاسُهُمْ و جامها که بپوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ
ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا
در آخرت مراد مردان امت اند که لبس حریر بر ایشان حرام است وَهُدُوا و راه

نموده شد

بلغ

نموده شده اند مومنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ پاکیزه از قول یعنی بسخن پاک راه نمایند
ایشان در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان ببهشت افتد گویند
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند هدانا لهذا
و چون ببهشت در آیند بزبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود
که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما و اکثر
مفسران برآنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادتست
یا قرآن یا استغفار سلمی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان
و گفته اند که ارشاد مریدانست یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطائف
قشیری مذکور است که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی
و مقترن بود برضای حضرت الهی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست
که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و به نیاز نزدیک سهل تستری رحمه الله
فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر
از دعوی نیافتم وَهُدُوا و ترک دعوی و دعوت مکن راه حق از کبر و نخوت بجو
ایمن آبادست این راه نیاز ترک نازش گیر و با این ره بساز إِلَى صِرَاطِ و راه یافته
شده اند اهل ایمان الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از
طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از
طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنَّاسِ
برای همه مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ
فِيهِ مقیم در او وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای
لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن در وی و برین قول مراد
از مسجد الحرام نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و بقول امام
اعظم و امام احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همه حرم است و در سکنی مکه
و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم هر منزل
که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از فاروق رضی الله عنه
منقولست که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکه در نبندند تا آیندگان
هرجا که خواهند فرود آیند وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ و هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کردن از حق

یعنی هر که در حرم اراده کند کردیدن از دادا است بظلم بستمکاری نذقه
بچشانیم او را من عذاب الیم از عذاب دردناک و الحاد در حرم بقولی استحلال احرام است
و گفته اند البته آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم در تیسیر گوید احتکار
طعام و اکثر علما برآنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عقابست و هر که قصد
گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل در نیاورد بر وی ننویسند و اگر نیتی الا در حرم که اندیشه
گناهی کند آنکه بفعل در آرد آن را خطیئه بروی می نویسند ابن مسعود رضی الله عنه
فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در
مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رحمه الله فرموده که چون
مکه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات هر نمازی در وی با چندین نماز در غیر
او برابر است پس جزای مساوی در وی کلی ترست از سایر مواضع خبر ان الذین کفروا
که در اول آیه گفت محذوفست تقدیرش آنکه آن کسان هلاک شدند یا زیانکار
گشتند واذ بوأنا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم لابراهیم برای ابراهیم خلیل
مکان البیت جای خانه کعبه در وقت ساختن با آنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بر آن
مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا آن اندازه زمین را برفت و او خانه بنا کرد
و وحی فرستادیم بوی ان لا تشرک که انباز میاور و انباز مگیر بی شیئا هیچ چیز را
که من از شریک مقدس و منزهم و طهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای
ناشایسته للطائفین برای طواف کنندگان گرد اگرد وی از آفاقیان والقائمین و برای
ایستادگان یعنی مقیمان و گفته اند برای ایستادگان در نماز والرکع السجود و رکوع
و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا او را طواف کنند و
نماز گذارند این قول بلسان اهل علم است اما بزبان اشارت میفرماید
که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیزها و غیر ما بدواه امده
که او پیمانه شراب محبت ماست القلب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی اصفاها
وحی آمد بداود علی نبینا و علیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت
من بوی فرود آید داود علیه السلام گفت و ای بیت یسعک کدام خانه که عظمت
و جلال ترا غایت تو بر تابد که آن دل بنده مومن است داود علیه السلام فرمود که او را
چه گونه پاک سازم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد
خوش آن آتش که در دل بر فروزد تا بجز حق هر چه بیش آید بسوزد چون
ابراهیم صلوات الله علیه خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت
خانه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن

و از من

و از من رسانیدن پس خلیل در مقام ابراهیم برکوه ابو قبیس برخاست و ندا
کرد که ای مومنان خدای حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت
کنید حق سبحانه آواز او را بنات ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او بشنوانید
و هر که در علم الله بود که حج گزارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود
قصه نداء ذبیح خلیل اینست که حق سبحانه فرمود که واذن و ندا در ده ای ابراهیم
فی الناس در میان مردمان و بخوان ایشان را بالحج بحج خانه خدای و در عین المعانی
گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم میفرماید که خبر ده مردمان را
از وجوب حج یأتوک تا بیایند مردمان بتو رجالا پیادگان و علی کل ضامر و سواران
بر هر شتری لاغر شده از بسیار کشته که بعد تمام یأتین می آیند آن شتران من کل فج عمیق
از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لیشهدوا تا حاضر
شوند منافع لهم نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی بمنافع دنیا و آخرت برسند
ویذکروا اسم الله یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند فی ایام معلومات در روزهای
دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول قویتر آنست که نام خدای برند
در ایام نحر و تشریق علی ما رزقهم بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را من بهیمة
الانعام از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام
خدای کشتند و کفار بنام بت قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمی خوردند حق سبحانه فرمود
مومنان را که بنام من قربانی کنید فکلوا منها پس بخورید از گوشت آن این امر اباحت
ورود قربانی تطوع را و بر شده چه اگر قربانی در کفارتی باشد یا جزء نقصانی صاحب
قربان را خوردن آن جایز نبود واطعموا البائس الفقیر بخورانید از آن قربانی درمانده محنت
کشیده محتاج تنگدست را ثم لیقضوا تفثهم پس تا بگذارند عطفت یعنی بذکر او یعنی حج
می آیند تا خدا را یاد کنند و قضا نمایند آن حاجتها خود را بجای آرند مناسک
حج را یا زایل گردانند چرک و ریش را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و شعایط و
مانند آن ولیوفوا نذورهم تا وفا کنند بنذرهاء خود از نیکوئیها و لیطوفوا طواف
کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بالبیت العتیق بخانه آزاد از تملک
مردمان یا از تسلط جباران یا خانه کهن قدیم که متعبد اول اوست مراد خانه کعبه است
ذلک آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدا ایست و من یعظم و هر که بزرگ دارد
حرمات الله احکام خدای را که هتک حرمت او روا نیست فهو پس این بزرگ داشت
خیر له بهترست مر او را عند ربه نزدیک پروردگار او از جهت پاداشت و احلت
و حلال کرده شد لکم الانعام مر شما را چهارپایان الا ما یتلی مگر آنکه خوانده شده است

بر شما تحریم آنکه مردارست وگوشت خوک وجزآن فاجتنبوا الرجس پس بپرهیزید از
پلیدی من الاوثان از بتان که عین رجس اند واجتنبوا قول الزور واجتناب کنید از سخن دروغ
که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا قولی که بازبان آید ودل با او موافق نبود حنفاء
در حالتی که مخلص باشید لله مر خدا را ومایل بدین او که اسلام است غیر مشرکین به
شرک آرندگان بوی ومن یشرک بالله وهر که شرک آرد بخدای فکانما خر پس همچنانست که
گوییا در افتاد من السماء از آسمان بسوی زمین وهلاک شد فتخطفه الطیر پس در می رباید
او را مرغان مردارخوار از روی زمین واعضا واجزای او را متفرق ومتمزق می سازند
او تهوی به الریح یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع فی مکان سحیق در جای دور از فریادرس
ودستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد
هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی
ضلالت افکند ونابود شود ملخص کلام هلاک مشرکانست ذلک امرست کار که
فرمودند از اجتناب اوثان وپرهیز از دروغ ومن یعظم وهر که تعظیم کند شعائر
الله نشانهای خدا را که مناسک حج است یا هدایا وتعظیم هدایا آنست که
فربه باشند وبی عیب وگرانبها فانها پس بدرستی که بزرگ داشتن آن من
تقوی القلوب از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب وتقوی
دلها پرهیزکاری بوده از موجبات غضب حضرت الهی لکم فیها مر شما راست در انعام
منافع سودهاست از شیر وپشم وموی وسواری وبار کردن نه ونزاد الی اجل مسمی
تا وقتی نام برده که زمان نحرست ثم محلها آنگاه پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود الی
البیت العتیق بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار ولکل امة وهر گروهی
را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان
لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را علی ما رزقهم بر ذبح آنچه داد مر ایشان را من بهیمة الانعام از بهیمه
چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فالهکم پس خدای
شما وخدای ایشان اله واحد یک خدا نیست فله اسلموا پس مر او را گردن نهید وفرمانها
بشرات او منقاد سازید وبشر المخبتین وبشارت ده ای محمد فروتنان را بمزید آن سرای یا
توسکاران را برحمت بی منتها وسلمی رحمه الله فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت
لقا که هیچ مژده ازین فرح افزای تر نیست پس صفت مخبتان میگویند الذین آنانکه اذا
ذکر الله چو یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از
هیبت اشراف اشعه جلال ربانی وطلوع انوار عظمت جاودانی وخواهند
که خود را پروانه وار بشعله شمع جمال بسوزند وپروانه همت از نظر بغیر وجه مقدس

حضرت قایم بر حمو بزند — دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد
ز آتش عشق تو جان ودل ما سوخته باد پس بانجاح مطلوب مژده اینانرا
والصابرین ودیگر صبر کنندگان را علی ما اصابهم بانچه با ایشان رسیده
از تکالیف ومحن والمقیمی الصلوة وبپای دارندگان نمازها واداکنندگان در
اوقات آن ومما رزقناهم واز آنچه عطا داده ایم ایشان را ینفقون نفقه می
کنند در وجوه خیر وصرف مینمایند بمصارف پسندیده والبدن وشتران
وگاوان که برای هدی رانده اید جعلناها لکم ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما
من شعائر الله از نشانهای دین خدای لکم شما را فیها خیر در آنها نیکویست
از منافع دینیه ودنیاویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدا را علیها بر
کشتن آن صواف در حالتی که بر پای ایستاده باشند وشتر را ایستاده ذبح
کردن سنت است وبعضی وقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
اللهم منک والیک فاذا وجبت پس چون بیفتند بر زمین جنوبها پهلوهای بدن
ودور ازیشان سر برون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای ایشان واین خوردن
سنت است واطعموا القانع بخورانید از آن گوشتها درویش قناعت کننده که اهتمام
والمعتر وسوال کننده ویا اهانت را ودر زاد المسیر آورده که قانع فقیر
است ومعتر درویش آفاقی کذلک همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را
سخرناها لکم رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت وعظم جثه برای شما تا میگیرید
ذبح میکنید ومیکشید لعلکم تشکرون شاید که شما سپاسداری کنید مر خدا را
بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیه خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه میمالیدند
وآن را سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مومنان نیز همان داعیه
سابقه داعیه آلودگی دیوار وحرم کعبه معظمه داشتند حق سبحانه از آن نهی
کرد وفرمود لن ینال الله نمی رسد بخدای لحومها گوشتهای قربانی که صدقه
میدهید ولا دماؤها ونه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریختند ولکن یناله
ولیکن میرسد بمحل قبول وی التقوی منکم الخ مصاحبت با او پرهیزکاری
از شماست که آن تعظیم امر خداوند است وتقرب بدو وقربانی است پسندیده
کذلک همچنانکه یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد انعام را برای شما لتکبروا الله
تا تکبیر گویید نزدیک ذبح یا بزرگی یاد کنید خدای را علی ما هداکم والخ را
نمود شما را بطریق نحر ضحایا وکیفیت تقرب بدان وبشر المحسنین بشارت ده نیکو
کاران را ببهشت یا بقبول طاعت ان الله یدافع بدرستی که خدای باز دارد غایله

مشرکانند او فتنه ایشان را عن الذین امنوا از انکه بکر چیده اند یعنی نصرت دهد
ایشان را برا عادی ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمی دارد کل خوان هر خیانت
کننده را که در امانت دین خاین است کفور ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام
انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند و اسباب نزول اورده
که کفار مکه بدست و زبان دراز ار مومنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه
سر شکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت امده شکایتی می نمودند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرة
بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول ایتی که در ان باب نازل شد
این ایة بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون مر انانرا که جهد
کارزار کنند با کافران بانهم ظلموا بسبب انکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان
بسیار کشیده و حقیقت بغیر نامیخواند یعنی انانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند
دستوری دادیم که قتال کنند وان الله وبدرستی که خدای علی نصرهم بر یاری
دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند لقدیر هر اینه تواناست الذین اخرجوا انانکه
بیرون کرده شدند من دیارهم از سرایهای خود که بمکه داشتند بغیر حق بناحق یعنی
مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که بسبب بیرون
کردن بودی الا ان یقولوا مگر انکه میگفتند ربنا الله پرورده کار ما خدایست
و بیگانگی وا قرار می کردند ولولا دفع الله الناس و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را
بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لهدمت هر اینه ویران
کرده شدی باستیلاء کافران بر اهل ملل صوامع صومعهای راهبان وبیع و
کلیسهای ترسایان وصلوات وکنیسهای جهودان ومساجد و مسجدهای مسلمانان
که همواره یذکر فیها یاد کرده می شود در ان مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره
اسم الله کثیرا نام خدای بسیار ولینصرن الله و بدرستی یاری دهد خدای بسیار من
ینصره کسی را که دین او را یاری میدهد ان الله لقوی بتحقیق خدای تعالی تواناست
بر نصرت مومنان عزیز غالبست بر همه کس و همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد
خدای درین ایة وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال
او دیار قیاصره واکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ماذونان
بقتال میفرماید الذین ایشان انانند که رحمت شامله ان مکناهم اگر جای
دهیم ایشان را فی الارض در زمین و دستگاه و اختیار یابند اقاموا الصلوة بپای دارند
نماز را جهت تعظیم من واتوا الزکوة و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت

بنکان

بنکان وامروا بالمعروف و بفرمایند به نیکویی یعنی انچه شرعا و عرفا ان را احسن گویند
ونهوا عن المنکر و بازدارند از زشتی یعنی انچه اهل علم و عقل ان را قبیح شمرند ولله
و مر خدایراست عاقبة الامور نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور ان باشد که او
خواهد سه این دولت و مال و هوای و هوس خواهد وان کلشن و باغ و حوض
و چیزی خواهد وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب
قوم مخصوص بنو نیست فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده اند قبلهم پیش
از رسالت بد مکه قوم نوح گروه نوح مر نوح را وعاد و گروه عاد هود را وثمود و گروه
ثمود صالح را وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم مر ورا وقوم لوط و گروه لوط او را واصحاب مدین
و اهل مدین شعیب را وکذب موسی و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را
تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فاملیت پس مهلت دادم للکافرین
مر کافران را تا وقتی که اجال مقدره در امد ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را بعذاب
طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوضه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله
و غرق شدن فکیف کان پس چه گونه بود نکیر ناپسندیدن مر ایشان را یعنی
انکار کردن کار ایشان و نعمت را بدل ساختن بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت
را بخرابی فکاین من قریة پس چند دیه و شهر که ما اهلکناها هلاک کردیم انرا باهلاک
اهل ان وهی وحال انکه ان دیه ظالمة ستمکار بودند یعنی اهل ان مشرک و ظالم
بودند فهی پس ان دیه خاویة افتاده است علی عروشها بر سقفهای خود
یعنی اول سقف بناهای ان بیفتاده پس دیوارهای بنا فرود فرود امده وبئر معطلة
و چندگاه دست باز داشته که اهل ان اب هلاک شده اند و کس نیست که بعمارت
ان پردازد وقصر مشید و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که ان را از ساکنانش خالی
کردیم در اکثر تفاسیر معتبر هست که این چاه در پایان کوهی بود بحضرموت و
قصر مشید بر قله ان کوه و در کتاب اورده که بانی ان قصر پسر عاد ثانی بوده که اول
او را منذر گویند و اصح انست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه
السلام با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن امد و در بعضی از منازل ان ولایت موت
بر وحاضر شد وان را حضرموت نام نهاده اند و اصحاب او جلهس بن سوید یا جلیس
بن جلاس را بر خود امیر ساختند وزارت او بر سنجاریب ابن سواده دادند و بر سر
این چاه که بئر معطلة اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد
ایشان بعد از مدتی بت پرستی اغاز نهاده از دین ابا و اجداد برگشتند و بجزا روع
و زاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان امده بود بکشتند و خدای ایشان

هلاك كرد وچاه ایشان معطل وكوشك ایشان خالی ماند ودر تفسیر آورده كه پادشاه
كافر بروزیر مسلمان غضب كرده خواست كه او را بكشد وزیر بگریخت با چهار هزار كس از اهل
ایمان ودر پایان كوه حضرموت كه هوای داشت منزل ساخت هرچند كه چاه میكندند پای
آب تلخ بیرون می آمد یكی از رجال الغیب بدیشان رسید وموضعی جهت نشان كرد وچون
بكندند آبی در غایت صفا ولطافت ونهایت ذوق وعذوبت بیرون آمد
چون سبزه شاخ نبات · در خوشی همسر آب حیات · ایشان آن چاه را كشاده ساخته
از پایان تا بالا بخشتها زر ونقره برآوردند وبپرستش پروردگار مشغول گشتند
بعد از مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه بیامد وزنان را دلالت كرد بر آنكه بوقت
غیبت شوهران بسحق اشتغال كنند ودیگر باره بشكل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شد
مردمان را بوقت دوری از زواج ایشان بلواطت الهام فرموده وچون این دو عمل قبیح در
میان ایشان پدید آمد حق سبحانه وتعالی حنظله یا خالد بن صفوان را به پیغمبری
بایشان فرستاد وبدو نگرویدند آب ایشان غایر شد وبعد از دعا ایمان پیغمبر
دعا فرموده آب باز آمد وهم فرمان نبردند حق تعالی فرموده كه بعد از هفت سال وهفت
ماه وهفت روز وهفت ساعت عذاب بدیشان میفرستم ایشان قصر مشید را بنا كردند
بخشتها زر ونقره ویاقوت وجواهر مرصع ساختند وبعد از انقضا زمان مهلت رجوع
بدان قصر كرده درها فرو بستند وجبرئیل علیه السلام فرود آمد ایشان را باكوشك بزمین
فرو برد چاه ایشان مانده است ودودی سیاه منتن از آنجا بر می آید ودر آن نواحی ناله هالك
شدگان می شنوند **أَفَلَمْ يَسِيرُوا** آیا نرفتند ونمی روند قوم تو وسیر نمی كنند **فِي الْأَرْضِ** در زمین
یمن وشام تا آیات عذاب در مصارع منكران مشاهده كنند وعبرت گیرند **فَتَكُونَ لَهُمْ** پس باشد
ایشان را **قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ** دلهای كه تعقل كنند **بِهَا** بآن چیزی را كه سبب استبصار یا موجب
اعتبار باشد **أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ** یا باشد ایشان را گوشها كه بشنوند **بِهَا** بدان خبرهای امم ماضیه
ووقایع ایشان را **فَإِنَّهَا** پس قصه اینست كه **لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ** نابینا نمی شود دیدهای حس یعنی
در بینائی ایشان خللی نیست همه چیز می بینند **وَلَٰكِنْ تَعْمَى** ولیكن نابینا می شود از مشاهده اعتبار
الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها كه هست **فِي الصُّدُورِ** در سینهها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده
احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمی گیرند **شعر** چشم دل بكشا به بین لی انتظار · هر طرف
آیات قدرت آشكار · چشم سر چون پوست خود چیزی ندید · چشم سر در مغز هر چیزی رسید
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وشتاب میخواهند از تو كافران مكه چون نضر بن حارث واضراب او یعنی تعجیل می
نمایند **بِالْعَذَابِ** بنزول عذاب موعود **وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ** وخلاف نخواهد كرد خدای **وَعْدَهُ** وعده خود را
كه در انزال عذاب ایشان فرموده **وَإِنَّ يَوْمًا** وبدرستی كه روزی از روزهای شما **عِنْدَ**

رَبِّكَ نزدیك آفریدگار تو **كَأَلْفِ سَنَةٍ** مانند هزار سالست **مِمَّا تَعُدُّونَ** از آنچه
میشمرید یعنی نزدیك خدا یكروز وهزار سال برابر است زیرا كه حكم زمان بروحاری
نیست پس وجود وعدم وقلت وكثرت آن نزد او یكسان باشد هرگاه كه خواهد عذاب
فرستد ویرا استعجال زمان عقوبت هیچ اثر مترتب نگردد تا در نرسد وعده هر كار دیگر
هست هر چند كه چند بجای نرسد **وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ** وچندین از دیهها یعنی اهالی آن كه
من بمحض رحمانیت **أَمْلَيْتُ لَهَا** مهلت دادم اهل آن را بتأخیر عذاب **وَهِيَ ظَالِمَةٌ** وحال
آنكه قریه یعنی مردم در وی ستمكار بودند ومهلت بجهت آن بود كه توبه كنند وبحق باز گردند
ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشان را چون توبه نكردند بعذابی سخت در دنیا **وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ**
وبسوی منست بازگشت در آخرت وآنجا نیز جزا خواهند رسید **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ** بگو ای
آدمیان **إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ** جز این نیست كه من مر شما را **نَذِيرٌ** بیم كننده ام **مُبِينٌ** هویدا یا آشكا
كننده انجه بدان بیم میكنم **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنانكه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجبست
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وكردند طاعتها ونیكوئیها **لَهُمْ** مر ایشان راست **مَغْفِرَةٌ** آمرزش
گناهان گذشته **وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** وروزی نیكو در حال یعنی رزق بی رنج ومنت یا بهشت
در آخرت **وَالَّذِينَ سَعَوْا** وآنكه بشتافتند **فِي آيَاتِنَا** در رد وابطال آیتهای ما یعنی
قرآن **مُعَاجِزِينَ** در حالتی كه پیشی گیرنده باشند بما یعنی خواهند كه از ما در گذرانند و
پیشی گیرند وعذاب ما از ایشان فوت شود **أُولَٰئِكَ** آن گروه **أَصْحَابُ الْجَحِيمِ** ملازمان
دوزخ اند در بعضی تفاسیر قصه القاء شیطان در امنیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بر وجهی آورده كه مرضی اهل تحقیق نیست وما از نا ولادت علم الهدی وتیسیر ودیگر
كتب معتبر چون معتمد فی المعتقد وروضة الاحباب مدت انوار جمال مولفه الی یوم
الحساب آن را اینجا ایراد كردیم بطریقی كه مستحسن اهل سنت است آورده اند كه چون سوره
والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه وسلم آن را در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند ودر
میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریقی مذكور بعد از تلاوت
آیه افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری متوقف شد وشیطان در آن میان
مجال یافته بگوش مشركان رسانید تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی
حاصل معنی آنكه ایشان بزرگان قوم با مرغان بلند پرواز ند وامید شفاعت
ایشان می توان داشت كفار باستماع این كلمات خوشدل شده پنداشتند
كه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواند وبتان ایشان را ستایش كرد لاجرم
در آخر سوره كه آن حضرت با مومنان سجده كرد تا اكثر اهل شرك اتفاق نمودند
جبرئیل علیه السلام فرود آمد صورت حال بعرض آن حضرت رسانید ودل

مبارک پیغمبر از آن بسیار اندوهناک شد حضرت باری تعالی و تقدس جهت
تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وسلم این فرستاد که وَمَا أَرْسَلْنَا و
نفرستادیم ما مِن قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِن رَسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه هیچ
نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع
اوست در آن شرع چون لوط پیغمبر علیه السلام بشریعت ابراهیم خلیل الرحمن
دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیه السلام یا رسول
داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل مر او و دیگریرا که مقرر شرع
سابق باشد پس نبی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه
را با کتابی که منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نبود و گویند
رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب
بیند و بهر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّى مگر چون تلاوت
کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ نزدیک تلاوت او انچه خواست جمله
بوقت تلاوت پیغمبر شیطانی که او را ابیض گویند بخار او از حضرت این کلمات بر
خواند و جمعی گمان بردند که آن تلاوت پیغمبر است فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس زایل و باطل گرداند
خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ انچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت
کند خدای آيَاتِهِ ایتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای داناست باحوال
مردمان [illegible] حکم کننده بحق برایشان لِيَجْعَلَ و القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا
تا گرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ انچه را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلائی
لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مر آنانرا که در دلهای ایشان مرض بیماری شک و تردد است یعنی
منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان سیاه یعنی کافران
مراد آنست که منافق و مشرک از القاء شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ
و بدرستی که ستمکاران یعنی دو گروه وضع مظهر بموضع مضمر حکمست برایشان بظلم
یعنی فرقه کفر و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزند و
معاندی با یات اند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر القاء برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ
داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل
از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف در آن نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند
فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهُ برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند
وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هر چیز بر مومنان مشکل گردد حق سبحانه ایشان را راه

نماید

نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند
آنانکه نگرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القاء شیطان
چه کفار میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان
همواره در شک اند حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان عذاب قیامت
یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان
أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد
چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامتست که بعد از روزی نخواهد
بود پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آن روز مر خدای راست بی مدعی و منازع
یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست در آن
روز مگر تکبر از میان متجبران بکشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند دعوی بهاء
منقطع و گمانها مرتفع گردد مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در
قعر دریای عدم افکند و گوهر توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن
الملک درهم شکند همه را بجز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد
آن سر که صیت افسر او از چرخ برگذشت روزی بر آستانه او خاک در شود و چون
ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ حکم میکند در محشر که کیست بَيْنَهُمْ میان بندگان
از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده اند
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای ناز و نعمت اند بی رنج و محنت باشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه نگرویده اند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر ایتهای ما را فَأُولَئِكَ پس آنگروه
لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و
آنانکه هجرت کردند و از دیار خود بیرون شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای و از برای طلب
رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند
بی نصیب شهادت تا جنبیک لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشانرا رِزْقًا
حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت است بی تعبی که رسد در تحصیل آن و بی علتی بود
در تناول آن و بی دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم
ایشان شهید می شوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما بمیریم و شهید
نشویم حال ما چون باشد این آیت فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند
همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست
بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آرد ایشانرا

الملك

کم

ع

بهشت مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ را و درآوردنی که بپسندند آن را یعنی ملائکه را باستقبال
ایشان فرستند و بتعظیم تمام در بهشت در آورند و بدهند ما لا عین رأت
و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای داناست
باحوال ایشان و اعادی ایشان حَلِيمٌ بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند
محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم احتناب
نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند مسلمانان با ایشان
کارزار کرده و مظفر و منصور شدند و این آیه از آن خبر میدهد ذَلِكَ آنست حکم
الله که گفته شد در باب مومن و کافر وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان
مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بمانند آنکه با او عقوبت کرده اند یعنی قتال کرده اند جزا را
برای ازدواج عقوبت میگوید ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شود عَلَيْهِ برو یعنی معاودت
کنند عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت دهد
خدای او را إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده
و منتقم را تعریض است با آنکه عفو از انتقام بهترست ولمن صبر و غفر ان ذلك لمن
عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیه در میان جراحات یعنی کسی را مجروح
ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح کرداند دیگر را به بازای این جرح بر مجروح
اول اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذَلِكَ آن نصرت مظلوم را
بِأَنَّ اللَّهَ به سبب آنست که خدای قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب کرداند و از
جمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز و ساعت او را می افزاید
یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب
و ساعتهای او را زیاده می سازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب
آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست قول معاقب را بَصِيرٌ بیناست باحوال منتقم ذَلِكَ
آن وصف که خود را بکمال قدرت کرده شد بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ
اوست ثابت در نفس خود واجب بذات خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بجهت آنکه آنچه شما می پرستید
و حفص به یا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ او
ست باطل معدوم در حد ذات خود در اختفاء آورده کرا آورده که اوست موجود بذات خود
و دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست
که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صلی الله
علیه و سلم فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله
باطل و در مثنوی معنوی فرموده این دو بی اوصاف دیگر احولست ورنه اول آخر

اولست

اولست و آخرت اول کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل ملک ملک ما [illegible]
او خود ما گشت غیر فانی کل شیء هالک گشت وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی آنکه خدای
هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از همه اشیا الْكَبِيرُ بزرگ تر از نسبت شریك و همتا أَلَمْ تَرَ
آیا ندیدی و این استفهام تقریریست یعنی دانسته اند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس گشت
زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی
پیوسته هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه
تا ایشان را از آن روزی دهد خَبِيرٌ داناست بحال رزق و مرزوق لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
مر او راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها باشد خالق و مالک همه
است وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود
از همه اشیا الْحَمِيدُ ستوده و ستاینده با سزاوار ستایش بصفات و افعال خود أَلَمْ
تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی یعنی دانستی هر آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام کرد برای شما مَا فِي
الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتفع شود بآن انسان
وَالْفُلْكَ و مسخر کردانید مر شما را کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان
او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ
بر زمین إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بخواست او یعنی هر گاه که حق سبحانه افتادن او خواهد بیفتد
إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بتحقیق خدای بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان و بخشاینده است که ابواب
منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع نمود وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ و اوست آنکه
که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را چون اجل
برسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شما را در قیامت إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی
لَكَفُورٌ هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لِكُلِّ أُمَّةٍ
مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا یعنی معین ساختیم دینی و شریعتی که یا مرنا
هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان بدیننده آن دین اند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند سایر
ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرترست که تصور
نزاع در آن توان کرد مصراع در نور آفتاب چه جای تامل است وَادْعُ بخوان
مردمان را إِلَى رَبِّكَ بتوحید و عبادت آفریدگار خود إِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلَى هُدًى
مُسْتَقِيمٍ هر آینه براه راستی وَإِنْ جَادَلُوكَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند
و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته فَقُلِ اللَّهُ پس بگوی خدای أَعْلَمُ داناتر

رست بما تعملون با نجه میکنید از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد
و در زاد المسیر فرموده که این ایت بایت السیف منسوخ است الله یحکم خدای حکم
کند بینکم میان مومنان از شما و کافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم
فیه تختلفون در انجه هستید شما کرده تختلفون اختلاف میکنند در امر دین
و حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب برارد و مشرک را در درکات عقاب
افکند الم تعلم ایا ندانسته یعنی دانسته ان الله آن را که خدای یعلم ما فی
السماء میداند انجه در اسمانست از عجایب علویات والارض و انجه در زمین
است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست ان ذلک بدرستی
که همه انچه که در سما و ارض باشد نوشته شده فی کتاب در لوح محفوظ و ان
نزدیک اوست ان ذلک بدرستی که علم بر همه اشیا علی الله یسیر بر خدای آسانست
چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست و یعبدون و می پرستند کفار مکه من دون
الله بجز خدای ما لم ینزل انچیزی اکه نفرستاده خدای به بپرستش او سلطانا
حجتی و برهانی و ما لیس لهم و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را به علم بان
چیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بپرستش ایشان را بلکه از محض جهل و تقلید
می پرستند و ما للظالمین و نیست مشرکان را من نصیر هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان
و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران ایاتنا ایتهای ما یعنی قران بینات
در حالتی که ان ایتهای روشنند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال
تعرف می شناسی فی وجوه الذین کفروا در رویهای انانکه نگرویدند المنکر انکار و
ناشناخت را یعنی چون قران بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی ایشان
بر بینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که بکبرهای از غایت
خشم بگشایند دستها بالذین بتدن انانکه یتلون می خوانند علیهم بر ایشان ایاتنا
ایتهای ما را قل افانبئکم بگو ایا شما را خبر کنیم بشر من ذلکم بدتر از انکه میخواهید السان
قران النار ان اتش دوزخ است که سختر و مکروه تر است از خشم و سطوت شما
وعدها الله وعده داده است بان اتش خدای الذین کفروا انانی اکه نگرویده اند
و وعده بران معیراست که ایشان را در وی جای دهند و بئس المصیر و بد جای موضع
باز گشتن اتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای عبادت
کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا
من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید ان مثل را
بگوش هوش و در ان تامل کنید ان الذین تدعون بدرستی که انان را که می خوانید از پیش

وان

وان سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرمود که این همه
بت که می پرستند من دون الله بجز خدای لن یخلقوا نیافرینند ذبابا مکسی را
با وجود صغر جثه و لو اجتمعوا و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند له برای افریدن
او و ان یسلبهم الذباب و اگر برباید مکس از ایشان شیئا چیزی را از طیب و عسل
که بدان الوده اند لا یستنقذوه نمی توانند رهانید یعنی باز نمی توانند ستدن چیز را
منه از مکس رسم ایشان ان بود که بتان را بعسل و خلوق می اندودند و درهای
بتخانه بر ایشان می بستند مکسان از روزن در امده انها را میخوردند و بعد از
چند روز که اثر طیب و عسل بر دهان بتان بود شادی مینمودند که الهه ما آن را
خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که ایشان از دفع مکس تا دورتر بردفع
ایشان از دفع ایشان از خود ضعف الطالب سست شد جوینده یعنی بت کرسی اند
ستدن انجه مکس از او ربوده و المطلوب و سست شد مطلوب یعنی مکس که باز نخواهند
از و استرداد کنند با سستت و عاجزند پرستنده یعنی مشرک و صنم عاجزان
که عاجزان را بنده اند چون بند کاری نه هم شرمنده اند عجز و امکان لازم یکدیگر اند
پس همه خلقان زهم عاجزترند قوت از حق است و قوت حق او است از او مغز است
وان خلق پوست آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود
گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز افرید مانده شد پس بروز شنبه برای استراحت
بر پشت تکیه کرد حق تعالی ایه فرستاد که ما قدروا الله نشناختند یهود خدای را حق قدره
سزای شناختن او یا تعظیم نمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب را بدو نسبت دادند
و قول انست که این در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدای را چنانچه
باید نشناختند که بدو شرک اوردند و جمادات را که آلهه نام نهادند محققان بر آنند
که چنانچه اهل ... بحق المعرفة او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقت معرفت او راه
نبردند زیرا که دود باش و لا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمی گذارد
و بغیب هویت خود هیچ ره برو نمارا راه نمیدهد شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرمود
که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند و بستن معرفت او چرا و چی کسی
برد میان او و ما سوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفت نشیند و کی تواند
کرد در معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است ما للطین و رب العالمین خرسنت
خالق خال را با حضرت پاک ان الله بدرستی که خدای لقوی هر اینه تواناست
بر خلق اشیا عزیز غالبست بر همه چیزها الله یصطفی خدای میگزیند من الملائکة از
فرشتگان رسلا فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران

وی بر سانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ و می گزیند از میان مردمان پیغمبرانی را تا خلق را دعوت کنند بوی إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ به تحقیق که خدای شنواست مقالات پیغمبران را در وقت تبلیغ بَصِيرٌ بینا بحال امت او در رد و قبول دعوت يَعْلَمُ میداند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده می شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید در نماز در اول اسلام در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیت رکوع و سجود داخل شده و گویند معنی آنست که نماز گزارید و تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود که دو رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و امام مالک رحمهما الله درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایماء میکند بآنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود هست و در حدیث نیز آمده که فضلیت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأها پس این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رحمه الله سجده هفتم باشد از سجدات قران و حضرت شیخ قدس سره این را سجدة الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکند و مبادرت بسجود وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بپرستید افریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود و بمطلوب برسید وَجَاهِدُوا و جهاد کنید فِي اللَّهِ در راه خدای و برای خدای حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بنیت صادق و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد رجوع از غزو تبوک فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست و ازین است که امام قشیری رحمه الله فرموده که حق جهاد انست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که از وی ایمن نمی توان بود و بروی اعتماد نمی توان کرد و اعادی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدینست هُوَ اجْتَبَاكُمْ او آن خدائیست که برگزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ و نساخت و مقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین تنگی هیچ یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف مالایطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون جمع و قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پی روی کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود را

ابراهیم

ابراهیم را چه کرمت عرب از ذریت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امت با آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و آن حضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ آن خدای شما سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از این در کتب منزله وَفِي هَٰذَا و در قران نیز یا ابراهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را او مسلمان خواند در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قران مذکورست ومن ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ و باشید شما گواهان عَلَى النَّاسِ بر مردمان برسانیدن انبیاء دعوت حق را بدیشان فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی بجامع امور خود اعتماد برو کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله مر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله تمسک است بامر خدا و امر و نواهی و اعتصام بالله خلو داشتن از ماسوی حضرت الهی هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یار نیکان و متولی کار درماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو کارسازیست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری بیاری عیبها پوشد بمددکاری گناهان بخشد یاری از وجوی که از یاری در ماند مددکاری از و طلب که از مددکاری عاجز نشود ـ از یاری خلق بگذر ای مرد خدای یاری طلب از خدا که از روی وفا کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جا

سورة المؤمنون مکیه آیات ۱۱۸ کلمات ۱۸۴۰ حروف ۴۸۰۲ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند مومنان الَّذِينَ هُمْ آنان که ایشان فِي صَلَاتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُونَ ترسکارانند چشم در سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بموضع سجود گماشت در باب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست و گفته اند خشوع انست که مصلی نداند که بر دست راست و چپ او کیست و آسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است لله فی الله بی ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکورست که خشوع در ظاهر انست که سر پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر دست چپ نهد و قرات آواز روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بشر مراقبه حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله انار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد

وتحقیق فرموده است که درنماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار را
باید که کند طالب وصول الیه ــ یار بر دارست از تو تا تویی اول از خود خویش را بیزار کن
گر تو یکدم باقی ماندست خود وتسبیح را باز آر کن خویش بجان هر دو عالم کبر ورو
دُرّ معنی وچون عمار کن والذین هم وآنکسانی که ایشان عن اللغو از سخن باطل
وکردار ناشایست معرضون اعراض کنندگانند امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچه
برای خدا نیست خشوست والحاصل از خدا بازدارد سهوست وانچه بنده را در ان حظ باشد
لهوست والحاصل از خدا بازدارد سهوست وانچه بنده را در ان حظ باشد لهوست وانچه
از خدا نبود لغوست وحقیقت آنست که لغو چیزی را گویند که از اقوال وافعال که هیچ
کار نیاید والذین هم وآنانکه ایشان للزکوة مر زکوة واجب از مال خود فاعلون اداکنندگان
وگفته اند که زکوة فطر یا صدقات تطوع را والذین هم لفروجهم وآنانکه ایشان مر فرجهای
خودرا از حرام حافظون نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر از زنان خود او ما ملکت
یا از آنانکه مالک شده است ایشان را ایمانهم دستهای ایشان یعنی مگر کنیزکان
که ملک یمین اند فانهم پس بدرستی که نگاه دارندگان فروج غیر ملومین ملامت کرده شده
نیستند بر ایشان ایشان بشرط آنکه در حیض ونفاس وروزه واحرام نباشد ودر غیر مالی
هیچ روا نشاید فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر ذلک یعنی غیر زنان
وکنیزکان خود فاولئک پس آن گروه چنانکه هم العادون ایشان در گذرندگان اند از حلال
بحرام اکاملند در ستمکاری وانکه استمنا بید کند هم ازین گروه اند والذین هم وآنانکه
ایشان لامانتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند
ازامانات الهی وودایع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز وروزه وغسل جنابت
وعهدهم ومر عهدها را که با حق وخلق بندند راعون رعایت کنندگانند والذین هم
بعونگاه داشت ان قیام مینمایند والذین هم وآنانکه ایشان علی صلواتهم مر نمازهای خویش
یحافظون محافظت میکنند یعنی بران مداومت نمود وبشرایط وآداب ان در اوقات
ادا می فرمایند ذکر صلوة در مبدا ومنتهای این اوصاف که موجب فلاح مومنانست
اشارتست بتعظیم شان نماز اولئک آن گروه مومنان که جامع این شش صفت اند هم الوارثون
ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث بر ایشان اطلاق توان کرد الذین
آنانکه از روی استحقاق یرثون الفردوس میراث برند فردوس را که بلندترین
درجات بهشت است وگویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یکی
از مومنان وکافران را در بهشت ودوزخ منزلیست از منازل مومنان از دوزخ اضافه
منازل کفار کنند ومنزلهای ایشان از بهشت بر منزل مومنان افزایند در زاد المسیر

آورده

آورده که بهشت بنظر کفار در آرند ومقامهای ایشان را که اگر ایمان آوردندی بدیشان دادندی
بر دندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت گردد هم نظر از دو برهجانات
بدان مانند که کافر با بهشت از دو بر نمایند کان سوز دگر باشد فیها ایشان که وارثانند
فردوس اند خالدون همیشه بهشت جاودانگان باشند ولقد خلقنا الانسان وبدرستی
که ما آفریدیم آدم را من سلالة از خلاصه ونقاوه بیرون کشیده شده من طین از
گل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد از گل که آدم است علی الخاتم وعلیه الصلوة
والسلام ثم جعلناه نطفة پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه وبر وتقسیم ساختیم
جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته فی قرار مکین در قرارگاه استوار یعنی رحم وحمل
روز او را سفیده انکاه داشتیم ثم خلقنا النطفة پس گردانیدیم نطفه سفید را علقة پاره
خون سرخ بسته چهل روز دیگر فخلقنا العلقة پس ساختیم آن خون را مضغة آن مقدار
گوشت که بیکبار بخایند گوشت پاره استخوان بی از چهل روز دیگر فخلقنا المضغة پس ساختیم
از گوشت را عظاما استخوان بانکه محکم گردانیدیم او را بعد از سه اربعین فکسونا العظام
پس پوشانیدیم استخوانها لحما گوشتی یعنی بر وبر وپانیدیم گوشت بعد از رستن عروق
واعصاب واوتار وعضلات بر او ثم انشأناه پس باز آفریدیم او را خلقا آخر آفریدن
دیگر در بطن ام یعنی روح در دمیدیم تا زنده شد بعد از انکه مرده بود یا بعد از خروج
او را دندان وموی دادیم وراه پستان بر وی گشادیم واز مقام رضاع بطعام وساینده
بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم وچون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری
کردیم وبر مراتب شباب وکهولت وشیخوخت بگذرانیدیم فتبارک الله پس بزرگست خدای
احسن الخالقین نیکو نگارنده تر نگارندگانست ای عزیز حق سبحانه عرش وکرسی ولوح وقلم
وملائکه ونجوم وسموات وارضین بیافریده وذات مقدس با این نوع ثنا که بعد
از آفرینش انسان فرموده نفرموده واین دلیل تفضیل وتکریم ایشانست ــ بوده
روی تو را نت خدا آیة حسنت که بخر بر کرد وفی المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات
شمس الضحی ای گدای رنگ تو گلگونها ــ تاج کرمناست بر فرق سرت طوق فضلنا
آویز برت ــ هیچ کرمنا شنید این آسمان، که شنید این آدمی پرغمان، احسن التقویم در
والتین بخوان، که گرامی گوهرست ای جان، گر بگویم قیمت ان ممتنع، من بسوزم
هم بسوزد مستمع، بعضی از اهل وجدان گویند که چون در بین ایشان احوال بنی آدم وترقی
از مقامی بمقامی بیان فرموده وذات که او را از بانی که با دای مراسم حمد وثنای که مستحق
بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس او از جانب او نیابت نموده گفت
فتبارک الله ثم انکم پس شما بعد ذلک پس از انچه ذکر کردیم از آفرینش

شما لَمَيِّتُونَ هر آینه مردگانید یعنی سال حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما یَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان طبقه بالای طبقه تا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا و نیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ از این مخلوق که آسمانست غَافِلِينَ بی‌خبر که آن را و ما مهمل بگذاریم بلکه او را تا الحق معلوم از خلل نگاه داریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بخیر و شر و نفع و ضر و کفر و شکر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان ابر مَاءً آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح کار بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبریل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاده سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که شهر عراقند و نیل که نهر مصر است و اینها را ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرداند اینست که میفرماید که آن را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبریل علیه السلام بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و اینها پنجگانه را باسمان برد بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و برکتی نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانهای مِنْ نَخِيلٍ از خرما بنان وَأَعْنَابٍ و از تاک تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه در باعرب بیشتر می باشد لَكُمْ فِيهَا مر شما را درین بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوهای بسیار جنب خرما و عنب وَمِنْهَا و از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن تَأْكُلُونَ میخورید یا مالا به معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید از کوه سیناء که جبل موسی است علیه السلام میان مصر و ایله و گویند اول درختی که بعد از طوفان رست این درخت بود یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورش لِلْآكِلِينَ مر خورندگان را یعنی درخت زیتون می روید بچیزی که جامع است دهینه و صبغه را هم بدان روغن چراغ توان افروختن و هم از آن نان خورش

توان ساخت

توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار کنند و بر قدرت الهی استدلال نمایند نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که بعضی را سوار می شوید و برخی را بار میکنید و از نتایج می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره می گیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول می نمایید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا و بر اینها یعنی شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ بر داشته می شوید یعنی شتر و کشتی شما را برمیدارند و از موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم بیش از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه خدای را پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروهی بزرگان آنانکه نگرویدند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی مر دو ریشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مایل دیدند ایشان را تنفیر نموده گفتند مَا هَٰذَا نیست این کس که میخواند توحید إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای خواستی که رسولی بخلق فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را تا رسل از رسل متمیز بودی مَا سَمِعْنَا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که پیشتر بوده اند و این سخن را از فرط عناد میگفتند یا میان ادریس علی نبینا و علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده إِنْ هُوَ نیست او یعنی نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید و بوی چشم دارید حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون با هوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خود گیرد قَالَ گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من

بهذا

یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بما کذبون بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فاوحینا
الیه پس ما وحی کردیم بنوح ان اصنع الفلک آنکه بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت
ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی ووحینا و بامر ما و بتعلیم ما یعنی بگوییم که
چه گونه سازی فاذا جاء امرنا پس چون بیاید فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل
شود عذاب وفار التنور و بجوش آید تنور یعنی بوقتی که زن تو نان می پزد از میان آتش
آب بر آید فاسلک فیها پس درآور در کشتی من کل زوجین از هر دو صنف از حیوانات
که جفت یکدیگرند اثنین دو تا یعنی نری و ماده و در تیسیر گوید بکشتی درنیاورد
مگر آنها را که می زایند یا بیضه می نهند واهلک و دیگر درآور در کشتی کسان خود را از اهل
بیت و مومنان الا من سبق مگر آنکه آن را که پیشتر گرفته است علیه القول بر قول
ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو مراد یک پسر
و یک زن او بود ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فی الذین ظلموا در باب
نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک و ایمان را قبول نکردند و ترا ایذا و تحقیر نمودند انهم
مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند بی شک فاذا استویت پس چون بوقت ظهور
عذاب برآمدی تو ومن معک و هر کس که با تست علی الفلک بر کشتی و راست بنشستی
فقل الحمد لله پس بگوی همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا آنکه نجات داد ما را
من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی مشرکان وقل و بگو در وقت نشستن در کشتی
رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که سبب سلامت
و نجات مومنانست و حفص منزلا بضم میم و فتح زای میخواند و مصدر میمی میداند
یعنی فرود آوردن مرا فرود آوردنی با برکت وانت خیر المنزلین و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل
مبارکه و قول آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که بوقت
دخول و خروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سرهما نقل میفرماید که منزل مبارک
آن منزل است که در و از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشد و انا رقرب از
محال قدس بدان نازل باشد هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل
افزون‌تر سه مر اهل عبرت را در منزلی که روزی یاری رسیده باشد یا در هلاک
داریم مرحبائی ان فی ذلک بدرستی که در قصه نوح علیه السلام و انجا با قوم
او کرده شد لآیات هر آینه نشانه‌هاست مر اهل عبرت را وان کنا و بدرستی که
بودیم لمبتلین آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان
کننده مر بندگان را بدین آیات تا احوال مصدقان و مکذبان ظاهر کرده ثم انشانا
پس بیافریدیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند

ثمود

ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از ایشان که
هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله
که بپرستید خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدای که استحقاق
پرستش داشته باشد مگر وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپ
پرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او و اشتغال مکنید وقال الملأ و گفتند گروهی
بزرگان من قومه از قوم پیغمبر آن رسول الذین کفروا آنانکه نگرویدند وکذبوا بلقاء
الآخرة و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند
واترفناهم و نعمت داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت
اموال و الاولاد بعضی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و
تنعم گذرانیده بودند بعضی را که ما هذا نیست این رسول که بحق دعوت میکند
الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یاکل میخورد مما
تاکلون منه از آنچه شما میخورید از نان ویشرب و می آشامد مما تشربون از آنچه
شما می آشامید یعنی بغذا محتاجست مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف
بصفات ملایکه بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم و اگر فرمان برید شما
در اوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که شما
آنگاه لخاسرون زیان زدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خودی میسازید
ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی که شما چون بمیرید
و کهنه شوید وکنتم ترابا و گشتید خاک وعظاما و استخوانی چند مجرد از گوشت
و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون بیرون آورده شدگانید از گورها
زندگان هیهات هیهات چه دورست و دورست لما توعدون آنچه وعده داده می شوید
از بعث و جزای یعنی هرگز نباشد ان هی نیست زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگی ما
در دنیا نموت می میریم ونحیا و زنده میشویم یعنی یکی از ما می میرد و یکی میزاید وما
نحن و نیستیم ما بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو نیست
هود یا صالح علیهما السلام الا رجل افتری مگر مردی که بر می بندد علی الله کذبا بر خدای
دروغ و می گوید مرا فرستاده اند بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهد کرد بمؤمنین و نیستیم
ما مر این مرد را وما نحن له گرویدگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر بعد از استماع
این قوم و یاس از ایمان قوم رب انصرنی ای خداوند من مرا یاری کن بغالبیت و ایشان
را مغلوب گردان بعذاب بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای
عما قلیل از زمان قلیل یعنی اندک وقتی را لیصبحن گردند کافران و مکذبان نادمین

بشیمانان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس بگرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه
السلام فریاد عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند جمعی این قوم ثمود را گفته اند
دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنان که گویند قوم عاد بوده اند
میگویند در سوره اعراف و هود و شعراء بعد از قصه نوح علیه السلام قصه عاد
آورده اینجا همان نیز ترتیب قرینه مراد عاد است و بدین قول هر عذابی را سبب
استیصال باشد صیحه توان گفت و بهر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بِالْحَقِّ بحکم
قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردانیدیم
ایشان را غُثَاءً چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون
خس خاشاک که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه کردد فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت
حق لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ پس از ایشان
قُرُونًا آخَرِينَ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم لوط و شعیب علیهما
السلام مَا تَسْبِقُ پیشی نتوانست گرفت مِنْ أُمَّةٍ از هیچ گروهی أَجَلَهَا بر وقتی که
جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و نه باز پس مانند از آن ثُمَّ أَرْسَلْنَا
پس فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را تَتْرَا در پی یعنی یکی در عقب دیگری كُلَّمَا
جَاءَ أُمَّةً هرگاه که آمد بگروهی رَسُولُهَا پیغمبران گروه كَذَّبُوهُ تکذیب کردند او را و آنچه
گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم
عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فَأَتْبَعْنَا پس از پی در آوردیم بَعْضَهُمْ
بَعْضًا بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین
را چون اولین معاقب کردانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ و ساختیم ایشان را أَحَادِيثَ سخنان یعنی
عبرت خلق کردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن
آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند و اگر سخن نیکی از ایشان بماندی
بهتر بودی چنانکه گفته است — تفنی و تبقی عنك احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتك
و در ترجمه آن فرموده اند — پس از تو این جهان چون فسانه خواهد ماند در آن بکوش
که نیکو بماند افسانه فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت حق لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که نمی
گروند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى پس فرستادیم موسی را وَأَخَاهُ هَارُونَ
و برادرش هارون را بِآيَاتِنَا بمعجزها و پیغامهای ما وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی آشکارا یعنی
عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادویها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ
تعلق بوی داشت پس با موسی برادر او را علی نبینا و علیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم

إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا
پس سرکشی کردند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغمبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ و بودند
گروهی سرکش و درم کردن کش و غضب بر مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ پس گفتند
آیا ایمان آوریم یعنی نیاریم و تصدیق نکنیم لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا مرد و آدمی را که مانند ما
اند در صفتهای بشریت وَقَوْمُهُمَا و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لَنَا عَابِدُونَ ما را
پرستندگان اند یعنی در فرمان ما چون بندگان مر خواجگان را و بعضی از تفاسیر آورده اند
که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یا گوساله فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب
کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را فَكَانُوا پس گشتند بسبب آن تکذیب مِنَ
الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او را لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل
ببرکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و ساختیم ما قصه پسر مریم را
یعنی عیسی وَأُمَّهُ و مادر او را آيَةً حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم پسر را باینکه لا
پدر یا آنکه در مهد سخن گفت و مادر را بر این که بی مساس بشری چنان پسری بزاد وَآوَيْنَاهُمَا
و جای دادیم ما مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم إِلَى رَبْوَةٍ بسوی ربوه
یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه
موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که بر و آرام توان گرفت وَمَعِينٍ و
خداوند آب طاهر و جاری در کشاف از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ملازم
گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده آورده اند که
مریم با پسر و پسر عم یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام
عیسی علیه السلام از بهای ریسمان بود که مادرش میرشت و می فروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ
خطابست با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید ای انبیا شما را فرستاده ایم
جهت خلق كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعامها پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا بکنید کارهای
ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که نتیجه
آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر چند تخم با کثر برش
بمثر در مناهج آورده که هر غذای که شرع آن را حلال داشته است حکم عدالت و استقامت
شرع که میزان وحدت است در وی سرایت کرده پس هر که آن را تناول نماید اثر عدالتی که از حکم
شرع بان غذا همراه است در نفس و همه اعضا پیدا آید و حینئذ در اداء عبادت نرم
و منقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت بدین است وجهی فرمود
میان امر باکل حلال و عمل صالح جز قوام بدن که عمل از آن صادر شود بعنا و هرچه شرع

ازو احرام کرده یا وجه حلیت ان مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع بان
غذا و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف ان غذا بنفس و اعضا
سرایت کند اثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور
رسد و در حدیث امده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده
شعر دست و دل از لقمه مزن و کوثر بشوی ・ واب از سرچشمه تقوی بجوی ・ لقمه که در اصل
نباشد حلال ・ نور نفزاید مرد مگر در ضلال ・ قطره باران تو چون صاف نیست ・ گوهر
دریای تو شفاف نیست ・ و گفته اند یا ایها الرسل خطابیست با جمیع انبیا نه در
یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلف بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان
در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل
باشند و بعضی برانند که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را بنام
همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضایل و کمالاتی
که با همه بوده شعر وقد جمع الرحمن فیك المفاخرا مصراع انچه خوبان همه دارند تو تنها
داری ・ و در موضع فرموده که خطاب با انحضرت میفرمود که امت عالی همت خود را بگوی
که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بدرستی که من بما تعملون باچه شما میکنید علیم دانایم
وان هذه امتکم و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل امة واحدة ملتی یگانه در عقاید و اصول
شرایع یا جماعت شما ای امت محمد جماعتی متحد اند متفق بر ایمان و توحید وانا ربکم و من
افریدگار شما ام فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید فتقطعوا پس ببریدند
و ساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را در میان یکدیگر زبرا پارها یعنی گروه
گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم بانچه نزدیک ایشانست
از دین فرحون شادان و نازان اند و اعتقاد کرده که حق انست فذرهم پس بگذار ای محمد
نام کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی
که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون ایا می پندارند مشرکان که انما نمدهم انچه عطا میدهیم
ایشان را و مدد کنیم به بالجبر من مال وبنین از مال و پسران نسارع لهم میشتابیم برای
ایشان یا زحین فی الخیرات در نیکیها یعنی گمان می برند که امداد ما ایشان را بمال و
فرزند مسارعت از ما برای ایشان در نیکوی و اعمال ایشان را استحقاق ان هست
که ما پاداش ان با ایشان نیکوی کنیم بل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند
که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیرات ان الذین هم بدرستی انانکه ایشان
من خشیة ربهم از عذاب افریدگار خود مشفقون ترسانند عذاب را خشیته گفت جهد
ان سبب اینست والذین هم و انانکه ایشان بایات ربهم بنجاوند خود یؤمنون میگروند شرک نمی اورند

نه شرک

ما آتوا

نه شرک جلی و نه شرک خفی والذین هم وانانکه میدهند یؤتون انچه میدهند از
صدقات و زکوات و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم
وجلة و دلهای ایشان ترسانست که نباید خیر ایشان مردود گردد و میداشند انهم انکه
ایشان الی ربهم راجعون به پروردگار خود باز گردندکاشند اولئك آن گروه که بدین صفتها
موصوفند یسارعون می شتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیک خیرات دینیه که برا اعمال
صالح متفرع است کما قال الله تعالی فاتاهم الله ثواب الدنیا وهم لها و ایشان بسوی
خیرات سابقون پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مومنان بوفور طاعت یا بحصول
براعت یا بدخول بهشت ولا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را الا وسعها مگر بگنجایش
او یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب و نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ که ینطق
بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع درو نوشته نیست یا نزد ماست نامه
اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وهم و ایشان که عاملانند لا یظلمون
ستمدیده نخواهند شد یا فزونی عقاب و نقصان ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای
کفرم فی غمرة در غفلت و حیرتند من هذا ازین سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه
یا از قران ولهم اعمال و مر ایشان راست عملهای ناپاک و خطاها من دون ذلك بجز این
خطای عظیم که براشند یعنی شرک مراد انست که غیر از شرك گناهان دیگر هست که هم
لها ایشان مران را عاملون میکنند کاشند بحسب حکم قضا و لاراد لقضائه و ایشان
درین غفلت و معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشانرا
بالعذاب بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجأرون انگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما
گوئیم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید انکم منا بدرستی که
شما از جهت ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت
قد کانت ایاتی بدرستی که هست ایتهای من یعنی قران که بهر وقت تتلی علیکم خوانده می شود
بر شما فکنتم پس هستید شما که از شنیدن ان علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون
مستکبرین باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید مستکبرین که در حالتی
که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظم مینمائید به بحرم مکه و میگوئید ما اهل حرمیم
یا مستکبرید بتکذیب قران سامرا حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگوئید
یا میگذارید قران را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگوئید و بدو می نازید
و طواف نمیکنید افلم یدبروا القول ایا تفکر نمیکنید در قران تا باعجاز لفظ و صحیح معنی
بدانند که کلام خداست ام جاءهم یا امد بدیشان از کتاب و رسول ما لم یأت انچه
نیامده بود اباءهم الاولین بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب

خبر ندادیم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم را علی نبینا و علیهم السلام به پدران ایشان
فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر
قوما ما انذر اباؤهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا یا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم
و وفا و کرم و مروت و نیکوخویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ
منکران و ناشناسندگان باشند یعنی شناخته‌اند که نمی‌شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند
و گویند بیگانه‌ایست ما حقیقت حال او را نمی‌دانیم أَمْ يَقُولُونَ یا میگویند بِهِ جِنَّةٌ در وی دیوانگی
است که آن سخن او حساب ندارند بَلْ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه جَاءَهُمْ آمد
محمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ
لِلْحَقِّ و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی
ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ توبیخ مردم نمی‌گرویدند نه
از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای کافران
را در وجود الهه پرستی یعنی اگر بفرض خلایا آن واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ هرآینه
تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هرکه در آسمان و زمین است
از ملائکه و انس و جن و جان چنانچه در آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
گذشت و گفته‌اند اندرا از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران
کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین
و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتابی که
وعظ ایشانست یا بدینه عزت و صیت شرف ایشان در آنست فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس
ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت است مُعْرِضُونَ
روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ یا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خَرْجًا
مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد
پروردگار تو که روزی دنیی و ثواب عقبی است خَيْرٌ بهترست ترا از مزد ایشان
وَهُوَ و خدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی رسانانست وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی
که تو میخوانی ایشان را بی‌مزدی إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست که دین اسلامست
وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و بدرستی آنانکه نمی‌گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت و
متعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ از آن راه راست لَنَاكِبُونَ گریزندگانند و میل
کنندگان بیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اگر ما ببخشائیم بر ایشان وَكَشَفْنَا و برداریم
مَا بِهِمْ آنچه بدیشان واقع است مِنْ ضُرٍّ از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه
کرده لَلَجُّوا هرآینه ستیزندگی کنند فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی خود يَعْمَهُونَ سرگشته

می روند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه
و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود ستیزندگی کار دیو و ددست
ستیزنده را دشمن با خود دست آورده‌اند که چون ضرر قحط بنهایت رسیده و
اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمده با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت تو گمان می‌بری که رحمت عالمیان و اهل مکه رحمت علی
تو در مانده‌اند پدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی سوختی حق سبحانه
این فرستاد که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل
در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ
و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنانکه بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا چون
بگشادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ خداوند عذاب سخت که
آن جوع است و شدت آن از قتل و اسر ... است إِذَا هُمْ آنگاه ایشان فِيهِ در آن
عذاب مُبْلِسُونَ ناامیدان و فروماندگان و اندوهگنان و سرگردان‌اند تا حدی که
اغنیای ایشان از بهر طلب عالطف و مرحمت مینمایند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ و اوست آنکه
بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما گوش را تا بشنوید بدان شنودنیها وَالْأَبْصَارَ
و دیدها را تا ببینید بدان دیدنیها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا تفکر نمایید بدان و اشتغال وجوه
نمایید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
اندکی را شکر میگذارید جمع عمده در شکرگذاری آنست که استعمال کنید آن آلات
ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه
بیافرید شما را و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او
جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست
آنکه زنده میگرداند وَيُمِيتُ و می‌میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ و مر او راست یعنی
بامر اوست آنکه مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر
را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده
و بعث نیز از آن جمله است جمله را بعد از مردن زنده خواهیم کرد پس چرا انکار میکنید
کفار مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بی‌تدبر و تفکر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه
گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوا گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا
و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده خاک گشته أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان
شویم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار ادات برای تاکید آن یعنی چون خاک گردیم
حشر و بعث بما چه گونه راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا هرآینه وعده داده شدیم ما نَحْنُ

وَالنَّهَارِ

وبدران ما وَآبَاؤُنَا این سخن را هَذَا مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلی الله علیه وسلم یعنی مارا
وپدران ما را بوعده حشر ونشر تخویف کردند واین وعده راست نشد إِنْ هَذَا نیست
این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان واکاذیب ایشان که در صحایف نوشته
اند وگذاشته قُلْ بگوی ای محمد مر این منکران را که بگوئید لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست
زمین وَمَنْ فِيهَا وآنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک وخالق زمین واهل زمین
کیست جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد
که بگویند در جواب تو که زمین وآنچه در وی است لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه
معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین واهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند
قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمیگیرید ودر نمی یابید که کسی که او قادر باشد بر آفریدن اهل
زمین تا نیایتز از ایجاد واعاده ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو دیگر باره که مَنْ
رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانها هفت گانه با عظمت ورفعت وشکل عجیب
وهیات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وکیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات
سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع وعرش عظیم لِلَّهِ مر خدایراست ورب
همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بر نسبت چنین خالق وهم مخلوقات
او را شریک میسازید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار
اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزی ودر موضح گوید مضرت ومنفعت اشیا المراد
آن وَهُوَ يُجِيرُ واو زنهار دهد وبفریاد رسد ونگاه دارد وایمن کند از عذاب
خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ وزنهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب
او ایمن کرداند ودر پناه آرد جواب گوئید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ
زود بود که گویند این صفات که تو گفتی لِلَّهِ مر خدایراست که مالک ملکوت ومجیر
بندگانست قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ پس بگو از کجا فریب یافته میشوید وچه گونه از راه
خبر می گردید وبا وجود ظهور نور توحید ونظام دلایل بر وحدت ملک مجید
طریق را گذاشته کجا میروید ~ ای که بی نفس وهوای بیروی راه نه اینست
خطا میروی راه روان زان ره دیگر روند، پس تو بدین راه جا میروی منزل
مقصود در اینجا نیست، پس تو ازین سوی کجا میروی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آورده ایم
بدیشان راستی را از توحید ووعده حشر ونشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وبدرستی که ایشان
دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد وشریک
بر باری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ ونیست
با او مِنْ إِلَهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد

در خدای

در خدائی وخدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد
إِذًا آن هنگام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدای آن را که آفریده بود ودران
مستقل ومستبد باشند پس مخلوق را علامتی باید بدان متمیز باشند مخلوق
این خدای از مخلوق آن دیگر ومشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز
نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدائی نیست وحده لا شریک له ودیگر اگر با او
خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی وملک او از ملک این ممتاز
شده هر آینه طرح نزاع وحرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم
است وَلَعَلَا وهر آینه برتری جستندی وغلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ برخی از آلهه
بر برخی وبلجاج واستقرا معلوم شد که این تجاذب وتنازع واقع نیست پس او را شریک
نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند او را بآن یعنی
اتخاد فرزند وانباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده وآشکارا فَتَعَالَى پس برترست
وبرتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میگیرند برای او پس حق سبحانه حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد ومیفرماید که قُلْ بگوای
محمد بطریق دعا رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر بنمائی مرا وبی شبهه مینمائی مَا يُوعَدُونَ
آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا وآخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار
من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز
این سخن بجهت تواضع وشکست نفس است یا تنبیه است بر آنکه شوم ظلم می تواند که
به بی گناهان نیز برسد ومراد از ظلم اینجا شرکست وَإِنَّا وبدرستی که ما که خداوندیم
عَلَى أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشان را از عقوبت
لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیری که در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان
یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که بهر حال هِيَ
أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق
باتم واکمل واشرف واجمل آن میفرماید ومیگوید دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی عفو
ورحمت از سرگناه مجرمان در گذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را
از ایشان بحلم خود یا بازدار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را
بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رحمة الله فرموده که دفع کن جفا را
بوفا یا اشارت نفس را ببشارت قلب یا ظلمات خلایق را بنور حقایق یا خطوط خود را بحقوق
خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم ~ چو طی کشت تیه
حوادث از اینجا، بملک قدم دان بیک حمله محمل دران قلزم بونشو غوطه زن فروشوی

از خوشتن ظلّ ظلیل بگذاشته است بکی دان بکی گوی بکی جوی سوی الله و الله دو رو باطل عمّا یصفون ما دانا
تر بم عمّا یصفون بانچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بانچه صفت می گویند از اتخاذ
اولاد و شرکا وقل ربّ و بگوی ای پروردگار من اعوذ بک پناه میگیرم بتو من همزات الشیاطین
از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت اند یا از در انداختن ایشان مردمان را
بغریب و غرور در مهالک و مهاوی و اعوذ بک ربّ و پناه میبرم بتو ای آفریدگار من
ان یحضرون از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من
کردند در همه احوال یا از آنکه مرا دریغ رسانند حتّی اذا جاء متعلق است بیصفون یعنی کفار
پیوسته ترا و مرا ببدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید احدهم الموت یکی از ایشان را
مرگ و بکرامی خود دانا گردد و مرگ را معاینه ببیند و آثار عذاب مشاهده کند قال گوید
از روی حسرت ربّ ارجعون ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب
است امام ثعلبی با جمیع از مفسران برآنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست
اوّل بکلمه ربّ استغاثه مینمایند از خدای و بکلمه ارجعون رجوع مینمایند بملیکه که باز
گردانید مرا لعلّی اعمل شاید که من بکنم صالحا عملی شایسته فیما ترکت در آنچیزی که
بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و در آن عملی صالح کنم کلّا ردع است از طلب
رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند انّها بدرستی که آن درخواست کلمة سخنیست
که بواسطه غلبه حسرت برو هو قائلها او گوید ومن ورائهم و از پس مشرکان برزخ مانعی
است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهند بود الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته
شوند ایشان فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که
نفخه احیاست و قیامت قایم گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در آن
روز یعنی علاقه نسب منقطع گردد و هیچ نزدیکی رحمی با کسی خود رحم نباشد یوم یفرّ المرء من
اخیه و امّه و ابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن
روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح انّ اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یتساءلون و نپرسند
یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد
و بعد از آن حال یکدیگر بپرسند قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن
ثقلت پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان و جمع
کردن میزان باختلاف موزونات فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگار
از درکات و رسیدگان بدرجات ومن خفّت و هر که سبک باشد موازینه میزانهای
او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشند چون مشرکان و منافقان فاولئک الّذین خسروا پس آن گروه
آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند و

استعدادات

و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع
ساختند و ایشان فی جهنّم در دوزخ خالدون جاوید مانند کاشد تلفح می
سوزد وجوههم النّار رویهای ایشان را آتش وهم فیها کالحون و ایشان در وی باشند یا از شدّت حرارت
زشت رویان و ابو سعید خدری رضی الله از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
در تفسیر این آیه روایت میکند که زبان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس بجهد لب زیرین
او یعنی بالا رود تا برسد بمیان سر و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف و در موضح
آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن آیاتی
آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم بها پس
بودید که بدان تکذّبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربّنا گویند
ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته
بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوتست
بر ما وکنّا قوما و بودیم ما گروهی ضالّین گمراهان از طریق حق ربّنا اخرجنا ای آفریدگار
ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فان عدنا پس
اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانّا ظالمون پس بدرستی که ستمکار باشیم بر نفس خود آخر سخنی
که دوزخیان گویند این باشد قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ
ولا تکلّمون و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نمی برم یا عذاب از
شما بر نمیدارم انّه کان فریق بدرستی که بودند گروهی من عبادی از بندگان من یعنی در دنیا
صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته یقولون ربّنا می گفتند
ای آفریدگار ما آمنّا گرویدیم ایمان آوردیم فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخش ما را
وانت خیر الرّاحمین و تو بهترین بخشندگانی فاتّخذتموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان
را سخریّا مسخره یعنی کسی که با او سخریت کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان
استهزا می کردید حتّی انسوکم تا وقتی که فراموش کردانید ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه
ایشان فراموش ساخت بر شما ذکری یاد کردن من وکنتم و بودید شما که منهم از حال ایشان
تضحکون میخندیدید از روی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان انّی بدرستی که
من جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار
و سخریه شما انّهم هم الفائزون بدرستی که ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای ایشان
فوز است بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را کم لبثتم چند درنگ
کردید فی الارض در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم
بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسد که چند درنگ

اوبعض یوم

داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال بوده اید در دنیا زنده بر روی زمین
ومرده در قبر قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم روزی یا پاره از روز کوتاه
شمرند مدت لبث خود را نسبت با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند
گویند مدت بودن در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روزی بوده وما بیش ازین
نمیدانیم فاسئل العادین پس بپرس ای پرسنده شمارانی است لبث ما را از شمار کنندگان
یعنی از ملائکه که حفظ اعمار و انفاس ما بوده اند قال گوید خدای ان لبثتم درنگ
نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی باضافت ایام با ایام آخرت لو انکم کنتم اگر بدرستی
که شما تعلمون هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکست افحسبتم آیا
می پنداشتید شما از فرط غفلت انما خلقناکم آنکه ما شما را آفریده ایم عبثا بازیچه یا از برای
بازی وانکم الینا وگمان بردید آنکه شما بسوی ما لا ترجعون بازگردانیده نشوید برای
مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ایم ومکافات کردار شما مقرر کرده ایم
در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد وخلایق
ما را برای آن نیافریده وبدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیه میخواند
فرمود که نفی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی اشکارا شود واز مصنوعات
وی بصفات کمالیه او راه برند وگفته اند شما را ببازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور
نور محمدی صلی الله علیه وسلم آفریدیم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف
جنس انس بیرون آید بس او اصلست وشما همه فرعید — هفت ونه وچار کرده ساختند
خاص بهر موکب او ساختند او ست شه وادمیان جمله خیل اصل وی وجمله عالم طفیل در
بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریدیم تا بمن سود کنید نه بجهت آنکه بر شما سود
کنم وگویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند وادمیان را خلق کرد تا مخزن محبت
باشند ودر بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم
وشما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا ابتجا ظهوری تمام دارد کما اشار الیه
المولوی قدس سره — ای ظهور حق بکلی نور بود کنج مخفی از تو اسد در ظهور
کنج مخفی پذیر بری خاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد کنج مخفی پذیر بری
جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد خویش را نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد وشد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را
بر دلق دوخت ای غلامت عقل وتدبیرات وهوش چونچنانی خویش را ارزان
فروش فتعالی الله پس برترست خدای وبرترست از آنکه بعبث بیافریند الملک
الحق پادشاه حق لا اله الا هو یعنی هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او

رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرش که کریمست خیرات وبرکات از و نازل میشود
ومن یدع وهر که بخواند یعنی بپرستند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر که
لا برهان هیچ حجتی نیست له مر پرستنده را به بپرستش آن آله فانما حسابه پس
جزین نیست که حساب عمل آنکس ومکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردگار ویست
وبقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستی که فلاح نیابند
ورستگاری نشوند ناگرویدگان وقل رب اغفر بگوی ای پروردگار من بیامرز مرا وامت
مرا وارحم وبخشای بمن وایشان برحمت واسعه خود وانت خیر الراحمین وتو بهترین
رحم کنندگانی ودر خبر آمده که اول سوره قد افلح واخر آن گنجیست از گنجهای عرش الهی
سورة النور مکیة آیات ۶۴ کلمات ۱۳۱۶ حروف ۵۶۸۰ بسم الله الرحمن الرحیم سورة
این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرستادیم آن را بوساطت جبرئیل
وفرضناها وفرض کردیم بر شما احکامی که در وست وانزلنا فیها وفرستادیم در وی
آیات بینات آیتهاء روشن از حدود واحکام لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیرید
واز محارم بپرهیزید واز جمله حکمهاء اینست الزانیة والزانی زن ومرد زنا کننده چون
غیر محصن باشند فاجلدوا پس بزنید ای ائمه وحکام کل واحد هر یکی را منهما از آن هر دو
مائة جلدة وصد تازیانه این حکم خاص است بآنکه محصن نباشند چه حد محصن
رجم است ودر شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریتست وبلوغ وعقل واسلام
وتزوج بنکاح صحیح مع الدخول وامام شافعی رحمه الله اسلام شرط نمیکند وغیر
محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلای سفر باید وامام مالک وامام احمد
رحمهما الله در نفی بکر با امام شافعی رحمه الله متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده
که مایه جلده وتغریب عام وصاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم
رحمه الله بهمین آیت منسوخ است ولا تأخذکم وفرا نگیرد شما را بهما باین دو زنا
کننده رأفة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای یعنی مبخشایید بر ایشان
وتعطیل حد مکنید ودر ضرب مسامحت منمایید ان کنتم تؤمنون اگر هستید که گرویده
اید بالله والیوم الآخر بخدای وبروز قیامت چه ایمان بخدای واقتضای جد
وجهد میکند در اقامت حدود او ولیشهد وباید که حاضر شوند عذابهما در وقت
عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت بر ایشان طائفة من المؤمنین گروهی از مؤمنان
تا تشهیر ایشان حاصل شود وآن تفضیح مانع گردد از معاودت بامثال آن عمل بقول
امام مالک وامام شافعی رحمهما الله از جهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید
وبقول ایمه دیگر یک کس کفایت است وقتاده نیز گفته اند ودر اسباب نزول از ابن عمر

رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود و در مواخیر نشستی
تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مونت انکس را بتمام کفایت کند مومنی خواست که بدین
طمع از خود بخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت انکه مسلمانی بد نام نشود
آیتی فرستاد که الزَّانِي مرد زنا کننده لَا يَنكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مکر زن زنا
کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک ارنده را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب
خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن بدکار لَا يَنكِحُهَا در نکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مکر مرد
بدکار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنسیت علة ضم است و مشاکلت سبب الفت
هر کس مناسب کهر خود کرفت یار، بلبل بباغ رفت و زاغ سوی خار زار
در تبیان اورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته رایت
بر در خانه خود رایتی نصب کرده و مردم را بخود دعوت نموده اجرت کرفتندی و
ضعفه مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتندی و از تنکدستی بریشان حال میکذرانید
داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده و کرایه نفس از ایشان کرفته بعادت اهل
جاهلیت معاش کذرانید حق سبحانه منع کرد و فرمود که وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذَٰلِكَ
تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر کرویدکان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بایه
وانکحوا الایامی منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را
بزنا و مرد محصن نیز درین داخلست و احصان اینجا عبارتست و بلوغ و عقل و اسلام
و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا
دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیارند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار کواه عدل یعنی
چهار مرد ازاد بالغ مسلمان نیارند بر اثبات انچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس
بزنید ایشانرا ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف
بزنا که غیر محصن را بود تعزیرست نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخف است
زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه کذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی
الله عنهم و سبب خفت محتملست مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که
قذف کردند و کواه نیاوردند و تازیانه خوردند شَهَادَةً کواهی در هیچ حکمی أَبَدًا همیشه
یعنی تا اخر عمر و کفته اند تا بوقت توبه وَأُولَٰئِكَ و انکروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند
یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر انانکه توبه کنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس این قذف و دیکر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح ارند نیت خود را در ترک قذف
مسلمانان که اسم فسق از ایشان بر خیزد اما در شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک
رحمهما الله مردود باشد و نزد امام شافعی و احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو

باطل شود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ امرزنده کناه بندکانست
رَحِيمٌ مهربانست بر کروه توبه کنندکان آورده که بعد از نزول این آیه عاصم
ابن عدی رضی الله عنه کفت یا رسول الله ما شاید مردی از ما بیکانه را با زن
خود بیند اکر بطلب کواه مشغول میکردد تا جمع شدن شهود انکس از حاجت خود
فارغ شده رفته است و اکر بی کواه سخن میکوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم
فسق و رد شهادت بر سر این حال جکونه باشد و حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون امد ابن عم او عویمر بدو رسیده
کفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم کفت وا ویلاه مبتلا
شدیم بدانچه پرسیدیم پس باز کشته صورت حال بعرض سید عالم صلوات الله و سلم
رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و ایه لعان نازل شد که وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد
ایشانرا کواهان و حد زنا بر زن ثابت کردد بقول امام شافعی رحمة الله علیه
إِلَّا أَنفُسُهُمْ مکر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجب است کواهی دادن یکی از
ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار کواهی بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که او یعنی
شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویانست در نسبت زنا بدان زن و هر کواهی موکد بسوکند
بجای یکی از شهودست وَالْخَامِسَةُ و کواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای برو
إِن كَانَ اکر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ کویان در آنچه رمی لعان مرد برین کونه است
که چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدای که من براستم کویم در انچه رمی کردم مر این
زن را و نوبت پنجم کوید لعنت خدای بران مرد اکر دروغ کوی باشد و هر نوبت اشارت
بدان زن کند و حکم این لعان انست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان زن و
مرد تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله و فرقه فسخ بقول امام شافعی
رحمه الله اکر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه الله او را حبس کنند
وَيَدْرَأُ دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس یا حد را أَن تَشْهَدَ آنکه
کواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار کواهی بخدای مضمون انکه إِنَّهُ بدرستی که
شوهر من لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ کویانست در انچه رمی کرده مرا بان وَالْخَامِسَةَ و کواهی پنجم
أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بران زن إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اکر باشد مرد از
راست کویان در رمی لعان زن انست که چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدای

که این مرد دروغ کویست در انچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم کوید خشم خدای بر من اکر راست کوی باشد این مرد در رمی وهر بار اشارت بمرد کند ودر موضح آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز دیکر عویم وخوله را طلبید وبدین نوع که مذکور شد مرد وزن هر دو کواهی دادند ونزدیک ذکر لعنت وغضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امین کفت وقومی دران اتفاق کردند وجمعی از مفسران بجای عویم هلال ابن امیه را ذکر کرده اند **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ** واکر نه فضل خدای بودی **عَلَيْكُمْ** بر شما **وَرَحْمَتُهُ** وبخشایش او **وَأَنَّ اللَّهَ** وانکه خدای **تَوَّابٌ** قبول کننده توبه است **حَكِيمٌ** حکم کننده در حدود واحکام هر اینه شما را فضیحت کردی ودروغ را بعذاب عظیم مبتلا ساختی وکویند اکر نه فضل ورحمت بودی بنا حیز عقوبت شما هلاک میشدید یا اکر نه فضل فرمودی باقامت زواجر ونهی از فواحش هر اینه نسل منقطع شدی و مردم یک دیکر را هلاک کردندی یا اکر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نومیدی سرکردان میشدید پس شما را بمدد رفیق توبه بمنزل رجا رسانید ـــه

کر توبه نه مددکار کشته کار نبودی اورا که بر جکرم راه نبودی ور نوبه نبودی که در فیض کشودی زنک غم از اینه عاصی که زدودی بعد ازین ایتها در باب قصه افکست درباره ذمه عایشه صدیقه رضی الله عنها وان حکایتی دور ودراز است ورعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط الخناب در ایراد جزئیات ان مطوی باشد وکلام ان بر سبیل ایجاز انست که سال پنجم از هجرت که غضو مریسیع اتفاق افتاد صدیقه دران سفر همراه بود ودر بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون امده عقدی از جزع ظفار کم کرد وبطلب ان از منزلکاه دور شده زمانی مکث افتاد دران حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن ان بار کرده کوچ فرمودند وعایشه رضی الله عنها باز آمده ومنزل خالی دیده هم انجا توقف فرموده تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عقب لشکر امدی برسید وصدیقه بر شتر او سوار شده بعسکر همان ملحق شد وابن ابی اوبار شتر صفوان دید سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم باشد بر زبان خیانت نشان راند وچون بمدینه رسیدند این خبر بعرض رسالت پناه محمدی علیه الصلوة والسلام رسید وعایشه بیمار شده بود وازین معنی خبر نیافت اما از ان حضرت عادت الطافی در مبادی اجازت طلبیده بخانه پدر امده والحاح صورت حال اطلاع یافته مرض وی بازدیاد نهاد وشب وروز بکریه وزاری اشتغال می نمود ـــه چشم ذکریه بهر ابست روز وشب جانم ز ناله در تب وتابست روز وشب

وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده از امهات مومنان واکابر صحابه تفتیش مینمودند وهمه بطهارت ذیل واقامت شهادت میکردند روزی آن حضرت بخانه صدیق در امده عایشه را کریان ونالان دید فرمود که ای عایشه اکر کناهی کرده بخدای باز کرد وامرزش طلب عایشه از ابوین درخواست کرد جواب ان حضرت کویند ایشان در ان صدد نیامدند وصدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند ومن هرچه میکویم کسی باور نکند پس من همان می کویم که پدر یوسف کفت فصبر جمیل والله المستعان ـــه صبری کنیم تا که مرا وجه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند مقارن این حال اثر وحی بر ان حضرت ظاهر شده ایات براءة نازل کشت **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ** بدرستی که انانکه اورده اند دروغ بزرک در شان عایشه رضی الله عنها **عُصْبَةٌ مِنْكُمْ** کروهی اند از شما وان پنج تن بودند عبد الله ابی وزید بن رفاعه وحسان بن ثابت شاعر ومسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق وحمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رضی الله عنهما **لَا تَحْسَبُوهُ** مپندارید ان دروغ را **شَرًّا لَكُمْ** بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وعایشه وصفوان میفرماید که ان دروغ را بر نسبت با خود بد مپندارید **بَلْ هُوَ** بلکه ان **خَيْرٌ لَكُمْ** بهترست مر شما را بجهت انکه ثواب عظیم یافتند ودر برات شما ایتها نازل شد وکرامت وتعظیم شان شما بر همه کس ظاهر کشت ووعیدی کلی در باره دروغ کویان وقوع یافت **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ** مر هر یکی را ازین متکلمان بافک **مَا اكْتَسَبَ** جزاء ان چیزیست که کسب کرده **مِنَ الْإِثْمِ** از کناه بقدر انکه خوض کرده چه بعضی خندیده بوده اند بعضی سخنان فاحش تر کفته وبعضی خاموش شده ومنع نکرده **وَالَّذِي تَوَلَّى** وانکس که فرا کرفت **كِبْرَهُ** معظم ان سخن وتشنیع تراز ا **مِنْهُمْ** از ان جماعت مراد ابن ابی است لعنة الله **لَهُ عَذَابٌ** مر او راست عذابی **عَظِيمٌ** بزرک در اخرت یا در دنیا بانکه حد قذف خورد ومطرود ومخذول کشت وکویند حسان بوده که باخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل کشته **لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ** چرا انکاه که شنودید این سخن را **ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ** کمان بردندی مردان وزنان کرویده **بِأَنْفُسِهِمْ** بهم دینان خویش **خَيْرًا** نیکویی چنانچه بنفسهای خود کمان برند عدول از خطاب بغیبه واز مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ واشعار بانکه ایمان مقتضی کمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ کمان نیک بردندی بعایشه وصفوان **وَقَالُوا** وکفتندی چنانکه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد کوید **هَٰذَا** این سخن **إِفْكٌ مُبِينٌ** دروغی روشنست وخوش پیمانه ازواج پیغمبر انرا نکاه میداردند از شل ال حالها بتعظیم وتکریم ایشان **لَوْلَا جَاءُوا** چرا نیاوردند **عَلَيْهِ**

ع

خَيْرٌ لَكُمْ

برین سخن بِأَرْبَعَةِ چهار گواه که گواهی دهند بر انچه ایشان قذف میکنند بدان شُهَدَاءَ
فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولَئِكَ پس انگروه عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان و باطن چه اگر گواه
اوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این
صورت بر ازواج انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند بظاهر نیز کاذبند
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا
در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در اخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر اینه برسیدی
شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در ان چیزی که خوض کردید در ان از دروغ بر صدیقه رضی الله
عنها عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب ان حقیر بودی
و شما را ان عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ انگاه که فرا میگرفتید ان سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ
بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسید تا وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و می گفتید بدهنهای خود
مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ ان چیزی که بدان علم نداشتید یعنی سخنی از روی جهل می گفتید
وَتَحْسَبُونَهُ و می پنداشتید ان چیزی را که گفته اید هَيِّنًا سهل و اسان که هیچ تبعه
بران متفرع نباشد وَهُوَ و حال انکه ان سخن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای عَظِيمٌ بزرگ
است و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار بست باهل بیت نبوت و تکذیب
قران و استخفاف به منصب رسالت در احقاق مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب
انصاری رضی الله عنهما با او گفت که شنیدهٔ سخنی را که مردم در باب عایشه می گویند
ابو ایوب فرمود که شنوده ام و ان دروغ است چه تو بنسبت روا میداری ام ایوب
گفت والله عایشه بهتر از تست پس بوی نسبت پیغمبر این عمل کی روا دارد این بهتانی
عظیم است حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا نه چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ می
گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه
مَا يَكُونُ لَنَا نمی سزد ما را و نمی رسد أَنْ نَتَكَلَّمَ انکه سخن گوییم بِهَذَا بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست
خدای از انکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هَذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ افترائی
بزرگست بر یافته منافقان يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا از انکه باز
گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید
گرویدگان چه ایمان مانع از طعن در زنان مسلمانان خصوصا امهات مومنان لَكُمُ الْآيَاتِ
و بیان میکند و روشن میگرداند خدای وَيُبَيِّنُ اللَّهُ برای شما ایتهای که دلالت
دارند بر محاسن اداب تا پند گیرید و از طریقه ادب انحراف نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بطهارت ذیل عایشه حَكِيمٌ حکم کننده ببراءة ذمه او از عیب و عار

بِهِ عِلْمٌ

تا گریبان

تا گریبان دامنش پاکست از لوث و خطا، و ز مذمت عیب جو آلوده از سر تا بپا
و چه زیبا گفته است، ــ کرا رسد که کند عیب دامن پاکت، که همچو قطرهٔ
که بر برگ گل چکد پاکی إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی که انانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ
انکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان انانکه ایمان
اورده اند و خواهند که مردم ان را در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذابی
أَلِيمٌ دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف و بدنامی وَالْآخِرَةِ و در اخرت بسرای باتش
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند سرانچه خوض کرده اید در ان وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی بر دباری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش
او بمهربانی و بر و بردکاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و انکه خدای مهربانست برائت ذنب مقذوف را
ظاهر گرداند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذرانند هر اینه عقوبت کلی بشما
زود رسیدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ای انکسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسوسهای او را در قذف عایشه وَمَنْ
يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که پیروی و اقتدا او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که
میفرماید بدو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت است در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و بعملی که ناپسندیده
است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین
حدی که کفارت گناهست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر شما مَا زَكَى مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما
مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا اخر دهر از دنس و عیب جویی و بدگویی وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي و لیکن
خدای پاک سازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا ست
بمقالات مردمان عَلِيمٌ دانا بنیتهای ایشان گویند که صدیق رضی الله عنه سوگند
خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا
با او نیکویی ننماید حق سبحانه این فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ
خداوندان فضل در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوند دستگاه و توانایی و فراخی
در مال المراد ابوبکر صدیق است رضی الله حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند
نخورند أَنْ يُؤْتُوا بر انکه ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَى خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان
و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مهاجران را در راه خدای و مسطح هم خویش است و هم
مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده است و
وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ ایا دوست نمیدارید
أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ انکه خدای بیامرزد شما را بسبب انکه از گناه دیگران در گذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای امرزنده است با کمال قدرت بانتقام رَحِيمٌ مهربانی بر اصحاب جرایم و اثام شما

آمَنُوا

نیز متخلق باخلاق وی شو. بدعلما ازین آیت استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب
احقاف فرموده وبیحتج ان الفضل المطلق له وحکیم سنایی قدس سره درین باب
فرموده شعر بود چندان کرامت وفضلش که او لوا الفضل خواند ذو الفضلش
صورت وسیرتش همه جان بود، زان زچشم عوام پنهان بود، دو ز شب سال و ماه
در همه کار، ثانی اثنین اذ هما فی الغار ان الذین بدرستی آنانکه یرمون المحصنات دمی میکنند
زنان محصنه را الغافلات بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان المؤمنات
گرویدگان بخدای و رسول مراد ازواج پیغمبرند صلی الله علیه وسلم و در وسیط گوید خاصه
عایشه مرادست وگفته اند زنان مهاجرانند وبعضی عام میدارند و بر تقدیر همه
که قذف چنین جماعتی کنند لعنوا دور کرده شده اند فی الدنیا والآخرة در دنیا از نام
نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در دو عالم ملعون و مردودند و در آن سرای مبغوض و مطرود
ولهم عذاب ومر ایشان راست عذابی عظیم بزرگ بجهت گناه بزرگ وآن عذاب ایشان را
بود یوم تشهد علیهم در روزی که گواهی دهد بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان با فک
یعنی بزبان خود اعتراف کنند وایدیهم وگواهی دهد دستهای ایشان وارجلهم و پایهای
ایشان بما کانوا یعملون بانچه بودند که کسب میکردند از جرایم و مآثم یومئذ آن روز
یوفیهم الله تمام بدهد خدای ایشان را دینهم الحق جزایی که سزاوار است بدیشان
ویعلمون و بدانند در آن روز ان الله آنکه خدای هو الحق المبین اوست ثابت بذات
خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الخبیثات سخنان ناشایسته
و ناپاک للخبیثین مر ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم گردد والخبیثون
للخبیثات و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است
از حیثیت خباثت والطیبات وکلمات پاکیزه للطیبین مر مردمان پاک راست یعنی از
ایشان سر زند والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را کل اناء یترشح
بما فیه اولئک از گروه مردمان بیرونند تا و که درست وگفته اند زنان ناپاک برای مردمان
ناپاک اند و مردمان ناپاک راغب بدیشان و زنان پاک برای مردمان پاک اند و مردان پاک
مایل ایشان ملخص یعنی آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پاکیزه ترین موجودات
است حرمی پاکیزه ترین چون عایشه صدیقه رضی الله عنها ز چه جنسیت سبب الفت
و صحبت است والیه اشار فی المثنوی المعنوی شعر ذره کاندر همه ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست ناریان مر ناریان را جاذبند، نوریان مر نوریان را طالبند
اهل باطل باطلان را میکشند، اهل حق از اهل حق هم سرخوشند، طیبات آمد ز بهر
طیبین، للخبیثین الخبیثات است هین ذکر فضایل و خصایص حضرت صدیقه رضی الله عنها

وعن ابیها

وعن ابیها در رساله برات الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه
آیات اقتصار نمود اولئک آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عایشه
رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه مبرءون بیزار کرده شدگان اند یعنی منزه و مبرا
اند مما یقولون از آنچه میگویند ارباب افک منصب رسالت از آن عالی تر است که
ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه واز
اولیاء صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزشی
از خدای ورزق کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تدخلوا در میایید سر زده بیوتا بخانها غیر بیوتکم جز
خانهای خود که در آن ساکنید یعنی هیچ خانه بیگانه در میایید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر کنید
و دستوری طلبید وتسلموا و سلام کنید علی اهلها بر اهل آن خانه و در روایت آمده است
که بگوید السلام علیکم ادخلها امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه بنزد جناب نبوت
مآب آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می باشیم که نمی خواهیم که هیچکس
ما را بران حال ببیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می آید و ما را بر وجهی که شاید می
بیند حق سبحانه این آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید ذلکم
آن استعلام و استیذان خیر لکم بهترست مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته
اند کسی که بر عیال خود در می آید باید که بکلمه یا باواز پای یا تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر
عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما پند گیرید
فان لم تجدوا پس اگر نیابید فیها در خانهای غیر خود احدا یکی را که دستوری خواهید فلا تدخلوها
پس در میایید در آن حتی یؤذن لکم تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود
و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وان قیل لکم
ارجعوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید فارجعوا پس باز گردید بی توقف و الحاح
مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هو ازکی آن باز گشتن
پاکتر و پسندیده ترست لکم مر شما را والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از استیذان و
و ابرام علیم داناست و بر آن مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیت ابوبکر صدیق
رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد
که در خانات و رباط بساط اقامت بگسترند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری
طلبند این آیت فرود آمد که لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تدخلوا از آنکه در آیید
بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمی کند بلکه
می آید و می رود چون کاروانسرای و رباط فیها در آن خانهای غیر مسکون متاع بر خورداری

دفع است قاله شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و در خوف و انعام شما دران
محفوظ می ماند والله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه اشکارا میکنید از استیذان
وما تکتمون و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانهای بفساد قل بگوی ای محمد للمؤمنین
یغضوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند من ابصارهم دیدهای خود را از دیدن نامحرم
که نظر سبب فتنه است در ترجمة الملکوت آورده که تیز روترین پیکی شیطان را در وجود
ایشان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند تا چیزی بدیشان نمی
رسد باستدراک ان مشغول نمی توانند شد اما دیده جاسوسی است که از دور و
نزدیک ابتلا و اثام را صید میکند از نظر توبه شکن میرسد این همان است که من
میرسد از نظر توبه شکن می رسد دیده فروپوش چو دره در صدف تا نشوی تیر بلا را
هدف و در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سرها از محارم
و دیده دلها از ماسوی الله ویحفظوا و نگاه دارید فروجهم فرجهای خود را از حرام
تا بپوشند عورات خود را از ستر بلحت رکید ذلک ان پوشیدن چشم و محافظت فرج
ازکی لهم پاکیزه تر است و سودمند تر هم مر ایشان را در دنیا و آخرت ان الله خبیر بدرستی
که خدای داناست بما یصنعون بانچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح
در طاعات و اثام وقل للمؤمنات و بگو مر زنان گرویده را از روی عفت یغضضن من ابصارهن بپوشند
دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم ویحفظن فروجهن و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا
ولا یبدین زینتهن و ظاهر نسازند زینتهن آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز ان
الا ما ظهر مگر انچه ظاهر شود منها از ان زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف
ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع انست پس مستثنی
وجه باشد و کفین ولیضربن و باید که فرو گذارند بخمرهن مقنعهای خود را علی جیوبهن
بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه به پوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه
ایشان پوشیده ماند ولا یبدین و اشکارا نکنند زینتهن مواضع زینت خود را چون سر و
ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است الا لبعولتهن مگر برای
شوهران خویش که تزیین برای ایشانست او آبائهن یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد
او آباء بعولتهن یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند او ابنائهن یا پسران خویش
و پسر پسر هرچند باشند درین داخلست او ابناء بعولتهن یا پسران شوهران خود چه ایشان
در حکم پسر اند مر زن را او اخوانهن یا برادران خویش او بنی اخوانهن یا پسران برادران خود که
حکم ایشان برادر دارند او بنی اخواتهن یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح
زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرده

زیراکه

زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط انست که مواضع
زینت بعم و خال ننمایند که شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب
فتنه گردد او نسائهن برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند
و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه
را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر
برسم آشنایی بر انداخته و عفایف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید
نمود و بعضی بر انند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد او ما ملکت ایمانهن یا
آنچه مالک شده است ان را دستهای ایشان یعنی نه پرهیزند زنان از انکه
مالک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مومنه خواه کافره و با انکه ایشان
در نسا داخل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم
نیست و گویند مراد همه بندگان زنند از اما و عبید و قول انست که غلام
اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در احقاف آورده که ابن المسیب
رحمه الله فرموده است که مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که ان
در باب اماست نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بما
نزد مولاه و نه بعضوی از مواضع زینت او وی او التابعین غیر اولی الاربة یا پی روندگان نه خدا
وندان حاجت بزنان من الرجال از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خود و نفقه تما
ایند و بزنان هیچ حاجتی ندارند بجهت فقد شهوت یعنی ایشان را چون پیر سال خورده
و عنین یا آنها که مطلق از مباشرت خبری ندارند و همت ایشان جز مقصود بر طعام
نیست و اکثر ائمه حنفیه بر انند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت در نظر حکم اجانب دارند
چه ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش انکه توانایی بران نیست او الطفل
الذین یا اطفالی که لم یظهروا مطلع نیستند علی عورات النساء بر عورات زنان
یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بیخبرند یا انکه قادر نیستند با ینان
زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند ولا یضربن بارجلهن و نزنند زنان پایهای
خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لیعلم تا دانسته شود ما یخفین آنچه پنهان می
دارند من زینتهن از پیرایه خود خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرساند
که موجب میل مردان بدیشان شود وتوبوا الی الله و باز گردید بخدای جمیعا همه شما
ایها المؤمنون ای گرویدگان لعلکم شاید که شما تفلحون رستگار شوید بتوبه همه را
بتوبه فرمود چه هیچ یک از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که
محتاج تر بتوبه کسی است که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را

از مطیع وعاصی بتوبه فرمودند عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنه کاران شما
توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمی خواهد امید است
که در عقبی نیز رسوا نکند   چو رسوا نکردی بچندین خطا، درین عالم پیش شاه و گدا
دران عالم هم بخاص و عام، بیامرز و رسوا مکن والسلام وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح
در آرید بی زنان و بی شوهران را مِنكُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا
سازند و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر نکاح
کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحان
جهت اهتمام است بشأن ایشان و انکه بسبب تزویج ترویج در پرده عفت بمانند
إِن يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان
يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند ایشان را خدای مِن فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع
دو روزی در یک منزل کما قال النبی صلی الله علیه وسلم طعام الواحد یکفی الاثنین وَاللَّهُ
وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت او دهد عَلِيمٌ داناست
باستحقاق فقرا بسط بساط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که باز ایستند از
حرام و عفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه
حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانگر کرداند خدای ایشان را مِن فَضْلِهِ از افزونی کرم
خود و باید بخشیدن آن که خدا توانا شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند
مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از انچه مالک است ایمانهای شما یعنی اینها از بندگان
شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را امر استحبابست و مکاتبه
آن باشد که خواجه بنده خود را گوید که ترا مکاتب کردانیدم برین مقدار مال
پس چون آن بنده آن مقدار مال را ادا کند آزاد شود آورده اند که صبیح غلام حویطب
بن عبد العزی از و مکاتبه طلبید این آیة نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام
یا کنیز از شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید
فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوة اکتساب و قدرت بر اداء
یا آنکه بخم کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن بس مکروه است که بنده بگدائی مال کتابت
باز دهد بنده از ان سلمان رضی الله عنه مکاتبة طلبید سلمان فرمود که مالی داری
گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از وساخ
و اوساخ مردم بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُم و بدهید بندگان مکاتب را
مِّن مَّالِ اللَّهِ بعضی از مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را
بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید

امام

امام شافعی و امام احمد رحمهما الله میگویند واقوی خطابست با موالی و واجبست
از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رضی الله عنه ربع مال مقرر
میکند و امام شافعی رحمه الله بقولی تفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم
و امام مالک رحمهما الله اینرا واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب وآتوهم
راجع بعامه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال
کتابت ادا کند و کردن خود از طوق بندگی مخلص و بیرون آرد و بدین سبب این خیر را
فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدین توان گذشت ~~ بشنو از
من نکته ای زنده دل، واز پس مرگم بنیکی یاد کن، گر بلطف آزاده را بنده سازی
گر بجان بنده آزاد کن، آورده اند که عبدالله ابن ابی شش کنیزک جمیله داشت
ایشان را بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از انها
با یکدیگر گفته اند که اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است
وقت آمد که ترک کنیم پس بجانب نبوت مآب آمده صورت حال بعز عرض رسانیدند
و آیة آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا
و پلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن و پرهیزکاری و اگر
نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حالست و اکراه بهمه حال ممنوع است حق سبحانه
میگوید شما اکراه میکنید لِّتَبْتَغُوا تا طلب کنید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را
از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر
بجای فرزندی که از زنی بهاد است بدادی وَمَن يُكْرِههُّنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را
بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان
مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکرهه رَّحِيمٌ مهربان
بر ایشان و وزر و وبال آن ثبت میکرد در کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنزَلْنَا و بتحقیق
فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و حفص
بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم
مثلی مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه گذشته اند مِن قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصه
عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه است رضی الله عنها که مانندگی دارد
بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت و بقصه یوسف در براءة ذمة وَمَوْعِظَةً
و فرستادیم پندی درین آیتها لِّلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران را بتخصیص متقیان
جهت انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور ع
آسمانها و زمینها ست نور نامی است از نامهای حق سبحانه امام زاهد رحمه الله

فرموده که خدای را نتوان نور گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکیست و خدای از ندّ و ضد منزه است و ضد بیند یا آنکه نور متعارف کیفیت ایست که اوّلا باصره اورا دریابد و بتوسط او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد شعله از نیر اعظم براجرام کیفیت که مجازی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضا فی چاره نباشد وازینست که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات و الارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی در مناظر بلندی و مغار پستی نوری دارد ذاتی یا عارضی جملهٔ عطیهٔ فیض اوست ~~بیت~~ در ظلمات عدم همه بودیم بی خبر، نیر وجود و سپهر شهود از تو یافتیم یا بتجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات و الارض روشن کنندهٔ شماست بعلامت مقربین و نور دهندهٔ زمین بانبیا و مرسلین یا روشنی بخشندهٔ دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آرایندهٔ آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و دلگشای مویّد این قولست آنکه امام النسفی رحمه الله در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملیکهٔ کرام است و زمین را بانبیا و علما و مومنان یا سما را به تسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بمساجد که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین را بکعبه و افراد الوجود و گفته اند مدبر السموات و الارض امور اهالی آسمان و زمین بروجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کنند و بتدبیر او مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر نور القبایل صاحب بن مسلم و بین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد ~~نظم~~ که از خوان خانهٔ احسان تو هر جا همه کس کل حزب فرحون اند ز هی لطف عمیم در تبیان آورده که مدلول السموات و الارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات و الارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت

او

او بهستی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطایف قشیری تفسیرست که امام محمد هیصم رحمه الله نوشته اند از خواجه ابو سهل انماری رحمه الله نقل میکند که نور اهل السموات و الارض تاریکی موجب ملال و غم و سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرحت و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج تامنناهی است ~~بیت~~ جون پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم جو تو پیدا شوی بر من مسلمانم ایمان تو • بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق سبحانه بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدو بدان راه بریم پس او را نور توان گفت صاحب احقاف فرموده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صحیح باز نداند و چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آورند وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صعود از نزول و عرض از جوهر متمیز شود سعد که انسانیه داند که استفاده این دانش و تمیز بنور کرده اما ادراک نور میسر باشد چه داند که عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بلطائف پس حق سبحانه که ما بدو و دولت ادراک یافته ایم و بمه به تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر شده اند و او از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس الله سره ان شرح رباعیات فرموده که هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگر از ادراک این ادراک غافل باشی و التفات ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطهٔ ضیا است که محیط است بضیا و الوان و اشکال و بسنده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیء بی ادراک او محالست که جهان ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود حق است ~~نظم~~ هستی که بذات خود هویداست چو نور بر ذات مکونات تا رافت ظهور • هر چیز کمان فروغ او افتد دور • در ظلمت نیستی بماند مستور و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدا تعالی پیدا تر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سایر هستیها بدوست الله نور السموات و الارض همه اشیا بی هستی عدم محض است و مبدا ادراک همه هستی است هم از جانب مدرک و هرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند ~~نظم~~ همه عالم بنور اوست پیدا • کجا او گردد از عالم هویدا • زهی نادان که او خورشید تابان • بنور شمع جوید در بیابان مثل نوره صفت نور که منسوبست بدوست کمشکوة مانند عرفه ایست در دیواری که نفاذ او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته و بیک روشن چنین گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشتعله باشد در آن انبوبه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی از آبگینه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا و لطافت

كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ گویا ستاره‌ایست درخشنده چون زهره و مشتری واین آبگینه یعنی چراغ که در وی
يُوقَدُ افروخته شده است در ابتدا، مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت بابرکت بسیار نفع
زَيْتُونَةٍ که آن زیتونست در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر بر وی دعاء برکت خوانده اند
از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه السلام لَا شَرْقِيَّةٍ نه درجانب شرقست از معموره چون کنار زر
و دیار چین و ختا وَلَا غَرْبِيَّةٍ ونه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرطوس و ولایت فرنگ بلکه منبت
او اراضی و جبال ولایت شامست با نه پیوسته در آفتاب تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه
او خام ماند بلکه هم از رعایت مناب آفتاب بهره مندست و هم از حمایت وقایت سایه محظوظ
حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست
که وصف شرقی و غربی بر وی اطلاق توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست که روغن آن درخت يُضِيءُ
روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ واگرچه نرسیده باشد بوی نار آتشی چون زیت در درخشندگی
و براقی بنهایتیست که بی آتش روشنائی بخشد نُورٌ عَلَى نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفا
زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که ضابطه اشعه و جامع انوار
است يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدای لِنُورِهِ بنور معرفت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای
مردم تا زود دریابند و مقصود بحق بریشان هویدا گردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها از
معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِيمٌ داناست علما را درباب این تمثیل سخن بسیار است
علامة العلماء امام فخر الدین رازی قدس الله سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق
سبحانه تشبیه کرد سینه مومن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را
بچراغی افروخته از قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه از آب
آفتاب خوف و ظلال نوال رجا بهره دارد و نیز و یکیست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد
عالم را منور گرداند چون اقرار بر زبان جاری شد و تصدیق جنان بان باز گشت نمودار نور علی نور
بظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر
خانه که چراغ دزد پیرامن آن نگردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود با آنکه چراغ
داخل خانه روشن شود و از روزنها خانه پرتوی بر خارج افتد و آن را روشنی بخشد همچنان نور
ایمان دل را روشن گرداند و از آنجا شعاع معرفت بر روزنها حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا
و جوارح پدید آید سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ ع سیمای هر کس از دل او میدهد خبر و تشبیه فرموده دل مومن
با بگینه تا از سنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته باز نه مرهم پذیرد نظم
چون آبگینه این دل مجروح ناز کم هرچند بیش سنگ نیز شود • و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی
است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین

شجره وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه سره عالم و از نوار
گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار بر نور علی نور معلوم توان کرد قولی آنست که نور قرآنست
قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوقست و نه مختلف نزدیک
که هنوز قرآن نا خوانده دلایل وحی او بر همگنان واضح شود پس چون بلند قرائت کنند نور علی نور باشد
و در روح الارواح آورده که آن نور محمدیست صلی الله علیه و سلم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح
و زیتونه ابراهیم که نه بیهودیه مایلست چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیه چه نصاری
روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یا مشکوة ابراهیم است
و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر صلعم و شجره شجره نبوت که نه کذبست و نه هزل
یا مشکوة سینه منشرح آن حضرتست و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او
و شجره خلق شامل او که نه در جانب علو و افراطست و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق
اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط السوی عبارت از آنست و در عین المعانی
فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است مصراع بدینسان نور بر نوریست
مشهود • اینجا فهم کن نور علی نور را فی نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر بسطی لایق مذکور
و سطوره الی الله تصیر الامور فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ تسبیح گویند خدا را در خانها که دستوری داد خدای
و امر کرد أَنْ تُرْفَعَ آنکه برداشته شود بجهت سجده در آن بیوت وَيُذْكَرَ و یاد کرده شود فِيهَا
اسْمُهُ در آن خانها نام او مراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع
و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم
السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه
و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی
عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظم که بسعی خلیل و مدد اسماعیل تمام شد و بیت المقدس که
رفع قواعد آن در ایام خلافت داود پیغمبر علیه السلام و اتمام آن بر دست سلیمان علیه السلام اتفاق
افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت مصطفی صلعم بوده يُسَبِّحُ تسبیح
گفته شود یا نماز گذارند لَهُ مر خدای را فِيهَا در آن بیوت بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ بامداد و شبانگاه رِجَالٌ
سبحان با مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لَا تُلْهِيهِمْ مشغول نمیسازد
و باز نمیدارد ایشان را تِجَارَةٌ بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود باشد وَلَا بَيْعٌ و نه فروختن
آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای وَإِقَامِ الصَّلَاةِ
و از بپای داشتن نماز وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ و از ادا کردن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شرا که اعظم
اشتغال دنیاویست ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار
فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و تحقیق این

بعض خواجگان ماوراء النهر است آورده اند که ملا حسین کرد که والی هرات بود حضرت قطب
الاقطاب خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس الله سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت
و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت که بنای طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در
انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه می فرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت
باین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس الله سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند نظم
سررشته دولت ای برادر بکف آر ۰ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ۰ دایم همه جا با همه کس در همه
کار ۰ میدار نهفته چشم دل جانب یار یخافون می ترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق
یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در ان روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت
آرامش باضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدها و از هر طرف می نگرد تا ببیند که نامه او از کجا
بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است بر یخافون یعنی می ترسند تا جزا دهند خدا ایشان را بسبب
آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزاء آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیادت کند در
پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزاء موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز
در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا
خواهد بغیر حساب بی حساب یعنی بر ان روزی حساب نکند یا زیادت از ان دهد در عقبی
که بحیز شمار در نیاید والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق و نگرویدند بدان اعمالهم عملهاء ایشان که
در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابیست
بقیعة بزمینی هموار و سراب آنست که شعاع آفتاب در نیمروز بر زمینی مستوی افتد لمعان
آن رخشندگان نظر آید چون آبی مواج یحسبه الظمآن پندارد او را تشنه ماء آبی صاف روی بوی آرد
حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در وی توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد بدان مظنون و مقصود
خود را چیزی و وجد الله و یابد بعقاب خدای را عنده نزدیک کردار خویش یا خدا را حساب کننده خود
یابد فوفیه پس تمام بدهد خدای ورا حسابه جزاء کردار بر وجهی که حساب اقتضا کرده والله و خدای
سریع الحساب زود حسابست حسابی یکی مرا انحساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب
و امید ابتشنه جگری سوخته پس هم چنانکه تشنه از سراب نا امید شده تشنگی زیاده می شود
کافر از امید پاداش اعمال خود چون نیابد حسرت و خیبه افزون میگردد او کظلمات یا کردار
ایشان باشد چون تاریکیها در اکه فی بحر لجی در دریا عمیق که دمبدم یغشیه موج می پوشد
که دریا را موجی من فوقه موج از بالاء آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که
انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالاء بعضی مراکم شده
یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست
خود را که اقرب اعضا مرئیه است بخشم لم یکد یراها نزدیک نیست که ببیند او را بیان تاکید شده

ظلماتست

ظلماتست یعنی دین را بر نبیند و نزدیک نیست که بیند ومن لم یجعل الله و هر که نداده و مقرر و مقید
نکرده خدای له نورا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر ورا من نور هیچ نوری این
تمسکی دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال ایشان را به بحر لجی دال و موج دل او را می پوشد از جهل
و شرک و سحاب مهر خذلان بر آن پس کردار و گفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت و مرجع
او روز قیامت هم بظلمت بر عکس مومن که او در انوار علی نورست این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض
بیت مومنان از تیرگی دور آمدند ۰ لاجرم نور علی نور آمدند ۰ کافرانرا یات و لدانکر بیست الم تر
ایا ندیدی و ندانستی ان الله انکه خدای یسبح له تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکنند بمقال یا دلالت
حال من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح گویند او را در
حالتی که بال گشاده باشند در هوا و صف کشیده تخصیص طیر بانست که او میان زمین و آسمانست یا دلایل
صنع در وی ظاهر تر است چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند اعطا قوت میل بمحیط و قدرت و قرار در هوا
والهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با انکه در جناح صفت قبض بر هست برهانیست قاطع بر کمال
قدرت صانع کل هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است
صلوته دعا خود و تسبیحه و تنزیه خود را با دعا و تسبیح خدا را یا خدا داند نماز و ثنای همه را والله علیم و خدا
داناست بما یفعلون بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت ولله و مر خدا راست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر اوست والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله
ایا نمی بینی انکه خدای یزجی سحابا میراند ابر را و بر می انگیزد قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند
در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی از وی را با بعضی ثم یجعله رکاما پس میگرداند ورا در هم نشسته و بر هم
بسته فتری الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن وینزل من السماء و فرو می فرستد
از ابر من جبال از کوهها که در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مانند کوهها اند در عظمت من برد
از تگرگی که در ابر است تگرگ را و گفته اند اینجا سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در
زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از ان تگرگ نازل می گرداند فیصیب به پس میرساند ان تگرگ را
من یشاء بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد ویصرفه و باز میدارد آنرا عمن یشاء از میوه و محصول هر که میخواهد
یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن ابر یذهب بالابصار ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و تاب
قوی تر دلیلیست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آید یقلب الله می گرداند خدای
اللیل والنهار شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر می سازد
احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه
دلالتی و اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بصر و بصیرت را والله خلق و خدای بیافرید کل دابة
هر جنبنده که در زمین است من ماء از آبی که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل
تغلیب بوده چه بعضی حیوانات در نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عیسی نقل میکند که حق سبحانه

جوهری آفرید و نظری هیبت بر وی افکند بگداخت و آب گشت بعضی از آنرا تقلیب فرمود باتش و از آن
جن بیافرید پس برخی را تقلیب کرد بباد و از آن ملائکه را بخلق ساخت پس تقلیب نمود مقداری
را بخاک و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فمنهم پس از وی جنبندگان
من یمشی هست آنچه می رود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام ومنهم من یمشی و از ایشان
هست که میرود علی رجلین بر دو پای چون آدمی و مرغ ومنهم من یمشی و از ایشان هست که مشی میکند
علی اربع بر چهار پای چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد
بی آلت مشی پس آنکه بدو پای رود پس آنکه چهار قایمه دارد و از حیوانات آنکه زیادت از چهار پای
دارد اعتماد او بر قوایم اربع بیش نیست یخلق الله می آفریند خدای ما یشاء هرچه میخواهد از آنچه ذکر کرده و
از آنچه یاد نفرمود با اختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و ماده
حقیقه و موجد اوست قادر بر هرچه خواهد و خواست هرچه خواهد کند که حکم او راست بیت
نقش بند برون گلها اوست • نقش دان درون دلها اوست ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
برانگیختن همه چیزها قدیر تواناست پس هرچه خواهد بیافریند لقد انزلنا بخدای که فرو فرستادیم آیات
مبینات آیتها روشن کرده والله یهدی و خدای راه نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن الی
الصراط المستقیم براه راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی
خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه بمحمد بریم و منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف
می کنیم حق سبحانه آیه فرستاد ویقولون و می گویند منافقان که ما آمنا بالله گرویدیم بخدای وبالرسول
و بفرستاده او واطعنا و فرمان برداری کرده ایم هر دو را ثم یتولی پس برمی گردند فریق منهم گروهی از ایشان و
امتناع می نمایند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار بایمان و اطاعت وما اولئک و نیستند آن گروه بالمومنین
گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی کرم الله وجهه و مغیرة بن وایل مخاصمه بود
در آب و زمینی چند آنچه علی رضی الله عنه خواست که او را برسول خدای صلعم میبرد و گفت او
برای تو حکم خواهد کرد که عمزاده اوی حق تعالی این فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنید و از
حکم خدا و رسول سر می پیچند و روی می تابند واذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای
ورسوله بحکم رسول و لیحکم تا حکم کند پیغمبر براستی بینهم میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی منهم
از ایشان که بشبهت یا مغیره معرضون اعراض کنند که از آن محکم علیه شویم وان یکن و اگر باشد لهم الحق
مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود یاتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین فرمان برندگان و انقیاد کنندگان
یعنی اگر دانند که برای ایشان حکمی واقع شد فرمان برده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان نخواهد
بود سر باز زنند افی قلوبهم آیا در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی کفر و میل بظلم ام ارتابوا آیا در
شک افتاده اند باب پیغمبر و از روی تهمتی مشاهده کردند که بر او اعتماد راستی نماند ام یخافون یا می ترسند
ان یحیف الله آنکه حیف کند خدای در نزول حکمی که جور نماید علیهم بر ایشان ورسوله و میل کند رسول او

در حکومت بل نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه اولئک آن گروه
هم الظالمون ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود باباء و امتناع از حکم خدا و رسول انما کان
جز این نیست که هست قول المومنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله
و بسوی پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات ان یقولوا آنکه گویند سمعنا شنیدیم
قول او واطعنا و فرمان برداریم امر ترا بهرچه حکم کنی در میان ما حکمی اولئک و آن گروه که چنین گویند
هم المفلحون ایشان رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضا سبحانی ومن یطع الله
و هر که فرمان برد خدا را در فرایض ورسوله و فرستاده او را در سنن یا در هرچه فرماید ویخش الله و بترسد از
عقاب خدای بر گناهان گذشته ویتقه و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در بقیه عمر فاولئک پس آن
گروه هم الفائزون ایشانند فوز یابندگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد
که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود علما زمان بدین آیة اتفاق کردند چه حصول فوز
و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی متصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی ٭
و اینک عمل از رضا مولی جویی واقسموا و سوگند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود
که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم اگر فرمایی ایشان را بیرون آمدن از دیار
و اموال خود لیخرجن هرآینه بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو قسم یاد مکنید و سوگند
بدروغ مخورید طاعة مطلوب از شما فرمان برداریست معروفة شناخته شده با اخلاص و صدق نیت
نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید
از نفاق و جز آن قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدای را واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را بصفا و طویت
فان تولوا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فانما علیه جز این نیست که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما حمل آنچه بر وی حمل
کرده اند از تبلیغ و احکام وعلیکم و بر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وان تطیعوه
و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید براستی وما علی الرسول و نیست بر فرستاده بجمعی الا
البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر آنچه بر وی بوده بجا آورده و آنچه کار بر و بار
شماست مانده وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویدند منکم از شما وعملوا الصالحات
و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقرا مهاجرین اند که بعد از هجرت مدینه در منزل انصار جای
گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز
تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز می فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتند و روزگار
بهول و هراس میگذرانیدند روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما درآید که خود را ایمن و مطمئن
بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت بنشینیم این آیة نازل شد و حق سبحانه وعده داد
و سوگند خورد که لیستخلفنهم هرآینه ایشان را خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف
الذین هم چنانچه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف بفعل معلوم خواند یعنی هم چنانکه

خلیفه کرداند خدای آنرا که بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد
تا تصرف کردند در آن چنانچه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را این وعده بمومنان
وفا فرموده جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف
و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بجوهر تسخیر ایشان شده شرع نبوی و سعادت
احکام ملت مصطفوی در آید بیت دمیدم صیت کمال دولت خدام او • عرصه روی زمین
را سر بسر خواهد گرفت • شاهباز همتش چون برگشاید بال قدر • از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد
گرفت • این آیت دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفاء راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود وَلَیُمَکِّنَنَّ و هر آینه با قوت و متمکن و ثابت سازد لَهُم برای ایشان
دِینَهُمُ دین ایشان را الَّذِی ارتَضَی لَهُم آن دینی که پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام را و آنست
که او را بر همه ادیان غالب گرداند وَلَیُبَدِّلَنَّهُم و بدل دهد ایشان را مِن بَعدِ خَوفِهِم از پس ترس ایشان از اعادی
أَمنًا ایمنی از ایشان یَعبُدُونَنِی بپرستند مرا در زمان خلافت لَا یُشرِکُونَ شریک نسازند بِی شَیئًا با من
چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد وَمَن کَفَرَ و هر که کفران ورزد در این
نعمت بَعدَ ذَلِکَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَئِکَ پس آن گروه کافر نعمتان هُمُ الفَاسِقُونَ ایشان کاملانند
در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتله ذو النورین رضی الله عنه اول جمعی بودند که کفران این دو
نعمت ورزیدند وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّکَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِیعُوا
الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را به هرچه فرماید لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید
لَا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ مپندار ای محمد کَفَرُوا آنانرا که نگرویدند مُعجِزِینَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب
کردن فِی الأَرضِ در زمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و فوت
او را از خود فوت کنند وَمَأوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئسَ المَصِیرُ و بد باز
گشتی است آتش در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که مدلج نا
اجازت درآمد و عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعضی اعضاء او دور شده بود و قولی
آنست که بیدار بود و بان وجه خود ملاعبه می فرمود از آمدن غلام کراهیتی تمام بدل وی راه
یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم
ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه
بخدمت پیغمبر صلعم آمد این آیت نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لِیَستَأذِنکُمُ باید
که دستوری طلبند از شما الَّذِینَ مَلَکَت أَیمَانُکُم آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان
نیکو با همه ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِینَ لَم یَبلُغُوا الحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند به بلوغ
مِنکُم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان که نرسیده اند بلوغ باید که طلب اذن کنند از شما برای در
آمدن بخانهای شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبانروزی مِن قَبلِ صَلَاةِ الفَجرِ یکبار پیش از نماز بامداد

آدمی از خواب برخیزد و جامه خلوت بیرون کرده می خواهد که لباس صحبت پوشد وَحِینَ
تَضَعُونَ و یکبار هنگام که می نهید ثِیَابَکُم جامهای خود را مِنَ الظَّهِیرَةِ بیان حین است یعنی آن وقت
نیمروز هست وَمِن بَعدِ صَلَاةِ العِشَاءِ و یکبار پیش از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در
آمدن بمضاجع ثَلَاثُ عَورَاتٍ لَکُم نگاه دارید این سه وقت عورت که مر شما راست لَیسَ عَلَیکُم
نیست بر شما وَلَا عَلَیهِم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان بَعدَهُنَّ
پس از این سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی درآیندگان عَلَیکُم بر شما
برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعضُکُم در می آیند بعضی از شما عَلَی بَعضٍ
بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کَذَلِکَ مانند این روشن کردن یُبَیِّنُ اللهُ روشن می سازد و بیان
میکند خدای لَکُمُ الآیَاتِ برای شما دلایل حق و احکام شرع وَاللهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصالح عباد
حَکِیمٌ حکم کننده برعایت رسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم ابن جبیر را
پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن می گویند جواب داد که محکمست منسوخ نیست اما مردم
درین تهاون می ورزند وَإِذَا بَلَغَ الأَطفَالُ و چون برسند طفلان مِنکُمُ الحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی محتلم
شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن ترین دلیلست بر بلوغ فَلیَستَأذِنُوا پس باید که طلب دستوری
کنند در همه اوقات کَمَا استَأذَنَ الَّذِینَ هم چنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شدند مِن
قَبلِهِم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم بالغ مردان دارند در استیذان کَذَلِکَ همچنانکه بیان کرد این حکم را
یُبَیِّنُ اللهُ مبین گرداند خدای لَکُم آیَاتِهِ برای شما آیتهای خود را وَاللهُ عَلِیمٌ و خدای داناست باحوال شما حَکِیمٌ
حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر دو آیت متعاقب جهت مبالغه و تاکید ست
وَالقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و بازماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان اللَّاتِی لَا یَرجُونَ آنانکه امید ندارند نِکَاحًا
نکاح خود را یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَیسَ عَلَیهِنَّ پس نیست
بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَن یَضَعنَ از آنکه بنهند ثِیَابَهُنَّ جامها ظاهر را چون چادر و سر انداز که
بالاء مقنعه می پوشند غَیرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت یعنی
غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَأَن یَستَعفِفنَ و آنکه طلب عفت
کنند و بپوشند خود را خَیرٌ لَهُنَّ بهتر است ایشان را و دورتر از تهمت وَاللهُ و خدای سَمِیعٌ شنواست
مقالات ایشان را با مردان عَلِیمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان و امام واحدی رحمه الله آورده که [illegible]
صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی با این جماعت از مسالکی باب صحت تحرز بودندی از بیم آنک
تا اگر طباع سلیم را از ایشان نفرت آید با آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلید ها خانه و انبار
بدست عاجزات باز دادندی تا بوقت حاجات از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم
عدم رضا ایشان از آن پرهیز می کردند یا اگر کسی ایشان بماید که در خانه پدر یا مادر یا اقارب
قریب وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمی کردند حق سبحانه این آیت فرستاد که لَیسَ عَلَی

٨١١

الاعمی نیست بر نابینا حرجی و تنگی ولا علی الاعرج و نیست بر لنگ حرج و ابلی ولا علی المریض حرج و نه بر بیمار
کناهی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما و نه بر ان تاکلوا انکه بخورید شما و اهل و عیال من بیوتکم از
طعامها خانها خود که اهل و عیال شما در آنند و خانها فرزندان نیز درین داخلست بحکم این حدیث که انت
و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکترین چیزی که خورد مرد از کسب او ست وان ولده من کسبه
او بیوت آبائکم یا خانها پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانها مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای
برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدران خود او
بیوت عماتکم یا خانها خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانها برادران مادران خود او بیوت
خالاتکم یا خانها خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانها که مالک شدید شما
خزاین آن از نقود و امتعه و اطعمه این خطاب با وکلا و خازنانست و کویند مراد خانه بنده کان است
و جز خانه اولاد و عبید رضا صاحب بیت در اکل طعام شرطست او صدیقکم یا خانهای دوستان خود
در آن نیز رضا دوست باید و حقیقت آنست که اکر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیشتر آید
فتح موصلی رحمه الله بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید و درم برداشت
و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید بشکر این انبساط
کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نکارستان آورده نظم شبی کفتم جهان فرسوده را . که بود آسوده
در کنجی یا طی . زلذتها چه خوشتر در جهان کفت . میان دوستداران انبساطی . در عوارف
المعارف فرموده که چون کسی یار خود را کوید که اعطنی من مالک و او در جواب کوید که ترید
دوستی را نمی شاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آرد و از استفسار چند بعد چون بکذرد چه دوست
جانی بهتر ستار مال فانی و درین باب کفته اند ای دوست برو بهر چه داری یاری بخر و هیچ
مفروش و بشنو درین فال نظم یاران بجان مضایقه با هم نمی کنند . آخر کسی بمال چنانی چرا کند .
شرطست بعد یافتن یار آشنا . کز بهر او بعهد محبت وفا کند . و بر قول و که سبب نزول آیه نفی
صحابه بود از مواکله اهل علل بلی را یعنی فی باید کرد یعنی نیست در مواکله با هر یک از ینها حرجی آورده
اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح و تا
شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بکذشتی و مهمان نرسیدی انکاه چیزی
خوردندی یا در باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی
یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیه آمد که لیس علیکم جناح نیست
بر شما کناهی ان تاکلوا انکه بخورید طعام جمیعا با هم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم
پس چون در آیید بیوتا بخانها که مذکور شد یا خانها خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا
علی انفسکم پس سلام دهید بر نیابت خود المومنون کنفس واحده و در خانها خود بر اهالی خود
و در مساجد نیز سلام کنید و کفته اند اکر مسجد یا خانه خالی بود کوید السلام علینا من ربنا و علی عباد

الله الصالحین

٨١٢

الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تحیة سلام کردنی من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای
مبارکة بسیار خیر و با برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک همچنانکه بیان سلام
فرمود یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتها حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید تعقل
کنید در آن و حق و صواب را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که کرویدکان کامل الذین آمنوا بالله
آنانند که کرویدند بخدای و رسوله و بر رسول او از صمیم دل و اذا کانوا و چون باشند معه با وی
وی صلعم علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات
و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لم یذهبوا نروند از نزدیک وی حتی یستأذنوه تا وقتی
که دستوری طلبند از وی و از تشریف اذن او را از این فرماید ان الذین یستأذنونک بدرستی آنانکه دستوری
طلبند از تو اولئک الذین آن کروه آنانند که از روی صدق یؤمنون می کروند بالله و رسوله بخدای
و رسول او و تصدیق مینمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزو تبوک تخلف از جهاد دستوری
میجستند و در باره ایشان نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیة فاذا استأذنوک
پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای اصطلاح و اتمام بعضی از کارها
خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند و
و استغفر لهم و با وجود اجازت طلب آمرزش کن الله برای ایشان از خدا چه تقدیم امور دنیا بر
مهم دین و اکر چه بعذر باشد خالی از خللی نیست و کوییا که بخروج از جماعت آمرانند پس برای
ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدا آمرزنده است تقصیرات بندکان را رحیم
مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا مسازید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول
در میان بینکم میان خود کدعاء بعضکم همچو خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس
مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیکر را که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید
نمود چه مبادرت بامر او واجبست و لاتر و مراجعت بغیر اذن حرام و روا یا دعاء او بر شما یا برای
شما چون دعا یکدیکر مدانید که آن دعای شک مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب
یا آنکه بجز بنام خواندن باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله خطاب محمد صلعم
آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان بنک آمدی یکدیکر را پناه شدندی و از
مسجد بیرون رفتندی قد یعلم الله بدرستی میداند خدا الذین یتسللون منکم از شما لواذا در حالة
پناه جستن بیکدیکر و پوشیده شدن بهم فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت
میکنند اعراض مینمایند عن امره از فرمان خدا ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة ازمایش
از حق که کمراهی است یا محنتی از نقص و مال و ولد یا تسلط جابر سلطان یا مهر غفلت بر دل یا دوری
جنید قدس الله سره فرموده که فتنه سختی دلست و عقوبت آن ناشناخت او از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد
ایشان را عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدا راست ما فی

السموات والارض آنچ در آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملک اوبند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است
قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچ شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و نفاق و
اخلاص و طاعت و معصیت ویوم یرجعون و میداند روزی را که بازگردانیده شوند بما وقال
الیه بسوی جزای فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بنتایج کرده ایشان عملها بد و بران
مکافات کند والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز برو مخفی نماند بدانست
آنکس که بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدا ایشان سورة الفرقان وهی مکیه
بسم الله الرحمن الرحیم تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر
لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اند اول آنک برکت از وست و این اشارت بکارسازی
و بنده نوازی حق است دوم آنک بزرگوار و برترست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی
و ابدی اوست سیم آنکه دایم و ثابتست و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الذی
آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده
بر بنده خود یعنی محمد صلعم لیکون تا باشد بنده او للعالمین مر آدمیان و پریان را نذیرا بیم کننده از
عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الذی آنکسی که
مر و راست له ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفردست بآفریدن آنها پس او را
رسد تصرف در آن ولم یتخذ و فرا نگرفت خدای ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است
ولم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و مجوس گویند یعنی
او را پادشاهی نی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وخلق
کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس
اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که ازو میخواست یا تقدیر کرد برای
او را تا وقتی معلوم واتخذوا و فرا گرفتند کفار من دونه بجز خدا آلهة لا یخلقون خدایان که نیافرینند
شیئا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند
و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدایی را نشاید پس بنا بر کرد ایشان می
تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و با وجود
مخلوقی نمی توانند و استطاعت ندارند لانفسهم برای نفسهای خود ضرا باز داشتن ضرری
ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود می توانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند
داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ولا یملکون و نمی توانند آلهه باطله و قادر نیستند
موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقاء حیوة او ولا نشورا و نه بعث
و حشر اوتا نیا و خدای محیی و ممیت و باعث باید وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند
ان هذا نیست این فرقان که محمد بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که خود بربافته است آنرا

واعانه

واعانه یاری داد او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار
و عداس یا گروهی از یهود یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی می خوانند و او بعبارت عربی بر ما القا می
کند فقد جاؤا پس بدرستی که آمده اند این قوم فقد بر ما القا می کند جاؤا پس بدرستی که آمدند
ظلما و زورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و بر من تقدیر این بقیه کلام کفار
باشد و اصح آنست که این سخن حضرت خداوندست می فرماید که کفار در دین که می گویند قرآن دروغست
و بهم در قومی بر بافته می شود آمدند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیگر گفتند که کلام وی اساطیر
الاولین افسانهای پیشینان است که در کتابها نوشته اند اکتتبها می نویساند آنرا چه خود نمی تواند
نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده می شود برو بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی
در دو طرف روز یا شب و روز آنها را بعضی می خوانند تا یاد گیرد چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ
کرد بر ما میخواند و می گوید این وحی است قل بگو در سخن ایشان را که انزله الذی فرستاده است قرآن را آنکه
که بی شبهه یعلم السر می داند پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها بدان دلیل که این کلام
مشتملست بر اخبار مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحاء شما از اتیان بمثل
آن عاجزند و چنین کلام جز از نزد مالک علام نشاید انه بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که پرده
کرم بر جرایم بندگان می پوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا و گفتند
صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مال هذا الرسول چیست این پیغمبر را بر
سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یاکل الطعام
می خورد خوردنی ویمشی و میرود برای معیشت چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر دعوی درست
باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت
غافل شده پنداشتند که تمیز رسل که از غیر ایشان باموری جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی
بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد
جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کی گردد بجنس جن انس القصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک
بودی و اگر ملک نیست لولا انزل چرا فرو نفرستادند الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه تا باشد
باوی نذیرا بیم کننده و یاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه افکنده شود بدو کنز گنجی از آسمان
تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له یا باشد مر او را جنة یاکل منها
بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وقال الظالمون و گفتند ظالمان
وضع مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران این سخن که مومنان را گفتند ان
تتبعون پیروی نمی کنید شما الا رجلا مسحورا مگر مردی جادو کرده شده یعنی کسی که او را سحر کرده اند
عقلش پوشیده شده در تفسیر ماوردی مسحورا بمعنی ساحر میاید یعنی متابعت جادوی میکنید که شما
را بسخن می فریبد انظر در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان کیف ضربوا چگونه زدند لک

الأمثال برای تو مثلها یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری
و مملی علیه بستودند فضلوا پس گمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ما
سوی فلا یستطیعون سبیلا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه میگویند تبارک
الذی بزرگوارست آنکسی که بمحض فضل ان شاء اگر خواهد جعل بسازد و بخشد لک ترا در دنیا
خیرا من ذلک بهتر از گنجی و بوستانی که ایشان می گویند و آن چه باشد جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار اندیران درختان جویها و یجعل لک و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا کوشکها
عالی و مسکنها رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون مالداران قریش حضرت رسالت را صلعم
بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده رضوان جنانست با این آیه نازل شد و درجی نورانی
پیش آن حضرت نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا در ینجاست آنرا بدست
تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم نگردد
حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم که بنده شکور
و صبور باشم گفت اصبت اصاب الله بک نشان علو همت آن حضرت نه همین است که با وجود
تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند اما ملاحظه باید نمود که در
شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت
التفات نفرمود تا عبارات از آن این آمد که ما زاغ البصر و ما طغی نظم زرنگ آمیزی ریحان باغ
نهاده چشم خود را مهر ما زاغ • نظر چون برگرفت از نقش کونین • قدم زد در حریم قاب قوسین •
بل نه فقر و فاقه و احتیاج تو مانع کفارست از ایمان بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب میکنند قیامت
را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است و اعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة
ای کسی که تکذیب ساعت کند سعیرا آتشی افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ اذا
رأتهم چون ببیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ من مکان بعید از جای دور که صد ساله
و بقولی پانصد ساله بعید بود میان ایشان سمعوا لها شنوند مر آتش را تغیظا آوازی جوشیدن
از خشم و زفیرا و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برآنند که دیدن و غریدن
زبانیه است و صاحب انوار فرموده که چون زندگانی ما حیات مشروط بر بنیه نیست ممکنست که
حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که ببیند و خشم گیرد و بغرد و اذا القوا و چون در انداخته شوند
مشرکان منها اندر دوزخ مکانا ضیقا در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که
جهنم بر کافر چنان تنگ باشد که آهن بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی تنگ افکنند مقرنین
مقرون کرده دستهای ایشان بگردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسله بهمدیگر
باز بسته دعوا بخوانند بر خود هنالک در آن مقام ثبورا هلاکی یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک
یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که از نعمت هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از

تفاسیر

تفاسیر مذکورست که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در وی پوشانند
و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی میکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر کشیده میروند
حق سبحانه فرماید که لا تدعوا الیوم نخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور را وادعوا و بخوانید ثبورا
کثیرا ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شمارا انواع عذاب
خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری واقع شد قل بگو ایشانرا که بفقر سرزنش تو
میکنند أذلک آیا گنج و بوستان دنیا خیر بهترست أم جنة الخلد التی یا آن بهشت جاویدی که وعد
المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول در آن کانت هست در علم خدای لهم مر
متقیان را آن بهشت جزاء پاداش بر اعمال ایشان و مصیرا و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت
لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان
چه ضعفا مومنان از ابرار روی ایشان از مرتبه کل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود
یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان هست دخول و خلود ایشان در جنت
علی ربک بر پروردگار تو وعدا وعده مسئولا خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدای در خواهند
یا مومنان در خواسته اند که ربنا و آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا
وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و یوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص یا می خواند
یعنی خدای حشر کند مشرکانرا و ما یعبدون و آنرا نیز که می پرستیدند من دون الله بجز خدای عام است همه معبود
ان از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب سازد
فیقول پس گوید ءانتم اضللتم آیا شما گمراه کردید عبادی بندگان این گروه را ام هم یا ایشان
ضلوا السبیل گم کردند راه را یا خلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح قالوا گویند
سبحانک پاکی تو و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شرک و شبه ما کان ینبغی لنا نیست
مارا و نسزد و روا نباشد ان نتخذ آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد من دونک بجز تو یعنی ترا نه
پرستند بالخصوص یعنی آنکه آنها که عبادت ترا دوست بدارند و مارا پرستند نرسد که مارا که
بگیرند ایشانرا من اولیاء دوستان و لکن متعتهم و لکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی و آباءهم
و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حتی نسوا الذکر تا فراموش
کردند آنچه انبیا ایشانرا بدان دعوت می فرمودند و کانوا و بودند در حکم ازلی تو قوما بورا
گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت شانه بپرستاران خطاب ساخته گوید
فقد کذبوکم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا بما تقولون بآنچه می گویند که شریک
خدا اند و ایشان مرا از شریک منزه دانستند فما تستطیعون پس نمیتوانند معبودان شما صرفا
بگردانیدن عذاب از شما و لا نصرا و نه یاری کردن شمارا بخطاب و حفص تا می خواند یعنی شما که
نتوانید که مشرکانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانید

وَمَن يَظْلِم وهرکه ستم کند یعنی شرک آورد مِنکُم از شما ای مکلفات نُذِقْهُ بچشانیم اورا
عَذَابًا کَبِیرًا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است وخلود در ان وَمَا أَرْسَلْنَا ونفرستادیم قَبْلَکَ
پیش از تو کسی را مِنَ الْمُرْسَلِینَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر پیغمبران که ایشان لَیَأْکُلُونَ الطَّعَامَ هرآینه بخوردند
خوردنی وَیَمْشُونَ و بروند فِی الْأَسْوَاقِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا وکردانیدیم
بَعْضَکُمْ برخی از شما را لِبَعْضٍ برای بعضی دیگر فِتْنَةً آزمایش هم چنانکه آزمایش فقرا با اغنیا وپیغمبران
با امم ایشان یا مریض بصحیح واعمی به بصیر خلاصه سخن انکه دنیا را دار ابتلاء وامتحانست پس اختلاف
احوال مردمان درین جا بنا شد وما بیان می آزمائیم ایشان را تا اهل شکر وصبر از اهل جزع وکفر
ان ممتاز کردند آورده اند که ابوجهل وولید ومثال ایشان هرگاه بلال وعمار وصهیب وسایر
درویشان صحابه را می دیدند با یکدیگر گفتند ایا اسلام آریم تا همچو ایشان چیزی باشیم حق سبحانه این
آیت فرستاد ودرویشان را مخاطب ساخته می فرماید که ما می آزمائیم شریف را بوضیع ووضیع را بشریف
أَتَصْبِرُونَ ایا صبر می کنید بر ابتلا یا جزع مینمائید وَکَانَ رَبُّکَ وهست پروردگار تو بَصِیرًا بینا بصبر
کننده وجزع نماینده وَقَالَ الَّذِینَ وگفتند آنانکه لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر
وبعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده
نمی شود عَلَیْنَا الْمَلَائِکَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلعم أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم
باشکارا پروردگار را تا با ما سخن گوید وبتصدیق واتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا بتحقیق که بزرگی
کردند فِی أَنفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند وجرأت نمودند درین سخن وَعَتَوْا ودرگذشتند
از اندازه عُتُوًّا کَبِیرًا درگذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رویت ملایکه ولقا خدای
کردند وایشان اندوهناک شوند یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَائِکَةَ روزی که ببینند فرشتگان را وآن روز مرگ باشد
یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست یَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُجْرِمِینَ مرکافران را اهل مکه دو چیز طلبیدند لقاء ملایکه
ودیدار خدا حق سبحانه خبر داد که ملایکه را ببینند ووعید لا بشری شنوند وَیَقُولُونَ وگویند ملایکه
مر ایشان را که لقا خدا بر شما حِجْرًا مَّحْجُورًا حرام وباز داشته شده است وگویند این قول کفارست چون
ملایکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدا از لقاء ایشان در زاد آورده که چون کفار
در شهر حرام کسی را دیدندی که از وی ترسیدندی گفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی اینجا
نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاص خواهند یافت وَقَدِمْنَا
وقصد کنیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا بسوی آنچ کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون
صله رحم ومهمانداری واطعام گرسنگان وتیمار وفریادرسی مظلومان وامثال آن فَجَعَلْنَاهُ
پس گردانیدیم آن عمل را هَبَاءً مَّنثُورًا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر باد برداده
یعنی حبط سازیم عملهای ایشان زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست وایشان را نبوده أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ مجاوران بهشت یَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت خَیْرٌ مُّسْتَقَرًّا بهترند از روی قرارگاه یعنی مسکن

ایشان



ایشان در آخرت بهتر از منازل کافرانست که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِیلًا ونیکوترست از جهت
مکان استراحت مراد از مقیل مکان استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد وَیَوْمَ وباد
کن روزی را که در ان تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بلاهت ظلمت
آسمانست وغلظ او برابر همه سمواتست واو گران ترست از همه آسمانها حق سبحانه او را روز ازل
بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند وبعد آسمانی کرد رسد آن آسمان شکافته
گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِکَةُ وفرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بزمین تَنزِیلًا فرو فرستادنی تا روی زمین
بفرشته مملو گردد ودر وضع آورده که ملایکه هفت صف گرد عالم درآیند وگویند با معنی
است یعنی آسمان بشکافد از غمام ودور شود تا غمام فرود آید واین آن غمامست که حق سبحانه فرمود
که فی ظلل من الغمام ودر عین آورده که این غمامیست که ظله بنی اسرائیل بوده در تیه الْمُلْکُ پادشاهی
یَوْمَئِذٍ در آن روز الْحَقُّ ثابت لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان طعن ودعوی از ملکیه
دربسته باشند وَکَانَ وباشد آن روز یَوْمًا عَلَى الْکَافِرِینَ روزی بر کافران عَسِیرًا دشوار از شدت
احوال وَیَوْمَ ویاد کن روزی را که از فرط حسرت یَعَضُّ الظَّالِمُ می خاید ظالم عَلَىٰ یَدَیْهِ بر دستها خود یعنی
بدندان میگزد دست را چنانچ متحیران میکنند مراد جنس ظالمست وگفته اند عقبة بن معیط از سفر
باز آمده مردمان ضیافت می کرد وبسبب جوار حضرت سید البشر صلعم طلبیده بود آن حضرت
فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند واین سخن بابی بن خلف
که با عقبه دوستی داشت رسید نزد وی آمد وگفت مگر از دین برگشته که سخن محمد می شنوی
وکلمه میگوئی گفت نی اما عار داشتم که طعام مهمان ما نا خورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی
نشوم تا آب دهن بروی نیندازی عقبه نزد حضرت پیغمبر صلعم آمد وآن حضرت در دار الندوه
در سجده بود وآب دهن حواله روی دلارای وی کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن او در
شعله آتش جان سوز او گشت وبدان حضرت نرسید بر روی وی باز گردید وهر که از روی وی
بسوخت وتا زنده بود آن داغ ماند میمون العقبه چون حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون مکه بینم مگر که
سر ترا بشمشیر بردارم ودر غزوه بدر بحکم حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد ومرتضی علی رضی
الله عنه کشته گشت واین آیت در شان وی فرود آمد مضمون آنکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر
انگشت ندامت صاحب احقاف آورده که چهار هزار بخاید اطراف اصابع را تا مرحق وحق سبحانه دیگر
باره دست ویرا بیافریند دیگر باره می خاید وخبر ندارد یَقُولُ میگوید یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ کاشکی فرا
میگرفتمی مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر سَبِیلًا راهی که وی فرا گرفته که راه نجاتست آنست یَا وَیْلَتَىٰ ای وای بر من
لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمی گرفتمی فُلَانًا یعنی ابی را خَلِیلًا دوست واورا نمی شناختمی لَّقَدْ أَضَلَّنِی بتحقیق
که گمراه کرد مرا وباز داشت عَنِ الذِّکْرِ از یاد کرد خدا یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بَعْدَ إِذْ جَاءَنِی بعد
از انکه آمده بود بمن وَکَانَ الشَّیْطَانُ وهست دیو ودران جهت یعنی اوست که گمراه کنند که شیطان الانس است

للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول
و چون در بلا و هلاك افتادند فرو میگذارد و نفع نمی رساند بلکه از و بیزاری میکند وقال الرسول
و گفت رسول یعنی محمد رسول الله صلعم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان
قومی اتخذوا بدرستی که قوم من کرفتند و ساختند هذا القرآن این قرآن را مهجورا منسوب بهذیان
یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض میکنند وکذلک و هم چنین که این کفره را
دشمن تو کردانیدیم جعلنا لکل نبی کردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی
از کافران چون نمرود مر ابراهیم و فرعون مر موسی را و ایشان صبر می کردند تو نیز صبر فرما وکفی
بربك و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبائی ونصیرا و یاری
دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب
لولا نزل چرا فرو فرستاده نمی شود علیه القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یکبار یعنی یکبار چنانچه
توریت و انجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت کردانیدیم و قوت دهیم به فؤادك
باتصال وحی در هر وقتی ورتلناه دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن کردانیم ورتلناه ترتیلا
و بر تو خواندیم و آنرا بعضی از پی بعضی خواندیم بمهلت و تأنی پی انقطاع بعید
مشرکان هیچ حاصل نداشت چه اعجاز قرآن بانکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود و در تفریق
فواید هست یکی سهولت حفظه چه موسی و داود و عیسی علی نبینا و علیه السلام کتابها ایشان
یکبار فرود آمد خواننده و نویسنده مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت
می شد و سبب زیادتی غوص در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدی می نمود و اعجاز قرآن
و اعجاز ایشان ظاهر می گشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام انا فانا موجب تسلی خاطر آن حضرت می شد
و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هردو در یک وحی
نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال آید ولا یاتونك بمثل
و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی نمی گویند الا جئناك
بالحق مگر می آریم تو جوابی راست و درست که برهانی قاطع مثل ایشان را رد کند واحسن تفسیرا
و می آریم آن چیزی را که نیکوتر است از وی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند
علی وجوههم بر روی خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند الی جهنم بسوی دوزخ اولئك
آن گروه شر مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا
داشتند و ایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا واضل سبیلا و گمراه تر و ناصواب
ترند از جهت راه چه راه ایشان مفضی است بدوزخ ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب
موسی را علیه السلام توریت را بعد از غرق شدن فرعون وجعلنا و کردانیدیم معه
با او اخاه هارون برادر او هارون را وزیرا یاد کار و مدد کار در دعوت و اعلان کلمه فقلنا اذهبا

ترتیلا

پس

پس کفتیم برو ید الی القوم بسوی کروه قبط یعنی فرعون و اهل او الذین کذبوا آنانکه تکذیب
کردند بآیاتنا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان ابا
و استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاك کردیم ایشان را و نیست کردانیدیم تدمیرا هلاك کردنی و نیست
کردانیدنی باغراق در دریا قلزم وقوم نوح و کروه نوح را علیه السلام لما کذبوا الرسل آن هنگام
که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام
یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یك پیغمبر تکذیب همین پیغمبرست یا مطلقا بعثت رسل را انکار
نمودند اغرقناهم غرق ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وجعلناهم و کردانیدیم قصه ایشان را للناس برای
مردمان آیة نشانه تا از آن عبرت گیرند واعتدنا و آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران عذابا الیما
عذابی دردناك وعادا و هلاك کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وثمود و کروه
ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام واصحاب الرس و کروه ثمود را اصحاب الرس را و رس نام چاهیست
بیمامه یا باذربیجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه
و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا بیمان اخدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد
و گویند قریه بود بر زمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایا ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث
شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل کوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان
رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی
نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذا شعیب علیه السلام مشغول بودند که
ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر
داشتند و از انشاء درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب علیهما السلام
بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه برای ایشان
سایه افکند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند چنانچه قصه ایشان
بگذشت واصح آنست که اصحاب حنظلة بن صفوان اند علی نبینا و علیه السلام و چون تکذیب نبی
خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغ دراز گردن که ابحراو بهمه الوان ملون بود و بجهت طول
عنق او را عنقا کفتندی و بر سر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان
و مواشی و ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو
برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیك رسیده ببلوغ از میان ایشان ببرد و ایشان شکایت
پیش آورده شرط کردند که اگر شر او مکفی کرد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل
او ببر و گردان دعا پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام
از و نشانی نماند و در چیزها نایاب بدو مثل زنند که قیل منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
و هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا و صاحب لمعات از بی نشانی معشوق برین وجه نشان می دهد بیت

پیغمبر

عشقم که دو کون مکان من نیست عنقا مغرب که نشان پدید نیست * القصه این قوم بعد از غیبت عنقاد تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند و خدا فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها را که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای کس ایشان را نداند وَكُلًّا و هر یک از ایشان و امثال ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای انتباه ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و خبر کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بران دیهی که باران داده شد بران مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران و مراد ازین دیه سدوم که شهر بزرگ بوده از مؤتفکات علی نبینا و علیه السلام در ابتدا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ باران بر اهل آن و کفار قریش بران دیار میگذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا دیدندی آن را بدیدها خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که بدیدند بلکه هستند کران روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمی دارند نُشُورًا برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمی گیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزو به یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ پیغمبر که نزدیک بود که او بیچون دل فریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود لَيُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودندی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب آنها فرمود که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست گمراه تر ضال تر سبیل محمود بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته به پرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی آنچه وی خود را می پرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمامست ببیان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدا چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد بلکه هوای او را در محبت غیر خدای وا دارد و سید حسینی قدس الله سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز یکدیگر سو بستند و هم چنانکه از امتزاج ایشان با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از بشارت از هوا مدد می یابند و سموم و عادت مردوده و مناصب و ادیان مختلفه هم از نتایج او ظهور می یابد بیت غباری که خیزد میان ره اوست * چه گویم که هم یوسف و هم چاه اوست



قوت غلبه او تا حدیست که نکته اکثر هوا اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هواه گویی که اصل هواست و الهه باطله همه فروع او یند و از اینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنة الماوی است بیت

سر ز هوا تافتن از سروریست * ترک هوا قوت پیغمبریست

أَفَأَنْتَ تَكُونُ آیا می باشی تو عَلَيْهِ بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وَكِيلًا نگاهبانی که او را از منع کنی این کلمه منسوخ است بآیه قتال أَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان می بری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان يَسْمَعُونَ می شنوند بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل میکنند بدلایل توحید ابه قیدا کثر عاقل معاند و آنها که ایمان خواستند آورد خارج اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا كَالْأَنْعَامِ مگر مانند چهار پایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهار پایان طالب آن چیز اند که ایشان را در سود دارد و مجتنب ازانچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافعات می گریزند و در سیآت که موجب اشد مضارت می آویزند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین از منه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس منحس هوا و مفرق نور باصره و در این محل هر دو منفی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدا لَجَعَلَهُ هر اینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و دایم یافته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس گردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن سایه دَلِيلًا راهنمای چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه گر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آزاد وا می نهاد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تبین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را دلیل شناخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد با قول تا بار شب و این رمزها تو را جهت آرامش و آرایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارتست بزمان فترت که مردم از ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة و السلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی روشنی آگاه نرسیدندی بیت گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون * صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر معجزه مصطفاست صلی الله علیه و سلم و بفهم اهل حقیقت اشارت بعزت و کرامت و بیان مایان معجزات

که حضرت رسالت صلعم در سفر بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه
درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چندانکه همه
لشکر اسلام دران سایه بیاسودند و این آیت نازل شد و نشان خصوصیت و قربت آنست که فرمود
الم تر الی ربک موسی را علی نبینا و علیه السلام بوقت طلب رب ارنی گفت لن ترانی و رسول ما را بی طلب
فرمود که نی را ببینی و دو صد من نگری دیگر چه خواهی بیت فرقست میان آنکه باشد در بر
تا آنکه دو چشم انتظارش بر در و از حقایق سلمی چنان مفهوم میشود که سایه ظل بسط ظلال
نوال عصمت بر حضرت رسالت صلعم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شد دلیل
و قبض اشارت بسقوط رسوم و وسایط در لمعات مذکور است چون آفتاب محبت از مشرق
غیب بتافت محبوب سایه سایه خود بر صحرای ظهور کشید ناگاه محب را گفت آخر نظری بسوی
ما نمی کنی الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد او مینگر بینی که خانه بکدخدا ماند همه چیز
قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله
ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع غیب بتابد از سایه اثری نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود
افنایش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در برگیرد روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت
نتواند نفسی سایه بان صحرا کشد دقایق حقایق این آیت بسیار است مطالعه بعضی از این حواله
بجواهر التفسیر میرود و من الله المعونة و المدد وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکس است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ
برای شما شب را لِبَاسًا پوششی تا در وی آرام می گیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید
وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُورًا برای برخاستن و طلب معیشت پراکنده شدن و گفته اند
نوم شبیه موت است و نشور که برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از مرگ در حکم
لقمان علیه السلم مذکور است که کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و او
آنکس است که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که
باران است یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر و لواحق آن وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم
مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری
مرده را یعنی موضعی که در وحشت سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته
وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آن آب مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان فراوان را
از اهل وادی چه ارباب قری و مداین را انهار و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران
مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که مکرر گردانیدیم ما باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان
مختلفه و اوقات متغایره بصفتها متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن
ابر و باران را در قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند قدرت ما را و تفکر کنند در این نعمت و شکر او بجا آرند فَأَبَىٰ
أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکرده اند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را

ولو شئنا واکر

وَلَوْ شِئْنَا و اگر می خواستیم لَبَعَثْنَا هر اینه بر می انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ از هر دیهی و مجتمعی نَذِيرًا پیغمبری بیم کننده
اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مسلمانان و مردمان تا روز قیامت
مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ و جهاد کن با
ایشان بِهِ بقرآن یا باسلام یا بشمشیر بازگ طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردنی بزرگ یعنی بسخت
و بسیار وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور
ساخت هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
و این دیگر شور تلخی زننده یعنی بحر فارس و روم وَجَعَلَ و بساخت بَيْنَهُمَا میان این دو دریا بَرْزَخًا
حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا و حدی مقرری یا گردانید حرام و بازداشته یکی بدیگری
غلبه کند و در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ است چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج
سایر دریاها و برزخ میان اینها یا بانها و شهرها که واقع است محققان بر آنند که بحرین خوف و رجاست
که در دل مومن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاوه لاعتدلا و برزخ حمایت
الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ و اوست آنکس که بیافرید مِنَ الْمَاءِ از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی
که در طینت او و ابدان تخمیر کرد و آن جزو بیشتر از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را
نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت
با ایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد وَكَانَ
رَبُّكَ و هست آفریدگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن بنین و بنات وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند اگر او را نه
پرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ و هست ناگرونده عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی
پروردگار خود ظَهِيرًا هم پشت شیطان و معاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا
مگر مژده دهنده مومنان بمثوبه الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمی
خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسی که خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد
إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنانست زیرا که
مرا از آن عند الله اجری مقرر است و ثابت شده که هر پیغمبری برابر عباد و صلحاء امت ثواب خواهد بود
وَتَوَكَّلْ و توکل کن در استیفاء اجر خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بر آن زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان
بموت ایشان ضایع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و بپاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که
ثنا گوینده باشی بر وی باوصاف کمال وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکار
بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع بر آنها الَّذِي آن خداوندی که توانایی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار
شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست

الرحمن اوست بزرگ بخشایش فاسئل به پس بپرس از ذات و صفات او یا معنی عز است جل شانه سال
سایل بعذاب واقع خبیرا دانائی را یا سوال کن از خلق و استرا کسی را که دانا بود بان و اذا قیل و چون
گفته شود لهم اسجدوا مر کافران که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده قالوا و ما الرحمن گویند کیست
رحمان یعنی اسمیست که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران قریش اسم رحمان بر خدای اطلاق نمی کردند
پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمان را نمی دانیم انسجد آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لما تأمرنا و زادهم
مر آن چیزی را که می فرمائی ما را بسجده او و بر کافران نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این
سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این سجده را
نفور و انکار می گویند و می فرماید که چون مومن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار
و نفور پس این را سجده امتیاز نیز گفت تبارک الذی بزرگ است آن خدای که بقدرت کامل جعل
فی السماء بیافرید در آسمان بروجا برجها دوازده کانرا با قصرها که حقیقت آن چراغ و نمانند وجعل
فیها و بیافرید در آسمان یا بروج سراجا چراغی را که آفتابست و قمرا منیرا و ماهی روشن یا روشنی
رخشنده را وهو الذی و اوست آنکسی که بحکمت تمام جعل اللیل والنهار کردانید شب و روز خلفة خداوند
از اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف آن دیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن
دلیلست لمن اراد مر آنکسی را که خواهد ان یذکر آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد
لیل و نهار او اراد شکورا یا خواهد سپاس داری و شکر گذاری بر نعمتها حضرت باری که تعاقب
شب و روز از آن جمله است وعباد الرحمن و بندگان پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص
و تفضیلست در فصول آورده که چنانچه اسم رحمان خاص است بحق سبحانه این عباد بندگان خاص بارگاه
قرب او بند و این بندگان الذین یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع
با سکینه و وقار میروند بردباران و نیکوکاران واذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان
و سخنی بی ادبانه در افکنند قالوا گویند ایشان در جواب سلاما قولی با سلامت یعنی سخن گویند که در آن
سالم باشند از مائم و ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی نظم
اگر گویند زراقی و سالوس بگو هستم دو صد چندان و میرو ۰ و اگر از خشم دشنامی دهندت ۰
دعا کن خوش دل و خندان و میرو ۰ و چون از معامله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان
با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد والذین یبیتون و آنانکه شب و روز می آرند لربهم برای پروردگار
خود سجدا سجده کنندگان در وقتی وقیاما و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجده و قیام نماز
والذین و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع بدن و خضوع یقولون می
گویند از روی ترسکاری ربنا اصرف ای پروردگار ما بگردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را
ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما هست دائم و لازم یعنی جاوید است انها بحقیق دوزخ
ساءت مستقرا بد آرامگاهیست و مقاما و بد جای بودنی والذین اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه

کردند

کردند لم یسرفوا و اسراف ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند ولم یقتروا
و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وکان و بود انفاق ایشان بین ذلک
میان اسراف و اقتار قواما راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند که از طرفین که مذموم
است احتراز نمودند بیت و بسط را مکن هرگز از کف رها که خیر الامور اوسطها. آورده اند که بعضی
از مشرکان بجناب رسالت مآب آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده ایم
و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر این گناهان در میگذرد
ما می توانیم که ایمان آریم آیه آمد والذین لا یدعون و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مع الله با خدا
بحق مع الله خدای دیگر را الها آخر ولا یقتلون و نکشند آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای
قتل آن نفس یعنی نفس مومن و معاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردت است و زنا و قتل
ناحق و سعی در زمین بفساد ولا یزنون و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن
مسعود رضی الله عنه آورده اند از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگ ترست فرمود آنکه بهمتا
گوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافرید گفتم پس دیگر گناه کدام فرمود که آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه
با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس بتصدیق قول پیغمبر صلعم این آیه
آمد که بندگان من به شرک نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند ومن یفعل و هر که بکند ذلک آنچه مذکور شد
از کبایر یلق ببیند اثاما جزء کار خود گفته اند اثام وادیست در دوزخ که زنا کاران در آن عقوبت
خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا اثام وعید او چاه اند در دوزخ
برای عذاب جمعی مقرر یضاعف دو تو کرده شود له العذاب مر کننده این کارها را عذاب یوم القیمة روز رستخیز ویخلد
و جاوید بماند فیه در عذاب مهانا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد الا من تاب مگر آنکس که توبه کند از شرک
وآمن و بگرود بخدا و رسول وعمل عملا صالحا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فاولئک
پس آن گروه یبدل الله بدل میکند خدای سیئاتهم حسنات گناهان ایشان را به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه
محو می کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه که معصیت را در نفس ملکه طاعت یا
توفیق دهد او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت مبدل سازد سیئه او را
بحسنه وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناه کاران بتوبه رحیما مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل
ایشان ومن تاب و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر بغیر اینها
توبه کند و دست باز دارد وعمل صالحا و بکند عمل ستوده یعنی تدارک ما فات نماید فانه یتوب پس بدرستی که او باز می
گردد الی الله بسوی خدای متابا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده والذین و بندگان حق آنانند
که لا یشهدون الزور حاضر نمی شوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا بازی گاه ایشان یا مجلس غنا یا صحبت
مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند واذا مروا و چون بگذرند باللغو بچیزی ناپسند مروا کراما بگذرند بزرگوارانه
و پرهیزکاران با نهی کنندگان از آن والذین اذا ذکروا و آنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم با آیتهای پروردگار

التوبة النصوح

ایشان یعنی موعظه قرآن لم یخرّوا علیها بروی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن
صمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا و عمیانًا ونه کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند
و بدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند والذین
یقولون و آنانند که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما وذریاتنا
و فرزندان ما قرّة اعین کسی که روشن دیدها بود مرا اهالی و اولاد صالح اند که چون مومن اهل
و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد واجعلنا و گردان ما را للمتقین
اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم
اولئک آن گروه که مذکور شدند یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندترین موضعی
دران و گفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشت است و در فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار
قایمه نهاده از زر و نقره و لولو و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند بما صبروا بانچه صبر کردند بر مشقت
دنیا و ایذا کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر اداء فرایض ویلقّون و به بینند یعنی یابند و حفص
یلقون خواند بتشدید و بر صیغه مجهول یعنی عطا داده شوند فیها در بهشت تحیة زندگانی باقی
وسلاما وسلامتی از آفات یا دعا زندگی و سلامت شوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت
از ملایکه یابند و سلام از خدای شنوند خالدین در حالتی که جاویدان باشند فیها در غرفه یا بهشت
یعنی نمیرند و بیرون نروند از جنت حسنت مستقرا نیکو قرارگاهیست بهشت و مقاما وجای بودنی قل
بگوای محمد مر مکیان را ما یعبؤا بکم ربی چه وزن نهد خدا شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لولا
دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت و عبادتست فقد کذبتم
پس بدرستی که شما تکذیب کردید او را و تقصیر کردید از عبادت حق فسوف یکون پس زود باشد تکذیب شما
لزاما ملازم شما که ترک نکند و یا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتی که شما را ابد و فرخ رساند و انجا
بر ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدر ست والله اعلم بالصواب ٥ سورة الشعرا و هی مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم طسم در معارف از قتاده رحمه الله نقل میکند که حروف
مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد از ین حروف ذکر قرآن میگوید و گویند اسمیست از اسماء الهی یا هر حرف
اشارتست باسمی چنانکه طسم بطاهر و سامع و مجید و گفته اند شهرست بطوبی و سدره و محمد صلعم و در بحر آورده
که طا اشارت بطرب مرغان هوا و حدیثست که طایرند بالله و سین عبارت از سیر روندگان طریقت معرفت که
سایرند الی الله و میم ایما میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله و فی الله یا اشارتست بطلب
مبتدیان و سرور متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه قسم یاد میکند
بطهارت عز ازلی و سناء جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم انک تلک این سوره آیات
الکتاب المبین آیتها کتاب هویداست یعنی قرآن که روشنست احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی بیان کننده
نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد

وچون

وچون قریش این چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت صلعم بایمان ایشان
بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمدی حق سبحانه بجهت تسلیه دل مقدس وی آیه
فرستاد که لعلک مگر تو باخع نفسک هلاک کننده و شکننده نفس خودی ان لایکونوا بانکه نمی شوند ایشان
مومنین گروندگان بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم برایشان من السماء از آسمان
آیة نشانه از آیات قیامت یا بلیات بلاها قاهر و قاسره فظلت اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان و بزرگان
ایشان شوند لها مر آن آیه را خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان وما یاتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر
هیچ موعظه من الرحمن از خدای بخشاینده محدث نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از
دیگری الا کانوا مگر آنکه باشند عنه معرضین از ان روی گردانندگان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند
مر قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا روز
بدر انباؤا ما کانوا به خبرها آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا می کردند و باور نمی داشتند و بعد از ابتلا
آن اخبار پشیمانی نفع ندهد بیت امروز بهان مصلحت خویش که فردا ۔ دانی و پشیمان شوی و سود ندارد
اولم یروا آیا نمی نگرند مکذبان و نگاه نمیکنند الی الارض بسوی زمین که بمحض قدرت کم انبتنا چند
برویانیدیم فیها در وی بعد از مردگی و افسردگی او من کل زوج از هر صنفی گیاه کریم نیکو و پسندیده
و بسیار نفع ان فی ذلک بدرستی که در این رویانیدن لآیة هر آینه دلالتیست بر کمال قدرت و حکمت
رویانیده وما کان اکثرهم هر آینه دلالتیست و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مومنین گروندگان با وجود
مشاهده چنین علامتها وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب و توانا با نزال
بلا بر کافران الرحیم مهربان بنشاط عطا برای مومنان واذ نادی و یاد کن آنرا که ندا کرد ربک موسی پروردگار
تو موسی را ان ائت با نکه بیا القوم الظالمین بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند
بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشان را الا یتقون آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از
کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی که ای پروردگار من انی اخاف بدرستی که من میترسم
ان یکذبون از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند و یضیق صدری و تنگ شود دل من از انتقام
تکذیب ولا ینطلق و نه گشاید لسانی زبان من و عقده یعنی بستگی زبان که دارد زیادت گردد این یعنی
قبل از نزول الجبه بوده و پیش از دعا از آله آن فارسل پس بفرست جبرئیل را الی هرون بسوی هرون برادر
من و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم ولهم علی ذنب و مر ایشان را بر من
دعوی گناهیست مراد قتل قبطیست و بزعم ایشان گناه میگوید فاخاف پس می ترسم ان یقتلون آنکه
مرا بکشند بعوض قبطی پیش از اداء رسالت قال کلا گفت خدا کلا باز ایست ازین گمان که ایشان برتو دست
نیابند فاذهبا پس بروید تو و برادر تو بایاتنا بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت
تو باشد انا معکم بدرستی که ما با شمائیم مستمعون شنوندگان آن چیزی که میان شما و فرعونیان رود یعنی
هر چه شما و ایشان گویند ما میشنویم فأتیا فرعون پس بیایید بفرعون فقولا پس بگویید انا رسول

اکثرهم

رب العالمین تا فرستاده پروردگار عالمیانیم ان ارسل و سخن اینست که بفرست معنا بنی اسرائیل
یا ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا ما بزمین شام رویم که مسکن آباء ایشان بوده پس موسی
علی نبینا و علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون
میسر شد و چون فرعون او را بدید شناخت و بر سبیل امتنان قال گفت ای موسی الم نربک
نه تربیت کردیم ترا فینا در میان خویش ولیدا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت و لبثت و درنگ
کردی فینا در منزل ما من عمرک سنین سالها از عمر خود یعنی سی سال با ما گذرانیدی و فعلت
و کردی فعلتک التی فعلت آن کردنی که کردی یعنی فاتون قبطی را که اخباز من بود بکشتی و انت من
الکافرین و تو از ناسپاسانی نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی علیه
السلام که کردم آن کردنی را اذا آن هنگام و انا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت
زدن من انکس کشته گردد ففررت منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم آن هنگام که ترسیدم که مرا بکشید
بمدین رفتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار من بوقت رجوع از مدین حکما علم و فهم یا نبوت
و جعلنی و گردانید مرا من المرسلین از فرستادگان خود یعنی داخل کرد در زمرهٔ پیغمبرانی که بخلق فرستاده
و تلک نعمة و آن نعمتی که تو تمنها علی منت مینهی بان بر من ان عبدت آنست که بنده کرفتی بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب را و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدر است تقدیر کلام انکه
ایا نعمتی که بدان بر من منت مینهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی تو اگر ایشان را بعبید نگردی (?)
مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده
بود که موسی گفته انا رسول رب العالمین اساس بحث را بگردانید و از روی امتحان قال فرعون گفت فرعون
و ما رب العالمین چیست و کیست پروردگار عالمیان و چه چیزست سوال از ماهیت کرد قال گفت موسی
علیه السلام در جواب او رب السموات و الارض اوست آفریدگار آسمان و زمین و ما بینهما و آنچه میان
ایشانست ان کنتم اگر هستید شما موقنین بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا و علیه السلام
اعراض فرمود از جواب آن ماهیة و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل و حکمت و آثار و قدرت او قال
گفت فرعون لمن حوله مر آنان را که گرداگرد او بودند از اشراف قبط ایشان پانصد تن بودند با زرها بسته
بر کرسیها نشسته الا تستمعون ایا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می
پرسم و او از افعال خبر میدهد قال گفت موسی علیه السلام دیگر باره ربکم خدای من آفریدگار شما
و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات بأقرب آیات بناظر و اوضح
آن بر متامل قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که فرستاده شما بر سبیل تهکم او را رسول
خواند الذی ارسل الیکم انکسی که فرستاده اند بشما لمجنون هر آینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمی دهد
قال گفت موسی علیه السلام رب المشرق و المغرب معبود کار عالم آفریدگار شرق و مغرب است و ما بینهما و آنچه
میان مشارق و مغارب می باشد ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال

شما جز بدین وجه نمی تواند بود زیرا که هیچ کس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هر چه در عقل
و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات خداوند سبحانه از ان منزه و مقدس است چه این همه
محدثان اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد بیت انکه او از حدث برآورد دم چه شناسد
که چیست سر قدم ⁂ علم را سوی حضرتش ره نیست ⁂ عقل نیز از کمالش آگه نیست قال گفت فرعون
بعد از انکه از مناظره درماند لئن اتخذت اگر فرا گیری ای موسی الها معبودی غیری بجز من لاجعلنک
هر اینه گردانم ترا من المسجونین از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را
منفرد مینمودند (?) در حفرهٔ عمیق می انداختند که در اینجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند
کرده موسی علیه السلام چون ذکر حبس شنید قال گفت اولو جئتک ایا این کنی با من و اگر بیارم ترا
بشیء مبین بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قال فات به گفت فرعون که بیار آن چیزی را
ان کنت اگر هستی من الصادقین راست گویان در دعوی خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را
فاذا هی پس انجا عصا بر افکندن ثعبان مبین اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون او
ظاهر بود و فرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت
فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت و نزع و بیرون آورد یده دست خود را از گریبان بعد از انکه گندمگون
کون بفرعون نموده بگریبان در آورده بود فاذا هی پس انجا دست او بیضاء سفید و درخشنده بود للناظرین
مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام بر نور آفتاب دیدها را
خیره ساختی قال گفت فرعون للملا حوله مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند ان هذا بدرستی که این مرد
لساحر علیم جادوی است دانا فرعون بترسید که کسان وی بموسی علیه السلام ایمان آورند حیله انگیخت و گفت
که این جادویست که در فن سحر مهارتی تمام دارد یرید ان یخرجکم می خواهد که بیرون کند شما را از
ارضکم از زمین شما یعنی دیار مصر بسحره بجادوئی خود فماذا تامرون پس چه می فرمایید شما در کار او
معجزهٔ موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند تا از در تبرا انا ربکم الاعلی تنزل نموده
از بندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قالوا ارجه گفتند حبس کن او را و اخاه و برادر او
یا در توقف افکن و تعویق کن تا ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان و در کار ایشان فکر کن وابعث
و برانگیز و بفرست فی المدائن در شهرها مملکت خود حاشرین جمع کنندگان یعنی ایلچیان را و ایکن بهر شهری (?)
یاتوک بکل سحار علیم تا بیارند هر جا که هست یک جادوی دانا و بسیار آهنگ در فن سحر فرعون کسان
بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شدند جادوان لمیقات یوم برای هنگام روزی معلوم
دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود و قیل و گفته شد یعنی فرعون گفت للناس مر مردمان
اهل مصر را هل انتم ایا هستید شما مجتمعون فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید لعلنا شاید
ما همه باتفاق نتبع السحرة پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم

یا بی روی دین ایشان کنیم لعلنا اگر باشند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون
علیهما السلام فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمد جادوان نزدیک فرعون ایشان را بار داد و دلنوازی
بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را أئن لنا این ما را باشد لاجرا مزدی
از نزدیک تو إن كنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم
آری مزد باشد شما را وإنكم إذا و بدرستی که باشید شما آن وقت لمن المقربين از جمله نزدیک شدگان
بمن یعنی اول کسی که بر من درآید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر
گشته جادوئیها خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر حضرت موسی علیه السلام
صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوئی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسى گفت
موسی علیه السلام مر ایشان را ألقوا بیفکنید ما أنتم ملقون رسنها و عصاها مجوف پر سیماب ساخته خود را که
که هفتاد رسن و هفتاد هزار عصا بود فألقوا حبالهم وعصيهم بیفکندند بعد از آنکه رسنها و عصاها بحرارت
آفتاب در حرکت آمد و از مردمان غریو برخاست وقالوا بعزة فرعون بحق بزرگی و قوت و غالبیت فرعون إنا
لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و برادر وی فألقى موسى پس بیفکند موسی بامر الهی عصا
عصای خود را فی الحال اژدها گشت فإذا هي پس آنجا عصا اژدها شد تلقف فرو میبرد ما یأفکون آنچه تزویر
کردند و بصورت مار بخلق می نمودند فألقي السحرة پس روی در افکنده شدند ساحران ساجدين سجده
کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا بر ثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق قالوا آمنا گفتند
گرویدیم برب العالمين بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رب موسى وهارون آفریدگار موسی و هارون
تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبید قال آمنتم گفت
آیا تصدیق کردید و حفص استفهام بر طریق خبر میخواند یعنی گرویدید له مر موسی را قبل أن آذن لكم
پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را در ایمان بوی إنه لكبيركم بدرستی که او مهتر شماست الذي علمكم
آنکه بیاموخت شما را السحر جادوئی و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فلسوف
تعلمون پس زود بدانید که چه خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی بی پاداش عقوبت کرد لأقطعن هرآینه
ببرم أيديكم وأرجلكم دستها و پایها شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر پای از طرفی یا قطع دست و از جانب
کنم از جهت خلاف که با من کردید ولأصلبنكم أجمعين و هرآینه بردار کنم همه شما را تا عبرت گیرید و همه خلایق
عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضير هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید تو و ما از
مرگ نمی ترسیم إنا إلى ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون باز گردندگانیم إنا نطمع بدرستی که
ما طمع میداریم أن يغفر آنکه بپوشد لنا ربنا برای ما پروردگار ما و عفو کند خطايانا گناهان ما را أن كنا
برای آنکه ما بودیم از اهل این محفل أول المؤمنين اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست
راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارها بلند در آویختند و حضرت موسی علی نبینا

و علیه السلام

آخر شما اکلنه کان
فألقوا حبالهم و
عصيهم [illegible]

و علیه السلام برای ایشان می گریست حضرت عزت حجاب بصائر برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر
وی در آورد تا تسلی یافت نظم جادوان کان دست و پا در باختند ٭ در فضای قرب مولی تاختند ٭
گر بگرفت آن دست و پا بر جای آن ٭ دست از حق یا جاودان ٭ تا بدان پرها بپرواز آمدند ٭ در هوای
عشق شهباز آمدند ٭ پس موسی علیه السلام بعد از ین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان
دعوت می کرد و معجزات بدیشان می نمود و روز بروز فساد ایشان بیشتر می شد تا هلاک ایشان
نزدیک حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال وأوحينا و وحی
کردیم ما إلى موسى بسوی موسی أن أسر بعبادي آنکه ببر بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما
و هلاک کفره در آنست إنكم متبعون بدرستی که شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او در پی شما
در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار نامه آورده که موسی علی نبینا و علیه السلام بنی
اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بعاریت بستانند که عید ما نزدیک است و می خواهیم که اهالی خود را
بدان بیارایم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع
جمع شوند ایشان از این صورت [illegible] رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه در وادیه مشتبه گشت
و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی را با خود
بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبوده
موسی علیه السلام بجود ندای زد که هر که مرا بر مدفن یوسف علیه السلام مطلع گرداند هر مراد که
خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه شرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در
قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السماء رسید هم ساخته روی براه نهادند
و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل بهیه اسباب عید در خانها
خود اقامت نموده اند و [illegible] برخاستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از عزیزان قوم مرده
و بتعزیت او مشغول شدند و در بن روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فأرسل فرعون پس فرستاد فرعون
في المدائن در شهرستان که پای تخت نزدیک بود حاشرين جمع کنندگان لشکر را گفت إن هؤلاء بدرستی که
گروه بنی اسرائیل لشرذمة قليلون گروه اندکانند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته
و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار مرد بود و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شباب
هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروه اندکند
وإنهم و ایشان لنا مر ما را لغائظون بخشم آورندگانند چه از ما گریخته اند و پیرایها قوم ما را برده وإنا لجميع و ما همه
یعنی لشکر ما حاذرون سلاح داراینم و [illegible] حرب [illegible] است با آنکه قوم موسی سلاح تمام دارند
و تعلیم حرب دانا اند فأخرجناهم پس بیرون آوردیم من جنات از بوستانها وعيون و از چشمه سارها وكنوز و از گنجها
نهر و نقدها ومقام كريم و از منزلها نیکو كذلك همچنین کردیم با ایشان وأورثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج
و جایها ایشان بني إسرائيل مر فرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمدند

همه اموال قبطیان بحیطه تصرف درآوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما
السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون لعین ششصد هزار
سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار بر میسره نامزد نمود
و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بی شمار در قلب قرار گرفت **نظم**
یکی لشکر سراپا غرق جوشن • شده در موج چون دریا آهن • چو چشم دلبران بر کین و خون ریز
بقصد خون مردم تیغها تیز **فَأَتْبَعُوهُمْ** پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را **مُشْرِقِينَ** قصد کنندگان بجهت مشرق
که لشکر بنی اسرائیل بر آن صوب رفته بود یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب
بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی علیه السلام بکنار دریا قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور می
کردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد **فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ** پس آنهنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را **قَالَ أَصْحَابُ**
مُوسَىٰ گفتند یاران موسی **إِنَّا لَمُدْرَكُونَ** هر اینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت
و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد **قَالَ** گفت موسی علیه السلام **كَلَّا** نه چنین است ایشان شما را در نیابند
إِنَّ مَعِيَ بدرستی که با منست بیاری و مددکاری **رَبِّي** پروردگار من **سَيَهْدِينِ** زود راه نماید مرا درین حیرت
و طریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت
که ان معی ربی و حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود
تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مرید است و حبیب از حق بخود نظر
کرد و این رتبه مراد است ~ مرید ما هر چه گویند آن کند ∴ و مراد هر چه گوید چنان کند **بیت**
این یکی را روی او در روی دوست ∴ وان دگر را روی او خود روی اوست ∴ آورده اند که چون
لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید حق سبحانه حجابی از بخار فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را
نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما ایشان را
دریابیم که راه خلاص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت بکناری که زهر سو
گریزگاه ندارد لما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام نالید و وحی در رسید که ما
دریا را حکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و بر وی حکم فرمای چنانچه فرموده **فَأَوْحَيْنَا** پس وحی کردیم **إِلَىٰ مُوسَىٰ** بسوی موسی
أَنِ اضْرِب آنکه بزن **بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ** بعصای خود دریا قلزم را موسی علیه السلام بر لب آب آمد عصا بر وی زد و گفت
یا ابا خالد مرا راه ده **فَانفَلَقَ** پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد **فَكَانَ** پس بود **كُلُّ فِرْقٍ** هر
پاره جدا شده از هم **كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ** همچو کوهی بزرگ و فی الحال بادی بر تک دریا وزید و گل و خشک شد
و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند **وَأَزْلَفْنَا** و جمع کردیم **ثَمَّ الْآخَرِينَ** آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی جمله
بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بحوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست
که سفهاء قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مسارّه
با وی گفت تو خودی دانی که این صورت بدعای موسی واقعست زینهار بدریا در نیائی که هلاک شوی فرعون خواست

کرعنان برتابد

که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون
بر اسپ نری تند سوار بود او بوی مادیان شنیده بود و عنان تمالک از دست فرعون بیرون
برده روی بدریا نهاده و لشکریان هم فوج فوج از راهی بدریا آمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب آن
لشکر می آمد و ایشان را میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی فرو رسید که ای دریا بحال خود
باز رو و بحکم الهی آبها یکبار بپیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور
کرده بر کناره دریا قرار گرفتند کما قال سبحانه و تعالی **وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ** و نجات دادیم موسی را **وَمَن مَّعَهُ** و هر که
با او بود **أَجْمَعِينَ** همه ایشان را **ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ** پس غرق کردانیدیم دیگران را **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در انجاء موسی
و قوم او و هلاک فرعون و حزب او **لَآيَةً** هر اینه علامتی است روشن و دلالتی هویدا بر قدرت
الهی **وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم** و نبودند بیشتر قوم فرعون **مُّؤْمِنِينَ** گروندگان جز تمامی قبط جز حزقیل که مومن آل
فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو **لَهُوَ الْعَزِيزُ** اوست غالب و کسی را قدرت غلبه بر وی نیست
الرَّحِيمُ مهربان است عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت **وَاتْلُ** و بخوان **عَلَيْهِمْ** بر مشرکان عرب
نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان بدو نسبت درست می کنند و بعز نزدیکی او مفتخر و مستظهرند
إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم **لِأَبِيهِ** مر پدر خود را **وَقَوْمِهِ** و قوم خود را یعنی اهل بابل را و از ایشان
پرسید که **مَا تَعْبُدُونَ** چه چیز را می پرستید **قَالُوا نَعْبُدُ** گفتند می پرستیم **أَصْنَامًا** بتان را **فَنَظَلُّ**
پس همیشه می باشیم **لَهَا** مر آنها را **عَاكِفِينَ** مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته
بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آن مداومت می کردند **قَالَ** گفت ابراهیم که
بتان شما **هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ** آیا می شنوند خواندن شما **إِذْ تَدْعُونَ** وقتی که بخوانید ایشان را و خوانند را
اجابت میکنند **أَوْ يَنفَعُونَكُمْ** یا سود میرسانند شما را اگر پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند
أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان می رسانند شما را اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمایید
قوم ابراهیم علی نبینا و علیه السلام نتوانستند که از وی اینهمه جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده
قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفتند نی از ایشان اینها که گفتی در نیافتیم اما یافتیم **آبَاءَنَا** پدران خود را که ایشان
كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین کردند یعنی ایشان این پرستش میکردند ما بدیشان مقتدی بوده ایم **قَالَ** گفت ابراهیم **أَفَرَأَيْتُم**
آیا دیدید و دانستید یعنی بنمائید که بهر حال **مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ** آنچه هستید که می پرستید آنرا **أَنتُمْ** شما
وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران شما در پیشتر رسیده اند **فَإِنَّهُمْ** پس بدرستی که آن معبودان **عَدُوٌّ لِّي**
دشمنانند مرا یعنی شما را اگر پرستندگان ایشانید تصور کرده در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن
در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان بر عبده خود ظاهر است چه ضرری که از عبادت
ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر کرا دشمن
دارند او نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی

ایشانرا الا رب العالمین لیکن دوستست پروردگار عالمیانست الذی خلقنی آنکه بیافرید مرا واز عدم
بوجود آورد فهو یهدین پس او راه می نماید مرا براستی در قولی و فعلی یا بیافرید مرا برای امت حق و راه
مینماید بدعوت خلق والذی و آنکه او یطعمنی می خوراند مرا غذائی که قوام اجزاء بدن منست ویسقین
و می آشامد شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترتیب اعضاء منست در عین المعانی
آورده که مراد طعام الفت و شراب زلفتست صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت کرد لها یا ...
بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بان تازه باشد در کشف الاسرار از ذو النون مصری
قدس الله سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت و این بیت خواند
شراب المحبة خیر الشراب شعر و کل شراب سواه سراب ‹ و از فحوی کلمات محققان بیمن از اسرار کاو
حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی نظم می توان بردن بر آنرا الله دمادم زخوان یطعمنی
تا بیاله مدامم از شراب یسقینی ‹ مرا تو قبله دینی از آن سبب گفتم ‹ بر دمان که لکم دینکم ولی دینی ‹
واذا مرضت و چون بیمار شوم فهو یشفین پس او مرا شفا دهد از امام صادق رضی الله عنه منقولست
که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس الله سره فرموده که مرض برویت اغیار است ‹
و شفا بمشاهده انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونیه است و شفا بقطع
تعلق و آن وابسته بجز بر عنایتست که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بکی سو
دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند بیت چه کو بیت که چه خوب آمدی مرحبا ضیعت
بیک نفس همه درد مرا دوا کرده والذی یمیتنی و آنکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل
ثم یحیین پس زنده کرداند مرا در آخرت برمحاسبه و مجازات امام ثعلبی رحمه الله گفته که بمیراند
بعدل و زنده کند بفضل و گفته اند اماتت بمعصیتست و احیاء بطاعت یا امانت بجهلست
و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بورع یا امانت بفراقست و احیا بتلاقی در حقایق سلمی آورده
که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از آنست بیت
نه جویم عمر فانی را که بی تو عمر عمر نیست ‹ نخواهم جان بر عمر را که بی تو جان بجان تو والذی اطمع و آنکسی
که طمع می دارم ان یغفر لی آنکه بیامرزد مرا خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز جزا اسناد گناه بخود با وجود
عصمت نبوت جهت کسر نفس است و تعلیم امت و از تلخیص آورده که مراد خطایا امت محمدست
صلعم آن حضرت خلیل از ملک جلیل استدعاء غفران آن نموده رب هب لی ای پروردگار من بخش
مرا و عطا کن حکما حکمی و علم تا بان مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم و الحقنی و در رسان مرا
بسبب توفیق کمال در عمل بالصالحین بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه واجعل لی و گردان از برای
من لسان صدق زبان راست یعنی ثنای نیکو فی الآخرین در میان پس آیندگان یعنی جاری کن ثنا و دعا
و آوازه من بر زبان کسانی که پس من آیند و این دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود
و نصاری و اهل اسلام ثنا حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق فرزند

صادقست

صادقست و معنی آیت که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من رئیسی کوئی در آخر الزمان و مراد
حضرت رسالت صلعم واجعلنی و گردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت بر نعمت یعنی مرا
از آنها دان که در منازل بهشت نزول میکنند واغفر لابی و بیامرز پدر مرا یعنی روزی کن تا
او ایمان شود انه بدرستی که او کان هست من الضالین از گمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا
یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرها خواهی دعا بتعلیم امتانست والا انبیا را
خواری و رسوائی نباشد یوم لا ینفع روزی که سود نکند و بکار نیاید مال خواسته ولا بنون
و نه پسران هیچ احدی الا من اتی الله مگر کسی که بیاید بقلب سلیم بدلی خالص از کفر و معصیت چه
او مال خویش در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و که اینان مال و فرزندان
او را نفع رسانند و گفته سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قول
آنست که دل سلیم از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر آورده که از بعض اهل بیت
و ازواج و اصحاب پیغمبر صلعم و رضی الله عنهم امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست
که خالی باشد از غیر خدا سلمی رحمه الله فرموده که در و خرافات دنیا بگنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد
از بدعت و مطمئن بسنت و از سید الطایفه قدس الله سره منقولست که سلیم مار گزیده بود و مار
گزیده را بوسته قلق و اضطراب است بس زاری معنی بیان میکند که دل سلیم دلیست مدام در مقام جزع
و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم ز شوق وصل ای الهی کردستم دهد در وزی
ز بیم هجر می گریم که تا که در کمین باشد ‹ تمام از گریه خونین و سوز دل مگر چندین بدانستی که حال
عشق یاران چنین باشد ‹ وازلفت الجنة و روزی که نزدیک گردانیده شود هست للمتقین برای پرهیزکاران
تا از موقف از آن ببینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وبرزت الجحیم و ظاهر ساخته شود دوزخ
للغاوین برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را به بینند و غم و الم ایشان بیفزاید وقیل لهم
و گویند ایشان را یعنی فرشتگان بحکم سبحانه از ایشان پرسند که اینما کنتم کجا اند آنچه بودید
تعبدون می پرستید ندا آنرا من دون الله بجز خدا یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید
هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا انتقام میکشند خود را از
حلول عقوبت بدیشان فکبکبوا پس بروی در افکنده شوند فیها در دوزخ هم بتان والغاوون
و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وجنود ابلیس و در دوزخ افکنده شوند لشکرها ابلیس یعنی
متابعان وی از جن و انس اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران وهم فیها و حال آنکه ایشان
در دوزخ یختصمون دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عابدان و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان
با بتان میگویند تالله بخدا که ما بودیم ان کنا لفی ضلال مبین در گمراهی پیدا و هویدا اذ نسویکم وقتی که
برابر می کردیم شما را در استحقاق عبادت برب العالمین به پروردگار عالمیان وما اضلنا و گمراه
نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند الا المجرمون مگر بدان و بدکرداران از شهران ما یا از دیوان

فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان را هست
ولا صدیق ونه دوستی حمیم مهربان وبا شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم
بوده که هاء را اینجا بدل کرده اند جهت قرب مخرج وهمیم ماخوذست از اهتمام یعنی یاری که در آن
روز اهتمام کند در مهم کافران وشرط دوستی بجا آرد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
انکه کافران از روی تحسر گویند فلو ان لنا پس کاشکی بودی ما را کرة بازگشتنی بدنیا فنکون تا می
بودیم من المومنین از باوردارندگان وگرویدگان ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابراهیم واحتجاج او با
قوم لآیة هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم ابراهیم مومنین
گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد وان ربک وبدرستی که آفریدگار تو لهو
العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او رد نکردد الرحیم بخشاینده که توبه بندگان
رد نکند وبی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح المرسلین گروه نوح
فرستادگان را نوح علیه السلام از انبیاء گذشته خبر داد وقوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون
گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح برادر خوانده نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید که ترک
عبادت او میکنید انی بدرستی که من لکم مر شما را رسول امین فرستاده ام بر امانت فاتقوا
الله پس بترسید از خدای وبت مپرستید واطیعون وفرمان برید مرا در قبول ایمان وما اسئلکم ونمی
خواهم شما را علیه برادای رسالت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست مزد رسالت من الا علی رب العالمین
مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای واطیعون وفرمان برداری من کنید
تکرار تقوی واطاعت جهت تاکید است چه قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام بغایت سخت دل وبی
ادب بودند قالوا گفتند در جواب نوح علیه السلام انومن لک آیا ایمان آریم وتصدیق کنیم ترا
واتبعک الارذلون وحال آنکه پیروی تو کرده اند سفلگان وبی قدران بظاهر ترا متابعت کرده وباطن
مخالف قال گفت نوح علیه السلام وما علمی ونیست دانش من برسیدن بما کانوا یعملون بانچه هستند
که میکنند یعنی حکم من بظاهرست ایشان عمل مومنان می کنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا
بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطن ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است بر آن
لو تشعرون اگر دانند که عالم الغیب اوست وبس دانند که من راستی گویم پس قوم گفتند که این اراذل
را از مجلس خود بران تا ما بیائیم وسخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وما انا ونیستم من بطارد المومنین
راننده مومنان ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت
مکلفان خواه اغنیا وخواه فقرا قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اگر باز نه ایستی ای نوح ازانچه میگوئی
یعنی از دعوت وانذار لتکونن هر آینه باشی من المرجومین از سنگساران یا کشته شدگان به سنگ قال گفت
نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن ونومیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من ان قومی بدرستی
که گروه من کذبون تکذیب کردند مرا بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من وایشان

نصف الحزب

نصف الحزب

فتحا

فتحا حکم کردنی ونجنی وبازرهان مرا از قصد ایشان ومن معی وهر که با منست من المومنین
از گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه وهر که با او بود فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی
وحیوانات وامتعه ومأکولات ثم اغرقنا پس غرقه ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن او وپیروان
انعم او ان فی ذلک بدرستی که در صبر او بر ایذاء قوم لآیة هر آینه دلالتیست بر آنکه صبر موجب ظفرست
کار تو از صبر نیکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود وما کان ونبودند بیشتر قوم نوح اکثرهم مومنین
گرویدگان بخدا وپیغمبر او بلکه از امت او هشتاد ونه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وان
ربک وبدرستی که خداوند تو لهو العزیز اوست توانا بر عقوبت کافران الرحیم مهربان بر تاخیر عذاب از ایشان
یا بر توفیق بغفران وبر حلم وبردباری واحتجاج بر ایشان کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد
فرستادگان را وهر یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اذ قال لهم یاد کن آنکه گفت مر ایشان را
اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود علیه السلام الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از شرک وعقاب الهی خایف نمی شوید
انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده امینم بر وحی ورسالت فاتقوا الله پس بترسید از خدای
وترک مخالفت او کنید واطیعون وفرمان برید مرا که شما را بایمان دعوت میکنم وما اسئلکم ونمی طلبم
شما بر خواندن خود علیه من اجر مزدی از مال ومتاع دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین
مگر بر آفریدگار عالمیان اتبنون آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشا ایند وروند
تعبثون بازی می کنید بان بنا یعنی بنا می سازید که در آن ساکن نمی شوید گویا که عبث است وگویند در
سر راهها خانها می ساختند ودر آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر
خانهاست وتتخذون وفرا میگیرید مصانع حوضهای آب با کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لعلکم تخلدون گویا که جاوید
خواهید بود در آن واذا بطشتم وچون سخت می گیرید وحمله میزنید بطشتم میگیرید سخت جبارین در حالتی
که متکبرانید وسرکشان یعنی بی شفقت ونامهربان یا چون انتقام می کشید انتقام ستمکاران می کشید
فاتقوا الله پس بترسید از خدای واز سطوت جباری که نزد او نیست بگذرید واطیعون ومرا در هر چه می
فرمایم فرمان برید که سود شما در آن است واتقوا الذی امدکم وبترسید از آن خدای که مددکاری کرد شما را
بما تعلمون بانچه می شناسید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر وگاو
وگوسفند تا از ایشان اخذ فواید میکنید وبنین وپسران تا در همه حال یار ومددکار شما اند وجنات
وبوستانها که از میوه منتفع می شوید وعیون وچشمها آب که مهم سقیا ونشو ونما زرع بدان باتمام
رسد انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم عذاب روز
بزرگ که روز هبوب صرصرست یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا وعلیه السلام
سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت یا پند دهی ما را ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما
طریقه خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی وتجبر وعمارت بنای مرتفع
الا خلق الاولین مگر عادت پیشینان از ما وما نحن ونیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان بر عادتها

فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام فاهلکناهم پس هلاک کردیم ما ایشان را
بباد صرصر ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة نشانه‌ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل
تکذیب بعقوبت کشد وما کان و نبود اکثرهم بیشتر قوم عاد مؤمنین گرویدگان چه اندک از ایشان که قبیله
با هود علیه السلام در خط بودند و باقی در معرض سخط و ان ربک و بتحقیق پروردگار تو لهو العزیز اوست
غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرحیم مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد
کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان خدا یعنی صالح و انبیاء سابق علیهم
السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابت صالح صالح بن عبید علیه
السلام الا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب خدای که بعبودیت شرک می‌آرید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما
فرستاده‌ام امین مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدا و اطیعون و فرمان
برید مرا در امر و نهی و ما اسئلکم و نمی‌طلبم از شما علیه بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ جزائی که من دهید که
بدان متهم شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته
خواهید شد شما یعنی شما را نخواهند گذاشت فیما هیهنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل
و مساکن آمنین ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنات در بوستانها و عیون و چشمه‌ها که چاه قوم ثمود
را چشمه و نهر بوده و زروع و کشتها و نخل و خرماستانها که طلعها هضیم شکوفه در درختان وی نازک
که نرم و لطیف است و تنحتون و می‌تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی
که ماهرید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدا و امل دور و دراز بترک گیرید و اطیعون
و فرمان برید مرا در احکام و لا تطیعوا و طاعت مکنید امر المسرفین فرمان کار و آنرا که اسراف کرده‌اند بر نفس
خود بکفر الذین یفسدون آنانکه تباهی میکنند فی الارض در زمین بجرم و لا یصلحون و بصلاح نمی‌آرند کار خود
را مراد ... اند که قصد هلاک صالح کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شده
قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علی نبینا و علیه السلام انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از
جادو شدگان یعنی ترا بسیار جادو کرده‌اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر
مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت صالح علیه السلام نظر کردند از حقیقت حال وی محجوب شدند
و ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگر است نظم چند صورت بینی ای صورت پرست
جان بی معنی است کز صورت نرست • در گذر از صورت و معنی نگر • زانکه مقصود از صدف باشد
گهر • و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه
جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوت رسالت چرا میکنی و چون ترک نمی‌کنی و در این دعوی مصری
فات بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان در دعوی خویش
صالح علیه السلام فرمود که شما چه می‌طلبید ایشان اقتراح کردند که از این سنگ معین ناقه بدین هیأت
بیرون آر و چون مدعای ایشان حاصل شد قال گفت صالح علیه السلام هذه گفت صالح علیه السلام این

ناقه

ناقة این ناقه‌ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او راست نصیبی از آب و لکم و مر شما راست شرب
یوم معلوم پس خود روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست و یک روز از آن شما در نوبت
و عیا مر را جوی مشوید و لا تمسوها و مس مکنید او را بسوء ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که
اگر چنان کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت
بزرگی عذاب در وی فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول
بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در آنچه نازل
شد بثمود لآیة دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات معجزه موجب نزول عذابست و ما کان و نبودند
اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده‌اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده بودند و بس
و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که بی
استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات المرسلین
پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام اذ قال لهم چون گفت مر ایشان را اخوهم لوط برادر ایشان لوط
علی نبینا و علیه السلام و اینجا مراد اخوت شفقت است الا تتقون آیا نمی‌ترسید در ارتکاب معاصی از خدا
انی لکم بتحقیق من رسول برای شما امین رسولی ام امین در نصیحت یعنی نیک‌خواه شما ام فاتقوا الله
پس بترسید از خدا در ترک نصیحت من و اطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظت و ما اسئلکم علیه من اجر
و نمی‌طلبم از شما بر پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا مگر علی
رب العالمین بر تربیت کننده عالمیان اتأتون الذکران آیا می‌آئید بمردان من العالمین از ما عدا خود مراد عزبا الذ یعنی
میل میکنید بمباشرت ایشان و تذرون و می‌گذارید و دست باز میدارید ما خلق آنرا که آفریده است لکم ربکم
برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد در گذشتگان که با
وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لئن لم تنته
یا لوط اگر باز نایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لتکونن هر آینه باشی من المخرجین از بیرون کرده
شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالتی پر درد از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط
علیه السلام که بتحقیق من لعملکم مر عمل شما را من القالین از دشمنان بغایت دشمنیم پس روی از قوم بگردانید
آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا و اهلی و کسان مرا مما یعملون از شامت
آنچه می‌کنند فنجیناه پس نجات دادیم او را و اهله و اهل بیت او را اجمعین همه ایشان اهل لوط علیه السلام
زن و دو دختر و دامادی بودند همه رهائی یافتند الا عجوزا مگر پیرزنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل
بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده‌اند که زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضی
ام که بمن رسد آنچه بقوم می‌رسد ثم پس دمرنا الآخرین هلاک کردیم دیگران را و امطرنا علیهم و بباراندیم
بر ایشان مطرا بارانی که سنگ بوده با کبریت و آتش فساء پس بدست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان
که ایمان نیاورده‌اند ان فی ذلک بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لآیة نشانه‌ایست بر عقوبت نافرمانان

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند اکثر آن قوم مُؤْمِنِينَ گرویدگان که جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح
و دو یا مادری بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی
که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست عزیز که هر که خوار نشود الرَّحِيمُ مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند
كَذَّبَ بدروغ داشتند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بوده نزدیک مدین در آن
بیشه اشجار و اثمار بسیار بود و معالم آورده که اصحاب ایکه قوم جدا بوده اند و جهار دیر داشتند
شعیب و بعضی برآنند که حق سبحانه شعیب را علی نبینا و علیه السلام بدیشان فرستاد جنانچه باهل مدین
فرستاده بود إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لَهُمْ شُعَيْبٌ مر ایشانرا شعیب که ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب
الهی و شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ فرستاده ام أَمِينٌ با امانت که جز صلاح حال شما
نمی خواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی
وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی خواهم عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ أَجْرٍ پاداشی إِنْ أَجْرِيَ نیست جزای من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر
آفریننده عالمیان أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام بپیمائید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ از کاهندگان و زیان
رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا
أَشْيَاءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین ایکه بقتل و غارت
و قطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد فساد داشته باشید وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت
خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیانرا قَالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ
از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مره بعد مره جادوئی کرده اند تا حدی که عقل از ایشان
محو شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر باشد یعنی بیان منهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنْتَ و نیستی
تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا
آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که ما گمان می بریم لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود
آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان که درد و عذابی باشد
إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان که بر ما عذابی فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب علیه السلم
رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروختن
و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد
بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین * فتنه بر این دم بدمش در کمین * اول حالش همه عشرت و ناز
واخر کارش همه سوز و گداز * آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و استکبار از حد
تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارت سخت بریشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش
آمد و نفسها ایشان فرو گرفت بدرون خانه در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند
و هر یک بپای درختی افتاده از گرما پخته می شدند که ناگاه ابری سیاهی در هوا پدید آمد و نسیمی
خنک از درون بیرون گرفت اصحاب ایکه خوش دل شده یکدیگر را آواز دادند که بیائید تا در زیر سایه

ابر آسایشی کنیم پس که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد همه را بسوخت خلق
حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ
الظُّلَّةِ عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایبانست و آن ابر سیاه بشکل سایبان بر زبر سر ایشان و گفته
اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون
سایبان در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود
آمد همه را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی عذاب روز ظله كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر بارنده آتش سوزان بر ایشان آمد لَآيَةً هر آینه نشانه است بر کمال قدرت منتقم
حقیقی وَمَا كَانَ و نبود أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشانست چه مروی نیست که از
اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وَإِنَّ
رَبَّكَ و بدرستی که خداوندگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کننده انبیا بر اعداء ایشان الرَّحِيمُ مهربان با انبیا
و متابعان ایشان این آخر قصص هفت پیغمبرست که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید مختار
صلعم درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب
پیغمبری کردند معذب شدند ایشان نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَنْزِيلُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ
جبرئیل را عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلم تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه
داشتی و حفص بتحقیق نزل و رفع حا و نون تا روح الامین خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن
بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعای آن شد و این بمنابر آنست که گویا بر دل تو فرو آورده
لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و منذر
ان بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسماعیل بوده اند علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام وَإِنَّهُ
و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلعم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده در بعضی
تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی امور خود که مشکل بودی رجوع با احبار بنی اسرائیل کردندی
و سخن ایشانرا که در آن گفتندی قبول کرده حجتی دانستندی حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر
مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلعم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه می دانند قرآن را بصفات و یا
پیغمبری را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که ترکیب سالف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی
موجب یقین و تحقق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما می فرستادیم قرآنرا عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عرب اند
هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن عجمی قرآنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی
اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلامی عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا
نبودندی ایشان بدان قرآن منزل بِهِ مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم
عارست یا اگر قرآنرا اعجمی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم کافران نمی گرویدند که ما فهم نمی کنیم معنی و

آن باور نمی‌یابیم کذلک سلکناه در می‌آریم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان مکه
لا یؤمنون به نمی‌گروند بقرآن حتی یروا تا وقتی که ببینند العذاب الالیم عذابی دردناک را در دنیا چنانچه
امم گذشته دیدند یا در قیامت فیأتیهم پس بیاید آن عذاب بدیشان بغتة ناگهان فهم لا یشعرون
و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا فیقولوا پس گویند هل نحن منظرون آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی
آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب می‌کنند و میگویند
امطر علینا حجارة و فأتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت می‌طلبند افرأیت آیا دیدی
و دانستی که ما ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشان را سنین سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید
بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما اغنی دفع نکند عنهم از ایشان عذاب را
ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع
عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقاء شیخ حسن بصری رحمه
الله بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این بیت برخواند که ما اغنی
عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی نظم
جهان بی وفا نیست مردم فریب * که از دل رباید قرار و شکیب * نگر تا بجاهش نگردی اسیر شیفتی
بی مال اندوخته خیز که آن دم که مرگ اندر آید ز راه * نه مالت کند دستگیری نه جاه * وما اهلکنا من قریة
و هلاک نکردیم من قریة اهل هیچ دیه را الا لها مگر آنکه اهالی آنرا منذرون بیم کنندگان بودند ذکری
از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند
و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وما کنا ظالمین نیستیم ما
ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش می‌گفتند دیوی که رئی نام
دارد نزد محمد می‌آید و قرآن برو میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت به و فرود
نیاوردند به الشیاطین قرآن دیوان وما ینبغی و نشاید و روا نبود لهم مر ایشان را فرود آوردن قرآن وما یستطیعون
و نتوانند و قادر نباشند بران چه شهب و ملائکه ایشان را از رفتن آسمان مانع اند انهم بدرستی که ایشان
عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور کرده شدگانند و یا کناره رفتگان فلا تدع پس مخوان
مخاطب آن حضرت است صلعم و مراد غیر او هر یک از امت او را می‌گوید مخوان و مپرست مع الله با خدا
الها آخر خدای دیگر فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر و بیم کن خطاب خاص
است بان حضرت می‌فرماید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را و آن
حضرت بعد از نزول این آیت بکوه صفا بر آمد یک یک از ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر
گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سواران اند مرا تصدیق می‌کنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام
شما را از عذابی سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند و ابو لهب بازار روی
بخاست واخفض و فرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لمن اتبعک مر آنرا که پی روی

کرده است

کرده است من المؤمنین از گرویدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت ننمایند فقل
انی پس بگو که من بریء بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید مرا بآن مواخذه نخواهند کرد وتوکل
و توکل کن بر کفایت مهمات خود علی العزیز بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعداء الرحیم مهربان
که دوستان است بر نصرت اولیا الذی یریک می‌بیند ترا حین تقوم آنهنگام که بر میخیزی بنماز تهجد و تنها
می‌گذاری و تقلبک و می‌بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فی الساجدین در میان نمازگزارندگان
بقیام و رکوع و سجود وقتی که امامت ایشان میکنی انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا بقول
تو العلیم دانا بنیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شما را که همواره علی من بر که از مردمان تنزل الشیاطین فرود آیند
دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد فرو آمدن شیاطین بر محمد صلعم بجهت عدم تناسب و تجانس
اینجا بیان می‌فرماید که تنزل فرود می‌آیند دیوان علی کل افاک بر هر دروغ گوئی اثیم بزه کاری مثل کاهنان
که ایشان یلقون السمع فرا میدارند گوش را ابحث شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها
بان اضافت میکنند واکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان دروغگویانند و در انوار فرموده که بعضی اکثر را
بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوف اند والشعراء و شاعران مشرکان چون
ابن زبعری و هبیره و مسافع و ابیه ثقفی یتبعهم الغاوون پی روی ایشان میکنند سفهاء عرب یعنی روات ایشان
در تفسیر امام علم الهدی رحمه الله نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت صلعم و مذمت اسلام
شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی‌بینی که ایشان را
فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند چون نسیب و تشبیب و هزل و مطایبه
و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وانهم و آنکه ایشان
یقولون میگویند ما لا یفعلون آنچه نمیکنند یعنی فسق ناکرده بخود گواهی میگویند و بیغامها نا داده
بکسی در سلک نظم می‌کشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر ایشان ازین مقوله مطلع شود
در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان و ابن رواحه و جمعی از شعراء صحابه رضی الله عنهم بجناب
نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه می‌داند که ما شاعریم و این دو اجر گفتیم نه که
برین صفت باشیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان
خود و شعری که شما کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیر و آیت نازل شد الا الذین آمنوا شعرا
متبوع سفیهان و در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند
یعنی پیغمبر را صلوات الله و سلامه علیه ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند وذکروا الله
و یاد کردند خدا را در اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریض بر
طاعت و تنبیه بر غفلت وانتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده شده
بودند بهجا یعنی بهجو ایشان را برایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلعم حسان را گفت اهج المشرکین فان
جبرئیل معک حضرت پیغمبر صلعم در دیباچه دیوان او آورده اند که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیه کریمه

والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا که سیاحان بحر شعر اند جمع شاعر که کنند لا مر استغراق در کون انداخته
گاه در غرقاب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه آب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان
میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زمره الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات تشنه الله و بوسیله ایمان و ذکر الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوستند
و یکی از افاضل گفته است بیت شاعر ار گرچه غاوی خواند در قرآن خدای هست زیشان هم بقرآن
ظاهر استثناء من [ظلموا] وسیعلم الذین و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و اعراض است
بپیغمبر بشعر که بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان
آتش خواهد بود

سورة النمل وهی مکیة بسم الله الرحمن الرحیم طس

در لباب التفسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطع برای ابتداء کلام و انتهاء کلامست پس دلالت ایشان
بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارتست بطهارت
قدس الهی و سین بسناء عزت نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله
تلک این سوره آیات القرآن آیتهاء قرآن است وکتاب مبین و آیتهای کتابی روشن کننده مر احکام
حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت که میخوانند
و کتاب باعتبار آنکه می نویسند هدی و این کتاب راه نماینده است وبشری و مژده دهنده للمؤمنین
مر گرویدگان را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپا میدارند نماز را بحدود و ارکان آن ویؤتون الزکوة و میدهند
زکوة اموال خود را بمستحقان وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هم ایشان یوقنون بی گمان
می شوند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق بو آخرت ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون
نمی گروند بالآخرة بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشان را یعنی
شتهاء طبع و محبوب نفس ایشان کردانیده ایم صاحب فواید آورده که در شان امالی و شهوات ترکیب
کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فهم یعمهون پس ایشان سرگردان
میشوند در ضلالت خود اولئک آن گروه الذین لهم آنانند که مر ایشانراست سوء العذاب بدی عذاب
یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وهم فی الآخرة و ایشان در سرای دیگر هم الاخسرون ایشانند
زیانکارتر بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وانک و بدرستی که تو لتلقی القرآن تلقی کرده می
شوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوندی استوار کار
علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقتی که
از مدین بمصر میرفت و راه گم کرده بود و زن او را مخاض پدید آمد و سرما دریافته انی آنست بدرستی که من دیدم
نارا آتشی افروخته سآتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش
باشد خبر راه بپرسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعله آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که
شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام بنزدیکی آن آتش نوری دید بی احراق از درخت

از درختی سبز و گویند آتشی بوده محرق چون سایر آتشها و بهر تقدیر چون موسی علیه السلام آنجا رسید
نودی ندا کرده شد ان بورک بآنکه برکت داده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه
بامر کرد در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام ومن حولها و هر که گرد آگرد آتش است یعنی ملائکه
وسبحان الله و بپاکی یاد کنید خدای رب العالمین پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی ندا
شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستی که ندا کننده انا الله العزیز
منم خدای الحکیم حکم کننده بصواب والق عصاک و بیفکن عصای خود را موسی علی نبینا و علیه السلم عصا
بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فلما رآها پس چون موسی دید عصا را که تهتز حرکت میکند
باضطراب و بهر طرف میرود کانها جان گویا که ماریست باریک تن و در اول حال چون مار خورد
می بوده و در آخر اژدها میشد و در تفسیر امام ابو اللیث آورده رحمه الله که در وادی مقدس جان
بوده و نزد فرعون ثعبان و بهر وجه چون موسی علیه السلام آن صورت مشاهده نمود ولی مدبرا
و روی بر گردانید ولم یعقب در حالتی که گریزان بود از خوف آن و باز نگشت بار دیگر ندا رسید
که یا موسی لا تخف ای موسی مترس از غیر من انی لا یخاف بدرستی که منم که نه ترسد لدی المرسلون نزدیک
من فرستاده شدگان یعنی ایشان از دمن بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و بایدی ترسید ستم
کاران الا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند و بجا آرد نیکوئی بعد سوء بعد از بدی
یعنی توبه کند بعد از گناه فانی غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام او را باز رحیم مهربانم بر ایشان
وادخل یدک و درآر دست خود را فی جیبک در گریبان پیراهن خود پیراهن حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید و
درخشنده من غیر سوء بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص نباشد پس موسی علیه السلام دست در
گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیة را ظاهر کن فی تسع آیات در جمله
نه آیات که معجزات تست و بیرون رو برسالت الی فرعون وقومه بسوی فرعون و قوم او انهم کانوا بدرستی
که ایشان هستند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان فلما جاءتهم پس چون بیاید بفرعون
و قوم او آیاتنا دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی علیه السلام مبصرة روشن و هویدا قالوا
گفتند فرعونیان هذا سحر مبین این جادوئی روشنست یعنی همه کس داند که این سحرست وجحدوا بها
و منکر شدند آن معجزها را واستیقنتها و بی گمان بودند بدان انفسهم دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند
که آن آیتها از نزدیک خداوندست و بحقیقت و انکار میکردند ظلما از روی ستمکاری وعلوا
و بزرگی و تکبر کردی فانظر کیف کان پس به بین که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که در دنیا
باب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت بیت همه حالت مفسدان ناخوش است • سر
انجام اهل فساد آتش است ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود را وسلیمان و بپسرش سلیمان را
علما دانشی از احکام شرایع یا درودی گفته که علم کیمیا وقالا و گفتند بعد از عطاء علم الحمد لله الذی

ستایش و ثنا آن خدائی را که بسبب دانش العلم افزونی داد ما را فضّلنا بر بسیاری من عباده المؤمنین
از بندگان گرویدن خود وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ و میراث گرفت سلیمان داود از داود نبوت یا علم را یا گفته‌اند
ملک را با آنکه قایم مقام او باشد دون برادران دیگر که نیند داود را علی نبینا و علیه السلم نوزده پسر بود
و هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرد و
فرمود هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندان را
جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید سالها بر فرزندان عرض فرمود که بگوئید نزدیک ترین
چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است آنکه با او انس بیشترست و چیست آنکه وحشت از و افزون
تر است و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر ستوده است و کدام امر است
که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که
اگر اجازت باشد من جواب بگویم داود علیه السلام ویرا دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیا بادمی
آخرت است و ابعد اشیا ما گذشت از دنیا و انس اشیا جسد انسانست با روح و اوحش اشیا بدن خالی از
روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری که آخرش
محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و چون جواب
مسایل موافق کتاب منزل بود احبار بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلم معترف شدند و داود
علیه السلام ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات فرمود سلیمان علیه السلام بر تخت نشست وَقَالَ
گفت یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شده‌ایم ما مَنْطِقَ الطَّیْرِ گفتار مرغان از هر جماعتی را از
طیور آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض می کنند و آنچه سلیمان را علیه السلام اسوشید
آن بوده که فهم می کند مرغان را از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علی نبینا و علیه السلم بلبلی دید بر شاخی
نشسته سر و دم می جنبانید و صدائی میکرد باصحاب خود گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند
الله و رسوله اعلم سلیمان فرمود که می گوید من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا و فاخته آواز کرد
فرمود که میگوید کاشکی که مخلوق نشدندی و هم از سلیمان منقولست که ورشان می گوید یعنی کبوتر خلقهم
خانکی بر اسید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید هر چه بکنی مکافات بیابی
و هدهد میگوید هر که رحم نکند برو رحم نکنند و خطاف میگوید یعنی چکاوک نیکی از پیش فرستید
تا نزدیک خدا بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه و ارضه و قطاه گوید یعنی اسفرود
هر که خاموش کند بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد
و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد می گوید استغفار کنید ای گنهکاران و خدای گوید
که کل شیء هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحان الله الخالق الدایم و غراب نفرین میکند بر عشار
و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رضی الله عنه که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده
که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که می گوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رضی

عنه نقل میکند که حداه وقت در صفیر خود می گوید بار خدایا لعنت کن بر دشمنان محمد و آل وی و کبک می
گوید خدایا از تو قوت روز بروز می خواهم بار ازدق و دراج می گوید الرحمن علی العرش استوی بالقصه
دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان علیه السلام بود از آن سبب فرمود که منطق الطیر ما در آموخته شد
وَأُوتِینَا و داده شده‌ایم یعنی ما را عطا کردند مِنْ كُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که بدان محتاج بودیم إِنَّ هَذَا بدرستی
که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ افزونی است آشکارا که بر هیچ کس مخفی نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که
هیچ کس را از سلاطین نبود در موضع آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس
و بر یسار او دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان علیه السلام کرسی و پنج منبر نهادی
و دانشمندان آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او بهمین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بر آن
قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر ایشان پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها
استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان جُنُودُهُ
لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّیْرِ و مرغان فَهُمْ پس این لشکر یُوزَعُونَ رانده
شدندی بوقت سیر و یا باز داشته بودندی تا هم در هم پیوندند اما راغب در تفسیر خود آورده
که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان مرتب بوده که هیچ کس
از لشکریان از مقر معهود خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد
فرسخ در صد فرسخ بوده بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن وحش و بجهت وی بساطی بافته
بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اشراف و اکابر بر کرسیها
که بر حوالی تخت بود نشستند و بادان بساط را برداشتی و بروزی یکماهه راه ببردی روزی از
ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حَتَّى إِذَا أَتَوْا وقتی که بیامدند عَلَى وَادِ النَّمْلِ بر وادی
النمل یعنی از بر آن وادی که در حنوتی طایف است و آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه لنگ که آنرا
منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا حرمی نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعلبی آورده که برابر خروسی
بود در بزرگی و در زاد المسیر بعظم نعجه گفت و در احقاف ساوی گرگی و او مهتر مورچگان آن وادی
بود چون لشکر سلیمان علیه السلام دید به بلندی بر آمد گفت یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا در آیید
مَسَاكِنَكُمْ در مسکنهای خود لَا یَحْطِمَنَّكُمْ باید که درهم نشکنند شما را سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکرهای او
از نهی لشکر از حطم نهی مورچگانست از توقف بجهتی که عرضه تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان
لَا یَشْعُرُونَ نداند که شما را پایمال می سازند آورده اند که باد این سخن مثل را بسه میل راه که هر میلی سه فرسخ
است بسمع سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتی که متعجب بود مِنْ
قَوْلِهَا از گفتار آن و گویند شادمان و خرم بود با دراک مقابله نمل آورده اند که او را طلبید و گفت ای
مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما سهر این قوم مرا از نصیحت ایشان
چاره نیست گفت لشکر بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین

شکسته شوند مراد من آن بود که ایشان نظر بر دبدبه و کوکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده
از ذکر خدا باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا
در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوض خداست در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی
پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر
دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین
سیاه دلخسته نگردد بهر قبر بر زمین جای گرفتیم تا بجز خدا حال ما را کسی نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدا
از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته اند که غدوها شهر و رواحها شهر
گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا داده ام از مملکت دنیا چون باد دست در او هیچ نپاید
و درین معنی گفته اند بیت نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ‧ سریر سلیمان علیه السلام ‧ باخر نه دیدی که بر باد
رفت ‧ خنک آنکه با دانش و داد رفت ‧ سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک
علام آورد و قال و گفت رب اوزعنی ای پروردگار من مرا الهام ده ان اشکر تا آنکه شکر گویم نعمتک
التی آن نعمت ترا که بمحض کرم انعمت علی انعام کردی بر من و علی والدی و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر
و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوی بود و ان اعمل صالحا و آنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود ترضیه
بپسندی آن را و ادخلنی و در آور مرا برحمتک بخشایش خود فی عبادک الصالحین در میان ستوده بندگان خود
بهشت و بعض الحقایق تشبیه میکند وادی نمل را بحواس خمس و از تامل درین سخن یا فی قصر ما لک
سخن دان که زبان مرغان هوا عشق می شناسند نظام است ‧ چون ندیدی دمی سلیمان را ‧ تو چه دانی
زبان مرغان را ‧ آورده اند که درین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان
علیه السلام خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند
و گفته اند سلیمان علیه السلام که بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد آفتاب بر روی افتاد نگاه کرد
موضع هدهد خالی یافت بتفحص در آمد و تفقد الطیر و بازجست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فقال
پس گفت مالی لا جهت اگر در خیل طیر اری الهدهد نمی بینم هدهد را با الجمع من بوعی نمی افتد ام کان
آیا هست من الغائبین از غایب شدگان از بی جمع لاعذبنه هرآینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت
عذابا شدیدا عذابی سخت که پرهای او بر کنم و او را در آفتاب افکنم یا میان او و جفت او جدائی حکم کنم یا او را
با اضداد در قفس محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم او لاذبحنه یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان
او لیاتینی یا باید بمن بسلطان مبین بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فمکث پس درنگ کرد هدهد
غیر بعید زمانی نه دیر و نه دور و باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز کرد فقال پس گفت هدهد
احطت مشاهده کردم و رسیدم بما لم تحط به بچیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده و جئتک و آمدم
بتو من سبا از شهر سبا که مارب گویند بنبا یقین بخبر محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و خبر آنست که در هوا
بهدهدی رسیدم که از ولایت آن بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی آن دیار تقریر کرد و هوس مشاهده

آن نموده

آن نموده رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست
هدهد گفت انی وجدت امراة بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار
تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را و اوتیت و داده شده است آن زن را من کل شیء از هر چیزی که
پادشاهان را بکار آید و لها و مر آن زن را عرش عظیم تختی بزرگ است بنسبت با او تختها سلاطین دیگر
آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل
بجواهر وجدتها یافتم آن زن را و قومها و گروه او را که از روی جهل یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را
و می پرستند من دون الله بجز خدای و زین و بیاراسته است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم
کردارهای ناشایسته ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فصدهم پس بازداشته است کسی ایشان را
عن السبیل از راه راست فهم پس ایشان لا یهتدون راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست
باز میدارد الا یسجدوا تا سجده نکنند لله مر خدای را الذی آن خدائی که بتوانائی یخرج الخبء بیرون می آرد
پوشیده را فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میگرداند و نبات
را از زمین اخراج میکند و یعلم و میداند ما تخفون آنچه پنهان دارند از دیدگان در دلها خود و ما تعلنون
و آنچه آشکارا سازند بر زبانها خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا
کنید الله خدای بحق لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او رب العرش العظیم او پدید کار عرش عظیم است
این عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت
این عرش چه تواند بود ‧ چه نسبت سها را با آفتاب درخشان این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم
بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این سجده سرخفی میگوید و موضع سجود مختلف فیه است بعضی
بعد از قراءة و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد
سخن ایشان را باتمام رسانید قال گفت سلیمان علیه السلام سننظر زود باشد که در نگریم و تامل کنیم درین
سخن اصدقت آیا راست گفتی ام کنت یا بودی من الکاذبین از دروغ گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت
و گفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته را فالقه الیهم پس بیفکن بسوی ایشان ثم تول پس روی بگردان
از ایشان و بیک گوشه رو و بجس بسوی ایشان فانظر پس نگر و ببین که ایشان ماذا یرجعون
چه چیز میکنند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب
قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل بن مالک بود و جهل پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده
بودند و او را با جن وصلت افتاد و مادر وی جنیه بود و در عین المعانی گفته که بلقمه بنت شیصان را بخواست
و بلقیس از و متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مدد کاری
کردند و برای او تخت بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او بسلیمان
علی نبینا و علیه السلام رسانید نامه نوشت و مهر فرمود بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار
گرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت پرواز آمد و دمان

درو می نکریستند نامه را بر نحر او افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوت گاه خویش تکیه
داشته و درها فرو بسته بودند هدهد از روزن در آمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس بر جست
و نامه را برداشت مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در
دست گرفته متوجه ایشان شده قالت گفت یا ایها الملؤا ای گروه اشراف انی القی الی بدرستی که افکنده
شده است بسوی من کتاب کریم نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبری
بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورنده آن مرغی بود و این امر غریب افتاده است یا جهت آنکه مهر داشت
امام قشیری رحمه الله فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت
بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بوده پس آن نامه بزرگ ترین
همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سر آغاز . بی نام تو نامه کی کنم باز . آرایش نامهای نامت .
و آسایش سینها کلامت . القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که
آورده اند فرمود که انه بدرستی که این کتاب من سلیمان از نزدیک سلیمانست و انه و بدرستی که مضمون
او اینست که بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید و اتونی
و بیائید بمن مسلمین گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند
که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد بر دیشان شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند
قالت گفت بلقیس یا ایها الملؤا ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان
مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم می کردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود افتونی فتوی دهید مرا
فی امری در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد با من بگوئید ما کنت نیستم قاطعة امرا برنده
و فیصل دهنده کاری را حتی تشهدون تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و بی مشورت شما
کاری نمی کنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة ما خداوندان قوتیم و اولوا بأس شدید و خداوندان
قوتیم والامر الیک و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت هم لشکر هم شجاعت والامر
الیک و کار مفوض تست و رای رای تو فانظری پس در فکر و ببین ماذا تأمرین چه می فرمائی از مقاتله
و مصالحه . اگر جنگ خواهی بر آوریم . دل دشمنان ز ابد داوریم . و گر صلح جوئی ترا
بنده ایم بتسلیم حکمت سر افکنده ایم . چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند بترسید
و گفت ما را مصلحت جنگ نیست چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال
ما عرضه تلف می شود کما قال سبحانه و تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا
دخلوا قریة چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند افسدوها تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند .
و جعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آنرا و سران اذلة خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر کنند
و کذلک یفعلون و هم چنین میکنند تاکید قول اوست و انی مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام
الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة هدیه که مقدم صلحست فناظرة پس نگرنده ام که از انجا بم

بچه چیز یرجع المرسلون باز گردند فرستادگان من اگر هدیه مرا قبول کند ملکی است و الا پیغمبر در کشاف آورده
که پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید و پانصد جاریه را بزی غلامان بیاراست و هزار خشت
زرین و تاجی از زمرد مکلل بدر و یاقوت و مقدار مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره جزع
کج سفته فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر کرده فرمود که ای منذر نیکو
احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بترس که او پادشاهست و اگر بتازه روئی و خوش خوئی با تو سخن
گوید بدانک پیغمبرست و دلیلی دیگر بر نبوت او آنست که میان غلمان و جواری تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ
سازد و مهره کج سفته را رشته کند ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرده
سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتها از زر و نقره ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول بود بدانها فرش
انداختند و در روز رسیدن منذر بر اکیپ بحری و بری جوانب میدان بدان بستند و هر طرف از میان و بریان
و دیوان و سباع و وحوش و هوام حجابها صف کشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند با صد هزار
دیو صد هزار قرین مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود منذر بآن رسیده و آن فرش و اساس و آرایش
دید باز هدایا خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آن حضرت با روی تازه تبسم
کرد و پرسش کرد و فرمود که حقه را بیار که در وی در ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود
تا در عقد را سوراخ کرد جانوری که در سیب می باشد و بعضی گفته اند چون خوراست یعنی ایلک کرمها
را سوراخ میکند و دوده را حکم کرد تا رشته در دهان گرفته در سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وی کشید
و آب طلبید و جواری را فرمود که از غبار راه آمده اید روی بشوئید مردان آب بر داشته فی الحال
روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دست بر دست دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود
و هدیه ایشان رد کرد بجانب حق بجای فرموده فلما جاء سلیمان پس آنهنگام که آمد رسول بسلیمان و هدیه آورد
قال اتمدونن گفت آیا مدد میدهید مرا بمال بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشترست فما آتانی
الله پس آنچه عطا کرده است مرا خدا از ملک و نبوت و علم خیر مما آتیکم بهترست از آنچه بشما داده از متاع
دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شادی میشوید و می نازید زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر
همت شما نیست . آنکه پرواز کند جانب علوی چون هما . دنیا اندر نظر همتش او مردار است ارجع ای رسول
باز گرد الیهم بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند و اگر نیایند فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیارم بدیشان
لشکرها از غایت کثرت و قوت لا قبل لهم طاقت مقاومت نباشد ایشان را بها بآن لشکرها و لنخرجنهم
و هر آینه بیرون کنیم ایشان را منها از سبا اذلة در حالتی که بی حرمت و بی عزت باشند و هم صاغرون
و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران شده رسل باز گشت بار نمود بلقیس بهمراه کرد و تخت خود را در خانه
و نگهبانان بر آن گماشت و در خانه قفل کرده کلید بر داشت و با لشکر متوجه بار شهر سلیمان علیه السلام
شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال عقل البته
بازدواج او میل کند و او سلیمان را بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید مصلحت آنست که طعنه

که طعنه زنیم بر جمال و کمال او و عیب او در دل سلیمان نشیند و بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن
پیش تخت آمدند بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس بصورت تمام دارد و کمال او از منتهی
صوات می کردد و پای وی مانند سم حمار است انگشت نهاد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد و اول
خواست که عقل او را آزمایش کند قال یا ایها الملأ گفت ای گروه بزرگان ایکم کدام شما یاتینی بعرشها
می آرد تخت بلقیس را قبل ان یاتونی پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین مسلمانان چه هرگاه مسلمان آیند گرفتن
تخت او روا نیست مگر برضا او و غرض آن بود که آن را تغییر دهد و از وی پرسد که شبیه تو هست یا نه و بجواب
آن بر عقل او وقوف یابد قال عفریت گفت دیوی پلیدی ناخوش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا
صخر انا آتیک به من بیارم بتو آن را قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک از مقام خود یعنی از مجلس حکومت
و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی و انی علیه و بدرستی که من بر حمل آن تخت لقوی
توانایم امین و امینم بر جواهر او یعنی در وی خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود
که زودتر ازین خواهم قال الذی عنده گفت آنکس که نزدیک او بود علم و دانشی من الکتاب از کتاب منزل یعنی
کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانست و آنکس خضر بوده علیه السلام یا ضبه کابو القبیله است و در
تیسیر آورده که بنو ضبه ادعا دارند که من عنده علم الکتاب بدو راست و گفته اند حضرت سلیمان
بود علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا گفتندی یا ذو النون یا اسطوع یا ملکی که
موید سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل علیه السلام و بر این تقدیر کتاب یکی از
ملائکه باشد یا مراد از کتاب لوح محفوظست و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت
انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد پیش از آنکه باز گردد الیک بسوی تو طرفک
چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن بر داری من تخت او را حاضر کردانم سلیمان دستوری داد وی
بسجده در افتاده گفت یا حی یا قیوم که بعبرانی اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذو الجلال و الاکرام
و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العین در پیش تخت سلیمان
از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را اعلام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فلما رآه پس
آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را مستقرا عنده آرام یافته نزدیک او قال هذا گفت این کرامت من فضل
ربی از فضل آفریدگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این امور ءاشکر آیا شکر می آرم ام اکفر یا
ناسپاسی پیش می آرم و من شکر و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را فانما یشکر پس جز این نیست که سپاس میدارد
لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست و من کفر و هر که کفران ورزد فان
ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی مردمان کریم کرم کننده است
بانعام بر مستحقان قال نکروا گفت سلیمان علیه السلام بگردانید لها برای بلقیس عرشها تخت او را یعنی هیات
و شکل آن را تغییر دهید بدان وجه که اعلی را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید و جواهر را تبدیل کنید
اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد از سوال از و اتهتدی آیا راه می یابد

وی

و می شناسد تخت خود را ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون از آنانکه راه نمی یابند بچیزها و نمی شناسند فلما
جاءت پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود قیل گفتند او را اهکذا
آیا همچنین است عرشک تخت تو قالت کانه هو گفت گویا این آنست جزم نگفت که هو هو از جهت آنکه
احتمال داشت که تخت باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت و اوتینا العلم و داده اند ما را علم
در کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان من قبلها پیش از این معجزه و کنا مسلمین و هستیم ما گردن نهادگان
حکم وی را و صدها و باز داشت خدا بلقیس را از عبادت و توفیق ما کانت تعبد از آن چیزی که بود که می پرستید آن را
من دون الله بجز خدا یعنی آفتاب را انها کانت بدرستی که بلقیس بود من قوم کافرین از گروه کافران
آورده اند سلیمان علی نبینا و علیه السلام جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند
و زمین آن را از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه صحن
آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبید چون بدر کوشک رسید
قیل لها گفتند مر او را ادخلی الصرح در آی در ساحت این قصر فلما رأته پس آن هنگام چون بدید زمین قصر را
حسبته لجة پنداشت آن را آب بسیار و کشفت و بر کشید دامن جامه عن ساقیها از هر دو ساق خود تا پای در آب
نهد سلیمان علیه السلام دید که پای او پای آدمیان می نماید قال گفت ای بلقیس جامه بر مکش انه بدرستی که
آنچه تو آب می پنداری صرح ممرد عرصه ایست ساده و هموار من قواریر از آبگینه قالت رب گفت بلقیس که ای آفریدگار
انی ظلمت بدرستی که من ستم کردم نفسی بر نفس خود به پرستش آفتاب و اسلمت و اسلام آوردم مع سلیمان
با سلیمان یعنی بر دست او و تسلیم شدم لله مرا با سلیمان یعنی بر دست او مر خدای را رب العالمین پروردگار
عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر آنها مذکورست
صاحب تاویلات فرموده کرچه ماننده است هدهد بقوت مفکره و سبا ببدن جسد و سلیمان بدل
و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدن و تطبیق حکایت مفوض
بفهم درست بیت آنکس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائیست ولقد ارسلنا و هر آینه ما
فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را ان اعبدوا الله با آنکه بپرستید خدای را
فاذا هم پس آنگاه ایشان فریقان دو گروه شدند مومن و کافر یختصمون و بجنگ و خصومت در آمدند
با یکدیگر و مخاصمات ایشان در سوره الاعراف رقم ذکر یافته چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند
یا صالح آنچه ما را وعید از عقوبات قال یا قوم گفت صالح علیه السلام ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة
چرا شتاب می کنید بنزول عذاب قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر می کنید در آن آورده اند که ثمود میگفتند
که چون عذاب به بینیم آنگاه توبه کنیم صالح علی نبینا و علیه السلام فرمود که لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمی کنید
و ایمان و توبه از خدای آمرزش نمی طلبید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید
قالوا اطیرنا گفتند فال بد گرفتیم بک بتو و بمن معک و هر که با تست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کرده بنیاد
و محن روی بما آورده و جدائی در میان ما افتاده قال طائرکم گفت صالح علیه السلام که فال شما از خیر

وَنسْ عِندَ اللهِ نزدیك خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست نزدیك خدا بحکم ازلی و هیچ سبب بدل
نگردد نظم قلم به نیك و بد خلق در ازل رفته است بگفت و گوی خلق بود کم نخواهد شد بَل
اَنتُم بلکه شما قَومٌ تُفتَنُونَ گروه آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و محنت
و آسانی وَكانَ فِی المَدِینَةِ و بودند در شهری که صالح علیه السلام می بود از زمین حجر تِسعَةُ رَهطٍ نه نفر
از اشراف قوم و اشرار ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهرج بود و مباشر
عقر ناقه بودند یُفسِدُونَ تباهی می کردند بکفر و معاصی فِی الاَرضِ در زمین حجر وَلا یُصلِحُونَ و بصلاح نمی آوردند
کار خود را یعنی فسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالُوا
گفتند با یکدیگر تَقاسَمُوا بِاللهِ و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَیِّتَنَّهُ
هر آینه شبیخون می کنیم بر صالح وَاَهلَهُ و بر کسان وی و وی را می کشیم ثُمَّ لَنَقُولَنَّ پس می گوییم لِوَلِیِّهِ بولی خون
او یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است گوییم ما شَهِدنا حاضر نبودیم ما مَهلِكَ اَهلِهِ هلاك
کردن کسان او و او حفص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاك ایشان نبودیم پس از اهلاك ایشان
چه خبر داشته باشیم وَاِنّا لَصادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی
بدین موضع که صالح را بکشیم و ولی دم او را گوییم که ما نکرده ایم و خبر نداریم وَمَكَرنا مَكرًا و مکر کردیم ما
مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیم بآنکه مکر ایشان را سبب هلاك ایشان ساخته وَهُم لا یَشعُرُونَ و ایشان
آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری و شبها
انجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند که وعده عذاب ما از سه روز دیگرست ما پیش از آن کار صالح بسازیم
بر اول شب در آن غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود
آمد و همه را در زیر گرفت و در غار بپوشید و ایشان هم آنجا هلاك شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل
بمردند فَانظُر كَیفَ كانَ پس بنگر که چگونه بود عاقِبَةُ مَكرِهِم سرانجام مکر ایشان اَنّا دَمَّرناهُم بنگر که ما هلاك
کردیم این نه تن را در غار وَقَومَهُم و باقی قوم ایشان را اَجمَعِینَ همه بصیحه فَتِلكَ بُیُوتُهُم پس آنست خانهای ایشان
در زمین حجر بنگر بدان آثار خاوِیَةً در حالتی که خالی و خرابست بِما ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرك
آوردند اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی که در این که یاد کردیم از هلاك ثمود لَآیَةً هر آینه عبرتی است لِقَومٍ یَعلَمُونَ مر گروهی را که دانا
و بدان متنبه شوند وَاَنجَینَا الَّذِینَ آمَنُوا و برهانیدیم آنان را که گرویدند بصالح وَكانُوا یَتَّقُونَ و بودند که
پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن هاران را علیه
السلام اِذ قالَ چون گفت لِقَومِهِ مر قوم خود را اَتَأتُونَ الفاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه وَاَنتُم
و حال آنکه شما تُبصِرُونَ میبینید زشتی آن را می بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنی بر طریق اعلان
می کنید و آن فحش است اَئِنَّكُم آیا شما لَتَأتُونَ الرِّجالَ می آیید بمردان شَهوَةً از روی شهوت مِن دُونِ
النِّساءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوقند بَل اَنتُم بلکه شما قَومٌ تَجهَلُونَ گروهی مردم اید که نمیدانید
عاقبت فعل خود را فَما كانَ پس نبود جَوابَ قَومِهِ جواب قوم لوط اِلّا اَن قالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر اَخرِجُوا

پس

آل

آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را یا لوط را مِن قَریَتِكُم از دیه خود که سدوم است اِنَّهُم بدرستی که ایشان
اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانی اند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاك میدانند و ما را پلید می خوانند
فَاَنجَیناهُ پس نجات دادیم لوط را وَاَهلَهُ و کسان او را یعنی دختران او اِلَّا امرَاَتَهُ لیکن زن او قَدَّرناها
قضا کرده بودیم او را مِنَ الغابِرِینَ از باقی ماندگان در عذاب وَاَمطَرنا و بباریدیم عَلَیهِم بر ایشان بعد
از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَساءَ پس بد بارانی است مَطَرُ المُنذَرِینَ باران بیم
کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قُلِ الحَمدُ لِلّٰهِ گفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش
مر خدا راست بر هلاك کفره وَسَلامٌ عَلیٰ عِبادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِینَ اصطَفیٰ و آنانکه برگزید
است ایشان را بعصمت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول الصح آنست که مامور محمد
حضرت پیغمبر ماست صلعم که چون حق سبحانه درین سوره قصصها کرد دالست بر کمال قدرت چون قصه
موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتملست بر هلاك اعدا و نصرت اولیا
چون قصه صالح و لوط علی نبینا و علیه السلام بوی فرستاد و وقوف بر آن نعمتی بزرگست پس وی را
بحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آن حضرت رضی الله عنهم یا
اهل قرآن یا عامه مؤمنان و گفته اند اهل اسلام را نامند که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان
خالی است از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا سلام بی واسطه خواهند شنید سلام
قولا من رب الرحیم نظم هر بنده کاو گشت مشرف بسلامت البته شود خاص بتشریف سلامت
لطفی کن و بنواز دلم را بسلامت زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت آللهُ آیا خدای بحق
خَیرٌ بهترست اَمّا یُشرِكُونَ یا آنکه ایشان میگیرند شریکان اَمَّن خَلَقَ السَّماواتِ وَالاَرضَ یا آنکس که بقدرت
بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَاَنزَلَ لَكُم و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّماءِ از آسمان
یا از ابر ماءً آبی فَاَنبَتنا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعلست
بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بدان باران حَدائِقَ بوستانها ذاتَ بَهجَةٍ خداوند خوبی
و خرمی یعنی آراسته و زیبا ما كانَ لَكُم نیست و نرسد شما را اَن تُنبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَها درختان
آن بوستانها را ءَاِلٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال
زیرا که او منفردست بخلق و تکوین بَل هُم بلکه مشرکان قَومٌ یَعدِلُونَ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید
یا شرك می آرند بخدا و عدل از غیبت اثبات می کنند اَمَّن جَعَلَ الاَرضَ یا عدیل ایشان بهترست یا کسی که
گردانید زمین را قَرارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلالَها و پیدا کرد در میان آن زمین اَنهارًا
جویها آب وَجَعَلَ لَها و پیدا کرد برای استحکام زمین رَواسِیَ کوهها بلند که در و معادن متکون گردد و از
حضیض و چشمها منبع گردد وَجَعَلَ و کرد بَینَ البَحرَینِ میان دو دریا عذب و مالح یا دو خلیج روم و فارس
حاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءَاِلٰهٌ آیا هست خدا یعنی نیست مَعَ اللهِ با الله که در آفرینش
اشیا ممد او باشد بَل اَكثَرُهُم بلکه بیشتر اهل شرك لا یَعلَمُونَ نمی دانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم شریك

قليلاً اندك اندك تا توان ایشان بهترست أمّن يجيب المضطرّ يا كسی كه اجابت كند فرومانده را اذا دعاه چون بخواند او را مضطر كسی را گویند كه او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر سبحانه و گفته اند مضطر كسی است كه دل از هستی خود برداشته باشد چون غریق بحر یا كم شده در بیابانی بی پایان یا بیمار ناامید از صحت شیخ داود یمانی قدس الله سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا كن برای شفا من شیخ گفت تو دعا كن كه مضطری و اجابت بدعاء مضطر بازبسته است زیرا كه نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست میدارد نظم آن نیاز مریمی بود است و درد ⁂ كان چنان طفلی سخن آغاز كرد ⁂ هر كجا دردی دوا آنجا رود ⁂ هر كجا فقری نوا آنجا رود ⁂ پشت خود با لا الا اندروی بیار ⁂ بر كه عمری بی نیاز اندر غنا ⁂ پس چون نیازمند بیچاره دعا كند حق سبحانه اجابت فرماید ويكشف السوء و بردارد بدی را یعنی دفع كند از وی آنچه او را بد آید ويجعلكم آیا بت بهترست یا آن خدا كه گرداند شما را خلفاء الأرض خلیفگان در زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد و زمین را كه پیش از شما بود در تصرف شما درآرد أإله مع الله آیا خدای دیگری است با خدای كه درین كارها اعانت او كند یعنی نیست و نشاید قليلاً ما تذكّرون اندكی پند می پذیرید یا خدا را اندك یاد كنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمی كنید مر خدا را و بر بتان میگزینید آیا ایشان بهترند أمّن يهديكم یا كسی كه راه مینماید شما را في ظلمات البرّ والبحر در تاریكیهای بیابان و دریا ومن يرسل الرياح و كسی می فرستد بادها را مژده دهندگان بين يدي رحمته پیش از رحمت او كه باران است أإله مع الله آیا باشد خدای دیگر با خدا یعنی نبوده و نیست تعالى الله برتر است خدای و برتر عمّا يشركون از آنچه انباز میگیرند كافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشاركت عاجز مخلوق و اینجا شریكی بهتر باشد أمّن يبدأ الخلق یا آنكه پیدا كند خلق را از عدم بوجود آرد ثمّ يعيده پس باز آرد او را بعد از آنكه نیست شده باشد یعنی برانگیزد در قیامت ومن يرزقكم و آنكه روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والأرض و از زمین بنبات یا با اسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد أإله مع الله آیا خدای هست با خدا كه شریك باشد كه این كارها تواند كرد قل هاتوا بگو بیارید برهانكم حجت خود را بر آنكه كسی غیر الله برینها قدرت دارد إن كنتم اگر هستید شما صادقين راست گویان در آنكه الهی دیگر هست چه كمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن جز او را ثابت نیست قل بگو ای محمد لا يعلم نمی داند من في السماوات والأرض هر كه در آسمان و زمین است الغيب نا آمده و پوشیده را إلا الله لیكن خدای میداند پس چنانچه قدرت كامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وما يشعرون و نمیدانند مشركان أيّان يبعثون كه كدام وقت برانگیخته خواهند شد بل ادّارك بل بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و كامل نشد علمهم دانش ایشان في الآخرة در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را كما ینبغی بل هم بلكه ایشان في شكّ در گمان اند منها از وقوع آن بل هم منها بلكه ایشان از آخرت عمون نابینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهدهٔ دلایل بعث و حشر پوشیده است وقال الذين كفروا و گفتند آنانكه كافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت

بشرًا

يذّكّرون

أإذا كنّا آیا چون گردیم ما ترابا خاك وآباؤنا و پدران ما نیز خاك شوند أإنّا لمخرجون آیا ما بیرون آورندگانیم از گورها یا بدرآمدگان از مضیق فنا و درآمدگان بسعت حیات لقد وعدنا بدرستی كه وعده داده شدیم هذا بحشر و نشر نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از وعدهٔ محمد علیه السلام یعنی انبیا این وعده داده اند و بتحقیق نه انجامید إن هذا نیست این وعده إلا أساطير الأوّلين مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها كه مجرد سخنی است بی حقیقت قل سيروا بگو بروید في الأرض در زمین اهل تكذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفكات فانظروا كيف كان پس بنگرید كه چه گونه بود عاقبة المجرمين سرانجام گناهكاران ولا تحزن و اندوهناك مشو ای محمد عليهم بر تكذیب و اعراض مشركان ولا تكن و مباش في ضيق در تنگدلی ممّا يمكرون از آنچه ایشان مكر كنند كه تو در پناه عصمت منی و متكفل نگاهداشت تو منم بیت غم مخور از این و گر غم خوری منم ⁂ آن كز اغیار بر تابنده ... ⁂ این جهان و آن جهان یارت منم ⁂ و زهمه بدها نگهدارت منم ویقولون و میگویند كافران متى هذا الوعد كجاست و كی خواهد بود این عذاب موعود إن كنتم اگر هستید شما صادقين راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر و اصحاب اند كه بوسته كفار را تخویف مینمودند قل عسى بگو شاید آنكه باشد كه بحكم الهی أن يكون ردف لكم پیوند بشما و از پی درآید شما را بعض الذي برخی از آنچه تستعجلون شتاب میكنید نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا وإنّ ربّك و بدرستی كه پروردگار تو لذو فضل خداوند فضل و رحمت است على الناس بر مردمان كه تعجیل نمیكند در عقوبت ایشان بر معاصی ولكنّ أكثرهم ولیكن بیشتر ایشان لا يشكرون سپاس داری نمیكنند و نمیگذارند و تاخیر عذاب را نمی شناسند وإنّ ربّك و بتحقیق پروردگار تو ليعلم هر آینه میداند ما تكنّ آنچه پوشیده صدورهم دلهای كفار از حقد و حسد بر تو وما يعلنون و آنچه آشكارا میكنند از تكذیب و عداوت تو وما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل في السماء والأرض از آسمان و زمین إلا في كتاب مبين مگر نوشته است در كتابی روشن یعنی لوح محفوظ إنّ هذا القرآن بدرستی كه این قرآن يقصّ على بني إسرائيل می خواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میكند برای ایشان أكثر الذي بیشتر آن چیزی كه از جهالت هم فيه ایشان در آن چیز يختلفون اختلاف میكنند و بخلاف یكدیگر سخن می گویند چون تشبیه یهود و تثلیث نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و علیه السلام وإنّه و بدرستی كه پروردگار تو قرآن لهدى رهنمونی است ورحمة و بخشایش للمؤمنين مر گروندگان را چه ایشان منتفع اند بدان إنّ ربّك بدرستی كه پروردگار تو يقضي بينهم داوری كند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحكمه بحكم راست و درست خود وهو العزيز و اوست غالب در حكم او را رد نتوان كرد العليم و اوست دانا بحقیقت آنچه حكم میكند فتوكّل پس توكل كن على الله بر خدای و از دشمنی معاندان باك مدار إنّك بدرستی كه تو على الحقّ المبين بر راستی روشنی یعنی راه تو راست و كار تو درست إنّك بتحقیق تو لا تسمع الموتى سخن نمی توانند كرد ولا تسمع الصمّ الدعاء و نمی توانی شنوانید كران را آواز خواندن إذا ولّوا چون بر گردند مدبرين پشت بر كرده باشند كافران یعنی ایشان از كوش و دل كرانند و از استماع قرآن اعراض میكنند و روی میگردانند پس شبیه كران باشند در نشنیدن

حضور صاحب کری کر بر کردد و پشت بر داعی خود و از محل اسماع او مشکل ترست و رمز و اشارت را نمی
بیند که فهم کند وَمَا أَنتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَن ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت
حاصل نمی شود الا ببصر و بصیرت و ایشان ندارند إِن تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَن يُؤْمِنُ مگر کسی که بگرود
بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدگان فَهُم مُّسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان
فرمان اند و مخلصان و متخصصان عالم ایقان اند نظم گوش باطن نهاده بر فرمان ** دیده دل
گشاده بر عرفان ** زنده از نفحهای گلشن قدس ** معتکف در فضای معهد انس ** برده اند رضا بفرمان ** تنی
به قل الله ثم ذرهم پی وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب
عَلَيْهِمْ بر آدمیان وقت گذشتن از امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان
دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا
بسخنان ما از وعده و وعید و حشر و نشر با آیات قدرت و دلایل حکمت لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی
در آن متیقن نیستند بباید دانست که خروج دابة الارض نشانیست از علامات قیامت صاحب
معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح علی
نبینا و علیه السلام از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع
آفتاب از مغرب متقارب باشند هر کدام پیش بود آن دیگر بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ائمه
چنان معلوم میشود از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی
خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز و چهار قایم دارد و موی و زغب باشد و دو بال دارد و در
تیز روی هیچ هاربی از و فوت نشود و هیچ طالبی او را در نیابد بیرون آید و چون روی مردم بر وی ماه در غایت
روشنی و درخشندگی و در تیسیر از ابن زبیر رضی الله عنهما نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد و در
عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک خواهد بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند
شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر
و پهلوی چون پهلوی بز و دمش چون دم غوج و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا
یا میان صفا و مروه یا کوه اجیاد یا وادی ازلا و دیر تهامه یا بجهت دعو و در احادیث آمده که از اعظم
مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده که از رکن حاجر کعبه بدر آید
و مردم می نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید بعضی
بر آنند که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای موسی
و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی
و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید را گویند ای بهشتی و سیاه روی را
گویند ای دوزخی و ازین جاست که بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول
ما بتمییز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم

من کل

مِن كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسا و اشراف باشند مِّمَّن يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب می کنند بِآيَاتِنَا
بآیات کلام ما یا بدلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته می شوند تا اراذل و اتباع ایشان در پی ایشان
رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در
اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی در آن تامل نکردید و نکنید
آن رسیدید أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما بودید که می کردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه
بخدا و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِم بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا
بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت
مشغولی بعقوبت نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما کردانیدیم
شب را لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن
تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادرست
بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات و در مواد ابدان موتی و بخواب
و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال می توان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنفَخُ و یاد کن
که روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در
آسمانهاست وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی
البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهد شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای
یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل و عزرائیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن
ادریس است علیه السلام وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ آیند که آنند بموقف و حفص اتوه خواند بصیغه
جمع ماضی و بمعنی مستقبل اند یعنی همه بیایند بعرصه گاه دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی
کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا و پنداری آن را جَامِدَةً بر جای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال تَمُرُّ میرود و می
گذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بیک سمتی و احد حرکت
کند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده می رود محقق فرموده که اولیا نیز در میان
خلق بر جاده رسوم واقف اند و خلق از حرکات بواطن ایشان که بیک دم هزار عالم طی کنند خبر ندارند نظم
تو مبین این پایها بر زمین ** زانکه بر دل میرود عاشق یقین ** از ره و منزل ز کوتاه و دراز ** دل چه داند
کوست مست دلنواز ** آن دراز و کوته اوصاف تن است ** رفتن ارواح دیگر رفتن است ** دست نی و پا
نی رونا قدم ** آنچنانکه تاخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای که استوار کرد
كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها را و ساخت بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ
بآنچه شما میکنید مَن جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ پس او راست جزایی بهتر مِّنْهَا از آن زیرا که فانی

دهند و باقی ستانند یکی را هفتصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مرور اجر حاصل
از آن کلمه وهم و نیکوئی کنندگان من فزع از ترس و هول یومئذ آن روز یعنی قیامت آمنون ایمن اند
ومن جاء و هر که بیاید بالسیئة ببدی گران شرکست فکبت پس نگون کرده شود وجوههم رویهای ایشان
فی النار در آتش یعنی ایشان را نگون سازند در دوزخ افکنند هل تجزون و گویند ایشان را جزا داده شدید یعنی
جزا دادند شما را الا ما کنتم مگر آنچه بودید در دنیا تعملون می کردند انما امرت جز این نیست که فرموده شدم من
ان اعبد بآنکه پرستش کنم رب هذه البلدة خداوند این شهر را که مکه است الذی آن خداوند که بجهت حرمت
حرمها حرام کرده این بلد را تا خارهاء او را نبرند و حشیش او را نچرند و صید او را نرمانند
وله و مر خداوند این بلد راست کل شیء همه چیزها یعنی مخلوق و مملوك وی اند وامرت و مامور شده ام
ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از ایشان که در ملت اسلام و ان اتلوا القرآن و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرا
او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فمن اهتدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت من اوامر
فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز می گردد ومن ضل و هر که
گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فقل پس بگوای محمد انما انا جز این نیست که من من المنذرین از
بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمی رسد وقل الحمد لله و بگو ثنا و ستایش
مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سیریکم زود باشد که بنماید خدای شما را
آیاته نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیرها یا آیات قاهره در دنیا کر واقعه بدر هست و در آخرت
که عذاب ابدیست فتعرفونها پس بشناسید آن نشانها را ولیکن آن شناختن در آن محل شما را نفع نکند وما
ربک و نیست آفریدگار تو بغافل بیخبر عما تعملون از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خوانده یعنی از آنچه
شما می کنید بر تاخیر عذاب ایشان با شمان بنابر حکمتی است که سر او را او میداند و بس هر چه او وردی و
بدی بیش و بس حکمت آن را نداند جز تو کس سورة القصص بسم الله الرحمن الرحیم طسم
امام یافعی قدس الله سره فرموده که حق سبحانه این حروف را محافظت قرآن گردانیده از تطرق شبهات زیاده
و نقصان و مر بشار الیه در آیه و انا له لحافظون این حروفست امام [illegible] سوره کنطا الشارت
بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت
ارواح محبان از محبت سوی الله و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدای سلمی روح الله روحه
گوید سین رمزیست از سر الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در
بحر الحقایق گفته که میم اشارتیست بمنت خالق بر کافه خلایق در قیام بکفایات مهمات بر قضاء حاجات
و تدلیات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جواب این که تلک این سوره با
این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتابی روشنست یا روشن کننده طریق حق نتلوا می خوانیم یعنی می خواند
بفرمان جبرئیل علیک بر تو من نبا موسی و فرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی لقوم یؤمنون
برای گروهی که تصدیق می کنند ان فرعون بدرستی که فرعون علا برتری جست و تکبر و تجبر کرد فی

الارض در زمین مصر وجعل و گردانید اهلها اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه گروه
هر گروهی را بکاری نامزد کرد یستضعف و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائفة منهم
گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یذبح ابناءهم می کشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری
در بنی اسرائیل زاید که مملکت تو از آسیب وی بزوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسران
بنی اسرائیل بکشتند ویستحیی و زنده می گذاشت نساءهم زنان ایشان را برای خدمت خوانین قبطی
انه کان بدرستی که فرعون بود من المفسدین از تباه کاران که جرات می نمود در قتل اولاد پیغمبران
و آزاد آن را به بندگی می گرفت ونرید و می خواستیم ان نمن آنکه منت نهیم علی الذین استضعفوا
بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فی الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی
اسرائیل بآنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون ونجعلهم و سازیم ایشان را ائمة پیشوایان در
امر دین و خواننده گان بخیر و صلاح ونجعلهم الوارثین و گردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاك
فرعونیان ونمکن و جای دهیم مر ایشان را لهم فی الارض در زمین مصر و شام ونری و بنمائیم فرعون وهامان
فرعون و وزیر او هامان را وجنودهما و لشکرهاء ایشان منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون آنچه بودند
که حذر می کردند از آن چون زوال ملك و هلاك ایشان بر دست دشمنان و بدیدند این صورت
را وقتی که در دریا علامات غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر
در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان
برادر سید غالب و سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم
آشکارا شد نظم ای ستمکار بر اندیش از آن روز سیاه ✽ که ترا شومی ظلم افکند از جا بچاه ✽
انکه اکنون بحقارت نگری جانب وی ✽ بشماتت کند از روز پسری تو نگاه ✽ آورده اند که فرعون
قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامل
که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی موکل بود در حین وضع حامل شد و موسی را
علیه السلام فرا گرفت و در روی وی نگریست و اله جمال وی گشت و محبتی از آن مولود در دل
او پدید آمد گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری آمده
او را در خاك کردیم اما شرط آنست که فرزند را هیچ کس را از اقربا و همسایگان نه بینند مادر موسی
سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست بعد از ولادت جمعی از موکلان خبردار شدند و از خانه
افکندند و خواهر موسی او را برداشته در تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن
گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادر بیهوش آمده دید که آتش گل و ریحان شد
و موسی علیه السلام بآن بازی میکند القصه او را مخفی پرورش می داد و پیوسته ترسان و هراسان
می بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش بتفحص و تجسس مشغول شدند درین وقت الهام
الهی بوی رسید چنانچه می فرماید که واوحینا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی

قدس الله سره فرموده است که شاید رسولی فرستاده باشد و غیر آن الی ام موسی بسوی مادر موسی
که از اولاد لاوی بن یعقوب بود علی نبینا و علیه السلام نام نوحاید بنت در اول اسم و در
تیسیر عین المعانی یوخاید گفته بیکو منشاء بحث در اول و بر هر تقدیر الهام دادم او را ان
ارضعیه انکه شیر ده و به پرور او را فاذا خفت پس چون بترسی علیه برو فهم کنی که مردم دانستند
و قصد او خواهند کرد فالقیه پس بیفگنی فی الیم در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از انکه او را
در صندوق نهاده باشی در آب نیل افکن و لا تخافی و مترس که او ضایع نخواهد شد و لا تحزنی
و اندوه مبر در فراق او انا بدرستی که ما رادوه باز گرداننده او یم الیک بسوی تو اندک زمانی
را بر وجهی که دلخواه تو باشد و جاعلوه و کرداننده ایم او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را
شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان در تجسس
و تفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را فرموده که اشناء عمران بود که صندوق ...
در بیخ بتراشید و آن نجار حزقیل بن صبور ابو دا نعم فرمود چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی
تسلیم کرد در خاطر گذشت که او کودکی دارد و می خواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند
نزد فرعون آمد خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد باز خواست
که نزد فرعون رود و تمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن موری که گاه ها نشان داده اند
اینست فی الحال نادید بد و ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را
بقیر بندوده موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند
و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود
نیل خوردسال یافته شود و از علت باب دهن او زایل کرده در آن روز معین فرعون و زن
و دختران و محرمان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار آنشان موعود می بردند که ناگاه صندوقی
بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرید و بیارید فالتقطه پس فرا گرفتند
موسی را آل فرعون کسان فرعون لیکون تا گردد یا باشد لهم مر فرعونیان را عدوا دشمن مر دانرا
که بسبب وی غرق شوند و حزنا و اندوه بزرگ مر زنان که ایشان را برده گیر یعنی عاقبت علق
و حزن گردد ایشان را ان فرعون بدرستی که فرعون و هامان و جنودهما و هامان و لشکرهای ایشان
هر دو کانوا خاطئین بودند خطا کاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت گشاده
موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این
مولود چه گونه از قتل جسته بناوان که آن مولود که می گویند این باشد زن فرعون گفت
که من از منجمان شنوده ام که در فلان شب آن بچه بر فرعون می ترسید بهر خاطر جمع شده
است و ست این طفل بیار و بکنار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی
بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت ع آمد طبیب درد بکلی علاج یافت

وقالت امرأت فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین
المعانی آورده که او عمه موسی بود علیه السلام و بر هر تقدیر گفت با فرعون قرت عین این کودک روشنی
چشم منست لی مرا و لک و ترا که بسبب او فرزندت شفا یافت لا تقتلوه مکشید او را لفظ جمع
برای تعظیم است عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را که امارت یمن و علامت برکت
جبین مبین او لایح است او نتخذه ولدا یا فرا گیریم او را فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را
با آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت و هم و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لا یشعرون
نمی دانستند که هلاک ایشان در دست او است و اصبح و گشت فؤاد ام موسی دل مادر موسی فارغا خالی
از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده بی صبر و قرار شد ان کادت
بدرستی که نزدیک شد از اضطراب لتبدی به آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست
مکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی بر داشته اند دل او فارغ شد از غم و اندوه و
نزدیک شد که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لولا ان ربطنا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم علی
قلبها بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتکون تا باشد آن
زن من المؤمنین از باور دارندگان بر وعده ما و جواب لولا است مر اینرا ظاهر کردی سر پسر خود را وقالت
و گفت مادر موسی علیه السلام لاخته مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر او زکالب
بن یوقنا گفته قصیه بزنی برادر خود برو و از وی خبری گیر کلثم بدربارگاه
فرعون آمد فبصرت به پس بدید برادر خود را عن جنب از دور در کنار آسیه و هم لا یشعرون و ایشان ندانستند که
او خواهر اوست و حرمنا و حرام کردیم ما علیه المراضع بر موسی شیر دایگان را من قبل پیش از آمدن خواهر
او آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی علی
نبینا و علیه السلام انگشت سبابه خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمدی می خورد چون کلثم دانست
که آسیه برای دل وی مضطربست فقالت پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت بر
اهل خانه که از روی شفقت یکفلونه دل بپذیرند این کودک را و هم برای شما له و ایشان اهل بیت
ناصحون مر او را نیک خواهان باشند در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان
این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او می داند که این از کدام خانواده است کلثم دریافت گفت
من بدین معنی گفتم که و هم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعون اند نه از آن کودک پس ویرا دل داری
داده گفتند برو آنکس را که گفتی بیار و در آن حال موسی بر کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند
و موسی را بر میداشت موسی روی از وی می تافت و شیر او نمی ستد چون او را بر کنار مادر می
نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشته بستانش فرا گرفت بیت
بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که بصیح
به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک است و شیر

هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرهٔ او مقرر کردند و موسی را بدو
سپردند و گفت بخانه خود ببر و در هفته یک روز پیش من می آر مادر موسی او را برگرفت شادمان
وخوش دل روی بخانه نهاده و وعدهٔ الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی را
إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق
فرزند وَلِتَعْلَمَ و تا بداند که بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای حَقٌّ راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بودند که نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ
بغایت قوت خود و کمال جوانی که از سی سالگی است تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد و بکمال رسید
عقل او و در این سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت
وَعِلْمًا و دانش در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
پاداش میدهیم نیکوکاران از ذکر ایتاء نبوت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه
اورا بمادر او رسانیدیم نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر
منف که از ولایت مصر بوده یا بلده حابین بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر در تفسیر نقاش
گفته که باسکندریه و قول اشهر است که بمصر در آمد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ در هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا
از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در این وقت هر کس بمهم خود مشغول کند و گفته اند وقت قیلوله
در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا در این شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان يَقْتَتِلَانِ خصومت می کردند هَٰذَا این یکی مِنْ شِيعَتِهِ
از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند ملیخا وَهَٰذَا و آن دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان
او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیقون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن می کرد
چون موسی علیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی که از گروه او بود
عَلَى الَّذِي بر آنکسی که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام
قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی [illegible] موسی را رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ
پس بکشت او را موسی و گفته اند حکم خدای بر وی [illegible] بمرد و موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ هَٰذَا
گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل انبیا إِنَّهُ بدرستی که شیطان
عَدُوٌّ دشمنی است مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای بقصد
معصوم اند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این بنسبت با شان ایشان دینی باشد بر حضرت
موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم
کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بیان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای
وی را باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که خدای آمرزنده است بندگان را الرَّحِيمُ مهربانست
بدیشان قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من سوگند می خورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام کرده بر من
بمغفرت و غیر آن که توبه می کنم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را

یعنی

یعنی مظاهرت کسی نکنم که مودی باشد بجرمی و خیانتی همچو معاونت سبطی که مودی شد
که بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ
انتظار می برد و مترصد می بود که دمبدم کسی او را طلبد و قصاص جوید فَإِذَا پس ناگاه الَّذِي
اسْتَنْصَرَهُ آنکس که طلب یاری می کرد از او بِالْأَمْسِ دی روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و یاری
میطلبد بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر آن اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِيٌّ مردی گمراهی
مُبِينٌ پیداست گمراهی یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام که خواست
موسی علیه السلام أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي آنکه بگیرد آنکسی را که او هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا دشمن است مر موسی و اسرائیلی
را و از شر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او می رود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی أَتُرِيدُ
آیا می خواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دی روز إِنْ تُرِيدُ
نمی خواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردنکشی نا مهربانی بی عاقبتی خون ریزی فِي الْأَرْضِ در زمین
مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ و نمیخواهی آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از صلاح کنندگان میان مردم قبطی که این
سخن شنید دانست که فاتون خباز را موسی کشته خبر بفرعون رسانید و او بارکان دولت مشاورت
کرد همه بر قتل موسی قرار گرفت و حزبیل که مومن آل فرعون بود از آن حال شد متوجه موسی شد
وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی حزبیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر
یک کناره شهر بود يَسْعَىٰ شتاب می کرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ
بدرستی که اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ مشاورت می کنند و تدبیر می انگیزند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ
تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو از این شهر إِنِّي لَكَ بدرستی که من مر ترا مِنَ
النَّاصِحِينَ از نیکخواهان و رسم آنم فَخَرَجَ مِنْهَا پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق
مِنْهَا از این شهر خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او
در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و برهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه
ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضع آمدن جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای موسی
متوجه بشهر مدین شو و او را بسر راه موسی علیه السلام قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن
هنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی باسم بانی او که مدین بن
ابراهیم خلیل بود صلوات الله و سلامه علیه و از مصر تا آنجا هشت روز راه است موسی علیه
السلام راه نمی دانست قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ
راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانروز می رفت و جز گیاه خوردنی نداشت
سلمی رحمه الله فرموده که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود و سالک
بیا مدین را بهر ای شوق لقای معبود بیت غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ و آنهنگام که برسید مَاءَ مَدْيَنَ آب مدین

وآن چاهی بود بر کناره شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن چاه أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی را از مردمان که آنجا جمع شده یَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان امْرَأَتَيْنِ دو زن را تَذُودَانِ که می رانند گوسفندان خود را تا رمه دیگران مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا می باشد فراپیش رفت و بطریق تلطف رسید قَالَ گفت موسی علیه السلام مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان می دارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمی دهیم گوسفندان خود را حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مدد کار ندادیم وَأَبُونَا و پدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیری کهن سال بزرگ حالست نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد ~~...~~ گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب علیه السلام بودند بزرگ تر بهین کفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگ تر صفرا نام داشت و خورد تر صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت این چه کار است انتظار مید هید و لکو سفندان ایشان را سیراب کنید تا زود بخانهای خود روند از روی تهکم گفتند ما ایشان را آب نمی دهیم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی علیه السلام فراپیش آمد و آنها را نظر بر دو ابر وی افتاده به ترسیدند و بر طرفی رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنها با آنکه هشت روز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل تن کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَى پس آب داد لَهُمَا برای مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّى پس باز گشت موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند من إِنِّي بدرستی که من لِمَا أَنْزَلْتَ برای آن چیزی که بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد فَقِيرٌ محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد فقیر شده ام در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بکذاشتم بیت با فقر بساز هر که مرا فقر خوشتر است * کر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست * اما چون دختران شعیب درین روز زود بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت بپرسید و قصه بتمامه عرضه کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه السلام إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن که آن صفورا بود تَمْشِي میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ می خواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آنکه آب دادی اغنام ما را لَنَا برای ما موسی علی نبینا و علیه السلام بجهت زیارت شعیب علیه السلام و تقریب آشنائی با وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد

امرأتین

و در راه که میرفتند باد می آمد و جامه صفورا از اعضاء وی بر داشته می شد موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب من می آئی و مرا بسخن دلالت می کن فَلَمَّا جَاءَهُ پس آنهنگام که آمد موسی نزدیک شعیب علیهما السلام وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر و باز گفت قصه خود را و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوت است قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را برین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت بدنیا نمی فروشیم یعنی سقی اغنام برای خدا کرده ایم نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده مروت اقتضاء آن میکند که رد نکنی که مهمان بسخن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در اثناء این حاله قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مزدوری توانا و امین تعریض است بانکه موسی را امانت و قوت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بانکه از عقب وی رود باز گفت و شعیب بر آن حال اطلاع یافته قَالَ گفت إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ آنکه بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی را ازین دو دختر هر کدام را خواهی عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع مقدمه مهر دختران مر پدر را بوده و ایشان می گرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمهما الله و گفته اند معنی آیه اینست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی دختر من کنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی این هشت سال عَشْرًا ده سالی فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجا آورده وَمَا أُرِيدُ و نمی خواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و استیفاء اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان و نیکان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قَالَ ذَلِكَ گفت موسی علیه السلام که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من و میان تو قایم است که هیچ کدام خلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سالست قَضَيْتُ بگذارم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی و افزونی جستن نیست عَلَيَّ بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ و خدای بر

آنچ میگویم و شرط می کنم وَكِيلٌ گواه است یا بر آنچ گفت و شنید می رود کارساز ماست یعنی کار خود
را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آییم بیت گر لطف تو یاری نه نماید بحث
هم عهد شکسته است و هم پیمان سست فَلَمَّا قَضَى پس آنهنگام که بگذارد مُوسَى الْأَجَلَ موسی مدت
خود را در خدمت کابا الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب
شعیب بود و در چهل سالگی باجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد
وَسَارَ بِأَهْلِهِ و ببرد کسانی اهل خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زنش را وضع حمل
نزدیک رسیده و الغمام از برق و باد و رمه متفرق شده و از مقدح آتش نمی جست آنَسَ بدید مِنْ
جَانِبِ الطُّورِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی قَالَ گفت موسی لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر کسان خود را که درنگ
کنید در همین مکانی که إِنِّي بدرستی که من آنَسْتُ نَارًا دیدم آتشی را لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید که بیارم
برای شما مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش یعنی از نزدیک کسان که بر سر آن باشند یا بیارم از آتش أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ شاید که
شما گرم سازید خود را بدان فَلَمَّا أَتَاهَا پس چون آمد بدان آتش نُودِيَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا
کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ از کناره رود آن کناره که بر راست موسی بود و آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ
در جایگاه برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره یا عوسج یا عناب أَنْ يَا مُوسَى آنکه ای موسی إِنِّي
أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدا رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی
سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعله آتش شوق لقاء معبود مشاهده نمود از شهود این
دولتش نزدیک بود که شمع وجودش بتمام سوخته گردد بیت هست در من آتشی روشن همانا زان که
جنبت این قدر دانم که همچون شمع میکاهم دگر موسی علیه السلام از ندا آن با موسی سوخته عشق
و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا و مضمون ندانست یکی آنکه ای موسی انی انا
الله رب العالمین و دیگر وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و آنکه بیفکن عصاء خود را موسی عصا بینداخت ماری
شد فَلَمَّا رَآهَا پس آنهنگام که دید عصا را ببر عصا تَهْتَزُّ حرکت میکند كَأَنَّهَا جَانٌّ گوییا که او مار
جهنده کرد در عرف آن ابتر مار گویند وَلَّى برگشت مُدْبِرًا هزیمت کنان از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و بازنگشت
بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که يَا مُوسَى أَقْبِلْ ای موسی پیش آی
وَلَا تَخَفْ و مترس از این مار إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْآمِنِينَ از ایمنانی یا فکانی اسْلُكْ يَدَكَ درآر
دست خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان جامه خود تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ
بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص وَاضْمُمْ إِلَيْكَ و جمع کن بسوی خویش
جَنَاحَكَ بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ الرَّهْبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست
راست زیر بغل چپ چنانکه مردم ترسناک کنند فَذَانِكَ پس این دو یعنی عصا و ید بیضا بُرْهَانَانِ
دو حجت و علامات اند مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بر رسالت تو و بدین دو معجزه إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون وَمَلَئِهِ و گروه او إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا قَوْمًا هستند گروهی فَاسِقِينَ بیرون رفتگان

لعلکم تصطلون

ازدایره

از دایره فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی که آفریدگار من إِنِّي قَتَلْتُ بدرستی که من کشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا
از قبطیان کسی را فَأَخَافُ پس می ترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه بکشند مرا بقصاص آن وَأَخِي هَارُونُ و برادر من
هارون هُوَ أَفْصَحُ او فصیح تر است مِنِّي از من لِسَانًا از جهت زبان آوری و سخن گذاری فَأَرْسِلْهُ
پس بفرست او را مَعِيَ با من رِدْءًا یار و مددکار يُصَدِّقُنِي تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و دفع
شبهها یا تعبیر کند از من کلام مرا إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه مرا تکذیب کنند
فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قَالَ گفت خدای سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت
کنیم بازوی تو یعنی بیفزاییم نیروی تو بِأَخِيكَ به برادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطَانًا
غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ایشان إِلَيْكُمَا بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب
ایشان بشما نرسد برسید هر دو بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما أَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا
الْغَالِبُونَ و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوید که رایات آیات طالبیت (?)
و امداد و اعانه سامر انبیا را متواتر و متوالی والله الغالب و المتعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا پس آنهنگام
که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزها بَيِّنَاتٍ روشن و هویدا قَالُوا گفتند فرعونیان
مَا هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مگر جادویی مُفْتَرًى بر بافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده و ما ندیده ایم
وَمَا سَمِعْنَا و ما نشنوده ایم بِهَذَا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار
پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبا ایشان ساحر بسیار بود
وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بکسی که آمد براه نمودن از
انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده و می داند که من محقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُونُ لَهُ
و داناست بکسی که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت
یعنی نجات از عذاب و دخول در جنات إِنَّهُ تحقیق کار آنست که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
پیروز نشوند ستمکاران از نجس عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ
ندانسته ام من لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَهٍ هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِي جز من و موسی
گوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فَأَوْقِدْ لِي پس برافروز آتش از برای من يَا هَامَانُ
عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در دنیا او را استحکامی بود آورده اند که اول کسی که پختن
خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته بساز فَاجْعَلْ لِي پس بنا کن برای من
صَرْحًا کوشکی بلند که مرور ایام با آن باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که دیده ور
شوم إِلَى إِلَهِ مُوسَى بسوی خدای موسی یعنی بر و مطلع کردم و ببینم که چنان هست که موسی می گوید
وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان می برم موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان فرعون تصور
کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین
معنی دانا نشده بود بیت با مکان آفرین مکان چه کند آسمان گر با آسمان چه کند

نزدمان نه بیان زوجبر دهند عیان. صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد
ورای مزدوران و بطبخ آجر و بختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر نمود و بنا فرمود
و برآورد رفیع محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود ٥ چنان بلند بنا که
عقل نتوانست یکند فکر فکندن بگوشه بامش. در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام رسید
فرعون ببالای آن برآمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست
آسمان از بالای صرح همچنان دید که از روی زمین می دید منفعل گشته بفرموده تا تیری بطرف
آسمان انداختند و آن تیر خون آلوده بازگردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبریل
را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه فرعون
فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس
از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی بازدیاد
نهاد واستکبر و گردن کشی کردند هو و جنوده فرعون و لشکرهای او فی الارض در زمین مصر بغیر الحق
بی استحقاق و سزاواری او وظنوا و گمان بردند انهم که ایشان الینا بسوی مکافات لا یرجعون
بازگردیده نخواهند شد بعث و نشور فاخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم
در افکندیم ایشان را فی الیم در دریا طربا غرق شدند فانظر کیف کان پس ببین تو ای محمد که
چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان
وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را در این جهان ائمة پیشوایان ضلالت خود مردمان را یدعون می خوانند
الی النار بسوی آتش یعنی بعملها که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة و روز
رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت و
اتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا در این سرای لعنة لعنت را
تا ملائکه و مومنان بر ایشان لعن می کنند ویوم القیمة و در روز قیامت هم ایشان من المقبوحین از زشت
رویان یا رانده گانند ولقد آتینا و بدرستی دادیم موسی الکتاب موسی را توریت من بعد از پس آنکه
ما اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی
نبینا و علیهم السلام بصائر در حالتی که آن کتاب حکمها و پندها روشن بود یا نورها که دیده بصیرت
بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایش برای متابعان
و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی
بطرف وادی غربی از جانب طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی تو
بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون گذاردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی را وما کنت و نبودی
تو من الشاهدین از گواهان بر امر یار سال او بسوی فرعونیان ولکنا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه
را بتو برای آنکه ما انشأنا بیافریدیم پس از موسی قرونا قرنها مختلف که وحی بعد از کروحی ٢

بس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی مدتها مدید و اهل این قرنها گذشت و خبرها
از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم
و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وما کنت ثاویا و نبودی تو
مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلم تتلوا بخوانی علیهم بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را
در قصه موسی و شعیب چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این
قصها تعلیم گیری ولکنا ولیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا اخبار این قصها
وما کنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی را و توریت
بدو دادیم و در زاد المسیر از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کرد امت حضرت محمد صلی الله
علیه و سلم و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گفت الهی
در توریت می خوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال ستوده موصوف و مزین اند
ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت احمد اند حبیب من موسی علیه السلام
آرزو برد که ایشان را ببیند حق سبحانه گفت که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی آواز
ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب
دادند و چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید بخواست که رجوع کند حق فرموده که
عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید نعمی هیتابی
امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن برین وجه مزید یافته اند
حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است وین بهتر از همه است که او نیز از آن ماست و چون چنین
نشر یعنی مرحمت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است صلوات الله و سلامه علیه لاجرم باو
میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندیم ولکن ولیکن ترا خبر دادیم رحمة
از جهت بخشش که واقع است بر تو من ربک از آفریدگار تو و ترا این قصها در آموختیم لتنذر تا بیم
کنی قوما ما اتیهم گروهی را که نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو
یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آن حضرت علیهما الصلوة والسلام بوده و اگر اسمعیل را
علیه السلام بعرب فرستاده بودند و از آن مدتی متمادی گذشته بود و درین زمان آن حضرت
را فرستاد علیهم السلام لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ولولا ان تصیبهم و اگر نه
آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی رسنده بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است
ایدیهم دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان از شرک و ظلم معصیت فیقولوا پس گفتندی بوقت
حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده
که پیغام تو بما آوردی فنتبع آیاتک پس ما متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی
ونکون من المومنین و بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوف

یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت بر آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد
هر اینه عذاب بریشان می فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلعم از یهود سوال کردند
و ایشان نیز نبوت وی اقرار نموده نعت و صفت آن حضرت از توریت خواندند مشرکان انکار توریت
نیز نموده گفتند اگر او پیغمبرست چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد آیت آمد که فلما پس آن هنگام
که جاءهم الحق آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوی یعنی محمد صلعم با پیغام درست
یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی چرا داده نشد محمد صلعم مثل ما اوتی موسی
مانند آنچ داده شد بموسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد صلعم نیز ید بیضا و عصا ندادند
اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابنا جنس از مشرکان و قبط بما اوتی موسی بآنچ داده شد موسی را
من قبل پیش ازین آیات تسع قالوا گفتند قبطیان سحران دو جادو اند سحر یعنی موسی و هارون
تظاهرا هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معارف یکدیگر
یعنی توریت و قرآن وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل بدرستی که ما بهر یک ازین
دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان کافرون ناگرویدگانیم قل فاتوا بگو پس بیارید بکتاب من عند
الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو آن کتاب اهدی راه نمای تر منهما ازین دو کتاب
که موسی و عیسی نازل شده اتبعه پی روی کنم آن را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست
گویان که توریت و قرآن سحر است فان لم یستجیبوا لک پس اگر استجابت نکنند ترا و کتاب نیارند فاعلم
پس بدان که جز این نیست که ایشان یتبعون پی روی میکنند اهواءهم آرزوهای خود را بی
دانشی و حجتی و من اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع از کسی که پی روی کند هویه هوای خود را بغیر علم
بی راه نمونی و بیان و بصیرتی هدی من الله از نزدیک خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید
و بمنزل نمی رساند القوم الظالمین گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خود ند و لقد وصلنا و بتحقیق
پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را
بحجت و مواعظ را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را بعبرتها یا قرآن را پیوسته فرستادیم
آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیر کردند و در و
تامل کرده بدو بگروند الذین آتیناهم الکتاب آنان را که داده ایم کتاب یعنی توریت من قبله پیش از قرآن
هم به ایشان بقرآن یؤمنون می گروند بقول جمعی مراد مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب
او رضی الله عنهم و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد جمعی ترسایان از حبشه و اهل شام باشند
که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند ایمان آوردند چه این سوره مکی است
و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند آیه مدنی است و اذا یتلی و چون خوانده شد
قرآن علیهم بر ایشان قالوا گویند آمنا به ایمان آورده ایم بوی و دانستیم که کلام خدای است
انه الحق بدرستی که او راست و درست فرو آمده من ربنا از پروردگار ما انا کنا بدرستی که

ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین گردن نهادگان و مخلصان بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکر
آن یافته بودیم و حقیقت آن را شناخته اولئک آن گروه از اهل کتاب یؤتون اجرهم مزده داده شوند
مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل و ایمان بقرآن
و یدرؤن و دفع می کنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسایان
ابو جهل و اصحاب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب می فرمودند ابن سلام و اصحاب ایشان
و آنان نیز می جواب که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن می کردند
بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان نیز می جواب می دادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع
میکنند به نیکو سخن قول سفهاء را و مما رزقناهم و از آنچ داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در راه
و اذا سمعوا اللغو و چون می شنوند سخن بیهوده را یعنی ستم و تعریض منافقان و کفار اعرضوا عنه اعراض
مینمایند از آن و خاموش می شوند از تعریض و قالوا و می گویند مر لغو گویندگان را لنا اعمالنا ما راست
کردارها ما از حلم و صفح و لکم اعمالکم و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما و شما را
دین شما سلام علیکم سلامتست شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمی کنیم و گفته اند سلام تودیع
و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمی جوییم صحبت جاهلان و تخلف با
خلاف ایشان چه مصاحبت با اشرار موجب بدنامی دنیا و بدی فرجامی عقبی است بیت
از بدان بگریز و با نیکان نشین ❊ یار بد نهری بود در انگبین آورده اند آن حضرت بر ایمان عم خود
ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری
ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست
گوئی اگر سرزنش بیرزنان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسید و کلمه گفت من بگفتن این کلمه
دل ترا شاد می ساختم آیة آمد که انک بدرستی که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمائی یا بایمان
من احببت آن را که دوست میداری هدایت او و لکن الله و لیکن خدای یهدی من یشاء راه می نماید بایمان
هر کرا می خواهد و هو اعلم و او داناترست بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنکه مستعد هدایت اند یا
آنها که حکم ازلی بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزلی
هدایت هر که دامان بدایت ❊ بود همراه باشد تا نهایت ❊ آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب
نبوت مآب آمده گفت ای محمد ما می دانیم که قول تو حق و سخن تو راستست و لیکن میگویم سبب دولت
ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما تا بعت تو موجب مخالفت تمام عربست
می ترسیم که اگر پی روی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت انصار طاقت
مقاومت ایشان نباشد این آیة نازل شد که وقالوا و گفتند بعضی از کفار که ان نتبع الهدی
اگر پی روی کنیم طریق رشاد را معک با تو یعنی ایمان آریم بتو نتخطف ربوده شویم من ارضنا
از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار برباید و بیرون کنند اولم نمکن آیا ما جای ندادیم لهم

مر ایشان را حرما آمنا حرمی با امنی که کس بدیشان دست نیارد یجبی کشیده می شود الیه بسوی این
حرم ثمرات کل شیء میوه‌های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آورند و روزی
داده‌ایم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رزقا روزی دادنی من لدنا از نزدیک ما بی منت غیری پس
چون با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه می داریم اگر ایمان دارند چگونه ایشان را از
بخوف و مخافت در امان نیاریم ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند این نکته و در نمی یابند
وکم اهلکنا و بس که هلاک کردیم من قریة از اهل دیهی که بناز و مالی بطرت کافر شدند معیشتها
در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و یاغی شدند چنانچه اهل مکه شده اند و ما آن طاغیان را
هلاک کردیم فتلک پس آنست مساکنهم مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن نه نشسته اند در آن من
بعدهم از پس هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندکی از زمین که رهگذریان که روزی با بعضی از روزی آنجا
باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت در خانهٔ دنیا چو نشستی بر چرخ کین خانه بیان خوش است
که آیند و روند وکنا نحن الوارثین و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی ما باقی بعد از
فنا همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده اهالی دیهها حتی یبعث تا وقتی که بر
انگیزد فی امها در معظم آن دیار و اصل آن بلاد یعنی چون اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم‌تر باشند
لاجرم انجا بر انگیزد رسولا فرستاده که بحکم الهی یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را برای الزام
حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی القری و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت
الا واهلها مگر که اهالی آن ظالمون ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وما اوتیتم و آنچه داده
شده اید من شیء از چیزی که اسباب دنیاوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداریست در زندگانی
این جهان وزینتها و آرایش این سرای که در مدت حیات بدان التفات بدان مباهات و افتخار کنید وما
عند الله و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خیر بهترست فی نفس الامر
چه لذت آن خالص است از کدورات محنت و مشقت وابقی و پاینده‌تر افلا تعقلون آیا در نمی یابید
و فهم نمیکنید که بدل می کنید باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب بیت حیف باشد لعل و زر دادن
ز چنگ بس گرفتن در برابر خاک و سنگ درخبرست که علی و حمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه
بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله فرمود این آیه نازل شد که افمن
وعدناه آیا کسی وعده کردیم او را بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وعدا حسنا وعده نیکو که در آن خلف
متصور نیست فهو لاقیه پس وعده نیکو بآنکس در یابنده آن موعودست بی شبهه یعنی علی و حمزه
یا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری دادیم او را متاع
الحیوة الدنیا از متاع زندگانی دنیا که منغص آمیخته بمحنت است و دولت موری به نکبت و مالش
در صدد زوال و جاهش بر سر انتقال ثم هو پس آنکس یوم القیمة روز رستخیز من المحضرین از حاضر
کرده شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل است یا ولید مغیره ویوم

ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافران را فیقول پس گوید این شرکائی کجا اند شریکان من
الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان بردند که شریکان من اند قال الذین حق گویند آنانکه
واجب شده علیهم القول بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم و آنان روسای
ضلالت باشند یا دیوان که گویند ربنا ای خداوندگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع
آنانند که ما اغوینا گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشان را کما غوینا
هم چنانکه خود گمراه بودیم تبرأنا اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو از ایشان و از اتباع ایشان اختیار
کرده اند از کفر ما کانوا نبودند که ایشان که فی الواقع ایانا یعبدون ما را می پرستیدند بلکه ایشان پرستش هوای
نفس خود می کردند وقیل ادعوا و گویند کافران را که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنان را که شریک
می ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فلم یستجیبوا پس
اجابت نکنند لهم مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت ورأوا العذاب و ببینند عذاب را تابعان و
متبوعان لو انهم و تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب
از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی ویوم ینادیهم و یاد دار روز
را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را
چون شما را دعوت کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته
باشند فراموش کنند جمیعا یومئذ در آن روز و ندانند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند
از یکدیگر که جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسیول فرو مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت
پروای پرسش نکنند فاما من تاب اما آنکس که توبه کند از شرک وآمن و بگرود بخدا و رسول وعمل
صالحا و بکند فرو نماند و درستکاری با اجابت حضرت رسالت باز بسته است بیت مزن بی رضای
محمد نقش ره درستکاری همین است و بتر آورده اند که صنادید عرب طعنه می زدند که خدای
چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصبی عالی بزرگی از اهل مکه و طائف رسیدی
لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وربک و پروردگار
تو یخلق می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی ویختار و بر می گزیند هر کرا میخواهد برای
رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم بر گزید ما کان نیست و نباشد لهم الخیرة
مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان اختیاری یعنی ایشان را نرسد و نشرد که برای نبوت
کسی را بر گزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار مختار ست هر کرا خواهد بر گزیند هر کرا خواهد رد کند
سبحان الله پاکی مر خدا راست از آنکه کسی را بلا اختیاری او اختیار بود وتعالی و برترست خدای عما
یشرکون از آنچه شرک می آرند بت پرستان و شریک می گیرند وربک و آفریدگار تو یعلم می داند ما
تکن آنچه می پوشد صدورهم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان می دارند از عداوت پیغمبر و کینه مومنان
وما یعلنون و میدانند آنچه آشکارا می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله واوست خدای

مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او وله الحمد مر او راست ستایش فی الاولی
والآخرة درین سرای و در آن سرای چه مولی نعمه دنیاوی و اخروی اوست وله الحکم و مر او راست
کارگذاری والیه ترجعون و بدو باز گردید خواهید شد در روز نشور قل بگوای محمد ارأیتم
چه می بینید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت
بانکه افتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز
خدای بحق که اندر وی قدرت یأتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن
بطلب معاش اشتغال کنید افلا تسمعون آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل ارأیتم بگو چه
بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت
بانکه افتاب را وسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای
بجز الله که اندر او قدرت یأتیکم بلیل تسکنون بیارد شما شبی را که آرام گیرید فیه در وی از متاعب اشتغال
و اعمال و استراحت کنید افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته
و از بخشایش خود جعل ساخت لکم اللیل والنهار برای شما شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید
در شب فیه [illegible] و تا بجویید در روز من فضله از روزی خدا که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم
تشکرون و شاید که شما سپاسداری کنید خدا را بر نعمت روز و شب نظم چرخ را دور شبان روزی
دهد شب برد روز آورد روز اوی دهد خلوت شب بهر آن تا جان ریش راز دل گوید بر جانان
خویش روزها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار تن گیرد نظام ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که
نداکند خدای مر بت پرستان را انکرار این ندا تقریع بعد از تقریع است فیقول پس گوید این کجااید شرکای
انبازان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک من اند و دروغ می گفتند ونزعنا
و بیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را گواه آریم فقلنا
هاتوا پس گوییم مر امتان را که بیارید برهانکم حجتی را که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند آن هنگام ان
الحق لله انکه راستی یا عبادت یا توحید یا حجت مر خدای راست وضل عنهم و گم گردد از ایشان ما کانوا یفترون
آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که بتان می داشتند ان قارون بدرستی که قارون
کان من قوم موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بوده و گفته اند وی خواهر
زاده موسی بود و اصح آنست که پسر عم بوده چه یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن
قاهث و قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام بود و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبائی
طلعت منور خواندندی و در قراة توریت اقرا بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار بود همین که زر گری
روی بوی نهاد حال وی متغیر گشت فبغی پس ستم کرد و افزونی جست علیهم بر قوم موسی علیه السلام
و خواست که همه در تحت حکم وی باشند وآتیناه و عطا کردیم ما او را من الکنوز از گنجها یعنی مالها گرد کرده
ما ان مفاتحه آنچه کلیدهاء آن یعنی برداشتن آن لتنوء هر اینه گرانی می کرد بالعصبة بگروهی مردمان

ولتبتغوا

اولی القوة خداوندان عصبه جاعتی باشند از ده تا چهل و امام فراء گفته که مراد از چهل تن اند که کلیدها
کنوز وی می کشیدند و در کشاف مذکور است که شصت استر مفاتح خزاین او را می کشیدند هر خزینه را
مفتاحی بود و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشند
و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتح اوعیه مالست و آن چهار صد هزار و چهل هزار ابنان بود بر از زر و نقره
اذ قال له یاد کن چون گفتند مر قارون را قومه گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون
لا تفرح شادی مکن بمال دنیا ان الله بدرستی که خدای لا یحب الفرحین دوست نمی دارد فرح کنندگان را
که دنیا مبغوض حق است بیت دنیا دنی چیست سراسر ستم افکنده فراز کشته در قدم کر دست دهد کرای
شادی نکند ور فوت شود نیز نزد غم وطلب کن تمام کلام ناصحان است که قارون را گفتند بجوی
و بدست آر فیما آتاک الله در آنچه عطا کرده است ترا خدا الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال
خود را در راه خدای وسیله ساز آن را در حصول ثواب آن جهان بیت بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان
من ورنه حسرت بری ولا تنس و فراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از مال دنیا یعنی نصیب تو از
وقت رحلت از ین جهان کفنی خواهد بود و پس بعد از آن حال بر انعایش و بال و بال غرم مشو نظم
کر ملک تو شام تا بمن خواهد بود ور سر حد روم تا ختن خواهد بود آن روز که زین جهان کنی عزم سفر ش
همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی بان مقدار از مال ترا کفایت باشد
بسنده کن واحسن و نیکوئی نمای با بندگان خدا کما همچنانکه احسن الله نیکوئی کرده است خدای و نعمت فرستاده
الیک بسوی تو ولا تبغ الفساد و مجوی تباه کری بر بیداد کری و تکبر فی الارض در زمین ان الله بدرستی که خدا
لا یحب المفسدین دوست نمی دارد افساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظم کنند قال گفت قارون در جواب
ایشان انما اوتیته جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند علی علم عندی بدانش نزدیک منست یعنی علم
توریت چه من اعلم بنی اسرائیل بودم یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا دانا بوده بگنجها یوسف صدیق
علی نبینا و علیه السلام و آن را بر داشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود
و او قارون را تعلیم کرد او لم یعلم آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریت خوانده و از مورخان شنیده
ان الله انکه خدا قد اهلک بدرستی که هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون از اهل عصرها
من هو کسی را که او اشد سخت تر بود از قارون قوة از روی توانائی واکثر جمعا و بیشتر از روی جمع مال
ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد و با وجود آنکه میداند که از وی قوی
تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید می فرماید ولا یسأل و پرسیده نخواهند شد عن ذنوبهم
المجرمون از گناهان یعنی مشرکان چه ایشان را بسیماء ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم
یا ایشان را سوال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بر آن یا سوال معاتبه باشد نیز اگر نه
حساب بدوزخ خواهند رفت فخرج پس بیرون آمد قارون روز شنبه علی قومه بر قوم خود فی زینته
با آرایش خود بر استری سفید که زین زرین داشت نشسته و جامها عرانی پوشیده و چهار هزار کس

وابتغ

صفت با وی سوار شده و در کشاف است که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی بودند با
استران سفید با زین زرین و جامها ارغوانی و موزها سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم
در آمد قال الذین گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا می خواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند
یا لیت لنا ای قوم کاشکی بودی مارا از مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده اند قارونرا انه
بدرستی که او لذو حظ عظیم خداوند بهره بزرگست از دنیا وقال الذین و گفتند آنانکه اوتوا العلم داده
بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یا دانا بودند بیرکت قناعت و عزت توکل چون یوشع و اصحاب او ویلکم
وای بر شما ای دنیا طلبان ثواب الله پاداش خدای در آخرت خیر بهتر است از مالها دنیا لمن آمن مر کسی را
بگرود بخدای و پیغمبر وعمل صالحا و بکند کردار ستوده ولا یلقاها و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند
یعنی در دل و زبان نخواهند داد الا الصابرون مگر صبر کنندگانرا که بر طاعت یا از معصیت شکیبا
باشند و گفته اند توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابرانرا ـ اهل صبر از جمله عالم برترند
صابران از اوج گردون بگذرند ـ هر که کارد تخم صبر اندر جهان ـ بدرود محصول علیین جاودان ـ
آورده اند که قارون را بر موسی و هارون علیهما السلام حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی
گفت که تو رسالت بردی و مذبح بهارون رسید من بی منصب چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذاء
موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد با آنکه یا ربع مال می باید داد موسی بفرمان
الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یك دینار زکوة دهد قارون حساب کرد و مبلغ عظیم بر آمد بخل وی
سر راه برو گرفته جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت هرچه موسی گفت فرمان بردید این زمان می خواهد که مالها
از شما بستاند او گفتند تو مهتر مائی هرچه فرمائی گفت می خواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن
وی نشنود پس زنی فاجره را که در تفسیر می آورد که نام او سبرا بود طلبید او همیان زر داد و مقرر کرد که فردا
محضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی علیه السلام در اثناء اوامر
و نواهی می فرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را
سنگسار کنیم قارون برخاست که اگر هم تو باشی گفت اگر هم من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند
که تو با فلانه زن زنا کرده موسی فرمود علیه السلام معاذ الله او را حاضر کنید سبرا بمجلس در آمد موسی علیه
السلام گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای که دریا شکافته گفت یا کلیم الله من راست بگویم قارون بدو
همیان زر رشوت بمن داده تا ورا بتو افترا کنم و من با وجود کثرت گناه و بد کرداری خود حیله نیندیشم
کر تو تهمت گویم و اینك آن دو همیان مهر قارون بامر است بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکر وی
همه روشن شد موسی علیه السلام روی بر خاك نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین
را در فرمان تو کردیم بفرمای هرچه می خواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه
بفرعون بودم هر که با قارونست گو بر جای قرار گیرد و هر که با منست گو بر کناره رود کل قوم بنی اسرائیل از ان محفل
کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند موسی علیه السلام با زمین خطاب کرد که بگیر ایشانرا زمین

پایها ایشان را تا کعبتین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجای نرسید و موسی
علیه السلام گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه
ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشانرا بتمامی فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت
عزت با موسی علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند و فریاد
ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یك نوبت مرا بخواندندی اجابت
می کردم القصه بعد از خسف قارون سفهاء بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون
بزمین فرو رود و کنون و امتعه او تصرف نماید موسی علیه السلام درخواست تا حق سبحانه
سرا و گنجها و خانها کنج او نیز فرو رود چنانچه می فرماید فخسفنا پس فرو بردیم به وبداره الارض
قارون و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت
خود با خانه و مال و متاع بزمین فرو می روند و نفخ صور را بارض سفلی خواهند رسید بیت
گنج قارون که فرو می رود از قهر هنوز ـ خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست ـ فما کان
پس نبود له مر قارونرا من فئة هیچ گروهی از یاران که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را من دون الله
الله بجز خدای وما کان و نبود من المنتصرین از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب
از وی باز داشت و نه خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا و بامداد کردند آنانکه آرزو
می بردند مکانه منزلت و جاه او را بالامس دی روز یعنی آرزو بردند کان کشند بعد از خسف
وی که باشند کان بصلاح یقولون می گفتند هر یك با دیگری ویکان الله ویك بمعنی ویلك
باشد و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدان انک خدای یبسط الرزق گشاده می گرداند روزی
را لمن یشاء از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت ویقدر و تنگ میسازد
بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضاء قبض کند بلکه بمقتضاء مشیت لولا ان من الله اگر نه
آن بودی که خدای منت نهاد علینا بر ما و ما را ندادی دنیا و آنچه متمناء ما بود لخسف بنا هر اینه
بزمین فرو برده بودندی ما را و حفص فعل معلوم میخواند یعنی خدای ما بزمین فرو بردی وی
کانه وی کلمه تندم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان
بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی نمی بینی و نمیدانی انه لا یفلح الکافرون رستگار نمی باشند از عذاب
ناگرویدگان تا کافر نعمتان با تکذیب کنندگان تلك الدار الاخرة آن سرای دیگر که شنیده و دانسته
مراد بهشت است نجعلها سازیم آنرا للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون نمی خواهند علوا
برتری و تکبر فی الارض در زمین با اهل آن ولا فسادا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون
خواست والعاقبة و سرانجام نیکو للمتقین مر پرهیزکارانراست صاحب بحر فرموده که سرای رضا
مرجع عقل است از ارواح مقدسه یعنی پاك شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین فرعون
طالب علو نباشد چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد بجویند یعنی نظر را از غیر حضرت بر دارند

التفات بهیچ کس و بهیچ چیز ننمایند و عالم ملك و ملکوت را بتصرف مالك الملوك باز
کذارند تا بالملکیة و مالکیه هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان از این زیان
اعراض نمود ع هر چه خواهی بکن که ملك تراست من جاء بالحسنة هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی
بتوحید یا بی یا طاعتی باخلاص فله پس مر وراست خیر نیکوئی منها از آن خصلت یا
طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتری از آن در آخرت ومن جاء بالسیئة
و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا
السیئات کردند بدیها الا ما کانوا یعملون مگر مثل آن چیزی که بودند در دنیا که عمل می کردند
ظاهر آیت دلیلست بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه بمثل آن و وضع
مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکارانست تکرار اسناد سیئه بدیشان و فائده
این صورت انزجار عقلاء از ارتکاب سیئاتست هر چه در شرع و عقل بد باشد نکند هر که با خرد
باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق
حرم کعبه و آرزوی مولود در باطن مبارکش ظاهر گشت جبریل علیه السلام بدین آیة فرود آمد
که ان الذی فرض بدرستی که آنانکه فرض کرده است علیك القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان
لرادك هر آینه باز گرداننده تست الی معاد بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعد فتح مکه
بوده و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت
ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالك منتصر اینجا سر منه بدا و الیه یعود روشن
می گردد نظم چون ازو بدایت و آنرا ابتدا • هم بدو باید که باشد انتها • نورهائی که کرد از حق طلوع
جمله را هم سوی او باشد رجوع قل بگو ای محمد ربی پروردگار من اعلم داناترست من جاء
بالهدی بکسی که آورد راه راست یا توحید یا قرآن و آن منم ومن هو و بانکس که او فی ضلال مبین در
گمراهی هویدا است چون منکران من وما کنت ترجوا و نبودی تو که امید داشته باشی ان یلقی الیك
الکتاب انکه فرستاده شود بتو قرآن بر ما نفرستادیم بتو کتاب را الا رحمة مگر بجهت بخشایشی
من ربك از آفریدگار تو بر تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا مدد کننده یاری للکافرین مر ناگرویدگان را
یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت منما ولا یصدنك و باید که باز ندارند
ترا عن آیات الله از خواندن آیتها خدا و عمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیك بعد از آنکه فرود آمده
است بتو الیك و بخوان خلق را الی ربك بسوی عبادت پروردگار خود ولا تکونن من المشرکین
و مباش از شرك آورندگان ولا تدع و مخوان مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر زیرا که لا
اله الا هو نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبرست صلعم
و مراد امت اند و فایده خطاب با آن حضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان
کل شیء همه چیزی هالك فانی است الا وجهه مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطلست مگر آنکه

وادع

بان وجه الله

بان وجه الله طلبند له الحکم مر وراست فرمان والیه ترجعون و بسوی او باز گشت خواهید شد برای
مکافات نزد بعضی محققان است که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت
ماسوی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس
الله سره نقل میکند که نه از کس بتو نیاز و نه کس را از تو بیم همه از تو بتو بر همه توئی و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل
علایق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطلست و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی و حق
یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مولانا عز الدین محمود کاشی قدس الله سره مذکورست که نکته یهلك
تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود و امروز هالك است و حواله مشاهده این حال بفردا در حق
محجوبان است یومئذ برونه بعیدا و نریه قریبا با وجود تو زمن رایست نباید که منم سورة العنکبوت
بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه جهت
تعجیز خلق است تا بدانند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام
آگاهی نی ع خرد عاجز و فهم در وی گم است • و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت باسم الله
است و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در
عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار احسب الناس آیا پنداشتند مردمان ان یترکوا
انکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا بانکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست
از ایشان باز دارند وهم لا یفتنون و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مشاکل نکنند در نفس و مال
یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن این آیه در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند
و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام
شما را تا که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده
ایشان را از راه بر گردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه دل ایشان فرستاد که تصور نباید کرد که بی
کشاکش بلا دعوی ولا دوستی بود شعر ما سفاز ادر دل بسیار می باید کشید • جور بار طعنه اغیار می
باید کشید و اصح آنست که مهجع مولی عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بتیر عامر حضرمی
شهید شد و بر لفظ مبارك حضرت رسالت صلوات الله و سلامه گذشت که پیش رو شهیدان اهل
توحید است و خواهد بود مادر و پدر او فوات مهجع بسیار جزع و فزع مینمودند حق سبحانه آیه فرستاد که
مجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نبرد ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در رضه
انما حنیهم الذین من قبلهم آنانرا که پیش ازین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده
و بنقد دعوی هر یك را به محل ابتلا آزموده اند فلیعلمن الله پس ظاهر می گرداند خدای الذین صدقوا
آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان ولیعلمن الکاذبین و ممتاز می سازد دروغ گویان را در دین یا می نماید
این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا آنچه میدانند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که
او دعوی کند • صد هزاران امتحان بر وی نهند • گر بود صادق کشد بار جفا • ور بود کاذب گریزد

از بلکه ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه یعملون السیئات می کنند بدیها چون کفر و معاصی ان
یسبقونا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساء ما یحکمون
بد حکمی است آنکه می کنند در فتوحات مذکور است که ایا می پندارند کسانی که بسیئات
خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم نا پسندیده است زیرا که رحمت من
سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد نظم گر گناه تو از عدد بیش است
سبقت رحمتم از آن بیش است من کان یرجوا هر که باشد که امید دارد لقاء الله لقاء خدای یا دید
بهشت را و وصول را بثواب الهی و گفته اند که ترسد از سختی وعرض و بر خدای که آماده باش
فان اجل الله پس بدرستی که مدت خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لآت هر اینه آینده است
وهو السمیع و اوست شنوا مر گفتار بندگان را العلیم دانا بضمایر و اسرار ایشان ومن جاهد و هر که جهاد
کند با کفار یا هوا نفس غدار فانما یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود چه ثواب
آن عاید بدوست ان الله بدرستی که خدای لغنی هر اینه بی نیاز است عن العالمین از طاعات
و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست والذین آمنوا
و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو لنکفرن هر اینه محو کنیم عنهم از ایشان ولنجزینهم
بدیهای ایشان را احسن الذی وهر اینه پاداش دهیم ایشان را نیکوترین آنکه کانوا یعملون بودند
که میکردند یعنی توحید اگر بهتر عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال با آنکه در فضیلت مساوی
آن نیست بر همان قیاس یا پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که
ایشان محتاج اند و من بی نیازم ع هم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون سعد
ابی وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد
که از آفتاب بسایه نروم و از هیچ و هیچ بکار نبرم تا ابدا ولی نکنم تا تو از دین محمد
که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال را بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید و این آیه نازل
شد که ووصینا الانسان و امر کرده ایم آدمی را بوالدیه به پدر و مادر او حسنا نیکوی یعنی فعلی که محض
خوبی باشد وان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک بی تا شرک
آری بمن و انباز گیری ما لیس آنچه نیست لک ترا به بالوهیت او علم دانشی تعبیر کرد از نفی
الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر پدر و مادر ترا تکلیف کنند با آنکه انباز گیری برای من چیزی را که
الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست مر او را فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که طاعت
مخلوق در معصیت خالق روا نیست الی بسوی مجازات من است مرجعکم بازگشت شما از مومن
و مشرک و بار و عاق فانبئکم پس آگاه سازم شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بآنچه هستید
که میکنید والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند بعد از کفر وعملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته
بعد از فساد لندخلنهم هر اینه داخل گردانیم ایشان را فی الصالحین در زمره ستودگان یا در ایهم درون

(حاشیه: سیئاتهم ولنجزینهم — احسن الذی)

مدخل ایشان

مدخل ایشان که بهشت است ومن الناس و از مردمان من یقول کسی هست که میگوید آمنا بالله
گرویدیم بخدا مراد منافقان اند یا قومی ضعیف الایمان که می گفتند ایمان داریم فاذا اوذی
پس چون ایذا کرده شود فی الله در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفار او را عذاب کنند جعل
گرداند یعنی دارد و شمارد فتنة الناس رنج و عذاب مردمان را کعذاب الله مانند عذاب خدای ولئن جاء
و اگر بیاید نصر من ربک یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر اینه گویند انا کنا
بدرستی معکم هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اولیس الله آیا نیست
خدای باعلم داناتر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بآنچه در دلها همه عالمیان است از صفای اخلاص
و کدورت نفاق ولیعلمن الله و هر اینه بداند خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند بدل ولیعلمن
المنافقین و بداند منافقان را و ایشان در دنیا متمیز خواهند ساخت با ابتلا و امتحان در بلا جز بمحنت
و بلیت جوهر مردان شناخته نشود چنانچه با اثر عیار زر و نقره معلوم شود مثل بشکل و هیات انسان
زر مروره نهاد قوت بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد اگر نه پاک بود از بلا بخواهد جست و اگر در اصل
بود پاک صبر خواهد کرد در لباب آورده که ابوسفیان و امیه بن خلف عمر خطاب و خباب را رضی الله عنهم
گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا
گناهی باشد ما آن را بر داریم و شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود که وقال الذین کفروا و گفتند
آنانکه نگرویدند للذین آمنوا مر آنان را که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی
تابع کیش پدران باشید ولنحمل و باید که برداریم خطایاکم گناهان شما را در تاویل جزم است یعنی اگر
متابعت ما کنید ما خطاهای شما برداریم وما هم وحال آنست که نیستند کافران بحاملین بردارندگان من
خطایاهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیز انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ گویانند در سخن
خود که میگویند بار خطا مومنان برداریم و ایشان از حمل آن از اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت
گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند کما قال سبحانه ولیحملن اثقالهم و هر اینه
برخواهند داشت در قیامت بارهای گران خود را واثقالا و بارهای گران دیگر را مع اثقالهم با بارهای خود یعنی
وزر و وبال آنرا که گمراه ساخته اند اضافت آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه
گمراهان کم کرده ولیسئلن و هر اینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان یوم القیمة روز رستخیز عما
کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق می شود ولقد ارسلنا
و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم در میان
ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال در روایت
آنست که نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چهل ساله مبعوث شد نهصد و پنجاه سال خلق را
بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاق از وهب رحمه الله نقل میکند
که عمر نوح علیه السلام هزار و چهارصد سال بوده و در عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد ساله

مبعوث شدن نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملك
الموت بوقت قبض روح او نزد وی برسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی
فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد یکی در آیند و بدیگری بیرون روند **نظم**
گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد • آخر بروی چنانکه فرمان باشد • در بودن دنیا و برون رفتن ازو
یك روز و هزار سال یکسان باشد • ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلیه اسید انام است
صلی الله علیه وسلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح
علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفاء قوم کشید و همچنان دعوت می فرمود و کسی نمی گروید
فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس بگرفت قوم او را عذاب **وَهُمْ ظَالِمُونَ** و ایشان ستمکاران بودند بکفر **فَأَنجَيْنَاهُ**
پس نجات دادیم نوح را **وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ** و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چهار صنف
بود از انواع جانوران **وَجَعَلْنَاهَا** و گردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح را **آيَةً** دلالتی و عبرتی **لِّلْعَالَمِينَ**
برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند **وَإِبْرَاهِيمَ** و یاد کن ابراهیم را **إِذْ قَالَ** چون گفت **لِقَوْمِهِ** مر قوم
خود را از اهل بابل **اعْبُدُوا اللَّهَ** بپرستید خدا را **وَاتَّقُوهُ** و بترسید از عذاب او **ذَٰلِكُمْ** این عبادت و ترس
خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از دین و آئینی که دارید **إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر
إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید **مِن دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **أَوْثَانًا** بتان را **وَتَخْلُقُونَ** و بر می بافید **إِفْكًا** دروغ
که آنرا خدا نام می کنید **إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ** بدرستی آنانرا که پرستش می کنید **مِن دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **لَا يَمْلِكُونَ**
نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند **لَكُمْ** شما را **رِزْقًا** روزی و ادنی **فَابْتَغُوا** پس بجوئید
عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقان **وَاعْبُدُوهُ** و او را پرستید
بیگانگی **وَاشْكُرُوا** و شکر گوئید **لَهُ** مر ورا که شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است **إِلَيْهِ**
تُرْجَعُونَ بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله وسلامه علیه آنکه حق
سبحانه تهدید میکند قریش را و می فرماید **وَإِن تُكَذِّبُوا** و اگر تکذیب ای اهل مکه پیغمبر را **فَقَدْ كَذَّبَ**
پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را **أُمَمٌ** جماعتها **مِّن قَبْلِكُمْ** پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح
علیهم السلام و آن تکذیب ایشان مر پیغمبر را ضرری نرسید بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شد
که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز حبیب مرا چه زیان **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ**
و نیست بر فرستاده **إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** مگر پیغام رسانیدن آشکارا و پیغام رسانید و بیم و امید شما را
دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید **أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ** آیا نمی بینند
و حفص بعینه می خواند آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه **يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ** آشکارا میکند خدای اول کار را
و از نیست هست میکند **ثُمَّ يُعِيدُهُ** پس باز ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات **إِنَّ ذَٰلِكَ** بدرستی که ابدا
و اعاده **عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ** بر خدای آسانست **قُلْ** بگو ای محمد مر منکران که از راه تفکر و استدلال را
سِيرُوا بروید **فِي الْأَرْضِ** در زمین **فَانظُرُوا كَيْفَ** پس بنگرید که چگونه **بَدَأَ الْخَلْقَ** بیافرید است خدای خلق

بر اختلاف اشکال و افعال و احوال **ثُمَّ اللَّهُ** پس خدای **يُنشِئُ** ظاهر گرداند **النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ** آفریدن
دیگر را یعنی بعث آنست چون بدیدید و بدانستید که خالق در همه ابتدا الله است حجت لازم
شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید که آنکه مبدأ خلق اوست می تواند که معید ایشان باشد
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** بر هر چیزی از بدو اعاده **قَدِيرٌ** تواناست بجهت آنکه قدرت
صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر انشاء اولی قادر است
هر اینه از انشاء اخری عاجز نخواهد بود **يُعَذِّبُ** عذاب کند **مَن يَشَاءُ** هر کرا خواهد بعذاب او **وَيَرْحَمُ**
مَن يَشَاءُ و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او **وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ** و بحکم او باز گردیده خواهید شد
در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذاب
از روی عدلست و بخشش از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و اگر خواهد
با وی فضل نماید و بلطف خویش بخواند • اگر رانی ز راه عدل رانی • و اگر خوانی ز روی فضل خوانی
مرا با راندن و خواندن چه کارست • اگر خوانی و گر رانی تو دانی • در زاد المسیر آورده که عذاب
بتتبع خوی بد است و رحمت بحسن خلق و نزدیک بعضی عذاب و رحمت میل دنیاست و ترك آن یا
بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا تفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس
الله سره فرموده که عذاب آنست که بنده را با او گذارند و رحمت آنکه خود متولی کار او شود تا تو با تو
باز مانی و تو نگیرد کار **وَمَا أَنتُم** و نباشید شما ای مردمان **بِمُعْجِزِينَ** عاجز کنندگان مر پروردگار
خود را از عذاب خود **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زیر زمین متواری
نشوید نتوانید شد **وَلَا فِي السَّمَاءِ** و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته
اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای **وَمَا لَكُم** و نیست شما را **مِّن دُونِ اللَّهِ**
از عذاب خدای **مِن وَلِيٍّ** هیچ دوستی که نگاه دارد **وَلَا نَصِيرٍ** و نه یاری که بقصد دفع آن دارید
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند **بِآيَاتِ اللَّهِ** بآیتها خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت **وَلِقَائِهِ** و بلقا
او یعنی بسرای آخرت و بعث **أُولَٰئِكَ** آن گروه **يَئِسُوا** نا امید شده **مِن رَّحْمَتِي** از بخشایش من در دنیا
یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر ماضی بجهت تحقق وقوع است **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه **لَهُم**
مر ایشانراست **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناك یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر
قصه ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میکند و می فرماید **فَمَا كَانَ** پس نبود **جَوَابَ قَوْمِهِ** جواب قوم ابراهیم
علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان **إِلَّا أَن قَالُوا** مگر آنکه گفتند بعضی
از ایشان با بعضی که **اقْتُلُوهُ** بکشید او را **أَوْ حَرِّقُوهُ** یا بسوزید او را و اتفاق نمودند بر سوختن و او را
در آتش انداختند **فَأَنجَاهُ اللَّهُ** پس برهانید مر ورا خدا **مِنَ النَّارِ** از ضرر آتش و آنرا بر وی سرد و با سلامت
گردانید **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در این رهانیدن **لَآيَاتٍ** نشانهاست قدرت از خمود آتش و ترك احراق
و رستن گل و ریحان از آن **لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** برای گروهی که می گروند چه ایشانند متخصص از آن و تامل در انتفاع

می گیرید و قال و گفت ابراهیم علیه السلام إنما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون الله بجز خدای أوثانا
بتان را بخدایی مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان بیکدیگر بپیوندید و بر عبادت
ایشان اجتماع نمایید فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیمة
پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بعضکم بعضی از شما که متبوعان اند ببعض
مر بعضی را که تابعان اند ویلعن بعضکم و لعنت کنند برخی از شما یعنی پیروان و اراذل بعضا مر برخی را
که پیش روان و اشراف اند و مأویکم النار و بازگشت همه دوزخ است و ما لکم و نیست شما را در آن روز
من ناصرین یاران و مددکاران که خلاص یابند بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام سالم از آتش بیرون آمد فآمن له لوط پس بگروید و تصدیق کرد لوط مر او را
لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود و قال و گفت ابراهیم علیه السلام مر لوط
و ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام از میان قوم
الی ربی بآنجا که امر پروردگار منست انه هو العزیز بدرستی که او غالبست مر مغلوب دشمنان سازد
الحکیم داناست و بحکمت کار من پیر سازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده کوفی کر سواد کوفه است
بجانب [illegible] رفتند و از آنجا بولایت شام در آمدند ابراهیم بفلسطین نزول فرموده و لوط بمؤتفکه رفت
صاحب کشاف آورده که ابراهیم علیه السلام در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای
اسماعیل را علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون بود و چون سن مبارک آن حضرت
بصد و دوازده یا بصد و بیست رسید حق سبحانه از ساره و برا فرزندی بخشید مرور او درسن پیری ووهبنا له
اسحاق فرزند اسحاق و یعقوب و بعد یعقوب و جعلنا و نهادیم فی ذریته النبوة در فرزندان او نبوت
را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل والکتاب و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان و آتیناه
اجره و دادیم او را مزد هجرت او فی الدنیا درین سرای با آنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه
عقیمه و ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقتدای خلق و محبوب
دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر
ما وردی گوید مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی هم جناب خود در حال حیات در مهمانخانه وی بساط
دعوت انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام از آن مائده بر خایند بهره مند ند و انه و بدرستی که او فی
الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از جمله شایستگان و پسندیدگانست و لوطا و یاد کن لوط را علیه السلام
اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را از اهل مؤتفکات أئنکم آیا شما لتأتون الفاحشة می آیید بدان کار
زشت و حفص آنکه می خواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت زشت است
و بسبب قباحت آن ما سبقکم بها پیشی نگرفت بر شما بآن فاحشه من احد هیچ یکی من العالمین از عالمیان جهت
آنکه طباع سلیمه از این عمل متنفر است و نفوس پاک ازین کار را کاره أئنکم لتأتون الرجال آیا شما می آیید بمردان
بطریق مباشرت و تقطعون السبیل و می برید راه را بر راه گذریان یعنی مال ایشان می گیرید و ایشان را میکشید

با غربا

با غربا این عمل اکراه می کنید و بدین سبب آمد و شد در راه ها کم کرده اند و راه بند شده و تأتون
و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی کارها می کنید که عقلا و عرفا نیکو نیست
چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن و سعرها آن
کان کروهه بر ره گذریان انداختند و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و بحثیر با مسافران و امثال آن
فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم وی بر سخن وی را الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ائتنا بعذاب الله
بیار عذاب خدای را بما ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است
و بسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عمل نخواهیم کرد تو اگر راست می گویی که خدای
هست و تو پیغمبر اوئی پس بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام نومید شد قال گفت از روی
مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده مرا با نزال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تباهکاران ولما جاءت
و آن هنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملائکه ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم بجهت بشارت فرزند
قالوا گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل آن دیه سدوم که تکذیب
خواهرزاده تو میکنند ان اهلها بدرستی که اهل آن دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات
قال گفت ابراهیم علیه السلام ان فیها لوطا بدرستی که در آن دیه لوط است و او از ظالمان نیست قالوا
گفتند ملائکه نحن اعلم ما دانا تریم بمن فیها بهر کس که در وست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط علیه السلام غافل
نیستیم لننجینه هر آینه او را رهائی خواهیم داد و اهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت باشد من
الغابرین از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه خواهیم گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود
و همه کسان او بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان شود و لما هلکهم و آن هنگام
که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوی لوط سیء بهم اندوهناک شد بدیشان و ضاق بهم و تنگ شد
بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که مبادا اگر از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه
ایشان متعرض غربا می شدند فرشتگان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده کرده او را تسلی دادند و قالوا
لا تخف و گفتند مترس و لا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهاننده ایم ترا و اهلک و کسان ترا
الا امرأتک مگر زن ترا که او کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی
که ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب
آنکه بوده اند که پیوسته یفسقون فسق می کردند پس بحکم خدای لوط با اهالی خود خلاص یافت و کفار مؤتفکه
هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه می فرماید و لقد ترکنا و بدرستی
که ما بگذاشتیم منها از آن قریه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند
و آن نشانها آثار دیار خراب ایشانست یا حجاره سجیل که در آن زمین می توان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست
و الی مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را در راست فقال پس گفت یا
قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را و ارجوا الیوم الآخر و امید دارید ثواب بازپسین را یعنی

اعلم و

و لما ان جاءت

علی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید
فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس دروغ
داشتند شعیب را و از افساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرو گرفت ایشان را زلزله یعنی صیحه
جبرئیل که دلها بدان در تزلزل افتاد فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرایهای خود جَاثِمِينَ
بزانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشان را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ
و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِنْ مَسَاكِنِهِمْ از سرایهای ایشان بحجاز و یمن که بران
میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ و بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا
ایشان را بدان می خواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه رسیده
بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول میپنداشتند
وَقَارُونَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و فرعون و هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى و بدرستی که آمد بدیشان
موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و تعظم
ورزیدند وَمَا كَانُوا و نبودند سَابِقِينَ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید
فَكُلًّا پس همه ایشان که یاد کرده شد أَخَذْنَا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنْبِهِ بگناه ایشان فَمِنْهُمْ پس بعضی
از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا کسی بود که فرستادیم عَلَيْهِ حَاصِبًا بروی بادی سخت که در و سنگ ریزه کسی بود که
فرستادیم بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُمْ و بعضی ایشان مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه
یعنی چون قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الْأَرْضَ او را بزمین
چون قارون وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَكِنْ كَانُوا
ولیکن بودند که ایشان بجهل و افساد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم می کردند و خود را بکفر و معصیت
هدف تیر عذاب می ساختند ؎ ای که حکم شرع را رد می کنی ❊ و زجهل باطل می بری بد می کنی ❊
چون تو بد کردی بدی یابی جزا ❊ پس بدی را جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مثل آنانکه فرا گرفتند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ مانند عنکبوت است که برای خود
اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ خانه
عنکبوت که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند که دانند
کرداشتند جز برای اینه بمانند که این مثل است از برای دین ایشان یعنی چنانچ خانه عنکبوت سست
و بی اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان خوار و بی مقدار است و از هیچ نکتا بد صاحب بحر
الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند می تند زندانی برای نفس خود می سازد و قیدی بر دست
و پای خود می نهد خانه او مجلس او ست آنها نیز که بدون خدای اولیا گیرند یعنی پرستش هر او بحب

دنیا

دنیا تابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و زنجیرهای عقید کشته روی خلاص ندارند مانند
در مهالک نیران و درکه بعد حرمان افتاده معاقب و معذب کردند و بعضی هواهای نفس را که در بی
اعتباری تشبیه کرده اند کاقیل از هوا بگذر که پس بی اعتبار افتاده است رشته دام هوا چون
تار بیت عنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدا میداند مَا يَدْعُونَ آنچ می خوانند یعنی می پرستید مِنْ
دُونِهِ بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است در ملک
خود شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها
نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان می کنیم برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند ثمره و فایده آن را إِلَّا الْعَالِمُونَ
مگر دانایان که تدبر می کنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را
بِالْحَقِّ برای حق نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در بیافریدن لَآيَةً نشانه ایست روشن یا دون
ضرب الامثال عبرتی است لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را اتْلُ مَا بخوان أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچ وحی کرده می شود بتو مِنَ
الْكِتَابِ از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَى باز می دارد عَنِ الْفَحْشَاءِ
از کارها که نزد عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می شود
از معاصی چه مداومت بر موجب دوام ذکر و موروث کمال خشیت است و بخاصیت سد مرا الرکناه باز
دارد آورده اند که جوانی بود از انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت صلعم فرموده
که ان صلوة بر سنتاه زود باشد که نماز او وی را از آن باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از دها
صحابه رشد دو وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلعم
فرموده که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از آن حضرت حق سبحانه
الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از نفس و تن و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده
نماز تن بازی است از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و هیات
مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور و فضول و وقوع غفلت را و صلوة سر منع غایت التفات بماسوی حضرت
را و صلوة روح نهی کند از استقرار ملاحظه اغیار و صلوة خفی بگذارند سالک را از شهود انیت
و ظهور انانیت یعنی بر و ظاهر گردد که از روی حقیقت جز یکی نیست نعد این باز بین و بعالم منعزل و ش
وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ و هر اینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او و طاعت و ذکر غیر او و طاعت
نیست یا بزرگتر است از آنکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر از آنست که ذکر دیگر با او معارضه کند و بقول
بعضی که گویند مراد از ذکر نماز ست معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر
که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی نگذارد و محققان بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرگ
تر است از ذکر بنده مر خدا را چه ذکر بنده آمیخته است با غراض و ذکر خدا صافیست از کدورت علل
و اغراض یا ذکر بنده حادثست فنا پذیرد و ذکر خدای باقیست و زوال بدو راه نیابد ذو النون
مصری قدس الله سره فرموده که ذکر او بزرگتر است از آنچ که تو او را یاد کنی مگر آنکه بعد از آنکه او ترا یاد کند

سلمی رحمه الله فرمود که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما در وقت او را در نفحات از حضرت
شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل می فرماید که ذکر خداوند بزرگتر است نه چنانکه تو او را یاد
کنی او ترا یاد کند که ذکر او بزرگتر است ذکر تو پیدا بود تا کجا بود بیت تو یاد کنی خدا را در خور خود ❊
او یاد کند ترا ولی در خور خویش ❊ والله یعلم و خدای داناتر است ما تصنعون آنچه می کنید از نماز و غیر آن جزا
شما مناسب عمل خواهد بود ولا تجادلوا و جنگ مکنید و پیکار مکنید و جدال منمایید اهل الکتاب با اهل
کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکو
تر است یعنی خشونت ایشان را بنرمی خوش مقابله کنند و غضب ایشان را بحلم الا الذین ظلموا منهم مگر آنانکه
ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفتند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که
ایشان اثبات فرزند میکنند مر خدای را سبحانه وقولوا و بگویید با ایشان که بتصدیق تمام آمنا ایمان آورده ایم
بالذی انزل بآنچیزی که فرو فرستاده شده است الینا بسوی ما یعنی قرآن وانزل الیکم و آنچه فرستاده اند
بشما یعنی توریت و زبور و انجیل والهنا و خدای ما والهکم و خدای شما واحد یکی است ونحن له و ما مر ورا
مسلمون گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب می کنید از احبار و رهبان وکذلک
و هم چنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را انزلنا فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را کتابی موافق
با کتب سابقه در اصول دین فالذین پس آنانکه آتیناهم الکتاب داده ایم ایشان را علم کتاب متقدم چون ابن
سلام و اصحاب او رضی الله عنهم یؤمنون به می گروند بقرآن یا آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت
صلعم بقرآن گرویده بودند چون قیس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان ومن هؤلاء
و از این گروه عرب من یؤمن به کسی هست که می گروند بقرآن یا بمحمد وما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند آیتها کتاب ما را
الا الکافرون مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند
وی وما کنت و نبودی تو که تتلوا بخوانی من قبله پیش از قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله ولا تخطه و نمی
نویسی کتابی را بیمینک بدست راست خود تاکید است در نفی کتاب یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط
نه نوشته که اگر چنانچه خوانده و نویسنده می بودی اذا لارتاب المبطلون آنهنگام در شک افتادندی
باطل کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون می خواند و می نویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان
التقاط کرده و بر ما می خواند یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر
الزمان امی باشد و این کس قاری است و کاتب و در تیسیر آورده که خط و قرات فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را
و عدم آن معجز آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و در ارتیاب و شک مبهم نماند حضرت حق سبحانه
در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از عطیه بن عون
ابن عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله صلعم حتی کتب و قرا و این صورت منافی قرآن نیست
زیرا که در آیت نفی کتابت را مقید ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی امی بوده است
از اول عمر تا آخر بصورت بصواب اقرب است ❊ بعلم کو نویسد انکشتش بود لوح و قلم اندر مشتش

الجزء ۲۱ خمس

از

از سواد خط اگر چه بیست بکمالش نرسید هیچ شکست ❊ بود او نور و خط تیره ظلم ❊ نشود نور و ظلم
جمع بهم بل هو آیات بلکه قرآن بینات آیتها روشنست فی صدور الذین در سینهای آنکه اوتوا العلم
داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد می گیرند تا هیچکس تحریف نتواند
کرد و خواندن قرآن ظهر القلب خاصه امت مرحومه است که کتب متقدمه را از اوراق میخوانده
اند قولی آنست که هو راجع است بحضرت رسالت صلعم یعنی محمد علم کارها او علم بانکه او امی است
آیتها روشنست مر آنان را که دانا اند بکتب الهی و وافق بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی
وما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند مر آیتها را که محمد صلعم و قرآن الا الظالمون مگر کاملان در ظلم که
مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وقالوا و گفتند کافران لولا انزل چرا فرو فرستاده نمی
شود علیه بر محمد آیات نشانها من ربه از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی
و مائده عیسی قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عند الله نزدیک خدایست هر گاه که خواهد
بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست وانما انا و بگو جز این
نیست که نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف می کنم بلغتی که شما در یابید اولم یکفهم
آیا بسنده نیست ایشان را یعنی هویدا و معجزه واضح انا انزلنا که ما فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را
و هو مشتمل یتلی علیهم خوانده می شود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم اند و اسرار بلاغت اطوار
فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر از ایشان طلبیده و ایشان
لشکر می کشند و مال و جان در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجزه روشن تر از این کجا باشد
و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلعم آمدند از سخنان یهود نوشته با خود آورده و مدعا آنکه بنخوانیم
علم خود و ایمان افزودن سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس که قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان
آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد که آیا کفایت نیست ایشان را قرآن
که بر ایشان می خوانند ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة هر آینه بخششی است و نعمتی بزرگ مر
کسی را که متابعت او کند وذکری و پندی و نصیحتی است لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند
قل کفی بالله بگو بسنده است خدا بینی وبینکم میان من و شما شهیدا گواه بر صدق من چه را تصدیق
می کند بمعجزات یعلم می داند ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما بر وی مخفی
نخواهد بود والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بالباطل بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان آورده اند
بمعبودان باطل وکفروا بالله و کافر شدند بخدای حق اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکاران
که بدل کردند کفر را بایمان ویستعجلونک و شتاب میکنند کافران نزول بالعذاب بنزول عذاب چون نضر
بن حارث و امثال او ولولا اجل مسمی و اگر نه مدتی بود نام برده و معین برای عذاب هر قومی لجاءهم
العذاب هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود ولیاتینهم و بی شک خواهد آمد آن عذاب بدیشان
بغتة ناگهان در دنیا یا بوقت مرگ یا در آخرت وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا یستعجلونک

بالعذاب طلب تعجیل می کنند ابجلول عذاب وان جهنم وحال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین فرو
گرفته است و احاطه کرده ناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیطست بدیشان
یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشاهم العذاب یاد کن روزی را که
فرو گیرد ایشان را عذاب من فوقهم از زبر سرها ایشان ومن تحت ارجلهم و از زیر پایها ایشان ویقول
و گوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیان را ذوقوا بچشید ما کنتم تعملون جزاء آنچه بودی که
می کردید دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هرچه اینجا کاشته اید آنجا بدروید بیت
تو تخمی بیفشان که چون بدروی ، بحصول خود شاد و خرم شوی ، آورده اند که جمعی مومنان در مکه
اقامت کرده و از قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند
و بترس و هراس پرستش خدای نمودند حق سبحانه این آیة فرستاد یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا
آنانکه گرویده اند از اهل شرک یکسو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی اشکار العبادة
نمی توانید کرد ان ارضی بدرستی که زمین من واسعة گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بجای
امن فایای پس مرا فاعبدون پرستش نمایید خالصا و اینجا گفته اند ، سفر کن چو جای تو نا خوش بود
کزین جای رفتن بدان ننگ نیست ، وگر ننگ گردد ترا جایگاه ، خدای جهان را جهان تنگ نیست ،
و اگر از دوستی اهل و ولد پابسته بلد شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که کل نفس
هر نفسی کل نفس ذائقة الموت چشنده مرگست و مرگ ایشان همه جا و همه کس خواهد رسید ثم الینا پس بسوی
ما ترجعون باز گردیده خواهند شد و حفص بخطاب می خواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزا اما
پس بکار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی حضرت پیغمبر آخر الزمان باید آورد والذین
آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و پیغمبر وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی اداء فرایض نمودند لنبوئنهم
هر آینه فرود آریم ایشان را من الجنة از بهشت غرفا غرفها و آن بلند و غرفها ارجمند تجری میرود من تحتها
الانهار از زیر آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاودان باشند فیها در آن غرفها یا بهشت نعم اجر
العاملین نیکو مزدی است عمل کنندگان خیر را بهشت الذین صبروا آنانکه شکیبایی ورزیدند بر اذی مشرکان
و هجرت اوطان وعلی ربهم و بر پروردگار خود نه غیر او یتوکلون توکل میکنند و کار خود بدو می سپارند
مومنان مکه این آیتها شنیده عزیمت هجرت مدینه نمودند و عذرها در دست داد که ببلده که ما را در آن
اسباب معیشت مهیا باشد چگونه توان رفت آیت آمد وکاین من دابة و بسا از جنبندگان که هیچ وجه
لا تحمل بر نمی دارد رزقها روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمی کند و ذخیره
کنندگان جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره نهد و فراموش کند در
کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود نهان می کرد
القصه جانوران بسیارند از وحوش و دواب و طیور و سباع و هوام و حیوانی که ذخیره ننهند و حامل
رزق نشوند الله یرزقها خدای رزق دهد ایشان را وایاکم و شما را نیز با آنکه عدم اسباب معیشت اند

در بلاد غربت اندیشه مکنید نظم هست از فیض کرم ذوالجلال ، مشرب ارزاق پر از آب زلال ،
شاه و گدا روزی از آن میخورند ، مور و ملخ قسمت از آن می برند ، وهو السمیع و اوست شنوا مر قول
شما که روزی از کجا خوریم العلیم دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد ولئن سألتهم و اگر بپرسی
مر اهل مکه را من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها وسخر الشمس والقمر و مسخر کرد آفتاب
و ماه را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه این همه مسئله در عقول قرار گرفته که واجبست
انتهاء ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست
فانی یؤفکون پس کجا برگردانیده می شوید از توحید یعنی چرا روی از راه حق می تابند و سلوک
سبل باطل می نمایند الله یبسط الرزق خدای می گستراند و فراخ می گرداند روزی را لمن یشاء برای
هر کس که می خواهد من عباده از بندگان خود ویقدر له و تنگ می سازد مر آنرا که میخواهد ضمیر عاید است
بغیر مذکور و جه تفسیر و الست بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکی است یعنی بر هر بنده که
خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزی از قبض
و بسط علیم داناست و مصلحت بندگان بر وی مخفی نیست ولئن سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان
عرب من نزل که فرو فرستاده من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی فاحیا پس زنده کرد و تازه
ساخت به الارض بان آب زمین را من بعد موتها از پس مردگی و افسردگی آن لیقولن الله هر آینه می گویند
خدای معترف اند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت
او شریک می سازند قل الحمد لله بگو شکر و سپاس مر خدای را که از این ضلالت مرا و مومنان را نگاه
داشت بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند که سخن متناقض میگویند و اقرار دارند بخالقیت
او و اشراک او می دانند وما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغولی و بیکاری
ولعب و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان می ماند که بیکجا جمع آیند و ساعتی بدان
مبتهج گردند و اندک زمانی را ملول و مانده گشته متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت وان الدار الآخرة
بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ، بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند لهی الحیوان و بدرستی
که سرای دیگر لهی الحیوان اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد بود لو کانوا
یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیا فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا پس چون
نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دعوا الله بخوانند خدای را
مخلصین در حالتی که خالص کنندگان باشند له الدین برای خدا دین خود را و در کشف آن سعی نمایند
بوی برند لما نجیهم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آورد بسلامت الی
البر بسوی دشت اذا هم آنگاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لیکفروا
تا کافر شوند بما آتیناهم بآنچه دادیم ایشان را از نعمت و نجات ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر
عبادت اصنام یا برخوردار از زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار

من

وان الدار الآخرة

فلما نجیهم

بوقت عقوبت اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمی دانستند اَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما کردانیدیم شهر ایشانرا
حَرَمًا آمِنًا حرمی ایمن یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده می شوند
مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از کرداکرد بلد ایشان یعنی مردمان را می کشند و اسیر می کنند در حوالی مکه و کسی
متعرض ایشان نمی کردد اَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتان اند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ می کروند وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ و بنعمت
خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که مکر است در حرم و ایمنی از خوف يَكْفُرُونَ کافر می شوند و دلیل
کفران نعمت ایشان شرک است يَكْفُرُونَ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بر بندد و بسازد
عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و کمان برد که او را شریک هست اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن یا
رسول را لَمَّا جَاءَهُ آن هنگام که بیاید بدو اَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایگاه
و اقامت لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین
لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشانرا سُبُلَنَا براههای خود وَاِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکو
کارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت اراده مجاهد کرد بطریق اطلاق تا متناول
باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا نمایم
او را سبیل جنت امام قشیری رحمه الله فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش
دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه می فرماید که هر که جهد کند برای
ما راه دهیم او را بسوی خویش در بحر آورده کرم که کوشش نماید در طلب ما نمایم او را راه دریافت
ما الامر طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند
انا المعبود فاطلبني تجدني انا المقصود فاطلبني تجدني اگر بجست و جوی من شتابی مراد
خود بر وی بازیابی

سورة الروم بسم الله الرحمن الرحيم الٓمٓ

ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه آیه ربانی اند هر حرف
اشارت است بصفتی که حق را بدان ثنا کویند چنانچه الف از ین کلمات اشارتست از الوهیت و لام
از لطف و میم از ملک و کفته اند الف اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد صلعم یعنی
الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله و سلامه علیه غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان
و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي اَدْنَى الْاَرْضِ در نزدیک ترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم
و آن اردن و فلسطین بود یا لشکر پارسیان از زعات و بصری و آنچنان بود که خسرو پرویز شهریار
و فرخان که دو امیر بودند با لشکری کران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بکرفتند و مردم روم
منهزم کشتند و در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر صلعم این خبر بمکه رسید و کافران شادمان شده
از روی شماتت با اهل ایمان کفتند که شما و ترسایان اهل کتاب اند و ما و فارسیان بی کتابیم برادران غلبه
فارس بر روم تفال بکنیم که ما بر شما غالب خواهیم کشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد وَهُمْ و ایشان
مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک

وَمَنْ اَظْلَمُ

سال

سال که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد از ین مشرکانرا کفت چشم شما روشن مباد
بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف کفت نه
چنین است و ما با تو کرو می بندیم بده اشتر جوان و مدت سه سال کرد بستند و صدیق رضی
الله عنه صورت حال بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسانید آن حضرت
فرمود که بضع سنین تا ثلث و تسعه است برو در مال و در مدت بیفزای ابو بکر باز کشت و تا نه
سال بصد اشتر رهنه کردند و ضمان از یکدیکر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش
غالب کشتند خبر غلبه رومیان بفارسیان رسید و کویند این خبر در روز حدیبیه محقق شد و
صدیق صد شتر از ابی بقول اول و از ضمان بقول ثانی بستد چون ابی در حرب کشته شده بود
و حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرموده که صدقه ده القضیه
این آیه اخبار است از امور کاینه در مستقبل و آن از جمله اقسام قرآنست لِلّٰهِ الْاَمْرُ مر خدای راست حکم و فرمان
مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت
قضا او راندنست و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار کفته که قبل از لست و بعد
ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازل و ابد است وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان
غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللّٰهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر
قومی که کتاب ندارند بجهه در ین صورت انقلاب تفاول است و ظهور صدق اخبار مومنان
و بردن کرد و از دیاد یقین صحابه و کفته اند فرح بانست که بعضی اعدا دین بر بعضی غلبه کردند
و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب کشتند بروز
بتمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر کشت و خواست که یکی را بدست دیکری هلاک کند و هر دو
بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسایی اختیار
نموده سپهبد لشکر روم کشتند و فارسیانرا مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بکرفتند يَنْصُرُ
و یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب انتقام کشنده از جمعی الرَّحِيمُ
مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای غلبه روم را و فرح مومنانرا وعده
کردنی لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ خلاف نمی کند خدای وَعْدَهُ وعده خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست می
سازد وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند صحت وعده را يَعْلَمُونَ می دانند ظَاهِرًا ظاهرها
اشکارا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندکانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را با اسباب معایش و تجارات
و در تیسیر میکویند مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجرا انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد آن را
دانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْآخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود انست هُمْ غَافِلُونَ ایشان غافلان زی
خرابانند تکرار ضمیر جهت تاکیدست اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمی کنند فِي اَنْفُسِهِمْ در نفسها خویش که وا ابا
ممکنا نست یعنی هر چه از آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا جراء در کار نفس خود تفکر می

نمایند ما از اثبات خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدا السموات والارض آسمان و زمین را
وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است الا بالحق مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب بالحق یعنی بحکمت
ملخص سخن آنکه آفریدن ارض و سما نه برای بازیست بلکه آفریده بجهت استدلال بر توحید است
واجل مسمی و برای وقت نام برده که چون آن زمان برسد مراد ازو روز قیامت است وان کثیرا
و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان یعنی کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی ب
رستخیز که وقت لقاست لکافرون ناگرویدگان و منکران اند اولم یسیروا آیا سیر نمی کنند فی الارض
در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فینظروا کیف کان تا به بینند که چگونه بود عاقبة
الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند آن گروه اشد منهم
سخت تر از اهل مکه قوة از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان واثاروا الارض
و بگردانیدند زمین را جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب
وعمروها و عمارت کردند اکثر مما عمروها بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع
اند با آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات
بآیتهای روشن یا معجزها هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از روزگار ایشان
بر آورد فما کان الله لیظلمهم پس نیست خدا که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب
ایشان را هلاک کند ولکن کانوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات انفسهم یظلمون بر نفسها خود
ستم میکردند ثم کان پس هست عاقبة الذین سرانجام آنانکه اساؤا بد کردند یعنی کافر شدند السوای
نتیجه بدی که عقوبت و عذابست و گفته اند که سوای مر دوزخ است چنانچه حسنی اسم بهشت است
یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای خدای
یعنی باور نداشتند و از آنها عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وکانوا بها و بودند که بدان آیتها
یستهزءون استهزا می کردند الله یبدؤا الخلق خدای می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر باره
زنده می گرداند و بر می انگیزد بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا و حکم او ترجعون باز گردانیده
می شوید و حفص تا می خواند بطریق خطاب ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت
یبلس المجرمون خاموش شوند مشرکان خاموش کسی که منقطع باشد از حجت ولم یکن لهم و نباشد ایشان را
من شرکائهم از بتان ایشان یعنی خدایان که مشرکان نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام
شفعاء درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا می گفتند که اگر ما شفیع خواهند بود
و در آن روز از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وکانوا و باشند کافران بشرکائهم بدان ایشان
کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة
و روزی که قایم گردد ساعت یعنی رستخیز یومئذ آن هنگام یتفرقون پراکنده گردند مردمان و از هم
جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آرند و جمعی باسفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت

ویکی در درکه فرقت آن بر سریر بهجت این در حضیض محنت آن در انواع ثواب و این در اصناف عذاب
جمعی از دولت تلاقی یاران و برخی از اشتیاق کاران یکی خندان مصدر عشرت یکی نالان مصدر عبرت
یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجرت فاما الذین اما آنانکه آمنوا گرویده باشند وعملوا
الصالحات و عملهای پسندیده کرده فهم فی روضة پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار یحبرون
شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا بکرم
و منعم باشند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند در احقاق گفته که متوجه سازند ایشان در عین المعانی
آورده که آواز خوش شنوند بنشاط و هیچ لذت برابر سماع نباشد در خبرست که اشجار بهشت تغنی
کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت باشد از ابو درداء پرسیدند
که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرمود که بتسبیح یحیی معاذ رازی را پرسیدند که از آوازها کدام
دوستر داری فرمود که مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار
فرموده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس منادی طرب سماع
کند در مقعد صدق عند ملیک مقتدر فرمان آید یا داود که بدان نغمه دلپذیر و صوت
شور انگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی توریت تلاوت کن ای عیسی بقراءة انجیل مشغول
شو ای درخت طوبی آواز و لحن تسبیح ما بکشا ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی
نقل میکند که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان
از اوراد و اذکار باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت
سماع خواهد بود و اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع ابا در بهشت نورانی یاد میدهد
مومنان گویند کاثار بهشت ・ نغز گردانید هر آواز زشت ・ ما همه اجزای آدم بوده ایم ・ در بهشت
آن لحن بشنوده ایم ・ گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی ・ یادمان آید از آنها اندکی ・ پس نی و چنگ
و رباب و سازها ・ چیزکی ماند بدان آوازها ・ عاشقان که این نغمها بشنوند جز بکنند اند
سوی کل پویند واما الذین کفروا و اما آنها که نگرویده باشند وکذبوا بایاتنا و تکذیب کرده
مر آیتهای ما یعنی قرآن یا دلالت قدرت او ولقاء الاخرة و لقاء آن سرای یعنی حشر و نشر را فاولئک
پس آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب حاضر شدگان فسبحان الله مصدریست بمعنی امر یعنی
تسبیح گویید خدا را و بپاکی یاد کنید یا نماز گذارید حین تمسون هنگامی که بشبانگاهی در آیید
مراد نماز شام و خفتن است وحین تصبحون و در هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وله
الحمد و مر او راست ستایش فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین
است حمد او میگوید وعشیا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون
و هنگامی که در می آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت

است بر اتصال او بصلوة جهر بر خالی از سبقی نیست و جمعه چون دلالت بر رفع صوت ندارد
تخصیص ذکر بنماز اخفا مناسبتی می‌نماید یخرج الحی بیرون می آرد خدای زنده را من
المیت از مرده چون نخل از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد
و مومن از کافر و عالم از جاهل و یخرج المیت و بیرون می آرد مرده را من الحی از زنده بعکس انها
که مذکور شد و یحیی الارض و زنده می گرداند زمین را بگیاه بعد موتها پس از مردگی و افسردگی
ان و کذلک و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور و من آیاته و از نشانها
قدرت خدا ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را من تراب از خاک ثم اذا انتم
پس اکنون شما بشر مردمان اید تنتشرون پراکنده می شوید در زمین برای تصرف در اسباب
معیشت و من آیاته و از علامات توانایی او ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما من انفسکم از شما
یعنی از جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بسبب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان
چه جنسیت سبب ملایمت و مخالفت واسطه منافرت بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد و هیچ
کس از جنس خود نشک بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس و جعل بینکم
و ساخت یعنی بدید آورد میان شما و ازواج شما مودة دوستی و رحمة و مهربانی در موضع آورده
که مودت بجز رشوه و رحمت بسبب زادن و فرزند بر خود سالار و رحمت بر پیر زالان ان فی ذلک
بدرستی که در آفریدن ازواج متشاکل و متشابه مردمان در بشر به لایات آثار دلالتهاست لقوم
یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و در حکمت این صورت مطلع شوند و من آیاته و از دلالتها
قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست و اختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای
شما در سخن گفتن چه باواز یا صامت و بلند چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی
و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانها مختلف هفتاد و دو است
نوزده در اولاد سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث و الوانکم و دیگر
اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیات
و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیزها بر دیگر نیست حتی توامان که با وجود توافق مواد
و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالفت خواهند بود ان فی ذلک بدرستی که در مخالفت
السنه و الوان با انکه از یک پدر و مادر زاده اند لایات نشانها قدرت و حکمت للعالمین
مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتی
کلی مندرج است چه اگر بدین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری
از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالات مر دانایان راست که در ان نظر
کنند و مغرور آن بر بسند و من آیاته و از علامات قدرت کامله اوست منامکم خواب کردن

شما

شما باللیل والنهار بشب و روز جهت استراحت قوی نفسانی و تقویت قوی طبیعی و ابتغاؤکم
و جستن شما روزی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش در روز و شب و گفته اند منام مخصوص
بشب است و ابتغا بروز و لیکن آیه تعقید بمو... هست بجهت معنی ان فی ذلک بدرستی که در خواب
شب و معیشت روز لایات دلالتهاست و عبرتها لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند
بگوش و هوش و من آیاته و از نشانهاء حکمت یریکم البرق آنست که می نماید بشما برق را خوفا
برای ترسانیدن مسافر از صاعقه و طمعا و در طمع افکندن مقیم برای باریدن باران و ینزل
و فرو می فرستد علیکم من السماء از جهت آسمان یا از ابر آبی را فیحیی پس زنده می گرداند به الارض
بدان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه می روید بعد موتها پس از افسردگی و پژمردگی آن ان فی ذلک
بدرستی که در برق و باران لایات هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل
کنند در تکوین حادثات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه و من آیاته و از نشانها
توانایی او ان تقوم السماء آنست که بایستد آسمان بی ستون والارض و زمین بر روی آب بامره بفرمان
او یعنی بنگاه داشت او و مهیا ثم اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دعوة
خواندنی بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید من الارض از زمین اذا انتم
انگاه شما تخرجون بیرون آیید از قبرها خود و خروج از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست وله
و مر او راست من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب
وی اند کل له همه مر او را قانتون فرمان برداران اند در موت و حیات و بعث و نشور و در بعث
احوال از حکم او سر بر نمی توانند و بر نهند وهو و اوست الذی یبدؤ الخلق انکه اول بار بیافرید خلق را
انکه بمیراند ثم یعیده پس باز زنده گرداند او را وهو و باز آوردن اهون علیه آسانتر است بر خدای
همچنانکه بحث او افریدن یا اعاده باعتقاد شما آسان تر است از ابتدا چون ابدا را اقرار دارید اعاده را نیز
منکر نشوید و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست نظم چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق و
بردنش یکسانست نسبت بمن و تو هر چه دشوار بود در قدرت او بر کمال او آسانست وله المثل
الاعلی و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات
و عظمت صفات فی السموات والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و اوست غالب که عاجز نشود از
ابدا ممکن و اعاده او الحکیم دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت اند ضرب لکم بیان میکند خدا برای
شما مثلا من انفسکم مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هل لکم آیا هست شما را ای آزادان من ما ملکت
ایمانکم از ممالیک شما که ملک یمین اند من شرکاء هیچ انبازان فی ما رزقناکم در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب
فانتم پس شما و ایشان فیه در آنچیز سواء یکسان باشند یعنی چنانچه شما تصرف می کنید در مال و ملک خود

ایشان نیز توانند **تخافونهم** ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند **کخیفتکم** مثل ترسیدن شما
از امثال **انفسکم** از نفسها آنست یعنی از شریکان آزاد مخلص سخن آنست که ایا ای خواجگان شما بندگان را
در مال و ملک خود شریک می سازید یا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از استبداد
و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی و بعضی از دیگر تفاسیر هست که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم این آیه بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا هر گز این نبود
و آن حضرت صلوات الله و سلامه فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمی دهید پس چگونه
آفریدگار را که بنده خدایند در ملک او شریک می سازید **نظم** خلق چون بندگان سر در پیش مانده در بند
حکم خالق خویش جمله هم بنده اند و هم بندی کی رسد بنده را خداوندی **کذلک** مانند این تفصیل
نفصل الآیات تفصیل میکنیم و مبین می سازیم دلایل وحدت **لقوم یعقلون** برای گروهی که عقل خود
را در تدبیر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بی خبرند **بل اتبع**
الذین بلکه پیروی میکنند آنانکه **ظلموا** ستم کردند بر خود بشرک **اهواءهم** آرزوهای نفس خود را
بغیر علم بی دانشی **فمن یهدی** پس کیست که راه نماید **من اضل الله** آن را که فرو گذاشت خدا و بسبب خذلان
گمراه شد **وما لهم** و نیست مشرکان را **من ناصرین** یاران و همدادان که از عذاب دوزخ ایشان خلاص دهند
فاقم وجهک پس راست دار ای محمد روی خود را **للدین** برای عبادت خدا یا خالص کردان عمل
خویش را **حنیفا** در حالتی که مایل باشی از دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که بدین وجه اقامت کنید
و نیز روی کنید همه **فطرة الله** دین خدا را **الزم** آن فطرتی را که بحکمت **فطر الناس** بیافرید مردمان را
علیها برای آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه را حاصل
شد پس می فرماید که ملازم آن عهد باشید که بر آن مفطور شده اید **لا تبدیل** نهی است در صورت
نفی یعنی تبدیل مدهید **لخلق الله** مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدا خلق را بدان آفریده و میثاق ازلی
گرفت **ذلک** آنست **الدین القیم** کیش راست و راه مستقیم **ولکن اکثر الناس** ولیکن بیشتر مردمان از عدم تدبر
لا یعلمون نمیدانند **منیبین** حالت از ضمیر اقم ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز گردانندگانید **الیه**
بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس الله سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب او را
که جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد **نظم** تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم ∘ که هر چه تو در بندی بگیر دور
چه کنم **واتقوه** و بترسید از وی **واقیموا الصلوة** و بپای دارید نماز را **ولا تکونوا** و مباشید **من المشرکین**
از شرک آرندگان بترک نماز مستمعا خطاب با امتست در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی نقل میکند که
حدیث بمن رسید که هر چه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید پس من
این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن موافق کنم و پیدا سازم

سی سال تامل کردم تا این آیه یافتم که اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین **من الذین** بیان مشرکانست
فرقوا دینهم جدا کردند بر آنکه ساختند دین خود را **وکانوا شیعا** و گشتند گروه گروه مراد مشرکان
اند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری
که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و ابو امامه را درین باب خبر مرفوعست با اهل بدعت
کل حزب هر گروهی **بما لدیهم** بانچه نزدیک ایشانست **فرحون** هر کسی را در خور مقدار خویش هست
نوعی خوشدلی در کار خویش میکند اثبات خویش و نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر **واذا**
مس الناس و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را **ضر** سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام
است همه آدمیان را بشدتی در مانند **دعوا** بخوانند **ربهم** پروردگار خود را **منیبین**
الیه باز گشتگان بسوی حق **ثم اذا اذاقهم** پس چون بچشانید و بدهد ایشان را خدای **منه**
از نزدیک خود **رحمة** آسانی و صحت و توانگری و از آن شدت باز رهند **اذا فریق منهم** آنگاه
گروهی از ایشان **بربهم یشرکون** به پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل
کنند **لیکفروا** تا کافر شوند **بما آتیناهم** بانچه عطا کردیم ایشان را **فتمتعوا** امر تهدید است یعنی ای
کافران برخورید دو سه روزه از نعمتهای دنیاوی **فسوف تعلمون** پس زود باشد که بدانید سر انجام
کار خود که عقوبت اخروی باشد **ام انزلنا** آیا فرستادیم ما **علیهم** بر کافران **سلطانا** کتابی و حجتی
یا رسولی او سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد **فهو** پس آن رسول یا ملک **یتکلم** که سخن گوید
یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد **بما کانوا به یشرکون** با چیزی که هستند که بآن شرک
می آرند یعنی دلیل بود بر اشتراک ایشان **واذا اذقنا الناس** و چون بچشانیم مشرکان را **رحمة** یعنی از سعت
وسعت و مانند آن **فرحوا بها** شادمان شوند بدان **وان تصبهم** و اگر برسد بدیشان **سیئة** رنجی
از مرض و قحط و امثال آن **بما قدمت ایدیهم** بانچه از پیش فرستاده دستهای ایشان **اذا هم یقنطون**
ناامید می شوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میکنند در نعمت و نه صبر دارند در محنت **اولم یروا** آیا
ندانسته اند **ان الله** آنکه خدای **یبسط الرزق** گشاده می گرداند روزی را **لمن یشاء** برای هر که بخواهد **ویقدر**
ان فی ذلک بدرستی که درین بسط و قبض **لآیات** هر آینه دلایل عبرت است **لقوم یؤمنون** برای گروهی
که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بندگان مؤمن
و اساس ایمان برین دو صفت است **فآت** پس بده ای محمد **ذا القربی** خداوند قرابت را از بنی هاشم
حقه حق او را از غنیمت و فیء و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالتست صلعم و همه اهل ایمان
درین داخل اند می فرماید که بدهید حق ایشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و توقیر و اکرام و امام
اعظم بر وجوب نفقه ذوی الارحام برین آیه استدلال میکند **والمسکین** و بدهید حق محتاج و بیچاره
وابن السبیل و رهگذر یا دور از راه مقرر شده یعنی وظایف زکوة **ذلک** این دادن حقوق بهترست

يُرِيدُونَ

از امساك خَيْرٌ لِلَّذِينَ براى كسانى كه مى خواهيد يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ لقاء خدا را يا رضاء او مى جويند يا مراد ايشان
وجه تقرب است بحق سبحانه جهت ديگر از اغراض و اعواض وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ايشانند رستگاران و فيروزى يابندگان وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه ميدهيد مِنْ رِبًا از هديه و عطيه بتوقع مكافات
لِيَرْبُوَا تا بيفزايد مال شما فِي أَمْوَالِ النَّاسِ از مال مردمان يعنى هديه بكسى ميدهيد و زياده از آن
ثمن او توقع مى كنيد تا مال شما افزون گردد فَلَا يَرْبُوا پس زيادت نمى شود آن مال عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى
و بركت از آن برمى خيزد يا آنچه ميدهيد از زيادت حرام در معاملات يعنى سود زيادتى
در مال سودخواران كه آيد چنان نمى شود و بركت در آن نمى ماند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ و آنچه ميدهيد از
زكوة مفروضه يا صدقه كه در آن دادن تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ مى خواهيد ثواب خداى فَأُولَئِكَ پس آن
گروه كه زكوة و صدقه لوجه الله دهند نه براى مكافات هُمُ الْمُضْعِفُونَ ايشانند فزونى شدگان
خداوند يا يابندگان افزونى كه يكى را ده يا زيادت يابند اللَّهُ شما اى بحق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست كه
بيافريد شما را و شما نبوديد ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزى داد و ميدهد شما را تا مادامى كه زنده ايد ثُمَّ يُمِيتُكُمْ
پس ميراند شما را بوقت انقضاء آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده گرداند شما را يعنى بتان كه بزعم شما شريكان
خدا اند هست مَنْ يَفْعَلُ كسى كه بكند مِنْ ذَلِكُمْ از اين خلق و رزق و اماتت و احياء مِنْ شَيْءٍ هيچ چيز را تا بدان سبب
او را پرستش توان كرد و چون از هيچ كدام از كارها نيايد پس ايشان را شريك گرفتن نشايد سُبْحَانَهُ
پاك است خداى وَتَعَالَى و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شريك مى آرند بوى ظَهَرَ الْفَسَادُ آشكار شد
تباهى فِي الْبَرِّ در بيابان بخشك سالى و مردن دواب و طواعين وَالْبَحْرِ و در دريا بطوفان و جوش
و غرق شدن سفن بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه كرده است أَيْدِي النَّاسِ دستهاى آدميان يعنى بشومى معاصى
اغلب علما بر آنند كه مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتى كه باران نبارد در بيابان نبات نرويد
و در دريا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب كشاف آورده كه چون باران منقطع گردد جانوران
آبى نابينا شوند و گفته اند كه فساد بر آن بود كه قابيل هابيل را بكشت و فساد بحر آنكه جلندى
كشتيها را بغصب گرفت و نزد بعضى مراد از فساد است يعنى نتيجه آن ظاهر شد در بيابان باهلاك اهل
قرى و در دريا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدير حضرت ملك قدير افساد اسباب دنياوى
از آدميان كرد لِيُذِيقَهُمْ تا بچشاند ايشان را بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخى از جزاى آنچه كرده اند چه تمام آن در آخرت
خواهد بود لَعَلَّهُمْ شايد ايشان بچشيدن اين بعض يَرْجِعُونَ باز گردند از شرك بتوحيد و از معصيت
بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شيخ ابو بكر واسطى قدس الله سره فرموده
كه هر كه بحر دل او بترك مراقبه فاسد گردد ظاهر شود در بر نفس او لئام [illegible] آورده است كه فساد
بر نفس بارتكاب محظورات است و فساد بحر دل باخلاق ذميمه و موقوف بر رسوم و عادات در حقايق
سلمى مذكور است كه بر لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقيق و فساد لسان علما بتأويلات

هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ

فاسد باشد و فساد لسان عرفا بدعاوى باطله ماه نا ديده نشانها ميدهند روشنائى را كج
بدان مى نهند از براى مشترى در وصف ماه صد نشان نا ديده گويند بهر جاه قُلْ سِيرُوا
بگو مشركان را كه برويد فِي الْأَرْضِ در زمين امم خاليه فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگريد كه چگونه
بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ سرانجام آنانكه مِنْ قَبْلُ پيش از شما بودند كَانَ أَكْثَرُهُمْ بودند بيشتر ايشان يعنى همه
هلاك شدند مُشْرِكِينَ شرك آرندگان فَأَقِمْ پس راست كن وَجْهَكَ يعنى خود را لِلدِّينِ الْقَيِّمِ
براى كيش راست يا روى آر بجهت دين راست مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پيش از آنكه بيايد يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ
روزى كه نيست باز گردانيدن مر او را مِنَ اللَّهِ از نزديك خداى كه خداى آن را باز نگرداند يَوْمَئِذٍ
يَصَّدَّعُونَ آن روزى كه جدا شوند مردم بر سر دو راه فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ مَنْ كَفَرَ هر كه
كافر شود فَعَلَيْهِ پس بروست كُفْرُهُ جزاى كفر او كه آتش جاويد است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر كه بكند كار
ستوده فَلِأَنْفُسِهِمْ براى نفسهاى خود يَمْهَدُونَ مى گسترند يعنى جايگاه راست مى كنند در بهشت و تفرق
بندگان روز قيامت واقع است لِيَجْزِيَ تا جزا دهد خدا الَّذِينَ آمَنُوا آنان را كه گرويده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و كرده اند كارهاى شايسته مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود ذكر جزاء كافران نكرد بجهت آنكه مقصود
بالذات مومنان اند إِنَّهُ اللَّهُ بدرستى كه خدا لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ دوست ندارد نا گرويدگان را با مومنان
جمع كند بلكه ايشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهاى قدرت خدا أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ
آنست كه ميفرستد بادها را يعنى شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرَاتٍ مژده دهندگان بباران يا بفرياد شما
رسند وَلِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از نعمتى كه تابع باران است يعنى خصب و رفاهيت وَلِتَجْرِيَ
الْفُلْكُ و براى آن تا بسبب بادها برود كشتيها در دريا بِأَمْرِهِ بفرمان خدا وَلِتَبْتَغُوا تا بجوئيد
در تجارت دريا مِنْ فَضْلِهِ روزى را كه خداى بمحض فضل ميدهد وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شايد كه
شما شكر گوئيد برين نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آينه فرستاديم مِنْ قَبْلِكَ پيش از تو اى محمد رُسُلًا فرستادگان
از آدميان إِلَى قَوْمِهِمْ بسوى گروه ايشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان ما با قوم خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها
روشن يا احكام هويدا از حلال و حرام بعضى از قوم ايشان بدانها گرويدند و برخى كافر شدند
فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام كشيديم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنكه كافر شدند و ايشان را هلاك كرديم و يارى
كرديم آنان را كه گرويده بودند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ يارى دادن
مومنان چه ايشان مستحق نصرت اند اللَّهُ خداوند بحق الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ آنست كه مى فرستد بادها را
فَتُثِيرُ سَحَابًا پس بر انگيزانند بادها ابرها را و بهوا برند فَيَبْسُطُهُ سَحَابًا پس خدا بگستراند آن را يعنى متصل سازد هم
بهم كاهى كه ميخواهد فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد رونده يا ايستاده وَيَجْعَلُهُ
و گرداند آن را گاهى كِسَفًا پاره پاره هر قطعه در طرفى فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو مى بينى باران را كه بحكم الهى
يَخْرُجُ بيرون مى آيد مِنْ خِلَالِهِ از ميان ابر هم در وقتى كه متراكم و متصل است و هم در وقتى كه منقطع و متفرق

فَيَبْسُطُهُ

است فاذا اصاب به بس چون برساند خدا باران را من یشاء در ارض و بلاد هر که خواهد من عباده از بندکان خود اذا هم انکاه ایشان یستبشرون شادمان و خوش دل می شوند و ان کانوا و بدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از انکه فرستاده شود بر ایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان از باران فانظر پس در نکر الی آثار رحمت الله بنشانه رحمت خدا یعنی باران مطر تا به بینی که کیف چکونه خدا باران یحیی الارض زنده می کرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نباتات بعد موتها پس از فسردکی و افسردکی ابن حفص آثار جمع می خوانند یعنی به بین آثار رحمت الهی و بخشایش ناسامی که زمین مرده را زندکی بخشد ان ذلک هر اینه زنده کردانند مردکانست چه احیا ارض احداث مثل آنست که در وبوده از قوی نباتی و احیا موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها و هو و خدا علی کل شیء بهمه چیز قدیر تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع مکونات یکسانست در الحقایق آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندکانی کل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در بحر الحقایق فرموده که رحمت نشانه حیاتست که زمین دل بدل زندکی می یابد و نزد بعضی محققان اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حقیقت و در مثنوی معنوی حکایت مناسب این مبحث ایراد فرموده نظم صوفی در باغ از بهر کشاد • صوفیانه روی بر زانو نهاد • پس فرو رفت او بخود اندر نغول • شد ملول از صورت خوابش فضول • که تو جنسی آخر اندر نکر این درختان بین و آثار خضر • امر حق بشنو که کفتست انظروا • سوی این آثار رحمت انظروا • آن بروی کفت آثارش دلست • ای بوالهوس آن برون آثار آثار ستو • باغها و میوها اندر دلست • عکس لطفش بر این آب و کلست • چون حیات از حق بکیرد روی • برعتی کردد ز کل در دل روی • و لئن ارسلنا و اکر بفرستادیم ما ریحا بادی که موذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذابست که بر مزروعات ایشان وزد فرأوه پس ببینند کشت را مصفرا زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیك رسیده چنانکه از وی نفع نتوان کرفت لظلوا هر اینه باشند من بعده یکفرون پس از زردی زرع کافر شدند و بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان او و قول تو قبول نمایند فانك بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمی توانی شنوانید مرده کان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است و لا تسمع الصم و نمی توانی شنوانید کران را الدعا خواندن اذا ولوا چون بر کردند از خواننده مدبرین که رکان از متکلم قید تولیه و ادبار برای تاکید حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اکرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی در می یابد اما اکری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروست و ما انت و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از کمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی

مشرکان را ان تسمع نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن الا من یؤمن مکر آن را که کرویدنست فهم مسلمون بایات کتاب ما چه ایمان ایشان از آن میدارد که لفظ قرآن را ادراک کنند و در معنی آن تدبر نمایند فهم مسلمون بر ایشان کردن نهادکان اند مر اوامر و نواهی را الله الذی خدای مطلق آنست که خلقکم بیافریدشما را من ضعف از چیزی سست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف از پس سستی طفلی قوة توانائی یعنی جوانی ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس قوت شباب ضعفا و شیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچ می خواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری و هو العلیم و او دانا است بلوح بندکان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان و یوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعت دنیا یقسم المجرمون سوکند خورند کافران مضمون آنکه ما لبثوا درنك نکرده اند در دنیا یا در قبور غیر ساعة جز ساعتی و همه مومنان دانند که ایشان دروغ میکویند کذلك مثل این برکشتن اند راستی در آخرت کانوا هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر یؤفکون برکردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ کفتن است درین سرای و در آن سرای و قال الذین و بعد از سوکند ایشان بر عدم لبث در دنیا کویند آنانکه اوتوا العلم دادند ایشان را دانش و الایمان و کرویدن یعنی مومنان و علما از ملایکه و انس کویند چرا دروغ می کویند لقد لبثتم بدرستی که درنك کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطورست فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن انجا که کفت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضاء او یا در لیخ شما نوشته اند زمان مکث شما باشید و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید الی یوم البعث یا روز بر انکیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز بر انکیختن که انکار می کردید و لکنکم کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر لا تعلمون نمی دانستید که بعث خواست بس کافران اعذار کرده برای تدارك ما فات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنان را که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذر خواهی ایشان و لا هم و نه ایشان یستعتبون خوانده شوند بچیزی که از اله عتاب ایشان کند یعنی نکویند ایشان را که استرضا خدا کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود و لقد ضربنا و هر اینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل و لئن جئتهم بآیة و اکر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی منکران و معاندان بمعجزه که می طلبند لیقولن هر اینه کویند آنانکه نکرویدند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد الذین کفروا ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان الا مبطلون مکر تباه کاران و دروغ کویان و بر بافندکان کذلك همچنین یطبع الله مهر می نهد خدا علی قلوب الذین بر دلها آنانکه لا یعلمون نمی دانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلای کلمه و غالب

شده دین تو حق راستست و خدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین و ترا بسبکباری ندارند
آنانکه لا یوقنون بی گمان نمی شوند در امر معاد بازاران بنارند که تعجیل کنی در دعا عذاب بریشان که آن
بوقتی که مقرر باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد نکه دارید وقتی کار را
که هر کاری بوقتی باز بسته است سورة لقمان بسم الله الرحمن الرحیم الم
حروف مقطعه است مبادی سور و مفاتح کنوز و در الم گفته اند الف اشارتست بانا و لام بالله و میم
بمعنی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران والاحسان تلک این آیات آیات الکتاب
آیتها قرآنست الحکیم خداوند حکمت یا محکم که در وی تناقص نباشد یا حاکم حکم بحلال و حرام کند
هدی راه نماینده است و رحمة و بخشش از خدای للمحسنین مر نیکوکاران الذین آنانکه یقیمون
الصلوة بپای میدارند نمازها مفروضه را و یؤتون الزکوة و می دهند زکوة واجبه را و هم وابنا
بالآخرة برای دیگر هم یوقنون ایشان بی گمان اند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک آن گروه
که بدین صفات موصوف اند علی هدی بر راه راست اند من ربهم از آفریدگار خود و اولئک و آن گروه هم
المفلحون ایشان رستگاران اند مفسران آورده اند که نضر بن حارث بتجارت جانب فارس
رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خرید در مجامع قریش بمسامع ایشان می رسانید که همه شیفته
و فریفته می شدند و گفتی مرد کرا محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد
من از سعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیت فرستاد که ومن الناس و از مردمان
من یشتری کسی هست که میخرد لهو الحدیث سخن بازی که گفته اند سخن و بی دهنده و مشغول کننده یعنی اخبار
میکند افسانه بی لعنتی لیضل تا گمراه سازد مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او بازدارد
آن استماع قرآن بغیر علم بی دانش و برهانی و یتخذها و فرا میگیرد راه خدا را هزوا افسوس و سخریه
اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشان راست عذابی مهین خوار کننده که سبی و قتل است در دنیا و عذاب
و خزی در عقبی و گفته اند آیه در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع
اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی و اذا تتلی و چون خوانده شود علیه بر
انکس که لهو حدیث را خرید و بر گزید آیاتنا آیتها کلام ما ولی روی بگرداند مستکبرا در حالتی
که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات بآن نکند کان لم یسمعها گوییا هرگز نشنیده کان فی اذنیه
گوییا در گوشهای او هر دو وقرا گرانی است فبشره پس اعلام کن او را بجای بشارت بمرده بعذاب الیم
بعذاب دردناک ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند
عملها نیکو یعنی شایسته لهم مر ایشان راست جنات النعیم بهشتها با نعمت و نازها بهشتها خالدین
فیها در حالتی که جاوید باشند در آن وعد الله وعده کرده است خدا وعده کردنی حقا درست
و راست و هو العزیز و او خداوند غالبست که هیچ کس او را از وفا بوعده مانع نشود الحکیم راست کار که

هرچه کند بطریقت حکمت بود بیت نه در وعده اوست نقض و خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف
خلق السموات بیافرید آسمانها را بغیر عمد بی ستون ترونها می بینید شما از بر داشته و القی و بنهاد و افکند
در زمین یعنی پیدا کرد در و رواسی کوههای پایدار بلند ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد
چه زمین در روی آب متحرک بود چون کشتی و جبال را سبات آرام گرفت در موضع از ضحاک
نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را سخ زمین کرد تا بر جای بایستاد از انجمله کوه قاف است و ابو قبیس
و جودی و لبنان و سنین و بتیر و طور سینا و غیر آن و بث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة
از هر جنبنده و انزلنا و فرو فرستادیم التفات بتکلم جهات اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیر ما نتوانستند
و ما فرستیم من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی که بارانست فانبتنا پس برویانیم فیها در زمین باران آب
من کل زوج از هر صنفی گیاهی کریم نیک و بسیار منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین
و کوه و حیوان و نباتات خلق الله آفریده خدا اند فارونی پس بنمایید بمن که در عالم ماذا خلق چه چیز
بیافریدند الذین من دونه آنکه بدون وی اندمراد بتان اند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی
حق سبحانه می فرماید که اینها همه مخلوق منند کی بتان شما آفریده اند کلام است بل الظالمون
بلکه مشرکان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش
شرکت میدهند بیت هر که هست آفریده او بنده است . بنده در بند آفریننده است .
پس کجا که بنده که در بند است . لایق شرک خداوندست آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایا
او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتها لقمان برای
ایشان نقل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد فرمود ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان
الحکمة لقمان بن ماعورا را حکمت که قول صایب و فعل کاملست با شناخت توحید و نفی شرک در احقاق
کفته که اقامت ادله غفلت در تقریر توحید و ایمان برسول و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه بآن علما را
اختلافست در نبوت لقمان سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین ابر
نبوتست و او خواهر زاده ایوب علی نبینا و علیه السلام یا پسر خاله او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن
بن ناحور بن تارخ است و تارخ برادر ابراهیم علیه السلام بوده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت
او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا
عهد یونس علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبوده بلکه
حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده و در بنی
اسرائیل قضا با رسیدی و بقول بجاوندی از فرزندان نوبه بوده و مراد اسود اللون غلیظ
الشفتین روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانه وی در آمدند و برو سلام کردند جواب
داد و ایشان را نمی دید گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگاریم ترا خلیفه زمین می سازند تا

حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از ایزد کار من سمعا وطاعة
قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت
اختیار میکنم و متعرض فتنه نمی شوم ملایکه را ازین سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول ورا
بپسندید و حکمت بروی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه حکمت ازو منقولست که هر کلمه بعالمی
ارزد یکی از عظما بنی اسرائیل بروی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمه حکمت
میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی رمه فلان می کردی
گفت هستم فرمود چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت
نگاهداشتن و ترک مالا یعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله از حکم لقمان می آرد که
روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان در راه میوها
را بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه را
خوردند و دروغ بمن بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم توان کرد گفت آنکه
ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر کرا میوه بیرون آید خاین
اوست و پیر معنوی قدس الله سره در مثنوی این حکایت آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته
است از آن اینجا ثبت افتاد نظم گفت ساقی خواجه از آب حمیم ٭ مر غلامان را و خوردند آن ز بیم
بعد از آن می راندشان در دشتها ٭ می دویدند آن نفر تحت و علا ٭ در قی افتادند ایشان از عنا
آب می آورد از ایشان میوها ٭ چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف ٭ می بر آمد از درون آب صاف ٭
حکمت لقمان چو این داند نمود ٭ تا چه باشد حکمت رب الودود ٭ هر چه پنهان باشدت پیدا شود
هر چه او خاین بود رسوا شود ٭ در لباب آورده که داود لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد
که اصبحت فی یدی غیری مراد قبضه فضل و عدالت داود درین سخن تفکر فرموده نعره زد و بیهوش
شد و برخی از حکمت لقمان و کلمات نامل ایشان در جواهر التفسیر ثبت یافت القصه حق سبحانه فرمود
که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر گوی خدا را بر نعمت حکمت ومن یشکر و هر که
شکر گوید فانما یشکر پس جز این نیست که شکر می گوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت
و استحقاق مزید است بوی می رسد ومن کفر و هر که ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که خدا غنی بی
نیازست از شکر کسی حمید سزاوار حمدست و اگر چه کسی حمد نگوید یا محمودست که همه کاینات بلسان
حال و قال حامد حضرت وی اند واذ قال لقمان و یاد کن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود را و گفته
اند نام وی ماشان یا انعم یا اشکم یا شکور بوده وهو ولقمان یعظه پند می داد او را و میگفت یا بنی
ای پسرک من تصغیر شفقت و رحمت است لا تشرک بالله شرک میار با خدای ان الشرک بدرستی که
شرک آوردن لظلم عظیم هرآینه ستمی بزرگست چه تسویه مخلوق را با خالق ووصینا الانسان

ووصیت

ووصینا کردیم آدمی را و فرمودیم بوالدیه به نیکویی بپدر و مادر او و از موجبات نیکویی یکی آنست
که حملته برداشت فرزند را امه مادر او چند وقت و سستی می شد در حمل او وهنا سستی شدنی
علی وهن بر سستی شدن یعنی ضعف بالای ضعف وفصاله و باز کردن او را از شیر فی عامین در
گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی بانکه شکر گوی مرا
ولوالدیک و مر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه و بر شکر و شرک ایشان را
جزا خواهم داد وان جاهداک و اگر کوشش کنند مادر و پدر با تو علی ان تشرک بی بر آنکه شرک آری بمن و شریک
گیری ما لیس لک آن چیزی که نیست ترا به علم باستحقاق شرکت او دانشی فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را
وصاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده
شرع باشد و مقتضای کرم بود واتبع و پیروی کن در دین سبیل من اناب راه کسی را که برگشته است الی
بمن بتوحید و اخلاص که آن محمدست صلعم یا صدیق ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم
بازگشت شما فانبئکم پس آگاه خواهم داد شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول آیه
در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان
مناسبت نهی است از شرک و [illegible] آورده اند که مادر سعد سه روز نان و آب نخورد تا دهن او
بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند سعد می گفت که اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از وی
قبض کند یعنی اگر فرضا اگر هفتاد بار بمیرد از دین اسلام برنگردم پس دیگر باره از وصیت لقمان
خبر میدهد که فرزند خود را گفت یا بنی ای پسر من انها بدرستی که آن خصلت یعنی کردار [illegible] را که آدمی را
باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد در خوردی مثقال حبة همسنگ دانه من خردل از سپند اگر کاصغر حبوب
است فتکن پس باشد آن فی صخرة در صخره سبز که صما گویند که آن در زیر هفتم زمین است او فی السموات
یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آن در بالا سموات او فی الارض یا در زمین در مکان
پنهان یات بها الله بیارد خدا آن را و حاضر گرداند و بر آن حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدا باریک
دانست و علم او بهر خفی احاطه کند خبیر داناست بمکان هر چیزی یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار
نماز را تا نفس تو کمال یابد وامر بالمعروف و بفرمای به نیکویی وانه عن المنکر و باز دار از منکر تا دیگران از تو
کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود واصبر و شکیبایی
کن علی ما اصابک بر آن چیزی که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی ان ذلک بدرستی که این فرمودها
شد من عزم الامور از واجبات امورست یعنی آنچه خدا قطع کرده است قطع ایجابی ولا تصعر و میل مکن
خدک للناس روی خود را یعنی بوجه تکبر روی متاب بمردم بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع ولا
تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی خرام مانند جاهلان و رعنا

بستان ان الله لا یحب بدرستی که خدا دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود
فخور نازش کنند که باسباب نعم بر مردمان تطاول نماید واقصد ومیانه باش فی مشیک در رفتن خود یعنی
میان سرعت و بطو میرو که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن نشان تجبر
و بزرگواری بلکه میان رو باش و بطریق تواضع قدم نه واغضض و فرو آر و کم کن من صوتک از آواز
خود یعنی فریاد کنند و نعره زننده و دراز نباید و سخن گوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی که زشت ترین
آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار با وجود رفعت او
مکروه طبایع و موجب وحشت استماعست در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر
میکردند بدین آیه رد کرد بدیشان فخر ایشان را و حضرت رسالت صلعم او از بزم را دوست داشتی و جهر
صوت را کاره بودی و در انجیل مذکورست که بنیهای بندکان را که چون با من مناجات میکنند آوازها
خود را بخوابانند که من میشنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که گوید تخصیص انکر به
بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته‌اند که آواز او نزد
عرب مثل است در کراهیت سفیان ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی در تسبیح اوست الا حمار که
صیحه او از دیدن شیطانست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم
فانه رای شیطانا و در رقیه ما فیه از حضرت مولوی قدس الله سره وجه انکریه صوت حمار چنین نقل
کرده‌اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو ست یا برای شهوت یا جنگ دراز گوش و بکر و صفات
کمال غلبه بهیمی و سبعی زاید زشت‌ترین صداها باشد و اینجا معلوم می‌شود که نداکر از صاحب اخلاق
ربانی و ملکی آید خوب‌ترین نداها خواهد بود نظم نغمها عاشقان بس دلکش است استماع نغمه
ایشان خوش است الم تروا آیا نمی‌بینید ای مردمان ان الله آنکه خدای سخر لکم آرام ساخت برای شما
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان
راه می‌برید وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معادن تا
از آن انتفاع در آید واسبغ علیکم و تمام کرد بر شما نعمه ظاهرة وباطنة نعمتی آشکار او پوشیده یعنی آنچه می
شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه بجمع می‌خواند و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار
صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده و گفته و آنچه مشهور است نعمت
ظاهر حضرت رسالت صلعم و باطن امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوی خلق است
یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر
جان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصیره و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال
وصفاء احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس الله سره فرموده که فخر الاولیا یونس بجاوندی

گفته که نعمت ظاهر انصاف کدایان دادنست بر وفق و نعمت باطن تیب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر
التفسیر مثبت و مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور بیت کوششی کن ره سوی آن بجهر.
کاندر آن یابی صدف با بی کهر ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال کند و خصومت
ورزد فی الله در کتاب خدا یعنی نضر بن حارث که می‌گفت افسانه پیشینانست و در عین المعانی
آورده که یهودی از حضرت رسالت صلعم پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال او را
صاعقه گرفت و این آیه آمد که کس بود که مجادله کند در ذات حق بغیر علم بی دانشی ولا هدی و بی
بیانی از نزدیک خدا ولا کتاب منیر و بی کتاب روشن بلکه بمحض تقلید جدال نمود واذا قیل
لهم و چون گویند مر ایشان را که بصدق اتبعوا پیروی کنند ما انزل الله آنچه فرو فرستاده است خدا
یعنی قرآن و بیان بکرو ید قالوا گویند که بل نتبع نمی‌گرویم بدان و متابعت نمی‌کنیم آنرا بلکه پیروی میکنیم
ما وجدنا علیه آنچیز را که یافتیم بر آن آباءنا پدران خود را یعنی سلوک بطریق آبا میکنیم اولو کان الشیطان
آیا اگر بود شیطان که بوسواس و هواجس یدعوهم بخواند ایشان را الی عذاب السعیر بسوی عذاب دوزخ
ایشان هم چنین پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند ومن یسلم وجهه و هر که خالص سازد دین
یا عمل خود یا با خلاص توجه کند الی الله بدرگاه خدای وهو محسن و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد
فقد استمسک پس هر آینه دست زده باشد بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که کلمه شهادتست یا اسلام یا
قرآن و گفته‌اند الحب فی الله والبغض فی الله و اشهر رعایت طریق سنت و جماعتست والی الله و بحضرت
خداوندست عاقبة الامور بازگشت همه کارها یعنی اهل امور اگر خلایق اند بازگشت بوی خواهد بود
ومن کفر و هر که نگرود و جنگ در عروه وثقی زند فلا یحزنک پس باید که اندوهگین نسازد ترا کفره
ناگرویدن او الینا بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان فننبئهم پس آگاه کردانند خدای ایشان را
بما عملوا بانچ کرده‌اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ان الله علیم بدرستی که خدا داناست بذات الصدور
بانچ در سینهاست از خیر و شر نمتعهم برخورداری دهیم ایشان را بنعمت و سرور قلیلا زمانی اندک که زود
انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیچاره ایشان را به بیچارگی یعنی ناچار بیایند الی عذاب غلیظ بسوی عذاب
سخت و گران هر گز سبک نشود ولئن سألتهم و اگر بپرسی مر کافران را من خلق السموات والارض که بیافرید
آسمانها و زمینها را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه دلایل مانع از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن
است قل الحمد لله بگوی ای محمد سپاس مر خدای را که اعتراف می‌کنند بانچ بطلان اعتقاد ایشانست بل اکثرهم
بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمی‌دانند بدین اقرار ملزم می‌شوند لله مر خدای راست ما فی السموات والارض
آنچ در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق وی‌اند پس در آسمان و زمین جز او مستحق عبادت نبود
ان الله هو الغنی بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الحمید ستوده در صفات
خود قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش کنندگان و بی ستایش ایشان بیت ای غنی در ذات خود از ما

سر اخویشتن خود تو می کوئی بحمد و ثنا خویشتن • در اواخر سوره کهف گذشت که جهودان
اعتراض کردند بر قرآن که جای میکوید ثمان الحکمت خیر بسیار دادیم و جای می فرماید که وما اوتیتم من
العلم الا قلیلا و آیة آمد که قل لو کان البحر مدادا الآیة و درین سوره نیز تاکید آن خبر می فرماید که ولو
أن و اگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درختان اقلام قلمها والبحر و دریا محیط
با سعت خود مداد شدی یمده مدد داری بحر محیط را من بعده پس از فنا آب سبعة ابحر دریا هاء دیگر باشند
او را و بدان قلمها و بدان آبها مدد شده کتابت کردندی ما نفدت بس نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات
الله حکم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا خواهد آفرید در عقبی یا احکام یا فرمان
او یا نعمتی که در دارین پاینده کان اضافت میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهیست و آنچه مذکور شد نا
متناهی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در حکم فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که هیچ چیز
از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم و نه بر انگیختن شما
بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و بر انگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اسباب آلات و ادوات
و اعانت مدد کاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب
مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید بگو برخیزید از گورها بیک دعوت او همه خلایق از گورها
بیرون آیند ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست همه مسموعات را بصیر بیناست همه مبصرات و هم آن
قدرت چنین کس عجز او را نیست بیت قدرت بی عجز نداری بکس ※ قدرت بی عجز تو داری و بس الم تر
آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یولج اللیل در می آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنائی
روز و این وقتی است که شب در آید و یولج النهار و داخل میکرداند روشنائی روز را فی اللیل در
تاریکی شب زمانی که روز بدر آید یا مقدار ایشان کم و زیادت میکند و سخر الشمس والقمر و رام
کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند کل یجری هر یک ازین می رود در فلک خود الی اجل مسمی
تا زمانی نام برده که روز قیامت و جریان ایشان منقطع کردد و ان الله و دانستی آنرا که خدای بما تعملون
بآنچه می کنید خبیر داناست و کفرا آنرا می شناسید ذلک این سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست
که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود و ان ما یدعون و آنچه شما می خوانید و حفص
بغیبت می خواند آنچه مشرکان میخوانند و می پرستند من دونه الباطل بجز خدا باطل بیهوده و ناخواست
و ان الله و دیگر آنست که خدای هو العلی اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر بزرگست که از وی بزرگ
تری نیست الم تر آیا ندیدی ان الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر می رود در دریا بنعمت الله بمنت و احسان
او که آنرا بر روی آب نگاه می دارد و باد را برای رفتن او میفرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته
بعضی دلایل قدرت خود را حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر ان فی ذلک بدرستی که در امر کشتی و دریا
لآیات هر آینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر صبر کننده را بر

بلا او شکور شکر کوینده بر نعماء او و اذا غشیهم و چون فرو کیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زیر ایشان
در آید موج کالظلل موج دریا در بزرکی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرها دعوا الله می خواندند خدای را
مخلصین در حالتی که پاک کنندکان اند له الدین برای خدا دین خود را چه خوف شدید و آفت هول
و تقلید را که منازع فطرت اند زایل کردانیده باشد و ایشان بتمام فطرت اصلی باز بوده فلما نجیهم
پس آنهنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی از ایشان
مقتصد عدل یعنی داشتند بر طریق توحید و بعضی مایل اند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی
ثابت اند بر دعاوی خود و مشرکان بجای خود و منکر شوند وما یجحد بآیاتنا و انکار نکند نشانهای قدرت ما را
الا کل ختار مکر هر غدر کننده عهد شکننده او کفور ناسپاس مر نعمت پروردگار را یا ایها الناس
نداء عام است یعنی ای همه مردمان اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید ان
نا شایستگان واخشوا و بترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد
عن ولده از پدر خود از پسر خویش ولا مولود و نه فرزندی هو جاز او باز دارنده باشد عن
والده از پدر خود شیئا چیزی را از عقاب گفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد و اباء مومن بعض
بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بثواب و عقاب حق راست
است و در آن خلاف نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا یعنی بمتاعهای دل فریب و زینتها از فریفته نشوند ولا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله
بعفو و کرم خدای یا مهلت دادن او الغرور شیطان فریبنده یعنی شما را با امل دور و دراز برد
بر معاصی دلیر کرداند بدانک ع امروز گنه کنید و فردا توبه • شما ناگاه مغرور نشوید که عذاب
فردا را عمر فردا می باید و کسی بذیرفتار آن نیست بیت کار امروز فردا انگاری زنهار • روز چون یافته
کار کن وعده میار • آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب حضرت مآب رسالت
انتساب صلعم آمده گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخم در زمین پاشیده ام از فاقه
عیال تمام در کار باران خواهد بود و زن من حامله است تصویر حمل او را از اشکال ذکور و اناث بر چه
وجه است و میدانم که عمل من دی بر چه بود و فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت مولود
خود را میدانم که کجاست مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیت فرستاد که بگو این
پنج علم خزانه مستیست آن دیگر کار منست و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند ان الله بدرستی
که خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت و ینزل الغیث و فرو می فرستد
باران را در زمانی و مکانی که معین و مقرر کرده و یعلم و می داند ما فی الارحام آنچه در رحمها
است از مرد و زن و تمام و ناقص وما تدری نفس و نمی داند هیچ نفسی نیکو کار و بدکردار ماذا تکسب
چه چیز کسب کند غدا فردا از خیر و شر وما تدری و نمی داند هیچ نفسی که او بای ارض تموت

نفس

بکدام زمین بمیرد و در کدام وقت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بغیبها و چون خواهد
اشکارا کند خَبِيرٌ آگاه از غیبها چون خواهد برده کو بر پوشد سورة السجدة و هی مکیه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم نقلست که مرتضی علی کرم الله وجهه
فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در الف لام میم
گفته‌اند که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و این سخن اشارتست بانکه بنده باید که
در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ
فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وی یعنی منزلست بی شبهه مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان اما تصدیق نمی کنند اهل مکه که این از نزدیک خداست أَمْ
يَقُولُونَ افْتَرَاهُ یا می گویند بر بافته است آنرا محمد از پیش خود بَلْ نه چنین است که می گویند بلکه
هُوَ الْحَقُّ آن قرآن سخن درست و راستست فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم
کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومی را که در میان ایشانند و نیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ
هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترتست و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان بیم کردن تو يَهْتَدُونَ راه یابند اگر من
خواهیم اللَّهُ الَّذِي خداوندی بحق خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنست که بیافرید آسمانها و زمین را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمینست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَى
پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید و از رای او
کرد در دنیا و عقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ دُونِهِ بغیر وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَلَا شَفِيعٍ
و نه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ
ربانی و نصایح قرآنی يُدَبِّرُ الْأَمْرَ می سازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و می فرستد ملکی را که موکل
است بر او مِنَ السَّمَاءِ از آسمان إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین پس ملک می آید و آن کار بجای می آرد ثُمَّ
يَعْرُجُ بر عروج میکند إِلَيْهِ بسوی آسمان فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازه او
أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شمار میکنید یعنی فرشته فرو می آید و بالا میرود در مدتی
که اگر آدمی رود و آید جز هزار سال سیر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست
پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذَلِكَ آن خداوندی که تدبیر امر میکند عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ دانا بپوشیده و پیداست یعنی داننده دنیا و آخرت را یا عالمست آنچه بود و باشد
و خواهد بود الْعَزِيزُ غالبست در تقدیر الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان در تدبیر الَّذِي أَحْسَنَ او
آنکسست که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضا
حکمت سه کردنی آنچه در جهان شاید ۰ کرده آنچنان که می باید ۰ از نو رونق گرفت کار همه ۰

کز تو بی آفرید کار همه ۰ نقش زیبا بلوح خاک ازوست ۰ دل دانا و جان پاک ازوست وَبَدَأَ
و آغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ آفریدن آدم مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهُ فرزندان او را مِنْ
سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ
سَوَّاهُ پس راست کرد قالب آدم وَنَفَخَ فِيهِ و در دمید در وی مِنْ رُوحِهِ از روح خویش این اضافت
تکریم و تشریف است و اظهار آنکه او مخلوق شریفست وَجَعَلَ و بساخت لَكُمُ برای شما السَّمْعَ
گوش تا شنوند وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا ببینند وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در یابند قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک
سپاس داری میکنید برچنین نعمتها وَقَالُوا و گفتند منکران بعث یعنی چون ابی بن خلف و امثال
او أَإِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانک
خاک اعضاء ما از زمین متمیز نباشد أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام
بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق خواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنانست که
میگویند بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود كَافِرُونَ ناگروید کانند یعنی بآخرت که
سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ بگوی ای محمد منکران بعث را يَتَوَفَّاكُمْ فرا گیرد شما را مَلَكُ الْمَوْتِ
فرشته مرگ که عزرائیلست الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آنکسی که موکل کرده و برگماشته شده است
بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده شوید برای حساب
و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند جواب دهند پس اعوان خود را بقبض
آن فرماید امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که ملک الموت را دو روی است از آتش که بدان
روی بر کافران ظاهر کرده و روح ایشان قبض کند و روی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان
فرا گیرد و روی دارد مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مومنان توفی کند و روی است از
از نور که بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذاب اند و عجب
از آدمی که با وجود چندین حریفی چگونه لاف آسایش میزند ۰ آسودگی مجو که از صدمت اجل
کس را نداده اند برات مسلمی وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر
نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ فکنده کان باشند سرها خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش
افکنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود در موقف هر اینه به بینی کاری هول و در آن حال می گویند
رَبَّنَا ای آفریدگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچ وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق
پیغمبران با هول رستخیز و دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان ما را بدنیا نَعْمَلْ
صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما بی گمانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم
و ما را شبهه نماند آنکه حق سبحانه گوید وَلَوْ شِئْنَا و اگر می خواستیم لَآتَيْنَا هر اینه می دادیم در
دنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی هُدَاهَا راه یافتن او به سوی ایمان و عمل صالح وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن

ثابت شده است این حکم منّی از من لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر می سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ همه ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش
کردید یعنی فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء این روز
إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ
الْخُلْدِ عذاب جاویدانی بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می کردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که می گروند
بِآيَاتِنَا بآیتهای ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا در روی افتند
سُجَّدًا سجده کنندگان وَسَبَّحُوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریا او نباشد
تسبیحی مقرون بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند
بصفتها موافق یا در سجود گویند سبحان الله و بحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت
و سجود این سجده لازم است بقول امام اعظم و کذا هم بقول شافعی و حضرت شیخ قدس الله سره
سجده تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن چیز را که غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود
واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است ففی کل شیء له آیة ۔ همه ذرات از مه تا بماهی
بوحدانیتش داده گواهی ۔ همه اجزاء کون از مغز تا پوست ۔ چو وا بینی دلیل وحدت اوست ۔ آورده
اند که منازل بعضی از انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه و سلم دور بودند چون
نماز شام با خواجه انام علیه الصلوة والسلام ادا کردندی هم چنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده
نماز گزاردندی و بمنزلها خود نرفتندی تا اما نماز صبح بجماعت آنحضرت صلعم دریابند حق سبحانه
در شان ایشان فرستاد که تَتَجَافَىٰ دور می شود جُنُوبُهُمْ پهلوها ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها يَدْعُونَ
رَبَّهُمْ در آن حال که می خوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَطَمَعًا و امید خشنودی او
ابو الدردا رضی الله عنه فرموده است آیة در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته
اند در شان مجتهدان و شب خیزان است که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر ببالین غفلت
نهند ایشان پهلو از بستر گرم و نرم ... تهی کرده بر قدم نیاز باستند و در شب دراز و از باب حضرت
بی نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی قدس الله سره منقول است که شبی میگفت هذه لیلة
الرکوع و بیک رکوع بسر می برد و در شبی دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیک سجده بصبح می رسانید
گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجاست
شب دراز کاشکی ازل و ابد یک شب بودی تا یک سجده باخر بردمی و در آن سجده نالها و رازو گریها
بی شمار کردمی ۔ به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند ۔ من و خیال تو و نالهای درد آلود
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بر درگاه ما
داد گدائی و روز در راه ما داد گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمی داند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه

بحر...

نبی مرسل مَا أُخْفِيَ آنچه پنهان شده است لَهُمْ برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ
از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند که
انسب آنست که از آن نعمت سخن مگویید چه فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر دو گواه اند بر آن
که دعوی دریافت آن لایق نیست با ایشان جزا داده می شوند جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند
که باخلاص نیت و صدق طویت يَعْمَلُونَ عمل کردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا هم
پنهان نیست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشده کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد بیت
روزی که روم همی بجانان بچمن ۔ نه لاله و گل و بنیم و نه سرو سمن ۔ ز آن که میان من و او گفته شود
من دانم و او داند و او داند و من ۔ آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت
آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت رست و زبان من از زبان تو تیز تر علی گفت خاموش ای
فاسق ترا با من چه زهره مساوات وجه یارای مجادلات حق سبحانه تصدیق علی را آیة فرستاد أَفَمَنْ كَانَ
آیا کسی هست مُؤْمِنًا گرویده بخدا و رسول یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا بیرون
رفته از دایره فرمان چون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نباشند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت أَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست جَنَّاتُ
الْمَأْوَىٰ بوستانهای که ماوای حقیقت است و گفته اند جنات الماوی بهشتی است بر یمین عرش
و خدای مومنان دهد نُزُلًا در حالتی که پیشکش باشد یعنی ما حضری که برای مهمان آرند
و نعم کلیه پس از دخول ایشان بهشت ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند که عمل
میکردند عمل که مستحق این کرامت شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از راه دین فَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ بازگشت ایشان دوزخ است یعنی بجای جنت الماوی که مومنان را باشد ایشان را در آتش
ماوی دهند كُلَّمَا هرگاه أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا خواهند که بیرون آیند مِنْهَا از آتش أُعِيدُوا باز گردانیده
شوند فِيهَا در آتش آورده اند که آتش در وقت جوشش ایشان را بالا افکند تا نزدیک درها
دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه گرزها آتشین ایشان را بزنند و بقعر جهنم
افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را بجهت اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي
كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردند و باور نمیداشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ
و هر آینه ما بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسیر است
یا قحط دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود است لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان جمعی که باقی
مانند ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند و در موضع آورده که عذاب خردتر
جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ و ابو سلیمان

بس

دارانی قدس الله سره گوید ادنی خذلانست و بزرگتر نیران و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده
که عذاب ادنی سختی قحط است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته‌اند خواری دنیا و نکونساری عقبی
یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درجات قرب الله بیت دور ماندن از وصال و عذاب
اکبرست آتش سوز فراق از هر عذابی بدترست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند
داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن
و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده‌ایم بهلاک و عذاب
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق که ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت چنانچه دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي
مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده
بود حضرت رسالت را صلعم که پیش از آنکه در دنیا رحلت کنی موسی را علیه السلام خواهی دید
اینجا تاکید همان وعده را می‌گوید که شک مکن در لقای وی و در روضتی که آنحضرت را بمعراج بردند
موسی را در آسمان ششم دید بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانید کتاب موسی
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ
پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریت بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آنهنگام که صبر کردند
بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعت یا از معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیتهای ما یعنی
علاماتی که بموسی داده بودیم يُوقِنُونَ بی گمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ
يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آن چیز که بودند که در آن
يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کردند محق را از مبطل و هر یکی را مناسب او
جزا دهند أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننموده و بیان نکرده برای اهل مکه از عقوبتها که بمکذبان رسید كَمْ
أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود
يَمْشُونَ می‌روند اینها فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بر آن میگذرند در سفرها خود إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این اهلاک ما قرون ماضیه را لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر اهل آینده را أَفَلَا
يَسْمَعُونَ آیا نمی‌شنوند این سخنان را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند و ندیده‌اند
أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنرا که ما آب را میرانیم یعنی باران و سیل را می‌فرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی
از گیاه و گفته‌اند اسم موضعی است در ولایت یمن آب جویها بدان نمی‌رسد حق تعالی فرمود که ما
آب بدان زمین خشک میرانیم فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می‌آریم از آن آب زَرْعًا کشت زاری گفته‌اند
مراد غلات و اشجارست تَأْكُلُ مِنْهُ می‌خورند از آن زرع أَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان کاه و برگ
درخت وَأَنْفُسُهُمْ و می‌خورند ایشان دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینند از این قدرت را تا استدلال
کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد

براحیا

برا حیاء مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و می‌گویند کفار مکه مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مومنان می‌گویند
ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه گفتند این فتحی که وعده داده‌اند
کی خواهد بود زود بما نمائید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست‌گویان در وعده خود قُلْ بگو ای محمد
يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنهارا که کافر شدند
إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح‌اند که در حال قتل ایمان ایشان را فایده ندارد زیرا که
ایمان یأس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در تأخیر عذاب در توقف افتد
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وَانْتَظِرْ
و منتظر باش نصرت الهی را إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرند آنرا که غلبه کنند بر
تو حق سبحانه ترا غالب گرداند بر ایشان الحق یعلو ولا یعلی مثنوی منتظر باش ز الطاف الهی که شود
کار احباب تو از روی علم دین تو بر روز برافروخته‌تر حرب را ساختگی کن که بود هر روزی
دگر ساخته‌تر

سورة الاحزاب بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول مذکورست که ابوسفیان و عکرمه بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در سرکرده نفاق
یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت صلعم
امان طلبیده استدعا نمودند که ما را از لات و منات باز کنار و بگو که ایشان را روز قیامت شفاعت هست
ما نیز ترا بگذاریم با خدمت خدای خود که این سخن بر آنحضرت شاق آمده روی مبارک در هم کشید
ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در
ضمن آنست فاروق رضی راحمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کرده فرمود حضرت رسالت صلعم
فرمود که ای عمر ایشانرا امان داده‌ام و نقض عهد روا نیست آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای
پیغمبر اتَّقِ اللَّهَ دایم و ثابت باش با ترس از خدای در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران
مکه را چون ابوسفیان و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ و منافقان را چون ابن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا بدرستی که خدای دانا با مقاله ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفا عهد وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَىٰ
إِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده می‌شود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدا یعنی کار
خود بوی گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کارساز همه کار و نگهبان و کفایت کننده
مهمات مثنوی چون ز ره لطف عنایت میکند جمله مهمات کفایت کند آورده‌اند که ابو معمر جمیل
بن اوس مردی لبیب و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دل است که بیکی از آن فهم میکنم زیاده از آنکه
محمد فهم میکند و عرب او را ذوالقلبین لقب کرده بودند وقتی ابوسفیان بدو رسید خبر قوم
بدو پرسید گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارند

که یکی در پای است و یکی در دست ابو معمر در نگریست و بر آن حال اطلاع یافت گفت ما ظننت الا انها
علی رجلی حق سبحانه او را دروغ گوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و در بن باب آیت آمد که
ما جعل الله نیافرید خدای لرجل مردی را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب
معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکیست و در لباب
آورده که منافقان میگفتند آن حضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود
که دروغ میگویند حق تعالی هیچ کس را دو دل نداده و ما جعل و نساخته است ازواجکم زنان شما را
اللائی تظاهرون منهن آنرا که ظهار می کنید از ایشان و ما جعل ما دران شما یعنی زنی که میگوید که
انت علی کظهر امی مادر نساخته است زیرا که اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی مخدومیه
و دیگری مستدعی خادمیه است در یک زن از قبیل محالات می تواند بود و ما جعل ادعیاءکم و نگردانید
خدای ادعیاءکم پسرخواندگان شما را ابناءکم پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت
صورتی عارضی است پس باید که مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند
اصلی میراث می برده حق سبحانه فرموده که چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیه و امومیه
در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نمی شود ذلکم این مظاهره را مطلقه داعی را
ابن خواندن قولکم بافواهکم سخنی است که بزبان خویش میگویند و حقیقتی ندارد والله و خدای یقول
میگوید الحق سخن راست را که مطابق واقع است و هو یهدی السبیل و او راه می نماید بطریق حق این آیه
برای زید بن حارثه نازل شده که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه بود
رضی الله عنها و خدیجه او را بحضرت بخشید و آن حضرت او را آزاد کرده چون فرزندان پرورش
می داد و مردم او را پسر آن حضرت می گفتند حق سبحانه فرمود که ادعوهم بخوانید فرزندان او نسبت دهید
لآبائهم به پدران ایشان هو این خواندن اقسط راست ترست عند الله نزدیک خدای در صحیح بخاری
از ابن عمر رضی الله عنه منقولست که ما نمی گفتیم الا زید بن محمد تا این آیة آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم
فان لم تعلموا پس اگر ندانید آباءهم پدران ایشان را که نسبت دهید بانها فاخوانکم پس ایشان برادران
شمااند فی الدین در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وموالیکم و دوستان شمااند و در خطاب گوئید یا مولای
ولیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم به در ان چیزی که خطا کردید بان چون گفتن زید بن محمد
ولکن ما تعمدت و لیکن گناهی است در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهید
بغیر پدر او وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده آنرا که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد
چون توبه کند النبی اولی پیغمبر اولی ترست بالمؤمنین بگرویدگان من انفسهم از نفسهای ایشان در همه
کارها هر چه فرماید عین صلاح باشد و محض فلاح اوست بخلاف نفس که او امر سبب شقاوت
و موجب غوایت است پس باید که آنحضرت دوستر باشد بر بنده از نفس او و در حدیث آمده که چون

حضرت

حضرت دوستر باشد بر بنده از نفس و در حدیث آمده که چون حضرت رسالت صلعم بغزوه
تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را به خروج امر کرد بعضی گفتند از پدران و مادران دستوری طلبیم آیت آمد
که او اولی است بمومنان از نفسها ایشان پس باید که فرمان او را از فرمانها همه لازم تر شمارند و شناسند
و در عین المعانی آورده که محبت او بسزاوارترست از محبت خود با دیگران بیت امتیاز در دو عالم از دوستیست
دوستی دیگر بر بوی اوست اصل داری فرع گو هرگز مباش . تن بمان و جان بگیر ای خواجه باش .
وازواجه و زنان او امهاتهم مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه روی ایشان
روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند و در مصحف ابی و قراءة ابن مسعود چنین بوده که و هو اب لهم
وازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات
و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن حکم را می فرماید و اولوا الارحام و خویشاوندان بعضهم
اولی ببعض برخی از ایشان سزاوارترند به برخی در توارث فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد
از قرآن یعنی آیه مواریث و حکم کرد که اولی الارحام احق اند بمیراث من المومنین از گرویدگان یعنی
انصار والمهاجرین و از مهاجران که پیغمبر صلعم ایشان را با یک دیگر برادری داد الا ان تفعلوا مگر آنکه در زندگی
خود الی اولیائکم با دوستان خود معروفا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر کو دوست می دارید کان
هست ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فی الکتاب در قرآن یا لوح محفوظ
مسطورا نوشته شده و ثابت گشته واذ اخذنا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم من النبیین از پیغمبران میثاقهم
پیمان ایشان از آنکه خدا پرستند و بعبادت خدا دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را
نصیحت کنند با هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از وی خواهد آمد و این میثاق از پیغمبران در روز
الست گرفتند و منک و گرفتیم از تو نیز که محمدی و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و تخصیص این
پیغمبران برای آنست که اولوالعزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است واخذنا و گرفتیم
منهم از پیغمبران میثاقا غلیظا پیمانی محکم موکد بسوگند لیسأل الصادقین تا سوال کند خدای راستگویان یعنی
پیغمبران را عن صدقهم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشان را و اعد و آماده کرده
است خدا للکافرین مر ناگرویدگان را از این سئل عذابا الیما عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید اذکروا یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدا را که انعام فرموده بر شما اذ جاءتکم چون آمدند
بشما جنود لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم علیهم
بر ایشان ریحا بادی یعنی باد صبا است و جنودا لم تروها و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه و کان الله
و هست خدای بما تعملون بانچه شما می کنید بصیرا بینا در این آیه غزوه احزابست و ان قصه اجمالا چنان بود که
بعد از اجلای بنی النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت
رسالت صلعم عهد بستند و از قریش و اجانش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت

صلعم رسید با سه هزار لشکر از مدینه نهضت فرموده و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت
مشاورت با اصحاب درباره محاربه اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان از وضع
خندق کردن در بلاد عجم می باشد سخنی بموقف عرض رسانید و رای حضرت آن را بتشریف قبول ارزانی داشت
زمین بر صحابه قسمت کرد و بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده حضرت نیز بخود
مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک می شد و بارها رجز می داد و کلمات اللهم ان
العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار و المهاجرة بر زبان معجز بیان می راند در اثنای این حال سنگی
در غایت صلابت پدید آمد که تبر و تیشه برو کارگر نمی کرد آن حضرت را خبر کردند و بسر سنگ آمد
میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد دو دانگ از وی بشکست و نوری مانند
برق از وی بجست و در آن روشنی نظر انور سید انام علیه الصلاة والسلام بر قصرهای شام افتاد گفت
الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضرب بدان صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر
ظاهر گشته بمنظر انور آن حضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند
سیم بار تمام سنگ را درهم شکست و نوری که از آن درخشان شد کوشکهای کسری بر آن حضرت
عیان و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید و منافقان گفتند این مرد خلق را
بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده می کند القصه
بعد از شش روز هم خندق تمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه بن حصین
با بنی اسد و غطفان و فزاره و بهرا اندر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابو
سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت
رسول صلعم عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد شکسته مدد کفار کردند و از هیبت آن لشکر
و کثرت عدد ایشان دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت حق سبحانه فرمود اذ جاؤکم یاد کنید
آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی از اعلای وادی و من اسفل منکم و از زیر شما
یعنی اسفل وادی و اذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها را احداق و خیره شد از خوف و بلغت
القلوب الحناجر و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ می گردد و قلب با تعلق
او تا حنجره می رسد و تظنون و گمان بردید بالله الظنونا بخدای انواع گمانها مخلصان آنکه حق سبحانه
دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب احزاب نیاورند
مستاصل گردانند هنالک ابتلی المؤمنون آنجا آزموده شدند مومنان و ثبات قدمها از اهل تزلزل ممتاز
گشتند و زلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدن سخت یعنی از جای رفتند بشابه بعزم
ابن المغربی بودند و ناشکیبایان اوراق الفراق ما لا یطاق تکرار می فرمودند بیت آرام دل از سید دل
از جای هوش از سر رفت و قوت از پای و اذ یقول المنافقون یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن

قشیر

قشیر و الذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد ما را
خدای و رسوله و پیغمبر او در فتح شام و یمن الا غرورا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد و اذ قالت
و آنرا نیز یاد کنید که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی یا
اهل یثرب ای اهل یثرب زمینی است که مدینه طیبه طاهره در ناحیه از نواحی آن واقع شده و بعضی است که
مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لکم جای بودن نیست شما را
در لشکرگاه محمد با ایستادن آنجا چه وجه دارد فارجعوا پس باز گردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید
با آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد پس باز گردید و رجعت کنید بدین پدران و او را بدست
دشمن باز دهید و یستأذن و دستوری رجوع می طلبند فریق گروهی منهم النبی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو
حارثه و بنو سلمه یقولون می گویند ان بیوتنا بدرستی که خانهای ما در مدینه عورة خالیست و استحکامی
ندارد و ما هی بعورة و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام دارد ان یریدون نمی خواهند
بدین رفتن الا فرارا مگر گریختن از جنگ و لو دخلت و اگر در آمده شود یعنی لشکر کفار در آیند گرد ا
گرد ایشان فرو گیرند علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب آن یعنی یکبار در مدینه در آیند
و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته شود فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک
یا بمقابله مسلمانان لاتوها هر اینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را و ما تلبثوا و درنگ نکنند
بها باجابت فتنه الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام و لقد کانوا
و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از روی انابت عاهدوا الله عهد کردند با خدای من قبل پیش
از این یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشت باز نگردانند در کارزارها
و کان عهد الله و هست عهد خدای مسئولا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن
و وفا بدان جزا خواهند داد قل بگو ای محمد که بهیچ وجه لن ینفعکم الفرار سود نمی دارد شما را گریختن ان
فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن چه لابدست هر شخصی را از موت
یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد و اذا و آنهنگام که گریزید یعنی اگر مثلا فرار
نفع کند و مهر شما در تاخیر افتد لا تمتعون برخورده نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک
چه آخر فنا شربت نوشیدنیست و خرقه فوات پوشیدنی بیت که منهدم قدم اندر سرای کون و
فساد که باز روی بسوی عدم نیاورد قل بگو من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاه دارد شما را
من الله از عذاب خدای ان اراد بکم سوءا اگر خواهد بشما بدی و هیچ او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما یعنی نصرت
آن کیست که منع کند آنرا و لا یجدون لهم و نمی یابند مردمان برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا
دوستی که نفع رساند و لا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر آورده که مردی از لشکر
حضرت رسالت صلعم بمدینه رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده و نبیذ و نقل

و ثقل خود پیش نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلعم به نیزه و شمشیر
جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین و ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفت و محمد هرگز ازین
ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد بازگشت و گفت روم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم
چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل علیه السلام بر وی پیشی گرفته این آیت آورده بود که قد یعلم الله
بدرستی که می داند خدای المعوقین بازدارندگان را از نصرت رسول منکم از گروه شما والقائلین
لاخوانهم و گویندگان مر برادر خود را که هلم الینا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را
تخویف میکردند یا ابوسفیان یا یهود منافقان را می گفتند خود را در معرض هلاک میفکنید
و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی کردند و از جنگ پهلو تهی کردند
چنانچه می فرماید ولا یأتون البأس و نمی آیند منافقان بکارزار کفار الا قلیلا مگر اندکی یا کارزار
قلیل از روی ریا و سمعه اشحة در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه علیکم بر شما نمی خواهند
که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فاذا جاء الخوف و چون بیاید ترس دشمن رأیتهم بینی ایشان را
که از غایت بد دلی ینظرون الیک می نگرند بسوی تو تدور اعینهم می گردد چشمها ایشان در حدقه
ایشان بچپ و راست کالذی یغشی علیه مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده
باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات مرگ فاذا ذهب الخوف و چون برود ترس ناگاه سلقوکم
برنجانند شما را و سخنها سخت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة
در حالتی که بخیل اند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت غنا بر مجادله و مناقشه کنند اولئک لم یؤمنوا آن
گروه فاحبط الله نگرویده اند فاحبط الله پس باطل گردانیده است خدای اعمالهم کردارهای ایشان
یعنی جهادی که بریا و عرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشان را وکان ذلک
و هست آن اظهار علی الله بر خدای یسیرا آسان یحسبون الاحزاب گروه پندارند احزاب یعنی لشکرها
کفار لم یذهبوا بازگشته اند یعنی ترس و بد دلی منافقان بمثابه ایست که با وجود مشرکان
بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته اند و بجای ایستاده
وان یأت الاحزاب و اگر بیایند این لشکر نوبتی دیگر یودوا دوست می دارند منافقان لو انهم
و تمنا می کنند انکه ایشان بادون صحرا نشینان باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی
از بد دلی می خواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکنان باشند و شوند یسألون
می پرسند آیندگان و روندگان را عن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان و آنچ گذشته باشد میان شما
و ایشان ولو کانوا و اگر باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد
ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را ای ترسندگان
و بد دلان فی رسول الله در افعال پیغمبر خدا اسوة حسنة اقتدا پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچ

علی الخیر
لم یؤمنوا

در حرب

در حرب ثبات دارد و بر شداید و محن صبر می کنید شما نیز صبر کنید یا در ثبات او برای اقتدا
خصلتی نیکوست لمن کان یرجوا الله مر آنکسی را که هست که امید میدارد ثواب خدای یا لقا
او را والیوم الآخر و نعیم روز بازپسین را وذکر الله و مر آنکس را که یاد کرد خدا را کثیرا
بسیاری بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم صلعم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب
و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بدیشان ولما رأی
المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مومنان قالوا گفتند هذا اینست ما وعدنا الله آنچ وعده داده
بود خدای ما را که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم ورسوله و آنچ
فرموده بود رسول او سیشتد الامر باجتماع العذاب علیکم وصدق الله ورسوله و راست گفت
خدای و رسول او وما زادهم و نیفزود دیدن احزاب مومنان را الا ایمانا مگر باور داشتن وعده
الهی را وتسلیما و گردن نهادن او امر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای در آن تسلیم
مندرج است بیت هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او ❊ میتوان دید بخت طغرای شرف بر
نام او ❊ آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس
و غیر ایشان که در حرب کامی ملازم حضرت رسالت صلعم باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله
بر بندند و تا شربت شهادت بچشند از آن بگردند حق سبحانه در صفت ایشان می فرماید من
المؤمنین از گرویدگان رجال صدقوا مردی اند که راست کرده اند ما عاهدوا الله آنچ
که عهد بسته اند با خدای علیه که ثبات بر قتال و مقاتله برای رضا ملک متعال فمنهم
من قضی نحبه پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کند نحبه یعنی نذر خود و کارزار بود
تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس ومنهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار
می برد چون عثمان و طلحه وما بدلوا و تغییر ندادند عهد را تبدیلا تغییر دادنی و سخن خود را مبدل
نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای الصادقین راستگویان یعنی وفا کنندگان را بصدقهم یعنی بوفاء
ایشان ویعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب یا بازگرداند
بتوفیق توبه علیهم بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی که خدا هست غفورا
آمرزنده که از او توبه کنند رحیما مهربان مر کسی را که بر توبه میرد در اخبار آمده که احزاب بیست
روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بکنار خندق آمدندی و از
جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلعم
سوار شده با جمعی از صحابه بدفع ان اشتغال فرمودی روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب
بود و او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذاشته پیش
آمدند و مبارز طلبیدند و عمرو بدست مرتضی علی رضی الله عنه کشته شد و نوفل را مسلمانان

الأحزاب

سنگسار می کردند علی رضی الله عنه میانش بدو نیم کرد دل کافران بشکست و حضرت رسول
صلعم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد دعا بر احزاب کرد روز چهارشنبه
میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را مددکاری فرستاد بیت
باد صباست میان نصرت او · دیدی که چراغ را که کند باد یاوری · صبا زلزله در لشکر
افکند و لشکرها ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان می بریدند ایشان
درمانده روی بهزیمت نهادند و فی دغدغه قال بمفاتیح من و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده
گشت بیت · بی درد سر نیزه و اسب شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود برآمد ورد الله و باز گردانید
خدای از مدینه الذین کفروا آنانکه نگرویدند یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک
برفتند لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی و نصرتی وکفی الله و کفایت کرد خدا المؤمنین القتال مؤمنان را
جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وکان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث هرچه خواهد
عزیزا غالب است بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته
مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ
شد بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند
و زنان و کودکان ایشان را برده کنند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت
صلعم فرمود که ای سعد معاذ حکمی کردی که خدای از بالای هفت آسمان چنین حکم کرده بود حق
سبحانه از این واقعه خبر میدهد که وانزل الذین فرود آورد خدا آنانرا که ظاهروهم یاری دادند
احزاب را یعنی پشت ایشان کشتند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی یهود قریظه را فرود آورد
من صیاصیهم از قلعهای ایشان وقذف و افکند فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر
فریقا تقتلون گروهی را می کشتند تا نهصد یا هفتصد تن بکشتند وتأسرون فریقا و برده
و اسیر می کردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان واورثکم و میراث داد شما را ارضهم زمین
ایشان یعنی مزارع و حدائق ودیارهم و سرایهای ایشان یعنی حصون و قلاع واموالهم و مالهای ایشان
از نقود و امتعه و مواشی وارضا لم تطؤوها و بشما داد زمینی را که نرفته اید در وی یا مالک آن نبوده
اید مراد خیبر است یا ممالک فارس و گفته اند هر زمینی که بحوزه اسلام در اید تا قیامت درین داخل
است وکان الله و هست خدا علی کل شیء قدیرا بر همه چیزی توانا بر قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر
بر ملک زمان سید عباد بیت · لشکر او همراه فتح و ظفر همراه است · لاجرم هر نفس اقلیم دگر میگیرد ·
ارباب سیر برآنند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج زیادت از معهود نفقه می طلبیدند
چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها طمع می کردند که در تصرف آنحضرت نبوده و اسباب
دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بهر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال نمود بعلیه در مسجد که

که خزانه وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان تمام شده بود جبرئیل علیه
السلام آیه تخییر فرود آورد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن
اگر هستید شما که می خواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی نعم دوران وزینتها و آرایش آنرا
چون ثیاب فاخره و پیرایها تکلف فتعالین امتعکن پس بیائید که بدهم شما را امتعه طلاق
چنانچه مطلقه را دهند سوی المهر واسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردنی نیکو بی عنت
نه از روی کراهت وان کنتن تردن الله و اگر هستید که می خواهید ثواب خدا را ورسوله
و خشنودی رسول و برای والدار الاخرة و نعیم سرای دیگر فان الله بدرستی که خدا اعد آماده کرده
است للمحسنات مر زنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار شوهر مانی کنند اجرا عظیما
مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و محض باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج
طاهرهست که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه بود یا نساء النبی ای زنان پیغمبر من یأت
منکن بکاری ناشایسته بفاحشة مبینة پیدا کرده و روشن شده حفص بکسر یا خواند یعنی فاحشه ظاهر
و هویدا که نافرمانی رسولست صلعم یضاعف لها العذاب دو تو کرده شده است مر او را عذاب ضعفین
دو برابر آنکه زن دیگر را باشد چه گناه زشت ترست وکان ذلک و هست این تضعیف عذاب
علی الله یسیرا بر خدا آسان است ومن یقنت و هر که مداومت کند بر طاعت منکن از شما که ازواج
پیغمبرند و فرمان برد لله ورسوله مر خدا و رسول او را وتعمل صالحا و بکند کاری شایسته و پسندیده
نؤتها بدهیم او را اجرها مزد او مرتین دو برابر یکبار برای طاعت خدا و یکبار برای خشنودی پیغمبر
واعتدنا و آماده ساختیم برای آن زن لها رزقا کریما روزی نیکو در بهشت زیادت از مزد او
یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل
بسیارست بر سایر نسوان ان اتقیتن اگر می ترسید از خدا و فرمان می برید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی
مکنید بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فیطمع الذی انکه طمع کند در شما آنکسی که
فی قلبه مرض در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور وقلن و بگویید قولا معروفا سخن نیکو
و پسندیده و دور از ریبت وقرن و آرام گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش ولا تبرجن و اظهار زینت مکنید
تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار زنان در ایام جاهلیة نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن از زمان
ادریس بوده که زنان لباسهای مروارید بافته پوشیدند خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری
ما بین عیسی و محمد است و بعضی معنی آیت بر این وجه گفته اند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن اهل
جاهلیت اولی واقمن الصلوة و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیست وآتین الزکوة و بدهید
زکوة را که شرف عبادت مالیست واطعن الله و فرمان برید خدا را در فرایض ورسوله و پیغمبر او را در سنن
انما یرید الله جز این نیست که خواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهل بیت

الجزء الثانی والعشرون

پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاك كرداند شما را از معاصی تَطْهِيرًا پاك كردنی صاحب كشاف آورده كه این آیه دلیلست
بر آنكه ازواج نبی اهل بیت او ند و ی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذكور از یطهركم
بجهت تغلیب است چه پیغمبر صلعم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده كه عامست بر
اولاد و ازواج را و در حقایق از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میكند و صاحب عین المعانی
فرموده كه ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد كه اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابو
سعید خدری و انس بن مالك نقل كرده اند كه اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله
علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده كه ام سلمه رضی الله عنها فرموده كه پیغمبر صلعم در خانه من بر
گلیمی كه فراش وی افكنده بود مر فاطمه نشسته بود علیه السلام در آمد و جهت بدر سوسانی از گوشت
پخته آورده و حضرت فرمود كه ای فاطمه علی و هر دو فرزندان را بخوان تا برین خوان با ما هم كاسه شوند
چون طعام خورده شد مصطفی علیه السلام فضله آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها
اهل بیت من اند رجس از ایشان ببر و ایشان را پاكیزه گردان این آیه نازل شد و من سر خود در زیر گلیم كردم
كه یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود كه انتِ علی خیر و ازین جهت است كه آل عبا برین
ترا اطلاق میكنند نظم آل العبا رسول الله و ابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا اجمعوا و در تیسیر و بعضی
دیگر از تفاسیر نقل میكنند از انس بن مالك كه پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه چون وقت نماز بامداد
بدر خانه فاطمه علیها السلام بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنكم الرجس اهل البیت
و یطهركم تطهیرا وَاذْكُرْنَ و یاد كنید ای زنان پیغمبر مَا يُتْلَىٰ آنچه خوانده می شود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در
خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات كلام الله وَالْحِكْمَةِ و از سخنان كه محض حكمتست این آیه حث میكند
بر حفظ قرآن و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی كه خدای هست لَطِيفًا نیكو كار بشما خَبِيرًا آگاه باقوال
و افعال شما و بعد از نزول آیه درباره ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ
نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد كه إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی كه مردان منقاد حكم خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ
و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارندگان از رجال و نساء وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
و ثبات كنندگان بر فرمان از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و عمل
از ذكور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر كنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخَاشِعِينَ
وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع كنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان از هر دو
طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران برای خدا فرضا یا نفلا از رجال و نسا وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان
ذكر گوینده مر خدا را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد كننده مر او را أَعَدَّ اللَّهُ آماده كرده است خدا لَهُمْ
مر ایشان را از ذكور و اناث مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان

آورده اند

آورده اند كه حضرت رسالت صلعم زینب بنت جحش را بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود و زینب
بگمان آنكه برای خود می خواهد این خطبه را قبول فرمود و چون دانست كه برای زید بوده اباكرد چه
جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود گفت من زنی آزادم كرده شوهر و برادرش عبد الله نیز اباء اظهار
اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد كه وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ نرسد و نشاید هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن
جحش را وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زنی ایمان آورنده را یعنی زینب را إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حكم خدا و رسول
او أَمْرًا كاری را یعنی نكاح زینب بزید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنكه باشد ایشان را اختیاری یعنی بر
گزینند مِنْ أَمْرِهِمْ از كار خود چیزی را بلكه واجب بود بر ایشان كه اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول
سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر كه عاصی شود و مخالفت كند خدا و رسول او را از حكم كتاب و سنت
بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی كه گمراه شود ضَلَالًا مُبِينًا گمراهی هویدا اگر خلاف از روی اعتقاد كند
كفرست بعد از نزول این آیه زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر را اعلام
كرد كه در علم قدیم ما مقرر كرده كه زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری
بدید بنابر كه چند نوبت عزم طلاق زینب كرد حضرت پیغمبر صلعم مانع می شد كما قال سبحانه وَإِذْ تَقُولُ
و یاد كن آن را كه گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنكس را كه انعام كرده است خدای عَلَيْهِ بر وی باسلام و بتوفیق
خدمت و متابعت وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام كرده كه پرورده و آزاد كرده و فرزند خوانده یعنی گفتی زید را
كه مستغرق دریای نعمت خدا و رسولست أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب
وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدای در كار او و از نوعی ضرار طلاق فرمود وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان می كردی
در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدا پیدا كننده آنست یعنی آن را كه زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود
وَتَخْشَى النَّاسَ و می ترسی از سرزنش مردم كه گویند زن پسر را بخواست وَاللَّهُ و خدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ
سزاوارترست كه از و ترسی در آنچه باید ترسید و مقررست كه حضرت رسالت صلعم ترسكارترین خلق
بوده زیرا كه خوف و خشیت نتیجه علم است هر كرا علم بیش خشیت بیشتر بیت هر كرا خوف شد فزون هش
باشد از جمله ره روان در پیش آورده اند كه زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء عدت
حضرت رسالت صلعم هم او را فرستاد تا خواستگاری كند زینب را برای وی زید بیامد و قصه
عرض زینب رسانید زینب از غایت شادی بسجده شكر ادا كرد و گویند دو ركعت نماز گذارد خدایا
رسول تو مرا خواستگاری میكند اگر من شایسته او یم مرا بدو ده فی الحال دعاء او مستجاب شده آیه آمد كه
فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ آنهنگام كه برسید زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی كه داشت و در موضح آورده كه مراد
از طلاق زینب بود چون مراد خود را زو یافت یعنی طلاقش داد و عدت برآمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را
بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مومنان تنگی یا اثمی و وبال حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ
أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود از ایشان

یعنی طلاق دهند و عده بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدای خواهد مَفْعُولًا بوده شد چنانچه
مهر زینب رضی الله عنها سید عالم صلعم بعد از نزول آیه بخانه زینب آمد بی دستوری زینب
گفت یا رسول الله بی خطبه و گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان
فخر می کرد که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر و متولی تزویج شما اولیاء شما بودند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ
بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای لَهُ برای وی و این صورت
مخصوص نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدا سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا درباره کسانی که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش
از محمد از انبیاء دیگر که خدا نفی کرد از ایشان در آنچه مباح کرده بود بر ایشان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست حکم
خدا قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی گذارده شده پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران و میگوید
الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بودند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را با امتان خود وَيَخْشَوْنَهُ
و می ترسیدند از وی وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسیدند از هیچکس إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است
خدای حَسِيبًا کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترسیدن از او
باشد بعد از واقعه زینب زبان طعن بی دینان دراز شد که این مرد ما را میگوید که زن پسران
بر شما حرام است و خود می خواهد زن زید را با آنکه پسرخوانده بود و در حکم شرع مثل پسر اصلی می باشد
حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد أَبَا أَحَدٍ پدر هیچکس مِنْ رِجَالِكُمْ از مردمان شما و اگرچه
پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده و اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقه پسر صلبی نیست
که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ و لیکن او فرستاده خدای وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبران را بدو ختم کردند و خاتم یعنی آخر نیز هست
یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور هم چنانچه اول ایشان بوده بظهور نور وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا تا بر سیدانند [?] که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عین الاجوبه [?]
آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی محب الله جز
بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر
اوست شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت
او خواهد بود و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد چون نبوت
بدان حضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص
بود بحقیقت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی نظم بهر این خاتم شدست او که بجود
مثل او نبود و نخواهد بود. چونکه در صنعت برد استاد دست. نی تو گویی ختم صنعت بر توست.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی
در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گویید او را یا نماز گذارید

برای وی

برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از روی اداء سلمی رحمه الله
فرموده مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده
که امر بذکر کثیر اشارتیست بمحبت حق تعالی یعنی او را دوست دارید چه مقررست من احب شیئا اکثر
ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست و دوستی نگذارد که زبان او از ذکر دوست یا دل او از فکر او خالی
ماند بیت در هیچ مکان نیم از فکرت خالی. در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هُوَ الَّذِي يُصَلِّي اوست
خداوندی که درود میدهد و رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او درود میدهند
یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را این درود خدا و ملائکه لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر
خروج چه در وقت صلوات خدا و ملائکه بر ایشان ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج
از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک سیاهی [?] یا از تیرگی تدبیر بشهود نور یقین و در بحر الحقایق
فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدا بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا بگرویدگان مهربان که خود
بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان می فرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای يَوْمَ
يَلْقَوْنَهُ روزی که ببینند او را سَلَامٌ سلامتی است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و بعضی گفته
اند ضمیر ها بدست بملک الموت کنایت غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام
می گوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدا لَهُمْ برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی بزرگ
وار که بهشت و نعیم است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر با کرامت است إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا
شَاهِدًا گواه بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت
ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ به پرستش خدا و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او
وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده اند
که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که صور چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آن حضرت نیز
ظلمت کفر از عرصه جهان نابود ساخت بیت چراغ روشن از نور خدایی. جهان را داد از ظلمت رهایی
دیگر هرچه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت و حقایقی که بر مردم پوشیده بود بنور این چراغ
بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم از و جان را بدانش آشنایی است. و زو چشم جهان را روشنایی است
در گنج معانی برگشاده. و زو صاحبدلان را مایه زاده. دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت
و در واسطه تجلیب [?] و عقوبت آن حضرت نیز دوستان را وسیله سلامت و منکران را موجب حسرت
و ندامت و منیر را تاکید است یعنی تو چراغی که چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشند گاهی
افروخته و تو از اول تا آخر روشنی چراغها بادی مقهور شوند و هیچکس ترا مغلوب نتواند ساخت
یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و دیگر چراغها بسبب نور هم چند

نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور طاعت روشنی ساخت و روز قیامت را نیز به پرتو شفاعت
روشن خواهی ساخت **بیت** شد بدیدار رخت چراغ افروز ✻ شب ما گشت ز التفات روز ✻
باز فرما چراغ افروزد ✻ که از آن جرم عاصیان سوزد ✻ و در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را
چراغ خواند که وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را نیز سراج گفت آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین
آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل فلکیست و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است
و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم بعرصه
بعرصه‌گاه وجود آمده اند **بیت** از ظلمات عدم که راه که بردی برون ✻ گر نشدی نور تو شمع در آن همه
ز ایشان بهمین معنی فرموده است **بیت** ز اقلیم علم می آمدی پیش رو آدم ✻ چراغ بود بر دستش هم از نور
نخستین است **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** و مژده ده مومنان را **بِأَنَّ لَهُمْ** بآنکه ایشان را **مِنَ اللَّهِ** از نزدیک خدا **فَضْلًا**
كَبِيرًا بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت بلقا که بزرگتر عطا و شریف‌تر جزا است
وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر ناخوشهای ایشان راست باش
وَدَعْ و بگذار و دست بدار **أَذَاهُمْ** مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که
من شر ایشان را کفایت کنم **فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** و توکل کن بر خدا در دفع ایشان **وَكَفَى بِاللَّهِ** و بسنده است خدا
وَكِيلًا کارسازی و مهم برداری و نگاهبان با ضمان موعد نصرت و غالبیت ترا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای
آنکسانی که گرویده اید **إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ** چون بخواهید زنان گرویده را **ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ** پس رها کنید ایشان را
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید شافعی می فرماید که مس کنایت است از مباشرت و نزد ابو حنیفه
خلوت صحیح حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه **فَمَا لَكُمْ**
پس نیست شما را **عَلَيْهِنَّ** بر این مطلقات **مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا** هیچ عدت که شمارید ایام آن را **فَمَتِّعُوهُنَّ**
پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که فرض کرده اند مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه
مندوب نزد ابو حنیفه و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجب است بقدر مال
وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشان را **سَرَاحًا جَمِيلًا** بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون
عدت نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر **إِنَّا أَحْلَلْنَا** بدرستی که ما
حلال کرده ایم **لَكَ** برای تو **أَزْوَاجَكَ** زنان ترا **اللَّاتِي آتَيْتَ** آنهاکه داری **أُجُورَهُنَّ** مهرهای ایشان را
تقیید احلال با عطاء مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن **وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ**
و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات **مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ** از آنچه باز گردانید
خدا **عَلَيْكَ** بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و جویریه و امثال ایشان **وَبَنَاتِ عَمِّكَ** و دختران عم ترا **وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ**
و دختران عمهای ترا از اولاد عبد المطلب **وَبَنَاتِ خَالِكَ** و دختران خال تو **اللَّاتِي هَاجَرْنَ** و دختران
خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره **وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ** آن زنانی که از مذکورات هجرت کردند **مَعَكَ** با تو

وبنات عماتك **خالاتك**

و محتملست که قید احلال مذکور است بهجرت در حق آن حضرت باشد خاصه و قول ام هانی رضی
الله عنها که مرا رسول خدا خطبه کرد و بدین آیه بر و حرام شدم برا که هجرت نکرده بودم موید این قول است
وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زنی مومنه **إِنْ وَهَبَتْ** اگر ببخشد **نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ** نفس خود مر پیغمبر را **إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ**
اگر خواهد پیغمبر صلعم **أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا** آنکه در نکاح آرد او را **خَالِصَةً** خالص کرده شده احلال و خالص شدن
لَكَ مر ترا **مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ** بجز مومنان یعنی از مخصوصات آن حضرت است که زنی را بمجرد هبه بی مهر
نکاح تواند کرد و ابو حنیفه فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر لازم است و در اتفاق
این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند
یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی
اسد اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم
بوده و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت
عقد در یافته **قَدْ عَلِمْنَا** بدرستی که ما دانسته ایم **مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ** آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرایط عقد
فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره **وَمَا**
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در آن و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد
هبه بی مهر **لِكَيْلَا يَكُونَ** تا نباشد **عَلَيْكَ** بر تو **حَرَجٌ** تنگی **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای **غَفُورًا** آمرزنده
مر چیزی را که تحرز از وی دشوار است **رَحِيمًا** مهربان بتوسعه جای که مظنه حرج باشد **تُرْجِي** باز پس دار ای
مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی **مِنْهُنَّ** از ازواج خویش **وَتُؤْوِي** و جای دهی **إِلَيْكَ** بسوی خود یعنی با خود داری
مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آن حضرت صلعم ساقط
شد و در زاد المسیر گوید که میان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه
بخشیده بود رعایت قسم می فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه
و جویریه و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم می کرد میان ایشان هرگاه میخواست
بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن
وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی که باز طلبی و دلجویی کنی **مِمَّنْ عَزَلْتَ** از آنهاکه با کرانه رفته از ایشان و رجا
کرده **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ** پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو **ذَلِكَ** آنکه معزولات را باز طلبی و دور شدگان را
نزدیک خوانی **أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ** نزدیکترست بآنکه روشن شود **أَعْيُنُهُنَّ** چشمهای ایشان **وَلَا يَحْزَنَّ**
و اندوهناک نشوند **وَيَرْضَيْنَ** و خشنود باشند **بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ** بآنچه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند
که آنچه تو میکنی از ارجا و ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نمی شوند و گردن مینهند **وَاللَّهُ**
يَعْلَمُ و خدای میداند **مَا فِي قُلُوبِكُمْ** آنچه در دلهاء شماست از رغبت و کراهت **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای
عَلِيمًا دانا بضمایر بندگان **حَلِيمًا** بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان **لَا يَحِلُّ** حلال نیست **لَكَ النِّسَاءُ**

مر ترا زنان مِن بَعدُ از پس این نه زن که در عقد تواند چو تسعه در حق آنحضرت چون اربعه است
در حق امت وَلَا أَن تَبَدَّلَ و حلال نیست انکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِن أَزوَاجٍ از زنان دیگر یعنی
یکی را از زنان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَو أَعجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا حُسنُهُنَّ
خوبی ایشان استثنا از نساء است یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری إِلَّا مَا مَلَكَت
يَمِينُكَ آنچه مالك شود دست تو یعنی بتصرف تو درآید و ملك تو گردد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
عَلَى كُلِّ شَيءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا نگاهبان و کسی را که از سر رقیبی حق آگاه کرد دا والا مراقبه جان
مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است و در نهان و آشکارا با ادب و حرمت زیستن بیت
چو دانستی که حق دانا و بیناست ۰۰ نهان و آشکارا خویش کن راست آورده‌اند که چون حضرت
رسالت صلعم زینب را بحکم ربانی قبول فرمود و ولیمه ترتیب فرمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی
داده چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود
و حضرت پیغمبر صلعم میخواست که مردم بروند اخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه برفتند
و سه کس ماندند همچنان سخن میگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم می‌داشت که عذر خواهد ایشان را
و بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت پیغمبر بخانه زینب درآمد و من
هم خواستم که درآیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیه حجاب آمد نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانیکه گرویده‌اید بخدا و رسول لَا تَدخُلُوا درمیائید بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهای پیغمبر إِلَّا أَن يُؤذَنَ لَكُم
مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند إِلَى طَعَامٍ بخوردن طعام آنهنگام درآیید غَيرَ
نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن طعام را جمعی بوده‌اند که
وقت نگاه می‌داشتند و چون مطبخ اثر دود ظاهر می‌شد می‌آمده‌اند و می‌نشسته حکم شد که
دیگر چنین مکنید وَلَكِن إِذَا دُعِيتُم و لیکن چون خوانده شوید فَادخُلُوا پس درآیید فَإِذَا طَعِمتُم پس چون
طعام خوردید فَانتَشِرُوا پراکنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُستَأنِسِينَ و منشینید برای آرام گرفتن
لِحَدِيثٍ برای سخن با یکدیگر إِنَّ ذَلِكُم بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤذِي
النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَستَحيِي پس شرم می‌آرد مِنكُم از شما که گوید بیرون روید وَاللَّهُ
لَا يَستَحيِي و خدای شرم نمی‌آرد مِنَ الحَقِّ از گفتن راست وَإِذَا سَأَلتُمُوهُنَّ و چون خواهید زنان پیغمبر را مَتَاعًا
رختی از امتعه خانه که بدان نفع گیرند فَاسأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِن وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده
ذَلِكُم آن سؤال از وراء حجاب أَطهَرُ پاکیزه‌تر است و پاك دارنده‌تر لِقُلُوبِكُم مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ
و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول در آیه حجاب روایات
دیگر هست وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُم مر شما را أَن تُؤذُوا انکه برنجانید رَسُولَ اللَّهِ فرستاده
خدا را و بکنید آنچه وی آزار کاره باشد وَلَا أَن تَنكِحُوا و نشاید شما را انکه نکاح کنید أَزوَاجَهُ زنان او را

که مدخول

که مدخول بها باشند مِن بَعدِهِ از پس وفات او یا بعد از انکه طلاق داده باشد جمعی ازواج او و مادران
شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس مخواهید ایشان را أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَلِكُم بدرستی که در ایذاء آنحضرت
و نکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ عِندَ اللَّهِ هست نزدیك خدا عَظِيمًا گناهی بزرگ زیرا که حرمت آن
حضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در ادای حقوق تعظیم
یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای
اعتدال او دوخته‌اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تشریف است ۰۰ که جز بقامت او نیاید
راست آورده‌اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر پیغمبر وفات رسد من عایشه را خواهم و دیگری را
بخاطر گذشته بود و بزبان نیاورده این آیه آمد که إِن تُبدُوا اگر آشکارا کنید شَيئًا چیزی را یعنی
نکاح بعضی از امهات مؤمنان و بزبان گویید أَو تُخفُوهُ یا پنهان دارید او را در دل و بزبان نیارید
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا هست بِكُلِّ شَيءٍ بهمه چیزی از سر و علانیه عَلِيمًا دانا و بر آن شما
را جزا خواهد داد در خبر هست که بعد از نزول این آیه حکم شد تا همه زنان پرده فرو گذاشتند آبا و ابنا
و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب
با ایشان گفت و شنید باید کرد باب آیه نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيهِنَّ بر زنان
فِي آبَائِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش وَلَا أَبنَائِهِنَّ و نه پسران خویش وَلَا إِخوَانِهِنَّ و برادران
ایشان وَلَا أَبنَاءِ إِخوَانِهِنَّ و نه پسران برادران ایشان وَلَا أَبنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ و نه پسران خواهران ایشان
وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه بر زنان ایشان یعنی مؤمنات وَلَا مَا مَلَكَت أَيمَانُهُنَّ و نه بآنچه مالك است آنرا
دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزان و اصح آنست که کنیزان تنها و این بحث در سوره نور گذشت
پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل امر فرمود که ای زنان در پس حجاب
فرا گیرید وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدای و پرده شرم از پیش برمدارید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا عَلَى
كُلِّ شَيءٍ هست بر همه چیزی از اقوال و افعال شما شَهِيدًا گواه و از هر چه در ظاهر و باطن گذرد آگاه
بیت دیده بپوشید ز نامحرمان ۰۰ ور نشوید ازو نه و نیم کان ۰ در پس زانوی حیا و قار ۰۰
خوش بنشینید بصبر و قرار ای عزیز چون از فحاوی ابتلا گذشته الزام شرایط تعظیم و وظایف
تکریم سید عالم صلعم مفهوم می‌شود ارداف کرد آنرا بایتی که مشعر است بکمال عنایت درباره آن
حضرت صلوات الله و سلامه علیه و فرمود که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای درود گوید وَمَلَائِكَتَهُ
و فرشتگان يُصَلُّونَ درود فرستند عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای انکسانیکه بخدا و رسول
گرویده‌اید صَلُّوا عَلَيهِ صلوات گویید بر وی وَسَلِّمُوا و سلام گویید بر وی تَسلِيمًا سلام گفتنی یا
انقیاد کنید مر او را انقیاد کردنی صلوات از حق سبحانه رحمت و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی
معنی اللهم صل على محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را صلوات الله و سلامه علیه در اعلاء دین

٩٤٧

و اظهار دعوت و اعظام ذکر او بابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف
ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله
و الملائکة و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوات بر آنحضرت صلعم درین آیه
محمولست بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجب است و مالک رحمه الله میکوید که در همه عمر
یکبار واجبست و زیادت بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکداست یعنی
در نماز بعد از تشهد اول بمذهب شافعی و در تشهد اخیر واجبست و بمذهب حنفی و برخی از
علما شافعیه را در وقت کفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله و سلامه اختلافست بعضی برآنند
که هر وقت درود کفتن واجب بود و بعضی کویند که در یك مجلس یك نوبت تا سه نوبت واجبست
و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت را بمجلس هر چند تکرار باید یك نوبت درود واجبست و باقی
سنت و در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده است و نواوی رحمه الله فرموده که افضل
آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را تمام
بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدك و نبیك و رسولك النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه
و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید و فضایل صلوات و اوقات
آن و شرایط و آداب در آن رعایت باید فرمود حواله بمطالعه رساله تحفة الصلوة است بیت
با سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست همه وقت صبح و شام نزدیك تو چه تحفه فرستیم ما زدور
در دست ما همین صلواتست و السلام ان الذین بدرستی آنانکه یؤذون الله می رنجانند خدای را یعنی
ارتکاب میکنند آنچ نزدیك خدا مکروه است از نسبت شریك و زن و فرزند بوی و کلمات کفر و رسوله
و می رنجانند پیغمبر او را بآنکه ساحر و شاعر میکویند و دندان مبارکش را و روی مبارکش را می رسانند
لعنهم الله دور کردانیده است خدای ایشان را از رحمت خود فی الدنیا و الآخرة در دنیا و آخرت و اعد
لهم و آماده کرده است برای ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار کننده و الذین یؤذون
المؤمنین و آنانکه می رنجانند مردان مومن را چون صفوان سهمی و المؤمنات و زنان کرویده
را چون عایشه بغیر ما اکتسبوا بجز آنچ کرده اند یعنی بی خیانتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا
پس هر آینه بر میدارند این موذیان بهتانا دروغی بزرك و اثما مبینا و کناهی هویدا یعنی سزاوار
عقوبت بهتان و مستحق عذاب کناه ظاهر می شوند و کفته اند درین آیت در شان منافقان
فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی را می رنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق
رضی الله عنه کنیزکی آراسته که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده متحرج ساخت کنیزك
شکایت بخواجه خود برد و آن بی ادب سخنان شنیع شافهه با فاروق کفت و این آیت در بارۀ او نازل
کشت و کفته اند در شان زنانیانست که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی در دامن کنیزان

٩٤٨

رسانیدندی و سدی میفرماید که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در اوامر بپوشیدندی و قندیل
و جواری سر برهنه بودندی و چون آن بدکاران از سر پوشیدکان تحاشی مینمودند لاجرم آیت آمد
که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجك کو مر زنان خود را و بناتك و مر دختران خود را و نساء المؤمنین
و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیك کردانند و فرو کذارند علیهن
بر روی و اعضا و بدنها خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند
ذلك چادرها آن پوشیدن سر و روی ادنی نزدیك ترست ان یعرفن بآنکه ایشان را
بشناسند بصلاح و عفت یا ممیز شوند بآزادی فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض
نکنند ایشان را و کان الله و هست خدا غفورا آمرزنده کناهان کذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان
که مصلحت بندکان با ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون اکر باز بایستند منافقان از نفاق
خود و الذین و اکر باز نیایند آنانکه فی قلوبهم در دلها ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا
و میل بفواحش و المرجفون و اکر ترك نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می افکنند فی المدینة
در مدینه از لشکرها اسلام و معایب مومنان لنغرینك هر آینه ترا بر کار بر ایشان و مسلط سازیم
و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونك پس همسایکی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مکر زمانی اندك
یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونین راندکان و دور ماندکان اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند
اخذوا کرفته شوند یعنی بکیرند ایشان را و قتلوا و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را تقتیلا کشتنی
بخواری و زاری سنة الله سنت نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا در آنانکه کذشته اند من قبل
پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل مشرکان حکم کنند و لن تجد و نیابی تو لسنة الله
مر سنت خدا را تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یسئلك الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان
و استهزا عن الساعة از ساعت رستخیز قل بکو انما علمها جزین نیست که دانستن وقت قیامت عند الله
نزدیك خداست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده و ما یدریك و چه چیز ترا دانا
کرد بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا باشد نزدیك
ان الله بدرستی که خدا لعن الکافرین براند ناکرویدکان را یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت
خود و اعد لهم و آماده کرد برای ایشان سعیرا عذابی افروخته خالدین فیها ابدا در حالتی که جاوید باشند
در آن لا یجدون تاکیدست یعنی همیشه در آتش معذب مانند و لا یجدون نیابند دوستی که ایشان را بیرون
آرد از دوزخ و لا نصیرا و نه مددکاری که عذاب ایشان باز دارد یوم تقلب یاد کن روزی را که کردانیده
شود وجوههم رویها ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی کاهی ایشان را بیشت خوابانند و کاهی
بروی در افکنند یقولون و ایشان می کویند یا لیتنا کاشکی اطعنا الله فرمان می بردیم خدای را
و اطعنا الرسولا و فرمان برداری می کردیم پیغمبر را و قالوا ربنا و کویند اتباع و اراذل قوم که ای پروردکار

مَا إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرکان و پیشوایان را
فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس کمراه کردند مارا یعنی ما را از راه ببردند با فسون و افسانه فریب دادند رَبَّنَا
ای پروردکار ما حکم کن میان ما آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَيْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که ما را داده زیرا که
هم ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و بران ایشان را لَعْنًا كَبِيرًا راندنی بزرک که باز خوانده نباشد
و معز رست که هرکرا حق سبحانه براند دیکری نتواند که بخواند بیت هرکرا قهر تو راند که تواند
خواندن • وانکه را لطف تو خواند نتوانش راندن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه کرویده اید لَا
تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ مانند انانکه آذَوْا مُوسَىٰ برنجانیدند موسی را پیغمبر یعنی ای محمد با
مبرنجانید چنانچ بنی اسرائیل موسی را علیه السلام برنجانیدند و او را بنا سبب کردند و شمهٔ
ازان در قصه قارون کذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس پاک کردانید او را خدای مِمَّا قَالُوا ازانچ کفتند و زن
را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون علیه
السلام بکوه طور رفتند و هارون انجا وفات کرد کفتند تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانه
ملایکه را فرمود تا او را از قبر برون آورده میان قوم بنهادند و معلوم شد که غیر مقتول است با خدای
او را زنده کردانید تا بر برات ذمه برادر اقرار کرد یا میکفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند
روزی جامه بر سنک نهاده بود و باب درآمد ان جامه با سنک روان شد بمیان قوم درآمد
و موسی علیه السلام از پی او میدوید و بنی اسرائیل بدیدند که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی
علیه السلام عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوة يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول
او وَقُولُوا و بکویید قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست و استوار و نا راستی مکنید چون اهل تهمت
و قصه زینب و کفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بان رضاء خدای طلبند
و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب و صواب بود
نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص باشد نه آمیخته پس چنین سخن کویید يُصْلِحْ تا بصلاح آرد
خدای لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارها شما را یعنی آن را صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ کناهان وَمَن يُطِعِ اللَّهَ و هرکه فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را
در انچ فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که بر هکید از شر و برسید بخیر و بمرادی خود فیروزی یابد
فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرک إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعتست یا
حدود شرع و بعضی توضیح آورده که نمازست و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت مردم با نکاهداشتن
زبان از فضول و کویند غسل جنابت است و بر هر تقدیر عرض کرد امانت عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر اسمانها
و زمین وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَيْنَ پس سر باز

اتقوا الله

زدند أَن يَحْمِلْنَهَا انکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند ازان و کفتند ما مسخر فرمانیم برای
آنچ ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب یا بر اهل ایمان که ملایکه اند و بر
ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و اباکردند از روی مخافت نه از روی
مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ و برداشت او را آدمی با ضعف بنیت و ناتوانی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست
انسان ظَلُومًا ستم کار بر نفس خود که امانتی اجرام عظام از حمل آن بهلو تهی کردند او با عجز خود
قبول کرد جَهُولًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اکر واقع شود و عرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ
اللَّهُ تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ و باز کردد خدای برحمت
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا
آمرزنده تایبان رَّحِيمًا مهربان بر ایشان علما و عرفا در این آیه سخن بسیارست و ازان جمله شمه ایراد کرده
می شود جمعی معنی آیه را بران فرو آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اکر عرض کنند برین
اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل ان اباکنند و حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور
داد و بر ایشان عرض کرد عرض تخییر و ایشان اباکردند از حیثیت نه از معصیت و انسان قبول کرد از راه
همت نه از روی قوت آسمان بار امانت نتوانست کشید ∴ قرعه فال بنام من دیوانه زدند • امام
قشیری قدس الله سره آورده که امانت را بر انها عرض نمود و بر انسان عرض فرمود انجا که عرض بود سر باز
زدند و انجاکه فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس الله سره فرمود که نظر آدم علیه السلام
بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را بروی فراموش کردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت
فرمود که برداشتن از تو و نکاهداشتن از من چون تو بطوع بار برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم
وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بیت راه او را بدان نوان پیمود • بار او را بدان توان برداشت • صاحب انوار آورده
که می شاید که مراد با امانت عقل و تکلیف باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود
انسان بقابلیت خود قبول کرد زیراکه ظلوم است بواسطهٔ استیلاء غضبی و جهول بجهت غلبهٔ قوت
شهوی و فایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نکاهداشته بر طریق اعتدال ثابت دارد و معظم
مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی
علت حمل باشد و کفته اند ازیشان انسانست ظلم و جهل چنانچ کوبی الماء طهور را یعنی از شان
اوست طهارت هم چنین این دو صفت از شان آدمیان است اما چون حامل امانت شدند بعضی
ترک ظلم و جهل کرفتند و جمعی بران ماندند باخود این دو صفت نوع انسان راست با عتبار اغلب
افراد در حقایق آورده که ظلوم و جهولست نزد خلق نه نزدیک حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس الله
مذکورست که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و اباکردند از حمل ان بجهت عدم

آنست که حق

استعداد وجود انسان استعداد حمل بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلومست بر نفس خود
که افنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهولست که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا
الله نفی ما سوی میکند در فتوحات آمده که امانت انصاف اسما حسنی که بر همه موجودات عرض
کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر بر نداشتی و جهولست یعنی علم زیرا که نهایت علم الله
اعتراف بجهل و عجز از معرفت العجز عن درک الادراک ادراک و حضرت شاه قاسم انوار در بعضی از رسایل
خود امانت را بر خلاف رای فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد عدل و علم است اما معنی اینجا و رتبه
حد انعکس ضده اینجا جلوها داده ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه این دو صفت از حد تجاوز
کردند هر اینه بضد خود مبدل خواهند گشت و در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است
نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت برداشته فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار
گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم او از ظلومی و جهولی در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در
لوامع آورده که آن بو العجبی که عشق را در عالم در بشریت است در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه
پرورد لطف و عصمت اند و سایه پرورد و محبت بی درد را قدر و قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند
که صفت الجهل فیها من یفسد سرمایه بازار ایشانست و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار
ایشانست **بیت** عاشقی را درد و بدنامی خوش است ◦ عاشقان را سوز و ناکامی خوش است آفتاب
امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت زمین فریاد برکشید
که مرا نعت بسیط واقعست صبا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصلست ما تحمل این بار نداریم
شاید که اتفی ها بار خود و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت رجعت کار ما بستانند مردانه
پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشید بدو دوش ناز گرفته نعره هل من مزید زدن آغاز کرد فرمان
شد که ای خاک دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال او می گفت که بار گران بمدد یار مهربان
توان کشید **بیت** آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد ◦ با قوت تو حامل آن بار توان بود القصه خلعت امانت
جز بر قامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفة بر نام او نوشته اند راست
نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان
شیاطین که در بینه اند سپند دانه انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند تا کور شود هر که نتواند
دید **سورة السبا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله** همه سپاسها و ستایشها مر خدای را
الذی له آن خداوندی که مر او راست **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم
وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم **وله الحمد** و مر او راست ستایش
فی الاخرة در آن سرای که از روی تکلیف بلکه از راه سرور و ابتهاج گویند الحمد لله الذی هدانا
لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرت

مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند **هو الحکیم**
و اوست کار دان **الخبیر** دانا باحوال بندگان **یعلم** میداند **ما یلج** آنچه فرو رود **فی الارض** در زمین چون
آب باران **وما یخرج** و آنچه برون آید **منها** از زمین چون حیوان و عیون و فلذات **وما ینزل** و می داند
آنچه فرو می آید **من السماء** از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار **وما یعرج فیها**
و آنچه بالا میرود در آسمان چون فرشتگان و نامها اعمال بندگان و دعوات کلمات طیبه و ارواح
طوام و در غرایب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود
یعنی حضرت رسالت صلعم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده
نیست آنچه فرو می آید بر دلها اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در همه
اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرمست که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنایی آید نما
نزول میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود ناله نایبانست و آه مظلومان
که چون سحرگاه از خلوتگاه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بر وی کشند
که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین **بیت** غلغل تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک ∴
آه درد آلود رندان را قبول دیگر است **وهو الرحیم** و اوست مهربان در اتمام نعمت **الغفور** پوشنده
گناهان به پرده رحمت **وقال الذین کفروا** و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار با استهزا که
لا تاتینا الساعة نمی آید **قل بلی** نه آنست که شما می گویید ای محمد **وربی** بحق پروردگار من در لباب
گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورده که بحق او بید کار من که بر و دی **لتاتینکم** بیاید بشما
قیامت **عالم الغیب** صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیدهاست **لا یعزب** دور نشود **عنه**
از علم او یا پوشیده نگردد از و **مثقال ذرة** هم سنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا **فی السموات**
در آسمانها **ولا فی الارض** و نه در زمین **ولا اصغر** و نیست خوردتر **من ذلک** از مثقال الذره **ولا اکبر**
و نه بزرگتر از آن مگر آنکه مکتوبست **الا فی کتاب مبین** در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها
را در لوح ثبت کرده **لیجزی الذین آمنوا** تا پاداش دهد آنان را که گرویده اند **وعملوا الصالحات** و کرده اند
عملها شایسته **اولئک لهم** آن گروه مومنان **مغفرة** مر ایشانراست آمرزش خطیات **ورزق کریم** و روزی
بزرگ و ابی طلب و تعب **والذین سعوا** و آنانکه بشتافتند **فی آیاتنا** در آیتهای ما یعنی در ابطال آن
سعی نمودند **معاجزین** عناد کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان
بر ما تا عقاب ما از ایشان فوت شود **اولئک** آن گروه **لهم** مر ایشانراست **عذاب من رجز الیم**
از نخستین عذابی الم رساننده **ویری الذین** و دیگر اثبات در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند علم مراد اصحاب پیغمبر صلعم و رضی الله عنهم یا مومنان اهل کتاب
و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند **الذی انزل** آنچه برا که فرو فرستاده شده است **الیک**

اوله [illegible]

بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست وَيَهْدِي و او یعنی آن منزل
راه نماید اِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده بر نعم و عذاب وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را
عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلعم که می گوید اِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره پاره کرده
شوید یعنی متفرق سازند اجزای شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد
در خاک اِنَّكُمْ بدرستی که شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت
کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد اَفْتَرَى عَلَى اللهِ آیا می بندد بر خدای كَذِبًا
دروغی متعمدا اَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بروی جنونی هست که میگوید چیزی که نمی داند بَلِ الَّذِينَ نه چنین است
که میگویند بلکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بدان سرای بِالْآخِرَةِ در عذاب اند بدان جهان
وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و در گمراهی دور از صواب بدین جهان و صفت ضلال ببعید از قبیل اسناد مجازیست
چه بعد صفت ضال است اَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی گروند کافران اِلَى مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ
بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ از آسمان و زمین اِنْ نَشَاْ
اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ فرو بریم ایشان را بزمین اَوْ نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر انبیاء ما را اِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در نظر با آسمان و زمین
تا در تامل با قتدار بر خسف و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی و عبرتی است لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده
رجوع کننده بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت وَلَقَدْ آتَيْنَا
دَاوُدَ و هر آینه دادیم داود را مِنَّا از نزد خود فَضْلًا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده
با زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا
خلوت مناجات یا علم با آنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت
حسن است هر که داود علی نبینا و علیه السلام زبور خواندی مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل
خود بیرون آمدی استماع آواز دلنوازش کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته
خود را از هوا بر زمین افکندندی بیت ز صوت دلکشش جان تازه گشتی روان از ذوق
بی اندازه گشتی. بیت سپهر چنگ بشارت غنوز سازان از آن بر حال ز نشنوده آوان و بعضی گفته
اند فضل آنست که بعد ازین میگوید يَا جِبَالُ گفتیم ما ای کوهها اَوِّبِي باز گردانید آواز خود را مَعَهُ
با داود در وقت تسبیح یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با او هر جا که برود هر گاه که خواهد
و این معجزه داود بود علیه السلام هر گاه خواستی کوه با او روان شدی وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مر
مرغان تا در وقت ذکر با او موافقت بودندی و مرغان بر زبر سر صف بر کشیده با بالهای دلاویز
امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان تعاب قالب تهی کردندی بیت چو کردد سطر بی نغمه

فِي الْعَذَابِ

بودار

ریاز ز شوقش مرغ روح آید به پرواز روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد و گفت
تو پیغمبر خدا و خلیفه او یی اولی آنست که طعام تو از کسب باشد داود علیه السلام از خدای تعالی
پیشه طلبید و امر شد که زره گری کند و آنرا بروی آسان گردانید چنانچه می فرماید وَاَلَنَّا
لَهُ الْحَدِيدَ و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او بمثابه موم بودی
و از وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم اَنِ اعْمَلْ بانکه بساز سَابِغَاتٍ زرهها فراخ دامن
گشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاه دار فِي السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقها مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب
افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی
و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گوید چون وفات کرد شش هزار زره در خانه او بود
وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صَالِحًا عملی شایسته یعنی خالص از اغراض
اِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید بَصِيرٌ بینا ام و لایق آن پاداش خواهیم داد وَلِسُلَيْمَانَ
الرِّيحَ و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ
و شبانگاه نیز مسیره شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانگاه را
به کابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی وَاَسَلْنَا لَهُ و جاری کردیم برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را
از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان ده
کردی و از آن مس هرچه می خواستند می ساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شدیم و از دیوان مَنْ يَعْمَلُ
کسی که کاری کردی بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی بِاِذْنِ رَبِّهِ بفرمان آفریدگار او مقرر کردیم که وَمَنْ يَزِغْ
و هر که بگردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی کند عَنْ اَمْرِنَا از فرمان ما و طاعت سلیمان نُذِقْهُ
بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه آتشی در دست
داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هر کدام از فرمان سلیمان سرکشد آن تازیانه بر وی
زند و او را بسوزد يَعْمَلُونَ لَهُ می کردند برای سلیمان مَا يَشَاءُ آنچه می خواست مِنْ مَحَارِيبَ از غرفها و خوش
و منظرها دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو باید رفت و گفته اند
محاریب اینجا مواضع حربست چون قلعها بلند و حصارها ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه
السلام در ولایت حصنها عجیب ساخته بودند چون مراح و بینون و هنده و هنیده و قلعه
و غمدان و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و می ساختند تمثالها و صورتها ملایکه و انبیا علیه السلام بر روی
که در زمان عبادت بودند تا مردمان ایشان را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن
زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از صورت آدمیان می ساختند
خوش سیجانه بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلت باشند و گفته
تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان علیه

آهن

السلام خواستی که بتخت بر آید آن شیر بازوهای خود بر افراختی تا پا بر بازوان نهاده بر بالا رفتی
وچون بر آن تخت نشستی کرکسان بیالها خود بر او سایه کردندی وَجِفَانٍ و می کردند برای وی
کاسها چوبین وغیر آن مانند حوضها بزرگ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ودیکها بلند بر سه پایه نهاده چون
کوهها و[illegible] هزار طباخ بوده که درین دیکها طعام بختندی وهنوز در بعضی از ولایت
شام دیکها چنین از سنگ تراشیده موجودست اعْمَلُوا وکفتیم عمل خیر کنید آلَ دَاوُودَ ای آل
داود شُكْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس الله سره فرموده که آل داود علی
نبینا وعلیه السلام ساعات لیل ونهار را قسمت کرده بودند ودر هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود
بشکر الهی وعبادت پادشاهی وَقَلِيلٌ واندکی مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ از بندکان من سپاس دارند شکر
از او کویند بدل وزبان وجوارح اکثر اوقات مراسم شکر کذاری ادا کند وبا وجود چنین
استغراقی در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکر دیکر واز اینجا
کفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر نظم
حد شکر حق نداند هیچ کس ∴ حیرت آمد حاصل دانا و بس ∴
آن بزرکی کفت با حق در نهان ∴ کای پدید آرنده هر دو جهان ∴
ای منزه از زن وفرزند وجفت ∴ کی توانم شکر نعمتهات کفت ∴
بیک حضرت دادش از ایزد پیام ∴ کفتنش از تو این بود شکر مدام ∴
چون درین ره این قدر بشناختی ∴ شکر نعمتهای ما پرداختی ∴
آورده اند که بنا بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرد وسلیمان علیه السلام در اتمام آن سعی
بلیغ بجای آورده هنوز یکسال کار مانده بود که مقتضاء اجل سلیمان علیه السلام در آمد وطلب
ودیعت روح نمود سلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت کرد که مرک مرا فاش مکنید ومرا بعد
از مرک بر عصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند ومهم مسجد با تمام رسد پس چون
سلیمان علیه السلام در کذشت بنشستند وبر وی نماز کذاردند واو را بر عصا تکیه دادند دیوان
از دور وبر [illegible] می پنداشتند وبهمان کاری که نامزد ایشان شده بود قیام می نمودند تا بعد از
یکسال اسفل عصاء او را دابة الارض بخورد یعنی [illegible] واو بر زمین افتاد همکنان را موت او معلوم
شد دیوان فی الحال فرار نموده در شعاب جبال واجواف وادی کریختند قال الله تعالی فَلَمَّا
قَضَيْنَا پس آنهنکام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان مرک او را واو را بر عصا تکیه دادند
مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد دیوان را عَلَى مَوْتِهِ بر مرک او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مکر چوب خواره که از زمین بر آمده
تَأْكُلُ می خورد مِنْسَأَتَهُ عصاء او را فَلَمَّا خَرَّ پس آنهنکام که بیفتاد سلیمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند
دیوان أَنْ لَوْ كَانُوا اکر بودندی که البته يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانستندی غیب را کمان جن آن بود که
غیب میدانند وبر مردم چنین اظهار میکردند حق سبحانه می فرماید که اکر ایشان بغیب دانا
بودندی مَا لَبِثُوا درنک نمی کردندی یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف

کالجواب جمع

شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب
بن قحطان را فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان آيَةٌ علامتی ودلالتی بر وجود صانع وقدرت کامله
او در مختارنامه آورده که فرزندان سبا را در حوالی آن مارب [illegible] ولایت بهم متصل بود ودر میان
دو کوه از اعلی تا اسفل آن منازل هژده فرسخ وشرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه ها باران
کوهی کاهی بود که فاصل آب ولایت [illegible] با آب ایشان منضم شدی وخرابی کردی از بلقیس که والیه
ولایت ایشان بود درخواست کردندی تا سدی ببندد در دهانه دو کوه تا آبها اصلی وزاید آنجا
جمع می شدند وسه ثقبه بر آن سد ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلی بکشایند وآب بمزروعات خود برند
وچون کمتر شود وسطی وبآخر سفلی وایشان بر عین وبسیار بمنازل خود با عیشها داشتند شغل بر درختان
میوه دار کما قال الله تعالی جَنَّتَانِ آیتی در مساکن اهل سبا کفته شد دو بوستان بود عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ
از راست وچپ ومنازل ایشان اکرچه در هر طرف باغ بسیار بود اما از تقارب اشجار همه بمثابه
یک باغ می نمود كُلُوا پیغمبر ایشان مر ایشان را کفت بخورید مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردکاری خود
کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی زنبیل بر سر نهادندی وبر زیر درختان بکذشتی آن ظرف پر میوه
شدی بی آنکه بدست باز کردندی پس پیغمبر کفت این نعمتها بخورید وَاشْكُرُوا لَهُ وشکر کویید مر
خدا را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ این شهر که خدای شما را در وی روزی میدهد شهری پاکیزه است هوا تندرست
وآب شیرین وخاک پاک بیت شهری چون بهشت از نکویی ∴ چون باغ ارم تازه روی ∴ در آنجا
پشه وکیک وکژدم نبودی و[illegible] وهر غریبی که آنجا رسیدی شپش در جامه
او بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ وپروردکار روزی دهنده شما شکر جوینده آمرزنده است مر کسی را که تو[بـ]ـه
کند از شرک فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی بکردانیدند از پیغمبر خود وشکر کذاری ننمودند ودر خبرست
که سیزده پیغمبر بایشان آمدند همه را تکذیب کردند پیغمبری آخرین در زمان پادشاهی ذی
الاذعار حمیری بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بایشان آمد واو را
بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشها در دشتی در زیر بند ایشان پدید آورده بود تا بند را
سوراخ کردند ونیم شب که همه در خواب بودند بند شکسته شد وسیل در آمد منازل
وحدایق ایشان مغمور کشت وبسیاری مردم وچهارپای هلاک شدند چنانچه فرمود که
چون اعراض کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل صعب وکفته اند که عرم بند
آب است یا نام وادی که آب از وا آمد یا اسم موش دشت که بند سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ وبدل
دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوه های تلخ وَأَثْلٍ وشور
کز وچنین موضعی را جنت کفتن بطریق مشاکلت است وَشَيْءٍ وچیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک
یعنی در آن [illegible] اندک میوه کنار داد پس تا با د کند از آن میوه ها قوت شده ذَلِكَ این

عذاب جزیناهم پاداش دادیم ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند و برسل کافر شدند
وهل نجازی و آیا عقاب کرده می شود الا الکفور مگر ناسپاس و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم
و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش می دهیم مگر ناسپاس را جزاء عام است مومن و کافر را و مجازات
خاصه کفارست آورده اند که بقایا سبا نزد پیغمبر خود آمدند گفتند شاکریم پروردگار خود را و بسر
ازین اگر نعمتی ما را ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجا آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه
دیگر باره درهای نعمت بر ایشان کشوده فرمود که وجعلنا و گردانیدیم بینهم میان سبا و بین القری
التی و میان آن دیهها که بکرم خود بارکنا برکت دادیم فیها در آن ولایت شام چون فلسطین
و اردن و اریحا و ایلیا قری ظاهرة دیهها معمور آشکارا و متصل یکدیگر در عین المعانی می گوید
که از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمد وقدرنا و تقدیر کردیم
فیها السیر در آن دیهها لیالی وایاما روزها و شبها آمنین امان یافتگان از دشمن و سباع [حاشیه: سیروا فیها]
بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش جهت آبادانی موضع بقیه سبا الغاز تجارت کرده از یمن
بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی توانگران بر درویشان حسد آمد که
میان ما و ایشان هیچ فرق نیست پیاده و مفلس این راه را هم چنان میرود که سواره و توانگر فقالوا
پس گفتند اغنیا ایشان ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افکن بین اسفارنا میان منازل سفرها
ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفرها نتوانند کرد وظلموا
انفسهم و ستم کردند بر نفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فجعلناهم پس گردانیدیم
اهل سبا را احادیث سخنان یعنی از ایشان تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند ومزقناهم
و پراکنده ساختیم کل ممزق همه پراکندن ساختنی تا یکی از ایشان در مارب نماند قبیله غسان
از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار به یثرب و جذام به تهامه و ازد
بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کردیم
لآیات هر آینه عبرتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها شکور سپاس گوینده بر نعمتها
در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فراغ بال میگذرانیدند بسبب بی صبری
بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید بیت ای روزگار عافیت شکرت نکردم
لاجرم دستی که در آغوش بود بدندان می برم ولقد صدق و بدرستی که راست یافت
علیهم بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود
شیطان که من بر بنی آدم بسبب غضب و شهوت که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را
گمراه کنم او در باره اهل غوایت راست شد فاتبعوه پس پیروی او کردند در شرک و معصیت الا
فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وما کان له و نبود مر ابلیس را علیهم بر ایشان ازانکه کان

ایشان در آن محقق شدن من سلطان تسلطی و استیلائی الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من
یؤمن کسی را که می گرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از آنکس که او منها فی شک از آخرت
در گمانست تا بدانید اولیا ما اهل ایمان و ارباب کفر را وربک و آفریدگار تو علی کل شیء
بر همه چیزها حفیظ نگاهبانست قل بگو ای محمد مر بنی ملیح را که ادعوا الذین زعمتم بخوانید
آنان را که گمان برده اید ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید
تا ایشان در جذب منافع و مکاره هیچ مددی می یابند یعنی ایشان را بخوانید از بهر کار اختیاری
و اقتداری نیست با همه کافران بگو که بخوانید الهه خود را تا هیچ اجابت می کنند که مطلقا
لا یملکون مالک نمی شوند ایشان مثقال ذرة سنگ مورچه را از خیر و شر فی السموات در
آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین وما لهم و نیست بتان یا فرشتگان فیهما در آسمان و زمین
من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وما له و نیست مر خدای را منهم از ملائکه
و اصنام در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری و مددکاری ولا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت
عنده نزدیک خدای یعنی کافران شفاعت که بملائکه و یا اصنام دارید محقق نخواهد شد
زیرا که درخواست نفع ندهد الا لمن اذن مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای له
برای او شفاعت کردن یا ماذون باشد بدرخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشد هم
شافع و هم مشفوع ان و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این
انتظاری برند حتی اذا فزع تا چون بردارند فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان و دستوری شفاعت
دهند قالوا گویند بعضی از ایشان را بعضی که ماذا قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب
شفاعت قالوا الحق گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که مومنان را شفاعت کنند نه
مشرکان را وهو العلی الکبیر و خدای برترست و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت
توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را من السموات از آسمان باران والارض
و از زمین به نبات قل الله و هم خود بگو روزی دهد خدای چه این سوال را بجز این جوابی
نیست و اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند وانا و دیگر بگو با ایشان که ما
که روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم او ایاکم یا شما مشرکان که جماد ادنی مراتب امکان است
و فروتر از آن نیست با واجب الوجود شریک سازند لعلی هدی راه راستیم او فی ضلال مبین
یا در گمراهی آشکار قل لا تسالون بگو پرسیده نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه ما می کنیم از بدی [حاشیه: ولا نسال]
و ما پرسیده نخواهیم شد عما تعملون از آنچه شما می کنید بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهد
کرد و مناسب او جزا خواهند داد قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان ما ربنا پروردگار ما
روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما براستی و محق را بیوستان و ضال

فرستد و مبطل را بزندان و بال وهو الفتاح واوست حکم کننده از قضایاء مشکله العلیم
دانا بچکونکی حکم قل بکو ارونی الذین بنمایید بمن آنرا که الحقتم بر بسته دیدید به بخدای شرکاء
انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت با او شریک حق می سازید در عبادت کلا نه چنین است این
انبازی درست نیست بل هو العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که با او دم شرکت
توان زد الحکیم دانا با حکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبه
شرکت توان زد شعر دانا و حدی لاشریك له صفتش ٭ وهو الفرد اصل معرفتش شرك را
سوی وحدتش ره نیست ٭ عقل از کنه ذاتش آکه نیست ٭ هست در راه کبریا و جلال
شرك نالایق و شریك محال وما ارسلناك و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مکر فرستادنی عام
و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم مکر بعامه خلق و این از خصایص
افضلیت آنحضرتست صلعم که مبعوث بود بر همه اولاد آدمیان و جنیان و غیر او هیچ کس از
انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده بیت ترا دادند منشور سعادت ٭ ز نوع انس و جان
افزودند ٭ پری را جمله در خیل تو کردند ٭ بر آنکاهی سلیمان آفریدند ٭ و کفته اند ها کافه برای
مبالغه است چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مکر بازدارنده مردمان را از شرك بشیرا
مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند ونذیرا و بیم کننده بعدل آنرا که بشرك اصرار
کند ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند فضایل و کمالات ترا و حمل بر
ایشان بر مخالفت تو میدارد و یقولون و میکویند از غایت جهالت که متی هذا الوعد کی باشد
این وعده عذاب یا قیام قیامت ان کنتم اکر هستید شما یعنی رسولان و مؤمنان صادقین
راست کویان قل لکم بکو شما را میعاد یوم وعده روزیست که چون برسد لا تستاخرون باز پس نباید
عنه از آن روز ساعة مقدار اندك زمانی ولا تستقدمون و پیشی نکیرید آورده اند که کفار مکه
اهل کتاب از احوال پیغمبر صلعم پرسیدند ایشان کفتند ما در کتب خود نعت او خواندیم او
پیغمبر حق است ابو جهل و امثال او کفتند ما بکتاب شما نیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد که
وقال الذین کفروا کفتند آنانکه نکرویدند مر اهل کتاب را که لن نؤمن ایمان نیاریم بهذا القرآن
بدین قرآن که بر محمد فرو می آید ولا بالذی ونه برای کتاب نیز که فرود آمده بین یدیه پیش از وی ولو
تری و اکر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون باز داشتکان باشند
عند ربهم نزد پروردکار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری هول
یرجع بعضهم باز میکردانند برخی از ایشان الی بعض القول بسوی برخی دیکر سخن یعنی محاوره
میکنند و سخن بهم میکردانند یقول الذین استضعفوا می کویند آنانکه زبون کرفتکان بودند
یعنی تابعان و پس روان للذین استکبروا مر آنان را که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرکان

لولا انتم اکر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود لکنا مؤمنین هر آینه می بودیم ما کرویدکان
و ما را ایمان باز داشتید قال الذین استکبروا کویند آنانکه کردن کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنانرا
که در دنیا زبون و بیچاره کرفته بودند انحن آیا ما صددناکم باز داشتیم شما را عن الهدی از قبول هدایت
بعد اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما بل کنتم بلکه بودید بنفس خود مجرمین کناه کاران و شرك آرندکان
وقال الذین استضعفوا و کویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا مر آنانرا که از قبول حق سر می
کشیدند بل نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در شب و روز
باز دارنده ما بود از ایمان اذ تأمروننا چون می فرمایید ما را ان نکفر بالله باآنکه کافر شویم بخدا ونجعل و قرار
دهیم له اندادا مر او را همتایان واسروا الندامة و هر دو کروه بعد از آن کفت و شنید پشیمان شدند از
عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیکر تا سرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار رانند
و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردانید پشیمانی لما رأوا العذاب آنهنکام که ببینند عذاب را
وجعلنا الاغلال و بکنیم غلها آتشین فی اعناق الذین کفروا در کردنهای آنانکه نکرویدند از تابعان و متبوعان
ایراد مستقبل بلفظ ماضی چون تحقق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعار است بموجب اغلال
ایشان هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون مکر بآنچه باشند که عمل کنند
بر تسلیه حضرت رسول صلعم می کوید وما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در هیچ دیهی و شهری من
نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال مکر آنکه کفتند مترفوها متنعمان و متکبران آن ده و شهرها
انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود کافرون ناکرویدکان
و منکرانیم وقالوا نحن و دیکر کفتند مکر ما اکثر اموالا و اولادا بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال
و فرزند ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین
عذاب کرده شدکان یعنی خدا ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را نعمت کرده پس محنت نخواهد
قل ان ربی بکو بدرستی که پروردکار من یبسط الرزق کشاده میکرداند روزی لمن یشاء برای هر که
می خواهد از اهل شرك و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او ویقدر و تنك میکرداند بر هر که
میخواهد بحکمت خود نه بجهت مذلت او ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند
و کمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و نباید که از روی استدراج بود وما
اموالکم و نیست مالها که بشما داده بودیم ولا اولادکم و نه فرزندان را که بشما ارزانی داشته ایم بالتی
تقربکم بآن خصلتی که نزدیك کرده اند شما را عندنا نزد ما زلفی نزدیك کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه
باشد و شمار آن نیست بر اموال و اولاد کسی را بحق نزدیك نمی کرداند الا من آمن مکر کسی را که بکروید
وعمل صالحا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را انفاق کند در راه حق
و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فاولئك پس آن کروه لهم مر ایشانراست

جزاء الضعف باداش دو بعنی زیاده بر زیادت یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب انکه
کردند از نیکیها وهم فی الغرفات وایشان در غرفها بهشت آمنون ایمن اند از مکاره و آفات
و شداید و مخافات والذین یسعون و انانکه می شتابند و کوشش مینمایند فی آیاتنا در آیتها ما یعنی
قرآن و بران زبان طعن می کشایند معاجزین در حالتی که کمان برند کاشند که ما را عجز توانند ساخت
از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اولئک آن کروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ
حاضر آورده کانند قل ان ربی بکو بدرستی که آفریدکار من یبسط الرزق کشاده می سازد روزی لمن یشاء
برای هر که می خواهد من عباده از بندکان مومن و مطیع خود بمحض قدرت ویقدر له و تنگ می کرداند
انرا برای او بر وجه حکمت وما انفقتم و آنچ نفقه می کنید من شیء از چیزی که شمار است در راه خدای
فهو یخلفه پس خدا عوض میدهد او را در دنیا یا ذخیره مینهد برای او در آخرت و در حدیث آمده که
هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند اللهم اعط المنفق خلفا خدایا مر نفقه کننده را عوض ده
و دیگری میگوید که اللهم اعط ممسکا تلفا خدایا مال ممسك را عوض تلف ساز بیت
بلا دردا حق تا موجب عز و شرف کردد منه بر روی هم کاندك زمانی هم و خدای خیر الرازقین
بهترین روزی دهندکانست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال رزق
و رازق حقیقی اوست ویوم یحشرهم جمیعا و یاد کنید روزی را که جمع کنیم همه مشرکان را ثم یقول
پس کوییم و حفص در هر دو لفظ بیا میخوانند یعنی خدا همه را حشر کند پس بکوید للملائکة مر
فرشتکان را اهؤلاء ایاکم آیا این کروه اند که شما را کانوا یعبدون بودند که می پرستیدند و این
سوال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قالوا کویند فرشتکان سبحانک
پاکی تراست از انکه غیر ترا پرستند انت ولینا توئی خداوند ما و معبود و ما خود را در بندکی مقصر
میدانیم بچه وجه معبودیت خود را روا داریم یا توئی دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی ما و ایشان
هیچ دوستی نیست و حاشا که بپرستش ایشان رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند از جهل و غوایت
یعبدون الجن می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش الهه باطله با تمثل
می شدند بصورتها متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که آیتها ملائکه اند اکثرهم بیشتر
آدمیان بهم بدیوان مؤمنون کرویدکانند یعنی متابعت ایشان می کنند فالیوم پس امروز که همه حکمها
مر خدا راست لا یملك مالك نمی شود بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی
ولا ضرا و نه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان
نیست ونقول و کوییم للذین ظلموا مر آنکسانرا که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا عذاب
النار بچشید عذاب آتش التی کنتم بها تکذبون آن آتشی که بودید که بدان تکذیب می کردید
و دروغ می پنداشتید واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتها ما یعنی قرآن بینات

او تلف کرده

آیتها

آیتها روشن قالوا کویند ما هذا نیست این کلام که می خواند این کس یعنی محمد الا رجل یرید مگر مردی که
میخواهد ان یصدکم انکه باز دارد شما را عما کان از انچیزی که بودند که میپرستیدند یعبد آباؤکم
می پرستیدند پدران شما یعنی مدعا او آنست که شما را از بت پرستی منع کند و بدین و آیینی
که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وقالوا و کفتند ما هذا این کلام که میخواند یعنی
قرآن الا افك مگر دروغی مفتری بافته و بخدای اضافت کرده وقال الذین کفروا و کفتند
آنانکه نکرویدند از کفار مکه للحق مر پیغام راست را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان یعنی
قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر سحری آشکار ایشان این سخن از کجا می کویند وما آتیناهم
و حال انکه نداده ایم ایشانرا من کتب از کتابها فرو فرستاده که همواره یدرسونها بخوانند از او [illegible]
دلیل آرند بر بطلان قرآن وما ارسلنا و نفرستادیم بسوی ایشان قبلك پیش از تو یعنی در زمان
فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید
وکذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند پیغمبرانرا انانکه پیش ایشان بوده اند وما بلغوا و حال انکه
نرسیدند معشار ما آتیناهم بده یکی از انچ داده بودیم پیشینیانرا از عمر [illegible] اهل زمان ترا داده ایم از هیچ و مال
و دلالات و اسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فکیف کان
پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن ایشان قوم تو
بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را او اندرز میکنم
بواحدة بیک چیز ان تقوموا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم برای خدا و پراکنده شوید
مثنی دو دو با یکدیگر مشورت کنید وفرادی و یك یك تا از زحام خاطر شما مشوش نشود ثم
تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد از مبدا حال او تا این غایت اطوار او را و در نظر آرید تا بدانید که البته
ما بصاحبکم نیست این یار شما را من جنة هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید
کمال عقل او را و عجبهای کافیست بصدق قول او ان هو نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شما را بین
یدی پیش از وقوع عذاب شدید عذابی سخت که عذاب آخرتست قل ما سألتکم بکو آنچ می طلبم شما را من اجر
از مزد بر ادای رسالت فهو لکم پس آن مر شما راست یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت می خواستم بشما بخشیدم
مراد نفی سوالست یعنی هیچ اجری نمیخواهم ان اجری نیست مزد دعوت من الا علی الله مگر بر خدا وهو
علی کل شیء و او بر همه چیزها شهید کواه است قل ان ربی بکو بدرستی که پروردکار من یقذف
بالحق می افکند حق را یعنی وحی را القا می کند بر هر که خواهد یا سخن راست و درست را منتشر می سازد
در آفاق و اطراف و افشاء دین اسلام و اظهار احکام آنست علام الغیوب اوست دانا بپوشیدها و هیچ چیز
برو مخفی نیست قل جاء الحق بکو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر صلعم وما
یبدئ الباطل و نمی آورند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی وما یعید و باز نمی کرداند یعنی قادر نیست

الیهم

بر خلق و بعث قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدم از راه حق همچنانکه گمان می برید فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز نیست
که می لغزم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست فَبِمَا يُوحِي پس
بسبب آنست که وحی می فرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته
بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست دعای بندگان را قَرِيبٌ نزدیکست بامید
نیازمندان وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی کافران را إِذْ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بروقت بعث یا در
روز بدر به بینی امر عجیب با هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوت یعنی بگریختن و پناه به حصن دادن
عذاب از ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا و گرفته شوند مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک یعنی از روی
زمین بزیر زمین یا از صحرا بدر بچاه، و در بعضی از تفاسیر آمده که این آیه در شان سفیانی و قوم او
که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظم زادها الله شرفا
ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی خذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست
که از تحت اقدام خود ماخوذ کردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد
و دیگری که ناحیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبر قوم بسفیانی رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان
مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدا یا به پیغمبر یا بحشر مارا
باز گردانند بدنیا وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را باز گشتن و حفص غیر مهموز می خواند
و این معنی تناول است یعنی از کجا بود ایشان را فرا گرفتن ایمان مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از موضع دور که آن
عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک بارگاه آخرت مشهور شدن بر ایمان سود نکند
وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ و حال آنکه نگرویدند بخدا یا رسول او یا بعث مِنْ قَبْلُ پیش ازین که در خبر تکلیف
بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکنند بِالْغَيْبِ بپوشیدگی سخنان لا یعنی یکال خود سخنان میگفتند و بر
قرآن و رسول طعن می کردند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور یعنی دور بودند از آنچه می گفتند و نمی
دانستند که چه میگویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو
می بردند از قبول ایمان و رجعت با دنیا كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِأَشْيَاعِهِمْ با اشباه ایشان
از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان باس ایشان نیز قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان كَانُوا بودند فِي شَكٍّ مُرِيبٍ در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده سورة الملائکه

بسم الله الرحمن الرحيم الْحَمْدُ ستایش که شاید و ثنائی
که سزا بود لِلَّهِ مر خدای را که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نوسازنده و پدید آرنده
آسمانها و زمینها جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت انبیا
علیهم السلام و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و با ولیا بالهام و بمومنان برؤیای
صادقه پس صفت فرشتگان میکند أُولِي أَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَثْنَىٰ دو دو و برای طیران وَثُلَاثَ

وسه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر چه
در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام شش هزار بال دارد يَزِيدُ زیاده میکند خدا فِي الْخَلْقِ در آفریدن خود
مَا يَشَاءُ آنچه می خواهد یعنی در اجنحه ملایکه افزاید تا از چهار زیادت شود و اصح آنست که مراد از
خلق آدمیان اند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانی چون حسن صوت
و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلها خلق امام قشیری رحمه الله فرموده
که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا
در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قَدِيرٌ تواناست مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدا
لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بر ایشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت علم
و غیر فَلَا مُمْسِكَ پس باز گیرنده نیست لَهَا مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود
فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست لَهُ مر آنرا مِنْ بَعْدِهِ از پس باز گرفتن آن وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست در
باز گرفتن الْحَكِيمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم برانند که از غیب تا حس
نا خواسته اید و آن دو قسمت یکی مواهب صوری چون رزق نا مکتسب و دیگر مطالب معنوی چون علم
لدنی نیاموخته یا شریعت مرافقت ناشنیده یا دل آشنا شیخ الاسلام قدس الله سره فرموده که آه
ازین علم ناآموخته که در آن غرقم و که در آن سوخته بیت دست لطفش نسخهٔ علم و حکم
بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از تلقین خاص رب بود يَا أَيُّهَا النَّاسُ
اذْكُرُوا ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدای که انعام فرموده است عَلَيْكُمْ بر شما از ارسال
رسل و ادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ ایا هست هیچ آفریننده غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ بجز خدا که روزی دهد شمارا
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان باران وَالْأَرْضِ و از زمین گیاه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ
تُؤْفَكُونَ پس کجا گردانیده می شوید از قول توحید وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر دروغ دارند ترا اهل مکه فَقَدْ
كُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شد رُسُلٌ فرستادگان مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان صبر کردند
تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبائی وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها
و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا
در حشر و جزا حَقٌّ راستست و در وی خلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی ندهد شمارا و نفریبد
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که فریفته نکند شمارا بِاللَّهِ
بکرم خدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند و گفته اند
چه این مکر است اما شایسته تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر او را یا مقاومت با آن بزرگان موثر
اند که یکی از معایب ابلیس است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افکند که فرصت بافنست عمر تقفد

از ملابیت امشب همه شب را یاری و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش
عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکته الفرصه تمر السحاب غافل نگردد عذر عاقبت را
فکندی عمر فرصت را که دید إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمن است بعداوت
قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم مر او را دشمنی و از و حذر نموده در جامع احوال
بد و اعتقاد ننمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیرم گفت از پی
او نروید و تابع نفس خود مشوید و هر چه کنید باید موافق شرع و مخالف طبع باشد
إِنَّمَا يَدْعُو جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل دنیا حِزْبَهُ گروه خود یعنی پی
روان و فرمان برداران را لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت با او مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران
آتش یعنی ملازمان دوزخ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند یعنی دعوت شیطان را اجابت
لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملها خالص و پاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
مر ایشان راست آمرزش از بد کرد کار ایشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر بهشت
أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ آیا کسی را که آراسته شد برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ پس دید آن عمل زشت را
حَسَنًا نیکو باشد چون کسی که تمیز کند حسن را از قبیح و هر یک را ببیند بصفتی که واقع باشد
در موضع آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب
و ردی گویند مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم صلعم یا
خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا يُضِلُّ فرو گذارد و گمراه گرداند
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه نماید و توفیق دهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ
پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای حسرتها متوالی که
خوردی و تاسفها گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یک از این مقتضی حسرتی است
یعنی زجر مخور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا عَلِيمٌ داناست
بِمَا يَصْنَعُونَ بانچه میکنند و بران ایشان را جزا خواهد داد وَاللَّهُ و خدای الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ
آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب فَتُثِيرُ سَحَابًا پس بر انگیخت بادها ابر را ایراد ماضی
بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتملست بر حکمت فَسُقْنَاهُ پس براندیم آن ابر را
عدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما توانائیم و بس که بر انیم إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ بر زمین مرده و افسرده
یعنی باحیاء آن فَأَحْيَيْنَا پس زنده کردیم بِهِ الْأَرْضَ بدان آبی که از ابر نازل شد زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از
مردگی و افسردگی او كَذَٰلِكَ النُّشُورُ هم چنین است زنده کردن یعنی احیاء اموات و بر انگیختن اموات
در صحت مقدوریت یکسانست مَنْ كَانَ هر که باشد که برای خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ خواهان رجمندی کو طلب

طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدای راست همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان
متعزز اند فلله العزة ولرسوله وللمومنین عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت او
عزیز کسی که از در گهش سر بتافت بهر که در با شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ بسوی رضا او یا بدرگاه
قبول او يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بالا میرود سخنان پاک یا صحایف که آنها در و مکتوبست یعنی صعود
میکند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ و عمل شایسته يَرْفَعُهُ بر می دارد او را و بمحل قبول میرساند یعنی قبول بی عمل صالح
کرا خلاص است نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح صدقه مسکین و ساکین و در اعلی
اجابت دعوات بتصدقات است یا کلم دعا ایمانست و عمل تامین جماعتیان تکبیر نمازست و عمل
تمیز زنان یا کلم استغفار است و عمل ندم و در همه عمل بردارند کلم است و بعضی ضمیر فاعل را
در یرفعه عاید بکلم طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر دارد عمل را بجهه قبول
اعمال بتوحید است و یک وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل را بجهه قبول صالحه را یعنی قدر
و مرتبه او را رفیع سازد و مراد عمل موحد مخلص است که هیچ جز بقیمت آن نیست و کاری که ریا بار امیخته
باشد اندر چیز خوار تر و بی مقدار تر بیت گر هیچ اخلاص در بوم نیست لازم در کسی چون تو هم در
نیست . زر قلب الوده بی قیمت است . زری را که خالص بود حرمت است وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ
السَّيِّئَاتِ و آنانکه پنهان میکنند و می سازند مکرها بدرا مراد مکرها قریش است نسبت با حضرت
رسالت صلعم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه در
سوره انفال گذشت لَهُمْ مر ایشان راست یعنی ماکران راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت در آخرت
وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ و مکر آن گروه هُوَ يَبُورُ او کاسد شود و از پیش نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را
یعنی پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس گردانید شما را أَزْوَاجًا صنفها
یا مردان و زنان که مزاوجه کنید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و ننهد آنچه
در شکم اوست یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدا یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم
اوست وَمَا يُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ عمری
دیگر یعنی بعمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیادت و نقصان آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر در لوح محفوظ
یعنی درازی و کوتاهی زندگانی معمر و مقدر شد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر عَلَى
اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و مساوی نیست دو دریا هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ
آن آب شیرین گوارنده شَرَابُهُ آشامیدن او وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و آن دیگر آب شور با تلخی گردانیده وَمِنْ كُلٍّ
و از هر یک دو دریا تَأْكُلُونَ می خورید لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می آرید از
دریا شور خاصه حِلْيَةً پیرایه از لولو و مرجان تَلْبَسُونَهَا می پوشید یعنی می پوشند زنان شما
بعضی برانند که این ضرب المثل مومن و کافرست که صلات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از

حلاوت ایمان عین عذب عرفانست و دیکر از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان بیت
آن آب حیات آمد و این نفس سرابست. این عین خطا باشد و آن محض ثوابست وَتَرَى الْفُلْكَ
و می بینی کشتیها را فِيهِ در هر یك ازین دو دریا مَوَاخِرَ شکافندکان آب و روندکان برای لِتَبْتَغُوا
تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خدا یعنی ربح تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما تَشْكُرُونَ سپاس کویید
خدای را بر چنان نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید
تا زمان روز زیادت می کردد از زمان شب و آن دو ربع ربیعی و صیفی است وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل
می کرداند روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعت شب می افزاید تا ساعت شب زاید
بود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی است وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی
مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر یکی از ینها میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای وقت نام برده یعنی تا زمان معلوم
که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز ماند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست
رَبُّكُمْ آفریدکار و پروردکار شماست لَهُ الْمُلْكُ مرو راست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانکه می خوانید و می
پرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی مَا يَمْلِكُونَ مالك نمی شوند مِنْ قِطْمِيرٍ پوست خسته خرما را پس مالك علی الاطلاق
و معبود باستحقاق اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اکر بخوانید آنان را که معبودان باطل شما اند برای جر نفعی یا دفع
ضرری لَا يَسْمَعُوا نمی شنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شما زیرا که جمادی اند و جماد را شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوا
و اکر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ استجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند
و ایصال منافع و دفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرك آوردن شما
یعنی عرف کردند بیطلان از شرك که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و کویند ما کنتم ایانا
تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نکند از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بالحقیقة امور که
آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدای بمجاز نیست بر این مثلی
است در کلام عرب شایع کشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه
و موثوق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانید إِلَى اللَّهِ بخدا یعنی بروزی او
و آمرزش او و خشنودی او و بهشت او وَاللَّهُ و خدای هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز است و بغناء مطلق خود منعم
و جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده بر نعمت عامل و فضل شامل و بباید دانست که ماهیات ممکنه در
وجود محتاج اند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآنست و حق سبحانه بکمال ذاتی موقوف وجود اعیان
ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی است کبری مستحق حمد است و شاکلمة الحمید بدان ایما می نماید و ازین رباعی
بدان معنی توان برد بیت ناحق کردد بجمله اوصاف عیان. واجب آید که ممکن آید بمیان. ورنه بکمال
ذاتی از ادمیان. فردست و غنی چنانچ خود کرد بیان إِنْ يَشَأْ اکر خواهد خدا يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی
زمین یعنی هلاك کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ و بیافریند و بیارد آفریدکان جَدِيدٍ نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر

باشند

تر باشند که کروهی بیاورد که کس ندیده و نشنیده بود وَمَا ذَٰلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیکران
عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی از کناه کنند وِزْرَ أُخْرَىٰ بار
کناه نفسی دیکر وَإِنْ تَدْعُ و اکر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی کران بار از کناه دیکری را إِلَىٰ حِمْلِهَا ببرداشتن
بعضی از کناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از کناه او چیزی یعنی هیچ کس هیچ چیز
از کناه وی بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اکرچه باشد ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی یعنی هر چند کناه کاری
خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بر دارند هیچ کس اجابت
او نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنان را که يَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ می ترسند از پروردکار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدکی یعنی در خلوتها از خشیت بر بنا نظام
نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و می ترسند از آن نادیده از او وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای
داشته اند نماز را تخصیص ترسندکان و نماز کذارندکان بانذار جهت آنست که ایشان بدان
منتفع اند وَمَنْ تَزَكَّىٰ و هر که پاکیزه بود از معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ برای
نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازکشت همه پس پاکیزه کار را
بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا کمراه وَالْبَصِيرُ
و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل و معصیت
وَلَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت
وَلَا الْحَرُورُ و نه حرور حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و مساوی نیست
زندکان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردکان یعنی مومنان از مساوات نیست با کافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که
خدا شنوانند و فهم میکند مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنوا کننده
مَنْ فِي الْقُبُورِ آنکه در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است باموات إِنْ أَنْتَ نیستی تو
إِلَّا نَذِيرٌ مکر پیغمبری بیم کننده و بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس مصرع نیست بر پیغمبران الا البلاغ.
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيرًا مژده دهنده بمثوبه.
وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ کروهی از امم سابقه إِلَّا خَلَا مکر آنکه کذشت
فِيهَا در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانا الهی دهنده وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اکر تکذیب کنند
ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بر ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزها هر یک وَبِالزُّبُرِ و بنامها آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتاب روشن کننده یعنی احکام حلال و حرام چون تورات
یا انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب کرفتم آنان را که نکرویدند فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود

نکیر انکار من بدیشان بعقاب و عذاب الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای انزل فرو فرستاد
من السماء ماء از آسمان یا از ابر آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم عدول تکلم جهت تخصیص فعلست
یعنی ما توانائیم که بیرون آریم به بدان ثمرات انبوه‌ها مختلفا الوانها در حالتی که مختلف رنگها او یعنی گونا
گون است اجناس یا اصناف آن و گویند رنگها اشکال و هیات آنست و من الجبال و از کوهها آفریده ام
از کوهها جدد راهها مختلف اللون است و در تفسیر معتدسی آورده است که خطوط متلونه بیض
سفیدها و حمر مختلف الوانها و سرخها که گوناگونست رنگهاء آن در شدت و ضعف یعنی بغایت
سرخ و برخی ازان فروتر و غرابیب سود و سیاهها بغایت سیاه و من الناس و از آدمیان و الدواب
و از جنبندگان و الانعام و از چهارپایان مختلف هست آنچ بود گوناگون الوانه رنگهاء او کذلک
مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدا را بر آفریدن اشیا و عالم نبود بتحول
هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای ترسد انما یخشی الله جز این نیست که می ترسند از خدا من عباده
العلماء از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش معتبر است و علم بصفات و افعال او
پس هر کرا دانش او بیشتر ترس او افزون تر و حضرت رسالت پناه علیه صلوات اسعار لها فرموده انی
اخشاکم بالله ان الله عزیز بدرستی که خدا غالبست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد ازو غفور آمرزنده
است مر ترسکار را ان الذین یتلون بدرستی آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کتاب الله کتاب خدا را
که قرآنست و اقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرایط آن و انفقوا و نفقه کرده اند در
راه ما مما رزقناهم از آنچ روزی داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد و علانیة
و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدیق یا مستونه بود و علانیه در مفروض یرجون
امید میدارند بدین عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز
بازار قیامت متاع ایشان برواجی تمام یابد و این عملها کرده اند لیوفیهم تا تمام گرداند خدا یعنی تمامی
بدیشان رساند اجورهم مزدها کارهاء ایشان و یزیدهم و زیادت گرداند حساب ایشانرا من فضله
از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشانرا رتبه شفاعت دهد در لباب آورده که شفاعت
ایشانرا قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش انه بدرستی که خدای غفور آمرزنده
است مر گناه کارانرا شکور مزده دهنده مر سپاس داران را و الذی اوحینا و آنچ وحی کرده ایم الیک بسوی تو
من الکتاب از قرآن هو الحق او راست و درست مصدقا موافق لما بین یدیه مر آنچ پیش ازان
بوده از کتب یعنی تابع عقاید و اصول احکام آنهاست ان الله بدرستی که خدا بعباده به بندگان
خود لخبیر داناست ضمایر ایشانرا دانا بصیر بیناست ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنها که تصدیق
قرآن و تکذیب آن کنند برو پوشیده نیست آنکه فرموده که ثم اورثنا ما کتابها ستدیم بر امم سابقه
فرستادیم پس میراث دادیم الکتاب قرآن را یعنی تاخیر کردیم از آنها عطا دهیم از الذین اصطفینا آنانرا که برگزیدیم

من عبادنا

از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت صلعم عطا را میراث خوانده چه میراث مالی باشد
که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآنی بی جست و جوی مومنان بمحض عنایت
ملک شان بدیشان رسید یا بیگانه را میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند
یا و سهام در میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان
و کسی باشد که تمام بردا بخانه بهرها را اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق
و اندازه استعداد از قرآن بهره مند شوند زین بزم یکی جرعه طلب کرده یکی جام فمنهم پس بعضی
ازین بندگان ظالم لنفسه ستمکار است بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن و منهم مقتصد
و برخی ازیشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات و منهم و ازیشان سابق بالخیرات
پیشی گیرنده است بنیکوئیها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن باذن الله بدستوری خدا و بتوفیق
و فرمان او ذلک این توریث و اصطفا هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرگ فاروقی
فرماید که از حضرت رسالت صلعم شنودم که درین آیه فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته
است و مقتصد ما نجات یافته است و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت
رسالت صلعم این سه طایفه را تفسیر فرموده و گفت سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند
و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند ذی النورین فرموده که سابق ما اهل جهادند
و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه کمر جهاد
بندند و نه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل از هجرت
ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدین
اسلام در آمده اهل تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند
برای تبرک اینجا کلمه چند ثبت افتاد بر ترتیب کرد و قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام
بسابق سهل بن عبدالله تستری قدس الله سره گفته که آنان جاهلند و متعلم و عالم و گفته اند
طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و بری از جرم یا مصر
بر ذنوب و تایب عاید و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه
متعلق هر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش چربد یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت
کننده لله فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مایل
شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی
یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسنات او
بر سیئات راجح آید یا آنکه ظاهر او به باطن بود و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او
به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند

یا انکه زیادت از قوت طلبد وانکه همین جوینده قوت باشد وانکه مطلقا قوت طلب نکند
امام قشیری قدس الله سره فرموده که این سه کروه اهل سخا وجود وایثار اند یا طالبان نجات
ودرجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نکرنده از خود باخرت و ناظر از حق
بحق صاحب فتوحات روح الله روحه می کوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت
باشد و مقتصد انکه کاهی بیدار کردد و سابق انکه همیشه بیدار بود و در لطایف کفته
که ظالم از نعمت بمنعم کرد و مقتصد از منعم بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی با شاهده منعم در
سازد و از وی بغیر نپردازد بیت نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض ۞ دل از میانه تمنا ندارد الا
دوست ۞ حق سبحانه هیچ امت را از امتان سالفه این نوازش نکرد واین تشریف ارزانی نداشت
رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا شرم زده نکردند و برحمت بی غایت
امیدوار باشند بیت بیاید از من آلوده طاعت خالص ۞ ولی برحمت فضلت امیدواری هست
وکفته اند تقدیم ظالم از روی فضلست و تاخیر ان از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل
دوستر دارد و تاخیر سابق جهت آنست تا ثواب که دخول جنات است اقرب باشد یا بجهت
انکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب کردد که عجب اتشی است که چون برافروخته شود
هزار خرمن عبادت بدو سوخته کردد بیت ای پسر عجب اتشی عجب است ۞ که بسازد بسوز بی لهب
هر کجا شعله از وی افروخت ۞ هر چه از علم و زهد دید بسوخت جنات عدن بوستانها اقامت
یدخلونها در آیند این سه کروه در آن یحلون برابر بسته شوند فیها در آن بهشتها من اساور از
دستوانها که باشد من ذهب از زر خالص ولؤلؤا و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که
دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بیشان اختصاص داشته چنانچه تاج پادشاهان
عجم ولباسهم و پوشش این کروه فیها حریر در بهشت دیبا باشد چون دیبا دنیا یعنی رشته وبافته
کرم نبود وقالوا و کویند این جمع چون از حشر دوزخ برهند و بر روضه بهشت برسند الحمد
لله ستایش و ثنا مر خدای را الذی اذهب آن خدای که ببرد عنا الحزن از ما اندوه دوزخ را یا
خوفی که از رد طاعات داشتیم بقبول آن از ما مندفع کردانید وکفته اند مراد هموم دنیاست
چون بیم موت یا وسوسه ابلیس یا ضر جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغه تحاسد [illegible]
ان ربنا بدرستی که پروردکار ما لغفور آمرزنده کناه کارانست شکور جزا دهنده سپاس داران
الذی احلنا آن خداوندی که فرود آورد ما را دار المقامة بسرای اقامت که جنتاست و از وی انتقال
بموضع دیکر نخواهد بود من فضله از بخشش و کرم خود نی بعمل ما لا یمسنا نمی رسد ما را فیها در آن
سرای اقامت نصب رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بوده ولا یمسنا فیها و نمی رسد
ما را درین جای لغوب ماندکی و ملالت چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح

وسرورست

وسرورست والذین کفروا وانانکه نکرویدند بخدا و رسول لهم نار جهنم مر ایشانراست آتش دوزخ
لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان بمرک وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از
عذاب باز رهند ولا یخفف و تخفیف کرده نشود عنهم از ایشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه
هر کاه آتشی فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او کذلک مثل این پاداش نجزی جزا میدهیم
کل کفور هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت رسیده وهم و ایشان یعنی کافران بی دین
یصطرخون فریاد می خواهند فیها در دوزخ و میکویند ربنا ای پروردکار ما اخرجنا بیرون
آر ما را و بدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی جز انانکه کنا نعمل بودیم که عمل می کردیم
جه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده حق سبحانه فرمود که
اولم نعمرکم آیا ما زندکانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را ما یتذکر آن مقدار که پند کیرد فیه
در ان عمر من تذکر هر که خواهد که پند کیرد مراد عمریست که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر
وکفته اند میان بیست و شصت و در زاد المسیر آورده که هفتاد است که اخر تذکر باشد زیرا که بعد
از ان زمان هرم است مقصود سخن انکه شما را عمر دادیم برای انکه متعظ و متنبه کردید وجاءکم
النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرک خویشان و همسایکان کفی بالموت واعظا که
علما برانند که مراد از نذیر شیب است جز زمانه شیب فرو نشاند شغل حیاتست و موسم پیری زنک
فزاید این ذات نظم نوبت پیری چو زند کوس دل ۞ دل نشود از خوش دلی و عیش فرد ۞ در تن و اندام
درآید شکست ۞ لرزه کند پای ز سستی چو دست ۞ موی سفید از اجل آرد پیام ۞ پشت خم از مرک رساند
سلام ۞ در موضع آورده که جمله دوزخیان استغاثه کنند بفریاد آیند و کویند خدایا ما را بدنیا
فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا اخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه
جواب دهد که نه زندکانی دادم شما را و نذیر فرستادم بشما کویند بلی زندکانی یافتیم و نذیر
را دیدیم خدا فرماید فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران یعنی
مشرکان را من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای عالم غیب السموات
والارض داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال بد و مخفی نخواهد بود
انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور با چیزی که مضمرست در سینها هو الذی جعلکم
اوست انکسی که کردانید شما را خلائف خلیفها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پیشینان متمکن
ساخت و متقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرکست فمن کفر
پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را کافر شود بمنعم فعلیه کفره پس بر وست جزاء کفر ولا یزید الکافرین
وافزون نکند کافران را کفرهم کفر و شرک ایشان عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان الا مقتا
مکر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مکر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان

توانند بود وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرك ایشان إِلَّا خَسَارًا مگر زیان
در آخرت قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَاءَكُمُ انبازان خود را الَّذِينَ تَدْعُونَ آنانکه می
خوانید ایشان را و می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَرُونِي بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا مَاذَا خَلَقُوا
چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و آنچه در روی و بر روی است أَمْ لَهُمْ یا هست ایشان را شِرْكٌ
انبازی فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها أَمْ آتَيْنَاهُمْ آیا داده ایم ایشان را كِتَابًا کتابی ناطق بآنکه شریك
گرفته ایم فَهُمْ پس ایشان عَلَىٰ بَيِّنَتٍ بر حجتها روشن باشند مِنْهُ از آن کتاب بَلْ نه چنین است
بلکه إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند بَعْضًا
برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان إِلَّا غُرُورًا مگر از روی فریب و مکر إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نگاه میدارد آسمان و زمین را أَنْ تَزُولَا برای آنکه زایل نشوند از اماکن
خود و مکون را در حال بقا ناچارست از نگاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی
را علی نبینا و علیه السلام بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیك بآن رسید که
شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال نیابند یعنی از جای خود
نروند وَلَئِنْ زَالَتَا و اگر زایل شوند إِنْ أَمْسَكَهُمَا نگاه ندارد ایشان را مِنْ أَحَدٍ هیچ یك مِنْ بَعْدِهِ پس از زوال و یا از جای
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدا هست حَلِيمًا بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غَفُورًا
آمرزنده کسی را که از این قول رجوع کرده بوحدانیت او قایل شود و بداند که لم یلد و لم یولد صفت
اوست بیت خداوندی که معبود است و واحد نگوید کس که مولود است و والد کسی را کو
باشد کفو و مانند بر و نسبت نشاید کرد فرزند رؤسا قریش شنوده بودند که اهل کتاب
تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیگر می گفتند که لعن الله الیهود و النصاری چه دو طایفه بد اند
که مکذب پیغمبران خودند بخدای که اگر پیغمبر آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتافتندی
حق تعالی خبر داد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که
لَئِنْ جَاءَهُمْ اگر آید بدیشان نَذِيرٌ پیغمبر بیم کننده لَيَكُونُنَّ هر آینه باشند أَهْدَىٰ راه یافته تر مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ
از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان
نَذِيرٌ بیم کننده یعنی حضرت رسالت صلعم مَا زَادَهُمْ نیفزود یعنی زیادت نکرد آمدن او ایشان را إِلَّا
نُفُورًا مگر رمیدن از حق و دور شدن اسْتِكْبَارًا و زیادت نکرد ایشان را مگر گردن کشی از فرمان الهی
فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَكْرَ السَّيِّئِ و آنانکه مکر کردند مکر بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاك کردن
آن نذیر وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ و باز نگردد مکر بد إِلَّا بِأَهْلِهِ مگر با اهل وی یعنی مکر کننده [illegible]
کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده
نماید ابن یمین را درین باب قطعه ایست این دو بیت از آنجا ثبت افتاد نظم

درباب

درباب من ز روی حسد یك دو ناشناس دهان زدند و کور و تیره یافتند ز اعمال نفس همه نکی من رسید
و بیان جزای فعل خویش یافتند فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار می برند مکذبان و مکاران یعنی نمی برند
و چشم نمی دارند إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت اهل
مکر است فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا مر سنت خدا را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل
نتوان کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ و نیابی مر سنت خدا را تَحْوِيلًا تحویلی یعنی از مکذبان و مکاران بدیگری
حواله نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمی کنند اهل مکه فِي الْأَرْضِ در زمین فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
تا به بینند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی
قوم عاد و ثمود وَكَانُوا و بودند ایشان أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود آن
از عذاب رهائی نیافتند و آثار هر قوم در دیار ایشان باقیست وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست که عاجز گرداند
او را مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی برو در حکم
او بحثی نکرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست عَلِيمًا دانا با حوال همه اشیا قَدِيرًا توانا بتصرف در آنها
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر مواخذه کردی خدای النَّاسَ مردمان را بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه کسب می کنند از شرك و معصیت
مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَىٰ ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند
مراد حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاك می شوند چنانچه در زمان حضرت نوح علی نبینا
و علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاك شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین
وقت اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابوده می شوند وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز میدارد ایشان را
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان هلاك ایشانست فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت
هلاك ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان خود بَصِيرًا بینا و بی
داند مستحق هلاك کیست و خلایق خلاص و نجات کدامست و هر یك را فراخور حال او باداش دهد
کس را بقضا و قدر تو کاری نیست
از المولع رضا بنوازد و این را بنوایع غضب بگذارد
آنت صلاح خلق را می سازد

سوره یس علیه السلم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ یس ه

در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از اسرار غیب که حبیب خود را صلعم بر آن اطلاع
داده بعد از آن جبریل بدان نازل شده و جز خدا و رسول او کسی بر آن وقوف ندارد و بعضی
از علما در یس گفته اند که اسم قرآنست و در حقایق فرموده که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم
سوره است و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالفی عام تایید این
قول می کند در تفسیر زاهدی آورده هفت نام حضرت رسالت صلعم که در قرآن مذکور شده یکی
یس است و آنکه اهل بیت را آل یاسین می گویند تایید این سخن میکند و در کریمه سلام علی آل یاسین امام قشیری
قدس الله سره فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از سر اولیا و احباب از اهل اشواق

و در بحر الحقایق آورده که قسم است چون نون حبیب و سر سطرها و بعضی بر آنند که معنی او یا انسانست بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر سطرهای از و اقتصار نموده اند جناب بر درای الله مرا الله گویند و در حقیقت آنست که کلام عرب ان کلمه بحرفی تعبیر کنند قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین اشارت بجمله باشد و آن یقول لی که کذشتانست و مخاطب بانسانیت حضرت رسالت صلعم باشد که صفت کال انسانیت مر آن حضرت را ثابتست و شاید که آن کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حبیب الله سبحانه و آدم تعبیر این حروف بوده و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سر ابجد البتت که میان زبر و بینات او توافق بسیار هست و هیچ حروف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیست که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد نظم ترا است مرتبه اعتدال در همه حال که در خصایص توحید اعدل از همه ممکنست نزاد در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص افضل از همه و از فحوی کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن پیر استشمام میتوان نمود بیت خدایت لشکری داده ز قرآن پیرانکه قلب آن لشکر ز یاسین در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالك نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که لکل شیء قلب و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند بنویسد برای وی ثواب ده بار قراءة قرآن و این سوره را معمه گویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکویی های دو سرای و دافعه خوانند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتها او را آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستاده خدا نیستی حق سبحانه فرمود که برای سید **وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ** بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت که **إِنَّكَ** بدرستی تو ای شك و بی شبهه **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** از فرستاده کانی بسوی خلق از آن فرستادگان که بوده اند **عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بر راه راست که توحیدست یا تو فرستاده شده بر طریق با استقامت که راهیست موصل بمقصود **تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ** قرآن فرو فرستاده خدای غالبست و حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآن فرستادن خداوند قوی در ملك خود **الرَّحِيمِ** مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده کانی **لِتُنْذِرَ** تا بیم کنی و ترسانی از عذاب الهی **قَوْمًا مَا أُنْذِرَ** گروهی را که بیم کرده نشده اند **آبَاؤُهُمْ** پدران نزدیك ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت یا بیم کنی ایشان را بانچ بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان اسماعیل علیه السلام **فَهُمْ غَافِلُونَ** پس ایشان بی خبر اند **لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ** بدرستی که درست شد قول بعذاب **عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ** بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس ایشان نمی گروند را ایمان آنند که خدای میدانسته که ایشان بر کفر میرند و یا بر شرك کشته شوند چون ابو جهل و اصحاب ایشان **إِنَّا جَعَلْنَا** بدرستی که ما کردیم **فِي أَعْنَاقِهِمْ** در گردن ایشان **أَغْلَالًا** غلها پس آن غلها پیوسته شده **فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ** بر زنخ دانهای ایشان و نمیگذارد که سرها بجنبانند **فَهُمْ مُقْمَحُونَ** پس ایشان سر برهوا

متمم بود

ماند کانند و چشم برهم نهاده کانی تمثیل کرد مشرکان را بجمعی که غلها بر گردن داشته اند آورده اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در نماز بیند سر مبارك او بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگی برداشت و نزدیك وی آمد چون دست بالا برد تا بر وی زند دست او در گردن چسبید و سنگ او در دست چسپید در گردنش بماند و این آیه آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند که قومی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت که من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیك آنحضرت آمد نابینا شد و آیه آمد که **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم **مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ** در پیش رویهای ایشان **سَدًّا** دیواری و حجابی **وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا** و از پس ایشان پرده و مانعی **فَأَغْشَيْنَاهُمْ** پس پوشیدیم چشمهای ایشان را **فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ** پس ایشان نمی بینند محققان گویند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر گاه دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت **وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ** و یکسانست بر ایشان **أَأَنْذَرْتَهُمْ** بیم کنی ایشان را **أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ** یا بیم نکنی **لَا يُؤْمِنُونَ** نمی گروند ایشان که علم قدیم بقبول و موت ایشان بر کفر حکم کرده **إِنَّمَا تُنْذِرُ** جز این نیست که تو بیم کنی یعنی که فایده بران مترتب باشد **مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ** کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ ان بسمع قبول شنود **وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ** و بترسد از خدای **بِالْغَيْبِ** پوشیده نی یعنی در نهان از وی ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه غایبست از و یعنی امور اخروی **فَبَشِّرْهُ** پس مژده ده آن ترسنده را **بِمَغْفِرَةٍ** بامرزش گناهان گذشته **وَأَجْرٍ كَرِيمٍ** و مزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفت یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیك مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیه آمد **إِنَّا نَحْنُ** بدرستی که ما **نُحْيِي الْمَوْتَىٰ** زنده کردانیم مردگان را بعث یا دلها مرده را بهدایت **وَنَكْتُبُ** و بنویسیم **مَا قَدَّمُوا** آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه **وَآثَارَهُمْ** و بنویسیم پی ها یعنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رتبتی از غایت بر صحیفه احوال ایشان خواهد شد **وَكُلَّ شَيْءٍ** و همه چیز را **أَحْصَيْنَاهُ** نگاه داشته تا بیان کرده ام **فِي إِمَامٍ مُبِينٍ** در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ و بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما می نویسند در صحیحین مذکورست که بزرگ ترین مردمان در مزد صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علم که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط و مسجد یا سیئه چون اشاعه باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه می فرماید که ما همه را

گناها نبدی کم فایده بدر

می نویسند و بوقت مکافات مناسبی هر اثری جزا خواهند کرد ـ از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو ـ اینچنین گفته است پیر معنوی ـ کای برادر اینح کاری بدروی
وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثلی اصحاب قریه یعنی اهل انطاکیه
إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علی
نبینا و علیه السلام قبل از رفع با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری
را که یحیی و تومان گفتندی یا مادوس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق ایشانرا
با نطاکیه فرستاد خلق را بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیدند پیری دیدند
که گوسپندان می چراند سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند رسولان عیسی ایم و خلق را
از بادیهٔ ضلالت بمنزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهان دارید گفتند
آری بیماران شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت مرا پسریست که چند سال
بیمار است و اطبا از علاج او عاجزند اگر شما در مداوای او کوشید من بخدای شما بگروم ایشان بر بالین
وی آمدند و دعا کردند و صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی ـ بلب نفس
دل بیمار را دوا کردی ـ پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که صاحب یاسین گویند و ششصد
سال قبل از زمان حضرت رسالت صلعم بدو گروید و یکی از سابقان القصه خبر این دو رسول
در انطاکیه فاش شد و بیماری بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر
که در معالم التنزیل گوید نام او انطیخس رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر
یافت و بر مضمون دعوت ایشان منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شده
ایشانرا بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمد با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب
دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد إِذْ أَرْسَلْنَا یاد کن
چون فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستادند بامر ما
فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا و بزندان باز داشتند فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ
بر ما غالب کردانیدیم ایشانرا و حفص بتشدید یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسیم فرستاده
که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فَقَالُوا پس گفتند این
فرستادگان باهل انطاکیه إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستی که ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شدگانیم از
نزد عیسی یا از پیش خلیفه وی قَالُوا گفتند مردان شهر که مَا أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی
مِثْلُنَا مانند ما در کسب صفات بشریت پس بچه مزیت شمارا اختصاص داده اند وَمَا أَنْزَلَ
الرَّحْمَٰنُ و نفرستاده است خدا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ
مگر که دروغ می گوئید در دعوت رسالت قَالُوا گفتند پیغمبران که رَبُّنَا خدای ما يَعْلَمُ إِنَّا

می داند

می داند که بدرستی که ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول نکنید عذا
بشما فرود آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا گفتند که ما فال بد گرفتیم بِكُمْ بآمدن شما که بدین بلد آمدن آید باران
نیامده و همه مزروعات ما خشک شده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه
شمارا بسنگ بکشیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا و برسد شمارا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند پیغمبران
که فال بد شما مَعَكُمْ با شماست یعنی بسبب شامت شما عقاید فاسده و اعمال باطله شماست أَئِنْ
ذُكِّرْتُمْ اگر پند داده می شوید فال بد می گیرید و بقتل تهدید می کنید بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ
گروهی گزافکاران و از حد در گذشتگانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدایرا
سجده کردی و مردم پنداشتندی که او بت پرستش میکند ملک بروی اعتماد تمام کرد و بی مشورت
او بهیچ مهم اقدام غریب را بزندان کرد سبب حبس ایشان جست ملک گفت که ایشان دعوی
میکنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که بگو ایشانرا حاضر کنند که کلا
ایشان عجبت ملک امر کرد تا ایشانرا آوردند و شمعون را دیدند و لیکن اظهار نکردند شمعون پرسید
که شمارا کی فرستید گفتند آنکه آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما چه میسازد
گفتند نابینا را دیده ور می گرداند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی را حاضر کردند و فرمود که خدا
خود را بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از
خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی
بینند و نمی شنوند و بر هیچ قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه
تواند کرد گفتند مرده را زنده گرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بدو گرویم
پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی بر آمده بود یا مرده هفت روزه را زنده کردند و ملک با قوم
ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغمبران و مومنان کردند حبیب نجار را خبر رسید که کفار در مقام
ایذاء اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَجَاءَ و آمد مِنْ أَقْصَى
الْمَدِينَةِ از دورتر جای از شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَى و بود که می شتافت تا برسید
قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی کنید فرستاده شدگان اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ
پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگان
اند بخیر دو جهان و سرای وَمَا لِيَ لَا و چیست مرا که از روی صدق أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نه پرستم آنکسی را که
بیافریده او از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد روز قیامت
اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث به کافران مبالغه در تهدید و تنذیر أَأَتَّخِذُ
مِنْ دُونِهِ آیا فرا گیرم بجز خدای آلِهَةً خدایانی دیگر یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ اگر خواهد خدای مرا بِضُرٍّ

نمی نمود پس گفت کران دو م

بکرندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لا تغن عنی کفایت نمی کند از من شفاعتهم شیئا درخواست
بتان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند ولا ینقذون و برهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر
من آنرا که توانائی ندارد بر نفع و ضر بپرستم و عبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و رهانیدن
از ضر دست بدارم انی بدرستی که من آن هنگام لفی ضلال مبین از گمراهی آشکارا باشم پس چون قوم
این سخن شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی بپیغمبران آورد و گفت انی آمنت بدرستی که من گرویدم
بربکم بآفریدگار شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا و برمن گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم
کرد و ایشان او را سنگ بر زدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را
کشتند و خدای او را زنده گردانید و به بهشت برد و حسن بصری رحمه الله بر آنست که چون قصد قتل
وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد و از روی کرامت قیل گفتند او را که ای حبیب ادخل الجنة
در آی در بهشت پس چون در بهشت در آمد قال یا لیت قومی گفت کاشکی که قوم من یعلمون
دانا شوند بما غفر لی ربی بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من وجعلنی و گردانید مرا من المکرمین از نواختگان
باکرام قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته گشت یا قولی آنست که پیغمبران بآسمان
رفت وما انزلنا و نفرستادیم ما علی قومه بر قوم حبیب من بعده پس از رفع یا قتل او من جند هیچ لشکری
من السماء از آسمان برای هلاک کافران وما کنا منزلین و نیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک
قوم ما یعنی کفار از آن خوارتر و بی مقدارترند که هلاک ایشان لشکری باید و انزال لشکری
ملایک در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلعم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده
باشند ان کانت نبود عقوبه اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مگر یک فریاد که جبرئیل علیه السلام در دو بازوی
شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس آنجا ایشان خامدون فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل همه
مردند چون آتشی که بیکبار منطفی شد یا حسرة علی العباد ای دریغا بر بندگان ما یأتیهم من رسول نیامد
بدیشان هیچ پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که باو یستهزؤن استهزا می کردند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند
که ما کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها انهم الیهم و شاهد
نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی اینها لا یرجعون باز نمی گردند یعنی بدنیا معاودت نمی کنند وان کل
و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر بهم جمع شده لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت
برای پاداش یعنی آنرا هلاک کرده ایم از پیشینان با این مخالفان و ایشان همه در عرصه کاه حضرت
ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقابی
عظیم گرفتار خواهند شد و در مجلس حرمان و مضیق خذلان کفار خود بر آمجوبی آید و محجوب
خواهند شد و از نعمت جنانی محروم جاودانی وآیة لهم و نشانه از نشانها قدرت ما الارض المیتة
مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده کردانیدیم آنرا واخرجنا

منها و بیرون آوردیم از وی حبا دانه در وی بذرها و حبوب غاذیه است فمنه پس از آن دانه
یأکلون می خورند وجعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات بوستانها من نخیل از انواع خرمابنان
واعناب و اصناف تاک بنان وفجرنا و روان کردیم فیها من العیون در زمین از چشمها لیأکلوا
تا بخورند من ثمره از میوه آنچه مذکور شد وما عملته و آنچه کرده است ایدیهم دستها ایشان مثل دوشاب
و غیره و حفص ما عملته می خواند و باقی ما نافیه میدانند یعنی میخورند از میوه‌ها و دستها ایشان عمل
نکرده است بلکه محض قدرت آفریده شده افلا یشکرون آیا شکر نمی کنند باز آه این نعمتها و منعم را
پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیة بزبان اهل اشارت آنست که زمین
دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعات تا ارواح از آن غذا می یابند
و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از ثمار
مکاشفات و مشاهدات تمتع می گیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات یا سپاس
داری نمی کنند یعنی سپاس می باید داشت برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن
شکرتم لازیدنکم پس اگر شکر کنی زیادت کرده نعمت و زوال پرده غفلت بیش و کم پس ورود بر منزل
مقصود رسی از منبع شکر اگر بلغزد قدمت سبحان الذی پاکست آنکه بقدرت کامله خلق
الازواج کلها بیافرید همه صنفها و نوعها مما تنبت الارض از آنچه می رویاند زمین چون نبات
و اشجار ومن انفسهم و از نفسها ایشان یعنی از بشر چون ذکر و اناث ومما لا یعلمون و از آنچه نمیدانند
از اقسام وآیة لهم اللیل و علامت دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت
نسلخ در می کشیم و دور میکنیم منه النهار از آن روز را فاذا هم پس آنگاه ایشان مظلمون
در آیند کاشند بتاریکی والشمس تجری و آیتی دیگر آفتاب است که میرود لمستقر لها بقرارگاهی که او را
هست و در صحیحین وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش و گویند مراد از مستقر حد معین
است که دور او بدو منتهی شود ذلک آن رفتن او بمستقر تقدیر العزیز تقدیر خداوندی است
غالب بتقدیر خود بر هر مقدوری العلیم دانا بهر معلوم والقمر قدرناه و ماه را مقدر و مقرر
کردیم یعنی برای او منازل در منزلها بیست و هشت گانه از بروج اثنا عشر که حصه هر برجی از منازل
دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل
استقبالیه می کاهد و میل بانحنا و تقویس میکند حتی عاد تا وقتی که گردد کالعرجون القدیم مانند
چون شاخ یکساله از خرمابنان که خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی لا الشمس نه آفتاب
ینبغی لها سزد مر او را و شاید ان تدرک القمر آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اوست و دیگری
بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی
قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول سال از وضع خود بیفتد

وخلل بکون نبات وتعیش حیوان رسد وَلَا اللَّيْلُ ونه شب سَابِقُ النَّهَارِ پیشی گیرنده است بروز بآن
معنی که غلبه کند روشنی و همه اوقات شب گردد بلکه متعاقب اوست و گفته اند مراد شب
و روز آیتین ایشان اند یعنی آفتاب و ماه و مراد آنست که خانه شمس از روی سرعت قرار در فلک
یا بد قمر نه از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی آرد وَكُلٌّ و همه کواکب از نیرین و جز آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ
در فلک یکشا دیر روند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر مر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا آنست که ما برداشتیم
ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشان را یعنی نشاندیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی
در کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه اولاد اند یعنی فرزندان خود را وقت
سفر نیست بر خشکی برای ایشان کسی مقرر فرموده وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ
مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری میکنند بر آن چون زورق و صندوق … و … گفته
اند مراد شتران اند که کشتی بیابان اند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم اهل کشتی را فَلَا
صَرِيخَ پس هیچ فریادرسی نیست لَهُمْ مر ایشان را که از غرقه شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ و نه ایشان يُنْقَذُونَ
رها کرده شوند از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مگر آنکه ببخشیم بر ایشان مِنَّا بخشیدن از نزدیک ما وَمَتَاعًا و بهره ور داریم
دهیم ایشان را برخورداری إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود
لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان
آرید وَمَا خَلْفَكُمْ … شاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند
وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از
دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا مگر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون
گویند مر ایشان را که بر درویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده
است شما را خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با مومنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ
آنان را که اگر خدا خواستی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدا که بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی
که ایشان را اطعام دهد چون او طعام نداد ما نیز نمی دهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت می فرمائید و این سخن از ایشان خطا بود برای
آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته و بجهت ابتلا حکم فرموده
که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که با نفاق فرموده
فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست بیت درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او
بسازد و فارغ کند دلش از روی بخل اگر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت و اندوه حاصلش
وَيَقُولُونَ و گویند کافران مَتَىٰ کی است هَٰذَا الْوَعْدُ این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز

انکنتم

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمی برند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک آواز
که تَأْخُذُهُمْ بگیرد ایشان را یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشان را وَهُمْ يَخِصِّمُونَ
و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله جدل و خصومت باشند و همه دنیای ساز
که یکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ماشاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ
الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود يَنْسِلُونَ می شتابند و در بین
چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا
که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما ملایکه جواب دهند که هَٰذَا اینست مَا
وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنچه وعده کرده بود خدا از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ
الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ
نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخه اخیر است یعنی بمجرد نفخه زدن شدند فَإِذَا هُمْ
پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ همه ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان فَالْيَوْمَ پس امروز
لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی از جزا کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهد
و نه بعقوبت زیادت از استحقاق ایشان رسانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
مگر آن چیزها که بوده که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ امروز فِي شُغُلٍ
در کاری باشند فَاكِهُونَ شادمان و نازان و میوه خواران و لذت کنندگان و آن کار اقتضاض
ابکار است باجماع یا زیادت از یکدیگر در مهمانی خدا بودن یا مشغول باشد ایشان را به نعم و فارغ باشند
از تامل در سهم دوزخیان و انواع تعذیب ایشان یا مشغول گرداند خدا ایشان را بچیزی که فراموش
کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنغص عیش ایشان است در
بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت اند که مقصود ایشان نعیم جنات بود و حق
سبحانه ایشان را بتنعم مشغول گرداند و این حال اگر چه نسبت با دوزخیان از جلایل احوالست نسبت
با طالبان حق بغایت فرو مینماید و از اینجاست که اکثر اهل الجنة البله بی توان برد گویند این آیه نزد شبلی
قدس الله سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانستند که از
که مشغول شده اند فی الحال در ورطه هلاک می افتند و در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری
قدس الله سره نقل میکند که مشغول بنعمت بهشت از آن عامه مومنانست اما مقربان حضرت از مطالعه
شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند بیت روزی که مرا وصل تو در چنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید

ایشان یعنی اصحاب الجنة وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور او عینا فِي ظِلَالٍ در سایها قصور
یعنی در مواضع از حرارت آفتاب دور عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها آراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زدگان باشند
و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ میوها یعنی انواع ثمره
وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَا يَدَّعُونَ آنچ خواهند و آرزو برند در لحقایق از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بر زبان آرد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را
باشد سَلَامٌ سلام یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از پروردگار مهربان
در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل نموده که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند
که ناگاه بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیك یا اهل الجنة
سلام دوست شنیدن سعادت رسالت است بوصل یار رسیدن فضیلت کرامت
وَامْتَازُوا الْيَوْمَ جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان
که شما را از برای دشمنان میرانند و ایشان را به بوستان دوستان می خوانند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا
عهد نکردم با شما و نفرموده ام شما را يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه نپرستید
شیطان را یعنی تابع نبوده شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است
آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است وَأَنِ اعْبُدُونِي و نیز عهد کرده ام که مرا پرستید
که دوست شما ام هَذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست به بهشت وَلَقَدْ أَضَلَّ و بدرستی
که گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا
نیستید شما که تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هَذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخ الَّتِي
آن دوزخی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده می کرده می شدید بدان در آئید بدان
امروز اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا بسبب آنکه بودید که می پوشید نعت حق و تصدیق پیغمبر نمی کردند الْيَوْمَ
نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که شرك نبرده ایم و تکذیب
رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا و سخن گویند با ما أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ
أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچ بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ کسب می کردند در
کشف الاسرار فرموده که چنانچ جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضای اولیا بر
طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچ در آثار آورده اند که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند
که چه آورده شرم دارد که عبادات و خیرات خود را بر شمارد حق سبحانه اعضا وی را بسخن آرد تا
اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات که ورد نام مسبحات مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ
و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید کنیم سبز رنگ محو کنیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا
الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوك او معتاد اند فَأَنَّى يُبْصِرُونَ پس چگونه ببینند آنرا که

كنتم تكفرون

ولونشاء

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان متغیر سازیم عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر جایها
ایشان تا بجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش
وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز نروند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ
و هر که را عمری دراز دهیم نُنَكِّسْهُ برگردانیم او را فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل
کنیم و جوانی او را به پیری أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید که هر که بر تنکیس خلق قادر است بر طمس
و مسخ نیز قادر خواهد بود نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه گفتند که محمد شاعرست
حق سبحانه رد قول ایشان می فرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ و نیاموختیم ما محمد را الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید
مر ورا شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و
افصاح بدان از قوت فطانت است که در شاعری دارد پس حق سبحانه ویرا شعر نیاموخت تا آن
شبه طاری نشود و هر گاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بروجهی
که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچ یك نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب
للمرء ناهیا صدیق اکبر گفت یا رسول الله قایل گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت همان
وجه که نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابو بکر گفت که اشهد انك رسول الله وما علمك
الشعر وما ینبغی لك و از کلمات آنحضرت صلعم آنچ موزون واقع شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده إِنْ هُوَ نیست آنچ ما بدو آموختیم إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و اندرزی
وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود کم
نهاده ایم لِيُنْذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد مَنْ كَانَ حَيًّا هر کرا باشد زنده یعنی عاقل و با فهم چه غافل
و جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مومن است و در علم الله جه حیات ابدی و بقاء سرمدی یافت
و تخصیص انذار بوی من جهت انتفاع اوست بدان وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب می شود کلمه عذاب
عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمی کنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان
أَنَّا خَلَقْنَا آنکه ما آفریدیم لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچ کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت
و وکالت یعنی متفرد بوده ایم بآفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر که کاری تنها کند گوید من این
بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز می فرماید که ما از
برای ایشان بخودی خود بی شارکتی غیری أَنْعَامًا چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا
پس ایشان مر آنرا مَالِكُونَ ضبط کنندگان اند و بتصرف در آورندگان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و نرم کردیم و رام
انعام را برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که بروی سواری کنند چون
شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشان را
از این چهارپایان مَنَافِعُ سودها است از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از

شیر أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمی کویند نعمت خدا را که در انعام از بهر ایشان پدید کرده و منافع بسیار از بهر ایشان بدیشان رسانید وَاتَّخَذُوا و فرا کرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنست که بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان از بهر آنکه جماد اند و ایشان را شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ مر بتان را جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبانان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نکرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت ناخوش بجناب تو میکنند از اتخاذ ولد و دوستی یا در باره تو میکویند از نسبت بسحر و شعر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما می دانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می دارند از حقد و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بدان

بیت

آشکارا و نهان هر چه کفتی و کردی
جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان

آورده اند که عاص بن وایل یا ابو جهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوانی کهنه در دست مالید بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه آورده و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند کفت کیست که این اجزاء متفرق و این اعضاء متمزق را جمع ساخته دیکر باره زنده کرداند حضرت رسالت صلعم فرمود که آفریدکار این را بقیامت بر انگیزد و ترا زنده کرداند و بدوزخ برد و این آیت نازل شد أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا نمی بیند و نمی داند آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ که ما آفریدیم او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی و او را علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت به بزرکی رسیده و سخن کوی و دلیر شده فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده است هویدا بمقام جدال در آمده وَضَرَبَ وزد لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوانی کهنه در دست مالیده خاک ساخته بر باد داد وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرد آفریدن ما مر او را قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ کفت کیست که زنده کرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه ریزیده بوده و پوسیده کشته باشد بی کوشت و پوست و عرق و اعصاب قُلْ يُحْيِيهَا بکوای محمد الَّذِي زنده کرداند او را کسی که قدرت بر کمال است أَنْشَأَهَا بیافرید او را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِيمٌ داناست تفاصیل مخلوقات را می داند و اجزاء اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است الَّذِي جَعَلَ آن خداوندی که آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا از درخت سبز آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت مرخ و عفار شاخ از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که

درو با سیابیت متضاده با جوهر نار هر آینه قادرست بر اعاده طراوت در چیزی که بر و تازه بوده باشد و خشک أَوَلَيْسَ آیا نیست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسی که بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرکی اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان با اجسام صغیره و اجرام حقیره بَلَىٰ آری هست قادر بر آن وَهُوَ الْخَلَّاقُ و اوست آفریننده بسیار خلق الْعَلِيمُ دانا بکیفیت احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او إِذَا أَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی أَنْ يَقُولَ آنست که کوید لَهُ مر آنرا بحکم مر کُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد نزد بعضی تمثیل است مر تأثیر قدرت را در مراد الله بامر مطاع مر مطیعی را در مامور بی امتناع و نزاع و در تفسیر کفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و کویند این کلمه علامتی است که چون ملایکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد بیت

حرفیست کاف و نون ز طوامیر صنع او
از قاف تا بقاف بدین حرف کشته دال

فَسُبْحَانَ الَّذِي پس پاک و بی عیب آنکس است که بی شبهه بِيَدِهِ بدست اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزها وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بدو باز کردیده خواهید شد برای مکافات اعمال و علو آیت وعده دوستان است و وعید دشمنان که ایشان از شدید العقاب و اینان از طوبی لهم و حسن مآب

سورة الصافات بسم الله الرحمن الرحيم وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتکان صف بر کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف بر کشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس راننده کان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ بر خوانندکان ذِكْرًا وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه قسم یاد میکند بملایکه که در صف ایستاده بیان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفها جهاد بر کشند یا بمومنان که در صف جماعت با یا بعلما که در صف افاده بصف افاضه قایم باشند یا بمرغان که در هوا صف زنند اکر مراد دیکر مراد اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات اند که بسته بتحمید و تسبیح الهی اشتغال دارند و اکر جمع غزات اند زاجرات ایشان راندن اسبان باشند یا طرد دشمنان و تالیات ایشان اذ تکبیر و تهلیل و اکر مومنانند با نواع خدمت زاجر دیوان اند و در اثنا نماز تالی قرآن اند و اکر اهل علم اند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق می خوانند احکام شریعت و اکر مرغان اند بکفتن ذکر خداوند انواع لغات را از خود بر انند صاحب تاویلات فرموده که سوکند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که در موافقت شاهد صف بر کشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و با نواع ذکر الهی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال مینمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر ند عوام را از مناهی و خواص را از رویت طاعات و اخص

را از التفات بکونین وتالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه
کذرانند نظم ای یاد توام مونس جان در همه حال ٭ بی ذکر تو آرام دلم هست محال ٭ جز فکر و
ثنای تو ندارم شب و روز ٭ جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه و سال ٭ آورده اند که کفار مکه بر سبیل
تعجب می گفتند که محمد همه خدایانرا یك خدا آورده است حق سبحانه درین آیات قسم کرد که
انّ الهکم بدرستی که خدای شما در ذات خود لواحد یکی است یکانه و یکتا ربّ السموات والارض
آفریدکار آسمانها و زمینها وما بینهما و پروردکار آنچه میان ایشانست وربّ المشارق و آفریننده
مشرقها کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از انجا طلوع کند یا مراد مشارق افتاب است که هر
روز بمغربی دیکر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین
انّا زیّنّا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین
اقربست بزینة الکواکب بارایش ما ستارکان و حفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان
دنیا را بارایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون هیات ثریا و بنات
النعش وجبار و غیر آن از اشکال چهل و هشتکانه که بر نفس منطقه و شمال و جنوب است وحفظا
ونکاه داشتیم آسمانرا نکاه داشتنی من کلّ شیطان از برامدن هر دیوی مارد سرکش و نافرمان برو لا
یسّمّعون نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و کوش فرا نهادن ندارند الی الملأ الاعلی بسوی
سخنان کروه بلندتر یعنی اشراف ملایکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح و با یکدیکر می کویند
ویقذفون و انداخته شوند یعنی برشان می افکنند شهب را باراند می شوند من کلّ جانب از هر
طرفی که قصد صعود بر آسمان می کنند دحورا راندنی ولهم و مر دیوانراست عذاب واصب
عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشانرا قوت استماع کلام ملایکه نیست الا من خطف
الخطفة مکر کسی که در یابد یك بودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در آید او را
شهاب ثاقب کوکبی روشن یا آتشی سوزنده که مرجوم را اندازی سازد یا بسوزد و ایشانرا
برجم متزجر نشده باز قصد فلك کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشدین که منکران
حشر و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوت می کردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف
علم مباهات می افراختند حق تعالی آیه فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه از آفریدکان
اهم اشدّ آیا ایشان سخت ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا انکه ما آفریده ایم از ملایکه
و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب انّا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشانرا
من طین لازب از کل چسبنده پس ماده اصل ایشان کل است و ان حاصل شود از انضمام جزء مائی
با جزء ارضی مراد ازین کلام اثبات معادست و رد استحاله ایشان را از انجه اکر استحاله بجهت
عدم قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اکر بسبب عدم قدرت فاعلست کسی که بر

بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر اینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات دران قادر خواهد
بود چه قدرت صفت ذاتی است هرکز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات یکسان بود پس
هرکاه که نسیم قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوا ابداع و فضای
اختراع بجلوه در آیند کائنات از عدم سوی وجود آمدن [illegible] معالم آورده که کار حضرت
رسالت پناه صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بکرود و مشرکان شنیدند و آن
استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شد آیت آمد که بل برای قطع کلام اولست و در زاد
المسیر بمعنی دع داشته یعنی بکذار کلام کفار را و دست بدار عجبت شکفت داشتی تو از نا
کرویدن ایشان بقرآن ویسخرون و ایشان سخریه میکنند بان یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی
مر انکار بعث میکنند و ایشان افسوس می دارند از تعجب تو واذا ذکّروا و داب ایشان اینست
که چون پند داده شوند بچیزی لا یذکرون یاد نکنند انرا و بدان پند بنیر نشوند واذا راوا آیة
و چون به بینند معجزه که دلیل صدق مقال تست چون انشقاق قمر یستسخرون یکدیکر را بسخریت
می خوانند وقالوا ان هذا و کویند این نیست که ما دیدیم الا سحر مبین مکر جادوئی هویدا ائذا
متنا آیا چون بمیریم ما وکنّا ترابا و باشیم خاك وعظاما و استخوانهای بی کوشت و پوست ائنّا
لمبعوثون آیا ما بر انکیختکان باشیم اوآباؤنا الاوّلون و پدران نخستین ما قل نعم بکو ای محمد نعم
آری بر انکیخته شوند با پدران وانتم داخرون و حال انکه شما خوار و بی مقدار باشید هرکاه که
قیامت در آید فانّما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یك راندن بود یعنی یك نفخه که در [illegible]
فاذا هم پس انجا که ایشان زنده شده و از قبر بر آمده ینظرون می نکرند وقالوا و می کویند
یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز پاداش که ما را وعده می دادند ملایکه کویند
آری هذا یوم الفصل این روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الذی کنتم به ان روز که شما
بان تکذّبون تکذیب می کردید و او [illegible] بر سد [illegible] احشروا الذین
ظلموا جمع کنید و بهم آرید انانرا که بر خود ستم کردند بشرك وازواجهم و اشباه ایشانرا
یعنی بت پرست را با بت پرستان و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشانرا
از دیوان یا زنان ایشانرا که کافر بودند و کویند مراد از ظلمه ستمکاران اند بر خلق [illegible]
بکناه و خبر آنست که ایشانرا در موقف بدارند یا امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی و خمار را
با خمار یا اعوان ایشانرا از ملازمان و مدد کاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله
مبارك قدس الله سره پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم آیا کاه از اعوان
ایشان باشم ابن مبارك فرمود که تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنهااند که سوزن
و رشته بتو میفروشند بیت یا ظالم مباش تا نشوی ٭ روز حشر از شمار ایشان و اصح آنست

که این ظلمه مشرکان اند بدلیل انکه می کوید حشر کنیم ایشان را وما کانوا یعبدون وآن چیزهای که بودند
که پرستش می کردند من دون الله بجز خدا از اصنام وغیرها یا ابلیس ولشکر او واین عام مخصوص
یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئك عنها مبعدون فاهدوهم پس بنمایند ظلمه ومعبود
ان ایشان را یا دلالت کنید الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم وچون روی بدوزخ آیند باز دارید
ایشان را در موقف یا بر پل کفته انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدکان خواهند بود
یعنی ایشان را از عقاید واعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ وتقریع ودیکر ایشان را
کویند ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یاری نمی خواهید یکدیکر را در حبس موقف خلاص نمی کنید
ایشان را جواب ندهند وحق سبحانه کوید باملائکه که ایشان یکدیکر را نصرت ندهند بل هم الیوم
بلکه ایشان امروز مستسلمون کردن نهادکان اند واز روی عجز منقاد شدکان واقبل بعضهم
ودر معرض روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیکر یعنی رؤسا قوم وضعفا ایشان
یتساءلون از یکدیکر می پرسند که این چه حالت که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیکر را
قالوا کویند اتباع مر رؤسا قوم را انکم بدرستی که شما کنتم تأتوننا بودید که در می آمدید بما
عن الیمین از روی نصیحت ونیکخواهی ویمین بزعم شما یا از قوت وقهر یا از ظهر تو سوکند یعنی قسم
یاد میکردند که دین حق اینست که شما را بدین می خوانیم قالوا کویند روسا در جواب ایشان که نه
چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین کرویدکان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما
شما را کمراه ساختیم وما کان لنا ونبود ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ قوتی وقدرتی که باکراه واجبار
شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود قوما طاغین کروهی از اندازه
درکذشتکان فحق علینا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا سخن پروردکار ما که کلمة العذاب
است انا لذائقون بدرستی که ما چشندکانیم عذاب را درین روز فاغویناکم پس شما را دعوت کردیم
بکراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین ما بودیم کمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید ودر مثلست
که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد مست من مستم وخواهم که تو هم مست شوی تا هم چو منی
سوخته از دست شوی حق سبحانه فرمود فانهم پس بتحقیق تابعان ومتبوعان یومئذ آن روز فی
العذاب مشترکون در کشیدن عذاب انباز باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند انا کذلك
بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم
هستند که چون ایشان را کویند که بکویید لا اله الا الله یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یستکبرون
سرکشی می نمایند از کفتار آن یا تکبری ورزند بر داعی خود ویقولون ومی کویند ائنا ایا ما لتارکوا
آلهتنا ترك کنندکانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری پوشیده عقل یعنی
بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلعم بشعر وجنون نسبت میکردند

کرده

خو سبحانه

حق سبحانه سخن ایشان را رد نماید که بل جاء نه چنین است که ایشان می کویند بلکه آمد محمد بدیشان بالحق
براستی ودرستی وصدق المرسلین وتصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند انکم بدرستی که
شما ای کافران لذائقوا العذاب الالیم هر اینه چشندکانید عذاب دردناك را در دوزخ بجهت
شرك وتکذیب وما تجزون وپاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مکر جزا آن چیزی که هستید
که عمل کنید الا عباد الله لیکن بندکان خدای المخلصین پاك کرده شدکان از آلایش شرك وشك
جزای ایشان مضاعف خواهد بود اولئك آن بندکان مخلص لهم مر ایشان راست رزق معلوم
روزی دانسته شده یعنی ظاهر پوشیده است یا معلومست از خصایص او از لذت دوام وبقا
ولذت محض فواکه وآن رزق میوهها از هر کونه تر وخشك وهم مکرمون وایشان نواختکان
فی جنات النعیم در بهشتهای نعمت وناز علی سرر بر تختها آراسته متقابلین روی یکدیکر را بدیدار هم
شاد وخرم باشند یطاف کردانیده می شود علیهم بر ایشان یعنی ساقیات بهشت بر سر ایشان می کردانند
بکأس جام پر من معین از خمر ظاهر شده بر چشمها بیضاء خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر
باشد لذة بالذت وخوش خوار للشاربین مر آشامیدکان را لا فیها غول نیست در آن شراب غولی آفتی
وعلتی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد حال وذهاب عقل وصداع وخمار ولا هم عنها وزاید
بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند وخرد وفهم ایشان زایل شود وعندهم ونزدیك
ایشان در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزان فروداشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننکرند
عین فراخ چشمان کانهن کوییا که ایشان بیض مکنون بیضها پوشیده اند تشبیه میکند حورا را در
ملاست وپاکی وخوش رنکی به بیضه نعامه چه مقررست که شتر مرغ بیضه را به خویش پوشد
تا غبار بران ننشیند وبیضه ایشان سفیدی باشد مخلوط باندك صفرتی واحسن الوان ابدان
نزد عرب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی آورند بعضی از بهشتیان علی بعض بر بعضی دیکر می پرسند
از احوال دنیا وماجرا ایشان با دوست ودشمن قال قائل کوید کوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را
انی بدرستی که من بوقت که در دنیا بودم کان لی قرین بود مرا یاری وهم نشینی که منکر بعث بود
مقاتل کوید که ایشان دو برادر بودند که در سوره الکهف ذکر ایشان هست یهودا مومن است و او
کوید یا بهشتیان که مرا برادری بود قطروس که در دنیا سرزنش کنان یقول می کفت ائنك لمن المصدقین
ایا تو از باور دارندکانی بحشر ائذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا وکردیم خاك وعظاما واستخوانها
ائنا لمدینون آیا ما باداش دادکان باشیم یعنی ما را زنده کردانند وپاداش دهند قال کوید یهودا
مر اهل جنت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ور شدکانید یعنی می بینید اهل دوزخ را تا آن که برسید
دوزخیان تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است وبچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان
کویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نکر بدوزخ فاطلع پس فرو نکرد یهودا فرآه پس به بیند قطروس

یتساءلون

فی سوآء الجحیم در میانه دوزخ قال کوید بهود ارا با او که ای قطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه اضلال لتردین هلاک کردانی مارا بوسوسه وا از راه بری ولولا نعمة ربی واکر نه بخشش بروردکار من بودی که مرا بحق راه نمود وا از فتنه تو نکه داشت لکنت هر اینه بودمی من المحضرین از حاضر شدکان با تو در دوزخ پس بهودا با فرشتکان کوید چنانچ برادر او شنود أفما نحن بمیتین ایا ما نیستیم مردکان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مکر مردن نخستین در دنیا وما نحن بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کرده شدکان فرشتکان کویند بلی هرکز نمی میرند و معذب نشوید ان هذا بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم او رستکاری بزرک است لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل العاملون بس باید که عمل کنند عمل کنندکان نه برای مال وجاه دنیا که بر شرف زوال و صدد انتقال است

کر بار کشی باری نکاری باری ‹ ور کار کنی برای یاری باری ‹ ور سر بنهی بخاک راه خواهی مالید بر خاک در طرفه سواری باری

انکه حق سبحانه میکوید اذلک ایا این مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهرهست نزلا اندر وی نزل و پیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برکها خورد دارد و میوه او بغایت منتن و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوه او بغایت منتن ان نزل دوزخیان باشد و باکراه بدیشان خورند بدین اسم مسمی کردانید زقوم کرد انا جعلناها بدرستی که کردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت و عذاب للظالمین مر ستمکاران را در اخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از انکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ کفتند این چکونه تواند بود و حال انکه اتش اهن را می کدازد و ندانستند که انکه قادر است بر خلق حیوانات اتشی چون سمندر تواناست بر افریدن شجره و آتش و حفظ ان از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری قریش را کفت محمد ما را می ترساند بزقوم بربر و ابر بقیه مسکه و خرما را کویند ابو جهل برخاست و اکابر عرب را بخانه اورد و کنیزک خود را کفت زقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبد و خرما آورد ابو جهل کفت بخورید کر این زقوم است که محمد ما را بدان وعده می کند و وعید حق سبحانه آیه فرستاده شد است کر

کر زقوم آن نیست که ایشان کمان میبرند انها شجرة تخرج بدرستی که آن درخت ایست که بیرون می اید فی أصل الجحیم در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات می رسد طلعها خوشه آن درخت کانه کوییا که او رءوس الشیاطین سرهای دیوانست در زشتی و هولناکی و کویند شیاطین مارهای قوی قبیح پر هولست و کفته اند که سنکهای سیاه بود در حوالی مکه رءوس الشیاطین میکفتند فانهم پس دوزخیان لآکلون منها خورنده اند از ان درخت فمالئون پر کننده اند منها البطون ازان شکمهارا از غایت جوع یا بجور اشد ایشان را باکراه ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا امیختنی است من حمیم از آب کرم چنان آب که امعا را پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته کردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازکشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است و آنجا بیشکش و ما حضر بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران خود را ضالین کمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیها ایشان یهرعون میشتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل وبدرستی که کمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق که ما فرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندکان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما میترسانیدند ایشان قبول نمیکردند فانظر کیف کان پس در نکر که چکونه بود عاقبة المنذرین اخر کار بیم کرده شدکان یعنی عذاب و عقوبت بتحقیق بدیشان فرود آمد الا عباد الله مکر بندکان خدای المخلصین پاک کرده شدکان که با نذار منقطع کشتند ولقد نادانا نوح و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کنندکانیم که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ونجیناه و نجات دادیم او را واهله و کسان او را من الکرب العظیم از اندوه بزرک که غرقست یا از آزار قوم وجعلنا ذریته و ساختیم فرزندان سه کانه او را هم الباقین ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبر است که از اهل سفینه غیر ایشان کسی نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنک و بربر سام و حام و یافث و زنان ایشان وترکنا و باقی کذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو فی الآخرین در میان پسینیان یعنی باقی کذاشتیم که اینان تا آخر این میکویند سلام علی نوح سلام است محمد صلی الله علیه وسلم یا انرا بکذاشتیم که این سلام است بر نوح فی العالمین در میان عالمیان قول آنست که این ابتدای کلام است و خدای سبحانه سلام میکوید بر نوح علیه السلام و میفرماید که انا کذلک ما هم چنین که نوح را علیه

السلام جزا دادیم نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ پاداش میدهیم نیکوکارانرا اِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ
از بندگان گرویده ما است ثُمَّ پس از نجات نوح اَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ غرق کردانیدیم دیگرانرا یعنی کافران
قوم او را وَاِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ و بدرستی که از پی روان نوح لَاِبْرٰهِیمَ ابراهیم است علیه السلام یعنی در
اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود و در لباب از فراء رحمهم الله نقل میکند که ضمیر عاید
بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم کنایة غیر مذکور و ابراهیم علیه السلام اگرچه بصورت
سابق بوده اما بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پی روان بفضل وی معترف گشته و دین او را
ستوده و برای او دعا کرده و گفته که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الآیة پیش از تو آمدند
نبی انبیا و تو کز آخر آمدی همه را پیشوا توی خان خلیل هست نمکدان خان تو بر
خوان اصطفی نمک انبیا توی اِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن که ابراهیم آمد بپروردگار خود بِقَلْبٍ سَلِیمٍ بدل
پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاد بدرگاه عزت با دلی
از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و از روی طبع واپرداخته اِذْ قَالَ لِاَبِیهِ وَقَوْمِهِ و یاد کن
چون گفت ابراهیم مر پدر خود را آزر و گروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیز است که
می پرستید یا آزر وی دروغ آلِهَةً دُونَ اللّٰهِ جز خدای تُرِیدُونَ میخواهید فَمَا ظَنُّکُمْ پس
چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِینَ به پروردگار عالمیان که شمارا عذاب نکند بر آنکه پرستش
او استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم را علیه السلام
این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامهای نیز پیم و بر
حوالی بتان می گذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن طعامرا
قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا ترتیب و زینت اصنام
و هیئات و اشکال ایشانرا مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت
درخواست ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت شعر گوی که چرا ز عاشقی
رنجوری تو روی بتم ندیده معذوری ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام جواب
نداد و روز دیگر بعید و یاران وی گفتند ای ابراهیم بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست
نَظْرَةً نگریستنی فِی النُّجُومِ در ستارگان و مواقع الضلالات و انصرافات ایشان
مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در وی بود بنگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از
علم ایشان با ایشان سخن فرمود فَقَالَ پس گفت اِنِّی سَقِیمٌ من بیمارم یعنی استدلال
میکنم بآنکه مرا طاعون در خواهد یافت از طاعون بدبردند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند
از وی مُدْبِرِینَ روی گردانیدگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معتبر است ناگاه بدیشان
سرایت نکند و چون قوم ابراهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد

فَرَاغَ پس پنهان باز گشت اِلٰی آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتانرا دید آراسته و خوانها و طعامها
در پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس گفت از روی استهزاء اَلَا تَأْکُلُونَ آیا نمیخورید این طعامهارا
و چون جواب نشنید از روی تهکم دیگر گفت مَا لَکُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شمارا که سخن نمیگویید
و مرا جواب نمی دهید فَرَاغَ عَلَیْهِمْ پس پنهان در آمد بدیشان و نزدیک بتانرا ضَرْبًا زدنی بِالْیَمِینِ
بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگندی که خورده و فرموده که تَاللّٰهِ لَاَکِیدَنَّ اَصْنَامَکُمْ
القصه ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بتانرا پاره پاره کرد چنانچه در سورهٔ انبیا
گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمده و صورت حال مشاهده کرده دانستند
که کار ابراهیم است فَاَقْبَلُوا اِلَیْهِ پس روی آوردند بسوی او یَزِفُّونَ شتاب میکردند تا او را گرفته
نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه بسیار که شمهٔ از آن سبق ذکر یافته قَالَ گفت ابراهیم اَتَعْبُدُونَ
آیا می پرستید مَا تَنْحِتُونَ آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود وَاللّٰهُ خَلَقَکُمْ و خدای سبحانه
آفریده است شمارا وَمَا تَعْمَلُونَ و آنچه شما میکنید بدستهای خود و درین آیت دلیل هست
بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابراهیم الزام کرد قَالُوا ابْنُوا
گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید لَهُ برای سوختن ابراهیم بُنْیَانًا بنائی و از هیزم پر ساخته
آتش در آن زنید فَاَلْقُوهُ پس وی را افکنید در آن فِی الْجَحِیمِ در آتش سوزان فَاَرَادُوا پس خواستند
نمرودیان بِهِ با ابراهیم کَیْدًا دستانی و فتنهٔ که او را بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَسْفَلِینَ پس
ما گردانیدیم ایشانرا زیر تر و خوار تر چه آتش ایشان را بروی گلستان ساختیم و آن
برهان روشن شد بر حقیقت او و بطلان ایشان وَقَالَ گفت ابراهیم چون از آتش بسلامت
بیرون آمد اِنِّی ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام اِلٰی رَبِّی بجای که پروردگار من فرموده یعنی بزمین
شام سَیَهْدِینِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بما صلح دنیا و آخرت پس ابراهیم علیه
السلام روی بشام نهاد و در آن راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد و آنرا با ابراهیم بخشید
و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِی ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی
مِنَ الصَّالِحِینَ از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود
در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِیمٍ بفرزندی بردبار یعنی چون بر بلوغ
رسد حلیم بود پس خدای تعالی اسمعیل را علیه السلام از هاجر بوی ارزانی داشت بحکم سبحانی
از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت وقتیکه ابراهیم از شام
بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید
نحر بود که ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام همراه داشته روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس
چون برسید ابراهیم مَعَهُ السَّعْیَ با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند
مراد سعی است بکوه منا قَالَ گفت ابراهیم یَا بُنَیَّ ای پسرک من تصغیر شفقت است

إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می بینم بوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح میکنم
یعنی بیاید در خواب بینم که فرزند را ذبح کن فَانْظُرْ پس در نگر تا در بین مَاذَا تَرَىٰ چه چیز می
بینی و رای تو چه تقاضای کند قَالَ گفت اسمعیل علیه السلام يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر من بکن
مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده بدان سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای سبحانه
مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آن هنگام که گردن نهاد حکم
خدایرا سبحانه ابراهیم علیه السلام بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهُ و
بیفکند ابراهیم پسر را علیهما السلام لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد
بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم قصد ذبح اسماعیل علیهما السلام کرد اسماعیل علیه
السلام گفت ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب شاید
که جامه مبارک تو خون آلود کرده من بدین بی ادبی بدنام شوم اگر خون بریزی غم ندارم
زانکه می ترسم که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلود دیگر چون بار بروی سلام من بمادر دل
فکار من برسان و پیرهن مرا بدو ده تا بدان او را تسلی باشد پس مرا بر خاک نه تا در روی تو
تیغ راندن ناگاه نظرت بر روی من نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر
الهی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق
وی نهاد حق سبحانه صحیفه مس بشکل حلقه در حلق مبارک اسمعیل پیدا آورد تا کارد را
از بریدن باز داشت و گفته حلق او نبرید و باز درست میشد پس حق تعالی میفرماید که ما
علا ابراهیم را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که
پسر را میکشت اما اثر خون نبوده در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت
إِنَّا بدرستی که ما كَذَٰلِكَ همچنین بفرج از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ آزمایشیست هویدا که بآن
مخلص از غیر او ممتاز گردد وَفَدَيْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را علیه السلام بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکشتنی
بزرگ یعنی فربه و آن کبشی شاخ دار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چرا فرموده و گویند
آن کبشی بوده که هابیل قربان کرد و خدای تعالی بپذیرفت یا گوسفندی بود که از کوه ثبیر
فرود آمد پس از ابراهیم علیه السلام بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از
آسمان آورد و قصه قربان با توابع و ضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر
مذکور میگردد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر ابراهیم علیه السلام ثنا نیکو فِي الْآخِرِينَ
در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان یا آن را باقی کرده ایم که مردمان گویند سَلَامٌ عَلَىٰ
إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم یا ما سلام میگوییم كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم

انا

نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان ماست از گرویدگان
وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم او را بعد از اسمعیل باسحق به فرزندی اسحاق نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ
پیغمبر از شایستگان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر او اسحاق که از
صلب و انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا
و از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکار است در عمل خود بایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِينٌ آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم
هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم گرویدگان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم
عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی و هارون بنعمت نبوت وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشانرا وَقَوْمَهُمَا
و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذاء
و آزار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ
ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم ما موسی و هارون را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ
کتاب پیدا و هویدا وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راه راست رساننده
بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان یا از
پسین یا آنچه باقی گذاشتیم این بود که میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی و هارون
یا ما میگوییم که سلام بر هر دو إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما هم چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش
میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُمَا بدرستی که موسی و هارون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما
وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن بشر بن فنحاص بن العیزار بن هرون
علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده شدگانست بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت
لِقَوْمِهِ مر گروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی أَتَدْعُونَ آیا می پرستید بَعْلًا
بعل را خدای و آن بتی بود بیست گز بالای او و چهار روی داشت وَبَكَّ نام زمینیست از شام
و چون بعل در بود آنرا بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید
بعل وَتَذَرُونَ و میگذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ عبادت نیکوترین آفرینندگان را مراد از خالقین
مصوران اند اللَّهَ خدای رَبَّكُمْ پروردگار شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران
پیشین شما بل او را بپرستید و بدو نزدیک میارید حق سبحانه الیاس را باهل بعلبک فرستاد
و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود اربیل بت پرست
شد و الیاس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و
با الیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان بیارید و در
و بیگانگی حق اقرار کرد ایشان متامل شدند و الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیت
دین من و شما هویدا گردد بیایید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید

هرکدام اجابت کند سزای پرستش باشد ایشان برین رضا داده بت خود را
بیاراستند وستایش بسیار کردند از ان باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر
نشد والیاس دعا فرمود فی الحال باران آمد قوم در انکار افزودند فکذبوه
پس تکذیب کردند اورا فانهم بدرستی که ایشان لمحضرون هر آینه حاضر شدگانند
در عذاب وهمهٔ قوم تکذیب کردند الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک
کرده شدگان از شایبهٔ شرک ونفاق آورده اند که الیاس ملول شده از خدای
درخواست که قبل از نزول عذاب اورا از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در
فلان روز بفلان موضع رود وهرچه برو ظاهر شود بران سوار شود الیاس در زمان
معین بمکان مقرر رفت وصورت شیری یا اسپی از آتش پیش وی آمده
بران سوار شد والیسع خلیفهٔ خود ساخته وحق سبحانه اورا پر وبال داده
وشهوت طعام وشراب ودواع ازوی سلب کرده وبا فرشتگان بپرواز در
آمد ودر صفت او گفته اند که هم انسی است وهم ملکی هم ارضی وهم سماوی
واو موکلست بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها ودر عرفات بایکدیگر ملاقات
نمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس افطار میفرمایند وجمعی از صلحاء امت ایشانرا
می بینند وترکنا علیه وبگذاشتیم بر الیاس فی الآخرین در پسینیان ثنا ودرود فراوان
یا آن گذاشتیم که گویند سلام علی الیاسین سلام بر قوم الیاس وگفته اند الیاسین هم نام اوست
چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم
نیکوکارانرا انه بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ایمان
اسمیست جامع بر جمیع کمالات صوری ومعنوی واو نام بندگی تشریفیست خاص از برای اهل اختصاص
اگر بندهٔ خویش خوانی مرا برارم ملکت جاودانی مرا شهان کر باتخت فرخنده اند همه بندگان ترا بنده اند
وان لوطا لمن المرسلین وبدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است اذ نجیناه یاد
کن چون نجات دادیم اورا واهله اجمعین وهمهٔ اهل بیت اورا الا عجوزا مگر پیرزنی که زن او بود چه
او اقرار کرده بفسق فی الغابرین در بازماندگان بعذاب ولوط علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین پس
هلاک دیگران را از قوم وی ودیار ایشانرا زیر وزبر ساختیم وانکم لتمرون وبدرستی که
شما ای گروه قریش میگذارید علیهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت بشام میروید مصبحین
در حالتی که داخلید در صباح وباللیل وشب یعنی بر منازل ایشان
گذر دارید روز وشب افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند
واندیشه نمی نمایند که عاقبت مکذبان جز
نهلاکت نمیکشد وان یونس

وان یونس وبدرستی که یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستادگان است وحق سبحانه با اهل
نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب
طلبید واز میان قوم بیرون رفت بعد از ظهور عذاب قوم یونس علیه السلام ازین حال خبر
یافت واو وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم اورا بکذب نسبت کنند
روی بجانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که بگریخت یونس از قوم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی
که مملو بود از مردم ومتاع آورده اند که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی
بر آب افکنده سوار شدند یونس نیز با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد
ملاحان گفتند که بندهٔ گریخته درین کشتی هست که کشتی نمی رود یونس علیه السلام گفت بنده
گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزادمردی وصلاحیت از بشرهٔ تو لایح است
یونس مبالغه کرد که گریخته منم ودأب آن قوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا انداختندی تا کشتی
روان می شد چون یونس در این باب مبالغه بسیار حد اطناب رسانید قوم نمی شنیدند فرمود که
قرعه زنیم فساهم پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین پس گشت یونس از قرعه
بر افتادگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی اورا برداشت قصد کردند که بدریا
افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در لجه بخورد یا باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد
ملاحان اورا از طرف دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمد یونس سر در گلیم کشیده خود را در دریا
افکند فالتقمه الحوت پس فرو برد اورا ماهی وهو ملیم واو ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم
گریختی فرمان رسید بدان ماهی که من آنرا طعمهٔ تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او
گردانیده باید که ترکیب اورا نیم ریزد ماهی در نگاه داشت او همان حال که مادر رحم فرزند باشد
رعایت می نمود وسر از آب برداشته میرفت ویونس از درون او نفس می زد تا سه روز یا هفت
روز واشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا گشت وحق سبحانه گوشت
وپوست اورا نازک ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام عجایب وغرایب بحر را مشاهده
کرد وپیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فلولا انه پس اگر نه آنست که یونس کان من المسبحین
بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی ومیگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر
نه آنست که پیش از آنکه او بشکم ماهی رود از ذاکران ونمازگذارندگان بود للبث هر آینه درنگ کردی
فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار
او رسید وروزش خلاص داد فنبذناه پس بیفکندیم اورا یعنی ماهی را فرمان دادیم تا اورا از درون خود
برآورد وبیفکند بالعراء بزمین هامون یعنی صحرا که در وی درخت وگیاه وبنا وکوه نبود واو در چنین
موضعی بیفکند وهو سقیم وحال او بیمار بود یعنی ضعیف ونحیف چون طفلی که از مادر متولد شود

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ و برویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا بر وی سایه
کرده و زاد المسیر فرموده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد حق سبحانه وی را
بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن باشد و کوهی را فرمان داد تا می
آمد و پستان در دهان یونس می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت باز اصل رفت
وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را یکبار دیگر إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ و زیادت بیست
هزار یا هفت هزار چون خبر رسیدن با اهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون
آمدند فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ
پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه متقاضی اجل باز داد
ودیعت روح متوجه گردد نه بمدافعت ابطال منع او میسر است و نه بیذل اموال دفع او متصور
روزی که اجل دست گشاید بستیز ... ور هلاک برکشد خنجر تیز ... نی وقت جدل بود نه هنگام اجل
نه روی مقاومت نه یارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح که ملایکه را دختران خدا
میگویند یعنی از روی قسمت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختران است وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان
را پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا ما آفریدیم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت
آفریدن ما ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترا خود لَيَقُولُونَ می گویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای
یعنی زایند برای او فرزندان وَإِنَّهُمْ و ایشان در انتساب ولد بخدا لَكَاذِبُونَ هر اینه دروغ گویانند
أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدا دختران را که مکروه طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که مراد دل شما و
واستظهار شما ایشان اند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت
میدهید بخدا آنرا که بخود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است
از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و مثل او می شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبیه
مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست درین سخن که ملایکه بنات الله اند سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی
روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب
منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنو خزاعه
گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت کرد و بر دختران ایشان اختیار کرده و ملایکه از ایشان متولد
شده اند یا مجوس بر آنند که خدا و شیطان برادران اند حق تعالی می فرماید که وَجَعَلُوا و ساختند
بَيْنَهُ میان خدا وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشانست نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ
الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان یعنی قایلان این سخن
با سر ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملایکه
اند چه هر چه از دیده پوشیده بود عرب او را جن خواند و ایشان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند

سُلْطَانٌ

یعنی گفتند دختران وی اند و ملایکه میدانند که ایشان از برای سوال حاضر خواهند کرد که
بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا سبق ذکر رفت سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ
از آنچه وصف میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و منزه است او از آن مقالات کفار
و اشرار که همه ایشان بدین نوع خدا را وصف می کنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ
پاک شدگان از الواث شکوک و شبهات که ایشان منزه ای ستایش می نمایند فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق
شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستید شما عَلَيْهِ بر آنچه می پرستید
بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس را که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده
است بدوزخ یعنی علم ازلی تعلق گرفته بر آنکه بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول
آنها که ملایکه پرست بوده اند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیت میکند که ایشان می گویند وَمَا مِنَّا
و نیست از ما هیچ کس إِلَّا لَهُ مگر آنکه او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامیست در خدمت و عبادت دانسته
شده و مقرر گشته که از وی تجاوز نکنیم نمی توانیم فرمود شیخ ابو بکر وراق قدس الله سره فرموده که مراد
مقامات سنیه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسات
صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کشندگانیم
در ادا طاعت مر خداوند را و تنزیه کنندگان از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده
که این کلام مر پیغمبر و مومنانست که میگویند هر یک از ما فردا مقام معلوم داریم در بهشت و امروز
در صف ایستاده ایم بنماز و پاکی یاد کنندگان مر خدا را و تاکیدیست بر مواظبت طاعت و دوام ذکر
بی شایبه قصور و فتور خواه بنسبت ملایکه کرام و خواه بنسبت سید انام علیه و علیهم الصلوة والسلام
و سایر اعیان از صحابه عظام علیهم الرضوان العلام وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل
از بعثت لَيَقُولُونَ می گفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت
بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما نازل شدی لَكُنَّا
هر اینه می بودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفران هنگام
که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر اینه پیشی گرفته
است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ برای بندگان فرستاده شده
یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال الله تعالی لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي
إِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر اینه ایشانند یاری کرده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی
که لشکر یعنی تابعان انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ هر اینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت
در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ

ای محمد از ایشان حتی حین تا هنگامی امر بقتال یا زمان وعدهٔ نصرت که روز بدر است یا روز
فتح مکه وابصرهم و به بین حال ایشان در آن روز فسوف یبصرون پس زود باشد که به بینند
ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا وعده اند که چون کفار وعید وابصرهم
فسوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیت آمد که افبعذابنا یستعجلون آیا بعذاب ما
شتاب می کنند و وقت نزول آن می پرسند فاذا نزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم
بشبگاه منزل ایشان فساء صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کنندگان و بیم کرده شدگان
آورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکری که قصد قبیله داشتی
شب همه شب و وقت سحر که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت
و اسر و تاراج برگشاده قوم را استیصال ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع
می شد که غارت را صباح نام نهادند و هر چند در وقتی دیگر وقوع یافتندی همان صباح گفتندی
درین آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکر که بناگاه برایشان هجوم خواهد کرد و بغارتی برایشان واقع
خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که در آن صباح که حضرت رسالت پناه صلوات
الله و سلامه علیه بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا
اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید می فرماید وتول
و دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعراض کن عنهم از ایشان حتی حین تا وقتی که به بینند انواع آیت
السیف نازل شد وابصر و به بین که عذاب بدیشان فرود آید فسوف یبصرون پس زود بود که
به بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک پاکست پروردگار تو رب العزة خداوند غلبه
و عزت و قوت عما یصفون از آنچه وصف می کنند مشرکان وسلام علی المرسلین و سلام بر فرستاده
شدگان والحمد لله و همه ستایشها رب العالمین مر خدا را که پروردگار عالمیانست درین آیت بندگان را
تعلیم و تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محیی السنه در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی
رضی الله عنه نقل میکند که هر که دوست میدارد که روی بنماید مزد و ثواب را به پیمانه بزرگ باید
که آخر کلام او از مجلس این آیه باشد که فسبحان الله تا آخر سورة ص و هی مکیه ثمانون ایات

بسم الله الرحمن الرحیم ص ابو رق و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف
مقطعه جهت تسلیه کفارست که هر وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از بهر
تغیر آن قران بجهر خواندی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن
حضرت در غلط افتد حق تعالی این حروف فرستاده تا ایشان بعد از استماع متفکر شدندی و از
تغلیط باز ماندندی و درین حرف بخصوصه گفته اند که نام خدایست یا اسم قران یا اسم سوره یا
استفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله و یا صدق محمدیست صلی الله

والقرآن ذی الذکر بل الذین کفروا فی عزة و شقاق کم اهلکنا

من قبلهم من قرن فنادوا ولات حین مناص و عجبوا ان جاءهم
منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب

علیه و آله و سلم و حضرة مرتضی رضی الله عنه فرموده که نام بحر یست در آسمان صاحب لباب گفته
که عرش خدا بر روی آن دریاییست که خدای تعالی نزد ابوطالب آمدند و گفتند ای پسر عبد مناف
تو بزرگ و مهتر ما ئی آمده ایم تا میان ما و برادر زاده خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم
می فریبد و دین محدث بر ایشان جلوه میدهد و هر روز سنگ از تفرقه در مجمع ما افکنده است و در دل
ما رسیده نه دست تدارک از اطفاء آن پایره عاجز آید ابوطالب آن حضرت صلی الله علیه
و سلم طلبیده گفت یا محمد قوم تو آمده اند و ایشان را مدعائیست و یکبارگی طریق انصاف مورزید
در اثنا ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیزست گفتند
آنکه دست تعرض از دین ما بداری و دست آلهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو
نشویم حضرت فرمود که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق باشید تا مالک عرب شما
را مسخر شود و کابر عجم یکسر فرمان بردار شما شوند گفتند آن کلمه کدامست آن حضرت فرمود که بگوئید
لا اله الا الله یکبار اشراف قریش اعراض نموده با یکدیگر گفتند اجعل الآلهة آیا گردانید محمد خدای
تعالی الها واحدا خدای یگانه و یکتا ان هذا بدرستی که یکتائی خدای تعالی لشیء عجاب چیزیست
نیک شگفت آورده که شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمی توانند کرد یک خدا
محمد میگوید کار تمام عالم چون تواند راست کرد وانطلق الملأ و بشتاب رفتند از خانه ابوطالب بزرگان
قوم منهم از جماعه قریش با یکدیگر میگفتند ان امشوا آنکه بروید واصبروا و شکیبائی ورزید علی آلهتکم
بر خدایان خود ان هذا بدرستی که این مخالفت محمد با ما لشیء یراد چیزیست که خواسته اند بما از حوادث
زمان و از وقوع آن چاره نیست یا رفع و استعلاء محمد چیزیست که خواسته می شود یعنی همه کس
میخواهند که مترفع و مستعلی باشند ما سمعنا بهذا بشنوده ایم این که میگوید از وحدانیة خدای فی
الملة الآخرة در ملة بازپسین که دریافته ایم پدران خود را یا در ملة عیسی که آخرین ملتست چه ایشان
به تثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا نیست این توحید که او میگوید الا اختلاق مگر بافتنی از نزد وی
یعنی دروغیست که خود می بافد ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن من بیننا از میان ما
یعنی چرا از جماعه ما او مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن
از روی حسد گفته اند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حقست بل هم فی شک بلکه ایشان
در کانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا عذاب بلکه هنوز نچشیده اند عذاب ما و مراد آن چشیدن
شک ایشان زایل کرداند نیست که هر چه پیغمبر ما علیه و آله الصلوة والسلام بطریق وحی ادا
کردی همه حق بودی اما ایشان نگروندی الا در وقت نزول عذاب بر ایشان که در دم تصدیق
خواهند نمود و آنگاه که عذاب رسید تصدیق فایده نخواهد داد ام عندهم آیا نزد ایشان است
خزائن خزینها رحمة ربک العزیز رحمت خدای پروردگار غالب که مغلوب نگردد الوهاب بخشنده کرم

جیزی که بخشد باستحقاق بخشد یعنی مفاتیح نبوة بدست کافران و بتصرف ایشان نیست
تا بعضی از صنادید خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل خود بارزانی فرموده
دارد بهر که خواهد نظم چون ز حالی مستحقان الهی * هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی * اختیار این
تصرفها تراست * دیگر از این تصور کی رواست ام لهم یا مر ایشان راست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست و اگر چه ایشان مالک ملک اند فلیرتقوا فی الاسباب
بر باید که بالا روند در اسباب یعنی رسنهایی که در آسمان می برند در لباب آورده است که
اسباب آنست که ملایکه در وقت صعود بر فلک برند در لباب آورده است که اسباب آنست که
با جانح خود و بران اعتماد نموده طیران مینمایند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین
اختیاری و اقتداری هست باید که بر آسمان و بر عرش قرار گیرند و تدبیر امر عالم اشتغال کنند و وحی
از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و بایستی که قادر بودندی بر صعود بر سموات
و این سخن غایت تهکم و استهزا است بر ایشان جند ایشان لشکری اند و چه لشکری ما هنالک آنجا
مصارع ایشان در بدر مهزوم لشکری شکسته شده من الاحزاب از آن گروهان که لشکر میکشیدند
و با رسول الله صلعم جنگ میکردند و این از دلایل اعجاز قرآن است که خدای تعالی خبر داد پیغمبر خود را در
مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند بود و چنانچه شد کذبت قبلهم تکذیب نمودند
پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح مر او را و عاد و تکذیب نمودند فرعون موسی را ذو الاوتاد خداوند
میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت شده است تشبیه فرموده ملک او را بخیمه و خرگاه ثابت باوتاد
باستحکام و گویند مراد چهار میخ است که مومنان را بآن تعذیب می نمودند و ثمود و تکذیب نمودند ثمود
صالح را در نکت العیون آورده است که تکذیب قوم صالح در وقت دعوة ثانیه بود چه اول
صالح قوم را دعوة فرمود و همه ایمان آوردند چون وفات یافت مرتد شدند حق تعالی بار دیگر او را زنده
گردانید و باز با ایشان فرستاد درین وقت نشناختند او را و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد
بعضی ایمان آورده است بسبب عقر ناقه تکذیب نمودند گروه لوط و هود را واصحاب الایکه و اهل بیشه شعیب را
اولئک الاحزاب آن گروه حزبها مکذبانند و جند مهزوم قریش از ایشان خواهد شد ان کل نبود هیچ
یک ایشان الا کذب مگر که تکذیب کرد الرسل رسولان را فحق عقاب پس سزاوار شد عقوبت من
ایشان را و فرود آمد عذاب من بر ایشان و همین کردند انتظار وما ینظر و انتظار نمیکشند هولاء این گروه
از قوم الا صیحة واحدة مگر یک نعره واحد که نفخه اولست که همه بدان بمیرند ما لها نیست ایشان را آن صیحه من
فواق هیچ رجوعی یعنی کس نتواند از آن رد کند و باز گرداند وقالوا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث
و اصحاب او که پروردگار ما عجل لنا بشتاب و بده ما را قطنا بهره ما را از عذاب که محمد ما را بدان وعید
میکند یا از روزی بهشت بده ما صحیفه اعمال ما را تا بدان نگریم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این استعجال

وفرعون

باستهزا میکنند

باستهزا میکنند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلعم ملول می شد حق تعالی فرمود که اصبر صبر کن علی ما
یقولون بر آنچه میگویند این حکم منسوخ است بآیه السیف واذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما داود را
علیه السلام ذا الاید خداوند قوت تا در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت
چه تمام از شبها بطاعت می گذرانید و در روزی روزه می داشت و در روزی افطار میکرد انه اواب
بدرستی که او باز گردنده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با داود هر جا که می
خواست می رفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی بشبانگاه والاشراق و بوقت بر آمدن آفتاب
صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بر عقل پوشیده است از قدرت حق
سبحانه و تعالی بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی صلعم یکی از شواهد قدرتست
یکی از اولیا سنگی دید که بستان قطرات باران آب از آن میچکد ساعتی توقف نموده بتامل در آن
نگریست سنگ باوی بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سالست که خدا مرا آفریده و از بیم سیاست
او اشک حسرت میریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعا او بمقام اجابت
پیوست و مژده امان بآن سنگ رسید آن ولی بعد از مدتی دیگر بار بدان جا رسید همان سنگ
را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از چیست
جواب داد که اول بیشتر از خوف قطیعه و حالا میگریم از شادی ایمنی و سلامت تا آن در درگاه
جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس الله سره میفرماید که در سر گریه دارم دور و دراز نه ان
کران حضرت کریم با آن از آن سنگ گریستن و سکوکان تر نیست و از کوه ناله بر سر و میندار کان
صداست والطیر و مسخر کردیم مر داود علیه السلام مرغان محشورة جمع کرده شده نزد وی و صف زده
بالای سر وی کل هر یک از کوهها و مرغان له مر داود را اواب مطیع بودند یا باز گرداننده آواز
خود را با وی بتسبیح وشددنا ملکه و محکم کردیم پادشاهی وی را بدینها مظلوما نه با بو زدالی نصیحت
کننده یا بگناه کردن دست ظلم از رعیت یا بلقای رعب وی در دل اعادی یا بیافتن زره و
ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه هر شبی سی و شش هزار مرد پاس
خانه وی می داشتند امام ابو اللیث رحمه الله میفرماید که استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه
از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالا محکمه داود علیه السلام باستاد از خصمین هر کدام بر حق
بودندی دست ایشان سلسله رسیدی و آن دیگر را خداوند قادر نبودی وآتیناه الحکمة و دادیم
داود را حکمة یعنی تمام و کمال حلم وفصل الخطاب و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن
دریافتی یا سخنی میانه و اشباع حمل العقار بحمل مرتضی علی رضی الله عنه فصل الخطاب را چنین
تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و بحقیقة کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع
میشود و باید دانست که در قصه داود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تشنیع زن با الخلاف

بسیارست و بعضی مفسران قصه را بر وجهی ایراد کرده‌اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکند و آنچه
بصحت اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کند
اولیا زن را با وی خرخشه افتاد و بوی ندادند و حضرت داود علیه السلام خطبه فرمود و وی را
نود و نه زن بود آن زن بخواست و در زاد المسیر آورده که عتاب الهی با وی بر آن بود که بعد از خطبه
اوریا وی بر خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است وهل اتاک و آیا آمد بتو نبأ الخصم
خبر دو گروهی که خصومت کردند و در تبیان آورده جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم
نزد داود علیه السلام آمدند و با ایشان جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام روزها
قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی
بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی و روز عبادت بالا خانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی
آن ایستاده مردم را از در آمدن بروی منع کردندی مثل یکه آن روز بصورت انسان بخانه
داود علیه السلام آمدند بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا
رفتند بصومعه وی اذ دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود علیه السلام ایشان را دید ففزع
پس بترسید منهم از ایشان چه بی اجازت از بالا غرفه در آمدند قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود
خصمان ما دو گروهیم خصم یکدیگر بغی بعضنا ستم کرده برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر فاحکم بیننا
پس حکم کن میان ما بالحق براستی ولا تشطط و جور مکن در حکم خود واهدنا و راه نمای ما را الی سواء
الصراط براه میانه که آن عدالت و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان
اشارت بدیگری کرده با داود گفت ان هذا بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین و صحبت
له تسع وتسعون نعجة مر او را نود و نه میش است ولی و مرا نعجة واحدة یک میش فقال پس گفت
اکفلنیها آن نصیب من کردان و تملیک من کن وعزنی و غلبه کرد بر من فی الخطاب در سخن گفتن
و نگذاشت که تعلل کنم در آن قال گفت داود علیه السلام که اگر حال برین منوالست لقد ظلمک
بخدای که ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن الی نعاجه با میشهای خود
وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مالها بهم خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم
میکنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر بعضی و زیاده از حق خود میطلبند الا الذین آمنوا مگر آنان
که گرویده‌اند وعملوا الصالحات و کرده‌اند عملها ستوده وقلیل ما هم و اندک اند ایشان در میان
شریکان چون داود علیه السلام این سخن گفت ایشان برخاستند و از نظر وی غایب شدند داود
علیه السلام در تامل افتاد وظن داود و گمان برد داود انما فتناه آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت
تا متنبه گردد داود دریافت فاستغفر پس طلب آمرزش کرد ربه از پروردگار خود وخر راکعا و بیفتاد
در روی در حالی که سجده کننده بود واناب و باز گشت بخدای این سجده نزد امام اعظم رحمة الله علیه

سجده

سجده عزیمت است و میگوید که بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی
رحمه الله علیه از عزایم نیست و از امام احمد رحمه الله درین سجده دو روایت است و این سجده دهم است
بقول امام اعظم رحمه الله و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها
سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلام سجدها شکرا فغفرنا پس بیامرزیدیم مرورا
له ذلک بخشایش استغفار کرده بود وان له و بدرستی که مر او را عندنا نزدیک ما لزلفی قربت
بعد از مغفرت وحسن مآب و نیکوئی بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را که یا داود انا جعلناک
ای داود ما ترا کردانیدیم خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی تدبیر خلافت در روی زمین بتو
ارزانی داشتیم ما در خلف انبیا که پیش از تو بوده‌اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان
مردمان بالحق براستی ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فیضلک که گمراه کرداند
هوا ترا عن سبیل الله از راه خدای ان الذین بدرستی آنانکه یضلون گمراه میشوند و روی میتابند عن سبیل الله
از راه خدای یعنی آن دلایلی که برای خدای نصب کرده است لهم مر ایشان راست عذاب شدید عذابی
سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده‌اند یوم الحساب روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته
اند در فواید السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاری است و شغل یا عجب گران باری
که حضرت علی نبینا و علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بحمل اعباحیف امر
مامور کردد و بخطاب الهی چنین خطابی مخاطب شود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان
حکم بر طریق معدلت و نصفت کن و داوری بر نهج عدل و انصاف نمای و پای بر جاده حق نه
نه بر طریق باطل و متابعت هوای نفس بمتابعت مراد خویش اختیار مکن که قران مسالک مرضی ما کرا
کرداند و در سلسلة الذهب میفرماید که نص قران بتو که حق فرمود در مقام خطاب با داود که
ترا زان خلیفه کردادیم سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی ملک را ز عدل الناس حکم دانی تعدل بین
الناس هر که را نی ز عدل دستورست از مقام خلیفگی دورست آنکه کرد ستم و دون سبق
عقل چون خواندش خلیفه حق وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وما بینهما
و آنچه میان ارض و سما است باطلا آفریدنی باطل یعنی اینها را عبث نیافریده‌ایم بلکه برای آنکه
استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذلک آنکه آفریدن اشیا بی حکمت باشد
ظن الذین کفروا گمان آنست که کافر شدند و پیرا آفریدن پی بردند فویل پس وای للذین کفروا
مر آنان را که نگرویدند و بدین نوع گمان بردند من النار از آتش دوزخ آورده‌اند که کفار قریش
منافقان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد آیة آمد که ام
کیا ما ام نجعل الذین آمنوا میکردانیم آنان را که گرویده‌اند وعملوا الصالحات و کارها ستوده کردند در جزا
و عطا کالمفسدین فی الارض مانند تباه کاران در زمین یعنی کافران ام نجعل المتقین یا می کردانیم پرهیزکاران را

كالفجار مانند بدکاران وناپکاران یعنی نمیگردانیم کتاب این کتابیست یعنی قرآن انزلناه
فرو فرستاده ایم آنرا الیک بسوی تو مبارک برکت داده وبسیار خیر لیدبروا تا اندیشه کنند آیاته
در آیتهای آن کتاب وتفکر نمایند در معانی ودر حقایق آن ولیتذکر وتا پند پذیر شوند اولوا
الالباب خداوند عقول صافیه ووهبنا لداود وبخشیدیم مر داود را علیه السلام سلیمان یعنی فرزند
که آن سلیمان است علیه السلام نعم العبد نیکو بنده بود سلیمان انه اواب بدرستی که او رجوع
کننده بود بخدای در همه احوال آورده اند که سلیمان علی نبینا وعلیه السلام با کفار دمشق
ونصیبین کارزار کرد وهزار اسب از ایشان گرفت وگویند علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود
وهزار اسب گرفته ومیراث بسلیمان رسیده ودر معالم گوید اسبان دریائی بودند وبر داشتند
ودیوان از بحر برای سلیمان آوردند وبرهم تقدیر سلیمان علیه السلام خواست که ایشانرا تماشا
کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند وسلیمان بسبب آن از ورد که در آخر روز داشت
باز ماند وهمه را قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ عرض یاد کن چون عرض کرده شدند علیه
بر سلیمان علی نبینا وعلیه السلام بالعشی آخر روز الصافنات اسبان ایستاده بر سه پای وبر کناره سم
از قایم چهارم واین صفت پسندیده است در اسب الجیاد اسبان تیز رو را وبنظاره ایشان مشغول
شد تا ورد او فوت گشت فقال پس گفت انی احببت بدرستی که برگزیدم حب الخیر دوستی مال بسیار
عن ذکر ربی
یعنی اسپان بخدای که باز ماندم از یاد ورد کار خود یعنی ورد که در طرف آخر روز داشتم
حتی توارت تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بالحجاب بپرده شب وگفته اند حجاب کوه سبز است
محیط بکره زمین ردوها باز گردانید اسبان را علی بمن وچون باز گردانیدند فطفق پس شروع کرد
می شود شمشیر را مسحا سودنی بالسوق بساقها اسپان یعنی پی میکرد ایشانرا والاعناق وبگردنها
ایشان یعنی می برید سرهای ایشانرا ودر آن زمان گوشت اسب حلال بود وآنرا در راه خدای
برای قربان ذبح میکردند وبعضی علما برآنند که مراد از ذکر نماز عصر است که سلیمان را بسبب
مطالعه اسپان فوت شد وآفتاب غروب کرد سلیمان ع باذن خدای ملایکه را که موکل بودند بر
آفتاب گفت بموضع وقت عصر آوردند تا وعصر آنرا ادا کرد چنانکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر صلعم
در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت وبجای عصر آمد تا فرمود که مرتضی علی باز گردانید آفتاب را
برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند علی رضی الله عنه نماز عصر گذارد ونزد محدثان
مشهور است وامام طحاوی رحمه الله در شرح آثار خویش فرموده که رواة این حدیث ثقات اند
واز احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که
از علامات نبوت است که دعوتش گرفته گریبان آفتاب بالا کشید از چه مغرب بر آسمان که قرص بدر را
بسر کرد حوانجرج دو نیم کرد بیک ضرب بنان آورده اند که حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام بسرعت
حق سبحانه

فرموده ارزاق

ارزاق فرمود جماعت دیوان از بیم آنکه او نیز چون پدر ایشانرا بحبس تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل واتفاق
کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت او را بسحاب سپرده تا بر ضاع قیام نمایند واز شر ایشان ایمن باشد
قضا را آن پسر بمرد واو را مرده بر تخت سلیمان ع افکندند چنانکه حق سبحانه خبر داد ولقد فتنا سلیمان
بدرستی که ما آزمودیم ودر فتنه افکندیم سلیمان را علیه السلام والقینا وانداختیم علی کرسیه بر تخت او
جسدا پیکری را جسدی بی روح سلیمان ع از آنچه کرده بود نادم شد ثم اناب پس باز گشت بخدای
وبر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز باید کرد ودر لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار
شد بمثابه که از غایت ضعف بدنی بی روح مینمود واو را بر تخت می نشاندند تا مهمات خلق خلل
پذیر نشود پس باز گشت بصحت ومشهور آنست که بواسطه ترک اولی انگشتری ملکت وی بدست
صخر جنی افتاد وچهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست وباز آن خاتم بدست سلیمان علیه
السلام آمد وی بمملکت باز گشت وانزوی نیاز بدعا استغفار نمود قال گفت رب اغفر لی ای پروردگار
من در گذر ازین صادر شد وهب لی وببخش ملکا لا ینبغی پادشاهی که نسزد ونشاید لاحد مر یکی را
من بعدی بعد از من تا چنین ملکی معجز من بود تا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی ودر
بحر فرمود که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری حرص وطلب آن نکند ودر فتنه نیفتد چه در ملک بدان
عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده وهرچه خواهی
وهر که خواهی میدهی امام قشیری رحمه الله گفت که سلیمان ع باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر
ما صلعم بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن برین دعا جسارت نمود واز نیت که صاحب فتوحات
قدس سره آورده که مراد سلیمان ع آن بود که مرا ملک بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نشر وجه بالقوه
حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم فرمود که عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز من بر من قطع کند
خدای مرا قوت داد وممکن گردانید از وی تا او را بگرفتم وخواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بر بندم
تا شما در نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را علیه السلام که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را
رها کردم تا بی بهره وناامید باز گشت فسخرنا پس رام گردانیدیم له الریح مر سلیمان را باد تا فرمان
وی برد تجری که برود بامره بفرمان او رخاء نرم وخوش حیث اصاب هر جا که قصد کرده باشد والشیاطین
ومسخر کردیم مر ورا دیوان کل بناء هر بنا کننده در بنا برای او عمارتهای سازند وغواص غواصی نمایند
در بحر برای وی استخراج جواهر کنند وآخرین ودیگر ورا مسخر ساختیم وبار دیوان دیگر مقرنین بهم بسته
فی الاصفاد در بندها یعنی کدام از شیاطین که عله بودند برای وی کاری کردندی وجمعی را که مرده
یعنی کار نکنند
بودند در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که هذا این چنین ملکی که بتو داده عطاؤنا
بخشش ماست بتو فامنن پس منت نه بر هر که خواهی واو را از آن محفوظ گردان او امسک یا باز دار عطا خود
را از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب در من وامساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست وبر ان

محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمان را عِندَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربتیست بقبول طاعت یا در
آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که در دنیا داشته وَحُسْنَ مَآبٍ
و مرو راست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب را
إِذْ نَادَىٰ چون بخواند رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي بانکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ مس میکند شیطان یعنی
یعنی میرساند بمن بِنُصْبٍ رنج وَعَذَابٍ و الم و آن چنان بود که ابلیس شماتت میکرد و مر ایوب را علی نبینا
و علیه السلام سرزنش می نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواید نعم از تو باز گرفت و شدائد
الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند
خوف آنکه مرضش سرایت کند در بناه و برخی از وجوه از شکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیا
مذکور شده القصه حق سبحانه دعای وی را اجابت فرمود جبرئیل را علیه السلام نزد وی فرستاد جبرئیل بیامد
و مرو را گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ حکایت از اجابت دعاء او کرملات باوی گفت بزن بای خود را بر زمین
زد و چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل عم فرمود که هَٰذَا مُغْتَسَلٌ
این چشمه گرم جای غسل کردن تست بایست که بدان غسل کنی و این چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ آب
سرداست و آشامیدنی پس ایوب علیه السلام دران چشمه حاره غسل فرمود جمیع ظاهر از وی محو شد
و از ان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی
بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مرو را یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسانی او را یعنی فرزندان
وی و برازنده کردیم وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او برابر آن شد که بودند رَحْمَةً
مِّنَّا برای بخششی که فایض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها
تا در بلیتها انتظار فرج کشند و پناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است شعر
اصبر فان الصبر مفتاح الفرج . کلید صبر کسی را که باشد اندر دست ، هر آینه در گنج مراد بگشاید
بشام تیره محنت بساز و صبر نمای که دم بدم سحر از پرده روی بنماید آورده اند که دران زمان مرض
ایوب علیه السلام زوجه رحمه خاتون بمهمی رفته بود و دیر ماند ایوب سوگند خورد که او را صد
چوب زند چون بتاثیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود و ایوب علیه السلام بحالت نخستین و
جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست کند خطاب آمد که وَخُذْ بِيَدِكَ بگیر بدست خود ضِغْثًا
دسته گیاهی از چوب از خرما از خشایف خشک شده که بعدد صد باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن
زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم
ایوب را صَابِرًا شکیبا در ابتلاء بنفس و مال و ولد وی رسیدی نِّعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب
إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ
ابراهیم خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسر وی اسحاق را وَيَعْقُوبَ و پسر وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوند

ان

آن دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد ازان اعمال شریفه و علوم [illegible] که بدستان عملی
کار آن بمباشرت ایدی باشد و بدیها از معارف که اقوی مبادی آنها ابصار است یا مراد ایدی
قوتست در طاعت و ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی که ما خالص کردانیدیم ایشان را
بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث شائبه که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد
کردن سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا جز بفوز بلقای حضرت کبریا نیست و آن جز در آخرت
میسر نشود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این پیغمبران عِندَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله بر
گزیدگان و نیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب که خلیفه
الیاس بود علیه السلام و بآخر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند با نصیبی که بشر بن انعف
بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در پناه خود بود و پسر ایوب است عم و بعد از ان
بعد مبعوث شده بقوم خود ایشان امر و خدای او را ذو الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند
که از الیاس هم متکفل شد که بامر دین قیام نماید و بر این تقدیر عطف او بر الیسع چه از قبیل عطف
صفة باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه از نامبردگان بودند مِّنَ الْأَخْيَارِ از گزیدگان نحو هَٰذَا این خبرهایا
ذِكْرٌ سبب یاد کردن تست که مجری و قوم تر است وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که مر پرهیزگاران را لَحُسْنَ مَآبٍ
نیکوئی بازگشت است و بازگشتن نیکو که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت مُّفَتَّحَةً در حالتی
که گشاده باشد لَّهُمُ الْأَبْوَابُ برایشان درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدگان باشند
بر ارائک فِيهَا در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ فِيهَا میخوانند و میخواهند در ان
بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار را تفکه برای تلذذات و تغذی لا بجهت تحلل که آنجا تحلیل باشد
پس از مطعوم بغوا که میل بشرب کنند وَشَرَابٍ و بکر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِندَهُمْ و نزدیک ایشان
باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنان که از غیر شوهر چشم بازگیرند أَتْرَابٌ هم زادان یعنی همه
ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموع سی و سه سال
و بعضی برانند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری
فضل نبود دران تا طبع مفاضله کشد و از مفضول منصرف گردد هَٰذَا گویند ملایکه بهشتیان را
که اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بدان لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت
از روی بهجت و فرح گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه ما بیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست
که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ نیست این را هیچ کمی و انقطاعی هَٰذَا اینست
آنچه بهشتیان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی که مر نافرمانان را یعنی کافران است لَشَرَّ مَآبٍ بدی بازگشت
یعنی بازگشتن بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند دران فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست
دوزخ هَٰذَا عذاب اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آن آب گرم است در نهایت حرارت

که چون بینی آب برسد موی را بسوزد و چون بخورند روده ها پاره شوند وَغَسَّاقٌ و زرد آبی که
دوزخیان از ایشان روان شود بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزاند و گویند غساق چیزی کنده را گویند
بلغت ترک و مراد اینجا چیزیست که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان
میکند آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند وَآخَرُ و ایشان را عذابی دیگرست مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور
شد أَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گوناگونست همه متشابه یکدیگر در تعذیب و ایلام آورده اند
که چون رؤسای کفار بدوزخ درآیند تبع ایشان از پی ایشان درآیند و ملائکه رؤسا را گویند هَذَا
فَوْجٌ این گروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ درآمده اند در دوزخ با شما و بتحقیق با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا
بِهِمْ هیچ مرحبائی مباد ایشان را إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُوا النَّارِ درآمده اند بآتش یعنی بعملهای
خود چنانچه ما درآمدیم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمانان میگویند و رؤسا تابعان خود را
نفرین کنند بلا مرحبا و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا گویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما
لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبائی مباد شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فراپیش داشتید جهت
عذاب را لَنَا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس
بد قرارگاهیست دوزخ آنگاه تابعان دیگربار قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا
هر که فراپیش داشت برای ما هَذَا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را
عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش یعنی از مقدار عذاب که دارد آنرا دوچندان کن و گفته اند
جنات و عقارب دوزخ را بر ایشان گمار وَقَالُوا گویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که
امروز لَا نَرَى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی که بودیم که می شمردیم ایشان را در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ از
بدان و بدبودان در موضع آورده که کفار قریش چون در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار
و صهیب و خباب و بلال را نبینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریر است یعنی ما ایشان را
فرا گرفتیم مسخره و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشان را بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یا برگردیده
اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشان را در آثار آمده که حق سبحانه آن گروه فقرا
را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که آنچه
حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست است و آن تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ و جدال کردن
اهل دوزخ و ماجرای ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده ام و ترساننده
از عذاب خدای وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ خدای سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه که او شرکت
قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نبود الْقَهَّارُ قهر کننده که بنای آمال را بقراصف احال
درهم شکند یا شرکت متوهم و کثرت باعتبار که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل
سازد و متلاشی گرداند غیر نیز غیر در میان نگذاشت و حدیث رسم این و آن برداشت گر شود جمله

ظلمت

ظلمت پندار بزداید از انوار واحد القهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچ
در میان این دو است از اشیا الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری
که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو آنچه گفتیم شما را و بیم کردیم از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ
خبری بزرگست أَنْتُمْ شما عَنْهُ از آن مُعْرِضُونَ روی گرداننده اید از غایت غفلت یا نبوت من
شانی بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمائید آخر در نگرید که اگر من نبی نبودمی و وحی بمن
نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى بگروه برتر یعنی ملائکه إِذْ يَخْتَصِمُونَ آنگاه
گفت و شنود میکردند در شان آدم علیه السلام أَتَجْعَلُ فِيهَا الآیة پس بر نبوت من دلیل روشن
تر ازین نیست که قصه ملائکه و آدم بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعه
کتابی و نه سماع از استادی إِنْ يُوحَى وحی کرده نمی شود إِلَيَّ بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جز این
نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا هویدا کننده موجبات عذاب إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن
چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي مر فرشتگان را که من خَالِقٌ آفریننده ام بَشَرًا آدمی را
مِنْ طِينٍ از گل مراد آدم است علی نبینا و علیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را
بخوبتر شکلی بیارایم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِنْ رُوحِي از روح خود حق سبحانه روح را تشریف و تکریم
ساخت بشرف اضافت جهت طهارت و نظافت او مخلص سخن که چون روح بقالب وی در
آیم و زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید برای وی سَاجِدِينَ سجده کنندگان از جهت تکریم
و تبجیل او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمامی مر آدم را بعد از
نفخ روح در وی إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت
بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای تعالی که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز
باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچه چیزی را که بیافریدم بِيَدَيَّ بدو دست خود ذکر
دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی یعنی بنفس خود او را آفریدم
بی توسط پدر و مادر و در انوار آورده که ذکر یدین بجهت هست بر مزید قدرت در آفرینش
آدم و در بعضی تفاسیر آورده که مراد ید قدرت و ید نعمت است و در فتوحات آورده که قدرت
و نعمت شاملست همه موجودات را پس بدین تأویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابدست از آنکه
دو یدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمل بر صفتین تنزیه و تشبیه
که آدم جامع هر دو صفت است مناسب می نماید و بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر
است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و یا
قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام و هیچ مخلوق
نباشد الا مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچ ملک مظهر لطفست و شیطان مظهر قهر و آدم

مظهر تجلی صفتین است وبدین جامعیت قابلیت تجویز داشت و درین معنی گفته اند آمد این جمله
کون ولی هیچ او اثر نکرده جلی گشت آدم جلی ازین مرآت شد عیان ذات با جمله صفات مظهری
گشت کلی و جامع سر ذات و صفات او لامع العقه حضرت عزت با ابلیس گفت را سجده نکردی
مخلوق بیدین استکبرت ایا تکبر کردی بی استحقاق ام کنت یا هستی تو من العالین از عزت آن که استحقاق
تفوق داری مانند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قال گفت انا خیر منه من بهترم از آن مخلوق پس وجه خیریت را
بیان می کند خلقتنی بیافریدی مرا من نار از آتش و لعل الطافت و نورانیت است خلقته و بیافریدی
او را من طین از گل که در وی کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرد و شمه ازان در سوره
اعراف مذکور شد در کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقت و خاک وسیله وصلت از
آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود بپیوست تا خلعت اجتباء یافت ابلیس
که از آتش بود بگسست تا بفرموده فاهبط منها مردود گشت روزی شوریدی با سلطان العارفین
گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانک بر وی زد که اگر خاک نبودی آتش عشق
افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنیدی
و آشنائی قرب که لم یزل بودی بیت ای خاک چه خوش طینت قابل داری کلهای لطیف
که در کل داری در مخزن کنت کنز هر نقد که بود تسلیم تو کرده اند و در دل داری قال گفت
حق تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان منها
یا از صورت ملائکه فانک پس بدرستی که تو رجیم رانده از رحمت و دور شده از مرتبه کرامت و ان
علیک و بدرستی که بر تست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین تا روز جزا قال رب گفت ابلیس
که ای آفریدگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده چون براندی الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند
مردمان و غرض ابلیس آن بود که شراب مرگ نچشد تا قال فانک گفت خدای تعالی بدرستی که تو من
المنظرین از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روزی که وقت معلوم است یعنی زمان نفخه
اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک گفت ابلیس که بغالبیت و قهر تو سوگند که بهر وجه که توانم لاغوینهم
هر اینه گمراه کردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان را الا عبادک مگر بندگان تو منهم المخلصین از ایشان
پاک شدگان از آلایش شرک و عصیان قال گفت خدای تعالی فالحق پس راستی و درستی از
منست والحق اقول و درست و راست میگویم لاملئن جهنم هر اینه پر سازم دوزخ را منک از تو
و ممن تبعک و از انها که پیروی تو کنند منهم اجمعین از آدمیان و دیوان اجمعین همه ایشان قل بگو ای محمد
صلعم ما اسئلکم علیه نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی و ادای رسالت من اجر هیچ مزدی وما انا و نیستم من
من المتکلفین از تکلف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود چیزی ظاهر کنند کرمانی صاحب
کشاف آورده که در خبر است که متکلف را سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر ازوست

دوم خواهد کرد واکبر آنچه یافتن آن مقدور وی است بسیم کوید چیزی که ندانند ان هو نیست قرآن
الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را از جن و انس ولتعلمن نبأه و زود باشد که بدانید خبر قرآن را
یعنی آنچه درست از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد که صدق سخن او معلوم کنید بعد حین بعد از
هنگام که آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام بسم الله الرحمن الرحیم
تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن برای محمد صلعم من الله از خداست العزیز خداوند غالب در تقدیر
الحکیم دانا در تدبیر انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتاب را که قرآنست بالحق
براستی یا برای بیان و اثبات حق فاعبد پس پرست مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی له الدین برای
وی پرستش خود را مخاطب حضرت است و مراد امت که مامورند بآنکه طاعت خود را از شرک و [illegible] ریا
خالص دارند الا لله بدانید که مر خدای راست الدین الخالص پرستیدن پاک از شرکت یعنی او سزاوار آنست
که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفات الوهیت والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند
من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان بسیار دوست میدارند ایشان را [illegible]
و اصنام و غیر آن و میگویند ما نعبدهم نمی پرستیم ایشان را الا لیقربونا مگر برای آنکه ما را نزدیک کردانند
الی الله بخدای زلفی نزدیک کردانیدنی یعنی درخواست کنند ما را بشفاعت ایشان منزلتی نزدیک
یا بیم ان الله یحکم بدرستی که خدای حکم کند بینهم میان این شرکا در فیما فیه در آن چیز که ایشان در آن
یختلفون اختلاف میکنند از معبودان یعنی هر یکی ملکی را پرستش می کند چون بنی ملیح و یکی عزیر را
چون یهود و نصاری و همچنین شمس و نجوم و عجل و غیر او حجر و جن و انس و امثال آن و هر یکی را
مدعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل پس حق سبحانه روز قیامت میان حکم کند و بطلان مذهب ظاهر
کرداند ان الله لا یهدی بدرستی که خدای تعالی توفیق هدایت ندهد من هو کاذب آنکس که وی دروغ گوی
است و میگوید اله ما شفاعت خواهند کرد کفار اسپاس که منعم حقیقی را انکار مینمایند لو اراد الله
اگر خواستی خدای ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند لاصطفی هر اینه اختیار کردی
مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از اعز اشیاء نه از اخس و ارذل که بنوت نه از نقص که
نباشد اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سبحانه
پاکست مر او را از اتخاذ ولد هو الله الواحد اوست خدای یکتا در صفت ذات [illegible]
القهار قهر کننده و در هم کشنده توهمات و تصورات اهل شرک خلق السموات والارض بیافرید آسمانها
و زمین را بالحق براستی نه بر باطل و بازی بلکه در آفرینش هر کدام ازان صد هزار آثار قدرت و اطوار
حکمت تعبیرات تا دیده وران از روی اعتبار انعام معرفت او بید کار بر صفحات آن دلایل مطالعه
نمایند بیت نوشته است بر اوراق آسمان و زمین خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یکور
اللیل در می آرد شب را علی النهار بر روز و پوده ظلمت آن نور او را میپوشد و یکور النهار در

آرد روز را
عَلَى اللَّيْلِ بر شب و شعلهٔ روشنی آن تاریکی این را محو می‌سازد یا درمی‌افزاید از شب
بروز و از روز بشب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماهتاب را تا سیر میکنند بفرمان او كُلٌّ يَجْرِي
هر یک از ایشان می‌رود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان تمام برده که منتهی دور اوست در سیر هر روز و هر ماه
و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدا است غالب بر همه
چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور وی‌اند الْغَفَّارُ آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان
با وجود وقوع شرک و معصیت از ایشان خَلَقَكُمْ بیافرید شما را ای فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از نفس تنها
که آدم است ثُمَّ پس خبر دهم شما را آنکه جَعَلَ مِنْهَا بیافرید و یعنی نجیب و یا از استخوان پهلوی چپ او
زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا و گفته‌اند و الاخراج ذریه کردن از ظهر او پس حوا را بیافرید وَأَنْزَلَ لَكُمْ و ابداع و ایجاد
کرد برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز تا
از ایشان نفع میگیرید صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد يَخْلُقُكُمْ می‌آفریند شما را
فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه می‌سازد
و آنرا مضغه آنگاه عظم عاری پس استخوان پوشیده بلحم پس جسد مستوی فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی
که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکه این فعلها میکند خدایست رَبُّكُمْ آفریدگار
شما لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا با و راه نیابد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبود سزا
مگر او فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس بکجا برگردانیده می‌شوید از راه حق با وجود این دلیلها روشن إِنْ تَكْفُرُوا اگر کافر
شوید ای اهل مکه فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ پس بدرستی که خدای بی‌نیاز است عَنْكُمْ از ایمان و پرستش شما وَلَا
يَرْضَى و نمی‌پسندد و نمی‌فرماید لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندگان خود را کفر و عدم رضای بکفر نه برای
ضرریست که لاحق شود بدو بلکه نمی‌پسندد بلطف ضرر آنرا به بنده وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر سپاس داری کنید
بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد صلعم يَرْضَهُ لَكُمْ پسندد آنرا مر شما را از آنکه سبب
فلاح شماست وَلَا تَزِرُ و برندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفسی دیگر را بلکه
هر یک بردارنده وزر خود باشند ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما
فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات
باشد إِنَّهُ بدرستی که او عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها است از نیات و عزایم وَإِذَا مَسَّ
الْإِنْسَانَ و چون برسد کافر را که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض
و فقر و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ بازگردنده بسوی وی و فریاد خواهنده
از وی ترک کنند پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای او را نِعْمَةً مِنْهُ
نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ يَدْعُو آنچیزی که بود که میخواند خدای را
إِلَيْهِ بکشف وی و دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند تا بعد از راحت دست بر آرد

دعا

دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلَّهِ و کرداند برای خدای أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در
عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه کرداند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که اسلامست قُلْ بگوای محمد صلعم مر آن
کافر را که تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بکفر خود قَلِيلًا اندک زمانی در دنیا که مدت آن محدود است یعنی از
متمتعات بهره جو و بی اشتغال کن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخی لذتها دنیا در جنب
شدت عذاب دوزخ بغایت محقر است پس میفرماید که آیا چنین کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ آیا کسی که او
قَانِتٌ فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبدالله مسعود و امثال ایشان که
ذو النورین رضی الله عنهم و بر هر تقدیر قانت یعنی استاده بوظایف بندگی و مواظبت اسم سرافکنده گی
آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتها شب سَاجِدًا سجده کننده وَقَائِمًا و استاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ می‌ترسد از عذاب
آن سرای وَيَرْجُو و امید میدارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام
طریق مجاهدت مترددست میان خوف و رجا یعنی رعایت کرده که خوف طوف میکند و ساعتی سوی رجا
سیر مینماید و مرغ ایمان جز بدین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن
و رجاوه لاعتدلا گر چه داری ساعتی از هیبتش ایمن مباش ور کنه کاری ز فیضش جنبش دل بر مدار
بنک زبان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش پر خوش دل که لطف اوست فزون از شمار قُلْ
بگوای محمد صلی الله علیه وسلم هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه دانند معالم توحید را چون
ارباب وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر
میشوند بدلایل قدرت من أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خردهای خالص از آلودگی و هم قُلْ يَا عِبَادِ بگوای
بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود و به پرهیزید و علامت
تقوی ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکوئی کردند بگفتار کلمه شهادت
فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این دنیا حَسَنَةٌ مثوبه که نیکو در آخرت که بهشت است یا آنانرا است که احسان نمودند
بالتزام طاعات پاداش نیکو که صحت و عافیت یا آنرا که متصف شدند باخلاق فاضله روشنی دلست
و بارگی روی و ثنای جمیل در جهان یا آنرا که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنات درین دنیا
کشف و انوار تجلیات جمالیست و چون بقول بعضی از علما این آیه در شان مهاجران حبشه است چون
جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رضی الله عنهم بر احسان ایشان هجرت تفسیر کرده‌اند یعنی انصار است که هجرت
کردند راحت از اعدا و نجات از بلا ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای برای هجرت وَاسِعَةٌ گشاده است
مر کسی را که ارادت هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده میشود الصَّابِرُونَ صبر کنندگان بر مفارقت
اوطان یا بر غربت کربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات أَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بی
شمار یعنی بر تبه که در شمار نیاید و حساب از احاطه عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت
بلاکشان صابر از ابو صابان حاضر آرند نه برای ایشان میزان نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلک

برشاه فرو بریدند دهای ایشان را بی حساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا که
بالمی و سمتی مبتلا نبوده باشند تمنا برند که کاشکی که اجساد ایشان را بمقراض پاره پاره ساخته بودندی
تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی **بیت** تو مبین رنجوری عبد یک کارم کاندران رنج
انکه بید کان هر کران زخمها غم بیشتر لطف یار تو دادو مرهم بیشتر آورده اند که کفار مکه حضرت
پیغامبر را صلعم گفتند تراچه بران میدارد که احداث میکنی دینی و آیینی را که مخالف و شرمات
اخر و منکر علة بلد و جد و سادات تو در خورد که همه عبادت لات و عزی میکردند و تو نیز همان کیش
در آی و بیاسای آیت آمد که **قل انی امرت** بگو بدرستی که من مامور شده ام من **ان اعبد الله** بانکه پرستم خدای را
مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید **و امرت** و فرموده شده ام
لان اکون بانکه باشم **اول المسلمین** اول گردن نهادگان از این امت زیرا که من پیش رو ایشانم در دنیی و در
آخرت **قل** بگو دیگر باره **انی اخاف** بدرستی که من میترسم **ان عصیت ربی** اگر عاصی شوم و پیروی کار خود
و شرک آرم و دین شما گیرم **عذاب یوم عظیم** عذاب روز که بزرگست احوال او و بسیارست اهوال او
قل الله اعبد بگو خدای را پرستش میکنم **مخلصا** پاک کننده **له** برای او **دینی** کیش خود را از شرک یا خالص
سازنده عمل خود را از ریا **فاعبدوا ما شئتم** پس به پرستید شما آنچه خواهید **من دونه** بجز خدای این تهدید
و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ شده و درده اند که مشرکان بعد از سماع این جواب
گفتند ای محمد صلعم زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیة نازل شد **قل ان الخاسرین**
بگو بدرستی که زیانکاران **الذین خسروا** آنانند که زیان کردند **انفسهم** در نفسها خود که گمراه
گشتند **و اهلیهم** و در کسان خود **یوم القیامة** روز قیامت که ایشان جدا مانند ابن عباس رضی
الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت **الا ذلک** آفریده پس هر که فرمان برد
خدا و رسول او را به بهشت درآید و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ
برند و اهل و منزل او را بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران در روز قیامت زیان کار باشند در منزل
و اهل **الا ذلک** بدانید که آنست **هو الخسران المبین** آن زیان هویدا اگر هیچ کران اهل موقف پوشیده
نماند **لهم** مر این زیانکاران راست **من فوقهم** از زبر ایشان **ظلل من النار** سایه بانها از آتش **و من تحتهم ظلل**
و از زیر ایشان نیز سایه بانها است جمعی بر آنکه درد رکه زیرین آن ایشانند و مقرر است که درک
زیرین همه منافقانست و انجا مراد کافرانند یا مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق
مجاز مزاوجه باشد در کلام **ذلک** آن عذاب که مذکور شد **یخوف الله به** می ترساند خدای بدان
عباده بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا گرداند چون نزد **یا عباد** ای بندگان
من **فاتقون** پس بترسید از من یعنی معرض شوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت
جمعی توحید آفریدگار را اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل رضی

الله عنهم حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که **و الذین اجتنبوا** و آنکسانی که پرهیز کردند و یکسو
رفتند **الطاغوت** از شیطان یا بتان یا کشته یعنی هرچه بدون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند
ان یعبدوها از آنکه پرستیدن **و انابوا** و بازگشتند **الی الله** بفرمان خدای بتمامی و بروی دل خود بحق
آوردند **لهم البشری** مر ایشان راست مژده در دنیا بر زبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت
گناهان و جنت جاودان و در اسباب آورده که چون صدیق رضی الله عنه بدولت حضرت رسالت
صلعم سرفراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد وقاص
و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و او بخانی
کا و فرموده و اینجه صدق استتمام نمود مسلمان شدند و درباره ایشان نازل شد که **فبشر عباد**
پس مژده ده بندگان مرا **الذین** آنانکه میشنوند گفتار ابی بکر را رضی الله عنه **فیتبعون** پس پیروی
مینمایند **احسنه** نیکوتر آنرا مراد از احسن نیکوست چه قول او همه احسن بود و گفته اند استماع قول
و اتباع احسن آن عموم میدارد و مراد از قول قرآنست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت
دون رخصت و در حقایق آورده که در قرآن منابع اعدا و مدایح اولیاست ایشان مدایح احسن
مینمایند که مثلا طریقهٔ موسی است علی نبینا و علیه السلام و دون سیرت فرعون و علی هذا و در لباب
گفته که مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل گذرد اهل دل متابعت احسن آن اقوال میکنند و در
امثال آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر **شعر** قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام صادق را
بردار و دزدی را رها کن والسلام و در بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از سخن خدای و ملک
و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی خواند و نفس بار نهد
خود ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بحضرت خود خواند که **تبتل الیه تبتیلا**
پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب و آن زبان رسول صلعم استماع
نموده اند پیروی کنند **اولئک** آن گروه که متابعان سخن نیکوترند **الذین هدیهم الله** آنانند که راه
نمود خدای ایشان را بمنزل مقصود **و اولئک هم** و آن گروه ایشانند **اولوا الالباب** خداوندان عقول
صافیه از شوایب اوهام و خالی از عوادی عادات **افمن حق** آیا آنکس که واجب شد **علیه** بروی **کلمة العذاب**
کلمهٔ وعید که مشیت بعذاب چون لاملان جهنم و هو کلام ... من الناس ولا ابالی باشد چون کسی که واجب
نشده باشد بروی این کلمه **افانت** آیا تو ای محمد صلعم **تنقذ** می رهانی **من فی النار** آن را که در دوزخ باشد
یعنی یا تمی توانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکیدست در انکار یعنی آیا تو می توانی
این کار بدست ترنیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد از دوزخیان
ابولهب است کی پسر عتبه **لکن الذین اتقوا** لیکن آنانکه ترسیدند از عذاب بیوحدد کار خویش
و ایمان و طاعت متصف شدند **لهم غرف** مر ایشان راست منزلها بلند است در بهشت **من فوقها** از زبر غرفها

یستمعون القول

غُرَفٌ غرفها دیگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تَجْرِي
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده خود را
کردنی آیا نمی بینی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نکند خدای وعده خود را أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّ اللَّهَ انکه خدای أَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهُ پس در آورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمها
که در زمین است و کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ پس بیرون می آورد بِهِ بدان آب زَرْعًا کشت را مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ
مختلف رنگهاء او چون احمر و اخضر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون گندم و جو و کنجد و امثال
آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرَاهُ پس می بینی مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تازگی
و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند خدای آن را حُطَامًا ریزه ریزه و در هم شکسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انزال
باران و اخراج گیاه لَذِكْرَىٰ هر آینه یاد کردنیست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوند عقلها را یاد از آن بند بسته خرد مبدا را
که تسبیر نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه بر آن اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از آن
طراوت روی بذبول نهد و بداس حوادث درروده شده عرصه تلف گردد
بود مال دنیی چون سبزه زار که بوتازه یعنی بفصل بهار جو بر وی زند شد باد خزان یکی برگ سبزی نماند از آن
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا کسی که کشاده کرده است خدای صَدْرَهُ سینهٔ او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام
و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه السلام باشد چون کسی که سینه او از قبول
تنک است فَهُوَ پس او آن کشاده سینه عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یا بر یقین
و بصیرت در اسباب نزول فرموده این آیت در شان علی و حمزه است رضی الله عنهما که حق سبحانه
دل ایشان را بنور معرفت روشنی گردانید پس در باب ابو لهب و فرزندان او گفت فَوَيْلٌ پس شدت
عذاب لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد
خدای یا خالی از آن أُولَٰئِكَ آن گروه غافلان و سنگدلان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارند یعنی
ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلعم مرویست که علامت
شرح صدور نشان و کشادگی دل بازگشت بدار الخلود یعنی توجه با آخرت و پهلو تهی کردن از
دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین معنی
فرموده است
نشان آن دلی کز فیض اسلامست نورانی توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی
ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی
آورده اند که اصحاب کرام از حضرت سید انام صلوات الرحمن و السلام علیه و رضی الله عنهم استدعا نمودند که لو
حدثتنا چه شود که برای ما سخنی گویند و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین کردانند
سرمایهٔ اهل ذوق را در یک حکایت از لب شکرفشان تر ابر آمد که اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ
خدای فرستاد نیکوترین سخنی را که هست كِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از و

مشابه

شابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است
و دور از تناقض و اختلاف مَثَانِيَ دوباره و دوتا کرده یعنی مشتملست بر مزدوجات چون امر
و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقْشَعِرُّ می
لرزد یعنی از خوف وعیدکه در وی است مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ پوستهای آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند
از پروردگار خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلها ایشان
إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای و امام قشیری رحمه الله فرموده که میلرزد از
هیبت الهی و ساکن میشود از انس بادشاهی و گفته اند لرزه و آرام باثار قبض و بسط دست
دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت مبتدیان راحت و تلین
جلودهم و قلوبهم سمت نواختگان لطف الله ذَٰلِكَ آن کتاب که قرآنست هُدَى اللَّهِ نمودن خداست یعنی
ارشاد بیت مر خلق را از خدای يَهْدِي بِهِ راه مینماید بوی مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا
فرو گذارد خدای هر اینه در وادی ضلالت افتد فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را
سر که دانی خلاصی دهد أَفَمَنْ يَتَّقِي آیا کسی که پرهیزد بِوَجْهِهِ برای خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب
یعنی زبانه آتش يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز باشد چون کسی که از آن ایمن بود و در راحت گذراند در
وسیط از کلبی نقل میکند که مر او ابو جهلست که او را بدوزخ برند دستها بر گردن او بسته و او
روی خود خواهد که آتش پرهیزد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ و گویند مر ستمکاران را ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغامبر كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بر ایشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
از جائی که نمی دانستند و توقع نداشتند فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ پس بچشانید ایشان را خدای الْخِزْيَ خواری
و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه
عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شده أَكْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا جهت آن دایم و غیر منقطع
خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند که بدانند هر اینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رهانند
وَلَقَدْ ضَرَبْنَا بدرستی که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
درین کتاب که قرآنست از هر مثلی که بکار آید در راه دین لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند
پذیرند باو آن قرآن را فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب غَيْرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی
بیعیب و بی خلل و بی تناقض و فقیه ابو اللیث رح باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که
غیر مخلوق و بعضی بتقدیر منزل گردانید لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید ایشان تامل در معانی آن پرهیزند از کفر
و تکذیب ضَرَبَ اللَّهُ بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ
مُتَشَاكِسُونَ مردی که در آن انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در وی شریک باشند

شریکان بدخوی ناسازکار که هریک اورا کاری فرماید و هیچکدام را با تمام نتواند رسانید و هیچ
یک از و راضی باشند ورجلا سلما و مردی با زرسته و مسلم شده از انبازان لرجل برای مردی یعنی
غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در ان منازعت نکند و هر اینه این بنده بکلیه خود متوجه
خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت هل یستویان ایا مساوی باشند این دو بنده مثلا
از روی مانند کی و بی شک نباشند جه یکی بتنازع خواجکان در مانده باشد و همه از و ناراضی
و دیگری از تجاذب شرکا سالم بود و خداوند ان خوشنود او مثل مشرک است که دل خود را بعبادت
هریک از معبودان خود متفرق ساخته و متوزع الضمیر و متفرق الخاطر است و ثانی مثل موحدیست
که نپرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امید ندارد و بیکبار بنده کن جه بکل داری
الحمد لله همه ستایش تمام خدای را که در خداوندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان
لا یعلمون نمی دانند مالکیه او را علی الاطلاق آورده اند که کفار می گفتند نتربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد صلعم بمیرد و از وی باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد
صلعم میت مرده خواهی شد و انهم و بدرستی که مشرکان میتون مردکان اند یعنی نیز بمیرند پس
انتظار ایشان مرگ دیگری را با انکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالت است ثم انکم پس بدرستی
که شما ای مومنان با کفار یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدکار خود تختصمون خصومت
کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان بعضی
مخاصمه کنند در قضایای دنیوی و هرکس بحق خود برسد الجزء الرابع والعشرون من اجزاء الثلثین
فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گوید علی الله بر خدای و اورا انباز و فرزند
و شریک نسبت دهد و کذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست اذ جاءه چون بیاید
بوی و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد صلعم را چون بوی آید تکذیب کند الیس ایا نیست
یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین منزل و مقامی مر ناگرویدگان را والذی جاء و آنکه آمد
بالصدق بسخن راست و صدق به و آنکه راست شمرد آنرا اولئک آن گروه هم المتقون ایشان پرهیزکاران اند
آینده جبریل است که قرآن باورد و مصدق محمد صلعم تصدیق نمود و بقول بعضی فرمود و گویند
جای پیغمبر است و مصدق ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در تبیان از مجاهد نقل میکند که مصدق
علی است و گفته اند همه مومنان مصدق اند لهم مر ایشانراست ما یشاؤن آنچه خواهند و تمنا کنند
از نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران
یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد عنهم از ایشان
اسوء الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوء از برای مبالغت یعنی هرگاه که آنرا بپوشد
غیر آنرا پوشیدن اولی و یجزیهم و پاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان باحسن الذی بر نیکوترین آنچه

الجزء ۲۴

کانوا

کانوا یعملون بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند
و غیر باقی عملهای ایشانرا بدان دستوری عطا فرمایند الیس الله بکاف ایا نیست خدای کفایت
کننده عبده بنده خود یعنی محمد را صلعم یعنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان از وی و نصرت
خواهد داد و بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت
رسول صلعم معایب آلهه باطله کافران میگفت ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان
ما ترا رنج رسانند و حال تو تباه گردانند حق سبحانه فرمود که و یخوفونک و می ترسانند مشرکان ترا
بالذین با آنکه می پرستند من دونه بجز خدای و من یضلل الله و هرکه گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را
بآنچه جمادیست لا ینفع و لا یضر فما له پس نیست آن گمراه را من هاد هیچ راه نماینده که بار راه آرد و من
یهد الله و هرکرا راه نماید خدای تا بجزای روزی برسد فما له پس نیست آن راه یافته را من مضل هیچ
گمراه کننده که ازراه بیفکند الیس الله بعزیز ایا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی
انتقام خداوند کینه ستاننده از کافران و لئن سالتهم و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه من خلق السموات
والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر اینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لایح
هست بر تفرد او بخالقیت قل بگو افرایتم ایا چون می بینید ما تدعون انرا که میخوانید من دون الله
بجز خدای یعنی بتانرا که می پرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر سختی و محنتی هل
هن ایا هستند بتان کاشفات ضره دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای بمن خواست او ارادنی برحمة
یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هل هن ایا باشند ایشان ممسکات رحمته بازدارندگان مر آن
نعمت را از من مقاتل رحمه الله می فرماید که پیغامبر صلعم از ایشان این سوال کرده و ساکت شدند
حق تعالی فرمود که قل حسبی الله بگو بسنده است مرا خدای در رهانیدن خیر و باز داشتن شر علیه
برو نه بر غیر او یتوکل المتوکلون توکل می کنند توکل کنندگان و کار خود بوی باز می گذارند مصراع
ما با خدای خود انداختیم کار خود را دل خوش دار قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر اینحالها
که دارید که از روی توکل انی عامل بدرستی که من عاملم بر حالتی که دارم فسوف تعلمون پس زود باشد
که بدانید من یاتیه انکس را از ما و از شما که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند و یحل
علیه و فرود برد عذاب مقیم عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل آن غلبه دیگری بود و چون جماعت
رسوا کرد دشمنان آنحضرت را صلوات الله و سلامه علیه در بدر دیدند که جمعی از ایشان بدست مومنان
کشته گشتند و گروهی مقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند و این سرها داده و این دستها
بر بند انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآنست للناس برای همه مردمان
بالحق بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فمن اهتدی پس هرکه راه یابد
بقرآن یعنی عمل کند بدانچه در وست فلنفسه پس مر او راست فایده آن و من ضل و هرکه گمراه گردد یعنی

از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود وما انت و نیستی تو
علیهم بوکیل بر ایشان نگاه بان تا نگهداری که در ضلال افتند یا وکیل ایشان نیستی در اجبار
هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای قبض میکند نفسها را
حین موتها هنگام موت ایشان والتی لم تمت و فرا میگیرد نفسهای که نمرده است فی منامها در خواب او
امام محیی السنه قدس سره در معالم فرموده که هر که آدمی را دو نفس است نفس حیوة و نفس تمیز
اما نفس حیوة مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز زایل میگردد و نفس تمیز
مفارقت مینماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیوة زوال نمی یابد و در لحقاف از ابن جبیر رحمه الله
نقل میکند حق سبحانه جمع میکند میان ارواح و احیا و اموات تا با یکدیگر آشنای ایشان آید هر
فیمسک التی پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفسی را که قبل از این قضی علیها الموت مقضی کرده است
روی مرگ را ویرسل الاخری و می فرستد دیگر نفوس را که از آن زندگانی با بدن ایشان الی اجل
مسمی تا وقتی که نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور معتزله امساک و ارسال هر نفوس
راست که در خواب قبض کرده باشند ان فی ذلک بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و با
بدان فرستادن لایات هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لقوم
یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در امر اما ترکیه مشابه نومراث و احیا که مائل است بیقظه
و در توریة مذکورست که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانکه بیدار میشوی
برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدا
شفعاء شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قل اولو کانوا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند
که هیچ گونه لا یملکون شیئا مالک نمیشوند چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند ولا یعقلون و ندانند
پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی
بهره اند قل لله الشفاعة بگو مر خدای راست شفاعت جمیعا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری
او کس شفاعت نکند له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی
او ترجعون بازگردانیده خواهید شد روز قیامت واذا ذکر الله وحده و چون یاد کرده شود خدای
یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشمازت برمید و نفرت کرد قلوب الذین دلهای
آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بدیگر سرای واذا ذکر الذین و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند
من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان روی بفرح نهاده شوند بجهت وا نمودن از حق و مشغولی
بباطل اما کار مومن بر عکس اینست از یاد خدای شاد و ذکر ماسوی غمگین است نظم تا مست شوم
دل از فرح زنده شود فال من از اقبال تو فرخنده شود ور غیر تو هر جا سخن آید بمیان خاطر
بغم از غیر پراکنده شود قل اللهم بگو بار خدایا فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم

الغیب

الغیب والشهادة داننده آشکار او پوشیده انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در آخرت
فیما کانوا فیه در آنچه هستند که در وی یختلفون اختلاف میکنند از امر دین ولو ان
للذین ظلموا و اگر باشد مر آنان را که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین است از مال ها
جمیعا همه آن ومثله و مانند آن همه مالها معه با آن لافتدوا به هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا
کنند تا خود را باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة روز رستخیز وبدا لهم و ظاهر شود
مر ایشان را من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشتی ایشان
آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شوند و در ای
پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که
جزع سبب چیست فرموده که میترسم چیزی ظاهر گردد که من آنرا در حساب نمی داشتم و از سفیان
ثوری قدس الله سره منقولست که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا نظم
پنداشت مرا که عملهاش نکوست مغز که بود خلاصه کار درو پوست چون پرده ز روی کار برداشته
گشت بر خلق عیان شد که نبود الا پوست وبدا لهم و آشکارا شود مر ایشان را سیئات ما کسبوا
عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم و بگردآید ایشان را ما کانوا جزای آنچه که بودند بدان یستهزءون
استهزا می کردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی فاذا مس الانسان پس چون برسد
کافر را که عتبه یا ابو حذیفه است و جمعی عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافر را برسد
ضر سختی و فقری دعانا میخواند ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم
او را نعمة بخششی یعنی مال و ثروتی منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه استحقاق او قال میگوید
انما اوتیته جز این نیست که بمن داده اند این مال را علی علم عندی بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل
آن را دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بل نه چنین
است که میگوید هی فتنة آن نعمت آزمایشی است مر ورا تا ظاهر گردد که شاکرست یا کافر ولکن اکثرهم
ولیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را الذین من قبلهم
آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فما اغنی
پس باز نداشت عنهم از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع
دنیا فاصابهم پس برسید مر ایشان را سیئات ما کسبوا و بال بدیها که کرده بودند با مالها بزمین فرو رفتند
والذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء ازین گروه مشرکان که در عصر تو اند
سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا بادافره بدیهای که کرده اند وما هم
و نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان مارا از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اولم یعلموا
آیا ندانستند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که

میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ می کند بر هر که میخواهد برای خواری
و نه مقداری او بلکه از روی حکمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قبض و بسط روزی لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که می گروند بخدای
روزی داده و میدانند که هر چه دهد و بهر که دهد مصلحت کلی در ضمن آنست نظم
هر چه باید بهر که می شاید ❊ تو دهی آنچنانکه می باید ❊ تو شناسی صلاح کار همه ❊ که توئی
آفریدگار همه ❊ در معالم مذکورست که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند
و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بروی روزگار خود گشوده حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله آنرا عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست و ما بشرط قبول میکنیم تا ما را
خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود آیت آمد که قُلْ يَا عِبَادِيَ بگوای بندگان من الَّذِينَ أَسْرَفُوا
آنان که اسراف کرده اند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان ما امرزیدن و
دلیر اند لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای این آیت امیدوارترین آیتست در قرآن
و در خبر آمده است که دوست نمیدارم که دنیی و ما فیها مرا باشد بعوض این آیت از دنیی و هر چه
در دنیا باشد بهترست در معالم آورده که ابن مسعود رضی الله عنه بمسجد در آمد دید که واعظی ذکر
آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میگردانی مردمانرا مگر نخواندی
آنرا که می فرماید قل یا عبادی الآیه در فصول آورده تمام ترحم در سه جهت اول لطف خطاب فرمود
یا عبادی و نگفت یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطاوا و سیم تنبیه که
فرمود که لا تقنطوا در فتوحات فرموده که لا تقنطوا نهی است و هر چه حق سبحانه از آن نهی فرموده است
لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نومید مشو که نومیدی کفرست
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان را جَمِيعًا همه آنرا و اگر چه بسیار باشد بغیر شرک
مطلقا آمرزیده شود بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهرست
و در وسیط باسناد خود آورده از اسما بنت یزید رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدای صلعم
که فرموده که ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده
گناهان الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان حقایق ازین آیت بعجوه تاکیدات در جواهر التفسیر هست پیش
لا توسمت تحریر یافت و بیماران و بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز این دار الشفا حاصل
نشود و سرگردان بیابان نفس و هوا را آن طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد نظم
ندارم هیچ گونه توشه راه ❊ بجز لا تقنطوا من رحمة الله ❊ تو فرمودی که نومیدی مباید ❊
ز من لطف و عنایت چشم دارید ❊ بدین معنی بسی امیدوارم ❊ به بخشایش ازانکه امیدوارم ❊
امید دردمندانرا دوا کن ❊ دل امیدواران را دوا کن وَأَنِيبُوا و باز گردید بطاعت با دعا و ضراعت



إِلَىٰ رَبِّكُمْ و باز گردید بآفریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید مر او را بالاخلاص و ورزید
در توحید مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ پس یاری داده
نشوید یعنی هیچ کس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمایید أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ
نیکوترین آنچیزی را که فرستاده شده است إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت
کنید نه رخصت و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید
بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاة وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما
ندانید آمدن او را تا در مقام تدارک آیید أَن تَقُولَ نَفْسٌ پیش از آنکه گوید نفسی يَا حَسْرَتَىٰ
ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ بر آنچیزی که تقصیر کردم فِي جَنبِ اللَّهِ در کار خدای یا در طلب جوار رحمت
و قرب حضرت او وَإِن كُنتُ و بتحقیق کار آنست که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس کنندگان بکتاب خدای
و برسول او و بمؤمنان و در سلسلة الذهب اشارت بمعنی این آیت فرموده نظم روز آخر که مردم
خوار ❊ کند از خواب غفلتش بیدار ❊ باد اش آید که در جوار خدای ❊ سالها از نجوم عصیان رای ❊
هر چه در شصت سال یا هفتاد ❊ کرده از شر پیش باز افتاد ❊ یک بیک پیش چشم او آرند ❊ انکار او بوی
او آرند ❊ بکنار بدی کنند و لا ❊ بانگ یا حسرتی و واویلا ❊ حسرت از جان او بر آورد دود ❊ و لیکن آن
حسرتش ندارد سود ❊ أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ اگر خدای هَدَانِي راه نمودی مرا لَكُنتُ هر آینه می بودم
مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران و بشر معصیت آلوده نمی شدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ آنهنگام
که بیند عذاب معاینه لَوْ أَنَّ لِي ای کاشکی مرا بودی كَرَّةً بازگشتی بدنیا فَأَكُونَ تا بروم باشم آنجا
مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران و فرمان برداران پس گوینده را که گفت مرا راه ننمودند و اگرنه متقی بودمی
گویند بَلَىٰ یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که آمد بتو آيَاتِي آیتهای کتاب من که قرآنست
فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ شمردی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان
بدان وَكُنتَ و بودی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت یعنی روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ
كَذَبُوا بینی آنانرا که دروغ گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی خدای را باتخاذ ولد و شریک صفت کردند
وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ رویهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول بدوزخ و آن علامت دوزخیانست
که یعرف المجرمون بسیماهم أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ مقام و جای آرام
متکبران و گردن کشان که فرمان خدا و رسول نه بردند وَيُنَجِّي اللَّهُ و برهاند خدای از جهنم الَّذِينَ
اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاری ایشان یعنی باسباب خلاص و احسان
لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد بدیشان هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ و نه ایشان يَحْزَنُونَ اندوهگین شوند
اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ و او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز وَكِيلٌ خداوندست
و متصرف در آن و قایم بحفظ آن لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزاین

آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او را در آن تصرف نی چنانکه دخول در
خزینها مقصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست و در خبر است که ذو النورین رضی
الله عنه از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدامست آنحضرت فرمود
که تفسیر آن اینست لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله
هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی کلمات مفاتیح
خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بفتوح و فیوض آن خزاین برسد و گفته اند خزاین
آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها تصرف اوست هرگاه که خواهد باران
فرستد و هرچه خواهد از نباتات برویاند والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای خدای
یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکاراند زیرا که
مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلعم بدین آبای خود دعوت
کردند و حق سبحانه فرمود که قل بگو با ایشان افغیر الله ایا غیر خدای را تامرونی اعبد میفرمایید مرا که
پرستش کنم بعد ازین همه دلایل ایها الجاهلون ای نادانان ولقد اوحی و بدرستی که وحی کرده شده
است الیک بسوی تو والی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغامبران یعنی با تو
و با هر یک از ایشان گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری یعنی بفرض محال و اصح آنست که
مخاطب بحسب ظاهر پیغامبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشان هر یک را می فرماید
که اگر شرک آری لیحبطن هر اینه تباه شود عملک کردار تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن
و هر اینه باشی من الخاسرین از زیانکاران بعد دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی بل الله فاعبد
بلکه خدای را پرستش کن وکن من الشاکرین و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت آمده گفت یا محمد صلعم دانستی که
خدای روز قیامت آسمان را بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال بر دیگری و آب و خاک را
بر دیگری و جمیع خلایق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک و این الملک
آنحضرت صلعم ازین قول متعجب شده تبسم فرمود و آیت آمد که وما قدروا الله و وصف نکردند
ایشان خدای را و تعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق وصف و تعظیم وی باشد والارض
جمیعا و زمین همه آن قبضته بدست گرفته وی باشد یوم القیمة روز رستخیز والسموات مطویات و آسمانها
در پیچیده شود بیمینه به یمین وی و در معالم از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که حق سبحانه آسمانها در پیچد در روز قیامت و فرا گیرد به یمین
خود پس گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون به معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه
است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم آنرا

با بجه

با بجه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد
و از حقیقت آن سخن نباید گفت سبحانه پاکست خدای از وصف جواهر و اعراض وتعالی و برترست
عما یشرکون از آنچه شریک می آرند و شریک وی میسازند ونفخ و دمیده می شود فی الصور در
صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخه صعقه گویند که چون
در دمند فصعق پس بیهوش بیفتند و اصح آنست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانست
ومن فی الارض و هر که در زمین است الا من شاء الله ثم نفخ پس دمیده شود فیه در صور
اخری نوبتی دیگر و این نفخه را بعث خوانند و بدین نفخه همه مردمان زنده شوند
فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام ایستادگان باشند بر کناره قبور خود ینظرون می نگرند
از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار میبرند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض و روشن
گردد عرصه زمین محشر بنور ربها بروشنی آفریدگار خویش و گفته مراد روشنی عدلست که حقوق
خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها
یعنی صحایف اعمال عمال در دست راست و چپ وجیء بالنبیین و آورده شود پیغامبران از برای
دعوی ابلاغ امت والشهداء و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد اند صلعم
و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند در رفیق (؟) پیغامبران بجهت شرف ایشان
وقضی و حکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق براستی و عدل وهم لا یظلمون و ایشان ستم
دیده نشوند بنقصان ثواب و افزودنی عقاب ووفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما
عملت جزای آنچه کرده است وهو و خدای اعلم داناترست بما یفعلون بآنچه او ندیکان (؟) میکنند و جزا
مناسب آن خواهند داد وسیق الذین کفروا و رانده شوند آنانکه نگرویدند راندنی سخت الی
جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی در پی بعضی حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بدوزخ
وفتحت گشاده شود ابوابها درهای هفتگانه او از برای در آمدن ایشان وقال لهم و گویند ایشان را
خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش الم یاتکم آیا نیامدند بشما رسل منکم رسولان از جنس شما
که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم بخوانند بر شما آیات ربکم آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده بود
وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما قالوا گویند کافران بلی آری
بیامدند و ما را بیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب
علی الکافرین بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود مر ایشان را که در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ
خالدین فیها جاوید بودگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ
وسیق الذین اتقوا و رانده شوند آنانکه بترسیدند ربهم از عقاب پروردگار خود بلطف
و ملایمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن الی الجنة بسوی بهشت زمرا گروه گروه

بر تفاوت مراتب ایشان شوق اهل بهشت بطریق ازدواج است یا مراکب ایشان را برانند جه منقیان را
سوارن بهشت خواهند برد حتی اذا جاؤها تا جون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دلالت لا
کلام فایز کرده باشند وفتحت ابوابها وکشاده باشند درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا انتظار
نکشند ایشان وقال لهم وکویند بایشان خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود بر شما باسلامتی
وایمنی لازم حال شما طبتم پاك بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی
کرم الله وجهه منقولست که جون بهشتیان بدر بهشت رسند بنجا درختی بینند که از زیر آن
دو چشمه بیرون می آید پس در یك چشمه غسل ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیکری بیاشامند باطن
ایشان ستوده و مطهر کردد درین محل ملایکه کویند پاك شدید بظاهر و باطن فادخلوها پس در آیید
به بهشت خالدین جاویدماندکان دران وقالوا وکویند مومنان جون به بهشت در آیند الحمد لله
همه ثناها و ستایشها مر خدای را الذی صدقنا انکه راست کرد با ما وعده وعده خود را بثواب واورثنا
الارض ومیراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکین نتبوأ جای میکیریم من الجنة از بهشت
حیث نشاء هر کجا میخواهیم فنعم پس نیکوست اجر العاملین مزد کارکنندکان یعنی ثواب فرمان برندکان
وتری الملائکة و بینی ای محمد صلعم فرشتکان را وقتی که در مقعد صدق و سریر قرب باشی و بهر
طرف می نکری و بینی ملایکه را حافین فرو کرفتکان من حول العرش کردا کرد عرش یعنی طواف کنند
بجوانب آن یسبحون تسبیح میکویند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردکار ایشان یعنی میکویند سبحان
الله وبحمده پس تسبیح نفی نا سزا می کنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند وقضی وحکم کرده شود
بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آرند وقیل وکفته شود یعنی ملایکه یا
مومنان کویند الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش خدای را که او پدید کار عالمیانست همچنانچه در ابتدا
خلق آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرده اند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد
و ثنا اوست بیت درخورد ستایش نبود غیر تو کس *.* هر جا که ثنا ثبت ترا زیبد و بس *.* سورة المومن
سوره اولست از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت صلعم فرمود
که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صحیح
مستدرك نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بمن داده اند طه و طواسین
و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که جون
در آل حم می افتم کوییا افتاده ام در بوستانها بمیان نزهت واقع شده و تعجب در آن می نکرم ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه و تابعین آل حم را
عرایس القرآن و دیباج القرآن میکفته اند بسم الله الرحمن الرحیم حم
حرف مقطعه بقول بعض علما مقسم به اند هر حرف اشارتست بکلمه ای یا جمله در کلام عرب تعبیر

میکند به بعضی از تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق است هر که خط رد و منع بران کشیده نشود
و میم ایمائیست بملك او که کرد زوال و فنا کرد سرا وقات آن راه نیابد جوابش آنکه تنزیل الکتاب
فرو فرستادن قرآن من الله از خدای العزیز خدای غالب که تمام درست بر تنزیل آن العلیم دانا بانچه
فرستد بر هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده کناه مر کسی را که بصدق کوید لا اله الا الله محمد رسول
الله وقابل التوب و پذیرنده توبه از کوینده کلمه شدید العقاب سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زنند
از کفتن کلمه ذی الطول خداوند نیکو کاری و بخشش و بزرکواری لا اله الا هو هیچ خدای نیست
که مستحق پرستش باشد مکر او الیه المصیر بسوی اوست بازکشت همه بندکان برای مجازات ایشان
ما یجادل جدال نکنند و طعنه نزنند فی آیات الله در آیتهای کتاب خدای بعد از آنکه تنزیل آن محقق شد
الا الذین کفروا مکر آنانکه پوشیده اند حق را فلا یغررك پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم کردیدن
کافران فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل میار که ایشان را مهلتی و فرصتی هست
که بزودی عاقبت کار و خاتم روزکار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذبت قبلهم
تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح قوم نوح هم والاحزاب و تکذیب کردند کروهی جند
که سپاه بر روی رسل می کشیدند من بعدهم از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را جون قوم عاد و ثمود
وهمت کل امة وقصد کردند هر یك کروه از ایشان برسولهم به پیغامبر فرستاده شده بدیشان لیاخذوه
تا بکیرند او را و هر ایذائی که خواهند بوی رسانند وجادلوا و خصومت کردند با پیغامبران خود
بالباطل به سخنان بیهوده خود لیدحضوا تا زایل کردانند و ناچیز کنند به الحق به باطل خود سخن
حق را که متابعت آن واجب است فاخذتهم پس من کرفتم ایشان را و هلاك کردم بمکافات آن
فکیف کان پس چکونه بود عقاب عقوبت من ایشان را وکذلك و چنانچه واجب شده بود عذاب بر
مکذبان از امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربك حکم پروردکار تو بعذاب و عقاب علی
الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از قوم تو انهم بسبب آنکه ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخ اند
یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اکر قوم تو از عبادت حق روی بکردانند زیانی بملك
وی نرسد زیرا که پرستندکان و ثناکویندکان او بسیار اند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الذین
یحملون العرش آنانکه بر می دارند عرش را و حمله عرش از شرف ملایکه اند در کشاف آورده که
حق سبحانه جمیع فرشتکان را امر فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند
ومن حوله و آنانکه کرداکرد عرش اند از کروبیان که ایشان را طوافان میکویند و ایشان هفتاد هزار
صف اند که عرش را در میان کرفته یسبحون تسبیح میکویند تسبیح مقترن بحمد ربهم بستایش پروردکار
ایشان یعنی خدا را ذاکر اند بمجامع ثنا از اجلال و اکرام و در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند
که حمله عرش هشت اند جهار میکویند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد علی حلمك بعد علمك و جهار دیکر

می‌گویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان بنسبت کرم الهی
بذنوب بنی آدم این کلمات میگویند ویؤمنون به و میگروند به پروردگار خود ویستغفرون و آمرزش
میخواهند از خدای للذین آمنوا مر آنرا که گرویده اند و میگویند ربنا ای آفریدگار ما وسعت
فرا رسیده کل شیء همه چیزها رحمة وعلما از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها
رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنان را که توبه کرده اند و بر تو بازگشته اند واتبعوا
و پیروی نموده اند سبیلک راه ترا که دین اسلام است وقهم و نگاه دار ایشان را عذاب الجحیم
از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما لطف بکن وادخلهم و درآر ایشان را و نیکی روان دین با همه
مومنان را جنات عدن در بوستانها اقامت التی آن بوستانها که بمحض فضل وعدتهم وعده داده
ایشان را ومن صلح و درآر با ایشان در بهشت هر که شایسته بود من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم
و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان تا سرور در بهشت بدیدار ایشان تمام کرد انک
انت العزیز بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدوری عاجز نشوی الحکیم دانائی و هرچه کنی از حکمتی
خالی نبود وقهم السیئات و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی را در دنیی ومن تق السیئات و هرچه که
باز داری از وی بدیها را یومئذ امروز در این جهان فقد رحمته پس بدرستی که بخشیده بر وی در آخرت
وذلک و آن نگاه داشت تو هو الفوز العظیم آن فیروزی بزرگست چه هرچه صاحب دولت که امروز
در پناه عصمت الهی است فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود و در این گفته اند نظم
امروز کسی را که در آری به پناه ... فردا بمقام قربتش بخشی راه ... و آنرا که رهش نداده پروردگار
فردا چکند گر نکند واویلاه ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند
بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و با نفسها خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب
و ملامت گشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشان را ندا کنند و گویند لمقت الله
هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر اکبر بزرگترست من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسها شما را و خدای
شما را دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شوید الی الایمان بسوی گرویدن خدا و رسول فتکفرون
پس شما کافر شدید و نگرویدید قالوا ربنا گویند کافران ای پروردگار ما امتنا اثنتین بمیرانیدی
ما را دو بار واحییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتهٔ اولی بوقت انقضاء اجل است
در دنیی و احیاء اول در قبر و اماتهٔ ثانیه هم در قبر و احیاء ثانی در بعث و در تبیان گفته که ذریت
آدم را از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید اماتت آنست و در رحم که نطفه
بود نعمه زنده گردانید پس در دنیی بمیرانید و در آخرت زنده گردانید و بر هر تقدیر کافران باماتت و احیا
اقرار کنند و گویند فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فهل
الی خروج پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ من سبیل هیچ راهی یعنی بطریقه که برازسلوک

کنیم

کنیم از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشان را
ناامید ساخته گویند ذلکم آن در آیند از حبس ابد بانه بسبب آنست که در دنیی اذا دعی الله وحده
چون میخواندند خدای را وحده بیگانگی و یکتائی کفرتم کافر میشوید بیگانگی او و میگفتند اجعل الالهة الها
واحدا وان یشرک و چون شرک می‌آوردند یعنی شرکاء بوی اضافت میکردند تؤمنوا میگرویدند
بشرکاء فالحکم لله پس کار گذاری مر خدای راست العلی خدای برتر از آنکه بدو شرک آرید الکبیر بزرگوارتر
از آنکه غیر را با او مساوی سازید هو الذی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یریکم می‌نماید شما را
آیاته نشانها دال بر وحدت خود وینزل و فرو می فرستد لکم برای شما من السماء رزقا از آسمان اسباب
روزی را چون باران تا ملایکه را تدبیر آنچه سبب رزق باشد وما یتذکر و پند گرفت نشود یعنی عبرت
نگیرد بدین آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آرد
فادعوا الله پس بپرستید خدای را مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشند له الدین برای او طاعت
خود را از شرک و ریا ولو کره الکافرون و اگرچه کارهند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان
بعمتا ایمان کافرند و شما برای نعمت شاکر پس میانه شما تا فرقست که اعمال و اقوال شما مرغوب
و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رفیع الدرجات
اوست بردارندهٔ درجها بندگان هم در دنیی و هم در عقبی در دنیی بتفاوت طبقات و در
عقبی بتباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیا است چه در آدم را بصفوت برداشت
و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلوات الله علیه
وسلام و علی جمیع الانبیاء بشفاعت سلمی فرمود که درجهٔ هر که خواهد بردارد بمعرفت و شناخت
حقایق و در بحر آورده که بردارنده درجات محبانست بفنا از محبتش و بقا از محبوبیت غریبی
فرموده است که یوجد البقاء الا بالفنا تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی نوش درد فنا کز بقا
می خواهی که زاد راه بقا دردی خراباتست ز حال خویش فنا شو در این راه ای عطار که باقی
عشاق فانی الذاتست ذو العرش خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطنت
یلقی الروح می افکند روح را من امره بفرمان خود یا میفرستد جبرئیل را علیه السلام علی من یشاء
بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود یعنی رتبهٔ نبوت عطا می کند بهر که میخواهد لینذر
تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمان را یوم التلاق از روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح
با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان
و ظالمان یا عالم عالی ملاقی شود مر عمل خود را یوم هم روزی که ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند
از قبرها بر آمده لا یخفی پوشیده نشود علی الله بر خدای منهم از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود
کثرت ایشان شیء چیزی بلک همه را داند و بر وفق عمل خود جزا دهند و شادی ندا کند لمن الملک

الیوم مرکراست پادشاهی وحکم گذاری امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند
که لله الواحد مرخدایرا که یکتاست در حکم القهار شکننده منازعان ومدعیان ملك وچون
کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیه الهی درین جواب باموءمنان موافق باشند
الیوم امروز تجزی پاداش داده شود کل نفس هرکسی بما کسبت جزا انچه کرده است لا ظلم الیوم
ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند ونه بر عقاب کسی برافزایند ونه کسی را بگناه کسی
بگیرند ونه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود شمار است
بوقت حساب امر اشانی از شانی باز ندارد ودر وسیط آورده که حضرت رسول صلعم
فرمود که خدای تعالی گوید که من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که به بهشت درآید
ونه هیچ دوزخی را که بدوزخ شود ونزدیك ایشان مظلمه باشد تا از اقصاص نکنم پس این آیت
خواند که الیوم تجزی تا اخر اهل ظلم حال عجبست ∴ ونمیدهد ظلم را وبالی عجبست وانذرهم
وبیم کن کافرانرا وبترسان یوم الازفة ازعذاب روز نزدیك یعنی روز قیامت که هرآینه بیاید وهرچه آمدنی
باشد نزدیك بی سبدن اذ القلوب بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لدی الحناجر نزدیك حلقها
ایشان بود یعنی فزع آن روز دلها از جاکن خود میل خروج نمود بحلقها آیند وهمانجا بمانند نه باز
توانند گشت تا صاحب ایشان بیاسایند ونه برآیند تا خلاص یابد واصحاب چنین باشند کاظمین
غمناکان وازغم پر برآمدگان ما للظالمین نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در روز من حمیم
نه خویشی مشفق ویاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند ولا شفیع یطاع ونه درخواست کننده
که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او محل قبول رسد یعلم میداند خدای خائنة الاعین
خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرامست یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در رویت وعدم رویت
امام قشیری قدس الله سره فرموده که خیانت چشمها بعمان آنست که در اوقات مناجات خواب را
بر اهمان گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هرکه دعوی محبت من کند وچون شب درآید
چشم او بخواب رود ع ومن نام عنی نام عنه وصالیا ∴ خواب را با دیدهٔ عاشق چه کار ∴ چشم او چون
شمع باشد اشکبار ∴ چشمهای عاشقان را خواب نیست ∴ یکنفس آن چشمها را آب نیست وما تخفی الصدور
ومیداند خدای آنچ پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر وسرایر همه می شناسد والله یقضی
وخدای حکم می کند بالحق براستی هرجزاء محسن ومسیء والذین یدعون وانانرا که می پرستند
شرکان من دونه بدون خدای لا یقضون حکم نمی کنند ایشان بشیء بچیزی زیرا که اگر جماد اند ایشانرا
قدرت بران نیست واگر حیوانند مخلوق ومملوك اند ومملوك را قوت حکم وفرمان نیست ان الله
بدرستی که خدای بحق هو السمیع اوست شنوای گفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان او لم یسیروا
آیا سیر نمی کنند وسفر نمی نمایند مشرکان مکه فی الارض در زمین یمن وشام برای تجارت فینظروا کیف

کان پس تا بینند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم
پیش از اهل تکذیب چون عاد وثمود واصحاب موءتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است کانوا
بودند پیشینیان اشد منهم ایشان سخت تر از اینان قوة از جهت نیرو وتوانائی باقدرت وتمکن وآثارا
وبیشتر از جهت نشانهای ایشان فی الارض در زمین دیار ایشان چون قلعها بلند وشهرهای بزرگ
فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای وعقوبت کرد بذنوبهم بسبب گناه ایشان یعنی کفر وتکذیب
وما کان لهم ونبود مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق هیچ نگاه دارنده که دفع کند آنرا ازیشان
ذلك این گرفتن بانهم کانت تاتیهم بسبب آن بود که آمدند بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان
بالبینات بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا فکفروا پس کافر شدند بدان وانکار کردند مر آنرا فاخذهم
پس بگرفت خدای ایشانرا ومعاقب گردانید انه قوی بدرستی که خدای تواناست ومتمکن در هرچه
خواهند شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرك ولقد ارسلنا موسی بدرستی که ما فرستادیم موسی را
بایاتنا بمعجزات ما که تسع آیات بود وسلطان مبین وحجتی هویدا گفته اند مراد عصاست وافراد
او بذکر از جهت تفخیم وتعظیم است یا مراد بآیات فرعونست بحق وسلطان مبین معجزه او یعنی مبعوث
وحجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود ودعوی ربوبیت میکرد
وهامان وهامان که وزیر او بود وقارون وبقارون که مقرب ومشیر او بود واعوای ایشان از حق دعوت
نمود واظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب وانکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر وجادوست که خارق
عادت بما می نماید از روی سحر کذاب دروغ گوی است در آنکه میگوید خداهست ومن رسول اویم
فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان به پیغامبری راست ودرست من عندنا از نزدیك ما قالوا اقتلوا
گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنانرا که گرویده اند معه با موسی علیه السلام فرعونیان قبل
از ولادت موسی هم فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند وبعد از ولادت او دست باز داشته بودند
چون موسی علیه السلام بیامد ودعوی نبوت کرد باز امرا فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل بقتل
آرید تا دلهای ایشان بشکند وموسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم وزنان بگذارید دختران
ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وما کید الکافرین ونیست مکرها وکید کافران نسبت
انبیا وموءمنان الا فی ضلال مگر در تباهی وبیهودگی یعنی از پیش نرود وبال آن هم بدیشان باز
گردد پس فرعون در باره موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرد وگفتند او را می باید کشت
گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشتن خود واز ان خلق بترسند بااینکه مردم گویند فرعون با
معارض نتوانست کرد او را بقتل رسانید صلاح در انست که ساحران را طلبیم تا با او معارض
شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد ومیدانست که او پیغامبرست از قتل او می ترسید اما از قوم
اظهار تجلد کرد وقال فرعون ذرونی وگفت فرعون بگذارید مرا بحالی اقتل موسی بکشتم موسی را

وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای خود را تا قتل من از و باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم
أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه متغیر سازد کیش شما را از عبادت من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکار گرداند
بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و گروهی حفص بضم یا و کسر ها و نصب
دال میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرکت
کنند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه
گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر گردن کشی که بسبب تعظیم
لَا يُؤْمِنُ نمیگرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعوان او گاه
او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ
رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا سمعان یا شمعون که
مدتی بود که بطریق حزم يَكْتُمُ می پوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ گرویدن خود را گفته اند صد سال
بود که ایمان داشت و می پوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا می کشید
مردی را أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خداست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه آورده
است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ و اگر او باشد
كَاذِبًا دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر او باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا
و اگر باشد راست گوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی
میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب
دنیاست عاجلا بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای راه نمی نماید و توفیق راه یافتن نمیدهد
مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد گذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ دروغ گوینده
است در دعوی خدائی يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شماراست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ
در حالتی که غالب آید بر بنی اسرائیل و برتر ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری ما را
و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از و باز دارید
قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل موسی نهی می کرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند
مَا أُرِيكُمْ ننمودم شما را إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب که در کشتن او دیده بودم
و صلاح خود را دیده وَمَا أَهْدِيكُمْ و نمی نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راست حزبیل که این سخن را استماع کرد
دیگر باره عرق حمیتش در حرکت آمد و بر اعیان جوشید آغاز کرده بتخویف قوم از اشتغال بخود و خلع حق
سبحانه می نماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ ای گروه من بدرستی
که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روز آن لشکرها
که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست آنگاه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ

دوستان می

مانند حال

مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل
گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنکه از پس ایشان بودند
چون اهل موتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه بعذاب ظله گرفتار شدند
وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب
نکند پس هم شما ظلم مکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ و ای گروه بدرستی که من إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
می ترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند
باستغاثه و هیچ کس بفریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف
گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت یا
در آن روز منادی ندا کند فلان نیکبختی شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی گشت تا ابد نیکبختی نیابد
يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده شوند از موقف حساب و بروید مُدْبِرِينَ باز گشتگان از آنجا بسوی
دوزخ مَا لَكُمْ نباشد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده که توانید در پناه گرفتن وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدای فرو گذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که بمنزل
مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش
از موسی عم بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها هویدا گفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف عم بود و یوسف
علیه السلام اسب قیمتی او را که مرده بود زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف علی
نبینا و علیهم السلام در گذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی عم عمر یافت پس مومن گفت که
یوسف علیه السلام پیش از این آمد بشما معجزات روشن که احیا فرس بوده و شهادت طفل بر برائت او
و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی از اولاد فرعون یوسف بوده و خدای یوسف بن ابراهیم بن
یوسف بن یعقوب را برسالت وی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان
نمود و بدو نگرویدند پس مومن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید
فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او گذشت
قُلْتُمْ گفتید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ بر نخواهد انگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون
سخن این رسول بشنودیم دیگری نخواهد آمد از برای آنکه قول او نیز تصدیق نکنیم كَذَٰلِكَ همچنین
يُضِلُّ اللَّهُ خدای گمراه سازد در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کرا باو از حد تجاوز کننده است
در انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه معجزه ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند با انبیا فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتها خدا و دفع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ
أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از جهت
بغض عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویدند یعنی خدای سخت دشمن می

دارد جدال ایشان مؤمنان نیز دشمن‌اند كذلك همچنین يطبع الله مهر می‌نهد خدای على كل قلب
متكبر بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان برداری جبار خودکامه که خود را از دیگران برتر
داند و دارد و پس در اثنای مواعظ حزبیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر بکند
و نیز خود را طلبید و خود او و مردم را بچیزی دیگر مشغول گرداند وقال فرعون و گفت فرعون يا
هامان ابن لي بنا کن برای من صرحا بنائی بر افراشته لعلي شاید من ابلغ الاسباب برسم بدرها یا
راهها اسباب السموات درهای آسمانها یا راهها از آسمان بآسمانی فاطلع پس دیده ور شوم یعنی بنگرم
الى اله موسى بسوی خدای موسى یا مشرف گردم باحوال وی واني لاظنه وبدرستی که من گمان می‌برم
موسی را كاذبا دروغ گوئی در دعوی رسالت یا در اثبات او را خدای هست که او پدید کار آسمانهاست
بر الفاق ساختن بنا کردند و موسی غم بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو ربه بین که با وحکم من حق
سبحانه از ابعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وكذلك وهمچنان زين لفرعون
آرایش داده شد برای فرعون سوء عمله بدکرداری او وصد وباز داشته شد عن السبيل از راه راست
وطریق صواب وما كيد فرعون ونبود مکر فرعون در ساختن صرح وتلبیس بر قوم الا في تباب مگر در تباهی
ونیستی وقال الذي آمن وگفت آنکس که گرویده بود یعنی حزبیل يا قوم اتبعون ای گروه پی روی کنید
مرا اهدكم تا بنمایم شما را سبيل الرشاد راه راستی وهدایت يا قوم ای گروه من انما هذه الحيوة الدنيا
جز این نیست که این زندگانی دنیا متاع برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او
اندک فرصتی دارد که در نوردند و نامه معاشرت را در قلم ابطال در سر کشند نظم باغ دهر که بر تازه
رنگ و خوش بو است ∴ مباش غره که پیچ خزان زپی دارد ∴ زمان زمان بچمد باد نکبت و ادبار ∴
چه رنگ و بوست نشانی ز باغ نگذارد وان الآخرة هي وبدرستی که سرای دیگر هی دار القرار
اوست سرای آرام که او را زوال و انتقال متصور نیست من عمل سيئة هر که بکند کردار بد فلا يجزى
پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند او واین بحکم عدل الهی است ومن عمل صالحا وهر که بکند
کرداری شایسته را من ذكر او انثى از زن و مرد وهو مؤمن وحال آنکه او مؤمن باشد چه اصل در
قبول عمل ایمانست فاولئك پس آن گروه شایستکاران يدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت
وحفص یدخلون بصیغه معلوم خوانده یعنی به بهشت در آیند يرزقون فيها روزی داده شوند
در آن از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوش گوار بغير حساب بی‌شمار نه باندازه عمل بلکه بسیاری
از آن زیادت واین از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند که ایمان آورده
زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری می‌آری حزبیل
تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی نخوت هشیار شوند پس گفت
ويا قوم وای گروه من ما لي این نسبت که مرا رسید و چون است که ادعوكم میخوانم شما را الى النجاة

بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغامبر او وتدعونني میخوانید مرا بدین
خود الى النار بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تدعونني میخوانید مرا بدین
خود لاكفر بالله تا کافر شوم بخدای واشرك به و برای آنکه شریک گردانم بوی ما ليس لي به انچیزی را
که نیست مرا به ربوبیة او علم دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی غیر او نیز خدای نمی
دانم پس دیگری را چگونه با وی شریک سازم وانا ادعوكم ومن میخوانم شما را الى العزيز بخداوندی
که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغفار آمرزنده است و محو کنند گناه مؤمنان لا جرم
هر آینه انما تدعونني اليه آنچه شما خوانید مرا بسوی او یعنی به پرستش او ليس له دعوة نیست مر او را
دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد في الدنيا درین سرای ولا في الآخرة
ونه در آن سرای دیگر وان مردنا وبدرستی که بازگشت ما همه الى الله بسوی خدای است و ما را جزا
خواهد داد وان المسرفين وبدرستی که گزافکاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان
هم اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان و بر الفاظ تهدید کردند و قصد قتل
او نمودند او گفت فستذكرون پس زود بیاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را
ما اقول لكم راستی آنچه می‌گفتم شما را وافوض وباز می‌گذارم امري کار خود را الى الله بخدای و بر وی
توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بتحقیق خدای بصير بیناست بالعباد بامور بندگان خود
آورده‌اند که فرعون گفت که تا او را بکشند وی گریخته روی بکوه نهاد و به نماز مشغول شد حق
سبحانه لشکر سباع برانگیخت تا گرد وی در آمدند آغاز پاسبانی کردند و نتیجه تفویض بروی در وی
رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند
ایشان بوی رسیدند و نماز وی و نگهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده
صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزبیل خبر می‌دهد که
فوقاه الله پس نگاه داشت او را خدای سيئات ما مكروا از بدیها آنچه اندیشیدند در باره وی
وحاق بآل فرعون وفرو گرفت کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب
که قتل است وگفته‌اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند وسوء العذاب غرق شدن ایشانست وبعضی
برانند که سوء العذاب النار یعنی آتش يعرضون عرض کرده میشوند عليها بر آن آتش دوزخ غدوا وعشيا
بامداد و شبانگاه و در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان را دوزخ بدیشان مینمایند و ابن مسعود
رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاهست و صبح و شام آتش را بدیشان
عرض میکنند تا قیامت ويوم تقوم الساعة و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز
آیند فرشتگان ایشان را گویند ادخلوا آل فرعون در آرید ای کسان فرعون اشد العذاب سخت‌ترین عذابی
که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که در آرید فرعونیان را

بعذابی سخت تر از آنچه در آن بودند وَاِذْ یَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون بکارو مخاصمه کنند دوزخیان
فِی النَّارِ در آتش فَیَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مر آنان را که سرکش
و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند اِنَّا بدرستی که ما کُنَّا لَکُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا
پیروان و زبونان بردار آن در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما
در دوزخ شما شدید فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ دفع کنندگان عَنَّا از ما نَصِیبًا مِنَ النَّارِ
بهره از آتش قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای سخن است اِنَّا کُلٌّ فِیهَا
بدرستی که ما در میم دوزخیم چه گونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع بودی از نفس
خود باز میداشتیم اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای قَدْ حَکَمَ بتحقیق حکم کرده است بَیْنَ الْعِبَادِ میان بندگان
و هر یکی را بجای که در خورست فرستاده وَقَالَ الَّذِینَ و گویند آنانک فِی النَّارِ در آتش‌اند بعد از آنکه
نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ما اُدْعُوا رَبَّکُمْ بخوانید پروردگار
خود را یُخَفِّفْ عَنَّا تا تخفیف کند و بردارد از ما یَوْمًا بمقدار روزی از روزها یعنی مِنَ الْعَذَابِ
از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قَالُوا گویند خزنهٔ جهنم ایشان را که در دنیا اَوَلَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ آیا
نبود که آمدند بشما رُسُلُکُمْ پیغامبران فرستاده بشما بِالْبَیِّنَاتِ بحجتها هویدا و شما را بخدای دعوت
کردند قَالُوا بَلَی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قَالُوا گویند خازنان که چون حال
برین منوال است فَادْعُوا پس شما بخوانید و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست
برای امثال شما دعا کردن بر ایشان دعا کنند و باجابت نرسند وَمَا دُعَاءُ الْکَافِرِینَ و نیست دعا نا
گرویدگان اِلَّا فِی ضَلَالٍ مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن اِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که یاری
میدهیم رُسُلَنَا پیغامبران خود را وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانک گرویده اند فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا هم
درین سرای نصرت می کنیم با هلاک دشمنان و نجات ایشان با تابعان و اگر کشته کردند انتقام
قتل یحیی عم هفتاد هزار کشته شدند وَیَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهَادُ و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قائم
شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملایکه و امت
مصطفی صلعم یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که
زیرا که معذرت باطله است و محل قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای
وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَیْنَا و بدرستی که ما دادیم مُوسَی الْهُدَی موسی بن
عمران را راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرایع وَاَوْرَثْنَا و میراث دادیم
بَنِی اِسْرَائِیلَ الْکِتَابَ بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را هُدًی راه نماینده
وَذِکْرَی و پند دهنده لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوند عقول سلیم را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد صلعم بر
آزار کفار اِنَّ وَعْدَ اللهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا و هلاک اعدا حَقٌّ راست و درست

است

است و خلاف بدان ره نیابد استبصار کن بحال موسی و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْبِکَ
برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که تا
حضرت پیغمبر صلعم تعبد نماید خدا را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود و بعد از وی امت
را حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار میفرموده اند
در تبیان آنست که معنی آنست که آمرزش طلب مر گناه امت را که از حضرت تو امیدوار ترند بیت
کو لب بگشا فان نکویی : حرفی برای ما بگوی : یعنی که بعذر خواهی ما از حالت پرگناهی ما
نزدیک کن شفاعت ما را برهان از شفاعت وَسَبِّحْ و تسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّکَ بستوده پروردگار
خود بِالْعَشِیِّ وَالْاِبْکَارِ به شبانگاه و بامداد یعنی بگو سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب
قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محال است حق سبحانه آیه فرستاد که اِنَّ
الَّذِینَ یُجَادِلُونَ بدرستی که آنانکه جدال کنند فِی آیَاتِ اللهِ در ابطال آیتهای خدای و در دفع آن کوشند
بِغَیْرِ سُلْطَانٍ اَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی داشته باشند از ادلهٔ عقل
اِنْ فِی صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان اِلَّا کِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا اراده سروری و حکومت
یا عظمتی موسوم که هرگز مَا هُمْ نیستند ایشان بِبَالِغِیهِ رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللهِ پس پناه گیر بخدای
از شر ایشان اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشان را الْبَصِیرُ بیناست بافعال ایشان
لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین اَکْبَرُ بزرگترست نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن
آدمیان پس آنک قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بی اصلی و مادهٔ
هر آینه قادر باشد بر خلق ایشان ثانیا از اصلی و مادهٔ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر از مردمان نمیدانند
که او را آفریدن آسان است قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت
پیغامبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلک او ابو یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت
او بر و بحر را فرا رسد و جویها آب با او روان باشند و پادشاهی ما باز گردد و او آیتی است از آیتها
خدای حق سبحانه این آیت نازل کرد یعنی که آنانک منازعت میکنند در باب دجال و او را آیت الله می
دانند در دلهای ایشان کبریست یعنی هوا حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو
پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگر بگفت چند او را عظمت از چه آدمیان حق تعالی فرمود
که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست و بیشتر مردمان نمی دانند که دجال یکیست از
مخلوقات من و باید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و مکر
بیشتر و ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغامبر صلعم امارات ظهور وی بیان کرده
که مردم پیش از خروج بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول از آسمان آنچه بارید ثلثی باز گیرد و از زمین
آنچه از او روییدی ثلثی نگاه دارد و در سال دوم ثلثی باز گیرند و سال سیم از آسمان باران آید

ونزاز زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت او
کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی بود و دوزخی باشد و دیوان دارد که متمثل شوند بصور اولیا
پس یکی را گوید که اگر پدر و مادر ترا زنده گردانم اقرار میکنی بربوبیت من آری فی الحال دیوان بصورت
ابوین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت وی کنی او پدید کار تست القصه همه شهرها را
بگیرد الا مکه و مدینه که ملایکه از ایشان بانی کنند و چون کار مومنان تنگ آید حضرت عیسی علیه السلام
را از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او اغلب یهود باشند تمامی مستاصل کردند و شمه از
نزول عیسی عم در سوره زخرف مذکور خواهد شد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند
نابینا و ابله و بینا یعنی عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند
و عملها شایسته کردند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار مراد آنست چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن
و کافر متساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ
اندکی پند پذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار
تکلیف نه دار جزاست پس لابدست از سرای دیگر که در آن باداش یابند و آن در قیامت خواهد بود
إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هرآینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن
آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار
شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را یعنی بپرستید تا ثواب دهم اغلب علما دعا را
بر عبادت فرود آورده اند و مؤید اینست که آنچه خدا میگوید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ آنانکه سرکشی مینمایند
عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم یعنی
بدوزخ در آیند دَاخِرِينَ خوارکان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی زنهار خواهید
بمن وقت درماندگی تا شما را فریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سوالست یعنی بخواهید تا بدهم که
خزاین رحمت مالامالست و کرم من بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بکف
امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان بسوال گشاد که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت
بر آستان ارادت که سر نهاد شبی • که لطف دوست برویش هزار در نگشاد • و گفته اند دعا بمعنی
ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم
یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را میخواهد بوقت رجوع با او و اجابت پذیرفتن توبه باشد که یعنی
توبه کنید تا بپذیرم • گر توبه کنی بپذیرم اندر کرم • وانکه ز سر جریده آن درگذرم • اللَّهُ خدای حق
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ آنست که بیافرید برای شما اللَّيْلَ شب را تاریک و بمزاج بارد لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید
در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده و بمزاج حار

تا ببیند

تا به بینید چیزها را و حرکت شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ
هرآینه خداوند بخشش بزرگ و بسیار است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بر آفریدن لیل و نهار یا بخلوه و زرق
یا بهر نیک امری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر
مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه این کارها کند خدایست رَبُّكُمْ پروردگار
شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبود بسزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه
و بچه وجه بر گردانیده می شوید از عبادت او بعبادت غیر او كَذَٰلِكَ همچنانچه بر گردانیده شده اند
این قوم يُؤْفَكُ الَّذِينَ بر گردانیده می شوند آنانکه كَانُوا هستند اند و در عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
آیتهای خدای را انکار می کنند و از پذیرفتن آن باز می ایستند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ آن خدای که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ
برای شما زمین را قَرَارًا موضع آرام تا بر وی روید و بر وی نشینید وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمان را بنای بر
داشته و بر افراشته وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را ای آدمیان فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما
یعنی قامتهای شما را راست و روهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ و روزی داد
شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذ و ممتاز گردانید روی شما را از روی حیوانات در نعم
الحقایق فرموده حسن صورت انسانی در آنست که او مرات جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی
و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار صفات شناخت
از این حقیقت جامعه او لامع بیت ای صورت تو آینه سر وجود • روشن رخت از پرتو انوار
شهود • مجموعه هر دو کون و کس چو تو نیست • در مملکت صورت و معنوی موجود ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
آنکه چنین مصور کرد خدایست رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس برترست خدای و بزرگوارتر
رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ پس بپرستید او را مُخْلِصِينَ
در حالتی که پاک سازندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا بگویند
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه سپاس و ستایش مر خدا راست که پروردگار عالمیانست قُلْ بگوی ای محمد صلعم مر
مشرکان را إِنِّي نُهِيتُ از آنکه بپرستم آنانرا که تَدْعُونَ می پرستید شما مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ
آنهنگام که آمده است بمن حجج و آیات مِن رَّبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ و مامور شدم از آن
أَنْ أُسْلِمَ بانک گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِي اوست آنکه
خَلَقَكُمْ بیافرید شما را یعنی آدم مِّن تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را ای فرزندان وی مِن نُّطْفَةٍ
از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون
می آرد هر یک از شما را از رحم مادر طِفْلًا کودکی ثُمَّ پس باقی میدارد شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّكُمْ
بغایت قوت که منتهای شبابست ثُمَّ پس از این درجه بالای رود لِتَكُونُوا شُيُوخًا تا گردید پیران

وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وازشما کس باشد که میرانیده شود مِن قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخه
وَلِتَبْلُغُوا و بقا میدهد شما را تا برسید أَجَلًا مُّسَمًّى بمدتی نام برده که وقت موتست وَلَعَلَّكُمْ
و تا شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال درجه بدرجه هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُحْيِي زنده
کرداند وَيُمِيتُ و میراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این
نیست که گوید لَهُ كُن مر آن مراد را که بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی مهلت یعنی تکوین او را احتیاج
بالت و عدت و فرصتی و کلفتی نیست بیت فعل او را که عیب و علت نیست ٭ سر وقف بهیچ الت
نیست از خم زلف کاف و طره نون ٭ هر زمان شکلی آورد بیرون أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال و نزاع میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهاء خدای یعنی حج قرآن انکار کنند
أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ چگونه و چون برگردانیده می شوند از تصدیق بدان الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند
که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا و بآنچه فرستاده ایم بِهِ
بآنچیز رُسُلَنَا پیغامبران خود را از احکام و شرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بدانند وخامت عاقبت تکذیب
و انکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلها آنشیء باشد فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهاء ایشان وَالسَّلَاسِلُ و زنجیرها نیز
در آن بود يُسْحَبُونَ کشیده می شوند برروی بدان زنجیرها افکنده ایشان را فِي الْحَمِيمِ در آب جوشان که در
نهایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ پس از آن در آتش يُسْجَرُونَ سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از
آتش و آب معذب کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند ایشان را أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ کجااند آنانکه بودید شما انبار
میگرفتید مِن دُونِ اللَّهِ از فرود خدای قَالُوا گویند بعد از خیان که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و غایب ایم
ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در یابند کذا شد بَل لَّمْ نَكُن نَّدْعُوا بلکه نبودیم
که خوانده باشیم مِن قَبْلُ پیش از این در دنیا شَيْئًا چیزی را یعنی بر ما روشن شد که چیزی نبود بل
بلک ایشان را که عبادت میکردیم هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشته ایم كَذَٰلِكَ همچنانکه مجادلان را
فرو گذاشت يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ فرو میگذارد خدای کافران را تا ره نمی برند بچیزی که از آن منتفع شوند
در آخرت پس ایشان را گویند ذَٰلِكُم این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بودید شما
که شادی میکردید و فرحان بودید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک
و طغیان وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهت آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و بتکبر میخرامیدید ادْخُلُوا در آیید
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدرکه
در آیند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید مانندگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ بد آرامگاه ایست گردن کشان را
دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیا
و هلاک اعدا حَقٌّ درست و راستست و بوقت واقع خواهد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ پس اگر بنمائیم بتو
الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر چو آنست أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا

تَعْقِلُونَ

اگر میرانیم

اگر میرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما باز گردیده یا خواهید شد روز قیامت
و جزا خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهند گذاشت و حق جزا در دین و دنیا
بعضی از کفار بحضرت سید الابرار صلعم نمودار قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی
خواهد بود بیت دوستانت در دو عالم شاد و خرم می زیند ٭ دشمنانت در محنت و غم از پس او آن
آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین
و تصاعد بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیت فرستاد که
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ پیغامبران پیش از تو مِنْهُم بعضی از ایشان مَّن قَصَصْنَا
عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصها ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبر اند وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ و بعضی
از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر آن و بعضی
آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند
چهار هزار بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بوده اند
و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و هیچ نبود
پیغامبری و نتوانست أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری
خدای و بحکم فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن
بی امر من و من حکمت در عدم وقوع آن می بینم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب منکران
معجزات بعد از وضوح آیات قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن
محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان کنند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ آنجا نابراستان و معاندان که بعد از دیدن
معجزه می طلبند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنست که بیافرید برای شما چهار پایان چون شتر
و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوا تا سوار می شوید مِنْهَا بعضی را از آن چون ابل وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بعضی را از آن
میخورید چون غنم و برخی اند که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا
در انعام مَنَافِعُ منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشان را آفرید تا برسید عَلَيْهَا بسواری
بر آن یعنی بر برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در دلها شماست از سودا و معامله وَعَلَيْهَا
و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ برداشته می شوید وَيُرِيكُمْ و می نماید خدای
شما را آيَاتِهِ نشانها قدرت خود فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیتی را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون
انشقاق قمر و اخبار از غیب تُنكِرُونَ انکار می کنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود
فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند كَانُوا
بودند از امم پیشین أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی
وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزونتر از جهت بازماندهاء ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عذاب را

دفع ه

عنهم از ایشان ما كانوا يكسبون از انچه که بودند میکردند و جمع مال و ترتیب سپاه فلما
جاءتهم پس آنهنگام که آمد بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان بالبينات بمعجزات و دلالات
فرحوا شاد گشتند بما عندهم بانچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهل
که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهها بی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد
علم مکاسب و تجارت یا علم طبایع و تنجیم که بان مباهی و مستظهر شدند با انبیا و آیات
انبیا را استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت وحاق بهم و احاطه کرد با ایشان
ما کانوا به یستهزؤن جزای انچه بودند که بان استهزا می کردند فلما رأوا پس آنهنگام که بدیدند
بأسنا یعنی عذاب ما را و دیدنی قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای یگانه او
وکفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین بانچه بودیم بان شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان
فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشانرا ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا بأسنا آنهنگام که
دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان
تکلیف مقبول است نه در وقت بأس سنت الله سنت نهاد خدای سنة نهادنی التي قد خلت
آن سنتی که گذشته است في عباده در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان بأس بهیچ وجه
مقبول نیست وخسر و زیان کار شدند هنالك الکافرون در ان زمان ناگرویدگان یعنی
خسران ایشان بدان وقت ظاهر شود و اگرچه همه عمر در خسران بوده اند سورة السجدة

بسم الله الرحمن الرحيم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفیست و هیچکس
بر استخراج آن قادر نیست و گفته اند حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق تعالی را منت
است بر مومنان بتنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست بسری که میان حق
تعالی و حبیب او هست و هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرف
دو وسیط اسم رحمن و میم دو حروف دو وسیط اسم محمد صلعم آمده پس بهر حرفی در اسمین
تسمیه میکند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از خداوند بخشاینده
بهدایت نفوس عوام الرحیم مهربان برعایت قلوب خواص و از اضافت تنزیل بدین اسم سند لال
می توان کرد بر انک مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآنست و این فرو فرستاده کتاب فصلت
کتابیست بیدا کرده شد آیاته آیتها وی و مبین گشته با مر و نهی و وعد و وعید قرآنا عربیا
درحالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و ایات او تفصیل
یافته است لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول من عند الله است
بشیرا مژده دهنده مر انانرا که بوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنهارا که بدو بگروند فهم لا یسمعون
نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وقالوا و گفتند اهل شرک که بموازه قلوبنا دلهاء ما في اكنة

فاعرض اکثرهم

در

در پوششهاء ما مما تدعونا اليه گرانی است آنچه میخوانیم ازو فهم آنچیزی که میخوانی ما را الیه بان یعنی قرآن را در
یابیم وفي آذاننا و در گوشهاء ما وقر گرانی است آنچه میخوانیم نمی شنویم ومن بيننا وبينك و میان
ما و تو حجاب پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم تا حاجزیست که ما را از پیوستگی تو منع میکند
و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و میان رسول صلعم پرده ساخت و گفت تو
ازان جانب و ما ازین طرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون که ما نیز عمل کنند گانیم
بر کیش خود یا انچه می توانی در حق ما بکن ما نیز انچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد ساوردی فرموده
که کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیی خود عمل می کنیم قل بگو انما انا جزین نیست که من
بشر آدمیم مثلکم مانند شما از جنس بشر نه از ملك و نه جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم
نکنید و شما را بچیزی دعوت نمیکنم که سمع را ازو کراهت و طبع را نفرت باشد بلك يوحى الي
وحی کرده میشود بسوی من انما الهكم که جزین نیست که خدای شما اله واحد خدائیست یگانه
فاستقيموا پس توجه کنید اليه بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید واستغفروه و از و
آمرزش جوئید مر گناهانرا که بعد از اسلام کنید در موضع آورده که استقامت متساوات افعال
و اقوال و احوالست ظاهرا و باطنا یعنی باید نهان و آشکار یکی باشد و چون بمرتبه استقامت
رسید استغفار کنید از رویت آن که رویت عمل گناهی بزرگست و خطائی عظیم وويل و سختی عذاب
للمشرکین مر مشرک آرندگانرا است الذين آنانک لا يؤتون الزكوة نمی دهند زکوة را یعنی بکلمه
لا اله الا الله که زکوة نفس است متکلم نمی شوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاك
نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست
که مال محبوب انسانست و بذل او بر نفس را سخت تر باشد از اعمال دیگر پس ایراد این صفت اشارتست
بر بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند هر توانگر
که او را سخا نبود چون تنی است که جان ندارد یا چون درختی که بر ندهد بیت منعم ممسك شجری
بی برست سرو مدخل بی ثمرست بخل که سرمایه نه ناکامیست در دو جهان موجب
بدنامیست وهم و مشرکان بالآخرة بسرای دیگر هم کافرون ایشان ناگرویدگان اند و بدان جهت
نفقه نمی کنند که مکافات آن سرا را باور ندارند ان الذين آمنوا بدرستی آنانک گرویدند وعملوا
الصالحات و بکردند کارهاء ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب
در معالم فرموده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای
عبادت باز مانند و حق سبحانه از ایشان مزد طاعت که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس
غیر ممنوع یعنی غیر منقطع باشد عبدالله عمر رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسول صلعم
فرمود که بنده چون بطریق نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر وی موکل است

کوید نویس برای و مانند او وقتی که رهائی داشت از بند مرض تا وقتی که او را باز رها کنم با حضرت
خود برم قُلْ أَئِنَّكُمْ بگو آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و نمی گروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بانکسی که بیافرید
زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز و امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که در روز یکشنبه بیافرید و در
روز دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ و می سازید برای وی بزبان أَنْدَادًا همتایان ذَلِكَ
آن خداوندی که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست وَجَعَلَ و بیافرید فِيهَا در زمین
رَوَاسِيَ کوهها بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران درو نگریسته بهره اعتبار بر
دارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در کوهها بانک درو منابع و معادن آفرید یا برکت داد زمین را
باشجار و زروع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیها اهل زمین
را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و ذره
و گوشت و امثال آن که هر یك از اینها غالب اقوات هر بلدایست و تقدیر این روزیها کرد فِي
أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه بود سَوَاءً یکسان شد جواب
یکسان شد لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از مدت زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان
بی زیاده و بی نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بآفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ
و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب بهیئت دخان در زاد المسیر گفته که چون حق سبحانه آب را
بیافرید باد را برو گماشت تا او را در سوزش آورد و از و بخاری متنفع شد و حق سبحانه آسمان را
از آن آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست
بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری از و پیدا گشت از آن کف
زمین و از آن بخار آسمان را آفریده شد بیت کفی را منبسط سازد که این فرشیست پر لایق ؛
بخاری برافرازد که این سقفیست پر زیبا ؛ از آن سقف معلق حسن مقصوریش بود ظاهر ؛ برین
فرش مطبق پذیرش بود پیدا فَقَالَ پس گفت خدای بعد آفریدن آسمان لَهَا مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین
را که هر دو ائْتِيَا بیائید بآنچه شما را فرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از ناخواهش
و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرتست نه اثبات
طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان را خود را ظاهر ساز
و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اثمار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین
أَتَيْنَا آمدیم ما بهرچه فرمودی طَائِعِينَ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه
زادها الله تعالی شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر اوست از اجزاء آسمان و بدین جهت
آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفریده شد از ابتکافت فَقَضَاهُنَّ
پس بپرداخت از آن سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان و تمام ساخت آنرا در روز پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَى

فِي يَوْمَيْنِ

ووحی کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ بهر آسمانی أَمْرَهَا فرمان آنرا یعنی باهل آن الهام فرمود که عبادت بر وجه کشد
باستقرار کرد هر فلکی و اجرا از آن آید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ
بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ درخشان و درفشان باشند وَحِفْظًا و نگاهداشتیم آسمانرا
نگاهداشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذَلِكَ آنچه یاد کرده شد از
بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ آفریدن و اندازه کردن خداوند غالبیست که در ملك خود بقدرت
هرچه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بر
گردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم
شما را و ترسانیدم صَاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاك کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ مانند عذاب
قوم که باد صرصر بود عَادٍ وَثَمُودَ و عذاب قوم ثمود یعنی صیحه جبریل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهت
آنست که قریش در سفر رحلة الشتاء بر موضع این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده کرده اند
و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغامبران یعنی هود
ثمود و صالح علیه السلام مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان یعنی از همه جهت
ایشان و برفق و عنف و بنصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا بانك
نه پرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را قَالُوا گفتند کافران در جواب ایشان لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدای خواستی
رسول فرستادی لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما فَإِنَّا پس بدرستی که ما بِمَا
أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچیزی که فرستاده شده اید بآن بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما
آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا ماندند از مشاهده
معنی ایشان غافل بودند نظم چند صورت بینی ای صورت پرست ؛ هر که معنی دید از صورت برست
؛ دیده صورت پرستی را به بند ؛ تا شوی از نور معنی بهره مند آنگاه تفصیل قصه
ایشان میکند و میگوید فَأَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند فِي الْأَرْضِ در
زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علی نبینا و علیه
السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَقَالُوا و گفتند
مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سختر از ما قُوَّةً از جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود
چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند
آن مغروران که بقوت خود أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدای که بیافریده است ایشانرا
هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او سختر است و بسیار تر است از ایشان قُوَّةً از روی قوة یعنی توانائی دارد بر چیزی
که غیر او را آن توانائی نیست وَكَانُوا و بودند قوم عاد از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای ما
منکر شدند با آنکه می دانستند که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا

باد سرد با آواز مهیب فی ایام نحسات در روزهای شوم یعنی در هشتم آخر شوال از بامداد روز چهار
شنبه تا آخر چهارشنبه که هفت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لنذیقهم
تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزی عذاب رسوائی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی همه
را استیصال سازیم ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اخزی سخت‌تر است از روی رسوائی
وهم لا ینصرون و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان واما ثمود و اما
گروه ثمود فهدیناهم پس ایشان را دلالت کردیم بر راه راست یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فاستحبوا العمی
پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی یعنی جهل و ضلالت و کفر را علی الهدی بر علم و هدایت
و هدایت ایمان فاخذتهم پس فرا گرفت ایشان را صاعقة العذاب الهون صاعقه عذاب خوار
کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که
کسب کردند از تکذیب صالح علی نبینا و علیه السلام و عقر ناقه ونجینا الذین آمنوا و برهانیدیم
از آن صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از شرک
ویوم یحشر و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند اعداء الله دشمنان خدای الی النار بسوی آتش
دوزخ یعنی جمع کنند همه را فهم یوزعون پس رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا
پسینان برسند آنگه همه را بدوزخ رانند حتی اذا ما جاؤها تا وقتی که بیایند آن آتش را شهد علیهم
گواهی دهند بدیشان سمعهم گوشها ایشان بآنچه شنیده باشند وابصارهم و دیدها ایشان
بآنچه دیده باشند وجلودهم و پوستها یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند
ران چپ و کف دست راست بود و گفته‌اند فرج ایشان گواهی دهند بما کانوا یعملون بآنچه بودند
که عمل میکردند وقالوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لجلودهم مر اندامها خود را که لم شهدتم
چرا گواهی دادید علینا برای ما که برای شما داوری کردیم و عذاب شما باز می‌داشتیم قالوا گویند
اعضاء ایشان که ما را سرزنش مکنید باختیار خود ناطق نشدیم بلکه انطقنا الله الذی بسخن آورد
ما را آن خدای که بقدرت کامله انطق کل شیء بسخن آورده است هر چیز را که سخن گوید وهو و حال
آنکه خلقکم بیافرید شما را اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورده والیه ترجعون و بسوی او باز
گردانیده خواهید شد برای جزا وما کنتم تستترون و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی باشید
ان یشهد از آنکه گواهی دهد علیکم بر شما سمعکم گوشها شما ولا ابصارکم و نه دیدها شما ولا جلودکم
و نه اعضاء شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزای شما بر شما
گواهی دهند ولکن ظننتم و لیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم آنکه خدای نداند کثیرا مما تعملون بسیاری
از آنچه میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند هر چه آشکارا میکنیم خدا میداند و آنچه پنهان
از ما صادر میشود بدان دانا نیست وذلکم و آن ظن شما ظنکم الذی آن ظنی که در دنیا ظننتم گمان

می بردید

می بردید بربکم بخدای شما که اعمال نهانی ما را نمیداند ارداکم هلاک کرد شما را در آخرت فاصبحتم
من الخاسرین پس گشتید از زیانکاران فان یصبروا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فالنار
پس آتش دوزخ مثوی قرارگاه است لهم مر ایشان راست وان یستعتبوا و اگر خشنودی حق بجان جویند
فما هم پس نیستند ایشان من المعتبین از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی حق وقیضنا
و برانگیختیم لهم برای مشرکان قرناء دوستان و هم نشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم
فزینوا پس بیاراستند دیوان لهم برای ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا
و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن استادند وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست از امور اخروی و وعد
و وعید تا آن را منکر شدند وحق و واجب گشت علیهم القول بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فی امم
قد خلت با امتان دیگر که گذشته‌اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیوان و آدمیان که
همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب‌اند
در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و هم‌نشینی صالح
کرامت کند تا در طاعت معین وی باشند و چون به بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحب
فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت تحریض نماید چنانچه شیاطین را هم‌نشین ساخت و مستحق عذاب گشتند
انهم بدرستی که کافران کانوا هستند خاسرین زیان‌زدگان در هر دو جهان [illegible]
ز نقد معرفت امروز مفلس و از سود آخرت فردا تهی دست آورده‌اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت
میکردند که چون محمد را صلعم بینند که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس
چون حضرت پیغامبر صلعم قرآن خواندی جمعی در مقام تعریض آمدی او آوازها برداشته سخنان
بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست بر هم کوفتندی و شعرها ناخوش خواندندی آیه نازل شد
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لا تسمعوا
مشنوید و گوش منهید لهذا القرآن مر شنیدن این قرآن را که محمد صلعم میخواند والغوا فیه
و سخنان لغو و حشو در افکنید در آن یا فریاد کنید در پیش روی او لعلکم تغلبون شاید که شما
غلبه کنید در تلاوت او و او از خواندن باز ایستد فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم آنان را که کافر
شدند از این گروه قایلان یا عامه کافران را عذابا شدیدا عذاب سخت یعنی بسیار ولنجزینهم
و هر آینه پاداش دهیم ایشان را بدترا پاداشی اسوأ الذی کانوا بر بدترین کاری که بودند که از روی
جهل و معصیت یعملون عمل می‌کردند ذلک آن عقوبت بدتر جزاء اعداء الله پاداش دشمنان
خدای است النار یعنی آتش عطف بیانست از جزا لهم مر کافران راست فیها در آتش دار الخلد
سرای جاویدی یعنی مقیم مقام باشند جزاء پاداش داده شوند پاداش دادنی بما کانوا بسبب آنچه
که بودند که همواره بآیاتنا بآیات کلام ما یجحدون انکار می‌کردند وقال الذین کفروا و گویند آنانکه کافر

شدند وتمنی که در آتش باشند ربنا ای پروردگار ما ارنا الذین نما آن دوکس راکه در دنیا اضلانا
کراه کردند مارا من الجن والانس از دیوان وآدمیان که یعنی ابلیس که نافرمانی او پیدا کرد وقابیل که
خون ناحق او ریخت این دوکس را بما بنمای نجعلهما تا درآریم ایشان را تحت اقدامنا در زیر پایها خود
وازایشان انتقام کشیم لیکونا من الاسفلین تا کردند از فروتران یعنی در درکه زیر تر شوند تا از همه
فروتر باشند ان الذین قالوا بدرستی کسانیکه کفتند ربنا الله پروردگار ما الله است ثم
استقاموا پس بر آن بایستادند صدیق رضی الله عنه کفت شرك نیاوردند فاروق رضی الله عنه
فرمود که بر امر ونهی بایستادند ودر روباه بازی نکردند ذوالنورین رضی الله عنه تفسیر کرد که
عملهای خود را خالص وپاکیزه ساختند مرتضی علی رضی الله عنه توجیه فرمود که فرضها ادا نمودند قول
حسن بصری رحمه الله آنست که ارتکاب طاعت کردند واز معاصی اجتناب ورزیدند وکفته اند
از دنیای فانی اعراض کردند وبعقبای باقی راغب کشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت
از توحید اقراریست ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت توحید اقرار آنست الله را یك ناکویی
توحید معرفت آنك او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا کردی یا آنك در عالم
وحدت جهت بکسست بی جهت کنجد اینجا نی صفت بی تفکر بی بیان بی معرفت آنشی بر سر وحدت
برفروخت غیر واحد هرچه پیش آمد بسوخت تتنزل فرود آیند علیهم الملئکة بر ایشان یعنی بر مومنان
مستقیم فرشتکان نزدیك مرك یا بوقت خروج از قبرها در لحد با آنك ایشان را کویند الا تخافوا مترسید
از آنکه در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد کذشت ولا تحزنوا واندوه مبرید آنچه بکذاشتید
از اهل وولد که حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد ساخت وابشروا وشاد شوید بالجنة التی
بآن بهشتی که در دنیا کنتم توعدون بودید که بآن وعده داده می شدید بر زبان پیغامبر نحن
اولیاؤکم ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندکی دنیا شما را از آفات نکاه میداشتیم والهام
راستی میدادیم وبخیر دلالت می نمودیم ومعاونت میکردیم وفی الاخرة ودوستان شماایم در آن سرای
بتکریم وتعظیم در خواستن ولکم ومر شما راست فیها در آخرت ما تشتهی آنچه آرزو کند وخواهد انفسکم
نفسهای شما از لذایذ یا از کرامات ولکم فیها ومر شما راست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی
مهیا شده من غفور رحیم از خدای آمرزنده مهربان وبخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنك آنچه متمنای
اهل استقامتست بانچه ایشان را عطا خواهند کرد چون ماحضریست نسبت بموایدی کلیه که بجهت
ضیافت ترتیب کنند وازینجا کفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامتست چه درویش طریقت درجه
از آن عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نکاه داشتن دلست از ماسوی الله یعنی
باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد واغیار را در حرم منزل دل بار نکذارد بیت
امروز مراد در دل جز یار نمیکنجد کاندر حرم سلطان اغیار نمیکنجد ومن احسن وکیست نیکوتر قولا از جهت

سخن ممن دعا از آنکس که بخواند خلق را الی الله به پرستش خدای وعمل صالحا وبکند کار
شایسته وقال وکوید اننی بدرستی که من من المسلمین از کردن نهادکانم حکم خدا را اثر در شان
حضرت پیغامبر صلعم خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که
بمعالم دین بودم امر رانند وعمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند یا محتسبانند
که قواعد امر معروف ونهی منکر را تمهید دهند وعمل صالح ایشان صلح صبر وتحمل است بدانچه
بر ایشان رسد از مکاره وکفته اند همه ایمه ومشایخ درین آیت داخلند وعایشه صدیقه رضی الله
عنها فرموده که نمی بینم این آیت را الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده چون بلال رضی الله
عنه بانك نماز کردی یهود کفتندی کلاغ ندا میکند ونماز میخوانند وسخنان بیهوده بزبان ایشان
کذشتی آیت نازل شد وبر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح آنست که میان اذان واقامت دو
رکعت بکذارند ولا تستوی الحسنة برابر نیست نیکی وبدی در مجازات ومکافات یعنی توحید
وشرك ساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست ودیکری سبب هبوط درکات وکفته اند حسنه
رفقست وسیئه عنف یا مراد جهل وعلم است ودر تفسیر ماوردی وتبیان وعین المعانی آورده
که حسنه دوستی آل رسول است صلعم وعلی آله وسیئه دشمنی ایشان ادفع دفع کن سیئه را بالتی
بآنچیزی که فی نفس الامر هی احسن آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده کناه را بعفو محو کن ولذ
لغو به تغافل در کذر فاذا الذی پس چون چنین کنی آنکسی که باشد بینك وبینه میان تو واو عداوة
دشمنی هر اینه دوست کردد کانه کویا او ولی حمیم دوستی کارساز بوده وخویشی مهربان در
حقایق از امام اعظم رحمه الله نقل میکند که چون از کسی می میرساند که مرا بدی میکوید من در
شان او نیکو میکویم تا وقتی که خبر می یابم از آنکه او هم نیکی من میکوید وما یلقیها وندهند این خصلت
که در مقابله بدیست به نیکی الا الذین صبروا مکر آنان را که صبر کنند بر مکاره ونفس را از انتقام باز
دارند وما یلقیها وعطا نکنند این صفت وعادت الا ذو حظ عظیم مکر خداوند بهره بزرک را
یعنی آنرا که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا اخلاق حسنه وکویند حظ عظیم
بهشتست واما ینزغنك واکر برسد بتو من الشیطان از دیوان نزغ وسوسه به تباهی یعنی اکر وسوسه
شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد در هم شکند فاستعذ پس پناه جوی بالله بخدای از
شر او انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا مر استعاذه تر العلیم داناست به نیت تو ومن آیاته
واز نشانهای قدرت الهی اللیل والنهار شب وروز که متعاقب یکدیکر اند سود بخش اند اثر وقت
از برای آسایش والشمس والقمر ودیکر آفتاب وماه که به سیر معتبر واندازه مقرر میروند ومی آیند
لا تسجدوا سجده مکنید للشمس مر آفتاب را ولا للقمر ونه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما واسجدوا
وسجده آرید لله مر خدای را الذی خلقهن آن خدای که بیافرید شب وروز ومهر وماه را ان کنتم

السجدة م

لله

اگر هستید شما از روی یگانگی ایّاه تعبدون پروردگاری پرستید چه سجود خاص عبادت است و آن خالق را باید نه مخلوق را امام شافعی رحمه الله علیه درین محل سجود می کند تا سجده مقرون امر باشد و این روایت مسروق است از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فان استکبروا پس سرکشی کنند از سجده کردن خدا را از آن جه زیان دارد فالذین عند ربك پس آنانك پرورده کار تواند از فرشتگان یسبحون نماز میگذارند مر او را یا تسبیح میگویند پروردگار را و می ستایند له باللیل والنهار بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وهم لا یسأمون و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده می کند چه سخن سجده اینجا تمام شد و این روایت ابن عباس و ابن عمر است رضی الله عنهم و این سجده یازدهم باتفاق علما از سجدات قرآنی حضرت شیخ قدس سره فرمود در فتوحات این را سجده اجتهاد گفته و فرمود که اگر آخر آیت اولی سجده کنند شرط باشد چه مقارنست بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون اگر بعد از آیت دوم بسجود در روند بسجده نشاط و محبت بود چه مقرونست بین کلمات که وهم لا یسأمون ومن آیاته و از نشانها قدرت او انك تری الارض آنست که بینی زمین را خاشعة فرسوده و خشك شده فاذا انزلنا و چون فرو فرستیم علیها الماء بر این زمین آب باران اهتزت بجنبش در آید بجهت رستن نبات ازو وربت و برروید و افزون گردد گیاه ان الذی احیاها بدرستی که آنانك زمین مرده زنده کرد لمحیی الموتی هر اینه زنده کننده مردگانست انه علی کل شیء بدرستی که بر همه چیزها از احیا و امات قدیر تواناست و قدرت او نسبت بهمه مقدورات یکیست ان الذین بدرستی آنانك یلحدون میل میکنند و از منهج استقامت منحرف می شوند فی آیاتنا در آیتهاء کتاب ما یعنی در آن طعن می نمایند یا تاویل باطل میکنند و از طریق صواب میگردانند لا یخفون پوشیده نمی شوند علینا بر ما یعنی همه را می دانیم و جزای طعن و الحاد بدیشان می رسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابو جهلست یعنی او که قابل سوختن باشد خیر بهترست ام من یاتی یا کسی که بیاید آمنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز که آنحضرت پیغامبرست صلعم و گفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار رضوان الله علیهم اجمعین اعملوا امر تهدیدیست کفار را میگوید بکنید ما شئتم هرچه میخواهید انه بدرستی که خدای بما تعملون بآنچه شما می کنید بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد بیت حیله و مکر رها کن که خدا میداند * نقد مغشوش ما و که معامل بیناست ان الذین کفروا بتحقیق که آنانك کافر شدند بالذکر بقرآن که بهترین یاد کردنیست لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان ایشان معاندان و ستیزه کار شدند وانه و بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر اینه ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرمود که قرآن عزیزست زیرا که کلام ملك عزیزست که ملك عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز یا انکه نامه دوست بنزدیك دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد بیت نام و نامه تو یافتیم عز و کرامت *

هزار جان

هزار جان گرامی فدای نامه نامت لا یأتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از جهت دروغ یافته نشوند تنزیل او فرستاده شده است من حکیم از خداوندی دانا حمید ستوده ما یقال لك نمی گویند ترا ای محمد صلعم کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران گفتند للرسل مر فرستادگانرا من قبلك پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناك مباش که پیش از تو مر پیغمبری که بود منکران قوم او همین گفته اند که با تو میگویند ان ربك بدرستی که آفریدگار تو لذو مغفرة هر اینه خداوند آمرزش مر انبیا و متابعان ایشانرا وذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناك مر منکران و مکذبانرا آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی ازو عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم از آن بهره برندی آیت آمد ولو جعلناه و اگر ما فرستادیمی این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا هر اینه میگفتند کافران عرب لولا فصلت چرا بیان و هویدا نکردند آیاته آیتها کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمی وعربی و مخاطب عربی قل هو بگو این کتاب للذین آمنوا مر آنانرا که گرویدند هدی راه نماینده است بحق وشفاء و شفا بخشنده اندرون از شك و شبهه والذین لا یؤمنون و آنانك نمی گروید ند بدان فی آذانهم وقر در گوشها ایشان گرانیست یعنی تصامم میکنند بگوش هوش نمی شنوند وهو و آن کتاب علیهم عمی بر ایشان پوشیده تا جلوه جمال و کمال آنرا نمی بینند اولئك آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کر و کورند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور دور از بخوانند نه خواننده را بینند و نه آواز او شنود پس او را از آن ندا چه نفع رسد نادی اقبال میگوید که ای ناقابلان ما بس نزدیك شما بس دور دور ولقد آتینا و بتحقیق که دادیم موسی الکتاب موسی را توریت فاختلف فیه پس اختلاف کردند در آن همچنانچه در قرآن یعنی بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیش گرفته است من ربك از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضی هر اینه حکم کرده شدی بینهم میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وانهم و بدرستی که یهود یا مشرکان عرب لفی شك در گمانند منه از توریت یا قرآن مریب که با اضطراب آورنده من عمل هر که بکند صالحا کاری ستوده فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد ومن اساء و هر که بد کند فعلیها پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربك و هر که بد کند بظلام للعبید پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربك بظلام و نیست او بد کار تو ستم کننده للعبید مر بندگان را که فراخور عمل مکافات نفرماید الجزء الخامس والعشرون من اجزاء الثلثین الیه بسوی خدای یرد باز گردانیده شود

عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم آن حواله بحضرت وی باید کرد که
کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ وبیرون نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه مِنْ أَكْمَامِهَا از غلاف‌ها خود وَمَا تَحْمِلُ وبار نگیرد
مِنْ أُنْثَىٰ هیچ ماده از انسان وسایر حیوانات وَلَا تَضَعُ ونه نهد بار خود را إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی
چنانچه قیامت او داند علم ثمار ونتاج نیز خاصهٔ اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ وروزی که بخواند خدای
مشرکان را وازروی توبیخ گوید أَيْنَ شُرَكَائِي کجااند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ گویند
خدایا شنوانیدیم ترا وگفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان چه ما
از ایشان تبرا کردیم وَضَلَّ وگم شود عَنْهُمْ از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ
قَبْلُ پیش از قیامت یعنی آلهٔ را که در دنیا پرستیدندی دران روز نه بینند یا از ایشان مدد
نیابند وَظَنُّوا ویقین دانند که از عذاب وعقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی
لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمی شود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکی در جهان چون نعمت وصحت
وامثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ واگر برسد وی را بدی چون تنگدستی وبیماری فَيَئُوسٌ بس نومید
اند از راحت قَنُوطٌ امید بریده از رحمت ویاس وقنوط صفت کافران وگمراهان است وَلَئِنْ
أَذَقْنَاهُ واگر بچشانیم کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی وتوانگری مِنْ بَعْدِ
ضَرَّاءَ از پس سختی که بدو رسیده باشد لَيَقُولَنَّ هر اینه هَٰذَا این خیر وعافیت لِي برای منست
ومن مستحق اویم یا دایم مرا خواهد بود وزوال نخواهد یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ وگمان نمی برم قیامت را
قَائِمَةً برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار روحشر وبعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ واگر باز گردانند مرا
إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قایم شود ومرا
برانگیزانند إِنَّ لِي بدرستی که مراست عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَىٰ آنچه نیکوتر شود یعنی استحقاق
منافعت وکرامت وامانت است وخواه در دنیا وخواه در عقبی مصراع زهی مقصود باطل زهی
خیال محال امام ثعلبی رحمه الله از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم نقل میکند که
کافر را دو تمنای عجیب یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود دویم
در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا وهیچ کدام از این متمنی وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر کنیم آنان را که نگرویدند بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند از کفر وتکذیب وانکار
بتعذیب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ وهر اینه بچشانیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عقاب درشت وبزرگ
وبدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت وکرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا وچون انعام کنیم ودر
عافیت بگشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ بر کافر أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ ودور شود بجوانب از راه حق
یا خود را یک طرف کشد از سپاس داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ ودور شود بجوانب از راه حق وچون برسد او را
چون بلا ومحنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعا بزرگ بسیار است تشبیه کرده دعا بزرگ را

بر

مسته

بجزی که پهنا دارد جهت سعت وکثرت آن قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که فی نفس الامر
إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ وشما کافر شده اید بدان بی تامل
مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه‌تر مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از
خدای یعنی که باشد از شما گمراه‌تر که پیوسته در مقام ستیزه وعناد وانکار واقعاد وضع
موصول بجای صله شرح حال وتقلید ضلال حال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث رحمه
الله مذکور است که ابو جهل مر حضرت پیغمبر را صلعم گفت آیتی بنما وانحضرت صلعم ماه بدو نیم
کرد که ابو جهل گفت ای قریش محمد صلعم ماه را سحر کرد شما باطراف وجوانب مکه فرستید تا از مردم
سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند این آیت احدیست واگر نه
سحر محمد پس رسل بهر طرف فرستادند همه کرا زیره آن خبر دادند ابو جهل گفت لعنه الله هذا
سحر مستمر این جادو یست بهمه آفاق رسید حضرت عزت آیه فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمایم
ایشان را یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا نشانها قدرت خود که یکی از ان شق قمر است فِي الْآفَاقِ در کنارها
جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ ودر نفسها ایشان یعنی مکه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ
اینک رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ اینک او عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیزی شَهِيدٌ گواهست یعنی اگر کفار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو
کفایت است بعضی بر آنند که دلایل آفاقی اخبار آنحضرت بود از حوادث آینده ووقایع کاینه چون
فتح روم ویمن وفارس واز آیات انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شد از قحط وخوف وقتل ومقهور شدن
در معالم آورده که آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشان را خبر دادند وانفسی واقع روز بدر
ودر فصول از محمد بن کعب رحمه الله نقل کرده که آفاق غلبهٔ دین اسلام است بوقت ظهور
مهدی وانفسی آنچه بوقت پیغامبر علیه الصلوة والسلام بود از فتح مکه وورود وفود اعراب
جمع ضمیر عاید با دمیان دارند یعنی بنماییم مردمان را دلایل آفاقی که هدم بنیان است وآیات
انفسی که هلاک ابدانست یا در آفاق اختلاف ازمنه وامکنه ودر انفس تفاوت کلی در
احوال ولاجرم با آفاقی عجایب مصنوعاتست از آسمان وزمین واشجار وانهار وانوار وجز
آن وانفسی بدایع حکمت وغرایب صنع که در نفس انسان مودع است ودر الحقایق آورده
که آفاق عالم کبیر است وانفس عالم صغیر وهر چه از دلایل قدرت در کبیر عالم کبیر است نمودار
از ان در عالم صغیر هست شعر وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه
در عالم است مفصل در نشان انسان مندرج است مجمل پس انسان عالم صغیر مجملست از روی
صورت وعالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر است وعالم انسان صغیر اما آن
ای آنکه ترا است ملک اسکندر وجم بیت از حرص مباش از پی نیم درم عالم همه در دست ولیکن

انجام

السعه

سیداشته تو خویش را در عالم ∴ و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه ان
حقایق تو از آیت بعون ملك قادر در تفسیر جواهر کذارش خواهد یافت الا انهم بدانید که کافران
فی مریة در شك اند من لقاء ربهم از لقای پروردکار خود و بعث و جزا الا انه بدانید که او
بکل شیء همه چیزها محیط فرا رسیده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا داند و هرچه
خواهد که در ملك بکند تواند نظم علم بی جهل قدرت بی عجز خاص ∴ مرحضرت الهی راست
آنچه باید در انفس و آفاق همه در حکم پادشاهی اوست سورة الشوری بسم الله الرحمن الرحیم
حمعسق حروف مقطعه اشارت بکوائن و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس رضی
الله عنهما نقل میکند مرتضی علی رضی الله عنه فتنها را می شناخت از حمعسق کفته اند حا حرب
است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع است که بعد از
نزول این حروف اثر اندوهی از چنین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوة المصلین
ظاهر بود و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزهائی که بامت من نازل خواهد شد
پس دیکر قذف و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام قرلی آنست که این حروف منادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیرست یا اشارت
بصفت حلم و مجد و ثنا و علم و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمایست بآن
عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلعم ارزانی داشته حا حوض مورودست یعنی حوض کوثر
که تشنه لبان امت را از آن سیراب کرداند و میم ملك ممدود او که از مشرق تا مغرب بتصرف
امت او در آید و عین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه و تعالی العبوده و سین سنای
مشهور او مرتبه هیچکس برفعت رتبه وی نرسد و قاف مقام محمود او و در شب معراج که
درجهٔ ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری است مقام محمود تو محمود زیامت
محمد صلعم بدین سان مقام و ثنا می دارد کذلك مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی
الیك وحی میکند بتو پیوسته و الی الذین من قبلك وحی کرده است بآنکه پیش از تو بوده
اند از رسل الله العزیز خدای غالبست که از انزال وحی او را باز نتواند داشت الحکیم دانا بحال
کسی که سزاوار نزول وحی است بر وله ما فی السموات مر اوراست آنچه در آسمانهاست از
مخازن علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کنوز سفلیات و هو العلی و اوست برتر
که رفعت شان اوراست العظیم بزرکتر که عظمت و سلطنت مر اوراست تکاد السموات
نزدیک شد آسمانها که عظمت او یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیکر یعنی تخت
آسمان بلندتر شکافد از آن یك یك منشق کردند در کشاف آورده که این حال در ظهور
کبریا و جلال العظمه اوست چه بالای آسمان اعلی عرش است و کرسی و صفوف ملایکه پراکنده

انفطار از ایجاد لیلی پر برکت بر آثار عظمت پروردکار والملائکة یسبحون و فرشتکان یعنی حمله
فرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را از بیهی منقرنت بحمد ربهم بحمد پروردکار ایشان یعنی
تسبیح و حمد بهم میکویند چه یکی نفی ناسزاست و اثبات سزا و یستغفرون و آمرزش می طلبند
از خدای لمن فی الارض برای کسانیکه در زمین اند از مومنان الا ان الله بدانید که بدرستی
خدای هو الغفور اوست آمرزنده مر کناهان بندکان را الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه و از سپاس
غفران و رحمت اوست که ملایکه را با استغفار کنه کاران فرمود والذین اتخذوا و آنانك فرا
کرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی شرکا و انداد که بدوستی ایشان را پرستش میکنند
الله حفیظ خدای نکهبانست علیهم بر اقوال و اعمال و احوال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد
داد و ما انت علیهم و نیستی تو ای محمد صلعم بر ایشان بوکیل کماشته شده تا محافظت اعمال
ایشان کنی بلك بر تو دعوتست و تبلیغ احکام شریعت و کذلك و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبر
بزبان قوم او اوحینا الیك وحی کردیم بتو قرآنا عربیا قرآن بلغت قوم تو که عربند لتنذر تا بیم
کنی بدان ام القری اهل مادر شهرها را که مکه است و من حولها و هر که کرداکرد آن باشد یعنی
جمیع اهالی بلاد از آنکه اوست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد
اوست و همه بر حوالی وی اند و تنذر و بیم کنی مردمان از یوم الجمع روز جمع یعنی قیامت لا ریب فیه
هیچ شك نیست در وقوع او و او را روز جمع کفت که اولین و آخرین دران روز مجتمع باشند یا
جمع کند ارواح را با اشباح یا عمال را با اعمال یا هر کس را با امثال او و بعد از اجتماع دیکر باره ایشان را
متفرق سازند فریق فی الجنة کروهی را در بهشت بر انند مومنان و موحدان اند و فریق فی
السعیر و کروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند و لو شاء الله و اکر خواستی خدای
لجعلهم هر اینه کردانیدی همه خلایق را امة واحدة کروهی یکبار بر راه هدایت یا در طریق ضلالت
و لکن یدخل و لیکن در می آرد من یشاء هر کرا میخواهد برای توفیق و توفیق عبادت فی رحمته
در بهشت خود و الظالمون و ستمکاران یعنی سرکردانان بیابان غوایت و خذلان از کفر و نفاق
ما لهم نیست مر ایشان را من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد و لا نصیر و نه یاری که
عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا بلك فرا کرفته اند کافران من دونه بجز خدای اولیاء دوستان
مانند اصنام و لاف دوستی ایشان می زنند فالله پس خدای بحق هو الولی اوست دوستی که
دوستان از دست کیر کند و هو یحیی الموتی و او زنده کرداند مردکان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان
و هو و خدای بر همه چیزی قدیر توانا است و اصنام ایشان از توانائی نیست نظم
اوست قادر بحکم کن فیکون ∴ غیر او عاجزند و بحت زبون ∴ عجز را سوی قدرتش ره نیست
عقل ازین کار خانه آکه نیست و ما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان من شیء در آن چیز

علی کل شیء

با کافران من شیء از هر چیزی از امور دین و دنیا فحکمه پس حکم آن مفوض است الی الله
بخدای که او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذلکم الله آنکسی که حکم بحق صفت اوست
الله خدای بحق است ربی پروردگار و آفریدگار من علیه برو نه بر غیر او توکلت توکل
کردم در کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم و الیه انیب و بسوی او باز میگردم
در همه احوال که فی الحقیقه بجز او مرجع و مآل نیست فاطر السموات والارض او پیدا و
پدید آرنده آسمانها و زمینها جعل لکم بیافرید برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان و من الانعام
و خلق کرد از چهارپایان ازواجا صنفها یذرؤکم بسیاری کرداند شما را فیه در تزویج
و تناسل یا در این وجه از خلقت لیس کمثله نیست مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام
عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان امنوا بمثل ما امنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه
گویند مثلك لا یفعل کذا در این آیه نیز شاید مثل را بر حقیقه گذاشتن چه مودی باشد به تناقض که
اثبات مثل و نفی آنست بیت ذات ترا صورت پیوند نیست ٭ تو بکس و کس بتو مانند نیست ٭
جل المهیمن ان تدری حقیقته من لا له المثل لا تضرب له المثل و هو السمیع و او شنواست مجموع
مسموعات را العلیم بیناست بهمه مبصرات له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدها
خزاین آسمان و زمین یعنی هر زوجه خزینه آسمان مطر است و گنجینه زمین نبات یبسط الرزق
گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت و یقدر و تنگ میسازد
بر که هر که میخواهد بر وفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه از دقایق استحقاق قبض
و بسط علیم داناست شرع لکم بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای برای شما من الدین
از طاعت و عبادت و اصل توحید ما وصی آنچه فرموده بود به بدان چیز نوحا نوح بن ملك را
عم والذی اوحینا و آنچیزی که وحی کردیم الیك بتو یعنی اصلی مشترکی از دین که میان نوح و تو بود
و ما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم بدان ابراهیم و موسی و عیسی این پیغمبران را اصل دین ان اقیموا
آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق او واجب باشد و فرمان
برداری احکام خدای و لا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در این اصل که
توحید و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات مصالح عباد کبر
بزرگست و گران و دشوار علی المشرکین بر مشرکان آید کان ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشان را الیه بسوی
آن از توحید و نفی شرکا الله یجتبی خدای میکشد و جمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی
یا بدین درست و راست من یشاء هر کرا میخواهد یا میکشد برای دوستی خود یا بجهت رسالت
آنرا که اراده کند و یهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق من ینیب هر کرا باز گردد بحق و روی
آرد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید شعر

راه ده

بخت

بخت از طالبی ز جمله بکند روی بدو آرد ٭ گر از حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینك
و ما تفرقوا و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا
نگشتند از دین الا مگر من بعد ما جاءهم العلم از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران
یا از دین برنگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت
و انجیل یا بعد از علم به آنکه تفرق ضلال محض است بغیا و این برگشتن از روی ستمکاری
و جباری بود که واقع است بینهم میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی
که بپیغامبر صلعم داشتند و لولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده
من ربك از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی تا زمان نام برده که آخر
عمرست یا روز قیامت لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل
و خلاص محض محق و ان الذین و بدرستی آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند کتاب یعنی قرآن
من بعدهم از پس ایشان گذشته مراد کافران آن حضرت اند که قرآن بدیشان دادند و ایشان
لفی شك هر اینه در شك اند منه از دین یا از قرآن یا از پیغامبر صلعم بشکی در تهمت افکننده
فلذلك پس برای این تفرقه که واقع شد فادع بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام و استقم
و مستقیم باش بر دعوت کما امرت همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره
با حضرت صلعم گفت از دین و دعوت که داری رجوع کن تا نصفی از مال خود بتو دهم و شیبه
بن ربیع وعده کرد که اگر بدین پدران باز آئی دختر خود در عقد تو آورم این آیت نازل شد که
بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت مستقیم باش و لا تتبع و پیروی مکن اهواءهم آرزوهای باطله
ایشان را و قل آمنت و بگو گرویده ام بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای من کتاب
از کتاب بر من و بر انبیاء پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان آوردم و حق سبحانه در همه کتابها
بتوحید حکم کرده است و امرت و فرموده شده ام لاعدل تا عدل کنم و بسویه نگاه دارم
بینکم میان شما یعنی انصاف و اعتدال را بجا آورم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم الله
ربنا و ربکم خدای آفریدگار ما و شماست لنا اعمالنا مار است جزای کردارها ما و لکم مر
شما راست اعمالکم پاداش اعمال شما لا حجة هیچ خصومت نیست بیننا و بینکم میان ما و شما
یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و ستمکاری
خواهد بود الله یجمع خدای جمع کند بیننا میان ما بقیامت و الیه المصیر و بسوی او ست بازگشت
همه نزد بعضی حکم عدم حجاج یعنی لا حجة بیننا و بینکم منسوخ است و الذین یحاجون و آنان از کفار
که خصومت کنند و جدال ورزند فی الله در دین خدای عز و جل من بعد ما استجیب از پس آنکه
اجابت کرده اند لهم مر قول خدا را یعنی در عهد میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا اراد یهود اند

این ورق را صحاف غلط کرده بجای که نسخه قرار کو ورق دیگر جای است

که سخن خدا را اجابت نمودند در توریت و بمصطفی صلعم ایمان آورده اند با آنکه مجادله کنند
پس از آنکه خدای اجابت کرد دعا رسول صلعم خود را باظهار معجزات دلالت کننده بر صدق او
حجتهم داحضة حجت ایشان باطلست عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور
آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است وعلیهم غضب و بر ایشانست خشم خدای بسبب
مجادله در ابطال دین ولهم و مر ایشانراست بر کفر ایشان عذاب شدید عذابی سخت که آن عذاب
دوزخ باشد الله خدای بحق الذی انزل الکتاب آنکس است که فرو فرستاد کتاب از آسمان
بالحق براستی و درستی والمیزان و منزل کرد ترازو را که موزونات را بآن سنجند یا در
باره خریدن و فروشندن ستم نرود و محققان برآنند که مراد از میزان عدلست در معاملات
و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که آلت عدالتست و انزال عدل عبادت باشد از فرمودن
بدان و در عین المعانی آورده که مراد میزان محمد است صلی الله علیه و سلم که قانون عدل بد
و تمهید می یابد و انزال او ارسال اوست وما یدریک و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لعل الساعة
شاید که وقت قیام قیامت قریب نزدیک بود امام زاهد فرمود که لعل برای تحقیق است یعنی البته
ساعتی که در آن قیامت قائم شود نزدیک است یستعجل شتاب میکنند بها بساعت یعنی
بآمدن آن الذین آنانک لا یؤمنون بها نمی گروند بآن یعنی استعجال ایشان استهزا و تکذیب
است یا میخواهند که پیغمبر صلعم وقتی که معین کند تا آن وقت بیاید و ایشانرا عجب بود والذین
آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او مشفقون ترسانند منها از قیامت چه نمی دانند
که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود ویعلمون و میدانند انها
الحق آنکه آمدن ساعت راستست الا ان الذین بدانید که بتحقیق آنانکه یمارون
بخصومت و جدال میکنند فی الساعة در آمدن قیامت لفی ضلال بعید هر آینه در گمراهی
اند دور از صواب الله لطیف خدای داناست بانکو کاری بعباده به بندگان خود و در فصول
آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده که از لطف
اوست که بیشتر از کفایت بدهد و کمتر از قوت کارها فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی بآن
برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سیم باریک دان و دوربین خفیات امور داند و اسرار
صدور بروی پوشیده نماند چهارم پوشیده کار کسی بسر قضا و قدر او راه نبرد و در کار او چه و چون
دخل ندارد بیت کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد ❊ که نقش بند حوادث ورای چون و چراست
چرا نگوی که چرا دست بسته قدرست ❊ ز چون ملاف که چون نیز پایمال قضاست ❊ در موضع
آورده که لطیف آنست که عواقب را بعلم داند و جرایم جمهور در گذرد و در بحر کشف
فرموده که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت با هر اثر مشتمل بر عواید

منافع

انتهی شوری

منافع باشد و در کشف الاسرار معنی لطیف بدین وجه آورده که نعمت بقدر خود دارد و شکر
بقدر بنده خواست و درین آیت نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع بر بعضی از آن
بمطالعه جواهر التفسیر میرود یرزق روزی میدهد بلطف خود من یشاء هر کرا میخواهد که روزی
دهد وهو القوی و اوست توانا در لطف و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادت من کان یرید
هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت خیر آن سرا یا بادش آن نزد له بیفزاییم مر او را
فی حرثه در زرع خیر او در ثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکر حرث خیر یاد و از جهت تمثیل
یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مومن روز بروز تر و خدا
افزون میکرد تا حدی که یک برابر کوه احد شود ومن کان یرید و هر که باشد که خواهد بکردار
خود حرث الدنیا نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه به
قسمت ازلی نصیب او باشد وما له و نیست مر او را فی الآخرة در آن سرای من نصیب هیچ بهره مراد
کافرانند که بهمین دنیا خواهند و بس یا منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی
و غرض ایشان غنیمت بودی و بس در این آیت فرموده که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده شدی
بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که خواهد طلبد نصیب خود از دنیا برد و در عقبی
زیاده فیض یابد شعر دنیا طلبی بهره دنیات دهند ❊ عقبی طلبی هر دو یک جات دهند ❊
نه چنانست که کافران تصور کرده اند ام لهم شرکاء یا ایشانرا انبازانند یعنی مر ایشانراست
دیوان که در معصیت شریک ایشانند شرعوا لهم نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند
در دل ایشان من الدین از کیش جاهلیت ما لم یأذن آنچه دستوری نداده است و نفرموده به الله
بآن خدای هیچ کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن ولولا
کلمة الفصل و اگر کلمه راست بودی یعنی قضاء سابق بتاخیر مکافات ایشان لقضی بینهم
هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا مومن میان مشرکان شرکا و هر یک جزای خود
یافته بودند اما وعده فصل میان ایشان در قیامت وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی
کافران لهم مر ایشانراست در آن روز عذاب الیم عذابی دردناک که دایم و بی انقطاع
بود تری الظالمین و به بینی مشرکان را در قیامت مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا
از جزای آنچه ایشان کرده باشند وهو و وبال اعمال ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و عملها ستوده کرده اند فی روضات الجنات
در مرغزارها بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و تازه ترین آن لهم مر ایشانراست در بهشت
ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو برند آماده و میسر شده عند ربهم نزد پروردگار ایشان
ذلک و آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر آنست فضل بزرگ که خوشحالتر

که حق سبحانه بدان بر بندگان تفضیل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه
است ذلک آن ثواب که خبر داد الذی یبشر الله آنست که مژده میدهد خدای بدان عباده
بندگان خود را الذین آمنوا آنانک ایمان آورده اند وعملوا الصالحات وکارهای شایسته کرده
و تقدیم خبر این کرامتها جهت ازدیاد سرور مومنانست تا آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست
پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند نظم کار نیکو کن اگر مزد نیکو
میطلبی که جز هرچه نیکوتر به نیکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش نیز دمزدور
با ندازه کردار دهند امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده
با یکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد بر علی که مباشر آنست که از دعوت و ابلاغ مزدی میخواهد یا
نی آمد که قل لا اسألکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی و هیچ پیغامبر پیش
از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل فرموده که چون
حضرت رسالت صلعم بمدینه آمد انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پیغمبر
مائی و در راه دین رهبر مائی و بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل کم اگر فرمائی
قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه سپاریم
تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر از این مهم فراغتی دست دهد این آیت نازل شد که بگو من در
تبلیغ احکام از کس مزد طمع ندارم الا المودة لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی قریش
باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتخار میکنند و مرا
با هیچ بطنی از قریش نیست الا و مرا با ایشان قرابت هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با
من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قتاده بسیار واضح است و گفته اند که مراد مزد ثابت در
ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رضی
الله عنهما منقولست که صحابه رضی الله عنهم اجمعین بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله
خویشان شما که مودت ایشان که کدام اند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین
رضوان الله علیهم اجمعین و در ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول صلعم بنو هاشم اند
و بنو عبد المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است یعنی دوست
دارید آنکه تقرب کنید بخدای باعمال صالحه ومن یقترف و هر که کسب کند حسنة نیکی را یعنی طاعتی
و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است که مرکز آن باشد نزد له زیاده
کنیم ما مر و را فیها در آن حسنه یعنی برای حسنه حسنا نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن
حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناه کاران را شکور پذیرنده طاعت
فرمان برداران را ام یقولون افتری بلکه میگویند کافران که بربست محمد و بر هم بندد علی الله

کذبا

کذبا دروغ خدای دروغ بدعوی نبوت یا بنزول قرآن فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم
علی قلبک مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل بصبر و شکیبائی
تا از آزار و جفا ایشان متضرر نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره نقل می
کند که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای
خلق فارغ گردی ویمح الله الباطل و محو میکند خدای کجی و باراستی را ویحق الحق و آشکار میگرداند
حق را بکلماته بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع نتواند کرد انه بدرستی که
خدای علیم بذات الصدور داناست بهرچه در دلهاست یعنی راستی تو و مظنه افترای
ایشان بتو بر وی مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت فرموده که بعد از
نزول این آیه قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرد که پیغامبر ما را دوستی خویشان
خود میفرماید تا بعد از و فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را
صلعم خبر داد از الهام آن جمع بدین آیت حضرت رسول با ایشان گفتند گفت یا رسول الله گواهی
میدهیم که تو راست گوئی و ما از این اندیشه توبه کردیم آیت نازل شد که وهو الذی اوست آنکس
که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی چون بدو بازگردند
و از گناهی ندامت و پشیمانی بازگشت را در پذیرد ویعفوا و فرو گذارد عن السیئات از
بدیها ایشان یعنی بعد از توبه جرمهای ایشان در گذرانند ویعلم و میداند ما تفعلون
آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی و حفص تا میخواند یعنی خدا میداند آنچه شما میکنید از گناه
و توبه ویستجیب الذین آمنوا و اجابت کند خدای درخواست آنانک گرویدند وعملوا الصالحات
و کردند عملها پسندیده ویزیدهم و زیاده گرداند سؤال ایشان از من فضله از فضل خود یعنی بدهد
ایشان را آنچه جرات خواستن آن نداشته باشند از رؤیت و سلام والکافرون و ناگرویدگان
لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت که دل حجاب و دوام عقابست و هیچ عقاب بدتر
از مذلت حجاب نیست بیت نیست هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی تا جز آنکه بند کنی در حجاب
حرمان نیش اصحاب صفه رضی الله عنهم که بفقر و فاقه مسکنت آمیز بودند روزی در خاطر ایشان
گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم و مال خود بفلان و فلان چیزی صرف کنیم آیت آمد که
ولو واگر بسط الله الرزق بگشادی خدای روزی لعباده برای بندگان خود و برایشان فراخ
گردانیدی لبغوا هر آینه ستم کردندی فی الارض در زمین و باستیلا و استعلا بیرون آمدندی
با تکبر و زیدندی و فساد کردندی و این در اغلبیت چه ذو النورین و عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنهما مال دارترین مردم و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند
مال دنیا بمثابه بارانست که بر تمام زمین بارد و از هر قطعه از آن گیاهی بروید پس باران که

دو لطافت طبعش خلاف نیست ⁂ در باغ سبزه روید و در شوره بوم و خس ⁂ و چون اغلب
طباع بجانب خلق هوا و هوس مایلست و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال
دنیی در بها ابواب قوی ترا سبابست پس اگر حق سبحانه و تعالی روزی بر خلق فراخ کردی و باغی
می شدند آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود ولکن ینزل ولیکن فرو می فرستد روزی را بقدر
بتقدیر ازلی ما یشاء آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد انه بعباده بدرستی که او بر بندگان
خود خبیر داناست و باحوال ایشان بصیر بینا یعنی می بیند و می داند که هر کس را چه باید
و چند باید و کی باید وهو الذی ینزل الغیث و او ست آنکسی که فرو فرستد باران را من بعد ما قنطوا
بس از آنکه نومید شوند از آمدن آن وینشر رحمته و پراکند رحمت خود یعنی باران را منتشر
کرداند در کوه و بیابان وهو الولی و او ست یار مومنان رسانندهٔ کار ایشان بفرستادن
باران و نشر رحمت خود و احسان الحمید ستوده بهمه زبان یا ستاننده سپاس داران ومن آیاته
و از دلایل قدرت و نشانها فطرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینها
وما بث و افزیدن آنچه بنده کرد فیهما در آسمان و زمین من دابة از جنبدگان یعنی زندگان
چون ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات وهو و او یعنی خدای علی جمعهم بر جمع کردن ایشان
در عرصهٔ محشر اذا یشاء هرگاه که خواهد قدیر تواناست و متمکن از آن و غیر عاجز در آن ⁂
وما اصابکم و هر چه بشما رسد ای مومنان من مصیبة از مصیبت و آفتی بمال یا تن یا اهل و عیال
فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنست که کسب کرد دستهای شما یعنی جنایات معاصیست و مرجع
بقضای منت اما عقوبت گناهان شما است ویعفوا و عفو می کند و در میگذرد عن کثیر از
بسیاری گناهان و اگر بی گناهی بلایی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث
رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که امیدوارترین آیتی که خدای
تعالی بر پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرستاد این آیت است زیرا که خبر داد که بسبب معاصی گناه
مصیبت می رسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریم ترست که گناهی که یکبار عفو کردند
بدنیی دیگر باره عقوبت کند بر آن در عقبی وما انتم و نیستید شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندگان
خدای را از انفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق فی الارض در زمین وما لکم و نیست شما را من دون الله
بجز خدای من ولی هیچ دوستی که کارساز د در دین و دنیی ولا نصیر و نه یاری که عذاب باز دارد
در عقبی ومن آیاته الجوار و از نشانها توانایی او کشتیها روانست فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها
در عظمت ان یشا اگر خواهد خدای یسکن الریح ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی است
و چون آن باد ساکن شود فیظللن پس گردند کشتیها رواکد استادگان علی ظهره بر پشت آب
و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح و اجراء سفاین لآیات

هرآینه

هر آینه دلالتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را در کشتی شکور سپاسدارنده بوقت خروج
از کشتی او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بما کسبوا بسبب آنچه کردند
از معاصی ویعف و در میگذرد عن کثیر از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد
بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مومنانرا و اگر خواهد هلاک کند کافرانرا
تا انتقام کشیده باشد از ایشان ویعلم الذین یجادلون و تا بدانند آنانکه خصومت میکنند فی
آیاتنا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلاء ما لهم نیست مر ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی فما
اوتیتم پس آنچه داده شده اید من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و زن و
فرزند فمتاع الحیوة الدنیا پس برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع می گیرید
وما عند الله و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت خیر بهترست للذین و پاینده تر
للذین آمنوا برای آنکسانیکه گرویده اند وعلی ربهم یتوکلون و بر آفریدگار خود توکل میکنند والذین
و برای آنانک یجتنبون پرهیز میکنند و یکسو میروند کبائر الاثم از گناهان بزرگ والفواحش
و از گناهان زشت واذا ما غضبوا و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی
که بدیشان رسانند هم یغفرون ایشان در میگذرند از آن و عفو میکنند در لباب آورده
که آیه در شان فاروق اعظمست رضی الله عنه که او را بمکه دشنام میدادند و چون در خشم
می شد فرو میخورد و تعرض شاتمان نمی کرد و در تبیان فرموده که درباره ابو بکرست رضی الله
عنه که او را بر انفاق بمال ملامت کردند و بر ستم رسانیدند و او حلم می ورزید و متعرض
ایشان نمی گشت شعر مستغرق کار خود چنانکه دگر ⁂ پروای ملامت کردنی کار من نیست ⁂
والذین استجابوا و برای آنانک اجابت کردند لربهم مر پروردگار خود را امراء انصار اند که حضرت
پیغامبر صلعم ایشانرا بایمان خواند و فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند واقاموا الصلوة و بپای
داشتند نماز یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان در اوقات آن وامرهم و کار ایشان شوری
بامشورتست بینهم میان ایشان یعنی هر کار که کنند صواب دید یکدیگر کنند ومما رزقناهم
و آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال ینفقون نفقه میکنند در راه خدای والذین و برای آنانک
اذا اصابهم البغی چون برسید ایشانرا ستمی از کافران هم ینتصرون ایشان از دشمن انصاف خود بستانند
یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم
وجزاء سیئة و پاداش کرداری بد سیئة مثلها کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه
به سیئه است بر سبیل ازدواج کلامست چنانچه فان عاقبتم فعاقبوا فمن عفا پس هر که عفو
کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی واصلح و صلح آورد میان خود و ظالم
خود فاجره علی الله پس مزد او بر خدایست و عدهٔ مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد و در

وابقی

ودر تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای
مزدی دارد گو برخیز و بستان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه نظم
عفو از گناه سیرت اهل فتوت است؛ بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست؛ بگذر ز جرم خصم و
کرم کن که گفته‌اند؛ در عفو لذتیست که در انتقام نیست؛ انه بدرستی که خدای لا یحب
الظالمین دست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی را که ابتدا کنند به ستم یا در انتقام از حد در
گذرند ولمن انتصر وهر که کینه کشد از ظالم بعد ظلمه پس از آنکه بر وستم کرده باشد فاولئک
پس آن گروه کینه کشندگان ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل هیچ راهی بعتاب وملامت یا ایشانرا
گناهی نیست انما السبیل جز این نیست که معاتبه بعتاب ومعاقبه علی الذین بر کسانیست که ابتدا
یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان ویبغون فی الارض وافزونی جویند واز حد درگذرند در زمین
بغیر الحق بی حقی وحجتی اولئک آن گروهی موصوف بظلم وبغی لهم مر ایشانراست عذاب
الیم عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان
وغفر ودرگذرد از مظالم ایشان وانتقام نکشد ان ذلک بدرستی که این صبر وغفر از لمن
عزم الامور از بهترین کارهاست امام زاهد رحمه الله گوید از کارها مردان مردست وهر کس لایق
این باشد که جفا کشد ووفا کند بیت جفا کشیم وجور کشیم وملامت کشیم وخوش باشیم
که در طریقه ما کافریست رنجیدن ومن یضلل الله وهر کرا فرو گذارد خدای فما له پس نیست مر ورا
من ولی هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده از پس فرو گذاشتن خدای مر ورا وتری الظالمین
ومی بینی تو کافران را لما راوا العذاب آنهنگام که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت یقولون
گویند هل الی مرد ایا هست بسوی بازگشتن بدنیا من سبیل هیچ راه چاره تا برویم وتدارک
مافات کنیم وتریهم ومی بینی کفار را که در آن روز یعرضون عرض کرده میشود علیها بر آتش دوزخ
کنایتست از مذکور است جهت وضوح چه معلومست که عرض کافران بر آتش خواهد بود خاشعین
درحالتی که فروتنان باشند وحقیران من الذل از خواری ورسوائی ینظرون می‌نگرند بسوی آتش
من طرف خفی از نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ می‌نگرند واز هیبت آن زهره بر
آوردن ندارند ضحاک فرموده وقتی که ایشان را بدوزخ رانند در دیده می‌نگرند گاهی بازیکه
وگاهی بحشر وگاهی بدوزخ جمعی بر آنند که مراد از طرف خفی چشم دلست کافران نابینا محشور
خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان در دنیا حالات مختلفه فهم میکنند
وقال الذین آمنوا وچون ایشان را بدین حال بینند گویند آنکسان که ایمان آورده اند یعنی چون
زیانکاری ایشان باشد بینند گویند ان الخاسرین بدرستی که زیانکاران الذین خسروا
آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش واهلیهم ودر کسان خود یوم القیمة روز رستخیز زیانست

در نفسها

در نفسها آنست که خود را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند وزیان در اهالی
اگر دوزخی اند بانکه ایشان از ایمان باز داشتند واگر بهشتی اند بانکه از دیدار ایشان محروم ماندند
الا ان الظالمین بدانید که بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذاب پیوسته اند یعنی
باقی وبی انقطاع وما کان لهم ونباشد مر این کافرانرا من اولیاء هیچ دوستان ومددکاران که بر وقت
ینصرونهم یاری کنند ایشانرا من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر
خدای وخدای عذاب از ایشان باز دارد ومن یضلل الله وهر کرا گمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست
او را راهی بنجات ونجاح استجیبوا اجابت کنید لربکم مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید
آنرا که امر کرده از ایمان وتوحید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز
گردانیدن نیست مرو را من الله از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده وآن حکم باطل نمیشود
ما لکم نیست شما را من ملجا هیچ پناهی وگریزگاهی یومئذ آن روز وما لکم ونیست شما را من نکیر هیچ انکاری
در آنچه کرده اید یعنی عملها خود را انکار نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند
واعضا وجوارح شما بر آن گواهی دهند فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت
ربانی فما ارسلناک پس ما نفرستادیم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نگاهبانی که از عمل بد ایشانرا نگاه داری
ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن احکام وتو رسانیدی وانا وبدرستی که اذا اذقنا
الانسان چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم منا از نزدیک خود رحمة صحت وتوانگری فرح بها
خوش شود بدان وشادی کند وان تصبهم واگر برسد ایشانرا سیئة بدی چون مرض وفقر ومحنت
بما قدمت ایدیهم بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فان الانسان
پس بدرستی که انسان یعنی کافر کفور سخت ناسپاس است ونا گرویده ومی شاید که مراد از انسان
اغلب ایشان اند که نعمت را فراموش کنند ومحنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمه
الله فرموده که کفران مومن آنست ترک شکر کند لله مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها وزمینها یخلق ما یشاء می‌آفریند آنچه میخواهد یهب می‌بخشد لمن یشاء مر کرا خواهد اناثا
دختران بی پسران چون لوط علیه السلام ویهب لمن یشاء ومی بخشد مر کرا اراده کند الذکور پسران
بی دختران چون ابراهیم عم او یزوجهم یا جفت گرداند ایشانرا ذکرانا واناثا پسران ودختران یعنی پسر
وهم دختر یعنی پسر بخشد چون پیغامبر صلعم اینجا عیب باز بستراست چنانچه در داده دختر تنها
وپسر تنها زیرا که اینجا دختر دهد شاید والدین را دعا بر پسر باشد ویا پسر دهد شاید ایشانرا آرزوی
دختر بود پس مشیت خود باز بست یعنی هر چه خواهم دهم اینجا که رانم دو نوع داد پدر ومادر را اشتی
نماند که نفی آن باید کرد ویجعل ومیگرداند من یشاء مر کرا میخواهد عقیما بی فرزند چون یحیی عم انه علیم
بدرستی که خدای داناست بآنچه می دهد توانا بآنچ می سازد دانائی واز جهل مقدس وبر توانائی

اما از عجز منزه و مبراست علم او بر طرف از شائبه جهل و فتور قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور آورده
اند که یهود علیه سید عالم را صلعم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید و در و نگری چنانچه
با موسی صلعم سخن میگفت و موسی صلعم و را میدید حضرت فرمودند که موسی سخن حق می شنید ولی
او را نمی دید آیت آمد وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ انکه سخن گوید خدای با وی
مواجهه در دنیا و انکه و برا پسند سخن گفتن خدای با بشر بود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامیست خفی
بسرعت دریابند بطریق الهام یا القا در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از ورا حجاب
یعنی ادمی که در حجاب بود با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و او در پس حجاب نور بود و در
موضح آورده که خدای با پیغامبر صلعم سخن گفت از ورا حجابی یعنی حضرت رسالت صلعم میان دو حجاب
بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید میان هر دو حجاب هفتاد
ساله راه أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد رسولی بدانکس از ملک که فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند ملک مرسل
الیه بدستوری خدای مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای إِنَّهُ بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق
و غالبست در ایصال وحی عَلِيٌّ دانا بتکلم با بشر از روی حکمت بروجهی که میباید حَكِيمٌ و همچنانکه وحی
کردیم به پیغمبران پیش از تو وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآن را مِنْ أَمْرِنَا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که
دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها بروح حیات می یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل الوحی مَا الْكِتَابُ
که چه چیزست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود و ندانستی آن را یا نوشتن آن در سعادت و شقاوت
معلوم تو نبود وَلَا الْإِيمَانُ و ندانستی دعوت کردن با یمان یا شرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی
یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن ما
گردانیدیم کتاب یا ایمان را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَنْ نَشَاءُ هر که را خواهیم مِنْ عِبَادِنَا
از بندگان ما یعنی چون آن را قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوحی
میخوانی مردمان را إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست دعوت از تو عامست مر خلق را و هدایت از من خاص
است هر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلامست یا راهی که طالب را بمنزل مقصود رساند
صِرَاطِ اللَّهِ و آن راه خدایست الَّذِي و آن خدای که مر او راست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه
در آسمانها و زمینهاست أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردد خلایق در آخرت
و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بارتفاع حجب
و وسایط مشاهده این معنی دست دهد نظم صورت کثرت حجب وحدتست ٭ غیبة ما
مانع نور حضور ٭ دیده دل باز کشا و ببین ٭ سر الی الله تصیر الامور سورة الزخرف
بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلامست تا سامع
از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعالبی که در نعت فرموده است تأیید این سخن میکند اینجا که

فرموده که حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الابتدا اینجا حا و میم تنبیه میکند بر استماع عظیم
در کشف الاسرار بغوی آورده که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او قسم یاد میکند بحیات بی
زوال و ملک بی انتقال خود وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و بقرآن روشن و هویدا که دلایل اعجاز یا روشن
کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی
که ما فرستاده ایم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرانی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ شاید که شما تازی زبانید

تَعْقِلُونَ

مشاهده کنید در وی آثار فصاحت و ملاحت و لطائف بلاغت و جزالت وَإِنَّهُ بتحقیق که قرآن
فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه کتب منزله سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغیر لَدَيْنَا
نزدیک ما لَعَلِيٌّ هر اینه بزرگوارست حَكِيمٌ محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا تا بحیثیت
که در قرآن نسخ بروی کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را
صَفْحًا باز داشتنی أَنْ كُنْتُمْ بانکه شما هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ گروهی شرک آرندگان یعنی آنک
شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود باز نخواهیم داشت بلک بیانی خواهیم
فرستاد الزام حجت را و در بیان گفته بسبب شرک شما قرآن را بآسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم
که بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل کنند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ
نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ پیغامبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر ایشان مارا از ارسال
منع نکرد وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بکفار گذشته مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستاده از ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر آنک
بودند معاندان قوم او که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو
میکنند فَأَهْلَكْنَا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر ایشان را بَطْشًا
از جهت قوت یعنی اقویا ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ما را عاجز نساخت وَمَضَىٰ
و گذشته است در این چندین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وصف و خبر و قصه پیشینان که
ایشان با پیغامبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درینجا وعده پیغامبرست صلعم بنصرت
و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسی تو قوم خود را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ هر اینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید آنها را خدای غالب
در حکم و فرمان الْعَلِيمُ دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود و در
آیت اخباری میکند از غایت جهل ایشان که مقرند بآفریننده قوی دانا و عبادت غیر او می
کنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید الَّذِي خدای آنست که ساخت جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده و قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ و بیافرید و ظاهر کرد
لَكُمْ برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک
بران طرق سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و وی آن خدایست که فرو فرستاد

مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازه در بایست مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرقه
شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند
فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده کردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک
شده را باخراج کیاه التفات بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعل كَذَلِكَ همچنان که زنده شد این
زنده کردن تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبرها بر آن زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ
الْأَزْوَاجَ و آن خدای که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و
مددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ
آنچه سوار شوید بران در خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَى ظُهُورِهِ به پشتهای آن در
سواری ثُمَّ تَذْكُرُوا بر یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست
شدید بروی وَتَقُولُوا و بگویید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ پاکست آن خدای که رام کردانید و زیردست
ساخت لَنَا برای ما هَذَا این کشتی و این جانور را تا بمدد رکوب بریشان قطع ره بحرها می
کنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و نیستیم مر این مرکوب را بقوت خود مُقْرِنِينَ ضبط کنندگان و فرمان بردار
ساختگان وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ باز کردندگانیم
در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی که راکب دنیا آنست هش دار و خنده کنند
رو که آخر کار تو بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت در خبر آمده است که چون حضرت رسول
صلعم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی
الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح
فرموده که راکب باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما
کسی را دید که بر مرکب نشست و آیه سبحان الذی سخر لنا هذا تا آخر خواند ایشان فرمودند که
ایا شما را بدین فرموده اند راکب گفت پس رسول الله ما را بچه فرموده اند گفتا ان تذکروا نعمة
ربکم یا نک یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری اشارتست بانک از حمد غافل نباید شد
وَجَعَلُوا و حکم می کنند کافران و مقرر می سازند لَهُ مر خدای را مِنْ عِبَادِهِ از بندگان او یعنی ملائکه
جُزْءًا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند و این تعجب است از جهل کفار که بعد
از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای و اثبات ولد میکنند و نمیدانند ولادت از صفات
اجسامست و او خالق همه جسمهاست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَكَفُورٌ مُبِينٌ ناسپاس است
آشکار اکفر او که نسبت ولد میکند و نمیدانند ولادت از صفات اجسامست و او خالق
همه جسمهاست و نمیدانند بدرستی که کافرانی بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست
که بنات را اضافه بحق میکند و برای خود به بنین میخواهند بر حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ

مبین

ابا

ایا فرا گرفته است خدای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختران که اخس و انقص اند وَأَصْفَاكُمْ
و شما را برگزید و خاص کرد بِالْبَنِينَ به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خدا
فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای
میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بانچیزی که می سازد لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبه و مانند
یعنی دختر که از اسناد بحق می نمایند و فی الحقیقه آن وصف مر خدا را مثل و مانند چه
ولد را لابدست که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای ضرب المثل می سازند
و چون یکی را خبر دهند که ترا دختر متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده
از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر است از کرب و فزع یعنی غم بدل فرو میخورد پس چون دختران
برای خود نمی پسندید بخدا چون روا میدارید أَوَمَنْ يُنَشَّأُ ایا آنکه بیالد و بزرگ شود و حفص ینشّأ
خواند بصیغه مجهول از تنشیه یعنی ایا کسی که پرورده کرده د فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش
یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَيْرُ
مُبِينٍ نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان ازین
دو حیله عاطل می باشند حق سبحانه فرمود ایا کسی که اینچنین باشد خدای او را فرزندی میگیرد و دیگر
نهایت جهل ایشان را بیان می فرماید وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ و نام نهاده اند مشرکان الَّذِينَ آنانکه ایشانند
عِبَادُ الرَّحْمَنِ بندگان خدای إِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان
مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند أَشَهِدُوا ایا حاضر بوده اند و دیده خَلْقَهُمْ آفریدن خدای
مر ایشان را که کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلعم ازیشان
پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناثند گفتند از پدران شنوده ایم گواهی میدهیم آبا ما دروغ
گوی نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان
وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند قوم بنی ملیح از غلط لَوْ شَاءَ
الرَّحْمَنُ اگر خواستی خدای ما مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله می
گفتند نه از روی اعتقاد چه بغلبه مشیت حق بر مشیت عباد از ایمانست لاجرم حق سبحانه
فرمود مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را بِذَلِكَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن از روی دانش
میگویند بلکه مشیت را حجه می سازند در تضییع فرمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ
مگر آنک دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعا ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است
بر ما پرستش ایشان و بدان راضی شده زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ یا چنین
است که ایشان میگویند ایا داده ایم ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت
قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زدگانند و بدان احتجاج نمایندگان

قل

هم ص

وبعقل روشن که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجت نقل بیارند و بطریق عقل نیز حجتی
ندارند بل قالوا بلکه میگویند انا وجدنا آباءنا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را علی
امة بر طریقه و سیرتی و انا علی آثارهم و ما بر پیهای ایشان مهتدون راه یافتگانیم یعنی سند ایشان
تقلید پدران نادانست وکذلک و همچنین ما ارسلنا من قبلک نفرستاده ایم پیش از تو فی قریة در دیهی
و مجتمعی من نذیر هیچ پیغامبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نمود و از اشراک بتوحید دعوت نمود
الا قال مگر گفتند مترفوها متنعمان و توانگران و سرداران آن دیه که انا وجدنا که بدرستی که ما
یافته ایم آباءنا پدران خود را علی امة بر کیشی و آیینی و انا علی آثارهم و ما بر عقب ایشان مقتدون
اقتدا کنندگانیم بدیشان قال بگوی ای محمد صلعم و حفص قال میخواند یعنی گفت آن پیغامبر که
اولو جئتکم ایا متابعت پدران جاهل خود میکنید و اگرچه آورده ام برای شما باهدی دینی راستتر
مما وجدتم از آنچه یافته اید علیه بر آن دین آباءکم پدران خود را ایشان در تقلید چنان لج
بودند که از محض عناد قالوا گفتند انا بما ارسلتم به ما بدان چیزی را ایخ بودند که از محض عناد
کافرون گفتند یا متابعت پدران ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان کافرون نا
گرویدگانیم پس شامت تقلید کار ایشان بمکابره و عناد کشید نظم خلق را تقلیدشان بر باد
داد • که دو صد لعنت برین تقلید باد • گرچه عقلش سوی بالا میپرد • مرغ تقلیدش به پستی
میچرد فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم منهم از مقلدان معاند باستیصال ایشان فانظر کیف
کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان و درین سخن تسلیهٔ
آنحضرت است صلعم پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام
کنید که اشرف آبای شماست و اذ قال ابراهیم و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از
غار لابیه و قومه مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستید اننی براء بدرستی که من بیزارم
مما تعبدون از آنچه شما می پرستید آنرا الا الذی فطرنی لیکن آنکسی که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی
که او مرا ثابت دارد بر هدایت وجعلها و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمة کلمه توحید را باقیة
پاینده فی عقبه در ذریت خود و از نسل که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام موحدی بود و کسی که خلق را بتوحید خواند و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل
محمد است صلعم یا امت او جوهری و بعضی برانند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل
ابراهیم لعلهم یرجعون شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند بل متعت بلکه برخوردار
دادم هؤلاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغامبر بودند صلعم و آباءهم و پدران ایشان را بعمر
دراز و نعمت بی اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که بیامد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام
و رسول مبین و پیغامبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان کننده توحید به حجج و آیات ولما جاءهم

الحق وآن

مقتدون ۱۰

نصف الجزء

الحق وآن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکرگذاری این نعمت فرمان
برداری کردندی ایشان از ادراک انکار افزوده قالوا هذا گفتند اینکه آورده یعنی قرآن سحر جادوئیست
و انا به و بدرستی که ما بدان کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است
وقالوا و دیگر گفتند لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن اگر از پیش خداست علی رجل
بر مردی من القریتین از یکی از دو دیه که مکه و طایفست عظیم مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود
از مکه ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا
کنانه عبد یالیل مدعا آن کفار بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمردم بزرگ دادندی
و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمیع زخارف دنیویه و نفاذ امر و کثرت حشم و خدم و ندانستند که
رسالت رتبهٔ عالیه است و استحقاق آن بحلی باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با این همه
اختصاص یابد بفضل خاص از حضرت واهب العطیات تا در رسانیدن میان که را خواهد لاجرم حق
سبحانه در جواب ایشان فرمود که اهم یقسمون ایا ایشان بخش میکنند رحمت ربک رحمت پروردگار ترا
که نبوتست یعنی ایا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بهر که خواهند در نبوت بگشایند
نحن قسمنا ما بخش کرده ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشان را یعنی آنچه بدان زندگانی
کنند فی الحیوة الدنیا در حیوة دنیا و ایشان از تدبیر و تغیر آن عاجزند پس از کجا در امر رسالت که اعلی
مرتبه انسانیه است دخل مینمایند ورفعنا و برداشته ایم بعضهم برخی از ایشان یعنی آدمیان را فوق
بعض زبر بعضی درجات در جاه و روزی تا یکی توانگرست و دیگری درویش یا در حرمت یکی از
دست و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و یکی مفضول در حقایق سلمی آورده که
تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس نیکوتر درجات او بلندتر و این تفاوت برای
آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا گیرد بعضی آدمیان بعضا بعضی دیگر را سخریا کار کننده یعنی جمعی اجمع را
کار فرمایند تا نظم آن ساخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری
نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه باشد ورحمت ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت
خیر بهترست مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند ولولا
ان یکون الناس و اگر نه آنست که کشندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع بر حرص بر اختیار دنیا بر
آخرت لجعلنا هر آینه گردانیدیمی لمن یکفر بالرحمن برای کسی که نمی گرود بخدای لبیوتهم مر خانها ایشان را
سقفا من فضة سقفها از نقره و معارج و نردبانها که بدان علیها یظهرون بر بام آن خانها برآیند و خود را
بنمایند ولبیوتهم و میساختیم مر خانهای ایشان را ابوابا درها و سررا علیها و تختها که بر آن یتکئون تکیه
کنند همه از نقره درین آیت اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمت نیست و اگر
نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیا

وسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه من
سقف خانها و نردبانها و درها و تختهای کافران همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشان را
طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد
لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری در زندگانی این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال
است وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِندَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو یعنی در حکم او
لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده اند یا از مستلذات
فانی و منقطعات این جهانی اجتناب نموده ~ هر کس که رخ از متاع فانی بر تافت ~ و اندر طلب
دولت باقی بشتافت وَمَن يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای
یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و به رحمت او امیدوار نباشد نُقَيِّضْ
برگماریم لَهُ برو شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مر وی را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود
در دنیا و پیوسته با غوا و وسوسه او اشتغال نماید و در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم
نصری قدس الله سره با یکی از مؤمنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد نشسته بودند جنی گفت
ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بی خواب و بعضی در خواب گفت اینک بر سرهای ایشان
است می بینی گفتم نی چشمهام را بمالید دیدم که بر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بر چشم فرو
گذاشته و بعضی را گاهی بال فرو میگذارد و گاهی بالا میبرد گفتم این چیست گفت نخوانده و من
یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا تا اینها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت
وی استیلا یافته ~ دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم ~ و از بد معامله با دیو همنشین شده ایم
بارگاه فلک بوده ایم رشک ملک ~ ز حجره نفس اجنبی اینچنین شده ایم ~ وَإِنَّهُمْ و بدرستی که
دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر اینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند
کفار بنی آدم أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند یا ایشان آنست
که دیوان اهل هدایت اند و درین پنداشت می باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا وقتی که بیایند بما [illegible]
او و حفص بصیغه واحد میخوانند یعنی بیاید بما معرض و قراءة بکر اظهارست چه در خبر آمده که معرض
و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه
نقل نموده که چون کافر از گور برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت
با وی باشد و مفارقت نکند از او تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قَالَ
گوید عاصی مر شیطان را يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی میان من و تو بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری
میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ و در موضع آورده که مراد از مشرق صیف و مشرق
شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض آنکه کافر دیو را گوید که کاشکی از تو من و تو

و من از تو دوری بودی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان گوید وَلَن يَنفَعَكُمُ
الْيَوْمَ و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا إِذ ظَّلَمْتُمْ چون ظلم کرده اید بر نفسهای
خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید
که در عذاب شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچ کدام
آورده اند که حضرت پیغامبر صلعم با یمان قوم دل بستگی تمام داشت و چندانچه شرایط دعوت
بیشتر اقامت مینمود عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرستاد که أَفَأَنتَ ایا تو ای محمد صلعم
تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که بشنوانی کران را یعنی آنها را که گوش دل کرانست سخن حق توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي
الْعُمْيَ یا قوت آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کور دلان را طریق حق توانی نمود وَمَن كَانَ
و آن را که هست فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان بسیار تعب
بر نفس خود مکن فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم
دل خوش دار فَإِنَّا مِنْهُم پس بدرستی که ما از ایشان مُّنتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ
یا اگر بنمائیم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب فَإِنَّا عَلَيْهِم پس بتحقیق که
بر عذاب ایشان مُّقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد در زمان حیات تو
یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ بانچیزی که وحی کرده شده است
إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راه راستی که زود بود
بمنزل توان رسید وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَّكَ هر اینه شرفیست و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا
از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست
و خصوصیتی هست مر قریش را که قوم نسبانی و خاص مر بنی هاشم راست از ایشان و گفته اند از قوم
امتست وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام بسپاس داری آن وَاسْأَلْ
و بپرس ای محمد صلعم مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ کسانی که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال انبیا ن
استعلام کن مِن رُّسُلِنَا از فرستادگان ما که ملاقات کرده اند یا از رسل گذشته سوال کن که
أَجَعَلْنَا ایا فرموده ایم که مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایان پرستیده شوند یعنی
به پرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان بت پرستی کسی بوده
خدای مقرر بوده مراد ازین کلام استشهاد است باجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده که شب
اسری رسل را برای حضرت رسالت صلعم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در
مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در اثر آمده است که
جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که سید عالم صلعم این سوال کرد از انبیا جبرئیل فرمود
که یقین او ازان کاملتر و ایمان او ازان محکم ترست که این سوال کند شعر آنکه در کشف

داردا ستقلالش کی توجه کند باشد لا له ولقد ارسلنا موسی وهر اینه ما فرستادیم موسی علیه السلام
بآیاتنا باعلامت معجزات که علامات روشن بود بر نبوت او الی فرعون وملائه بسوی فرعون
وگروه او فقال پس گفت موسی علی نبینا وعلیه السلام مر ایشان را انی رسول رب العالمین بدرستیکه
من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم بآیاتنا پس آنهنگام که آورد موسی بدیشان نشانها
ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم همان وقت ایشان منها یضحکون
از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا می نمودند در اول مشاهده بی تامل در آن
وما نریهم و نمی نمودیم ایشان را هیچ معجزه من آیة مگر آنک او اکبر بزرگتر بود من اختها از آنکه پیش
که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بود
بر آن دیگری اراده وصف همه است به بزرگی واخذناهم بالعذاب وگرفتیم ایشان را بعذاب و قحط
و جراد و قمل و جز آن لعلهم یرجعون شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز
نگشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وقالوا و گفتند با موسی علیه السلام
یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی مرد عالم کامل اندازه وی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان عملی بزرگ
و صنعتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره با همواره موسی را
علی نبینا و علیه السلام بدین نام میخواندند و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر
ادع لنا بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است یعنی عهد که او را هست
عندک نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعای تو که میکنی مستجاب
میکرداند در کشف عذاب ما از ما او را بخوان اننا لمهتدون بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر
عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آوریم و براه او باییم فلما کشفنا که پس آن هنگام که بردیم عنهم
العذاب از ایشان عذاب را بدعا موسی علیه السلام اذا هم ینکثون که میبا دابدو بکر و ندیس همه قوم
خود را جمع شدند به بلندی بر آمد ونادی فرعون وندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان
قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان از روی عظمت قال گفت یا قوم ای گروه من یعنی
قبطیان الیس لی آیا نیست مرا ملک مصر مملکت مصر از اسکندریه تا سر حد شام وهذه الانهار
واین جویها آب نیل تجری من تحتی میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد و شصت جوی منقسم
بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او می
رفته والانهر قصرها او می گذشته پس او بدین جویها فخر کرد و گفت در بوستانها من میرود
افلا تبصرون آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد ام انا خیر بلک من بهترم من
هذا الذی ازین کسی که در ملک من هو مهین او خوار و بی مقدار است ولا یکاد یبین و نمی تواند که
روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او لکنتی هست آن ملعون دروغ گفت

بآیاتنا

آیة

جه حق سبحانه بدعا واحلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم نه
پوشید جه مردم پیش از رسالت او را بدان وجه دیده و بدانسته بودند فلولا القی علیه
پس چرا نیفکنده اند بر و اسورة من ذهب دستوانها از زر و رسم آن جنان بود که در آن زمان
هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند
فرعون گفت اگر موسی راست میگوید بسیادت و ریاست قوم نامزد شده جرا دستوانه
زرین نداده او جاء یا چرا نیامده اند معه الملائکة با او فرشتگان مقترنین پیوستگان بدو برای
یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی می فرستد بجای جمعی را از خواص خود بخدمت او
نامزد می کند تا خیل او بسیار گردد و همه در حال مدد و معین وی باشند پس این جگونه
باشد که خدای مرد درویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فاستخف پس سبک عقل یافت
فرعون بدین مکر قومه گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فاطاعوه پس فرمان
وی بردند و یکبار دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند انهم کانوا بدرستیکه ایشان
یعنی فرعونیان بودند قوما فاسقین گروه بیرون رفته از دایره بندگی خدا و فرمان برداری
وی بلک خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کردند موسی را علیه السلام بنظر حقارت
دیدند و ندانستند که بیت فرعون و عذاب ابد پیش مرصع ؛ موسی کلیم و جو فی شبانی ؛
فلما آسفونا پس چون در غضب کردند ما را یا افراط در مکابره و اسراف در کبایر یا بخشم آوردند
رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشان را غرقه
ساختیم در دریا فجعلناهم سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانی که بعد از ایشان آیند
یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا
للآخرین و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینان که در مقام اعتبار بایستد چه ملاحظه
عجیبه از ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است و از جمله آنک چون فرعون بآب نازش کرد
او را هم بآب غرقه ساختند و بدانجه نازید بفریاد او نرسید بیت در سرداری که باشدت
سرداری ؛ اندر سر آن رود که در سرداری ؛ در اسباب نزول آورده که حضرت پیغامبر صلعم
باصنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنک او را بدون خدای می پرستند جمعی گفتند نه
که عیسی معبود ترسایانست من دون الله و تو گمان می بری که او بنده صالح است پس در و
هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد بر کشیدند و گمان بردند که حضرت رسول صلعم ملزم
شد آیة آمد که ولما ضرب ابن مریم مثلا و چون زده شد به پسر مریم مثلی اذا قومک آنگاه قوم
تو منه یصدون از آن مثل فزع کنند و آواز بلند بر دارند و قولی در سبب نزول آیة آنست
که گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الهه ما نیز مخلوق باشند

یا شبه میکردند که چون روا است که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملایکه بنات الله
باشند واصح آنست که بعد از نزول آیه وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری
گفت که عیسی را نیز بدون خدای می پرستند هرگاه که عیسی علیه السلام در آتش باشد
خدایان ما نیز باشند مراد این قول است آنچه میفرماید وقالوا وگفتند مشرکان أآلهتنا خیر ایا
خدایان ما بهترند ام هو یا عیسی هرگاه که او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند ما ضربوه
نزدند این مثل را لک برای تو الا جدلا مگر برای جدل و خصومت نه برای تمیز حق از باطل
بل هم قوم بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصمون خصومت کنان و لجاج کنندگان
ان هو نیست عیسی علیه السلام الا عبد مگر بنده که منت نهاده ایم انعمنا علیه بر وی به نبوت و رسالت
وجعلناه مثلا و گردانیده ایم او را آیتی و امری عجیب لبنی اسرائیل برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او
بی پدر و قصه است در غرایب چون مثل سایر ولو نشاء و اگر خواهیم ما لجعلنا هر آینه سازیم
منکم بدل از شما ملائکة فرشتگان را یعنی شما را اهلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان
فی الارض یخلفون در زمین از پی در آیند شما را وانه و بدرستی که عیسی علیه السلام لعلم الساعة
علمست مر ساعت را یعنی بدو بدانید نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت
نزول عیسی است که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق
دو جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روییش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها
بر روی وی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا چشم وی افتد
نفس وی برسد پس در طلب دجال روان شود و در باب لد که موضعیست در ولایت شام
بدو رسد و او را بکشد و آنکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند عیسی علیه السلام نشان قرب قیامت
فلا تمترن بها پس شک مکنید و جدال منمایید بها با آمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید مرا
هذا اینست صراط مستقیم راه راست که کس بر وی گمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان و باید که باز ندارد
شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود بر متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت
وی بیرون منهید انه لکم بدرستی که او مر شما را است عدو مبین دشمن آشکارا است ولما جاء
عیسی و آن هنگام آمد عیسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قال
گفت مر بنی اسرائیل را قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما بالحکمة بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی
ولابین لکم و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بعض الذی تختلفون فیه بعضی آنچه اختلاف
میکنید فیه در آن از امور دین یا احکام توریت فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای واطیعون
و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم ان الله بدرستی که خدای که بحکم او میفرمایم هو ربی او آفریدگار منست

وربکم و آفریدگار شما فاعبدوه پس او را پرستید بیگانگی هذا صراط مستقیم اینست راه راست
بی کجی و انحراف فاختلف الاحزاب پس مختلف شدند فرقها من بینهم از میان ترسایان چون یعقوبیه
و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فویل للذین ظلموا پس وای بر آنانکه ستم کردند ازین
احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب روزی که دردناکست عذاب او هل ینظرون آیا چشم می
دارند این احزاب یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان
ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الاخلاء
دوستان یومئذ در آن روز بعضهم لبعض بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند الا المتقین
مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی از ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت
با هم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدا بوده دوستی ایشان
بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و در تاویلات کاشی مذکور است که خله چهار نوع می باشد
خله تامیه حقیقیه که محبت روحانیه است و آن مستند بود به تناسب ارواح و تعارف آن
چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبة قلبیه و استناد این به تناسب اوصاف
کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان مشایخ
و این دو نوع محبت خلل پذیر نیست در دنیا و آن در آخرت و ثمر فواید و نتایج صوری و معنوی است سیم
محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تدبیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع
و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه
و مشتهیات نفسیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد این محبة
نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نگیرد و غرض و غایت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی
مبدل شود دوستی کان غرض آمیز شد دوستی دشمنی انگیز شد کداز هر غرضی گشت
پاک راست چون خورشید بود تابناک یا عباد منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای
میفرماید ای بندگان من لا خوف ترسی طاری نیست علیکم الیوم بر شما امروز از لقا مکاره ولا انتم
تحزنون و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا
بآیاتنا بندگان آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وکانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان
خدا را آنکه منادی گوید ادخلوا الجنة در آیید بهشت انتم شما وازواجکم و زنان مومنه شما تحبرون
شاد کردانیده شده اید یا گرامی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم بگردانند بر بندگان به بهشت
در آمدگان بصحاف بکاسها بهن من ذهب از زر و در آن انواع طعام واکواب و کوزها بی دسته و بی کوزه
و بی گوشه پر از اصناف شراب وفیها و در بهشت بود ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو برد
نفسها را و بدان خوش برآید وتلذ الاعین و آنچه نظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند و در وسط اوراق

که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس یا بهره عین
درویشی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذة عین درجه جنس میتواند بود جمعی را که غشاوه
اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعان انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده
مانده با ایشان بگو و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را
لذت عین جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را
لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور
اشتیاقست هرچند شوق بیشتر بود لذت دیدار افزون تر باشد و از ذوالنون مصری روح الله
روحه نقل کرده‌اند که ثمره محبت است هر کرا دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر و در
زبور آمده که ای داود بهشت و رحمت من از برای مطیعانست و کفایت من جهت متوکلان و زیادتی
من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من تایبان و من
خاصه مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم شوقا شعر دلم از شوق تو خون شد ندانم
چون نشد :: در درون شوق جمالت زبانه بیرون شد :: در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد ::
دل شوریده من بین که چه روز افزون شد :: انگه برای اتمام لذت بهشتیان میفرماید که و انتم فیها
و شما در بهشت خالدون جاوید باشندگانید و کمال نعمت در آنست که او هم بهم زوال نباشد
و تلک الجنة التی آن بهشتی که امروز اورثتموها میراث داده شد اید از آن بهشت موعود است
که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم بما کنتم تعملون با آنچه بودید که عمل میکردید در
دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید
لکم فیها مر شما راست در جنة فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون از آنها میخورید پیوسته در معالم
فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل آن از
همان درخت بروید ان المجرمین بدستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون در عذاب دوزخ اند
جاوید ماندگان لا یفتر عنهم سست نکند و سبک نگردانند از ایشان عذاب را و هم فیه و ایشان در عذاب
مبلسون نا امیدانند از راحت و نجات و از خفت عقوبات و ما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین
عذاب کردن و لکن کانوا ولیکن بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آورده اند و وضع عبادت
کردند در غیر موضع آن و نادوا یا مالک و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای
مالک درخواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم از رنج
عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز
از روزهای آن سرای که انکم ماکثون بدستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نخواهید مرد و
عذاب بر شما سبک نخواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب ملک مر ایشان را گوید لقد جئناکم

بدستی که ما آورده ایم بشما یعنی فرستاده ایم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران و لکن اکثرکم
ولیکن بیشتری شما للحق کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید ام ابرموا
بلکه محکم کردند کافران و ساختند امرا کاری در رد حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران
فانا مبرمون پس بدستی که نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال
کید کفار و نصرت انبیا ام یحسبون ایا می پندارند ماکران کفار انا لا نسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم
سخنانی نهانی که در دل خود میگویند و نجواهم و آنچه براز با یکدیگر مشاورت میکنند بلی آری
میشنویم آنرا و رسلنا و فرستادگان که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون
مینویسند آنرا اعم از ما نمیدانند که نهانیها ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم
چگونه پوشیده ماند قل بگوای محمد صلعم ان کان للرحمن اگر باشد مر خدای را ولد فرزندی چنانچه
گمان می برند فانا اول العابدین پس من اول پرستنده باشم مر خدای را بیگانگی پس بدستی که من
دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی آیة
گفت اگر خدای را فرزندی بودی و به برهان صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کننده آن
بودمی او را یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم میکردمی
این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله
در لافگاه خود نشسته بود و اغلب از صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز
استهزا کرد و ولید مغیره در آن وقت میلی باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر
بقرآن استهزا مکن بخدای که میگوید محمد صلعم الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد صلعم میگوید
لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله ما اضافه میکنیم الملایکه بنات الله این سخن به پیغامبر
صلعم رسید و آنحضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیت فرود آورد و نضر پیش ولید آمد
این آیت خواند و گفت خدای محمد صلعم مرا تصدیق کرده درین آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول
العابدین ولید گفت ای احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید که نیست
و نبوده مر خدای را فرزندی الک فرموده که بگو من اول موحدانم سبحان پاکست و بی عیب رب
السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب العرش خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف
میکنند کافران او را یعنی ذو ولد میگویند فذرهم پس بگذار ایشان را یخوضوا تا سعی میکنند در
باطل و یلعبوا و بازی میکنند در دینی حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند یومهم الذی یوعدون روز را
که وعده داده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت و هو الذی و اوست خداوندی که باستحقاق
فی السماء اله در آسمان معبود ملایکه است و فی الارض اله و در زمین معبود پرستندگان از جن
و انس و هو الحکیم و اوست محکم کار در زند بر خلق العلیم دانا بمصالح ایشان و تبارک الذی له

وبزرگوارست آنك مرورا است مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه
میان زمین وآسمانست یعنی حکم او بر همه اجزاء مکونات روانست وَعِنْدَهُ ونزدیك اوست
دانستن ساعتی که قیامت دران قایم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وبسوی او بازگردیده شوند همه خلایق
دران روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ ودران روز مالك نباشند آنانك يَدْعُونَ می پرستند کافران ایشان را
مِنْ دُونِهِ بجز خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه وعزیر وعیسی وجن وانس
واصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند آن روز نتوانند شفاعت کردن إِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر
کسی که گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملایکه وعیسی علیه السلام که ایشان را تیز شفاعت
هست چون ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ وایشان میدانستند بدل خود آنکه بزبان
گواهی داده اند وایشان شفاعت نکنند الا مومنان کنه کار را وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی تو عابدان
یا معبودان را که مَنْ خَلَقَهُمْ که بیافرید ایشان را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر اینه میگویند الله چه از فرط ظهور این
جواب مکابره نمی توانند کرد فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او به
پرستش غیر او وَقِيلِهِ نزدیك خدای دانستن قول رسول صلعم آنجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من
إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهند که از روی عناد ومکابره وَهم
لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ
سَلَامٌ وبگو تسلیم ومتارکه لاوشما مطلوب منست این حکم بآیه قتال منسوخ شد فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید در دنیا بروز بدر ودر
ودر عقبی بدخول در نار سورة الدخان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حٰمٓ
امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه
جمیع احکام وقصص را که در سوره مصدره بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف جمع کرده
مجملا وچون آن را نشناسند مگر صاحب نبوت وولایت پس در برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل
داده وگفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچ در حم گفته اند که حمیت الحبیب حمات کردم
دوستان خود را از توجه بما سوی وگویند معنی او آنست که حم ای قضی کار ساخته شد ومهمی
پرداخته گشت وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بکتابی هویدا که قرآنست که مخض کرم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که
فرو فرستادیم او را فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شبی بزرگ وبا برکت که شب قدرست وکدام برکت برابر
آنك دران شب کتاب کریم که سبب منافع دینی ودنیوی وواسطه میامن صوری ومعنویست
از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما هستیم مُنْذِرِينَ
بیم کنند بانزال القرآن درین شب وجمعی برانند که لیلة مبارکة شب براتست وآن شب نیمه شعبان
باشد وبرکت او در نزول ملایکه واجابت دعوت وفضل اقضیه وتقسیم نعیم است فِيهَا درین

في الساعة ۲

ان

درین شب يُفْرَقُ جدا کرده وفصل داده كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر امری که حکم کرده شده است در همه سال
از ارزاق واحال وشب برات از لیالی فاضله است که بدان امت داده اند ودر حدیث آمده
که درین شب بیامرزند گنه کاران بعدد موی که بر گوسفندان بنی کلبست ودرین
شب آب زمزم زیاده شود وصاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که درین شب صد
رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملك او را بشارت
میدهند وسی فرشته دیگر او را ایمن می سازند از عذاب دوزخ وسی عدد دیگر از ایشان
آفات دنیا از وی باز میدارند وده ملك دیگر مکاید شیطان دفع می کنند از وی ودرین
شب وظایف نعمت بر بندگان قسمت مینمایند أَمْرًا فرمودیم فرمودنی به تفصیل قضایا
درین شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیك ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم مُرْسِلِينَ فرستنده را که محمدی
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخشایشی از پروردگار تو بخلق چنانچه جای دیگر فرموده وما ارسلناك الا
رحمة للعالمین در دو عالم بخشش بخشایشی است خلق را از بخشش اش اسایش است خواجه
چون در آمد خویش صفت انما انا رحمة مهداة گفت یا فرستنده ایم جبریل را بقرآن بر حبیب خود یا
ملایکه را درین شب بسلام مومنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدا شنواست جمیع سخن بندگان را
الْعَلِيمُ داناست بهمه نیتهای ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها وزمینها وَمَا بَيْنَهُمَا
وآنچه در میان آنهاست پس بدانید ای آفریدگان إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید شما بی گمانان یعنی
طلب کنند گان یقین لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او يُحْيِي زنده می گرداند وَ
يُمِيتُ ومی میراند یعنی اوست موحد موت وحیات رَبُّكُمْ واوست پروردگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ورب
پدران نخستین شما بَلْ هُمْ کافران بدین سخن موقنین نیستند بلك ایشان فِي شَكٍّ در شك از قرآن يَلْعَبُونَ
بازی واستهزا میکنند بآن فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی را که بیاید آسمان
بِدُخَانٍ مُبِينٍ بدود آشکارا عرب شر غالب را دخان گوید پس مراد عذابست که نازل کرده بستهزایان
در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچ هوا بپوشید وگویند
مراد زمان قحط وجوع کافران بود که بدعا پیغمبر صلعم مجاعت وشدت بریشان مستولی شد
تا سگان مرده را با استخوان میخوردند دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از
ضعف بصر میان خود وآسمان بهیئة دخان چیزی می بیند ودر تبیان فرموده که در سال قحط
بسبب خشك سال غباری تیره از زمین برانگیخته میشود بشکل دود ولهذا سال قحط را سنة
الغبرا میگویند ووجه تسمیه عام الرماده همینست وقول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات
قیامت خواهد بود چنانچ در حدیث اشراط الساعه آمده که فذکر الدخان والدجال واین دودی
باشد که از شرق تا مغرب يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان از جهل روز بردارد مومنان را از وی مثل زکام

حالتی واقع شود یا ما کافران را بیهوش و مرا بسمر سازد و مقالتیکه ایشان را میگویند هذا عذاب الیم
اینست عذاب دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند ربنا اکشف عنا العذاب
بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف کرد ایمان آریم حق سبحانه
میفرماید انّی چگونه بود لهم الذکری مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار از عذاب وقد جاءهم و حال
آنکه آمد بدیشان رسول مبین فرستاده آشکارا معجزات و ایشان بدان پند گرفتند ثم تولّوا
پس پشت برو کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو وقالوا معلّم و گفتند او آموخته شده است
یعنی جبر و یسار قرآن بوی می‌آموزند مجنون دیوانه است و دماغ او مختلط شده است و با وجود این همه
چون وعده ایمان می دهند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما برطرف کننده عذابیم از ایشان قلیلاً زمانی
اندک یعنی قحط را به برکت دعای پیغامبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده ندهد انکم عائدون بدرستی
که شما باز گردیدگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند
و بخدا و رحم سوگند بر پیغامبر صلعم دادند و آنحضرت دعا فرمود بلای قحط مندفع شد و ایشان
همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و
زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالتها که داشته باشند
از شرک و فسوق یوم نبطش البطشة الکبری یاد کن روزی را که بگیریم گرفتنی بزرگ یعنی روز قیامت
و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وعید میکند مشرکان را که در آن بگیریم
شما را بعقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون بدرستی که ما انتقام کشندگانیم در آن روز ولقد فتنّا
و بدرستی که ما امتحان کردیم قبلهم پیش از کفار مکه قوم فرعون گروه قبط را از ملازمان فرعون
وجاءهم و آمد بدیشان رسول کریم پیغامبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا
وعلیه السلام ان ادّوا الیّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بفرستید با من عباد الله بندگان خدای
یعنی بنی اسرائیل را انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده ام امین بوحی و متهم نیستم در
تبلیغ آن و ان لا تعلوا آمده ام بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید علی الله بخدای و اجابت وحی او نمائید
انی آتیکم بسلطان بدرستی که من آورده ام بشما حجتی مبین روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از
استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند متهم نمودند وانی عذت بدرستی که من پناه بردم بربّی
وربکم بآفریدگار خود و آفریدگار شما ان ترجمون از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید
دعوی نگه داری منت وان لم تؤمنوا لی و اگر باور نمیدارید مرا و نمی گروید بمن فاعتزلون پس کرانه
کنید از من و بیازارید مرا که بخیر تو امید نیست بعد زمان ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز
جفا کردند بدست و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی علیه السلام پروردگار خود را ان هؤلاء بدرستی این
گروه قبط قوم مجرمون گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعای وی

اجابت کرد

اجابت کرد و گفت فاسر بعبادی لیلاً پس ببر بشب بندگان مرا از مصر انکم متبعون بدرستی که شما از
پی در آمده شدگانید یعنی شما چون بروید فرعون و قوم او خبردار شوند از پی شما در آیند
و بلب دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زنی بشکافد و در وی راهها پدید آید با بنی اسرائیل
بگذر واترک البحر و بگذار دریا را رهواً ساکن و ایستاده بر همان وجه که راهها در وی ظاهر بود یعنی
دیگر باره عصا بروی تا بحال خود نرود مگذار تا قبطیان بدو در آیند و متر... انهم بدرستی که
ایشان جند مغرقون گروهی غرق شدگانند یعنی همه در آن دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان
بتمامی غرق شدند کم ترکوا چه بسیار بگذاشتند من جنّات از بوستانها و درخت وعیون و چشمها
آب روان وزروع و کشتها رسیده ومقام کریم منزلها نیکو آراسته ونعمة کانوا و اسباب تنعم
برخورداری که بودند فیها در آن نعمت فاکهین شنعمان و شادی کنان کذلک کار ما با مکذبان
همچنین است واورثناها و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان قوماً آخرین بگروهی دیگر از مردمان
یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس نگریست علیهم السماء بر ایشان آسمان والارض و نه زمین یعنی از هلاک
ایشان کسی را حساب نبود در معالم فرموده که چون مومنی بمیرد چهل صباح زمین بر وی
بگرید و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلعم فرموده که هیچ بنده نباشد الا
مگر ویرا بر آسمان دو در بود که در یکی روزی او از آنجا فرو آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود
پس چون بنده وفات کند و این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند بروی بگریند
عطار رحمه الله میگوید بیت گریه آسمان سرخی اطراف اوست افاق سرخ شد و در این باب گفته
اند شعر این سرخی شفق که بر این چرخ بی وفاست ؛ هر شام بهر خون شهیدان کربلاست
گر چرخ خون ببارد از این قصه درخورست ؛ ور خاک خون بگرید از این ماجرا رواست ؛ و گفته
اند گریه آسمان و زمین همچون که گریه آدمیانست و بعضی برآنند که علامات بر ایشان ظاهر
شود که دلیل بود بر حزن و تأسف همچون گریه که در اغلب دالست بر غم و اندوه بر هر تقدیر
چون فرعونیان را عملی که با آسمان صعود نموده و بر روی زمین هم کار نیکو نکرده اند آسمان و زمین
بر ایشان نگریست وما کانوا و نبودند منظرین مهلت داده کان از وقتی بوقتی دیگر ولقد نجّینا
بنی اسرائیل و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب المهین از عذاب خوار کننده که بندگی
فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذابی واقع من فرعون از فرعون انه کان عالیاً بدرستی که او
بود سرکشنده خود را بلند ساخته من المسرفین از کافران که متجاوز اند از حد و دایمان ولقد اخترناهم
و بدرستی که برگزیدیم موسی و مومنان بنی اسرائیل را علی علم بر دانش یعنی دانستیم که ایشان
سزاوار اند بآنکه برگزیدیم ایشان را علی العالمین وآتیناهم و دادیم مر ایشان را
من الآیات از نشانها قدرت ما فیه بلاء مبین آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و ازال

من وسلوی إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این کروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ میکویند إِنْ هِيَ نیست عاقبة
کار و خاتمه حال إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى مکر مرک نخستین در دنیا نیست و بعد از وی حیوتی
وَمَا نَحْنُ نیستیم بِمُنْشَرِينَ زنده شدکان و برانکیختکان بعد از آن مرک فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس
بیارید بدان مارا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان
جهل بود زیرا که هرچه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود ظهور آن بهر وقت
که دیکری خواهد بر جون وعد بعث در آخرتست اکر در دنیا واقع نشود کس ابر و حکم نرسد
أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری
که لشکری بودند با عدت و ابهت در غایت کثرت وَالَّذِينَ و آنانی نیز که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش
از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن جون نکرویدند أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشانرا إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ کروهی کافران و منکران بعث و حشر و از بخاری اخبار و آثار
جنان معلوم میشود که ملکی بود از حمیر کنیة او ابو کرب و نام اسعد بن ملکا کرب با حشم و تبع
بسیار از شرق تا غرب عالم بکشت و حیره را بنا کرد و سمرقند نیز بقول اشهر او ساخت و روایتی از ابن
عباس رضی الله عنه که او پیغامبری بود و در حدیث آمده است نمیدانم که تبع پیغامبر بوده یا
غیر پیغامبر و از عایشه رضی الله عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است
و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر
او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر
شنیدند نزدیک وی رفتند و کفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغامبر آخر زمانست و تعریف
آنحضرت صلعم کردند و او از سر قتل و غارت مدینه کذشت و آتش و آتش پرست بود بدست
آن دو حبر مسلمان کشت و جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد نفری از اهل بادیه براه آمدند کفتند
دلالت کنیم ترا بخانه که در وی کنجیست از نقره و مروارید و زبرجد کفت کجاست کفتند در مکه
و غرض ایشان آن بود و بقصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قضیه کنج و خانه با احبار در
میان آورد و کفتند ای ملک زینهار که آن شریفترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچ کس قصد
آن خانه نکند مکر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد و قربان باید فرمود
و تبع رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از
حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برکشتۀ ما با تو نمی سازیم تبع دلایل خدا پرستی بر ایشان خواند
و ایشان در عناد افزوده کفتند ما باتش امتحان میکنیم و آتشی بود در دامن کوه از کوههای یمن که جون
دو کس را بر یکدیکر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آتش نرسیدی
القصه احبار با مصاحف خود باتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کتابا ایشان

در آمده تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله مساعیهم به ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشته
بحضرت پیغامبر صلعم و بشامول یهودی سپرد که اکر حضرت را دریابد بدو برساند و الا
باولاد سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بفرزند بیکی از نسل شامول ابو ایوب
انصاری بود رضی الله عنه و او نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلعم سه نوبت
فرمود مرحبا بالاخ الصالح و از قاضی رحمه الله نقل کرده است که ابو ایوب کرب اسعد حمیری از تابع
ایمان آورد به پیغامبر صلعم قبل از بعث آنحضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که
بمدت هزار پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست لَاعِبِينَ
بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلک مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم
و از حکمت نشد که آدمیانرا معطل و مهمل کذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم اهل
ارض و سما را إِلَّا بِالْحَقِّ مکر برای حق که مثوبتست بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشترین کان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود إِنَّ
يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی
مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنکام جمع شدن همه آدمیانست يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی
و خویشاوندی عَنْ مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی را دوستان که تا از عذاب باز دارد
رساند کسی را هیچ جیز وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشد دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیکر
إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ و لیکن کسی که خدای برو خشنود باشد یعنی مومنان ایشان یاری کنند مر یکدیکر را
شفاعت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که خدای غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد
الرَّحِيمُ مهربانست بر هر که رحمت کند او را رتبۀ شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ بدرستی که
درخت زقوم یعنی میوۀ آن طَعَامُ الْأَثِيمِ خوردنی کنه کارست یعنی ابو جهل و این زقوم جون
بخورند كَالْمُهْلِ مانند مس و روی کداخته يَغْلِي فِي الْبُطُونِ بجوشد در شکمها جوشیدنی كَغَلْيِ
الْحَمِيمِ مثل جوشیدن آب کرم یعنی پاره پاره کند روده های ایشانرا و بکداز اندامها خُذُوهُ
پس حق سبحانه زبانیه کوید خُذُوهُ بکیرید این کنه کار را فَاعْتِلُوهُ پس بکشید بعنف و قهر إِلَى سَوَاءِ
الْجَحِيمِ بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوا آنکاه بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب
آب کرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود جنانچه درون او از زقوم معذبست
و بکویید مر او را که ذُقْ بچش و بکش این عذاب را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو از جهندی نزدیک
قوم خود الْكَرِيمُ بزرکوار بزعم خود ابو جهل کفته من اعز و اکرم اهل وادیهام و در بطحا از من عزیزتر
و بزرکتر نیست در آن روز حق سبحانه فرماید که او را بکویند عذاب بکش که تو دعوی میکردی عزیزی

وکرم مى انّ هذا بدرستى این عذاب ما کنتم آنست که بودید شما که بآن به تمترون شك مى آوردید
تا اکنون معاینه دیدید انّ المتّقین بدرستى که پرهیزکاران فى مقام امین در جایگاه ایمن
باشند یعنى مقامى که آفات در و مخافات نبود فى جنّات در بوستانها و عیون و سرچشمها
یلبسون مى پوشند من سندس و استبرق از حریرها نازك و سطبر متقابلین در حالتى که متقابل باشند
در مجالس با یکدیگر تا بهم مستانس باشند و در تفسیر سورابادى آورده که این مقابله بروز
مهمانى باشند در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنانرا بر سر یك خوان نشاند و همه روى بکاه
یکدیگر مى بینند کذلک همچنین برین حال مى باشند بى تغیر و تبدیل و زوّجناهم و قرین مى سازیم
ایشانرا بحور بزنان سفید روى عین گشاده چشم و اختلاف در آنك آن زنان باشند
یا حور و عینا بهشت یدعون فیها میخواهند در بهشت بکلّ فاکهة بهر میوه که آرزو مى کنند
آمنین در حالتى که ایمن اند از ضرر یا از انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ را
الّا الموتة الاولى بعد از مرگ پیشین که در دنیا چشیدند و چون معهود نزدیك مردمان آنست
که هر زندگى را مرگى در پى باشد حق سبحانه خبر داد که حیوة بهشت مرگ را اینست و وقیهم
و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیانرا و از ایشان رفع میکند عذاب الجحیم عذاب دوزخ فضلا
من ربّك از روى فضل و کرم که واقع است از آفریدکار تو ذلك آن صرف عذاب و حیات ابدى
در بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگارى بزرگ فانّما یسّرناه پس جز این نیست که ما آسان
کردانیدیم قرآنرا که فرو فرستادیم بلسانك بلغت تو لعلّهم یتذکّرون شاید که قوم تو فهم و بدان پند
گیرند و ایشان متذکر خود نشدند فارتقب پس چشم دار چیزى را که بدیشان فرو آید انّهم
مرتقبون بدرستى که ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهى خواهد
بود و از آن ایشان عذاب نامتناهى دوستانرا مردم فتحى تازه و خصمانرا هر زمان رنجى بى
اندازه بیت تا بعاز او عده حسن الماب منکرانرا هیبت ذو قوّة العذاب سورة الجاثیه
بسم الله الرّحمن الرّحیم حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهى اند چنانچ حا
اشارتست بحى و حفیظ و میم کنایت از ملك و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلیت
و میم ملکت ابدى بدین قسم هر دو یاد میکند تنزیل الکتاب فرو آمدن قرآن من الله العزیز
از نزدیك خدایست بر همه غالب الحکیم دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب انّ فى
السّموات بدرستى که در آسمانها از نجوم ستاره و ثابته والارض و در زمینها از جبال و بحار و حیوانات
لآیات للمؤمنین نشانهاست مرگرویدگانرا بر وحدت و قدرت صانع و فى خلقکم و در آفریدن
شما از نطفه و تغیر آن از حالى بحالى و ما یبثّ و در آنچ پراکنده مى سازد در زمین من دابّة از
جنبندگان یا اختلاف صور و اشکال ایشان علامتهاست براى استدلال بر حکمت حضرت

ذو الجلال و اختلاف اللّیل و النّهار مر گروهى را که بى گمان شوند یعنى استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه
استدلال متیقن کردند و در اختلاف شب و روز با لوان و مقادیر و ما انزل الله و در
آنچه فرو فرستاده خداى من السّماء از آسمان یا ابر من رزق از روزى یعنى فاحیا به الارض باران
که روزى است بعد موتها پس زنده کرد بآن سطح زمین را پس از خشکى و پژمردگى آن
و تصریف الرّیاح و در کردانیدن آنها یا اختلاف جهات و تفاوت احوال آیات هر اینه دلالتها
روشن و هویدا بر کمال قدرت الهى لقوم یعقلون مر گروهى را که تعقل کنند تلك این دلیلها
آیات الله دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نتلوها علیك میخوانیم بر تو بالحقّ براستى
و درستى فبأىّ حدیث پس بکدام سخن بعد الله بعد از حدیث خداى که قرآنست و آیاته و دلایل قدرت
او یؤمنون ایمان مى آرید و حفص بیا میخواند یعنى بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند
ویل سخن عذاب لکلّ افّاك مر هر دروغ گوئى راست اثیم بسیار گناه یعنى نضر بن حارث که او
یسمع میشنود آیات الله آیتها خدایرا که تتلى علیه خوانده مى شود بر و ثمّ یصرّ پس اصرار میکند یعنى
اقامت مینماید بر کفر خود مستکبرا در حالتى که گردن کشست از ایمان بدان کان لم یسمعها
گویا نشنیده است آنرا یعنى چون قبول نکرده و بدان منتفع نشد گویا استماع ننموده فبشّره پس
خبر ده او را بعذاب الیم بعذاب دردناك در دوزخ بشارت بطریق تهکم است و اذا علم و چون
بشنود من آیاتنا از آیتها کتاب ما شیئا چیزى یعنى چون بدو رسد سخنى و داند که از قرآنست
اتّخذها هزوا فرا گیرد آنرا بسخریه یعنى بآن فسوس کند و بصورتى بیان نماید که از حق و صواب
دور باشد اولئك آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابى خوار کننده من
ورائهم از پیش روى ایشان جهنّم دوزخست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنى بعد
از مرگ مال ایشان بدوزخ خواهد بود و لا یغنى عنهم و دفع نکند از ایشان ما کسبوا آنچ کسب
کردند از اموال و اولاد شیئا چیزى را از عذاب خداى و لا ما اتّخذوا و نه دفع کند از ایشان عذاب
را آنچ فرا گرفتند من دون الله بجز خداى اولیاء دوستان و معبودان و لهم و مر ایشانراست عذاب
عظیم عذابى بزرگ که شدت آن از حد متجاوز باشد هذا این قرآن هدى راه نماینده است
والّذین کفروا و آنانك نگرویدند بآیات ربّهم بآیتها پروردکار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت
و حکمت او لهم عذاب مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از سخت ترین عذابى المرسانند الله خداى
بحق الّذى سخّر آنست که رام گردانیدکار کرد لکم البحر مر شما را دریا یعنى سطح او هموار کردانید تا جزها
متخلخل مانند جوهر بر بالاى او بایستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص در وى
و لتجرى الفلك تا سیر و روند کشتیها فیه در روى بامره بفرمان او و لتبتغوا و تا طلب میکنید من فضله
از فضل خداى انواع فایده را چون تجارت و عوض و صید ماهى و لعلّکم تشکرون و تا شاید که

گویید خدا را برین نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی باز بید برای منفعت شما مَا فِي
السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه
و دریا و شجر و ثمر جَمِيعًا همه اینها مِنْهُ از وست نه از غیر او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر این اشیا
لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که
تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صحایف مبدعات ظاهر است و از صفایح مکونات
باهر بیت در جمله جهان مغز تا پوست ⁂ هر ذره گواه قدرت اوست ⁂ آورده اند که غفاری
در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را
بگیرد و انتقام کشد آیة آمد که قُلْ بگو ای محمد صلعم لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسان را که گرویده اند در
گذرانید و عفو کنند يَغْفِرُوا تا عفو فرمایند لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنرا که نمی ترسند أَيَّامَ اللَّهِ از روزها
هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اغماس پس معنی آیت
آنست که در گذرانند از قوم که تامل نمی کنند در روزها هلاک کافران و نمی ترسند از آن
لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند از
اساءة و مغفرة در کشاف از سعید بن المسیب رحمه الله نقل میکند ما در پیش فاروق رضی الله
عنه نشسته بودیم فاروق این آیة بخواند که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول این قصه
جهجاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و برای
تقریر این آیة را مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکیست و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله آورده
که بعد از نزول آیة من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل استهزا میگفت
که خدای مکه محتاج شده که قرض می طلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسیده بجست و شمشیر
بر کشیده بروی بجست و جوی او نهاد تا هر جا یابد بقتلش رساند و جبرئیل علیه السلام این آیة
بیاورد و رسول صلعم بطلب عمر رضی الله فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که
خدای سبحانه بعفو فرموده و آیة بروی خواند امیر المومنین رضی الله عنه گفت یا رسول الله بدان خدای
که ترا بحق فرستاده که دیگر اثر غضب در روی من نبینید و در مقابله گناه جز صفت عفو از من
مشاهده نکنند ⁂ چون بدبینی ز خلق در گذاری ⁂ ترا زیبد طریق بردباری ⁂ اگرچه دامنت را
می درد خار ⁂ توکل باش و دهان پر خنده میدار ⁂ و گفته اند این حکم بآیة القتال منسوخ است
مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کار شایسته فَلِنَفْسِهِ مر نفس او راست ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کار بد
کند فَعَلَيْهَا پس بروست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده
خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ
فرزندان یعقوب را توریت وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغامبری یعنی بعضی را پیغمبر

خدای

ساختیم

ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغامبر نبوده اند که میان بنی اسرائیل از زمان یوسف
تا زمان عیسی علیه السلام وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزها پاکیزه حلال
و گفته اند مراد من و سلوا است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان
ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشان را دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزها یا بدایا
آیتها هویدا در کار پیغامبر صلعم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا
پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش
بحقیقة حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغامبر صلعم آن پیغامبر است که در توریت
مذکور شده و مرورا بپوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت و حسدی که در میان ایشان
هست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آمرزید کار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف کردند یعنی از کلمات مبشره در توریت
که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات و التسلیمات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی
اسرائیل ساختیم ترا یعنی سلوک تو عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس
متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و متابعت مکن
آرزوها آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حقیقة توحید را یعنی رهبانان قریش ترا میگویند و بدین
پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از
عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق که ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب مجانست است و چون
ترا با ایشان جنسیت است از پی آرزوی ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ
و خدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ دوست پرهیزکارانست تو هم ایشانرا دوست دار هَٰذَا این متابعت شریعت
بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیها مردمانرا یعنی چیزها روشن که بدان ببینند راه حق را وَهُدًى و راه نمونیست
از ضلالت وَرَحْمَةٌ و بخشش از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از یاد به
کان گذشته طالب سر منزل یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مومنان را
گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگویید اگر راست باشد و ما را احوال دیگر بود انجا نیز
شما بمال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیة آمد که أَمْ حَسِبَ نه چنین
است آیا پنداشته اند الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت
أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود سَوَاءً یکسان است
مَحْيَاهُمْ زندگانی آدمیان وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که با ایمان آید و میرد بر ایمان زنده

بینات

خواهد شد و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد شد ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان
میکنند و نتیجهٔ شرك و توحید را برابر امید آرند شعر نیست یکسان لای تیره با آب زهاب
جات وخلق الله السموات والارض و بیافرید خدای آسمان و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضای
عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرك تفاوت باشد ولتجزی و دیگر برای
آنک باداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بانچ کسب کرده باشد از خیر و شر وهم و ایشان یعنی
عمل کنندگان لا یظلمون ستمدیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد
بلك هر کس را فراخور عمل خود جزا دهند افرایت ایا چون بینی من اتخذ انرا که فرا گرفت الهه هواه
خدای خود را هوای خود یعنی هوا خود را از پی رود و فرمان برد چنانچ زبان خدای می باید برد
یا انکه معبود خود با رزوی خود گیرد یعنی بتی میپرستند چون بتی از وی نیکوتر بینند آنرا بگذارد
و این را بخدای بردارد واضله الله و گمراه کرد او را خدای یعنی از آنکه گمراه ساخت و فرو گذاشت خدای او را
علی علم بر دانستی که حضرت او راست به عاقبت آنکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او
تا سخن حق نشنود وقلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی بصره و نهاد بر چشم او
غشاوة بوششی تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شرط آنست که چنین کس را هدایت باشد فمن یهدیه
بس کیست که راه نماید چنین کس را من بعد الله از بس فرو گذاشتن خدای او را افلا تذکرون
ایا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید وقالوا و گفتند منکران بعث ما هی نیست زندگانی الا حیوتنا
الدنیا مگر زندگانی دنیا که در ویم نموت ونحیا می میریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی
میزایند و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست
که هر که می میرد روح بجسدی دیگر تعلق میگیرد و هم درین دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد بان
دیگر باز آید و از شاه کوفی که بزعم ایشان بیغامبر است نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفتصد
قالب دیدم امروهم مشرکان گفتند وما یهلکنا و هلاك نمی کند ما را الا الدهر مگر مرور زمان و گذشتن
دهر وما لهم و نیست کافران را باین که نسبت مرگ بروزگار می کنند من علم هیچ دانستی چه مقلب
دهور و مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کار اختیار نیست بیت
دهر ز ادهم ناهی ترا حکم ترا زیبد و شاهی ترا دور زمان نسازد بخود چرخ فلك بر نفرازد بخود
این همه فرمان تر ابنده اند در ره امر تو شتابنده اند ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر که گمان
می برند و مجرد تقلید و تمسك بدلیلی سخن میگویند واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر ایشان
ایاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که روشن و واضح الدلاله باشد در باب بعث و نشر مثل
قل یحییها الذی انشاها اول مرة و مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد حجت
ایشان الا ان قالوا ائتوا مگر آنك گویند بیارید بآبائنا پدران مارا ان کنتم صادقین اگر

هستید راست

هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ برونده سخن و این سخن از جهل و عناد
می گفتند چه احیای موتی موقوفست بوقتی خاص بوجهی که مقتضای حکمت بود اگر بوقت
اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قل الله یحییکم بگو خدا زنده می کرداند شما را در رحم مادران
ثم یمیتکم بس می میراند در دنیا ثم یجمعکم بس جمع کند در قبور الی یوم القیمة تا روز رستخیز لا
ریب فیه هیچ شك نیست در آمدن ان ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند از قلت
افکار و قصور انظار ولله و مر خدایراست ملك السموات والارض بادشاهی آسمانها و زمینها
ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت یومئذ در ان روز یخسر المبطلون زیان
کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وتری و به بینی در ان روز کل امة
هر گروهی را جاثیة بزانو در آمده گفته اند جثو خاصهٔ کفارست و اصح آنك عام دارند چه
همه کس از هیبت آن روز بزانو در افتند کل امة هر گروهی تدعی خوانده شوند الی کتابها بنوشتها
ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشان را گویند الیوم تجزون امروز جزا داده خواهید شد ما کنتم
تعملون بانچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را
بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی روشن سازد علیکم بر شما عملهای شمارا بالحق
براستی بی زیاده و نقصان انا کنا نستنسخ بدرستی که ما نسخه کرفتیم ما کنتم تعملون بانچ بودید
که عمل کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان باسمان برند حق سبحانه ثابت
سازد در ان نسخه هر چه ثوابی و یا عقابی بران مرتب می باشد و لغو و بیهوده محو گرداند و گفته
اند استنساخ از لوح محفوظاتست که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملائکه سپارند فاما الذین
اما انانکه آمنوا گرویدند بخدا و انچ از نزدیك اوست وعملوا الصالحات و کردند عملها شایسته
فیدخلهم بس در آرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خود که از جمله آن بهشت
است ذلك ادخال در رحمت هو الفوز المبین آنست که رستگاری آشکارا واما الذین کفروا
و اما انانك نگرویده اند ایشانرا گویند افلم تکن آیاتی ایا نبود که آیات من تتلی علیکم خوانده شد
بر شما یعنی بیغامبران فرستادیم تا اینها کتب من بر شما خواندند فاستکبرتم بس شما تکبر کردید از
ایمان بروا با نمودید وکنتم و بودید قوما مجرمین گروهی شك آرندگان واذا قیل و چون گفته می
شد نزدیك شما ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا بحشر و حسنات و ثواب
و عقاب راستست والساعة لا ریب فیها و قیامت هیچ شك نیست در ان قلتم ما ندری میگفت
که نمی دانیم که ما الساعة چه چیز ست قیامت ان نظن گمان نمی بریم بقیامت ساعت الا ظنا
مگر گمانی از شما یعنی گمان ما انست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شمارا در ان
وما نحن بمستیقنین و ما نیستیم بی گمانان در ان یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وبدا و ظاهر

شود لهم مر ایشانرا در آخرت سیئات ما عملوا پاداش بد بدیها که کرده اند در دنیا وحاق بهم
مغرور آید بدیشان ما کانوا به آنچ بودند که بدان یستهزؤن فسوس می داشتند از عقوبات
قیامت وقیل الیوم وگویند ایشانرا که امروز ننسیکم فرو می گذاریم شما را در آتش بنوعی
که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را کما نسیتم همچنانچ شما بنزد بت
باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز شما را و ساختگی
نکردید برای حلول وی ومأویکم النار وجایگاه شما آتش است وما لکم ونیست شما را
من ناصرین یاران و مددکاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذلکم فرود آمدن عذاب ع
بانکم اتخذتم بسبب آنست که شما فرا گرفتید آیات الله آیتها کتاب خدای یا دلایل قدرت او را
هزوا مهزوبه یعنی فسوس میکردید بآن و تفکر نمی نمودید در آن وغرتکم الحیوة الدنیا و فریفته
بود شما را زندگانی دنیی و بحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید
فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون آورده نخواهید شد منها از آتش دوزخ ولا هم یستعتبون
ونه ایشان که طلب خشنودی کنند از یشان یعنی ایشانرا گویند که عذر خواهی کنید تا از شما
خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان بغایت دورست فلله الحمد پس مر خدایراست همه
ثناها و ستایشها رب السموات آفریدگار آسمانها ورب الارض وآفریدگار زمین رب العالمین
پرورنده و ترتیب کننده عالمیان وله الکبریاء و مر وراست بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری
و آثار آن ظاهرست فی السموات والارض در آسمان و زمین وهو العزیز واوست غالب بر همه خلق
الحکیم دانا بهمه کا

جزو

الجزو السادس والعشرون من اجزاء الثلثین سورة الاحقاف وهی مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

حم امام قشیری قدس سره فرمود
که حا اشارت الحق است و میم کنایة از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و مجد شامل
خود که عذاب نکنم هر کرا که بمن ایمان آرد و در لطایف حیصی مذکورست که حا حاجات
اهل توحید است و میم مرضات حق از یشان مع لمریند که آن عبارتست از نظر الی الله وجه الله
الحمید تنزیل الکتاب فرستادگان کتاب بعضی از پی بعضی من الله العزیز از خداوند قوی که غالبست
الحکیم حکم کننده با صواب کار در کردار و گفتار از خبر او ما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم
آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات
الا بالحق مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت است واجل مسمی ونیافریدیم
ایشانرا مگر باندازه زمانی نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی
شوند که روز قیامت است والذین کفروا و آنانک نگرویدند بآخرت هر آینه عما انذروا از آنچ
بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر معرضون روی گرداننده گان نه در آن فکر کنند و نه

قوع

قوع آنرا مسلم دارند قل بگوای محمد صلعم کافران که شما ارأیتم خبر دهید مرا ما تدعون
آنانچه می پرستید من دون الله بجز خدای چون ملائکه و اصنام وجن و جز آن ارونی ماذا
خلقوا بنمائید بمن که چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و اجزاء آن ام لهم شرک یا مر ایشانرا
شرکتی فی السموات در آفریدن آسمانها و چون ظاهرست که معبودان شما عاجزند و ایشانرا در
زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک می آرید ائتونی بکتاب بیارید بمن
کتابی که بشما آمده باشد من قبل پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشد شما را اشراک
هذا او اثارة یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیا گذشته که دلالت کند
بر استحقاق و عبادت ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوت خود و چون
مشرکان درین مبحث فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود ومن اضل وکیست
گمراه تر ممن یدعوا از کسی که بخواند و به پرستد من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعا او را
الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیی بخواند اثر
اجابت از وظاهر نخواهد شد وهم وبتان عن دعائهم از خواندن بت پرستان مر ایشانرا
غافلون بیخبرانند و چون نمی شنوند دعا ایشانرا پس چگونه اجابت کنند بد بخت کسی که از
عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز دارد روی توجه بجمادی نابینا و نا
شنوا آرد بیت بی بهره کسی که چشمه آب حیات ٭ بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات
واذا حشر الناس چون حشر کرده شوند آدمیان کانوا باشند معبودان باطل لهم مر عابدان
خود را اعداء دشمنان برخلاف آنچه گمان می بردند بدیشان از شفاعت و مددکاری
وکانوا وباشند معبودان بعبادتهم به پرستش عابدان مر ایشانرا کافرین ناگرویدگان یا
عابدان باشند پرستش معبودانرا منکر یعنی بتان گویند ما را نه پرستیدند کما قال ویوم
القیمة یکفرون بشرککم یا بت گویند ما بتان را پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین
واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتها کتاب ما بینات در حالتی که ظاهر
باشد دلایل اعجاز آن قال الذین کفروا گویند آنانک نگرویده اند للحق مر این سخن حق را لما
جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست جادوئی آشکارا ام یقولون بلکه میگویند
بسنده نمیکنند که آنرا سحر خوانند میگویند افتریه بر بسته است محمد صلعم قرآنرا بر خدای
و از خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بر بافته باشم بفرض محال آن معصیتی بزرگ بود و هر آینه
بر آن عقوبتی عظیم متفرع شود فلا تملکون پس شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله شیئا
از خدای چیزیرا یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عقاب اگر خدای بمن خواسته باشد
پس من چگونه جرات کنم و باستظهار کدام مددکار این کار سازم هو اعلم خدای داناترست

من علم

من دون الله

بما تفیضون باآنچه شما خوض میکنید فیه دران یعنی طعن میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگوئید. کفی به شهیدا بسنده است خدای گواه بینی و بینکم میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افساد و هو الغفور و او آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرحیم مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بگوی ای محمد صلعم که من نیستم بدعا من الرسل نو در آمده از پیغامبر یعنی اول پیغامبر نیستم بشما مبعوث شده بیش از من نیز پیغامبران بوده اند نبوت مرا منکر نشوید و ما ادری ما یفعل و نمی دانم که چه خواهد کرد بی بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با و لا بکم و نمی دانم که بشما چه کند از خسف و قذف و رجم و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیة مشرکان شادمان شده کفتند کار ما و محمد صلعم نزد خدای یکیست او عاقبه خود نمیداند چ[ا] تجاوز مانمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیة آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و در اسباب نزول مذکورست که حضرت پیغامبر صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در و آب و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رویا خوش دل کشتند و چون تعبیر دیر تر واقع شد و ازار مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب هجرت استعجال می نمودند این آیة نازل شد که بکو من نمیدانم مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی الی مکر آن چیز را که وحی کرده میشود الی بسوی من و از ان در نمی توانم کذشت و ما انا و نیستم من الا نذیر مکر بیم کننده از عذاب خدای مبین آشکارا بیم کردن من و بیش از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد و نعم من قال نظم ای دل تا کی فضولی و بو العجبی • از من چه نشان عاقبة می طلبی • سرکشته بود خواه ولی خواه نبی • در وادی ما ادری ما یفعل بی قل بکوای محمد صلعم الَّذِی خبر دهید مرا که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای و کفرتم و شما کافر شده اید بدان و شهد و کواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل کواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان چون عبدالله و کفته اند یامین بن یامین رضی الله عنهما علی مثله بر قرآن که از نزدیک خداست فامن پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمه الله علیه منقولست که این شاهد ابن سلام است و نه خبر او از علما بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود و این حم بمکه فرود آمده بلکه در محاجه ایست میان رسول صلعم و قریش واقع بوده و شاهد موسی کلیمست علی نبینا و علیه السلام و مثل قرآن توریت و معنی آیت آنست که اگر قرآن از نزد خدای بود و شما بدان نکروید و موسی علیه السلام کواهی داده بر توریت او نیز از نزدیک خداست و بقرآن ایمان آورده و استکبرتم و شما سرکشی کرده اید و بدان نکروید ندکه شما ستمکاران باشید بر خود درین کار ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید ستمکاران را در با دیه خذلان فرو میکذار

آورده اند که چون قبایل جهنیه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع اغاز طعن کردند بر ایشان آیة آمد که و قال الذین کفروا و کفتند آنان که کافر از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا مر آنان را که لو کان خیرا اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی ما سبقونا بیشی نکرفتندی بر ما و مسارعت نکردی الیه بسوی او از ذال قبایل بلک ما در ان سابق بودمی چه رتبه ما از ایشان بزرکترست و بزرکی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم کفتند اکر آنچه محمد صلعم آورده خوب بودی دیکر پیش از ما بیشی کرفتن چه دانش ما بیش از ایشانست و اذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن تا بان چه پیغامبر صلعم آورده فسیقولون پس میکویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این میکفتند و من قبله و حال آنکه بیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریت بود که کرد آیند پیش از آن اماما پیشوا اهل دین و رحمة و سبب رحمت باور دارندکان و هذا کتاب و این قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریت را یا جمع کتب منزله لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنان که ستم کردند بر نفس خود بر کفر و معصیت و بشری و قرآن مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکاران را برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی انانک کفتند ربنا الله او ندیکار ما خدای ثم استقاموا پس ایستادند بران و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهی عمل است در بحر الحقایق فرموده که استقامت در ذیلت بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تادب باداب طریقت و بقلوب بر تصفیه از تعلقات و بارواح بر تجلیه از انوار صفات و بسر بر محض توحید و تحقق برفنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و بباید دانست که بی همراهی استقامت وصول بمنزل کمال قربت بس باطل و خیالیست بغایت محال • کرامت نیابی مکر از استقامت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروه بدیشان دران جهان و لا هم یحزنون و نیستند ایشان اندوهکین شونده از فوت محبوبی درین جهان اولئک آن کروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند خالدین فیها جاوید بودکان دران و باداش داده شدند جزاء باداش دادنی بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند و وصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا بپدر و مادر او نیکویی کردن حملته امه برداشته آدمی را مادر او کرها برنج و سختی و وضعته کرها و بنهاده یعنی زاده است او را بمشقت و محنت و حمله و مدت حمل او و فصاله و زمان شیر باز کردن ثلثون شهرا سی ماه است اکر کسی خواهد که مدت رضاع باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه باشد چه زمان رضاع حولین

کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتی که برسید آدمی اشده بکمال قدرت خود که سی وسه سالگی است
وگفته اند از هجده تا چهل وبلغ اربعین سنة وبرسید بچهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیت
خاص است با امیر المؤمنین ابی بکر رضی الله عنه شش ماه در شکم مادر بود ودو سال تمام شیر خورد
وهجده ساله بملازمت حضرت پیغامبر صلعم رسید وآنحضرت بیست ساله بود ودر سفر
وحضر رفیق وقرین وی بود وچون سال مبارک حضرت رسالت صلعم بچهل رسید مبعوث
گشت وصدیق رضی الله عنه سی وهشت ساله بود که بوی ایمان آورد وچون چهل ساله شد
قال رب ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا وتوفیق بخش ان اشکر که شکر گویم نعمتک التی
آن نعمتی که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلام است وعلی والدی ونعمتی را
که به پدر ومادر من داده که حیوة است وقدرت ونعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر وانصار
کسی که پدر ومادر شرهر دو بشرف اسلام رسیده باشد غیر صدیق رضی الله عنه نیست
وان اعمل ودیگر الهام ده که عمل کنم صالحا ترضیه عمل شایسته که تو پسندی او را وازان خشنود باشی
حق سبحانه این دعا وی را مستجاب گردانید وتوفیق داد که تا نه بنده را که برای دین عذاب می
کردند بخرید وآزاد کرد وجمله آن بلال حبشی است رضی الله عنه واصلح لی ودیگر دعا کرد برای
اولاد خود برین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان
من این دعا نیز بشرف استجابت رسید ودخترش عایشه رضی الله عنها بشرف فراش حضرت
اشرف رسل صلعم مشرف شد وپسرش عبد الرحمن مسلمان گشت در وسیط آورده که از صحابه
چهار مسلمان که جد وپدر وپسر وپسر پسر باشند پیغامبر را صلعم ندیده بودند مگر ابو قحافه
وابو بکر وعبد الرحمن وابو عتیق رضی الله عنهم ونسبی قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه
در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم وصلاح آراسته انی بدرستی که من تبت الیک باز
گشتم بحضرت تو از هرچه رضای تو در آن نیست وانی من المسلمین ومن از گردن نهادگانم مر فرمان ترا
اولئک الذین آن گروه که با مادر وپدر نیکوئی کرده اند وشکر نعمت بجای آورده نتقبل قبول
کرده شود عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کردند قولی آنست که احسن بمعنی حسن
باشد یعنی عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد ونتجاوز ودرگذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان
ایشان حفص در هر دو فعل نون مفتوحه میخواند ونصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات
ایشان ودرگذرانیم سیئات ایشان ومعدود باشند فی اصحاب الجنة در یاران اهل بهشت
وعد الصدق وعده داد خدای وعده راست در قبول نیکی وتجاوز از بدی الذی کانوا آن
وعده که بودند در دنیا یوعدون وعده داده شدند بآن وآن وعده درین آیت که وعد الله
الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات الآیة والذی قال وآنکس که گفت لوالدیه مر مادر وپدر خود را

وقتی که او را بایمان میخواندند اف لکما کراهت وننگ مر شمارا اتعداننی آیا وعده میدهید مرا
ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر بعد مرگ مرا برانگیزند وزنده از قبر بر آیند وقد
خلت القرون وبدرستی که گذشته اند قرنها بسیار من قبلی پیش از من از زمین ویکی باز نیامده
اند وهما یستغیثان الله وپدر ومادر او استغاثه میکردند بخدا ومیگفتند ویلک وای بر تو
آمن ایمان آر بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعده خدای در بعث وحشر حق راست
فیقول پس آنکس میگفت ما هذا نیست این که شما میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانها
پیشینان واباطیل واکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان عبد الرحمن ابی بکر رضی
الله عنه فرود آمده وعایشه رضی الله عنها این قول را منکر است وصحیح آنست در باب کافری که
در والدین عاق بود نازل گشته اولئک آن گروه عاق ومنکر الذین حق آنانند که واجب شد علیهم
القول بر ایشان کلمه عذاب وثابت شد فی امم قد خلت با گروهی چند از کفار که گذشته اند
من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو وآدمی انهم بدرستی که ایشان وآنان کانوا
هستند خاسرین زیانزدگان ولکل وهر یک را ازین فریق درجات پایها ومنزلهاست مما عملوا از جزای
آنچه عمل کرده اند پایهاء اهل خیر بجانب علو وپایها ارباب شر بطرف سفل ولیوفیهم وچنین مقرر
کرد خدای تا تمام گرداند بر ایشان اعمالهم جزاء عملهاء ایشان وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند
در ثواب بنقصان ودر عقاب بزیادت ویوم یعرض الذین کفروا ویاد کن روزیرا که عرض کرده
شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ ودر موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران وموافق
ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم وحسرت ایشان بیفزاید وایشانرا گویند اذهبتم
ببردید وبخوردید طیباتکم چیزهاء لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید
واستمتعتم وبر خورداری یافتید بها بان لذیذ یعنی باستیفاء لذات گردید وهیچ برای آخرت را
نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری ورسوائی
بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر کردید فی الارض در زمین بغیر در زمین
الحق بی استحقاق یعنی کبر می ورزید بباطل وبناوجه وبما کنتم تفسقون وبسبب آنچه
بودید که فسق می کردید وپای از دایره امر بیرون می بردید وسر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه
است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهید بیت پای از حدود شرع برون می
نهی منه خود را اسیر ونفس هوا مکنی مکن بی حبل شرع بنت خلاصی زچاه طبع ابن شنه را
زدست رها مکنی مکن واذکر اخا عاد ویاد کن برادر عاد را یعنی پیغامبری را که از قبیله عاد بود
ومراد حضرت هود است علی نبینا وعلیه السلام سبغ باید که حال او وقوم او را با معاندان قریش
بگو اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را واز عذاب خدای بترسانید بالاحقاف بموضع احقاف وآن

ریگستان بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه
گذشته بودند پیغامبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ و پس او نیز آمدند
یعنی بخت پیغامبری بود بخلق پیش از او و پس از او نیز انبیا بودند و چون او بقوم عاد مبعوث شد
دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا بانک مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ
بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روزی بزرگ و پر هول قَالُوا
گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمدی بما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان
ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ
الصَّادِقِينَ از راستگویان در وعده خود قَالَ گفت هود علی نبینا و علیه السلام که شتاب میکنید در طلب
عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و مرا در آن مدخلی نیست
وَأُبَلِّغُكُمْ و میرسانم شما را مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن بر من غیر از رسانیدن نیست وَلَكِنِّي
أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب
تعجیل مینمائید در سوره اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفت باران طلبیدند و سه
ابر برآمد و منادی ندا کرد یکی از آنها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا بر
ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده در
آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادی ایشان قَالُوا گفتند هَذَا عَارِضٌ این ابریست مُمْطِرُنَا
باران دهنده ما را هود علی نبینا و علیه السلام فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابر باران دهنده است بلکه
او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آن چیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این بادیست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ
و در وی است عذاب دردناک و او بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند و نابود میسازد
كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از انفس و اموال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد [illegible]
در غایت تندی و سرکشی [illegible] ریگ احقاف ریخت هفت شب و هشت روز و زیر آن ماندند
پس ریگ از ایشان دور کرد و ایشان را بدریا افکند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار
ایشان رسیدی لَا يُرَى دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن
ایشان خالی ماند كَذَلِكَ همچنانچه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ
گروهی کافران و مکذبان را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که ما ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ
در آنچیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال
و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند
وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند ایشان بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل
در وحدانیت خدا تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمدند فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان

سمعهم

سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدها ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان
مِنْ شَيْءٍ چیزی از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
انکار میکردند با آیتهای خدای یا معجزات پیغامبر را وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد ایشان را مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک
کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما را بوده مِنَ الْقُرَى از دیها چون حجر و موتفکه وَصَرَّفْنَا
الْآيَاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند از کفر ایشان
باز نگشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه
فراگرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای
آلِهَةً خدایان یعنی بتان که ایشان را بخدائی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را
در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و
شد و جای ایشان از نصرت بتان وَذَلِكَ و فراگرفتن بتان بخدای برای قرب بخدای إِفْكُهُمْ
دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچه هستند که بر می بافند و نسبت میدهند الوهیت را
بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر می تابند ع روی از توهم که [illegible] آب روی [illegible]
ارباب سیر رحمهم الله و اثار آورده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد از مراجعت از طائف بطن
نخله فرود آمد و شب برخاسته تهجد می گزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بیمن می رفتند
آنجا رسیدند آواز قرائت شنودند و خود را بحضرت نمودند و حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد
وَإِذْ صَرَفْنَا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی را از جن و ایشان
هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل و نامهاء هر یک که صاحب عین المعانی
تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دش مس ارد ابان احقم گویند نه عدد بودند و زوبعه از ایشان بوده
و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند [illegible]
و بر هر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می شنودند قرآن را و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنهنگام حاضر
شدند نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنْصِتُوا
خاموش باشید تا بشنوند در تفسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتادند
فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قرآن و با تمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت و [illegible]
و رسول صلعم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم
خود مُنْذِرِينَ بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا
بدرستی که ما شنیدیم کتابی را از نزدیک خدای أُنْزِلَ فرو فرستاده شد مِنْ بَعْدِ مُوسَى پس از کتاب
موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از وبوده از کتب یا موافق با آنها گویند آن

جنان یهود بوده‌اند وازنزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار کرده‌اند آنرا چنانچه معتقد یهود
است از آن جهت گفتند که انزل من بعد موسی تهدی راه می‌نماید آن کتاب الی الحق بسوی حق یعنی
آنچه درست وراست است از عقاید والی طریق مستقیم براهی راست یعنی رساننده بمقصود
یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدای یعنی محمد را صلعم وآمنوا به
وایمان آرید بدو وتصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم
از عذابی دردناک ومن لا یجب وهر که اجابت نکند داعی الله خواننده را اینجا که حضرت مصطفی است
صلعم فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند
عذاب بدو نازل خواهد شد واو عاجز نمی‌تواند ساخت خدای را از تعذیب خود ولیس له ونیست
مرورا من دونه اولیاء بجز خدای دوستان ومددکاران اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال
مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن
اختلافست بعضی برآنند که ثواب ایشان همین نجاتست چنانچه فرموده ویجرکم من عذاب الیم
واز سفیان ثوری رحمه الله منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک
سازند بر مثال بهایم وامام اعظم رحمه الله برین رفته وامام مالک رحمه الله یا جمعی برآنند که
ایشانرا بر احسان ثواب هست چنانچه بر اسائت عقاب خواهد بود واز ضحاک رحمه الله خبری
هست می‌آورد که ایشان ببهشت درآیند وامام نقاش رحمه الله پرسیده‌اند که ایشان از نعم
بهشت تناول کنند جواب فرموده که حق سبحانه ایشانرا تسبیح وذکر الهام دهد که از آن
چندان لذت دهند که بنو آدم از نعمتها بهشت در معالم آورده که از ضمره بن حبیب رحمه الله پرسیدند
که مومنان جن را ثواب هست فرمود که آری وآیت لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند وگفت
الانسیات للانسان والجنیات للجن وهم در معالم از عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل می‌کند که
مومنان جن را گرداگرد بهشت در ربضها خواهند بود نه در بهشت وقاضی در انوار
فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیده‌اند خدا نشناسان
اند منکران بعث ان الله الذی آنرا که خدای که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمان
وزمین را ولم یعی وماند نشد ورنج نرسید او را بخلقهن بیافریدن آنها بقادر تواناست علی ان
یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت ثابت است ونقص وانقطاع بدو راه نیابد
محصل معنی آیت آنست که آیا خدای با قدرتی چنین کامل ازلی وابدی بر احیای موتی قادر نیست
بلی آری هست انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه چیزها قدیر توانا بی عجز وتعب ویوم یعرض
ویاد کن روزی که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه نگرویدند علی النار بر آتش یعنی آتش را بر ایشان
عرض کنند واین قلبست که بر خلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه وتاکید ایراد میکند پس

ویجرکم من عذاب الیم

ایشانرا

ایشانرا گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی شما باور نکردید قالوا بلی گویند آری
هست پس سوگند خورند که وربنا به پروردگار ما که این راست بوده قال گوید خدای یا
خازن دوزخ ایشانرا که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه
بودید که کافر می‌شدید بقیامت وسخن پیغامبران باور نمی‌داشتید فاصبر پس صبر کن ای
محمد صلعم بر جفای قوم کما صبر همچنانچه صبر کرده‌اند اولوا العزم خداوندان ثبات وجد من الرسل
از پیغمبران وایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام ومراسم اجتهاد بتقدیم رسانیده
وبر معادات معاندان ومجادلات طاغیان وآزار وایذای منکران شکیبائی نموده‌اند یعنی ایشان
نوح اند وابراهیم وموسی وعیسی وعلیهم الصلوة والسلام وامام محیی السنه رحمه الله گفته
که اولوا العزم آنها اند که بر تخصیص بر ذکر یافته‌اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق واذ اخذنا
من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الآیه ودوم در وضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی
به نوحا الآیه وهمان اصحاب شرایع اند یا پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم قولی آنست که ایشان هجده
رسل اند همچنین که در سوره انعام نام ایشان هست وپیغامبر ما را صلعم امر شد فبهدیهم
اقتده ودر زاد المسیر آورده که همه پیغامبران اولوا العزم اند الا آدم ویونس وسلیمان علیهم السلام
وگفته‌اند بغیر یونس وبر جهه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت وحضرت عزت پیغامبر ما را
صلعم فرمود که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز می‌فرماید که شکیبائی می
ورز ولا تستعجل وطلب شتاب مکن لهم برای کفار قریش بنزول عقاب که بی شک در وقت خود
نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گوئیا که ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده
شده‌اند از عذاب یعنی چون هول فزع قیامت مشاهده کنند چنان می‌نماید ایشانرا که لم
یلبثوا درنگ نکرده‌اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را
در دنیا وبرزخ از هیبت عقوبات دوزخ بلاغ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظه کفایت است
فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد الا القوم
الفاسقون مگر گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان سورة محمد صلعم بسم الله الرحمن الرحیم
الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا وباز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع
کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل ونضر وعتبه یا مطعمان بدر
وایشان دوازده تن بوده‌اند از صنادید عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملها ایشانرا که از
مکارم می‌شمردند چون صله رحم وفک اسیر وحفظ جوار وحسن ضیافت والذین آمنوا
وآنانکه گرویده‌اند وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته چون اطعام طعام وصلهٔ ارحام
وآمنوا وگرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است علی محمد صلعم پیغامبر نیک ستوده شمائل

شده یعنی قرآن وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست و درست است یا محمد صلعم صاحب حق و حقیقت آمده
مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا محمد صلعم كَفَّرَ دور کرداند
خدای و بپوشد عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد بَالَهُمْ حال ایشان را
در دنیا و دین یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذَلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بآنست که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ در پی رفتند بباطل یعنی شیطان را وَأَنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ
از آفریدگار ایشان كَذَلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ
مثلها ایشان را یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه که ببینید ای مومنان
الَّذِينَ كَفَرُوا آنان را که کافر شدند بوقت محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را زدنی
حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون بسیار بکشید ایشان را فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس استوار کنید بند را یعنی
بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس بعد از اسیری یا منت
نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حَتَّى تَضَعَ
الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب أَوْزَارَهَا سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه رسد و حکم قتال غایت
و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال من با دجال است
امام شافعی و امام محمد رحمهما الله بر آنند امام مخیرست میان قتال و استرقاق و اطلاق و فدا
بمال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رحمه الله می فرماید که این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب
بدر بوده و حالا قتال متعین است یا استرقاق ذَلِكَ اینست کار نگاه دارید این کار را وَلَوْ يَشَاءُ
اللَّهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید مِنْهُمْ
ولیکن امر کرد بجهاد وَلَكِنْ (یبلو) تا بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما به بعضی یعنی معامله آزمایندگان
کند مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر را بمومن آزمایش
دهد تا گوشمال یابند و از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در
راه خدای و حفص قتلوا می خواند یعنی کشته شوند فَلَنْ يُضِلَّ پس خدای باطل و ضایع نکرداند
أَعْمَالَهُمْ کردارها ایشان را سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب
و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارها ایشان را وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ
و در آرد ایشان را به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ و بهشتی که تعریف کرده باشد برای ایشان تا مشتاق
شده باشند یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد جهت
ترویح ایشان بهشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید دین
خدای و پیغامبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد

قدمها

قدمها شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنان را که نگرویدند فَتَعْسًا لَهُمْ
خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشان راست وَأَضَلَّ و گم و نابود
سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملها ایشان را ذَلِكَ این خواری و بطل عمل ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آن چیزی را که خدای فرو فرستاده است
بر پیغامبر صلعم از امر بتوحید و قیام باحکام شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع گردانید حق سبحانه و تعالی
أَعْمَالَهُمْ کردارها ایشان را که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان
داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی
امرست یعنی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین مراد بلاد و ثمود و عاد است فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
پس بنگرند که چون بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبة کار و سرانجام حال آنانکه پیش
از ایشان بودند از اهل کفر و عصیان و تکذیب دَمَّرَ اللَّهُ هلاک کرد خدای و عذاب استیصال
فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد
بود تهدید کفار مکه است ذَلِكَ آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوستدار آنانست که ایمان آورده اند
پس ایشان را یاری می کند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه ناگرویدگان لَا مَوْلَى لَهُمْ هیچ دوستی
نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بفضل خود يُدْخِلُ
الَّذِينَ آمَنُوا در آرد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته و از برای
بعوض جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان جویها وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَيَأْكُلُونَ و می خورند كَمَا تَأْكُلُ
الْأَنْعَامُ همچنانچه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست برخوردن و عاقل باید
که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویه قوای نفسانی طعام خورد
و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بر قدرت
بر قدرت ربانی مدد و معاون بود نه آنکه عمر خود طفیل خوردن شناسد و در مرحله نعم
یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن و خواب مطمع نظرش نباشد و نعم ما قیل خوردن
برای زیستن و ذکر کردنست تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست وَالنَّارُ و آتش دوزخ
مَثْوًى مقام و آرامگاه است لَهُمْ مر ایشان را وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چند از اهل دیهها که بهر حال هِيَ
أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوت مِنْ قَرْيَتِكَ از اهل دیه تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن دیهی که
بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ پس هیچ یاری
نبود لَهُمْ مر ایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ برحجتی روشن

مِنْ رَبِّهِ از آفریدگار او چون پیغامبر صلعم و مومنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته
اند یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار و کردار بد او را
از شرک و معصیت وَاتَّبَعُوا و پی روی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوها خود را چون ابوجهل و مشرکان
مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشت الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ آن بهشتی که وعده داده
شده اند بآن پرهیزکاران فِيهَا دران بهشت أَنْهَارٌ جویها است مِنْ مَاءٍ از آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی
بوی رنگ و طعم او بتنگیر از حال خود مانند آبهای دنیا که تغیر پذیر باشد وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ
و جویها از شیر هر کز لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نکشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی ترش و تیز
نشده است بطول زمان مکث وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ و جویها است از خمر خوشگوار لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ
مر آشامندگان را که طرب دارد و خمار نی وَأَنْهَارٌ و جویها است مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهدی صافی
کرده باشد بلک مصفا آفریده شده از موم و فضلات وَلَهُمْ و متقیان راست فِيهَا در بهشت
با وجود این اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها که خواهند در لون و صافی و طعم لذیذ و بوی
خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب
ایشان را نه برای معاقبه کند و نه بدان معاتبه نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار
اربعه در زمین بهشت بزیر شجره طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر
شجره طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء جاریست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن
صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی مثنوی
آب صبرت جوی آب خلد شد ❊ جوی شیر خلد مهرت و ود ❊ ذوق طاعت گشت جوی انگبین
مستی و شوق تو جوی خمر بین ❊ در بحر الحقایق فرموده که آب اشارت بحیات دلست و لبن بفطرت
اصلیه که بحموضة هوا و تفاهت بدعت نکشته و خمر جوشش محبت الهی و عسل مصفی حلاوت
قرب و ثمرات عبارت از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود و وجودك ذنب لا یقاس
به ذنب بندار وجود ما کنا هیست عظیم لطفی کن و این گنه ز ما در گذران بعد از ذکر متنعمان
بوستان بهشت از حال محبت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که ایا مرکه در چنین
نعمت باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاوید است فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا و چشانیده
میشوند بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن
آب أَمْعَاءَهُمْ روده‌ها ایشان را آورده اند که چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی و منافقان را
عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمدن از مسجد بطریق استهزا از علما صحابه می پرسیدند
که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان
یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا می دارند إِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر

آن حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
مر آنان را که دانش داده اند از صحابه چون عبدالله مسعود و ابوالدردا و امثال ایشان رضی الله
عنهم و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند
که مَاذَا قَالَ چه گفت پیغامبر آنِفًا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه میگفتند
أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلها ایشان
بنفاق و شک وَاتَّبَعُوا و در پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ هواها نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند
بکلام سید انام علیه الصلوة والسلام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافته اند یعنی مومنان زَادَهُمْ
زیاده میکرداند استماع سخن پیغامبر ایشان را هُدًى بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشان را
آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بران فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس با انتظار میبرند منافقان و کافران
یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً انکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ
پس بدرستی که آمده و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا علامتها آن چون مبعث پیغامبر صلعم و قمر انشقاق
فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن
ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فاید ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر
دانشی که داری بر وحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست الا خدای و در حقایق سلمی آورده که
چون عالمی را گویند که اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانستی و در موضح آورده که بدان
که هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب
خود در معالم آورده که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفورست تا امت درین سنت
بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه
دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب مردان مومن و زنان مومنه را و این اکرامیست از خدای
درباره این امت که پیغامبر خود را امر کرد باستغفار گناه ایشان امر کرده و از امام علامه روح الله
روحه منقولست که حق سبحانه پیغامبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آنحضرت
صلعم متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از ان کریم ترست
که حبیب خود را گوید که از من چیزی طلب و چون طلبید بدو عطا نکند پس معلوم میشود که امت را
دولت آمرزش خواهد بود بیت هر کرا چون تو پیشوا باشد ❊ نا امید از خدا چرا باشد ❊ چون نشان
شفاعت کبری یافت بر نام نامیت طغرا آسمان با گناه کار بها چون شوداز نا امید واریها وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای
میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای رفتن و گردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ و آرام گاه و موضع قرار شما در عقبی یا مید اند
هر جا میروید در روز و هر جا می باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند

ومبالغه میکنند از جهت حرصی که بر جهاد دارند لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سورة
در باب قتال با کفار فاذا انزلت پس چون فرستاده شود سورة محكمة سورتی از قرآن بی نسخ
که در آن متشابهی نبود وذكر فيها القتال و یاد کرده شود در آن سورة امر بقتال و جهاد
رأيت الذين ببینی آنها را که هست في قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک و نفاق یا سستی
در دین ينظرون اليك می نگرند بسوی تو نظر المغشي عليه نظر آن کسی که فرو دآمده باشد
بروی بیهوشی من الموت از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فاولى
لهم پس وای بر ایشان یا دوزخ مر ایشانراست طاعة کار ایشان فرمان برداری است
وقول معروف و سخن نیک مثل سمعنا واطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال و عزم
کردند اصحاب جهاد ایشان خلاف و مدینه با زنان در خانها نشستند فلو صدقوا الله پس
اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لكان هر آینه آن راستی بودی خیرا لهم
بهتر مر ایشانرا فهل عسيتم پس آیا شاید و متوقع هست از شما ای منافقان ان تفسدوا اگر بخود گیرید
امور مردمانرا یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید في الارض در زمین و بسبب
جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد و تقطعوا و ببرید ارحامكم رحمها خود را از روی تکبر
و تعظیم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن و در وی بکردانید از فرمان که باس امور جاهلیة
رعیدان فساد و قطع رحم و سفک دما و امثال آن اولئك آن گروه که مفسد و معرض اند
لعنهم الله آنهااند که خدای ایشانرا لعنه دور کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشانرا کر دانیده تا سخن حق
نشنوند واعمى ابصارهم و کور ساخته دیدهای ایشانرا تا دلایل عبرت و قدرت نه بینند افلا يتدبرون
القرآن آیا چرا تفکر نمی کردند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نا فرمانی بکذرند ام على قلوب
بلك بر دلهای ایشانست اقفالها قفلهای آن یعنی چیزی که دلهارا بمنزله قفلها باشد مر درها را
و آن ختم و طبع الهیست بر آن نظم در که خدا بست بروی عباد هیچ کلیدش نتواند کشاد
قفل که او برد دلها زند کیست که بر دارد و در وا کند در تبیان آورده که یهود نعت حضرت
رسالت صلعم در توریة خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بعثت صفت
آنحضرت بسیار میگفتند و انتظار او خبر میدادند چون سید عالم صلعم مبعوث شد و بمدینه
آمد ایشان برگشتند از وی و خدای آیة فرستاد که ان الذين ارتدوا بدرستی آنان برگشتند
على ادبارهم بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بمحمد صلعم من بعد ما تبين
از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدى مر ایشانرا راه نبوت آنحضرت و بدلایل واضحه
دانسته بودند الشيطان دیو لعین سول اسان کرد و بیاراست لهم برای ایشان انکار و عناد
واملى لهم و خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبه ایشان تا در گناه بیفزایند ذلك

ان توليتم
خلق

الذين

این اهمال

این اهمال بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند جهودان للذين كرهوا مر آنانرا که کراهت
داشتند ما نزل الله از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست
که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سنطيعكم زود باشد که فرمان بریم شمارا في بعض الامر
در بعضی کارها یعنی مدد کار کنیم اگر با پیغامبر حرب کنید والله يعلم و خدای میداند اسرارهم
پنهانیها ایشانرا فكيف پس چگونه باشد حال ایشان اذا توفتهم الملائكة چون قبض کنند جان
ایشانرا فرستادگان يضربون می زنند وجوههم بر رویهای ایشان که مر حق بکردانیده اند
وادبارهم و بر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذلك قبض ارواح ایشان بدین وصف بانهم
بسبب آنست که ایشان متابعت کردند ما اسخط الله بچیزی که بخشم آورد خدایرا یعنی موجب
غضب وی کرد چون کتمان امر محمد صلعم و معاونه منافقان و مشرکان وكرهوا و بسبب آنست
که نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی خدا یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون
اظهار نعت پیغامبر و اقرار بدو و فرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملها ایشانرا
ام حسب الذين بلك پنداشتند آنانکه في قلوبهم مرض در دلهای ایشان نفاقست یعنی منافقان
تصور کرده اند ان لن يخرج الله آنرا که ظاهر نکرداند خدای اضغانهم کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته
اند در دل از پیغامبر و مومنان ولو نشاء و اگر ما خواهیم لاريناكهم هر آینه بنمائیم بتو ایشانرا یعنی علامتها
و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس تو بشناسی ایشانرا بسيماهم بعلامتی که دال باشد بر
نفاق ایشان ولتعرفنهم و هر آینه بشناسی ایشانرا في لحن القول در گردانیدن سخن از صوب صواب
بجهت تعریض و توریت والله يعلم و خدای میداند اعمالكم کردارهای شمارا و مناسب آن جزا خواهد
داد انس بن مالك رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول این آیة هیچ منافق نبود که نه حضرت
پیغامبر صلعم او را بشناخت بسیما و به بحث در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس بن مالك
رضی الله عنه نقل کرده اند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد
که برخواستند بر جبهه هریک نوشته بود که هذا منافق ولنبلونكم و هر آینه خدای می آزماید شمارا
بامر جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکند حتى نعلم المجاهدين تا بداند
مجاهدانرا یعنی ظاهر گرداند بر خلق که جهاد کنندگان کیانند منكم از شما والصابرين و صبر کنندگان
بر مشقت حرب ونبلوا و تا بیازماید اخباركم خبرهای شمارا که میگوئید در ایمان یعنی تا صدق و کذب
آن همه آشکارا شود و حفص در افعال ثلثه بنون می خوانند یعنی ما می آزمائیم تا بدانیم و بیازمائیم
خبرهای ایشان ان الذين كفروا بدرستی کمانانکه نگرویدند یعنی یهود قریظه و نضیر وصدوا
و باز داشتند قوم خود را عن سبيل الله از راه خدای که دین اسلام و شاقوا الرسول و مخالفت کردند
با رسول من بعد ما تبين پس از آنکه روشن بود و ظاهر شد لهم الهدى مر ایشانرا راه حق و در توریة

اتبعوا

خوانده و دانسته بودند لن یضرّوا الله زیان نتوانند رسانید خدای را شیئا چیزی یعنی از کفر و صد
ایشان از ضرری بدین خدای و به پیغامبر او نرسد بلک اثر آن شر بدیشان عاید گردد
وسیحبط اعمالهم و زود باشد که حبطه سازد خدای ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها
که میکنند یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در
آنچه حکم کند و اطیعوا الرسول و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید ولا تبطلوا اعمالکم
و باطل و بیهوده مسازید عملها خود را بریا و سمعه یا بعجب که کردار معجب مردود و مذموم است
در هر عملی عجب ره یافت ∴ روی از ره قبول برتافت ∴ ای کشته بکار خویش مغرور ∴
ور دور که قبول مانده مهجور ∴ تا چند ز عجب خودنمائی ∴ وز دیده به منی و مائی ∴ معجب مشو
از طریق تلبیس کز عجب بچه فتاد ابلیس ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریظ
و صدّوا و منع کردند مردم را عن سبیل الله از سلوک راه حق ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته گشتند
در روز بدر و هم کفار و حال آنکه ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله پس هرگز نیامرزد خدای
لهم مر ایشان را نزول آیه در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر کافر میرد
فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان و تدعوا الی السلم و مخوانید کافران را بصلح یعنی طلب مکنید
از ایشان نشانه ضعف و تذلل شما بود و انتم الاعلون و حال آنست که شما برترانید یعنی غالب
والله معکم و خدای با شماست بنصرت و عون و لن یترکم و ضایع نکند خدای و کم نگرداند
اعمالکم از ثواب کردارهاء شما انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازیست ناپایدار
و لهو و مشغولی بی اعتبار و ان تؤمنوا و اگر بگروید بخدا و رسول و تتقوا و بپرهیزید از معصیت
و فضول یؤتکم اجورکم بدهد مزدها شما را در آخرت و لا یسألکم و نمی خواهد خدای بر دادن
شما اموالکم مالهاء شما را یا حق سبحانه نمی خواهد همه مال شما را بلک بانفاق اندکی از آن حکم کرده
که عشر است و نصف عشر و ربع عشر ان یسألکموها اگر بخواهد از شما مالها شما را فیحفکم پس مبالغه
کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تبخلوا شما بخیلی میکنید بدان و نمی دهید بخوشدلی
و طیب نفس و یخرج و ظاهر میگرداند خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما اضغانکم
کینهای که در دلها شما را ها انتم شما هؤلاء ای گروه مخاطبان تدعون خوانده شده اید و فرموده شده
لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب جهاد
مصروف سازید فمنکم پس از شما هست من یبخل کسی که بخیلی میکند بزکوة یا بنفقه غزو و من یبخل
و هر که بخل ورزد با آنچه بر وی واجبست از انفاق فانما یبخل پس جز این نیست که بخل می ورزد
عن نفسه بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد والله الغنی و خدای بی نیازست از صدقات
و نفقات شما و انتم الفقراء و شما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از عواید نعمت و فواید کرامت

بس امروز

بس امروز یکی بدهید و فردا ده در عوض آن ده بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما
بارادات و مقاصد خود فایز گردید و ان تتولوا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از
انفاق یا اعراض کنید از اسلام و قبول احکام یستبدل بدل کند قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما
یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثم لا یکونوا پس نباشند آن قوم امثالکم مانند شما
بلک فرمان بردارتر باشند و پرهیزکارتر مرادینی کنند و ینبع اندازیمن و اشعر انست
که از حضرت پیغامبر صلعم سؤال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رضی الله عنه در پهلوی
آن حضرت نشسته بود دست مبارک را بران سلمان نزد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که
اگر دین مرتفع شود تا ثریا را اگر نداین آن مردمان از پارسیان و در لباب آورده که ابو الدرداء رضی الله
عنه بعد از قرائت این آیت می گفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیانند سورة الفتح و هی مکیة
بسم الله الرحمن الرحیم بصحت رسیده که سال ششم از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گذارد بار از بعد
از استماع آن رویا بنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد و سید عالم صلعم
بکارسازی مشغول شد و در روز دوشنبه غره ذو القعده این سال از مدینه بیرون آمد احرام
بعمره گرفت و هفتاد شتر جهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند و خبر توجه آنحضرت
بمشرکان مکه رسید بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح
لشکرگاه زدند و پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه خبردار شده بحدیبیه فرود آمده و از آنجا از
کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد پیغامبر صلعم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از آن
حلیس کنانی که سپهدار احابیش بود هم بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت
کعبه آمده اما قریش بر حمیة جاهلیة قرار ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول
صلعم و اصحاب او بمکه درآیند و پیغامبر عثمان را رضی الله عنه نزد ایشان فرستاد و ایشان او را باز
گرفتند و خبر قتل او رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عن قریب مذکور گردد
القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه
صلح واقع شد بر این جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود و نهان و آشکارا
بیکدیگر حیلها بیکدیگر تعرض نرسانند و مسلمانان سالی دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر
شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند و آنحضرت همانجا در حدیبیه نحر فرمود تا سر
مبارک ایشان را تراشیدند و بعضی شتران قربانی فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد
تا در مروه بکشند و بر فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و از صحابه نیز حلق و تقصیر واقع شد و هدی
خود را قربان کردند و پیغامبر صلعم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از

از سببها این سوره فرود آمده و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که امشب سوره
بر من نازل شده که دوست‌تر میدارم از انچه آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر ما
خواند و ایشانرا تهنیت گفت و اصحاب بیعت وی را مبارک گفتند انا فتحنا بدرستی که ما حکم
کردیم لک از برای تو فتحا مبینا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت
پرسیدند که فتح هو در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود
مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان می داشتند مر کفار رشان با کفار مجادله کردند و قرآن
بریشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بود و از بیت کر
بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشاییم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت
تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای امرزش طلب لیغفر لک
تا بیامرزد لک الله مر ترا خدای ما تقدم آنچه گذشته است پیش از وحی من ذنبک از انچه موجب عتاب
تو توانند بود و ما تأخر و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این
آیه و بعد از آن امام ابو اللیث رحمه الله فرمود که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است و اینده
جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را ببرکت او و می آمرزد گناه امت را به شفاعت
او سلمی رحمه الله فرمود که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت ذلت در صلب وی
بوده و گناه امت را بوی اسناد فرمود چه او پیش رو و کارسازی ایشانست ویتم و دیگر
بفضل عمیم خود تمام گرداند نعمته نعمت خود را علیک بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام
نبوت با ملک یا بقبول شفاعت ویهدیک صراطا مستقیما و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد
بران وینصرک الله و یاری کند ترا خدای نصرا عزیزا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد
یعنی تو بانصرت تام و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و تردد
نبودند حق سبحانه فرمود که هو الذی اوست آنکه انزل السکینة فرو فرستاد آرامش و سکون
فی قلوب المؤمنین در دلها گرویدگان لیزدادوا تا زیادت کنند ایمانا گرویدنی مع ایمانهم
با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را بیقین دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند
افزون سازند آنرا با ایمان بفروع شرع ولله و مر خدایراست جنود السموات لشکرها اسمان از ملایکه
والارض و جنود زمین از مؤمنان مجاهد برای اهل ایمان جهاد کنند و بنصرت الهی واثق
باشند که هر که که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه وی باشد
او [illegible] و وقت غزا با اعدا خود فرو نگذارد شعر نصرت از و طلب که بمیدان قدر
هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست وکان الله و هست خدای علیما دانا بمصالح خلق حکیما
صواب کار در انچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلها گرویدگان فرستاد لیدخل المؤمنین

والمؤمنات

والمؤمنات تا در آرد مردمان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدات جنات
بوستانها که میرود تجری من تحتها الانهار در زیر عمارات یا در تحت اشجار آن جویهای
خالدین فیها جاوید مانند در وی ویکفر عنهم و برای آنکه بپوشد از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا
یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بر روضه رضوان درآیند وکان ذلک
و هست این مر ایشانرا عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او فوزا عظیما رستگاری بزرگ
وجه فوز عظیم تر آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و مقاصد فایز گردند ویعذب المنافقین
والمنافقات و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه والمشرکین
والمشرکات و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظانین بالله گمان برندگان بخدای
ظن السوء گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان می بردند که پیغمبر
صلعم که بحدیبیه می رود خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد
گشت پس حضرت صلعم سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود که علیهم بر ایشان
کان برندگانست دایرة السوء گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وغضب الله
و خشم گرفت خدای علیهم بر ایشان ولعنهم و براند ایشانرا از رحمت خود واعد لهم جهنم
اماده کرد برای ایشان دوزخ را وساءت مصیرا و بد بازگشتیست دوزخ ولله جنود السموات
والارض و مر خدایراست لشکر اسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همه مملوک
و مسخر وی اند چنانچه لشکریان مر سردار خود را انکار این سخن جهت وعده مؤمنانست بنصرت
الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقانست تا از تعذیب ربانی کردند وکان الله
و هست خدای عزیزا غالب در فرمان خود حکیما دانا در انچه فرماید انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم
ترا شاهدا گواه بر اقوال و افعال تو و مبشرا و مژده دهنده انانرا که سکینه بر دلها ایشان نازل
شد ونذیرا و بیم کننده مر انانرا که گمان بد برده اند پس تو امت را بگو که فرستادن و بیم کردن
و بشارت من برای آنست لتؤمنوا بالله که تصدیق کنند مر خدایرا ورسوله و مر فرستاده او را
وتعزروه و تقویت دهید دین او را وتوقروه و بزرگ دارید فرمان او را وتسبحوه و پاکی یاد کنید
مر او را بامان گذارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه
و توقروه عاید بحضرت پیغامبرست صلعم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که
تعظیم او بحقیقت حق است چه بامر او وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم
امر الهی نیز هست و خود که یار دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجا آرد بیت در حریم سر تعظیم تو
کس را راه نیست و از کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست ان الذین یبایعونک بدرستی که انانکه
بیعت کردند با تو در حدیبیه انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود با

به بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست مراد بیعت و ذکران باید
سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچ کس
تصریح نکرد الا برای انکه اخص و اشرف موجوداتست و از همین مقام است که من یطع الرسول
فقد اطاع الله ید الله فوق ایدیهم خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت
پیغامبر خود فوق ایدیهم زبر توتهای ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغامبر در
معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغامبر صلعم میگرفتند و ید الله
زبر دستها ایشان بود در مبایعه فمن نکث پس هر که بشکند عهد را فانما ینکث جز این نیست که
می شکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او برسد و در موضح آورده که سه
راجع با اهل آن میشود یکی مکر و لا یحیق المکر السیئ الا باهله دوم ستم انما بغیکم علی انفسکم
سیم نقض عهد و من نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند نظم
پیمان شکن که هر که پیمان بشکست ٭ از پای درافتاد و برون رفت ز دست ٭ از آنکه درست
بود پیمان الست ٭ نشکست بهیچ حال هر عهد که بست و من اوفی و هر که وفا کند بما عاهد
بآنچه عهد کرده است علیه الله برای خدای فسیؤتیه پس زود بدهد خدای مر او را اجرا عظیما
مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغامبر صلعم چون متوجه مکه
شد به نیت عمره به بعضی اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که در
سفر موافقت و موافقت کنید ایشان از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند
حق سبحانه خبر داد پیغامبر خود را که چون بمدینه رسی سیقول لك المخلفون زود باشد که
بگویند مر ترا که باز پس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایلی که مذکور شد عذر
آرند که شغلتنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع می شد و اهلونا
و زنان و فرزندان ما که از بی کسی بی نوا و بی برگ می ماندند فاستغفر لنا پس طلب آمرزش کن
برای ما که تخلف کردیم و در موافقت مرافقت ننمودیم یقولون میگویند بالسنتهم بزبانهای
خود ما لیس آنچه نیست فی قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میکنند
و در دل ایشان از آن خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن یملك لکم پس کیست که مالك بود برای
شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای بکم ضرا بشما
قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف او اراد بکم یا اگر خواهد بشما
نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهالی بل کان الله بلك هست خدای
بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا و میداند که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغولی مال
و فرزندان نداشتید بل ظننتم بلك گمان می بردید ان لن ینقلب الرسول انکه باز نگردد پیغامبر

والمؤمنون و رجعت نکنند مومنان الی اهلیهم بسوی خود اهالی بمدینه ابدا هرگز بلك مشرکان ایشان را
بکشند و مستاصل گردانند و زین ذلك و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیارایست استیصال
پیغامبر و اصحاب او را تا متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم و گمان می بردید ظن السوء
گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد و کنتم و گشتید شما بدین گمان قوما
بورا گروهی هلاك شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت و من لم یؤمن بالله
و هر که نگروید بخدای و رسوله و بفرستاده او و بدل تصدیق خدا و رسول نکند فانا اعتدنا پس
بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین مر ناگرویدگان را سعیرا آتشی افروخته و لله ملك السموات
و الارض و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها تمام امور ممالك علوی و سفلی در قبضه قدرت
اوست یغفر می آمرزد گناه بزرگ لمن یشاء هر که را میخواهد و یعذب و عذاب میکند بگناه خورد من
یشاء هر که را اراده می کند و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان را رحیما مهربان
بر ایشان سیقول المخلفون زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند
یعنی همان اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم آنگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد مغانم خیبر است
لتاخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را در این سفر آورده که پیغامبر
صلعم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه نمود و
حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا برود و غیر ایشان در این جنگ اتفاق
نکنند و چون عزم جزم شد جماعت مخالفان گفتند بگذارید ما را تا پیروی کنیم شما را بغزوه خیبر آیهم
یریدون میخواهند مخالفان ان یبدلوا انکه تغیر دهند کلام الله سخن خدای یعنی حکم او را که فرموده
که غیر حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی
یعنی با ما بیرون میائید کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از رفتن شما یا به
پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند خدای برین حکم نکرده بل
تحسدوننا بلك شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت شما شریك نشویم نه چنین است که مخالفان میگویند
بل کانوا لا یفقهون بلك هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندك چیزی اقل المخلفین بگو مر
پس ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی
باس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب
که مرتد شدند بعد از وفات پیغامبر صلعم یا هوازن یا غطفان در حیات آنحضرت که بوادی
حنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند مخلص آیت آنکه شما را بجنگ مردی محارب
مبارز خواهند خواند که شما تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید شان او یسلمون یا مسلمان شوند
اگر این قوم مشرك یا مرتد ند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان اند قتال است یا جزیه

وبرای تقبل اسلام یعنی انقیاد باشد فَإِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شما را
بقتال آن گروه يُؤْتِكُمُ اللَّهُ بدهد شما را خدای أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت
در عقبی وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و تثبت بر دلی کنید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانچه اعراض کردید
مِنْ قَبْلُ پیش از این از سفر حدیبیه يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی
دردناک و چون متخلفان را این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند
ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف می کنیم تا مآل حال ما بچه انجامد آیه آمد که لَيْسَ عَلَى
الْأَعْمَى نیست بر نابینا حَرَجٌ گناهی اگر بحرب نرود وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ حرج بزه اگر از
جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ و نه بر بیمار حَرَجٌ تنگی و اثمی اگر با مجاهدان موافقت نکند چه
اینها معذورند وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ
جَنَّاتٍ در آرد خدای او را به بهشتها و آن جنان بوستانها که پیوسته تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدا و رسول يُعَذِّبْهُ عذاب
کند او را خدای عَذَابًا أَلِيمًا عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم آن منقضی نشود و آن عذاب
حرمانست چه بمخالفت امر خدای از دولت لقا مهجور و بنا فرمان رسول از شفاعت و سعادت
محروم خواهند ماند نعوذ بالله من الحرمان بیت سوز آتش محرومیم که هیچ عذابی زیر روی زمین
الم چون عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت رسول صلعم بحدیبیه نزول فرمود خراش
بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه
خراش را از درآمدن و سخن گفتن منع کردند آنحضرت ثانیا ذو النورین را رضی الله عنه فرستاد
او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغامبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را طلبید
و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند
و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود در کشاف آورده که حضرت در زیر درخت
شجره سمره قرار گرفت و شاخهای آن بر پشت مبارک وی فرو آمد عبد الله مغفل رضی الله عنه
میگوید من قائم بودم بر سر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی دور
داشتیم و صحابه بیعت کردند بر ترک و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله و سلامه
علیه فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده پیغامبر
صلعم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان
گویند چه حق سبحانه از این قوم خشنود شد چنانچه می فرماید لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ بتحقیق که خدای خشنود
گشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در
زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلها ایشانست از اخلاص و وفا

وصدق

وصدق وصفا فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَيْهِمْ بر ایشان وَأَثَابَهُمْ و پاداش
داد ایشان را فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست یا مکه یا هجر وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد
ایشان را از فضل خود غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر يَأْخُذُونَهَا فرا گیرند آن را از زر و نقود و ضیاع
و عقار وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب و غلبه دهنده دوستان حَكِيمًا حکم کننده بعقوبت
دشمنان وَعَدَكُمُ اللَّهُ وعده کرده است خدای شما را ای امت مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در
بلاد فارس و روم بلک در اطراف و اکناف عالم تَأْخُذُونَهَا فرا گیرید آن را تا قیامت فَعَجَّلَ پس
بتعجیل نقد داد لَكُمْ مر شما را هَذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد أَيْدِيَ النَّاسِ
دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفاء ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ از شما تا حلفاء
یهود ترسیده بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید
وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانه مؤمنان را بر راستی قول پیغامبر صلعم در
فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنائم وَيَهْدِيَكُمْ و براه نماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی
راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گشتن کار با لطف لم یزلی ارباب
سیر رحمهم الله رانند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از سفر حدیبیه مراجعت نموده بحکم
وعده وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا کار سازی حرب خیبر باز فرمود و با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون
آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحب روان شد سحری بود که از طریق وادی
حرضه بمیان قلعها خیبر بار در آمد و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات
زرع روی بحدائق و مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان درآمد گفتند والله محمد
صلی الله علیه و سلم والخمیس و روی بحصارها نهادند و آنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر
انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال نه نهادند
و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح
گشت و در مغازی محمد اسحق رحمه الله مذکورست که اول الحصون خیبر ناعم را فتح کردند پس
نطاة و شق او بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته
شد و اقمشه و امتعه و اطعمه بسیار بدست مسلمانان افتاد بعد از محاصره حصار قموص اشتغال
فرمودند و حضرت صلعم را در آن وقت صداعی طاری شد و بخود سواری نمی توانست فرمود
و قلعه بغایت محکم بود و انجا حرب فراوان وقوع یافت و بالاخره بدست مرتضی علی کرم الله وجهه
مفتوح گشت و در آن قلعه خیبر را کشت در آهنین از حصار برکنده سپر خود ساخت و یهود
زینهار خواستند و غنایم بسیار بدست صحابه افتاد و گنج ابو الحقیق باز یافتند و انجا حضرت را
زهر دادند و بره زهر آلوده با وی بسخن آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند وَأُخْرَى

مرحب

الحمد لله [illegible]
الحمد لله [illegible]

نخوان معجز او کرد از طلبی ٭ حدیث بره بریان شنو که تا حضرت وَأُخْرَى و وعده کرده خدای
شما را غنیمتها دیگر یا فتح شهرها دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا بر آن و غنیمت
آن قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بِهَا بآن مراد غنائم هوازن است
یا مداین فارس و روم و شام مجاهد میگوید که هر فتح که تا قیامت این امت را دست دهد
درین داخلست وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطاء
غنائم قَدِيرًا توانا است وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه
کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر اینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت
کردندی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا کارسازی که ایشان را نگاه دارد وَلَا نَصِيرًا و نه یاری
که ایشان را مددکاری نماید سُنَّةَ اللَّهِ سنة نهاده است خدای سنة نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن
سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از این در امتان دیگر که همیشه انبیا بر ایشان غالب بوده اند
وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا تغییری هرچه در آن مقرر و مقدور شده
لا محالة کائن خواهد شد و دست تصرف هیچ کس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد
کشید ٭ تغییر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بفرمان قضا کار ندارد ٭ در دایره امر کرد ویش نگنجد ٭
با سر قدر چون و چرا کار ندارد ٭ آورده اند که بوقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیبیه
بود که هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و تیغها آورده بودند
تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم غلبه کرده ایشان را بگرفتند و آنحضرت
ایشان را آزاد کرد و آیة نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنخداوندی که از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ
باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما تا صلح کردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه کرد دستهای شما
از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب
ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارانند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه
میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت
تعظیم خانه خدای بَصِيرًا بینا و شما را بدان جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان آنانند که کافر
شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند آنرا
نیز که برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا در حالتی که بازگشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ از آنکه مَحِلَّهُ بجای
او که مکان نحر است یعنی منا خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند
و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان
باز میداریم جهت گروهیکه در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان
گرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ایشان را ندانسته اید و آن

هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان
در مکه و شما ایشان را نمی دانید یا عیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلطند أَنْ تَطَئُوهُمْ
بدانست اند رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را
در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک می ساختید فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شما را مِنْهُمْ
از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مومنان بانادانی چون کفارت
و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق است تطوهم است یعنی میکشید ایشان را بی آنکه دانید جواب لولا
هر اینه ما دست شما را از ایشان کوتاه نمی کردیم پس منع کرد شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه
داشت ایشان و این برای آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل گرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق یا دتی خیر است و گفته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا
اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر اینه عذاب
می کردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک در مولم و موجع و در دنیا
بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون کردند و در آوردند آنانکه
نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلها خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیة جاهلیة که
بنده را از فرمان برداری باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم را با یاران او در مکه
نمی گذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی در میان
ما در نیاید چون ایشان این عصبیه پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ
آرام و وقار خود را عَلَى رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح
راضی شده معاودت نمودند و سهل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسند و راضی نشد که محمد صلی الله علیه و سلم رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ
و ثابت داشت خدای مومنان را كَلِمَةَ التَّقْوَى بر کلمه تقوی که کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم
که اهل مکه نپسندیدند یا محمد صلی الله علیه و سلم رسول الله که به کتابت آن رضا ندادند
وَكَانُوا و هستند مومنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن
و اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی
از صحابه گفتند که تعبیر خواب پیغامبر صلی الله علیه و سلم راست نشد و ما طواف خانه نکردیم
و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر اینه راست کرد خدای و محقق ساخت رَسُولَهُ برای
فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی ولی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد
و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر اینه در آیید شما بمسجد الحرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ چون خواسته است
خدای و گفته اند استثنا حکایة قول پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که در وقت تقریر رویا فرمود

که بمسجد الحرام در آیید آمنین در محلی که ایمن باشید از اعادی محلقین تراشندگان
رؤسکم سرهای خود را ومقصرین وچیدگان موی از سر یعنی بعضی تراشید وبعضی بچینید
لا تخافون نترسید از هیچکس فعلم پس دانست خدای ما لم تعلموا آنچه شما ندانستید از حکمت در تاخیر عمره
فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید من دون ذلک پیش از این قبل از دخول در مسجد
حرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبرست تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره
خالی شده بآن فتح شادمان گردد هو الذی ارسل اوست آنخداوندی که فرستاد رسوله رسول خود را که محمد
است صلی الله علیه وسلم بالهدی براه نمودن خلق بابیان کردن احکام ودین الحق ودین درست که
اسلام است لیظهره تا غالب گرداند آن دین را علی الدین کله بر همه دینها یعنی اگر تا دینی حق باشد
احکام آنرا منسوخ سازد واگر باطل بود بر اندازد وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا مقهور
ومغلوب مسلمانان شوند وآن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا وعلیه السلام وکفی بالله
وبسنده است خدای شهیدا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله نویسید همی نخوریدکه
ما میگوئیم محمد رسول الله محمد فرستاده خداست بحق والذین معه وآنانکه با وی اند از مومنان اشداء
سخت دل وغلیظ اند علی الکفار بر کافران رحماء مهربان ومشفقان اند بینهم میان یکدیگر
تریهم می بینی ایشان را رکعا رکوع آورندگان سجدا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند
بنماز ودر موضح فرموده که این مناقب راجع است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما درین الفاظ ایماست
باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمعنی خاص والذین معه مدح صدیق است رضی الله عنه
که بقرب ومعیت ورفاقت در دار وغار مخصوص بود واشداء علی الکفار صفت فاروق است
رضی الله عنه درین که چه در نهایت شدت وغلظت او با اهل شرک ونفاق همه علما را اتفاق
است رکعا سجدا نعت ذو النورین است رضی الله عنه که رافت وحیا ودلنوازی ووفاری
معروف ومشهورست ونزد خالق وخلایق بدان صفات وسمات موسوم وموصوف بود
سجدا شرح حال مرتضی علی است رضی الله عنه که اکثر اوقات واغلب انات او بوظایف
طاعات وعبادات می گذشت تا حدی که هر شب آواز تکبیر احرام از خلوت وی باستماع خادمان عتبه
علیه اش می رسید یبتغون می طلبند این بزرگان فضلا من الله فضلی از خدای یعنی زیادتی ثواب
از وی می جویند ورضوانا وخشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم در
رویهای ایشان ظاهر بود من اثر السجود از اثر سجده کردن در لباب میگوید که اثر غبار در جبین مبین
ایشان لایح بود به روی نماز کنانند در نظر اهل دل چون خورشید تابان است من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکورست چون ارواح ببرکت قرب الهی صفا فی شد انوار
موافقت بر اشباح ظاهر کرده بیت درویش را گواه چه حاجت که عاشق است ** رنگ رخش زدود

زدوده بین وبدان که هست ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی
التوریة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکورند ومثلهم فی
الانجیل وصفت ایشانست در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی علیه السلام نیز مسطورند
یا صفت ایشان در انجیل کزرع مانند کشتیست که در اول حال اخرج بیرون آرد
شاخ خود را یعنی تخم زند ویک شاخ بیرون آید شطاه پس قوی گرداند آن یک شاخ را
فاستغلظ پس سطبر شد فاستوی علی سوقه پس بایستاد بر ساقها خود اول دانه بود وگیاهی
ضعیف بآخر درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد برزگران را از قوت وسطبری وراستی وخوبی
او این مثلیست وممثل وی حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ویاران وی رضی الله عنهم
که باول دعوت اسلام ضعیف وهر چند بر آمد قوت گرفت وسبب تعجب عالمیان شد حق
سبحانه این تمثیل زد لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند بیاران پیغامبر کافران امام قشیری
رحمه الله فرموده که ایة در شان صحابست پس هر که بر ایشان خشم گیرد وایشان را دشمن دارد
داخل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات
وکرده اند کارهای پسندیده وستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده مغفرة
آمرزش گناه واجرا عظیما ومزد بزرگ سورة الحجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین
آمنوا ای آن کسانیکه گرویده اید لا تقدموا پیشی مگیرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله
پیش از قول خدا ورسول او یعنی سخن مگوئید یا تعجیل مکنید در امر ونهی پیش از نزول وحی یا در
معنی وتاویل کتاب وسنت پیشی مگیرید بر پیغامبر که او بدان داناترست واتقوا الله وبترسید
از خدای در تقدیم بر وی قولا وفعلا ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال شما را
علیم داناترست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید
اصواتکم آوازهای خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغامبر ایشان را تعلیم میفرماید ادب میدهد
یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز وی بر مدارید ولا تجهروا وآشکارا مسازید
له بالقول برای او سخن را یعنی بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون آشکارا خواندن برخی از
شما لبعض مر بعضی را بلک آواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم کرده ادب باشید وگفته اند
او را بنام وکنیت مخوانید چنانچه یکدیگر میخوانید بلک به یا نبی الله یا رسول الله خطاب کنید
ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملها شما بسبب این جرات وانتم لا تشعرون وشما ندانید که عملها شما حبطه
شد بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت
ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد بیت نگاه دار ادب در طریق عشق ونیاز ** که گفته اند طریقت
تمام آدابست ** آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مرد بلند آواز بود وپیوسته با حضرت

رسالت صلعم بلند سخن گفتی چون این آیه نازل شد در خانه بنشست و بگریه و زاری مشغول
شد خبر بآنحضرت رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش
من گرانی هست و من در مجلس شما با واز بلند سخن میگویم ترسیده ام که عمل من حبطه شده باشد
حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که راضی نیستی بانکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر
یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم بدین بشارت هرگز آواز
در حضور شما بلند بر ندارم آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ
آوازهای خود را عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای و باادب و آزرم سخن میگویند أُولَئِكَ
آن گروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ دلها ایشان را لِلتَّقْوَى
برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است خدای تعالی دلها ایشان را
و آزمودن بمعنی پاک کردنست چنانچه زر را در کوزه اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای
خالص بماند گویند این زر آزموده بیت در بوته امتحان کرم بگداری منت دارم که بی غشم میسازی
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر این گروه پاکیزه دلانراست مغفرة آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ بی کران
که پیغامبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستاد بحیی از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیر چند از ایشان بمدینه
آورده اند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان
از برای اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت پیغامبر صلعم استراحة فرموده
بودند ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهره می رفتند و نعره می زدند که ای محمد صلعم بیرون ای
تا معهم اسیران ما باز دهی آن حضرت بیدار شد و بیرون آمد یکی از ایشان را حکم ساخت آنکس
حکم کرد که نصفی اسیران را فدا فراگیر و نصفی را آزاد کن حضرت همچنان کرد آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ
يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پس آن أَكْثَرُهُمْ
بیشتر ایشان لَا يَعْقِلُونَ ذهن انسانیه ندارند و رعایت ادب نمی نمایند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان
صَبَرُوا صبر کردندی حَتَّى تَخْرُجَ تا بیرون آئی تو إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی
خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیرانرا آزاد می کردی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را
که توبه کنند از بی ادبی رَحِيمٌ مهربانست با اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب می کنند
چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب نعمت بیت سرمایه ادب بکف آور که این متاع
آنرا که هست سود ابد آیدش بدست آورده اند که حضرت رسول الله صلعم در سال نهم
از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان فراگیرد و میان ولید و
ایشان در جاهلیة خونی واقع بوده چون خبر آمدن ولید بشنودند از سر عداوت دیرینه
گذشته طرح محبتی بر انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی

بیرون آمدند ولید پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغامبر صلعم آمد و بعرض رسانید که
بنی المصطلق مرتد شدند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را
با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرموده که در کار ایشان احتیاطی تمام بجای آر و تعجیل نمای خالد
برفت و کس بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و جماعت
میگذارند و شعار اسلام از ایشان ظاهرست باز آمد با خالد گفت و خالد بعرض حضرت رسانید
و آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِنْ جَاءَكُمْ اگر آید بشما فَاسِقٌ دروغگوئی بیرون رفته
از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری بیاره موحش که موجب تاثر خاطر باشد فتبینوا
پس تفحص کنید و نیکو دریابید أَنْ تُصِيبُوا تا نرسید بکروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ نادانی یعنی
گمان برید که کافرند با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوا تا
پس گردید عَلَى مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید نَادِمِينَ پشیمان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن
امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ و بدانید آنک در میان شما
رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت
او عرض کنید لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی قبول شما بشنود پیغامبر صلعم و برای شما کار کند
فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید و هلاک شوید وَلَكِنَّ اللَّهَ
و لیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده است إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بشما ایمان و توحید را وَزَيَّنَهُ و بیارا
ست آنرا فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و دشمن ساخته و مکروه
گردانیده است إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست
وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی کردن أُولَئِكَ آن گروه که تحقیق اختیار کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه
یافتگان بطریق صلاح و ان تزیین ایمان و تکریه کفر فَضْلًا برای فضیلت مِنَ اللَّهِ از خدای
یعنی فضلی که خدای بشما خواسته وَنِعْمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست بصدق
و کذب مخبران حَكِيمٌ محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار می
فرماید که از خبرهای نادرست انواع فتنها می زاید هرگز سخنان شبهه آمیز مگو و آن راست که بهتان
فتنه انگیز مگو خامش کن و گر چاره نداری ز سخن سوخته مگو و تند مشو تیز مگو آورده اند که
میان عبد الله رواحه رضی الله عنه و ابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مجادله
رفت و بدان انجامید که از قوم هر یک جماعتی مدد آمدند و بهم از شتم و سفاهت بحرب
و ضرب منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان اقْتَتَلُوا
کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَيْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید
ایشانرا بحکم خدای فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و از فرمان در گذرد إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى

الاخری

بران دیگری واز صلح عدول نماید و بفرمان او راضی نبود فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید
با آن گروه که بغی میکنند حتی تفیء تا باز گردند الی امر الله بحکم خدای و گردن گیرند فان فاءت
پس اگر باز گردند آن طایفه باغی براه حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فاصلحوا
بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق
تجاوز ننمایید واقسطوا و داد کنید در همه کارها ان الله بدرستی که خدای یحب
المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند
چه مدار کار ملک و دین بر عدالت است نظم عدل را لشکریست جان افزای٭ عدل مشاطه ایست
ملک آرای٭ عدل کن زانکه در ولایت دل٭ در پیغامبری زند عادل انما المومنون اخوة جز این
نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را چه منتسبند باصلی واحد که آن ایمانست فاصلحوا
پس بصلاح آرید بین اخویکم میان برادران شما هر گاه که خلافی و شقاقی واقع شود تخصیص اخوین
بذکر جهت آنست اقل جمعی که میان ایشان مخالفه افتد دو کس اند یا مراد بنا اوس و خزرج
باشد و ایشان دو برادر بوده اند واتقوا الله و بترسید از عذاب الهی نقلست که جمعی که از بنی

لعلکم ترحمون

تمیم استهزا می کردند بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی
الله عنهم حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا یسخر
باید که فسوس نکنند و استخفاف ننمایند قوم گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا
شاید که باشند از آنانکه فسوس کرده اند خیرا منهم بهتر از فسوس کنندگان بعضی از ازواج
طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه را رضی الله عنها بیهودیه
غیبت کردند حق سبحانه فرمود که ولا نساء و نشاید که زنان استهزا کنند من نساء از زنان عسی ان یکن
شاید باشند آنها که استهزا کرده شده اند خیرا منهن بهتر از استهزا کنندگان و ثابت قیس رضی
الله عنه عیب یکی از صحابه گفت از آن نیز نهی آمد که ولا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای
خود یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحدند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب
کرده باشد بیت عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز٭ و ابو مالک انصاری عبد الله بن حذرد
را رضی الله عنهما گفت یا اعرابی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که ولا تنابزوا
و مخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبها ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشان را
بیهودیه و نصرانیه ملقب سازند یا مومن را فاسق و منافق خوانند بئس الاسم الفسوق بد نامیست
کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بعد الایمان بعد از دخول او در ایمان ومن لم یتب
و هر که توبه نکند ازین منهیات فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران از نفس
خود که آنرا در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی می آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان

بعض

بپرهیزید و بگذارید کثیرا من الظن بسیاری را از گمانها ان بعض الظن اثم بدرستی که بعضی
از گمان اثم بزه است و گناه بران مترتب باشد و بباید دانست که گمان چهار قسمست اول مامور
به و آن حسن ظن است بخدای و مومنان و در خبر آمده که آن حسن الظن من الایمان
دوم حرام و آن گمان بد است بخدا و مومنان و آنست موجب اثم سیم مندوب الیه و آن
تحری باشد در امر قبله و بنا دادن در غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است
در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات
است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل بیت بد نفس مباش بدگمان باش٭ و از فتنه و مکر در امان
باش٭ آورده اند که دوتن از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله
عنه نزد حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستاده ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت اسامه
را رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان رضی الله عنه
باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه
سمیحه رود آبش خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام
نداشته یا با ما بخل ورزیده دیگر روز که نزدیک حضرت رسول صلعم آمدند فرمود که چیست
این سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت
فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و این آیه نازل شد که گمان بد مبرید
ولا تجسسوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید ولا یغتب
بعضکم و باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضا بعضی دیگر را چنانچه در باب سلمان کردید
و غیبت آنست که غایبانه سخنی گوید که اگر مواجهه با او گویند از آن کاره بود و پس تمثیلی میفرماید
برای زشتی غیبت برین وجه که ایحب آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل آنرا
که بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود را میتا در حالتی که مرده بود و آن برادر یک نفس شما
از آن نفرت نماید فکرهتموه پس مکروه داشتید آنرا و نخورید پس همچنانچه اکل گوشت مرده را کارهید
باید که غیبت را کاره باشید نظم آنکس که لوای غیبت افراخته است٭ از گوشت مرده کار رغذا
ساخته است٭ وانکس که بعیب خلق پرداخته است٭ از آنست که عیب خویش نشناخته است٭
واتقوا الله و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت ان الله تواب بدرستی که خدای پذیرنده توبه
است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن رحیم مهربانست بر آنانکه باز ایستند از غیبت
گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا وقتی که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زاده الله
تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد صلعم
کس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیه آمد که یا ایها الناس

میتا

ای مردمان إنا خلقناكم بدرستی که ما آفریده‌ایم شما را من ذكر وأنثى از مردی و زنی که آدم و حوا اند
و چون همه از یک پدر و مادرند پس نسبی فخر کردن و در نسبی دیگر طعنه زدن هیچ وجهی ندارد
الناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم آدم والام حوا بیت نسب آدمیانی که تفاخر ورزند
از ره دانش و انصاف چه دور افتادند نرسد فخر کسی را بسبب بد گوهری چونکه در اصل ز یک
آدم حوا زادند و آنکه کسی بقبایل و عمایر می نازد باید که داند که تشعب شعوب و بطون برای
تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وجعلناكم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتها
عظیم منسوب باصلی واحد وقبائل و قبیلها منشعب بر شعوب لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را
و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از زید
قریشی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثل خزیمه شعبیست مشتمل بر چند
قبیله یکی از آن کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش جمع عماره است از کنانه
و بعد از عمایره بطونست چون لوی که بطنیست از قریش و بعد از آن افخاذ است چون هاشم
که فخذیست از لوی پس عشایر چون عباس از هاشم و بعد از فصیله باشد و آن اهل بیت است
چون بنی العباس و گفته‌اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب
از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر إن أكرمكم بدرستی که بزرگوارترین شما عند الله نزدیک
خدای اتقاكم پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس و ادب کمال حاصل کرده و هر که تقوی بیشتر
قدر او در مرتبه فضل بیشتر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب با ادب باش تا بزرگ
شوی که بزرگی نتیجه ادبست إن الله عليم بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خبير آگاه
از علم و ادب شما آورده‌اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمدند اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند
یا رسول الله تمام عرب بشما نزد تو آمدند و ما با اهل و عیال آمدیم و اغلب اعراب با تو قتال کردند
و ما عنان کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغامبر صلعم بایمان خود حق سبحانه
فرمود که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمنا ایمان آورده‌ایم و گرویده قل لم
تؤمنوا بگو که ایمان نیاورده‌اید چه ایمان اقرار بزبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق
نه پس مگوئید که ایمان آورده‌ایم ولكن قولوا اسلمنا و لیکن بگوئید که اسلام آورده‌ایم و مراد اسلام
لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی ولما يدخل
الايمان و در نیامده است ایمان في قلوبكم در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وإن تطيعوا
الله واگر فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق بگذرید لا يلتكم
کم نکرداند خدای من اعمالکم و فرستاده او را باخلاص از مزد کردارهای شما چیزی را بل تمام و کمال شیئا
بشما رساند إن الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشند

رحیم

رحيما مهربانست بتوفیه اجور ایشان إنما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان بتحقیق الذين آمنوا
آنانند که ایمان آورده‌اند بالله ورسوله بخدا و رسول او بخلوص دل و صفای نیت ثم لم يرتابوا
پس شک نکردند در دل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند
باموالهم بمالهای خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان صلاح خریدند وانفسهم
و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند في سبيل الله در راه رضای خدای اولئك آن گروه
مومنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان
گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیه آمد که قل بگو ایشان را أتعلمون الله آیا خبر میکنید
خدای را بدينكم بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید برای ایمان والله يعلم و حال آنست که
خدای میداند ما في السموات آنچه در آسمانهاست از کواین علوی وما في الارض و آنچه در زمینست
از حوادث سفلی والله بكل شيء و خدای بهمه چیزها عليم داناست و هیچ چیز برو پوشیده
نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست يمنون عليك منت می نهند بر تو أن أسلموا بآنکه اسلام
آورده‌اند قل لا تمنوا بگو منت منهید علي بر من اسلامكم باسلام خود بل الله بلکه خدای يمن
منت می نهد عليكم بر شما أن هداكم بآنکه راه نموده است شما را للايمان بایمان إن كنتم اگر
هستید شما صادقين راست گویان در دعوات ایمان إن الله يعلم بدرستی که خدای میداند غيب
السموات والارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها والله بصير و خدای بیناست بما تعملون
بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق سوره ق بسم الله الرحمن الرحيم
ق حروف مقطعه جهت فرقست میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه
الله فرموده که این حروف نثر را بجای تشبیبست مر نظم را چه سامع بمجرد استماع حروف استدلال
میکند بر آنکه کلامی که بعد ازو می آید منثورست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد جماعتی
است که قرآن را شعر میگفتند و در بعض حروف بعینه گفته‌اند نامیست از نامهای خدای یا نام
قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارتست
بکلمه قف یعنی بایست ای محمد صلعم بر عمل آنچه مامور شده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که
معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط و گویند نام کوهیست محیط بکره زمین که حق سبحانه
آنرا از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا قرب الهی که
ونحن اقرب درین سوره از آن خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجيد
و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث نگرویدند بل عجبوا
بلکه عجب داشتند أن جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر پیغامبری بیم کننده منهم از جنس ایشان
فقال الكافرون پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشانست

بكفر هذا اين بر كريدن محمد صلعم براي رسالت شيء عجيب چيزي شگفته است وكاري عجيب ديگر
گفتند ائذا متنا آيا چون ما بميريم وكنا ترابا وگرديم خاك شده از بعد الحيات باز خواهند كرد وباشيد
مروح ما با جسد رجعت خواهد كرد ذلك اين رد ما بحيات رجع بعيد بازگشتي دور است
از عادت وامكان پس حق تعالى رد ايشان را گفت قد علمنا بدرستي كه ميدانيم ما تنقص الارض
آنچه كم كرداند زمين منهم از گوشت وپوست واستخوان ايشان بعد از مرگ ايشان وعندنا
ونزديك ما كتاب حفيظ كتابيست نگاه دارنده مر تفاصيل اشيا را پس آنچه از ايشان خاك شده
آنرا ميدانيم بانوشته ايست محفوظ از اندراس وتغير مشتمل بر عدد واسامي ايشان آن نيز فراموش
نمي كنيم پس اعادهء ايشان بعد از افنا بر ما دشوار نباشد وچنان نيست كه ايشان ميگويند بل كذبوا
بلكه تكذيب كرده اند وانكار ميكنند بالحق بقرآن راست ودرست يا محمد صلى الله عليه وسلم لما جاءهم
آن هنگام كه آمد بديشان ومعجز نمود وحجت لازم كرد فهم في امر مريج پس ايشان در كار شوريده
اند يعني بهم برآمده وباضطراب آويخته در شان قرآن كاهي آنرا سحر مي گويند وكاهي شعر وكاهي
افسانه ودر بارهء پيغامبر وقتي او را مجنون مي خوانند ووقتي كاهن ووقتي مفتري افلم ينظروا آيا نمي
نگرند منكران بعث وحشر الى السماء بسوي آسمان كه واقع است فوقهم زبر سر ايشان كه بمحض
قدرت كيف بنيناها چگونه بنا كرده ايم آنرا طبقه بر زبر طبقه وزيناها وبياراسته ايم آنرا به ستارگان
وما لها من فروج ونيست آنرا هيچ شكافها وفرجها پس آفريدن چيزي بدين همه بزرگي بي فرجه وعلتي وشكافي
وعيبي دليليست بر كمال علم وقدرت ونهايت دانش وحكمت والارض مددناها وزمين را باز كشيده ايم
وگسترده بروي آب والقينا وافكنده ايم در روي رواسي كوهها بلند استوار بپاي برجا وانبتنا
فيها ودر رويانيده ايم در زمين من كل زوج از هر گونه صنفي بهيج نيكو آراسته او بهجت زاينده
واين همه كرده ايم تبصرة از براي بينائي يعني بنظر اعتبار ودلالت كرده ذكرى وبراي ياد
كردن وپند گرفتن لكل عبد منيب مر هر بنده باز گردنده را بخداي ونزلنا وفرو فرستاديم من السماء
از ابر يا از جانب آسمان ماء مباركا آبي بسيار منفعت فانبتنا پس برويانيديم به بدان آب
جنات بوستانها مشتمل بر اشجار واثمار وحب الحصيد ودانهء درو كرده شده كشته گردانيديم باران را
كمانشان او آنست كه بدروند چون گندم وجو وارزن وامثال آن والنخل باسقات ودرختان
درختان خرما بلند وبزرگ لها مر آن خرمابنان را طلع نضيد غلاف خرما در هم بسته مراد از آن
طلع است يا بسياري ميوه در وي اين همه برويانيديم رزقا للعباد براي روزي بندگان را
واحيينا به وزنده گردانيديم بدان آب بلدة ميتا زميني مرده وافسرده را پس همچنان كه زميني
مرده را حيات بخشيديم كذلك الخروج همچنانست بيرون آمدن شما از قبر يعني زنده گشتن
وبعرصهء محشر حاضر شدن واگر كسي تامل كند در احياي دانه كه مانند مرده در خاك مدفون است

وظهور او بعد از چندان دور نيست كه بشمار از حيات اموات بي توان برد نظم كه در آمد دانه فرو شد كه
بر نيامد دانه چرا بدانهء انسانت اين گمان باشد فرو شدن چو بديدي بر آمدن بنگر غروب
شمس وقمر را چرا زيان باشد پس براي تسلي دل مبارك حضرت پيغامبر صلى الله عليه وسلم
كه از تكذيب قوم ملول بود از حال مكذبان امم ماضيه خبر ميدهد وميفرمايد كه كذبت
قبلهم تكذيب كردند پيش از اهل مكه قوم نوح قوم نوح كه بني شيث وبني قابيل بودند نوح را
عليه السلام واصحاب الرس وبرادران لوط يعني اصحاب او بروز عليه السلام واصحاب الايكة
واصحاب ايكه مر شعيب را عليه السلام وقوم تبع وقوم تبع مر تبع را ودر سورهء دخان شمهء از حكا
يت گذشت واخبار بواقي انبيا مذكوره هريك در محل خود مسطور شده كل همه ايشان كذب
الرسل تكذيب كردند همه پيغامبران را زيرا كه انبيا مصدق يكديگرند پس تكذيب يكي از ايشان
تكذيب همه ايشان باشد وچون تكذيب كردند فحق وعيد پس لازم شد وفرود آمد بديشان
وعيد من يعني آنچه وعده كرده بودم از عذاب افعيينا آيا ما عاجز شده ايم ودرمانده بالخلق
الاول بافرينش اول خلق تا فرومانيم در آفرينش ثاني مشركان مكه معترف بودند بآنكه حق تعالى
مبدع خلق است در اول پس ميفرمايد كسي كه قادر بود بر آفرينش جمعي بي مادهء ومبدعي چرا قادر
نبود بر اعادهء ايشان بجمع مواد وورود حيات بآن ونفي شبهه ما بر آن قدرت داريم بل هم بلك
كافران في لبس در شك وشبهه اند بسبب وساوس شيطاني من خلق جديد از آفريدن نو بعث
وحشر چه مخالف عادت مي بينند ودر خلق جديد محققان را نكتها نازك وسخنان دقيق
ولطيف هست وبرو بعضي از آن در تفسير همين آيه از جواهر التفسير مطالعه توان يافت ولقد خلقنا
الانسان وبدرستي كه ما آفريديم آدمي را ونعلم وميدانيم ما توسوس به آن چيزي كه وسوسه مي
كند مر او را بآن نفسه نفس او از انديشها ونحن اقرب وما نزديك تريم اليه باو من حبل الوريد
از رگ جان وي بوي واين نزديكي بعلم وقدرتست نه بمكان ومسافت ما ورد وي فرموده
كه حبل الوريد رگيست متصل بدل وعلم خداي به بنده نزديكتر است از علم دل وي وگفته اند
ما داناتريم بحال وي از كسي كه نزديك تر باشد از حبل الوريد بوي صاحب بحر الحقايق فرموده كه حبل
الوريد اقرب اجزاء نفس انسانيست بوي پس درين سخن ايمائيست بآنكه حق سبحانه از آن اقرب
به بنده او نيست پس چنانچه انسان هر گاه خود را طلبد يابد حق را نيز هر گاه جويد بيابد واذا سالك
عبادي عني فاني قريب ودر خبر آمده است كه الا من طلبني وجدني نحن اقرب گفت من حبل
الوريد بيت تو فكندي تير فكرت را بعيد اي كمان تيرها برساخته صيد نزديك تو دور انداخته
وبيايد دانست كه قرب حق را باشد اي عزيز قرب كيفيه جارا كه پيوسته است بتن در نمي توان
يافت قرب حق را كه از كيفيت مقدس ومنزه است چگونه ادراك توان كرد ونيم در مثنوي مذكور است

قرب بحق نیست جانت را بتو قرب حق را چون بدانی ای عمو قرب نی بالا نه پستی رفتنست
قرب حق از قید هستی رستنست ودر کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که فرمود
واقترب ودر احادیث قدسیه وارد شده که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل واین قرب اول
بایمانست وتصدیق وآخر باحسانست وتحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک
تراه وقرب حق ببنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم وقدرت وهو معکم اینما کنتم دیگر خواص
درگاه را بخصایص بر شواهد لطف که ونحن اقرب الیه او را قربی دهد یعنی تا از جانش
برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب وگلش باز برد واز هستی موهوم بنده می کاهد وهستی
اصلی زیاده ظهور میکند چنانچه در اول خود بود ودر هم آخر هم خود باشد علایق منقطع واسباب
مضمحل ورسوم باطل وحدود متلاشی واشارت نامتناهی وعبارت منتفی ویحیی یکتا بجز د
باقی موج بحر لمن الملك برآید ناگاه غرق گردند در آن بحر چه درویش چه شاه خرمن هستی موهوم
جان سوز آتش عشق کم بی دانه بماند نی کاه اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا
گیرند اقوال واعمال مکلفان او بنویسند عن الیمین از طرف راست همنشینی وعن الشمال قعید
واز جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست وچپ بنده نشسته نگاهبان وی
باشند ما یلفظ بیرون نه افکند از دهن خود من قول هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی الا لدیه
من قول
مگر نزدیک او رقیب نگهبانی بود عتید آماده که فی الحال بنویسند در لباب فرموده که در حکمت
اولی مذکور است که عجب میکارم از بنی آدم که دو ملک او بر دندان او نشسته اند زبان
او قلم ایشانست وآب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن میگوید وحال آنکه میگوید
و بسیار میگوید ودر حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه الهی ار صوفی در سکوت
صرفه گفتار کن ار میکنی مصلحت تست زبان زیر کام تیغ بسند بد بود در نیام ملکین بدیده
نوع نگهبان بنده اند ونیك وبد او بقید کتابت در می آرند که ناگاه اجل برسد وجاءت وباید
سكرة الموت بیهوشی مرگ بالحق با مر خدای که درست وراستست وگویند مر ورا ذلك
این مرگست ما کنت آنچه بودی تو که از و منه تحید می گریختی ومی ترسیدی ومکروه میداشتی
ونفخ فی الصور ودمیده شود در صور نوبة دیگر بدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها برآیند
وملائکه می گویند ذلك این روزیست یوم الوعید روزی که همه خلق را بدو وعید میکردند
یعنی می ترسانیدند وجاءت ومی آید در آن روز بعرصه محشر کل نفس هر کسی معها سائق با او
راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب می راند وشهید وبا او گواهی که بر اعمال نیك
وبد او گواهی می دهد وآن فرشته باشد یا جوارح او یا زمان سابق قرار میرهنه پیش شاهد
انگاه منصوره بهر کافر از حق خطاب می رسد که لقد کنت بدرستی که بودی تو بدنیا فی غفلة

درین جهان من هذا ازین روز فکشفنا پس برداشتیم عنك از دیده تو غطاءك پوشش جهل وغفلت
ترا تا هرچه نشنوده بودی معاینه ببینی فبصرك الیوم پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب
از و حدید تیز است وگفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائیست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث
وحشر امروز بتو عوده شد وبدان دانا شدی وقال وگوید قرینه همنشین او یعنی ملکی که بروی موکل
بوده هذا اینست ما لدی آنچه نزدیك منست عتید حاضرست یعنی دفتر اعمال او بس خطاب را
رسد بسائق وشهید که القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر کافری ستیزه کار را کفر
مناع للخیر منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه وگفته اند در شان
ولید مغیره است ومراد از خیر دین اسلامست ومنع میکرد اولاد واقربای خود را از مسلمانی وبصفت
کفر وعصیان نیز موصوف بود صفتی دیگرش معتد درگذرنده از حدود الهی مریب شك آرنده
در وحدانیه الذی جعل آنکه گردانیده یعنی شریك ساخت مع الله با خدای بحق الها آخر خدای
دیگر فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذابی سخت جاودانی وچون خواهند
که آن کافر را بدوزخ افکنند گوید مرا چه گناهست دیوی بر من مسلط بود ومرا اکراه کرد آن دیو را
حاضر نمایند انکار کند قال قرینه گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده ربنا ای
پروردگار ما ما اطغیته من بی راه نکردم او را وبر باره او از حد در گذشتم ولکن کان ولیکن بود
او فی ضلال بعید در گمراهی دور ودراز و از آن باز نگشت قال گوید حق سبحانه لا تختصموا
مخاصمت مکنید لدی نزدیك من هیچ فایده بر این خصومت مترتب نیست وقد قدمت وبدرستی
که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب خود وبر السنه رسل خود وحالا شما را
هیچ حجتی نمانده وهیچ عذر از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغیر داده نشود سخن لدی نزدیك
من یعنی وعده ووعید که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وما انا بظلام ومن نیستم ستمکننده للعبید
مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یوم نقول یاد کن روز را که گوید وحفص یقول
میخواند یعنی گوئیم ما لجهنم مر دوزخ را هل امتلأت آیا پر شدی یعنی من وعده کرده ام ترا که
پر سازم از کفار انس وجن پر شدی یا نه خدا این گوید وتقول وگوید آن دوزخ هل من مزید
آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال یعنی زیاده کن تا حق سبحانه دیگر کافر را بروی وتند
تا پر شود وقولی آنست حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط بیت این قدم خود را
بود گورا کشد بهر جو خود که کان او کشد وامام زاهد وبعضی دیگر از محققان برآنند که
استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید پر شدم وزیادتی را گنجایش نیست وازلفت الجنة ونزدیك
گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزگاران غیر بعید تاکیدست یعنی بهشت بدیشان
نزدیك بود نه دور واین پیش از آن باشد که ایشان را به بهشت برند واول بهشت را بدیشان

نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند الذین بفرایند پس گویند هذا این است ما توعدون
آنچه وعده داده شده بودند در دنیا و این را آماده کرده ایم لکل اواب برای هر یک بازگردنده
از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حفیظ نگاه دارنده حدود
شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده عهد
مهربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد
نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس ∴ بسلطانی رسانندت ازین پاس ∴ ترا یک بند بنی در
هر دو عالم ∴ که بر ناید ز جانت بی خدا دم من خشی الرحمن هر که بترسید از خدای بالغیب به پنهانی
و پوشیدگی یعنی عمل خود از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وجاء
بقلب منیب و بیاید و دلی بازگشته بحق یعنی اقبال کند بطاعت و سر باز زنند از متابعت
نفس بر این کس و امثال او گویند ادخلوها در آیید ببهشت بسلام یا یمنی و سلامت یا تن
یافته بسلام فرشتگان ذلک این روز یوم الخلود روز بقا جاوید است یعنی در وی
روز مرگ نباشد لهم مر اهل بهشت راست ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف
لذتها فیها در بهشت ولدینا و نزدیک ما است مزید زیاده هست از آنچه می خواهند اگر
رانند که مراد از مزید رویت و کم اهلکنا و بسا کسان هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان
یعنی از قوم تو من قرن از اهل هر قرنی که بحسب واقع هم اشد ایشان سخت تر بودند منهم از
کفار مکه بطشا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فنقبوا پس راه بریدند فی البلاد
در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آورده اند هل
من محیص هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای پس که حکم فنا نازل شد
هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد ان فی ذلک لذکری بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سورة
لذکری هر آینه پندی و یاد کردنیست لمن کان له مر کسی را که باشد مر او را قلب دلی متفکر در
حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل میفرماید
که موعظه قرآن دلی یابد حاضر با خدای که طرفة العین غافل نشود او القی السمع یا کسی که القاء سمع
کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود و بطریق اعتبار وهو شهید و او حاضر باشد بوقت استماع تا
فهم معانی آن تواند کرد و در لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شهید مومن اهل
کتاب که گواهی داد بر نعت محمد صلعم شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت
شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغامبر می شنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از
جبرئیل علیه السلام استماع می کند پس فهم را بلند تر برد و چنان داند که از خدای شنود شیخ
الاسلام قدس الله سره فرموده که این سخن تمام است و برعد در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید

است

است و شهید آن را گویند که حاضر باشد از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر می
شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که تکرار میکردم قرآن را
تا وقتی که از متکلم شنودم ولقد خلقنا السموات والارض و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها
وما بینهما و آنچه میان ایشانست فی ستة ایام در شش روز از یکشنبه تا شنبه وما مسنا
و نرسید ما را در آفرینش آنها من لغوب هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز
شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستراح
یوم السبت سرخ شد آیت آمد که فاصبر پس شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن
مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه درباره تو از ایشان صادر گردد چون نسبت بسحر و شعر و جنون
یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک و ولد وسبح و نماز گذار بحمد ربک بامر پروردگار
تو قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وقبل الغروب و پیش از فرو شدن
وی که نماز پیشین و دیگر است ومن اللیل فسبحه و بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام
و خفتن است وادبار السجود و نماز کن از پس سجدها امام زاهد از مرتضی علی رضی الله عنه نقل
میکند ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از
مکتوبات واستمع و گوش فرا دار و بشنو ندا یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل
علیه السلام من مکان قریب از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهجده
میل نزدیک ترست بآسمان و گفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد لذا
هیچ موضعی دور نبود در خبر هست که اسرافیل علیه السلام بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید
ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتها از هم رفته و ای مویها پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید
برای قضا و جزا یوم یسمعون الصیحة روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بالحق
با بخیزی که حق است که یعنی بعث میگویند شنوند کار را که ذلک این روز یوم الخروج روز بیرون
آمدنست از قبور انا نحن بدرستی که ما نحیی زنده می کنیم مردمان را یعنی نطفه مرده را حیات
میدهیم ونمیت و می میرانیم ایشان را در دنیا والینا المصیر و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره
که برای حساب زنده سازیم یوم تشقق الارض عنهم یاد آر روزی را که بشکافد زمین و دور شود عنهم
از آدمیان یعنی مردگان بیرون آیند از قبرها حشر جمع کردنیست و برانگیختنی علینا یسیر بر ما آسان
نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان
مکروه درباره تو وما انت و نیستی تو علیهم بجبار بر ایشان متسلطی بقهر و جبر ایشان را بر ایمان
داری فذکر پس پند گوی بالقرآن بمواعظ قرآن من یخاف وعید کسی را که ترسد از وعید من چه
نگیرند پند از تا جز ترسکاران سورة الذاریات بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات

ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میفرماید به پراکنده کنندکان یعنی بادها که برکنند خاك وغیر آن را پراکنده
ودانه را از کاه جدا کنند یا بملائکه برانکیزندکان بادها اند فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بردارندکان
بار کران یعنی ابرها که باران کران بارند یا ملائکه ابرها بردارند فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا پس روندکان
تیسرا رفتنی باسانی یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا
پس به بخش کنندکان کار یعنی فرشتکان که تقسیم امور امطار وارزاق وغیر آن متعلق بدیشا[ن]
است وکفته اند مراد چهار فرشته مقربند که هریك بمهمی نامزد شده جبرئیل بوحی ومیکائیل
برحمت وعزرائیل بموت واسرافیل بنفخ حق سبحانه بدیشان اشیاء عجیبه واشخاص بزرکوار قسم یاد
میکند جواب اینك إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست آنچه وعده داده اید بدان از حشر ونشر وثواب وعقاب
لَصَادِقٌ هر اینه راست ودرستست ودر آن هیچ خلاف نیست وَإِنَّ الدِّينَ وبدرستی که جزا وحسا[ب]
لَوَاقِعٌ هر اینه بودنیست بی شك وبی شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوکند بآسمانی که خداوند
شدت واستحکام است یا بازینت تمام یا باصورت نیکو وخوش آینده یا خداوند راههاست
یعنی طرق کواکب که میر ایشانست در تبیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که مراد آسمان
هفتم است وحق تعالی بدو سوکند یاد میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ
هر اینه در کفتار مخالفید نسبت با پیغامبر یعنی کاهی شاعرش میکویند ووقتی ساحر وزمانی
کاهن وکاهی مجنون یا قول شما در قران مختلفست او را سحر میخوانید وشعر وکهانت ومفتری
واساطیر الاولین يُؤْفَكُ کردانیده شود عَنْهُ از ایمان بمحمد صلعم یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که کردیده
شده است در علم خداوند بحکم قدر وقضا از ایمان وقرآن یعنی هر که در علم خداست که محروم
باشد از ایمان بکتاب وپیغامبر هر اینه محروم است شعر دلها همه محزون حکم ما خونست
تا حکم ازل در حق هر کس چونست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده اند دروغ کویان از اصحاب
قول مختلف مراد زمره مقتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه بنشستندی وهر که مهم
حضرت مصطفی صلعم بنوعی دیکر پاینده وروندرا بازکفتندی ومردمان را از صحبت وی باز داشتندی
حق تعالی ایشان را لعنت کرد وفرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ کویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت
ونهایت غفلت سَاهُونَ غافلانند از جزای الهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ می پرسند از پیغامبر ومؤمنان که کی
خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا که خدای شما سوکند یاد کرد که وان الدین لواقع واین سخن از روی
تکذیب واستهزا می کفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ
بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند وبدان معذب کردند وخزنه دوزخ ایشان را کویند
ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَٰذَا اینست الَّذِي كُنتُم بِهِ آنچه بودید شما در دنیا بدان یعنی
برسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می نمودیم ومیکفتید متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکا[ران]

انثراد

شرك ومعصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وَعُيُونٍ وچشمها روان یعنی
بوستانها که مشتمل باشد بر آبها جاری آخِذِينَ بر کیرندکان وفرا کیرندکان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچه را
که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردکار ایشان از ثواب اعمال وافعال إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ نیکوکاران وفرما[ن]
برداران كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ بودند که در اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب کردندی
یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس بن مالك رضی الله عنه فرموده که میان مغرب
وعشا بتطوع نماز کذاردندی واز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که کم شبی بر ایشان
کذشتی مکر که نماز کردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن واشهر آنست که خواب نکردندی
تا نماز خفتن ادا نفرمودندی ووقتها از آن دراز کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ بودند که بسحرها هُمْ
يَسْتَغْفِرُونَ ایشان طلب آمرزش میکردندی یعنی با وجود خواب اندك وطاعت بسیار چون طلیعه
سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بدان وجه که کوئیا شبهم شب بارتکاب جرایم اشتغال
نموده اند واین دلیل آنست که بعمل معجب نبوده اند وآن را بحساب نداشته شعر
طاعت ناقص من موجب غفران نشود .. راضیم کر سبب علت عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ
در مالهاء ایشان حَقٌّ نصیبی وبهره بود لِّلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ ونابهره را
محروم مستحق باشد که از کس چیز نخواهد ومردم کمان برند که او توانکر هست وصدقه بوی
ندهند یا کسی که کشت وزرع او را نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی
خداوند او را نفقه ندهند وبرهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده وناخواهنده را
وَفِي الْأَرْضِ ودر زمین آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی لِّلْمُوقِنِينَ
مر بی کمانان را وبعضی از آن آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج می
کنند ونباتات از بقول وحبوب واشجار واصناف آن وحیوانات از بهائم وسباع وحشرات
وانواع آن ونفس زمین اختلاف واجزاء او در کیفیات وخواص ومنافع وَفِي أَنفُسِكُمْ ونشانهاست
در نفسهاء شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نکرید
وعلامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ نباشد الا که نمونه از آن در
نهاد شما نبود وبا وجود آن متفرد بهیات حسنه وترکیبات خوش ومنظرهاء دلکش وتمکن
از افعال غریبه واستنباط صنایع مختلفه واستجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکورست
که هر که این اینها باشد وازان ذکاء هیچ بهره نیابد نظم نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی
مفکن بخاك خود را که تو از بلند جائی .. تو زچشم خود جدائی جو در از صدف برون آ که تو بس کران
بهائی وَفِي السَّمَاءِ ودر آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی اسباب رزق باران است یا آنچه قسمت

بافته از رزق شما مکتوبست بر لوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وَمَا تُوعَدُونَ
و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم او در آسمان هفتم باشد
نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند إِنَّهُ
لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ
مانند آنکه شما سخن میگویید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست
در روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهیم
علیه السلام و ان زیاده فرشته بودند با هلاک قوم لوط علی نبینا و علیه السلام فرود آمدند
و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و [illegible] علیهم السلام
الْمُكْرَمِينَ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم علی نبینا و علیه السلام که بنفس
خود قیام نمود بخدمت ایشان إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابراهیم علیه السلام
فَقَالُوا پس گفتند سلام کردیم بر تو سلام کردنی بر تو قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام سَلَامٌ سلام
بر شما باد و شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی اید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در جودت
و قامت مرا بگویید که چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس بازگشت ابراهیم إِلَىٰ أَهْلِهِ
بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد گوساله
فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک کرد آن را إِلَيْهِمْ بایشان یعنی در پیش نهاد ایشان میل نکردند
قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمی خورید ازین بخورید ایشان گفتند یعنی نمی خوریم فَأَوْجَسَ پس
در خاطر گرفت مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند
و قصد وی کنند چه در آن روزگار هر که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه
از ابراهیم علی نبینا و علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس که ما فرستادگان
خدائیم ابراهیم علیه السلام فرمود که چرا پیشتر خبر نکردید تا من این گوساله را نمی کشتم و از ما در [illegible]
نمی کردم جبرئیل علیه السلام پر مبارک بر آن گوساله بریان مالید زنده شد و بجست فریاد کنان
روی بخانه نهاد ساره رضی الله عنها در پس در ایستاده این حال مشاهده نمود و ابراهیم علیه السلام
از آن صورت متعجب بود فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت دادند مر ورا بِغُلَامٍ
عَلِيمٍ به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم بود فَأَقْبَلَتِ
امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایستاد فِي صَرَّةٍ در غریو و فریاد و می گفت اللّلیا اللّلیا
و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بزبان راندندی فَصَكَّتْ پس طپانچه زد
وَجْهَهَا روی خود را چنانچه زنان بوقت تعجب کنند وَقَالَتْ و گفت آیا بزاید عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیرزنی
نازاینده قَالُوا گفتند فرشتگان كَذَٰلِكِ که همچنین که بشارت دادیم قَالَ رَبُّكِ گفته است خدای

سلاماً

تو و ما از قول او خبر دادیم إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستی که او حکم کننده است بولادت پسر الْعَلِيمُ
داناست یعنی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو کسی که با تو
دانا بود بر اتمام او هم توانا بود. بجز در کهش رو مکن سوی کس ❊ مراد دل خویش ازو جوی بس
الجزء السابع والعشرين من اجزاء الثلثين چون ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه السلام
دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکار عظیم نخواهد بود
قَالَ گفت فَمَا خَطْبُكُمْ پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستاده شدگان قَالُوا
گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که فرستاده شدیم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بهلاک گروهی گنه کاران یعنی
کافران چه سر همه گناهان کفرست و ما آمدیم لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از هلاک
ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده به پختن
مانند آجر مُسَوَّمَةً سنگ نشان کرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ برای
از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید
یا نام هر کس بر سنگی نوشته بود که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد
از هلاک ایشان و اصح آنست که آن بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند و همه
بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که مؤتفکه می کنند(?)
بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام دل مبارک از جهت برادرزاده متألم شد که آیا حال او
در آن بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَأَخْرَجْنَا
پس بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد در دیها مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان
فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت فِيهَا در آن قری غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ غیر یک خانه از مسلمانان که
لوطست علیه السلام و دختران او و گفتند یک کس از آن قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده
بود در مدت بیست سال وَتَرَكْنَا و بگذاریم فِيهَا در آن دیهها آيَةً علامتی از عذاب لِلَّذِينَ
برای عبرت آنانکه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ بترسند از عذاب دردناک و آن علامت ابهای(?)
سیاه و تقلیب دیار قوم لوطست وَفِي مُوسَىٰ و در قصه موسی نیز آیتیست ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ
چون فرستادیم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا
فَتَوَلَّىٰ پس برگشت بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بدان از خزانه و لشکر
اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادات می نماید أَوْ
مَجْنُونٌ یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی علیه(?)
دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن زد و معروفست که سحر را عقلی تمام و ذهنی
دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقلست و کمال عقل و زوال آن ضدانند

جزء

پس چون فرعون برگشت از موسی و بر وی طعن زد و قوم وی باوی در آنها مستغرق بودند فَأَخَذْنَاهُ
پس گرفتیم او را بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در
دریا یعنی باختیم وَهُوَ و فرعون مُلِيمٌ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض
کردم از موسی و بر وی طعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه الخ وَفِي عَادٍ و در هلاک قوم عاد
نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ بر ایشان
بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را مَا تَذَرُ نگذاشت
آن باد را مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را که بگذشت عَلَيْهِ بر آن إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر اینکه گردانید آن چیز را
كَالرَّمِيمِ مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ و در قصه قوم ثمود نیز آیتیست
مر خایفان را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که شما
تَمَتَّعُوا برخوردار زندگانی خود حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود
فَعَتَوْا پس سر کشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و ایشان
انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل است علیه السلام چنانچه غیر مره گذشته فَمَا اسْتَطَاعُوا
پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ برخاستن کنایت از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که بگریزند و از
عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند
وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب نبودند
وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان
بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا
و آسمان را بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوه الوهیة و گفته اند بقدرتی که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ
و ما توانائیم بر بنا آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساختیم آسمان را وَالْأَرْضَ
فَرَشْنَاهَا و بگستردیم آسمان را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانندگان ایم ما وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ و از هر چیزی
از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی مر زوج دیگریست یا بحسب شکل چون
مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت
چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف
و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود
و بخل و مانند اینست حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت
و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و علم و جهل لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما
پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت منست زیرا که تعدد از خواص ممکنات

و من

و من واجب بالذاتم و واجب قابل تعدد و انقسام نیست ذات من از قسمت و تعدد پاک
و حدت او مقدس از اشتراک از عدد دوم مزوج که او فرد است کی عدد بهر فرد در خور دست
احدیست و شمار او معزول صمدیست و پاک از زوج و نحو ول فَفِرُّوا پس چون بگریزید رجوع
کنید إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او و یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ
سهل تستری قدس سره منقولست که بگریزید بوی از ما سوی وی و در بحر الحقایق که ای
کسانی که گریخته اید از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و شیخ امام قشیری رحمه
الله راجع باتست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلک از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید
هیچ کس در تو نیاویخت که از خود نگریخت ∴ هیچ کس با تو نپیوست که از خود نبرید إِنِّي بدرستی
که من لَكُمْ مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن
حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ معبود دیگر إِنِّي لَكُمْ
بدرستی که من شما را مِنْهُ از خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ ترساننده ام مُبِينٌ هویدا و پیدا كَذَٰلِكَ
همچنانک قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت می کنند مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانک بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش
از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند که او سَاحِرٌ جادوست أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه
اگر معجزه بدیشان نمود عمل او را بسحر خواندند و اگر از غیب و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون
تشبیه کردند أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کرده اند پیشینان مر این پسینان را بِهِ بدین سخن تا همه همین گفتند
استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلک ایشان گروهی اند نا
فرمان و از حد برندگان و طغیان ایشان را بر چنین قول می دارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات
ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدای بسبب
اعراض از ایشان در معالم آورده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلعم ملول و صحابه
غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب رسید باز آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر
و عظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود می رساند مومنان را یعنی
بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود ثابت باش
که وعظه را فواید بسیار و منافع بیشمار است در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل
باشد تا سامعان از او پند پذیرند اول نعمت خدا را یاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند دوم ثواب
بلا و محنت ذکر کند تا در آن شکیبائی ورزند سیم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند
و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال
و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن گرداند تا دل در وی نه بندند ششم مرگ را پیوسته یاد کناند
تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آن روز بسازند هشتم درکات دوزخ

وانواع عقوبتها آنرا بیان کند تا از آن بترسند و هم درجات بهشت و اقسام نعمتها آنرا بشمارد تا بدان رغبت کنند و هم بنائی کار بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنانست سبب منفعت مومنانست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و نیافریدم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا بپرستند یا نیافریدم مجموع ایشانرا مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفته که نیافریدم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند غایتش این که بعضی زبان نمی برند و برخی در عبادت شریک می گیرند دقایق این آیت و حقایق اشارات آن حواله بجواهر التفسیر است مَا أُرِيدُ نمی خواهم مِنْهُمْ از آفریدگان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمی خواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق و اطعام صفت منست و بس إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ واوست روزی دهنده نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانائی الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمه رشف در معنی قوی و متین آورده اند که قدرت تام اش دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش موجب متانت قدرت شده و نه در کارسازی متانتش را فتوری و نه در روزی و بنده نوازی قدرتش را قصوری رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بر روزی بی نوایانرا نواز د برحمت بی کسانرا کار سازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی مرآنانراست که ستم کردند به خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بآنها رسید فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مرآنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ از عذاب روز ایشان الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که بوده اند که وعده داده شده اند بآن که روز قیامتست یا روز بدر سورة الطور و هی مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم وَالطُّورِ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبر که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه استماع کرد مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه که گشاده کرده چه عادتست که کتابة بر رق واقع می شود بوقت خواندن مراد بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رق منشور مجاز بود چه لوح از زبرجد است یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت آن صریر قلم می شنید یا کتاب توریه که در آن نعت سید عالم صلعم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن می خوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری

او بزیارت حاجیان و خدمت مجاورانست یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است مرآنرا وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرتست یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانیه از آن برآیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معموری سر عارفانست که بنظر از تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلیست بآتش محبت تافته جواب قسم حیث إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست و فرود آمدنی مَا لَهُ نیست مرآن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در اضطراب آید تا نگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مرتکذیب کنندگانرا بود که سخن خدا و رسول بدروغ برداشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع باقوال باطله که استهزا آیات و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی می کنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می افکنند کافرانرا یعنی میکشند بعنف و قهر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی او ورده اند که دستها کفار بگردنها ایشان بندند و پیشانیها ایشانرا به پشت پای ایشان باز چسبانند بدوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آتش است که در دنیا كُنْتُمْ بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردید و باور نمی داشتید و وحی پیغامبر را سحری پنداشتید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحرست این که می بینید أَمْ أَنْتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا میگفتید که ما را چشم بندی کرده اند اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمائید سَوَاءٌ یکسانست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدالا معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که بپاداش داده می شوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بجزای که بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتها وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

و بانکه نگه داشته است ایشان را وَقٰهُمْ رَبُّهُمْ پروردگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ
و خزینه بهشت پیوسته ایشان را میگویند كُلُوا بخورید از طعامها بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید
از شربتهای خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص این باد اثر است بر شما از
بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید که در دنیی تَعْمَلُونَ عمل میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده که
هر چند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است و اگر نه پیداست که از کردار ما چه خواهد
بود نظم ندارد فعل من آن روز بازوی که عدل تو کردد هم ترازوی بفضل خویش فضلی کن مرا
یار بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه
زننده باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختها بافته زر یا بعضی به بعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت
کردانیم ایشان را یعنی قرین سازیم بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ کشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا
و کرویده اند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی روی در آمد ایشان را ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان خورد
ایشان بِإِيمَانٍ در ایمان یعنی ایمان آبا با ایمان ذریة در روز میثاق أَلْحَقْنَا در رسانیم بِهِمْ بدیشان
ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را در قبول بهشت یا در وصول درجات ایشان یعنی اگر درجات
آبا بلند باشد درجه ذریة را انزها تند آن بلند کردانند تا چشم پدران بدیشان روشن
کردد وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجات رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم
خود اولاد را رغبت نقل میکند کما ایمان و عمل در بهشت و درجات بهشت را علت نیست
و وعده بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده بر ایمان جز بفضل لم یزل نیست
در فضل خداوند دل خویش تا فضل نباشد نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مردی عاقل بالغ مکلف
بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ در کرو بسته روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار
خود و از آن رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن مکلف نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُمْ
بِفَاكِهَةٍ و بی افزائیم متقیان را یعنی زیاده بر آنچه داده ام ایشان را میوه بهر نوع خواهند وَلَحْمٍ
مِمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ با یکدیگر ربایند و ستر کنند فِيهَا در بهشت یعنی
بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسه مملو از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کاس خمر است
تسمیه شی باسم محل یعنی همه را بنوشانند خمری که لَا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در
اثنا شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند کردن یعنی فعلی از ایشان صادر نشود
که موجب اثم باشد وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ بر کرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمانی
که ایشان را هست بشکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ
مروارید پوشیده اند در صدف که دست کس بدیشان نرسیده است و باد تصرف درنا کرده بیشان

نوزیده و درین معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم
چگونه خواهد بود آنحضرت صلعم فرمود که فضل مخدوم بخادم چون فضل ماه شب بدر بر
سایر کواکب و در تبیان آورده که حسن بصری رحمه الله فرموده که ذکور اولاد مشرکان
غلمان اهل جنت‌اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود در بهشت
باشند که در دنیی بوده اند و این نقلی غریب است وَأَقْبَلَ و روی می آرند بَعْضُهُمْ
بعضی از بهشتیان و اقبال می کنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال
و اعمال ایشان قَالُوا إِنَّا كُنَّا میگویند ایشان که بدرستی ما بودیم قَبْلُ پیش ازین فِي أَهْلِنَا
در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عتاب خدای یا از سوء
قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت کار فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا
بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب آتشی
که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا
بودیم مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین که در دنیی می پرستیدیم خدا را یا میخواندیم او را و وقایه از
دوزخ می طلبیدیم پس دعا اجابت کرد ما را إِنَّهُ بدرستی که او هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار به
بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه حضرت
رسول صلعم نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت
اندوهناک می شد آیه آمد که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد صلعم بقرآن اهل مکه را و ثابت
باش بر آن و بسخن مشرکان ملول مشو فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام پروردگار خود یعنی
بحمد الله و بنعمت او بِكَاهِنٍ کاهنی که خبر دهد از غیبت بی نزول وحی بر و وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه
که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند شَاعِرٌ او شاعر است
به نبی نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار می بریم بوی رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه روزگار را یعنی چشم می داریم که
بمیرد چنانچه شعرا دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدر باشد یعنی در جوانی میرد
و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُمْ پس بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ
از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانکه شما منتظر هلاک منید أَمْ تَأْمُرُهُمْ
آیا میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقلهای شما بِهَٰذَا باین تناقض که ترا کاهن میگویند و کهانت را
فطانت لازمست و مجنون میخوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت می دهند و شاعر
را کلامی منسق مخیل باید و آن با جنون متیسر نمی گردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقلست
أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد در گذشتگان در مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ
بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بربافته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند

بَل لا یُؤمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمی گروند فَلیَأتُوا پس گو بیارند بِحَدِیثٍ
سخنی مِثلِهِ مانند قرآن اِن کانُوا اگر هستند صادِقِینَ راست گویان در آنکه قرآن را از خود می توان
ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی و ساختنی است پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب‌اند گو مانند آن
حدیثی انشا کنند اَم خُلِقُوا آیا آفریده شده‌اند ایشان مِن غَیرِ شَیءٍ بی چیزی یعنی بی پدر و مادر
مراد آنست که ایشان آدمی‌اند از آدمی زاده شده نه جماد‌اند که تعقل امور نکنند و بعضی
معنی آیه برین وجه گفته‌اند که آیا ایشان مخلوق‌اند بی خالقی و محالست که حادث بی محدثی باشد
اَم هُمُ الخالِقُونَ یا آنکه ایشان آفریدگار‌اند خود را و این نیز ظاهر البطلانست که معدوم
وجود نتواند داد چیزی را اَم خَلَقُوا السَّمواتِ و آیا ایشان آفریده‌اند آسمانها وَالاَرضَ و زمینها
وزحبانست بَل لا یُوقِنُونَ بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و بر گمان می کردند اَم عِندَهُم
آیا نزدیک ایشانست خَزائِنُ رَبِّکَ خزینها آفریدگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند
دهند یا خزینها علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست اَم هُمُ المُصَیطِرُونَ آیا ایشان سرکشان
و غالبانند و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند اَم لَهُم آیا مر ایشان راست سُلَّمٌ
نردبانی که بر آن بر آسمان روند یَستَمِعُونَ فِیهِ می شنوند در و کلام ملائکه و آنچه از غیب
بدان‌ها وحی کرده می شود و اگر چنین است فَلیَأتِ پس باید که بیارد مُستَمِعُهُم شنونده
ایشان که بر آسمان رفته و پیغام شنیده بِسُلطانٍ مُبِینٍ حجتی روشن که گواه باشد بر صدق
استماع وی اَم لَهُ البَناتُ آیا مر خدای راست دختران وَلَکُمُ البَنُونَ و مر شما را پسران و درین
سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر مره گذشته اَم تَسئَلُهُم آیا می خواهی مر ایشان از تبلیغ
رسالت اَجرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُم پس ایشان مِن مَغرَمٍ از التزام آن تاوان
مُثقَلُونَ گران بار شوند و روی از تو بتابند اَم عِندَهُمُ الغَیبُ آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن
مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُم یَکتُبُونَ پس ایشان می نویسند از آن که خبر پیغامبر
در امر قیامت و بعث باطلست یا کتابت می کنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست
اَم یُرِیدُونَ بلکه میخواهند کَیدًا مکری و قصدی در باره تو مراد مکریست که در دار الندوه
میکردند نسبت با حضرت پیغامبر صلعم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِینَ کَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند
هُمُ المَکِیدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی جزای آن مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد
و مقتول شوند در بدر اَم لَهُم آیا ایشان راهست اِلٰهٌ غَیرُ اللهِ معبودی جز خدای بحق که عذابی
که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد سُبحانَ اللهِ پاکی مر خدای را عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شریک
می آرند بوی یا شریک میگیرند برای وی شعر بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک * با وحدتش
کسی دم شرکت چه سان زند * هر طرح کافکند بر صفحه خیال و وهم * دست کمال قدرتش

عزت در آن زند معاندان قریش می گفتند حضرت رسول را صلعم که فَاَسقِط عَلَینا
کِسَفًا مِنَ السَّماءِ پاره از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گوئی حق
سبحانه فرمود که وَاِن یَرَوا و اگر ببینند مِنَ السَّماءِ پاره از آسمان ساقِطًا فرود آینده
بر سر ایشان یَقُولُوا گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این
سَحابٌ مَرکُومٌ ابریست در هم بسته و بر هم جمع شده یعنی بانک آثار عذاب به بینند هم از
کفر باز نمی ایستند فَذَرهُم پس دست بدار ایشان را یعنی جنگ مکن با ایشان که هنوز
بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان بگذار حَتّٰی یُلاقُوا تا وقتی که به بینند معاینه یَومَهُمُ
الَّذِی فِیهِ آن روز خود را که در آن یُصعَقُونَ هلاک کرده شوند یا بیهوش کردند از نفخه
اولی یَومَ لا یُغنِی روزی که نفع نکند و باز ندارد عَنهُم از ایشان کَیدُهُم مکر ایشان شَیئًا
چیزی را از عذاب وَلا هُم یُنصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند
از ایشان عذاب را و مراد از چنین روز روز قیامتست و بعضی گویند روز بدر وَاِنَّ لِلَّذِینَ
ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنان راست که کافر شدند عَذابًا دُونَ ذٰلِکَ عذابی غیر از عذاب
آخرت که عذاب قبرست یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت سال وَلٰکِنَّ اَکثَرَهُم
و لیکن بیشتر کفار لا یَعلَمُونَ نمی دانند این را وَاصبِر پس شکیبائی کن لِحُکمِ رَبِّکَ مر حکم پروردگار
خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فَاِنَّکَ پس بدرستی
که تو بِاَعیُنِنا در نگاه داشت مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو می نمائیم وَسَبِّح و نماز گذار
بِحَمدِ رَبِّکَ بفرمان آفریدگار خود حِینَ تَقُومُ وقتی که بر خیزی از خواب یا بگوی سبحانک اللهم
و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک
اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک در خبرست که چون بوقت قیام از مجلس
این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغوی و لهو کاری را که در آن مجلس واقع شده باشد
وَمِنَ اللَّیلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحهُ پس نماز گذار برای او که عبادت در شب از ریا دور
ترست و در بعضی [illegible] وَاِدبارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب بر گشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبة
و خفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر
بر آنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکار کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد صلعم
گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود که وَالنَّجمِ بحق ستاره اِذا هَوٰی چون طلوع
کند یا غروب نماید یا مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافرانند در بر و بحر یا کواکبی بوقت
ولادت آنحضرت صلعم بر زمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان

اسراق سمع کنند بعض نجم ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنند و هوی
بمعنی نزل یعنی سوگند بسورها و آیات قرآنی چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهیست
که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که
مراد بمان حضرتست چون بالا رفت بمعراج چنانکه هوی هر دو معنی خیزد توان کرد و نیز
محققان سوگند یاد کرده است ستاره دل محمد صلعم که بر فلک توحید منقطع شد از ما
سوای جواب قسم این که ما ضل گمراه نشد صاحبکم صاحب شما یعنی محمد صلعم و تسمیه
صاحب بجهت آنست که پیغامبر صلعم مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان و ما غوی
و خطا نیز نکرد و معتقد هیچ باطل نشد و ما ینطق و سخن نمی گوید عن الهوی از هوای نفس خود یا
بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی کند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای او
نیست ان هو نیست آنچه بدان ناطق می شود الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده می شود بوی
علمه بیاموزانید بوی این وحی آورنده بوی شدید القوی فرشته سخت با قوت یعنی جبرئیل
و از قوة او آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قلع کرده بر بال خود گرفته بآسمان نزدیک
رسانید و بیک صیحه او قوم ثمود تمام مردند ذو مرة خداوند صورت نیکو فاستوی پس راست
بایستاد جبرئیل بانچه مامور بود بآن یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی
خود و هو و او بالافق الاعلی بکناره بلندتر از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغامبر صلعم
او را ببیند و هیچ کس جبرئیل را بصورت ملکی او ندید غیر حضرت مصطفی صلعم و او را دو نوبت دید
در نوبت اول که او را بر هیبات او دید بیهوش شد و چون با خود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود
نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاد و حق سبحانه از این خبر میدهد که
ثم دنی پس نزدیک آمد جبرئیل عم به پیغامبر صلعم بعد از آن که او را دید و بیهوش شده بود فتدلی
پس فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فکان پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلعم قاب قوسین
مقدار دو کمان او ادنی بلکه نزدیک تر از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت الی عبده
بسوی بنده خدا که محمد است صلعم ما اوحی آنچه وحی کرد خدای یعنی گفت با جبرئیل عم و بقول
جمعی بعضی از ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغامبر برین نوع که ثم دنا پس نزدیک شد محمد
صلعم بحضرت احد یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانه و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی
پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدای را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر
باره در وظیفه خدمت افزود و در سجده وعده قرب و نیز هست کما اقرب ما یکون من ربه ساجدا
فکان قاب قوسین کنایتست از تاکید قربت و تقریر محبت و بواسطه تقریب با فهام در صورت
تمثیل مودی شده چه عادت عظماء عرب آن می بود که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی

خواستند

خواستند که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام
دادندی و هر دو بیک بار قبضتین را گرفته و یکبار کشیدی با تفاوت یک تیر از آن بینداختندی
و از این صورت از بنیاد اشارت بان معنی بود که موافقت کلی میان ما محقق پذیرفت و
مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از این رضا و سخط یکی عین رضا و سخط آن دیگر است
پس گویا درین آیه باعنایت آن معنی مودی شده که محبت و قربت پیغامبر صلعم با حق سبحانه تعالی
تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خداوند علی
هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل مطهر
او فکان قاب قوسین مقام روح مطیب او او ادنی بمرتبه سر منور او و نفس او در مکان خدمت
بود و دل او محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه مشاهدت شیخ ابوالحسن نوری را
قدس سره از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جائی جبرئیل نگنجد نوری کیست که از آن سخن
تواند گفت نظم خیمه بیرون زدن حدود جهات ؛ پرده او شد تتق نور ذات ؛ تیرگی هستی از او
دور گشت ؛ پرده کی پرده آن نور گشت ؛ کیست گران پرده شود پرده ساز ؛ ترجمه گوید از آن
پرده باز ؛ فاوحی وحی کرد خدای الی عبده به بنده خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی علما گویند
که اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری
یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و درین باب روایات بسیار وارد شده
و در تفسیر جامع بسی تمام یافته ایجابه وجه اختصار میرود اول آنکه مضمون وحی این بود
که اگر نه آنست که دوست می دارم معاتبه با امت تو والا بساط محاسبه ایشان طی میکردم
دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد صلعم انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در
جواب فرمودند که یا رب انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمودند که
یا رب انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیم انک امت تو طاعت من بجای آرند و عصیان
نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت بقضاء من از ایشان در وجود آید
اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد و دروغ نگفت دل محمد صلعم
ما رای در آنچه دید این سر یعنی بقول اول جبرئیل است علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه
و اکثر صحابه بر آنند که حضرت رسول صلعم خدا را در شب معراج دید و در معالم آورده
که جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغامبر در دل وی نهاد تا بدید بدل مشاهده نمود کلام
سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی جهت دید و آن دیدن که حیرت حاصلش بود
دلش در چشم و چشمش در دلش بود افتمارونه آیا مجادله می کنید با محمد صلعم علی ما یری بر آنچه
دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند

وبعد ستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او نَزْلَةً اُخْرٰی یکبار دیگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰی نزدیک
درخت سدرة المنتهی آن درختیست که عالم خلایق بدان منتهی شود و اعمال ایشان نیز بدانجا
میرسد و بر می کنند و تفسیر مشهور معنی آنست که خدا را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک
سدره بود و قول ابن عباس رضی الله عنه موید اینست که فرمود که پیغامبر خدا را بدیده
دل در شب معراج دو نوبت دید در معالم آورده که آنحضرت را صلعم در آن شب عروج بوده
برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رویت ثانیه در بعضی عروجات بوده باشد
عِنْدَهَا نزدیک سدره است جَنَّةُ الْمَأْوٰی بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدا
است و پیغامبر و جبرئیل یا خدا را اِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ آن هنگام که پوشیده بود سدره را
مَا یَغْشٰی آنچه پوشیده بود یعنی ملایکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود
و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانها زرین یا پوشیده آن نور
کبریا بوده مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد یعنی بجپ و راست ازان نگریست وَمَا طَغٰی و در
نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن و برا و درین آیت ستایش آنحضرت بحسب ادب
و علو همت که در آن شب بر تو التفات بر هیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیده دل
جز مشاهده جمال ذی جلال الهی نگشود ؛ در دیده کشید کحل مازاغ ؛ بی زاغ نگاه کرد در باغ
می راند عرش بر وان ؛ تا حجله نا نوبرده راز ؛ پس پرده زلیش دیده برخاست ؛ بی پرده
بدید آنچ دلخواست لَقَدْ رَاٰی بخدای که دید محمد صلعم شب معراج مِنْ اٰیَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰی
از آیات قدرت آفریدگار بزرگ یعنی نشانها بزرگ را دید چون جبرئیل را با ششصد پر
هر یکی ز شرق تا غرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه
و ملکوتیه اَفَرَاَیْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزّٰی خبر دهید مرا که لات و عزی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰی و منات سیم
دیگر می توانند کرد که اینها که خدای کرده است لات بتی بود است مر ثقیف را با بطایف
یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا می پرستیده اند و منات صخره که هذیل و خزاعه
که آن طواف می کرده اند یا بتی بمشلل که بنو کعب عبادت می نموده اند و معتقد کفار آن
بود که درین هر بتی جنیست و این جنیان با ملایکه بنات الله اند چون سجانه فرمود که
اَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْاُنْثٰی و مر خدای را ماده تِلْكَ این قسمت اِذًا آن هنگام
که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِیْزٰی قسمتی بود نا راست و بی اعتبار که چیزی را که از آن ننگ دارید
بخالق خود نسبت دهید اِنْ هِیَ نیستند این بتان باعتبار الوهیه اِلَّا اَسْمَاءٌ مگر نامی چند که بدان
سَمَّیْتُمُوْهَا نام نهاده اید ایشان را اَنْتُمْ شما وَاٰبَاؤُكُمْ و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام الهه
بر ایشان اطلاق کرده اند و از معنی الوهیة مر ایشان را هیچ نیست مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است

براق

خدای بِهَا بعبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ در آن زده بر خصم مسلط شوید
اِنْ یَتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و کمان ایشان یعنی
توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است وَمَا تَهْوَی الْاَنْفُسُ و متابعت نمی نمایند مگر آنچ
میخواهند نفسها ایشان یعنی آرزوی طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر نفس
ایشان وَلَقَدْ جَاءَهُمْ هر اینه آمد بدیشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدٰی از پروردگار ایشان کتاب
و رسول که سبب هدایتند اَمْ لِلْاِنْسَانِ آیا نیست مر انسان یعنی کافر را مَا تَمَنّٰی آنچه آرزو
برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید جز ابنوت بفلان و فلان نداد فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ پس مر
خدای راست ملک آخرت وَالْاُوْلٰی و مملکت دنیی هرچه خواهد بهر که خواهد دهد و کس
را بروی تحکم نرسد وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها که کافران
امیدوارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَیْئًا
چیزی را اِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ اَنْ یَاْذَنَ اللّٰهُ پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت
لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند
از مردمان که کسان او را شفاعت کنند وَیَرْضٰی و پسندد خدای آنکس را برای شفیع
شدن یا مشفع گشتن اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه لَا یُؤْمِنُوْنَ نمی گروند بِالْاٰخِرَةِ ببرای آخرت
لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓىِٕكَةَ هر اینه نام نهند فرشتگان را تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰی نام نهادن مادگان یعنی میگویند
بنات الله وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را بِهٖ بانچه ایشان اناث می گویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی
اِنْ یَتَّبِعُوْنَ در پی نمی روند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ بگمان وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا یُغْنِیْ
سود نمی دارد مِنَ الْحَقِّ از سخن حق شَیْئًا چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را
در معرفت حقایق اعتباری نباشد فَاَعْرِضْ بگردان سر روی عَنْ مَنْ تَوَلّٰی از آنکس که روی
می گرداند عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما و قرآن وَلَمْ یُرِدْ و نمی خواهد بعمل خود اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا مگر زندگانی
دنیی را ذٰلِكَ این دوستی دنیی و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایت رسیدگی ایشانست
مِنَ الْعِلْمِ از دانش و از آن تجاوز نتوانستند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن موقوف
و مصروفست و بعضی از علما حکم اعراض را بایة قتال منسوخ دانند اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه او که دین اسلام است
وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناترست بِمَنِ اهْتَدٰی بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او
خواهد داد وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِی
الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزای ایشان
پس قیامت خواهد آورد لِیَجْزِیَ تا جزا دهد الَّذِیْنَ اَسَاءُوْا آنان را که بد کردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوْا

بعض بر آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند
و بتوحید قایل شدند بِالْحُسْنَى به پاداش نیکو که بهشت است الَّذِينَ محسنان آنانند که
ایشان يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند و بیك سو شوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی گناهی را که
در آن باب وعیدی وارد شده یا بر آن حدی مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و فاحشها بزرگ را یعنی
زنان بخصوصیه که افحش کبایر و اکبر فواحش است إِلَّا اللَّمَمَ لیکن اگر کسی بکند آنچه اندك و خرد
باشد از گناه یا بخاطر او بگذرد و از قوت بفعل نیاید او مغفور است إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق آفریدگار
تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را اگر با گناه بار
کرانست باحوال شما از شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ
از زمین یعنی از خاك و پدر شما را آفرید دانست احوال و افعال و اقوال شما را وَإِذْ أَنْتُمْ
و آن وقت نیز که شما أَجِنَّةٌ خردان بودید فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود
بکیفیت امور شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسها خود را بی گناهی و بسیاری خیر
و خوبی اوصاف در لباب آورده که هر گاه که کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیق است
حضرت رسول صلعم شنید و فرمود که یهود دروغ می گویند هیچ مولودی نیست در شکم
مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیه نازل شد که او دانا ترست باحوال شما در مبداء
خلقت و وقتی که کودك خورد بودید در شکم مادر پس خود را مستائید و قول آنست که بعضی
مردم می گفتند نماز ما و روزه ما و حج ما آیه آمد که ستایش مکنید خود را در هوا هُوَ أَعْلَمُ
او دانا ترست بِمَنِ اتَّقَى بکسی که تقوی ورزیده و در عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید مغیره
در پی حضرت رسالت صلعم می رفت و استماع کلام وی می فرمود مشرکان وی را سرزنش کردند
که دین پدران را می گذاری و ایشان را بضلالت نسبت می دهی جواب داد که چه کنم از عذاب
خدای می ترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده اگر عذاب متوجه شود بردارم
ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد و آیه آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا
دیدی آنکسی را از پی حق تَوَلَّى روی بگردانید وَأَعْطَى قَلِيلًا و بداد اندکی از مال
خود برای رشوت تحمل عذاب از وی وَأَكْدَى و باز داشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد
أَعِنْدَهُ آیا نزدیك اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَى می بیند بر او
یعنی می داند که صاحب او عذاب او بر خواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است
بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى و در صحف
ابراهیم آنکسی که وفا کرد بفطرت اسلام که ده جهت معنی آیه آنست که آیا ولید خبر ندارد
بآنچه در صحف ابراهیم و موسی است و آن کدامست أَلَّا تَزِرُ آنکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ
خدا دانا تر است
باحوال شما
صح

وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفسی دیگر را یعنی هیچ کس بار خود بدیگری حواله می کند وَأَنْ لَيْسَ
و دیگر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را إِلَّا مَا سَعَى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را
بگناه دیگری نمی گیرند نیز ثواب نمی گردانند و بعضی گفته اند که این منسوخ است چه در سوره
طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وَأَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی خود را
یعنی عملی که در آن سعی نموده باشد سَوْفَ يُرَى زود باشد که به بیند در میزان عدل
در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند مر ورا الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداش تمام از خیر خیر و از شر
شر وَأَنَّ و آنکه إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان
وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ أَضْحَكَ او می خنداند وَأَبْكَى و او می گریاند یعنی شاد و غمگین می گرداند
یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند دوزخیان را در دوزخ یا زمین را به
نبات خندان و ابر را باران گریان می سازد و نزد بعضی خنده و گریه بوعده و وعید است
یا بطاعت و معصیت یا با اقبال بحق و اعراض ازو وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ أَمَاتَ او می میراند
وَأَحْيَا و زنده می سازد یعنی قادر بر احیا و اماته اوست و پس او می میراند بوقت اجل در دنیی
و زنده می سازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت و حیات و گفته اند مراده می سازد کافر را
بنکرت و زنده می کند مومن را بمعرفت و بقول جمعی اماته و احیا بجهل و علم است یا ببخل و جود
یا بعدل و فضل و نزد محققان بغیبة و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمه الله فرموده که
بمیراند نفوس زاهدان را بآثار مجاهدت و زنده گرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا هر کرا
بمرتبه فنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقا بالله چشاند شعر هر کرا از بود او فانی کنی بر کوهر های
روحانی کنی کشتگان را شربت جوان دهی بعد کشتن جان جاویدان دهی
و آنك در صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام وَأَنَّهُ آنك خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان
دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَى وقتی که ریخته شود
در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم السلام ازین مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنك بر خدای است النَّشْأَةَ
الْأُخْرَى آفرینش دیگر یعنی بعث در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى و آنکه اوست که توانگر کند بمال نقد وَأَقْنَى
و سرمایه دهد با نعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَأَنَّهُ و آنك خدای
هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى اوست آفریدگار شعری شعریان دو کوکبند یکی را غمیصا گویند و آن شعری
شامیه است و دیگری عبور و او یمانیه است و مراد ازین شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد
مادری پیغامبر صلعم بوده او را می پرستید و با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرد و
قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه می گفتند بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنك خدای هلاك
کرد عَادًا الْأُولَى قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان

که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند
وایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ وهلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَى پس باقی نگذاشت کسی را از ایشان
وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند
هُمْ ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَى واز حد بیرون رونده‌تر در شرک وعدوان چه نوح را علی نبینا
وعلیه السلام بسیاری برنجانیدند نهصد وپنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند
وَالْمُؤْتَفِكَةَ وشهرستان قوم لوط را أَهْوَى بیفکند بعد از آنکه جبرئیل علیه السلام برداشته بود
یعنی آن را زیر وزبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهر را مَا غَشَّى آنچه بپوشانید یعنی سنگها
نشان دار که بدان بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس کدام از نعمتها آفریدگار خود تَتَمَارَى شك می
آری وجدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی ونعمتی که در معدودات هست
آن را نعم گفت بجهت آنکه در وی پند است مر اهل اعتبار را وانتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست
وان موجب تسلیه حضرت پیغامبر وسبب تقویه دل مومنانست هَذَا این پیغامبر یعنی محمد صلعم
نَذِيرٌ پیغامبریست بیم کنند مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى ایا ان یحی که قرآنست أَزِفَتِ شگفت می دارید
الْآزِفَةُ ومی خندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ ونمی گریید از خوف وعید که در وست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ
وشما بازی کنندگانید یا غافلانید یا تغنی کنندگان که کفار در وقت قرائت قرآن سرود میگفتند
تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا واورا بپرستید
نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرو آمد در وی سجده بود این سورت
است وحضرت رسول صلعم بعد از خواندن این آیة سجده کرد ومومن ومشرك وجن وانس
همه سجده کردند این سجده دوازدهم است از سجده قرائت ودر فتوحات این سجده عبادت گفته
که امر الهی بذلت ومسکنت مقترنست بوی وجز سالکان طریق عبادت وعبودیت مر منزل این
سجده نرسند سورة القمر بسم الله الرحمن الرحیم کفار قریش از سید عالم صلعم معجزه طلبیدند
وآنحضرت صلعم ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بوجهی که کوه حرا را در میان هر دو نیمه قمر
دیدند ودر معالم وتبیان مذکورست که شق قمر دو بار واقع شد بمکه واین سوره زود آمد
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیك آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وشکافته شد ماه واز علامات قرب
قیامت انشقاق قمرست وبرین وجه که در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رضی الله عنه
آورده که شبی ابو جهل وجهودی بحضرت پیغامبر صلعم رسیدند ابو جهل گفت ای محمد صلعم
آیتی بمن نمائی والا سر تو به شمشیر می دارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل چپ وراست
نگریست تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد یهود گفت او ساحر است او را بگوی که ماه
بشکافد که در سحر در زمین محقق میشود وساحر را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد

سجده واجب

صلی الله علیه وسلم ماه را که بشکافد فی الحال بدو نیم شد یك نیمه بر جای خود قرار گرفت
ودیگر بر جانب دیگر رفت باز گفت تا ملتئم شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند بیت
شق گشت ماه چارده بر الواح سبز چرخ ٭ چون خامهٔ زنیغ تیغ بنان او ٭ یهودی ایمان
آورد وابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته است وقمر را منشق بنموده از جماعت مسافران
که از اطراف آفاق برسند همه جواب دادند که ماه را در فلان شب بدو نیمه دیدیم باز چون
این نکو رسید وگفت جادوئی این بغایت قویست جناب حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا
واگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزه پیغامبر که دلیل صدق
مدعا او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در آن وَيَقُولُوا
وگویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوئیست دائم رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا وتکذیب
کنند پیغامبر را وَاتَّبَعُوا وپی روی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان
در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج وعناد وَكُلُّ أَمْرٍ وهر کاری که مقدر شده مُسْتَقِرٌّ
واقع است یعنی از شقاوت کافران وسعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبدرستی که آمد باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان
امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در وی باز داشته بود از مناهی ومنع از تمرد وسرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ
وآن حکمتی تمام است ورسیده بسر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکنند ایشان را وسود نرسانند
بیم کنندگان یعنی پیغامبر ومواعظ قرآنی اگر آیند بدیشان یکی پس دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ
پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال ومنتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ
در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ بچیزی صعب
وزشت که اهوال قیامت خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ زار شده چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ
بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ملخ پراکنده یعنی در بسیاری
وگندگی بهم بر می آیند وازهر طرف حیران وسرگردان میروند مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان
إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز او می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ
میگویند ناگرویدگان هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوار وسخت است كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب
کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث وقیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس دروغ
داشتند بنده ما نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ وگفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ باز داشته شد
از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی وتهدید نمودندی
وسنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی واز دعوت باز ماندی فَدَعَا پس بخواند نوح علیه
السلام رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه من مغلوب ومقهور شدم ومقاومت نتوانم

کرد با ایشان فَانْتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان اَبْوَابَ السَّمَاءِ درها آسمان از طرف بحره بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی ریزان که چهل شبانروز از آسمان می ریخت بردوام و در این مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْاَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُونًا چشمها از روی تیز آب بهار اسد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شدند آب آسمان با آب زمین عَلَى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاک کنند بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار کردانیدیم ایشان را عَلَى ذَاتِ اَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بر تخت نهاده اند وَدُسُرٍ و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي می رفت آن کشتی بِاَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما جَزَاءً برای باداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای کسی که نگرویدند بدو یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین قردی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح علیه السلام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر اینه که ما آسان کردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ شنونده هست موعظه که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ تکذیب کردند گروه عاد مر هود را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را با د صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان اِنَّا اَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد سخت با آواز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام یافته شآمت او و آن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه تَنْزِعُ النَّاسَ بر می‌کند آن باد مردمان را كَاَنَّهُمْ کوئیا ایشان اَعْجَازُ نَخْلٍ تنها درخت خرما اند مُنْقَعِرٍ بر کنده شده از بیخ و بر زمین فتاده و این خود عذاب دنیی بود فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه باشد عذاب من و ایشان را در آخرت وَنُذُرِ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغامبر ایشان را فَقَالُوا پس گفتند اَبَشَرًا مِنَّا آیا آدمی از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم ما و هیچ فضلی نیست بر ما اِنَّا اِذًا بدرستی که ما آنهنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون اَاُلْقِيَ آیا القا کرده اند عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی وحی مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص

عاد فكيف كان

داده اند بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغ گوئیست اَشِرٌ خود پسند و ستیزه که میخواهد که بر ما تو قع کند حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بریشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْاَشِرُ کیست دروغ گوی با ستیزه چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد اِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان مر ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه چیز بود و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاه بان ایشان باش و به بین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبائی و رز بر آزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه کردان ایشان را اَنَّ الْمَاءَ بآنک آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان یعنی روز ناقه و روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آب مُحْتَضَرٌ حاضر کردانیده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبه خود و بهره بردارد فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار ابن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَى پس بگرفته شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس بگرفته شمشیر خود را پی کرد ناقه را و حرکت عقر ناقه را دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شد صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو برین کنند ناقه کمین کردند چون ناقه از آب باز گشت اول مصدع رسید و او تیری بیفکند که پا ناقه را بهم دوخت قدار انزار ان کمین گاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنو بر آمد سه بانک کرد و از آنجا باسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب بثمود نازل گشت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من مر قوم ثمود را وَنُذُرِ و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام اِنَّا اَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فَكَانُوا پس گشتند از هر آن آواز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند گیاهی خشک در هم شکسته که سازنده جای گوسفندان آن را بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده اند وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کننده هست مر آن را كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر او را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن و وعید ایشان را اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم اِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران وی را نَجَّيْنَاهُمْ برهانیدیم ایشان را از عذاب بِسَحَرٍ بسحری که عذاب واقع میشد نِعْمَةً بانعام از نزدیک ما كَذَلِكَ همچنین که انعام کردیم بر لوط و با او نَجْزِي باداش می دهیم بنعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل

من عندنا

وانزال کتب وبدان ایمان آرد وَلَقَدْ اَنْذَرَهُمْ وبدرستی که طلبید لوط را عَنْ ضَیْفِهِ از مهمانان وی
که ملایکه بودند یعنی کفتند ایشان را بوی بما تسلیم کن و لوط علی نبینا وعلیه السلام از آن ابا
میکرد و ایشان ابند می طلبیدند ایشان در خانه شکسته در آمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم اَعْیُنَهُمْ
چشمها ایشان را و با روی ایشان هموار کردیم بدین خبر هست جبرئیل علیه السلام پر خود بر دیدها
ایشان مالید همه کور شدند وکفتیم مر ایشان را از زبان ملایکه که فَذُوقُوا پس چشید عَذَابِی
عقوبت مرا وَنُذُرِ و آنچه بیم میکرد لوط مر شما را بآن وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ وبدرستی که بامداد کرد بقوم
لوط بُکْرَةً در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبت قرار کرفته
یعنی دایم بود و باز نکشت تا ایشان را هلاک نکرد وکفتیم بدیشان که فَذُوقُوا عَذَابِی پس چشید
وبکشید عقوبت مرا وَنُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم کردند شما را وَلَقَدْ یَسَّرْنَا
الْقُرْآنَ و هر اینه سهل و آسان کردانیدیم قرآن مر جمعی عربی زبانان را لِلذِّکْرِ برای فهم کردن معانی
آن و دانستن اخبار کذشتکان فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ پس هیچ شنونده هست که بدان غیرت کیرد
وَلَقَدْ جَاءَ وبدرستی که آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم او بیم کنندکان یعنی موسی و هرون
علی نبینا وعلیهم السلام با آیتها که موسی علیه السلام قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیه بود کَذَّبُوا
تکذیب کردند بِآیَاتِنَا کُلِّهَا بهمه آن آیتها و بدان نکرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس بکرفتیم ایشان را بعذاب
غرق اَخْذَ عَزِیزٍ کرفتن غالبی که مغلوب نکردد در کرفتن مُقْتَدِرٍ توانا بر هلاک مشرکان اَکُفَّارُکُمْ
آیا کافران شما ای کروه عرب خَیْرٌ قوی تر و بهتر مِنْ اُولٰئِکُمْ از این کروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی
ایشان از آنان بقوت و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر و آنان را عذاب ما فرا رسید ایشان را
چرا از آن پندار کُمْ آیا الک شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِی الزُّبُرِ برائتی در کتابها آسمانی یعنی برائت
نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود اَمْ یَقُولُونَ یا میکویند کفار عرب که ما
نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ کروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ
زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَیُوَلُّونَ الدُّبُرَ و بر کردانیده شود پشتها از حرب یعنی هر یک
پشت بکردانند از معرکه قتال و فرا نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیه یکی از
دلایل نبوت اعجاز قرآنست فاروق اعظم رضی الله عنه می فرماید که چون این آیه فرو آمد حضرت رسول
صلعم فرمود کفتم ایی دانم که چیست ناکاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشید
میکوید سیهزم الجمع دانستم که معنا آیه چون و بهمین قتل و اسیر و هزیمت ایشان بسنده نیست
بَلِ السَّاعَةُ بلک روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده کاه عذاب کلی ایشانست وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت
اَدْهٰی سخت تر و با هول تر وَاَمَرُّ و تلخ تر و ناخوش تر است از عذاب دنیا اِنَّ الْمُجْرِمِینَ بدرستی که
مشرکان فِی ضَلَالٍ در کمراهی اند از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ و در عناد و مشقت با آتش دوزخ در آخرت

یَوْمَ یُسْحَبُونَ روزی که کشیده شوند فِی النَّارِ در دوزخ عَلٰی وُجُوهِهِمْ بر رویها خویش یعنی
ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می افکنند و میکویند ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ
سودن دوزخ یعنی حرارت آتش والام آن را اِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما همه چیزها آفریده ایم
بِقَدَرٍ باندازه مقرر و مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدرست و مکتوب در لوح
محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدل دورست
قضی الله امرا وجف القلم سر بر خط لوح ازلی دار خموش کز هر چه قلم رفت قلم در
نکشند وَمَا اَمْرُنَا و نیست فرمودن ما مر چیزی را که تکوین آن خواهیم اِلَّا وَاحِدَةٌ مکر کلمه واحد
که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مکر فعله کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نکریستن بچشم
در ساعت و سهولت یعنی اکر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ اَهْلَکْنَا و بدرستی که
ما هلاک کردیم اَشْیَاعَکُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانها کذشته چنانچه درین سوره
شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ پس هست هیچ پند کیرنده که از حال عبرت بر دارد وَکُلُّ شَیْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیز
که کرده اند کفار کذشته فِی الزُّبُرِ مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را کویند و لوح را زبر
کفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامها
ایشان که بدست حفظه است وَکُلُّ صَغِیرٍ وَکَبِیرٍ و هر خوردی و بزرکی از اقوال و افعال
که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و بران پاداش
خواهند یافت اِنَّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فِی جَنَّاتٍ در بوستانها اند در روز
قیامت وَنَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانی مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر یعنی
روشنی و کشادکی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در وسعت و ضیا بخلاف
کفار که در ضیق و ظلمت کذرانند و دیکر متقیان باشند فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکانی پسندیده
که در و نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که حق سبحانه آن
مکان را بصدق وصف کرد پس ننشیند در وی مکر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که مکان
که حق تعالی راست کرداند در ان وعده که با اولیا کرده و دوستان در ان مقام باشند
عِنْدَ مَلِیکٍ نزدیک پادشاهی مُقْتَدِرٍ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد
صدق مکان و حرم ذاتست که در مرتبه عندیه متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه
عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در ان سرا بدان اختصاص خواهند داشت
چنانچه امروز در پیغامبر ما صلوات الله وسلامه علیه امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی و جون
مرتبه که فردا خواص بدان نازند امروز پایه ادنی وی بوده پس از زبر اعلای فردای او کرا نشان
تواند داد شعر ای بحر سر لایزالی مرات جمال ذی الجمالی سبحان ابیت عند ربی

مستطر

صاحب دل لاینام قلبی انقره حضرت الهی هستی بنابر که خوابی قربی که عبارتش نسجد
در حوصله خورد ما نکنجد کم کشته بود عبارت آنجا بلك نرسد انجا اشارت سورة الرحمن عز و جل
بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم کافران را از اسم رحمن خبر داد
کفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و کفته اند که اهل مکه طعن می زدند که فلان
و فلان قرآن بمحمد می اموزند این سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش کر رحمت او بهمه
چیز را فرا رسیده علم القرآن بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را خلق الانسان فرید جنس آدمیان را
علمه البیان بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم علیه السلم
و علم اسمای بدو آموخت یا بوجود آورد صلعم و بیاموزانید و برایشان آنچ بود و هست و باشد
چون مضمون نعلت علم الاولین و الاخرین ازین معنی خبر میدهد الشمس آفتاب و القمر
و ماه می روند بحسبان بحسابی معلوم یعنی بوجهی که حق سبحانه فرموده مسیر ایشان در بروج
و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته می شود و النجم و کیاهی که بروید و آنرا ساق نباشد
یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول و الشجر و کیاهی آنرا ساق باشد و بران
قائم بود یعنی درخت یسجدان فرمان برند خدا را بطبع و طوع چون فرمان برداری
ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بشابه ایشانست و کفته اند مراد بسجود ایشان
وقوف نیست چنانچ بر تسبیح ایشان کما قال تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم و السماء رفعها
و برداشت رحمن آسمان را بر بالای زمین بپانصد ساله راه و وضع المیزان و بیافرید یا نازل کردانید
ترازو یا الهام داد خلق را کیفیت اتخاذ آن ان لا تطغوا برای آنکه از حد در نکذرند فی المیزان در ترازو
بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنند و براستی معامله نمایند و اقیموا الوزن و بپای
دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید و لا تخسروا المیزان و کم
مکنید میزان را یعنی کم مسنجید این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع
میزان قیامت شرمنده نشوند همه جو و هر حبه که بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو
هست یکایك همه بر جای خویش روز جزا جمله بیارند پیش با تو نمایند نهایت را کرده
بیش سایت را و الارض وضعها و زمین را بکسترد یا بنهاد بر سطح آب للانام برای آدمیان
تا بر و قرار کیرند فیها در زمین فاکهة انواع میوهاست و النخل و خرمابنان ذات الاکمام
خداوندان غلاف یعنی وعیر خرما چه مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص
خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل وست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچ در جواهر
التفسیر مبین شده و الحب و در زمین دانه است ذو العصف خداوند برك خشك مراد از دانه
آنجیزیست که از ان قوت می سازند چون کندم و جو و جز آن و عصف کیاهیست که دانه از و

جدا می شود و الریحان و در زمین ریحانست یعنی سبزه غمر که بوی میکنند مراد آنست که در زمین
شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و برخی بوئی کردنی فبای آلاء ربکما پس برای آدمیان
و پریان بکدام از نعمتها آفریدکار خود که مذکور شد تکذبان تکذیب می کنید و انکار
مینمائید که از و نیست سی و یك جا درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره
مشتملست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان
متنبه شوند بکثرت نعم و کفته اند تکرار برای غفلتست و تاکید بحث و تذکیر نعمت و در
صحیح حاکم رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغامبر صلعم این سوره را تا آخر
بر ما خواند بعد از ان فرمود مرا چیست که شما را خاموش می بینیم هر اینه جن نیکوتر بودند از شما در
رد جواب و من هیچ بار بر ایشان نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان کفتند و لا بشیء من نعمك
ربنا نکذب فلك الحمد یعنی ما بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردکار ما تکذیب نمی کنیم پس تراست
ثنا و ستایش خلق الانسان بیافرید آدم را که پدر انسانست من صلصال از کل خشك کالفخار مانند سفال
پخته بروی زنی آواز کند و خلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است من مارج از زبانه آتش صافی
بی دود من نار از آتش و کویند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ و سبز و زرد بیکدیکر آمیخته
کردد بعد از بلند و تیزی در باب نهم از سفر ثانی مذکورست که مارج آتشیست ممتزج بهوا
که آنرا هوای مشتعل کویند پس جان دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر خاك
و آب چون آب و خاك بهم ممتزج شوند آنرا طین کویند و چون هوا و آتش مختلط کردند آنرا مارج
خوانند و چنانچ در تناسل در بشر بالقاء آبست در رحم تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی
و میان آفرینش جان و آدم مدت شش هزار سال بوده فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام
نعمت از نعمتها انکار می کنید رب المشرقین آفریدکار دو مشرقست یکی مشرق تابستانی هم آفتاب را
و یکی مشرق زمستانی و رب المغربین و آفریدکار دو مغرب صیفی و شتوی هر شمس را و در اختلاف
مشرقین و مغربین انواع فایدست از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصلی تعلق دارد
بلك شب و فرا فتاب موجب طلب معیشت و غروب سبب آسایش و راحت فبای آلاء
ربکما پس کدام ازین نعمتهای پروردکار شما تکذبان جحود می ورزید و منکران می شوید مرج
البحرین راه داد دو دریا یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا با مرا و یلتقیان بیکدیکر رسند
و آن بحر فارس و روم است در محیط بیکدیکر ملاقی شوند بینهما میان دو دریا برزخ مانعی
و حاجزی و پرده است از قدرت خدای یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لا یبغیان
از و نمی جویند بر یکدیکر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یك باطل نشود یا از حدی که مقرر
شده تجاوز نمی نمایند یا آنچه میان ایشانست غرق نکردد و اکر یکی بر دیکری غلبه کند نفع بطرف

رود و منافع بسیار بین دو بحر متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتها افریدکار شما
که مشتمل بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ انکار می کنید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ از ین
دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مروارید ریزه و این جوهرهاست که بدان زیب
کنند و از خرید و فروخت آن فواید باشد و این نعم ظاهر است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام
نعمتهای پروردکار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمائید و کفته اند مراد بحر آسمان و زمینست که هر سال
متلاقی میشوند و ابر آن حاجزیست که منع کند دریا آسمان از نزول و دریا زمین را از صعود
و از دریای فلك قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و از ان لآلی
منعقد می کردد امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس
و هیبة و برزخ قدرت بی عیب و لولو احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف
الاسرار فرموده بحر خوف و رجا عامه مسلمانانست و از ان کوهر زهد و ورع بیرون اید و بحر قبض
و بسط خواص مومنانست و از ان جوهر فقد و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را
بود و از ان کوهر فنا روی نماید تا حبش در منزل بقا پیا ساید زقعر بحر فنا کوهر بقا یابی و کر نه
غوطه خوری این که کجا یابی وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدا یراست رانده کشتیها نو ربنده
و حفص بفتح شین خوانده یعنی نو بر فتن آورده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها
در بلندی و بزرکی و آفریدن کشتی و روان کردن در دریا جهت انتفاع بندکانست
از قطع مسافت بسیار در زمان اندك و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتی عظیم است
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها افریدکار خویش تُكَذِّبَانِ منکر می شوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ
هر کس که بر زمین است از ذوی الروح هالك اند یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقَى و باقی
ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردکار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرکی و عظمت وَالْإِكْرَامِ و خداوند
کرامی ساختن بفضل عام و کرم تمام هر کرا که مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از
نعمتها افریدکار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید مر ازو آکاه کرد
از بقا خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید يَسْأَلُهُ
می خواهند او را یعنی می طلبند ازوی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست
حاجتها خود را چه همه بدو محتاج اند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ
او در ساختن و پرداختن کار بیست داعی دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات
بخشد و غمکین را شاد کرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و کروهی را بیامرزد
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها افریدکار خود از قبول توبه و اجابت دعا و امرزش کناه
تُكَذِّبَانِ انکار میکنید ابن عیینه رحمه الله فرموده که سراسر روزکار نزدیك خدا دو روزست

یك روز مدت دنیا و شان او درین روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق
و اماته و احیا و اعزاز و اذلال دوم روز مدت اخرت و شان آن روز حسابست و عقاب
و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آنست در بحر الحقایق آورده که
مراد تجلی حق است در هر انی بحسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را انتهائی نیست
شعر کل یوم هو فی شان چه نشانست و چه شان ؛ یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان ؛
حسن ترا غایت و پایانی نیست ؛ هر زمان جلوه دیکر شود از پرده عیان ؛ سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد
که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و بمجازاة است نه فراغ که بعد از شغل
باشد و این کلام بر سبیل تهدید و وعیدست چنانچه کسی مثلا کسی را میکوید باش تا باتو
بپردازم و حال انکه کوینده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز ازروی وعید
میکوید قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای دو کروه بزرك یعنی انس و جن عرب
آنچه بزرك قدر و قیمتی بود آنرا ثقیل کوید انی تارك فیکم الثقلین و کفته اند ثقل کران
بارست و جن و انس بتکلیف کران بار اند یا به بار کناه کران در مانده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتها افریدکار شما که تهدیدست بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف
بخطاب تا بکرم بی حد امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
ای کروه پریان و ادمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اکر توانید أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهها آسمان و زمین و بکریزید از قضا مر یا از نزول مرك فَانْفُذُوا پس
بیرون روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُونَ بیرون نمی توانید شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مکر بقهر و تسلط و غلبه
و شما را این قوت نیست بلك هر جا روید مرك ملازم شما نست و از وقوع آن چاره ندارید
و کفته اند روز قیامت ملایکه کرداکرد اهل محشر صف بر کشند و منادی ندا کند ای ادمیان
وای پریان این عرصه محشر است اکر توانید که بیرون روید اما نمی توانید رفت مکر بحجت و برهان
و شما را نه اینست و نه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها افریدکار شما که اخبار کرد که شما
عاجزید در دنیی و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا عاجز و بیچاره اید و بحضرت کارسازی روی
توجه بدرکاه آرید تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید يُرْسَلُ فرستاده شوند عَلَيْكُمَا بر هر که عاصی
و مشرك باشد از شما شُوَاظٌ زبانه خالص مِنْ نَارٍ از آتش وَنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یك نوبة
از زبانه آتش و یك کرت دود فرستد و کویند نحاس روی کداخته است که بر سرها ایشان
فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیکر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها پروردکار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا ایستید
از نا فرمانی و بپرهیز روی اشتغال نمائید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمائید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون

آسمان برای نزول ملایکه فکانت پس گردد وردة سرخ یعنی برنگ گل کالدهان مانند ادیم احمر
یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعیم آفریدگار
خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن اهوال بوی پناه جویید
تکذبان تکذیب می کنید فیومئذ پس آن روز لا یسال پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او
انس و لا جان آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چها کردید بلکه سوال
توبیخ باشد که چرا کردید یا آنکه کار از علامت بشناسند حاجت سوال نباشد یا بوقت
خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده که ولنسئلنهم اجمعین در موقف
حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما
که از اهوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات است
تکذبان تکذیب می ورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامت
ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذ پس
گرفته شوند بالنواصی بموهای پیشانی یکبار و الاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی
ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند فبای
آلاء ربکما بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و بدوزخ افکندن کفار
تا از کفار بپرهیزید تکذبان انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملایکه ایشان را
گویند هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی عناد یکذب تکذیب میکردند بها
المجرمون بآن مشرکان باور نمی داشتند یطوفون طواف می کنند دوزخیان بینها میان
دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده یعنی گاه که از آتش استغاثه کنند
ایشان را فریاد رسی کنند و در میان چنین آب اندازند که پوستها ایشان از یکدیگر بگسل
و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و با ایمان متصف شده از آن نجات
یابید تکذبان تکذیب می نمایید و لمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدای
جنتان دو بهشت یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید
او را دو بهشت دهند جنة عدن و جنة نعیم و گویند یکی خایف انس را بود و یکی خایف
جن را در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در بارهٔ بهشت که هر یک از ایشان صد ساله راه
طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و حوران دلکش محمد حکیم قدس سره
فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیگری برای ترک مناهی یا یکی خاصه خایف
و دیگری برای خدم و متعلقان او فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتها آفریدگار شما که

بهشتها می دهد برای ادا طاعت و ترک معصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان
دو بوستانند خداوندان شاخها یعنی در آن درختان بسیار باشد هر یک مشتمل بر انار
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل بر اشجار و اثمار بسیار
عطا می فرماید تکذبان انکار میکنید فیهما در این دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند
هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم التنزیل
که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش
که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان می کند تکذبان جحود می ورزید فیهما در این
دو جنت من کل فاکهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند فبای آلاء [ربکما]
علی فرش بطائنها بر فرشهای که استر آن من استبرق از دیبای محکم باشد از بندگی پرسیدند
که بطاین آن دیباست ظهار آن از چه باشد جواب داد که از نور و دیگری گفته است که
ظهار آن داخلست درین آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و جنا الجنتین و میوه درختان
این دو بهشت دان نزدیکست که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند
کسی که تکیه دارد و میوه آرزو کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن
وی درآید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که درختها و فرشهای پادشاهانه
نشاند و میوهها لذیذ لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو
بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمان اند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از
نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن بسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از
ازواج ایشان در بهشت و لا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست
آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنان که برای جن مقرر شده اند جنی نیز دریشان تصرف
نکرده بود فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به
بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب می کنید و باور نمی دارید کانهن الیاقوت گویا
هستند آن حوران یاقوت صافی و المرجان و مروارید در پاکی فبای آلاء ربکما پس بکدامی
از نعمتهای پروردگار شما که حوران بدین صفا و پاکیزگی برای شما آفرید تکذبان تکذیب می
کنید و باور نمی دارید هل جزاء الاحسان آیا جزاء نیکو کردن در عمل باشد الا الاحسان
مگر نیکویی کردن در ثواب یا جزاء هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند باوامر محمد صلعم نیست
مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزاء نیکی نیکیست پس جزا دهند طاعات را درجات
و مکافات کنند شکر را بزیاده و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال
را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دینی را با امن آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق

نموده که نیست جزا فنا فی الله لا بقا بالله **نظم** هرکه در راه محبت شد فنا ناگفت از بحر لقا در بقا

هرکه با شمشیر شوقش سر برید، میوه ذوق از درخت وصل چید **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از

نعمتها آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزاء آن مقرر فرموده **تکذبان** تکذیب می کنید

می نمائید **ومن دونهما** و دو بوستان دیگر هست و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر

از ایشان **جنتان** دو بوستان دیگر هست گفته اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان

واین دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از نعمتها آفریدگار شما خویش

که این بهشتها نامزد بندگان میکنند **تکذبان** منکر می شوید **مدهامتان** دو بهشت سبز از

بسیاری سبزی بسیاهی میزنند **فبای آلاء ربکما** پس بکدام نعمتهای پروردگار خود که چنین

بوستانها سبز عطا می کند و سبزی موجب روشنی چشم است **تکذبان** انکار میکنید **فیهما**

درین دو بهشت **عینان** دو چشمه باشند **نضاختان** جوشنده با آب یعنی هرچند از وی بردارند

دیگر بر جوشند **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از نعمتها آفریدگار شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما

میدهد **تکذبان** تکذیب میکنید **فیهما فاکهة** درین دو بهشت میوه بسیار بود **ونخل**

وخرما بنان **ورمان** و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوه ها بجهت تفضیل است زیراکه خرما

فاکهه است وغذا و انار میوه است و دوا **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از نعمتها پروردگار

شما که چنین میوه ها بندگان ارزانی میدارد **تکذبان** انکار میکنید **فیهن** درین چهار جنت

خیرات حسان زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد

فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتها آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر

تکذبان تکذیب مینمائید **حور مقصورات** حوران پنهان شده **فی الخیام** در خیمها که از در مجوف

و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تحقیق کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای

داماد و عروس **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس بکدام از نعمتها آفریدگار خود که چنین ازواج طیبه

به بهشتیان می دهد **لم یطمثهن** نسوده است مر ایشان را **انس** هیچ آدمی **قبلهم** پیش از شوهرانی

که بدیشان نامزد شده اند **ولا جان** و نه جنیان نیز دست بایشان رسانیده اند بلکه همه

بکر اند **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از نعمتها خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان می کند

تکذبان انکار می کنید **متکئین** اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند **علی رفرف خضر**

بر فرشها یا بالشها سبز **وعبقری حسان** و بساطی قیمتی که در غایة نیکوئی **فبای آلاء ربکما**

پس بکدام از نعمتها پروردگار شما و این کرامتها که مذکور شد **تکذبان** تکذیب می کنید **تبارک**

اسم ربک بزرگست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بروی پس توان دانست که بزرگی

ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازینست که هیچ کس از عظمت ذات نشان نداده و نمی تواند داد

شعر

شعر بر آب بحر چنین و لها نداده اند، خشک هم لب مبتدی هم منتهی **ذو الجلال والاکرام**

در ترجمه رشق معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات آنچه اثبات آن

مستلزم کمالست ذات بی مثال او را ثابتست و معراست و اکثر محققان برآنند که جلال اشارت

بصفات قهریست و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه بس نام ذوالجلال والاکرام جامع باشد

جمیع صفات الهی را و ازینست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الظوا بیا ذوالجلال والاکرام

مؤید این قولست سورة الواقعه بسم الله الرحمن الرحیم **اذا وقعت الواقعة** یاد کن چون

واقع شود یعنی حادث گردد قیامت **لیس لوقعتها** نیست در واقع شدن و آمدن او **کاذبة**

دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست [illegible] هر که از وی خبر میدهد صادقست آن

روز **خافضة** فرو برنده است قومی را که باسفل سافلین از روی عدل **رافعة** بردارنده

گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا و ال

ارباب اخلاص و وفاق یا فرو می دارد آنرا که در دنیا خود را مرتفع می داشتند و بر می دارد جمعی را که

درین عالم فروتنی کردند **اذا رجت الارض** یاد کن چون جنبانیده شود زمین **رجا** جنبانیدنی از آن

وجه که هر بنا بروست منهدم گردد **وبست الجبال** و ریزه شود کوهها **بسا** ریزه اندنی یا شکسته

و پاره پاره گردد **فکانت** پس باشد **هباء** غباری که دیده می شود با شعاع آفتاب وقتی که از روزن

در افتد **منبثا** پراکنده و منتشر گشته **وکنتم** و باشید شما ای مکلفان در آن وقت **ازواجا**

ثلاثة اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه **فاصحاب المیمنة** پس اصحاب دست

راست **ما اصحاب المیمنة** چه اند اصحاب دست راست تعظیم می کند ایشان را الجاح کونی فلان

قوم بزرگانند و چه بزرگان و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنها

اند که در وقت اخراج ذریة از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز

بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفته اند میمنت یعنی

ایشان میمون و مبارک قدم اند **واصحاب المشئمة** پس اصحاب دست چپ **ما اصحاب المشئمة** چه اند

یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامها عملها بدست چپ

می دهند یا بدوزخ شان می برند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشئمه و الا زشام گرفته

اند و ایشان شوم و نامبارک اند **والسابقون** و پیشی گیرندگان بر همه اقوام یا پیش روان بهشت

السابقون پیشی گیرندگان با ایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی

رضی الله عنهم یا آنکه بدو قبله نماز گذارده اند با پیغامبر صلعم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف

جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اولی **اولئک المقربون** آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان

برحمت و کرامت **فی جنات النعیم** در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت **ثلة من الاولین** گروهی بیشتر

از پیشینیان یعنی امم انبیا گذشته وَقَلِيلٌ واندکی مِنَ الْآخِرِينَ از پسینیان یعنی امت محمد صلعم
مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیشتر از سابقان این امت‌اند در تبیان آورده که
مراد جماعتی‌اند که انبیا را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیدند بدیشان گرویدند نه
تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغامبر صلعم از همه امم بیشتر خواهند بود و چنانچه خبری
انا اکثر الناس تبعا یوم القیمه از ان خبر میدهد و در حدیث بریده رضی الله عنه مذکورست که اهل
بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از این امت و چهل از سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین
در بهشت باشند عَلَى سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر و مشك بدر و یاقوت و زبرجد مُتَّكِئِينَ
تکیه زدگان عَلَيْهَا برای تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یك دیگر یعنی روی بر روی تا بدیدار هم مستانس
و مسرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردند برای ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید
ماندگان بر هیات کودکی چه خدمت خردان زیباترست از خدمت کبار و گویند [illegible]
[illegible] این کودکان از خدای او زید باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقولست
که ایشان اطفال مشرکان‌اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده‌اند و بر ایشان طواف میکنند
بِأَكْوَابٍ بکوزها وَأَبَارِيقَ و با ابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و جامها از شرابی که روانست در بهشت
یا خمر پاك صاف چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نکشند عَنْهَا یعنی از آن شراب و خمار نباشد
وَلَا يُنْزِفُونَ و نه بی عقل و بیهوش شوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ
از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغان که لطف لحوم است مِمَّا يَشْتَهُونَ
از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ و بر سابقان در جنت
طواف می نمایند برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان در نهایت صفا و لطافت
كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار بر و ننشسته باشد و دست
اغیار بوی نرسیده جَزَاءً پاداش میدهیم ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند که عمل
میکردند در دنیی لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا باطل و فریاد
یا سوگند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا
لیکن می شنوند سخنی که آن گفته است سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیلست بر آنکه اهل جنة بر یکدیگر
پیوسته سلام گویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه‌اند اصحاب دست
راست یعنی چه بزرگ و مکرم‌اند و ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ بی خار
بخلاف سدر دنیی آورده‌اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند و آن وادی ایست از طایف
مشتمل از درخت سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد
بی خار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه

میوها

میوها آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوها باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه
کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل راحتست وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریزان
یعنی از جنت عدن فرو میریزد بر بوستانهای دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ
نه بریده شده یعنی در هیچ زمان منقطع نشود بخلاف میوهای دنیی که در فصلی باشد و در
فصلی نه وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی از خوردن بهیچ نوع باز ندارند چون میوه دنیا
که دربها بدست نیاید وَفُرُشٍ و گستردنیها مَرْفُوعَةٍ بر داشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول
بعضی فرش کنایتست از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ
بیافریدیم ابتدائی بی سبب ولادت زنان دنیی را إِنْشَاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا
خلقی دیگر مراد آنست که پیرزنانرا جوان سازیم بر یك سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس کردانیم ایشانرا أَبْكَارًا
دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشان بکر باشند عُرُبًا دوستان
عاشقان شوهران خود باشند یا باغنج و ناز و شیرین سخن أَتْرَابًا همزادان سی و سه ساله
و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که [illegible] اگر بهشت ارند بدین سخن رسا شدند
و بشوهر دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون
او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بدو ارزانی دارند و اگر زیاده
از یك شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا
کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گویا سایلی می پرسد که کیانند اصحاب
الیمین می فرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی
انداز پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه قلیل من الاخرین فرود آمد فاروق رضی
الله عنه گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و اندك نجات نیابد پس اندکی
این آیه آمد که وثلة من الاخرین حضرت رسول صلعم آیه بروی خواند و عمر رضی الله عنه
فرمود که رضینا عن ربنا و پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه گفت از آدم تا من یك ثلة است
و از من تا قیامت یك ثله و در حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عن غریب
گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از این امت من خواهند بود و ازینجا
معلوم میشود که هیچ کس از امت متابعت آنحضرت در دوزخ جاوید نخواهد ماند بیت
نماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ
مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه‌اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بی مقدارند و در آن روز باشند
فِي سَمُومٍ در آتشی سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آب
گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند

وَحَمِيمٍ و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب بنیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد
و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چاه گرمازدگان در دریخ آب می طلبند و چون در حمیم
افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ
وسایه مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان بسایه
آن پناه می برند لَا بَارِدٍ خنك نیست مانند سایر دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رسانند و راحت
بخشند و این عذابها ایشان را بجهة جهت آنست إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذَٰلِكَ
پیش از این در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شدگان و نعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع
شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار مینمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرکست
یعنی بر آن اقامت کردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ
و بودند که میگفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاك وَعِظَامًا و استخوانها
بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام
برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا و پدران پیشینی ما مبعوث شوند قُلْ بگو
ای محمد صلعم در جواب ایشان إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که پیشینیان از آبا شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ
و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتی
که مقرر شده از روز معلوم یا قیامت یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز
معلومست یا همه محشور شوندگان بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلومست
مر خدا را ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب
کنندگان مرجع و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میگوید که شما فردا
لَآكِلُونَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند
و از آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه های آن درخت
شکمهارا فَشَارِبُونَ پس آشامندگان باشید عَلَيْهِ بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند
که عذاب جوع بر دوزخیان کار زندانی سازند شکمهارا آن قوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند
انکه حمیم بر ایشان عرض کند بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگانید از حمیم
شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مد تها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان
که هر چند آب خورد اثر آن بروی پدید نیاید یعنی دوزخیان چنانچه حمیم آشامند تشنگی
ایشان تسکین نیابد هَٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیشکش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز
جزا همچون ما حضری که برای مهمان آرند و بعد از این در دوزخ انواع ماکل و مشارب
خواهد بود ایشان را از شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را هم

درابتدا

درابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمی دارید آفرینش خود را در آنتها
چون بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر ابدا توانا است بر اعاده نیز قادر خواهند بود
أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تُمْنُونَ از آبی که می ریزید در رحم زنان أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید
کودکان از آن أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما آفریدگاران و شما مقرید بانکه خالق منیم چه شما بر آن
وجه و بدان نوع که فرزند می طلبید متولد نمی شود بلکه بر وفق مشیت و طبق اذن من
می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقرر ساختیم
زمان موت هر کس را وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما گرفته پیشی شده یعنی کس به حکم ما پیشی نتواند
گرفت و از مدتی که مقرر شده نتواند گریخت و ما این مرگ تقدیر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ
برای آنکه بدل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ کسانرا که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم
وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم دیگر باره شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و حیاتی که نمیدانید امروز یعنی
کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ بدرستی که دانسته
اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان نیز
اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمی کنید توانائی خود را بر نشاة اخری چه هر که بر آن
قادر است از این عاجز نتواند بود بیت انکه ما را از خلوت نابود میکشد تا بجلوه گاه وجود
بار دیگر که از سموم هلاك روی بپوشیم زیر پردهٔ خاك هم تواند بامر کن فیکون کار دان
گوشهٔ لحد بیرون أَفَرَأَيْتُمْ اخبار نمائید مَا تَحْرُثُونَ از آنچه کشت می کنید و تخمی در زمین می
افکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما می رویانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویانندگانیم حرث
فعل عبدست و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت و لکن گوید حرثت
چه شق ارض و القاء بذر در وی از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم
لَجَعَلْنَاهُ هر آینه گردانیم آن چیز را که کشته اید حُطَامًا گیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا
گیاهی بی دانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس همه روز باشید که از آن قضیه و بلیه که شگفت آئید
یا بر آفت آن اندوهناك شوید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید و میگوئید إِنَّا لَمُغْرَمُونَ
ایا ما تاوان زدگانیم و حفص انا خواند بر طریق خبر یعنی بدرستی که غرامت یافتگانیم بَلْ نَحْنُ
مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهره گانیم از روزی أَفَرَأَيْتُمْ خبر باز دهید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ از آبی که
می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی بوی باز بسته است أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو
فرستاده اید آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستنده ایم آبی شیرین لطیف
لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم گردانیم آب ابر را أُجَاجًا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم
فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیگوئید خدا را بر این نعمت أَفَرَأَيْتُمْ اخبار کنید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ

از آتشی که بیرون می آرید ءَأَنتُمْ ایا شما أَنشَأْتُمْ بیافریدید شَجَرَتَهَا درخت آتش را که آن مرخ
و عفارست أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ یا ما آفرینندگانیم اهل بوادی شاخی از شجره مرخ که مذکر میگویند
بر شاخی از درخت عفار که مانثی میخوانند می سایند بامر حق سبحانه از میانه این دو شاخ
تر که آب از آن می چکد آتشی بیرون آرد نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما کردانیم آتش را تَذْكِرَةً یادکردن که چون
بینند آتش دوزخ را یاد کنند یا آنرا تبصره ساختیم یا اهل بصیرت دانند که هر که قادرست
بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیت در وی که بکیفیت ضد آتش است هر اینه قادر
بودی بر تازه ساختن نهال وجود ایشان بعد از خشکی و پژمردگی آن وَمَتَاعًا و ما ساختیم
آتش را برخورداری یعنی سبب نفع کردن لِّلْمُقْوِينَ مر مسافران را و مقیمان را اکتفا کردند بذکر احد
الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فَسَبِّحْ پس تسبیح کوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ
تو و او را پاکی یاد کن فَلَا أُقْسِمُ پس سوکند یاد میکنم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواقع نجوم قرآنی یعنی
اوقات نزول آن یا بمغاربه نجوم و ساقط آن صاحب فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست
که غروب دلیل زوالست و بزوال اثر استدلال توان کرد بوجودی موثری که تاثیر او را
زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه
و منابر ایشانست که مشبه اند بنجوم کما قال صلعم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج
آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از رمان نجوم که مامور برجم شیاطین
شدند و آن وقت مولد حضرت پیغامبر بوده صلعم و هنگام بعثت او و امام زاهد رحمه الله
فرموده که مراد بنجوم قرآنست و موقع آن دل مقدس پیغامبر صلعم امام حمزه و امام کسائی رحمهما
الله که موقع خوانده اند موید این قولست و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل به
الروح الامین علی قلبک ثابت شده وَإِنَّهُ و بدرستی که آنچه خدای بدو سوکند خورده لَقَسَمٌ
سوکندیست لَّوْ تَعْلَمُونَ اگر دانید عَظِيمٌ بزرگ و معتبر و جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که آنچه
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر شما میخواند لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ هر اینه قرآنیست بزرگوار بسیار نفع
چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامیست نزد خدای
و ملایکه و مومنان یا حافظ و قاری وی مکرم و معززست و این قرآن نوشته است فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ
در کتاب پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لَّا يَمَسُّهُ نساید
لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهرند
از کدورات اوصاف ردیه کلبی رحمه الله کوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را
عاید بقرآن دارند و مراد مصحف اند یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث
ظاهر آیه نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند فقهای

مالکی

مالکی و شافعی رحمهم الله محدث و حائض و جنب را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس
آن و حنابله کویند محدث را و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض
را نه و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید محدث و جنب و حایض و نفسا را مس مصحف
مگر با غلافی منفصل از و و در نوادر مذکورست که جنب و حائض را بقول ابو یوسف
جایزست کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بوده نه بر کنار و نزد محمد رحمه الله بهیچ وجه
روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که
دوست تر بنزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر که طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله فرموده
که مراد ازین طهارت توحیدست یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی
نهی می کرد از انکه یهودی و نصاری را تمکین دهند از قرائت قرآن و محققان کفته اند
که مراد از مس اعتقادست یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنانند یا عمل
بقرآن یعنی نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بعد توحید
از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفصیل و تاویل آنرا ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد
و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ماسوی الله است حکیم ثنائی روح الله روحه
فرموده جمال حضرت قرآن نقاب انکه براندازد که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا
در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه کردد از لوث توهم غیر
و فرق و برسد بمقام شهود حق در مرائی خلق و شهود خلق در مرائی حق و این میسر نشود
جز بفناء شاهد و شهود در مشهود نظم چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف
حادث را کلیم تَنزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ از نزدیک آفریدگار عالمیان
أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ آیا بدین سخن که قرآنست أَنتُم مُّدْهِنُونَ شما ای اهل مکه ناکرویدگانید یا مداهنه
کنندگانید یا منکران وَتَجْعَلُونَ و می سازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّكُمْ
تُكَذِّبُونَ انکه تکذیب کنید مر و را یا می کردانید شکر روزی خود آنرا که نسبت باران با نوا
کنید و این تکذیب سخن خداست فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد روح
بچنبر کلو در وقت مرگ وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ و شما آن هنگام تَنظُرُونَ می نگرید بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ
و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بدان محتضر مِنكُمْ از شما وَلَٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ و لیکن شما نمی بینید و نمی دانید
و آن قرب بعلم و قدرت و رویت است فَلَوْلَا إِن كُنتُمْ پس چرا اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا
داده شدگان در قیامت تَرْجِعُونَهَا باز کردانید روح را بجسد إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست
کویان محصل سخن آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میکوئید پس چرا باز نمی کردانید
روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فَأَمَّا إِن كَانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک

کردانیده شد کان بندکان ربانی یعنی از ما یقان بود فَرَوْحٌ بس مر وراست راحت یا رحمت
یا آسانی یا خلو از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی که
جاودانی یا بوی خوش یا تحیه ملایکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وَجَنَّتُ نَعِيمٍ
و دیکر او راست بوستانهای پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ اما اکر باشد آن وفاة کرده مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ از اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَكَ بس سلام مر تست ترا ای کسی که هستی مِنْ
أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست و اشعر آنست که سلام بر تو ای محمد صلعم از اصحاب یمین
که برادران تواند یا مژدهٔ سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که سالمند از همه آفتها
وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اما اکر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندکان بخدا و رسول الضَّالِّينَ
کمراه از طریق حق فَنُزُلٌ بس مر وراست پیشکش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب کرم کرده در دوزخ یا در دوزخ
آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه
کفته شد در شان این سه کروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر اینه آن حق یقینست یعنی راست و درست
و بی کمان فَسَبِّحْ بس تسبیح کوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردکار خویش یعنی تنزیه کن اورا
بذکر نام بجسته و جام او از آنچه لایق عظمت کبریائی او نباشد یا نماز کذار بذکر پروردکار
خود و قول آنست که بکو سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت رسول
صلعم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم سورة الحديد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ
نماز کذارد و پرستش کرد مر خدا را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ هر که در آسمانهاست از ملایکه
و هر که در زمینست از مومنان و اشعر آنست که تسبیح کفت مر خدا را و بپاکی یاد کرد آنچه
در آسمانهاست از ملایکه و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمینست از حیوان و جماد
و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح کوید و ظلال بعضی
مسبح بود کما قال الله تعالی وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست در هر چه
خواهد الْحَكِيمُ و دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر وراست پادشاهی آسمان و زمین
که موجد آنست و متصرف در آن يُحْيِي زنده می کرداند در آخرت وَيُمِيتُ و می میراند در دنیا
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از امات و احیا قَدِيرٌ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از
همه اشیا و پدید آرندهٔ آنها یعنی قدیم ازلیست که اولیه او را بدایت نیست وَالْآخِرُ
و پس از فنای همه موجودات یعنی باقی ابدیست که آخریت او را نهایت نیست وَالظَّاهِرُ شعر
اولا و لا بی ابتدا اخرا و لا بی انتها بود و نبود این چه بلندست و پست باشد و این نیز
نباشد که هست وَالظَّاهِرُ آشکارا بوجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات او
از تعقل هر عاقل اقوال مفسران و مذکران و محققان در این آیه از حد و د هفتاد تجاوز کرده اند

وبترجی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار می رود
صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میکوید ای آدمی خلق عالم
در حق تو چهار طایفه اند اول کروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم
جمعی که در آخر تو بکار آیند دست کیرند چون اولاد و احفاد و سیوم زمره که آشکارا با تو باشند
چون دوستان و یاران چهارم فرقه که نهان با تو معاشرت کنند چون زنان و کنیزکان
رب العالمین میکوید اعتقاد بر ینها مکن و کارساز خود ایشان را مپندار که اول منم ترا از عدم
بوجود آوردم آخر منم باز کشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو بخوبتر وجهی بیاراستم
باطن منم سر از حقایق تو در دل تو ودیعت نهادم اول و آخر تو یکی حدوث قدم ظاهر و
باطن تو یکی جست وجود عدم اول بی انتقال آخر بی ارتحال ظاهر بی چند و چون باطن بی
کیف و کم دیکر الحقایق آورده که اولیت در عین آخریة و آخریت در عین اولیة و همین
منوال ظاهریت در عین باطنیه و باطنیت در عین ظاهریة شیخ ابو سعید خراز قدس
سره پرسیدند که خدا را بچه شناختی کفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه خواند
و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیه واحد و اعتبار واحد در آن وَاحِدٌ سو
اولی و هم در اول آخری باطنی و هم در آن دم ظاهری تو محیطی بر همه اندر صفات و از همه
پاکی و مستغنی بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست اول و آخر در علم او
مساویست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اوست آنکه بیافرید
آسمان و زمین را بقدرت کامله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده
کنند حدوث آنها را جزوی از پس جزوی ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس قصد کرد بتدبیر عرش و اجرا
امور متعلقه بدو بر وفق ارادت يَعْلَمُ می داند مَا يَلِجُ آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین که چون
تخم بکارند و قطرات باران و کنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و می داند آنچه بیرون می آید
از زمین چون نبات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در
آخرت وَمَا يَنْزِلُ و می داند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برق و تزک و ملایکه
و احکام وَمَا يَعْرُجُ و در بالا و رود آید فِيهَا در آسمان چون اعمال و دعوت و ملایکه که عملها
بندکان نویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا
أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت
بعقل مفهوم نکردد بلکه ذوق آن بکشف در یابند این معیت می نکنجد در بیان بی برهان دارد خبر
ز و فی مکان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما می کنید بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا خواهد داد که
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر وراست حکم کذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام

وَالْأَرْضِ

بجهت آنست که اول تعلق بابداء دارد و ثانی باعادت چنانچه میفرماید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای
تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود عواقب کارها يُولِجُ اللَّيْلَ درآرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان
شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ درآرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده
کند باختلاف فصول اربع وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است
آمِنُوا بگروید ای کافران بِاللَّهِ بخدای و او را یگانه دانید وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او که محمد است
صلعم و تصدیق نمائید وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از مالهائی که گردانیده است خدای شما را
مُسْتَخْلَفِينَ خلفاء گذشتگان متصرف فِيهِ در آن یعنی از مالها که در دست دیگران بوده و بعد
از فوت ایشان بشما رسیده و در راه خدای بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا
و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را از زکوة و جهاد و سایر خیرات لَهُمْ مر ایشان راست
أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت نعیم است وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ و چیست شما را که
نمی گروید بِاللَّهِ بخدای و بوحدانیت او معترف نمی شوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغامبر که فرستادهٔ
اوست يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ
و بدرستی که فرا گرفت خدای مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را در روز الست باقرار بربوبیت و نفی شرک
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ باور آرندگان مر آن میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی
که فرو فرستد عَلَى عَبْدِهِ بر بندهٔ خود که محمد است صلعم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن یعنی قرآن یا معجزات
هویدا لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را خدای بقرآن یا پیغامبر بدعوت مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها کفر إِلَى النُّورِ
بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده
که از ظلمات حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربانست که قرآن
می فرستد وَمَا لَكُمْ و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا در اینجا سخن
است که رسول را بدعوت می فرماید :. نفقه نکنید مالها خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
و حال آنکه مر خدای راست وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها و زمین یعنی هر چه در آسمان
و زمین بعد از فناء اهالی وی بوی باز خواهد گشت و امروز میراث و لیکن خلق در آن تصرف
می کنند و با آخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد در این کلام ترغیب بنفقه
کردن یعنی چون دانستید که این اموال بر دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در آن
نگاه دارید و برای خود از آن ذخیرهٔ آخرت بردارید لَا يَسْتَوِي برابر نیست مِنْكُمْ از شما ای مومنان
مَنْ أَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا بودند وَقَاتَلَ و کارزار
کند با دشمنان خدای و رسول با کسی که انفاق نماید و داعیهٔ قتال دارد بعد از فتح مکه چه در آن
وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با نفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولَئِكَ آن گروه

منفقان و مقاتلان قبل الفتح أَعْظَمُ بزرگترند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا :.
از آنانکه نفقه کنند مِنْ بَعْدُ بعد از فتح وَقَاتَلُوا و کارزار نمایند وَكُلًّا و همه را که نفقه و قتال
می کنند پیش از فتح و پس از آن وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وعده کرده است خدای بهشت اما درجات
ایشان متفاوت باشد وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از نفقه و انفاق و قتال با اخلاص یا ریا
خَبِيرٌ داناست اکثر مفسران برآنند که این آیة در شأن ابو بکر صدیق رضی الله عنه که او اول کسی که
ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند
صاحب قدم مقام تجرید سر دفتر جملهٔ اهل توحید در جمع مقربان سابق حقا که جز او نبود صادق
مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکسی يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بامید عوض
چه طالب عوض بآن ماند که قرض میدهد قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و با خلاص
فَيُضَاعِفَهُ تا زیادت گرداند خدای آن قرض او را لَهُ برای او یعنی اجر او را از مضاعف سازد وَلَهُ
مر او راست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزد گرامی که بهشت يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن روزی را که ببینی مردمان
گرویده وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مومنه را بر صراط و در آن دم يَسْعَى می رود شتابان نُورُهُمْ روشنی
توحید ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان تا آسمان گذرند وَبِأَيْمَانِهِمْ و از جانب راست
ایشان تا ایشان را ببهشت ره نمونی میکند و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که نور هر کس
بر قدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از آن دیگری برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی
و ادنا نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند باری هیچ مومن بی نور نباشد و گویند
فرشتگان مر ایشان را که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژده شما امروز جَنَّاتٌ دخولست در بوستانها که بوستانها
تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید در آن ذَلِكَ هُوَ و این بشری بجنت جاویدی الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست چه از همه
اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال و دیدار ملک متعال می بینند ــ هزار جان مقدس دیدار
شمس ابو امامه رضی الله عنه فرموده که مومنان از بر صراط نور دهند و کافران و منافقان را بی
روشنی بگذارند و مومنان هر گاه که روی باز پس می کنند و بدیشان رسید کما قال تعالی
يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافق لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم
روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملائکه مر
منافقان را که باز گردید وَرَاءَكُمْ باز پس خویش یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید روشنی را
که در محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا با خود باید آورد شعر کار اینجا کن که تشویش است در
محشر یعنی آب از اینجا بر که در دریا بسی شور و شر است فَضُرِبَ منافقان فهم آن معنی نکرده تصور آنکه

نوردر عقب ایشانست روی باز کنند فضرب پس زده شود یعنی ملایکه بحکم الهی بزنند بینهم
میان منافقان و مومنان بسور دیوار بزرگ چون بارهٔ شهری له باب مر او را دری باشد که
مومنان بدان در آیند باطنه باطن شود یعنی داخل آن که مومنان در وی می روند فیه الرحمة
در وی رحمت بود زیرا که نزدیک بهشتست وظاهره و ظاهر شود یعنی خارج او من قبله العذاب
از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخست اما منافقان چون باز
پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیوار بینند میان خود و ایشان عاجز شده
از اندرون نگرند مومنان را مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنانند ینادونهم
بخوانند ایشان را بزاری و گویند ای مومنان الم نکن آیا نبودیم معکم با شما در دنیا بجماعت شما
نماز می گذاردیم و بموافقت شما روزه می داشتیم قالوا بلی گویند مومنان که بلی بظاهر با ما
بودید ولکنکم ولیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسها خود را بسبب نفاق و لذت
معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم و تاخیر کردید در توبه وارتبتم و شک
آوردید در نبوت حضرت محمد صلعم وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوها شما یعنی املها
دور و دراز پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیامد فرمان خدا بقبض روح شما وغرکم بالله
و فریب داد شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده یا دنیا تا بانید فالیوم لا یوخذ پس فرا گرفته
نشود منکم از شما ای منافقان فدیة چیزی که فداء خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا
و نه از آنان که نگرویدند ماویکم النار [illegible] شما و ایشان آتش دوزخ بود هی آتش
مولیکم سزاوار تست بشما وبئس المصیر و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که مومنان در مکه
با فقر و فاقه بجدی تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد نعمت
بریشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیة آمد که الم یان ایا وقت
نیامد للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلها ایشان لذکر الله
برای یاد کردن خدای وما نزل و برای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام خود قرآن گفت که
مزاح و مراحکه در میان اصحاب بسیار شد و این آیة نازل گشت یا صحابه الناس موعظه کردند
و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیة در شان منافقانست می فرماید که وقت نیامد آنها را
که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد و اخلاص را شعار خود سازند ولا یکونوا
و مباشید ای مومنان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنکه ایشان را کتاب داده اند من قبل پیش از این یعنی
جون یهود و نصاری مباشید که ایشان را توریة و انجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد
بریشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان
و در آن خشوع نماند وکثیر منهم و بسیار از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارکند مر احکام

کتاب خود را از فرط قسوت و گفته اند نتیجه سختی دل غفلتست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت
دلی کز نور معنی نیست روشن بحرایش دل که آن سنگست و آهن دلی کز گرد غفلت زنگ
دارد ازان دل سنگ و آهن ننگ دارد اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله از آنکه خدای
یحیی الارض زنده خواهد ساخت اموات را قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الآیات
برای شما نشانها قدرت را لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید
ان المصدقین بدرستی که مردان باور دارنده والمصدقات و زنان تصدیق کننده که قول خدا و
رسول را راست دانستند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده را
واقرضوا الله و حال آنکه وام داده اند خدای را قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی از اطیب اموال
یضاعف زیاده گردانیده شود لهم برای ایشان مزد ایشان را از ده تا هفتصد و زیاده ولهم
و مر ایشان راست اجر کریم مزدی گرامی و پاداش بزرگوار یعنی بهشت والذین آمنوا و آنانکه
گرویده اند بالله ورسله بخدای و فرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان
اولئک آن گروه هم الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء
و گواهانند روز قیامت عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول
بعضی که والشهداء مبتدا دانند معنی آیة آنست آنها که شهید شده اند در راه حق نزدیک
وی اند در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان که وعده کرده ایم ونورهم
و روشنی که روز حشر با ایشان بود والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت
پیغامبران کردند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد صلعم فرو فرستاده ایم
اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة
الدنیا از آنکه زندگانی این سرای لعب بازیچه است ولهو و بیهوده رنج کشیدن در طلب
متاع او چون لعب کودکانست در بازیها بی حاصل شعر بازیچه ایست طفل فریب این متاع
دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وزینة و دیگر آرایشیست در مطاعم خوش گوار و ملابس
نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت
عالی با جاه تمام وتکاثر فی الاموال و مباهات به بسیاری مال والاولاد و کثرت فرزندان
و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد
و آرایش از بیم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون سراب اثر نابود شود پس مثل اینها در سرعت
زوال و زودی انتقال کمثل غیث همچون مثل بارانیست که بر زمین بسته بارد و تخمها که
در وست زود بروید و قایم گردد پس از روی خوبی اعجب الکفار بشگفت آرد مر زراع را
نباته آنچه رسته باشد از باران ثم یهیج آنگه خشک گردد پس یکی از آفات سماوی یا ارضی

فتراه مصفرا پس به بینی آن گیاه زرد شده بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما
درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وفی الآخرة و در آن سرای عذاب شدید عذابی سخت
مر دشمنان خدا را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند ومغفرة و آمرزشیست
من الله از خدای ورضوان و خشنودی مر دوستان حق را که در جست و جوی مولی ترک هر دو سرای
کرده اند ای طالب دنیا تو بسی معذوری و ای مایل عقبی تو یکی مزدوری و ای آنکه ز میل هر دو عالم
دوری تو طالب نور بلک عین النوری وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور
مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور بنسبت کسیست که دنیا را وسیله از حصول
نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا ابکار آن سرای باز ماند اما اگر صاحب دولتی را مدد
توفیق رفیق روزگار شد با اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد سعی عقبی نماید و از مراضی ربانی
بهره بردارد بنسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح مال اگر بهر
حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سابقوا پیشی گیرید و بشتابید الی مغفرة بسوی موجبات
آمرزشی واقع من ربکم از پروردگار شما و موجب توبه مغفرة است یا استغفار یا اداء فرایض
یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله گفت که وسیله مغفرت متابعت
حضرت رسالت منقبتاست صلعم بر حق سبحانه میفرماید که شتاب نمائید بمتابعت او که
سبب آمرزش است وجنة عرضها و پیشی گیرید در رفتن بهشت که پهنای آن کعرض السماء والارض مانند
عرض آسمان و زمین است به شرطی که همه را صحایف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند اعدت
اماده کرده شده است این چنین بهشت للذین آمنوا بالله برای کسانی که گرویده اند بخدای ورسله
و بفرستادگان او ذلک آن گرویدن یعنی توفیق بدان فضل الله فضل خدایست و کرم او یؤتیه
میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا بخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست
بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان ما اصاب نرسید و نخواهد رسید
من مصیبة هیچ رسنده از غم و انواع مصائب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و نفع
و جز آن ولا فی انفسکم و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن الا فی کتاب
مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ من قبل ان نبراها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را
یا زمین را یا نفسها را ان ذلک بدرستی که ثبت مقدورات بر لوح با وجود بسیاری آن علی الله یسیر
بر خدای آسانست در ازل این حکم فرموده و اندروی واقع جهت آنکه در نفس قرار کرده و دانند
که احکام ازلی مندفع نمی گردد می گوید که این را بر شما نوشته ام لکیلا تاسوا تا شما اندوهگین
نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافیت و صحت ولا
تفرحوا و شادمان نگردید بما آتیکم بآنچه داد شما را از مال و متاع دنیوی اخبار است یعنی نهی یعنی از

ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید که نه آن را قراریست و نه این را اعتباری گر دست دهد
کرای شادی کند و نه فوت شود نیز منیر زند یعنی و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست
که هر که بدین آیه کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهد تمام باشد و چه
زیبا گفته اند سه مال ار بتو دهد مشو شاد از آن و ر فوت شود مشو بغم یاد از آن
والله لا یحب و خدای دوست نمی دارد کل مختال هر متکبر را که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول
کند فخور تازنده بدنیا و فخر کنند بدان بر اکفاء و اقران پس صفت ایشان می کند و میفرماید
الذین یبخلون مختال و فخور آنانند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خدای
صرف نمایند ویامرون الناس با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بالبخل به بخیلی کردن در
بیان آورده که بقول جمعی مراد از این آیه یهودند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان
بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلعم و آن را پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن
فرمودند ومن یتول و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلعم فان الله پس بدرستی
که خدای هو الغنی اوست بی نیاز از انفاق او الحمید ستوده در ذات و صفات که اعراض
و تولی اعداء دین او را ضرر نکند لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا فرستادگان خود یعنی
ملائکه را به پیغامبران بالبینات بحجتهای روشن که معجزاتست یا به شریعتهای واضحه وانزلنا
و فرو فرستادیم معهم الکتاب با ایشان کتابها که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود والمیزان
و گردانیدیم با ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی تا تسویه حقوق
کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه
السلام بوده اند و گفته اند مراد انزال اسباب او و امر بساختن آن وانزلنا الحدید و فرستادیم آهن را
با آدم علیه السلام ما ورده فرموده که آدم علی نبینا و علیه السلام چون از بهشت بدنیا آمد سر
وصلها از آهن با وی همراه بود از پتک و سندان و در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت
از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فیه در آهن باس شدید کارزار سختست یعنی
آلتها که در کارزار بکار آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان
و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن ومنافع للناس
و در آهن است سودها مر مردمان را چه قوام صناعات و حرف با آهن باز بسته است و هیچ
حرفه نیست که آهن در وی دخل ندارد و نفع خود کلی آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند
و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعداء دین منزجر گردند
و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از
باطل متمیز شود ولیعلم الله و تا به بیند خدای من ینصره آن کس را که یاری دین او میکند ورسله

و نصرت میدهند فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد مومنانند که یاری
دهند پیغامبران را بالغیب پوشیده یعنی وقتی که پیغامبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور
پیغامبر صلعم مددکاری می‌نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند ان الله قوی بدرستی
که خدای تواناست بر اهلاک دشمنان عزیز غالب بر همه بر حکم و فرمان ولقد ارسلنا
بتحقیق که ما فرستادیم نوحا نوح نجی را به بنی قابیل وابراهیم وابراهیم خلیل را بنمرودیان
وجعلنا و ودیعت نهادیم فی ذریتهما در فرزندان ایشان پیغامبری را النبوة و وحی کردیم
بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود والکتاب پس بعضی از انها که انبیا بدیشان آمدند فمنهم مهتد
راه یافتگانند یعنی ایمان آورده بکتاب و نبی وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون
بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویده بکتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم
بر عقب نوح وابراهیم و امم ایشان برسلنا فرستادگان خود را چنانچه بعد از نوح هود و صالح را
علیهم السلام و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را علیهم السلام وقفینا
و از پی آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیا بنی اسرائیل را بعیسی بن مریم بعیسی پسر مریم علیه السلم
وآتیناه الانجیل و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در
دلها آنانکه پی روی کردند مر عیسی را رأفة مهربانی ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی
متابعان عیسی و خواص او را یکدیگر مشفق و مهربان کرده بودیم ورهبانیة و ایشان پیدا کردند
طریق رهبانیت را و از پیش خود ابتدعوها نو پیدا آوردند ما کتبناها اما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم
بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی دست از
احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر همان دین ماندند از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند
و مشقتها کلی و ریاضتهاء عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض
نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خشنودی خدای برهبانیه پیش گرفتند فما رعوها
پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه
بتثلیث قایل شده قرآن و محمد را صلعم منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف
نانموده حضرت رسالت را صلوات الله و سلامه علیه دریافتند و بدولت اسلام و شرف
متابعت سید انام سرافراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان میفرماید فآتینا الذین آمنوا
پس دادیم آنانرا که گرویدند از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغامبر صلعم اجرهم مزد ایشان که
ثواب بسیار و کرامت بی شمار است وکثیر منهم و بسیاری از رهبانان فاسقون بیرون آیندگانند
از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید برسولان
گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وآمنوا و بگروید برسوله بفرستاده او یعنی محمد رسول

صلعم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلعم
و یکی برای ایمان بسایر انبیا ویجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی
که بدان بروید و بگذرید بر صراط ویغفر لکم و بیامرزد مر شما را گناهان شما والله غفور و خدای
آمرزنده است مومنان را رحیم مهربان بر ایشان آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل
کتاب ایمان آورده اند و ناگرویدگان ایشان بگرویدگان حسد بردند آیه نازل شد که
خدای ایشانرا دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند
اهل کتاب که بحبیب من نگرویدند الا یقدرون بدرستی که قادر نشوند و توانائی نیابند
علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای یعنی از آنچه کرامتها که برای مومنان ایشان
مذکور شد هیچ چیز نیابند و بدیشان نرسد وان الفضل و بدرستی که فضل یعنی افزونی
ثواب و جزا بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه عطا کند آنرا من یشاء مر کرا خواهد والله
و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی تمام که خاص و عام را فرا رسیده
فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب ** خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف ** هستند بیش و کم
ز نوال تو بهره مند ** دانند نیک و بد بعطای تو اعتراف الجزو الثامن والعشرون من اجزاء التفسیر (?)

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند روز اوس بن صامت رضی
الله عنه میل نمود به خوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن استمتاع امتناع کرد و او مر او را
گفت که انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیه طلاق بوده خوله بجناب
نبوت آمد درین باب استفتا نمود حضرت رسول صلعم فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت
یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی
خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شد دیگر
باره سخن پیغامبر صلعم باز گردانید و همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی
اشکو الیک فی الحال آیت آمد که قد سمع الله بتحقیق شنید خدای قول التی سخن آن زن را تجادلک
جدال میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی و ناله کرد و شکایت خود بر داشت الی الله
بخدای والله یسمع و خدای می شنود تحاورکما باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو می
گفتی بر وی حرام شدی و او را می گفت مرا طلاق نداده ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست
اقوال مردمان را بصیر بیناست باحوال ایشان الذین یظاهرون آنانکه ظهار کنند منکم از شما
مردمان من نسائهم از زنان خود و گویند پشت تو بر من چون پشت مادر من ما هن امهاتهم نیستند آن
زنان ایشان امهاتهم مادران ایشان فی الحقیقه ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم مگر آن زنان که زاده اند ایشانرا
وازواج نبی صلی الله علیه و سلم مر صفات حکم امهات دارند وانهم و بدرستی که مردان لیقولون

میکویند منکراً من القول ناشناخته سخنی و نادانسته سخنی و زوراً و دروغ چه هرکز زوجه مادر
نباشد و ان الله لعفو و بدرستی که خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندکان را از ین قول
غفور آمرزنده مرایشان را بایجاب کفارت و ظهار تشبیه زوجه است یا بجزء تعبیر کنند
بان از زوجه یا تشبیه جزء شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضاء محارم
او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه کوید که پشت تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف
چون ظهر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و سوم بدین کلمات مظاهر می شود
و الذین یظاهرون و آنانکه مظاهرت کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز کردند
لما قالوا بنقض آنچه کفته اند یعنی عزم کنند بوطی او و بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک
کنند او را بزوجیت در عقب ظهار و اکر چه لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی
است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله و نزدیک وی عود بوطی باشد و بر
هر تقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت اینست که کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نکاه
دارد بزوجیت یا وطی کند فتحریر رقبة پس بروست آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه ذمیه
و خواه خورد و خواه بزرک بقول امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله کوید رقبه مومنه
آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیکر را و تمتع کیرند از هم
و بعضی بر آنند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذلکم
این حکم بکفارت که مامور شدید بدان توعظون به پند داده می شوید تا باز ایستید از تلفظ
بچنین الفاظ و الله بما تعملون و خدای بانچه شما می کنید خبیر داناست و بر وی پوشیده نمی ماند
فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست
و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و این قول امام شافعی است و امام مالک رحمهما الله الزام
اعتاق بنده میکند و امام اعظم اکر بنده دارد و بنفقه محتاج است فصیام شهرین متتابعین
پس بروست روزه دو ماه پی در پی که میان آن افطار نکند بی عذری و اکر افطار کند روزه
باز از سر کیرد و اکر عذر دارد دران اختلاف و این روزه باید من قبل ان یتماسا پیش از انکه
بیکدیکر رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که نتواند روزه داشتن فاطعام ستین مسکینا پس
بروست طعام دادن شست مسکین هر یکی را نیم صاع از کندم و سایر حبوب غاذیه و بمذهب
صاعی از جو
امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر کشت
لتؤمنوا بالله تا تصدیق کنید بخدای و رسوله و پیغامبر وی را بقبول اوامر و نواهی و تلک
و این حکمها حدود الله حدهای خداست که از ان در نتوان کذشت و للکافرین و مر ناکرویدکان را که
فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذاب دردناک است در آخرت ان الذین بدرستی آنانکه یحادون

الله و رسوله مخالفت و دشمنی می کنند با خدای و رسول او یعنی از حدود امر و نهی تجاوز
می نمایند کبتوا خوار و نکوسار کرده شوند کما کبت الذین همچنانچه ذلیل و رسوا شدند آنانکه
من قبلهم پیش از یشان بودند از کفار کذشته و قد انزلنا و بتحقیق فرستادیم ما آیات بینات
آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزها دلالت کننده بر صدق حضرت پیغامبر صلعم و للکافرین
و مر کافران راست بهر وقتی و زمانی عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و کفران
مر ایشان راست چنین عذابی در آخرت یوم یبعثهم الله یاد کن روزی را که برانکیزد حق سبحانه
ایشان را از قبور جمیعا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا
بانچه کرده باشند احصاه الله نکاه داشته باشد خدای عمل ایشان را و نسوه و ایشان فراموش کرده
باشند والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از اقوال و اعمال و احوال بندکان شهید کواه است و مناسب
آن مکافات خواهد فرمود و کسی کواهی او را رد نتوان کرد حاکم حکم دم زند کر کواه نیست
حاکم که خود کواه بود قصه مشکل است در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر
او با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی کفت آیا خدای داند آنچه ما میکوییم دیکری کفت
بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث کفت اکر بعضی را می داند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد
از دانستن آیت آمد که الم تر ان الله آیا نمی بینی آنرا که خدای یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانها
از ملایکه و نجوم و ارواح و ما فی الارض و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات
ما یکون من نجوی نباشد از سه تن کویند با هم الا هو رابعهم مکر که خدای چهارم ایشانست بعلم
یعنی چهارم میکرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشانست اطلاع دارد بر سخن ایشان و لا خمسة
و نه پنج کوینده راز باشند الا هو سادسهم مکر کرا و ششم ایشانست بدانش و بینش یعنی ایشان را شش
ساخته و لا ادنی و نه کمتر باشند من ذلک از سه عدد و لا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مکر او
با ایشانست بعلم این ما کانوا هر جا باشند در اقطار سموات یا در زوایای زمین جه علم او با شیا قرب
مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند سه این معیه در نیابد عقل و هوش زین معیه
دم مزن بنشین خموش قرب حق از بزه دور است از قیاس بر قیاس خود منه از اساس ثم ینبئهم
پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بانچه کردند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یوم القیمة
روز رستخیز ان الله بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیز از کفتارها و کردارها علیم داناست نسبت علم
او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او
بخفیات امور بران وجه احاطه کند که بجلیات آن نهان و آشکارا هر دو یکسانست بعلت نه
این را دیر تر داند در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده که جهودان و منافقان را عادت بود
که چون پیغامبر صلعم سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مومنان با نزدیک

ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در آن انجمن کسی داشتندی
نگاه کرده و رمزی بغمز در میان آوردندی مومنان از گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری افتاده
بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت صلعم رسید ایشان را نهی کرد دو سه روز اجابت
کردند و در یک بار بر همان منوال تناجی نمودن آغاز نهادند آیه آمد که الم تر ایا نمی بینی یعنی
نگری الی الذین بسوی آنانکه نهوا باز داشته شدند عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را
نهی کردند ثم یعودون پس باز میگردند لما نهوا عنه بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از آن ویتناجون
و در آن میگویند اندوی ستیزه بالاثم با آنچه ایشان را اثم می سازد از غیبة مومنان والعدوان
و بر بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان ومعصیت الرسول و بنافرمانی پیغامبر صلعم
و پاس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغامبر صلعم آمدند گفتند السام علیک
حضرت فرمود وعلیکم عایشه رضی الله عنها بشنید گفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب
الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه رضی الله عنها فرمود
که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلعم گفت مگر تو نشنیدی که چه گفتم
رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه از آن ایشان در باره من
پس حق سبحانه آیه فرستاد که واذا جاوک و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیة گویند
ترا بما لم یحیک بچیزی که تحیت نگفت ترا به الله بآن خدای یعنی خدا ترا گفت و سلام علی عباده
الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگست یا قتل ایشم ویقولون
و میگویند یهود فی انفسهم در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را بما نقول
بآنچه میگوییم نسبت با پیغمبر یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم
خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشان را دوزخ برای عذاب یصلونها در آیند
بدان فبئس المصیر پس بد جایگاهیست دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان اذا تناجیتم چون راز
گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم بگناه والعدوان و به بیداد ومعصیت الرسول
و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میگویند وتناجوا و راز گویید بالبر به نیکو
کرداری والتقوی و به پرهیزکاری و ترسکاری واتقوا الله و بترسید از خدای در هر کاری که
کنید الذی آن خدای که شما الیه تحشرون بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارها
جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که راز گفتن با اثم و عدوان من الشیطان از وسوسه شیطانست
که در چشم شما می آراید و بر آن میدارد لیحزن الذین آمنوا تا اندوهگین گرداند مومنان را ولیس
و نیست شیطان یا تناجی او بضارهم شیئا ضرر رساننده مومنان بچیزی الا باذن الله مگر بدستوری
خدای یعنی مشیت و قضاء وی وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند

مومنان

مومنان بچیزی الا باذن الله مگر بدستوری خدای یعنی مشیت و قضاء وی وعلی الله و بر خدای
نه بر غیر او فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن
جهود و منافقان حسابی بر ندارند که کردار ایشان را مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست
ذکر بها سخن خصم تند گوی مگوی • که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست جمعی از اهل بدر رضی
الله عنهم بمجلس رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی اصحاب گرداگرد پیغامبر فرو گرفته بودند
بدریان سلام کرده در میان مسجد بر پای ایستادند و کس ایشان را جای نداد حضرت پیغامبر صلوات
الله وسلامه علیه فرمود قم یا فلان و یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر دادند
منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانیکه گرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فی المجالس
در مجلسها ، چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فافسحوا پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله تا
گشاده گرداند خدای لکم مر شما را در قبر یا در بهشت منزلها یا سعت بعد یا دلها شما را منشرح
گرداند باز الله تضایق و تزاحم واذا قیل و چون گفته شود انشزوا مر شما را که برخیزید و بتعرید
فانشزوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می
نشستند و چون یکی را از ایشان بمهمی بیرون طلبیدندی نخواستی که برخیزد این آیه نازل
شد و در تفسیر ماوردی مذکورست که چون گویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند
بشتابید یرفع الله تا بر دارد خدای درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنانکه گرویده اند از شما
والذین اوتوا العلم و بر میدارد آنان را که داده شده اند علم با ایمان درجات درجها بالای درجات
مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار آورده
از ابن منصور رحمه الله روایت میکند که او شافعی را رحمه الله علیه در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده
از عملی که بهترین اعمالست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از آن
گذشته اند و تا کان این جواب موافق آیه است و علما دین را درجات بلندست هم در دنیا بمرتبه
و شرف و عدالت انبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر و مرافقت با اصفیا از ابن مسعود
رضی الله عنه منقولست که مومن عالم را بر دارند درجهای بالای غیر عالم که میانه هر دو درجه
مقدار دویدن است تیز رو پانصد شصت سال و در حدیث ابی داود رحمه الله مذکورست
که فضل عالم بر عابد چون فضل قمرست در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب شعر مصابیح الانام
بکل ارض هم العلماء ابناء الکرام و نعم ما قال بیت رفعت آدمی بعلم بود « هر که را علم بیش رفعت بیش »
قیمت هر کسی بدانش اوست « سازد افزون بعلم قیمت خویش » والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید
خبیر داناست درین سخن بیم و امید و وعد و وعید هست آورده اند که مردمان بسیار تردد

میکردند بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و دراز بیان میکفتند و نجواها از هر نوع میرسیدند تا
مهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت بتنك آمد این آیه نازل شد که یا ایها الذین امنوا
ای کروه مومنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز کویید با رسول فقدموا پس پیش فرستید
یعنی بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز کفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلکم این صدقه
دادن قبل از نجوی خیر لکم بهترست مر شمارا که زیراکه طاعت بیفزاید واطهر و پاکیزه‌تر برای انکه
کناهان محو کردد فان لم تجدوا پس اکر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله غفور پس خدای آمرزنده
است مر کسی را که این کناه کند یعنی بی صدقه راز کوید رحیم مهربانست بنده را تکلیف ما لا
یطاق ننماید در خبرست که این منع ده شبانروز برداشت و مرتضی علی را رضی الله عنه دیناری زر
بود آنرا باده درم کرد و هر روز یکدرم صدقه دادی و با رسول صلعم راز کفتی و چیزی پرسیدی و بعد
از ان این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله علیه فرموده که حکمی نازل شد و جز علی رضی الله عنه
کسی بدان کار نکرد و این جمله مناقب اوست و کویند این حکم یك ساعت از روز بیش نبود و علی کرم
الله وجهه دران ساعت این کار کرد پس آیه آمد ءاشفقتم ایا بترسید و دشوار آمد شمارا ان تقدموا
انکه به پیش بدهید بین یدی نجویکم صدقات قبل از راز کفتن خود صدقات فاذ لم تفعلوا پس چون
نکردید این کار را وتاب الله علیکم و باز خدای بشما توبه یعنی درکذرانید از شما فاقیموا الصلوة
پس بپای دارید نماز فریضه را واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا الله ورسوله
وفرمان برداری کنید خدا و رسول اورا در همه حال که اینها تدارك تلافی آن کند والله خبیر
وخدای داناست بما تعملون بانچه شما میکنید در خبرست که عبد الله بن نبتل منافقی بود با رسول
خدای صلعم نشست و خواست کردی و سخنان آنحضرت با یهود آن کفتی روزی پیغامبر صلی الله علیه
وسلم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی در آید بشما مردی که دل
او دل سرکش متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناکاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام
می دهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوکند خورد و یاران خود را آورد تا سوکند خوردند
که ما هرکز این بی ادبی نکرده ایم این آیه نازل شد الم تر ایا نمی نکری الی الذین تولوا بسوی آنان یعنی
منافقان که دوست کرفتند قوما غضب الله کروهی را که خشم کرفته است خدای علیهم بر ایشان یعنی
یهود ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مومنانید ولا منهم و نه از ایشان که یهودانند ۵
ویحلفون و سوکند میخورند علی الکذب بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وهم یعلمون
و ایشان میدانند که دروغ میکویند اعد الله لهم اماده کرده است خدای بر ایشان عذابا شدیدا
عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت باتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء بدست
ما کانوا یعملون آنچه هستند که می کنند یعنی بدی می کنند و بدان اصرار می نمایند اتخذوا فرا

ایمانهم

کرفتند

المجادله

کرفتند ایمانهم سوکندانی که میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان
ماند فصدوا پس باز داشتند مردمان از بوقت بینی خود عن سبیل الله از راه خدای بفتنه انکیزی
و سخن چینی با ایشان را بد دل می سازند تا از جهاد متقاعد کردند فلهم پس مر ایشان راست
عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم مالها
ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئك
و آن کروه منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در ان خالدون
جاوید مانندکانند منافق نیز در بن خلود با حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان از مشرکان
زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سختر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن روزی را که برانکیزد خدای
همه منافقان را از قبور ایشان فیحلفون له پس سوکند خورند برای خدای بر اسلام و اخلاص
خود کما یحلفون لکم همچنانچه سوکند میخورند برای شما ویحسبون و آن روز می پندارند انهم
انك ایشان علی شیء بر چیزی اند و کاری می کنند که سوکند میخورند و خدای مینماید که
الا انهم بدانید بدرستی که ایشان هم الکاذبون ایشان دروغ کویان و دروغ ایشان نهایتی
رسیده که با دانای نهان و آشکار انیز دروغ میکویند استحوذ مستولی شد و غلبه کرد
علیهم الشیطان بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فانسیهم پس فراموش کردانید
بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدا تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اولئك آن کروه فراموش کاران
حزب الشیطان لشکر دیو اند و متابعان او الا ان حزب الشیطان بدانید که بدرستی که سپاه دیو
هم الخاسرون ایشان زیان کاران که نعیم سرمدی از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند ان
الذین بدرستی که انانك یحادون الله ورسوله خلاف کنند خدا و رسول اورا اولئك آن کروه
مخالفان فی الاذلین در جماعت خوارترانند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی
کرفتارند و بعقبی رسوا و سیاه روی و بی اعتبار کتب الله نوشت خدای در لوح محفوظ و حکم
کرد که بهمه حال لاغلبن هرآینه غالب شوم من انا ورسلی و فرستادکان من و غلبه رسل
اکر مامور بحرب اند بقهر و زجر لعادیست و اکر مامور بحرب نیستند بدلیل و حجت ان الله قوی
بدرستی خدای تواناست بنصرت انبیا عزیز غالب در حکمی که خواهد و کس بر منع آن قادر
نباشد حکمی که آن را یکرکرباره بود کس را دران مجال تصرف کجا بود چون سبحانه بعد از ذکر
منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند با هیچ دشمن دوستی نکنند
و اکر چند قرابت قریبه واقع شد چنانچه واقع فرمود لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی کروهی را
می کروند بالله والیوم الاخر بخدای و بروز بازپسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوستی
دارند من حاد الله ورسوله هرکه خلاف کند با خدای و رسول او و مومنان کافران و منافقان را

و منافقان را دوست ندارند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران
ایشان چون ابو عبیده جراح رضی الله عنه که پدر خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت
أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه که روز بدر پسر خود عبد الرحمن
را بمبارزت طلبید و پیغامبر صلعم صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران
ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان
فاروق رضی الله عنه که در بدر خود خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی
رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن ... و حمزه و ابو عبیده رضی الله عنهما کافران خود را
چون عتبه و شیبه و ولید نوشته است خدای یعنی ثابت کرده أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای
ایشان ایمان را یا جمع کرده آن را با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است
ایشان را بِرُوحٍ برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی مِنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است
ایشان را بجبرئیل یا بقرآن وَيُدْخِلُهُمْ و در آرد ایشان را روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که جریان
دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان
در آن رَضِيَ اللَّهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند وَرَضُوا و خشنود
شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آن
گروه لشکر خدای و ناصران دین وی اند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشان رستگاران اند امام ثعلبی از جرجانی نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که
داود علی نبینا و علیه السلام از حق پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم
والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئك حزبی وحول عرشی هر که چشم او از محارم فرو بسته
بود و دست او از ازار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه کرده اند از
جمله حزب الله است و درین باب گفته اند شعر از هر چه ناروا است برو دیدها بر بند
وز هر چه ناپسند بود دست باز دار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاك تا باشدت بحضرت
اهل قبول بار بشنو نصیحتی ز فقری خودی عزیز تا ابدت بدنیی و عقبی رابکار سورة الحشر
آیات ۲۴ کلمات ۳۴ حروف ۱۹۱۲ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لله مر
خدای را که مستحق ثنا است مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینها است وَهُوَ الْعَزِيزُ
و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيمُ صواب کار و درست کردار آورده اند که
حضرت رسول صلعم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب بجهت دیه دو عامری
که در عهد پیغامبر بودند و عمرو بن امیه ضمری رضی الله عنه ایشان را کشته بود بمنازل یهود
بنی النضیر رفت و در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت

افکند

عالم

افکنند و فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر را صلی الله علیه و سلم خبردار گردانید و آنحضرت بمدینه
باز آمد کس بدیشان فرستاد که چون عذر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده روز ایشان را
امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال کردند و ابن ابی پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید
بقلاع خود محصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ایم یهود بسخن آن
منافق مغرور شده یاغی گشتند و خبر بدان حضرت رسید با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده
روز ایشان را محاصره کرد و ایشان جلاء وطن قبول کردند بواسطه ترس و بیم که خدای در دل
ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن
مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید بدین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت
فرستاد که هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که از روی اذلال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد آنان را
که نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلها که در
زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان در خیبر
خواهد بود یا اول حشری که مردمان را بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مغرب
بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد و آن حشر دوم است و چون بنی النضیر
قبل از سایر مردمان بشام محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ
شما گمان نداشتید ای مومنان أَنْ يَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنو نضیر از مدینه بجهت بسیاری
مرد و مدد و شجاعت و شوکت وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند آنکه ایشان را مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ
منع کننده و باز دارنده است حصارها استوارها ایشان مِنَ اللَّهِ از فرود آمدن قضای خدا
بدیشان فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند
وَقَذَفَ و بیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلها ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند
جدا حکم شد يُخْرِبُونَ خراب میکنند بُيُوتَهُمْ خانهاء خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستها خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ
و بدستها مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گویا
که بدست خود خراب کردند در خبر هست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل
ایشان بدست مومنان افتد خانها می کندند و هر چه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها
و سنگها تراشیده از محال آن برکندند می خواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده
خود را بیاراستند و اظهار جلادت نموده دفها می زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند
بعضی بولایت شام رفتند و جمعی به خیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت بردارید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوند
دیدها یعنی به بینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای
نوشته است در لوح و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ

هر اینه عذاب می کرد ایشان را فی الدنیا درین سرای بکشتن و برده کرفتن و لعذبهم فی الآخرة
و مر ایشان راست با وجود جلا دران سرای عذاب النار عذاب آتش دوزخ ذلک این عذاب مر
ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله و رسوله دشمنی کردند با خدای و رسول
و مخالفت خدا و رسول ورزیدند و من یشاق الله و هر که دشمن دارد خدای را فان الله پس بدرستی
خدای شدید العقاب سخت عقوبتست مر وی را و امثال وی را آورده اند که در زمانه
محاصره حکم شد که خرمایان ایشان را قطع کنند غیر از عجوه و عبدالله سلام و ابو لیلی
ربانی رضی الله عنهما بدان هم مامور گشتند ابو لیلی الجود انواع تمر را می برید و می گفت
بریدن آن یهود را غمناک میشد عبدالله سلام بدترین انواع از انمی برید می گفت
میدانم که خدای تعالی این مسلمانان باز دهد پس آنچه بهترست برای ایشان بگذارم
حق سبحانه آیه فرستاد ما قطعتم آنچه برید ید من لینة از خرمایان او ترکتموها یا بگذاشتید
آنرا قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلها خود فباذن الله پس بامر خداست و به پسند وی برای
آنکه تا ثمار ابار دهد و لیخزی الفاسقین و برای آنکه خوار کردند جهود انرا که بیرون
رفتگانند از دایره فرمان آورده اند که چون بنی نضیر را جلا کردند پنجاه زره و پنجاه
خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی
تمام خاصه پیغامبر بود صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت از اسلحه هر چیز بهر کس خواست
بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناظر بر آنست که آنرا مخمس نساخت
و امام اعظم رحمه الله برین رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که و ما افاء الله و آنچه
باز کردانید خدای علی رسوله بر فرستاده خود منهم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی
ارزانی داشت منهم پس نتاختید فما اوجفتم بر تحصیل آن من خیل هیچ اسپی و لا رکاب و نه
شتری یعنی پیاده برین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمار کلفتی رسیده
باشد و شما را تجربه و کار زار این حصار را فتح نکردید و لکن الله و لیکن خدای بنصرت خود
یسلط رسله مسلط و مستولی می سازد پیغامبران خود را علی من یشاء و هر که میخواهد و الله علی
کل شیء و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قدیر تواناست ظاهر
چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاه بسببی پنهان چون القاء ترس و بیم در دل
ایشان می افکند ما افاء الله و آنچه باز کرداند خدای علی رسوله بر پیغامبر خود من اهل القری
از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب کرفته نشود فلله پس مر خدایراست و للرسول
و مر پیغامبر او را و لذی القربی و مر خداوند قرابت و انتسبت پیغمبر صلعم و الیتامی و مر بی پدران
محتاج را و المساکین و درویشانرا و ابن السبیل و راه گذریان که بی مال باشند علما را اند کر

وی خاصه پیغامبر بوده صلعم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقه
سنه اهل و عیال خود از آن می فرمودند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت می نموده بعد از
وفات ایشان بعضی از علما حمل بر ظاهر آیه کرده شش بخش منقسم سازند و سهمی که نام زدی
حق سبحانه است بعمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره
برای تعظیم است و آنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلعم اختلاف کرده اند بعضی
گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول بعضی در سد
ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی گرفتندی
مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی
و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از
رؤسا اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بستر گفتندی یا رسول الله شما ربعی و صفی
مغنم را بردارید و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغامبر صلعم گردانید و قسمت
آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم وی بیدا کردیم کیلا یکون تا نباشد
آن وی دولة گردان دست بدست بین الاغنیاء میان توانگران منکم از شما که زیاده از
حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند تا مجوسیان بدین چنانچه در زمان جاهلیت بوده و ما
آتاکم الرسول و آنچه بدهد شما را از وی و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید آنرا که حق شماست و ما
نهاکم عنه و آنچه نهی کند شما را از مثل غلول فانتهوا پس باز ایستید از آن محققان بر آنند که
حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغامبر آن بدان فرمان کار باید و فرمان
برید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی وی حق است هر که امر او مرتکب کردد بنجات
باید و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت افتد آنکس که شد متابع تو رای تو
قد نجا و آنکو خلاف امر تو ورزید قد هلک و اتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت
رسول او ان الله بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت مر مخالفان فرمان
پیغامبر را للفقراء المهاجرین و قسمت وی برای یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل است و درویشان
هجرت کننده الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند من دیارهم از سرایها ایشان که در مکه
داشته اند و اموالهم و دور افتاده اند از مالها خود یبتغون می طلبند فضلا من الله
بخشش و بخشایش از خداوند خود و رضوانا و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای
تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت حق و رضا حق بوده اند و بعوض خدا
و رسول ترک دیار و اموال نموده اند و ینصرون الله و یاری می کنند دین خدای را بنفس و مال
خود و رسوله و نصرت می نمایند پیغامبر او را و ابناری و هواداری اولئک آن گروه مهاجران

ربع

هم الصادقون ایشان راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل والذین و دیگر انکه تبوءو الدار
جای کرفتند در سرای هجرت والایمان و در دار ایمان یعنی مدینه در تفسیر امام ابی بکر نقاش
هست که ایمان نام مدینه است و حضرت صلعم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت
نمودند در مدینه من قبلهم پیش از هجرت مهاجران مراد انصار اند که در دیار خود ایمان آورده اند
و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلعم مساجد ساختند یحبون دوست میدارند
من هاجر هر کرا هجرت کند الیهم بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت
نمایند ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در دلها خود حاجة حاجتی حسدی و حقدی و دغدغه مما اوتوا
از انچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه
انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند
پس کفت که ای کروه انصار کرامی خواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنیم و طایفه
مهاجران برقرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اکر خواهید این اموال را خاصه بمهاجران
قسمت فرمای و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشانست
حضرت پیغامبر صلعم ایشان را دعا کفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که ویؤثرون
و ایثار می کنند و تقدیم مینمایند مهاجران را علی انفسهم بر نفسها خویش ولو کان بهم می کرید و بدیشان
میدهند و اکرچه هست ایشان را خصاصة حاجت بانچه بایثار میفرمایند و در اسباب
نزول از ابن عمر رضی الله عنهما که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند آن را بر
درویش دیگر که ازو محتاج تر بود فرستاد و آن بر دیگری ایثار نمود همچنین نه تن از فقرا بر دیگر
ایثار کردند و این آیه در شان آن درویشان توانکر دل نازل شد حکما بر آنند که از این شش خصلت
که جود مشتملست بر آن صفت ایثار افضل و اکملست و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی
و دیکری را مستحق آن بیند از خود باز کیرد و بوی بخشد که هر کامل آن را می شناسیم اندبیة
دو ولتی از اثبات کرانی رسد چرخ کردانش را استغنای همت با وجود مفلسی برکن خود
و اکرم و سازد فدای بی نوایانش ومن یوق و هر که نکاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس
او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فاولئک پس آن کروه هم المفلحون ایشانند
رستکاران یا پیروزی یافتکان بر ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت والذین جاءو
و آنانکه می آمدند و می آیند من بعدهم پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت
یقولون میکویند ربنا اغفر لنا ای پروردکار ما بیامرز مرا ولاخواننا و مر برادران ما را در دین
الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیشی کرفتند بر ما بایمان ولا تجعل و منه فی قلوبنا در دلهای ما غلا کینه
و حسدی و خیانتی للذین آمنوا برای آنانکه کرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغامبر صلعم ربنا

ای

ای پروردکار ما انک رؤف بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رحیم بخشنده ما را برحمت خود
و در زمره سابقان داخل کردان کفته اند هر کرا کینه یکی از اصحاب رضی الله عنهم در دل باشد
از اهل این آیه نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرموده مهاجران
و انصار و تابعین که موصوف باشند بشادکی دل و پاکی طینت پس هر که برین صفت نبود از
اقسام مومنان خارج افتد الم تر آیا نکاه نکرده الی الذین نافقوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف
آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اصحاب ایشان که بنی نضیر
پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب که با اهل اسلام میکنید معاونت تمام خواهیم نمود
و انفاق ما با شما تا حدیست که اکر او با ... شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در
موافقت و مرافقت میکنیم این آیه آمد که محمد صلعم در حال منافقان نکر که ایشان یقولون
میکویند لاخوانهم مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفر اند الذین کفروا آنانکه
نکرویدند من اهل الکتاب از اهل توریة که غم مخوریند لئن اخرجتم هر اینه بیرون کرده شوید شما
از دیار خویش لنخرجن هر اینه بیرون آییم ما معکم با شما از روی دوستی و مصاحبت ولا نطیع
و فرمان نبریم فیکم در ایذا و آزار شما احدا یکی را اکر محمد صلعم یا هیچ کس از مسلمانان در خلاف شما
اطاعت نکنیم ابدا همیشه وان قوتلتم و اکر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند
لننصرنکم هر اینه ما یاری کنیم شما را والله یشهد انهم و خدای کواهی میدهد که ایشان منافقان
لکاذبون دروغ کویانند لئن اخرجوا اکر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا یخرجون معهم بیرون نمی روند
منافقان ولئن نصروهم با ایشان و موافقت نمی کنند لیولن الادبار و اکر کارزار کنند با ایشان لا ینصرونهم
منافقان یاری نمی دهند ایشان را و اکر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را
ثم لا ینصرون هر اینه باز پس کردند یعنی بهزیمت روند پس بعد از هزیمت ایشان نیز
نصرت یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چکونه منصور
کردند لانتم اشد رهبة هر اینه شما که مومنانید سخت ترید از جهت ترس فی صدورهم در دلهای ایشان
من الله از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذلک آن خوف و خشیت
از شما مر ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون کروهی اند که نمی دانند عظمت خدای اجل
سلطانه و اکرنه بایستی که ازو ترسیدندی لا یقاتلونکم کارزار نمی کنند با شما جمیعا همه ایشان یعنی
جهودان و منافقان الا فی قری محصنة مکر در دیهها استوار کرده بخندق و برج و باره او
من وراء جدر یا از پس دیوارها سنک و تیر یعنی ایشان را قوة آنکه بروی شما جنک توانند کرد
نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشانست بأسهم بینهم میان یکدیکر چون حرب کنند
شدید سخت است اما ... و رسول حرب کنند بد دل و ترسان کردد بسبب ...

تیبی که خدا در دل ایشان افکنده طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تحسبهم جمیعا
تو پنداری یهود و منافقان مجتمع و متفق در رای و تدبیر وقلوبهم شتی و حال آنست که دلها
ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک آن وصفها
بدکه ایشانراهست بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمی کنند و در
نمی یابند آنچیز را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود کمثل الذین همچون مثل آنانست که بودند
من قبلهم پیش از ایشان قریبا بزمانی نزدیک ذاقوا بچشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی
ضرر معصیت را و ایشان بنی قینقاع اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصه
هلاک گشتند ولهم و مر ایشانراست با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک که در
آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن کمثل الشیطان همچون مثل
شیطانست اذ قال چون گفت للانسان اکفر مر کافر را بکفر خود ثابت باش که من یار و هوادار تو
ام فلما کفر پس چون بر آن ثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل و استحکام یافت قال
گفت شیطان انی بریء منک من بیزارم از تو انی بدرستی که من اخاف الله رب العالمین
می ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل و در آن
وقت که ابو جهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که
رئیس بنی کنانه بودی برآمد گفت که ای اباالحکم مترس که من یار توام و چون به بدر رسیدند
و ابلیس دید که ملایکه بمدد اسلام نازل می شوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره
انفال این قصه مذکور شده و بعضی برآنند که شیطان ابیض است پسر ابلیس و انسان برصیصا
زاهد که ابیض او را بکفر داشت و در آخر بیزاری کرد از و و این حکایت بر سبیل اجمال چنانست که
برصیصا هفتاد سال خدا را عبادت کرد او عاجز شدند ابیض بهر اغوا و اضلال او
ذمه خود گرفته بیارد و در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت
تعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد کلمه چند جهت مرضی و عافیت
اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل
او را گفت که علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست انکس را بصومعه برصیصا آوردند
بدم دمید شیطان دست از و بازگرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا و محتاج ساخت
و به برصیصا ارشاد می نمود و بکلمات او می گذاشت تا دختر ملکی را متعرض شد و او را بصومعه
زاهد آوردند و دعا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و ابیض او را
وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادرانش را
بدان مطلع ساخت و زاهد را گرفته بر دار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را بر و ظاهر

کرده و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد و برا سجده کرد و ابیض از و بیزاری نمود و آن بی سعادت
بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند فکان عاقبتهما پس هست آخر کار آن شیطان و انسان انهما آنکه ایشان هر دو فی
النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان در و وذلک و خلود در آتش جزاء الظالمین
پاداش کافرانست یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدای
و بدو بازگردید ولتنظر نفس و باید که بنگرد هر نفسی و به بیند ما قدمت آنچیز را که پیش فرستاده
است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده است شکرگزاری نماید
و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده پشیمان شود و توبه کند واتقوا
الله و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر بتقوی برای تاکید است و اول در اداء واجبات
که بقرینه اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم ان الله خبیر بما تعملون بدرستی که خدای داناست
بما تعملون بآنچه میکنید در کشف الاسرار فرموده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم بکمال
آن یا اول تقوی عوامراست و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوی خواص و آن
اجتناب بود از هرچه ما دون حق است س اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع ما
سوی الله است ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند امر
خدا را چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسیهم پس خدای فراموش گردانید بر ایشان انفسهم
نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته اند در توفیق بر ایشان دربست و سهل
بن عبدالله قدس الله روحه فرموده که بوقت گناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه
بر ایشان فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان
برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را
خوار ساخته مستحق نار شدند و اصحاب الجنة و اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده
اهل جنة حاصل کردند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی ساکنان او هم الفائزون ایشانند
رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر ما می فرستادیم
هذا القرآن این قرآنرا علی جبل بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک می دادیم لرایته هر آینه می دیدی او را
خاشعا ترسنده و فرمان برنده متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از هیبت
وعیدی که در وی هست یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن
نهادی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمی شوند ع ای دل سنگین تو یک ذره سوهان گیر
نیست وتلک الامثال و این مثلها نضربها بیان می کنیم للناس برای تنبیه مومنان لعلهم یتفکرون شاید

که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هو الله آنکه قرآن فرو فرستاد خدای است الذی
آن خدای که لا اله نیست مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده
و آشکارا و گفته اند عالم معدوم و موجود یا به حیوة و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرة
یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه
خلق نموده در دنیا الرحیم بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمومنان رسد در
آخرت بعفو و غفران و رضوان هو الله اوست الذی آن خدائی که بهیچ وجه لا اله نیست
خدای سزا پرستش الا هو مگر وی الملک پادشاه پادشاهی که جلال ذاتش از رنج احتیاج
مصون است و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب نقص و عیب
و منزه از تطرق آفات و نوایب السلام سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المؤمن
ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق با ایمان و امان یا مصدق رسل باظهار
معجز و برهان المهیمن گواه راست بر هرچه خلق کنند یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر
خفایا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمیست از اسماء الهی تاویل آن در غیر خداوند العزیز غالب
در حکم یا بخشنده عزت الجبار برنکو آرنده شکستگی ها یا باصلاح آرنده کارها در هم شکسته
المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون از آنچه شریک می سازند باوی
چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده
خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از
عدم بوجود المصور بخشنده صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو که
در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح له پاکی یاد میکنند مر ورا ما فی السموات والارض
آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقایص منزه و مقدس می دانند و هو العزیز و اوست
عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الحکیم صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه
گوید و کند بر وجه حکمت بود و در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلعم جبرئیل را
علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داده که علیک بآخر سورة الحشر و دیگر باره پرسید همین
جواب شنید دقایق و حقایق این اسما و حظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید
طلبید و من الله سورة الممتحنة بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغامبر صلعم در سال
ششم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی   مکتوبی بقریش
بقریش نوشت از آن عزم اعلام نمود جبرئیل علیه السلام آنحضرت را   فرمود و علی و زبیر
و مقداد را رضی الله عنهم حکم شد تا بروضه خاج رفتند و مکتوب را از ساره که مولاة ابی عمرو
بن الصیفی بود بستدند بخدمت آوردند حضرت حاطب را طلبید فرموده که ترا چه بر این داشت

گفت یا رسول الله بخدای سوگند است که مومنم بخدا و رسول و از دین و اسلام برنگشته ام اما
حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف
سایر مهاجران که اینجا اقربا دارند خواستم که مرا حقی بر ایشان ثابت کردد تا بملاحظه آن محافظت
مردم من کنند حضرت رسول صلعم فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و عمر رضی
الله عنه در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا کردن این منافق را بزنم پیغامبر صلعم
فرمود که ای عمر او را مرنجان که از اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را مژده داده که اعملوا ما
شئتم فقد غفرت لکم آنگاه این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید
لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان تلقون می
فرستید والقا می کنید الیهم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی
که دارید یا طرح صحبت که می افکنید و قد کفروا و حال آنست که کافر شده اند بما جاءکم
بآنچیزی که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآن یا درست که دین اسلام است یا سزاوار
متابعت که پیغامبر است یخرجون الرسول بیرون می کنند پیغامبر را از مکه و ایاکم و شما را نیز اخراج
می نمایند ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب
ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که
بیرون آمده اید از وطنها خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من و ابتغاء مرضاتی و برای
طلب خشنودی من تسرون الیهم راز میگوئید یعنی پنهان سری   فرستید بالمودة
بدوستی در لباس نصیحت و انا اعلم و من دانا بما اخفیتم و ما اعلنتم بآنچه پنهان می کنید از مودت و اعلان
و آنچه ظاهر می سازید از اعتذار و من یفعله و هر که بکند این کار منکم از شما یعنی فراگیرد اینان را
دوستان یا القا خبر کند بدیشان فقد ضل پس بدرستی که گم کرده است سواء السبیل راه راست را
ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند بر شما اسیر سازند
یکونوا باشند لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القاء مودت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا
کنند و یبسطوا الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستها خود را بزدن و کشتن و السنتهم و بگشایند
زبان خود را بر شما بالسوء ببدی یعنی دشنام و فحش و ودوا لو تکفرون و دوست دارند که کافر شوید
چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهد داشت شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم
و نه فرزندان شما یعنی امروز موالاة با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید
و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما یوم القیامة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای در آن روز بینکم
میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستند و مومنان را به بهشت برد والله بما تعملون
و خدای بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بیناست و بر آن جزا خواهد داد قد کانت بدرستی

وبران جزا خواهند داد بدرستی که هست لکم مر شما را ای مومنان اسوة حسنة سنتی نیکو بدا
اقتدا باید کرد فی ابراهیم در سخنان ابراهیم علیه السلام والذین معه و آنانکه یاری بوده اند از اهل ایمان
اذ قالوا لقومهم یاد کن چون ابراهیم علیه السلام و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان
که از ما دوستی مجوئید انا برآء بدرستی که ما بیزاریم منکم از شما که بت پرستید و مما تعبدون و دیگر
بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما یا بمعبود
شما و بدا و آشکارا شد بیننا و بینکم میان ما و شما العداوة دشمنی بکل والبغضاء و دشمنی بدست
یعنی بکار بر ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم حتی تومنوا تا آنکه ایمان آرید بدست و دل بالله
وحده تا وقتی که ایمان آرید یگانه یعنی بیگانگی او بگروید چون حق سبحانه می دهد
مومنان که در مثلا با ابراهیم کنید الا قول ابراهیم مگر در آن سخن ابراهیم علیه السلم
لابیه مر پدر خود را که وعده استغفار که با او کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده
لاستغفرن لک هرآینه آمرزش خواهم خواست برای تو وما املک و مالک نیستم ای پدر لک
برای تو یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء هیچ چیز اگر بخدای نگروی
خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از
کافران نه طلب در آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شده چون
خلیل و جلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو
توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم والیک انبنا و بسوی تو بازگشتیم والیک
المصیر و بسوی توست بازگشت همه در آخرت قول کنت که این دعا قول تتمه قول ابراهیم علیه السلم
نیست بلکه حق سبحانه مومنان این امت را تعلیم بعد از نهی موالاة کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه
مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم نظم
سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم * از همه باز آمدیم و با تو نشستیم * هرچه نه پیوند یار بود بریدیم
هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل برگماشتن
للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مگردان و بدست ایشان
ما را عذاب مکن واغفر لنا و بیامرز ما را ای آفریدگار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی در حکم پس
شر ایشان دفع کن الحکیم دانائی در کار خود پس ما را بیامرز لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را
فیهم در ابراهیم علیه السلام و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنید آن انکار برای
تاکیدست در اقتدا با ابراهیم علی نبینا و علیه السلام یا در اقتداست باقوال و دوم ثانی با فعال او
و این اقتدا هست لمن کان یرجو الله مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدای والیوم الآخر
و پاداش روز قیامت را یا بترسد از عذاب خدای و روز بازپسین ومن یتول و هر که روی بگرداند

از زمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستی که خدای بی نیازست از وی
و از نصرت دین او و او را چه ناصر خود دین خوداست الحمید ستوده است بی
او دو ماند که بعد از نزول این آیه مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در
مکه حق سبحانه وعده فرموده که عسی الله ان یجعل شاید که خدا پیدا کند بینکم میان شما و بین الذین
و میان آنانکه عادیتم دشمنی داشتیم منهم از کفار مکه مودة دوستی و یاری آنچنان بود که ابوسفیان
و سهیل ابن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند
و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد والله قدیر و خدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی
بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است کسی که موالاة کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان است بانها
که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند قوم خزاعه را با حضرت پیغامبر صلعم عهد و پیمان
بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان
فرمود لا ینهاکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کار
زار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم و بیرون نکردند شما را من دیارکم از سراها و منزلهای
شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخل نکرده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشان در
قتل و اخراج شما چندان مدخلی نیست نهی و باید که خدای باز نمی دارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکوئی کنید
با ایشان و تقسطوا الیهم و بفرستید قسطی و بهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدا
دوست دارد عدل کنندگان را انما ینهاکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین
قاتلوکم از آنکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدای واخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم
و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی و ظاهروا و یاری کردند بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در
علی اخراجکم
صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را
ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه
دوست ایشان دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع کرده
با خدای می باید و با دوستان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید بیت
بگسل ز دوستان دغا باز حیله ساز * یاری طلب که طالب نقش وفا بود * آورده اند که چون حدیبیه
صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمانان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز
فرستد و اگر از مدینه مسلمانی روی برتافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آنحضرت
در حدیبیه بود که جماعت مومنان از مکه گریخته بخدمت آمدند آنحضرت از جمله سبیعه اسلمیه و در عقب
شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح بر این وجه بوده که هر که از ما بتو آید بازدهی جبریل
آمد علیه السلم و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روایتست که مومنان از کافران

بازدهند و این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند
بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کنندگان از دار کفر بایمان فامتحنوهن پس بیازمائید ایشان را بانکه سوگند
دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ
غرضی از اغراض دنیاوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند
الله اعلم خدای داناترست بایمانهن بگرویدن ایشان که بر مطلعست بر سرایر و ضمایر اما چون حکم
شرع بر ظاهرست ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن مؤمنات اگر بدانسته اید ایشان را بغلبه ظن
که مؤمنه اند فلا ترجعوهن الی الکفار بسوی شوهران ناگرویده ایشان لا هن نه ایشان یعنی این زنان
حل لهم حلال اند مر آن کافران را ولا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال می‌شوند مر زنان را
چه تباین دارین جدائی افکنده است میان ایشان وآتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما انفقوا
آنچه خرج آن زن کرده باشند از کاوین پس حضرت صلی الله علیه و سلم سبیعه را سوگند داد و آنچه
مسافر از مهر بدو داده بود بگرفت باز گشت و آیه آمد که ولا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما
ان تنکحوهن اگر بخواهید این زنان مهاجره را اذا آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مزدهای
یعنی مهرهای ایشان پس فاروق او را بخواست و دیگر آیه آمد ولا تمسکوا و چنگ در مزنید بعصم
الکوافر بعصمتهای یعنی عقدهای زنان کافر یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید
اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی کافر که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که واسألوا
و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او ولیسألوا
و باید که کافران بخواهند از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهر ازواج مهاجرات خود یعنی چون
عصمت زوجیه منقطع شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هر یک باید که رد کنند
مهری را که بصاحب خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خدایست یحکم حکم میکند
بآن بینکم میان شما والله علیم و خدای داناست بمصالح شما حکیم حکم کند بآنچه محض حکمت
بعد از نزول این آیه مومنان ادای مهر بدادند و کافران اباء نمودند آیه آمد که وان فاتکم و اگر فوت شود ای مؤمنان
از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست
شما نیاید فعاقبتم پس غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فآتوا
الذین ذهبت پس بدهید آنان را که رفته اند ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا
مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که شش
تن از زنان مومن مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسالت پناه صلوات الله مهر
ایشان از غنیمت بشوهران ایشان داد واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای الذی انتم از خدای که شما
به مؤمنون بدان گرویدگانید حکم این آیات تا بقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع گشت این احکام

منسوخ

منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه که چون سید عالم صلعم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز
بمبایعه میل کردند آیه آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده ای بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون بیایند بتو
زنان گرویده یعنی گرویدگان یبایعنک بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن برای آنکه شرک نیارند و شریک
نگیرند بالله شیئا بخدای چیزی را ولا یسرقن و دزدی نکنند ولا یزنین و زنا نکنند ولا یقتلن و نکشند اولادهن
فرزندان خود را چنانچه زنان در جاهلیت میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را اسقاط کنند
ولا یأتین و نیارند ببهتان ببدروغی که از روی جهل یفترینه و بافته اند آنرا بین ایدیهن وارجلهن
میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده نیارند و بدروغ بشوهران نبندند و در دستها و پای
خود آورده می‌برند ولا یعصینک عاصی نشوند در تو فی معروف در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه
کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن و جیب دریدن بدین شرط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن
با ایشان عایشه فرموده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم با زنان بسخن بود و دست آنحضرت هیچ زن
را نسود و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست مبارک خود در
آب برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر
لهن الله و طلب آمرزش کن از برای زنان متابعت از خدای ان الله غفور بتحقیق خدای آمرزنده گناهانست
که بر توحید بیعت کنند رحیم مهربانست که توفیق توبه و ایمان داده [illegible] که مردم میگویند
رحمت موقوفست بر ایمان تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوفست
برحمت یعنی تا رحمت خود توفیق نه بخشد کسی بایمان نرسد توفیق عزیزست بهر کس ندهند بعضی
درویشان جز مسلمانان بجهت جز منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام منفعت
بدیشان میگفتند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما
غضب الله علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قد یئسوا من الآخرة هر آینه که نومید شده اند
یهود من الآخرة از ثواب آخرت چون دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت رسالت صلعم
ایشان را هیچ نوعی حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نا امیدند از آن کما یئس الکفار چنانچه
نومید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود نومید شدند
از ثواب عقبی هم چون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند که از نعیم جنانی بکلی
قطع امید کرده سورة الصف و هی مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم سبح
لله پاک و بی عیب گفت مر خدا را ما فی السموات هر که در آسمانهاست از علویات وما فی الارض
و آنچه در زمینهاست از سفلیات وهو العزیز و او غالب که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الحکیم
درست کار که خلل بافعال او راه نیابد دمیاطی آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند با کدام
عمل بجا آریم که ما را از حفره نیران رهاننده بروضه جنان و تحف روح و ریحان رساند خوش

آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که ای قوم آمد آنچه میجستید یعنی عملی که شما از سخن بجهت رهائی بخشد و اعلی علیین فرود آورد و جهاد ست صحابه از صوت کراهت داشتند آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگوئید ما لا تفعلون آنچه بجا نمیکنند کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله نزدیک خدای ان تقولوا انکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد علما آیة عام است و شامل یعنی هر که سخن گوید و نکند در ین عتاب داخلست و بآن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و حضرت رسالت صلعم دید در شب معراج که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین می برید اند نظم

از من بگوی عالم تفسیر گوی را ۰ کر در عمل نکوشی نادان مفسری ۰ بار درخت علم ندانم بجز عمل

باعلم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ان الله بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست دارد انانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صف زده در برابر خصم کانهم کویا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بناها اند بجهت از زین کاهست از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و با یکدیگر باز چسبیده و اذ قال موسی و یاد کن انرا که گفت موسی لقومه مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای قوم من لم تؤذوننی چرا میرنجانید مرا با نا شنودن فرمان من و قد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله انکه من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما و برسالت خود از معجزه ظاهر اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد بر شما و زبان من بر ید ایشان بر یمان ضلالت و جهالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فلما زاغوا پس آنهنگام که بکشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله بکردانید خدای قلوبهم دلهای ایشان از صفت یقین و موقع شک ساخت والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان از دایره فرمان و اذ قال و یاد کن انرا که گفت عیسی بن مریم عیسی پسر مریم قوم خود را یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر انچیزی که پیش منست من التوریة از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست و مبشرا و مژده دهنده ام برسول بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل من بعدی از پس من اسمه احمد نام او احمد صلی الله علیه وسلم یعنی ستاینده ترین در کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربکم و الفارقلیطا جاء و معنی فار قلیطا احمد است صلعم و در بیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی مجنیاست و معنی انکه بفرستد خدای بشما او را بعد از مسیح فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بالبینات بمعجزات

روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قالوا گفتند بنی اسرائیل هذا این کار ها که مینماید سحر مبین جادوئیست آشکارا یعنی بر همه کس پوشیده نیست که او سحر میکند و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کنند و آیتهای او را سحر دانند بعضی علما برانند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند فرمود این آیة آمد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان و هو یدعی و حال انکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلعم او را میخوانند در باره کفار الی الاسلام بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی والله لا یهدی و خدای راه ننماید بدین ستمکاران القوم الظالمین گروه ستمکار را تا او را در ابواب آورده که رحید روزی وحی بر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نیامد کعب بن اشرف گفت مژده یا ملا ای گروه یهود که خدای یهود نور او را فرو نشانید و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض کردند و غبار ملال بر آینه دل بی غل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت دفع آن آیة آورد که یریدون میخواهند یهود لیطفئوا تا فرو نشانند نور الله نور خدای را بافواههم بدهنهای خود بگفتار نا پسندیده و سخنان بی اعتبار والله متم و خدای تمام گرداننده است نوره نور دین و شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت و لو کره الکافرون و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن همچو ارادت خفاش که غیر موثرست در نابودن آفتاب ۰ شب پرک خواهد بود آفتاب ۰ تا به پیند دیده او مرد و بوم دست قدرتش صباح شمع مهر ۰ بر فروزد کوری خفاش شوم هو الذی اوست آن خداوندی که فرستاد ارسل فرستاد رسوله پیغمبر خود را بالهدی بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن و دین الحق و کیش راست که ملت حنیفه است لیظهره تا غالب گرداند این دین را علی الدین کله بر همه کیشی و ملتی تا بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل مذهب دین اسلام قبول کنند و لو کره المشرکون و اگرچه کاره اند مشرکان اظهار دین محمد را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی تجارة تنجیکم از عذاب دردناک بس بازار تجارت میکند الیم خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید تؤمنون بالله بخدای و رسوله و بفرستاده او و تجاهدون و جهاد نمائید با کافران فی سبیل الله در راه خدای باموالکم بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان خرید و انفسکم و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذلکم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیر لکم بهتر است مر شما را از معاملت مزجه ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید طریق تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبدالله تستری قدس سره نقل میکند که تستری آمد که گفت سوی روغن

داشتم که سرمایه من بود از خاطر می‌آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد که گفته ای
فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه بدر نست والله که بدتر از هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر الله
شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سودی تمام آن بودی که بدین هم نبودی و اشارت بدین معنی
فناست و در باختن سود و مایه دریافتن شوق و لقاست • تا چند بیاز از خودی بیش شوی •
بشتاب که از جام فنا مست شوی • از مایه و سودی دو جهان دست بشوی • سودی تو جان
بس که تهی دست شوی • پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید یغفر لکم بیامرزد خدای مر شما را ذنوبکم
گناهان گذشته شما در دنیا ویدخلکم و در آرد شما را در عقبی جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها ومساکن طیبة و مسکنها پاکیزه که واقع باشد فی جنات عدن
در بوستانها جاویدی که در ان اقامت ذلک این مغفرت و ادخال بهشت الفوز العظیم
رستگاری بزرگ واخری تحبونها و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که او را دوست میدارید نصر من الله
نصرتی از خدای بر قریش وفتح قریب و فتحی نزدیک که فتح مکه است فارس و روم را یا عطا قدس
سره که نصرت توحیدست و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دلست
ترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه باشد که همه مومنان را درین مرتبه شرکت
کما قال وبشر المومنین و بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت دنیا و بجنت در آخرت یا ایها
الذین آمنوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة عقبه با نبی بیعت کردند
وایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است جمیع مومنان را میفرماید کونوا باشید انصار الله نصرت
کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود
کما قال همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی بن مریم للحواریین عیسی پسر مریم مر حواریان را
که خواص او بودند و در ذریه او بجهه کس سیف داشتند من انصاری کیستند یاری و نصرت
کنندگان من توجه نموده با من الی الله بسوی نصرت خدای پاک تا اندر اعوان من در دعوت
خلق بخدای قال الحواریون گفتند حواریان که در یعنی نحن انصار الله مائیم ناصران دین خدای و فی
الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع و خلق را بخدای دعوت
نمودند فآمنت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طائفة من بنی اسرائیل گروهی از فرزندان
یعقوب بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند وکفرت طائفة و کافر شدند گروهی
دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله مبعوث شد
موافق ایمان مومنان گفت عیسی عبدالله و رسوله آن گروه تقویت یافتند و حق سبحانه ارشاد
فایدنا الذین آمنوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت
علی عدوهم بر دشمنان او که قایل بودند بالوهیت او فاصبحوا پس گشتند مومنان ظاهرین

غلبه

غلبه کنندگان بر کافران سورة الجمعة مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم
یسبح بپاکی یاد میکند و تنزیه مینماید لله مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست بدایع علوی
وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کوائن سفلی الملک پادشاهی که ملک اوست دایم و اوبی
زوال القدوس پاک از سمت عیب و صفت اختلال العزیز ارجمند که مثل ندارد الحکیم حکم
کننده که راستی بجای آرد هو الذی بعث اوست آنکه برانگیخت فی الامیین در میان امیان مراد قوم
عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی
یعنی آدمی مانند او از تهمت دور باشد و گفته اند امی آنحضرت آنست که در کتب مقدسه بدین
وجه که مذکور بود که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکورست
کانی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و وجه امی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نکته ایست اینجا
به بیت اختصار میرود بیت منقول الکتاب بپروردش • لقب امی خدای از ان کردش •
لوح تعلیم ناگرفته بر همه با سر لوح داده خبر بر خط اوست نس و جان راس • که نخوانده است از ان
جز خط • پس صفت نبی امی میکند که یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای کلام خدای با آنکه
امیست مثل ایشان ویزکیهم و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رذالت
اخلاق ویعلمهم الکتاب و می آموزد ایشان را از قرآن والحکمة و احکام شریعت وان کانوا و بدرستی
که بودند این گروه که حال قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند من قبل پیش از بعثت محمد صلعم
لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و متبع آیین جاهلیت وآخرین و دیگر مبعوث
ساخت در میان دیگران منهم از مومنان که ایشان لما یلحقوا بهم نرسیده اند بایشان که سابقان امت
لاحق شده مراد تابعین اند و از معالی بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم
اند و اصح اقوال آنست هر که با سلام در آمده و در می‌آید بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم مردم آخرین داخلند وهو العزیز و او خدای غالبست در امر بعثت که اراده رسالت
فرستادن الحکیم خداوند حکمت در اختیار هر پیغمبر برای هر امتی ذلک این نبوت بایعث
فضل الله افزونی کرم خدا است یؤتیه می دهد آن من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم
و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر می نماید مثل الذین
حملوا التوریة مثل آنانکه تحمیل کرده شده اند توریة را یعنی حکم شد بار تکلیف احکام توریة را بر وادند
ثم لم یحملوها پس بر نداشته اند آن بار را و بمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار
نکردند کمثل الحمار همچو مثل دراز گوش است که یحمل بر میدارد اسفارا کتابها از علم یعنی آنچه می برد در حمل آن
و از ان نفعی ندارد همچو یهود که توریة میخوانند و بدان منتفع نمی شوند • گفته اند که حمل اسفاره
باره باشد علم کان نبودند هو بئس بد تمثیلی کرده شده مثل القوم مثل قوم یهود الذین کذبوا

ربهم ع

مثل قوم یهود الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیات الله حجتهای خدا را که دلیل بود بر نبوت محمد والله لا یهدی و خدای راه فلاح نمی نماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد یا حق بر نفس خود ظلم کرده با وجود این میگویند نحن ابناء الله واحباوه ولاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قل بگوای محمد یا ایها الذین هادوا ای گروه کرویدن یهود برادران ان زعمتم اگر گمان می برید انکم اولیاء لله انکه شما دوستان اند مر خدا را من دون الناس بیرون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان درانکه شما اید دوستان خدای تا برسید بکرامانی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده ولا یتمنونه ابدا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستها ایشان یعنی بواسطه عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریت و وصف مصطفی صلعم و می دانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد والله و خدای داناست علیم بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگوای محمد با یهود ان الموت الذی بدرستی که آن مرگ که شما تفرون منه می گریزید از وی و تمنا نمی برید و از وقوع آن کراهت میدارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانا آشکارا و نهان فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا یابید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا در داده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کرد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید و ذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اولست در روز آدینه که موذن متعدد باشد ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیا ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز می کنید میان خیر و شر فاذا قضیت الصلوة پس چون گذارده شد نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید بعد از نماز در پی مهمات خود روید وابتغوا و بجوئید من فضل الله از فضل خدای یعنی روزی خدای مراد تهیا اسباب معاش است و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن مجلس علما و مذکران و بقولی مراد عبادت بیماران و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن مثل فضل الهی بدینها تواند بود واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا بسیاری یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا رسید که ذکر وی

موجب جمعیت ظاهر و باطن است بجات دنیا و آخرتست ☙ از ذکر خدا مباش یکدم غافل ☙ کز ذکر همی بود خبردو عالم حاصل ☙ ذکر است که اهل شوق را در همه وقت ☙ آسایش جان باشد آرامش دل ☙ آورده اند که روزی حضرت رسالت صلعم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسید طبل شادی زدندی و آواز طبل باسماع حضار مجلس رسید جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کسی نماند حضرت رسالت صلعم فرمود که اگر مرفتند در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود این وادی آتش بسوی شما روانی گشت و مقارن همین حال این آیت نزول اجلال یافت که واذا راوا و چون به بینند تجارة بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را او لهوا و یا بشنوند آواز طبل که جهت رسیدن کاروان میزنند انفضوا متفرق کردند از مجلس و بروند الیها بسوی آن تجارت تا بیشی گیرند بر یکدیگر بخرید طعام وترکوک و بگذارند ترا قائما ایستاده بر زمین قل ما عند الله بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع و لزوم مجلس پیغمبر صلعم خیر بهتر است و سود مندتر من اللهو من اللهو از استماع لهو ومن التجارة و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محققست و منافع معاملات متوهم والله خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که بخیل کنند و شاید که بر مصلحت وقت ندانند نقلست که از خلفا بهلول بغداد را گفت بیا تا روزی همه روزه تو مقرر کنیم تا دلت متعلق نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر تو در چندین عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه می باید دوم نشناسی که مرا کی باید سیم معلم نداری که مرا چند باید و خدای تعالی کافل رزق منست این همه می داند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمی دارد ☙ خدای که او ساخت از تب ☙ عصیان در رزق بر کس نبست ☙ از و خواه روزی که بخشنده اوست ☙ برآرنده کار هر بنده اوست

سورة المنافقون مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم

در سال پنجم از هجرت که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی که میان سنان بن جهنی که حلیف عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر فاروق بود نزاعی شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گردد ابن ابی در آن محل سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مددی نیست تا از مدینه برود و از ایشان بر اکنند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد که خوار تر است

انفضوا

زید بن الارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانامی آمده این صورت اخبار نمود و آنحضرت اصغا
نمود جهت تسکین فتنه در آن هنگام روز بکوچ کردن امر نمود و اسید بن حضیر رضی الله عنه
سبب پرسید و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاطر حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر بابن ابی رسیده بخدمت آنحضرت آمد و در
نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن الارقم را رضی الله عنه بدروغ
متهم ساختند حق سبحانه بتصدیق قول او این سوره نازل گردانید که اذا جاءک المنافقون
چون بیایند نزدیک تو یعنی منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم
که انک لرسول الله بدرستی که تو فرستاده خدایی یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم
والله یعلم انک لرسوله و خدای میداند بدرستی که تو فرستاده اویی والله یشهد ان المنافقین
و خدای گواهی میدهد که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد
ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادة ایشان را آنکه دل ما معتقد رسالت تست
دروغ باشد گفته اند مراد از شهادة قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد رسالت تو
و خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندان
خود را جنة سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا پس باز میداشتند
مردم را بالقاء شبهات عن سبیل الله از دین خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملیست
ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلک این حکم بدی
اعمال ایشان بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل
یا میگفتند بظاهر با مومنان که ما مسلمانیم و در خلوت با دوستان خود بکلمات کفر ناطق
گشتند فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان فهم
نمیکنند و ایشان مردم جسیم و نیکو هیات و شیرین سخن و فصیح بودند و جمعی دیگر از منافقان
نزدیک بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغامبر صلعم آمدندی آنحضرت شگفت داشتی
از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیه فرستاد و اذا رایتهم و چون ببینی منافقان را تعجبک
بشگفت آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان از ترکی و تازگی و ان یقولوا و چون سخن گویند تسمع
لقولهم گوش کنی تو مر سخنان ایشان را یعنی سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل
وقلت تدبر گویا ایشان کانهم خشب چوبها خشک شده اند یحسبون می پندارند و گمان می (مسندة)
برند کل صیحة هر بانگی که بر آید و هر آوازی که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدا واقع
است علیهم بر ایشان یعنی بدلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه آنست که هر آوازی که بشنوند
پندارند که نفاق ایشان بر پیغامبر و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هم العدو ایشان

دشمنان

دشمنان اند او و همه مومنان را فاحذرهم پس حذر کن از مکر و غائله ایشان و بر ایشان ایمن مباش
قاتلهم الله هلاک گرداند خدای ایشان را یا لعنت کند بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده می شوند
از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی وی را گفتند که این آیتها در شان
تو نازل شده برو نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا برای تو آمرزش طلبد تا آن منافق گردن
تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است
که محمد را سجده می باید کرد آیه آمد که و اذا قیل لهم تعالوا و چون گویند منافقان را که بیایید
تا بعذر یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فرستاده خدای لووا بر پیچند رؤسهم
سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بر پیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد و
رایتهم یصدون و تو می بینی ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغامبر صلعم وهم مستکبرون
و ایشان گردن کشانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان استغفرت لهم آمرزش خواهی (لهم)
ایشان ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله لهم نیامرزد خدای ایشان را بجهت
رسوخ ایشان در نفاق ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه فلاح نمی نماید گروه
بیرون رفتگان از دایره صلاح هم الذین یقولون ایشان آنانند که میگویند انصار را که شما
لا تنفقوا انفاق مکنید علی من عند رسول الله بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرا مهاجرین حتی (الله)
ینفضوا تا متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان روند و پسران بر پدران پیوندند منافقان انصار
را از انفاق بر مهاجران منع میکنند ولله و حال آنکه مر خدای راست خزائن السموات و الارض خزانهای
روزیها در آسمان و زمین و مفتاح او بدست قدرت اوست هر که را خواهد روزی دهد ولکن
المنافقین و لیکن منافقان نمیدانند رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است از آدمیان لا یفقهون (لا یعلمون)
خواجه پندارد که روزی او دهد لاجرم بر این و آن منت نهد زان سببها او یکی شد پیر اگر
گر شده هستند اسباب از کرم روزی رسیدکامی نهد بی سببها نیز روی میدهد
یقولون میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم ما از این سفر الی المدینة
بسوی مدینه لیخرجن الاعز هر آینه بیرون کند عزیز منها الاذل از مدینه خوارتر را او مراد از اعزه
نفس اخس و پلید خود و غرض از آن لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات ولله العزة و مر خدایراست عزت و قدرت و ربوبیت و لرسوله و مر رسول او را عزت
نبوت و شفاعت و للمومنین و مر گرویدگان را عزت ایمان و طاعت و لکن المنافقین و لیکن منافقان
حقیقت عزت را لا یعلمون نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسید
پسر ابن ابی که عبدالله نام داشت و مومن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدر وی برسید شتر
او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآیی تا وقتی که

پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترا اذن فرماید و بدانی که ازان توئی و از او ست و چون مرکب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منقبت بمسجد رسید بر این حال اطلاع یافت ابن ابی را اجازت در آمدن داد
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُلْهِکُمْ مشغول نکرداند شما را أَمْوَالُکُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُکُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای جز مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد
بیت
چشم دل از نعیم دو عالم ببسته ام مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس وَمَنْ یَفْعَلْ و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزندان از حق باز ماند فَأُولَٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس آن گروه ایشان زیانکارانند که بحظ فانی باز ماندند از نعیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمائید مِنْ مَا رَزَقْنَاکُمْ از آنچه روزی دادیم شما را و ذخیره آخرت سازید مِنْ قَبْلِ پیش از انکه بیاید أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب مرگ فَیَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِی چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ تا زمان نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ و باشم از نیک مردان و شایستگان وَلَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ کس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر بآخر رسد چیزی بران نیفزایند و از ان کم نکنند وَاللَّهُ خَبِیرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنند آدمیان و حفص بخطاب میخواند یعنی بآنچه همه شما میکنید از خیر و شر
سورة التغابن مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم
یُسَبِّحُ بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید لِلَّهِ مر خدایرا مَا فِی السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیان وَمَا فِی الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْکُ مر وراست پادشاهی ارض و سماوات و آنچه ما بین آسمان و زمین است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر وراست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها قَدِیرٌ تواناست هُوَ الَّذِی پس خَلَقَکُمْ او آنکس است که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنْکُمْ کَافِرٌ پس بعضی از شما باور دارنده است آفریدگار را و بعضی اهل اسلام و ایمان وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ بآنچه میکنند بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمت یا بغرض یا بجملکی یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر می شود وَصَوَّرَکُمْ و صورتها و هیکلهای شما فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را با متداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بجمال قدرت و باطن را مجلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن انسان آنست که او را بصفوه اوصاف کاینات آراسته گردانید و بخلعت خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد

له الملك

فمنكم مؤمن

حسن معنوی باشد نه حسن صوری
بیت
بدرون تست مصری که توئی شکرستانش چه غمست اگر ز بیرون مدد شکر نداری شده غلام صورت بمثال بت پرستان تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ و بسوی وست بازگشت همه یَعْلَمُ میداند بعلم کامل مَا فِی السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و میداند آنچه می پوشید آنرا وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنید وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار أَلَمْ یَأْتِکُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک بی انقطاع ذَٰلِکَ این عقاب و عذاب مر ایشانرا بِأَنَّهُ کَانَتْ تَأْتِیهِمْ بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بریشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای موید فَقَالُوا پس ایشان گفتند أَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما یَهْدُونَنَا راه نمایند ما را تعجب کردند از انکه حق سبحانه وحی با دمی فرستد فَکَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک کرد وَاسْتَغْنَى اللَّهُ و بی نیازی کار د خدای از ایمان خلق وَاللَّهُ غَنِیٌّ و خدای بی نیازست از عبادت آفریدگان حَمِیدٌ ستوده بی ستایش حامدان زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا گمان بردند آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا انکه برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلَىٰ بگو آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّی لَتُبْعَثُنَّ سوگند بپروردگار من که هر آینه شما مبعوث گردید بروز قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وَذَٰلِکَ و برانگیختن و جزا دادن عَلَى اللَّهِ بر خدای یَسِیرٌ سهل و آسانست فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید و بگروید بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او محمد صلعم وَالنُّورِ الَّذِی و بآن روشنی که أَنْزَلْنَا فرستادیم بر محمد صلوات الله وسلامه علیه مراد قرآنست و آنرا نور گفت که ظاهرست در اعجاز بنفس و مظهر حق احکام حلال و حرامست وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما می کنید از اقرار و انکار خَبِیرٌ داناست یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ یاد کنید روزی که جمع کند خدای شما لِیَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که در ان روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند با انبیا و امم با ظالم و مظلوم با اهل هدی و ضلالت با بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملایکه و جن و انس ذَٰلِکَ آن روز یَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان شدنست که بر جون مومن مقام کافر در بهشت میراث کیرد و کافر در دوزخ بمقام وی در آید غبن خود را بر بیند ترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان و او روزی زیان جستن است هر کسی سوی طلبد و زبان

دیگری وَمَن یُؤمِن بِاللهِ و هر که بگرود بخدای وَیَعمَل صالِحًا و بکند کاری شایسته یُکَفِّر بپوشد خدای
عَنهُ سَیِّئاتِهِ از وی بدیهای وی یعنی عفو نماید وَیُدخِلهُ و در آرد او را جَنّاتٍ تَجری بوستانهای که میرود
مِن تَحتِهَا الأَنهارُ در زیر قصور یا اشجار آن جویها خالِدینَ فیها در حالتی که جاوید باشند در آن
أَبَدًا همیشه تاکیدست در خلود ذٰلِكَ الفَوزُ العَظیمُ آن عفو گناه و در آوردن بهشت رستکاری
بزرگست وَالَّذینَ کَفَروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدای وَکَذَّبوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند آیتهای
ما را که قرآنست یا معجزاتی که بر دست پیغامبر ظاهر کردیم أُولٰئِكَ أَصحابُ النّارِ آنگروه ملازمان دوزخ
اند خالِدینَ فیها باقی ماندگان در آن یعنی نمیرند وَبِئسَ المَصیرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ ما أَصابَ
نرسد بهیچ کس مِن مُصیبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ اهل و ولد إِلّا بِإِذنِ اللهِ مگر بقضای
خدای یعنی علم وی بهمه مصایب محیطست و اگر خواهد از بندگان باز دارد اما برای صلاح
بندگان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند وَمَن یُؤمِن بِاللهِ
و هر که تصدیق می کند خدا را و میداند که مصیبت و نیات(?) یعنی چون داند که بمراد الله است
بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمینماید بزرگان گفته اند بلا آینه جمال ... است پس آینه
بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت ~ هر چه از دست تو آید خوش بود
گر همه دریا بر آتش بود ۞ زخم کز دست تو می آید برون ۞ گوهر از سینه میجوی خون وَاللهُ بِکُلِّ شَیءٍ
و خدای بر همه چیزها عَلیمٌ داناست صابر و شاکی را باز داند وَأَطیعُوا اللهَ و فرمان برید خدای
را در فرض وَأَطیعُوا الرَّسولَ طاعت کنید رسول را در سنت فَإِن تَوَلَّیتُم پس اگر روی بگردانید از طاعت
پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّما عَلیٰ رَسولِنا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما البَلاغُ المُبینُ رسانیدنیست پیدا
و هویدا و او بر تبلیغ رسالت کرد و اشارت آشکار اقطیفه(?) ابلاغ بجای آورد اللهُ خدای او
مستحق عبادت لا إِلٰهَ هیچ معبودی سزاینست إِلّا هُوَ مگر او وَعَلَی اللهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنونَ باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق دارند
و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که بعد از هجرت
پیغمبر صلعم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت ... داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری
و ناله و گریه و بیقراری ایشان از آن باز می گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وامانده
بودند حق تعالی درباره ایشان فرستاد که یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِن أَزواجِکُم
بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَولادِکُم و فرزندان شما که مانع می شوند بهجرت عَدُوًّا لَکُم دشمنانند
مر شما را فَاحذَروهُم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و ناله ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائید
این آیت بدیشان رسید که هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی
کامل و دانای فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند تا بجهت ایشان از علم بی بهره مانده ایم

یَهدِ قَلبَهُ

وبدین سبب از ایشان تنفر بار کردند ... و بر ایشان مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه فرمود که وَإِن
تَعفوا و اگر عفو کنید از جرایمها که کرده اند وَتَصفَحوا و در گذرانید وَتَغفِروا و بپوشید آن از عذر
ایشان به پذیرید فَإِنَّ اللهَ بدرستی غَفورٌ رَحیمٌ که خدای آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله کند
إِنَّما أَموالُکُم جز این نیست که مالهای شما وَأَولادُکُم و فرزندان شما فِتنَةٌ آزمایش اند تا ظاهر گردد که
کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکنید و کدام دل در مال و ولد بسته از محبت الهی کرانه می گیرد
وَاللهُ و خدای عِندَهُ نزدیک اوست أَجرٌ عَظیمٌ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدا و رسول
را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات
آن مَا استَطَعتُم آنچه توانستید این آیت ناسخ آن حکمست که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در
یک آیت اشارت میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق واجب امر یابند و واجب حق را رقم
نسخ بر کشیده یعنی اگر حق سبحانه بنده را که مطالبت کند بواجب امر کند تا فعل وی در کار به عفو داخل
تواند شد و اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک دارد
بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر وَاسمَعوا و بشنوید سخن خدا را
وَأَطیعوا و فرمان برید او را وَأَنفِقوا و نفقه کنید خَیرًا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید
لِأَنفُسِکُم برای نفسهای خود چه فواید آن بوی میرسد وَمَن یوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفسِهِ
از بخل نفس خود یعنی حق خدا را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولٰئِكَ پس آنگروه منفقان
هُمُ المُفلِحونَ ایشان رستکارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِن تُقرِضُوا اللهَ
اگر قرض دهید خدا را یعنی صرف کنید مال را در ... قَرضًا حَسَنًا قرضی مقرون باخلاص
یا صدقه دهید از طیب نفس یُضاعِفهُ زیاده گرداند خدای آنرا که داده اید لَکُم برای شما یکی را ده
تا هفتصد تا هزار و چهار صد هزار تا بغیر حساب وَیَغفِر لَکُم و بیامرزد گناهان شما را از بن بوده باشد
از امساک و ترک انفاق وَاللهُ شَکورٌ و خدای جزا دهنده سپاس داران است عطیه جزیل در برابر صدقه
قلیل میدهد حَلیمٌ بردبارست بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عالِمُ الغَیبِ وَالشَّهادَةِ
دانای نهان و آشکارا است میداند آنچه ظاهر میکنید از تصدق و آنچه پنهان دارید در دلها از ریا
یا خلاص العَزیزُ غالب است انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الحَکیمُ حکم کننده بکراهت(?)
آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق اثنا وعشرون آيات مدنيه

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ آورده اند که عبدالله بن عمر زن خود را در
حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلعم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد
طلاق دهد و در این باب آیت آمد که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر بکرامت بگو امت خود را که شما إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ
چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخوله بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقوهُنَّ

خَیرًا

بعدتهن

پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهری که جماع کرده نشود تا در شمار توان کرد آنرا از عدت و این
طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق در عدت می‌آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض
یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشند وقوع یابد چه آن ایام از عدت حساب نتوان
کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد
طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک معتبرست پس اگر طلاق واقع
شود باتفاق جمهور است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط
عاجزند یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از عذاب خدای که پروردگار شماست
و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ
از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده‌اند تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ
و زنان را نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیاشند بِفَاحِشَةٍ
مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی کردار ناخوش که روشن کنند حال
زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت
حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آنخانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان
حلالست چه آن حکم نشوز باشد در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ
اندازهای خداست که مقرر فرموده وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که درگذرد از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی
تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید خدای تو که پدید آرد بَعْدَ ذَلِكَ پس
ازین طلاق أَمْرًا کاری را یعنی شاید مرد پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آرد تا
رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ
پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی که حسن
معاشرت و لطف مرافقت است و دیگر باره طلاق مدهید بجهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ
یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکی یعنی آنچه حق طلاقست از متعه و صداق ادا
کنید وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل را مِنْكُمْ از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت
و این امر ندب است و امام شافعی گوید واجبست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان
بوقت حاجت لِلَّهِ برای طلب ثواب و رضای خدای ذَلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت
يُوعَظُ بِهِ پند داده می‌شود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللَّهِ بخدای و بانچه وی
فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هر چه بدو متعلق است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای
و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ گرداند و پدید آرد خدای لَهُ برای او مَخْرَجًا بیرون شدنی یعنی

حُدُودُ اللَّهِ

خلاص یا بدان اندوه دنیا و آخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدای بروی رساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ
و روزی دهد وی را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از آنجا که گمان نبرده و در شمار نیاورده یعنی بخاطرش نگذرد
از سببها بگذرد و بتقوی طلب نا خدا روزی رساند بی سبب. حق رجای بخشدت رزق حلال
که آن نباشد در گمان و در خیال. سبب نزول آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کرفتند
و وی با زن خود پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد گفت یا رسول الله پسرم را بامر کفار گرفتار شده و مادرش
جزع بسیار می‌کند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بدانچه سد رمق تواند بود قدرت نیست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغامبر صلی الله علیه و سلم عمل نمودند اندک فرصتی
را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند از ایشان بسلامت بمدینه
آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ
بر خدای و کار خود بدو گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهر جا که خود را یعنی آنچه مراد حق بجا آید
باشد از وی فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای
هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابو
ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فرمود که من آیتی
میدانم اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی پیروی کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیه وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ
لَهُ مَخْرَجًا بر خواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیه بر تقوی و توکلست تقوی نخم بوستان
قربت و از ثمر معیت خبر میدهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل دانچه گلزار کفایت است
و از آن بوی ریحان محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین و باین دو صفت قدم در تحقیق توان
نهاد رو سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی. توکل مرکب راه است و تقوی توشه ره
در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء اصحاب پرسیدند
که عدت زنان که حایض نشوند چیست آیه آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنانی که نومید گشته باشند
مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جهت زنان إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید در حکم
ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ
و عدت آنانکه حایض نشده اند از صغر سن همچنین بر سه ماه مقررست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوند
بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ آنست که بنهند بار خود را
خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات احکام حقوق
وی بکند يَجْعَلْ لَهُ پدید کرداند خدای مر وی را منتقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را

برسهل سازد ذلک این چه گفته شد امر الله انزله حکم خدایست که فرستاده آنرا از لوح محفوظ الیکم
بسوی شما ومن یتق الله و هر که بپرهیزد از عذاب خدای و فرمان او برد یکفر بپوشد خدای عنه
سیئاته از وی بدیهای وی یعنی عفو کند ویعظم و بزرگ سازد له برای او اجرا مزد را یعنی اجر او را مزد
زیادت دهد اسکنوهن ساکن گردانید زنان طلاق داده را من حیث سکنتم از انجا که شما ساکن شده اید
من وجدکم از وسع خود و طاقت و توانائی خویش سازید ولا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را
در سکنی و نفقه لتضیقوا برای آنکه تنگ گردانید علیهن بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت
شود ایشان را وان کن واگر باشند طلاق دادگان اولات حمل خداوندان بار یعنی حامله باشند فانفقوا علیهن
پس نفقه کنید بر ایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند حملهن بار خود را و از عدت بیرون آیند
فان ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح لکم مر فرزندان شما را فاتوهن
پس بدهید ایشان را اجورهن مزدهای ایشان بر شیر دادن وأتمروا و مشاورت کنید بینکم میان
یکدیگر در کار فرزند بمعروف بر نیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن وان تعاسرتم و اگر دشوار کنید و مضایقه
نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت اباکند یا زن شیر ندهد فسترضع
پس شیر دادن خواهد له برای فرزند اخری دیگر یعنی مرضعه دیگر گیرد او را برای رضیع خود و مادر را
باکراه و اجبار نفرمایند لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی و توانگر من سعته از غنای
خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شده است علیه
رزقه بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگ است فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتاه الله از آنچه خدای
داده است او را لا یکلف الله تکلیف نکند خدای نفسا هیچ تنی را الا ما آتاها مگر آنچه بدو عطا کرده
است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله زود باشد که پدید آرد خدای بعد عسر
بعد از دشواری و تنگدستی یسرا آسانی و توانگری وکاین من قریة و بسا از اهل دیهی که از روی جهل
و عناد عتت سر باز زدند و اعراض کردند عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش ورسله و از سخن
پیغامبران او فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حسابا شدیدا حسابی سخت که در و
استقصا و مناقشه باشد وعذبناها و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابا نکرا عذابی درشت یا هول
یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد از حساب فذاقت پس چشیدند اهل آن دیه وبال امرها
عقوبت کار خود را وکان عاقبة امرها و بود عاقبت کار ایشان خسرا زیان کاری و کدام از آن زیان
بتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند
اعد الله آماده کرده است خدای لهم برای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت در هر دو سرای فاتقوا الله
پس بترسید از عذاب خدای یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین آمنوا آنانکه گرویده اند
قد انزل الله بتحقیق فرستاده است خدای الیکم ذکرا بشما پندی یا شرف ذکر قرآنست فرو فرستاده

دست

بشما رسولا فرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم قرآن اشرف گفته بر آنکه شرف دنیا و کرامت عقبا
وابسته است بخواندن و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآنست و فرستاده جبرئیل و بقول بعضی
بدل است از ذکر و ذکر همان رسولست یعنی ذاکر او است هر آینست که سخن بر ذکر اتمام شده منصوب
بمحذوفست تقدیر این که متابعت کنید رسول را که پیوسته یتلوا علیکم میخواند بر شما آیات الله
آیتها قرآن مبینات روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کنند و حق سخن از کر
و رسول فرستاد لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد خدای یا قرآن یا رسول آنرا که گرویده اند وعملوا
الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی
هدایت یا از باطل بحق و از جهل بعلم ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند و برا
ویعمل صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یدخله
در آرد او را خدای جنات تجری بوستانها که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن جویها خالدین
خالدین جاوید باشند کائنند فیها در بهشت ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن
الله بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت له برای مومنان عامل رزقا روزی
وجه روزی الله خدای بحق الذی خلق آنست که بیافرید سبع سموات هفت آسمان بعضی بر بالای
ومن الارض و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را
حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید یتنزل الامر فرود می آید فرمان خدای و قضای
او بینهن میان آسمان و زمین ها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه
از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید آنکه خدای
علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها قدیر تواناست وان الله و فرمان خود را بر همه جاری ساخت
تا معلوم کنند آنکه خدای قد احاط بدرستی که فرا رسیده است بکل شیء علما بهمه چیز از روی
علم یعنی قدرت او محیط است بهمه اشیا و از موجودات علمی و عینی هیچ چیز از دایره علم و قدرت
وی خارج نیست ~ و هر یک از سرّ قدرتش کن فیکون . یا دانش او یکی است بیرون و درون
در غیب و شهادة نتوان ذره یافت . از آن قدرت و علمش بیرون سورة التحریم مدنیه

آیات ۱۲ کلمات ۲۴۷ حروف ۱۲۸۵ بسم الله الرحمن الرحیم

نقلست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب
رضی الله عنها مقداری عسل داشت و هر گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه او آمدی زینب
ترتیب فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بسبب آن توقفی بیشتر واقع شدی این حال بر بعضی از
ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه اتفاق نمود معاهده کردند که آنحضرت بعد از آن ... بیرون
شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما در آید گوییم از تو بوی مغافیر شنوم و مغفور صمغ درختی

است که عرفط خوانند و آنچه کریهه دارد و آنحضرت بوی خوش دوست میداشت و از روایح
ناخوش محترز می بود پس آنحضرت روزی شربت آشامیدکه بود نزد هر کدام آمد گفتند زنبور
عسل از شکوفهٔ عرفط چریده بوده تا امام زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت مکرر با
وجود گرفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله
لا اکلها ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی ویرا از عسل یاد نیارد آیت آمد یا ایها النبی ای
پیغمبر لم تحرم چرا حرام می کنی ما احل الله لک آنچه حلال کرده است خدای مر ترا یعنی عسل و در روایت
اشهر آنست در روز نوبت حفصه در خانه وی رفتی وقتی وی باجازت آنحضرت بدیدن
پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید تا بخدمت خود سرافراز کرد ناگاه حفصه بر آن مطلع
شد اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم
یا رسول الله فرمود که این سخن نزد تو امانت است باید که کسی نگوئی و قبول کرد و چون حضرت
از خانه بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که باری از قبطیه
خلاص یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد این حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این آیت
نازل شد که چون حرام کنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تبتغی
میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور و خدای آمرزنده است
مر سوگند خورنده را رحیم مهربانست که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر کرد و پیدا
خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه
سوگند بر بندد بکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مایده است والله مولیکم و خدای
دوست شماست و متولی کار شما می سازد برای شما هر چه صلاح شما در آنست وهو العلیم و او دانا
بمصلحت بندگان الحکیم صواب کار در هر چه گوید و کند بنسبت ایشان واذ اسر و یاد کنید
ای مومنان چون راز گفت و پنهان ساخت پیغامبر الی بعض ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی
حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین بعد از آن که با حفصه گفته
بود و او با عایشه آشکار کرد فلما نبأت پس آنهنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را بر آن حدیث
واظهره الله و آشکار کرد یا نمود خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه
عرف شناسا کرد یا نمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم حفصه را و خبر داد بعضه بعضی از آن
یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو این قدر از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه واعرض و اعراض
کرد رسول صلی الله علیه وسلم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرمود بازجوئی نکرد و با آنکه حفصه همه سخنان سر آنحضرت
را اظهار کرده بود تمام با روی وی نیاورد فلما نبأها پس آنهنگام که خبر داد پیغامبر صلعم حفصه را

بآنچه

به آنچه خدای وی را بر آن اطلاع داده بود قالت گفت حفصه من انبأک هذا که خبر داد ترا که این کرمن راز
تو آشکار کردم قال گفت رسول صلی الله علیه وسلم نبأنی خبر داد مرا خدای دانا بخفیات ضمایر
العلیم
الخبیر خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه باز گردید الی الله بخدای
و در آید از دل مبارک آن حضرت هم تشویش شما ابهر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که بگشته
است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر صلعم نمی کنید وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه
بر آزردن دل مبارک وی فان الله پس بدرستی که خدای هو مولیه او یار و مددکار پیغمبر است
وی را نصرت کند وجبریل و جبرئیل رفیق اوست مددکاری بجای آرد وصالح المؤمنین و شایستگان
از مومنان ما اتباع و اعوان وی اند مراد همه صحابه اند و بقول صدیق و فاروق که پدر عایشه و حفصه
اند و معاون آنحضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود ایثار کنند و مجاهد گفته که صالح المؤمنین
مرتضی علی است والملائکة و تمامی فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک با وجود این که خدا و جبرئیل و صحابه
یار اویند ظهیر معاون و هم پشتند در یاری وی عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن
اگر او طلاق دهد مر شما را بحرف از واجب یعنی اگر بعرض طلاق دهد شاید ان یبدله آنکه بدل
دهد خدای ازواجا خیرا منکن زنان بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدای میدانست
که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند که مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن
نهندگان بامر مومنات باور دارندگان یا اخلاص آرندگان قانتات نماز گزارندگان یا فرمان برداران
تائبات باز گشتگان یا رجوع کنندگان بدرگاه اله عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان
سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان وابکارا و دختران بکر ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی که حق سبحانه وعده
فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آرد یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی واهلیکم نارا
و اهالی و فرزندان خود را بموعظه و نصیحت وقودها الناس از آتشی که آتش انگیزان مردمان باشند
یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت که در حرارت بی افزاید بیان
سنگین که کفار می پرستند یا کنجهای زر و سیم جبار و رهبان که اصل و منشاء آن سنگ است
زر و سیم اندر سنگ زرد و سفید اندرین سنگها بستند امید دل از سنگ سخت می باید
که سنگینش را حجاب افزاید دل از این سنگ اگر تو بر نکنی سر حسرت بسی بسنگ زنی علیها
بر آن آتش ملائکة فرشتگان یعنی موکلند بر وی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد
سخت کاران توانایان که دوزخ را بایشان قوت ستیز از جنگ ایشان مجال که نباشد
لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدای را ما امرهم در آنچه فرماید ایشان را یعنی بر شوت فریفته نشوند

يفعلون

تا مخالفت با یکردیم ما یؤمرون و میکنند ما یؤمرون آنچه فرموده میشوند بدانکه در تبیان آورده
که التذاذ زبانیه بعذاب کافران همچنانست که التذاذ اهل بهشت بنعیم جنات پس چون زبانیه
کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه و تعالی فرماید
یا ملائکه گویند یا ایها الذین کفروا ای کسانیکه کافر شدید لا تعتذروا مگوئید امروز که عذر مقبول
نیست و فایده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه را
که در دنیا بودید و عمل میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنها که گرویده اید توبوا الی الله باز گردید
بخدای توبة نصوحا بازگشت یعنی توبه کنید و باز گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده
که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند بر پستان شیخ
حسن بصری رحمه الله گفته که توبه نصوح آنست که اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک
گناه در آینده
توبه چون باشد پشیمان آمدن * بر در حق نو مسلمان آمدن * خدمتی
از سر گرفتن با بنیان * با حقیقت روی با مجاز کردن * عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید شاید
ان یکفر عنکم آنکه در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شما و یدخلکم و در آورد شما را جنات
ببوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان و قصور آنها جویها و دوام
کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغامبر را یعنی نه نفس را عذاب کند و نه
شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد والذین آمنوا معه رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده
بای یعنی خواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای
بمومنان عطا کرده یسعی می شتابد و میرود بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم و بجانب راست
ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو میرود یقولون ربنا گویند مومنان ای
آفریدگار ما اتمم لنا تمام کردن با نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم
واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک علی کل شیء بدرستی که تو بر همه چیزها
از اتمام انوار و مغفرت اوزار قدیر توانائی یا ایها النبی ای خبر دهنده بالبند قدر جاهد الکفار
جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ و درشتی کن علیهم
بر ایشان یعنی بر هر دو گروه ومأویهم و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیاورند و محکم
نشوند جهنم دوزخست وبئس المصیر و بد بازگشتی دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد خدای مثلی
للذین کفروا برای آنانکه نگرویده اند امرأة نوح و آن مثل زن نوح است علیه السلم و اعله
نام داشت وامرأة لوط و زن لوط علیه السلام و اهله گفتند کانتا بودند این دو زن
تحت عبدین من عبادنا صالحین
فخانتاهما پس خیانت کردند با آن بنده بنفاق زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی
دیوانه است و زن لوط علی نبینا و علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر دار کردی فلم یغنیا

کفروا لا تعتذروا الیوم

تحت عبدین من عبادنا صالحین

بس

پس دفع نکردند دو پیغمبر عنهما از پی دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح غرق شد
بطوفان و بر سر زن لوط سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت واعله
و واهله را در آئید بدوزخ مع الداخلین با در آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست
که کفار معاقب می شوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبرست با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد
وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند امرأة فرعون و آن
مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای آفریدگار من بنا کن
برای من عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند
که چون آسیه ایمان بیاورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق سبحانه ملایکه
را فرمود تا بگرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون تا سنگ بزرگ آوردند حکم
شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه در جنات ونجنی و برهان مرا من فرعون از نفس
خبیث فرعون وعمله و از کردار او یعنی از عذاب او که مرا میکند ونجنی من القوم الظالمین و نجات ده
مرا از گروه ظالمان که قبطیان اند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش
وی فرو گشاد بر داشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند
که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق تعالی وی را بآسمان برد بجسدی و حالا در بهشت است
و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای
برای ازواج طاهره حضرت پیغامبر صلعم و سایر مومنات ومریم ابنت عمران التی و مریم دختر عمران
احصنت آن زن که نگاه داشت فرجها دامن خود را از حرام و فاحشه فنفخنا پس در دمیدیم
فیها در گریبان جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم وصدقت و باور داشته مریم و گروید
بکلمات ربها بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلم
از خدای بوی آورده کذا هب لک غلاما زکیا وکتبه و کتاب خدای یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته
بود در لوح محفوظ از قصه وی و برو وحفص بجمع میخوانند و مراد تمام کتب الهی است وکانت
و بعد مریم من القانتین از فرمانبرداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات و تذکیر برای
تغلیب است و اشعار بانکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده بسیاری بکمال
رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون سورة الملک وهی

مکیة آیات ۳۰ کلمات ۳۳۴ حروف ۱۳۱۳ بسم الله الرحمن الرحیم تبارک

بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکس که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف
در امور ملک یعنی هر چه خواهد کند وهو علی کل شیء قدیر آن خداوندی که پیدا کرد الذی خلق الموت والحیوة
وزندگی را مراد موت آدمیان است در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید بصورت

کبش املح را و بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بصورت مادیان ابلق و او بهیچ چیز
مرور نکند و بر آنجا او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقول مراد ازان موت و حیات است یعنی دنیا
و آخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شمارا یعنی با شما معامله آن نماید که آن کند تا ظاهر شود
که در روا تکلیف أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ نیکوترید عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است
و در خبر آمده که بهتر اندر وی عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده تر به فرمان بردار یکی گفته
اند کدام یاد کننده تر بمرگ را و ترسان تر از و کار سازنده تر رای او وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب در
ملک خود ترسند کان را ایمن سازد الْغَفُورُ آمرزنده است خطیات ایشان را بپوشد الَّذِي خَلَقَ آن
خدای که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در عالم آورده که
آسمان دنیای موجیست محکم شده و دوم مرمریست سفید سیوم آهن است چهارم رویست پنجم
نقره ششم زرست هفتم یاقوت سرخ است مَا تَرَىٰ نبینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ در آفریدن
خدای مر آسمان را مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ خللی و اختلالی و تناقض و عیبی و اعوجاج فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز کردان
چشم را بسوی آسمان تا در آن الْبَصَرَ مرتبه هیچ می بینی مِنْ فُطُورٍ شکافی و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر
باره بکردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی یا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر به یك نگریستن معلوم نکردی تکرار کن
نگریستن را يَنْقَلِبْ باز کردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو خَاسِئًا دور از یافتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ و او
مانده بود از نگریستن بآسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند نگرد عیبی نیابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا
و بدرستی که بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیك را یعنی آسمانی که نزدیك ترست بزمین آرایش
کادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی بستارکانی که شبها چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا و کردانیدیم ستارکان را
رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ راندکان مر دیوان و قتی که بجهت استراق قصد آسمان کنند وَأَعْتَدْنَا و آماده ساختیم
لَهُمْ برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشعب در دنیا عَذَابَ السَّعِيرِ عذابی آتش افروخته در عقبی
وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنان راست که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدکار ایشان
عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ عذاب دوزخ و بد جای بازکشتیست دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده شوند کافران
فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا بشنوند از دوزخ شَهِيقًا مانند آواز دراز کوش که انکر اصوات است یعنی
چون کفار را بدوزخ دارند دوزخ بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ و او می جوشد و ایشان را بر می آرد و فرو می
برد چنانکه کوشت در دیك جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیك است که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم
کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه که افکنده شوند فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ گروهی از اهل شرك سَأَلَهُمْ سؤال
کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ
بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشده که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند قَالُوا گویند
بَلَىٰ آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی که آمد بما نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس ما تکذیب کردیم قول ویرا

وَقُلْنَا و گفتیم مر فرو فرستاده کان را به هیچ وجه مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه
شما میکوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید ای رسولان إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ
مگر در خطائی بزرك که با وجود سمت بشریه دعوی نبوت می کنید وَقَالُوا و گویند کافران کردر
دنیا لَوْ كُنَّا اگر می بودیم ما که نَسْمَعُ بشنویم سخن پیغمبران بی بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان
علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل می کردیم در معانی کلام ایشان
و تفکر مینمودیم در انوار حکمت از اقوال و افعال ایشان معاینه می نمود انوار حکمت مَا كُنَّا نمی بودیم
امروز فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ در میان ملازمان دوزخ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اقرار کنند و معترف شوند بکناه خویش
و در ین وقت اعتراف سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت مر لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر یاران دوزخ را
إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی آنانکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردکار خود بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی آنان
خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دلست که
پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای یعنی بدل ترسان و ترسکان باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش
گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرك که بهشت است و گفته اند ایمان شاید و مکاره یعنی نزد ترسندکان
امان باشد از هر چه می ترسند کان امان باشد از هر چه می ترسند لا تخافوا مژده ترسنده است
هر که می ترسد مبارك بنده است خوف و خشیت خاص دانایان بود هر که دانا نیست کی ترسایان بود
ترسکاری رستکاری آورد هر که دردا ر عوض درمان برد آورده اند که کفار قریش بسهولت
عیش مغرور گشته در باب حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم سخنان کفتند و چون چند نوبت بنزد ل
قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و ای ایشان بران قرار گرفت
که دیگر سخن آهسته گویند تا خدای نشنود و او از ان آگاه نگردد این آیه آمد وَأَسِرُّوا و پنهان
سازید قَوْلَكُمْ سخن گفتن را در باره پیغمبر أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید مر آنرا یعنی هر دو نزدیك او
یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ با آنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان کذرد
یا بجهر و بپوشیده بخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ آنکس که دلها را آفرید وَهُوَ
اللَّطِيفُ و او داناست بر بواطن اشیا و حقایق آن الْخَبِيرُ آگاه از ظواهر موجود و دقایق آن هُوَ الَّذِي
جَعَلَ لَكُمُ اوست خداوندی که کردانید الْأَرْضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان
باشد سیر شما بر آن فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا در اطراف و جوانب زمین وَكُلُوا و بخورید مِنْ رِزْقِهِ
از روزی خدای که برای شما مقرر و مقدر کرده وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازکشت شما پس شکر
کذاری و سپاس داری و بجای آرید أَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شده اید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکس که در آسمانست
بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملك موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن آنست که ایمن شده اید
أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ از آنکه خدای یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم ایشان وی فرو برد شما را بزمین

فاذا هی تمور پس ناگاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی تمور میکردد و اضطراب کنان شما را زیر تر می افکند
ام امنتم اما ایمن شده اید من فی السماء از آنکه در آسمان است عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل
ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگ ریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون
پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه بیم کردن من و آنرا دانستن شما را سود نکند
ولقد کذب الذین و بدرستی که تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان
امم ماضیه و بنابر تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من
با انکار من بر ایشان بانزال عذاب اولم یروا آیا نمی دانند و نمی نگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم
زبر ایشان در هوا صافات صف بر کشیده می گشایند بالهای خود را و یقبضن و فراهم می گیرند
بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمی دارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط الا الرحمن
مگر خدای بزرگ بخشایش. که هر یک از انواع طیور را اشکالی و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص
داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها
بصیر بیناست امن آیا کیست که توان گفت هذا الذی این آنکس است که او هو جند و مدد کار
و قاید لشکر لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد که من دون الرحمن بجز خدای از عذاب و خشم وی ان الکافرون
نیستند ناگرویدگان الا فی غرور مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب فرود نخواهد آمد امن
هذا الذی آیا کیست که اشارت توان کرد بدو که این آنکس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد
شما را ان امسک اگر باز گیرد خدای رزقه روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول
و وصول رزق را وسایط و وسایل اند یعنی اگر خدا وظیفه رزق از شما باز دارد کیست که شما را
روزی تواند داد و کفار می دانند که خالق و رازق او است و کفر ایشان نه از جهلست بل لجوا
بلکه ستیزه کردند و در افتادند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور و رمیدگی از حق و نفرت از آن افمن یمشی
آیا کسی که می رود مکبا علی وجهه سر فرو افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پس
و پیش و راست و چپ خود نمی بیند اهدی راه یافته تر است امن یمشی سویا یا آنکسی که میرود علی صراط
راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند مستقیم بر راه راست رساننده بمقصد
و مقصود این تمثیل برای کافر گمراه کردن بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه
یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند. شعر: فرقست میان آنکه از روی یقین
با دیده بینا رود اندر ره دین. با آنکه دو چشم بسته زیر دست کسی. هر گوشه همی رود بظن و تخمین
قل بگو مر کافران که خدای که شما را بدو دعوت می کنم هو الذی او آنکس است که بقدرت کامله انشاکم
بیافریدتان و جعل لکم السمع و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق شنوید والابصار و دیدها تا دلایل قدرت
و بدایع فطرت مشاهده کنید والافئدة و دلها تا معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی

تفکر و تامل نمایند شما بسیار می شنوید و می بینید و لیکن قلیلا ما تشکرون اندکی شکر می گویید مر این
نعمتها را قل هو الذی ذرأکم بگو خدای آن خدائیست که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت
فی الارض در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان
برداری نمائید والیه تحشرون و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کفران و کردار خود ببینید
و یقولون و میگویند مشرکان مر پیغامبر و یاران وی را متی کی باشد هذا الوعد این وعده حشر
و یافت جزا ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان قل بگو انما ای محمد در جواب ایشان العلم
جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عند الله نزدیک خداست و غیر او بران اطلاع
ندارد و انما انا و جز این نیست که من نذیر بیم کننده ام مبین آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم
میکنم اما زمان او را نمیدانم فلما رأوه پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامتست زلفة
نزدیک بخود سیئت بد گردد و زشت شود وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم
و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد و قیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان گویند هذا
الذی کنتم این آنست که بودید که شما نه پیوسته به تدعون بدان تمنا می کردید و در طلب و استعجال
می نمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران آرزوی مرگ پیغامبر میکردند و تمنای
هلاک وی می داشتند حق سبحانه حبیب خود را صلوات الله و سلامه علیه فرمود که قل ارأیتم
بگو خبر کنید مرا ان اهلکنی الله اگر هلاک کرداند خدا مرا و من معی و آنانرا که با منند از مؤمنان او رحمنا
یا بر بخشد بر ما و اجل ما را در تأخیر افکند فمن پس کیست آنکه او یجیر الکافرین زینهار دهد کافرانرا
من عذاب الیم از عذاب دردناک یعنی مرگ شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند
مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران
بودن چه فایده قل بگو آنکه ایمان بدو و سبب نجاتست هو الرحمن او است خدای بزرگ بخشایش آمنا به
گرویده ایم بوی و علیه و بر وی نه غیر او توکلنا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته فستعلمون پس زود بود
که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر من هو کیست از ما و شما آنکه او فی ضلال
مبین در گمراهی هویداست قل ارأیتم بگو خبر دهید مرا ان اصبح اگر گردد ماؤکم آب شما یعنی چاه و نهرهای شما
بر همین حضرت غورا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فمن یأتیکم پس همون کیست آنکه
بماء معین بیارد برای شما آبی معین جاری یا ظاهر چنانچه کس بیند در آثار آمده که بعد از تلاوت
این آیه آمد باید گفت که الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی
شاگرد خود را تلقین می کرد که فمن یأتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بمدد
آن منتهی آب را باز آرند شبانه نابینا شد هاتفی آواز داد که اینک آب چشم تو غایب شد بگو تا
بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی شعر: فلسفی منطقی مستهان میگذشت از سوی مکتب آن زمان

جون که بشنید آیت وان ما ابصند • کفت آریم آب را ما با بلند • ما به خم بیل و تیزی تبر • آب را آریم
از پستی زبر • شب بخفت و دید او یک شیر مرد • زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد • کفت زین
دو چشم چشمه ای شقی • با تبر نوری برآر ار صادقی • روز برجست و دو چشمش کور دید • نور
فایض از دو چشمش ناپدید

سورة القلم وهی مکیة اثنتان و خمسون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ن • حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و لی
بعضی آنست که غایت ملک ایشان از شمار آن توان دانست اما ادراک هر کس بدان نرسد و یهود
بعضی از آن کرفتند و برخی فرو کذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران کذشت
و بعضی علما آنرا مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه در حرف نون کفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است
در عالم کویند آخرت از حروف الرحمن و کویند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست
در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مومنان را و اشهر آنست که نون اسم ماهیست و مراد آن
چنین باشند یا ماهی که زمین بر پشت اوست و لعل البلوثا کویند یا بهموت و در وسیط باسناد
خود از ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده که وی کفت شنودم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت
آنچه بود و باشد و برین تقدیر حق سبحانه یاد کرد بدوات والقلم و بقلم اعلی که از نور است و طول او
ما بین السماء والارض و کویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا
بسیارست وما یسطرون و بدانچه می نویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشانرا
فرماید در تبیان از ابن هیضم نقل فرموده که نون دهر است و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه
بر بنده می نویسند حق سبحانه بدین آنها سوکند خورده جواب قسم اینست که ما انت نیستی تو ای محمد
صلی الله علیه و سلم بنعمة ربک بنکاهداشته پروردکار خود بمجنون دیوانه جواب ولید مغیره است که ترا
می کفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت
ذات جمعیت و قلم مشیر است بعنی حروف العیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه قدم
نوشته یعنی حروف العیه مجرده علویه و کلمات ربانیه ثم جوابش این که تو بنعمت پروردکار ستوده
نیستی یعنی بر تو نپوشیده اند اسرار ازل و ابد وان لک و بدرستی که مر ترا لاجرا مزدی و ثوابیست
بکشیدن بار نبوت غیر ممنون منت نانهاده حق سبحانه بی واسطه کسی را از و منت باید داشت
تو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزد بر دوام که هرکز انقطاع بدان راه نیابد وانک و بدرستی که
تو لعلی خلق عظیم بر دین بزرکی کما سلامست یا بر خوی بزرکی که بخوی ای انکس نبوده چه از قوم
خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و کفته اند مراد ادب قرآنست که حق سبحانه بوی ارزانی
داشته از عایشه صدیقه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه و سلم و چکونکی آن

یعنی

فرمود

فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود و فی سلسلة الذهب • بود بهم بکرمت عرجهم کان • کوهرش کوهرش
بود خلقه القرآن • وصف خلق کسی که قرآنست • خلق و نعت او چه امکانست • محمد حکیم قدس
سره فرموده که هیچ خلقی بزرکتر از خلق محمد نبود چه او مشیت خود را باز داشت و خود را بکلی با
حق کذاشت امام قشیری قدس سره کفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف کشت و کفته
اند او را هیچ مقصد و مقصودی جز خدا نبود و تمام حقایق اخلاق آنحضرت صلعم در رساله
مرات الصفا فی صفات المصطفی مذکور شد و در جواهر التفسیر نیز مسطور است فستبصر
پس زود باشد که به بینی ای محمد صلعم و یبصرون و بر بینند معاندان تو از اهل مکه بعضی بدان وقت
که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم کردد که بایکم المفتون بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام از
دو کروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تو یی یا ایشان ان ربک بدرستی که او پروردکار تو
هو اعلم او داناترست بمن ضل بکسی که کمراه شد عن سبیله از راه که او راست است و چنانکس فی
الحقیقة دیوانه بود و هو اعلم و او داناتر بود بالمهتدین براه یافتکان بکمال عقل که مومنانند فلا تطع
پس فرمان مبر مکذبین کفتند کان یعنی مشرکان مکه را که بدین ابا دعوت مینمایند ودوا لو تدهن
دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش شرک فیدهنون با ایشان نیز نرمی کنی و چرب
و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نمی زنند ولا تطع و فرمان برداری منمای کل حلاف هر سوکند خواره را
بدروغ که ابوجهل است یا اسود بن عبد یغوث یا اخنس بن شریق یا اصح و اشهر ولید مغیره است که
سوکند بدروغ بسیار خوردی مهین سست رای با خوار و بیمقدار هماز عیب کننده در عقب
مردم با طعنه زننده در روی ایشان مشاء رونده بنمیم بسخن چینی میان مردم یا غمز کننده مناع
باز دارنده مناع للخیر مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان معتد ستم کننده از حد در کذرنده اثیم
بسیار کناه یا بزهکار عتل سخت روی درشت خوی بعد ذلک پس از این عیبها زنیم حرام زاده که
پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که پدر اویم و او را بخود
کرفت و در تفسیر امام زاهد رحمه الله مذکورست که چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم این آیت را در انجمن
قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسید در خود بازیافت مکر حرامزادکی با خود کفت من سید قریشم
پدرم مغیره معروف است و میدانم که محمد دروغ نکوید چه کونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشید نزد
مادر آمد القصه بتهدید بسیار او را اقرار کشید که پدر تو در قصر زنان جراتی نداشت و لعل برادر
زادکان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلامی فلان را در کرفتم و تعوذ ... و دلیل
ولدیش بر صدق قول آن زن شدت خصومت ولیدست و ستیز او با آن حضرت و در این باب کفته اند
جرم کناه مدعی از فعل مادرست • کو را خطا او مادر او خاکسار کرد ان کان ایا برای آنکه هست
بکثره خواند بر طریق خبر یعنی جهت آنکه او هست ذا مال خداوند مال و بنین و خداوند پسران چنین کسی

المکذبین مه

فرمان بری اذا تتلی علیه چون خوانده شود بر وی آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید این
افسانهای پیشینیان است سنسمه زود باشد که علامت کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یعنی سیاه
روی سازیم او را یا عیب او را آشکارا سازیم که نتوان پوشانید و در انوار آورده که روز بدر
بینی او زخمی رسید و اثر آن باقی ماند انا بلوناهم بدرستی که ما آزموده ایم اهل مکه را بقحط و غلا
و زوال نعمت کما بلونا همچنانچه آزموده بودیم اصحاب الجنة اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند
که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالحی را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان
بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داس و دست بدان نرسیدی یا
باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط بیفتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل
نیز بدیشان دادی و قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران گفتند مال اندک است و لشکر
بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان خبر نباشد
برویم بمیوه چیدن و بدین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد کن چون
سوگند خوردند وارثان باغ که پنهان از فقرا لیصرمنها ببرند میوهای آنرا مصبحین در حالتی که
داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد بگاه پس چنین سوگند خوردند و لا یستثنون و استثنا
نکردند یعنی نگفتند انشاء الله در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضاء ازلی نازل شد
فطاف علیها پس بیامد بباغ طائف بلای طواف کننده من ربک از امر پروردگار تو و هم نائمون
و ایشان یعنی ایشان پسران خفتگان بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان بآن بلا کالصریم
مانند باغی که میوه آن چیده و بریده باشند و هیچ جای که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل
از خواب در آمدند فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان در صباح یعنی در وقت
صبح بخواندند یکدیگر را و گفتند ان اغدوا که بامدادان بیرون آئید علی حرثکم بسوی درون
کشت خود یعنی ثمار آنچه کشته اید ان کنتم اگر هستید صارمین برندگان میوه و آن باغ مشتمل
بود بر خرمایان پس داسها برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس برفتند بجانب باغ و هم یتخافتون
و ایشان سخنی نرم و آهسته می گفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن ان لا یدخلنها الیوم آنکه در
نیاید امروز علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسکین درویشی تا بهره نگیرد و از حصه ما کم نگرداند و غدوا
و بامداد برفتند علی حرد بر قصد و منع مساکین قادرین توانایان بر اعتقاد خود بر چیدن و بریدن
میوه فلما رأوها پس آنهنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند با یکدیگر که
انا لضالون بدرستی که ما گم کرده ایم راه باغ خود را چه باغ ما دی روز پر میوه بود و این باغ
از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانها در و دیوار که آن باغ ایشانست
گفتند بل نحن بلکه ما راه گم نکرده ایم بلکه محرومون بی بهرگانیم از میوها و محصول این باغ بجهت

مصبحین

منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم گفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرگتر پسین یا صایب
رای که الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را دی روز لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدا را بپاکی
و نمی گویند انشاء الله قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما
ستم کرده باشد انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود بمنع درویشان فاقبل
پس روی آوردند بعضهم بعضی از ایشان علی بعض بر برخی دیگر یتلاومون ملامت میکردند این را
میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر می آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه بگناه خود
اعتراف نمودند و از روی نیاز قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که هستیم ما طاغین
از حد برندگان در گناه کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عسی ربنا شاید
پروردگار ما یعنی از کرم او امید می داریم ان یبدلنا آنکه بدل دهد ما را خیرا بهتر منها از آن باغ انا الی
ربنا راغبون بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود رغبت کنندگانیم بعد توبه و طلب
عفو حق سبحانه بر ایشان ببخشود و باغ پر انگور حیوان نام بدیشان ارزانی فرمود و میاطی گوید
مرا خبر داد کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیدم که بر مردی سیاه بر پای ایستاده
محققان گویند هر که ببلای مبتلا گردد و مال و منال او بعرصه تلف شود و لقا آمل عاید
و داند که باستحقاق او که بر و نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند
بهتر و خوشتر از آنچه ازو بازستانده باشد بدو دهد چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ ضروان
و میر رومی قدس سره ازین معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید بیت اول خم شکست و سرکه ریخت
من نگفتم که این زیانم کرد * صد خم شهد صافی از پی آن * عوضم داد و شادمانم کرد کذلک
همچنین است العذاب عذاب کردن خدای در دنیا و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر
بزرگترست از این چه این عذاب زوال یابد و آن ابد الآبدین باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر
باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند ان للمتقین بدرستی که پرهیزکاران
راست عند ربهم نزد آفریدگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانهای با
نعمت کافران گفتند این جنت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرضا باشد ما را
بهتر خواهند داد حق سبحانه رد سخن ایشان میفرماید افنجعل المسلمین آیا ما خواهیم کرد مسلمانان را
کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات ما لکم چیست شما را ای
کافران کیف تحکمون چگونه حکم می کنید بتسویت یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید از التفات
اندروی تعجب و استبعاد دست ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده از آسمان که
شما در آن کتاب فیه تدرسون میخوانید این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند ان لکم فیه
بدرستی که شما راست در آن کتاب لما تخیرون آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید ام لکم ایمان ایا

راغبون

مهمار است عهدهای و پیمانهای موکد علینا یعنی اگر خداوند بیم بالغة رسیده بنهایت تاکید و
ثابت شده الی یوم القیمة تا روز رستخیز ان لکم مر شما راست در آن عهد لما تحکمون آنکه حکم می کنید
برای خود از خیر و کرامت آن سرای سلهم بپرس ای محمد مشرکان را که ایهم کدام شما بذلک
باین حکم زعیم پایندانست که در آخرت از عهده بیرون آید ام لهم یا ایشان را شرکاء انبازان
اند درین قول یا هستند مر ایشان را انباز که شریک من می سازند فلیاتوا پس گو بیایند بشرکائهم
بشریکان خود یعنی ایشان را انبار به سبب مدد خود ان کانوا صادقین اگر هستند راست گویان
در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید یوم یکشف بیاورید در روزی که برداشته شود پرده
عن ساق از کاری هولناک و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده شود یعنی نموده شود ساق عرش یا
تجلی کند حق سبحانه و یدعون و خوانده شوند مردمان الی السجود بسجده کردن مر خدا را در لباب از
ابوموسی نقل کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی در آن روز نور عظیم
بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله و سلامه فرموده که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده
کنند مر او را هر مومنی و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس اراده
خواهد که سجده کند پشت او یکباره شود و نتواند که در خم شود که پشت کافر و منافق
چون سرون گاو یک مهره شود فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم
فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوند ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم
فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نگونساری وقد کانوا و بدرستی که بودند در دنیا که یدعون
خوانده می شدند الی السجود بسجده کردن مر خدا را وهم سالمون و ایشان تندرست بودند
و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند شعر
مده فرصت از دست اگر بایدت ﴿ که گوی سعادت ز میدان بری ﴾ که فرصت عزیز است و چون
فوت شد ﴿ بسی حسرت از دست بد دندان بری ﴾ فذرنی پس بگذار مرا و من یکذب و آن را که تکذیب
میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر و در این آیه تسلیه حضرت رسالت
است صلعم و تهدید مکذبان سنستدرجهم زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب
بر ایشان نزدیک گردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطای
کنند ایشان را عطای دهیم و ایشان را از تفضل پندارند واملی لهم و مهلت دهیم ایشان را
در دنیا تا غره شوند آنگاه بگیریم ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من محکم است به هیچ چیزی
دفع نشود و گرفتن من سخت است کسی را طاقت آن نباشد ام تسالهم ایا میطلبی ایشان را اجرا
از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن اجر مثقلون گران باران اند و بدان سبب روی از نوی

فهم من مغرم

فهم من مغرم

کرداند

گردانند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در آنست فهم یکتبون پس ایشان
می نویسند از آنجا حکم می کنند در سویه مومن و کافر فاصبر پس شکیبائی باش لحکم ربک
مر حکم آفریدگار خود را بر تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار ولا تکن و مباش که در دل تنگی و شتابزدگی کصاحب
الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلم که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان
برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو مکظوم و او پر آمده بود از خشم و اندوه لولا
ان تدارکه اگر نه آنست که دریافت او را نعمة من ربه رحمتی از نزد پروردگار او بقبول توبه لنبذ
هر آینه افکنده شدی بالعراء بصحراء خالی از گیاه وهو مذموم و او ملامت کرده شده بودی فاجتبه
برگزید او را ربه آفریدگار او بنبوت و رسالت و القاء وحی فجعله پس گردانید
او را من الصالحین از شایستگان یعنی پیغامبران گفته اند این آیه وقتی فرود آمد که آنحضرت صلعم میخواست که
بر ثقیف دعا کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا مکن در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود
کارها از صبر گردد دل پسند ﴿ حیز آن کز صبر باشد بهره مند ﴾ چون در افتادی بگرداب حرج
صبر کن و الصبر مفتاح الفرج آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد
و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را
صلعم با سبب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این
آیه فرستاد که وان یکاد الذین کفروا و بدرستی که نزدیک بود که آنانکه کافر شدند لیزلقونک
هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آنهنگام که
شنیدند قرآن را که می خواندی و یقولون و میگفتند انه لمجنون که این مرد دیوانه گرفته است یعنی با
او جنی است که او را تعلیم میدهد وما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین
مر عالمیان را یا نیست محمد صلعم مگر شرف عالمیان شعر ای شرف جمله عالم بتو ﴿ روشنی دیده
عالم بتو ﴾ امام حسن بصری رحمه الله فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیه سورة الحاقة
مکیه ایات کلمات حروف بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة
حالتی که حق است وقوع آن ساعتی که سزاوار است رسیدن آن ما الحاقة چه حالتی است و چه
ساعتی وما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا ما الحاقة چه چیز است ساعتی که در روی واقع شود عملها
مراد روز قیامت و حاقه یکی از اسماء اوست کذبت تکذیب کردند ثمود و عاد قبیله ثمود و عاد
بالقارعة روز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست فاما ثمود اما قبیله ثمود فاهلکوا
پس هلاک شدند بالطاغیة بسبب طغیان خود یا بصیحه از حد طاغیه ایشان چون قدار بن سالف
مر اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کس مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل

علیه السلم وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیلهٔ قوم عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ خازنان در
خیر بست کرده از باد و قطره از آب و باد طغیان کردند و خزینه داران را منکر اند نمودند و در تفاسیر هست
که مازیکه باد دیو آید بر ضبط نتوانند کرد و خدای سَخَّرَهَا مسخر کرد آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ
لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر
أَيَّامٍ حُسُومًا روزهای شوم متوالی یا شوم بر کافران فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می
بودی فِيهَا در آن اوقات صَرْعَى مردگان بر زمین افتاده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ
نَخْلٍ بیخهای درخت خرما اند خَاوِيَةٍ بر زمین افتاد یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَى پس هیچ می
بینی ایشان را لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند
معتبرند که در زمانه بودند بسی . شهان تخت نشین خسروان شاه نشان . چو عاصفات قضا
از مهیب قهر وزید . شدند خاک و زان خاک نیز نیست نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون
وَمَنْ قَبْلَهُ و بودند آنها که پیش از و بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیههای مؤتفکه بِالْخَاطِئَةِ
بگناه یعنی شرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود
فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب امم دیگر إِنَّا بدرستی
که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ
و بر داشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلم لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم
آن کشتی لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کردن وَتَعِيَهَا و نگاه دارد
این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود و در حدیث آمده که حضرت رسالت
پناه صلوات الله و سلامه علیه فرمود مرتضی علی کرم الله وجهه گفت من از خدای درخواستم که
گردانم گوش ترا اذن واعیه ای علی پس علی کرم الله وجهه گفت بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم
گرچه ناصح را بود صد داعیه . پند را اذنی بود واعیه . گر نبودی گوشهای غیب گیر . وحی
ناوردی ز گردون یک بشیر فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یکبار دمیدن
نفخه صعق است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت
کامله یا بتوسط زلزله و بادها سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شود زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً
یک شکستنی و مانند ها کرده فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی
قیامت قایم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ
سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَى أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند
تا امر خدای در رسد و فرود آیند و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بر دارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار
ترا فَوْقَهُمْ بر زبر ملائکه که بر ارجاء آسمانند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز حاملان

عرش

عرش چهار اند و در معالم آورده که در آن روز حمله عرش چهار باشند بصورت بز کوهی از سمهای ایشان
تا زانوهای آن مقدار بود که از آسمان و گفته اند هشت صنف از ملایکه بر آن اند که شمار ایشان نداند
الا خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرضه کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لَا تَخْفَى پنهان نماند
بر خدای مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلعست
پس عرض و حساب نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای عدالت و افشاء احوال بر خلایق
فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته عمل بِيَمِينِهِ بدست راست فَيَقُولُ پس گوید از
روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن
شرم آن دارم و در تبیان آورده که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته در و بشارت
جنت و پس چه کتاب حفظ میان بنده و خداوند است و کسی آن را نه بیند و نخواند پس صاحب
آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستی که من بیقین دانستم أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بیننده ام حِسَابِيَهْ
حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آن را آماده شدم فَهُوَ پس او فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ
در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت و مقرون بحرمت و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ
در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوه آن دَانِيَةٌ نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد و
ایشان را گویند كُلُوا بخورید از میوه‌ها وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی
گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه
آنکه روزه داشتید در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آن کسی که دهند كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه او را بدست او
و بد کاریها خویش بیند فَيَقُولُ پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدمی یعنی
بمن ندادندی كِتَابِيَهْ کتاب مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی وَلَمْ أَدْرِ و کاشکی ندانمی
امروز مَا حِسَابِيَهْ چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا کاشکی مرگی
که مردم بدان در دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بودی مرگ حکم کننده بفنای ابد تا بعد از آن زنده نشدی مَا أَغْنَى
دفع نکرد عَنِّي مَالِيَهْ از من عذاب را مالیه آنچه بود مرا از عذاب مال و تبع هَلَكَ عَنِّي گم گشت از من
سُلْطَانِيَهْ تسلط من بر مردم و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیا چنگ در آن زده بودم پس خطاب
در رسد بزبانیه را که خُذُوهُ بگیرید این کس را فَغُلُّوهُ پس در غل کشید وی را یعنی دست او بر گردن
او بندید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در آتش بزرگ صَلُّوهُ در افکنید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه او را در زنجیر آن
آتش ذَرْعُهَا گز آن سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز بذراع ملک هر ذراعی هفتاد باغ است هر باغی از کوفه تا مکه
فَاسْلُكُوهُ پس در آرید او را در آن یعنی او را بر جسد او پیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار
رضی الله عنه گفت که اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن بر کوههای عالم نهند
چون ارزیز بگدازد إِنَّهُ بدرستی که این كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار وَلَا

یحض و بر عمل کنجت خود را یعنی رغبت نمی کرد و حرص نداشت علی طعام المسکین بر طعام دادن
درویش فلیس پس نیست له الیوم مر او را امروز هاهنا اینجا خویشی که حمایت کند حمیم و نیست
او را خوردنی و لا طعام الا من غسلین مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای ایشان
میرود لا یاکله نمی خورند غسلین را الا الخاطئون مگر گناه کاران و سر همه گناه کاران شرکت فلا
پس نه چنانست که کافران میگویند قرآن را بر بافته و ساخته محمد است صلعم اقسم سوگند میخورم
بما تبصرون بآنچه می بینید از محسوسات و ما لا تبصرون و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی
زمین و زیر زمین یا با اجسام و از ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت المعمور یا به بر و بحر یا بر تبلیغ
محمد و نزول جبرئیل یا با آثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم این که انه بدرستی که
قرآن لقول رسول هر آینه خواندن رسولیست کریم بزرگوار نزد خدای که محمد صلعم و گفته اند
جبرئیل علیه السلام و ما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قلیلا ما تؤمنون
اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیقست و لا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه
عقبه بن ابی معیط گمان می برد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمی شوید تنزیل
قرآن فرستاده است من رب العالمین از پروردگار عالمیان و لو تقول و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم
شماست و بدروغ بر بندد علینا بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا هر آینه بگیریم منه بالیمین
از قوت و توانائی ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیم فما منکم
پس نیست از شما من احد هیچ کس یعنی نیستند شما عنه حاجزین از دفع کنندگان آن هلاک را
و انه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه پندیست للمتقین مر پرهیزکاران را چه ایشان بدان
منتفع اند و انا لنعلم و بدرستی که ما می دانیم ان منکم آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگان
مر قول ما را و انه و بدرستی که قرآن لحسرة هر آینه سبب حسرتست علی الکافرین مر کافران را وقت
که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند و انه و به تحقیق که قرآن لحق الیقین درست بی گمان که از
نزد حق سبحانه منزل شده فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار خود یعنی تنزیه نمای
او را از صفات ناسزا و ثناهای بزرگ یاد کن سورة المعارج مکیة آیات کلمات حروف

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد ایستاده گفت
خدایا اگر محمد بر حق است و آنچه میگوید از نزدیک تست پس تو سنگی باران بر سر ما یا ما را بعذابی الیم
مبتلا کن آیة آمد که سأل سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی را که بودنیست للکافرین
برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت سائل ابوجهل بود که گفت فاسقط علینا
کسفا من السماء و قولی هست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم درخواست و استعجال نمود بعذاب
ایشان و بر همه تقدیر لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده که باز دارد آنرا من الله از جهت خدای

جار اده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفت الله میگوید ذی المعارج خداوند
درجهای بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود
کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان والروح و جبرئیل یا قوی که اعظمند
از ملائکه الیه بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان در روزی که هست
مقداره اندازه او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی از بنی آدم خواهد که
سیر کند از دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند
رفت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد روز قیامت است که کافرین دراز خواهد شد
و گفته اند که در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار
سال باز دارند و بیان آن موقف در جواهر التفسیر یافت و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسماء
الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکورست یوم الرب که هزار
سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه سال است و بیان ایام اسماء و سیر ابدیه و سرمدیه در مطاوی
این اوراق بجای خود ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فاصبر پس شکیبائی کن بر تکذیب مکذبان
صبرا جمیلا شکیبائی کردن یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدرستی که کافران یرونه
می بینند روز قیامت را بعیدا دور از مکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف
میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال مینماید و نریه و ما میدانیم قیامت را قریبا
نزدیک بوقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانندی فلزی که گداخته یا مثل دردی
زیت یعنی ملک بگدازد و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی
سست شود و ریزه ریزه و لا یسئل حمیم و نپرسد هیچ خویشی حمیما از گناه خویش خود
هر کس را از کردار او سوال کنند یبصرونهم بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را
شناسد و با حوال او بینا گردد و دانند که هر یک بعمل خود مواخذند یود المجرم دوست دارد و آرزو برد
کافر لو یفتدی آنکه فدیه دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه به پسران خود یعنی فدا کند بعوض
خود پسران را که عزیزترین خلقان بودند بنزد وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص یابد و صاحبته
و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده و اخیه و برادران خود را که هم پشت و مددکار او است
و فصیلته التی تؤویه و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه وی
بوده اند و من فی الارض و دوست دارد که فدا دهد که هر که در زمین است جمیعا همه ایشان را
یعنی همه خلایق را خواهد که فدا بدهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا حاشا و
نمیدهد از عذاب انها بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدا میدهد لظی زبانه زنیست خالص نزاعة
کننده للشوی مر دست و پای مشرکان یعنی پوست سر ایشان از صد ساله و در بیت سال الله یعنی

یعنی بانرمینند کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب میکند تَدْعُوا می‌خواند آتش
یعنی میکشد بازبانه او میخوانند در عالم آورده که آتش یعنی زبان فصیح بنام و لقب میخواند
مَنْ اَدْبَرَ کسی را که پشت بحق کرده است وَتَوَلّٰی و روی بگردانیده از زمان الکفی وَجَمَعَ و گرد کرده است
مال دنیا را فَأَوْعٰی پس تا بار دانی کرده و نگاهداشته و حق خدای را نکرده اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که
آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص بر مال فانی و بخیل از ادا حقوق ربانی در لباب
نقل از مقاتل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی
میکند همه خاشاک او را میخورد و هفت دریا می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در
اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه
روزی بدین دابه تشبیه میکند سه جانوری را که بجز آدمی است معده چو پر شد سبب
بی عملیست آدمی است انکه زسیری بود بر سر بیهر عمر روزی خورد خورده سه صد چه بیش و
چه کم روزی هر روزه زخوان کرم وزده حرص و املش بیجان هیچ عمر نیست بجز فکر نان
وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده بود و فریاد زننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده بود نفس خود را از طاعت و مال را
از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده‌اند اِلَّا الْمُصَلِّيْنَ مگر نمازگذارندگان
اَلَّذِيْنَ هُمْ آنانکه ایشان عَلٰى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَآئِمُوْنَ پیوستگانند یعنی هیچ شغل ایشان باز نماند
و گفته‌اند در وقت ادای صلوة ساکنند و بجپ و راست التفات نمی‌نمایند وَالَّذِيْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ
و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ حقی دانسته شده مثل زکوة معروف و صدقات موظفه
لِلسَّآئِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُوْمِ و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ و آنانکه
تصدیق کرده‌اند بِيَوْمِ الدِّيْنِ بوقوع روز جزا و نشان تصدیق قیامت اشتغال است
بطاعت و عبادت وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُّشْفِقُوْنَ
ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب است از مناهی و مناهی اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب
پروردگار ایشان غَيْرُ مَاْمُوْنٍ مامون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد
رسید وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوْجِهِمْ مر فرجهای خود حٰفِظُوْنَ نگاه دارندگانند
اِلَّا عَلٰى اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ یا برانکه مالک شده است اَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی
کنیزان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ
ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغٰى پس هر که طلب
کند نیکی وَرَآءَ ذٰلِكَ جز این که گفته شد ذٰلِكَ بر انکه فَاُولٰٓئِكَ ایشان از حد درگذرندگانند و
ذکران و بهایم و بقول بعضی استمتاع بالید نیز داخل العدا است هُمُ الْعٰدُوْنَ و آنانکه ایشان وَالَّذِيْنَ هُمْ

لِاَمٰنٰتِهِمْ

لِاَمٰنٰتِهِمْ امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رٰعُوْنَ رعایت کنند کانند خواه امانت حق و خلقت
و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاهداشتنی و مدار خطر امانت گذاری و وفاداری
در فرو نگذاشتنی سه اگر می‌بایدت ایشان امانت فرو مگذار قانون امانت بر عهدی که
می بندی وفا کن رسوم حق گذاری را ادا کن وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهٰدٰتِهِمْ بگواهی خود
قَآئِمُوْنَ ایستادگانند با اقامت شهادت میکنند و آنچه میدانند از حقوق عباد الله و جمع
شهادت بجمع میخوانند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلٰى صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُوْنَ
محافظت میکنند یعنی با آداب و شرایط آن قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم از آن
کلیل فضل و شرف این عبادت بر سایر عبادت و گفته‌اند دوام تعلق بفرایض دارد و
محافظت بنوافل اُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند در بوستانها اند روز قیامت مُكْرَمُوْنَ
گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی نعلبلنی نزول این آیت مشرکان گرد اگرد حضرت رسالت
صلعم حلقه زدند و استهزا کنان گفتند که اگر محمد میدارد بوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم
که پیش از ایشان پا بنهیم آیة آمد که فَمَالِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس چیست و چه بوده است مر آنان را که نگرویدند
اند و از این صفتها که مذکور شد بی بهره مانده‌اند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِيْنَ شتابندگان عَنِ الْيَمِيْنِ
از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِيْنَ گروه گروه حلقه زدگان اَيَطْمَعُ آیا طمع دارد
كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِّنْهُمْ از ایشان اَنْ يُّدْخَلَ آنکه در آورده شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيْمٍ در بوستان نعمت
یعنی مشرکان را ادعای آنست که بی نقد ایمان را در جهار بازار رضوان جنات داخل دهند كَلَّا
نه چنین است و کافر را در بهشت راه نیست اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ بدرستی که ما آفریدیم ایشان را مِّمَّا يَعْلَمُوْنَ
از آنچه می‌دانند یعنی نطفه کرده که آنرا بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث
کدورات صافی نکردد و با خلاف ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَلَآ
پس جنات که کفار میگویند اُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشٰرِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب
دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید وَالْمَغٰرِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب راهست
که هر روز به نقطه دیگر غروب میکند و گفته‌اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک
از ایشان را محل شروق و غروب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سجانه قسم یاد
میکند اِنَّا لَقٰدِرُوْنَ بدرستی که ما توانائیم عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم
و بدل آریم از ایشان خلقی خَيْرًا مِّنْهُمْ بهتر از ایشان و فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ و نیستیم
ما مسبوق شدن یعنی کس بر ما پیشی نتواند کرد اگر اراده امری کنیم و مغلوب نتواند
ساخت در راه‌ها را ان فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشان را يَخُوْضُوْا تا شروع کنند در باطلها
وَيَلْعَبُوْا و بازی شوند در دنیا حَتّٰى يُلٰقُوْا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِيْ

یوعدون از روز وعده داده شده اند بدان که بعد دست با قیامت حکم این آیت با آیت قتال
رقم نسخ یافته یوم یخرجون روزی که بیرون آیند ایشان من الاجداث شتابندگان باجابت
دعوت اسرافیل سراعا گویا ایشان کانهم الی نصب بسوی علمی برپای کرده یوفضون می شتابند چنانچه
سپاه پراکنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتاب کنان روند خاشعة فروتن و ذلیل
ابصارهم دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افکنده ترهقهم بپوشد ایشان را
یعنی فرو گیرد ذلة خواری ذلک اینست الیوم الذی آن روزی که در دنیا بودند یوعدون بوده که بدان
ایشان وعده کرده می شدند سورة نوح علیه السلام و هی مکیة آیات کلمات حروف
بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه
السلام الی قومه بسوی گروه او از آل قابیل ان انذر بانکه بیم کن قومک گروه خود را و بترسان
من قبل ان یاتیهم پیش از انکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب
آخرت قال گفت نوح علیه السلام یا قوم ای گروه من انی لکم نذیر بدرستی که من شما را بیم کننده ام
مبین آشکارا بیم کردن من مر شما را ببیان ان اعبدوا الله انکه بپرستید خدای را بیگانگی واتقوه
و بترسید از عقوبت آن یا بپرهیزید از نافرمانی او واطیعون و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی
کنم یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما که قبل اسلام مرتکب آن شده باشید
ویؤخرکم و بازپس دارد شما را از عقوبات و مهلکات یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی
نام برده که مدت زندگانی منقضی شود ان اجل الله بدرستی که مدتی که تقدیر کرده و اذا جاء
چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر بوده لا یؤخر پس باز افکنده نشود و صاحب آن اجل را
مهلت نبود روزی که اجل در ایدان پیش نویست . شک نیست که مهلت ندهد یک
نفس . باری نرسد کان دم از هیچ کس . بر باد شود جمله هوا و هوست . لو کنتم اگر هستید
که بفکر و نظر تعلمون بدانید چیزی پس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح
علی نبینا و علیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی
نموده و عناد ورزیده در آزار و تقصیر و ایذای او بنحو در اضی بودند تا وقتی که نوح علیه السلم
تنگ آمد قال گفت ای پروردگار من رب انی دعوت قومی بدرستی که من خوانده ام قوم خود را
بطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود
ایشان را دعائی خواندن و دعا کردن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت و انی
و بدرستی که من کلما هرگاه بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت دعوتهم تا بیامرزی مر
ایشان را بقبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و همگی
مسامع را از استماع دعوت بر بستند واستغشوا و در سر کشیدند ثیابهم جامهای خود تا مرا

کانهم

کانه

دعوتهم

لتغفر لهم

نبینند واصروا و ایستادند بر کفر و معصیت واستکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا
سرکشی کردنی بزرگ ثم انی دعوتهم پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم
دعوت کردم ایشان را جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق که من اعلنت لهم
آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی باشکارا با او ان برداشتم و تکرار کردم دعوت را واسررت لهم
و پنهان نیز گفتم مر بعضی دیگران ایشان را اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه توانستم طریق دعوت
فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات سر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران
از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا
پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستی که خدای
هست غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم
بر شما مدرارا بارنده پی در پی ویمددکم و مدد دهد شما را باموال بمالها وبنین و پسران یعنی بسیار
گرداند اموال و اولاد شما را ویجعل لکم و بدهد شما را جنات بوستانهای مشتمل بر میوه ویجعل لکم
و بدهد و جاری گرداند برای شما انهارا جویها آب ما لکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید
یعنی می شاید لله مر خدا را وقارا عظمت بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمی کنند بزرگی
او را ترسید وقد خلقکم و حال انکه بیافریده است شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا
با اطوار نطفه بعلقه برده و از علقه بمضغه تا آخر و این دلیلست بر قدرت کامل و حکمت شامل
الم تروا کیف آیا نمی بینید که چگونه خلق الله بیافرید خدای سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه
بالای طبقه وجعل القمر و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشنی و در بعضی تفاسیر
هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی همی تابد در آسمانها چنانچه بر زمین می تابد و انها
روشن می سازد وجعل الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین تا چراغ جهان ظلمت را زایل
مر آنکه آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو می گرداند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بحث آن چراغ گفت که نور او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید نظم
چراغ چشم دل چشم چراغ جان رسول الله . که شمع ملتست از پرتو احکام او رخشان .
درین ظلمت مرا گر از چراغ او نبخشی بر عشن . کجا گر از اخلاصی بودی از تاریکی طغیان .
والله انبتکم و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم من الارض از زمین برست نباتا
رستنی و چون پدر شما از خاک آفریده شد ما همه از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد
برد شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آورد ویخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر
اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل و خدای گردانید لکم الارض برای شما
زمین را بساطا مانند فرشی گسترده که آرام در وی رفتن بر وی تا بید لتسلکوا تا بروید منها

سُبُلًا فِجَاجًا راههای گشاده یعنی این مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متأمل
نشدند و خواص نیز و رؤسا ایشان اضلال و اغوا نمودند تا از لجاج بودند بدتر و جفاکارتر
گشته در عصیان و عناد افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح علیه السلام بعد از مشاهدهٔ این حال
که رَبِّ إِنَّهُمْ پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامهٔ امتان عَصَوْنِي عاصی شدند در
من وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آن کسی که زیاده نکرد مر او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزند او
إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور
بودند بمال و فرزند وَمَكَرُوا و مکر کردند مهتران قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که سفله و ادنی
را بحیله جانب خود کشیدند و بر ایذای من تحریص کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ و گفتند دست باز
مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا بتی و د روان صنمی بود
بصورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را و آن بصورت زنی بوده وَلَا يَغُوثَ و نه
یغوث را و آن بصورت شیری بوده وَيَعُوقَ و نه یعوق را و آن بصورت اسبی بوده وَنَسْرًا
و نه نسر را و آن بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان
آدم و نوح علیه السلام بودند و مردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند بعد از ارتحال ایشان از چوب
و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان به پرستش ایشان مشغول گشتند
و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را به پرستش ایشان دعوت کرد بنی کلب
داشتند در دومة الجندل و سواع قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف
و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی
الکلاع القصه علی نبینا و علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند
که دست از بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم با این
بتان كَثِيرًا بسیاری را از ضعفه و اوباش وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را
إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاک و عذاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان قوم نوح أُغْرِقُوا غرق شدند
بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس درآورده شدند باتشی یعنی در قبر و گفته اند در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ
پس نیافتند برای خود از آنها که خدای گرفته بودند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَنْصَارًا که عذاب طوفان
از ایشان باز دارد آورده اند که چون حق سبحانه حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو کسی
ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد تولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام
مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ و گفت نوح رَبِّ ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ
از کافران دَيَّارًا دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عامست یعنی هیچ کافر را
زنده مگذار إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی که اگر تو بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی

خواهند

خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند وَلَا يَلِدُوا و نزایند إِلَّا فَاجِرًا مگر فجور کننده كَفَّارًا ناسپاس
یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر شوند رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر را
و مادر مرا والد نوح علیه السلام کلمن بن متوشلخ بود و مادرش با شمرا قول شمخا بنت انوش و هر
دو مؤمن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد وَلِمَنْ دَخَلَ و هر کسی را که درآید بَيْتِيَ
بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان
و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما
منقولست که بجهت دعای نوح علیه السلام در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان
نیز بعز اجابت رسید و دیگر دعا نموده که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را إِلَّا تَبَارًا
مگر هلاکی و بختی سورة الجن مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
قبل از این مذکور شد که گروهی جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلعم پناه رسیده
و استماع قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی میگوید که آنحضرت سوره اقرا میخواندند و ایشان
نه تن بودند یا هفت یا سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از
شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکثر قبایل جن اند و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشانست و آن گروه ایمان
آوردند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داد که قُلْ أُوحِيَ
بگو ای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنید قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ گروهی از ده
کمتر و از سه بیشتر بودند مِنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم خود رفتند که ای
قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که ما شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآنی شگفت یعنی چیزی که با کلام بشر نماند و کسی بر
انشا مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي راه مینماید إِلَى الرُّشْدِ براستی و صواب و صلاح دین و دنیا
فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم بآن وَلَنْ نُشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا أَحَدًا به پروردگار ما
یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَى و بدرستی که بزرگست
جَدُّ رَبِّنَا ملک او یعنی کار ما برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ
فرا نگرفت صَاحِبَةً زنی چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری
اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که هست که میگوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ
بر خدای شَطَطًا سخن دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و ما پنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ
آنکه نگویند آدمیان الْإِنْسُ وَالْجِنُّ و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هر چه خدای بر بستند وَأَنَّهُ كَانَ
و بدرستی که بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان که در بعضی امکنه يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ
مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آن چنان بود که چون کسی بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه می برم بسید
این وادی از شر سفیهای قوم او و اعتقاد آن بود که بدان استعاذه این شخص سالم و مامون بماند

واهل مکه در مواطن هایله کفتندی اعوذ بحذیفة بن بدر من جن هذا الوادی رهقا کروهی کشی
وجهل یا کفتند که بزرکی ما برتر ایست که آدمیان بما پناه می جویند وانهم وبدرستی که آدمیان
یعنی کفار ایشان ظنوا کمان بردند کما ظننتم همچنانچه شما کمان برده اید ای پریان ان لن یبعث الله
انکه برنه انکیزد خدای احدا یکی را از مردکان برای حساب وجزا وانا لمسنا السماء وبدرستی
که ماس کردیم آسمان را وبرای استراق سمع بالا رفتیم وخواستیم که بوی در آییم فوجدناها
پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده شد حرسا شدیدا از پاسبانان توانا محکم یعنی ملایکه که بمنع
جن نامزد شده اند وشهبا واز ستارکان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین
کشته وانا کنا نقعد وبدرستی که ما بودیم که می نشستیم منها از آسمان مقاعد در نشستکاهها
للسمع برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آسمان میرفتیم
ودر مقاعد خالی از حرس وشهب می نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که از جن طلب شنیدن میکند
اکنون یجد له می یابد برای خود شهابا ستاره روشن آتش بار رصدا نکاه دارنده ومترصد
ایستاده یعنی برای سوختن وی وانا لا ندری وبدرستی که ما نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته
شده است از حراست آسمان وباز داشتن ما از ان بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان
ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان ربهم آفریدکار ایشان رشدا خیری وصلاحی وانا منا الصالحون
وبدرستی که از جنس ما شایستکان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر ومنا دون ذلک
واز ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان کنا طرائق قددا وما هستیم خداوند طریقها ومذهبهای
متفرقه ومختلفه ودر معالم از امام حسن بصری رحمه الله نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل
مذاهب مختلفه هستند چون قدریه ومرجیه ورفضه وغیر ایشان در میان جنیان نیز هستند
وانا ظننا وبدرستی که ما نیز دانستیم ان لن نعجز الله آنکه عاجز نمی توانستیم ساخت خدا را هر جا
باشیم فی الارض در زمین یعنی اکر بما کاری خواهد ما او را از ان عاجز نمی توانیم کرد بواسطه
سکون وثبات در مقام خود برای مقاومت ولن نعجزه وعاجز نمی سازیم وی را هربا از روی
کریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وانا وبدرستی لما سمعنا الهدی که آنهنکام که شنیدیم قرآن را
که سبب هدایت عالمیانست آمنا به کرویدیم بوی یا بانکه از وی شنیدیم یعنی پیغمبر صلعم
ومقرر است که هیچ پیغامبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسالت صلعم که انس وجن را دعوت او
فرا رسیده وخوان تبلیغ او در نظر عام وخاص کشیده ~ داخل اند در دعوت او جن وانس
تا قیامت امتش هر نوع جنس ۰ اوست سلطان وطفیل او همه ۰ اوست شاهنشاه وخیل او همه
فمن یؤمن پس هر که بکرود بربه با فریدکار خود فلا یخاف پس او نه ترسد بخسا از نقصان در جزا
او ولا رهقا ونه از ستم بروی ونه از رسیدن عیب بدو وانا منا المسلمون وبدرستی که از بنی نوع ما

مسلمانند

مسلمانند کرویده به پیغامبر صلعم ومتدین بدین اسلام ومنا القاسطون واز ما بیدادکنندکان بر خود که شرک
آورده وفرمان حق نبرند فمن اسلم پس هر که کردن نهاد امر خدا را همچنانکه ما کرویده ایم فاولئک تحروا
پس آن کروه کردن نهادکان تحروا قصد کرده اند رشدا راه راست را واز ان راه بمقصد خواهند
رسید واما القاسطون واما ستمکاران فکانوا پس باشند لجهنم مر آتش دوزخ را حطبا هیمه که بدیشان
افروخته شود چنانچه بکفار از انس افروخته می شود وان لو استقاموا و دیکر وحی کرده اند بمن که اکر مستقیم
شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم هر اینه بدهیم ایشان را ماء غدقا
آبی بسیار بعد از قحط وتنک سالی یعنی روزی بدیشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر اسلام استقامت
ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم واین بزرکتر وبسیارتر
نعمتی است وجمعی هم کرفته اند یعنی اکر جن وانس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت معیشت فراز
کردانیدیم لنفتنهم تا بیازماییم ایشان را فیه در روزکانی که بوظایف شکر کر چکونه قیام مینماید
ومن یعرض وهر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردکار خود وسپاس داری بلند یسلکه
دارد خدای عذابا صعدا در عذابی سخت که فرح وراحت در و نبود وان المساجد و دیکر وحی بمن آمده که
مسجدها لله مر خدا راست وخاص است بدو فلا تدعوا پس نخوانید در و مع الله با خدای احدا یکی را
چنانچه یهود ونصاری در کنایس وصوامع خود غیر مسیح را علیهما السلام بالوهیت یاد میکنند
وچنانچه مشرکان در حج الی بیت الحرام میکنند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک کفته اند بر آن این
مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه وسلم لقوله جعلت لی الارض
مسجدا پس در هیچ بقعه یا از خدای یاد دیکری نیکو نباشد ~ دل را بجز از یاد خدا شاد مکن ۰
با یاد وی از کسی دکر یاد مکن وانه لما قام وبدرستی که آن هنکام که برخاست عبد الله بنده خدای یعنی
محمد صلعم در بطن نخله یدعوه میخواند خدا را او نماز میکزارد وجن قرائت او می شنودند کادوا
یکونون نزدیک بود که باشند علیه لبدا بروی جفسندکان از غایت ازدحام ودر انکه حق سبحانه
پیغمبر خود را عبد الله کفته نکتها بسیار است ودر آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام ازین خوشتر نیامده
چه بشرط عبادت وعبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچکس را فوت اقامت بران نبوده
لاجرم در وقت خروج آنحضرت ومنازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده
ودر هنکام نزول قرآن از معارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون
ازین شعار بندکی ~ که جمله بندکان کر بر اوست ۰ کار بند هر بندکیش را هی کان راه ندیده تمامی نموده
کفار مکه مر حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم کفتند هیچ کاری پیش کرفته ودر بزرک مهلکه شروع
ازین مهم برکرد وازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه کیریم وحمایت کنیم آیه آمد قل بکو با مشرکان که هر حال
انما ادعوا جز این نیست که میخوانم یعنی می پرستم ربی پروردکار خود را ولا اشرک به وانباز نمی کیرم بدو

تحروا

أَحَدًا یکی را اِلَّا بَلٰاغًا بکو بدرستی که من لَا أَمْلِكُ مالك نیستم لَکُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرری را وَلَا رَشَدًا
و نه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش پروردکار است قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي
بکو بدرستی که من زینهار ندهد مرا و در پناه نکیرد مِنَ اللَّهِ از عقاب خدای أَحَدٌ یکی یعنی اکر خدای
من خواسته باشد عذابی کسی مرا اجابت نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرکز مِن دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا
پناهی که روی آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن میرسانم بشما رسیدنی که کفایت شما است مِنَ اللَّهِ از نزد خدای
وَرِسَالَاتِهِ و می رسانم پیغامهای فرستاده وی وَمَن يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش
او وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر وراست نَارَ جَهَنَّمَ آتش جهنم
دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه بی خلاصی از آن و امروز کافران ترا ضعیف
و بی یار میدانند و در تو عاصی می شوند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده
داده شدند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند چون عذاب موعود به
بینند کدام کروه مومن و کافر مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از جهت یاران وَأَقَلُّ عَدَدًا و کمتر
از روی عدد و معلوم شود که ناصر که قوی ترست و بیشتر و یا که ضعیف ترست و کمتر کفار بعد از
نزول این آیت کفتند این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُلْ بکو که آنچه وعده کرده اند راستست و در
است لیکن وقت آن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي نمی دانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده
اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر کرده است خدای من مر ورا أَمَدًا زمانی دور عَالِمُ الْغَيْبِ اوست
داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا بر غیب که مخصوص است
بعلم او یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مکر آنکه پسندد مِن رَّسُولٍ از فرستادهٔ خود که او را بر بعضی از آن اطلاع
دهد تا معجزه وی بود و مراد ازین رسول محمد است صلی الله علیه و سلم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که در
می آرد خدای یعنی می سازد مِن بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب
وی رَصَدًا نکهبانان از ملایکه که وی را پاس میدارند لِيَعْلَمَ تا بداند أَن قَدْ أَبْلَغُوا آنکه برسانیده
جبرئیل و میکائیل که بوقت نزول وحی باشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردکار خود
بی تغیر و تبدیل وَأَحَاطَ و فرا کرفته است علم خدای و شامل شده بِمَا لَدَيْهِمْ با آنچه نزدیک رسل
و ملائکه است وَأَحْصَىٰ و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرها
باران و ریک بیابان و امثال آن مراد کمال علمست و احاطه بجمیع معلومات یعنی معلومی مطلقا
از دایرهٔ علم و خارج نیست

هرچه دانستنی است در دو جهان • نیست از علم شاملش پنهان

سورة المزمل مکیه ایات ٢٠ کلمات ٢٨٤ حروف ٨٨٨ بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در مبدا بعثت نماز کزاردی و بکلیم خود را پوشیده
داشتی و از خدیجه رضی الله عنها منقولست که این مثل چادر یمنی بود چهار رده نوزده نصفی بر

بالای بوده و نصفی بر رسول صلی الله علیه و سلم پوشیده و با وی غاز اداکردی حق سبحانه باوی
خطاب کرد که يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای کلیم در خود پوشیده و بعید و کفته اند تزمل بمعنی حملست یعنی
بنمان قُمِ اللَّيْلَ مکر اندکی از شب قیام لیل در ابتدا اسلام فرض بوده و میان مقادیر تک نثر
مخیر بوده اند حق سبحانه فرمود که شب بنماز بخیز إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی که آن نصفست نِّصْفَهُ
نیمه شب أَوِ انقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا بثلث باز آید و از نیمه بکمترشاید وَرَتِّلِ
الْقُرْآنَ و تبانی شمرده بخوان قرآن را با روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن
کردنی چنانچه سامع شماره آنرا تواند کرد و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که ترتیل
حفظ وقوفست و اداء حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که زود باشد که وحی کنیم و منزل کردانیدیم
که وحی کنیم و منزل کردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی کران یعنی کلامی مشتمل بر تکلیف شاق که کران
باشد حمل آن بر مکلفان یا کران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام
و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و بعقل در آن و منافقان یا کران باشد ثواب
آن در میزان و کفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در آن شدت صوت وحی بود که آن سر هر مثل آواز
درای صلصلهٔ شنیدی و آن مجردی معتاد خارج از کرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد اخلاج
میفرمود و ازین جهت در آن حال ثقل تمام بسید انام علیه الصلاة و السلام میرسید چنانچه
از عایشه منقولست که در روزی سرما بغایت سرد بودی میدیدیم که وحی بروی فرود می آمد و از جبین
مبینش قطرات عرق می چکید و در حین نزول وحی حضرت بدان بدین نوع که مذکور شد
اکر بر شتر سوار بودی دست و پای شتر خم کشتی و اکر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن
آن بودی و درین محل روی کلرکش برافروختی

نشان کل که بعجب چمن برافروزد • و در
بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصلست کما قال تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با
جمیع کتب منزله سماویه صورت اجمال دارد چه مصدقست و مطابق همه است که و مصدقا لما بین
یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه جامع امر

اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشیدن چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید

حمل چنین بار عقد ارنیست • کار کسی نیست که این کار نیست • کس نتواند زدن اینجا نفس
قوت این کار تو داری و بس

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود در شب
یا بقیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه راحت ترک خواب
و راحت بر نفس و غایت شاقست یا بیشترست از روی فراغت دل چه در روزی دلها متصرف
معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر کوناکون فارغ شده متوجه محراب عبادت تواند
شد

خاموش شد بعالم شب تا جست باشی در طلب • زیرا که بانکه عربده تشویش خلوتخانه

1247

شدة لـ أقوم و راست ترست قيلا از جهت مقال يعني خواندن قرآن در آن بصواب ترست
كه دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نمايد زيرا كه ميخواند و بدل تفكر ميكند و ناشية الليل
كفته اند ميان مغرب و عشاست يا ما بعد عشا تا صبح و بقول عايشه ناشية آن بود كه از خواب
برخيزد إن لك بدرستي كه مر ترا في النهار در روز سبحا طويلا آمد و شد دراز ست
يعني تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ايشان پس در شبها تو جز با دا تهجد اولى
واذكر اسم ربك و ياد كن نام پروردگار خود را باسما حسنى و را بخوان وتبتل و ببريده شو از
خلق و توجه كن اليه بسوى او بعبادت تبتيلا بريدن كامل يعني نفس خود را از اندبير با
سوى الله بحر بساز و بكلى روى بدو آر سه دل در وى بند و از غير بكسل هر چه جز حق ست
رو كن از دل رب المشرق والمغرب بدل است از ربك يعني ياد كن نام پروردگار خود را كه خداوند
مشرق و مغرب است لا اله هيچ معبودى نيست سزاوار عبادت الا هو مگر وى فاتخذه پس فرا
كير او را وكيلا كارساز خود و مهمات با او گذار واصبر و صبر كن على ما يقولون بر آنچه ميگويند
كفار و مكذبان از خرافات و هذيانات واهجرهم و ببر از ايشان هجرا جميلا بريدن نيكو يعني در
مقام انتقام مباش و بصيحت از ايشان باز مكر اين حكم بآيه قتال منسوخ است وذرني والمكذبين
و بگذار مرا با مكذبان اولي النعمة خداوندان تنعم يعني كه صناديد قريش با من گذار ومهلهم
و مهلت ده ايشان را قليلا مهلتي ده ايشان را مهلتي اندك يعني اندك زماني مهلت ده هم
ايشان را بن مكذب امام زاهد رحمه الله آورده كه ميان نزول اين آيه و حرب بدر و هلاكت سروران
عرب نبوده مگر اندك وقتى ان لدينا بدرستي كه نزديك ماست در آخرت براى دشمنان دين
انكالا بندهاى گران كه بدان مقيد شوند وجحيما و آتشى بزرگ افروخته كه در آن بسوزند
وطعاما ذا غصة و خوردني با صفت در گلو گرفتن يعني در حلق گيرنده چون ضريع و زقوم
وعذابا اليما و عذابي دردناك غير اينها كه كنه آن را نشناسد [illegible] در لباب آورده كه
بعد از نزول اين آيه حضرت رسالت صلعم بيهوش شد و افتاد و اين وعدها راست شود يوم ترجف الارض
روزى كه بلرزد و در آيد زمين والجبال و بجنبد كوهها وكانت الجبال و گردند كوههاى با عظمت كثيبا
تلهاى ريگ مهيلا پراكنده يعني كوهها سخت چون ريگ روان شود از هيبت آن روز انا
ارسلنا بدرستي كه ما فرستاديم اليكم بسوى شما اى اهل مكه رسولا پيغمبرى يعني محمد صلعم شاهدا
عليكم گواه بر اقوال و افعال شما يعني در قيامت گواهي دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن
كما ارسلنا همچنانچه فرستاديم الى فرعون رسولا بسوى فرعون رسولي يعني موسى عليه السلام فعصى
فرعون الرسول پس عاصي شد فرعون در آن پيغمبر از اجابت دعوت او نكرد فاخذناه
پس گرفتيم او را اخذا وبيلا گرفتني سخت يعني با لشكر غرق كرديم و از آن آب بآتش برديم تهديد

كفار

1248

كفار قريش در اين آيه سند رحمت فكيف تتقون پس چگونه نگاه دار بلاى مشركان نفسهاى
خود را ان كفرتم اگر بمانيد بر كفر خود يوما از عذاب روزى كه هول آن يجعل الولدان گرداند
كودكان را شيبا پيران يعني موى سر ايشان سفيد سازد و مراد كثرت هموم و غموم است چه
بسيارى اندوه آدمى را زود پير گرداند و مي شايد كه مبالغه باشد در درازى آن روز
السماء منفطر به آسمان شكافته شود بسختى و هيبت آن روز كان وعده هست وعده خداى بحدوث
اين وقايع و وقوع اين حوادث مفعولا بودني ان هذه بدرستي كه آيتها تذكرة پندى و عبرتست
فمن شاء پس هر كه خواهد اتخذ فرا گيرد الى ربه بقرب او بكار خود سبيلا راهى بدين موعظه
آورده اند كه بعد از نزول اين آيه قم الليل الا قليلا حضرت رسالت پناه صلوات الله و صحابه
رضي الله عنهم برخاستندى و چون مقادير نصف و كمتر و بيشتر از آن مشتبه بودى از خوف
آنكه محافظت قدر واجب نمي باشد تا روز نماز گزاردندى تا بحدى كه قدم مبارك
آنحضرت صلعم ورم كرد و در افكندند حق سبحانه بعد از يكسال آن بار گران از مومنان برداشت
و اين آيه فرستاد كه ان ربك بدرستي پروردگار تو يعلم ميداند انك تقوم آنكه تو بر
ميخيزى در شب براى نماز ادنى من ثلثى الليل كمتر از دو ثلث شب ونصفه و نماز ميگزارى
نيمه شب وثلثه و سيكى از وى وطائفة و برمى خيزند بعضى از اصحاب تو كرومى من الذين معك
از آنانكه با تو اند از اصحاب تو والله و خداى يقدر الليل والنهار اندازه ميكند شب و روز
را يعني داند مقادير ساعات آن و علم او محيطست بقيام تو هر شب بدين مقدار ها علم
داند خداى ان لن تحصوه آنكه طاقت نداريد تقدير اوقات را و نگاه نميتوانيد داشت
فتاب عليكم پس باز گشت بشما بعفو و تخفيف و رخصت فرمود در ترك قيام مقدر فاقرؤا
پس بخوانيد ما تيسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن مراد آنست كه بگذاريد آنچه ميسر شود
شما را از نماز شب علم ان سيكون داند خداى اگر باشند منكم از شما مرضى بيماران وآخرون يضربون
و ديگران كه سفر كنند في الارض در زمين يبتغون مي طلبند من فضل الله از فضل و كرم خداى
يعني تجارت مي نمايند و وجوه حلال كسب ميكنند وآخرون يقاتلون و ديگران كه كارزار مي
كنند في سبيل الله در راه خداى و بيماران و اهل كسب سفر يا از تجار و مجاهدان رنج رسد
در نماز شب و ضبط مقادير آن لاجرم بر شما تخفيف فرمود فاقرؤا ما تيسر منه پس بخوانيد
آنچه ميسر شود از قرآن در نماز و اين امر بطريق ندب و استحباب است و در مقدارى كه خواندن
مندوب باشد اختلاف كرده اند و اين سه آيه است يا صد و دويست يا ختم در هر ماهى
و در حديث عبد الله عمر رضي الله عنهما هست كه حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله
وى را فرمود كه قرآن بخوان در ماهى گفت يا رسول الله در قوتى مى يابم يعني زياده مى توانم

سيكون

يقاتلون

که بخواند فرمود که دو بیست و هفتاد و سه کفت قوت زوجات هست فرمود که بخوان در هفت روز
و بیش مکن زیاده، و صاحب عالم رحمه الله باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل
میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که در روزی و شبی پنجاه آیت بخواند او را از
غافلان نه نویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از قهمان برادران نویسند و اگر دویست
آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقرات پانصد آیت اشتغال کند بنویسد
برای وی قنطاری از مزد **واقیموا الصلوة** و بپای دارید نماز مفروض را **واتوا الزکوة** و بدهید
زکوة واجب را **واقرضوا الله** و قرض دهید خدای را **قرضا حسنا** قرضی نیکو اشارتست بانفاقات
مستحب در طریق خیر بیافتن جزای بسیار باز آن **وما تقدموا** و آنچه پیش فرستید **لانفسکم**
برای نفسهای خود **من خیر** از نیکی **تجدوه** بیابید آنرا **عند الله** نزدیک خدای **هو خیرا** او بهتر
واعظم و بزرگتر **اجرا** از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفصد و از آن
نیز بیشتر **واستغفروا الله** و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال **ان الله غفور** بدرستی که
خدای در همه احوال آمرزکارست بندکان را **رحیم** مهربان بر ایشان **سورة المدثر آیات کلمات
حروف بسم الله الرحمن الرحیم** جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه
از حضرت رسالت صلعم نقل میکند که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناکاه آوازی شنیدم
چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین
و آسمان از سطوت هیات و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز کشتم و کفتم مرا
بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عز نواله
وحی فرستاد که **یا ایها المدثر** ای جامه در پوشیده کفته اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس رسالت
در بر افکنده **قم** برخیز از خوابکاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت **فانذر** پس بیم کن خلق را از عذاب
خدای اگر غیر او را پرستند **وربک فکبر** و پروردکار خود را تعظیم کن **وثیابک** و جامها خود را پاک ساز
از الواث یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی
علی کرم الله وجهه که کوتاه کن جامه خود را **کلیهما لی اطهر** و کفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید
و نباشد و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی المغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت را
صلعم در خواب دیدم مرا کفت ای علی طهر ثیابک من الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاک کن
کردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند کردی بمدد و تاجر خدای در هر نفسی کفتم یا رسول الله
ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت
معرفت و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدا را بشناسد در نظر وی خورد نماید هر چیزی
و هر که خدا را بشناسد در نظر وی خورد نماید هر چیزی و هر که خدا را بیکانکی بداند بوی شرک

فطهر

فرموده که تقصیر ثیابک فانه انقی واتقی بسنن ع

بنارد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان دارد ایمن کردد از هر چیزی را و هر که باسلام متصف بود
در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله کوید از اینجا
دانستم معنی خدای **وثیابک فطهر**
درتو پوشید لطف یزدانی • خلعت از صفات روحانی • دارش از لوث خشم و شهوت دور • تا بپاکیزکی شوی مشهور •
والرجز فاهجر و از همه کناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش **ولا تمنن** و عطا مده
تستکثر تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آن بسیار شمری یا مردم را ممنون مساز بحب
ادای رسالت تا طلب بسیار مزد کنی از ایشان **ولربک** و از برای رضای خود **فاصبر** صبر کن یا در
موارد قضا برای خدا صابر باش **فاذا نقر** پس دمیده شود **فی الناقور** در صور یعنی نفخه ثانیه **فذلک**
پس آن دمیدن **یومئذ** در آن روز نشانه روز عسیر دشوار هست **علی الکافرین** بر ناکرویدکان
غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگر چه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه
بکرم دشواری از مومنان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کنند و روی
ایشان سیاه کردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله
از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فواتح سوره حم مومن شنیده بمیان قوم باز آمد و کفت
بخدای که حالی از محمد کلامی شنیدم که سخن آدمی نیست و سخن جن نیست مر او را حلاوتی و طلاوتی هست
که هیچکس را نباشد و بر وی طراوتی و تازکی ایست که هیچ حدیث را نبود اصل این نهال اقبال
مثمر ثمرات سعادات کلیه و اصل این شجره طیبه بعروق فضایل و حکم سمت احکام عام پذیرفته
و این کلام غالب آید و مغلوب نکردد و از بلندی بر پستی نکراید قریش بعد از استماع این سخن
کمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را با نواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا
قرآن را سحر کرفت و آنحضرت پیغامبر صلعم رسیده بغایت ملول کشت و حق سبحانه آیت فرستاد که
ذرنی بکذار مرا **ومن خلقت** و آنکه آفریدم او را **وحیدا** تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان قولی
آنست که او را وحید القوم کفتندی یعنی یکانه ایشان **وجعلت له** و کردانیدم مر او را **مالا ممدودا**
مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف
شتر و اسب و کوسپند بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و اوانی او در شمار نمی آمد **وبنین**
و کردانیدم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب و جمع معاش محتاج بسفر نبودندی
و پیوسته در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از آن جمله خالد و عمار و هشام
رضی الله عنهم ایمان آوردند **ومهدت له** و کستردم برای او بساط جاه و ریاست **تمهیدا**
کستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام **ثم یطمع** پس طمع میدارد
انکه زیادت کنم عطیات خود را در باره وی • نکند جناب و نعم خود را بر وی افزون •

یوم عسیر

نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما عَنِيدًا منکر و دران ستیزه کننده
و بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه مال و جاهش روی بنقصان
نهاد و فرزندانش ازو برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا و هلاك شد سَأُرْهِقُهُ
زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود و آن کوهیست از آتش که بهفتاد سال بر بالای
او رسند و فی الحال که بذروه او رسند باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنیم او را
بصعود و آن صخره ایست که از پیش می کشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بر آنجا
میرود و این وعید عظیم برای ولید بلید خاربدان إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند
بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چه گوید که قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف
قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگوئید و یقین میدانید
که عقل او کامل است و دیوانه بر وی دست نیست و خیال می بندید که او کاهنست و امارت
کهانت ازو ظاهر نمیشود و گمان می برید که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و می پندارید که
او شاعرست و سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز
نسبت توان کرد فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس ملعون
باد چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد
که موجب طعنی نیافت در آن یا در حضور پیغمبر صلعم نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی
درهم کشید بطریق کراهت یا غضب ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر وَاسْتَكْبَرَ
و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَٰذَا نیست اینکه محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر
جادوئی که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه جبر
و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد که در افکنیم ولید را سَقَرَ در درکه که از دوزخ که نامش سقر است
وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست
و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد
اجزاء او را وَلَا تَذَرُ و دست باز نگذارد و دیگر باره تا بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ
مر پوست کافرانرا عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملك یا نوزده صنف در تبیان از برا بن
عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سؤال کردند از حضرت پیغامبر صلعم از
خزنه دوزخ دو بار باصابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساك کرد و این
آیه تصدیق قول آنحضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریه
است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلمات کرده اند از جمله آنکه تسعه اکثر احاد
است و عشره اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و بوافق وجوه در جواهر

التفسیر

التفسیر مذکورست در اخبار آمده که بعد از نزول این آیه ابوجهل گفت زبانیه نوزده بیش نیستند
آیا ده تن از شما یکی از ایشانرا دفع نتوان کرد ابو الاشدین کلده الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم
ده را به پشت و هفت را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و در روایتی هست که گفت من در
پیش شما بر صراط بروم و ده بدست راست و نه را بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و ببهشت
در آییم این آیه آمد وَمَا جَعَلْنَا و ما نگردانیدیم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان
که قوی ترین خلق اند در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالکست و با او نوزده تن اند چشمها
ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانه آتش از دهن ایشان
بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت یکساله باشد یکی از ایشان بیك دفعه هفتاد
هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر این ملائکه بجهت دفع سخن کلده الجمحی
یعنی او میگوید که من همه را کفایت میکنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگان اند و تمام
آدمیان طاقت دیدار یك فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم عِدَّتَهُمْ
شماره ایشانرا که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندك که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر
آنانرا که نوزده چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بی گمان شوند آنانکه
آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریه است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ
آمَنُوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن یا بسبب مصدق اهل کتاب
وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شك نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند توریه وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان
از اهل اسلام در آن عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ
بیماری شك و نفاق است وَالْكَافِرُونَ و بگویند ناگرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته
است بِهَٰذَا مَثَلًا بدین عدد که غریبست مثل مثل كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد
خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد آورده اند که ابوجهل
گفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار و مددکار بیش ندارد حق سبحانه فرمود وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند
جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که محدود و معاون پیغمبر اویند إِلَّا هُوَ مگر همو که
عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پندی لِلْبَشَرِ
برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که معرفت اوقات
و آجاله بوی باز بسته است وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص و
بی الف خوانده اند بصیغه ماضی از ادبار یعنی چون برود از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند
بصبح چون روشن گرداند عالم را إِنَّهَا بدرستی که درکه سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات دوزخ
چون روشن گرداند عالم را آینك دوزخست نَذِيرًا ترساننده ایرا او را جهیزی که بدان بیم کند

مرآدمیان را تا بو بند کرفتن از کناه بر هیزند لمن شاء بدلست از بشر یعنی تو نذیری و بقول اول
دوزخ نذیر است مرآنکس را که خواهد منکم از شما ان یتقدم انکه پیش رود در خیر و طاعت او
او یتاخر یا باز ایستد در شر و معصیت یعنی طایف را پند دهنده است کل نفس هر نفسی
بما کسبت بانچه کرده است از کردار خود رهینة در کروست یعنی در دوزخ کرفتارست و محبوس
بدان الا اصحاب الیمین مکر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بکناه خود در آتش
چه کناه ایشان آمرزیده شده است و کفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملایکه فی جنات
در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ یتسالون میپرسند عن المجرمین از احوال
مشرکان و میکویند ما سلککم چه چیز آورد شما را فی سقر در دوزخ قالوا ایشان کویند در جواب
لم نک نبودیم ما در دنیا من المصلین از نماز کذارندکان یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم
ولم نک و نبودیم که بمال زکوة نطعم المسکین طعام دهیم درویشان را وکنا نخوض و بودیم که شروع میکردیم
در شان محمد و غیبت وی مشغول می شدیم مع الخائضین با شروع کنندکان در آن وکنا نکذب و بودیم
که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا و باور نداشتیم حتی تا وقتی که اتانا الیقین آمد بما مرک
و مقدمات او و بر همه حال مردیم فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین شفاعة همه شفیعان
بتقدیری که ایشان را شفاعت کنند و آن خود محالست فما لهم پس چیست مر ایشان را که پیوسته
عن التذکرة از قرآن یا مواعظ آن معرضین در حالتی که اعراض کنند کانهم حمر کوییا ایشان
خران وحشی اند مستنفرة رمیدکان که کریخته باشند من قسورة از شیر یا صیاد یا ریسمان دام
یا مردم تیر انداز یا آوازهای مختلف چنانچه کورخر از اینها میکریزد ایشان از استماع قرآن می کریزند
زیرا که کوش سخن شنو و دل پند پذیر نکذارند کما اشار الیه فی المثنوی المعنوی **نظم**
از کجا این قوم و پیغام از کجا • از جمادی جان کجا باشد رجا • فهمهای کهنه کوته نظر • صد خیال
بد در آرد در فکر • راز جز با رازدان انباز نیست • راز اندر کوش منکر راز نیست • از کلبی منقولست که
مشرکان کفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل کناهی کردی بامداد آن صحیفه یافتی کناه او
و کفارت در روی نوشته برای مثل آن چیزها را بکفتند بتو ایمان نداریم تا بنام هر یک از ما کتابی باری
از آسمان و در روی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کسی باید که متابعت محمد کند این آمد
که ایشان کریز اینند از استماع کلام ما و بدعوی کروند بل یرید بلکه میخواهند کل امرئ هر مردی منهم
از ایشان ان یؤتی انکه داده شود صحفا نامها منشرة سرکشاده و بی مهر و در آن نوشته که ای فلان
پیروی کن محمد را کلا ندهند ایشان را این صحیفها و اکر بدهند هم نکروند پس اعراض ایشان نه برای منشاء
این صحیفه است بل لا یخافون الآخرة بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت کلا حقا که نیست انکه ایشان
در باب قرآن میکویند که سحرست یا قول بشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندست و یاد کردی فمن شاء ذکره

برهرکه

ذکره پس هر که خواهد پند کیرد بدو وما یذکرون و یاد نکنند او را الا ان یشاء الله مکر انکه خدا خواهد که یاد کنند
هو اهل التقوی اوست سزاوار انکه از و ترسند و اهل المغفرة و سزاوار امرزیدن ترسندکان سورة
القیمة مکیه ایات ۴۰ کلمات ۱۹۹ حروف ۱۴۲ بسم الله الرحمن الرحیم
لا زایدست در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوکند میخوریم لا اقسم بروز رستخیز
بیوم القیمة و سوکند یاد میکنیم و لا اقسم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را
ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اکرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادت یا نفس مطمئنه که همیشه
ملامت کند نفس اماره را جواب قسم انکه شما بر انکیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار که آنحضرت فرمود که اکر آن روز معاینه
بینم باور نکنم آیا این استخوانها پوسیده متفرق با هم مجتمع شود آیة آمد که ایحسب الانسان آیا می پندارد
یعنی عدی ان لن نجمع انکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را مراد نفس اوست که عظام
قالب اوست بلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قادرین توانا علی ان نسوی بر آنکه راست کنیم بنانه
سرهای انکشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت او جمع کنیم تا با استخوانهای بزرک
چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لیفجر انکه دروغ کوید امامه با جز او را
در پیش است از بعث و حساب یسئل می پرسد باستهزا ایان کی خواهد بود یوم القیمة
روز رستخیز فاذا برق البصر پس خیره شود چون چشم و خسف القمر و تیره کردد ماه و جمع الشمس و القمر
و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیکر مجتمع ساخته در دریا افکنند یقول الانسان
میکوید آدمی را یعنی کافر مکذب یومئذ در این روز این المفر کجاست جای کریختن کلا نیست
مفری لا وزر پناهی نباشد کافر را الی ربک بسوی پروردکار تست یومئذ المستقر
در این روز قرارکاه خلق بمشیت خود مقر هر کس از بهشت و دوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود
آدمی یومئذ در آن روز بما قدم بانچه پیش فرستاده است از اعمال و اخر و بآنچه باز پس داشته است از
اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که کناه از پیش فرستی بجرات و مال از پس بکذاری بحسرت کناه را
توبه نیست که تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند ـ کر فرستی ز پیش بر باشد • که
بحسرت ز پس نکاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود بصیرة خداوند بصیرتست یعنی بنیات
بحال خود کواه است بر افعال و اقوال خود ولو القی و اکرچه القا کند معاذیره عذرها خود را یعنی
هر چند بر کناه عذر انکیزد و بر آنچه مقدورست که رفع آن چاره اندیشد هم کواه کناه خود خواهد
بود و عذرها دروغ و حیلها باطل خود را خواهد داشت ـ چه چندی عذر انکیزی • و چندین
حیلها سازی • چو میدانی که میدانی و میدانی که میدانم • ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون
جبرئیل علیه السلام وحی بر سید انام علیه الصلوة و السلام خواندی آنحضرت بزبان وی میخواند

تا فراموش نکنی آیة آمد که لا تحرک مجنبان بقرآن به لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به
تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستی که بر ماست جمعه گرد آوردن آن در دل تو تا
یاد گیری وقرآنه و بر ماست اثبات قرائت قرآن بر زبان فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا از زبان جبرئیل
علیه السلام بر تو فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن آن و تامل فرمای در آن ثم ان علینا پس بدرستی
که بر ماست بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو کلا نه چنانست ای آدمی که گمان برده
اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید شما دنیا شتاب کننده وتذرون الآخرة و دست
می دارید آخرت باینده را و کار عکس می باید وجوه بعضی روها یومئذ در آن روز که قیامتست ناضرة
تازه و تابان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیا و مومنان الی ربها ناظرة بجناب خداوند خود وجوه نگرنده
از روی عیان بی حجاب ابن عباس رضی الله عنهما گفت که حضرت رسالت پناه علیه صلی الله علیه
وسلم فرمود ترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمت کاران خود
و تا هزار ساله راه آنرا ببیند و گرامی نزد خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه
یعنی بمقدار آن پس این آیت خواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که او را در هر یک
اوقات آن کلمات است که اللهم انی اسالک النظر الی وجهک الکریم سه هر کس به بهشت آرزو دارد و عاشق
خدا است دیدن دیدار ندارد ووجوه یومئذ و بعضی از روها باسرة ترش و تاریک باشد یعنی روهای کافران
و مشرکان تظن گمان برد تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان بر دارند نفس یعنی یقین بشناسند ان یفعل
انکه رسیده خواهد شد بها بدو فاقرة بلائی و رنجی که مهرهای پشت بشکند کنایت از نزول
عذاب الیم بدو بقول اصحاب آن بلائی حجابت از رویت رب الارباب که از فراق تو در جان بلای
نیست کلا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح
التراقی باستخوانهای سینه گرده وقیل و گفته شود یعنی کسان محتضر یا ملک یکه گویند من
راق کیست افسون کننده و شفا دهنده وظن و یقین کند محتضر انه الفراق که آنچه بدو نازل شد سبب
جدائی است از دنیا و ملذات والتفت الساق و بر پیچد ساق محتضر بالساق بساق او یعنی پایها از
هول مرگ در هم پیچد و حرکت در آن نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت الی ربک بسوی
جزای پروردگار تو یومئذ المساق آن روز بازگشت همه کس اغلب مفسران بر آنند که ابوجهل لعین
را شدت معادات با سید المرسلین صلعم واقع بود و در شان او نازل شد فلا صدق پس تصدیق
نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد از آنچه واجب مال وی بود ولا صلی و پیروی ننمود پیغمبر را یا نماز
نگذارد برای خدای ولکن کذب ولیکن تکذیب کرد پیغمبر را وتولی و برگشت از احوال ثم ذهب پس بازگشت
الی اهله بسوی کسان خود یتمطی می خرامید و می نازید افتخار کنان که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی
تکذیب و تولی اولی لک فاولی سزاوار است تر ای ابا جهل مرگ سخت ثم اولی لک فاولی پس سزاوار است

ناظرة

آیة حضرت رسالت صلعم ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک
فاولی ابوجهل گفت مرا می ترسانی ای محمد نزد بعضی علما اولی بمعنی ویلست حق سبحانه چهار کرت
برای تاکید ابوجهل را گفت ای وای بر تو ایحسب الانسان آیا می پندارد انسان ان یترک انکه فرو گذاشته
سدی مهمل و معطل و ضایع که بدین مکلف و به عقبی مبعوث نگردد الم یک نطفة آیا نبوده است
آدمی قطره آبی من منی یمنی از منی ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بوده استخوان بسته فخلق
فسوی پس خدای بیافرید اعضا و اجزا او را فجعل پس راست کرد صورت او و دمید روح در تو بود
منه پس کردانید از منی الزوجین دو صنف الذکر والانثی نر و ماده الیس ذلک آیا نیست آنکه
چنین آفریند بقادر توانا علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده گرداند مردگان را در خبر آمده است که در آخر این
صورت باید گفت بلی و بروایت دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ ما قدس سره می گفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الانسان مکیة بسم الله الرحمن الرحیم

هل اتی علی الانسان آیا آمد استفهام تقریر است یعنی بدرستی که آمد حین بر آدم علیه السلام
هنگامی من الدهر از زمانی که در آن لم یکن نبود شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان
مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و کسی بانسانیت او را یاد نمی کرد چون عناصر
نمیدانست که نام او چیست و فایده خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد
قدرت آیینه می سازد که مظهر اسرار مفاتیح الغیب باشد و در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت
کبری را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه نهانها با وجود او آشکارا شود
شد ظهور او بکلی نور نور. کنج مخفی از وی آمد در ظهور. کنج مخفی بود زیر خاک کرد
خاک را سلطان اطلس پوش کرد انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمیان اکر اولاد وی
اند من نطفة از آبی که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت
و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرده و فرموده امشاج آمیختها
یا مراد آنست که منی مرد سفید و از آن زن زردی و هر دو بعد از اجتماع سبز می شوند یا
امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر
انسان را خلق کردیم و یا مرو نهی نبتلیه می آزمائیم او را فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا
شنو بصیرا بینا تا متمکن شود از مشاهده دلایل و استماع آیات انا بدرستی که هدیناه السبیل
راه نمودیم او را به راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آیات تا باشند اما شاکرا
یا سپاس یعنی دارنده یعنی مومن سعید واما کفورا یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی
که ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ
کشند واغلالا و غلها که بر گردن ایشان نهند وسعیرا و آتشی افروخته که بوستر بدان بسوزند

ان الابرار بدرستی که نیکوکاران یعنی مومنان صادق فرمان یشربون بیاشامند در آخرت
من کاس کان از جام خمری که باشد مزاجها کافورا آمیختگی آن کافور یعنی آن را بکافور بهشت
بیامیزند تا خنك و شیرین و خشبوی کردد و کفته اند ایست در بهشت خشبوی و سفید
و بجهت مشابهت او با کافور او را بدین نام خوانند و موید این قولست که بدل از کافور آورده
عینا چشمه ایست یشرب می آشامند بها از آن عباد الله بندکان خدای یفجرونها میرانند
از چشمه راه هر جا میخواهند تفجیرا راندنی آسان جمهور مفسران بر انند که روزی حضرت رسالت
صلعم بخانه علی کرم الله وجهه و حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار دید علی و فاطمه رضی الله
عنهما کفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روزه روزه کیرید
حق سبحانه سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان روزه کرفتند و مقدار جو قرض کرفته
بامزدکار بستدی و آرد کرده نان بختند و نماز شام که خواستند که افطار نمایند سکینی بدر خانه
آمده آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از
موائد بهشت شما را عوض بدهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه نصیب خود بدان مسکین داد
و سایر اهل بیت موافقت کردند و آب خالص روزه کشاده شب کذرانیدند و دیکر روزه
روزه کرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعامهای که بود ایثار
فرمودند و شب سیوم اسیری بر وقت ایشان رسید و خوردنیها بدو دادند حق سبحانه این آیت
فرستاد که یوفون وفا می نمایند بالنذر بنذری که در طاعت کنند ویخافون و می ترسند یوما
اندوی که هست شره بدی یعنی محنت و شدت او مستطیرا فاش و آشکار او و رسیده
بهمه او و یطعمون الطعام و میدهند خوردنی علی حبه بر دوستی خدا یا راجب طعام یعنی با وجودی
که محتاج اند بدان طعام و آن را دوست می دارند ایثار می نمایند و میخورانند مسکینا
درویشی بی مایه را ویتیما و خورد سالی بی پدر را واسیرا واسیری را که از کفار کرفته اند و در خبر هست
که چون اسیری بحضرت رسالت صلعم آوردندی او را به بعضی مسلمانان سپردی تا رای مبارك
برامری شان او قرار یابد و کفتی احسن الیه و بعضی علما بر انند که مسجون از اهل قبله کراو را حق
در حبس کرده باشند و مملوك از عبید و امام بر حکم ساری کاوند یعنی با ایشان احسان باید نمود
و این مطعمان با لسان مقال یا بزبان حال میکویند انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها
لوجه الله برای طلب رضای و لقای خدا لا نرید نمی خواهیم منکم جزاء از شما پاداش و مکافات
ولا شکورا و نه سپاسی و از آنچه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهاند
هر چه دهی می ده و منت منه و آنچه منت دهی آن خود مده منت و مزدی که در احسان بود
وقت جزا موجب نقصان بود انا نخاف بدرستی که ما می ترسیم من ربنا از آفریدکار ما یوما

از عذاب روز ترش یعنی روزی که روی ها ترش کردد از شدت اهوال قمطریرا روزی سخت
و کرم از امام حسین بصری رحمه الله پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه
سخت اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود فوقیهم الله پس نکاه دارد خدای ایشان را شر
ذلك الیوم از بدی و رنج و هول آن روز و لقیهم و پیش آرد ایشان را نضرة تازکی و خوبروئی و سرورا
و شادی و فرح در دل وجزاهم و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب صبر کردند بر طاعت و از
معصیت یا بر ایثار طعام جنة بوستانی که از میوه آن خورند وحریرا و جامه ابریشم
بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه زدکان باشند فیها در بهشت علی الارائك
بر تختها آراسته لا یرون نه بینند در بهشت فیها شمسا آفتاب را ولا زمهریرا و نه سرما را و آنست
که هوای معتدل بود و در روز بستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد متاذی
نکردند ودانیة و با داشتی دهد ایشان را بهشتی دیکر که نزدیك بود علیهم بر ایشان ظلالها
سایهای درختان آن وذللت و آرام کرده باشد قطوفها میوه آن تذلیلا رام کردنی یعنی آسان
بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند ویطاف علیهم و کرد انیده شود بر ایشان بآنیة من فضة
جامها از سیم واکواب و جامها کوزها که باشد قواریرا مانند آبکینها قواریر من فضة
آبکینها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفای آبکینه که از خارج داخل آن توان
دید قدروها اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تقدیرا
اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصلها او جام دهند که بدان سیراب شوند و در آن از طرف
زیادت و نقصان نبود ویسقون و آشامیده شوند فیها در بهشت کاسا خمری باشد که
کان مزاجها زنجبیلا آمیزش او زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است و آن زنجبیل چشمه
ایست در بهشت عینا فیها نام نهاده شده بسلسبیل و آن منقاد بوده و روان هر جا که
بهشتی خواهد توانید برد و کویند اسان در حلق رود و زود بکوارد تسمی سلسبیلا ویطوف
کنند بر ایشان ولدان مخلدون پسران کوشواره دار یا جاوید مانده بر حال طفولیت اذا رأیتهم
چون ببینی ایشان را ای بیننده حسبتهم پنداری از صفا لون و درخشندکی چهره ایشان را
لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کس بدان نرسیده
است و در رونق و آبداری او قصوری پیدا نشده واذا رأیت و چون به بینی ثم آنجا که در وصف نکنجد
ثم رأیت نعیما و ملکی بزرك که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروترکسی از اهل بهشت
که نظر کند که در ملك او هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه
مبدا از اوایل حظ مینماید و بقولی ملکی کبیر نفاذ هیبت است که هر چه خواهد میسر کردد یا
استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان و در روضة آورده که نعیم راحت ابدان است و ملك

عینا فیها

تسمی سلسبیلا

ویطوف علیهم

و ملك كبيرا مشاهدهٔ ديدار و در بى ديدار دوست عاليهم زبر بهشتيان يعنى لباس زبرين
ايشان ثياب سندس جامهاى ديباى نازك و تنك را خضر سبز است و استبرق و ديباهاى محكم سطبر
و حلوا و ايشان را زيور بسته شوند اساور من فضة بدستوانها از نقره و اين مخالف آن نيست كه يحلون فيها
اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممكنست و سقاهم و بياشاماند ايشان را ربهم پروردگار ايشان
شرابا طهورا شرابى پاك از ادناس و ارجاس يا پاك كننده از غل و غش و مقاتل رحمه الله كويد طهور
چشمه ايست بر در بهشت هر كه از آن بياشامد در دل او حقد بلكه هيچ صنفى بد نماند و كفته اند پاك
كند دل او را از ميل در دل او حقد بلكه هيچ صنفى بد نماند و كفته اند پاك كند دل او را از ميل بما
سوى الله تا التفات نيابد بلقا او و باقى ماند بيقاى و والبقاى فى اللقا تمام العطاء و بنابر آنست
كه جوى كوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت صلعم و ذكر آن در سوره كوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالى
و چهار جوى ديكر از آن شعبيا انست آب و شير و خمر و عسل و شمار آنها در سوره محمد صلعم
مرقوم و مذكور بيان شده و دو چشمه از آن اهل جنت است فيهما عينان تجريان و دو چشمه از آن
اصحاب يمين است فيهما عينان نضاختان و اين چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذكره آمد
و ذكر شراب حيوان از آن ابرار است و چشمه تسنيم از آن مقربان و اين هر دو در سوره مطففين
مذكورند و دو چشمه از آن اهل بيت است كافور و زنجبيل كه آن سلسبيل خوانند و شراب طهور
نيز از آن ايشانست و محققان آن را شراب شهود كويند كه مرآة دل فوشيده را بلوامع انوار قدوم
روشن ساخته بدرايى عكس نقوش ازل و ابد كرداند و وقت و حال او را چنان صافى سازد
كه مطلقا اقذار ابشر و شوايب غير در مشارع وحدت نماند و رنك دوكانكى مبدل كرداند
جام و مدام را يك رنك سازد ~ همه جامست و نيست كويى مى ~ يا مدامست و نيست كويى جام
عارفى كفته است كه اكر فردا بزم نشينان دار القرار را ابرار ايك طهور خواهد چشانيد
امروز باده نوشان خمخانه افضال را بنقد از آن نصيبى تمام اند ~ از سقاهم ربهم بين جمله
ابرار مست ~ و ز جمال لا يزالى هفت و پنج و چار مست ~ تن چو سايه بر زمين و جان پاك عاشقان ~
عدن تجرى تحتها الانهار مست ~ بس ايشان را كويند ان هذا بدرستى كه آن كرامتها كان هست لكم جزاء
مر شما را پاداش كردار شما و كان سعيكم و هست شتافتن شما در خير مشكورا پسنديده و لايق مكافات انا نحن
بدرستى كه ما نزلنا فرو فرستاديم عليك القرآن بر تو قرآن را تنزيلا فرو فرستادنى بتدريج سوره بعد از
سوره و آيتى پس آيتى بر مقتضاى حكمت فاصبر پس صبر كن لحكم ربك بر حكم پروردگار خود در باب فرو ده
از تبليغ رسالت يا براى حكم او بنصرت تو و هلاك معاندان تو و لا تطع و فرمان مبر منهم از ايشان
از ايشان آثما كناهكارى را كه ترا بائم خواند چون عتبه كه كفت از دعوت خود باز آى تا
چون وليد مغيره كه كفت بدين رجوع كن تا ترا توانكر سازم و اذكر اسم ربك و ياد كن نام پروردكار

واصيلا خود بكرة بامداد و شبانكاه يعنى پيوسته بذكر باش و من الليل و در بعضى از شب فاسجد له
سجود كن مر او را يعنى نماز كذار و بعضى كفته اند بكرة وقت نماز بامدادست و اصيل شامل باشد
وقت ظهر و عصر را و بعضى از شب مراد مغرب و عشاست بر اين معنى چنين باشد بود بر پنج نماز
مداومت نماى و سبحه و نماز كذار براى خداى ليلا طويلا شب دراز يعنى تهجد اشتغال نماى
ان هؤلاء بدرستى كه آن كروه يعنى كفار يحبون العاجلة دوست ميدارند سراى شتابنده يعنى
دنيا را و يذرون وراءهم و كذاشته اند يعنى انداخته اند از پس پشت يوما ثقيلا روزى كران را كه قيامت است
برو نمى كروند و براى او عمل ميكنند نحن خلقناهم ما بيافريديم ايشان را از آبى پست و شددنا
و محكم كرديم اسرهم از پيوند ايشان را يعنى مفاصل ايشان را با عصاب بر هم بستيم و اذا شئنا و چون
خواهيم بدلنا بدل كنيم ايشان را امثالهم با مثال ايشان در خلق تبديلا بدل كردنى يعنى ايشان را
بميرانيم و بدل كنيم بغير ايشان از بندكان فرمان بردار ان هذه بدرستى كه اين سوره تذكرة
پندى و موعظه ايست با معامله اهل بيت رضى الله عنهم در بذل و ايثار عز تبليت تا ميل از عمل
كنند و از مثل اين جزاها بهره يابند فمن شاء اتخذ پس هر كه خواهد كه فرا كيرد الى ربه بسوى آفريدكار خود
سبيلا راهى بخير و طاعت كو فرا كير و ما تشاءون و نخواهيد شما هيچ راهى الا ان يشاء الله مكر آنكه خدا
خواهد خواهش شما را ان الله كان عليما بدرستى كه خداى هست دانا باستعداد و استحقاق هر كس
حكيما صواب كار نخواهد چيزى مكر بمقتضاى حكمت خود يدخل در آرد من يشاء هر كرا خواهد فى رحمته
در بخشش خود بهدايت و توفيق يا در بهشت بفضل و كرم خود و الظالمين و ستمكاران يعنى
مشركان اعد لهم آماده كرده است براى ايشان عذابا اليما عذابى دردناك دايم سورة المرسلات
مكية بسم الله الرحمن الرحيم والمرسلات سوكند بفرشتكان فرستاده شده
عرفا بر نيكوئى يعنى بادهاى وزيده شده پى در پى فالعاصفات پس سوكند ببادهايى كه سخت وزنده روند
عصفا سخت رفتنى در امتثال امر الهى يا بآيات كلام كه بر بندكان و محو كنند كان احكام اند يعنى
ناسخ شرايع و اديان سابقه يا بادهاى جهنده بسختى جهت عذاب قومى والناشرات و سوكند بفرشتكان
كه نشر كنند كان اند شرايع و كتب را يعنى ظاهر كنند نشرا ظاهر كردنى يا آيتهاى قرآن كه آثار هدايت
منتشر سازند براى خاص و عوام يا بادهاى نرم جهنده جهت راحت جمعى فالفارقات پس سوكند
بآنكه كه جدا كنند كان اند مر حق و باطل را از يكديكر فرقا جدا كردنى يا آيات قرآن كه جدا كرباشند خير را
از شر يا رياح كه پراكنده سازند ابرها را فالملقيات پس بفرشتكان كه افكنند كان اند بر پيغمبران ذكرا
وحى را يا آيات كلام را كه القاى ذكر حق كنند در ميان عالميان يا بادها كه سبب ذكر كرده مى شوند
چه مشاهده حبوب ايشان موجب ذكر حق است و استدلال بر آن بر قدرت وى و القاء ذكر
عذرا براى عذر محققان است او نذرا و يا بجهت بيم كردن مبطلان و جواب قسم اين باشد انما

واصيلا

عرفا

توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده‌اند بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها
لواقع هر آینه بودنیست فاذا النجوم پس آنگه هنگام که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشان را
ببرند واذا السماء و آنگاه که آسمان فرجت شکافته گردد واذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت برکنده
شود از اماکن خود واذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشند
در آن گواهی دادن بر امتان پس گویند لای یوم برای کدام روز اجلت و اپس داشته شده بود
این خبرها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لیوم الفصل برای روز جدا
کردن کدام و زشت و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم
کردن میان خلق وما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی ما یوم الفصل چه روز حسب بود
فصل چه کنه آن نتوان دانست ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر ایشان را که تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین
آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نتبعهم پس از پی درآریم ایشان را بهلاک الآخرین
پسینان که مانند ایشانند چون کفار مکه کذلک نفعل مثل این کار میکنیم بالمجرمین بهمه گناهکاران
ویل یومئذ مکروهی بزرگ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان وعید است الم نخلقکم آیا نیافریدیم
شما را من ماء مهین از آبی خوار بمقدار فجعلناه پس نگاه داشتیم آن آب را فی قرار مکین
در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته شده که زمان ولادت است
فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما ویل یومئذ پس سختی که آید در
آن روز للمکذبین مر باور ناداران این قدرت را الم نجعل الارض آیا نگردانیدیم ما زمین را کفاتا
پوشنده و جمع کننده احیاء و امواتا مر زندگان و مردگان را یعنی احیاء را بر روی خود دارد و اموات را
بدرون خود دارد وجعلنا و بیافریدیم فیها در زمین رواسی کوهها استوار و شامخات
بلند و سرافراز واسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع در زمین
ویل یومئذ وادی جهنم در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که بامثال این روز
اعتراف نکنند و مکذبان را در آن گویند انطلقوا بروید الی ما بسوی آنچه کنتم به بودید که بدان تکذبون
تکذیب می‌کردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن انطلقوا الی ظل بروید بسوی سایه ذی ثلث شعب
خداوند سه شاخ لا ظلیل نه سایه خنک و دائم که در وی راحت باشد ولا یغنی و دفع نکند از دوزخی
من اللهب از حرارت زبانه آتش چیزی را او سایه دود دوزخست که از بزرگی و بسیاری متفرق می
شود بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که گردی از دوزخ بیرون آید از و سه شعبه
منشعب گردد یکی نور روان بر سر مومنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر منافقان متوقف گردد
و یکی آتش خالص و آن بر بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد
یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و مردی بدین عذاب ...

واهمه است در دماغ و غضبیه و شهویه بر یمین و یسار و هر که خواهد که فردا از آن دخان که
ظل من یحموم است اشارت بدان است ایمن گردد امروز بنور عقل تمسک شود از تیرگی صفت
بهیمی و سبعی باید گذاشت شعر ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن · که از دود آن چشم و دل
تیره گردد · غضب چون درآید رود عقل بیرون · هوا چون شود چیره جان خیره گردد انها
بدرستی که دوزخ ترمی بشرر می‌افکند در آن روز شرارها هر شراره کالقصر مانند کوشکی عظیم
کانه گوییا که آن جمالت صفر شتران زرد اند بر رنگ آتش و بعضی گویند صفر یعنی سیاه است و چون
آتش دوزخ سیاه است آن نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و شتران زرد
و سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت ویل یومئذ و مشقت بسیار آن روز للمکذبین
مر دروغ زنان راست که صفت دوزخ و شراره آن را باور نداشتند هذا این روز یوم لا ینطقون
روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خطای خود ولا یؤذن لهم
و دستوری ندهند مر ایشان را فیعتذرون تا عذر خواهی کنند و عذر ایشان سود ندارد ویل یومئذ کرب
و اندوه آن روز للمکذبین مر آنان راست که تکذیب کنند این خبرها را هذا یوم الفصل این روز جدا
کردنست میان حق و مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین و پیشینیان را که
تکذیب رسل گذشته کردند فان کان پس اگر هست لکم کید مر شما را کیدی و حیله چنانچه در
دنیا به نسبت مومنان بکار میبردید فکیدون پس پیش برید با من تقریع است مر ایشان را و اظهار
عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و مکر دوستان عذاب از خود دفع نتوانند کرد شعر
بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود · نیاز باید و اخلاص و ناله سحری · توان خرید بیک ملک هر
دو جهان · ازین معامله غافل مشو که حیف خوری · ویل یومئذ غم و غصه آن روز للمکذبین
مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از ترک عصیان
فی ظلال در سایه‌های درختان بهشت باشند وعیون و برکنار چشمهای آب وفواکه و در میان
میوه‌ها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند و ملائکه ایشان را میگویند کلوا بخورید ازین ثمرات
واشربوا و بیاشامید ازین آبها هنیئا خوردن و آشامیدنی گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه
بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ویل
یومئذ جزای قبیح و ذم آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمی‌گروند کلوا
بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را وتمتعوا و برخوردار شوید زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی
که شما مشرکانید و عاقبت ایشان عذاب الیم است ویل یومئذ وای آن روز مر مکذبان را از عذاب الیم
واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند نماز را و از آنست
که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است ویل یومئذ نفرین آن روز للمکذبین

ویلئذ
للمکذبین

مردود وغ زنار است که بشرف نمی‌رسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون می‌گروند اگر
بقرآن نگرویدند که معجزیست مشتمل بحجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از خواندن این آیه
باید گفت آمنا بالله سورة النبا وهی مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت
آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از آن یکدیگر را می‌پرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان
پرسش می‌نمود چنانچه حق تعالی فرمود عم یتساءلون از چه چیز می‌پرسند کافران عن النبا از خبر العظیم
بزرگ یعنی قرآن الذی هم آن خبری که ایشان فیه در آن خبر مختلفون اختلاف کنند یعنی او را بسحر
و شعر و کهانت نسبت میدهند و مختلق مفتری و اساطیر میگویند و بقولی نبا عظیم نبوت
آنحضرت است که میگویند یا او پیغمبرست یا نی و ساحرست یا شاعر یا مجنون و بعضی برآنند که آن
بعث است و در آن مختلف بودند جمعی میگفتند قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند هؤلاء
شفعاؤنا عند الله و برخی مطلقا او را منکر بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا و بعضی شک داشتند در
وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شک منها کلا سیعلمون حقا که بدانند نزدیک نزع آنچه در آن اختلاف
می‌کردند ثم کلا سیعلمون پس هر آینه بدانند که برانگیخته روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده
خود را الم نجعل الارض آیا نساخته‌ایم زمین را مهادا فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال و کوهها را گردانیده‌ایم
کوهها را اوتادا میخهای زمین تا بدانها استوار باشد وخلقناکم و بیافریده‌ایم شما را ازواجا از هر گونه
نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده‌ایم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب
و زشت وجعلنا و گردانیده‌ایم نومکم خواب شما را سباتا راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت
کند تا قوت حیوانی بر آساید و ماندگی از ایشان زایل شود وجعلنا اللیل و ساخته‌ایم شب را لباسا
پوششی یا بظلمت همه را بپوشاند تا در خلوات خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک
فراخور استعداد خود برخورداری یابند شیخ الاسلام قدس سره فرمود که شب پرده روندگان راهست
روز بازار بیداران سحرگاهست اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته تدوم. چون در دل شب خیال آن یار
منست. من بنده شب که روز بازار منست وجعلنا النهار و کردانیده‌ایم روز را معاشا وقت طلب معیشت
تا بتحصیل آن اشتغال نمایند و جست و جوی کنند وبنینا و بنا کرده‌ایم فوقکم زبر سر شما سبعا شدادا
هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در وی فرجه و شکافی که نشان خلل و زلل باشد نیست وجعلنا
و بیافریدیم در آسمان سراجا چراغی وهاجا افروخته و تابان یعنی آفتاب وانزلنا و فرو فرستادیم از ابرها
فشارنده باران ماء ثجاجا آبی ریزان لنخرج به تا بیرون آریم بسبب آن آب حبا دانه که قوت را شاید
چون گندم و جو ونباتا و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته‌اند بیرون آرد از دیار برو
از زمین گیاه وجنات و درختان بوستانها الفافا درهم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک ان یوم الفصل

من المعصرات

بدرستی که روز حکم اعمال کناری یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدای میقاتا وقتی مقرر برای
محاسبه خلایق و مجازات ایشان یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور نفخه ثانی
فتاتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده
که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف
از امتمن بعضی بصورت بوزنگان و بعضی بهیأت خوکان و برخی نگونسار انکه ایشان را بروی
بدوزخ می‌کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی می‌خایند زبانها خود را و آن
بر سینهای ایشان افتاده باشد و چرک از دهنهای ایشان سیلان می‌کند و اهل محشر از آن کراهت
باشند و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی را گند از مردار بدتر باشد و بعضی را جبه‌ها پوشانیده
باشند و خوکان حرامخواران و نگونساران خورندگان ربا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان
و کران آنها که باعمال خود معجب بوده‌اند و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان
بوده است و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان
بسلاطین و آنها که گند دارند متابعان شهوات و باز دارندگان حق خدای و پوشندگان
لباس قطران اهل تکبر و نازش وفتحت السماء و شکافته شود آسمان در آن روز فکانت ابوابا
پس باشد از بسیاری شکاف ابوابا درها یعنی چنان نماید درها از کثرت فرجها که گویی که تمام او
در است وسیرت الجبال و رانده شوند کوهها در هوا فکانت سرابا پس باشد مثل سراب یعنی نمایش
کوه داشته باشد اما بسبب تفتت اجزا بر حقیقت جبلیه باقی نماند ان جهنم بدرستی که دوزخ
کانت باشد مرصادا کمینگاهی خلق یعنی همه را بر وی گذر باید یا کمینگاهی که زبانیه بر وی مترصد
استاده باشند برای تعذیب کافران و از ایشان نتوان گریخت یا موضع رصدی که خزنه دوزخ
انتظار کفار می‌برند و خزنه بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند و نادر وقت عبور بر صراط از
تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد للطاغین مر کافران که از حد درگذشته‌اند مابا
بازگشت یعنی آرامجای و قرارگاه لابثین فیها درنگ کنندگان در آن احقابا روزگارها
دراز در معالم از مجاهد رحمه الله نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده حقب و سه
است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد ساله هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال
در موضح آورده که نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشد بلکه معنی آنست که
هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در پی آید تا ابد الآبدین لا یذوقون نمی‌چشند در دوزخ یعنی
نمی‌یابند فیها خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته‌اند برد
خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند ولا شرابا و نمی‌آشامند شرابی الا حمیما مگر
حمیمی و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا را جدا

از قطران

بردا

بردا

پاره پاره شود غساقا و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت می بارند بازن
مهریکه بدان معذب کردند جزاء پاداش داده می شوند پاداشی وفاقا موافق کردار خود انهم کانوا
بدرستی که ایشان بودند لا یرجون نمی ترسیدند حسابا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب
آن سرای وکذبوا و تکذیب می کردند بایاتنا بآیتهاء ما که انبیا بدیشان نمودند کذابا تکذیب کردنی
وکل شیء و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم
و نوشته ایم کتابا نوشتنی و خواهیم گفت مر کافرانرا که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فلن نزیدکم
پس نمی افزائیم شمارا هیچ الا عذابا مگر عذابی بربالای عذابی و در خبر آمده که این آیت سخت ترین آیات است
بر دوزخیان ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکارانراست مفازا رستگاری از عذاب یا جای
فوز و فلاح که آن حدائق باغهاست در وی درختان میوه دار واعنابا و درختان انگور تخصیص
جهت تفضیل است وکواعب و ایشانراست دختران ناربستان اترابا همزادان در تفسیر زاهدی
آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که همه اهل
بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله خواهند بود وکاسا و مر ایشانراست جامها دهاقا
پر از شراب یا کاسهای پی در پی لا یسمعون نمی شنوند متقیان فیها در بهشت لغوا سخنان بیهوده
و باطل ولا کذابا و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان
خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جزاء جزا داده ایشانرا
جزا دادنی من ربک از پروردگار تو بمقتضای وعده خود عطاء و عطا کرده ایشانرا از فضل خود بر
عطای حسابا وافی و کافی پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات والارض آفریدگار
آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست الرحمن بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل
آسمان و زمین منه خطابا از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند برآنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری
یا برآنکه خطاب نکنند با خدای و اعتراض نمایند در ثواب و عقاب و عذاب زیراکه همه مملوک مالک خواند
بود یوم یقوم الروح روزی که بایستد روح والملائکة صفا و بایستند فرشتگان صف زدگان
و روح ملکیست موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت
وی تنها صفی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جثه صفی و او در بزرگی برابر همه بود
و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز
دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیحی ملکی مخلوق می گردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان
هزار ایشان صفی باشد و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که برابر فرشتگان صف
برکشد لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن له مگر کسی که دستوری دهد له الرحمن
مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وقال

و گفته باشد او در دنیا صوابا کلمه توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت نکنند ذلک الیوم الحق
آن روز روزیست بودنی البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس آنکس که خواهد فرا گیرد الی ربه بسوی
ثواب پروردگار خود مآبا بازگشتی بایمان و طاعت انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم
شمارا و بترسانیدیم عذابا قریبا از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقیق
اوست یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست
او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر ویقول الکافر و گوید کافر و بیکان در آن روز یالیتنی
ای کاشکی من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده
نکردندی تا این نامه من ندادندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک گردانند کافر گوید خودی
شوم که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامات آدم و فرزندان او مشاهده نماید و عذاب و شدت
خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بآدم داشتمی ای درویش این همه دبدبه
و طنطنه که خاکیان راست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست خاک را خوار و تیره دید
ابلیس کرد انکار بر آن حسود خسیس ماند غافل ز نور باطن او نشد آگه ز سر کامن او نیز گنجی که
هست در دل خاک این صدا داده اند در افلاک که بجز خاک نیست مظهر کل خاک شو خاک تا
برویدگل سوره والنازعات وهی مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
والنازعات سوگند بکشندگان غرقا بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی
نزع کنند والناشطات نشطا و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مؤمنان بیرون بردنی نرمی والسابحات سبحا
و ملائکه شناه کنندگان شناه کردنی یعنی آمد شد نمایند در رفتن و شتافتن در آن جا بجهت امتثال
سیاحت فالسابقات سبقا پس بفرشتگان پیشی گیرندگان بر هم پیشی گرفتن در فرمان برداری فالمدبرات
پس سوگند بملائکه که تدبیر کنندگان اند امرا کار دنیارا یعنی جبرئیل که موکل است بریاح و جنود و اسرافیل
که نازلست با امور اقضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قابض
ارواح شان اوست و گفته اند مقسم بنجوم است که شتابان میروند از مشرق بمغرب و در روند اند
از برجی برجی و سیاحت میکنند در فلک و بر هم پیشی میگیرند در سیر و مدبر اند امری را که بدیشان
بازبسته است باذن الله و گفته اند فصول یا اسپان غازیانند که عنان کشیده روند از دار
اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر باید بدیشان کار فتح و ظفر
یا نفوس فاضله منزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت
نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و مدبر
تقریر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن از روز
که بجنبد جنبنده یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال

وآن بوقت نفخهٔ اولی بود که همه بلرزند و نفخهٔ دوم از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی
درآید آنرا از پس درآینده یعنی نفخهٔ ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ دلها آن روز
وَاجِفَةٌ ترسان و لرزان بود أَبْصَارُهَا دیدها خداوندان دلها خَاشِعَةٌ فروخوابیده باشد
يَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا که أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ آیا ما بازگردیده شدگانیم
فِي الْحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم خواهند کرد أَئِذَا كُنَّا
آیا چون کردیم ما عِظَامًا نَخِرَةً استخوانها کهنه و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث کردانند قَالُوا
پس گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْكَ إِذًا آن بازگشتن آنگاه كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ
بازگشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه ما سخت تکذیب
آن کرده ایم حق سبحانه فرماید که دشوار مگیرید امر قیامت فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس جز این نیست که آن
فریادیست یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان
بِالسَّاهِرَةِ بروی زمین سفید هموار یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده
باشند و گفته اند ساهره نام زمینیست که نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر
آنجا خواهد بود خدای آنرا گشاده کرداند چندانکه خواهد بود خدای آنرا گشاده کرداند چندانکه
خواهد گویند زمین ساهره را خدای بیافریند از نقرهٔ خام و طول و عرض آن چهل برابر زمین
دنیا بود هَلْ أَتَاكَ آیا بیامد بتو یعنی آمد حَدِيثُ مُوسَىٰ سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را
بر تکذیب قوم و خبرهای از وعد مومنان و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن چون بخواند موسی
رَبُّهُ پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادیست یا بمعنی
مرتین است یعنی دوبار پاکیزه شده یا دوبار ندا کرده شده که اذْهَبْ برو برسالت إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر فَقُلْ پس بگوی مر او را که
ای طاغی هَلْ لَكَ هیچ هست ترا میل و رغبتی إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان
وَأَهْدِيَكَ و هیچ میخواهی که راه نمایم إِلَىٰ رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عقاب
او و حذر نمای از سرکشی و نافرمانی موسی علیه السلام بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت
کرد او معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود او را موسی علیه السلم الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ معجزهٔ بزرگتر که قلب عصا بود
بحیه فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را وَعَصَىٰ و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که
عصا اژدها شد گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بر موسی کرد
یعنی روی از وی بگردانید يَسْعَىٰ میشتافت[7] در کوشش فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَىٰ
پس ندا کرد مر ایشانرا بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام
صور منند همه خدایانند و من از همه برترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس

[7] بابطال مراد و گفته اند بترسید از اژدها و پشت گردانیده می شتافت ح

این

این سخن شنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید
او که چنین لافی میزند تا کار او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت
آخرت که سوختن است وَالْأُولَىٰ و بعذاب دنیا که غرق شدن یا نکال دو کلمهٔ او و او را مواخذه ساخت
کلمهٔ اول این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمهٔ آخر آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان این
دو کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی مرا حالتی که مرشد بزیارت
حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات
کردم که خدایا این چه حالتست که فرعون انا ربکم گفت و حسین منصور انا الحق هر دو یک
دعوی کردند و روح حسین در علیین است و از آن فرعون در سجین است بسر من ندا رسید
که فرعون بخودبینی افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد
پس در میان فرقی بسیار است و فی المثنوی [سه] گفت فرعونی انا الرب گشت پست
منصوری انا الحق بس برست ای انا را رحمة الله ای محب و ان انا را لعنة الله در عقب
زانکه او سنگ سیه بود این عقیق ان عدو نور بود و این عشیق ان انا هو بود در سر ای
فضول ز نور ای اتحاد از حلول فَأَخَذَهُ اللَّهُ بدرستی که در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً
هر آینه پندیست و اعتباری لِمَنْ يَخْشَىٰ مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا انها و فانی
مخلب شده بر خطا مرتکب ءَأَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث أَشَدُّ سخت تر و دشوار تر بید
خَلْقًا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با آن همه عظمت بَنَاهَا بنا کرد آنرا ایزد تعالی رَفَعَ
برداشت سَمْكَهَا سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس راست کرد آنرا
کرد بی فتور و فطوری وَأَغْطَشَ و تاریک کردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ و بیرون آورد
ضُحَاهَا روز او را اضافه شب و روز بآسمان جهت آنست که حدوث آن از اسباب وست امام
زاهد رحمه الله فرموده که روز و شب دنیا باسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه بروی وَالْأَرْضَ
و زمین را بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و مبسوط کردانید جمهور علما برآنند که
آفرینش زمین پیش از خلق آسمانست و گستردن آن بعد از آن أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده
مَاءَهَا آب او را از تفجیر منابع و عیون وَمَرْعَاهَا و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاهها وَالْجِبَالَ
أَرْسَاهَا و کوهها محکم و پایدار ساخت در زمین و اثبات کوهها و انفجار ابها و ظهور چراگاهها
مَتَاعًا لَكُمْ از برای برخورداریست شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ
پس چون بیاید بلیهٔ بزرگ و با هول تر که آن همه بلیها رستخیز سخت باشد و اهل دوزخ را بدوزخ
رانند و اهل بهشت را ببهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیر آنکه واقع شود.
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی که یاد آرد انسان مَا سَعَىٰ آنچه سعی کرده باشد در عمل اش یعنی همه را

اِنَّ فِي ذٰلِكَ

نوشته بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَنْ يَرَى
مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رویت باشد ببیند فَأَمَّا مَنْ طَغَى پس هر که از
حد برده باشد و تکبر ورزیده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل
آخرت فراموش کرده کار او نساخت فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَى آن
جای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کس که بترسید مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزد پروردگار خود
یعنی در موقف عتاب و عرض وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را
عَنِ الْهَوَى از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت
هِيَ الْمَأْوَى آن آرام جای اوست در فصول آورده که این آیت در شان کسی است که قصد
معصیتی کند در خلوت و بر آن قادر بود خلاف نفس نموده از خدای بترسد و از آن عمل
دست باز دارد ـ بیت: گر نفسی نفس بفرمان تست ۰ کفش بیاور که بهشت آن تست ۰
نفس کشد هر نفسی سوی پست ۰ هر که خلاف نفسی زد برست ۰ يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا
ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامت آن و در چه زمان
بپاید فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن آن عایشه صدیقه رضی الله عنها
فرموده که حضرت رسالت صلعم میخواست که وقت آن از خدای پرسد حق سبحانه فرمود
یعنی ترا از دانستن قیامت در چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی إِلَى رَبِّكَ
بسوی پروردگار تست مُنْتَهَاهَا منتهای علم قیامت یعنی کس آخر نداند که چه اطلاع بر آن
خاصه حضرت اوست إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مُنْذِرُ بیم کننده مَنْ يَخْشَاهَا هر که بترسد
از قیامت كَأَنَّهُمْ گوییا که کفار مکه يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که به بینند قیامت را که از آمدن آن
که می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاهی أَوْ ضُحَاهَا یا
چاشتگاه آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز بنهد کانی خود را فراموش کند
و چنان پندارند که بوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی سوره عبس و هی مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم
رضی الله عنه بمجلس پیغمبر صلعم آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود ابن مکتوم
بجهة عمی این حال را ندانست و سخن بر حضرت رسالت صلعم قطع کرد آنحضرت از قطع کلام
ملول شد روی مبارک ترش کرد و از او اعراض نموده جبرئیل علیه السلام آیه آورد عَبَسَ ترش
کرد روی خود را وَتَوَلَّى و روی بگردانید أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى با آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی
عبدالله ذکر اعمی را شعار است بعذر او در قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة والسلام
وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گرداند لَعَلَّهُ شاید ابن ام مکتوم يَزَّكَّى پاک شود از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ

یا پند گیرد فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى پس سود دارد او را پند دادن تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى اما آنکسی که توانگری
دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ لَهُ پس تو برای او تَصَدَّى روی می آری یعنی
بر و اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو و بدو وبالی أَلَّا يَزَّكَّى
در آنکه مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و اما آنکه می آید بسوی
تو يَسْعَى می شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ يَخْشَى و او می ترسد از خدای یا از
آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ پس تو از او تَلَهَّى مشغول می شوی منقولست
که جبرئیل علیه السلام این آیات میخواند بشره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم متغیر می شد
در لباب آورده که یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه
که میرفت و راه نمی دید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای مکرر امشرف سازد امام
زاهد رحمه الله فرمود که سید عالم صلی الله علیه وسلم از عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید
و بمسجد باز آورد ردای خود بگسترانید و بر آن نشاند و بعد از آن هر گاه و برا دیدی
گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که
بغزو میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه وی بحکم
اجتهاد این عمل بجای ورد و کراهت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بر وی قطع کرد
كَلَّا إِنَّهَا حقا که این آیات قرآنی تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر که ذَكَرَهُ یاد
کند آنرا و بدان متعظ گردد و آن اینها ثبت کرده شده است فِي صُحُفٍ در صحیفها مُكَرَّمَةٍ گرامی
شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ
در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بَرَرَةٍ بزرگان
نزدیک خدای پاکیزگان و مهربان که استغفار میکنند مر انسان را بررة نیکان قُتِلَ
الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است
که اول داماد پیغمبر بود صلعم با آخر دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا
و حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک
و اندک وقتی بگذشت که شیر سر او را بر کند و درین باب حسان بن ثابت قصیده العقبه
حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید مَا أَكْفَرَهُ چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای
تعالی مِنْ أَيِّ شَيْءٍ از چه چیز خَلَقَهُ بیافرید او را مِنْ نُطْفَةٍ از مقدار آب منی خَلَقَهُ بیافرید او را
فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیئات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ
پس راه بیرون آمدن آسان گردانید او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ
پس بمیرانید او را بوقت انقضاء عمر فَأَقْبَرَهُ پس بخاک در آورد او را تا بجوم دار بر سر راهها نیفکند

ثم السبیل یسره اذا شاء انشره پس چون خواهد خدای زنده گرداند او را وقت نشور بازبست بعثت او ست کلا لما یقض حقا که نگذارد انسان وادا نکرد ما امره آنچه خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود وامر ایمان وطاعت را بجای نیاورد دو گفته اند مراد همه آدمیانند وهرگز هیچ آدمی ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامده نظم بنده همان به که زتقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فلینظر الانسان پس باید که نظر کند انسان الی طعامه بخوردنی خود بچشم عبرت وببیند که بچه وجه احداث کرده می شود انا صببنا الماء بانکه ما ریختیم آب را از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شقا شکافتنی فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین حبا دانه که قوت توان کرد چون حنطه وشعیر وامثال آن وعنبا وتاک انگور وقضبا وسبست وزیتونا ودرخت زیتون ونخلا وخرمابنان وحدائق غلبا وباغهای دیواربست بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف وبسیار وفاکهة ومیوهای تر وفاکهه وابا ومیوهای خشک یا چراگاه این همه کردیم متاعا لکم برای برخورداری شما ولانعامکم وبرای تمتع چهارپایان شما فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب اذا انکه ببیند اهوال وشداید بیاد یوم یفر المرء روزی که بگریزد مرد من اخیه از برادر خود با وجود موانست ومهربانی وامه واز مادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست وابیه واز پدر خود با وفور شفقت وعاطفت کران ودیده وصاحبته واز زن خود با انکه مونس روزگار او بوده وبنیه واز فرزندان با خیال الاستظهار بدیشان لکل امرئ هر مردی را منهم از اهل قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کاریست که مشغول میدارد او را از مهم دیگران ودر باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم است سه کشتی آورد در دریا شکست ❊ تخته زان جمله بربالا نشست ❊ گربه وموشی بران تخته بماند ❊ کارشان با یکدیگر یکجا بماند ❊ نی ز گربه موش را روز گزین ❊ نی بموش گربه را چنگال تیز ❊ هر دوشان از هول دریای عجب ❊ در تحیر بازمانده خشک لب ❊ در قیامت نیز این غوغا بود ❊ یعنی الحاضر ونی تو ونی ما بود وجوه رویها باشد یومئذ آن روز مسفرة تابان ودرخشان ضاحکة خندان مستبشرة وخاک وشادمان بسبب نجات از نیران ووصول بروضه جنان ووجوه یومئذ ورویها باشد آن روز علیها غبرة بر آن غبار وتیرگی ترهقها فرو گیرد آنرا قترة تاریکی وسیاهی اولئک آن گروه که روی سیاه گرفته وگرد آلوده دارند هم الکفرة ایشان ناگرویدگانند الفجرة دروغ گویان وتبهکاران

سورة الشمس وهی مکیة بسم الله الرحمن الرحیم

ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدای صلعم نقل کرده که هر که دوست دارد انکه بنگرد در روز قیامت

بعنی

الشمس

یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند اذا الشمس کورت اذا الشمس کورت چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد مراد آنست که بی نور شود واذا النجوم انکدرت وانگاه که ستارگان تیره شوند واذا الجبال سیرت وانگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده وروان شوند در هوا واذا العشار وچون ناقها که ده ماهه از حمل ایشان گذشته وآن نفیس ترین مال عرب عطلت فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی ومراعات او نماند واذا الوحوش وانگاه که جانوران وحشی حشرت جمع کرده شوند وبیکدیگر مختلط شوند با ازدحام اضرار یکدیگر نباشد واذا البحار وانگاه که دریاها سجرت آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شود یا آتش سازند یا گرم کنند وبعضا شده در فتوحات مذکورست که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما هرگاه دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا واذا النفوس وانگاه که نفسها را زوجت جفت گردانند یعنی هر کس را با مثل وی قرین سازند چنانچه صالح را با صالح وطالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را با حور عین جفت کنند وکافر را با شیاطین یا ارواح را با ابدان واذا الموؤدة وانگاه که دختران زنده در خاک کرده سئلت پرسیده شود یعنی انکار وی قتل را سؤال کنند که بای ذنب کدام گناه قتلت کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتل او سؤال کنند وقولی آنست که از وی پرسند که چرا کشته شدی وغایت این سؤال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد واذا الصحف وانگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بسته کاتبی کرده باشند نشرت باز کشاده شود واذا السماء وانگاه که آسمان کشطت برکنده شود ودر هم پیچیده واذا الجحیم وانگاه که دوزخ سعرت افروخته گردد یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از پیشتر واذا الجنة وانگاه که بهشت ازلفت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای علمت نفس بداند هر نفسی ما احضرت آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر وشر تا ابن آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیا وشش بزمین محشر مشاهده بکند بداند که چه کرده است وانگاه که بداند ببیند که با هر خیری کرامتی وعطائیست وبا هر شری ملامتی وعنائی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم وبر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم وآن حسرت واندوه هیچ فایده ندهد سه تو امروز فرصت غنیمت شمار ❊ که فردا ندامت نیاید بکار ❊ بکوش ای توانا که فرمان بری ❊ که در ناتوانی بسی غم خوری ❊ فلا اقسم پس سوگند میخورم بالخنس الجوار الکنس نهان شوندگان در شعاع آفتاب وروندگان در مغارب خویش در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل ومریخ ومشتری وزهره وعطارد بستارگان پنهان شوند در روز وخنوس ایشان رجوع است وکنوس ایشان استقامت وگفته اند خنس کاوکوهیست وکنس آهو

وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ سوکند بشب انکاه کبیش آید وهوا را تاریك کرداند تا باز پس رود وظلمت
زایل شود این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ وسوکند بصبح اِذَا تَنَفَّسَ انکاه که دم زند یعنی طلوع کند
وتنفس او مبداء طلوع اوست جواب قسم جیست اِنَّهُ لَقَوْلُ بدرستی که قرآن رَسُوْلٍ کَرِیْمٍ هر اینه خواندن
فرستاده ایست کَرِیْمٍ بزرکوار نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام ودر تبیان آورده که مراد محمد است
صلعم وبقول اول ذِیْ قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوت باشد در قلع مؤتفکات
وصیحهٔ ثمود عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ نزدیك خداوند عرش مَكِیْنٍ باجاه ومنزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده در
میان ملائکه یعنی هرچه کوید فرمان برند ثَمَّ اَمِیْنٍ در آسمانها با امانت بود در وحی کذاری واکر رسول
امین محمد باشد صلعم پس او صاحب قوت در طاعت ونزد خدای خداوند مکانت ومطاع
یعنی مستجاب الدعوة وامین بر اسرار وَمَا صَاحِبُکُمْ ونیست صاحب شما یعنی محمد صلعم بِمَجْنُوْنٍ دیوانه
چنانچه کافران می برند وَلَقَدْ رَاٰهُ وبدرستی که دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل را بصورت اصلی او
بِالْاُفُقِ الْمُبِیْنِ بافق روشنی او یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ ونیست پیغمبر صلعم عَلَی الْغَیْبِ بر خبرهاء
پوشیده ولکن وحی بدو رسد بِضَنِیْنٍ بخیل که شمارا تعلیم ندهد واز شما بپوشد وَمَا هُوَ ونیست
قرآن بِقَوْلِ شَیْطَانٍ سخن دیو رَجِیْمٍ رانده شده فَاَیْنَ تَذْهَبُوْنَ پس کجا میروند بدین سخنی
راستی ودرستی چرا از او اعراض میکنید اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِکْرٌ مکر پندی لِلْعٰلَمِیْنَ عالمیان را
یا نیست محمد صلعم مکر شرف عالم لِمَنْ شَآءَ بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظ است مرکسی را که
خواهد مِنْکُمْ از شما اَنْ یَّسْتَقِیْمَ آن که مستقیم شود در راه خدای وپی روی حق کند ودر
اسباب نزول آمده که ابوجهل این آیت شنید کفت چون این کار ماست و وابسته بخواهش ماست
اکر خواهیم مستقیم شویم واکر نخواهیم نشویم این آیت آمد وَمَا تَشَآءُوْنَ ونخواهید شما استقامت و هدایت را
اِلَّا اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مکر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ پروردکار عالمیان مشیت شمارا شیخ ابوبکر
واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه تراد در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مکر بمشیت او ونکنی
مکر بتوفیق او وفرمان نبری مکر بفضل او وعاصی نشوی مکر بخذلان او پس او چه داری که بکلام
فعل می نازی وحال آنکه ترا هیچ نیست مصراع زسرتا پا همه هیچیم در هیچ سورة الانفطرت مکیه
خمس عشر آیات بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
انکاه که آسمان شکافته شود اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ وانکاه که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از زیر طاق
فلك بسلاسل نور آویخته اند وآن سلاسل بدست ملائکه اند چون اهل آسمان بمیرند سلاسل
از دست ایشان بیفتد وکواکب بر زمین ریزند وَاِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ وانکاه که دریاها همه اُفْجِرَتْ روان کرده
شود یعنی از بعضی راه در بعضی کشایند وهمه یك دریا کردد وَاِذَا الْقُبُوْرُ وانکاه که کورها بُعْثِرَتْ
زیر وزبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونان از اموات وغیر آن ظاهر کردد ومردکان

وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ

زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَاَخَّرَتْ
وآنچه باز پس کذاشته از ترك عمل یا توبه وکفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر وآخر
انکه خطاب رسید بکافر که یٰاَیُّهَا الْاِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ
الْکَرِیْمِ بخداوند بزرك خود کفته اند فریفته او دشمنی مسلط بوده یعنی شیطان یا جهل او یا
متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند نزول آیة در شان ابوالاشدین آیه که حضرت رسالت
را صلعم بیازرد وعقوبتی بدو نرسید اینجا میکوید که چه چیز ترا غره کردانید تا از عذاب خدای
ایمن شدی واو امهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما بر آنند که این خطاب عامست مر آدمیان را معنی
انکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلیر کشتی در نافرمانی شیخ منصور
رحمه الله فرموده که اکر خدای از من این سوال کند کویم غرنی کرمك در معالم التنزیل کوید که اهل
اشارت میکویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما کویا بجهت تلقین است بنده را تا کوید فریفته
شدم به کرمی تو ســه چو تو داده مژده لا تقنطوا . من چرا ترسم ز عصیان وعتو . چون ترم
انکسته را سازی درست . پس خطاها بر امیدی عفو تست اَلَّذِیْ خَلَقَكَ آن خداوندی که بیافرید
ترا و هیچ نبودی فَسَوّٰىكَ پس راست کرد اعضا واجزا ترا فَعَدَلَكَ پس بکر داینده ترا از غیر تو از
حیوانات ومتمیز ساخت بخلقی که مغایر خلقت ایشانست فِیْۤ اَیِّ صُوْرَةٍ در هر صورتی که خواست
صُوْرَةٍ ترکیب کرد ترا و در بهترین هیئت مَا شَآءَ رَکَّبَكَ نیست چنانچه کمان می برید که قیامت نباشد کَلَّا
بَلْ تُکَذِّبُوْنَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّیْنِ بروز جزا از روی عناد وَاِنَّ عَلَیْکُمْ وبدرستی که بر شما یعنی بر
کردار شما وکفتار شما لَحٰفِظِیْنَ هر آینه نکاهبانند از ملائکه کِرَامًا بزرکان نزد خدای عز وجل
کَاتِبِیْنَ نویسندکان روز نامهٔ افعال واقوال شمار یَعْلَمُوْنَ میدانید مَا تَفْعَلُوْنَ آنچه میکنید
از نیك وبد واز روی دانش می نویسند اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران وفرمان برداران
لَفِیْ نَعِیْمٍ در بهشتند وَاِنَّ الْفُجَّارَ وبدرستی که دروغ کویان ومنکران حشر لَفِیْ جَحِیْمٍ در دوزخ اند
یَصْلَوْنَهَا درآیند بدوزخ یَوْمَ الدِّیْنِ روز حساب یعنی قیامت وَمَا هُمْ ونیستند فجار عَنْهَا
در دوزخ بِغَآئِبِیْنَ کم شدکان یعنی جاوید باشند وبیرون نیایند وَمَاۤ اَدْرٰىكَ وچه چیز دانا
کرد یعنی چه دانی تو که مَا یَوْمُ الدِّیْنِ که چیست روز حساب وجزا ثُمَّ مَاۤ اَدْرٰىكَ پس تو چه دانی
مَا یَوْمُ الدِّیْنِ که چیست روز شمار اما الغرجهت تعظیم شان آن روز است یعنی کنه او را هیچ
کس در نیابد یَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالك نشود نَفْسٌ هیچ نفسی لِنَفْسٍ برای هیچ تنی شَیْئًا
چیزی را از منفعت یعنی هیچکس نتواند که بقوة وقدرت خود نفعی بکسی رساند وَالْاَمْرُ وحکم
وفرمان یَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ آن روز مر خدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد
سورة المطففین وهی مکیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت رسالت پناه
صلوات الله وسلامه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنا طریق این سورة نازل
گشت که ویل للمطففین وای مر کاهندگان در کیل و وزن گویند در مدینه بود مردی که
او را ابوجهینه گفتندی و دو صاع داشتی یکی که بزرگتر بودی بدو خریدی حق سبحانه در شان او
فرستاد که الذین آنانکه اذا اکتالوا چون می ستانند به پیمانه علی الناس از مردمان برای خود
یستوفون تمام می ستانند واذا کالوهم و چون می پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند
حقوق ایشان را یخسرون می کاهانند و زیان بدیشان می رسانند در فصول سبعین آورده اند
که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ درآورده میان دو کوه از آتش بنشانند
و گویند کیلها و وزنها را می سنجند و می سوزد
تو که دمی و بیش ستانی بکیل و وزن
روزی بود که از کم و بیش خبر کشند الا یظن آیا نمی دانند و یقین ندارند اولئک آن گروه
بیش ستانان کم فروش انهم از آنکه ایشان مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم مر روز
بزرگ را یوم یقوم الناس روزی بپای ایستند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیان
را یعنی از پای ننشینند تا فرمان رسد و این در مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد
سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت صلعم شفاعت کند و خلق را
از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب الفجار
حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین در سجین بود و آن صخره ایست بجوف زیر هفتم دوزخ
پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار رضی الله عنه مرویست که
کتاب فاجران باسمان برند از قبول آن ابا کنند بزمین باز آرند قبول ننماید بزیر هفتم زمین
برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وما ادریک ما و چه دانی تو که چیست
سجین یعنی با هول و هیبت و کتاب کتاب مرقوم کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی
که هر که به بیند داند که در آن خیر نیست ویل کلمه ایست جامعه مر بدیها یعنی عذاب و عقاب
و شدت و محنت یومئذ للمکذبین آن روز مکذبان راست الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند
بیوم الدین مر روز جزا را باور نداشته اند وما یکذب به و تکذیب نکند آن روز را الا کل معتد
مگر هر ستمکاری از حد درگذشته اثیم بزه کاری بی باک اذا تتلی چون خوانده شود علیه
آیاتنا بر وی آیتها کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این کلام اساطیر الاولین
افسانهای پیشینیان است کلا نه چنانست که می گویند بل ران بلکه غشاوه غرور و غفلت نشانیده
است علی قلوبهم بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بر آن نهاده ما کانوا یکسبون آنچه بودند که می
کردند از آثام و معاصی یعنی شامت سیئات دلهای ایشان را زنگ خورده و بی حاصل شده و در

خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاهی در دل او پدید آید تا بجای رسد که
همه دل او سیاه گردد کلا انهم حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اصح آنست که دیدار
آفریدگار خود عن ربهم یومئذ امروز لمحجوبون در پرده شدگانند یعنی از آن ممنوع و مهجور و
محروم و محجوب شوند از امام مالک رحمه الله معنی این آیت پرسیدند فرمودند که حق سبحانه
محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار روی نه بینند و تجلی کند بر اولیا خود تا لقای وی
ببینند امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوبون در شان کفار وارد شده دلالت می کند
بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست
و دشمن فرق نماند
گوئی بر بهشت مهمانیست ∴ بی دیدن میزبان چه باشد ∴
چون دشمن و دوست را اجابت ∴ پس فرق در آن میان چه باشد
ثم انهم پس بدرستی
که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم در آیندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شوند یعنی زبانیه
ایشان را گویند هذا الذی این عذاب کنتم به تکذبون آن عذابیست که بود بدشما که بدان تکذیب
می کردند کلا ان کتاب الابرار حقا و بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی علیین در
علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمه بود از عرش و گفته اند سدرة
المنتهی است وما ادریک و چه چیز دانا ساخت ترا بدانی ما علیون که چه چیزست علیون یعنی
محلیست بلند و با مکانت و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که
هر که مشاهده کند داند که در وی همه خیرست یشهده المقربون حاضر می شوند آن کتاب را
ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن می روند و نگاه میدارند و روز قیامت
بدان گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت
علی الارائک بر تختها آراسته می نگرند بچیزها که از آن شادمان و فرحناک میگردند یا بکفار
نظر می کنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تعرف بشناسی تو ای نگرنده
فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتها بهشت و طراوت لذتهای یسقون
آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق از شراب خالص سفید خوشبوی
مختوم مهر کرده آینه او ختامه مهر او بجای گل مسک مشک است و گفته اند ختم آشامیدن
او بر رایحه مسک و مهر جهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار بدست خود مهر آن
بردارند وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون و در این شراب باید که رغبت کنند رغبت کنندگان
یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردند ومزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آب
چشمه تسنیم است در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که تسنیم اسم ایست که
از تحت عرش به بهشت می ریزد و آن اشرف بر بهشت عینا یشرب اعنی چشمه که می آشامند

يشرب بها المقربون وازان چشمه نزديك شدگان بارگاه عنايت يعنى ايشان صرفا مى نوشند
وممزوج بابرار ميدهند صاحب انوار فرموده كه چون مقربان مشغول بما سوى نشده اند يعنى
محبت حق را بمحبت غير حق نياميخته اند شراب ايشان ممزوج نبايد ع ما شراب عشق مى خواهيم
بى دردى غم • صاف نوشان ديگر و دردى فروشان ديگر اند و در بحر الحقايق آورده كه رحيق
اشارت بشراب خالص از كدورات خمار كونين واوانى مختوم روى قلوب اوليا واصفيا كه
ختام او مسك محبت است وتسنيم اعلى مراتب محبت يعنى فنا شده ومقربان فنا فى الله وبقا
بالله اند وتا كسى بر بساط قرب در مجلس انس ودر ايمن قدح از دست ساقى مضاجع از اين
شراب ناب نچشد بوى از اسرار سخنان بمشام جان وى نرسد   سرمايه ذوق ودو جهان
مستى عشق است   آنها كه از اين مى نچشيدند كه دانند   آورده اند كه صناديد قريش هر گاه
فقراء صحابه چون عمار وخباب وبلال وصهيب رضى الله عنهم وامثال ايشان را ديدندى
سخريه واستهزا كردندى آيه آمد كه ان الذين اجرموا بدرستى آنانكه شرك آورده اند كانوا من
الذين آمنوا هستند از آنها كه گرويده اند يضحكون مى خندند واذا مروا بهم وچون بگذرند
بهم بمومنان يتغامزون غمز مى كنند بچشمها يعنى اشارتها مى نمايند بجهت استهزا ودر كشاف
آورده كه روزى مرتضى على كرم الله وجهه با نفرى از مسلمانان مى گذشت جمعى از منافقان
بخنديدند وبچشم وابرو اشارتها كرده طريق استهزا پيش آوردند وبنزد ياران خود رفته
گفتند امروز اصلع را ديديم يعنى على كرم الله وجهه وبدين سخن بسيار بخنديدند
هنوز امير بمسجد رسول صلعم نرسيده بود كه اين آيتها فرود آمد كه مجرمان ومنافقان بر مومنان
مى خندند وبچشم وابرو غمز مى كنند واذا انقلبوا وچون باز مى گردند الى اهلهم بسوى كسان خود
انقلبوا فكهين باز مى گردند شادمان وخرم بدانچه كرده اند واذا راوهم وچون ببينند
كافران ومنافقان مر مومنان را قالوا ميگويند با يكديگر ان هؤلاء بدرستى كه اين گروه كه
متابعان محمد اند لضالون هر آينه گمراهانند وما ارسلوا وحال آنكه فرستاده نشده اند
اهل كفر ونفاق عليهم بر مومنان حافظين نگاهبانان تا گواهى دهند بر ضلالت وهدايت
ايشان فاليوم الذين آمنوا پس روز قيامت آنانكه گرويده اند من الكفار از حال كافران يضحكون
مى خندند على الارائك از سر تختها بجواهر ينظرون مى نگرند بديشان كه در دوزخ بچه
نوع معذب ودر سلاسل واغلال چه گونه مقيد اند در آثار آمده كه درى از بهشت بگشايند
ودوزخيان را گويند بياييد به بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فى الحال در بر
روى ايشان در بندد وايشان مهموم ومغموم بدوزخ باز گردند ومومنان از اين حال خندان
شوند هل ثوب الكفار آيا جزا داده شد كافران ما كانوا يفعلون آن عملها را كه بودند در دنيا كه ميكردند

از سخريه

انشقت

از سخريه واستهزا يعنى براى دلخوشى مومنان دشمنان ايشان را بادافراه دادیم تا بعوض خنده كافران
بر ايشان امروز ميخندند بر حال ايشان سورة انشقت بسم الله الرحمن الرحيم
اذا السماء انشقت آنگاه كه آسمان شكافته شود جهت نزول ملائكه واذنت وبشنود وفرمان
برد لربها مر پروردگار خود را وحقت وسزاوار شده است آسمان بانقياد امر خداى واذا الارض
وآنگاه كه زمين مدت كشيده شود يعنى كوهها ودرياها را از ميان بردارند ووى را چون پهن باز كشند
والقت وبيرون افكند ما فيها آنچه در درون وى است از گنجها واموال وتخلت وخالى شود از همه
واذنت وفرمان برد لربها مر حكم ايزد كار خود وحقت وآورا سزاوار باشد استماع حكم ربانى
جواب اذا انت كه چون به بيند انسان ثواب وعقاب را يا ايها الانسان اى آدمى انك كادح
بدرستى كه تو كار كننده رنج وسعى نماينده الى ربك براى جزاى پروردگار خود كدحا كار كردنى
بجد وجهد فملاقيه پس تو ملاقات كننده عمل خود يعنى پاداش آن را فاما من اوتى پس اما آنانكه داده شود
كتابه نوشته اعمال او بيمينه بدست راست او فسوف يحاسب پس زود بود كه حساب كرده شود
حسابا يسيرا حسابى آسان وبى مناقشه ومضايقه وينقلب وباز گردد الى اهله بسوى كسان خود
يعنى بگروه مومنان يا بقبيله خود از اهل اسلام يا زنان خود از حور العين مسرورا شادمان بسبب
آنچه يافته باشد از خير وكرامت واما من اوتى واما آنانكه داده شود كتابه نامه كردار او وراء ظهره
از پس پشت او بدست چپ او واين چنان بود كه دست راست او را بر گردن او بندند ودست
چپ او را بر پس پشت واز آن طرف نامه در دست وى نهند وچنين كس فسوف يدعوا زود باشد
كه بخواند يعنى تمنا كند ثبورا هلاكت را يا گويد واثبوراه واين كلمه هم طلب هلاكت ويصلى
ودر آرند سعيرا با آتش افروخته انه كان بدرستى اين كس بوده است فى اهله در ميان كسان
خود در دنيا مسرورا شادمان ونازان بمال فانى وجاه ناپايدار انه ظن بدرستى كه او گمان برده
است ان لن يحور آنكه باز نگردد بخداى يعنى او را بعث وحشر نبود بلى آرى او را باز گشت خواهد
بود ان ربه بدرستى كه خداى او هست كان به باعمال او بصيرا بينا پس او را فرو نخواهد گذاشت
بلكه محشر خواهد آورد وجزاى سزا او بدو خواهد رسانيد فلا اقسم پس سوگند ميخورم بالشفق
وآن حمرتيست كه بعد از غروب آفتاب در افق مغرب ديده شود وغيبوبت آن علامت وقت
عشاست بقول امام مالك وامام شافعى وامام احمد وصاحبين رحمهم الله اما امام اعظم فرموده كه
آن بياضيست كه بر عقب آن حمره نمايد وجمعى بر آنند كه آن بياض اصلا غايب نمى شود بلكه منتقل است
از افقى بافقى والليل وسوگند بشب وما وسق وآنچه جمع كند وبپوشد يعنى قسم بهر چه تاريكى
شب آن را فرو پوشد والقمر وسوگند بماه اذا اتسق آنگاه كه كامل گردد ومرتبه بدر برسد لتركبن
كه هر آينه شما برسيد وملاقى شويد طبقا حالى را عن طبق بعد از حالى كه مطابق وى باشد در شدت

بالشفق

مراد مرکست و شداید قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر
زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی پس از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم
و خلق و آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فما لهم
پس چیست آدمیان که با وجود این حالها لا یؤمنون نمی‌گروند بخدای و روز جزا و اذا قرئ
و چون خوانده می‌شود علیهم القرآن بر ایشان قرآن لا یسجدون سجده نمی‌کنند برای تلاوت او و بعضی
علما اینجا سجده کرده و گفته از پس ابو القاسم صلی الله علیه و سلم اینجا سجده کرده اند و این سجده
سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنت
و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده نا کرده و کفار را از جهت قصور دلیل
و انقطاع حجت بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند یکذبون تکذیب میکنند قرآن او تدبر نمی
نمایند در آیات آن والله اعلم و خدای داناترست بما یوعون بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر
و می‌پوشند از کینه مومنان فبشرهم پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم بعذاب دردناک و ایراد
بشارت برای تهکم است الا الذین آمنوا لیکن آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کردند عملهای
ستوده لهم اجر مر ایشان راست مزدی غیر ممنون ناکاسته و نابریده و منت نانهاده سورة البروج مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج سوگند بآسمان خداوند برجها
مراد بروج اثنی عشرست یا منازل قمر یا درهای سموات والیوم الموعود و سوگند بروز وعده داده
شده یعنی قیامت وشاهد و سوگند بگواه که الله است همه را می‌بیند و میداند ومشهود و سوگند
بگواهی داده بروکه بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و مشهود امت او یا
شهود حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال
دیگر یا حجر الاسود ست و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و نماز
گزارندگان در وی یا آدم علیه السلام و ذریتش یا علی علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی و عمل
کنندگان در ایشان و بعضی تقدیر جواب قسم اینست که قتل بدرستی که هلاک شدند و ملعون
گشتند اصحاب الاخدود خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذی نواس یمنی
و در زمان او ساحری بود کامل و معتقد که مدبر ملک بر آن بودی چون بسن شیخوخیت رسید
بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوی من راه یافته دیده از شعاع تیره شود
گوشش وقت سماع [illegible] نه زبان را گویائی نه تن خسته را توانائی صلاح در آنست که جوان
اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور
ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بر آن منوال که مدعا داشت پسری بوی
سپرد و ساحر از وی اهتمام بتعلیم وی برداخت روزی آن پسر بدیر صومعه راهبی رسید و بد احوال

بجای

وی

وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین عیسی علیه السلام که راهب متدین شد خدای پرست
گشت روزها بخانه ساحر تعلیم کرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مرد عاقل عامل مستجاب
الدعوة گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهای بسر راه آمده بود
و بر مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خواند دست بر
پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و غیر از خود باز رو اژدها برفت و خبر جوان در شهر افتاد
و وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخن در گوش وی گفت و او نیز از راه دور شد ارباب حاجات
روی بدان جوان آوردند و بدعا او مرادات حاصل می‌شد تا حاجب ملک نابینا شده بود نزد وی
آمده استدعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب
عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم
بینا نزدیک ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت
بخشید گفت خدای کیست جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین
از که آموختی تا من هم بدو بگروم حاجب از شعفی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان
آورد ملک او را طلبید بر عقیده او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمودند جوان برنگشت
و حکم شد که جوان را بدریا غرق گردانند و بر البحر بردند و او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت
باز گشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر کوهی برند و بپایان اندازند چون بسر کوه رسیدند
دعا فرمود باوی برآمد و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم ماند ملک بفرمود باوی برآمد
و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم ماند ملک بفرمود تا در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند
و او را ضرری نرسید پس از دار در آویختند و تیرباران کردند هیچ تیری بروی کارگر نشد جوان گفت
ای ملک بگرو بدان خدای که این همه آثار قدرت مشاهده کردی مبدع هر چیز که بود نیست هست
مخترع هرچه وجودیش هست ملک عناد ورزید گفت نمی‌خواهم الا قتل تو جوان گفت اگر مرادت
اینست تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد و تیری بر
جوان آمد شربت شهادت چشید و حضار آن مجمع همه بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک
در غضب شد بفرمود تا چند جا زمین را گو کردند در هر گوی آتش برافروختند و بر کناره گوها
نشسته هر کرا می‌آوردند می‌پرسید اگر بخدا گرویده بودی می‌سوختند حق سبحانه ایشان را میگوید اصحاب
الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النار ذات الوقود خداوندان آتش را هیمه یعنی افروخته بهیمه اذ هم
چون ایشان بودند علیها بر کناره آتش قعود نشستگان وهم و ملک و اصحاب و علی ما یفعلون
بر آنچه میکنند بالمؤمنین بگرویدگان شهود حاضران و مشاهده کنندگان وما نقموا و انکار نکردند
اصحاب اخدود منهم از مومنان چیزی را الا ان یؤمنوا مگر آنکه ایشان می‌گرویدند بالله العزیز بخدای

الوقود

علبه کنندکان که از عقاب او باید ترسید الحمید ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الذی آن خداوندی
که مر ورا است له ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها
از افعال و اقوال مومن و کافر شهید گواه است ان الذین بدرستی آنانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات
در فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند باتش ثم لم یتوبوا باز نگشتند بخدای
و توبه نکردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و مر ایشان
راست عذاب آتش سوزان آورده که همان آتش از اخدود ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه
کرد بدیشان و همه را بسوخت ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای
شایسته لهم مر ایشان راست جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار یا مساکن
ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر آنست رستکاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خورد و محقرست
ان بطش ربک بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لشدید هر آینه سختست اگر بعذاب کفر گرفت
هر گرویرا نجات نیست انه بدرستی که خدای هو یبدئ او اشکارا کند بطش خود را بر کافران در
دنیا و یعید و باز گرداند همان بر ایشان در آخرت و این نشانه عذابست وهو الغفور و اوست آمرزنده
هر آنکه توبه کند الودود دوست مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضلست بعدل بگدازد و نابود
سازد و بفضل بنوازد و بر افروزد فضل او دلنواز عمر خواران ؛ عدل او سینه سوز جباران
ذو العرش خداوند عرش یا مالک الملک المجید بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید
کننده آنچه خواهد هل اتیک آیا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو سیر فرستادیم
حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند فرعون فرعون و قوم او وثمود و قبیله ثمود داری این سخنان
منزل شده و منکران قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند فی تکذیب در باور نداشتن
آن والله من ورائهم و خدای از وراء ایشان محیط عالمست بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتملست
و از و فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان برند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانتست بل هو
بلکه او قرآن مجید قرآن شریف و بزرگست نوشته شد فی لوح محفوظ در لوح محفوظ است آسمان
تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او یاقوتست و او در کنار فرشته ایست بر یمین عرش

الطارق

سورة الطارق مکیة بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که شبی رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید
و شعله آتش عظیم ازوی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیزست حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال
جبرئیل علیه السلام نازل شد بدین سوره والسماء سوگند بحق آسمان والطارق و کواکب پیدا شوند
بشب وما ادراک و چه چیز ترا دانا کرد تا دانی که ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب ستاره درخشنده

فروزان

فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست ان کل نفس نیست هیچ نفسی لما علیها حافظ
الا که بر وی رقیبی است نگهبان که قول و عمل او نگاه میدارد و احصا می نماید فلینظر الانسان پس باید
که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و حشرست باید که در نگرد در اصل ایجاد مم خلق از چه چیز
آفریده شده خلق من ماء دافق مخلوق گشته است از آبی دافق ریخته شده در رحم آبی که در اصل

یخرج

ایجاد بیرون می آید یخرج من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب و استخوانهای سینهای زنان انه
بدرستی که خدای علی رجعه بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون آمده لقادر
تواناست یا بر بعث و اعاده انسان بعد از موت قادرست یوم تبلی السرائر روزی که اشکارا
کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را تا طیب آن از خبیث تمیز کرده یا مراد بعض
اعمالرا عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو کس بر آن اطلاع ندارد و آدمی عمل او قابل
برده و نکرده یا برده بوده اند آن کردارهای پنهان و بسی رسوائی بر آن مترتب گردد
کم برده و نبرده کارها بر دارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود و در آن وقت که پوشیدها
پیدا شود فما له پس نیست انسانرا من قوة هیچ توانائی در نفس او تا از عذاب خود را باز دارد ولا ناصر
و نه یاری که بعد کاری او بلا مندفع و مرتفع گردد والسماء ذات الرجع و سوگند باسمان با باران والارض
ذات الصدع و بزمین با شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید انه بدرستی که قرآن لقول فصل هر آینه
سخنی است درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وما هو بالهزل و نیست او بازی و باطل و فسوس
و بیهوده انهم بدرستی که معاندان قریش یکیدون مکر میکنند کیدا مکر کردنی در دار الندوه
جهت پیغمبر من این خبر سبق نزولست بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند و اکید
کیدا و جزا میدهیم مکر ایشانرا باستدراج جزا مناسب آن فمهل الکافرین پس مهلت ده کافرانرا یعنی
تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان امهلهم فرو گذار ایشانرا رویدا اندک زمانی یعنی بروزی

الاعلی

همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخست بایت قتال سورة الاعلی و هی مکیه آیات

الاعلی

بسم الله الرحمن الرحیم سبح اسم ربک تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست
از الحاد در آن و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گویند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار
خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبرست که چون این آیه
نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الذی خلق آن خدای که
بیافرید همه چیزها فسوی او راست کرد خلق هر یک را بآنکه عطا فرمود آنچه او را در کار بود یا بیافرید
آدمی را و راست کرد اعضاء او بر قانون حکمت والذی قدر و آن خدای که تقدیر کرد روزیهای را
فهدی پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع و هدایت فرمود باستخراج یا مقدر
کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن والذی اخرج المرعی و آن خداوندی

که تقدیر کرد روزیهای را فجعله پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع وهدایت
فرمود باستخراج یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن
حفظی که بتو کرد و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید
چیزی را که چهارپایان بچرند فجعله پس ساخت آن گیاه رستنی را بعد از سبزی غثاء خشک
و پژمرده احوی سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده که متمتعات دنیا اگر چه اول
تازه و سیراب و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت
خواهد بود شعر اگر چه خرم و تازه است گلشن دنیا ✽ ولی بنکبت باد خزان همی ارزد ✽ بکرده
خورده قرص قمر بجای مهر ✽ که خوان چرخ بیکبارگان همی ارزد ✽ آورده اند که جبریل علیه السلم
آیه یا سوره از قرآن نازل شد و بخواندی حضرت رسالت پناه همان را آغاز فرمودی
و هنوز جبریل علیه السلام باخر نارسیده آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا
فراموش کند حق سبحانه آیه فرستاد که سنقرئک زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبریل بامر ما بر تو
خواند فلا تنسی پس فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته ایم تو امی یا حفظ این سور
و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو و این آیه بشارت داد مر آنحضرت را که هر چه بر تو خوانیم
فراموش نخواهی الا ما شاء الله مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت آن منسوخ
گردد و حق سبحانه از صحف و صدور محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای داند آشکارا از
احوال وما یخفی و آنچه پنهان است از اطوار ایشان ونیسرک و آسان گردانیدیم و توفیق
دهیم ترا للیسری برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا در اعمال یا بشریعت آسان فذکر
پس پند ده بقرآن ان نفعت الذکری پس سود کند پند دادن مومنان را و کفره اند اگر سود کند و اگر نکند
یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود شعر من آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم ✽ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سیذکر زود باشد که پند گیرد من یخشی کسی که بترسد
از خدای ویتجنبها الاشقی و پهلو تهی کند از موعظه بدبختری یعنی کافری که از فاسقی اشقی است الذی
آنکه یصلی النار الکبری در آید باتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که از آتش دیگر بزرگ و سوزنده تر است
و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند
نار کبری در طبقه سفلی است که جای فرعون و منافقان و منکران مایده عیسی علیه السلام باشد و نار
صغری در طبقه علیا که جای گنه کاران امت مصطفاست صلی الله علیه وسلم ثم لا یموت پس آن بدبخت ترین
نمیرد فیها دران نار کبری تا بیاساید ولا یحیی و زنده نباشد زندگی که از آن راحت یابد قد افلح بدرستی که
رستگاری یافت من تزکی آنکه پاک باشد از کفر و معصیت وذکر اسم ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را
بدل و زبان فصلی پس نماز گذارد که نشانه اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت

ونماز

ونماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گذارد بل تؤثرون بلکه شما
بر میگزینید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا خطاب با اهل شقاوتست که بدنیا مشغول شده کار آخرت
نمیسازند والآخرة خیر و آخرت بهتر است وابقی و پاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن لفی الصحف الاولی
در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شد صحف ابرهیم در صحیفها ابراهیم
که بیست است وموسی و در صحف موسی یعنی الواح

الغاشیة

سورة الغاشیة وهی مکیة ست وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث الغاشیة
خبر پوشنده که قیامتست و او پوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت آن همه کس را فرو گیرد وجوه یومئذ
رویها آن روز خاشعة ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بمقدار عاملة عمل کننده
ناصبة رنج کشنده در آن عمل در آن دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای
آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تصلی در آورده شود نارا حامیة
در آتشی بنهایت گرمی رسیده و حفص بفتح تا خوانده اند یعنی در آیند بدان آتش تسقی آشامیده شوند
یعنی بوقت غلبه آتش من عین آنیة باشامانند ایشان را از چشمه آب بغایت گرم و گفته اند از ان
روز که آتش افروخته شده این آب را می جوشانند لیس لهم طعام نیست مر دوزخیان را طعام خوردنی
الا من ضریع مگر ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان خورند
و چون خشک شود ضریع کنند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شبیه تر ازین بود بشکل آن آورده اند
که ابو جهل چون این آیه بشنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیه آمد لا یسمن
فربه نمی کند ضریع دوزخ کسی را ولا یغنی دفع نمی کند من جوع گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین
دو امر است و هیچ کدام دست نمی دهد وجوه یومئذ رویها در آن روز ناعمة تازه باشند از نعمت
بر ویید یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لسعیها مر عمل خود را راضیة پسند کنندها یعنی با
پسند کاری را که باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آنرا ببینند فی جنة عالیة در بهشت
بلند قدر باشند لا تسمع نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فیها در آن بهشت
لاغیة بیهوده جز کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشند فیها در آن بهشت عین جاریة
چشمه روان بود که آن آب منقطع نگردد فیها سرر در آنجا تختها مرفوعة بلند برداشته اصل آن از زر
مکلل بزبرجد و در و یاقوت در عالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی
نشیند بزمین آید و چون بدو قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود واکواب و در آنجا کوزها
بود بی دسته و لوله موضوعة نهاده پیش بهشتیان ونمارق و بالشها نهاده بر یکدیگر مصفوفة
و فرشها زرابی گسترده امام زاهد رحمه الله فرموده که چون کفار لفظ سرر مرفوعة شنیدند بطلال
بایکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقعست پس بالا رفتن و جناب و امثال ایشان را کار افتاد پس وقتی

بایدتا بربالای آن تخت بلند روند و بسی فرصت باید تا ازان بلندی فرود آیند اینرا آمد افلا ینظرون
ایا نمی نگرند الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت چگونه آفریده است یعنی با آنهمه بلندی
و بزرگی بر شتر مسخر کودکی می شود تا بر وی بر اید و فرو آید پس چرا از تخت بهشت متعجب می شوید
که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند شتر دالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگست بار
گران برتابد و منقاد دست همه را فرمان برد و قناعت از همه گیاهها بچرد و تحملست در تشنگی
شکیبائی ورزد و بدین جهت است که بیابانهای بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان
مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از و حاصلست پیر رومی قدس سره فرمود نظم
بر خوان افلا ینظرون تا قدرت ما بینی • بنگر بشتر بنگر تا صنع خدا بینی • در خار خوری قانع
در بار کشی راضی • این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی • در تبیان آورده که مخاطب عرب اند
و اکثر ایشان بربر باشند و مال ایشان شترست و هر طرف که مینگرند جز آسمان و زمین و کوه
نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید والی السماء آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت ما کیف رفعت
چگونه بر داشته شده است بی ستونی والی الجبال و آیا نظر نمی کنند بکوهها بقدرت ما کیف نصبت
چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم گشته والی الارض کیف سطحت و نمی نگرند بزمین که
چگونه از نظر دلایل قدرت فذکر انما انت مذکر جز این نیست که تو پند دهنده لست علیهم نیستی تو
بر ایشان بمصیطر مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این را نسخ کرده الا من تولی لیکن هر که روی
بگرداند بعد از تذکر و کفر و نگرود و حق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای او را العذاب
الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسیر معذب بودند ان الینا ایابهم
بتحقیق بر ماست ثم ان علینا حسابهم شمار ایشان در محشر سورة الفجر بسم الله الرحمن الرحیم
والفجر سوگند بوقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که اراحت جان بیدلان آنست
و بقولی مراد روز اول محرم است که سال از و منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقرونست
بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آنست
یا سپیده روز عید یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح
علی نبینا و علیه السلم یا انفجار آب از حجر موسی علیه الصلوة و السلم یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن
اشک ندامت از دیده عاصیان ولیال عشر و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست
یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر در بعضی ازوست یا دهه میانه شعبان
که شب برات ازوست والشفع والوتر و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقات
است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از انفراد صفات

الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع
خلقت و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق که قل هو الله احد و بقولی جمیع جفت و طاق عناصر
و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه
یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام واللیل اذا یسر و سوگند
بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی آورده که شب مزدلفه و اصح آنست که عام
گیرند هل فی ذلک آیا هست درین سوگند که یاد کردم قسم سوگندی بسنده لذی حجر مر
خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و مؤکد و جواب این که عذاب خواهیم
کرد مکه را ترا الم تر کیف فعل آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد ربک پروردگار تو بعاد
بقوم عاد ارم یعنی این عاد اولی را عاد ارم می گفتند و سام نام جد ایشانست چه عاد پسر
عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلده ایشانست و بدین
تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد را با ارم صفت میکند که ذات العماد خداوند قامتهای بزرگ یا
اهل خیمها و خرگاهها التی لم یخلق آن قبیله که آفریده نشد مثلها مانند ایشان در درازی قد و بزرگی
جسد فی البلاد در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عادیانست و ذات العماد صفت اوست
یعنی شهر ارم خداوند بنای بزرگ است چنان بنائی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل
اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتری گم شده در صحاری عدن می گشت در بیابانی
بشهری رسید که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود عبدالله بامید آنکه کسی را
ببیند و احوال شتر خود را بپرسد بدر حصار آمد دری دید و مصراعش مکلل بجواهر قیمتی
و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونها
زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگر از نقره و فرشها بر عین و تیره و بجای سنگ ریزه
مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان
بسیار و نهرهای آن زر و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه الجنة التی وعد
المتقون این جز منزل جز بهشت این چه مقامست پس جانبی قدری از آن جواهر برداشت و در
بسته بیمن باز آمد و مردمان آن گوهرها در دست وی بدیدند و بر حمل بر یافتن گنجی کرده قصه وی
در زبانها افتاد تا حدی که حال او بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود انهاء کردند معاویه
وی را طلبید و تمام حکایت او از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشانید و کعب
الاحبار را طلبیده بپرسید که در دنیا شهری هست که بنا او از زر و نقره باشد و درختان
او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی
البلاد شعر شهری چو بهشت ارم گوئی • چون قصر فلک بتازه روئی • و از اشداد عاد ساخته

و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشت هرجا در عالم زری و جوهری بود همه را
جمع کرد و صد و قهرمان با هر یکی هزار لشکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند و بسیصد سال اتمام
رسید و صد سال دیگر بتهیا را اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنه
خود بتماشای آن شهر متوجه شد یک منزله راه میان وی و آن بنا مانده بود حق سبحانه ملک را فرستاد
تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان
حکومت امیری کوتاه بالای سرخ رنگ سبز چشم کر بر رویی و خال بر کردن او علامتی باشد
بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا ببیند پس باز نگریست و این قلابه را دید گفت هو والله ذلك
الرجل **وَثَمُودَ** و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود **الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ** آنانکه می بریدند کوهها را برای
ماوای خود **بِالْوَادِ** بوادی قری **وَفِرْعَوْنَ** و چه کرد بفرعون **ذِي الْأَوْتَادِ** خداوند ملکی قوی و لشکر
بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازی می کردند یا بطریق چهار میخ تعذیب مینمودند **الَّذِينَ**
آنان از این سه گروه که بجهل غوایت **طَغَوْا** از حد بندگی در گذشتند **فِي الْبِلَادِ** در شهرها که حاکم
بودند **فَأَكْثَرُوا** پس بسیار کردانیدند **فِيهَا الْفَسَادَ** در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق
و ستمکاری بر خلق **فَصَبَّ** پس بریخت **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **رَبُّكَ** آفریدگار تو **سَوْطَ عَذَابٍ** نوعی از
عذاب چون با ضرب تازیانه از شرب عذابها میدانستند هر کونه از عذاب را بسوط میگفتند
حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابها خود را گفت سوط گفت و گفته اند در این کلمه اشعار است
بانکه عذاب دنیا ایشان را بر نسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب
شمشیر **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که پروردگار تو **لَبِالْمِرْصَادِ** هر آینه بکذرگاه هست یعنی چنانچه فوت
نمی شود از حق سبحانه چه همه را می بیند و می شنود و بر و پوشیده نیست س هم نهان داند و هم
آنچه نهان تر باشد ه یعلم السر و اخفی جهت حضرت اوست **فَأَمَّا الْإِنْسَانُ** اما آدمی یعنی ابی
خلف **إِذَا مَا ابْتَلَاهُ** چون مبتلی کند و را **رَبُّهُ** پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو
حالی **فَأَكْرَمَهُ** پس گرامی کندش بجاه و اقتدار **وَنَعَّمَهُ** و نعمت دهدش و معیشت برو فراخ
گرداند و بآسانی کار روی بسازد **فَيَقُولُ** پس گوید **رَبِّي أَكْرَمَنِ** پروردگار من مرا بزرگ داشت
و با من این کرامتها کرد **وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ** و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی **فَقَدَرَ** پس
تنگ سازد **عَلَيْهِ رِزْقَهُ** بروی روزی او **فَيَقُولُ رَبِّي** پس گوید آفریدگار من **أَهَانَنِ** خوار کرد مرا
کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت
فهمست چه آسایش در درویشی بیحد و آرام درویشان فزون از علامت س ای دل اگر بدیده
تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری **كَلَّا** نه چنانست که کمان برده اید کاغذ آن
بلکه کرامت بطاعتست و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من شما را

بفقر و تنگ دستی اهانت میکنیم **بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ** بلکه اهانت شما بدانست که
گرامی نمیدارید یتیم را و بفقر نمیدهید **وَلَا تَحَاضُّونَ** و تحریض نمیکنید یکدیگر را **عَلَىٰ طَعَامِ**
الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش **وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ** و میخورید مال میراث را **أَكْلًا لَمًّا** خوردنی
سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید
و بهرهای ایشان را میخورید **وَتُحِبُّونَ الْمَالَ** و دوست میدارید مال را **حُبًّا جَمًّا** دوست
داشتنی فراوان یا حرص و شره **كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ** حقا که چون شکسته شود زمین **دَكًّا دَكًّا**
شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کرده **وَجَاءَ رَبُّكَ** و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت
پروردگار تو یعنی ظاهر شود **وَالْمَلَكُ** و بیایند فرشتگان بعرصه محشر **صَفًّا صَفًّا** صفی از پس
صفی بحسب منازل و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکور است که اهل هر آسمانی
صفی باشند **وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ** و آورده شود آن روز جهنم در خبر است که هفتاد هزار زمام باشند
هر زمامی را هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده می کشند و دوزخ از خشم می جوشد و می
خروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر صلی الله علیه
و سلم نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغامبر صلی الله علیه
و سلم میگوید که یا رب امتی امتی و جهنم گوید تعالی و ما لك یا محمد ترا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا بر تو
حرام کردانیده است **يَوْمَئِذٍ** آن روز **يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ** یاد کند انسان گناهان خود را یا بیندیگر دو آگاه
شود از قبایح اعمال خویش **وَأَنَّىٰ** و کجا باشد **لَهُ الذِّكْرَىٰ** مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن
چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بنده ببیند که پند گرفتن سود نمی دارد از روی حسرت **يَقُولُ**
گوید **يَا لَيْتَنِي** ای کاشکی **قَدَّمْتُ** پیش می فرستادم عملی خیری **لِحَيَاتِي** برای زندگانی من درین عالم
فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ پس آن روز عذاب نکند کسی را **عَذَابَهُ** مثل عذاب خدای **أَحَدٌ** هیچ یک از مردمان **وَلَا يُوثِقُ**
و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچ کس **وَثَاقَهُ** مانند بند کردن خدای **أَحَدٌ** هیچ کس یعنی کسی
باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک و مقید ساختن کسی در آن روز نه اگر همان خدا را باشد
و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ مؤمن که **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** ای نفس آرام گرفته بذکر حق و شاکر
بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت **ارْجِعِي** باز گرد از دنیا **إِلَىٰ رَبِّكِ** بسوی موعد پروردگار خود
رَاضِيَةً در حالتی که پسند کنند آنچه ترا داده اند **مَرْضِيَّةً** پسندیده نزدیک خدای و چون روز
قیامت شود گوید **فَادْخُلِي** پس در آی **فِي عِبَادِي** در زمره بندگان شایسته من **وَادْخُلِي جَنَّتِي** و در آی در
بهشت من با زمره مقربان **سورة البلد مكية بسم الله الرحمن الرحيم**
لَا أُقْسِمُ سوگند میخوریم **بِهَٰذَا الْبَلَدِ** بدین شهر مکه **وَأَنْتَ حِلٌّ** و حال آنکه تو فرود آمده **بِهَٰذَا الْبَلَدِ**
بدین شهر یا آنکه موضع مکه امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم بر آن مقید

ساخت بحلول حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است
شعر ای کعبه را ز یمن قدومت هزار شرف ... وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا ... بطحا ز نور
طلعت تو یافته فروغ ... یثرب ز خاک پای تو با رونق و بها وگفته اند تو حلالی بدین شهر که
یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرامست یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده
است بفتح مکه و قتل بعضی در روز وی و این از قبیل سابق نزول حکم است بر فعل ووالد و سوگند بپدر
یعنی آدم یا ابراهیم علیه السلام وما ولد و آنچه زاده است یعنی ذریت او یا محمد صلی الله علیه وسلم وگفته
اند والد محمد است صلعم وما ولد امت او و حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او وجواب
قسم این که لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی کبد در سختی و رنج یعنی رنج بوقت ولادت
و رضاع و فطام و معاش و حیوة و موت بدو می رسد یا خلق کرد ابو الاشدین را در غایت
قوت و او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم پاره شدی و از
زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کس را بر من دست نیست و سمع را پوشیده جفا
کردی حق سبحانه فرمود ایحسب آیا می پندارد ابو الاشدین ان لن یقدر آنکه قادر نشود علیه احد
بر وی کسی که از وی انتقام پیغمبر بکشد یقول اهلکت میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مالا لبدا
مالی بسیار چه رشوت بر مردم دادی تا پیغمبر را بیازارند ایحسب آیا می پندارد ان لم یره آنکه ندیده
است او را احد یکی در وقت نفقه کردن مال از وی سوال کند که چرا چنین می کنی یعنی خدای وی را
دیده و بر این نفقه مجازات خواهد فرمود الم نجعل له آیا ما نداده ایم او را عینین دو چشم که بدان
می بیند ولسانا و زبانی که بدان سخن میگوید وشفتین و دو لب که دهن او را می پوشاند و در
نطق و اکل و شرب معاونت می نماید وهدیناه النجدین و نمودیم وی را راه پستان تا بعد از ولادت
در آن جنبید بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل با نزال کتاب و رسل ارسال
فلا اقتحم العقبة پس نگذاشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مشکلست
تشبیه کرد مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و محصل
سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلعم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وما ادریک و چه دانی
تو ما العقبة چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فک رقبة رهانیدن گردن از بند بندگی
یعنی مدد کردن ثمن مکاتب او اطعام یا خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة در روزی با
گرسنگی یعنی در وقتی که طعام با دشواری بدست آید یتیما ذا مقربة یتیمی را که قرابت باشد یعنی
با مطعم خویشی دارد او مسکینا یا مسکینی را که ذا متربة خداوند خاک بود یعنی پهلو بر خاک
نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و چنین کس عیالمند است
یا وام دار یا بیماری بی خواستار یا غریبی دور از دیار ثم کان و باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده

من

والشمس

من الذین آمنوا از آنکه ایمان آورده اند بچه قبول همه خیرات شرط ایمانست وتواصوا و وصیت
کرده اند یکدیگر را بالصبر بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت یا در مصیبت دین الهی بر
انواع مشقت وتواصوا و وصیت نموده اند بالمرحمة بر بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای
اولئک آن گروه مومنان صابر مهربان اصحاب المیمنة اصحاب دست راستند که از جانب عرش
به بهشت روند یا خداوند یمن برکت اند والذین کفروا بآیاتنا و آنانکه نگرویدند بنشانهای تها
ما یعنی بدلایل بنصحیح از کتاب و حجت هم اصحاب المشئمة ایشان اصحاب دست چپ اند
که ایشان را از جانب دست چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند
علیهم بر ایشان است در دوزخ نار موصدة آتشی پوشیده یعنی سر آن درکه که در آنجا معذب
باشند بطبق بر پوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون
آید سورة الشمس مکیة آیات بسم الله الرحمن الرحیم والشمس
سوگند بآفتاب وضحیها و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد والقمر
و بماه اذا تلیها چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او
تا بی غروب شمس باشد در لیلة البدر والنهار و سوگند بروز اذا جلیها چون روشن سازد زمین را
یا بر آید زنگ و تیرگی شب را والیل و بشب اذا یغشیها چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی
ضوء او را والسماء و سوگند بآسمان وما بنیها و کسی که او را بنا کرده است والارض و زمین وما طحیها
و کسی که او را گسترده است ونفس و سوگند بنفس آدم علیه السلام وما سویها و کسی که تسویه اعضا
او فرموده است فالهمها پس الهام داد و اعلام فرمود مر این نفس را فجورها دروغ و ناپاکی زنی
پاکی او وتقویها و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمانبرداری او را یعنی بیان کرده و تعلیم داده
و روشن ساخته جواب سوگند چیست قد افلح بدرستی که رستگار شد من زکیها هر که پاک
کرد نفس خود را از ادناس رذایل یا نشو و نما داد بانواع اجناس فضایل وقد خاب و بدرستی
که بی بهره ماند من دسیها هر که کم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر وی و بیالود
بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت رسول صلعم
نزدیک تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها
محققان بر آنند که تزکیه نفس تصفیه او است هرگاه که نفس از شوب هوا مزکی شود فی الحال از
تعلق بماسوی مصفی گردد شعر تا نفس مرا صفا حاصل نشود ... دل آینه نور الهی نشود کذبت ثمود
تکذیب کردند قبیله ثمود بطغویها بسبب طغیان خود مر صالح را علیه السلام اذ انبعث بوقتی
که خاست اشقیها بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه قصد فقال لهم
پس گفت مر ایشان را رسول الله فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام ناقة الله دست

بدار بد نافرط خدا را وسقیاها و کرد مکر دید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب
بشما فرود نیاید فکذبوه پس تکذیب کردند صالح علیه السلم را در بیم عذاب فعقروها پس پی کردند
ناقه را فدمدم پس هلاک یکبار کی فرستاد علیهم بر ایشان ربهم پروردگار ایشان بذنبهم
بسبب گناه ایشان فسواها پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند
ولا یخاف و نترسد خدای عقباها عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعات آن چه
کس را بر او دست نیست و تبعات را بر او راه نی سورة اللیل و هی مکیة آیات کلمات حروف
بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشی سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش والنهار
و سوگند بروز اذا تجلی چون آشکار شود و ظلمت شب را زایل گرداند وما خلق و سوگند بکسی که بیافرید
الذکر والانثی نر و ماده یعنی آدم و حوا علیهما السلام یا مذکر و مؤنث را از جمیع حیوانات جواب
قسم اینست ان سعیکم بدرستی که جز سعی شما در کردارها لشتی هر آینه پراکنده است یعنی مختلف
افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت مناسب پاداش اعمال مختلفه
و پاداش آن میکند [illegible] فاما من اعطی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای واتقی
و پرهیز کرد از شرک و کبایر وصدق بالحسنی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول
الله است یا وعده عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران [illegible] اند که این
سوره بعضی در شان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده و بعضی گفته اند در صفت
امیه بن خلف یا ابوجهل فرود آمده و در کشف الاسرار آورده است که در باره دو کس است یکی
اتقی که پیش رو صدیقانست از این امت یعنی ابوبکر رضی الله عنه و یکی اشقی که پیشوای بدبختانست
از اهل ضلالت یعنی ابوجهل و در فاتحه سوره که قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نور آن
دیگر یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز دعوت هیچکس را
از آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر تقی را رضی الله عنه ۰ سر [illegible] دلائل تصدیق
اعظم ۰ که شد اقلیم تصدیقش مسلم ۰ ز مهرش روز دین را روشنایی ۰ بدو اهل یقین را آشنایی
آورده اند که امیه بن خلف بلال رضی الله عنه که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین
برگردد و هر زمان آتش محبت در باطن او افزونتر بود ۰ انجا که منتهای کمال ارادتست
هر چند جور بیش محبت زیادتست ۰ روزی ابوبکر صدیق دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده بود
و سنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او در آن حال احد احد می گفت ابوبکر رضی الله عنه را
دل بر وی بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدای را چند عذاب میکنی امیه گفت
یا ابابکر اگر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت بچند می فروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس
رومی و غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار استعداد داشت و صدیق او را گفته بود که اگر ایمان

میکنم ص

آری آن مال که تو داری تو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد و دل صدیق تا او میل می بود
چون این کلمات امیه بشنید غنیمت شمرده نسطاس را با استعداد او بداد و بلال بستد و فی
الحال بامید ثواب تو از حروی آزاد کرد و حق سبحانه این سوره فرستاد و از نشر صدیق خبر داد
فرمود که هر که مال نفقه کرد و پاداش از تصدیق نمود فسنیسره پس زود باشد که آسانی دهیم
و برا للیسری برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی کنا و را ببهشت رساند
که سرور روح و در دوست واما من بخل و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا گفتن کلمه توحید
واستغنی و بی نیاز دید وجود را او اما کسی که بخل کرد بمال [illegible] از ثواب خدای و بدین سبب
موجبات آن رغبت ننمود وکذب بالحسنی و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدین است بدین
اسلام یا وعده حق را باور نداشت فسنیسره پس مهیا گردانیده ایم للعسری برای صفتی که
مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری کاو را بدوزخ برد وما یغنی و دفع نمی کند عنه
از و عذاب را ماله مال او که بدان بخل کرد اذا تردی چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در
قعر دوزخ ان علینا بدرستی که بر ماست للهدی بیان کردن حق و باطل و وعد
و وعید وان لنا و بدرستی که ما راست للآخرة آن سرای عقبی والاولی و این سرای
[illegible] که دنیاست و چون مالک هر دو ملک ماییم هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا نماییم
فانذرتکم پس بیم کردیم شما را ای اهل مکه نارا تلظی باتشی که زبانه زند لا یصلاها نیابد در و بطریق
لزوم و دوام الا الاشقی مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الذی کذب انکسی که تکذیب
کرد پیغمبر را وتولی و روی بگردانید از ایمان و طاعت وسیجنبها و نزدیک بود که دور کرده
شود از آتش الاتقی الذی پرهیزکارتر یعنی ابوبکر یؤتی ماله یتزکی انکه میدهد مال خود
بیجوید بدان پاکی و نیک نامی کافران گفتند که بلال را حقی داشت در ذمه ابوبکر که او را بخرید و آزاد
کرد حق سبحانه رد سخن ایشان فرمود وما لاحد و نبود هیچ کس عنده نزد ابوبکر من نعمة منتی
که مکافات کرده شود تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار
او که برتر و بزرگترست ولسوف یرضی و زود باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود ست

تلقی

سورة الضحی مکیة آیات ۱۱ کلمات ۴۰ حروف ۱۷۲ بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چند روزی جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نیامد
و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بکشادند که خدای محمد را فرو گذاشت و دشمن
گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان را فرستاد که والضحی سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن
وقت ارتفاع یافته و نور وی متزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای با آن وقت با
موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره موسی فرعون در آن وقت خدا را سجده کردند

و بقولی مراد به ضحی است یا صلوة الضحی والليل إذا سجى و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود
و اشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود رحمه الله فرموده
که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفت مراد از روز و شب کشف
و حجابست که نشان نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارت
بروشنی روی مصطفی و کنایت است از سیاهی موی وی صلعم ع والضحی رمزی ز روی همچو ماه
مصطفاست . معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفاست . حق سبحانه بدینها که مذکور شد
قسم یاد میکند ما ودعك فرو نگذاشت ترا ربك پروردگار تو وما قلى و دشمن نگرفت ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بشارت دادند بفتحی که امت او را
در دنیا خواهد بود و آنکه بلاد بحوزه تسخیر ایشان خواهند آمد و آنحضرت بدان مژده مسرور گشت
و آیت آمد که وللآخرة و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت
و آن هزار قصرست در بهشت از مروارید تر و خاك آن مشك از فرود هر کوشکی از خدم
و حور و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود خیر لك بهترست ترا من الأولى از کرامات بخشیدن
لذت فتح بلاد دست یا نهایت امر تو بهترست از بدایت هر ساعت بساعت در درجه رفعت ولسوف يعطيك
از بهر کار تو مرتبه شفاعت درباره گناهکاران امت فترضى پس تو خشنود شوی چندان
عطا دهد ترا که از بهر کار تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوئی بس است
و من راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه فرموده که ای اهل عراق شما میگویید که امیدوارترین
آیتی از قرآن اینست لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برآنیم که امیدوارتر آیه ولسوف
يعطيك ربك فترضى است چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از امت
وی در دوزخ باشد ع نماند بدوزخ کسی در گرو . که دارد چو تو سید پیشرو ؛ عطایش
جانش دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند . و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که از پروردگار خود را پرسیدم و دوست
میدارم که از آن نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را علیه السلام ملك عظیم دادی و فلان و فلان را این و
آن و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد الم يجدك ایا نیافت پروردگار تو ترا يتيما که در کنار پدر
فآوى بر جای داد ترا در یتیم یافت و در صدف نبوت جای داد ع بس که غواص کرم در دل
دریای قدم . غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم یا دید ترا گوهر یگانه که بکمال قابلیت از همه
کاینات منفرد بودی و بقطع علاقه از ماسوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت
جمع که مقام خاص تست ووجدك و یافت ترا خطای تو ضالا راه گم کرده بر در رهروان مکر وقتی
که حلیمه که دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فهدى پس راه نمود ترا بانکه ووجدك

شاعر عربی ... ولسوف يعطيك ... باشد که عطا دهد ترا

و یافت ترا درویش و عیالدار عائلا فأغنى پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا بانکه تجارت
کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق
توانگر گردانید بمکاشفه انوار جمال خود فأما اليتيم پس اما یتیم را فلا تقهر قهر مکن و قدر
ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده و اما السائل و اما سایل را فلا تنهر بانگ بر وی مزن و محروم
مساز که در دهی توانی و بتنك دستی کشتی و اما بنعمة ربك و اما بنعمت پروردگار خود که برتست
فحدث حدیث کن یعنی احکام از اخلاق بیان کن که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب
فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت جزئیت محبوب بالذات و منعم در اعلی مشکور
می باشد پس سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق
محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم شود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث
بنعمت من خلق را دوست من گردانی و من ایشان را دوست میدارم سورة الم نشرح مكية

ایات ۸ کلمات ۲۷ حروفات ۱۰۳ بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لك

ایا ما کشاده نکردیم برای تو صدرك سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت درو
گنجد یا آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه آن اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد
و گفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم متعدد بوده . یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اول که حلیمه مرضعه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را برده بود دوم نوبت ثانیه و قولی آنست که در سال ششم یا
یازدهم از بعث نوبت دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که شب معراج
جبرئیل علیه السلم مرا تکیه نهاد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی آب
زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق را بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون
آورده بشکافت و بشست و در اخر طشتی از طلا مملو از حکمت ایمان آوردند و دل مرا از آن پر
ساخته باز بجای آن نهادند و نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آن را
هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم ع دلم خزینه اسرار بود دست قضا . درش به
بست و کلیدش به دلستانی داد ووضعنا و برگرفتیم عنك از تو وزرك بار گران ترا الذي انقض
آن باری که گران ساخت ظهرك پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر
و تربص آنحضرت و گفته اند مراد غم امتست که بدان گران بار بودی از او برگرفتیم و شفاعت
ترا در باره ایشان قبول فرمودیم ورفعنا و برداشتیم برای اظهار قدر تو لك ذكرك ذکر
ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بانکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت
و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند ، با خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگر آنرا

لم کردیم بد رود دادن تو ذو النون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بدانست که
همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت آنحضرت بالای آنحضرت پرواز میکرد س
سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت • آنجاکه تو بیال کرامت پریده • هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند
آنجاکه جای نیست تو آنجا رسیده ای محمد صبر کن فان مع العسر يسرا بدرستی که با دشواری آسانی است
در آخرت ان مع العسر بدرستی که با دشواری در مکه هست يسرا آسانی بود در مدینه در
موضع آورده که با عسری که در مدینه باشد یسریست در بهشت فاذا فرغت پس چون فارغ
شوی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون فارغ کردی از غزا جهد کن
در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی باستغفار او از امت مشغول شو در سفر تامع از
فتوحات ملی رد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه فرموده که چون فارغ شوی
از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن والى ربك و بپروردگار خود
فارغب رغبت کن در همه وقت و هر چه خواهی از و خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات
جز حضرت او نیست و بحق تو بپروردگار قرب مقبول است و دعوت طیبات تو در محل قبول س
جز مقصود کون و مکان تو دیست !! خدا مید هداخ مقصود تست سورة والتين مكية

بسم الله الرحمن الرحيم والتين سوگند بانجیر والزيتون
و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه پاکست و بی فضله
غذایی لطیف سریع الهضم و دوایی شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ
مثانه مفتح سدد جگر و سپرز و تسمین بدن و در خبر آمده که بواسیر قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون
میوه ایست و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت
ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدسه یکی طور زیتا و دیگری طور تینا گرم که معبدی یکی از
انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است
و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان
قسم یاد میکند وطور سينين و سوگند بطور سینا یعنی نیز که محل مناجات حضرت کلیم الله علیه
صلوات الله بوده وهذا البلد الامين و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک حضرت
سید عالم صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقایق آورده که بر زبان اشارت قسم است بشجره تینه قلبیه که مثمر ثمر
دینیات و شجره زیتونه مبارکه سر بر روشنی بخش مصباح دلست وطور سینین روح معلی که تجلی
الهی متجلی است و بلد امین خفی که محل امن و امانت از هجوم آفات تعلقات کونین جواب قسم اینست
لقد خلقنا الانسان که بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را في احسن تقويم در نیکوتر و نکاشتنی یعنی مخصوص
گردانیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات

والتين

بانتصاب

با مخلوق ساختیم و او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم و اشمل یا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند
بود ثم رددناه پس باز گردانیدیم او را اسفل سافلين بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا زنده
گردانیدیم بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار و چون دقایق حقایق این آیه در
جواهر التفسیر معنی آیه آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بس خرافت
که ارذل عمرست و در آن وقت هیچ کار نتواند کرد و کسی را در این سن هیچ مزدی نباشد الا الذين
آمنوا مگر آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای ستوده پایسته فلهم پس مر
ایشانراست اجر مزدی غير ممنون نابریده و کم نشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت
ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمی کنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت
فما يكذبك پس چه چیز ترا بتکذیب می آرد ای منکر بعث بعد پس از ظهور دلایل یا مغرور می
شوی بالدين بروز جزا و حساب اليس الله آیا نیست خدای باحكم الحاكمين حکم کننده ترین
حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید و انا علی ذلک
من الشاهدين سورة العلق مكية بسم الله الرحمن الرحيم
جمهور علما بر آنند اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیتست که از اول این سوره و بیان این حال
بر سبیل کمال آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غار تکیه داشت و یا بر بالای کوه بی ایستاده
بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای محمد ترا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی
بدین امت آنگه گفت بخوان فرمود ما انا بقارئ جبرئیل وی را بگرفت و بفشرد چنانچه بطاقت شد
پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقارئ دیگر باره بگرفت و بفشرد و بگذاشت
پس گفت اقرا باسم ربك الذي نقل است که جبرئیل علیه السلام از زیر پر خود نامه از حریر بهشت
که بدر و یاقوت منسوج بوده بیرون آورده نزد آن سرور نهاد و فرمود که بخوان فرمود که من خواننده ام
نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل علیه السلام او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانکه
نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگاه وی را بگذاشت این آیات بخواند
اقرا بخوان قرآن را در وقتی که کنی با نبی باسم ربك بنام پروردگار خود الذي خلق آنکه خداوندی
که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق الانسان بیافرید آدمیان را من علق از خونها
بسته اقرا بخوان تکرار از برای مبالغه است وربك الاكرم و پروردگار تو بزرگتر است از همه کریمان
و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الذي علم آن خدای که بیاموزانید نوشتن بالقلم بقلم تا علم را بخط
قید کنند و دور از ایشان آگاهی دهند در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام
تعلیم کتابت کرد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام علم الانسان بیاموخت
خدای آدمی را ما لم يعلم آنچه نمی دانست یا محمد صلعم تعلیم داد از احکام شریعت الخ بدان دانا نبود

کلا ان الانسان حقا و بدرستی که آدمی ابو جهل لیطغی هر اینه از حد می برد و گردن کشی میکند
ان راه استغنی باینکه بیند خود را توانگر یا رسته است یعنی توانگر و چرا کسی سبب مال طاغی شود
و عبادت حق فرو گذارد ان الی ربک بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرجعی بازگشت همه
در آخرت و انجا اعمال بکار آید نه اموال ــه توانگری نه بمالست نزد کمال. که مال تا لب گورست
بعد از ان اعمال. آورده اند که ابو جهل گفت اگر ببینم محمد را در سجده هر اینه بسپرم گردن او را
بقدم خود روزی آنحضرت نمازی گذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت روان شد و بدو
نا رسیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان
خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر دریافته حضرت رسول
فرمود که اگر نزدیک من آمدی ملائکه بر بودندی از وی عضو عضوی او را و این آیه نازل شد که ارایت
ایا می بینی الذی ینهی از ابلیس میدار نهی عبدا بنده کامل را که محمد است صلعم اذا صلی بوقتی که نماز میگذارد
ارایت ایا می بینی ان کان اگر باشد بنده منهی از نماز علی الهدی بر راه راست او امر یا میفرماید خلق را
بالتقوی بر هیزکاری او را باز توان داشت از ان ارایت تکرار جهت تاکیدست ایا می بینی ان کذب اگر تکذیب
کند ابو جهل ترا یا سخن حق را مطلقا و تولی و روی بگرداند از ایمان و بر گردد از طریق فرمان بر
داری که مستوجب چه نوع باشد از عذاب الم یعلم ایا ندانسته است ابو جهل یعنی یا ندانست بان الله یری
با نکه از روی تحقیق خدای می بیند قصد او و بزرگان گفته اند که در کلمه ان الله یری هم وعد
مندرجست و هم وعیدی زاهد پرستش نمای که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند
ای در گه خلوت قصد گناه کرده هشدار که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هشدار که
ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می گریست گفتند چه می گریی که خدای
عفو است گفت اری هر چند عفو کند خجلت او را که می دید از خود چه گونه دفع کنم ــه
گیرم که تو از سر گنه در گذری. زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم. آورده اند که نوبتی دیگر که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نماز می گذارد ابو جهل لعین برسید و گفت ای محمد ترا نهی کرده ام
از نماز آنحضرت او را تهدید بسیار کرد و وعیدها فرمود ابو جهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس
من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر آیه نازل شد که کلا لئن لم ینته حقا که ابو
جهل باز نه ایستد از ایذا محمد صلعم لنسفعا بالناصیة بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیم
ناصیة کاذبة موی پیشانی دروغ خاطئة خطا کار وصف ناصیه بتکذیب و خطا بطریق اسناد
مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فلیدع گو بخوان ابو جهل نادیه اهل مجلس خود را سندع
الزبانیة زود بود که بخوانیم ملائکه زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم کلا نه آنست سخن که او گوید
لا تطعه فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش و اسجد و سجده کن بر دوام خدای را

اکر

انا انزلنا

واقترب و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار خود اقرب باشد
که در سجده بود این سجده چهاردهم است و در فتوحات این را سجده طلب قرب گفته سورة
القدر مکیه بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب
شدند گفتند ما با این عمرها کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه و تعالی این سوره را
فرستاد که انا انزلناه بدرستی که ما فرستاده ایم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت
او می کند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی از تصریح بان دیگر انزال را بخود اسناد فرمود در وقتی
متبرک چنانکه گفت فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتداء نزول آن در این شب بوده یا تمام قرآن
در این شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده اند و روح الامین
در بیست و سه سال آیه آیه و سورة سورة بحسب مصالح بدنیا آورده و ما ادریک و چه چیز دانا
کرد ترا تا دانی ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در وی طاعت
کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در وی واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر
بمعنی حکمت یعنی در وی تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقض را بدو راه نبود یا بمعنی
تنگی است که زمین در این شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری که ایشان بزمین آیند لیلة
القدر خیر شب قدر بهترست من الف شهر از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در ان جهاد کرده
مر کسی را که دریابد و بطاعت بروز و شب قدر بقول امام اعظم در بیست در سال و حضرت شیخ
قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در ربیع الاول و شعبان و بیشتر در رمضان
یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه آخر در شبها وتر امید وار تر است
اصحاب امام شافعی بیست و یکم و سیم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را و عدد حروف
لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول
اخیر را تایید می کند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیاء آن بعبادت
ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی. هر شب شب قدرست اگر قدر شب بدانی تنزل الملائکة
فرو آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا و الروح و جبرئیل با ایشان فیها در این شب و قول آنست
که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح
بنی آدم با حضرت عیسی علیه السلام بموافقت ملائکه و در تفسیر حضرت خواجه پارسا قدس سره
مذکورست که روح پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم فرود آید و در بصائر آورده که جبرئیل علیه السلم با
فرشتگانی که ایشان را بزمینیان علقه آشنائی هست فرود آیند و بخانهاء مومنان در روند و جبرئیل
مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای

لم یکن

شرف این شب کرامت کی که ورو ح زمین آیند باذن ربهم بفرمان آفریدگار ایشان من کل امر از بهر کاری بزرگ
که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سلام هی سلام یعنی از همه آفات هی شب
قدر حتی مطلع الفجر تا دمیدن سفیده صبح اسرار علما و عرفا درین سورة بسیارست و در جواهر تتمه
از ان مذکور و الی الله ترجع الامور سورة البینة مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم
لم یکن الذین کفروا نبودند آنکه کافر شدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری
والمشرکین و از مشرکان عرب منفکین باز ایستادگان از کفر حتی تاتیهم البینة تا آنگاه که بدیشان
آمد حجتی روشن رسول من الله فرستاده از خدای که محمد است صلعم یتلوا میخواند بر امت خود صحفا مطهرة
صحیفها پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا که صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار
جمیع صحف است فیها در آن صحفها کتب قیمة نوشتها راست و درست یعنی احکام و مواعظ
مقصود ازین آیة آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بیامد و ایشان را بایمان خواند و بعضی بهدایت و توفیق بدولت ایمان رسیدند وما تفرق و متفرق
نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه وسلم الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده
شده اند کتاب را الا من بعد ما جاءتهم مگر از پس آنکه بدیشان آمد البینة پیغمبری یعنی پیش از بعثت
آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد متخلف شدند بعضی
گرویدند و بعضی کافر شدند وما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر آنکه پرستش
کنند خدای را مخلصین پاک کنندگان له الدین برای خدای کیش خود یعنی از شرک و الحاد پاکیزه
باشند حنفا میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا الصلوة و دیگر مامورند بآنکه نماز
بگذارند نماز مفروض را در اوقات آن ویؤتوا الزکوة و بدهند زکوة واجبه را به محل وی وذلک
و آنچه مامور شده اند بدان دین القیمة دین و ملت درستست ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویدند
من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان یعنی بت پرستان
فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین جاوید در آن فیها آنگروه اولئک هم
شر البریة ایشان بدترین همه آفریدگانند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات
و کردند عملهای پاک و ستوده اولئک آنگروه ایشانند هم خیر البریة بهترین همه آفریدگان جزاؤهم
پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات عدن بوستانها اقامت تجری
میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها چه بوستانی که آب روان نشاید خالدین پایندگانند
ایشان فیها در آن بهشتها ابدا همیشه تاکید خلودست رضی الله خشنود باشد خدای عنهم از ایشان
و طاعتها ایشان در پذیرد ورضوا و خشنود باشند ایشان عنه از خدای بدان ثواب بی حساب
بدیشان و ایشان را هم بمنتهای مرادات و غایة الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد

اقصی باشد رسانیدست دارندهٔ هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما از دنیا و عقبی لقای
تست • آنچه مذکور شد از جنت و رضوان ذلک لمن خشی برای آنکسی است که بترسد ربه از
عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید سورة زلزلت مکیة آیات
بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها
جنبانیدن که مقررست نزدیک نفخه اولی یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود واخرجت
الارض و بیرون آرد زمین اثقالها بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوزست
یعنی بر اندازد آن در روز خود و بیرون افکند وقال الانسان و گوید انسان یعنی کافر و گفته
اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند ما لها چیست زمین را [illegible]
خویش آشکارا می کند یومئذ امروز تحدث سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای ویرا
بسخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خود را از جنبانیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها
که بروی صادر شده است از عمال بان ربک بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها امر کند مر ورا
و دستوری دهد که خبر دهد از عملها مردمان بر تو واقع بوده یومئذ امروز یصدر الناس
باز بیرون آیند مردمان از موقف حساب اشتاتا پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی
بدست راست و بعضی بدست چپ لیروا تا نموده شوند اعمالهم جزای کردارها خود را در اسباب
نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را بکسره و لقمه نمی نواخت و میگفت این اندک است چیزی
بسیار چیز باید کرد تا بران مزد دهند و دیگری گناه خورد را خوار میداشت و میگفت ما را بر
نظره و خطره مواخذه نخواهد کرد بلکه یکبار عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو
کس فرستاد که فمن یعمل پس هر که عمل کند مثقال ذرة همسنگ مورچه خورد خیرا نیکی یره به بیند
پاداش آنرا ومن یعمل و هر که بکند مثقال ذرة بوزن نمله صغیره شرا بدی یره بیابد مکافات
از ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری
مگر که خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد
دهد و کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که محکم ترین
آیتی در قرآن اینست و پیغامبر صلی الله علیه وسلم از آن جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که
صعصعة بن ناجیه که جد فرزدق بود رضی الله عنهما بحضرت رسالت صلعم آمد و گفت
یا رسول الله آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان آنحضرت این آیة بروی خواند حسبی حسبی
بسندیده است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر خواهند
پرسید و هیچ گونه فرو گذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز حساب خود خواهد پرداخت
و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت • حساب کار خود امروز

کن کاهلی مکن که فرصت هست. زخیر و شر بکن هرچه هست حاصل تو. اگر نیفتد نکوئی تو انگری خوش باش. ورت بخیر بدی نیست وای بر دل تو سورة العادیات و هی یدی عشر آیه

والعادیات

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در محل باز آمدن بسبب عبور بر آبی ترك توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه هلاك شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نماند این سخن بمومنان رسیده اندوهناك شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که والعادیات سوگند باسپان رونده که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی با آواز که شهیل بود فالموریات پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم و بسنگ زنند بسم آتش زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت کنندگان صبحا در وقت صبح مراد راکبان ایشانند فاثرن پس برانگیختند اسبان به بوقت سبیلدم نقعا غباری در کنارهٔ آن قبیله فوسطن پس میان در آمدند به بدان وقت جمعا گروهی را از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافقست با جمع خود که اراجیفها در میان مردم می افکندند یا مطلق انسان لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است و گویند آیة در شان ابو حباحب است امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سه نفر از عرب در یك عصر یکانه بودند هر یك در صفتی اشعث در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حباحب بخیلست و انه بخیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت و خیر یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند و انه و بدرستی که خدای علی ذلك بر بخل و کفران او لشهید هر اینه گواه است یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن از وی و انه و بدرستی که انسان لحب الخیر برای دوستی مال لشدید بخیل است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بدنبال بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند

مال همه بر کربیار آن دهی. کر بدهی بر کر بجا کس نهی. زر زینی منفعت است ای حکیم بهر نهادن چه سفال و چه سیم

افلا یعلم آیا نمی داند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات و حصل و حاصل کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینهاست یعنی در میان آرند خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که پاداش خواهند داد ان ربهم بدرستی که آفریدگار ایشان بهم باقوال و افعال ایشان یومئذ آن روز

رحمه

القارعة

رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و با عالمی در پناه حال می شوند و تکون الجبال و گردد کوهها از هول آن روز کالعهن مانند پشم رنگین المنفوش زده شده یکسان شتافی یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا بمشابه پشم رنگین زده باشد چه رنگ مر پشم را است کند و در وزیدن زود متفرق و منتشر گردد فاما من پس اما دادن و هر گرا گران باشد ثقلت موازینه ترازوهای عمل یعنی مقادیر انواع حسنات او را رجح بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی باشد راضیة پسندیده و اما من خفت و اما آنکه سبك بود موازینه ترازوها کردار او بانکه حسنه ندارد یا راجح آید سیات او فامه پس جای او هاویة هاویه است و آن درکه باشد زیر ترین همه درکها و ما ادریك و چه چیز دانا کرد ترا که ماهیه چیست هاویه نار حامیة آتشی بغایت رسیده در سوزش سورة التکاثر و هی ثمان آیات

التکاثر

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم بیشتر گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شدند تا مرده و زنده را شمار می کنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند به سه خانواده حق سبحانه آیه فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را تفاخر کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که آمدید بگورستانها و عدد کشتگان شمار کردید و گفته اند معنی آیت اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشتی گشتید تا آنگاه بمردید و آمدید بمقابر کلا نه چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد یعنی که اجل آورد شبی خون و البته باید از جهان رفت که هله شود اسیر دنیا آسان ره آن جهان توان رفت سوف تعلمون زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون پس حقا که زود بدانید خطای رای خود را بوقت نشور کلا نه چنان باید که بزنید و مرده مباهات کنید لو تعلمون اگر بدانید که چه در پیش دارید علم الیقین دانستنی درست بیگمان هر اینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لترون الجحیم بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دور که بعرصات می آرند ثم لترونها پس هر اینه خواهید دید عین الیقین دیدنی بچشم بیشك وقتی که بوی در آئید ثم لتسئلن پس هر اینه پرسیده شوید یومئذ از روز بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شده اید از عبادتها خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفارند و اصح آنست که عام باشد چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند باب سرد یا رطب یا سایه خنك یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع

یا قرآن واشعر آنست که صحت وفراغ هر دو نعمت آمد کردو نعمتاست که بیشتر مردمان در آن مغبون
اند وقدر آن نمی شناسند صحت وفراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمدست صلعم و همه را
از دعوت وملت واتباع سنت او خواهند پرسید چه نعمتی است بزرگ ارسال خدا که بر ثقلین
سپاس داری این نعمت است فرض العین سورة العصر مدنیة ایات ۳ کلمات ۱۴ حروف ۶۸
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که ابو الاسد به صدیق رضی
الله عنه گفت زیان کردی ای ابابکر که دین بدران واجداد گذاشتی واز عبادت بتان دست باز داشتی
جواب داد که زیانکار نباشد انکه متابعت خدا و رسول را بشنود وعمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار آنست
که بت پرستد ومتابعت شیطان کند حق سبحانه موافق صدیق از این سورة فرستاد که والعصر
سوگند بجای روزگار یا بروزگار که مشتملست بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر پیغمبری یا
بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم ان الانسان بدرستی که ابو الاسد بن
با همه آدمیان لفی خسر هر اینه در زیان اند بسبب صرف اعمار در مطالب نا پایدار ع مده به
بیهوده نقد عمر عزیز بدست . که پس زیان کنی و مرترا نبود سود . یا ضایع کنند کان عمر در
زیان کاری اند الا الذین آمنوا مگر انانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکردارهای پسندیده کرده
وتواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق بعملی راست و درست که اقامت بر طریق حق یا بقول
صحیح که قرآنست وتواصوا بالصبر و وصیت کردند بصبر بر طاعت از معصیت و بعضی از مفسران
گفته اند که لفی خسر کنایتست از حال ابو جهل واسوا ایمانی میکند بصفت صدیق رضی الله عنه وعملوا
الصالحات اشارتست بکردار فاروق وتواصوا بالحق خبریست از گفتار ذو النورین وتواصوا بالصبر
حکایتست از سیرت مرتضی علی کرم الله وجهه سورة الهمزة مکیة ایات کلمات حروف
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله علیه وسلم
می گفت در حضور ولید مغیره غیبت آنحضرت می کرد حق سبحانه وتعالی در باره ایشان فرستاد
که ویل وای لکل همزة مر هر عیب کننده لمزة غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود وبدست
وچشم اشارت کنند الذی جمع آنکسی که گرد کرد مالا مالی را وعدده وشمرده آن را شماره از انکار
داشت یحسب ان ماله می پندارد انکه مال جمع کرده او را اخلده او را جاوید خواهد ساخت در دنیا
کلا نه چنانست که او می پندارد لینبذن هر اینه انداخته شود فی الحطمة در حطمه وآن نام درکه
ایست که هر چه در وی شود فی الحال شکسته و سوخته گردد وما ادراک وچه چیز دانا کرد ترا تا دانی
که ما الحطمة چیست حطمه نار الله الموقدة آتشی خدای برافروخته شده یعنی خدای آن را افروخته
هر چه حق برافروزد دیگری نتواند که فرونشاند ع چراغی را که ایزد برفروزد . هر آنکس پف
کند ریشش بسوزد التی تطلع آن آتشی که بر آید وغالب شود علی الافئدة بر دلها و بیان آن در آید

ویل لکل

وتخصیص

وتخصیص او بآتش بدان جهت آنست که دل محل عقاید ناشایسته ومنشا اخلاق نا پسندست
انها بدرستی که آتش یعنی مکان علیهم بر کافران مؤصدة فرو بسته شده است فی عمد ممددة
بستونهای دراز یعنی دران درکه که در بسته اند وستونها بران زده و محکم ساخته که هرگز نتوانند
گشاد واین اشارت ببقا و خلود ایشان در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتش که بدلها
باید آتشی عجب است حسین منصور قدس سره فرمود که آتش نار الله الموقدة در باطن بار زد تا
تمام سوخته افتاد ناگاه شرری از مقدمه انا الحق بر جست و دران سوخته شد اکنون سوخته
باید که از سوز شما خبر دهد ع ای شمع بیا تا من وتو زار بگرییم . کاحوال دل سوخته هم سوخته داند
سورة الفیل مکیة ایات ۵ کلمات ۲۳ حروف ۹۶ بسم الله الرحمن الرحیم
در کتب سیر نقلهای معتبر مذکورست ابرهة بن صباح از قبل نجاشی رحمه الله والی یمن بود در موسم حج
دید که مردمان از اطراف وجوانب متوجه مکه می شوند ومعلوم کرد که مقصد ایشان زیارت
خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمد داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج
را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای ساخت قلیس نام و در و دیوار آن را
بجواهر و مرصع ومزین گردانید وطوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود واین صورت
اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن مشغول شده
رتبه مجاورت یافت وشبی آن بیت محدث را حدث آلوده ساخت وفرار نمود این خبر در آفاق
واقطار منتشر گشت وطباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متاثر گشته لشکر
جمع کرد وبا فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد وفیل محمود را
که بعظمت جثه مشابه کوه پاره بود بهیکل فیی راست چون کوه قاف جو شیری غران
جانب اندر مصاف با خود برد وبحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد واکابر مکه
بکوهها متحصن شدند وابرهه از اول روز لشکری بر نشانده وپیلان را برانگیخته روی بمکه
نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد وهر چند پیلبانان
کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد وپیلان دیگر بجهت اعراض او از خانه پیش
نمی رفتند لکن مردمان از اطراف وجوانب متوجه مکه می شدند ومعلوم کرد که مقصد ایشان زیارت
خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمد داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج
را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای ساخت قلیس نام و در و دیوار آن را
بجواهر و مرصع ومزین گردانید وطوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود واین
صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن مشغول
شده رتبه مجاورت یافته وشبی آن بیت محدث را حدث آلوده ساخت وفرار نموده این خبر در

الم تر کیف

۱۲۹۵

ابرهه درین حال فرومانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر میگماشتند که این حال بر چه منوال گردد
ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند و حمله آورده بر آن لشکر سنگ باران
کردند و بیک نفس همه قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ آیا ندانستی که
چگونه فَعَلَ رَبُّكَ کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او
أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت و نیفکند كَيْدَهُمْ مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ
در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ و فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا مرغان أَبَابِيلَ
گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ زرد تَرْمِيهِمْ می‌افکندند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ
مِنْ سِجِّيلٍ سنگ از سنگ گل یعنی گل سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای ایشان را بدان
سنگها كَعَصْفٍ چون برگ گیاه مَأْكُولٍ خورده شده یعنی خورده در روی افتاده و نابوده کرده
کنایتست از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغ سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها و بر
هر عضوی که از بدن کافر زدندی از جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ
دلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بغربت رفته خود را پیش نجاشی رسانید
و آنکه تا جنه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه منسوب بود و برای هلاک او مقرر کرده در منقار داشت
ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز می‌کرد چون ابرهه صورت قصه عرض رسانید
اندروی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را
درین حال نظر بر آن مرغ افتاده گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ که سنگی
داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیتی عبرتی بر دل صحیفه نجاشی
هلاک شد و ازین صورت آیتی عبرتی بر دل صحیفه نجاشی منقش گشت ٭ نوشته خامه تقدیر بر جریده
دهر خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار ٭ سورة القریش مکیة آیات کلمات حروف
بسم الله الرحمن الرحیم امام زاهد رحمه الله آورده که قریش را برای تجارت او سفر بود
زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی
و قریش باصح روایت لقب نضر بن کنانه است و هر کس که از عرب نسب بنضر منتهی می‌شود قریشی
است و بعضی از علما انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک است که پسر نضر باشد پس حق سبحانه
برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت آیید و متعجب شوید لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ
برای پیوستن قریش یکدیگر إِيلَافِهِمْ پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ در سفر زمستان وَالصَّيْفِ
و تابستان برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت
دادم و ایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند
رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ خداوند این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خداوندی

لایلاف

۱۲۹۶

که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد مِنْ جُوعٍ از گرسنگی وَآمَنَهُمْ و ایمن گردانید بجهت این حرم محترم
مِنْ خَوْفٍ از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت می‌کنند سورة الماعون
آیات کلمات حروف ۷ ۲۵ ۱۲۴ بسم الله الرحمن الرحیم مفسران بر آنند که نیمه اول
این سوره در شان کافرانست و نصف آخر در باره منافقان آورده اند که ابو جهل یعنی تکذیب
قیامت کردی و هرگاه وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال خود بزدی و براندی
و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتندی حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا ندیدی تو و دانستی
الَّذِي يُكَذِّبُ آن کسی را که تکذیب میکند بِالدِّينِ بروز جزا و بدو یعنی دارد یعنی ابو جهل
فَذَٰلِكَ الَّذِي پس او آنکس است که بعنف و ستم يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع می‌کند یتیم را و می‌راند و گفته اند
ابو سفیان با ولید شتری کشته بود و بخشش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق
سبحانه مذمت او میکند که میزند یتیم را وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمی‌کند و ترغیب نمی‌نماید اهل خود را
عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید
بلکه از احسان منع میکند ٭ چون نکرد سفله بود بر کران ٭ منع کند از کرم دیگران ٭
سفله نخواهد که هر را بکام ٭ خیر نگذارد بکسی را بکام ٭ پس در شان منافقان می‌گوید
فَوَيْلٌ پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّينَ برای نماز گذارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب الَّذِينَ هُمْ
آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ و نماز خود سَاهُونَ بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نگیرند
و جز بحضور مردم نه گذارند اداوت آنست که اهل نفاق را امانت در خلوت روای نماز بدارند
و چون بصحبت رسند بشرط و اداب می‌گذارند ٭ کلید در دوزخست آن نماز ٭ که در چشم
مردم گذاری دراز الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان يُرَاءُونَ ریا میکنند در گزاردن [illegible] بامید ثنا در مردم
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است
[illegible]سان بدان یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو قولی آنست که مراد
از [illegible] چیزیست که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سورة الکوثر مکیة آیات کلمات حروف
بسم الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که عاص بن وایل را با آنحضرت
صلعم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه علیه
و سلم بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی
پرسیدند که با که سخن گفتندی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر که را پسر نبودی
او را ابتر گفتندی یعنی از و عقب نماند و در آن ایام پسر آنحضرت طاهر نام که از خدیجه داشت
درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید دل مبارکش اندوهناک
شد حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ ما عطا

ارایت

کلمه ل

کردیم ترا الکوثر بسیاری این لفظ فوعلست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا چیزی بسیار و فرزند بسیار
وعلم بسیار ودر عین المعانی آورده که بسیاری امت وگفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا
کثرت معجزات یا کثرت دوستان وهواداران واشهر آنست که کوثر جوئیست در بهشت ودر
احادیث معراجیه آمده که بالای هفتم آسمان جوی دیدم ودر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت ولولو
وزبرجد ومرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که
این جوی کوثرست که حق سبحانه وتعالی ترا عطا کرده ودر معالم التنزیل از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم نقل کرده اند که گفت کوثر جوئیست در بهشت کنارهاء او از زرست ومجری بر در ویاقوت
وخاک او خوشبوی تر از مشک وسفیدتر از برف وحدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض
کوثر مسیره یکماه راهست آب او سفیدتر از شیر وبوی او خوشتر از مشک وکوزهای آن مانند
ستارگان هر که از ان حوض آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت
کثرت بوحدت وشهود وحدت در عین کثرت واین نهریست در بوستان معرفت که هر که از ان
سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمنست واین معنی خاصه حضرت رسالت واکمل اولیا امت فصل
پس نماز گذار لربک برای پروردگار خود خالص از برای رضای او وانحر وشتر قربانی کن
برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می کنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک
نحر یعنی بر موضع قلاده مات از سینه وگفته اند مراد نماز عیدست وقربان کردن ان شانئک
بدرستی که دشمن تو یعنی عاص هو الابتر اوست دم بریده ومنقطع از خیر وبی نسل وذریه اما ترا
ذریه بسیار وحسن صیت واشتهار وآثار فضل بی شمار تا قیامت باقی خواهد ماند
انا القدار تو باحد متصل خصم سیاه روی تو بیحاصل وخجل سورة الکافرون آیات
بسم الله الرحمن الرحیم گروهی از قریش چون ابو جهل وعاص
وولید وامیه واسود بن یزید بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که تو
یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجا آریم پیغام بدان حضرت رسید
ودر عین حال جبرئیل علیه السلام نازل شد واین سوره فرود آورد که قل بگو یا ایها الکافرون ای
کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شد وخدای دانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت ایشانرا
بگو لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه شما می پرستید ولا انتم ونیستید شما عابدون پرستندگان
در حال ما اعبد آنرا که می پرستم من ولا انا عابد ونیستم پرستنده من در حال ما عبدتم آنچه شما
پرستش میکنید ولا انتم ونباشید شما عابدون پرستندگان در استقبال ما اعبد آنرا که من پرستش
میکنم لکم دینکم مر شما راست کیش شما که بران معتقدانید ودست باز نخواهید داشت ولی دین
ومرا دین واین من که بران نخواهم گذاشت یا شمارا است جزای کردار شما ومراست پاداش اعمال من و دین

ودین یعنی عادت بر جزاست واین آیه بآیه السیف منسوخ شده ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که در قرآن سوره نیست بر شیطان سختتر وصعبتر از این سوره زیرا که توحید محض است وثواب خواندن
او برابر ربع القرآن باشد سورة النصر مکیه بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء
چون بیاید نصر الله یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا والفتح وفتح سایر بلدان امر ترا
ورایت الناس یدخلون وببینی مردمانرا که در می آیند فی دین الله در دین خدای که اسلامست
افواجا گروه گروه ودر سال نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد وفزاره وبنی مره
وبنی البکا وبنی الحلاس ویحیب وبادم وغیر ایشان از انحا واطراف بخدمت آمده نزد آن
حضرت وبشرف اسلام مشرف می شدند فسبح پس تسبیح کن خدایرا تسبیحی مقرون بحمد ربک
بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله وبحمده از عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از
نزول این سوره ندیدیم که پیغمبر صلعم نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک الله وبحمدک اللهم اغفرلی
وگفته اند نماز کن بامر خدای واستغفره وامرزش طلب از او یعنی برای هضم نفس واستقصار
عمل وگفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود انه کان بدرستی که خدای هست توابا قبول
کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود ودرین سوره
خبر وفات رسولست صلی الله علیه وسلم ودر وقتی که نازل شد پیغمبر علیه السلام برخواند
عباس رضی الله عنه بگریست وچون آنحضرت پرسید که چرا می گریی عباس جواب داد که خبر داد
ترا از رفتن بر حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی وسید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
این سوره دو سال بزیست وآخر سوره که تمام فرود آمد اینست وصحابه این سوره را سورة
تودیع میگفتند ودر کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول صلعم فاطمه را رضی الله
عنها طلبید وگفت ای دختر خبر وفات من دادند یعنی نامه رسید از این جهان بعزم رحلت بریم
عزم رجوع می کنم رخت بیرون می برم فاطمه بگریست وآنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی
از اهل من که بمن رسی سورة تبت آیات بسم الله الرحمن الرحیم
چون آیت وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت صلعم بکوه صفا بر آمد ندا کرد یا
صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم بانکه در پای این کوه جمعی
آمده اند بدان عیانکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل وغارت بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید
یا نی گفتند چرا نکنیم وتو هیچ گاه با ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب
شدید ابو لهب برخاست وگفت هلاکت باد ترا برای این خواندی ودر روایتی هست که بدو دست
سنگی برداشت که بر آنحضرت افکند در همان حال حق سبحانه فرستاد که تبت هلاک ونابود
باد یدا ابی لهب هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند ابی لهب عم

رسول بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری عداوت او با رسول صلعم بر وفق دعا
شد و بعضی مفسران معنی تبت بدین وجه گفته اند که خراب باد دنیا و آخرت او و تب و هلاک شد
و آخر گشت خرابت بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این سخن شنید و گفت اگر آنچه این برادر
زاده من میگوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او این آیت آمد که ما
اغنی عنه دفع نکند از وی خاصیت این تفریق را ماله خواسته او و ما کسب و آنچه کسب کرده
است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارت و منافع معاملات سیصلی
زود باشد که در آید نارا ذات لهب آتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است
وامرأته و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حمالة الحطب بردارنده
هیمه و کشنده هیزم و آن چنان بوده که ام جمیل در همسایگی رسول صلی الله علیه و سلم خار داشت
روزها بشتهای خار و دسته‌ها خاک جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش و آنحضرت که بنمازی بیرون آمدی آن
سر راه بر گرفتی و بطریق ملاطفت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من میکند بیت
میریخت در ره تو خار با همه . چون گل شکفته بود رخ دلستان تو . و گفته اند هیزم کشی عبارت
است از سخن چینی که آتش خصومت بیت میان دو کس جنگ چون آتش است . سخن چین بدبخت
هیزم کش است . کنند این و آن خوش دگر باره دل . وی اندر میان خاکسار و خجل . میان دو کس
آتش افروختن . ز عقلست و خود در میان سوختن . و ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب
جهنم بود که بجهت معادات رسول صلعم با گناه مردم بر داشتی و گویند فی نفس الامر هیزم می
کشید برای خود بخل جسیم زنان عرب است روزی بسته هیزم در پشت داشت مانده شد بسر
هیزم در کردن آن را بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را از پس پشت او از سنگ فرو
کشانید رسن در گردنش بماند خفه شد و بدوزخ رفت حق سبحانه خبر داد که فی جیدها در گردن او
حبل رسنی من مسد از لیف خرما که هیزم بدان بسته بود و گویند مراد سلسله حدید دوزخ است
که روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند سورة اخلاص مکیه آیات ٤ کلمات ١٥ حروف ٤٧
بسم الله الرحمن الرحیم جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن
خدایرا که بپرستش او دعوت میکنی بود در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف
کن خدای را تا بدو ایمان آریم چه در توریت صفت او بیان کرده و دانسته ایم بگو چه جنس و چه می
خورد و می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قل هو
بگو ای محمد آنکسی که از وی میپرسید الله اوست خدای احد یگانه متوحد ذات و متفرد بصفات
الله الصمد خدای که بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نه خورد و نه آشامد و باید ات

کرمانی

که فانی نشود ما و روی آورده که هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی الرضا رضی
الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند بیت
کمال او رو هر اندیشه برتست . خرد را پشت ازین اندیشه بشکست لم یلد نزاد کسی را رد بر
که گفتند عزیر پسر اوست ولم یولد و نزاده و نبوده ولم مر او را کفوا همتا احد هیچ کس المجوس
و مشرکان عرب است که گفتند او را کفو هست شیخ علی رودباری قدس سره فرموده که شرکت داریست
الا عدد و کثرت کرد از ذات خود که قل هو الله احد و نفی تقلب و تنقص فرموده که الله الصمد
و علت و معلول را نفی ساخته که لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد او را منع کردانید بر و لم یکن
له کفوا احد و ازین جهات که از اخلاص میگویند محققان گفته اند که نفی وجود متماثل در ماهیه
و متکافی در قوت یا متأخر باشد در رتبت بمثابه معلول مثل ولد یا متقدم در آن بمنزله علت
مثل والد یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که هر قل هو الله احد تعین
یافت به لم یلد که مقتضی نفی صنف اول است و لم یولد که اقتضا نفی صنف دوم میکند و لم یکن له
کفوا احد مقتضی نفی سوم است تمام شد و امام جمال الدین ساحجی رحمه الله فرموده که معطل گویند
عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست او را نام و صفت نیست مذهب ثنویه آنست که شریک
دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست و معتقد
مغان آنست که کفو دارد چون بنده مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از گفتار
فلاسفه بیزار شد چون گفت احد از روش ثنویه برات نمود چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب
مشبهه دور شد چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کردی و چون و لم یکن له
کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا فرمود و بعضی گفته اند که اسرار کلمه هو بهر که دارد ارواح از ذکر
ذکر اسرار یاح یابد دلها از نور احد محظوظ شود عقول از نور الله الصمد نصیب یابد نفس از تعقل
لم یلد و لم یولد منتفع گردد تخص از معنی لم یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمه هو قسم والهات
لفظ الله بهره دانش و رانست نام احد حظ محبانست گفتار الله الصمد نصیب عارفانست هر که
الفاظ لم یلد و لم یولد فقط عاقلانست و کلمات لم یکن له کفوا احد از آن عامه مومنانست هر که
بسر هو رسید واله است هر که الله را داند عالمست هر که احدیت را یابد محب است هر که صمدیت
بشناسد عارف است هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست هر که و لم یکن له کفوا احد را تصدیق
نماید مومن است و هر که این همه معانی را جمع کند موحد خالص است و شمه از حقایق این سوره در جواهر
التفسیر باز توان یافت سورة الفلق مکیه آیات کلمات بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم مشغول بود دختران لبید اعصم
از وی بمبالغه بسیار از مشاطه را سر آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستدند و بنام آنحضرت

زاده نشده از کسی و نهاد پست که گویند عیسی خدا است

یکن له

رد

بر عدد و تغلب نیست معلول و شکل و ضد حق سبحانه نفی عدد و کثرت ۷

توحید

۷ متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت

بدستی سحر کرده در چاه ذروان بزیر سنکی نهادند و جبرئیل علیه السلم سید انام را خبر کرد و پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه علی را کرم الله وجهه فرستاد تا ان رسن را بیاورد و یازده کره بران زده بودند حق سبحانه معوذتین را فرستاد یازده آیه و جبرئیل که قراة فرمود یکی از ان عقدها از ان رسن بکشود و عقبه بن عامر از حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات روایت کرده ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بکو پناه می کیرم برب الفلق بافریدکار صبح و کفته اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نوا و بیرون آمدن نبات و مانند سنك و زمین چشمه بیرون آمدن اب بان نزاینست در دوزخ و بهر تقدیر بخداوند ان پناه باید کرفت من شر ما خلق از بدی انچه افریده است از موذیان انس و جن و سباع و بهایم و هوام ومن شر غاسق و از شر شب تاریك اذا وقب چون در اید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفات افتاب چون غروب کند یا ماه چون در اید یا ثریا چون ساقط کردد که آن محل کثرت اسقام و طلوع آن وقت قلت امراض والالم ومن شر النفاثات و از شر دمندکان یعنی زنان که کلمات سحر میکویند و میدمند فی العقد در کرههای ماده خران لبید ومن شر حاسد و از بدی حاسد اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اکر پوشیده ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهود ند که بر حضرت صلوات الله وسلامه علیه حسد داشتند و ختم کردن شرور این سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکر در عالم از شر حسد چیزی بدتر بودی ختم این سوره بران کردی و اول خطیئتی که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست کناهی که بر زمین صادر کشت حسد قابیل بود بر هابیل بیت حسد آتشی دان که جون بر فروخت ✿ جو ولعین را ایمان لخط سوخت ✿ کرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی کذارد که حق بین شوی

سورة الناس مکیه بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ بکو پناه می کیرم برب الناس به پروردکار آدمیان ملك الناس بادشاه مردمان اله الناس معبود انسان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس نهان شونده وقتی که یاد خدا کنند عادت شیطانست چون بنده خدا را یاد کند وی بکریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الذی یوسوس انکسی که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الجن والانس و در لباب آورده که درین سوره پنج لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت دالست بر انکه بانی جوانانند و لفظ ملك که بقهر و سیاست دلیلست مشعر باشد بان و ثالث پیران و اسم اله کر مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بران و رابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و خامس مفسدان و عطف او بر معوذ بر دلالت میکند بران و محققان بر انند که عدد پنج که مراتب

کلیه

که آنرا حضرت خمس خوانند منحصر در وست دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بدین جهت او را دایره کویند و دوران او اشارت بر آنست که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را بان در وضرب نمایند الی غیر النهایة همان پنج بصورت اصل خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات که انسانست حده دیکر بدیع منظرش بر پنج عضو منتهی می شود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یك از انها باز به پنج انتها یافته و دو یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهرست و در راس کر بر طرف علو علاوه ... دار نظام زیر بحواس خمسه ظاهری و باطنش بر پنج حس دیکر استقرار یافته و موید این قول است انکه در معوذه ثانیه که سور قرانی بدان منتهی میکردد پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسراری بنهایت مندرج است و بیان شطری از ان در جواهر التفسیر بتحریر یافته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام بحرف سین سر غریبست چه این هر دو حرف بس باشند و عرب کوید بسك ای حسبك پس معنی چنین باشد که حسبك من الکونین ما اعطیناك بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسندیده و حکیم سنائی قدس سره اشارت بدین معنی نموده انجا که فرموده

اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین ✿ یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی فله الحمد فی الاولی والآخرة والصلوة والسلام علی حبیبه المصطفی و علی آله مفاتیح اسرار العلی واصحابه مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون و عنایت الهی جل و علی و مدد روحانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم تفسیر مواهب علیه بر نام و بنام امیر کبیر عالم اکبر مظهر آثار مراحم و احسان و مطلع انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب مقرب الحضرت نظام دولت و ملت علیشیر انکه یك المعنی بود خورشید حشان از ضمیر معنی آثارش وجود تر از کتاب رحمه الله آیتی آمد که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیر ش جعل الله رایات دولته علی ذری الدوام منصوبة و آیات حشمه علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند کلا زال قدره علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و ایراد آن در اخر این اوراق نمود و هو هذا رباعی بالخامه که این نامه اقبال نوشت ✿ و انجام سخن با من الفال نوشت ✿ کفتم مروروز سال تاریخ نویس ✿ فی الحادی و عشر شوال نوشت ✿ سنه تسع و تسعین و ثمانمایه بغایت رسید و بنهایت انجامید کتاب تفسیر مواهب علیه از جمله تصنیفات حضرت ولایت منزلت متعالی منقبت مولانا و سیدنا و مخدومنا سلطان ممالک الفضایل و رهان مسالك الفواضل العالم بالاصول والفروع الجامع بین المعقول والمشروع کمال الحق والحقیقة والتقوی والدین حسین الواعظ قدس سره الزاکیه و افاض علی تربته المراحم الربانیه در مکه معظمه شرفها الله تعظیما و تکریما و اجلالا

تم

مالك يوم الدين مالك مشتق است از ملك
بكسر ميم و اضافه اسم فاعل بجهت اجراى
ظرف است در مجراى مفعول به بر سبيل الاتساع كقولهم
يا سارق الليل كه بمعنى يا سارق المال فى الليل است پس
معنى چنين باشد كه يا مالك الامور يعنى متصرف و خداوند همه اشيا در روز
و نافع و ابن كثير و ابو عمرو و حمزه ملك خوانده اند بحذف الف كه
متصرف است با مر و نهى در امور يعنى مشتق از ملك بضم ميم
ابلغ است در مدح از اول يعنى ملك الاوامر والنواهى در
جميع امور الهى در روز جزا



